

802  
—  
6

6



فهرست جلد انسادس من شرح المشوى

- ۰۰۶ ای حیات دل حسام الدین بسی  
۰۴۳ سؤال سائل واذ ظی را از مرغی که بر سر برض شهری نشسته بود  
۰۵۸ نکوهیدن ناموسهای پوشیده را که مانع زوق ایمان  
۰۶۶ مناجات و پناه از حق جستن از فتنه اختیار  
۰۷۵ حکایت آن غلام هندو که برخداوند زاده خود هوا آورده بود  
۰۸۰ صبر فرمودن خواجه مادر دختر را  
۰۸۵ در بیان آنکه این غرور تنها آن هندو را نبود  
۰۹۳ در عموم تأویل این آیت که کما اوقدوا ناراً للحرب  
۰۹۵ قصه هم در تقریر این آیت  
۱۰۱ و آمدن پادشاه بامرا و متعصبان در راه ابا  
۱۰۵ مرافعه امرا آن حجت بشبهه جبر یانه  
۱۱۲ حکایت آن صیادیکه خویش را در کبیه پیچیده بود  
۱۱۷ حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند  
۱۱۹ مناظره مرغ با صیاد در ترهیب و در معنی ترهیب  
۱۳۲ حکایت آن پاسبان که خاموش گردید تا دزدان رخت تاجران بردند  
۱۳۴ حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام  
۱۴۱ حکایت آن عاشق که شب پیامد بر امید و عده معشوق  
۱۵۰ استدعای امیر ترك مخمور مطر برا بوقت صبح  
۱۶۱ درآمدن ضریر در خانه مصطفی صلی الله علیه وسلم  
۱۶۵ امتحان کردن مصطفی صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله عنها  
۱۷۰ حکایت آن مطرب که در بزم امیر ترك ابن غزل افازید  
۱۷۴ تفسیر قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا  
۱۸۶ تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در آن تنگناك  
۱۸۸ نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شبعه حلب  
۱۹۰ تمثیل مرد حریص نابینا رزاقی حق را  
۲۰۲ داستان آن شخص که بر در سرائی نیم شب سجوری میرد  
۲۱۲ قصه احد احد گفتن بلال رضی الله عنه  
۲۲۶ باز گردانیدن صدیق رضی الله تعالی عنه  
۲۳۱ وصیت کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم صدیق را رضی الله عنه

- ۲۳۹ خندیدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغفور است  
درین عقد  
۲۴۶ معاینه مصطفی صلی الله علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه  
۲۵۵ قصه هلال که بنده مخلص بود خدا را  
۲۵۹ حکایت در تقریر همین سخن  
۲۶۶ رنجور شدن ابن هلال و بی خبری خواجه او  
۲۶۹ درآمدن مصطفی علیه الصلوه والسلام از بهر عبادت هلال  
۲۷۳ در بیان آنکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه السلام  
بر روی آب رفت فرمود  
۲۸۲ داستان آن عبوزه که روی زشت خویش را چنדרه و کله کونه ساخت  
۲۸۴ داستان درویش که آن خواجه کیلانی را دعا کرد  
۲۸۸ قصه آن درویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست  
۲۹۲ رجوع بدستان آن کپیر  
۲۹۹ حکایت آن رنجور که طیب در او امید صحت ندید  
۳۰۸ رجوع بقصه رنجور  
۳۲۱ قصه سلطان محمود و غلام هندو  
۳۳۷ لیس للماضین هم الموت اعمالهم حسرة القوت  
۳۴۶ بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی  
۳۵۱ رفتن صوفی بسوی آن سبلی زنش و بردن او را  
۳۶۰ رجوع بحکایت قاضی و صوفی  
۳۷۰ طیره شدن قاضی از کستخی زان رنجور  
۳۷۲ جواب دادن قاضی آن صوفی را  
۳۸۱ سؤال کردن آن صوفی قاضی را  
۳۸۲ جواب گفتن قاضی صوفی را  
۳۹۷ باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی  
۳۹۸ جواب قاضی سؤال صوفی را  
۳۹۹ قال صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله تعالی یلقی الحکمة علی السنة الواعظین  
بقدر هم المستعین  
۴۰۳ دعوی کردن ترك و کرو بستن او  
۴۰۶ مضاحك گفتن درزی و ترك را از قوت خنده بسته شدی  
۴۰۹ رحم آمدن استاد بر آن ترك





Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kişi	Hasan Husri P.
Yeni	
Eski	802/6

۴۱۱	گفتن درزی ترك راهمی خاموش که
۴۱۱	در بیان آنکه بیکار آن و افسانه جوان مثل آن ترك اند
۴۱۵	مثل
۴۱۸	باز مکرر کردن صوفی سؤال را
۴۲۱	جواب دادن قاضی صوفی را
۴۲۵	حکایت در تفریر آن که صبر در رنج کار سله تراز صبر در فراق بار
۴۳۰	مثل
۴۴۳	قصه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب
۴۶۶	قصه آن کنج نامه که در پهلوی قبه
۴۷۳	تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن کنج
۴۷۵	فاش شدن خبر آن کنج و رسیدن بکوش پادشاه
۴۷۷	نومید شدن پادشاه از یافتن آن کنج
۴۸۲	باز دادن پادشاه آن کنج نامه را
۵۰۱	حکایت مرید شیخ حسن خرقانی
۵۰۴	پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ بکجاست
۵۰۷	جواب گفتن مرید و زجر کردن مریدان طعنه را
۵۲۳	واگشتن مرید از وثاق شیخ
۵۲۵	یافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ





# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القسم السادس من كتاب المنوى المعنوى الالهى الربانى مظهر  
العجائب والاعبر \* وصبره من بين اخواته الخمسة كالجبهة الفوقية المزينة بنجوم العلوم  
التي يهتدى بها السالكون في ظلمات بحر الحوادث وبر الصور \* وابياته الشريفة  
كالشهب الزاهرة في طرد الخواطر النفسانية والافكار الشيطانية من قلوب اهل  
النظر \* وصلى الله على نبيه محمد سيد البشر \* وشفع العصات يوم المحشر \*  
وعلى آله واصحابه الذين كانوا عند النبي كأنهم على رؤسهم الطير \* من حسن  
الاداب والسير \* اما بعد \* حمد الله العزيز الغفار والصلوة والسلام على نبيه  
محمد المختار \* اين مجلد ششم را نیز برآن اعتبارات سابقه قیاسی کن زیرا این مجلد  
نیز بدان اعتبارات مذکوره بر سایر اخوات خود فضیلتی ودرجاتی دارد که این نیز  
من حیث المرتبه چون جهت فوقانیست بنجوم علوم و عرفان مزین گشته \*  
و بمصایح معارف و ابقان منور شده لازم آمد که تحریر شرح این مجلد را نیز رغبتی  
و همتی نمایی و سعی و جهدی کنی تا طالبان علم مشنوی و شاربان رحیق معنوی \*  
هر یار که ازین شرح شریف استفاده کنند تراب دعای خیر یاد دارند و حب و حب  
تواند زمین سینه بکارند \* بدانکه آن زبده اولیای عالی صفات \* و آن خلاصه  
اصفیای رفیع الدرجات \* مفتاح مغالقی ابواب مشنوی و مصباح ظلمات شکوک  
و شبهات معنوی بدینجا این دفتر چنین ابتدا کند و بفرماید (مجلد ششم از دفترهای  
مثنوی و مبینات معنوی) مبینات مبینة نک جمیدر مینه بهانه و حجتہ دیرلر یعنی  
معنوی اولان مینه لردن و مشنوی شریفک دفتر لردن النجی مجلد (که مصباح  
ظلام وهم و شبهت و خیالات شک و ریت باشد) که وهم و شبهت و خیالات شک  
و ریت ظلامک مصباحیدر مصباح چراغ منیر درلر ظلام ظلمت معناسنه در  
وهم حواس خسته باطنه دن بر قوه مدر که در که جزئیاتی ادراک ایلز و ادراکنده

دخی اکثر خطا و غلط ایلر شبهت التباسه دیرلر یعنی شول خاطر به دیرلر که انک حقیقی  
معلوم اولیه خیالات خیالک جمیدر خیال دخی حواس خسته باطنه دن بر قوتدر که  
حواسدن زانله اولان صوراندن متقشه اولور و بوقوت خیالیه حس مشترکه  
خزیننه کی کلور شک برنسنه نک وجودیله عدی مابینده تردد ایلک در ریت قلبه  
قلق واضطراب و یرن خاطر به دیرلر و شک معناسنه دخی استعمال ایلرلر وهم  
و شبهت و خیالات و شک و ریت بوجه سی درونه کدورت و یریحی و قلبه ظلمت  
براغچیلر درلر اگر منور درون اولان بر مصباح اولمز اینه قلب بونلر واسطه سیله  
مظلم و مکدر اولور پس دفاتر مشنوی شریفدن بود دفتر و براهین معنویدن بو برهان  
انور وهم و شبهت و خیالات و شک و ریت ظلامک مصباحی اولور و بو سراج  
منبرک انوار یله سالک خانه دادن بو کونه ظلمت لری دفع و ازاله قیلور (و این مصباح را  
بحس حیوانی ادراک نتوان کرد) و بو مصباحی حس حیوانی ایلر ادراک ممکن  
اولماز یعنی بز بوقسم سادسه مصباح ظلام وهم و شبهت دیو تعبیر ایلدک بو مصباح  
مصباح صوری دکدر که حس حیوانی ایلر ادراک اولته بو مصباحی حس حیوانی  
ایلر ادراک ایلدک بر کسه قادر دکدر بونی بر بصر بصیرتی اولان کیمسه ادراک ایلر  
و بصر بصیرتی اولمین و حیوانیت مرتبه سندن کدر قیلین کیمسه لر مجرد حس  
حیوانیه ایلر بو مصباحی ادراک ایلدک تاب و توان طوعن \* (زیرا مقام حیوانی اسفل  
سافلینست که ایشانرا از بهر عمارت صورت عالم اسفل آفریده اند) \* زیرا حیوانه  
منسوب اولان مقام و یا خود حیوانیت مقامی اسفل سافلیندر نتکیم \* ثم رد دناه اسفل  
سافلین \* آیت کریمه سیله مقام حیوانیت اشارت قیلنشدر که اول حیوانلری  
و حیوان منزله سنده اولان انسانی عالم اسفلک صورتنی عمارت ایلدکن اوتری  
یا راتمشلردر یعنی بو حیوان سیرت اولان انسانی اسفل سافلین اولان دنیایک  
و عالم طبیعتک صورتنی تعبیر ایلدکن اوتری خلق ایلشلردر اگر بونلر اولمیدی  
دنیا خراب اولیدی کا قال علیه السلام \* لولا الحقا لخربت الدنيا \* (و بر حواس  
و مدارک ایشانرا دایره در کشیده اند که از آن دایره تجاوز نکند ذلك تقدیر العزیز  
العلیم) \* و بونلرک حواس و مدارکی اوزره برداره چکمشلردر حواس حسک  
و مدارک مدرکک جمیدر مدرک مصدر مییدر یعنی درک یعنی اول حیوان و حیوان  
منزله سنده اولان انسانک حسلری و ادراکلری اوزره برداره معنوی و سور غیبی  
چکمشلردر که اول دایره معنویدن و سور غیبیدن بونلرک حواس و مدارکی  
تجاوز ایده منزل و کندی مقید اولدقلری مرتبه لردن طشره کیده منزل بوداره  
معنوی و بونلرک حواس و مدارکی اوزره سور غیبی چکلمک علیم و عزیز اولان  
خدایک تقدیر یدر پس اول الله هر شیشه بر حدمعین و بر مرکز مین تقدیر ایلشدر که



اول شئی حق تعالیٰ تقدیر ایلدیکي حددن و دأره دن تجاوز ایلکه قادر اولماز و یول بولماز \* (یعنی مقدار رسیدن نظر ایشان و جولان عمل ایشان بدید کرد) \* یعنی بونلرک نظر لربنک ابر شمسک مقدارینی ودخی بونلرک عملیک جولانی اول عزیز و علیم اولان خدا ظاهر ایتدیکه اصلا بونلرک عینیک جولانی اول مقدار معیندن ایلر و کتر و انلرک مبلغ نظری خدای تعالیٰ تقدیر ایلدیکي حد معیندن تجاوز ایتمز (چنانکه هر ستاره رامقدار بست و کارگاهی از فلک تا آن حد عمل او برسد) مثلاً انجایین که هر بر ستاره ایچون فلکده بر مقدار و بر کارگاه وارد که انک علمی اول حده دک ابر بشور و اول حددن تجاوز ایلز نتکیم حق تبارک و تعالیٰ سوره یس ده بیورر \* والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم \* یعنی الله تعالیٰ آنلرندن بری و جلّه ستاره لدن بری شول شمسدر که جاری اولور انک ایچون اولان مستقره یعنی انک ایچون مخصوص و معین اولان قرارگاه که انک دوری اول حده معینده منتهی اولور و ایلر و کتمکه و اندن تجاوز ایتکه قادر اولمز پس شمسک مستقری مسافرک مستقر نه تشبیه اولندی نتکیم مسافر دخی مسیره سنی قطع ایلدکده مستقرنده سفری نهایت بولور ذلک شمسک جریانه اشارتدر یعنی اول جری بدیعکه حکم رابقه و عبرت فایقه بی مضمندر که انده عقول و افهام مخیره در اول جیع مقدرات اوزره قدرتیه غالب اولان خداوندک تقدیر یدر اوبله عزیز که علمی جیع معلوماتی محیطدر ودخی حق تبارک و تعالیٰ (والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم) آبتنک موجنبه قره دخی یکر می سکر منزل تقدیر ایلشدر نتکیم کاشن راز صاحبی دیمشدر \* بیت \* قرا بیست و هشت آمد منازل \* شود با آفتاب آنکه مقابل \* پس آنکه اوچو عرجون قدیمست \* ز تقدیر عزیزیکه علیمست (بیت) مه دوروز نیم هر برجی بود \* در مهی قطع همه کردون کند (وماه کندی ایچون مقدر اولان یکر می سکر منزلدن طشره سیر ایتمز بلکه همان کندی ایچون تقدیر اولان منازلده سیر ایلر و کذلک شمس دخی قری ادراک ایتمز و انک منازلنه کتر نتکیم حق سبحانه و تعالیٰ حضرتلری بیورر (لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر و لا الال سابق النهار و کل فی فلک یسبحون) یعنی شمس ایچون صحیح و مستقیم اولماز و اکالابق و سهل کلز که قرا بله بیلده بر رده مجتمع اوله وانی شمس بر مکانه ادراک قیله ز بر اقر فلک اولده و اول اون ایکی برجی بر آید قطع ایلر و آفتاب فلک چهارمده در و اول اون ایکی برجی بر بیلده قطع ایلر پس آفتاب سرعت سیرده ماه کی اواسد و ارن ایکی برجی اوتوز کونده قطع قیلده فصول سنه کندی وضعندن ساقط اولوردی و تگون نباته و تعیش حیوانه خال کلوردی و کیجه سابق نهار دکادر و اهل تفسیر لیلدن

مراد آیت لیل و نهاردن مراد آیت نهاردر دیمشدر که آیت لیلدن مراد قمر و آیت نهاردن مراد شمس اولور یعنی آیت لیل آیت نهاره سابق اولمز والی یوم القیام قمر ضیاده آفتابه سبقت قیلز و بوشموس و اقارک کلبسی بر فلکده انبساط ایلر سیر ایلر که اصلا کندی دأره لدن و مسیره لدن تجاوز ایتکه و طشره کتمکه قادر اولمز پس وجود انسانی دخی آسمانه بکرز و انده اولان حواس و مدارک آسمانده اولان کواکبه بکرز که هر بر کوب کندی مدار و مسیره سندن نیجه تجاوز ایلکه قادر اولمز سه هر بر حوس و هر بر قوت مدر که دخی کندی ایچون معین اولان حددن تجاوز ایلکه قادر اولمز نتکیم بو خصوصده بر آخر مثال دخی ضرب ابدوب بیورر \* (و همچون حاکم شهریکه حکم اودر آن شهر نافذ باشد پس در ورای توابع آن شهر حاکم نباشد) \* ودخی بر شهرک حاکمی کییکه انک حکمی اول شهرده نافذ اولور پس اول شهرک توابعنک و راستنده حاکم اولمز کذلک حیوانیت مرتبه سنده اولان کیمه لک هم حسلری و ادراکلری کندیلر مخصوص اولان دأره ده حکملری نافذ اولور و کندیلر مخصوص اولان دأرنک وحد معینک و راستنده انلرک حکملری نافذ اولمز و هر بر یسی کندیلرک محدود اولان حصه سندن تجاوز قیلز (عصمنا الله من حبسه و ختمه و ما حجب به المحجوبین یارب العالمین) الله تعالیٰ حضرتلری بزی کندیلرک حبس سندن و ختمندن معصوم و محفوظ ایلسون ودخی محجوبلری و ممنوع ایلدیکي شیلردن بزی معصوم ایلسون آمین یارب العالمین عصم فعل ماضی در باب ثانیدن موقع دعاده واقع اولدیغندن اوتری امر غائب معنایی و بر بلور و تقدیر کلام عصم الله حواسنا و مدار کنا من حبسه و ختمه و من حجاب ما حجب به المحجوبین دیمکدر حقن الله تبارک و تعالیٰ حضرتلری حواس ظاهره بی و حواس باطنه بی حبس ایلر اصلا مرتبه حیوانیتدن و مقام شهوانیتدن ایلر و سنی کورمه که و انک و راستنده اولان مقامک سوزنی اشتکه قادر اولمز و بر قلبه که حق تعالیٰ مهر اوره اول قلب کلام حق فهم قیلز و کندویه نافع اولان علمی مضر اولان عملدن فرق و تمیز ایلز و حق تبارک و تعالیٰ بر کیمه بی نورانی و ظلمانی اولان حجابات کثیره دن بر حجاب ابله محجوب ایلر اول کیمه اول حجابک و راستنده ناظر اولمغه و انک فوقنده اولان مراتبی و احوالی کورمه که قدرت و رخصت بولماز نتکیم حق تعالیٰ حضرتلری محجوب اولر حقنده (و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون) بیوردی و قلبلری فهم معانی قیلین و کوشلری مستمع و مدرک اولمین کیمه لرحقنده \* و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی آذانهم و قرا \* بیوردی پس حق سبحانه و تعالیٰ به یار بنا سن بزم حواس و ادراکری مقام محسوسانده حبس قلمه و بزم قلمری جهل و غفلت ختمی ایلر



مختوم ايله و بزى محجوب اولنلر منزله قومه ديوروز وشب دعا ايلك سالكه لازم اولور و عاقل اولان هميشه \* اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه اللهم ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم ارنا الاشياء كما هي \* ديودعال قيلور پس حق سبحانه و تعاليدن رجاءن بودر كه جله منك حسلرني غشاوه غفلت ايله مستور و محجوس اولمقدن و حجاب جهالت و ضلالت ايله محجوب قيلمقدن مصون و محفوظ ايلسون آمين يارب العالمين چونكه هر قسمك اولنده قدوة العارفين و زبدة الواصلين اولان شيخ حسام الدين افندي حضرتلر ينك قدس الله تعالى روحه اسم لطيفلري ايله نظمه شروع ايلك حضرت خداوندك كارك دأب شريفلري اولدى ايسه بوجلدك اولنده دخي بنه اول قاعده سابقه اوزره اول حضرتك نام شريفى ايله بوقسمك دخي نظم لطيفنه شروع ايدوب كا خطاب ايتك ايله بوكونه ابتدا بيورلر ❦ مشوى ❦ اى حيات دل حسام الدين بسى ❦ ميل مى جوشد بقسم سادسى ) اى قلبك حياتى اولان حسام الدين سادسه منسوب اولان قسمك نظمه چوقلق ميل جوش ايلر حسام الدين افنديك اسم شريفلري حسن در و حسام الدين اول حضرتك لقبدر و اول حضرته حسام الدين ديواقب اولمده سنك تحقيق و بيانى جلد اولك ديياجه سنده و دخي جلد ثانيك اولنده قريب اولان بيلدره مرور ايلشدر اول محللرده طلب اولنه و حيات دل فى الحقيقه علمدر كما قال اسد الله الغالب على بن ابى طالب رضى الله عنه \* بيت \* حيات القلب علم فاغتمه \* وموت القلب جهل فاجتنبه \* واصحاب فصاحت وار باب بلاغت اكثر زمانده عادلى و عالمى علم منزله سنه تنزيل ايدوب رجل عدل و رجل علم ديرل و محيى قلب اولان عالمى هم عين حيات قلب اولمق مرتبه سنه تنزيل ايدوب اكافلان حيات القلب ديوتعبير ايدرل پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلى مرده دللري آب حيات علم و عرفانه زنده قيلان حسام الدين افندي حضرتلر بى قدس الله سره العزيز عين حيات دل اولمق منزله سنه تنزيل ايدوب اى حيات دل اولان حسام الدين ديكله اول حضرته خطاب قيلديلر و قلب شريفلرندن بوقسم سادسك نظمه كله سنه و مؤلف اولمده چوقلق ميل و محبت جوش و خروش ايلديكنى هم اول حضرته مخبر اولديلر و ميل من جوشد بقسم سادسى ديوب ميل مى جوشد ديملرنده نكته بودر كه بوقسم سادسه قلب شريفلرندن جوش ايلين كثر ميل فى الحقيقه كندى وجود مجازيلري طرفندن اوليوب بلكه مقلب القلوب و الابصار و محول الاحوال و الافكار اولان خداى تعالى حضرتلري طرفندن اولديغنى اشعار ايلر كه قلب بر شينه مائل اولمزالا حق تعالى حضرتلر ينك اول قلبى اول شينه مائل قيلسيله و درون دلدن بر شينك وجودينه ميل و محبت

جوش و خروش قيلز الامقاب القلوب اولان خداك اول قلبى محرك و مهييج اولسيله قيلور بسى ده اولان بامصدر به و سادسى ده اولان بانسبت ايچون اولور ❦ مشوى ❦ كشت از جذب چوتو علامه \* درجهان كردان حسامى نامه \* سنك كى بر علامه نك جذبندن جهانده بر حسامى نامه كردان اولدى درجهان حسامى نامه كردان كشت تقديرنده اولور و مشهور شده معناسى و يريلور حسامى نامه مشوى شريفك لقبدر حسام الدين افندي حضرتلري بونك تاليفنه قلت غائبه اولديغندن و اول حضرت بونامه شريفك نظمه كلسنى حضرت مولانادن استندا قيلديغندن اوترى و حضرت مولانا قدس سره دخي بونامه شريفى اول حضرتك بجر داستندعالى ايچون ناظم اولد قلرندن اوترى بو حسامى نامه اول حضرته نسبت قيلندى و بو كه حسامى نامه ديواقب و يرلدى و سامى نامه هم دينلدى علامه مبالغه ايله بيليجى ديمكدر حسام الدين افندي حضرتلري هم علم ظاهرده و هم علم باطنده علامه وقت ايدى و اول حضرت حضرت مولاناك وجود شريفلرندن بوسامى نامه نك نظمه كلسنى استندا قيلورلر و جاذب اولورلدى و نظمه كلان و مكتوب و مسطور اولان ايسات شريفه بى و كلمات طيبه بى هم طالبره و سالكره تالى و ناقل اولورلدى و بونى مستمع اولمده و معنائى شريفه سندن بهره بولمده انلري جذب قيلورلدى و اول حضرتك قوت جاذبه سيله مشوى شريفى انلرك لسانندن استماعه چوق كيمسه جمع اولورلدى و اكثر طالب معرفت اولنلرك قلبنه بوكاب مستطابك محبتى دوشوب بونك نسخه سنى آلورلدى و تعلمنه اشتغال قيلورلدى حتى اول حضرتك همت عاليه سى و قوت جاذبه سى ايله بوسامى نامه مشهور آفاق اولدى و اول زمانده هم بونك نام و نشانى جهان ايجره طولدى ❦ مشوى ❦ پيشكش مى آرمت اى معنوى \* قسم سادس در تمام مشوى ) بوييتك لفظ شريفندن بالمطابقه مستفاد اولان معنى بودر اى معنوى اولان حسام الدين جلد سادسى مشوينك تمام اولد بى و قنده سكا ارمغان كتوررم و سكا آنى هديه قيلورم ديمك اولور ❦ مشوى ❦ شش جهت رانورده زين شش صحف \* كى يطوف حوله من لم يطف ) اى حسام الدين چلبى بوشش صحفدن شش جهاته نور و ر تاكم انك حوائى طواف ايله شول كيمسه كه طواف ايلدى كى حروف ناصبه دندر تعليل معناسنى افاده ايلر يطوف فعل مضارع مفرد مذكر غائبدر منصوبدر كى ايله فاعلى من در كه محلا مرفوعدر لم يطف بخدم مطلق مفرد مذكر غائبدر فاعلى تحتده مستر هو در كه من لفظنه راجعدر حول بونده طرف معناسنده در اكامتصل اولان ضمير غائب بيت اولنده اولان مشوى به راجعدر على سبيل البديل شش صحفدن هر بيرينه راجع اولسه دخي جائزدر پس تقدير كلام بوييله



دینک اولور که ای حسام الدین چلی الی جهاته بوالی صحیفه اولان مشوبدن نور  
ویر یعنی اطراف و جوانیده ساکن اولان اقوام و طوایف بوشش مجلددن مانند نور  
ظهوره کلان معانی منیریه ابر کور نام بوشش شریفک حوالی و چوره سنی  
طواف ایلین کسه طواف ایلیه که بونک اطرافنی طواف ایلین کسه کعبه شریفی  
طواف ایلین قدر اجر و ثواب ولور بلکه کعبه حقیقینک راهنه سالک اولوب آتی  
طواف ایلک مرتبه سن بولور \* مشوی \* عشق ربابنج و باشش کار نیست \*  
مقصد اوجز که جذب یار نیست (عشق که پنج و شش ابله کاری بو قدر زیرائک  
مقصدی یارک جذبیدن غیری دکلدر عشق بونده عاشق معاشقه در مبالغه دن  
اوتری مصدر ذکر اولمشدر و تقدیر کلام بویه دینک اولمشدر که عاشقک بش  
حواس و شش جهاتله کاری بو قدر و اول عاشقک مقصد اقصى و مطالب اعلامی  
یاری کند یه جذب ایلکدر و یا خود الک مقصدی یاری کند و سینه جذب ایلکدر  
بوندن غیری دکلدر عاشق عدو عدد قیدند اولمز و اهل صورت کی همان اسم  
ورسم مرتبه سنده قالمز بلکه اول عاشق بوشش جهات اولان هر آن کونده آثار  
صفات یاری مشاهده قیلور و آنک قرینی و رضاسنی قلاب محبتله کند و جانبینه جذب  
اولور و بش حسی دخی آنک بیوردیخی بیر بدیل و خرج قیلور و اول یار حقیقیدن  
نیجه واردات و فیوضاتک ظهور قیلسنه منتظر اولور و فتوحات غیبیه و کشفات  
لاریبیه نک کلسنی رجا قیلور \* مشوی \* بو که فیما بعد دستوری رسد \* رازهای  
کفتنی گفته شود (اوله که بو کلامد نصکره اولان کلامه حضرت حق جانبندن  
بردستور ینشه سویلمسی لازم اولان رازلر سویلمش اوله بعد لازم الاضافه اولان  
ظروف مبنیه دندر و یا خود فیما بعد هذا الکلام تقدیرنده اولور \* مشوی \*  
بایانی کان بود نزدیکتر \* زین کلمات دقیق مستتر (رنوع بیانه که اول بیان  
یقینک اوله بود دقیق اولان مستتر کنایتلردن یعنی بواوله که بو کلامد نصکره بردستور  
الهی ابرشه سویلمسی لازم اولان سوزلر سویلمش اوله شول بر بیانه که بود دقیق  
اولان و مخفی و مستتر اولان کنایتلردن فهمه نزدیکتر اوله و عقاله و طبعه ملائم کله  
زین کنایات دقیق مستتر بیوردقلری کنایتلردن مراد و دقیق و مستتر اولان  
عبارتلردن مقصود بوندن مقدم علی سبیل الکنایات بیوردقلری ایساندر که  
اول ایات و کلمات من وجه طالبک فهمه نزدیکتر دکلدر چونکم بو پر کنایات اولان  
ایات مبتدینک فهمه نوعا نزدیکتر دکلدر پس بیورر که بواوله که بوند نصکره  
دستور الهی اوله و سویلمسی لازم اولان رازلر بر بیانه سویلمه که اول بو کنایات  
دقیقه مخفییه طریق اوزره سویلمش ایسات غامضه دن مبتدینک فهمه اقرب کله  
\* مشوی \* راز جز بار از دان انباز نیست \* رازاندر کوش منکر راز نیست (

راز رازدان اولان کیمسه دن غیر ایلله انباز دکلدر راز منکرک کوشنده راز دکلدر انباز  
اورتغه دیرلر یعنی اولیاتک رازی محرم اولان کیمسه لردن غیر ایلله اورتی اولمز و مقارنت  
و مشارکت قیلز بلکه همان محرمان سر ابرده راز اولان عارفله همدم اولور  
و امتزاج قیلور و منکر راز اولیا اولنرله همدم اولمز و مقارنت قیلز را منکر راز  
اولیا اولان کسه لک کوشنه کتوب اولیاتک رازی بر بر سویلسک و نیجه براهین  
و دلائل ایلله انی تحقیق و تقریر ایلک انک کوشنده اول راز اولیوب بیهوده و بی معنی  
کلام اولور و لابد اکانصه دیق قیلوب تکذب قیلور \* مشوی \* لیک دعوت  
واردست از کردگار \* با قبول و ناقبول اورا چه کار (لیکن حضرت کرد کاردن  
دعوت وارد در قبول و ناقبول ایلله اورازد انک نه کاری وارد یعنی اگر چه راز منکرک  
قولاغنده راز دکلدر و رازدان اولان نبی و یا خود ولی اول رازک منکر قولاغنده  
راز اولیه جغنی و منکر اول رازی قبول قیلله جغنی بیلور ولیکن منکر و مستنکر لری  
طریق حقه دعوت ایلک حضرت کرد کاردن وارده اولمشدر حضرت حق  
(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک) دیو کندی رسوله تبلیغ احکام ایلک ایچون امر  
بیورمشدر و دخی بوامتدن امر معروف و نهی منکر قیلغه و خیراته داعی اولغه  
مستحق ولایق اولان عالمه هم (واتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون  
بالعروف و ینهون عن المنکر) دیو امر معروف و نهی منکر قیلغه و خلق خیراته  
داعی اولغه امر بیورمشدر خلقک قبولیه و عدم قبولیه انلرک نه کاری وارد که  
(وما علی الرسول الا البلاغ) آیتک موجبجه رسوله لازم اولان انجی بلاغ میندز  
\* مشوی \* نوح نه صد سال دعوت می نمود \* دمدم انکار قومش می فرود \*  
هیچ از کفتی عنان را پس کشید \* هیچ اندر غار خاموشی خزید (نوح علیه  
السلام حضرت تباری طقوز یوز بیل قومی دعوت ایلدی دمدم انک قومنک انکاری  
زیاده اولدی هیچ نوح حضرت تباری سویلمکدن عنانی کبرورک چکدیمی  
بو مقرر در که چکدیمی و هیچ خاموشی مغاره سینه اول حضرت سور تندیمی  
بو معاومدر که سکوت مغاره سور تنوب کندی بو بدیده استغهام تقریری وارد  
خزیدن سور تنکه و ایمکام که دیرلر بونده صمت و سکوت جانبینه باباب کتمکدن  
و عاقبت سکوت ایتمکدن عبارت اولور بو بیتین شریفین اولاسوره عتکبونده اولان  
بو آیت کریمه نک مضمونی اولور قال الله تعالی (واقدر سلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم  
الف سنة الاخیسین عاما) یعنی تحقیقا هزار سال ایلدک نوحی قرمنه پس اول نوح  
قومنک ایچنده بیک سنه قرار ایلدی الالی سنه دکل زرا شهر روایت اولدر که  
بعدالار بعین حضرت نوح دعوتیه مبعوث اولوب طقوز یوز الی سنه دعوت ایلوب  
و بعد الطوفان النش بیل حیاته اولمشدر و بو آیتده حضرت حبیب الله و دخی



ناسی طریق حقہ دعوت قبلان مر شدله تسلیه واردر نابلیه کفار و اذا وجفای فجاره  
صبر ابلیه حضرت مولانا ک بیت اولده نوح پیغمبر طقوز بوزیل دعوت کو ستردی  
بیورد قلرندن مراد طقوز بوزیله حصرو و تحدید اولمز بلکه دعوتک اکثر ایامی  
بیان ایلمک مراد اولور و انبیا سورہ نوحده اولان بو آیت کریمه نک مفهومی اولور  
کا قال الله تعالی حاکم اعنه (قال رب انی دعوت قومی لبلا و نهرا فلم یزد هم دعائی  
الافرا) یعنی نوح علیه السلام دیدیکه یاربی تحقیقا بن دعوت ایلدم قومی کیجه  
و کوندز و بونله بنم دعوتم زیاده ایلدی الافرارل بن ضحاک بو آیت کریمه نک تفسیرده  
ابن عباس حضرت تدرندن بویله روایت ایلر که ان قوم نوح کانوا یضربونه حتی بسط  
و یظنون انه قد مات فیخرج فی الیوم الثانی و یدعوه الی الله سبحانه و حکمی محمد  
ابن اسحق عن عیید بن عمر البثی انه بلغه انهم کانوا یبطشونه و یخفونه حتی  
یغشی علیه فاذا افاق قال رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و روی ان شیخا منهم جاء  
بتوکا علی عصا و معه ابنه فقال یابنی لا یغفرک هذا السیخ المجنون فقال بالی مکنی  
من العصا فاخذها من ابیه فضرب نوحا فشجه شجه منکره فارحی الله الیه \*  
ان یؤمن من قومک الان قد آمن فلا تبئس بما کانوا یفعلون \* فانی معکم و مع ذک  
منهم فینفذ دعا نوح علیهم فقال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا  
فارحی الله الیه ان اصنع الفلک \* مثنوی \* کف از بانک و علا لای سکان \*  
هیج واکررد ز راهی کاروان حضرت نوح علیه السلام دیدی کلاب  
صداسندن و دخی اورمدرندن و فغانلرندن هیج کاروان بولندن کبر و دوزی  
و مقرر در که بر قافله کلابک عوعوندن اوتری یوان کبر و دوزی پس بندخی بوسک  
سیرت اولانلرک طعن و انکارندن اوتری طریق دعوتدن نیچون دوزم دیدی پس  
هر وقتک نوحی اولان اهل روح و اصحاب فتوح هر بار که کندی قوملرندن  
جفا و اذا کورلر بویله دبرل \* مثنوی \* باش مہتاب از غوغای سک \*  
سست کردد بدرادر سیرتک (با خود شب مہتابه غوغای سکدن بدرک سبرده تک  
و پویی سست اولورمی بومقرر در که کلابک غوغا سندن بدر کندی سبر و سلوکنده تک  
و پویی سست قبلان اگر چه کلاب دخی کندی عادتنی ترک ایلوب غوغادن و بنا حدن  
فارغ اولمز کا قیل البدر یلوح و الکلب یخوح \* پس بدر فلک عرفان اولان مر شدلر  
سک سیرت اولان منکر و مفسد لک بودنیاده انلره اولان جفا و اذالندن و طمن  
و غوغا لندن سبر و سلوکلرنی قویوب اندن رجوع قبلرلر و دعوت و اشاد ایلکدن  
فارغ اولمز \* مثنوی \* مه فشاندن و روسک عوعو کندی \* هر کسی بر خلقت  
خودمی تند (ماه نوری صاچروسک عوعو ایلر هر برکسه کندی خلقتی اوزره  
طولانور یعنی خاصیت ماه نوری زمینه و اهل زمینه بنار ایلکدر و خاصیت کلب

انک نورنه قارشو اورمکدر \* فطره الله الی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله \*  
آیت کریمه سنک موجبجه لابد هر برکسه کندی خلقت اصلیه سنک مقتضاسی  
اوزره طولانور \* و قل کل یعمل علی شاکلته \* نص شریفتک موجبجه کل انسان  
کندی شاکله طبیعیه سنک مقتضاسی اوزره عمل قبولر \* و کل اناء یترشح بما فیه \*  
قولنک مفهومیجه هر کسک کاسه وجودنده نه وضع اولدیسسه اول ظهوره کلور  
هر بار که اهل ضلالت و اصحاب غوایت اولان کسه لردن فسق و معصیت و کبر  
و نخوت و بونلر امثالی اولان خصلت ظهوره کلسه اهل هدایت و اصحاب  
طاعت اولان صاحب سعادت لردن انلر رفیق و ملائمت و اطفله بند و نصیحت  
و طریق حقہ ارشاد و دعوت ایلمک صادر اولور \* مثنوی \* هر کسی را خدمتی  
داده قضا \* درخور آن کوهرش درابتلا (قضای الهی هر برکیمه به بر خدمت  
و بر مشدر ابتلا و امتحانده اول کیمه نک اول کوهر بنه لایق یعنی هر برکیمه بی  
حق سبحانه و تعالینک قضاسی بر خدمت ایچون دوزمش و اول کیمه به ابتلا  
و امتحان وقتنده انک ذاتنه لایق اول خدمتی و برمش و اول کیمه اول خدمت ایچون  
مخلوق اولمش فکل میسر لما خلق له حدیثک حسبجه هر کسه نه خدمت ایچون مخلوق  
اولدیسسه اول خدمت میسر اولمش و غیر بیسی اکا سعب و عسیر کلش \* مثنوی \* چونکه  
نکذارد سک آن نعره سقم \* من مهم سیران خود را چون هم (چونکم سک اول سقیم  
و قبیح اولان نعره بی ترک ایلر بن ماهم کندی سیرانمی نیچون قورم یعنی چونکم  
سک سیرت اولان منکر اول کندی سک سقیم و قبیح اولان انکار و طغنی ترک ایتمز  
و بزه متابعت ایتمک طریقه کتمز بنکه ماه فلک معرفت و بدر آسمان علم و حکمت  
اولام کندی سبر و سلوکی الک طعن و انکارندن اوتوری نیچون ترک ایدرم و ندن  
اوتوری ارشاد و هدایت بولنی قویوب انک مقتضاسی اوزره کیدرم اگر اکا لایق  
اولان سیرت خبیثه طعن و انکار ایدوب اهل حق آزرده ایتمک ایسه بکالایق اولان  
خصلت حبیده انک جفا و اذاسنه صبر و تحملی زیاده ایدوب نصیحت قیلندن  
و داعی الی الخیر اولقندن خالی اولمقددر \* مثنوی \* چونکه سرکه سرکه  
افزون کند \* پس شکر را واجب افزونی بود (چونکه سرکه سرکه لیکنی  
زیاده ایدیه پس شکره زیاده لک واجب اولور یعنی چونکم بر مظهر قهر الهی  
اولان اکثی خویلرنی و ترش و بلرنی زیاده ایدیه پس مظهر لطف الهی و جمال  
ربانی اولان مر شده حسن خلقی زیاده قلیل و ارشاد و نصیحتده تلطف ایلمک  
ور قفله سو بلمک واجب اولور \* مثنوی \* قهر سرکه لطف همچون انکین \*  
کین دو باشد رکن هر اسکنجین \* انکین کر پای کم آرد زخل \* آید آن اسکنجین  
اندر خلل (قهر سرکه کبی لطف عسل کیدر که هر اسکنجینک زکنی بویا کبسی



اولور یعنی مظهر قهر اولان بدخو بلر طرفندن قهر و غضبک ظهوری سر که کبی  
و مظهر لطف الهی اولان نیکولرک و خوش خو یلرک وجودندن ظاهر اولان لطف  
و کرم عدل کیدر هر سر کنکینک اصلی سر که ایلر بال اولور و سر کنکین مفسد  
مزاج اولان صفرا بی دفع قیلور و مصلح مزاج اولور کذلک سر که قهر ایلر عدل  
لطف بر بره جمع اولسه و بر بر ایلر اخلاط و امتزاج قیلسه مفسد افعال  
و احوال اولان شیلری دفع ایدوب افعال و احوال صاحبی اولان مرشد منتظم  
الاحوال اولور و فعلنده و حالتده صحت و اعتدال بولور اما کرم عدل ایاضی  
سر که دن اکسک کنوره اول سر کنکین بین خاله کاور زبرا اصل نافع اولان  
سر کنکین نه زیاده حلوونه زیاده حاض اولق کرک بلکه حلو و حاض اوله و اعتدال  
بوله تا کم مزاجه نفع قیلر کذلک مانند انکین اولان لطف و کرم سر که کبی اولان  
خشم و ستمدن اکسک اولسه و بر اهل نفسندن خشم و غضب ظهوره کلد کده  
بر اهل روح اکالطف و کرم له معامله و مقابله ایتمک آرقیلسه لایدا اول اهل روح له  
اهل نفسک مایبند اولان نظام حاله خلل کلور و ایکنسک مایبند سبب امتزاج  
اولان شیلر فاسد اولور و طریقندن مخالفت و مغایرت ظهوره کلوب علاج پذیر  
اولمین درد بعد از ان ظهور قیور \* **مثنوی** \* قوم روی سر که می ریختند \*

نوح را در بافزون می ریخت قند \* قند اورا بد مدد از بحر جود \* پس ز سر که  
اهل عالم می فزود) قوم اول نوحک اوزر بنه سر که لرد و کدیلر نوحه دریافندی  
زیاده دو کدی یعنی قوم نوح حضرت نوح پیغمبرک اوزر بنه سر که کبی اکشی  
و ترشی اولان جفاری و اذاری صب ایلر اما دریای لطف و کرم و بحر جود و نعم  
نوح حضرت نوح لطف و احسان قدنی و رفیق و ملائمت شکر نی زیاده دو کدی  
انک قند نه بحر جوددن مدد اولدی پس سر که دن اهل عالم زیاده ابتدی بوم صراعه  
ایکی وجه جائزدر بری بودر که سر که اهل عالم مضاف اوقته و می فزودک فاعلی  
بحر جود اوله بوجه اوزر معنی اول نوحک قند خو بنه مدد و معاونت بحر جوددن ابدی  
پس اهل عالم سر که خو بندن انک قند خو بنی و لطف و کرمی زیاده ابتدی  
دیک اولور و بوجه دخی بودر که سر که اهل عالم مضاف اوقته بوجه  
اوزر معنی اول نوحک قند بنه دریای جود و کرمدن اگر چه مدد و معاونت اولدی  
وانک قند کبی اهل اولان اخلاق و اوصافی تمام قوت و ثبات بولدی پس اهل عالم  
سر که دن زیاده قیلدی یعنی سر که دن اکشی اولان خو یلر بنی انلر اتردی شول  
مرتبه که حتی حضرت نوح طرفندن انلر بددایه هر وجهه مستحق اولدی لیلر  
پس حضرت نوح آخر الامر انلرک لطف و کرم له علاج پذیر اولد قلمینی مشاهده  
قیلد قده و محقق ییاد کده \* رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا \* دبو

المر اوزر بدد عالیدی پس بوجه قوی و متکبر اولان طائفه بی حق تعالی حضرت تلی  
هلاک قیلدی \* **مثنوی** \* واحد کالاف که بود آن ولی \* بلکه صد قرنست  
آن عبد العلی) واحد کالاف کیمدر اول ولیدر بلکه اول عبد العلی یوز قندر  
بعضی لری بی ولی هو الفانی فی الله و الباقی بالله \* دیمکله تعریف ایتمشیر  
و عبد الرزاق قاشانی رحمه الله علیه اصطلاحنده بو گونه تعریف ایدوب دیر اولی  
من تولى الحق امره و حفظ من العصیان ولم یخل و نفسه بالذلان حتی بلغه فی الکمال  
مباغ الرجال قال الله تعالی (وهو يتولى الصالحین) و عبد العلی شول کسه به دیرلر که  
انک قدری اقرانندن عالی اوله وانک همتی طلب معاینده سا تراخوانندن مرتفع اوله  
و هر عالی اولان رتبه حائز اوله و هر فضیلت سینه به باغ اوله کما قال القاشانی فی  
الاصطلاحات عبد العلی من علا قدره عن اقرانه و ارتفعت همته فی طلب المعانی  
عن همم اخوانه و حاز کل رتبة علیة و بلغ کل فضیلة سنية ولیدن مراد بونده  
حضرت نوحدر که هر بنی ولیدر بغیر عکس قرن سکسان سنه به و اوتوز سنه به دخی  
دیرلر بونده زمان واحدک اهل مراد اولور و تقدیر کلام بویه دیک اولور که قوت  
و قدرنده بر کسه یک کسه کبی کیمدر اول ولیدر بلکه اول علی و کبیر اولان خدائک  
بنده سی یوز زمانک اهلیدر یعنی یوز زمان اهل قوت و قدرتی واردر بلکه  
جمع عالمک قوت و قدرتی انک وجودنده جمع اولمش و جمیع عالمی اول ولی کاملک  
باطنی احاطه قیلشدر (بیت) لیس من الله بمسئک \* ان یجمع العالم فی واحد \*

بو بیاتی دین قتی خوب دیمشدر \* **مثنوی** \* خم که از در یاد روراهی شود \*

پیش او جیخونها زانو زند) کوپ که در یادن اکابر یول اوله اول کوپک اوکنده  
جیخونلر زانو اورر یعنی فی المثل بر کوپک درونته در یادن بر یول اوله اول کوپک  
صوبینه اصلا نقصان کلز و دنیا نیک بیوک نهر لری آنک اوکنه دیزجو کرلر یعنی اکا  
تعظیم و تفخیم ایدرلر وانی کندیلر دن معینده عظیم بیلورلر و کبیر کوررلر کوپدن  
مراد بونده صور تا حقیر و فقیر و معینده عظیم و کبیر اولان و همیشه دریای حقیقتدن  
مدد و معاونت بولان ولی اولور و جیخونلر دن مراد بر یوزنده اموال و ارزاق له  
قوت بولان و همیشه طالب دریای حقیقت اولوب اول جانبه جریان قیلان کسه ل  
اولور \* **مثنوی** \* خاصه این دریا که در باها همه \* چون شنیدند این مثال  
و دمدمه \* شده هانشان تلخ ازین شرم و جل \* که قرین شد نام اعظم باقلی)  
خصوصا بودر یا که جمیع در یار چونکم بو مثال و دمدمه بی اشتدیلر انلرک دهانی  
بو شرم و خجلدن تلخ اولدی که نام اعظم نام اقله قرین اولدی خجل خا و جیمک  
قهر له حیا دن متحیر و مد هوش اولق معانسه در یعنی بر کوپه که در یادن بر یول  
اوله جمیع انهار دن اول عظیم اولور و جله سی اکا سرفرو قیلور علی الخصوص



بودر بای حقیقت که دوکلی در بار که مراداندن قدرت و قوتده خلق جهانند  
در یاکی اولان کسه لر در یعنی خصوصاً بوجر حقیقت که دوکلی در یاکی اوسع  
واقوی اولان کسه لر چونکم بومثال ودمدمه بی اشتدیلر یعنی اول در بای حقیقتک  
خم وجود نوحه مددرسان اولدیغنی و معاونت قیلدیغنی کوش ابتدیلر انلرک  
جمله سنک اغزلری بوشرم و حیرتدن تلخ اولدی که اسم اعظم اسم اصغر قرین  
اولدی یعنی حق تعالی حضرتلرینک اعظم اولان اسمی وصفی حضرت نوحک  
نام اصغرینه متصل اولدی وجودنده ظهوره کلدی وقوت و قدرتی اندن اظهار  
قیلیدی و انک وجودی انک سطوت و غلبه سی قتنده فانی و متلاشی اولدی  
مشوی \* در مران این جهان با آن جهان \* این جهان از شرم میگرد  
جهان) بوجهانک اول جهان ایله قرانده بوجهان شرمندن جهان اولور آخرده  
قافیه واقع اولان جهان جیمک فتحه سبله قافیهچی معناسنه در یعنی بوجهان  
فانینک اول جهان باقی ایله معاونت ایلدیکی وقتده بوجهان فانی اول جهان باقی  
شرف و عزتی کورد کده شرم و حیرتدن صیراجی یعنی عدم جانبده قافیهچی  
وفانی اولیجی اولور و کذلک بوجهانک اهلی اول جهان حقیقتک اهلنه مقارن  
اولدقده و انلرک عزت و شرفنی مشاهده قیلدقده لابد بوجهانک اهلی کال  
نجالترندن مضطرب اولورل حیرت و دهشتنده قالورل و کندیلرک عیب و نقصانی  
بیاورل \* مشوی \* این عبارت تنک و قاصررتبت \* ورنه خس را با اخص  
چدنست (بوعبارت تنک و قاصررتبتدیر یوخسه خسک اخص و اشرف اولان  
کسه ایله نه مناسبتی وارد یعنی بوعبارت و الفاظ بغایت اضیق و مرتبه ده دخی قاصر  
والحقدر در بای معانی اکاصمزم و منکلم اولان عالم و عارف مراد ایلدیکی معنایی  
کابینگی اول عبارتده وضع ایدوب انکله ادا ایلکه قادر اولر انکچون بوجهان ایله  
اول جهانک قرانی وقتده دیک و الاخس اولان جهانک و ادنا اولان جهان اهلنک  
اخص و اعلی اولان اصحاب حقیقت ایله نه مناسبتی وارد تا کم انلر ایله بونلر بربرده  
ذکر اولنلر بوجهان اهلله اول جهان اهلنک بر مصرعه و یا خود برینده ذکر اولنلری  
عبارت تنک اولدیغندن اوتریدر و الا بوجهان اهلله اول جهان اهلنک مایینده بعد  
المشرقین تفاوت وارد و ماینلرنده اصلا مناسبت و مشابیهت بوقدر \* مشوی \*  
زاغ دررز نعره زاغان زند \* بلبل از آواز خوش کی کم کند \* پس خریدارست  
هریک راجدا \* اندرین بازار بفعل مایشا) زاغ رزده زاغلر نعره سن اورر بلبل  
خوش اولان آوازندن چن کم ایلرلر پس هریری ایچون جدا باشقه مشتری وارد  
بویفعل مایشا بازارنده یعنی اگرچه زاغلر باغلرده زاغ نعره سنی اورر و خوش الحان  
اولان بلابل و عنادله طعنه و شتملر قیلورلر سه بلبلر کندیلرک خوش و لطیف اولان

آوازلی بنی انلرک قبیح اولان نعره و صدالزندن اوتری ناقص قیلورلری بومقرر  
قیلرل کذلک انبیا و اولیا بوباغ دنیا ده زاغ سیرت اولان منکرلرک و کافرلرک  
قبیح و بیجی سوزلندن اوتری کندی عین حکمت اولان پرمی سوزلری  
وطالب و سالک اولنلر نافع کلان کلمات پر سوزلری ناقص قیلرل و نصیحت  
و ارشاد ایلکدن هم فارغ اولرلر پس بونلردن هر برینک جدا جدا مستقل  
مشترکلی وارد بونقدیر بازارنده بفعل الله مایشادن مراد تقدیر و قضادر که  
حق تعالی حضرتلری دبلدیکن ایشلر و دبلدیکن حکم و تقدیر ایلر پس بوندن  
مراد تقدیر و قضاده هر قومک برکونه مشتری وارد و حکیم مطلق هرکسک  
متاعنه لایق برکونه خریدار خلق ایشدر که شیطاینک و شیاطین سیرت اولان کافر  
و فاسقلرک و مرایی و منافقلرک مشتری بیری اهل ضلالت و اصحاب معصیتدر و انبیا  
و اولیانک و عاشق و صادق اولنلرک مشتری بیری اهل طاعت و اهل هدایت و اصحاب  
سعادت و ارباب علم و معرفتدرلر بونلر اول خبیثلر بوبازار تقدیر ایچره نیجه  
مائل اولر و نه کونه انلرک متاعلرینی آلرلر ایه انلرهم بونلر میل قیلرلر و بونلرک  
لطیف اولان متاعلرینی آلرلر \* مشوی \* نقل خارستان غدای آنشت \*  
بوی کل قوت دماغ سرخوشت) نقل خارستان غدای آنشدر کلک رایحه سی  
سرخوشک دماغک قوتیدر نارک خار نقل و غدای کیدر بوی کل هم دماغ  
باکک قوت و غدای کیدر یعنی شول کسه لر که خارستان کی اوله ل انلر نقل  
و غدای آنش اولورل و انلرک کل کی لطیف و کلستان کی شریف و لطیف  
اولر سرخوشان می محبت و باده نوشان میکه حقیقت اولان مقربان الهینک  
دماغ روحلرینه قوت اولورل یعنی انلر بونلردن حظ آلورل و ذوق صفایورلر  
مشوی \* کر پلیدی پیش مار سوا بود \* خوک و سگ را شکر و حلوا بود)  
اگر بر پلیدی یا خود پلیدک زم اوکرده رسوای اولور خنزیر و کلبه اول شکر و حلوا اولور  
پلیدی اولان یا وحدت ایچون اولق و یا خود مصدریه اولق جائز و وحدت  
ایچون اولور سه معنی اگرچه بر پلیدکشی و بر خبیث کسه زم قتمزده رسوای و قبیحدر  
اما خنزیر و کلب سیرتنده اولان کسه لر کوره او شکر و حلوا کی لذیذ و شیریندر  
و مصدریه اولدیغنی اوزره معنی اگرچه پلیدک یعنی کفر و ضلالت و فسق  
و معصیت و بونلرک امثالی اولان قباح و خبیثت هر نه ایه بزم او کومزده  
فضاحت و شاعتدر اما خنزیر و سگ طبیعتده اولان بی دینلر نسبتله بوبلیدلرک  
هر بریسی حلوا می شیرینی و سکر و انکین کیدر \* الخبیثات للخبیثین و الخبیثون  
للخبیثات \* آیتنک موجب خبیث اولنلر ایچون خبیثات خوش کلور و خبیث اولنلر  
هم خبیثات ایچون میل و محبت قیلور و بالعکس \* والطیبات للطیبین و الطیبون



للطبیات \* قول کریمک مصداقچه جمیع طبیات طیب اولنلر ایچون خوش کلور  
و طیب اولنلر دخی لابد طبیاته میل و محبت قیلور \* مثنوی \* کر پلیدان ابن  
پلیدیها کند \* ابها بر پاک کردن می تند \* اگر چه پلیدلر پلیدلر کیری ایلرلر  
آبلر پاک ایلمکک اوزره طونلورل یعنی اگر چه پلید و خبیث اوللر بو پلیدلر کیری  
و قبیح و خبیث اولان عملاری ایلرلر اما آب حیات کی پاک و طاهر اولان کسهلر  
اول خبیثلری پاک و طاهر ایلمکک طونلور و آنلری تطهیر ایلمکک سهیلر و اقداملر  
قیلورلر \* مثنوی \* کر چه ماران زهر افشان میکشد \* ور چه تلخان ماریشان  
می کشد \* نخلها بر کوه و کند و شجر \* می نهند از شهد انبان شکر \* اگر چه  
مارلر زهر افشان ایلرلر و کر چه تلخلری بریشان ایلرلر لیکن زنبورلر طاغ  
و قنوان و درخت اوزره شهد و شکر انبان قورلر بعضی نسخده انبان برینه انبار  
واقع اولمشدر کند و کاف عربینک فتحه سیله قنوان دیدکلر بدر که آری انک ایچنده  
بال بیمار شهد کومج بالنه دیرلر و تقدیر کلام و تعبیر مرام بویله دیمک اولور که اگر چه  
مار سیرت اولان نفس اماره صاحبلری بزم اوزریمزه زهرلرین صاچلر و جهنم  
قبولری کی اولان اغزلرین اچارلر و نیچه خشمناک و زهرناک سوزلر سو بلرلر سه  
واکر چه تلخکوی و بدکوی و سخت روی اولان ظالملر بزم قلیبری بریشان ایلرلر سه  
زنبورلر طاغله و قنوانلر و اغاچلر اوزره غسل مصفادن شکر انبارنی قور دقلری کی  
اصحاب حقیقت و ارباب علم و معرفت دخی سیرت حسنهلرینک مقتضاسی اوزره  
شهد و شکر کی اولان نصیح و پندلرینی کابلر ایچره وضع ایلرلر و یا خود علم و معرفت  
قندلرینی تلخکوی بلردن بریشان خاطر اولان کسهلر بر سبیل تسلیه سو بلرلر و شهد  
و شکر کی اولان نصیح و پندلرینه بونلرک وجع و المنی ازاله ایلرلر \* مثنوی \*  
زهرها هر چند زهری می کشد \* زود تر یا فاشان بر می کشد \* زهرلر هر قدر  
زهرلرک ایلرلر سه تر یا قفلر آنلری فوری قوپارلر یعنی زهر مشبه شده اولان اهل نفس  
واهل هوا هر قدر که زهرلرک ایلرلر و تلخ و ترش سوزلر سو بلرلر سه اهل روح  
واهل هدی تر یا قفلر کی انلرک زهرلرینی و ضرر و فھرلرینی فوری قوپارلر و حسن  
خلقه و لطف خصاله انلرله مکالمه و معامله ایلرلر اگر انلرک رعونت و خشونتی زیاده  
اولور سه لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاجحة بینا و بینکم سلام علیکم لایبغنی الجاهلین  
دیوب و آنلری اول کار و عمل اوزره قویوب کندنی کارلرینه کیدرلر \* مثنوی \*  
این جهان چنکست کل چون بنکری + ذره باذره چودین با کافری \* بوجه هاننه  
چونکه نظر ایلده سن کلی چنکدر ذره ذره ایله دین کافر لکله اولدیغنی کی یعنی  
بوجهان بالکلیه جهان چنکدر چونکم نظر حقیقت بین ایله نظر ایلده سن ذره بی  
ذره ایله چنکدر کدر سن دینی کافر لکله و اهل دینی بر کافر ایله چنکدر کورد بکاک کی

نهایی است که شریک جنکی فعلیدر \* مثنوی \* آن یکی ذره همی برد بچب \*  
و آن دگر سوی عین اندر طالب \* ذره بالا و آن دیگر نکون \* جنک فعلیشان بین  
اندر رکون \* مثلاً اول بر ذره دو کلی صول جانبیه پرواز ایلر و اول بر ذره طلبیده  
صاغ جانبیه پرواز ایلر بر ذره بالایه و اول بر آخر ذر اشاغی به پرواز ایلر میل  
و حرکت ایلمکده انلرک فعلی اولان جنکی کور خلاصه کلام ذرات کائناتین  
هر بر ذره کندنی مقتضای طبیعتلری اوزره میل و حرکت قیلده و \* قل کل بعمل  
علی شاکله \* موجنبه انلردن هر بر یسی کندنی شاکله ذاتیه و خاصیت طبیعتلری  
اوزره عامل اولمده در پس هر بری بحسب الافعال آخرینه مخالف اولور  
و نواختارله بری برلرله فعلا جنک و خصومت قیلور \* مثنوی \* جنک فعلی  
هست از جنک نهان \* زین تخالف آن تخالف ایدان \* جنک فعلی نهان اولان  
چنکدر بو تخالفدن اول تخالفی بیل یعنی بو ذرات کائنات و وجودندن اولان  
جنک فعلی و بو مخلوقات ذرائندن ظهوره کلان تخالف صوری نهانی اولان  
چنکندن ناشی اولور و بونلرک ماهیاتک معنی عالمده بری برلرینه مخالف و مغایر  
حرکت ایلمک اقتضا ایلد کلرندن ظهوره کلور بو مخالف صور بدن اول نهانی  
اولان تخالفی بیل و بو تغایر حسنهلرین اول تغایر معنوی بی فهم و استدلال قیل  
توضیح معنی بودر که هر شیئ علم اللهده بر عین ثابته می و اردر اشیاک علم اللهده  
اولان ذواتنه اعیان ثابته دیرلر و حکم اکا ماهیات اشیا تعبیر ایلرلر بو عالم شهادتده  
اولان اشیاک صور اجسادی اعیان ثابته نکلر ظلالی کیدر و اعیان ثابته فی المثل  
اشخاص و حق تعالی حضر نلری نور آفتاب کیدر پس نور آفتابده هر بر شخص  
نه کونه حرکت ایلر سه انک سایه سی هم حرکت و سکوننده اکا تابع اولور چونکم  
بو عالم صور و اجسادده نظر قیلدک بونده اولان هر شیئ صورتی و جسدنی بری  
برینه مخالف بر کونه کارده و بر نوع عملده کوردک که کویا بونلر فعلا جنک ایلرلر  
پس بونلرک فعلی اولان جنکی و بری برلرینه مخالف ظهوره کلان آهنکی نهانده  
اولان مایه نلرک چنکندن و بری برینه مخالف و مغایر اولان آهنکندن بو صورت  
ظاهرده اولان تخالف و تغایر دن اول نهانده اولان تخالف و تغایری بیل و بونلرک  
صورت ظاهرده اولان افعال متضاده و حرکات متقابله سنی عالم معنیده اولان  
اعیانک مقتضبات متضاده سندن فهم قیل هر بر عین بر کونه فعل و حرکت اقتضا  
ایلد پس اول عینک بو عالمده اولان صورتی سایه شخصنه تابع اولدیغنی کی اکا  
تابع اولور و کندنی عین ثابته سنک مقتضاسی اوزره میل و حرکت قیلور پس بو عالم  
صورتده ظهوره کلان جنک و اختلاف اصل عالم معنیده اولان اعیان ثابته نکلر  
جنک اختلافندن حاصل اولور و عاقل اولان بو تخالفدن اول تخالفه استدلال قیلور



\* مشوی \* ذره کان محو شد در آفتاب \* جنک او بیرون شد از وصف  
 و حساب ( بر ذره که اودره آفتابده محو اودی اول ذره جنکی وصف و حسابدن  
 بیرون اولدی یعنی بر آنسانک که ذره وجود مجازی آفتاب حقیقتک عشق  
 و محبتده محو و امر و ارادتده فانی اوله اول کسه جنکی وصفدن و حسابدن  
 خارج اولدی \* مشوی \* چون ز ذره محو شد نفس و نفس \* جنک اکون  
 جنک خورشیدست بس ( چونکه ذره دن نفس و نفس محو اوله اودره جنکی  
 شمدی انجق جنک خورشید در اولکی نفس فاک سکونیه وجود معنانه ثانجی  
 نفس فاک قحیه سیه کلام معنانه در یعنی بر کسه ذره وجوددن و وجود مجازی  
 و ناحق اولان کلام محو اوله انک جنکی حالا خورشید حقیقتک جنکی اولور خلاصه  
 کلام بر کسه جنک خورشید حقیقته نسبتله ذره کبی اولان وجودندن نفسانیت  
 و بشریت مقتضای فانی اولسه و نفسانی اولان نفس و کلام هم زائل اولسه  
 و اول کسه خورشید حقیقتک نورانیته منور اولسه انک خلقه جنک وجدلی  
 نفسانی اولز بلکه لله و فی الله حقانی اولور و هم انک وجودی حضرت حقه اولوب  
 اول اورته ده انجق بر و پوش اولور و حقیقتده انک وجودی واسطه سیه جنک  
 وجدلی حضرت حق قیلور \* و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی \* آیت کریمه سی  
 بومعنایه شاهد اولور ( فلم تقاتلهم و لکن الله قتلهم ) قول شریفی هم بومضمونی  
 دلالت قیلور \* مشوی \* رفت از وی جنبش و طبع و سکون \* از چه انا الیه  
 راجعون ( اول ذره دن جنبش طبع و سکون طبع کندی نه دن انا الیه راجعون  
 مفهومندن مصراع ثانی از چه رفت از مفهوم انا الیه راجعون رفت تقدیرنده اولوب  
 سؤال و جواب اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اوفانی فی الله اولان کسه جنک  
 ذره وجودندن جنبش طبیعی و سکون طبیعی هم کندی و اول کسه کندیسی  
 اخلاق بشریه دن و اوصاف طبیعه دن پاک و طاهر ایدی نندن پاک و طاهر ایدی  
 و انک وجودندن حرکات و سکونات طبیعه نه جهتن کندی دیرسک تحقیقا بز الله  
 ایچونز و تحقیقا بز همان اکار جوع ابدیچیلرز مفهومته مظهر اولدیجی جهتن کندی  
 و اول هر نه مرتبه یتدی ابدی بلالره صبر ابدیکی ( انا لله و انا الیه راجعون ) دیو  
 سوبلدیکی و کندی جنک الله مخصوص و مملوک اولدی یعنی بیلوب هر دمه اکار جوع  
 ابدیکی واسطه الیه یتدی \* مشوی \* ما بجز تو ز خود راجع شدیم \* و ز رضاع  
 اصل مسترضع شدیم ( بز سنک بحر که کندی مژدن راجع اولدی و رضاع اصلدن  
 مسترضع اولدی رضاع قحرا ابله سودا مکه دیرل مسترضع سودا میجی دیمک  
 اولور بوییت و دخی بونک مابعدهنده اولان ایسات حرکات و سکونات  
 طبیعه دن پاک و بری اولان و هر دمه حق تعالی حضرت ترینه رجوع ابدوب

کندیلرنی فانی قیلان کسدرک لساندن دینلش اولور و انلرک لسان حالی بو کونه  
 نرم و تکلم قیلور که ای بحر جواد و کرم وای در یای الطاف و نعم بز سنک بحر حقیقتک  
 جانبده کندی مجازی اولان وجود مژدن راجع اولدی وای مربی حقیقی  
 فیض و تربیتک آلدق و این علم و حکمتکدن مسترضع اولغله نشوونما بولدی پس  
 نرم وجود مژده اولان حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصرو کلام جمله سنی  
 سندن آلدق و بوجه وجودی بز همان سندن بولدی \* مشوی \* در فروع  
 راه ای مانده زغول \* لاف کمزن از اصول ای بی اصول \* جنک ما و صلح مادر  
 نورعین \* نیست از ماهست بین اصبعین ( ای غولدن راهک فرو عینده قالمش  
 کسه ای بی اصول اصولدن لاف اورمه نرم جنکمز و نرم صلحمن نورعینده بزدن  
 دکل بین الاصبعیندر یعنی انلرک لسان حالی دخی بو کونه تکلم ابدوب اصول  
 راهدن بی خبر اولوب فروع راهده قالان کسه له خطا بادیرلای اغول و شیطا ک  
 و سوسه سندن طریق الهینک فرعلرنده قالمش و اغیار و سوا بی کورمه مقلد  
 اولمش اصولمز کسه لافی اصول طریقندن دم اورمه و بن اصول دینه واقف  
 و عالم دیمک مرتبه سنده طورمه بلکه طریق الهینک اصولنی بلکه همت الیه اولاصل  
 طریق الهی بودر که بیه سن نرم جنکمز و نرم صلحمن نور ذات الهیده بزدن  
 دکلر بلکه ایکی پرماغک بیتنددر کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ( ان قلوب  
 بنی آدم بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء ) بو حدیث شریفک  
 تفسیری و تحقیقی هر دفترده مرار مرار ایشدر اصبعینی تأویل ابدنلر قهر و لطف  
 الیه تأویل ایشلردر چونکم سالک معرفتی کاله ایر کوره کندی جنک قلبنی حق تعالینک  
 اسماء متقابله سی مایندده کور و کندی جنک وجودنی دست حقه بر آت مشاهده  
 قیلور و کندی بدن هر نه صادر اولور سه آنی حضرت حقدن بیلور بومر تبده  
 آنک جنکی و صلحی اصبعین الهیسن اولور لیکن اصول راهدن بی خبر اولور  
 و طریق الهینک فرو عینده قالنر انک جنکی و صلحی آنک وجودندن بیلورلر و فاعل  
 حقیقی مشاهده سندن غافل اولورلر \* مشوی \* جنک فعلی جنک طبعی  
 جنک قول \* در میان جزوها حریت هول ( فعلی اولان جنک و طبعی اولان  
 جنک و قولی اولان جنک جزولر میانده هول بر حریدر جنک فعلی اولدر که بفاعل  
 بر فعلی اختیار ایدوب ایشلر بر غیر فاعل دخی انک فعلنک عکس و ضدنی اختیار ایدوب  
 ایشلر و جنک طبعی اولدر که بر شینک طبیعتی حار و بر شینک طبیعتی دخی انک عکس بارد  
 اولور و برینک طبیعتی دخی رطب و برینک دخی اکامقابل یابس اولور و جنک قولی  
 اولدر که بر کسه بر کسه به خوش کلین کلامی قذف قیلور اولدخی اکامقابل  
 بر ناخوش قولی قذف قیلور پس بواج نوع اوزره اولان جنکدن اجزای عالم



ما پیش آمده بر قورقولو و صحنه جنگ و در لایحه عناصر را بعد از هر کس اولان  
شیر بواج جنگ برندن خالی دکلدر \* مشوی \* این جهان زین جنگ  
قائم می بود \* در عناصر در فکر تاحل شود ( بوجهان بوجنگیدن قائم اولور  
عناصره نظر ایله تابو مشکل حل اوله یعنی بوجهان اضداد و بوعالم کون و فساد  
بوجنگیدن قائم اولور و انتظام بواور اجسام و ترکیبات اصولی اولان چار طبیعه  
نظر ایله تا کس شک و شبهه و اشکال حل اوله کایات جنگ و نزاعدن خالی اولیجی  
اجزا و ترکیبات جنگ و نزاعدن نیجه خالی اولور \* مشوی \* چار عنصر چار  
استون قویست \* که برایشان سقف دینی مستویست \* هرستونی اشکسته آن  
دیگر \* استن آب اشکسته آن شرر ( چار عنصر که بیان اولمشدر مثلاً درت  
قوی ستوندر که انلرک اوزرینه سقف دنیا مستویدر اول چار استوندر هر برستون  
اول بر آخرنی که سراید بچیدر مثلاً استون آب اول شرر استوننی صیجیدر یعنی عناصر  
ار بعددن هر بریسی فی المثل بر قوی دیرک کیدر که بودرت دیرک اوزرینه سقف  
دنیا مستوی اواض و کار عالم بونلره نظام و قیام بولمشدر نه کم برخانه نك سقنی  
درت دیوار اوزره طور شد بر پس سقف دنیا دخی بودرت عنصر اوزره استوار  
اولمشدر ولیکن بوعناصر اربعه استونلرندن هر برستون اول بر آخرنی صیجیدر  
مثلاً صواتشی صیجیدر بدن انسانیده دخی رطوبت غالب اولور سه بیوستی ازاله  
ایندیجی و بیوست دخی غالب اولور سه رطوبتی ازاله اید بچیدر کذلک برودت  
حرارتی و حرارت هم برودتی که سراید بچیدر \* مشوی \* پس بنی خاق  
بر اضداد بود \* لاجرم ما جنس کیم از ضرر و سود ( پس خلق بناسی اضداد اوزره  
اولدی لاجرم بر ضرر و سود جهندن جنسه منسوب یعنی بو خاق عالمک اجسادنک  
بناسی اضدادار بعد اوزره اولدیسه لاجرم بر ضرر و فائده جهندن جنس کیم بر فائده  
مند اولان کسه به مثلاً بر ضرر اولسق فعلاً آنکله جنس کده اولور پس اگر آفاقده  
اگر انفسده لاجرم بر کسه بر آخر کسده ضدی اولمقدن خالی اولور و بر فعل  
بر آخر فعله و یا خود بر آخر حاله ضدیست قیله دن و مخالف کلکدن بری کلز  
\* مشوی \* هست احوال خلاف آن ذکر \* هر یکی باهم مخالف در اثر ( بنم  
احوال اول غیرک خلافتدر هر بریسی اثرده بری برینه مخالفدر یعنی بنم هر بر عالم  
اول بر آخر حالک مخالفدر مثلاً بنم شاد بیکم حالی غمک خلافتی و صحتم حالی سقامتک  
خلافتی و فقرم حالی غنا ک خلافتدر الحاصل بونلردن هر بریسی اثرده بر آخرنه  
مخالفدر نه کم صحت حالک اثری سقامت حالک اثرنه مغایر و غنا حالک اثری  
فقر حالک اثرنه مخالفدر و قس علی هذا سائر الاحوال و الآثار \* مشوی \*  
چونکه هر دم راه خود را میرویم \* بادیگر کس ساز کاری چون کنیم ( چونکه بن هر دم

کندی بولی اورورم غیری کسه ایله نیجه ساز کاراق ایلم یعنی چونکم بن هر دمده  
احوال مختلفه سببیه کندی حضورم بولانی اورورم و حضور قلبه مالک اوله بوب  
اختلاف احوال مایبشده ببحضور بوبی الفت طورورم غیری کسه ایله نیجه دوزنک  
ایلم و نه حاله اکامواففت و موافقت قیورم کندی کندی ایله دوزنک قیله  
و موافق اولمغه و دوزنک قیله قومز \* مشوی \* موج لشکر هی احوال بین  
هر یکی بادیگری در جنگ و کین ( بنم احوال لشکرلرینک موجنی کور که احوالک  
هر بریسی بر غیری حاله جنگ و کینه در یعنی بنم احوال لشکرلرینک بری برینه \*  
مخالف ظهوره آلان اواجنی کور که احوالسدن هر بر عالم بر آخر حاله جنگ  
و کینه در مثلاً قبض بسط حاله جنگ و کین ایلمکده در و کذلک سکر صحو حائنه  
و شاد بیک غم حاله جنگ و کین ایلمکده در که هر بریسی کندی به مقابل اولان  
بر آخر حال ازاله و محو ایلمک صد دنده در بواجبارله بری بریله جنگ و نزاع ایلمکده  
اولور لر بو بیتلره انبیا و اولیا دخی احوال مختلفه دن خلاص اولمقدن بینه اشارت  
بیور مشلدر زیر کندی بربنی کامل ایکن احوال مختلفه ده اولمقدن بینه بیان ایلمک  
سائر اولیایی دخی بونه کوره قیاس ایله دیمک اولور و انبیا و اولیا تلو بشتادن خلاص  
اولمقدن و احوال مختلفه دن هم نجات بولمقدن که حق تبارک و تعالی انلره هر آمده  
بر شانله تجلی ایلمکدن خالی دکلدر و بونلرک تاوینی مذموم دکلدر نه کم طریقت  
نامه ده درجه تلو یئده بونک تحقیق و تفصیلی مذکور اولمشدر رانده طلب اولنه  
اما ( و مالی لا عبد الذی فطرنی و الیه ترجعون ) قیلندن اولوب غیره تعریضدر  
دینلشه هم وجهدن خالی دکلدر \* مشوی \* مینکر در خود چنن جنگ کران \*  
پس مدار امید صلح دیگران ( کندی کده بونک کبی جنگ کرانه نظر ایله پس  
غیر یلرک صلحی امید طوعه یعنی ای مختلف الاحوال اولان کسه کندی وجود کده  
اولان بونک کبی ثقیل جنکه نظر ایله که همیشه تنازع احوال دن خالی دکلدر  
چونکم سن کندی وجود کده صلح و صلاحه قادر اولیسه سن پس غیر یلرک صلح  
اولمی امید بینه طوعه و کندی وجود کی اصلاح ایتمکی قویوب غیر یلرک وجودنک  
اصلاحنه اشتغال ایتمکه لازم اولان اولدر که انسان اولا کندی احوالی اصلاح  
قبله اندنصکره غیر یلرک حالی اصلاحه سعی ایده بعض نسخه ده مصراع ثانی  
\* پس چه مشغولی بچنگ دیگران \* واقع اولمشدر بونقدیر اوزره معنی ای مختلف  
الاحوال کندی وجود کده اولان بونک کبی جنگ و جداله نظر ایله چونکم سنک  
وجود کده بونک کبی جنگ و جدال وارددر پس سن غیر یلرک جنکته نه مشغولسن  
و مملکت وجود کده اولان جدال و نزاعی کور و اندن خلاص اولمغه و نجات بولمغه  
سعی ایده کور \* مشوی \* یا مکر زین جنگ حقت و اخرد \* درجهان صلح



يك رنگت برد) يا مكر بوجنكدن سنی حق تعالی كبرو آله سنی يك رنگ اولان صلح  
جهانته ایلته یعنی سن بوجنكدن مجرد كندی سبیکه خلاص اولغه قادر دكلسن  
مكر كه حق تعالی حضرتلری سنی بوجنكدن خلاص ایلته سنی يك رنگ اولان صلح  
جهانته ایلته كه اندن مراد عالم ارواح و مرتبه وحدتدر كه انده اصلا جنك  
و جدال یوقدر \* مثنوی \* آن جهان جز باقی و آباد نیست \* زآنكه آن تركیب  
از اضداد نیست \* این تقائی از ضد آید ضدرا \* چون نباشد ضد نباشد جز بقا  
اول جهان باقی آباددن غیري دكدر زیرا كه اول اضداددن تركیب دكدر  
ضده بوتقائی ضددن كلور چونكم ضد اولیه بقادن غیري اولز یعنی اول جهان  
جان و عالم نهان باقی و معمور اولقدن غیري دكدر كه همیشه اول عالم باقی و معمور  
درز را اول عالم اضداد اربعه دن مركب دكدر بوتقائی ایسه برشته كندی  
ضدندن كلور چونكم برشتك اصلا ضدی اولیه اكابقادن غیري اولز لابد برشتك  
فناسی كندی ضدندن حاصل اولور چونكم جنت اعلانك تركیبی اضداد اربعه دن  
اولدی انكچون آنك هر شئی باقی اولدی و فنا و زوالدن آنده اولر نجات بوالدی  
\* مثنوی \* ننی ضد كرد از بهشت آن بی نظیر \* كه نباشد شمس و ضدش زمهریر  
بهشت اعلادن اول بی نظیر اولان خدائی ضدا بوالدی بویله دیو كه آنده شمس  
و آنك ضدی زمهریر اولز یعنی اول بیثمل و بینظیر اولان پادشاه جنت اعلادن  
ضدی ننی ایلدی بویله دیو كه اول جنت اعلاده حرارت شمس و پروت زمهریر  
اولز كإقال الله تعالی فی سورة الانسان \* لا یرون فیها شمساً ولا زمهریراً \* جنتك  
هوایی بغایت اعتدال اوزره درو آنده موجود اولان اشیا دخی اضداد اربعه دن  
تركیب اولمديغه بناء بلازوال همیشه كمال اوزره در \* مثنوی \* هست بی رنگی  
اصول رنگها \* صلحا باشد اصول جنكها) بی رنگك رنگك اصلار یدر  
جنكك اصلو صلحدرر جیع رنگك اصلاری حقیقه نظر اولنسه بی  
رنگكدر كه جیع اشیا عالم وحدتن ظهوره كلسدر و عالم وحدت بی رنگر  
و بوجه اول الوان اول الوانك اصولی كی اولشدر و بوجه دخی بودر كه بوزمینده  
اولان اجسام والوان عناصر اربعه دن ظهوره كلس و بوجه لك اصولی عناصر  
اربعه اولشدر و اكثر حكما اتفاق ایلشدر كه عناصر اربعه رنگی  
یوقدر آب و هوای رنگی اولدیغی ظاهر و پیدادر و آنشده اولان رنگ آنلر قوائده  
آتشك ذاتك دكدر بلكه اول رنگ حطبكدر و نفس آتش كه حرارتدر  
آنده رنگ یوقدر و كذلك ترابده اولان رنگ دخی انلر قوی اوزره ترابك دكدر  
نفس تراب كه برشی یابسددر آنده رنگ یوقدر دیرلر پس بوی رنگ اولان  
طبايع اربعه دن اجسام تركیب اولنوب هر بری برلونده ظهوره كادی

و بوجه الوانك و اجسامك اصولی درت طبیعت اولدی و جنكك دخی  
اصولی حقیقه نظر اولنسه صلحدرر زیرا بر انسان مادرندن طوغسه جنك  
و خصومت اوزره طوغز بلكه \* كل مولود یولد علی فطرة الاسلام \* حدیك  
موجبجه هر انسان مادرندن فطرت اسلامیه اوزره جنكسز و جدلسز طوغر  
بعده آنك طبعنه ناملايم كلان كسه ایله جنك ایلكه باشلر پس جنك وجدل عوارض  
و فروعدندر و صلحدر اصولندرا كرنظر حقیقت بیدله نظر اولنسه هر شئی اصلنده  
نفس واحد حكمنده صلح اوزره ایدی بوزاع و اختلافات صكره دن بعض عوارض  
واسطه سبيله ظهوره كلسدر نه كم بومعنیله اشارت ایدوب بیورر \* مثنوی \*  
آن جهانست اصل این پرغم وثاق \* وصل باشد اصل هر هجر و فراق) بو پرغم  
اولان وثاقك اصلی اول جهاندر هر هجر و فراقك اصلی و صلدر یعنی بو پرغم  
اولان و آلام و شد ایدایله طولان خانه دنیاك اصلی اول جهان نورانی و عالم  
روحانیدر هر هجر و فراقك اصلی لابد و صلدر كه قبل وجود الكائنات جمله  
موجودات عین جمعه موثوق و مجموع ایدیلر پس بحكم \* وكل شئی فضلاء تفضیلاً \*  
سنت الهیه خزینه بطوندن انلری فتق و اخراج ایدوب \* الامر علی ما هو علیه  
كان \* هر شئی ظاهر و عیان اولدی اول مراتب فتق اسما و صفاتدر و آخر مراتب  
فتق صور موجوداتدر و اول مرتبه رتق ذات احدیت و آخر مرتبه رتق مرتبه  
انسانیتدر و ابن فارض حضرتلرینك بوییتی بومعنیله اشارتدر (بیت) قحت  
الشمری فوق الاثیر تق ما \* فتقت و فتق الرتق ظاهر سنتی \* و حق سبحانه و تعالی  
سوره انبیاده اول بوزمین و آسمانك بری برینه متصل و مرقوق اولدیغی بعده آنلری  
فتق ایدوب هر بری آخرندن جدا اولدیغی و ابریلوب بری برندن فرق بولدیغی  
بیان قلمشدر نه كم \* اولم بالذین كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما  
و جعلنا من الماء كل شئی حی \* افلا یؤمنون \* بیورمشدر \* مثنوی \* این مخالف  
از جهایم ای خواجه ما \* وزجه زاید وحدت این اعدادرا \* زآنكه مافرعی و چار  
اضداد اصل \* خوی خود در فرع كرد ایجاد اصل) ای خواجه نه سیددن بزبونك  
مخالفی بزبواعدادی وحدت نه دن طوغرر اول جهته دنكه بزفرع و چار اعداد  
اصلدر اصل فرعه كندی خوینی ایجاد ایلدی یعنی ای خواجه بزكه انسان بزیم  
هر بریمز مستقل جسم واحددر پس بزهر بریمز كندی نفسمنده نه دن بویله مخالف  
و وجود واحد بوقدر اعداد افعالی نه دن طوغرر و بوقدر اضداد احوالی نه سیددن  
ظهوره كتورر الجواب اول سیددنكه بزمن حیث الجسم فرع و اضداد اربعه اصلدر  
وزیم جسمز اول اضداد اربعه دن مركب اولش و ظهوره كلسدر پس اصل كه  
درت ضددر كندی خوینی فرعك وجودنده ایجاد و احداث قیلشدر انكچون



بزم هر بر بزمك جسمنده نيچه احوال مختلفه ظهور قشاش وافعال متضاده اندن  
ظاهر اولمشدر اگرچه بز صورتا جسم واحدن لكن اصلنده درت ضلك بريره  
تركيب وجع اولمشيله شئ واحد كې اولمشز انكيچون بو كونا كون حالتلردن  
جسممن بري دكلدر كه اصلنك مقتضا سندن خلاص اوله ميوب انك خوي بني  
طوتشدر \* مشوي \* كوهرجان چون وراي فصلم است \* خوي او اين  
نيست خوي كبري است ) اما كوهرجان چونكم فصللرك وراسته در انك خوي  
بودكلدر خوي كبريادر فصللردن مراد بونده درت عنصر در يعني جوهرجان  
چونكم بوفصول اربعه وطبايع متضاده نك وراسته در نفخه آلهي و امر رباني در  
پس انك خوي بو جسمك خوي دكلدر بلكه انك خوي كبريا وخلق  
خدا در كه الله تبارك و تعالي حي و عليم و مرید و قادر و سمیع و بصير و متكلم در روح  
الهي دخی بو صفتلره موصوف و اول كبريا نك خوي بيله متخلف در انك حي و صليحي  
حب الهي و صلح رباني در و كذلك بغض و جنكي دخی بغض الهي و جنك رباني در  
هر كيم روحني جسمنه مغلوب ايله انك بغض و جنكي نفساني و جسماني اولور  
و هر كيم جسمني روحنه مغلوب ايله انك بغض و جنكي حقاني و رباني اولور ننه كم  
انبيای عظام صلاوات الله عليهم اجمعين جسملرني روحلرني مغلوب قيلدیلر  
و اخلاق الهييه ايله متخلق اولدیلر انلرك جنككري معنيده جنك الهي اولدی  
و جله صلحلك دخی اصله كلي كلدی \* مشوي \* جنكه ساين كان اصول  
صلحاست \* چون بني كه جنك او بهر خداست \* غالبست و چيره در هر دو جهان \*  
شرح اين غالب نكيجد در دهان ) جنككري كور كه اول جنكرك صلحلك اصولدر  
حضرت نبينك جنكي كې كه انك جنكي خدا دن او تر بدر اول بني هرايكي جهسانده  
غالب و قويدر بو غالبك شرحي دهانه صغمر يعني هر حرب و قتال و جنك و جدال  
مذموم دكلدر بلكه بعض جنك و جدال وارد در كه اول صلحلك اصولدر مثلاً نبی  
مكرم صلى الله عليه وسلم حضرت تار بنك جنكي كېكه اول حضرتك جنك و جدالی  
الله تعالی دن او تر بدر و اعلاي دين و اجرای احكام رب العالمين ايجودر و انده اصلا  
غرض نفساني و هوای جسماني بو قدر \* يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ  
عليهم \* آيت كريمه سنك موجبجه هر نقد ر جهاد و قتال و غلظت و جدال  
ايلديسه امر حقله قشاشدر و حق تعالينك امر بيله اول حضرت ايكي جهانده غالب  
و قويدر بو امر حقله ايكي جهانده غالب و قوی اولان خليفه الهييك شرح  
و بياني دهانه صغمر و بولسانه كلز كه انك اسرارى بيبيان و شرح جاني في نهايت  
وي كراندر \* مشوي \* آب جيچونى اگر چكرك ممكن دكل ايله هم تشنه لك قدر اندن كسانك  
توان برید ) آب جيچونى اگر چكرك ممكن دكل ايله هم تشنه لك قدر اندن كسانك

ممكن دكلدر يعني اگرچه بواذن حقله غالب اولان نبينك شرح و بياني دهانه صغمر  
ولسانه كلز اما في المثل آب جيچونى اگر بالكله چكرك و ايجمك ممكن دكل ايله هم  
تشنه لك مقدار بني دفع ايلك و كسانك ممكن دكلدر يعني \* ما لا يدرك كله لا يترك كله \*  
موجبجه بر كسه اگر آب جيچونى بالكله نوش ايتكمه قادر اولان ايله تشنه لكني دفع  
ايلجك قدر اندن نوش ايتكمي ترك ايلز بلكه دفع عطش ايله جك قدر اندن نوش ايلز  
كذلك اگر بو غالب و قوی اولان صغمر برك علوم و اسرارى بوده انه كلن و لفظ  
و كتابته صغمر ايله هم انك بحر علومنه تشنه اولان طالبلره غناكلجك و ريان و سرباب  
اوله جق قدر شرح و بيان اولمقدن و تعبير و تقرير قيلمقدن عارى و برى اولق  
مناسب دكلدر و اول بحر معنويك علوم و اسرارندن بو كتاب مشوي بر جزيره  
كيدر \* مشوي \* كرشدي عطشان بحر معنوي \* فرجه كن در جزيره  
مشوي \* فرجه كن چندانكه اندر هر غم \* مشوي را معنوي بيني و بس )  
اگر بحر معنويك عطشاني اولدك ايله مشوي جزيره سنده بر فرجه ايله مشوي  
شريف جزيره سنده فرجه ايله اولقدر كه هر نفسنده مشوي شريفني انجق معنوي  
كورده سن جزيره بالقح دريا اورناسته صوبصميان بر كه اكاطه درلر فرجه بالضم  
ايكي نشنه نك ماينده اولان بارغه درلر ننه كم بينه ما فرجه درلر اي انفراج معناسن  
و برلر بونده فرجه دن مراد بحث ايلك و تعمق ايدوب بحر معنايه و غور مراده  
و اصل اولقدر كتاب مشوي بحر علوم محمد بنك بر جزيره سنده تمثيل اولمشدر و توضيح  
معنى بويله ديمك اولور كه بحر معنوي اولان اسرار نبوي و علوم مصطفىونك اگر سن  
عطشاني اولد كسه و اندن نوش ايلكه قصد و عزيمت قبلد كسه بو مشوي  
جزيره سنده تيشه عقلكه بحث ايدوب بحر معنايه و اصل اولجيدك حفره ايله تا كم  
آب معنايه مانع و حائل اولان شبهه لري و شكلى شق ايدوب چاك ايليه سن شولقدر  
فرجه و حفره ايله و بحر معنايه اولقدر بولر و بارقلر ايله كه بحر معنوي كلوب مشوي  
جزيره سنى غرق ايلسون پس هر نفسنده سن مشوي شريفني بحر معنوي كورده سن  
و علوم نبويه اتى احاطه قشاش و انك الفاظي اول معنوي اولان بحر جزيره كې قشاش  
مشاهده قبله سن \* مشوي \* باد كه راز آب جو چون واكند \* آبك رنكي  
خود پيدا كند ) باد كاهي چونكم آب جودن كبرو ايليه آب كند بنك بك رنكلكني  
پيدا ايلر كه كاف عر بينك قنقه سيله صمان معناسنده در بونده شهيد و شكوكدن  
استعاره اولور و باددن مراد بونده عقلدر چونكم مقدما علوم نبويه في بحر  
و مشوي شريفك الفاظي جزيره به تمثيل ايتدى شمدى مشوي شريفك معناسني  
اول بحر معنوي دن بر فخره تشبيه ايدوب بيورلر چونكم باد عقل شكوك و شبهات  
كاهلر بني آب جوي معنادن دفع و رفع ايليه آب معني كند بنك بك رنكلكني ظاهر



وهو یدا ایلر حتی الفاظ و عبارات و حروف و اصوات دخی گاه و خاشاك كې اولوب  
اول دخی برطرف اولدقده صرف آب معنی یوز کوستر و صفای معنوی ظهوره  
کلور \* مشوی \* شاخهای تازه مر جان بین \* میوهارسته ز آب جان بین  
انده مر جانك تازه شاخلرینی کور جان آبدن بتش میوهل کور یعنی اول مشوینك  
ایچنده مر جان علمك تازه اولان اقلان و اغصاننی بصیر بصیرتله کور آب جانندن  
بتش و ماء حیواندن نشو و نما آلوب ظهور ایتش میوهله نظر ابر کور و دست عقله  
اول میوهلردن اجتناقیل و دهان جانله انلردن آکل اول تا کما باغ حقیقته بقی میوهلرک  
لذاتی نیجه اولور ایتش یله سن اندنصکره صورتدن کذر قیلوب عاشق معنی اوله سن  
\* مشوی \* چون زحرف و صوت و دم بکاشود \* آن همه بکذارد و دریا  
شود \* حرف کو و حرف نوش و حرفها \* هر سه جان کردند اندر انتها ( چونکم  
مشوی حرف و صوت و دمدن یکا اوله دوکلی بی قور دریا اولور حرف کوی  
و حرف شنو و جله حروف هر اوچی انتهاده جان اولور یعنی مشوی شریف  
چونکم حروف و اصوات و انفاس و کلمات قیدندن یکا اوله و بوجابلری وجه  
حقیقی سندن رفع قیله اول دوکلی ترك ایلر و صرف دریای معنی اولور و حروف  
و اصوات جابلری برطرف اولدقده نصکره بحر وحدت ظهوره کلور که بوانتهای  
مراتب سلو کدر که وحدت مطلقه نك وراسنده بر مرتبه دخی یوقدر پس متکلم  
و مستمع و حروف و کلمات هر اوچی مقام انتهاده اولور یعنی وحدت مطلقه نك  
ظهوری قنده متکلم و مستمع و حروف و کلمات تعینلری مغلوب و متلاشی اولوب  
جمله سی جان اولور و بوجله بی نور جانان احاطه قیلور و مستمع و متکلم و معلم  
بو مرتبه ده مستغرق اولور و بو مرتبه به واصل اولان جان اغیار و سوی  
مزاجه سندن پاك و بری اولوب وحدت مطلقه دن غیری بی کورمز و کثرات  
اشیایله محجوب اولوب حقیقتدن غافل اولز \* مشوی \* نان دهند و نانستان  
و نان پاك \* ساده کردند از صور کردند خاك \* لیک معنی شان بود درسه مقام \*  
در مراتب هم میز هم مدام ( نان و بریجی و نان آلیجی و پاك نان خوردن ساده  
اولور لیک اولور لیکن انلرک معنای اوچ مقامده مرتبه رده هم میز نانك فتحه سیله تفعیل  
بایندن اسم مفعولدر بود کله سی مصراع ثانیه صرف اولور سهولت معیندن اوتری  
یعنی نان آلیجی و نان و بریجی و نان پاك اصلنده خاکدن ظهوره ککشلر و مخلوق اولمشلردر  
حاقبت الامر بو اوچی صورتلردن ساده و عاری اولور و کندی اصلاری اولان ترابه  
رجوع قیلور و عین تراب اولور پس بوندن بروهم ناشی اولور و بر سوال لازم  
کلور که اول سوال بودر چونکم نانستان و نان دهند صورتن عاری اوله  
و عین خاك اولاق مرتبه سن بوله لپس بو خشر و نشر و سوال و حساب بونلرک

نسیئه اولور بیت ثانی ایلر بو وهمی دفع ایچون جواب بیورلر نعم نان دهند و نانستان  
و نان پاك اگر چه صورتلردن ساده و عاری اولوب خاك اولور و لیکن بونلرک  
معنیلری اوچ مقامده یعنی مراتب ثلاثه ده که مراد اول مراتب ثلاثه ده نان  
دهنده مرتبه سی و نانستان مرتبه سی و نان مرتبه سیدر بو مرتبه ده هر برینك  
معنیلری هم میز و هم باقی اولور اول دکلدر که بونلرک معنیلری فانی اولوب تمیز  
اولیه لربلکه \* ان کل لما جیع لدینا محضرون \* آیت کریمه سنك موجنبه جیع  
اشیا که بو عالم صورتن کذر قیله لربلکه فانی \* مطلق اولر لربلکه عندالله حاضر  
و باقیلردر \* مشوی \* خاك شد صورت ولی معنی نشد \* هر که کوید شد  
تو کویش نی نشد ( اگر چه صورتا خاك اولدی ولی معنی خاك اولدی هر کیم که  
معنی خاك اولدی دیر سن اکادی یوق معنی خاك اولدی یعنی نعم صورتا خاك  
اولدی و جسم خراب اولوب اصلنه وصول بولدی ولیکن معنی خاك اولدی و فنا  
بولدی و هر شول کسه که انسان اولدی و بالکلیه منعدم اولدی دیر سن اکادی که  
یوق بویه دکلدر انسانك معنسی فانی اولز اگر کافر ایسه ده انك روحنه زوال  
و فناکدن \* مشوی \* در جهان روح هر سه منتظر \* که ز صورت هارب و که  
مستقر ( روح جهاننده هر اوچی مترقب و منتظر درگاه صورتن هارب کاهی  
مستقر در یعنی عالم ارواحده هر اوچی که مرادانن نانستان و نان دهند و نان در  
امر حقه هر اوچی منتظر در بونلردن هر بریسی کاهی صورت عالته دن فرار  
ایدیجی و کاهی صورت عالته قرار ایدیدر صورته کلردن اول هر شیک معنای  
عندالله حاضر و موجوددر \* مشوی \* امر آیدر صورر و دررود \* باز هم  
ز امرش مجرد میشود ( ارواح و معانی به امر الهی کلور صورتلره کت دیر کیدر  
کیروهم انك امرندن مجرد اولور یعنی جمیع ارواح و معانی حق سبحانه و تعالی نك  
تحت تصرفنده و حیطة ارادته داخلدر فخن بر روحه امر کله صورته وار  
و شکل و صورت عالته موجود اول دیسه کلوب امر حقله مرادالله اولدیغنه  
کوره صورت باغیر و کیرو اول مالک المالك انك صورتنده مجرد اولمشنه امر ایلر  
اول روح انك امرندن عالم صورتن مجرد اولور و عالم ارواحه وصول بولور  
الحاصل اگر انسان و اگر حیوان و اگر نبات و اگر جاد بوجله سی امر حقله  
عالم صورته کلورلر و امر حقله ینه عالم صورتن عالم معنایه راجع اولورلر هر شیک  
ملکوتی انك ید قدرت و اراده تنده در کافال الله تعالی \* فسبحان الذی یدیه ملکوت  
کل شیء و الیه ترجعون \* مشوی \* پس له الخلق وله الامر ش بدان \* خلق  
صورت امر جان را کب برآن ( پس اول اللهم له الخلق وله الامر دیدیجی قولک  
معنای پیل خلق صورتندر امر انك اوزرینه را کب اولان جانندن بوبیت سوره



اخرافنده اولان بو آیتیه اشارتدر قال الله تعالى \* الاله الخالق والامر تبارك الله رب العالمين \* یعنی آگاه اولکه خالق اینک و یاخود بو عالم خالق و شهادت اول الله ایچوندر و امر اینک و یاخود عالم امر و ارواح انکیچوندر که اول اللهک شان شریفی متعالیدر یعنی چونکم هر شئی یک ملکوتی دست الهیده اوله و هر شئی عالم معنادن عالم صورته امر حقه کاه و عالم صورتدن دخی بته امر حقه مجرد اولوب عالم معنایه رجوع قیله پس له الخالق وله الامر قوائک معناسنی بیلکه خلقدن مراد صورت و امر دن مراد (قل الروح من امر ربي) هو حیججه روحی در که اول صورت اوزره راکب و سواردر \* مثنوی \* راکب و مر کوب در فرمان شاه \* جسم بر درگاه و جان در بارگاه ) راکب و مر کوب شاهک فرماننده در جسم درگاه اوزره و جان بارگاهده در را کبدن مراد روح و مر کوب بدن مراد جسمدر یعنی راکب اولان روح و مر کوب اولان جسم هر ایکسی شاه حقیقتک فرماننده در لیکن جسم و صورت درگاه الهی مثابه سنده اولان عالم سفلیده و مقام حسیده در و جان بارگاه عزنده و خاوت سرای الوهیده ساکندر \* مثنوی \* باز جانهارا چو خواند بر علو \* بانک آید از نقیبان کائز لو ) کبر و اول شاه حقیقی اول جانلری علو اوزرنده چونکم اوقوبه نقیب لردن صدا کور بویله دیو که نازل اولک یعنی چونکم اول شاه حقیقی اسب جسمه راکب اولان جانلری عالم سفلیدن عالم علوی جانبته دعوت ایلیه قاض الارواح اولان نقیب شاه حقیقتک انلری عالم ارواحه دعوت ایلدیکنی فی المال بلورلر و اول مدعو اولان روحلره ای روحلر تیر اولوک بدنلر اسبندن اشغه اینوک و امر حقه اجابت قیالوک دیولسان ملکوتیه ایله بانک اورلر پس اول روحلر دخی طوعا و کرها بدنلر اسبندن اینوب امر حقه بته عالم ارواحه وارلر و انده قرار قیلورلر \* مثنوی \* بعد ازین بار بک خواهد شد سخن \* کم کن آتش هیزمیش افزون مکن \* تانچوشد دیکهای خردزود \* دیک ادراکات خردست و فرود ) بومر تبه دنصکره سوز بار بک و دققی اولیسردر آتشی کم ایله انک هیزمینی افزون ایله تا کم خرد اولان چولمکر فوری قایمیه ادراکدر دیک خرد در و الحقد ر یعنی سوز بومر تبه یه کلد کده و ارواح بدنلرندن جدا اولوب عالم ارواحه واصل واصلیه بالغ و نازل اولور دیکمزدنصکره سوز زیاده اینجه اولیسردر بوندنصکره سوز سو بیلک آتش یاقق و هر سو بیلد کجه انک هیزمینی زیاده قیلق کیدر امدی آتش ایله و اول آتشناک و سوزناک اولان سوزک مایه سی و هیزمینی مثابه سنده اولان کلام پرسوزی هم زیاده سو بیلد زیرا که اکثرناساک قدور ادراکائی خرد و پست در تا کم انلرک خرد و پست اولان ادراکری چولمکی اول پرسوز اولان سوزلردن علی الفور جوشه کلیه و انلرک ادراکاتنی یاقوب خراب

قلیه بیلکه هر کسه عقلی بتدیکی مرتبه دن سو بیلک مر شد اولنلره الزمدر کما قال علیه السلام \* کما والناس علی قدر عقولهم لا علی قدر عقولکم \* ورنه انبیاء اولان اولیایه هم ناسی کنندی منزله لرنده تنزیل ایدوب انلرک ادراک بتدیکی یردن سو بیلک اهور \* و انهدا قال علیه السلام \* نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس علی قدر منازلهم وان نکلم الناس علی قدر عقولهم \* و حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم بعد الموت اولان احوال برزخیه دن و امور اخرویه دن اکثر بلد کربنی و کورد کربنی قاصر الفهم اولان خلقه کشف قیلر و خلق دخی امور اخرویه بی اول حضرتک بلدیکی کی بلزلدی انکیچون یوردیلر \* او تعلمون ما اتم ملاقون بعد الموت ما کاتم طعاما علی شهوة ابد و لا شر بتم شرابا و لا دخلتم بیتا تنظلا و نه امرتم الی الصدقات تلذونه صدرکم و تبکونه علی انفسکم \* رواه ابن عساکر عن ابی الدرداء رضی الله عنه \* مثنوی \* پاک سبحانی که سیستان کند \* در غم حرفشان پنهان کنند ) پاک شول بر سبحانکه سیستان ایلر حرف غمافنده انلری پنهان ایلر سیستان المالکه دیرلر غم بونده نبات معناسنه در ته کم مغرب نام لغتده دیر (الغمام قد یطابق علی القیث) غیب نباته دخی دیرلر و نباتاته مجازا غمام تعبیر ایدرلر اما مجاز لغویدر بو تقدیرجه بونده حروف بر سبیل استعاره المانک بر کاری منزله سنه و معانی المالی منزله سنه تنزیل اولنمشدر غمام بونده پرده معناسنه استعاره در دینلده هم جائزدر و تقدیر کلام و توضیح مرام بویله دیمک اوور که پاک و مقدس شول بر سبحانکه سیستان معانی ایلر حرف بپراقرنده و یاخود پردلرنده اول معانی سیستانی پنهان ایلر اوراق حروف ایچره معانی المالی بی اول صانع بیچون کرله مشدر تا کم احتیاط و اهتمام ایدرک حروف پرده لری ایچره موضوع و مخفی اولان معانی المالی بی بوله سن \* مثنوی \* زین غمام بانک و حرف و کفت و کو \* پرده کز سبب نایدغیر بو ) بو بانک و حرف و کفت و کو غمافنده بر پرده واردر که سیدن بویدن غیری کلز مصراع ثانی پرده هست تقدیرنده اولور و خلاصه کلام و توضیح مرام بویله دیمک اولور که بو صورت و صدا و حرف و کفت و کوی و ادابر کلرندن و یاخود پرده لرنندن بر پرده واردر که سبب معیندن همان انجیق طالب معنی اولنلرک دماغ عقلنه بر رایحه و شایبه کلور رایحه و شایبه دن غیری نسنه کلز اول معنی الماسی بو الفاظ و حروف پرده لرنک تحتنده مستور و مخفی اولد یقیندن مشهور و مرئی اولن و هر کس آتی مشاهده قیله قدرت بولر \* مثنوی \* باری افزون کش تو این بورا بهوش \* تادوی اصلت برد بگرفته (کوش) باری سن بورا یچه بی عقلکه زیاده چک تا کم سنک قولاغکی طومش اصل جاننه ایانه یعنی بو حروف و الفاظ پرده لرنک التشدیه مستور و مخفی اولان معنی



المالزندن ای مبتدی و طالب معنی اولان کسه سکا اول معنی الماری روغما اولمز و انلردن  
سکار بر رایحه دن غیری کلز باری اول حروف و الفاظ ایچنده موضوع اولان معنی  
المالز نك رایحه سنی دماغ عقلکله زیاده چك تا کم اول رایحه قولاق طومش  
سنی اصل جانبته ایله رایحه دن مراد بونده معنیدن حاصل اولان خط و ذوق  
اولور و معنیدن حاصل اولان خط و لذت چوق کلد کده و قوت بولدقده رایحه  
آن طالبک جاننی برکسه برکسه نك قولاغندن طوتوب کندومر ادا یلدیکی جانبته  
جذب ایلدیکی کی جذب ایلر و اول رایحه نك اصلنه انی ایلتوب و اصل ایلر  
پس حضرت مولانا طالب معنی اولان مبتدیه تعلیم وارشاد ایدوب بیور زل  
ای طالب معنی اولان و بحروف و الفاظ مطالع قبلن کسه معانی الماری بیو حروف  
و اصوات و بو تراکیب و کلمات پرده لرنک التسه دیده جائله کورمه که اگر قادر  
اوله من ایسک باری مشام عقلاله اول معانی المالزندن حاصل اولان رواج طیبیه بی  
زیاده جذب ایلر تا کم اول رایحه لر سنک جانک قولاغنی طوتوب اصل معنی جانبته  
سنی ایله و سیستان معانی یه سنک جانکی واصل ایده اندنصرکه سیستان معانی  
نیچه اولور ایش کوره سن و آنک معنوی و روحانی اولان الماری بی دست عقلاله  
دیره سن اول سیستان معنیه واصل اوانجه به دك وانی کندی که ملک قیلنجه به دك  
شرط اولدر که اندن مشام عقله کلان رواجی قوت حافظه ایلر بر خوشجه حفظ  
قیله سن اگر اول رایحه بی قوت حافظه ایلر حفظ ایتکه قادر اوله من ایسک اول رایحه  
معنوی نك اصلی اولان معانی سیستان بنه سنک چشم جانتکدن مستور و پوشیده  
اولور تنه کم بویتلر بو مضمونی اشارت و دلالت قیلور \* مثنوی \* بونکه هدار  
و برهیز از زکام \* تن بیوش از باد و بود سردعام \* ناینداید مشامت رازاثر \*  
ای هواشان از زمستان سردتر) بوی نگاه طوت زکامدن برهیز ایلر عوامک  
سرد اولان باد و بودند تنکی اورت تا کم سنک مشامکی اثر دن صوامیه  
ای انلرک هواسی زمستاندن سردترینداید فعلی ننی مفرد مذكر غائبدر صوامیه  
معناسنه در که اندود لفظندن مشتقدر بادیل معناسنه در لکن بونده نفس  
مراد اولور بود وجود معناسنه در باشد اولان دماغه برودت هوا دن  
احیاناز کلام عارض اولوب رایحه طیبیه آلفه قادر اولدیغنی کی فهم دخی جانک  
قوت شامه سی کبیدر چن برکسه عوام ناسله صحبت قیاسه انلرک برودتی  
انک مشام جانته تأثیر ایدوب انک فهمنی کند ایلر و رایحه معنوی ذوقندن  
آنی محروم قیلورلر انکیچون بویتلرله حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی رایحه  
معنوی دن حظ الان طالبه نصیحت وارشاد ایدوب بیورلر ای معنادن رایحه الان  
وسیب عرفانی و زوحانیدن فایحه بولان طالب اول بولدیغک معنوی اولان

رایحه بی محفوظ طوت و مشام جانکه زکام کلدن و فهمک تند و کلل اوله دن  
برهیزایت بدنکی عوامک سرد و بارد اولان وجودندن و تنندن لباس تقوا ایلر  
سترایت تا کم انلرک نفسینک و نفسنک برودتی سکامرایت قلیله و سنک مشام روحک  
انلرک اثرندن بویانیه ای طالب انلرک هواسی شدت شادن سرد تر و بارد تر در برودت شتا  
ظاهر ایدانه ضرر و برر اما بونلرک بارد اولان هواری جانیه و دین و ایمانه ضرر و برر  
اعاذنا الله وایاکم من مصاحبه العوام و حفظنا وایاکم من مجالسه شرالانام \* مثنوی \*  
چون جاد افسرده اندوتن شکرف \* می جهدا نفاسشان از تل برف) بونلر جاد کی  
فسرده لروتن شکر فلدر در انلرک نفس لری برف تلندن صحرار حضرت مولانا نك  
بیور دقلری قوم مطلقا معرفت الهیه دن خالی و درونلری محبت ربانیه و اخلاق  
روحانیه دن عاری اولان طائفه در اگر فقر و صلمان بنده ایدله و خواص قلبی معرفت  
الهیه دن حظ آلان و درونی اخلاق روحانیه و محبت ربانیه ایلر طولان کسه لر در اگر  
بحسب الصور هیئت عوامده ایدله پس عوام شککنده چوق خواص و خواص  
شککنده دخی چوق عوام وارددر لازم اولدیکه اولاعوام بیلنه اندنصرکه انلرک  
صحبتندن و مقارنندن احتراز قیلنه عوام شول طائفه در که فی نفس الامر جاد کی  
فسرده دلر در که درونلرنده معرفت الهی و کریمیت حب ربانی اولدیغندن برودت  
نفسانیه ایلر درونلری منجمد اولمشدر اما هریری تنپور اولدقلرندن تنلری شکرف  
و جسم اولمشدر بونلرک درونلری قاریبه سی کی سرد و بارد اولدیغندن نفسلری دخی  
اول قاریبه سی کی اولان درونلرندن ظهوره کلدیکندن بغایت سرد و بارد در که  
اصلا انلرک کلامنده برسوز و حرارت و اثرشوق و محبت یوقدر \* مثنوی \*  
چون زمین زن برف درپوشد کفن \* تیغ خورشید حسام الدین بز) ای طالب  
چونکم زمین وجودک بو برفدن کفن کیه حسام الدینک تیغ خورشیدنی اکاور  
زمیندن مراد بونده مخاطب اولان طالبک زمین وجودیدر برفدن مراد عوامک  
انفاسندن و مصاحبتلرندن حاصل اولان برودت نفسانیه درو حسام الدین افندیکنک  
تیغ خورشیدندن مراد بو مثنویکنک معانی و اسراریدر پس تقدیر کلام بویله دیکنک  
اولور که ای طالب معرفت الهی چونکم سنک زمین وجودک عوامک بو برف  
و یخ کی بارد و سرد اولان صحبتلرندن و نفسلرندن کفن کیه و تمام دل مرده و قال  
افسرده اولق مرتبه سن بوله اگر بو کاعلاج و چاره استرایسک قدوة العارفين شیخ  
حسام الحق والدین حضرتلرنک خورشید کی اولان تیغی که بو مثنویکنک  
معناسیدر اکا ضرب ایلر و جسم و جانکی بو مثنویکنک خورشید معناسنه همیشه  
مظهر و محل ایلر تا کم تیغ خورشید حسام الدین وجود کده اولان فسرده لکی قطع  
ایدوب ازاله قیله و سنی برودت هوای نفسانیه دن قورتره و مرده و افسرده اولقدن



بری ایلیه \* مثنوی \* هین برآز شرق سیف اللهرا \* کرم کن زآن شرق این  
درگاه را \* برف را خنجر زند آن آفتاب \* سیلها ریزد ز کجها برآب ( آگاه اول  
شرقدن سیف الهی یوقاری کتور اول شرقدن بودر گاهنی کرم ایله اول آفتاب  
برقه خنجر اورر طاعلردن تراب اوزره سیلار دوکر شرقدن مراد بونده کتاب  
مثنویدر سیف اللهدن مراد انک معانی واسرار بدر بلکه شرقدن مراد مثنویک  
هر بیتی و سیف اللهدن مراد هر بیتک معنای اولسه جائزدر درگاهدن مراد  
طالبک وجودی درگاهیدر که وجود طالب سلطان روحک درگاهنی مشابه سنده در  
و آفتابدن مراد مشرق قلوب اولدینی اعتبارله مثنویک معنای سنده در برفه خنجر  
اور می آتی اولدورب محوقلسندن کنایت اولور و کوهلردن مراد ترفع و تکبر  
صاحببری اولان نفسلردن و سیلاردن مراد کوز یا شلردن و ترابدن مراد خاک  
زمین اولسه ده جائز و خاک بدن اولسه دخی جائزدر و توضیح کلام و تفسیر مرام  
بویله دیک اولور که ای طالب معنوی آگاه اول مثنوی مشرقدن سیف الله اولان معانی  
حاشیه و معارف جازمه بی اخراج ایدوب ظهوره کتور اول شرق معنویدن بودرگاه  
وجودی کرم ایدوب قیزدر تا برودت قلبیه و انجماد نفسانیه دن خلاص اوله سن  
زیرا اول آفتاب معنوی و خورشید مثنوی برف هوای نفسیه خنجر اوروب انی  
اذابه و ازاله ایلر کوهلر کی مترفع و متکبر اولان وجودلردن سیلار کی کوز یا شلر بی  
خاک زمین اوزره و باخود متواضع اولان خاک بدن اوزره دو کر آنک آفتاب معنایی  
وجود طالبه بر مرتبه تأثیر ایدر که آنک دروننده هوای جسمانیدن حاصل اولان  
برف و یخ کی بارد اولان صفتلری ایدوب ازاله ایلد کدنصکر انک کوزلردن  
سیلاب سرشکی روان ایلر \* مثنوی \* زآنکه لاشرقی ولا غربیت او \* با منجم  
روز و شب حریت او \* که چرا جز من نجوم بی هدی \* قبله کردی از ایمنی و عینی  
زیرا اول آفتاب معنوی شرقی و غربی دکلدر اول آفتاب معنوی روز و شب منجمله  
حریت بویله دیو که نیچون بندن غیری نجوم بی هدایی یلکدن و عبادن قبله  
ایلدک یعنی اول آفتاب معنوی برف و یخ کی بارد و سرد اولان صفات نفسانیه  
خنجر معنایی اوروب ایدر زیرا که اول آفتاب معنوی یعنی نور مثنوی شرقی و غربی  
دکلدر بلکه آفتاب روحانی و عقیدر علم نجومه طالب اولان و اکا اعتقاد قیلان  
طائفه ایله کیجه و کوندز حر به منسوبدر و انلر ایله جنک و جدل قیلانده در بویله  
دیو که ای غافل و باطل نیچون بن آفتاب معنویدن غیری عالم معنیه و جهات  
عقلیه هدایتی اولین نجومی سن کورلکندن و لیم لکندن قبله انما اذایتک و انلرک  
احکام و آثارنی بیتک طریقه کتدک سکا انفع و الزم اولان اولدر که عالم معنیه  
هدایتی اولیان نجومی قویوب بن خورشید فلک معنی اله آشنالک قبله سن و بی

قبله ابدینوب روشنالک بوله سن و لیم و ذمیم اولمقدن خلاص اوله سن حتی بصیر  
بصیرتک کشاده اولوب آفل و زائل اولین خورشید باقیدن بهره بوله سن و نور آله سن  
\* مثنوی \* تاخوشت ناید مقال آن امین \* دربی که لاحب الافلین ( تا کم  
سکا خوش کلز اول امینک نبیده اولان مقالیکه \* لاحب الافلین درامیندن  
مراد حضرت ابراهیمدر نبی ضم نون ایله حضرت قرآن کریمه درلر تفسیری جلد  
اولد قصه دیدن خلیفه لیلی رایاننده مرور ایلشدر انده طالب اولنه و بو بیت  
دخی بونک مابعدنده اولان بیتلر منجم اولنله خطابا تو بیخ اولق طریقیله دیشدر  
و بونده منجمدن مراد نجومی مؤثر حقیقی بیلان و انلر دائمه الصور و افلاک  
ثابتة الاجرام دیو اعتقاد قیلان فلاسفه در چرنکم بونلر نجومی مؤثر حقیقی بیلدیلر  
و انلرک وجودنی دائم و باقی زعم قیلدیلر حضرت ابراهیمک نجوم حقیق \* لاحب  
الافلین \* دیمی انلره ناخوش کلمه ی نه کم بیورلر ای منجم سن کوا که بو مرتبه  
اعتقاد قیلدک و انلری دائم و باقی بیلدک که حتی اول امین اللهک حضرت قرآنده  
نجوم حقیقده ( لاحب الافلین ) بیوردینی مقال سنک خوشکه کلز و انلرک آفل  
و زائل اولدیغه سنک قلبک اعتقاد قیلر \* مثنوی \* از فزح در پیش مهستی  
کر \* زآن همی رنجی زوانشقی القمر ( قزحدن ماهک اوکننده کر بغلددک  
اندن اوتری و انشقی القمر آیدندن رنجیده خاطر اولور سن بو بیت سورق قزح اولنه  
اشارتدر که افرایش سید عالیدن معجز طالب ایلدیلر و اول کیجه ما بدر اولمش ایدی  
دیدیلر که قریزه دوزیم اله پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ماهه  
اشارت بیوروب ماه دوزیم اولدی اول حضرتک بری بریاندن و بری بریاندن  
یکجوب بنه مکانه و اروب جمع اولدیلر پس جناب حق بنده لر بنه خبر و پرر که \*  
اقتربت الساعة و انشقی القمر \* یعنی قیامت قریب اولدی و قمر منشی اولدی  
انشقاق قزح ساعته علامتدر دیشلر و بوجه اوزره کتب سالقه ده مسطوردر  
\* وان رأی آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر \* و اگر بویکانلر آیات خدادن برآیت و معجزه  
کورسلر اعراض ایدلر اکایماندن و تأمل و تفکر کردن و دیرلر سحر مطرد  
و مترادفدر که نیجه کره کردک درلر و بوآیت کریمه نیک بر مقدار تفسیری هم جلد  
اولده ضیافت تأویل رکب مکس سرخنک اوسند و قصه انشقاق قزحده مرور  
قیلیدی قزح زکیجه الکیم صاعه دید کلر بدر بو بیت دخی منجم اولنله خطابا  
و تو بیخا دیشلدر یعنی ای منجم مذهبنده اولنلر قوس قزحدن ماهک اوکننده کر  
باغلر سن یعنی اکایات تعظیملر ایلر سن انکیچون \* اقتربت الساعة و انشقی القمر \*  
آیدنک مفهومندن اینجور سن و معجزه رسوله انکار قیلور و دیرسنکه اگر قمر منشی  
اولیدی و آسماندن زمینه نزول قیلیدی اقطار ارضده اولان بنی آدمک اکثری



آنی کورلردی و کتب توارنجه بازوب انک انشقاقنه شهادت قیاورلردی بونی خود  
 اهل مکه دن غیر بلکه اصحاب رسولک بعضی بدن غیر مکه کورمش واقطارارضد  
 اولان کسه لردن بو کونه خبر شایع اولماشدر امدی انشقاق قردن مراد بو آسمانده  
 اولان قراولمز واکا انسانک حکمی تاثیر قیلز بلکه بو کلام مؤولدر ساعتدن مراد  
 ساعت موت و قردن مراد روح حیوانی اولور و ساعت موت قریب اولدقده روح  
 حیوانی ماهی منشق اولورده س و بو کونه باطل تاویلایدرسن مشوی \*  
 منکری ابن راکه شمس کورت \* شمس پیش تست اعلی مرتبت ای منجم بوکا  
 منکر سن که شمس کورت بیورلدی انکیچونکه شمس سنک فتکده اعلی مرتبتدر  
 \* اذا الشمس کورت \* آینه اشبارندر یعنی شول وقتده که شمس تکویر اولنه  
 مراد قیامت قریب اولان وقتده طی اولوب مرتفع اولمیدر فن رتوبی دورسدر  
 فلدربوب بریده قوسه ل (کورت الثوب) دیرلر کذلک شمسک دخی اولوقته  
 انواری دور بلوب حکمی زائل اوله (واذا النجوم انکدرت) دخی شول وقتده که  
 نجوم منظمس وتیره و مظلم و منکدر و خیره اوله و باخود متساقط و متأثر اوله  
 بو آیت کریمه نک تفهیری دردنجی جلده در بیان آنکه شاهزاده آدمی بجه است  
 سرخنده نارسی اندر نفوس زوجت بینک مشرحنده هرور ایلدی انده طلب اولنه  
 و معنای بیت ای منجم منکر سن بو کلامه که شمس کورت بیورلشدر سنک او ککده شمس  
 عالی مرتبه در نیراعظم و منور عالمدر نه که شیخ سهروردی هیاکانده شمسی بو کونه  
 مدح ایدر که هوشدید الرخش قاهر الغسق رئیس السماء فاعل النهار کامل القوى  
 صاحب العجايب عظیم الهیة الذی يعطی جیع الکائنات ضوءها ولانأخذ منها  
مثال الله الاعظم الی کذا و کذا مشوی \* از ستاره دیده تصریف هوا \*  
 ناخوشت آید اذا النجوم هوی) هوانک تصریفی ستاره دن کورمش سن سکا  
 بواجلدن (اذا النجوم هوی) ناخوش کلور دیده دیده تقدیرنده در تصریفی  
 ستاره دن کورمش سن سکا بواجلدن ناخوش کلور مصرع ثانی \* والنجم اذا هوی \*  
 آینه اشبارندر اذا مقدم اولوب اذا النجوم هوی دینک ضرورت شعر دن اوتری  
 اولور شول زمانده که حضرت رسول علیه السلام دعوته شروع ایلدی کفار  
 طعن قیلدیلر محمد آبا و اجدادی دین ترک ایدوب کراه و غوی اولدی پس جناب  
 حق نجمه قسم ایلوب بیورر جنس نجم حقیقچون شول وقتده که نزول و سقوط  
 ایلیمه سنک صاحبک محمد کراه و غوی اولدی مفسرلردن بعضیلری نجمدن مراد  
 جنس نجم و بعضیلری دخی ثیادر و بعضیلری دخی رجم شیطین ایلین شهاب ثاقبر  
 و بعضیلر دخی نجم قرآن و بعضیلر دخی نجم حضرت پیغمبردر دیمشدر و هوایی  
 دخی هوی بهوی هویادن طومشدر بضم انهاء علی وزن غرو باطلوع و صعود

معنایی و برمشلر ز را هوی النجم هویادیرلر طلوع و صعود ایلیمه بو معنی منجم  
 اوللرک خوشنه کلور و بوکا هر بری قرار قیاور و بعضیلری دخی هوی بهوی  
 هویادن طومشدر بفتح الهاء قبول و زننده غروب ایلک معنایی و برمشلر ز را  
 هوی النجم هویادیرلر نجم غروب ایلیمه منجملر بو معنایه دخی راضیلردن و بعضیلر  
 دخی سقوط معنایه اولان هوی بهوی دن طومشدر هوی النجم دیرلر نجم ساقط  
 اولدقده پس منجملر بو معنایه راضی اولزلر و بو معنی انلره ناخوش کلور آنکیچونکه  
 انلرک قتده نجوم افلاکده هر کوزدر پس انلرک سقوط و انشازندن افلاکک  
 دخی شقوق و انقطاعی لازم کلور بوابسه محالدر دیرلر و بونلرک قتده افلاک  
 مع کواکبها دایمة الصور وثابته الاجرامدر آنکیچون بونلر اذا الشمس کورت و اذا  
 النجوم انکدرت و دخی اذا السماء انشقت و دخی اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب  
 انتثرت \* آیتلری کبی آیتلری تاویل ایدرلر و بو آیتلردن مستفاد اولان معنایه ایمان  
 و اعتقاد ایتزلر اگر بودینده دکل ایسه لر مطلق آیتلری هم انکار ایدرلر و اگر بودینده  
 ایسه لر آیتلره کلام الهی بیدردیو اقرار ایدرلر و ایکن \* اذا الشمس کورت \* دن  
 مراد ظاهرده فلك اوزره اولان نیراعظم دکلدر بلکه روح اوزره اولان شمس  
 عقلمدر که وقت موت کلد کده آنک انواری مکور اولور دیرلر \* و اذا النجوم انکدرت  
 \* آیتدن دخی مراد وقت مرک کلد کده نجوم کبی اولان حواس خسته ظاهره  
 و حواس خسته باطنه نک منکدره اولمیدر دیرلر \* و اذا السماء انشقت \* و اذا السماء  
 انفطرت آیتلرندن دخی مراد قیامت صغری اولان موت کلد کده مانند آسمان  
 اولان سرانسانینک منشق و منفطر اولسی و مانند کواکب اولان حواس ظاهره  
 و باطنه نک منتشره اولسی و سقوط قیلدی اولور دیتاویل باطل ایدرلر مشوی \*  
 خود مؤثر تر نباشده زن \* ای بسانان که بیرد عرق جان \* خود مؤثر تر نباشد زهره  
 ز آب \* ای بسانا که کردا تن خراب (ای غافل ماه خود ناندن مؤثر زدکلدر ای چوق  
 نانکه جانک عرقی کمر زهره خود آبدن مؤثر تراولزای چوق آبکه اوننی خراب  
 ایلدی یعنی ای منجم سنکه نجومک تاثیراتی کورب اکا اعتقاد قیلورسن وانی مؤثر  
 حقیقی بیاورسن ماه خود انسانک بدنه ناندن مؤثر زدکلدر بلکه نان ماهدن زیاده  
 مؤثر درای چوق نان اولور که آدمینک عرق جاننی قطع ایلروآنی اولدرر هیچ  
 اول زمانده سن اول کسه بی اتمک اولدردی دبزنسن بلکه آنک بلدزیننه اسناد  
 ایلرسن و موتی زحاک تاثیرندن بیلورسن و طرب و نشاطی هم زهره دن فهم  
 قیلورسن خود زهره بلدزی بدن انسانی آبدن زیاده مؤثر زدکلدر ز را آبک ویردیکی  
 حیاتی و طرب و نشاطی زهره ویرمکه قادر اوله مزای چوق آبک خاصیتی بدنه حیات  
 ویرمک ایکن باذن الله تعالی اول تنی خراب ایلدی باو غازه طور مق ایل و با استقا



مرضنه مبتلا اولدقده بدنی شبشور. کله خراب ایلدی آبلک بوقدر تأثیری  
وارایکن سن آتی مؤثر حقیقی بیلرسن \* دائماً عیش و طرب زهریه اسناد ابدوب  
آتی مؤثر حقیقی بیلورسن وانک وسائر نجومک مهر و محبتی درونکده اضممار  
قبورسن \* مثنوی \* مهر آن در جان تست و پند دوست \* می زند در کوش  
تو بیرون ز پوست (ای نجم اول ستاره لک مهری سنک جانکده در و دوستک  
پندی سنک کوشکه پوستک طشره سندن اورر دوستدن مراد بونده الله و یا انسانه  
الله ایچون دوستلق ایدوب نصیحت قیلان و لیلر اولور و بوجه دن حسام الدین  
افندی حضرتلری اواسه دخی جائزدر که مثنویه مذکور اولان مواعظ و نصایح  
انلرک پند و نصیحتدر بض تقدیر کلام بویه دیک اولور که ای نجم سن وجود  
اشیاده نجومک تأثیراتی کوروب انلره اولقدر محبت قیلشسن وانلرک مهرنی  
درونکه اولقدر قومشسن که آنلرک مهر و محبتی سنک جانکه طواب انده ساکن  
اولشدر و دوستک پند و نصیحتی سنک قولاغکه پوستک طشره سندن اورر و درونکه  
تأثیر ایچوب اول پند و نصیحت طشره ده قالور \* مثنوی \* پند مادر تونکیرد  
ای فلان \* پند نودر مانکیردهم بدان (ای فلان اگر بزم پند من سکا تأثیر قیلان ایه  
سنک پندک دخی بزه تأثیر قیلان یل یعنی ای فلان نادان چونکم بزم حقایق و ربانی  
اولان نصیحت من سکا تأثیر قیلایه و سنی بزم مذهب و مسلمانز جاذب اولمیدونی تحقیق  
یل که سنک نجوم - قنده اولان پند و نصیحتک بزه تأثیر قیلان اول جانبه ترغیب  
و تحریض ایلدک بزی اول سمت جاذب اولان (پند) آن بد اختر کش منجم گفته  
چون هر اثر \* پیش او مسند باختر شد خدایش اخترست \* اختیاری نیست اورا  
اختیار از وی \* پیر \* اختیار جله کم در اختیار داورست \* چرخ و نجم و جن و مردم  
هر یک اینجا مضطربند \* اختیار جله پیش من یحیی المضطربست \* مثنوی \*  
جرمکر مفتاح خاص ایدزدوست \* که مقابله السموات آن اوست (الامکرد و سندن  
مفتاح خاص کله که سمواتک مفتاحلری انک مالکیدر بو بیت سوره زمرده اولان  
بوآیه اشارتدر قال الله تعالی \* الله خالق کل شیء و هو علی کل شیء وکیل \* یعنی  
الله تعالی جمیع شئی لک خالقیدر کفر و ایمان خیر و شریدن و نفع و ضرریدن هر نه  
ایسه و اول الله جمیع اشیا و زره منولی و متصرف و حفیظدر \* له مقابل السموات  
والارض \* اول الله ایچوندر سموات و ارضک مفتاحی مفتاح کتایندر کمال حفظ  
و تصرفندن یعنی مالک امور علوی و سفلیدر که اندن غیری تصرف و حفظه کسه  
مالک دکلدر و حضرت عثماندن رضی الله عنه روایت اولور که حضرت پیغمبر  
علیه السلامدن سؤال ایلدیلر که مقابله سموات و ارض نه در یوردیلر لاله الا الله  
والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء عالم بیده الخیر یحیی و یمیت  
وهو علی کل شیء قدير \* و توضیح معنی بویه دیک ار اور که ای نجم اول نجومک  
مهر و محبتی سنک جانکده اول قدر راسخ و ثابت اولشدر که دوستک پندی  
سنک قولاغکه طشره دن طوقنور و بزم پند من هم سکا تأثیر ایچون الامکرد و سندن  
مفتاح حاصل کله که اقبال و اشکالکی حل و کشاده قیله که مفتاح آسمان وزمین  
آنک لایقیدر وانک قدرتی و ارادتی اللرنده در اول فلاح که سنک اقبال درونکی  
ک شاده قیلایه و سنی صراط مستقیمه هادی اولایه اصلا بزم پند و نصیحت منک  
سکا تأثیری اولان و سنک جانکده بوسوزلی قبول قیلان \* مثنوی \* این سخن  
همچون ستاره ست و قر \* لیک بی فرمان حق ندهد اثر (بوسوز فی المثل ستاره و قر  
کیدر ایکن بی فرمان حق اثر و رمز یعنی بو پند و نصیحت متعلق اولان سوز فی المثل  
اگر چه ماده ستاره کیدر ولیکن حق تعالی حضرتلریک امر و فرمانی اولنجیه  
نه ستاره و قر تأثیر ایلرونه بو کلام انور تأثیر ایلر اخصا اذن الهی اولنجیه بو ستاره  
و قر کی اولان کلامک دخی هیچ برکسه به نفع و اثری ممکن اولان \* مثنوی \*  
این ستاره بی جهت تأثیر او \* می زند بر کوشهای وحی جو \* که بیاید از جهت  
تای جهات \* ناندرا اند شمارا کرک مات (بوجهت سز ستارک تأثیری وحی جو  
اولان کسه لک قولقلری اوزره اورر بویه دیو که ای وحی جو اولان طالب لرجهت  
مرتب سندن بی جهات عالمه کک تا کیم سزی کرک موت بر تمیه ستاره بی جهتدن  
مراد بو افلاک سبعه مانندی اولان مثنوی شریفدر و تأثیر او ستاره دن بدل واقع  
اولشدر و تقدیر کلام بویه دیک کلمه سدر که بوجهت سز اولان ستاره که اندن  
مراد بونده مسطور اولان معانی اییاندرا نک تأثیری وحی الهی طالب لری اولان  
عاشق لک استماعنه باذن الله تعالی طوقنور و کوش هوشلرینه اورر بویه دیو که ای  
جو بیند کان وحی الهی وای بو بیند کان راه اسرار نامتاهی عالم جهاتدن خلاص  
اولوب بی جهاتک عالمه کک و اسرار معانی جهته واصل اولک تا کیم موت  
ذبابی سزی بر تمیه \* و هوای نفس کلابی سزک اوزر بکره هجوم ایتیه \* مثنوی \*  
آنچنانکه شمشه در پاش اوست \* شمس دینادر صفت خفاش اوست \* هفت  
چرخ ازرق دررق اوست \* یک ماه اندرتب و دررق اوست (آنجلین که اول  
ستاره بی جهتک شمشه در پاشیدر شمس دنیا صفتده آنک خفاشیدر بدی ازرق  
اولان چرخ آنک رقیبت و عبودیتده در ایک ماه آنک تبند و دقنده در اوصمیری ستاره  
بی جهته حاد اولور رق کسر رایله قوله و قولغه در بر تب حایه دیرلر و دق بر کونه  
مرضدر که انسانی نحیف و ضعیف ایلر بض تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیک  
اولور که اول بی جهت اولان ستاره نک در پاش اولان شمشه سی و اول لامکان



اولان نجم معنای ضیا کستر اولان پرتو و لامه سی انجلین در که بود نیاشمسی صفته  
و شانده انک خفاشی مثابه سنده در خفاش بود نیاشمسنک نوری ادراک ایلکه نیجه  
قادر اوله مز سه بود نیاشمسی دخی اول ستاره بی جهتک و اول نجم هدایتک شمشیر سنی  
ادراک ایلکه قادر اولمز ازرق لونه منسوب اولان بدی فلک اول ستاره بی جهت  
ونجم هدایتک عبودیتند در ماه پیک بویه سریع السیر ایکن آنک دردندن و آنک  
حسرتندن حاصل اولان ضعف و نحافت و تحول معناسنه اولور و ماهک روی زرد اولسی  
و هر آری باشنده نحیف و لاغر اولسی کویا که اول نجم هدایتک دردندن روی زرد  
ولاغر اولمشدر مقصود اول نجم معنوی شریف و عالی مقدار و بو آفتاب و ماهتاب  
اکناسبتله دنی و خد متکارد و عاشق زار کیدر دیمک اولور \* مثنوی \*  
زهره چنک مسئله دروی زده \* مشتری باقدجان پیش آمده ( زهره بلدزی  
مسئله النی اکا اورمش یا خود معنی زهره بلدزی مسئله چنکی اکا چالمشدر  
مشتری بلدزی نقد جانله ایلر و کلمشدر مصرع اولده چنک نیجه معناسنده  
اولق جائز و معروف اولان ساز معناسنه اولق دخی جائزدر یعنی زهره که چنکی  
سماک و مطرب افلاکدر سوال نیجه سنی اول ستاره بی جهت و نجم هدایت  
اورمش و یا خود سوال چنکی اکا چالمش و اندن کدیه قلمش و راجی اولمشدر  
و مشتریکه سعد اکبر در نقد جانله ایلر و کلمش و اول نجم هدایتدن متاع سعادت  
آلغه طالب اولمشدر \* مثنوی \* در هوای دستبوس اوزحل \* لیک خود رای  
نیلند آن محل ( آنک زحل بلدزی دستبوسی هوا سنده در لیکن کندوبی اکا محل  
کورمز یا خود معنی کندوبی آنی محل کورمز دیمک اولور دستبوسدن هر ادبونده  
نقد بدو محل بونده لایق و مستحق معناسنه استعمال اولور و تقدیر کلام بویه  
دیمک اولور که زحل بلدزیکه فلک سابع اوزره بویه مرتبه عالی و نایب قوی صاحب  
بر کوکب ایکن اول ستاره بی جهت و نجم هدایتک النی اویمک یعنی اکا تقرب ایلک  
هواسنده در لیکن کندوبی اول تقریه محل و مستحق کورمز و یا خود اول تقریک  
عظم شانی بیلدیکندن کندوبی اول سعادت مستحق بیلز زرا بلور که کندیبی  
اول سعادت ایچون مخلوق اولما مشدر بوجه بگونه تعیر اولمقله مقبول اولور  
و ستاره بی جهتک دخی توضیح و تحقیق ان شاء الله \* هر ستاره خانه دارد در علا \*  
بیتنک شرخنده کلور \* مثنوی \* دست و پامریخ چندان خست ازو \*  
و آن عطارد صدقلم بشکست ازو ( مریخ دست و پایی اندن چوق خسته ایلدی  
اول عطارد آندن یوز قلم صیدی یعنی مریخکه جکر دوز افلاک و دلسوز اهل  
خاکدر اول ستاره بی جهتک اوتری دست و پایی چوق مجروح و خسته ایلدی

و اول عطارد کاتب فلک ایکن اول ستاره بی جهتک اسرارندن اوتری یعنی انک  
اسرارنی تحریر ایلکدن اوتری نیجه یوز قلم شکست ایلدی بنه انک تحقیقنه و تحریرنه  
واصل اوله مدی \* مثنوی \* با منجم ابن همه انجم بچنک \* کای رها کرده  
تو جان بگریده رنگ \* جان ویست و ماهمه رنگ و رقوم \* هر ستاره فکر اوجان  
نجوم ( بودو کلی انجم منجمله جنکده در بویه دیو که ای جانی قومش ورنکی گزیده  
قلمش منجم جان اول ستاره بی جهتک و بزرنگ و رقومز آنک فکرینک هر ستاره سی  
جان نجومدر بعض نسخه ده دخی \* کوکب هر فکر اوجان نجوم \* واقع اولمشدر  
و تحقیق کلام بویه دیمک کلمشدر که بودو کلی کوکب و نجوم لسان حالله منجم اولان  
کسدر ایله جنک ایلکده و انلره بویه دیو نصیح و پند سو بیلکده در که ای بی جهت  
اولان جانی قومش ورنک و الوانی گزیده و قبول قلمش منجم جان اول ستاره  
بی جهت و نجم هدایت اولان روح شریف در و بزرگله مز ارقام و الوانی زاول روح  
شریفک فکرینک هر ستاره سی و آنک هر ستاره فکرینک کوکب با انارده سی جمیع  
نجومک جانیدر جانندن مراد بوندن اول مقدا ذکری سبقت ایلین ستاره  
بی جهتک که اندن مراد بو کلامک معناسی و بو کلامک متکلمنک روح شریفی  
اولمشدر که کلام متکلمنک صفتیدر و همیشه آنکه قائمدر و متکلم اصل روح  
الهییدر که دائما حضرت حق له قائم و دائمدر و برولی کامل اولمز الارواح احدی  
و حقیقت محمدینک مظهری و خلیفه سی اولمقله چونکه روح محمدی بوجه عالمک  
جانی و صور عالم آنک قایی و الوانی کیدر پس هر مظهر حقیقت محمدیه اولان  
ولی کامل دخی بو صور اکوانک جانی و بوزمین و آسمان و آسمانده اولان نجوم  
بی پایان آنک رنگ و الوانی کیدر منجم لایسه اول نجومی جان منزله سنده طوتمشدر  
و انلری مؤثر حقیقی زعم اینمشدر در پس انلرک قبله سی اولان نجوم انلره جنک ایلر  
و لسان حالله انلره بویه دیو سو بیلر که ای بو عالمک جانی و بو کون و مکانک روح  
روانی مرتبه سنده اولان انسان کاملی قومش و رقوم و نقوش منزله سنده اولان  
نجوم و افلاکی قبله مقصود قلمش منجم بو عالمک جانی انسان کامل و ولی فاضلدر  
و زیاده اکا نسبت رنگ و رقومز و اول کاملک هر فکرینک بی جهت اولان ستاره لری  
سبب حیات نجومدر \* مثنوی \* فکر کو آنجا همه نورست پاک \* هر رست  
این لفظ فکرای فکرناک ( فکر قنی انده دو کلی نور پاکد رای فکرناک بو فکر لفظی  
سندن اوتریدر یعنی ای منجم وای منجم مذهبنده اولان طالب علم انجم بزرگ  
عالمک جانی مرتبه سنده اولان روح کامله فکر اسناد ایلدک و انک هر فکرینک ستاره سی  
جان نجومدر دیو سو بیلدک ای فکرلو اولان و بو علوم اشیائی قوت فکریه ایله بلان  
بواقط فکر که بزرگ ایلدک سندن اوتریدر یو خسه اول روح کاملک مرتبه سنده



و قنده فکر قنی اول دوکلی نور پاکدر ومظهر سر اول کدر پس اکابر استادی  
مجرد سکانسته در بوخه آنک علوشانسته نسبتله دکدرز برامظهر حقیقت مجیدی  
اولان قطب زمان و جان جهان هر نه بی یلورسه الهام الهی و کشف  
ربانی ایله یلور قوت فکر به ایله دکل \* مثنوی \* هر ستاره خانه دارد درعلا \*  
هیچ خانه در نکیند نجم ما) هر ستاره علاه خانه طورهیچ بزم نجم من خانه به  
صغمن نجم ماید کازدن مراد کندی روح شریفی اولمده جائزدر وعین ثابته لی  
اولق هم جائزدرز را هر کسک عین ثابته سی فلک الهیدیه راسخ وثابت اولمش  
برنجم کیدر که همیشه انک زمین وجودینی منور ایدمجیدر وهر کسک روحی دخی  
ولایت جاننده اولان آسمانده قرار قیاش برکوک دری کیدر پس بوکوک صورتیک  
افلاک اوزره خانه لری ومستقر لری وارد رتته کم بوجادک دیباجه سنده تحقیقی مرور  
ایلددر اما مظهر روح مجیدی اولان ولی کاملک نجم روحی اصل خانه کون ومکانه  
صغمن رتته کم بویت شریفله بومعنایه اشارت ایدوب بیوررل ای نجم لایدر رستاره  
افلاک علا اوزره برمعین برج و خانه طوره اول معین اولان برج و خانه دن  
تجاوز ایتکه قادر اوله من اما بزرگ وارثان روح مجیدی و خلفای حقیقت احدی بز  
بزم نجم روح اصلا کون ومکانه صغمن و بروج و خانه آنی احاطه قیلز \* مثنوی \*  
جان بی سودر مکان کی دررود \* نور نامحدود را حدکی بود) بی سو اولان جان  
مکانه چن کیدر نامحدود اولان نوره حد چن اولور اگر سن دیرسک که بوجسد جانه مکان  
و خانه کی کیشدر پس نامحدود اولان جان کلوب مکان و خانه به دخول قیلش  
ومحدود ومحاط اولمش اولور بوکاجواب ندر بوکاجواب اولدر که روحک جسد  
ایلله اواسی واکادخول وحاول قیلشی جهندن دکدر بلکه روحک جسد تعلق  
انده تدبیر وتصرف ایلدیکی اعتبار ایلدر پس روح نامحدود جسد ایلله محدود اولمش  
لازم کلز و بعض نسخه ده مصرع اول \* جای سوز اندر مکان کی دررود \* واقع  
اولمدر بو نسخه اوزره معنی برخانه باقیچی ومکانی احراق وافتالیدیچی روح مکانه  
چن کیدر نامحدود اولان نور حقه چن حدوغایت اولور حق تعالی حضرت تکرینک  
نورنه اصلا حدوغایت وجهت ونهایت اولق احتمالی بو قدر روح ایسه امر ربانی  
وانوار الهی در هر شی متناهی واولایتناهی در \* مثنوی \* ایلک تمثیلی وتصویری  
کنند \* تا که در بایدضعیف عشقند \* مثل نبود لیک باشد آن مثیل \* تا کند عقل  
مجید را کسبل) ولیکن اصحاب یقین بر تمثیل و بر تصور بایدرل تا کم عشقند اولان  
برضعیف بو نوری اول تمثیل واسطه سیله بوله واول تصور بر سیله اتی فهم وادراک  
قیله اصحاب یقینک تمثیل ایتدک لری مثل اولمز مثال اولور تا کم مجید اولان عقله دلیل  
اوله واتی حقیقته واصل قیله مثل اصلده مثال ایدی کسبله قافیه اولمده دن اوری

الف بایه قاب اولوب مثیل دینلدی عقل مجید طوکش عقل دیک اولور بعض  
شارح کسبل کاف فارسیک ضمه سیله اگرچه بریره و بریوله و برنسته به کوندر مک  
معنا سنده در ایکن بونده دلالت ایلک معنا سنده در استعمال حسیله دیشلردر اگر  
کسبل لغت لوده بومعنا لره بولورسه بودخی وجهدن خالی اولماز اما کسبل اوزمک  
وقطع ایلک معنا سنده کلدیکی لغت لوده مصر حدی بومعنی اوزره عقل مجیدی محلدن  
اوزه وانک فسرده لکن قطع ایلله دیک اولور کسبلده کاف نفس کله دن اولوبوب  
تشبیه ایچون اولسه تا کیم مثال مجید اولان عقلی اریدوب سیل کی ایلله دیومعنی  
و برلسه هم جائز اولور و تقدیر کلام بویه دیک اولور که بی سو و بی جهت اولان  
مکانه چن کیدر و بی محدود اولان نور حقه حد و جهت نیجه منصور اولور اگرچه  
حق سبحانه و تعالیک نوری اولان روح حدی وجهتی اولمز ولیکن اتی کاه صباحه  
وکاهی مصباحه تمثیل ایدرلر و کاهی کوک دری دیکله تصویر و کاهی ستاره  
بی جهت دیکله تعبیر ایدرلر بگونه تصور و تعبیردن مراد اولدر که تا کیم روح  
اعظمک شاننی بیلکه عشقند اولان برضه بف العقل بگونه تمثیل وتصویر  
واسطه سیله اول روح اعظمک شاننی بیله وانک معرفتند بگونه مثال سیله بول بوله  
پس الله تعالی نورنی مصباحه تمثیل ایتکه الله نوری همان مصباح کی اولق لازم  
کلز و روح اعظمه ستاره بی جهت تعبیرندن همان اول جهت سز بر ستاره کی اولمز  
بلکه بونلر مثال لدر انکیچون ضرب اولور که تا نجم اولانک عقلی حقیقت معنایی  
بیلک جاننده سیل کی روان اولوب واصل معنایی فهم ایلکه دلیل اوله \* مثنوی \*  
عقل سرتیزست لیکن پای سست \* زانکه دل و بران شدست وتن درست) عقل  
جزوی اگرچه سرتیزدر لیکن پای سستدر اندن اوتری که کوکلی ویران اولمش  
وتنی درست اولمدر یعنی فسرده اولان عقل معنا سنده عالم معنایی و نور خدایی  
تفهیم ایلکدن اوتوری بعض امثال ضرب اولمش لازمدر تا انی مجید اولمادن  
خلاص ایدوب سیل کی عالم معنی جاننده روان ایلله نعم اگرچه عقل معاش بوامور  
دنیویه ده و تدبیر نفسانییه ده سرتیز و موشکافدر ولیکن امور اخرویه ده و تدبیر  
روحانییه ده و سکون طریق ربانییه ده سست بایدر بو یوده تک و بویه قادر دکدر  
آنکیچون که بو عقل جزوینک کوکلی ویران اولمدر و تنی درست و بسلمش  
\* مثنوی \* عقلشان در نقل دنیا بیچ بیچ \* فکرشان در ترک شهوت هیچ  
هیچ) انلرک عقلی دنیانک نقلنده بیچ بیچدر انلرک فکری ترک شهوتده هیچ هیچدر  
یعنی بو وصف مذکور ایلله موصوف اولان کسه لک عقلی دنیانک نقلنده یعنی  
حظنده و نفعنده طولاشمش و فکر لری ترک شهوت نفسانی ایلکه ده هیچ برشی دکدر  
مقصود بونلرک عقلی دنیانک نفع وفائده سنده زیاده طولاشمش و تعلق و تفرید



قتلش و بونلرك نفسى مشتبهات نفسانيه بي ترك ايلك خصوصه لاشى \* اولمشدر  
ديك اولور \* مثنوى \* صدرشان در وقت دعوى همچو شوق \* صبرشان  
دروقت تقوى همچو برق \* انلرك صدرى دعوى وقتنده شرق كيدر انلرك  
صبرى تقوى وقتنده برق كيدر يعنى اول عقل معاش صاحب رينك قلبى دعوى  
وقتنده آفتاب كى شمشعه اوريجى وانلرك تقوى وطاعت وقتنده صبر  
ونحمللى برق كى زائل اوليجى وفى الحال كلوب كيديجيدر \* مثنوى \*  
عالمى اندر هنرها خودغا \* همچو عالم بى وفا وقت وفا \* هنزده خودغا  
برعالمدر اما وقت وفاده عالم كى بى وفادر عالمست تقديرنده درودخى همچو  
عالم بى وفاست تقديرنده در يعنى بوطافه شول برعالمدر كه هنزده كندوى  
كوستر يجيدر وفا وقتنده عالم كى بى وفادر لابد عقل معاده واصل اولوب عقل  
معاشده فلان عالم صفتى وشانى بودر البته هنزده كندوى كوستر يجى وكندوى  
كوريجى وشهرت ورياست اينيجى اولور اما كى وفا ايلكه كلسه بى وفا اولور مثلا  
بوزمانه علماسى كى كه وفا وصلاحدن وجودلرند اثر بوق امابى وفالقه هر برينك  
آنارى جو قدر \* مثنوى \* وقت خود بينى نكجدر در جهان \* دركاوومعهده كم  
كشته چونان \* خود بى نك وقتنده جهان صغمر اما كلوومعهده نان كى كم  
اولمشدر يعنى بوعقل معاش مرتبه سنده فلان علمائى رسوم خود بى نك وقتنده جهان  
صغمر و كمال كبرندن اهل حق سرفروقتان ولكن بوجاز ومعهده هوا سنده نان كى كم  
اولمش والى حرصنه اسير اولوب قالمش \* مثنوى \* اين همه اوصاف شان  
نيكوشود \* بدنامند چونكه نيكو جوشود \* نعم بونلرك بودوكللى اوصافى نيكو اولور  
چونكم نيكو جواوله بدقالمز بويت سؤال مقدره جواب اولور كآن رسائل سؤال ايدوب  
ديرك بونلرك اوصافى نيكو اولور بيله قالمز بوجاب بيوررل كه انلرك بودوكللى اوصاف  
قبجه سى نيكو اولور چونكم بونلر ايلك طالبى اولور بونلرده بدصفت قالمز بعض  
نسخه ده نيكو جو برينه نيكو خوق واقع اولمشدر بو تقدير اوزره معنى بونلرده  
بدخولك قالمز چونكم بونلر ايوخوب اولور ديك اولور \* مثنوى \* كرمى كنده  
بود همچون منى \* چون بجان پيوست باشد روشنى \* اگرچه بى نك منى كى كنده  
اولور چونكم جانه اولشه روشنك بولور يعنى اگرچه قوقش و بدبوى اولمش  
برشيدر لكن جانه متصل اولدقه روشنك بولور وانندن حيات آلور وانسانيت  
مرتبه سنده واصل اولور كذا كبر وانانيت دخی اگرچه حد ذاته برمدار قبح  
خصلندر ولكن چونكم اول كبر وانانيت صاحبى برجان پاكه واصل اولور وانكله نيجه  
مدت انسيب والفت قيله انندن روشنائى بولور وتبديل اخلاق قیلور وحيوانيت  
صقللرندن قورتلور اوصاف ملكيه ايله متصف اولور وانسانيت مرتبه سنى بولور

﴿ مثنوى ﴾ هر جادى كو كندر و در نبات \* از درخت بخت اورويد حيات  
هر بر جاد كه اونبانه توجه ايله انك بخت ودولتى درختدن حيات بتروحيات  
صاحبنه غذا اولمق مرتبه سنده بتر بونده جاددن مراد آب و خاك درونيات مطلقا  
زميندن بتن ناميه دیرلر آب و خاك مرتبه سبكه جاد مرتبه سیدر اسفل جيع  
مرتبه سیدر و نبات مرتبه سى انندن اعلا در وحيوان مرتبه سى نبات مرتبه سندن  
اعلا در \* مثنوى \* هر نباتى كان بجان رو آورد \* خضر واراز چشمه حيوان  
خورد \* هر نبات كه اول جانه بوز كنوره خضر كى چشمه حيواندن ايجر يعنى  
زمينده بتن هر نباتكه جان صاحبى اولان بر كسه نك وجودنه توجه قيله واكاعدا  
اوله خضر پيغمبر عليه السلام كى آب حيواندن ايجر وممد حيات اولور وعين  
حيات اولور عين حيات اولمق مرتبه سن بولور \* مثنوى \* باز جان چون  
روسوى جانان نهد \* رخت رادر عمرى پايان نهد \* چونكم كبر و جان جانان  
جانبه توجه ايلسه رخت واسبابى عمرى پايانده قور يعنى چونكم جان حيوانى  
بوزنى جانان جانبه قويه ومظهر جانان اولان بر انسان كامله اويه لابد اول جان  
رخت واسبابى بى پايان اولان عمره قور وابدى وسرمدى اولان حياه وسعاده  
واصل اولور والعاياذ بالله من الحور بعد الكور اگر برجان انسان مرتبه سنده  
كلكد نصكره جانان جانبه توجه قيله وانك قربى ولقاسنى طالب اولسه بلكه  
حيوانيت مرتبه سنده توجه قيله وانندن دخی تنزل ايدوب جادات كى \* صم بكم  
عمى فهم لايعلقون \* كلامك مفهومنه مظهر اولسه وانعامدن اضل اولمق  
مرتبه سنى بولسه انك عمرى وكنديسى ضائع اولور وخيردن وسعادتن محروم  
قالور بس بكونه كسه لرده اصلا خير وشرف اولز خير وشرف جانان شهريه  
متوجه اولان كسه لك وجودنده اولور تنه كم بوسر خ شريف بومعنايه دلالت قيلور  
﴿ سؤال سائل واعطى راز مرغى كه بر سر روض شهرى نشسته بود سرا وفاضلترست \*  
﴿ وعز يز تروشر يفترومكر متر بادم اوجواب دادن واعطى سائل رابقدر فهم او \*  
سائللك بريسى واعظه بر مرغدن سؤال ايلسيدر كه اول مرغ بر شهرك  
باروسى اوسننده اوتور رمش ايدى اول قوشك باشمى فاضلتر وعز يز  
تروشر يفترومكر متر در يا آنك قور و غمى واعظك دخی سائله آنك فهمى مقدارى  
جواب و برمسك بيانده در \* مثنوى \* واعظى را كفت روزى سائلى \*  
كای تو منبر راسنى ترقائلى \* برو اعظه بر كون رسائل سؤال ايدوب ديديكه اى واعظ  
سن منبرك سنى رقا ئلى سن يمنى واعظلكر سينك سن اولور قور وروشنك قائللى سن كه  
هر مسئله بى مستعينه بر خوش بيان ايلرسن وهر مشكللى طالب حل اشكال اولان  
كسه لره فتح وحل ايدوب بر خوش سويلرسن ديدى \* مثنوى \* يك سؤالستم



بگوای ذولباب \* اندر بن مجاس سؤال را جواب \* بر سر بار و یکی مرغی نشست \*  
از سروازدم کد امینش بهست ( ای ذولباب بنم بر سوالم وارد بر بومجاسده بنم  
سؤاله جواب سو یله یعنی لیلر و معرفتار صاحبی بنم اول سوالمه بومجاسده جواب  
و یروب انی بکا افهام واعلام ایله بارونک باشی اوزره بر قوش اوتوردی اول قوشک  
باشندن وقو یروغندن قنغیسی ابودر بکا بومسئله بی بیان ایله دیدی \* مثنوی \*  
گفت اگر رویش بشهر و دمیده \* روی او ازدم او میدان کیده \* ورسوی شهرست  
دم رویش بده \* خاک آن دم باش و از رویش بجه ) واعظ سائله دیدی و بومسئله بی  
اکابووجه ایله تعلیم ایلدی اگر اول قوشک یوزی شهره وقو یروغنی کوی طرفه  
ایسه آنک یوزی ای سائیل ییل که قو یروغندن بکدر واکرانک یوزی کوی جانبته  
ایسه وقو یروغنی شهر جانبته ایسه اول قو یروغک خاک اول وانک یوزندن صیحه  
واعراض قبل بونده قو یروغنی مراد جسد و رو بدن مراد قصد و همت اولور  
مثلا برکسه نک اهل دنیا ایچنده قصد و همتی شهر حقیقت جانبته کورسک واصحاب  
طریقته اهل معرفته مائل و محب مشاهده قیلک آنک قصد و همتی جسدندن  
شریف و فاضلدر آنک توجه و همتک بنده و خاکی اول و برکسه نک دخی جسدی  
صلحا و عرفا ایچنده اولسه ولیکن آنک همتی و توجهی دنیایه و اهل دنیا جانبته  
اولسه آنک جسدی همتدن و توجهندن فاضلتر و شریفتر در آنک جسدنک قولی  
اول ولیکن همت و قصدندن اعراض واجتناب قبل \* مثنوی \* مرغ  
یا بری پردتا آشیان \* بر مردم همتی ای مردمان ) عاشقی کالوده شد در خیر و شر  
\* خبر و شر منکر تودر همت نکر ) قوش آشیانده دک پروبالله اوچارای مردملر  
مردمک بری همتیدر بر عاشقکه خیره و شرده آلوده اولدی سن آنک خبر و شرینه  
باقه همتیه باقی همت قبلک قصدنه و توجهنه دیرل و فی الحقیقه همت انسانه  
پروبال کی اولمشدر \* وللهذا المرء بطیر بجناحی الهمة والنية \* دینشدر قوش  
یواسنه دک پروبالله اوچدوغنی کبی مردم صاحب هوش دخی همت و نیت  
قنادر یله اوچار و مراتب سفلیه دن ایلر و کچر آشیانده اصله و مقام وصله ایرر پس  
چن بر عاشقی خیره و شرده آلوده کورسک سن آنک خبرینه و شرینه نظر ایله بلکه  
همته و نیتیه نظر ایله که ( همة المرء قیمته ) دیشلدر در آنک همتی آنک بهسا و قیمتیدر  
چونکم اول عاشقک که همتی حضرت حقه اوله اکا هیچ قیمت و بها اولقی ممکن  
اولز چونکم آنک همتی عالی اوله صورتا خبر و شر ایله آلوده اولسی و دون و سفلی  
مرتبه ده قالمسی اکا ضرر و برمن \* مثنوی \* بازاکر باشد سپیدی نظیر \*  
چونکه صیدش موش باشد شد حقیق ( بازاکر سپیدی و بی نظیر اوله چونکم آنک  
صیدی موش اوله اول حقیق اولدی یعنی برکسه فرضی باز سپید کبی بی نظیر اولسه

شاه جهانک مقبول و محبوبی کسه چونکم اول کسه نک صید و شکاری موش کبی  
حقیر اولان دنیا و آنک دولتی اوله لابد اولدخی دنی و حقیر اولور اگر چه بحسب  
الصورة والمرتبة شریف ایسه ده زیر اهر کس همتیه له وزن قیلنور اگر صورتی  
و منصبی نظیف و شریف و همتی دون و حقیر ایسه اولدخی دون و حقیر اولور  
واکر صورتی و مقامی دون و حقیر ایسه ولیکن همتی عالی و شریف ایسه اول کسه  
عالیقدر اولور و اکا شریف و عالی منزلت دینور \* مثنوی \* ور بود جغدی و میل  
او بشاه \* ازدم و صد بازست زو صورت مخواه ) واکر بر جغداوله وانک میلی شاهه اوله  
او معناده ایکی یوز بازدراندن صورت ایستیه بعضی نسخه ده ( اوسر بازست منکر  
در کلاه ) واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اول جغداولک باشیدرسن کلاهه نظر  
ایله دیمک اولور بعضی نسخه ده دخی سره ضمیرله واقع اولمشدر که نیکو و برکزیده  
معناسنه اولور تقدیر کلام بو یله دیمک اولور که واکر فی المثل جغد کبی پرو برانه نشین  
خور و حقیر کسه اولسه وایکن آنک میل و توجهی شاه حقیقی جانبته اولسه و کیمجه  
و کوندز آنک رضاسنی و القاسنی طلب قیلسه اول معنی نیجه یوز شهباز کبیدرسن  
اندن صورت بازده اولمغی ایستیه و آنک طریقت و شریعت شهبازلینک هیئتبنده  
ولبا سنده اولمغی طلب ایله زیر مقصود صورت دکلدر سیرتدر برکسه ده که  
شهباز طریقت اولنلرک سیرتی اوله اول همان شهبازان طریقت عدادندن عد  
اولنور و اول کسه ده که شهبازان طریقت اولان سرفرازلرک هیئت و صورتی اوله  
ولیکن سیرتی جغدل و خفاشدر سیرتده اوله اول کسه هم معناده جغدر و خفاشدر  
زمره سندن عدا و انور پس \* ان الله يحب معالی الهمم ویغض سفافها \*  
حدیثک مو جبنجه حق تعالی حضرتلری همتلرک عالیسنی سورودنی و حقیرنه بغض  
ایلر و همم عالیله صاحبی اولان مراتب عالیله بولور و حضرت حقک قربنه و اصل  
اولور و بو همتک مراتبی عندالله چوقدر \* مثنوی \* آدمی برقدیک طشت  
خیر \* بر فرود از آسمان و از اثر \* هیچ کرمناشنید این آسمان \* که شنید این  
آدمی برغان ) آدمی بر خیر طشتک قدی اوزره در اما آسمان و اثردن زیاده اولدی  
برقدیک طشت خیر دخی بعضی نسخه ده واقع اولمشدر بونده طشت خیردن مراد  
خیر تکنه سیدر و تقدیر کلام بو یله دیمک اولور که آدم اوغلی بحسب الصورة بر خیر  
تکنه سی قدر قدا و وزره ایکن آسمادن و فلکدن آنک مرتبه سی زیاده اولدی و معنی  
بونندن او چرخ بریندن ارفع و اعلی کلدی زیرا بو آسمان هیچ کرمناش کلامنی  
ایشتمدی بو مقرر در که ایشتمدی که اول کرمناش کلامنی بو پرغم اولان آدمی  
ایشتمدی اکثر نسخه ده غمان واقع اولمشدر که غمک جیعدر کاه اولور که فصحا  
ذوی العقولدن اولین شایری دخی زائد و ناقص اولدیغی اعتبارله الف و نونه جمع



ایدرلر مثلا شبان ور وزان کی پس غمان دخی غمک جچی اولور و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که بو آسمان صورتا بویله طالبشان ایکن هیچ حضرت یزدان طرفندن \* ولقد کرمننا \* قولنی ایشندی می که بو غلر ایله مملو اولان بنی آدم آتی ایشندی که حق سبحانه و تعالی ولقد کرمننا بنی آدم \* بیورمغه انی مکرم و مشرف ایتدی بوندن معلوم اولدی که سکا جسم و صورت شکل عظیم اولمغه قدر و اعتبار بوق ایش بلکه نظر عقل و معرفته و علمه و حسن سیرته ایش \* مثنوی \*  
 بر زمین و چرخ عرضه کرد کس \* خوبی و عقل و عبارات و هوس \* جلوه کردی هیچ تو بر آسمان \* خوبی روی و اصابت در کان \* مثلاً بر کسه زمین اوزره و چرخ اوزره کندی خوبلغنی و عقل و عبارات و هوسنی عرض ایلدی می بو مقرر در که ایلدی هیچ بر عاقل کندی جالنی و عقلک کالنی و عبارات و مقالنی و هوس بالنی اجرام عالیات اولان آسمانه و دخی بوزینه بنی کرانه عرض ایلدی و بویله دیوسو یلدی که ای زمین و آسمان بنم بولطافت جالمی و عقل و کالمی کورک و بنم بعض آثارمه نظرایر کورک و بن نیجه عالقدر اولدی می انسن یلاک بلکه حق سبحانه و تعالی حضرتلری هم بو آسمان و زمین کندی که کالنی و آثار صنعنی عرض ایلما مشدر و انلر \* فاعتبروا یا اولی الالباب \* فاعتبروا یا اولی الابصار \* دیوسو یلا مشدر کور که اماناتی بو اجرام عالیه وارضه و جبال راسیانه \* انا عرضنا الامانه \* آیت کریمه سنک مو جنبه اولاعرض ایلدی بوجهله سی اول امانتی کوترمه که استعدادلری اولدی بندن آتی حامل اولمقدن ابواشف ساق ایلدی لیر اما انسان صورتا بویله ضعیف و حقیرا یکن اول آسمان و زمینک کوترمدیکی امانتی کوتردی و ممکن اولدیغی مرتبه آتی محله بتوردی هیچ سن آسمان جانبته جلوه ایتدی کی خوبی روی ایل و کاند اولان اصابتله \* بخوبی روی و با اصابت در کان تقدیرنده در کان ضم کافله ظن معناسنه و فتح کافله قوس معناسنه هم اولمق جائزدر پس تقدیر کلام بویله دیمک اولور که ای عاقل اولان کسه هیچ خوبی روی ایل و فکر و ظنده اصابت ایتکله و یا خود سمانک تیرنده اصابت ایتکله آسمان جانبته جلوه ایلر مین و ای آسمان بنم کوزل یوزمی کور و بنم فکرده و ظنده اصابت ایلدی که و یا تیرانداز اولدیغمه نظرایله دیوسو یلر مین بو مقرر در که جلوه ایلر سن و نه انلره خطاب بو کونه سوز سوزلر سن اما بر عاقل و ذی روح اولان انسانه کندی خوبی رویکی و لطف خوبیکی عرض ایلر سن و اکا بعض هنری سو یلر سن \* مثنوی \*  
 پیش صورتهای جام ای ولد \* عرضه کردی هیچ سیم اندام خود \* بکذری زان نقشهای همچو حور \* جلوه آری با عجز و نیم کور \* جام صورتلرینک او کنده ای ولد هیچ کندی سیم اندامکی عرض ایلر مین اول حور کی اولان نقشه لردن پکرسن نیم کور اولان عجز و نه جلوه کنور رسن یعنی

ای اوغل جام دیوارنده رسم اولمش بی روح اولان صورتلرک او کنده هیچ کندی کهک لطیف اولان سیم اندامکی عرض ایلر مین و انلره بنی کورک دیوسو یلر مین بو مقرر در که کندی کی عرض ایلر سن و بنی کورک دیوسو یلر سن بلکه اول حور مثال اولان نقوش جبهه دن کذر ایلر سن و ضعیف البصر اولان عجز و نه کلوب جلوه ایلر سن و هر سو یله جکی اکا سوزلر سن \* نیم کور کور مکده ضعیف اولان کسنه به دیرلر \* مثنوی \*  
 در عجز و نه چست کایشانرا نبود \* که رازان نقشها با خودر بود \* تونکوی من بگویم در پستان \* عقل و حس و درک و تدبیر ست و جان \* عجز و نه وارا بدی که انلر ایچون اولدی که بنی اول تفکر دن کندی سینه قاپدی ای ولد سن انی سو یلر سنک بنی آتی پیا ناسو یلر مین عقل و حس و درک و تدبیر و جان واردر یعنی عجز و نه وجودنده خصلت و نه حالت واردر که اول جام نقشلری ایچون اولدی که سنی اول عجز و نه اول نقشلره معالیه و مکاله قتلقدن کندی جانبته جذب ایدوب قاپدی اگر سن اول عجز و نه وجودنده اولان خصلت و حالنی سو یلر سن بن سکانی بیان ایتکله سو یلیم و اول عجز و نه وجودنده عقل و حس و درک و تدبیر و جان واردر که سنی کندی سینه انلرایله جذب ایلر و بو اوصاف و خصال جام دیوارنده اولان صور جبهه ده بو قدر \* مثنوی \*  
 در عجز و نه جان آمیزش کینست \* صورت کرما بهار روح نیست \* صورت کرما به کر جنبش کند \* در زمان از صد عجز و نه بر کند \* عجز و نه آمیزش کن بر جان واردر اما کرما بهار صورتک روحی بو قدر جامک صورتی اگر جنبش اید اول صورت فی الحال سنی بوز عجز و نه دن قو پرر یعنی عجز و نه وجودنده امتزاج ایدیجی بر جان واردر سنی اول واسطه ایل کندی جانبته جذب ایلر اما جاملر دیوارنده اولان صور منقوشه نک عقل و روحی بو قدر اول اجلدن سن آنلره الفت و انسیت قبله مز سن اگر جامک صورتی جنبش و حرکت ایلیدی و سکا ذی روح اولان انسان کی لطیفه و شیرین سوزلر سو یلیدی فی الحال سنی بوزدانه قار بدن قو پار ردی و کندی سینه حریف و مصاحب قیوردی زیرا جام دیوارنه کا، اولور که استاد نقاش بر ملیح صورت نقش ایلر که آدم آنک شکل موز و ننده حیران اولور ولیکن انسانک طبعنده اکامیل و محبت قویمز فی الحقیقه اگر اول صورت ملیحه ذی روح او اوب حرکت ایلر و سوز سو یلر قار بدن بخاطربک کوکلنی قو پاروب کندی سینه اسیر و عاشق ایلیدی چونکم بود و کلنی نقوش و صور دن مقصود عقل و جان ایش معلوم اولدی کر کدر که صورت قیدندن پکوب طالب عقل و جان اوله سن و بو صور اکواندن مرادنه ایش آتی یله سن \* مثنوی \*  
 جان چه باشد با خبر از خبر و شر \* شاد با احسان و کر بان از ضرر \* جان نه اوله خیر و شر دن با خبر اوله احسانله شاد



و ضرردن گریان اوله یعنی جانندن مراد مجرد حیات دکلدر بلکه جان نه اوله  
دیرسک خیردن و شریدن خبردار اولند و احسانله شاد اولان و ضرردن اغلیاندر  
بوخسه خیردن و شریدن خبردار اولینه و احسانله شاد اولوب ضرردن کریمه  
قیلینه جان دیمزل ﴿ مثنوی ﴾ چون سرو ماهیت جان مخبرست \* هر که  
او آگاه تر با جان ترست \* روح را تأثیر آگاهی بود \* هر کرا این بیش الهی بود  
چونکم جانک سرو ماهیتی علم و آگاهقدر هر شول کسه که اول آگاهتر با جانتر در  
روحک تأثیری آگاهان اولور هر کت که بو آگاهنی زیاده الهی اولور مخبر فتح  
میم و فتح با الله مصدر میسر خبرت معنای خبرت علم و آگاهقدر دیرل یعنی چونکم  
جانک ماهیتی و سری علم و آگاهقدر هر شول کسه که زیاده منبه و آگاهدر اول  
کسه زیاده جانلور در روحک تأثیری آگاهقدر اولور و آگاهنی اولین روحک تأثیری  
اولز پس هر شول کسه یه که بو آگاه و خبردار اولق زیاده اوله اول کسه الله منسوبدر  
و اکا اهل الله و عالم ربانی دینور ﴿ مثنوی ﴾ اقتضای جان چوای دل  
آکیمست \* هر که او آگاه بود جاننش قویست \* خود جهان جان سراسر  
آکیمست \* هر که بی جانست از دانش تهیست ( ای دل چونکه جانک  
اقتضای آگاهقدر هر شول کسه که آگاه اوله آنک جانی قویدر جان جهانده  
خود سراسر آگاهقدر هر ککه جانسزدر دانشدن تهیدر یعنی ای دل جانک  
اقتضای لابد خدای تعالی حضرتلرندن آگاه اولق و آنک اوصافی و شانی  
بیلکدر پس هر شول کسه که حق تعالی حضرتلرندن آگاه اوله و آنک اوصافی  
و شانی یله آنک جانی قویدر جهان جان خود باشند باشه آگاهقدر اصلانده  
جهل و غفلت نسبتانی بو قدر پس هر شول کسه که بی جان اوله علم و دانشدن  
خالدیر لابد حق تعالیکن ذاتنه و صفاتنه عالم اولق حیات ابدیه بی مقتضی اولور که  
جانندن مراد حیات ابدیه در و حیات ابدیه دخی لابد حق تعالیکن ذاتنه و صفاتنه  
عالم اولغنی مستلزم اولور پس بی جان اولان دانشدن تهی و بی دانش اولان دخی  
جانندن تهی اولق مقرر در انکیچون حضرت نبی علیه السلام \* الناس کاهم موتی  
الا لالعلون \* پیوردی ﴿ مثنوی ﴾ چون خبرها هست بیرون زین نهاد \*  
باشد این جهانها در ان میدان جاد ( چونکم بو طبیعتدن خارج علملر و خبرلر واردر  
بو جانلر اول میدانده جاد اولور یعنی بو طبیعتک بیلدیکی خبرلک و علملرک و راستنده  
نیجه اخبار و اسرار واردر بو طبیعی اولان جانلر و نفسانی اولان روحلر اول میدانده  
جاد مقوله سیدر که او مقامده بو طبیعی اولان روحلرک سر بتلی و آکلی یوقدر  
پس بو روح بی علمله عالم اولان روح الهینک مایه شده تفاوت قتی چوقدر  
﴿ مثنوی ﴾ جان اول مظهر درگاه شد \* جان جان خود مظهر الله شد (

جان اول مظهر درگاه اولدی جان جان خود مظهر الله اولدی جان اولدن  
مراد علمی و آگاهنی اولین جاندر و جان جانندن مراد عالم و آگاه اولان جاندر  
علمی اولین جان حق تعالی حضرتلرینک درگاهک مظهری اولدی یعنی عبادت  
و خدمت مقامده قالدی اما جانک جانی که علم و عرفانی اولان انساندر جمیع صفاتی  
مستجمع اولان مسمی اللهک مظهری و مرآت اولدی و اکا خلیفه کلدی  
﴿ مثنوی ﴾ آن ملائک جله عقل و جان بدن \* جان نو آمد که جسم  
آن شدند \* از سعادت چون بران جان برزدند \* همچون آن روح را خادم  
شدند ( مثلا اول ملائکه جله عقل و جان ایدیلر انلر دند کسه جان نو کلدی که  
آنک جسمی اولدیلر چونکم ملائکه سعادتدن کندیلر بی اول جانده اوردیلر تن کبی  
اول روحه خادم اولدیلر یعنی اول آدم حضرتلرینه سجده قیلان ملائکه جله سی  
عقل و جان ایدیلر ولیکن انلرده علم و عرفان یوق ایدی انلر دند کسه بر جان جدید  
و عالم رشید کلدیکه اول علم و عرفانی اولین ملکر اول جان جدیدک جسمی  
منزله سنده اولدیلر و اکا تعظیم و انقیاد قبلدیلر و انی خلیفه الهی و مظهر ربانی  
بیلدیلر و اکا سجده قبلدیلر چونکم سعادتدن اول علم و عرفان صاحبی اولان جانده  
کندیلر بی اوردیلر و آنک خدمتده و اطاعتی مقننند طوردیلر تن کنیدی نفقه  
الهی اولان روحنه خادم اولدیگی کبی اول ملکر دخی اول روح بر فتوحه خادم  
اولدیلر و اول خلیفه حق اطاعت و انقیاد قبلدیلر و آنک کمال علم و عرفانی  
کوروب \* سبحانک لاعلمنا \* دیو کندیلر دن علمی نانی اولدیلر ﴿ مثنوی ﴾  
آن بلیس از جان ازان سر برد بود \* یک نشد با جان که عضو مرده بود \* چون  
نبودش آن فدای آن نشد \* دست بشکسته مطیع جان نشد ( اول ابلیس  
جانندن اندن اوژی باش ایلمش ایدی جاننه بر اولدی زرا عضو مرده ایدی  
چونکم اول ابلیسه اول جان آگاه اولدی اول جان آگاه فدای اولدی شکسته  
اولان ال جاننه مطیع اولدی یعنی اول ابلیس لعین مظهر الله و عالم و آگاه اولان  
جانندن اول سبیدن باش چکدی و اعراض ایدی و اول جان آگاهله متحد و نفس  
واحد حکمنده اولدی زرا که عضو مرده مشابه سنده ایدی انکیچون اول جان  
آگاهک حیاتی اکا سرایت قبلدی و آنک حیات طیبه سندن اول خیش زمره  
ملائکه حیات بوادیگی کبی حیات بولدی چونکم اول جان آگاهدن اکا خبر  
اولدی پس اول جانده فدا اولدی و اطاعت و انقیاد قبلدی فی المل اول ابلیس  
دست شکسته کبی ایدی جاننه مطیع اولدی فخر رال قیراسه و یا خود بریده اولسه  
مقرر در که جاننه مطیع اولز و اندن حیات بولز ابلیس دخی دست شکسته و عضو  
مرده کبی ایدی انکیچون اول روح الهیدن حیات پذیر اولدی اما ملائکه اعضای



زنده کبی ایدی اول روح الهینک حیات طیبه سندن اثر پذیر اولدیله روحیات  
 نو بوا دیلر \* مثنوی \* جان نشد ناقص کر آن عضو شکست \*  
 کان بدست اوست ناند کرد هست (جان ناقص اولدی اگر انک عضوی  
 صندیه که اول جانک النده در وار ایتمکه قادر اولور جانندن مراد بونده  
 حضرت آدمدر حضرت حق اولق مناسب ولایق دکلدر و عضودن مراد  
 ابله سدر و تقدیر معنی بوبله دیک اولور که اول جان آگاه و مظهر الله اگر انک  
 عضوی مثابه سنده اولان ابله شکسته اولدیه و اکامطیع اولقدن کیر و قالدیه  
 و ابا و استکبار قیلدیه ناقص اولدی زیرا اول ابله انک النده در باذن الله تعالی  
 اول خلیفه الهی انی هست و درست ایلکه قادر در خلاصه کلام دیک اولور که  
 فتن برکسندک بر عضوی کسله و یا شکست اولسه لابد اول کسه ناقص اولور  
 چونک آدم علیه السلام حضرت نوری جان کبی و ملائکه اکا اعضا و ابله اول جله  
 اعضادن بر عضو شکسته کبی اولدیه پس آدم علیه السلام حضرت نرینه ابله شکست  
 اولدیه اولسندن ناقص اولق و همی کلدی اول و همی و بینله دفع ایدوب  
 اول جان کامل کندیه بر عضو کبی اولان ابله شکست اولسندن ناقص  
 اولدی انکی چون که اول جان کامل خلیفه الهی در و خلیفه الهینک دست تصرفنده در  
 که انی هست و درست ایلکه و (اسم شیطان علی یدی) دیوسو بیه که خلیفه عنده اهل  
 التحقیق مستخلف عیندر مستخلف جل شانہ شیطان هست و درست قیامه  
 وانی مظهر هدایت ایلوب اسلامه کتورمکه قادر در کذلک آنک خلیفه سی دخی  
 کندینک ارادتیه و قدرتیه اول عضو شکسته مثابه سنده اولان شیطان هست  
 و درست ایدوب مهتدی قلعده قادر در ولهاذا قال فی حق نبیه (وانک اتهدی الی  
 صراط مستقیم) پس ابله آمدن کسلکه آدم ناقص اولدی بلکه ابله  
 اول جان کاملدن مقطوع اولقله ناقص اولدی \* مثنوی \* سردبکر هست  
 کوکوش دکر \* طوطی \* کومستعدان شکر \* طوطیان خاص را قندیت ژرف \*  
 طوطیان عام از آن خور بسته طرف (بومحمله سردبکر وارد رقی غیری قولاق  
 اول شکر بر مستعد طوطی قنی خاص اولان طوطیلر ایچون بر عظیم شکر قند  
 وارد عام طوطیلرینک اول خوردن طرفی با غشلمشدر یعنی جان کامل بر عضوی  
 مثابه سنده اولان ابله شکست اولسی وانی هست و درست ایلکی اول روح  
 اعظمک النده اولسی خصوصنده بر آخر سر وارد که بوسری برکوش استماع  
 ابله من اکا بر غیری قولاق کر کدر که اول جان قولاغیه استماع قبلور و ذوق  
 وجدانله فهم اولور بوشکر معنیه لایق و مستعد بر طوطی قنی که بر عظیم اولان  
 شکر معنودن اکا اعطا ایلیم و خواصه لایق اولان شیرین سوزلی اکاسو یلیم

بویاغ حقیقتک خاص اولان طوطیلری ایچون بر عظیم ذی شان قند معنوی  
 وارد که لفظی اولمین و رمز و نکته بیلین عوام طوطیلرینک اندن کوزی بغلمشدر  
 خاص الخاص اولان طوطیلر لذت الدقلری شکر معنی نه کونه معنادرانی کوره مزلر  
 واندن حظ ولذت المغه قادر اوله مزلر زیرا اول عظیم الشان اولان قند معنی  
 بوعوام سیرت اولان کسه لک غداسی دکلدر \* مثنوی \* کی چشددرویش  
 صورت زان زکات \* معنیست آن نه فعولن فاعلات (صورت درویشی اول زکات  
 روحانیدن فتن طائر اول معنیدر فعولن فاعلات دکلدر یعنی بزکه (سردبکر  
 هست کوکوش دیگر) دیک اول سردبکر بزم خزینة اسرار مزدن برزکاتدر که  
 اکابی وجود اولان فقیر معنوی لایق اولور واندن فانی فی الله اولان درویش  
 معنوی حظ آکور ولذت بولور اول زکات سیریدن درویش صورت فتن طاعم  
 اولور ولذت بولور اول سره متعلق اولان زکات معنادر فعولن فاعلات دکلدر که  
 آنی وزنه کتورم و سائر کلمات منظومه کبی انی نظم مرتبه سنه بتورم فرضا اول  
 معنوی اولان زکاتی اگر وزنه کتورم و نظم و ترتیب مرتبه سنه بتورم صورتا  
 درویش اولنلر مجرد فعولن فاعلات بیلکه اول سر و معنایی بیلکه قادر اوله مزلر  
 و مطلق اشعار و ابیات اوقومغله و انلرک انفاظندن مستفاد اولان معنایی فهم قیلقله  
 اول سر و معنایی هم فهم قیلله مزلر بومعنوی اولان زکاتدن حظ المغه درویش  
 معنوی اولق و تحصیل استعداد قیلق شرطدر \* مثنوی \* از خر عیسی  
 در بغش نیست قند \* لیک خر آمد بخلفت که پسند \* قند خر را کر طرب انکیختی \*  
 پیش خر قنطار شکر ریختی (خر عیسان اول عیسانک شکر در بغ دکلدر لیکن  
 خر خلقنده که پسند کلدی و صمانی قبول ایدیحی اولدی قند حاره اگر طرب قویره  
 ایدی خراو کنه شکر قنطاری دو کیلوردی بیت اول سؤال مقدره جواب اولور  
 کان برکسندیر که قندستان معانینک صاحبزیننه لایق اولان بودر که هر کسه  
 معنی شکر لینی و اهب اولهلر و کسه دن انی در بغ ایتوب هر کسه انی اعضا  
 و سخا قیلله برورلر عیسی مشرب اولان صاحب سعادتک کندی مر کبندن قند  
 در بغ دکلدر لیکن خر خلقنده شکر دن معرض اولدی و علف قبول ایدیحی کلدی  
 اگر اول صاحب دولت اول خره مر جت ایدوب انک او کنه وافر شکر لرد و کسه  
 اصلا اکامیل و رغبت کو سترمز و بر مقدار گاه اول حاره بیک قنطار شکر دن احب  
 والذدر اگر قند معنوی و شکر و حانی خر سیرت اولان درویش صورته و عوام  
 طبیعه طرب و یریدی و نشاط انکیز اولیدی اول عیسی مشرب اول خر سیرتک  
 او کنه نیچه قنطار معنی شکر لینی دو که ایدی بوجوه دخی جائزدر که دینه اول  
 خرک او کنه قنطار شکر و کلیدی ریختی متعدی اولور سه فاعلی عیسی اولور و لازم



اولور سه اكفاصل لازم كيبوب معنی بوجه شروح اوزره اولور \* مشوی \*  
 معنی نختم علی افواههم \* ابن شناس اینست رهرو راههم ( نختم علی افواههم  
 كلامك معنای بونی اكله رهرو اوله بومهمدر یعنی الله تبارك وتعالی حضرت تبارك  
 كلامك ظهري وارو بطنی وارو وحدي وارو طاهی وارو بس سورة يس ده \* اليوم  
 نختم علی افواههم \* بوردی آیت کریمه سنك ظاهر اولان معنای یوم آخرته  
 كفارك واهل انكارك حق تعالی آغزلی بی مهرلکدر چونکهم انلك آغزلی مهرلته  
 انلر بر سوزی سوبلکه و بر شبی دخی آغزلی ابله تناول ابلکه قادر اوله میدل  
 پس بو آیتك مفهومی چوق کسدر بودنیاده مظهر اولمشدرو حق تعالی حضرت تبارك  
 انلك آغزنی حق کلام سوبلکدن وشکر معنای تناول ابلکدن باغش و ختم  
 ایلشدر پس بو آیت کریمه بر سبیل انلر دخی اشارتی شامل اولور و باطنی اولان  
 معنی حسبیله بو ذکر اولنان معنای هم بو آیت کریمه دلالت قبلور پس ( نختم علی  
 افواههم آیتك بومعنای فهم ابله و راهرو اولان سالکهاهم والزم اولان اصل  
 بومعنای فهم ابلکدر انکچونکهم راهرو اولان صوفی فردایه منتظر اولمزلکه اسرار  
 قیامتی حالا بودنیاده کورمکه سعی ابلر چونکهم راه حق و حقایق شناس اوله  
 و معنای فهم قبله \* تموتون کاتمشون ونحشرون کاتمونون \* حدیثك موجب  
 یلور که هر کس نه کونه صفت غالب اولسه لابد اول صفتله یوم آخرته حشر  
 اولور مثلاً بر کس نه بونده حق بیلکدن و حق کورمکدن اعمی اولسه (من کان  
 فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی \* حسبیه آخرته دخی اعمی اولور و بر کس نه  
 بودنیاده شکر معنای بی بهره قالسه آخرته دخی حظوظ اخر ویه ولذات  
 روحانیه دن بی بهره قالور پس عارف حالا بودنیاده بر کس نه اذواق روحانیه و علوم  
 ربانیه بی عرض ابلرا کرانك اغری انی تناول ابلکدن بسته اولور سه یلور که  
 حق تعالی انك آغز نه ختم اورمشدر و اول کسه آخرته اول حالت اوزره کیدرسه  
 اول کسه نك اغزی هم لذات اخر ویه دن مخنوم اولمشدر کر کدر که مؤمن اولان  
 کسدر دهان جاندن بودنیاده ایکن اول معنوی اولان مهرلری ازاله ایدوب  
 انبیا و اولیانك علملرندن حظاله کتوره و حضرت انبیاك بوردی اوزره عمل قبله ل  
 \* مشوی \* تازراه خاتم پیغمبران \* بوکه برخیزد زلب بند کران \* ختمیابی  
 کانیا بکذاشند \* آن بدین اجدی برداشند ) تا کم پیغمبرلک خاتمك بولندن  
 بولایکه بدن بند کران قاله شول بر نوع ختملر که انبیا قودیلرانی اجدیه منسوب  
 اولان دینله قالدردیلر یعنی رهرو اوللرهمهم اولان نختم علی افواههم كلامك  
 معنای حالا بودنیاده فهم ابلک اندنصکره کندی اب و دهانی اوزره معنوی  
 اولان قفل و ختمی کورمک وانك فتح اولمشندن اوتری خاتم انبیا حضرت تبارك  
 طریقته سالک اولمقدر تا کم پیغمبرلک خاتم اولان سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

حضرت تبارك راه شریفه سالک اولمق جهتندن بولایکه سنك اب و دهانکدن  
 اول ثقیل اولان قفل معنوی قالقوب زائل اوله و لب جانك کشاده اولوب علم و عرفان  
 اقمدرین یوب و ایمان و ایقان طعما لریله کندوسنی سبرایلیه شول ختملر یکده مقدم  
 کلان انبیا عظام علیهم السلام قودیلر کتدیلر اول ختملری کشاینده افعال معنوی  
 اولان علماء دین اجدی واسطه سبیله آجدیلر و رفع ابتدیلر مقصود شول فیوضات  
 روحانیه و فتوحات ربانیه که سائر انبیا و مرسلین فتح اولدی وانلرک اتمی اول  
 فتوحاته یول بولایوب آنک ابوابی بسته و قفل قالدی فتاح مطابق اول فتوحات  
 لدنیه و کشفات دنیوی بهی خاتم الانبیا علیه السلام حضرت تبارك فتح ایلایوب میسر  
 قیلدی وانك دین مبینی اول فتوحات لدنیك افقانه و فتاح قیلدی پس علم او صرفا  
 اول ختملری و قفلاری دین اجدی مفتاحیلر رفع ایدوب اجدیلر و اول فیوضات  
 و فتوحاته واصل اولدیلر و اندن نیجه طالعلمی بهره مند قیلدیلر \* مشوی \*  
 قفلهای ناکشاده رفته بود \* از کف انا فکنا بر کشود ) ناکشاده قفلار قالمش ایدی  
 اول قفلار انا فکنا نك کفندن اجدی مصرع ثانی سورة فتحك اوله اشارتد ر  
 جلد ثانیك آخریند قریب نظر کردن پیغمبر با سبران سر خنده بر مقدار تفسیری مرور  
 ایتدی بر مقدار دخی بونده لازم اولان تفسیرشربنی بودر الله تعالی حضری حبینه  
 خطابا ( انا فکنا نك فتحامینا ) بیوردی یعنی با محمد بز سکا فتح ایلدک مکعبی و یا خود  
 خیبری و ماضیه تعبیر یورلسی و قوعی متحقق اولدیغندن اوتریدر که فی الحقیقه  
 نزول ایتد کد نصره حق تعالی مکه شهرنی و خیر قلعه سنی و دخی نیجه بلادی  
 اول حضرته فتح بیوردی فتحك صوری و معنوی اولمغه شمولی و اردر صوری اولان  
 فتح مثلاً فتح قلاع و بلدان کیدر و معنوی اولان فتح کشف علوم و عرفان و اسرار  
 نهان و فتح عالم جان کیدر حق سبحانه و تعالی اول حضرته صوری اولان نیجه  
 بلدان و معنوی اولان عالم جانی فتح بیوردی و انبیا عظامك واصل اولدیغنی  
 وانلر فتح اولدیغنی علوم و عرفانی و اسرار نهانی اول سلطان کائناته فتح قیلدی  
 نه کم بیوردر علوم و عرفان و اسرار نهان خزینلر نك ابوابی اوزره ناکشاده  
 قفلار و فتح اولممش مهرلر قالمش ایدی و انبیا عظام علیهم السلام انی آچه  
 میوب قومش کتمش ایدی انا فکنا قائلک کفندن اول قفلار آجدی و اول نهانی  
 اولان علوم و عرفان حضرت خاتم انبیایه مفتوح اولدی وانك امتك علماسی  
 هم اندن و افر حظ لدی و هر بری استعدادی قدر اندن میراث بولدی \* مشوی \*  
 اوشفیعت این جهان و آن جهان \* این جهان زی دین و آنجازی جنان ) اول  
 پیغمبر علیه السلام بوجهانده و اوجهانده شفیعدر بوجهانده دین جانبته و اول  
 جهانده جنتلر جانبته زی زای معجمه نك کسریله و اماله سی ابله جانب معنایه در



یعنی اول سید المرسلین و حبیب رب العالمین هم بوعالمده شفیع وهم اول عالمده شفیع در  
 بوعالمده دین مبین جاننده ارشاد و هدایت ایتمکله و \* اللهم اهد قومی فانهم  
 لا یعلمون \* دیودعا قیلغله شفیع در و اول عالمده دخی جنت اعلا طرفنه  
 کتمکه امتی حقنده شفاعت اید بجهت و حق تعالی دن انلرک مغفور اولوب جنت  
 اعلا به داخل اولمزدن اوتری دعا قیلجیدر ❦ مشوی ❦ این جهان کویده که  
 توره شان نما \* و آن جهان کویده که تومه شان نما ( اول شفیع الوری صلی الله  
 علیه وسلم حضرتتری بوجهانده دیر که خدایا سن بوامنه یولی کوستر و بونله  
 هدایت قبل و اول جهانده دیر که الهی سن بونله جلالک ماهنی کوستر تا کم  
 بونلر سنک جلاک ماهنی بدر منبر کبی کوره و سنی مشاهده ایدر ❦ مشوی ❦  
 پیشه اش اندر ظهور و در کون \* اهد قومی انهم لا یعلمون ( اول حضرتک  
 ظهورده و کونده پیشه سی اهد قومی فانهم لا یعلمون در یعنی اول سید المرسلین  
 و شفیع المذنبین حضرتلر ینک عادت کریمه و ظاهرده و باطنده صفت شریفه لری  
 عصاه امت حقنده ای بنم اللهم سن بنم قومده هدایت ایل بونلر بنی بیلزلر و بنم کندیلره  
 نه مرتبه نافع اولدیغمه آگاه اولمزلر دیمک ایدی ❦ مشوی ❦ باز کشته ازم  
 اوهرد و باب \* در دو عالم دعوت او مستجاب ( اول شفیع الورا کدم شریفندن  
 هرایکی قیو اچلمشدر اول محبوب خدانک ایکی عالمده دعاسی مستجابدر یعنی اول  
 سید انبیانک دم مشکل کشاسندن بودنیاده اولان دین و دیانت بابی و آخرنده اولان  
 رحمت و مغفرت و جنت ابوابی اچلمشدر بوعالمده و اول عالمده اول سلطان کائناتک  
 دعاسی مستجابدر ❦ مشوی ❦ بهر این خام شدست او که بچود \* مثل او  
 فی بودونی خواهید بود ( اول نبی بوندن اوتری خام اولمشدر که جود و کرمدن  
 نه آنک مثل و نظیری اولدی و نه اولسه کر کدر یعنی اول رسول خدا بوسیدن خام  
 انبیاء اولمشدر که جود و سخنده آنک مثلی اولدی و هم دخی اولیسردر ❦ مشوی ❦  
 چونکه در صنعت برداستاد دست \* فی تو کو بی ختم صنعت برتوست ( چونکه  
 صنعتده استاد دست ایلته سن اکا ختم صنعت سنک اوزر یکده در دیمز میسن یعنی  
 فی المثل چونکم بر استاد کامل صنعتده سائر استادلر اوزره سبقت قیلسه و جله سنه  
 غالب اولسه سن اکا بوسنت ای استاد کامل سنک اوزر یکده ختم اولمشدر و سنده  
 کال و نهایی بولمشدر دیمز میسن لابد سن خود بویه بر استاد کامل کورسک بویه  
 دیر سن پس اول خام جمیع انبیا حضرتلر بنه بواعبارله خام النبیین دیدیلر که  
 نبوت انده ختم اولدی و فضائل انبیا و خصائل مرسلین انده کال بولدی و آنک  
 شرع شریفی هم جمیع شرایعک اسرارنی و خصائصنی جامع اولدی پس نه اندن  
 صکره بر صاحب نبوت کلور و نه آنک شرع معتد نصکره بر شریعت اولور و زرا

کالدن نصکره سی زوالدر ( الیوم اکملت لکم دینکم ) آیتنک حسنجه دین مبین  
 کالنی بولش و نبوت و هر شریف صفت و خصلت اول حضرتده ختم اولمشدر  
 ❦ مشوی ❦ در کشاد ختمها توخامی \* در جهان روح بخشان حامی (   
 یارسول الله ختمک کشاننده سن خاتمن روح بخشلر جهاننده خاتمن مصرع  
 نایده اولان حامی حاه خطیله و کسرتایله حامی طایب دیدکاری جواد کسه نک اسمیدر  
 لکن بونده مطلق جواد معناسنه در بونده غیتدن مخاطبه التفات اولش  
 و تقدیر کلام بویه دیمک کشدر که ای کشاننده خزان اسرار خدا وای فتاح ابواب  
 مشکلمها ختملری آچقلقده و اقبال درونی فتح ایتمکله سن خاتمن فتح مشکلات  
 ظاهر و باطن ایلمک سکامسلم اولش و سنده نهایت بولمشدر روح بخش اولان انبیا  
 و اولیا جهاننده سن حامی جواد و منبع فضل و داد سن که سکا معادل بر ماهوش  
 و کلام حیاتبخشکه مماثل بر کلام حیاتبخش کلمش و سنک لب جان بخشکه مرده  
 دللری احیا ایلدیلر کبی بر نبی اول مرده دللری احیا ایلمشدر \* بیت \* از روان  
 بخشی عیسی نزنم پیش تودم \* ز آنکه در روح فرا بی جولبت ما هر نیست  
 ❦ مشوی ❦ هست اشارات محمد المراد \* کل کشاد اندر کشاد ( المراد حضرت  
 محمدک اشارتتری بالکلیه کشاد اندر کشاد اولدی هست کلمه سی اولدی معناسنه در  
 سهوات معنی ایچون مصراع ثانی به قید اولدی کل بالکلیه دیمک معناسنه در  
 المراد مراد بودر دیمک معناسنه اولور الحاصل دیدکاری کبی کاهی المراد دخی دیرلر  
 پس تقدیر کلام بویه دیمک اولور مراد بودر که حضرت محمد مصطفیانک احادیث  
 شریفه سنده اولان رمز لر و کنایتلر و سنت سنیه سنده اولان اشارت لر و بشارت لر  
 بالکلیه فتح اندر فتح و کشاد اندر کشاد اولدی اول حضرتک احادیث شریفه سنده  
 اولقدر فتوح و اول قدر اسرار روح واردر که حد و حساب کلز و آنک دیننده  
 و کلام بریقینده کشاد اندر کشاد اولدیغمه مؤمن اولنلر واتی تتبع قیلنلر اکا اصلا  
 و قطعاً انکار قیلزلر ❦ مشوی ❦ صدر هزاران آفرین بر جان او \* بر قدوم  
 و دور فرزندان او ( آنک جانی اوزره صد هزاران تحسین و آفرین اولسون  
 دور بونده عصر معناسنه در و قدوم کل معناسنه اولق تقدم معناسنه اولقدن اولی در  
 یعنی صد هزاران تحسین و آفرین و بی شمار صلوات و نجات جهان آفرین  
 اول روح الامینک جان شریفنه فی کل اوقات و حیث و اصل اولسون و دخی اول  
 حضرتک اولاد کرامتک زمانلری اوزره دخی انلرک وجوده کله لری و ظهور قطعه لری  
 اوزره صد هزاران آفرین اولسونکه آنک اولاد کرامتک هر بری عالمه رحمت  
 و مفتاح ابواب جنت کشدر ❦ مشوی ❦ آن خلیفه زادگان مقبلش \* زاده اند  
 از عنصر جان و دلش \* کرز بغداد و هری و از ریند \* بی مزاج آب و گل نسل



ویند) اول رسولك اول مقل اولان خلیفه زاده لری اول حضرتك انلر جان ودلی  
عنصرندن طوغمشلردر اكر بغداددن وهریدن وریدن ایسه لده آب وکل  
من اجنسن انلر اول حضرتك نسلار یدر خلیفه زاده لردن مراد رسول اکرم صلی الله  
علیه وسلم حضرتلرینک خلفاسنک اولادیدر مثلاً حضرت ابو بکر اولادی و آنک  
اولادینک اولادی کبی ودخی حضرت عمرک اولادی ودخی آنک اولادینک  
اولادی کبی ودخی حضرت عثمانک اولادی و آنک اولادینک اولادی کبی ودخی  
حضرت علینک فاطمة الزهری حضرتلرینک غیریسندن اولان اولادی کبی  
وحضرت رسول مکرمک سنت سنییه سنی احیا قیلان و آنک علمه عالم اولان  
و بیوردیغی اوزره عامل اولان عالمهم رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرتلرینک  
خلیفه لردن تمکم بیوردیلر (رحمة الله علی خلفائی قالوا من خلفاؤک یا رسول الله  
قال علیه السلام الذین یحبون سنئی و یعلمون عباد الله) رواه الحسن البصری پس  
بوحدیث شریفک موجبجه هرولی آنک خلیفه سی اولور وهر سنت نبویه بی  
احیا قیلان وانی مؤمنلره تعلیم ایلین عالم دخی خلیفه رسول الله اولور و بونلردخی  
بونلرک مؤمن و متقی اولان اولادی هم اول رسول اکرمک اولادی و انسابی اولور  
کافال علیه السلام (کل مؤمن تقی تقی الی یوم القیامة فهو آلی) اما کرتقی و تقی اولسه  
اول حضرتنه ظاهره و باطناً تبعیت قیاسه **اگرچه** بحسب الظاهر حضرتک  
نسل باکندن کچینور سده اندن اولز \* بیت \* چو کنه ارا طبیعت بی هنر  
بود \* پیروزادی قدرش نیفزود \* هنر بنای اکر داری نه کوهر \* کل از خارست  
و ابراهیم از آزر \* فاما تقی و تقی اولسه اول حضرتنه تبعیت قیاسه بحسب الظاهر  
آنک آندن و انسابلندن اولسه اول کسه معینده اول حضرتک نسل باکندن  
واهل بیتندن اولور نه کم (سلمان منا اهل البیت) حدیث شریفی بومعنا به دلالت  
قیلور چونکم بومقدمه معلومک اولدی توضیح معنی بویه دیمک اولور که اول  
حضرت علیه السلامک مقل اولان خلیفه زاده لری که انلر اول حضرت  
مقدسه نک جان و دل عنصرندن طوغمشلر و اولاد معنویه سی اولمشلردر جسد  
عنصریلری جهتندن طوغمش و انسال صوریدن اولمش دکلردر بونلر اکر  
بغداد شهرندن اولسون و کره ریدن واکرری شهرندن اولسون آب وکل  
من اجنک اعتبارسنز بونلرهم اول روح اعظمک نسلار یدر که (انا من نور الله  
و المؤمنون منی) حدیث شریفی هم بومضمونی مؤید اولان احادیث شریفه دندر  
﴿ **منوی** ﴾ شاخ کل هر جا که رویدهم کاست \* خنم مل هر جا که جوشدهم  
ملست (شاخ کل هر قنده که بدهم کلدردمل کوپی هر نه برده که جوش ایده هم  
ملدر یعنی اول حضرت علیه الصلوٰة و السلامک شجره طیبه روحندن برکل

معنائک شاخی هر قنخی زمانده ظهور ایدر وهر قنخی مکانده بترسه هم کلدرد  
ورایحه هم اول کل معنویک رایحه سیدر و شرابک کوپی هر نه برده جوش ایلر سه  
جوش ایلین هم ملدر پس جسد آدمی خنم کیدر و علم احدی و ذوق محمدی  
مل کیدر هر قنخی کسه نک وجودی کوپندن اول علم و اول ذوق جوشه کله همان  
اول حضرتک علمی و اول حضرتک ذوقیدر اکر محله تفاوت اولدیه ده  
اول علم و اول ذوقده تفاوت اولز ﴿ **منوی** ﴾ کرز مغرب برزند خورشید سر \*  
عین خورشیدست نه چیزنی دکر) اکر فی المثل خورشید مغرب جابندن باش یوقارو  
اوره عین خورشید در برشی آخر دکلدر یعنی بوه قرددر که خورشید بو کونده بردر  
وهر زمان شرقدن طلوع ایتمک آنک عادیدر اما اکر اول خورشید برکون مغربدن  
طلوع ایسه و عکسنه کسه اول بر آخر شی اولز و بر آخر دن طلوع ایتمکله  
و باز کونه کتمکله انک ذاته مغایرت کلز بلکه اول مغربدن طلوع ایلین خورشید  
عین شرقدن طلوع ایلین خورشیددر بلافرق اما محله و دور و سیرده تفاوت  
اولمش اولور پس حقیقت محمدیه ازلا و ایدر بر خورشید معنیدر حضرت آدم علیه  
السلام که مشرق وجودندن ابتدا طلوع ابتد اندن صکره هر بر پیغمبرک مشرق  
وجودندن طلوع ایدوب اول حضرتک جسد لطیفنده و عنصر شریفنده مقام  
استوایه کلدی وکل بولدی اندن صکره هم هرولینک وجودندن طلوع قیلدی  
و اول ول اول عصرده وارث احدی و قائم مقام محمدی اولدی چونکم برعارف  
اول عصرده اول قائم مقام محمدی اولان و وارث تام مرتبه سن بولان کاملی کورسه  
فی الحال بیلور که بو خورشید اول خورشید و سیرت و خاصیت همان اول سیرت  
و اول خاصیتدر ولیکن بر آخر لباسله جلوه قیلش و بر آخر مظهردن ظهوره کلددر  
(بیت) آن سرخ قبایی که چومه پاره برآمد \* امر وزدرین خرقه ژنکار برآمد \*  
مثلاً (بیت) هر بن اولسه برنجوب زبیا \* کیوب انواع الوائیه دیبا \* ویر  
هر نک اکا بر درلوزیت \* کلور عشاقه درل درلوا حالت \* و برنجوبک هر آند بر شانه  
وهر زمانده بر آخر شانله ظاهر و نمایان اولسندن انک ذاتک مغایر و مختلف اولسی  
لازم کلز (مصرع) این نیست تناسخ سخن و حدیث محض است \* بیوردقلری  
قول اوزره بوکانتناسخ دیمنز ﴿ **منوی** ﴾ عیب چینا ترا ازین دم کوردار \*  
هم بستاری خودای کردکار) الهی عیب چین اولنلری بودمدن کورطوت هم  
کندی سنارلکله ای کردکار عیب چین عیب دوشورچی دیمکر و عیابه انکچون  
عیب چین دیدیلر که هر نه برده بر عیب و یاعیه مشابه برشی کورسه  
آنی دوشوروب قلبنده جمع ایلر و بعض محله آنی دم ایدوب سهویلردم  
بونده کلام معناسنده در چونکم بیت اواده روح الارواح اولان نور محمدی



خورشیده تشبیه اید و ب هر نه محمد ن اول نور طلوع ایلر سه خورشید  
همان عینله ینه اول خورشید در دیمش ایلدی بوسه و ز عیب چینلر قتنده  
معبود رزیرا قاصر فهم اولان عیب ینلر بویله دیمکدن قیاس ایدرلر که اول  
مشرق خورشید محمدی اولان کسه نك وجودی یاعین محمد اوله و باخود اول  
دخی بوسوزدن نبی اولق لازم کله پس اول عیب چینلرک بو کلامدن کورا اولملری  
حقننده دعا ایلوب پوررلر عیب چین اولان کسه لری سن بودم شریف و کلام  
لطیفدن ای کردگار هم کندی ستار لکله کورطوت والری بو کلامی اوقومقدن  
دورایت تا کم انلر بو کلام حقیقت انجامده عیب کورمیدلر و کندی ظن فاسدلرندن  
بو که طعن و قدح قتلدر \* مثنوی \* گفت حق چشم خفاش بد فعال \* بسته ام  
من ز آفتاب بی مثال \* از نظرهای خفاش کم و کاست \* انجم آن شمس نیز اندر  
خفاست ) حق تعالی دیدی بد فعال اولان خفاشک کوزنی آفتاب بی مثالدن  
بن با غلشم یعنی چونکم بن حضرت حقه ای کرد کار هم کندی ستار یتکله عیب  
چین اولان کسه لک کوزنی اورتوب بوندن کورایت دیودعا ایلدم حق تعالی  
حضرتلری بنم دعای قبول ایدوب دیدی بد فعل و بد خصال اولان خفاش  
سیرت لک کوزنی بن بی نظیر اولان آفتاب معنویدن با غلشم در اکسک و ناقص اولان  
خفاشک نظرلرندن اول آفتابک نجومی هم خفاصه در یعنی حق سبحانه و تعالی ایتدی  
خفاش سیرت اولان و خور شید معنویک انوارندن اعراض واجتباب قیلان کم  
و ناقص کسدلرک نظرلرندن اول شمس معنویک نجومی مثابه سنده اولان علما  
و عرفا دخی خفاصه در قسده قالدیکه اول شمس معنوی انجمدن مراد بونده علما  
و عرفا اولور شمسدن مراد مطالع شمس حقیقت اولان ولی کامل اولور نته کم  
هر عصر ده قائم مقام محمدی اولان شمس معنوی بی حق تعالی حضرتلری عقل و عرفانده  
کم و کاست اولان خفاش سیرت لک نظرلرندن مستور و مخفی ایتشدلر انک نور بیه نور اولان  
و مانند کواکب لیه عالم طبیعتده خلقه در همن اولان و ارشاد و هدایت قیلان عالم و عارفلر  
دخی بوضعیف اولان ناقص لک نظرلرندن خفاصه قالمشیر و پوشیده اولمشلر در

\* نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان \*  
\* و دایل ضعف صدقند و از زن صد هزار ابله شده اند \*

بوسرخ شریف پوسیده اولان ناموسلرک یرمک ککنک و قدح و مذمت ایتک ککنک  
بیاننده در که اول پوسیده اولان ناموسلر ایمان ذوقنک مانعی و ضعف صدق دایلدر  
و نیچه یوز بیک ابلهک اول پوسیده اولان ناموسلر راه زنی اولمشلر در نکوهیدن ترکیچه  
بروب برچکه دیرلر و ناموسهای پوسیده دن مراد دنیوی و نفسانی اولان غرضلر  
و صورتی و جسمانی اولان ناموسلر در که بونفسانی اولان چورک ناموسلر نیچه

یوز بیک ابله و نادانک یوانی اورمشدر و انلری ایمان و اسلام ذوقندن محروم قیلشدر  
مثلا راه حقه سالک اولق و برمر شده اتباع قلیق ایستنه سه بعض چورک ایمانی  
اولان کسه ل آتی تعیب و تعییر ایللر نك خوفندن راه حقه سلوک ایدمز و خلقندن  
عار ایدوب ناموس جاهلیه نك ترکی بولنه کیده مز و کند یسنه دیر که خلق ایچنیده  
بوقدر عرض و ناه و سمن وارد شدی بظریق حقه سلوک ایدوب برکسه یه تابع  
اولور سق خلق عالم بزی عیبلر پس بوعرض و ناموسی ترک ایلماک اولدر دیو ذوق  
ایمان و عرفانندن محروم اولور و آنک بو گونه عرض و ناموسله مقید اولسی ضعف  
صدقته و قله ایمان و عرفانه دلالت قیلور صدق قوی اولان کسه نك بو گونه  
ناموسلری بولنی اورمدی اما صدق ضعیف و ذوق ایمانندن بی بهره قیلان نیچه  
یوز بیک ابله و نادانک بو گونه چورک عرضلری و ناموسلری بولنی اوردی \*  
چنانکه راه زن آن مخنث شده بودند آن کوسفندلر و نمی بارسست گذشتن و پرسیدن  
مخنث از چوبان که این کوسفندلر تو مرا اکزند \* انجیلین که اول کوسفندلر اول  
مخنثک یوانی اوروجی اولمش ایدیلر و اول مخنث کوسفندلر دن زیاده خوف ایلدیکی  
ایچون اول کوسفندلر دن کذر ایلکه قادر اولدی و مخنث چو بانه صوب و سؤال  
قیلشدر بویله دیو که ای چوبان سنک بو قیونلرک عجب بنی ایصررلری \* گفت اگر  
مردی و در تورک مردی هست همه فدای تواند و ککر مخنثی هر یکی را اژدر  
هایست \* چوبان چونکه مخنثدن بوسوالی ایشندی اکا جواب و یروب ایتدی  
اگر سن مر دایست و سنده رجولیت طهری و ارایسه بوجیع کوسفندلر سنک فدا  
وز بونک در واکر مخنث ایستک بو کوسفندلر دن هر بری سکا براژدر هادر \* مخنثی  
دیگر هست که چون کوسفندلر رابیند در حال از راه باز کردنیارد پرسیدن ترسد که  
اگر پرسم کوسفندلر در من افتند و مرا اکزند \* بر مخنث دخی وارد که چون  
کوسفندلری کوره فی الحال بولدن کیرودوز چو بانه صور مقلقه قادر اولر اول  
مخنث قورق و کندی سنه بویله دیر که اگر بن صور رسم کوسفندلر بکاد و شرلر  
و بنم باشمه اوشرلر و بنی ایصررلر چو باندن مراد بونده عالم ربانی و مرشد راه  
زدانی اولور کوسفندلر دن مراد پوسیده اولان عرضلر و ناموسلر و دخی او همام  
و خیالات فاسده اولور و مخنثلر دن مراد عرض و ناموس قیسندنه قالان و رسم  
و صورته اسیر اولان طائفه اولور مخنثلر دخی متفاوتدر مثلاً بریسی بوسرخ شریفده  
ذکر اولان اولکی مخنث کیدر که طریق حقه بر مقدار سلوک ایلر و آنک بولنه  
فی الحال عرض و ناموسه متعلق بعض حالتلر ظهوره کلور اول حالتلر دن خوف  
و حذر ایلوب مبدا بونلر بنم عرضمه ضرر و ناموسمه کسر و شکست ایر کورردیوب  
توقف و تأخر ایلر و لکن بر طریق الهیده راعی و عبادت و طاعت ساعی اولان عالم



ز بایندن سؤال ایله که جرأت و جسارت ایلر و دیر که ای مرشد ایام وای صاحب  
عرض و نام اگر بن بو طریق کیدرسیم و بو مقامدن ایلر و تجاوز ایدرسیم عجب بوناس  
بکاضر و برزخی و بونلر بنم اوزر یسه دوشوب و باشمه اوشوب بنم عرض  
و نام و سیه کسرو شکست ایر کور رزمی اول مرشدانام و چوبان همام دخی اکابو کونه  
جواب و یروب دیر که اگر سن مرد طریق الهی ایسک بوجله سی سکافدا  
و قربان اولور و اگر سن مرد راه خدا دکل ایسک بونلرک هر بریسی سکاژدرها  
کی اولور و عظیم ضرر ویر و بریسی دخی شول مختدر که چونک خلقک تعیب  
و تعیر ایتلرین کوره مرشدانام اولان عالم ربانیدن انلرک طعن و قدحک ضرری  
وارمیدر و یا خود بو قیدر دیوسؤال واستفسار ایله که عار ایلر و قورقور که اگر اندن  
سؤال واستفسار ایلرسم عرض و نام و سیه اندن نقصان کور دیر و بو قورقور  
اصلا ایلر و کچمیب نه بر عالم ربانیدن سؤال واستفسار ایله که قادر اولور و نه طریق  
حقه ساوک قیاور بلکه همان خانه طبیعت ایچره سر پو شیده و مخت قاور  
مشوی \* ای ضیاء الحق حسام الدین بیا \* ای صلا روح سلطان الهدی \*  
مشویرا مسرح مشروح ده \* صورت امثال او را روح ده \* تا حروفش جله عقل  
و جان شوند \* سوی خلدستان جان پران شوند \* ای حق تعالی ک ضیای اولان  
حسام الدین کل ای سلطان هدی اولان روحک صقالی مشوی به مشروح  
مسرح و برانک امثالک صورته روح و برناکم انک حروفی جله عقل و جان اولر  
خلدستان جان جانیه بران اولر صقل کاب وزنده برنسته به صقل اوروب جلا  
و روشن ایتکه دیرل بعض نسخه ده روح نصرکه و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر  
اوزره معنی ای روحک صقالی وای هدانک ساطاتی دیمک اولور و صقال مصیقل  
معناسته اولور مسرح دیمک و رانک قحده لیه اوتلو یردر مرعی معناسته پس  
تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیمک اولور که ای حق تعالی حضرت تریک ضیای  
اولان حسام الدین کل مشوی شریفه مشروح اولان مسرح حالت ویر یعنی ظاهر  
و مبین اولان مرعای معنوی مرتبه سنده اتی ایر کور تاکم مواشی نفوس طالبان  
انک کیه الفاطندن غدا پذیر اولر و نباتات معانی سندن هم وافر حظلر و لذتلر  
ونشو و نالر بولر ای حیاتبخش اولان عیبی دم اول مشوی شریفک صور امثال  
و قوالب اقواله نفس حیاتبخش کدن روح ویر و انلری معانی اسرار الهی ایله  
زنده قیل تاکم انک حروف عالیاتی جله عقل و جان اولر جان مالک خلدستانی  
طرفنه هر بر حرف و کلامی پران اولر و پرواز قیلر \* مشوی \* هم بسی  
توزار و اح آمدند \* سوی دام حرف مستحق شدند \* ای حسام الدین چایی  
هم سنک سبیکله عالم ارواحدن کلدیلر حرف دامنک جانبته مستحق اولدیلر

مستحق اصانده منع قیلنش معناسته در اما بونده مقید و محبوس معناسته اولور  
بعض نسخه ده حرف نصرکه و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره یعنی هم سنک  
سبیکله اول عقل و جان مثابه سنده اولان معانی عالم ارواحدن حروف دامنک  
جانبته کلدیلر و آنده محبوس و مقید اولدیلر دیمک اولور مشوی شریفک معانی  
لطیفه سی حسام الدین افندی حضرت تریک سعی و همتیه عالم ارواحدن  
بو حروف و الفاظ دامنک کلش و آنده مقید اولمشدر \* مشوی \* یاد عمرت  
در جهان همچون خضر \* جانفزا و دستگیر و مستر \* چون خضر و الیاس  
مانی در جهان \* تازمین کرد ز لطف آسمان \* ای حسام الدین سنک عرک  
جهانده خضر کی اولسون جانفزا و مستر اولسون خضر و الیاس علیهما  
السلام کی جهانده قلاسن سنک لطفکدن زمین آسمان کی اوله و الیا سده همزه  
وصاله اوقور فطعله اوقونده وزنه خال کاور بیت اولک مصرع ثانیسده بر باد  
لفظی مقدر اولسه ده جائزدر و بیت ثانیک مصرع اولنه مقید اولسه هم جائزدر  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای حسام الدین چایی سنک عرک جهانده خضر  
علیه السلام عمری کی اولسون جان زیاده ایدیمی و عاجزک دستگیری و مستر  
و دائم اولسون و یا خود معنی خضر و الیاس علیهما السلام کی جانفزا و دستگیر  
ضعفا و مستر و دائم جهانده قلاسن حتی بوزمین سنک لطفکدن آسمان کی نورانی  
اوله و معنی ده علو شان بوله حضرت خضر علیه السلام قصه سی بر قاج  
مواضع ده دور قنلشدر \* مشوی \* کفتمی از لطف تو جزوی ز صد \*  
کرنبودی طمطراق چشم بد \* لیک از چشم بد زهر آیدم \* زخهای روح فرسا  
خورده ام \* ای حسام الدین سنک لطفکدن یوزدن بر جزوی دبر ایدم اگر چشم  
بدک طمطراق اولمیدی ولیکن بن زهر آیدم اولان بد چشمدن روح فرسا ز خلیع چشم  
چشم بددن مراد بونده کوزی دکن کسه ل دکلر بلکه سوء نظر صاحب لیدر که  
بر شینک حقیقتی صحیح کور بجیلر و حسد و بغض و عداوتله نظر ایدیمی لیدر که  
طمطراق عظمت و خشمته دیرل یعنی ای حسام الدین افندی اگر بد چشم اولنلرک  
و سوء نظره سکا نظر قیلنلرک عظمت و خشمی و کبر و نفوقی اولمیدی بن سنک  
یوز لطفکدن بر جزوی سو یلردم و سنک بو بندکان حقه اولان احسان  
و مکر متکدن بر مقدار بیان ایلردم ولیکن زهر آب نفسلر اولان چشم بد و نظر اهل  
حسددن روح اسکیدیمی و قلب انجیدیمی ز خلیع چشم یلورمکه بو سوء  
نظر صاحب لری عدم معرفت لردن اهل حقه عدول و اولیا حقه دشمنی بد کویلردر  
بن بونلرک الندن چوق ز خلیع چشم و هر برینک کژدم کی اولان دلندن چوق  
زهرل ایچمه شم قورقورمکه سکادخی بو بد چشم لیرالم و بره ل دیدی \* مشوی \*



جز برمن ذکر حال دیگران \* شرح حالت می نیارم در بیان \* این بهانه هم زستان  
دلست + که از و پاهای دل اندر کلبست ( غیر یلرک ) حالک ذکرک رمزندن غیر  
ایله سنک حالک شرحنی تقریر و بیانه کنورمزم بوبهانه هم دله منسوب اولان  
دستاندنر که اول بهانه دن کوکل ایاقلری برنوع کل ایچره در یعنی ای حسام الدین  
چلبی چونکم سنک لطفکدن سوبلکده و سنک حسن حالکی و فضل و کمالکی  
تعبیر و تقریر ایلمکده سکاچشم بدن و اهل حسدن ضررارشک احتمالی واردر  
پس غیر اهل کالاک حالک ذکرک رمزندن غیر ایله و انلرک منساقب و حکایاتی  
ضممنده سنک اسرارکی و احوالکی اشارت و نکات طریقه شرح و بیان ایلمکدن  
غیری بن بیان ایلمکده قادر اوله مزم و صراحة آتی کشف و عیان قیله مزم اما حقیقه  
نظر اوانسه بودنی بر بهانه در و بوبهانه کوکل حیلله سنندنر که اول بهانه وحیلله دن  
کوکل ایاقلری برنوع معنوی باخفده قالمش و حقیقت معنایه واصل اوله میوب  
مذبذب اولمشدر اگر بودستان و بهانه باخفندن اول کوکل ایاقلری خلاص  
اولیدی راست و درست اولان حقیقت معنایه وصول بولیدی و بوندن مقصودنه  
ایدوکنی بلیدی \* مثنوی \* صد دل و جان عاشق صانع شده \* چشم بدیا  
کوش بدمانع شده ( یوزدل و جان صانع عاشق اولمش اکاچشم بدیا خود کوش  
بدمانع اولمشدر یعنی بودنیاده نیچه یوزدل و جان صانع اکوان و خالق انس و جان  
حضرتلرینک عاشق و طالبی اولمشدر ولیکن بیا رمز کوز و بیا رمز قولاق اول  
کسبه مانع اولمشدر چشم بدصانعی برخوش کوره مین و کوش بدصانع کلامنی  
برخوش استماع قیله میندر یعنی چوق کسه دل حق تعالی حضرتلرینه ودخی  
حق تعالی حضرتلرینک وصولنه عاشق اولدی و میل و محبت قیلیدی ولیکن بر سوءظن  
صاحبینک طعنی و بر بدکوش مالکینک ذم و قدحی آتی حقه عاشق اولقدن و آنک  
رسولنه انقیاد قیلقدن مانع اولدی بوجهله دن بر بسی ابوطالبدر و آنک قصه سنی  
بویتنلرله بیان ایدوب بیورلر \* مثنوی \* خودیکی بوطالب آن عم رسول  
\* که نمودش شعله عربان مهول \* که چه کویندم عرب کر طفل خود \* او بکرد انید  
دین معتمد ( اول جله دن بری خود ابوطالبدر اول عم رسول که عربلرک شعله سنی  
و طعنه سنی اکامهیب و مهول کورندی و دیدیکه عرب بکانه دیرلر که کندی طفلندن  
او معتمد اولان دینی دوندردی یکی افظارلی بو کونه محملارده قول مقدره عات اولور  
عربان غفران و زننده و عرب ضعیفله عرب طائفه سنه دیرلر و عرب قحطینه اوقسنه  
هم جائزدر ابو طالب حضرت علی رضی الله عنیهک پدریدر و رسول اکرم  
حضرتلرینک عمیدر و حضرت رسولک بعثتند نصکره وفات قیلش و کافر اولمشدر  
و حضرت رسول علیه الصلاه و السلام آنک ایمانه کلسنه چوق سعی و جهد

بیورمشلردر ولیکن \* آنک لاتهدی من احیت ولیکن الله یهدی من یشاء \* آیت کریمه  
سنک موجبیه اکا تأثیر قیلامش و اولدخی مؤمن و مهتدی اولماشدر و آنک ایمانه  
کمد و کمنه سبب نه اولدیغنی بویتنلرله بیان ایلیوب بیورلر بوجهله دن بری خود  
اول رسولک عیسی اولان ابوطالبدر و اکا عرب طائفه سنک طعن و تشنیعی مهول  
و مخوف کورندی و دیدیکه با محمد اگر بن سکا ایمان قیلورسم و تابع اولورسم عرب  
طائفه سنی بنم حقه مننه دیرلر بویله دیرلر که کندی طفلندن اوتری اول ابوطالب  
کندی معتمدی اولان دینی دوندردی و قدیم اولان آباواجدادی طریقه سندن  
دونوب کندی الله بیومش طفلنک پیدا ایلمدی دینه داخل اولدی و اکا اوییدی  
دیرلر بن بو عاری قبول ایده مزم و سنک بولکه کیده مزم دیوجواب و بردی  
\* مثنوی \* کفتش ای عمیک شهادت تو بکو \* تاکنم باحق خصومت بهرتو  
\* کفت لیکن فاش کردد از سماع \* کل سر جاوز الاثنین شاع \* من بمانم در زمان  
این عرب \* پیش ایشان خوار کردم زین سبب ( حضرت رسول اکرم صلی الله  
علیه وسلم ابوطالبه ابتدی یا ابا طالب سن بر شهادت ایله و بر کره شهدان لاله الا الله  
واشهد ان محمد عبده و رسوله دیوسویله تاکنم بن سندن اوتری حقه خصومت  
ایلم و اکا بویله سو یلیمکه الهی بنم عم ابوطالب سنک وحدانیتکه و بنم رسالتکه  
شهادت قیلیدی و مؤمنلردن اولدی پس اتی اهل ناردن ایلمه ابوطالب حضرت نبی  
علیه السلامدن چونکم بو کلامی ایشستدی اکا جواب و بروب ابتدی نعم اگر چه  
بویله در ولیکن بوسوز قولاقدن فاش اولور زیر اهر بر سر که ایکی دوداقدن  
نجاوز قیله و یا ایکی کسه دن مجاوز اوله لابد بین الناس شائع اولور و ظهور بولور  
پس بن بو عرب طائفه سنک دیننده قالورم بوسیدن بن انلرک او کنده خوار و حقیر  
اولورم پس ( انصار و الانصار ) دیوب عاری و ناموسی ترک ایده میوب اهل ناردن  
اولدی و حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم آنک اهل ناردن اولمشندن بزه خبر  
و بردی ( کافال علیه السلام اهون النار عذا با ابوطالب و هو متعل بنعلین یعلی  
منهما دماغه ) رواه البخاری عن انس کذا فی المشارق و رواه احمد و مسلم عن ابن  
عباس کذا فی الجامع الصغیر \* مثنوی \* لیک کر بودیش لطف ماسبق  
\* کی بدی این بدلی با جذب حق ) لیکن اگر اکا لطف ماسبق اولیدی بویدد لک  
جذب حقه چن اولوردی یعنی اگر چه حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم حضرتلری  
آنک ایمانه کلسنه محبت قلدی و سماعی اولدی و ابوطالب عرض و ناموسک  
منکسر اولمشندن بددل و خائف اولدی و لیکن از لده آنک حقه لطف حق  
سبقت قیلامشدی اگر آنک حقه لطف ماسبق اولیدی و حق تعالی حضرتلری  
آنک مؤمن اولسنی مراد قیلیدی حق سبحانه و تعالینک جذب ایتمسینه بو بدد لک



و خائفك چن اولوردي مقرر در كه اولوردي زيرا بر قولني كه حق تعالى حضرت تری  
ایمان واسلام جانبته جنب ایلسه اول قولك قابنده اصلاعا و ناموسدن خائف  
اولق و طعن و تشنیع عوام کالهامدن حذر قتل قائلز اگر بر قوله ازاده لطف  
الهی سبقت فیلیدی و اول قول علم اللهده مؤمن اولیدی بونده کافر اولز وانکار  
فیلیدی (وما كان انفس ان تؤمن الا باذن الله) آیت کریمه سنك موجبیه هیچ  
برنفسنه مؤمن اولق صحیح اولز الا اللهك اذنبه و كذلك هیچ بر مرشد و هادی  
(انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء) آیت کریمه سنك حسبیه  
دیلدی کسی به هدایت قیلغه قادر اولز الا حق تعالیك هدایت قیلغله وانی مهتدی  
ایلمسبله اولور \* مثنوی \* الغیث ای تو غیث المستغیث \* زین دوشاخه  
اختیارات خیت) ای خدا سن مستغیث اوله نك غیاثسن بو خیت اولان اختیارانك  
دوشاخه سندن الغیث غیث مدده دیرل مستغیث مدد طلب ایلچی دیمکدر یعنی  
ای عون و مدد طالبی اولان کسه لك عون و مددی اولان خدا بو خیت اولان  
اختیار لك ایکی بلوك اولسندن مدد ایله و بزه ایکی بلوك اولسندن مدد ایله و بزی  
ایکی اختیارك اورته سنده مذنب اولمقدن خلاص ایله تاك سنك فتكده مقبول  
و مرضی اولمین اعمال اختیار قیلغله و زوسنك فتكده مرضی و مقبول اولان عمل  
هر قننی عمل ایلسه آنی اختیار ایدوب اندن محروم اولیهوز \* مثنوی \* من  
زدستان و زمکردل چنان \* مات کشتم که بماندم از فغان) بن کولك مکرندن  
وحیله سند انجیلین مات اولدمکه فغاندن قائم یعنی ای خدای مستعان  
بن قلبك مکرودستانندن انجیلین مات اولدم و شمول مرتبه مبهوت اولدم  
و بدرمان قائمکه فغان و ناله قیلغه هم طاقتم قالدی بودوشاخه اولان اختیار  
الهی بنی اولقدر عاجز و زبون ایلد یکه ناله و انین ایلد که هم وجودم قادر  
اولمدی بماندم از فغان دیمك چوق فریاد و فغان ایلدکن حاجز قائم  
و بی درمان اولدم دیمکی اشعار ایلر \* مثنوی \* من که باشم چرخ باصد  
کار و بار \* زین کین فریاد کرد از اختیار \* گای خداوند کریم و بردبار \* ده امام  
زین دوشاخه اختیار) بن کم اولامکه فلاك یوز کار و بار ایله بو کیندن فریاد ایتدی  
اختیاردن بوبله دیو که ای کریم و حلیم اولان خداوند بوبایکی طرفلو اختیاردن  
بکامان و بر یعنی بنکه انسان ضعیف نه شی اولامکه دوشاخه اولان اختیاردن  
ناله و فریاد قیلیم بو چرخ عالی بو مرتبه قوی و سامی ایکن صدکار و بار ایله و بو قدر  
قوت و اقتدار ایله بو بوسودن اختیار قبولندن اوتری فریاد و فغان ایتدی شول  
حینده که حق سبحانه و تعالی آنی مختار قیلغنی و حامل تکلیف و امانت اولغنی  
اکا عرض ایلدی پس بو آسمان عالیشان اول زمانده فریاد و فغان ایدوب دیدی که

ای کریم و حلیم اولان یزدان بکاوایی چنال اولان اختیاردن امان و پرویی  
بوزدد و تذبذب و اختلافات احوال و انقلابات بالدن خلاص ایدوب امن و سلامت  
مرتبه سنه ایرکور که بن بوباری چه که قادردگام \* مثنوی \* جذب يك  
راهه صراط المستقیم \* به زد و راه تردد ای کریم) زبرا ای خداوند حکیم صراط  
المستقیمك راهه اولان جذبی ای کریم ترددك ایکی بولندن یکدر یعنی بو چرخ  
عظیم صانع قدیمه هم بگونه تضرع ایدوب دیدی ای خداوند حکیم صراط  
المستقیمك بن طرف اولان جذبی و همبشده تردد و اختلاف و تیره واحده اوزره  
بر بوله کتمک ایکی طرفلو اولان تردد بولندن ای کریم و حلیم بکایکر کدر دیدی  
\* مثنوی \* زین دوره کرچه همه مقصود توبی \* لیک خود جان کندن آمد  
این دویی \* زین دوره کرچه بجز تو عزم نیست \* لیک هرگز رزم همچو ن بزم  
نیست) بوبایکی بولدن دوکلی اگرچه مقصود سنسن لیکن بوبایکلاک خود جان  
چکشك کلدی بوبایکی بولدن اگرچه سندن غیری به عزم یوقدر لیکن هرگز رزم  
بزم کبی دکلدر بو بیتلردخی چرخ عظیم طرفندن دینلمشدر و اول طرفدن هدایت  
و ضلالت بوللرندن نهایت مقصود خدای تعالی حضرت تری اولدیغنه بگونه  
اشارت قیلنشدر که اسان آسمان بوبله دیر که خداوند بو خیر و شر و نفع  
و ضرر بوللرندن اگرچه بالکلیه مقصود همان سنسن و کل طریق نهایی لابدسکا  
متهی اولور لیکن بوزدد و تذبذب طریق جان چکشك اولدی و کاهی روح  
جانبته مائل اولق و کاهی نفس و هوا به اویق جانیه محکم جفا و اذا قیلدی امور  
آخره و حظ روحه و عبادت و طاعته مشغول اولور سق نفس رنجیده و پرالم  
اولور و اگر نفسك حظ و وطنه و مشتهیاتنه اشتغال قیلور سق روح اذواق روحانیددن  
محروم قالور و اشواق ربانیه و ارزاق سبحانیه دن بی بهره اولور و عظیم الم واضطراب  
قیلور (من احب دنیا به اضر بآخرته و من احب آخرته اضر ب دنیا) حدیثك  
مفهومی اوزره دنیا به محبت ایدرسم آخرته ضرر و آخرته محبت ایلرسم دنیا به ضرر  
کلور پس بوبایکلاک جان چکشك کلدی و بوبایکی بولك اورته سنده تردد اولق  
جان و تنه بیوک محنت و مشقت اولدی که چه (فایماتولوا فثم وجه الله)  
آیت کریمه سنك حسبیه بوبایکی بولدن سندن غیری به قصد و عزیمت  
اولز و دخی (ونقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) آیت کریمه سنك دلالت ایلدیکی  
معنای باطنی اوزره بویمین و شماله مائل اولان کسه لری هم سندن غیر بسی تقلب  
و تحویل قیلز ولیکن حقیقه نظر اولسه بزم رزم کبی اولز و نیم بحیمه مشایه کلز  
واهل جهنم اهل جنت ذوقنی بولز الحاصل قهر لطف کبی و نعمت نقمت کبی  
و راحت زحمت کبی و منحت محنت کبی اولز پس یکدل و یکجهت اولق اولی در



دیدنی \* مثنوی \* در نبی بشنو بیانش از خدا \* آیت اشققن ان یحملنها  
 بونک بیانی قرآن عظیمه خدای تعالی دن ایش اشققن ان یحملنها آیتی بویت  
 سورة احزابك آخرتده اولان (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض) آیت  
 کریمه سینه اشارت اولور و بو آیت کریمه نیک تفسیری جلد اولده پیرچنکی حکایه منده  
 هر ورایلدی انده طلب اولنه و توضیح معنی بویه دیک اولور که بو آسمانک قبول  
 و اختیار ایلکدن فرار و اشفاق ایلدیکنک شرح و بیانی حضرت قرآنده (فابین  
 ان یحملنها و اشققن منها) آیتی خدای تعالی نیک کلامدن استماع ایله کور که  
 بو مرتبه قوی و متین اولان آسمان وزمین بارامانی چکمه که و اختیار ایله طاعت  
 ایتکه قادر اوله میوب اندن فرار ابتدی و انسان دردمند (و خلق الانسان ضعیفا)  
 مفهومی مننه مظهر ایکن هرچه باد آباد دیوب آتی حامل اولدی و ظلوم و جهول  
 اولدیفندن آتی ارتکاب قیلدی (بیت) آسمان بارامانت نتوانست کشید \*  
 قرعه کار بنام من دیوانه زدند \* مثنوی \* این ترددهست درد دل چون وفا \*  
 کین بودیه یا که آن حال مرا \* در ترددی زند در هم دگر \* خوف و امید بهی  
 در کروفر) بو تردد قلبده جنگ و وفا کیسدر بویه دیو که بنم حاله بومی ایودر  
 و یا خود اومی ایودر تردده بری برینه اورر کروفرده خوف و بهلاک امیدنی یعنی  
 کوکلده بو تردد خار ج عالمده اولان جنگ و جدال کیسدرز پرا که قلبه ایکی خاطره کلور  
 و بری بر لبه منازعه قیلور حتی کوکل ایکی کارک مابیننده متردد اوور و دیگر که عجب  
 بنم حاله بهتر و انفع اولان بو کار میسدر و یا خود اول بر کار آخر میسدر تردد حالنده  
 اول متردد اولان کسه نقصان خوفنی و بهلاک امیدنی کروفرده بری برینه اورر  
 یعنی قلبه ایکی درلو کارک خاطره سی کلوب مستولی اوور و متردد اولان کسه اول  
 حینده مثلا دیگر که اگر بن شو کاری ایشلرسم اندن نقصان خوفنی واردر و دونوب  
 اول کاردن فائده اولقی امیدنی هم اکا اورر پس اول کاردن نقصان خوفنی کلد که  
 آتی ایلکه مانع اولور و فی الحال ینه بهلاک امیدنی کلد که انی ایشلکه مائل اولور  
 و دیگر که بلکه بو بنم حاله انفع اوله و فی الحال ینه نقصان خوفنی اول ایشی ایشلکدن  
 آتی منع قیلور و اول کسه بویکی خاطره مابیننده (مذبذب بین ذلک لالی هو لاء  
 و لالی هو لاء) قولنک مفهومی مننه مظهر اولوب قالور خلاصنا الله و ایاکم عن التردد  
 و الاضطراب و هدانا و ایاکم الی الخیر و الصواب

\* مناجات و پناه از حق جستن از فتنه اختیار و از فتنه اسباب اختیار که سموات  
 \* وارضین از اختیار و از اسباب اختیار شکو هیده اند و ترسیده اند  
 بوسرخ شریف حق تعالی به مناجات ایتکه و فتنه اختیاردن و فتنه اسباب اختیاردن

اوزری حق تعالی حضرت تزلدن پناه و ملجأ طلب ایتک بیاننده درزیر آسمانلر و ارضلر  
 اختیاردن و دخی اسباب اختیاردن هیئت آلدیلر و قورقدیلر \* و خلقت آدمی مولع افتاد  
 بر طلب اختیار و اسباب اختیار خویش \* و خلقت آدمی اختیار طلبی اوزره و کندینک  
 اختیارنک اسبابی اوزره مولع و حریص واقع اولدی \* چنانکه بیمار شد اختیار  
 خود را کم بیند صحت خواهد که سبب اختیارست تا اختیارش بیفزاید و منصب  
 خواهد تا اختیارش بیفزاید \* آنجسین که آدمی بیمار اوله کندینک اختیارنی کم  
 و معدوم کوره خدادن صحت استر تا آنک اختیارنی زیاده اوله که صحت سبب اختیاردر  
 ز بر صحت بر سر مایه در که استرسه آنکله آدمی ضلالت اختیار ایلر و استرسه  
 هدایتی اختیار ایلر و صحت بولد قد نصکره خدادن منصب استر تا آنک اختیارنی زیاده  
 اوله ز بر منصب دخی بر سر مایه در که آدمی استرسه آنکله شر اختیار ایلر و استرسه  
 خیر اختیار ایلر \* و مهبط قهر حق در امم ماضیه فرط اختیار و سبب اختیار بوده  
 است \* و امم ماضیه ده حق تعالی نیک قهر نیک هبوطی و نزولی فرط اختیار و سبب  
 اختیار اولمشدر مهبط مصدر میمی اولورسه معنی بودر اما اسم مکان اولورسه معنی  
 محل هبوط قهر الهی و منزل نزول غضب ربانی امم ماضیه ده اصل کثرت اختیار  
 و سبب اختیار اولمشدر یعنی بونلرک فرط اختیاری و سبب اختیاری حق تعالی نیک  
 قهر نه محل کلمشدر دیک اولور \* هرگز فرعون کر سینه و بی نوا کس ندیده است \*  
 کور که فرعونی هرگز بر کسه آج و بی نوا و محتاج کورمشدر پس اول بو قدر فرط  
 اختیار و سبب اختیار ایله از غون اولدی حتی ربو بیت دعوا سن قیلدی پس مهبط  
 قهر الهی اولدی بوندن ماعدا امم ماضیه دن نقدر مقهور و ارایسه انلرک هلاکته  
 سبب فرط اختیار و اسباب اختیار اولمشدر بوندن حصه بو اولدیکه ورع و تقوا سی  
 اولین بکسه اختیار دن و اسباب اختیار دن حذر ایتک و قناعت بولنه کتمک اولی  
 و الزمدر \* مثنوی \* اولم این جزرومد از تورسید \* ورنه ساکن بود این بحر  
 ای مجید \* هم از آنجا این تردددادیم \* بی تردد کن مرا هم از کرم \* ابتلا ام  
 می کنی آه الغیث \* ای ذکور از ابتلات چون اثاث) الهی و سیدی و مولایی اول  
 بو بحر درونک جزرومدی سندن و سنک هوا کدن ایشدی بو خسه بنم بودر یای  
 باطنم ای مجید و حمید اولان خدا ساکن ایدی که بنم قلبده هیچ بر جانینه میل قیلغه  
 اصلنده هیچ بر طلب بو قدر بلکه مقاب القلوب و الابصار و محول الاحوال  
 و الافکار سنسن خدایا هم اول بردنکه لطف کدن بکا بو ترددی و یردک و بی  
 بین الامرین متردد و متحیر اولقی منزله سینه ایر کوردک استر مکه لطف و کرمدن  
 هم بی ترددیله و بی بو ورطه حیرتدن خلاص ایدوب جانمی انعام و احسانکله  
 طویل سید این ضعیفی ابتلا ایلر سن آمد دسندن ای ذکور و رجال سنک ابتلا



وامتحان کردن اناندر پس لطافت کن بزی امتحان قیله و بزی کنیدی نفسمره و اختیار هنر  
بر آن یله اصمرله بلکه همیشه و کینر سن اولوب بز خیر او و نافع اولان عملاری  
میسرایله ❦ مشوی ❦ تابکی این ابتلا یارب مکن \* مذهبی ام بخش و ده مذهب  
مکن) بوانلا نیجه به دك یار بی بنی مبتلا ایله بکار مذهب بخش ایله اون مذهب و ایله  
مالک الملکا غیر المغضوب اولان صراط مستقیم بزی هدایت قبل سبل متفرقه  
و طرق شیطانیده بزی پراکنده دل قیله و خواطر مختلفه و افکار متنوعه ایله هم  
قلب بزی حیران و پریشان ایله بلکه بوجه دن سنک رضای شریفکه و لقای  
لطیفکه موصل اولان طریق مستقیم بزه و وفق و میسر ایله کاه اول جانب و کاه  
بو جانب مائل اولنلردن اولیه و زو کاهی ضلالت و کاهی هدایت و کاهی دنیایه  
و کاهی آخرته قصد و عزیمت قیله و ز ❦ مشوی ❦ اشتی ام لاغری و پشت  
ریش \* ز اختیار همچو بالان شکل خویش \* این تراوه که شود این سوکران \*  
آن تراوه که شود آن سوکشان) ای قوی و قادر اولان خدا بن برارقه سی یاغر لاغر  
اشترم کنیدیك بالان شکل اولان اختیار مدن بوماند تراوه اولان اختیار کاه اولور که  
بو جانب آغرمائل اولور اول تراوه کاهی اول جانب چکیچی او اور تراوه محفیه  
دیرل فی المثل انسان برایشتر کبدر و روحانیه و دین و طاعت اولان میل بر تراوه  
کبی و نفسانیه و ضلالت و مصیبه اولان میل هم تراوه کبدر اگر اول جانب  
کران و ثقیل اولسه بوجانب خفیف اولور و اگر بوجانب کران اولسه اول جانب  
خفیف اولور بچن پردودنک یوکی بویه ناهموار اولسه لابد اول دوه اوله ناهموار  
اولان باریک التنده پشت ریش و لاغر اولور کذلک عاقل اولان انسان دخی بو گونه  
بارنا هموارک التنده خسته دل اولوب نجیف و لاغر اولور ❦ مشوی ❦ بفکن  
از من جل ناهموار را \* تابینم روضه ابرار را) الهی بدن ناهموار اولان حلی  
براق تا کم روضه ابراری کورم ابرار برک جمیدر اصحاب صبحک جعی اولدیغی کبی  
بر محسن و مطیع اولان کسه به دیرل و ابراری \* هم المطیعون الذین لا یؤذون الذر  
ولا یفعلون الشر \* دیونعریف ایشلردر و ابرارک روضه سندن مراد مقام لیدر  
پس تقدیر کلام بویه دیک او اور که خدا با بونا هموار اولان باری و بو مختلف اولان  
اختیاری بنم ظاهر بدن آشفه براق ناخفیف الحاد اولم و سکا کالبله اطاعت قبل  
ویکدل و یکجهت اولان ابرارک مرتبه منی کورم وانلرک واصل اولدیغی مقامه  
بندخی اول مقامه واصل اولام ❦ مشوی ❦ همچو آن اصحاب کهف از باغ  
جود \* می چرم ز ایضا نه بل هم رقود \* خفته باشم بر عین یار یسار \* بر نکردم  
جز چو کو بی اختیار \* هم بتقلب تو نادات الیمین \* با سوی ذات الشمال ای رب  
دین) اول اصحاب کهف کبی که جود باغندن اولتیم ایضا ندن دکل بلکه بونلر

رقود در دیدیکک احوال نندن نه کم انلر حقه سده دیدک \* و تحسبهم ایقاظا وهم  
رقود \* یعنی اول اصحاب کهف راقد و نائم اولوب و کنیدیك تدبیر و اختیاری  
قیدندن قورتلوب سنک باغ جود کدن اولتد قبری کبی بندخی سنک باغ جود کدن  
اولتیم و کنیدی وجودم قیدندن خلاص اولم عین اوزره و یاخود یسار اوزره خفته  
اولم یعنی رو حایت و دیانت جانبی اوزره استراحت قیلم و یاخود بشریت  
و نفسانیت جانبده بخود و بی اختیار آسوده اولم اختیار سز کوی کبی اولق سدن  
غیری طویم بلکه سنک چوکان ارادت کده و میدان حکم و تصرف کده بی اختیار  
کوی کبی استدیکی جانب غلطان اولم ای رب دین سنک تقلیبکله ذات الیمین نه دك  
و یاخود ذات الشمال طرفه قبل و حرکت قبل نه کم \* نقابهم ذات الیمین و ذات  
الشمال \* مفهومی اوزره اصحاب کهف کاه ذات الیمین و کاهی ذات الشمال تقلیب  
ایلدک بزدخی استر که سنک کهف امان کده بی اختیار اوله و ز و بزی کیف مایشاء  
دبایدیکک کبی کاه روحانیت طرفه و کاهی جسمانیت طرفه و کاهی دنیا و کاهی  
آخرت جانبده تقابب ایله سن نه کم حبیبک (اللهم لاتکن الی نفسی طرفه عین  
ولا اقل من ذلک) بیوردی بزدخی سنک جنبکه بودعایی ایدر ز که بزی دخی کندو  
نفسمره طرفه العینده و اندن اقل اولان آنده حواله ایله سن بوینلر سوریه کفده  
اولان آیت کریمه به اشارت اولور قال الله تعالی فی حق اصحاب الکهف (و تحسبهم  
ایقاظا وهم رقود و نقابهم ذات الیمین و ذات الشمال \* بو آیت کریمه نک تفسیری  
جلد اولده وزیر حکایه سنده مرور ایلدی آنده طلب اولنه ❦ مشوی ❦  
صد هزاران سال بودم در مطار \* همچو ذرات هوا بی اختیار) صد هزاران  
سال مطار ده اولدم هوانک ذره لری کبی اختیار سز اولدم یعنی بو عالم شهادته  
کلردن و بودام نه گرفتار اولمزدن اول عالم ارواحک جو لان کاهندن ذرات هوا  
کبی اختیار سز پرواز ده اولدم و سنک حول و قوتکله سیر و حرکت قیلمدم  
❦ مشوی ❦ کفر فراموشم شدست آن وقت و حال \* یاد کارم  
هست در خواب ارتحال \* می رهم زین چار منج چار شاخ \* می جهم  
در مسرح جان زین مناخ) اول وقت و حال اگر چه بکا فراموش اولمشدر  
بکا خوابده ارتحال ایلك یاد کار اولدی بو چار شاخ اولان چار میخندن قورتلورم  
بو مناخدن جان مسرخنه صیچارم یعنی اگر چه اول عالم ارواحده اولان وقت  
و حال حالا بکا بو جسم مرتبه سنده فراموش اولدیم بکا عالم خوابده ارتحال ایلك  
اندن یاد کار و نمونه در هر شب بو چار عنصرک چار میخندن قورتلورم بو مناخ  
طبیعتدن جاز میرسانه صیچارم مناخ اصلنده دوه چو که چک بیره دیرل بونده  
مقام طبیعت مراد اولوز مسرح مرعایه دیرل ❦ مشوی ❦ شیران ایام



ماضیهای خود \* میچشم از دایه خواب ای صمد ) کندیک اول ماضی اولان ایامک  
شیرنی ای صمد دایه خوابدن طنارم یعنی ای احد و صمد اولان پادشاه اول عالم  
ارواحده کندیک پکن کونلریمک شیرنی ولذتنی خواب دایه سندن طاعم اولورم  
و اول ایام گذشته دن اولان لذتلی و چاشنیلری حال عالم خوابده و اولورم و عالم  
خوابده هر نه عمل قیلورسم بی اختیار قیلورم چونکم بودنیادخی حلم نائم کیبدر  
استرمکه بونده دخی بی اختیار اولم و همیشه سنک ارادت و اختیارکله سیر و حرکت  
قیل \* مشوی \* جله عالم ز اختیار هست خود \* میکر یزد در سوی سرمست  
خود \* نادمی از هو شیاری وارهند \* ننگ خبر و زمر بر خود می نهند ) جله عالم  
کندیک وجوددن و اختیارندن کندیک سرمست اولسی جانبته بخار تا بردم  
هوشیارلقدن قورتلر کندیلر ننگ اوزرینه خبر و زمر ننگی قورلر یعنی اگر نفس  
الامر ده نظر اولسه جمیع اهل عالم کندیک وجودی قیدندن و اختیاری دامنندن  
کندیک سرمست اولسی و بخود و بی اختیار قالسی طرفنه بخار خبر ایچمک  
ودودک و نای چالمق عینی کندیلره قورلر و بین الناس بو حالتلره معیوب و مذموم  
اولغه راضی اولورل تا کم بردم هوشیارلق قیدندن قورتلر و بخودلق و بی اختیار  
لق لذتنی بولر \* مشوی \* جله دانسته که این هستی فحشت \* فکر و ذکر  
اختیاری دوزخست \* می کر یزد از خودی در بخودی \* بایستی یا بشغل ای  
مهدی ) زیرا جله ناس بونی باشد که بوجازی اولان و اراق فخر اختیاره  
منسوب اولان فکر و ذکر فی المثل دوزخدر یعنی اختیاره منسوب اولان فکر دن  
و ذکر دن خلق مضطرب و متالم اولورل پس بو فکر و ذکر اختیاری فی المثل دوزخ کی  
اولور چونکم باخود اولمده و قید اختیارله قالمده بو خلق عالم عذاب الیم کورلر  
آخر الامر باخود اولق مرتبه سندن بخودلق و بی اختیارلق جانبته بخار یا مستلکله  
و باخود بر کار عمل شغل ایتمکله ای مهدی یعنی ای مهدی اولان کسه بو خلق  
عالم باخود اولمده و دائم اختیار ایچره قالمده کورلر که عظیم الم واضطراب  
واردر پس یا مست اولمده و باخود بر کاره اشتغال قلمده کندیلرینی اوتق و بخود  
اولق مرتبه سنه بخارلر و بخود اولمندن اوتری یانک لر و باخود شراب ایچلر  
ولیکن بو مستلک و بو گونه بخودلق اذن حقه اولدیغیچون مقبول دکلدر ایچون  
اول حالت ایچره روح باقی قالمیوب ینه کنیدی منزله عودت ایلر \* مشوی \*  
نفس را زان نیستی و ای کشی \* زانکدی فرمان شد اندر بهشتی ) الحاصل نفسی  
اول نیستلکدن کبر و چکر سن زیرا که بی هوشلق ایچره بی فرمان کنیدی یا بنگله  
و یا خبر و یاخود زمرله و یاخود بونلره بکرز بر امرله کندیک بر قاج ساعت نیست  
و بی خود قیله سن و بی اختیار و بی هوش اوله سن نفسی اول بوقلقدن باخودلق

و هشیارلق منزله چکر سن زیرا که نفس بهوشلق عالنه بی فرمان الهی کتمش  
و اول بی خودلغی و سرمستلکی اول کند بینه اختیار یا بشدر پس باخودلق جنسندن  
قورتلغه و وجود مجازی قیدندن خلاص اولغه اذن الهی اولنجه قادر اوله من  
و مجرد بو گونه کیفیات و بعض اسباب و آلات واسطه سیله زندان طبعندن و قید  
بشریتدن خروج قیله من و نجات بولم من \* مشوی \* لبس للجن و لالانس  
ان \* تنفذوا من حبس اقطار الزمن ) جن ایچون و دخی انسان ایچون بوقدر  
زمانک اقطارندن یعنی کنارنک حبسندن نفوذ و خروج بوقدر سورره رحانده  
اولان آیه اشارتدر تفسیری جلد اولده داستان چنکیده مرور ابتدی اده طلب  
اوله \* مشوی \* لانفوذ الایسلطان الهدی \* من تجاوز السعوات العلی  
سموات علانک تجاوز یقندن برکسه به نفوذ بوقدر الاهدایت سلطانی ایله یعنی آسمان  
بلندک اورتلرندن برکسه خروج ایتمکله قادر دکلدر الاهدایت الهی قوتیه و قوت  
ربانی واسطه سیله \* مشوی \* لاهدی الایسلطان یقی \* من حراس الشهب  
( روح المتقی ) هدی بوقدر مکرشول سلطانه که متقینک روحنی شهبک حراسندن  
حفظ ایلر یقی فعل مضارع در و فی یقی دن یحفظ معنایه اعرابدن محلی بحر و ر  
صفیدر سلطانک حراس ضم حاء مهمله ایله حارسک جمیدر اصلنده تشدید  
ایله در وزن ایچون تخفیف ایله اوقنور شهب شهابک جمیدر شهاب رجم شیاطین  
ایچون رمی اولان نجمه دیرل حراسک شهبه اضافتی بیانیه در روح المتقی یقی  
لفظنک مفعولیدر و بوقدر اوزره معنی شهب ساقبه ننگ حارسلرندن اصلا بر احد  
ایچون هدایت و مطلوبه وصلت بوقدر الامتقینک روحنی حفظ ایلین سلطان  
سبیله من حراسده حرف جر هدایه متعلق اولوب روح المتقی هدایه مفعول اولسه  
هم وجهدر بو وجه اوزره تقدیر کلام لاهدایه روح المتقی من الحراس الی هی  
الشهب الزاهرة الامعاونه سلطان حافظ دیمک اولور یعنی متقی اولنلرک روحنه  
شهب ناقبک حارسلرندن اوتری تجاوز یف سماندن نفوذ ایدوب عالم ارواحه و ملکوت  
سمایه و اصل اولغه هدایت بوقدر الاکل شیء قبومیتیه حفظ ایلین سلطان سبیله  
دیمک اولور کور که ارواح خبیثه سلطان الهی اولمدین آسمانه عروج ایلکه  
قصد ایدرلر بر فحوائ ( و یقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب ) شهاب  
ناقب انلری خا که ملاصق و ملازب ایلر پس بر احد بلا اذن سلطان و اق  
اکاصعود و عروجه و آندن نفوذ و خر وجه قادر دکلدر الا آنک اذن و ارادتیه  
پس برکسه دخی کنیدی مرتبه بشریه و قیود جسمانیه سندن نفوذ و خروج  
ایدوب آسمان روحانینه عروج قیلغه و وجود قیدندن خلاص اولغه قادر اولم  
الاحق تعالی حضرتلرینک اذن و ارادتیه \* مشوی \* هیچ کس را ناکرد



اوقنا \* نیست ره در بارگاه کبریا ( هیچ کس به تا کم اول کسه فنا اولیه بارگاه  
کبریا به یول یوقدر یعنی بارگاه حضرت حق هیچ بر کسه ایچون یول یوقدر  
نا اول کسه فنا اولیه هماندم که اول کسه فانی اوله بارگاه کبریا به انکچون یول اولور  
مشوی \* چیست معراج فلک این نیستی \* عاشقار اذهب و دین نیستی  
فلک معراجی نه در یوقلقد عاشق فلک مذهب و دینی یوقلق و فنادر یعنی فلک  
معنایه آت عروج و زربان نه در دیرسک یوقنای وجود مجاز بدن که بالکلیه  
کنسیدن یکمک و یخودلق شرابی ایچمکدر عاشق فلک مذهبی و دینی همان  
کندیلرنی محو وفانی قلیق و خود بین و خودرای اولمقدن و انانیتله اتصاف قلمقدن  
پاک و بری اولمقدن و یوقنایک شرح و بیانی حدونهایت طوتمز و شرح و بیانه کلز  
مشوی \* پوستین و چارق آمدان نیاز \* در طریق عشق محراب ایاز ( عشق  
طریقینه نیاز جهندن ایازک محرابی پوستین و چارق کلدی یعنی ایازابتدای حالنده  
اولان پوستینی و چارقنی سلطان محمودک عشقی بولنده محراب قیلدی نیاز مندلک جهندن که  
هر کون واروب پوستینی و چارقنی کوروب ابتدای حالنی ییلوب کبر و عجب بدن بری  
اولوردی کذلک خاکله نطفه پوستین و چارق کیدر ایاز سیرت اولان عاشق فلک  
طریق عشق الهیده نیاز جهندن بومانندایله چارق و پوستین اولان خاک و نطفه  
محرابی کلدی یوعاشق قلمهم هر دم خاک و نطفه بی نظر لرندن دور ایتمزل وائلری  
کوردیکه کندی اصلارنی ییلوب و بی وجود اولد قلمنی کوروب کبر و انانیت سمته  
کتمزل \* مشوی \* کرچه او خود شاه را محبوب بود \* ظاهر و باطن لطیف  
و خوب بود \* کشته بی کبر و یاو کینه \* حسن سلطنت از رخس آینه \* چونکه  
از همتی خود اودور شد \* منتهای کار او محمود شد ( اگرچه خود اول ایاز شاهک  
محبوبی ایدی ظاهر و باطنی آنک لطیف و خوب ایدی اول ایاز بی کبر و بی کینه  
اولش حسن سلطانه آنک یوزی بر آینه اولش ایدی چونکم کندی وار لغندن  
خود اول دور اولدی آنک کارنک منتهاسی محمود اولدی ایازک قصه سی مفصل  
و مشروح جلد خامسک و اخره قریب مرور ایلمشدر بونده ایازدن مراد مرتبه  
محبوبینه ایرن و لیلر اولور اگرچه هر برولی پادشاه حقیقتک محبوبی اولدی  
ظاهری و باطنی لطیف و خوب اولدی ولیکن هر برولی بی ریای بی کینه اولش و آنک  
روی جانی سلطان حقیقت بر لطیف آینه کلشدر و سلطان حقیقت آنک مرآت  
وجهنده اوصاف و آناری ایله تجلی قلمشدر چونکم کندی وار لغندن اول محبوب  
الهی اولان ولی دور اولدی آنک جله کارنک منتهاسی محمود و مدوح اولدی  
ننه کم ایازک کارنک نهایی مقام محمود اولدی و شاه محمودانی کندی مقامنه اجلاس  
قیلدی کذلک ولی کامل دخی مرتبه محبوبینه ایرد کد نصکره آنک منتهای کاری

مقام محمود اولور \* مشوی \* زان قو بر بود تمکین ایاز \* که ز خوف کبر کردی  
احتراز \* او مذهب کشته بود و آمده \* کبر و نفس را کردن زده ( ایازک تمکین  
و ثباتی اندن قویرک ایدی که ز بر کبرک خوفندن احتراز ایدردی اول ایاز مذهب  
اولش ایدی کبرک و نفسک بوینی اورمش ایدی یعنی ایازک تمکین و ثباتی اول منصب  
و مالله مغرور و معجب اولمقدن قویرک ایدی که کبر خوفندن اول احتراز ایدردی و کبر  
و عجب بدن احتراز ایلدی یکچون هر کون پوستین و چارقه نظر ایتمکه کیدردی ایازک  
تمکینی بوندن قوی و مرتبه سی بوندن عالی ایدی ز بر اول ایاز اخلاق ذمیه دن  
بالکلیه پاک و مذهب اولمشدی و کلش کبرور پاک و نفس پر دغاک بوینی اورمشدی  
بس ایاز بو کونه کاروبه سازی چونکم کندیک مرتبه سی بوندن اعلادر نیچون  
ایلدی دیسک جواب بیوررل و دیرل \* مشوی \* بانی تعلیم مبرکدان حیل  
\* برای حکمتی دور از وجل \* پاک دید چارقش زان شه پسند \* کر نسیم نیستی  
هتست بند ( ایاز بو حیل و کاری یا تعلیم دن اوتری ایلدی یا خود خوف و حذر دن  
دور بر حکمت ایچون ایلدی یعنی ایاز هر کون چارق و پوستینه نظر ایتمک حیل سنی  
بارای تعلیم انام ایتمش اوله و با خود کبر و غرور خوفندن دور بر حکمت خفیه ایچون  
ایتمش اوله یا خود اکا چارق کورمک ایدن اوتری مقبول و پسند اوله که یوقلق  
نسیندن وارلق بندر یعنی اکا چارق و پوستینه نظر ایتمک انکچون مقبول اولدیکه  
فنا و فقر حقیق نسیندن و وجود مجازی برین کیدر پس هر کون اول چارق و پوستینه  
نظر ایتمکی سوزدی \* مشوی \* تا کشاید دخی \* کان بر نیستیست \* نایابدان نسیم  
عیش و زیست ( تاشول دخی آچه که اول دخی یوقلق اوزره در تا کم اول عیشک  
و زیستک نسیمی بوله دخی اگرچه قبر اوزره بنا اولان خانه به دیدیلر ولیکن هر دینه  
اوزره بنا اولان خانه به دیدیلر ولیکن هر دینه اوزره بنا اولان خانه بی دینه  
معناسنه استعمال ایلدیلر بونده دینه معناسی مراد اولور و دینه دن مراد هم  
وجود حقانی و استمرار بانی دینه سی اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که  
ایاز هر کون چارق و پوستینه نظر ایلمکه ملازمت قیلور و اگر اغب اولوردی  
تا کم شول دینه اکا فتح اوله که اول دینه یوقلقه در چونکم اول یوقلق اوزره  
وضع اولسان دینه بی بوله تا اول عیش ایدی و زندگانی سرمدی نسیمی بوله  
و همیشه راحته واصل اوله \* مشوی \* ملک و مال و اطلس این مرحله \*  
هست بر جان سبک و سلسله \* سلسله زرین بدید و غره کشت \* مانند در سوراخ  
چاهی جان زدشت ( بومر حله تک ملک و مالی و اطلسی سبک و اولان جانک  
اوزرینه سلسله در بومر حله تک اهلی سلسله زرینی کوردی مغرور اولدی  
برچاهک سوراخنده جان دشتدن قالدی این مرحله دن مراد بو دنیا در یعنی



بودنیانك ملك و مالی و اطلس و لباسی و دولت و اقبالی سبک و اولان جانك و طریق  
الهیة تیز و اولان صاحب عرفانك کردنی اوزره بر قید و سلسله کبیر بر سالک  
مادامکه بوسلسله بی کردن جانندن دور ایتیه صحرای حقیقت جاننده کتمکه قادر  
اوله من زرا زرین اولان سلسله بی کرد کده مغرور اولور و بومر حله دنیانك  
زیبوز یورنه الدانور پس جان روحانی و صحرای حقانیتک سیرندن بر قیودایکی  
ایچره قالور بوطالم طبیعتده جانك قالمسی بر سوراخ چاه ایچره قالمی کبیر و جاه  
و منصبه مبتلا اولمسی بر سوراخ چاهه دوشوب انده قالمی و بر لطیف صحرانك  
سیرندن محروم اولمق کبیر \* مثنوی \* صورتش جنت بمعنی دوزخی \*  
افعی \* بر زهر و نقشش کلرخی \* بومر حله دنیانك صورتی فی المثل جنت و معناده  
بر دوزخ بر زهر افعی وانك نقشی بر کلر خدر پس بوسورتا جنت و معناده دوزخ کبی  
اولان جهانیه کولکل باغله و بحسب المعنی مارو بحسب الصورة بر نقش و نیکار  
اولان دنیایه زنهاردل و یرمه که انك نوشی معناده نیشدر که عارفردن بری بو ینلری  
مناسب دیمشدر ( بیت ) دل درجهان میند که یار بست بی وفا \* جاهیست  
بی شراب و شرابست بی صفا \* نوشش مچش که زهر افاعیست در عقب خورش  
مخور که رنج خارست در قفا \* مثنوی \* کرچه مؤمن را سفرند هدر ضرر \*  
لیک هم بهتر بود ز اینجا گذر \* کرچه دوزخ دور دارد زونکال \* لیک جنت  
به ورا فی کل حال ) اگرچه مؤمنه سفر ضرر و برمن و لیکن اول یردن گذر ایملک  
مؤمنه اولی و بهتر در اگرچه دوزخ مؤمنندن نکال و عذاب دور طوتار لیکن  
جیع حالده اکاجنت ابودریعی بودنیانکه معناده دوزخ کبیر مؤمن و متقی اولان  
کسده بودنیان و مافیهانك اصلا ضرر و زانی اولز دوزخ مؤمن و متقی اولان  
کسه دن نکال و عذاب دور طوتدینی کبی دنیا هم مکر و ضرری اول مؤمن  
و متقیدن دور طوتار و لیکن مؤمنه لایق اولان اندن کدر قتلقدرد و هر حالده مؤمنه  
جنت ملکی اولی و بهتر در ( بیت ) دع الفواد عن الدنيا و ینتها \* فصفوها کدر  
والوصل هجران \* وکل وجدان حظ لا یناله \* فان معناه فی التحقيق فقدان  
\* مثنوی \* الحذر ای ناقصان زین کلرخی \* که بکاه صحبت آمد دوزخی \*  
ای ناقصان بو کلر خدن حذر ایملک که صحبت وقتنده بر دوزخ کلدی یعنی ای ناقصان  
العقل اولان اهل دنیا بو بر کلر خ محبوبه کبی اولان دنیادن بغایت حذر ایملک که  
اکامقارنت و ملاقات وقتنده اول بر دوزخ کلدی وانك قولی بحسب الظاهر مضحک  
و فعلی مبکی اولدی کما قال الانوری من لسان الدنيا نصیحة لاهلها ( نظم ) هی  
الدنيا تقول مبکی فیها \* حذار حذار من بطشی و فتکی \* فلا یغترکم منی ابترسام  
\* فقولی مضحک و الفعل مبکی \* و دنیانك صورتانقش و زیورله بر کلر خ عروس

و باطنده و حین صحبتده بر زشت و عبوس دیوسیرت اولدینی تعلیم ایملکدن اوتری  
بو حکایت غریبه بی ایراد ادوب بیوررلر

\* حکایت آن غلام هندو که برخدا وندزاده خود پنهان هوا آورده \*  
\* بود چون دختر را بامهر تزاده عقد کردند غلام خبر یافت رنجور شد \*  
\* و میخواست و هیچ طبیب عات اورا در نمی یافت و اورا زهره و بارای کفتنی \*

بوسرخ شریف و بویسان لطیف اول هند و غلامك حکایتیدر که کندی  
افندیستك دخترینه نهانی محبت کتورمش ایدی چونکه اول دختری بر مهر  
زاده به عقد ایلدیلر اول غلام واقع اولان عقد و نکاحدن خبر بولدی زیاده المندن  
رنجور اولدی و نار فرقتدن ایدی و نحیف و لاغر اولدی و هیچ بر طبیب اول  
غلامك علت و مرضی بوله مدی و بيله مدی و اول غلامه کندی دردنی بر کسه به  
دیملکه زهره و طاقت بوق ایدی تنکم نظم شریفده بیان بیوررلر \* مثنوی \*  
خواجه را بود هند و بنده \* پروریده کرده اور ازنده \* علم و آدابش تمام  
آموخته \* دردش شمع هنر افروخته \* پروریدش از طفولیت بنار \* در کنار  
لطف آن اکرام ساز ) برخواجهك هندو بر غلامی واریدی بلمش آنی بر زنده  
ایلمش ایدی بومصرع آن خواجه آن بنده را پروریده و زنده کرده بود تقدیرنده  
اولور و اول بنده بی نه ایله زنده ایلدیکنه بو ینلرله اشارت ایابوب دیر خواجه اکا علم  
و آدابی تمام او کرشمش و اول غلامك قلبنده هنر شمعنی شعله لندرمش ایدی اول  
اکرام ساز لطف کنارنده ناز ایله طفولیت زمانندنبری اول غلامی بلمش ایدی  
و کوچك ایکن اتی آلوب ناز و نغم ایله لطف و احسان قوجاغنده اول اکرام و انعام  
صاحبی خواجه آنی تربیه قلمش ایدی \* مثنوی \* بودهم این خواجه را خوش  
دختری \* سیم اندامی کشی خوش کوهری \* چون مرا حق کشت دختر طالبان \*  
بذل می کردند کابین کران \* می رسیدش از سوی هر مهری \* بهر دختر دمبدم  
خوازه کری ) بو خواجهك هم بر خوش و ماهوش بر دختری واریدی بر سیم اندام  
برکش بر خوش کوهرایدی کش کاف فارسینك فتحه سبله خوب و نازک معنانه در  
چونکه دختر مرا حق اولدی یعنی حد بلوغه قریب کلدی آنک طالبلری انکیچون  
کابین کران بذل ایلدیلر و چوق مال و رزق و یردیله هر بر مهرک جانندن اول  
دخترک پدرنه دمبدم اول دختردن اوتری بر خوازه کرا بریشوردی خوازه کز قیر دلیچی  
معنانه در یعنی هر دم اول دخترینك کوهردن اوتری اغیاطرفندن قیر کور بچی  
نیچه کسه لکلورلر و آنی طالب قیلورلر دی \* مثنوی \* کفت خواجه مال را نبود  
ثبات \* روز آید شب رود ندر جهات \* حسن صورت هم ندارد اعتبار \*



که شود درخ زرد از يك زخم خار \* سهل باشد نیز مهترزادی \* کی بود غره بمال  
 و باری (خواجه چونکم اغنیا طرفندن کنیدی دخترینه بوقدر طالب کوردی  
 انلره میل ایتموب دیدی مالک ثباتی بوقدر زبرامال کوندز کاور کیمجه جهات ایچره  
 کیدر یعنی ماله دوام وثبت بوقدر فرضا برکون کلور جمع اولور واول کیمجه هم  
 بواطراف و جهات ایچره اکایا بر آفت ابر شملکه و با خود آتی بر حرامی المغله ضایع  
 اولور کیدر پس عاقل اولان کسه لک قنده اول قیمت و اعتبار طومنز حسن صورت  
 هم اعتبار طومنز زیرارخ بر زخم خاردن زرد اولور یعنی دامادک احسن صورته  
 اولسی عندالعقل مقبول و معتبر دکادر زیرارخ کلکون برخار زخندن قابلدر که  
 زرد اولور و حسن صورت خار محنتله زوال بو اولور مهترزاده لک دخی سهل و بی اعتبار  
 اولور که اول مهترزاده ماله وهر نه مقبول ایسه مغرور اولور باری راءمه لک  
 قنجه لک ابواته دیرلر یعنی ثنی اوغلی اولماغه هم اعتبار بوقدر که اول اسب و ماله  
 مغرور اوله واسب و مال اندن کند کد نصکره بی هنر قاله \* مثنوی \* ای بسا  
 مهتر بچه کز شور و شر \* شد ز فعل زشت خود نیک پدر \* برهنر رانیر کر باشد  
 نفیس \* کم پرست و صبرتی کبر از بلیس (ای چوق مهتر اوغلی که شور و شر دن که  
 کنیدنک زشت اولان فعانندن نیک پدر اولدی یعنی بد و نلو اوغلی اولماغه هم  
 اعتبار بوقدر زیر چوق دولتلو اوغلی وارد که شور و شر دن کنیدنک زشت  
 اولان فعانندن باباسته عار اولدی و پدری اندن عار لندی و معیوب اولدی پرهنر اولان  
 داماده هم اگر آنک هنری نفیس ایسه ده طایفه یعنی اکامیل ایتمه و بلیسندن بر صبرت  
 طوتکه بوقدر عدل و هنر صاحبی ایکن کور نیجه مر دود اولدی و نه حالت کرفتار  
 کادی کم پرست اگر چه از طاب دیمکدر اما پرست معنسانه استعمال اولنشدر  
 \* مثنوی \* علم بودش چون نبودش عشق دین \* اونید از آدم الانقش  
 طین (اگر چه ابلیسده علم و هنر واریدی چونکم اکا عشق دین اولدی اول ابلیس  
 آدم حضرت نلر دن کورمدی الانقش طینی یعنی دین و یقین عشقی اولدی بقتدن اوتری  
 اول ابلیس آدم حضرت نلر نیک دینی و یقینی کورمدی بلکه همان طیندن ترکیب  
 اولان جسدنک نقشی کوردی \* مثنوی \* کر چه دانی دقت علم ای امین \*  
 زانت نکشاید دودیده غیب بین \* اونه بیند غیر دستاری و ریش \* از معرف پرسد  
 از بیش و یکش (ای امین اگر چه علمک دقتی بیلور سن لکن اندن سکا ایکی غیب  
 کور یچی کوز کشاده اولمز یعنی ای عالم رسمیده امین و فهموم عقابده ده تین اولان  
 عالم اگر چه علم رسومک دقتی بروجه کمال بیله سن و علوم رسمیده مدقق و موشکاف  
 اوله سن ولیکن اول دقت بین اولمقن و بوعاوم ظاهر بهیه کوشش قتلندن سنک  
 ایکی غیب کور یچی کوزلرک کشاده اولمز و سکا اول تحقیق و تدقیقندن نور انیت کاز

سنک قلب کوزلر یکک کشاده اولسی علم دیندن و نور یقیندن اولور اگر بصر  
 بصیرتک و دیده سر یرتک کشاده اواق استرایسک علم دینه سعی قبل و علمکله حامل  
 اول ناکم هر شینک حقیقتی دیده غیب بینله کورمکه قادر اوله سن اول بی بصیرت اولان  
 عالم بر دستار ور یشدن غیری کور هنر اول زیاده لکی و نقصانی معرفدن سؤال ایلر بو بینده  
 مخاطبدن غایبه التفاتله معنی اول امین کسه غیری بر سننه کور هنر اگر آنک حضور نه بر ملبس  
 و مشکل کسه کسه آنک حالی و سر بالی وز زیاده لکی و نقصانی بیله میوب لابد آتی  
 بر معرفدن ضرور بلکه کنیدی نفسک دخی زیاده لکی و نقصانی بیله میوب بر معرفدن  
 سؤال ایلر اگر اول معرف اکا کنیدی نقصانندن خبر و بر موب سن بر فاضل و کامل  
 کسه سن دیسه هم اعتماد ایلر حاصل کلام کنیدی حالی کنیدی بیلوب غیر بلرک  
 تعریفله بیلور دیمک اولور \* مثنوی \* عارفاتواز معرف فارغی \* خود همی  
 بینی که نور بازغی \* کار تقوی دار دودین و صلاح \* که ازو باشد بدو عالم فلاح  
 اما ای عارف سن معرفدن فارغ و بی نیاز سن کنیدی همیشه کور رسن که نور  
 بازغسن یعنی ای عارف حقیقت بین کنیدی نفسکی بیلکدن غیر بلرک تعریف  
 و توصیفندن فارغ سن کنیدی همیشه کور رسن که بر نور طالعسن سنک اگر  
 کنیدی بیلکده و اگر غیری بی کورمکه معرفک تعریفنه احتیاجک بوقدر زیر  
 سن تقوی و دین و صلاح له متصف او اوب ایکی غیب کور یچی باطن کوزلر یکی  
 کشاده قیاش و فلاح بواشکدر پس کارک تقوی و دین و صلاح طوتار یعنی اصل  
 اعتبار تقوایه و دین و صلاحه در زیر ایکی عالمده فلاح و نجات اندن اولور بویات  
 شریفه جله سی خواجه نیک لسانندندر و بوندن حصه بو اولور که بر کسه  
 کنیدی دخترینی برداماده و یرمک ایستسه لابد بر دیندار و متقی و صالح کسه به  
 و یرمک استیه که دنیاده و آخرتده نجات و فلاح دین و تقوی و صلاحله اولور نه کم  
 اول خواجه اصلا مالندن و منصبندن و مهترزاده لکدن و هنزدن هیچ برینه رغبت  
 و التفات ایتمدی \* مثنوی \* کردیک داماد صالح اختیار \* که بدو فخر همه  
 خیل و تبار \* پس زنان گفتند اور اما مال نیست \* مهتری و حسن و استقلال نیست  
 اول خواجه هو شیار بر صالح دامادی اختیار ایلمدی که او صالح جمع قوم و قبیله نیک  
 فخری و کزیده سی ایدی پس زنلر دیدیلر اول دامادک مالی بوقدر یعنی خواجه نیک  
 خانه سنده اولان و کاتعلق قیلان خاتونلر دیدیلر سن دختر نیک کور یچی فلان  
 کسه به و یرمک استرسن آنک خود مالی و رزقی بوقدر اولوغی و حسن و استقلال  
 بوقدر یعنی ناس ماییشده اولوغی و شکلا حسن و استقلال و آدمی بکی بوقدر پس  
 سن آتی نه وجهندن دامادغه قبول ایلر سن دیدیلر و بونلر نقصان عقالرندن همان  
 ظاهرده اولان حسننه و مهترلکه باقوب معنوی اولان دواتندن و عزتندن بی خبر



اولدیلر و بوزمانه نك اكثر ذكوري كبي ماله و منصبه طابوب دولت اخرويه دن  
 بي يه ه قالدیلر \* مثنوی \* گفت اینها تابع زهدند و دین \* بی زرا و نجاست  
 بر روی زمین (خواجه زنلردن چونکم بوسوزلری اشتدی انلره ابتدی ای خاتونلر  
 بوسزك دیدكلر بكن جله سی تابع زهدودین درلر اول صالح و متدین بر بوزنده  
 التونسز برکنج در فی الحقیقه اصل خزینه دیدكلری صلاح و تقوادر و کنج معنوی  
 و خزینه اخروی صالح و متقی اولان کسه نك ذاتیدر \* مثنوی \* چون بجد  
 تزویج دختر گشت فاش \* دست پیمان و نشانی و قاش \* پس غلام خرد کاندلر خانه  
 بود \* گشت بیمار وضعیف و زار زود \* همچو بیمار و دق اومی کداخت \* علت اورا  
 طبیعی کم شناخت ( چونکم جدله تزویج دختر دست پیمان و بر نشان و قاش ایله فاش  
 اولدی دست پیمان ال ارمغانی دیمکدر طرفیندن ال اله آلوب قول و قرار ایلمکدر  
 نته کم نکاح اولدیغی وقتده زوج و زوجه طرفیندن وکیل اولان کسه لال اله آلوب  
 نکاح ایدرلر اکادست پیمان دیرلر مصرع ثابیده باده عربیه مقدر اولور بدست پیمان  
 و بنشانی و بقماش تقدیرنده اولور یعنی چونکم اول دختر اول داماد صالحه جدا ایله  
 و دست و پیمان و بر نشان و دخی قاش ایله تزویج اولنسی و نکاح قیلنسی فاش  
 و آشکار اولدی پس اول کوچك غلامکه خواجه نك خانه سنده ایدی علی الفور  
 بیمار وضعیف و زار اولدی دق مرضه منسوب اولان خسته کبی اول غلام اریدی  
 آنک مرضی برطیب آکلدی و اول نه مرضه مبتلادر انی بیهمدی \* مثنوی \*  
 عقل میکفتی که رنجش از دلست \* داروی تن در غم دل باطل است ( عقل دبردیکه  
 آنک رنجی قابلدنر تنه اولان دارودل غمك حقننده باطل در یعنی هر عاقل فراستله  
 بیلوردیکه مرضی مرض جسمانی دکلدر و دبردیکه آنک رنجی درون دلدن و دل  
 دردنه ایسه بدنه ایلدکاری داروبی ایلمک باطلدر \* مثنوی \* آن غلامک  
 دم زدا ز حال خویش \* کرچه می آمد برودر سینه ریش ( اول غلام جک کندی  
 حالندن دم اورمدی اگرچه که سینه سنده ریش کلدی یعنی اگرچه اول غلام  
 جکک درونی در دفرافدن خسته و مجروح اولدی ولیکن اندن کسه به برسوز  
 سوبلیدی اصح اولان نسخه رده کرچه ریش برینه زاء میده ایله کرچه نیش واقع  
 اولمشدر بر تقدیر اوزره معنی اول غلام جک کندی حالندن هیچ برکسه به دم  
 اورمدی و سوز سوبلیدی \* مثنوی \* گفت خاتون راشی شوهر که تو \* باز پرسش  
 در خلاز حال او \* تو بجای مادری اورابود \* که غم خود پیش تو پیدا کند  
 بر کچه خاتونه اری دیدیکه ای خاتون سن اول غلامک حالندن خلوتده اکا آشکارا  
 صوروسن نیچون بویله ضعیف و نحیف اولدک دیوتنهاده آنک حالندن استفسار  
 ایله سن اکا بر مادر برنده سن اوله که کندی غنی سنک فتکده پیدا ایله بر ظرافتله اندن

خبر آله سعی ایله بولایکه در دلی سکا عبان ایله دیدی \* مثنوی \* چونکه  
 خاتون کرد در گوش این کلام \* روز دیگر رفت نزدیک غلام \* پس سرش راشانه  
 میگردان سستی \* باد و صد مهر و دلال و آشتی ( چونکه خاتون بو کلامی اشتدی  
 و در گوش ابتدی برغبیری کونده اول خاتون غلامک فتنه کندی و اکا وافر نواز شلر  
 ابتدی بوجله دن بری پس اوستی اول غلامک باشی ایکی یوزمهر ایله و شیوه و ناز  
 ایله و صلح ایله طرادی و اکا وافر ملائمتلر و ملاطفتلر ابتدی \* مثنوی \* آنچنانکه  
 مادران مهر بان \* نرم کردش نادر آمد در بیان \* که مرا امید از تو این نبود \* که دهی  
 دختر به بیکانه عنود \* خواجه زاده ما و ما خسته جگر \* حیف نبود کورود جایی  
 دکر ( اول خاتون اکا اول قدر ملائمت و ملائمت ایلدیکه مهر بان اولان مادرلر  
 انجیلین ایدرلر اول غلامی بو ظرافتله نرم ایلدی حتی اول غلام نطق و بیانه کلدی  
 و سر درونی اکا افشا و اظهار قیلدی بویله دیو که ای خاتون بنم سندن امیدم  
 بودکل ایدی دختری بر عنود بیکانه به و بره سن و بنم خواجه زادمی براجنی کسه به  
 ایر کوره سن بزم خواجه زاده من و بر خسته جگر زحیف دکل میدر که او برغبیری  
 بیره کیده مصرع اول دختر تو خواجه زاده ماست و ما خسته جگریم تقدیرنده  
 اولور خواجه زاده من دیموب خواجه زاده ما و خسته جگر دیمه سنده نکته  
 کندی دخترک فراقندن خسته جگر اولدیغی کبی دختری دخی کنیدنک فراقندن  
 خسته جگر ظن ایلشدر انکیچون بر خسته جگر زحیف دکلیدر که اول برغبیری بره کیده  
 و آنک فراقی بنی بویله خسته دل ایده دیو سوبلشدر \* مثنوی \* خواست  
 آن خاتون زخمی کامدش \* که زند و زبام زیر اندازدش \* کو که باشد هندوی  
 مادر غری \* که طمع دارد بخواجه دختری ( اول خاتون شول بر خستدیکه اکا کلدی  
 و شول بر غضبندیکه اول غلامک سوزندن اول حینده اکا مستولی اولدی و استدیکه  
 اول غلامه اوره وانی بامدن آتغه آتہ کند بسنه بویله دیدیکه او کیم اوله بر آتہ سی  
 حبه هندیکه خواجه سنک دخترنه طمع طوته واکانهانی نعشق ایده \* مثنوی \*  
 گفت صبر اولی بود خود را گرفت \* گفت با خواجه که بشنوا این شکفت \* اینچنین  
 کراشکی خائن بود \* ما کان برده که هست از معتمد ( کبر و اول خاتون صبر اولادر  
 دیدی و کندیشنی طوتدی و کظم قیظ ابتدی کلوب خواجه به دیدی ای خواجه  
 اشته بو عجب بونجیلین بر جالی قوش بجنزی خائن اوله بزکان ایلتمشز که او معتمد در کراء  
 چالی قوشنه دیرلر کاف تصغیر ایچون و یا وحدت ایچون اولور کاف نفس کله دن  
 اولور سه کرائک مز کادک قوشنه دیر یعنی اشته بو عجب که بونک کبی بر مز کادک  
 قوشی بزم خانه مزده خایندر بزایسک اول معتمد علیه در دیو ظن ایتمش و کان ایتمشز  
 پس بونک چاره سی هر نه ایسه سن پک بیلور سن دیدی



صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلامی از جرمن من بی زجر اورا  
ازین طمع باز آورم به تدبیر که نه سیخ سوزد و نه کباب خام ماند

خواجه دختر که مادر نه صبر بیورمه سبک بیانده در بویله دیو که اول غلامی زجر  
و منع ایله بن بی زجر اول غلامی بو طمع دن کیره کتور برم تدبیر ایله اندن نه شش یار  
ونه ات کوینوب خام و نابخته قاور مشوی گفت خواجه صبر کن باو بگو  
که ازو بیریم و بد همیشه بتو تا بکر این ازداش بیرون کنم تو نماشا کن که  
دفعش چون کنم خواجه خانونه ایله ای خاتون صبر ایله واکا بویله دیو  
سویله که اول کسه دن دختری قطع ایدوب جدا ایدلم و آتی سکا ریلم تا کم مکر ایله  
بو طمع ای که فلبندن طشره ایلم سن نماشا ایله کور که آتی نیجه دفع ایلم و آتی  
بو سودادن کورنه حیل ایله بیرار ایلم مشوی تو داش خوش کن بگو میدان  
درست که حقیقت دختر ما جفت نست ماندا نستیم ای خوش مشتری  
چونکه دانستیم تو اولیتری آتش ماهم درین کانون ما لیلی آن ما و تو  
بجئون ما ای خاتون سن اول غلام هندیک فلبی خوش ایله واکا بویله دیو سویله که  
ای غلام راست و درست بیل که بزم دختر من تحقیقا سبک جفت کدر ز آتی سندن  
شمد نصکره جدا ایلز ای خوش مشتری رشمدی به دک بونی یله دک چونکم بلدک  
وسنک اکامشتری و طالب اولدیغکه عالم اولدق پس سن جله دن اولیتر سن بزم آتش  
هم بزم بو کانون نمزده در یعنی آتش عشقه مبتلا اولان غلامن هم بزم کنیدی  
اوجا نمزده در ایلی بزم آتینز و لایتمز در و سن بزم بجئونمزن اورتیله فده ایر یلق  
و سچیلک یوقدر پس غم چکمه و زمین سینده که هجران و فراق تخمینی اکه شمد نصکره  
مراد و اصل اولور سن دیو سویله دیدی مشوی تا خیال و فکر خوش  
روی زند فکر شیرین مر در افر به کند جانور فر به شود لیک از علف  
آدمی فر به زعرست و شرف آدمی فر به شود از راه کوش جانور فر به شود  
از خلق و نوش تا کم خیال خوش و فکر خوش اول غلامی ارده زیر انگر شیرین  
مردی فر به ایله و فکر ناخوش و خیال مولم و مشوش انانی لاغر و ضعیف ایله  
جانور اگر چه فر به اولور و قوت بولور ولیکن علفدن و بیکدن و ایچمکدن اما  
آدمی عزت و شرفدن فر به اولور و مولم اولین فکر لدن و قلبه خوش کلان و سرور  
و یرن خیال لدن قوت بولور اصل آدمی کوش یولندن فر به اولور و مزاجنه ملایم  
و طبعنه موافق شیرین سوزل اشتکله قوت بولور اما جانور بو غازدن و نوشدن فر به  
اولور خلق کلو معناسنه در اما بونده بیکدن نگایه در و نوش دخی ایچمک معناسنه در  
پس حیوانک سمن اولمه سنه سبب بیک و ایچمکدر که انلرک در و ننده غم وهم یوقدر اما

انسانک فر به اولمه سنه سبب اصل سرور و شادیدر و بی غم و الم اولمه در فرضا  
برکسه نک قلبی همیشه سرور اولمه و آنک قلبه لطیف و شیرین فکر لر و خیال لر  
کله و اول کسه چوقلق اکل و شر به مقید اولمه هم فر به اولور و جسمنه قوت  
و لطافت کور اما برکسه فرضا لطیف طعاما ملر و نفیس و نظیف غدار یسه ولیکن  
قلبنده ناخوش فکر لر و مولم خیال لر اولمه اول غدار آنک ایچنه سکیوب لاید کتد کچه  
نخیف و لاغ اولور خواجه خانونه بویله دیدی واکا وار اول غلامه خوش آینده  
سوزل سویله دیو امر ایلدی مشوی گفت آن خانون ازین نک مهین  
خود دهانمی بچند اندرین ایچنین ژاژی چه خایم بهراو کو بیر آن خان  
ایلیس خو خانون کنیدی زو جنه ایله ای خواجه بونک مهیندن  
و عاروشه یین دن خود بنم دهانم بو خصوصه یچن حرکت ایله و اسانم بو گونه  
سوزی اکا نیجه سویله اول غلامدن اوری بو بچلین هر زه یی بچون چنیم دی اول  
ایلیس خوبو خان اولون یعنی اول دیو سبرت اولان خانیه دی که درد و غدن  
هلاک اولسون اکا بو گونه خوش آینده سوزل سویلک نه لازمدر دیدی  
مشوی گفت خواجه نی مترس و دم دهش تارود علت ازو زین  
لطف خوش دفع اورا دلبر ابرمن نویس هل که صحت یابد آن بار کر یس  
خواجه خانونه ایله ای خانون عفت مشحون یوق بویله دبعه قورقه واکا  
دم و یر یعنی ریش خند ایله و آنک مزاجنه ملایم و طبعنه موافق  
سوزل سویله تا کم اول غلامدن علت و مرض بو لطف خوشدن کیده  
و خوش خاطر لر آتی سرور و فر به اید صکره آنک دفعی ای دلبر بنم اوزریمه  
یازقو که اول ایچنه اگر یچی صحت بوله بار کر یس و صف ترکیبدر ایچنه اگر یچی  
معناسنه بونده دقیق فکر ایچی و ایچنه خیال ایچی معناسنه استعاره اولور  
یعنی اول خواجه خانونه ایله ای خانون بونده نه وار سن آنک دفعی بنم اوزریمه  
واجب بیل سن اکا بنم دیدیکم اسلوب اوزره مکمله قیل تا کم اول ایچنه فکر لر  
ایچی صحت بوله و اول مرضدن خلاص اوله مشوی چون بکفت  
آن خسته راحاتون چنین می نکنجید از بخت بر زمین زفت کشت و فر به و سرخ  
و شکفت چون کل سرخ او هزاران شکر گفت که کھی می کفت ای خانون من  
که مبادا باشد این دستان و فن چونکیم خانون اول خسته یه بویله دیدی اول  
حزن شاد اولوب بختنیدن زمینه صغمدی بخت صالمنه در لر بونده سرور  
و غرور ایله حرکت ایلمکدن کنایت اولور اول غلام بو سوزلری راست صانوب  
زفت اولدی و فر به و دخی سرخ روی اولدی قرمزی کل کی آچلیدی و هزاران  
شکر دیدی اول غلام گاه گاه خواجه نک زوجه دیردی ای بنم خانونم اولیه بودستان



وفن اوله و بو وعده دروغ و بو آلام بی فروغ بنی خسته دل قیله \* مثنوی \*  
 خواجه جمعیت بگردود عوتی \* که همی سازم فرج راوصلتی \* تاجاعت عشوه می  
 دادند و کال \* کالی فرج بادت مبارک اتصال \* تابین ترشد فرج را آن \* سخن \*  
 علت ازوی رفت کل ازین سخن وین ) خواجه جمعیت و بردعوت ایلدی و دیدیکه  
 فرج ایچون بروصلت دوزم و آنی برکسه ایله جفت ایلرم حتی جماعت اول غلامه  
 عشوه و کال و بردیلر بویله دیو که ای فرج سکا اتصال مبارک اواسون یعنی جماعت  
 خواجه نك بارانی ایلدی اکثر اول جمعیت سرنه واقف اولدیلر و اول فرج عرب  
 عشودل و بردیلر وریشختدلر قیلوب ای فرج اجتماع و اتصال سکا مبارک اواسون  
 دیدیلر حتی فرجه اول سویلتن سوزلر یقین تراولدی و آنک قلبی اول وعده نك  
 ظهورنه اعتقاد قیلدی علت بالکلیه اندن کنسیدی و آنک قلب و روحی بووصلتک  
 آرزوسنه دوشوب سرور و شاد بلیق مرتبه سنه بتدی \* مثنوی \* بعد از آن  
 اندر شب کردک بن \* امر دیر ایت حنا همچون \* پرنکارش کرد ساعت چون  
 عروس \* پس نمودش ماکیان دادش خروس ) اندن صکره کردک کیجه سنه  
 فن و صنعتله خواجه برامرده زن کبی حنا بغلدی حنا قنادید کلر بدر امر دیر  
 صقالسز کر بزیکیده دیرلر خواجه اول امر دك دست و ساعدنی عروس کبی پرنقش  
 ایلدی پس خواجه فرج عرب ماکیان کوستردی اکا خروس و بردی ماکیان لفظ  
 مفرد در تاق معنایه یعنی اکا عورت کوستردی لکن ار و بردی وائی دخی اره  
 و بردی اما اول کندونی اولندم صانوردی \* مثنوی \* مقنعه و حله عروسان  
 نکو \* کنک امر در ا پیوشانید او \* شمع راهنکام خلوت زود کشت \* ماند  
 هندو باچنان کنک درشت ) عروسان نیکونک حله سنی و مقنعه سنی کر زامرده  
 اول خواجه کیدردی مقنعه کسریم ابله عورتلر باشلرینه قودقلری چنبر در یعنی  
 لطیف وز بیا کلینلرک فاخر لباسلرنی و نازک چنبرلرنی براقدی کرز بیکده کیدروب  
 آنی کلن صورتنه قودی و دوزوب قوشوب آنی براوک کوشه سنه اوتورتدی و اول  
 فرج عربی دخی دوزوب قوشوب اول ظاهری عروس و باطنی مردعبوس اولان  
 کسه نك خاوتنه کتورتدی فرج عرب کال ذوق و سرور ابله و شوق و غرور ابله اول  
 عروسی کورد کده تمام سویندی و خواجه فی الحال شمع طرافتله هنکام خلوتده  
 سوندردی پس خواجه طشره چیقوب قیوبی محکم بند قیلدی هندو دردمند  
 انجاسین بر قوی و درشت کر بزیکنله خلوتده قالدی پس هندو دردمند اول  
 عروسه یا شمع استرکن اول مرد قوی اول هندو به محکم یا شمدی پس فرج عرب  
 نیه اوغرا دیغنی بیلدی \* مثنوی \* هندو که فریاد میکرد و فغان \* وز برون  
 نشنید کس از دخی زنان \* ضرب دغ و کف و نعره مردوزن \* کر دپنهان نعره

آن نعره زن \* نابروز آن هندو کرامی فشارد \* چون بود در پیش سک انبان آرد )  
 هندو جنگ چونکم اول مرد قوی نك کندیسنه محکم یا شمدیغنی کوردی و فعل  
 شنیه قصد ایلدی بکنی بیلدی فریاد و فغان ایلدی و چاغروب نداز قیلدی اما طشره دن  
 آنک آواز و صداسنی دغ زلزدن اوتری کسه اشدی اول حبسه دغ اورمق وال  
 چالقی و مردوزنک نعره سی اول نعره اوروجی هندونک نعره سنی پنهان ایلدی یعنی  
 خارج کردک خانه ده بر نیجه مردوزن طور مشلر ایلدی کبی دغ چار وکی دخی ال  
 چار پار وکی دخی های های ایدوب نعره و غریور اور رلر ایلدی انلرک دغ  
 چالسه سی وال چر پمسه سی و غریو نعره اورمسی اول نعره اوروجی و فریاد ایدیبی  
 هندونک نعره سنی پست و پنهان ایلدی حتی صباحه دك اول امر د کرز اول  
 هندو جنگی صدی و تمام استدی کبی ایتدی فی المثل کلبک او کنده اون طفر جغنی  
 نیجه او اور اول کلبک او کنده دخی هندوی بیچاره بر طفر جغنی اون کبی اولوب  
 صباحه دك انی اور سله دی الحاصل نیجه یلورسه اوله ایلدی \* مثنوی \*  
 روز آور دند طاس و بوغ زفت \* رسم دامادان فرج جام رفت \* رفت در جام  
 اورنجور جان \* کون دریده همچو دلق تونبان ) پس کوندن اول جماعت  
 طاس و بوغ زفت کتوردیلر داماد لر رسمی فرج جامه کندی دامادان جمع داماد  
 اولدیغی اوزره معنی بودر داماد مفرد اولق و آن علامت جمع اولوب فرجه اشارت  
 اولق هم جا زدر بوغ زفت جام اسبابیله طولو یوک بوغ دیمکدر پس تقدیر کلام بویله  
 دیمک اولور که بعد اللتیا واللی صباح اولدی فرج عربک حالته واقف اولان جماعت  
 کلدیلر و داماد اولان کسه ره عادت قدیمه اوزره بوغچه و طاس کتوروب جامه  
 آلوب کتدکاری کبی انکیچون دخی طاس و بر یوک بوغچه اسباب و لباس کتوردیلر  
 اول فرج کو بیکور سمنده جامه کندی اول غلام هندی جامه رنجور جان کندی  
 کلخا نجیلر دلقی کبی دبری بر تاش تونبان تونبک جمعی در تونی کلخا نجیه دبرلر  
 و کلخا نجیلر اکثر یا اردی بر تاش قفتان کیرلر پس هندوی دردمندک دخی اول مرد  
 قوی نك کیری ضرر بندن دبری کلخا نجیلرک اردی بر تاش دلق و خر قه سی کبی  
 اولوب جامه جانی رنجور و جسمی رفتور کندی \* مثنوی \* آمدان جام  
 در کردک فسوس \* پیش او بنشست دختر چون عروس \* مادرش آنچانسته  
 پاسبان \* که نباید کو کند روز امتحان ) پس جامده یوندی و لباسلری کیدی  
 جامدن کردک خانه به فسوس کلدی فسوس بونده مسخره معنایه خواجه نك  
 دختری اول فرجک او کنده عروس کبی اوتوری زرا اول جامده ایکن فی الحال  
 اول دختری عروس شکنده قویوب کردک خانه اوتور مشلر ایلدی و اول دختری  
 والده سی هم انده پاسبان اوتور مشدی اندن اوتری که اولیه که اول فرج کوندن



عناد و غضبیدن اول دختری افتخار ابله و آنک چهره دلکش استنی کور دیکه کبی  
شهوت اکا غالب اولوب دختره مجامعته میل ورغت ایلسون دیوقزک یاننده مادری  
نکجهیان و حافظله اوتوردی \* مثنوی \* ساعتی درری نظر کرد از عناد \*  
آنکجهان باهر دودستش ده بداد \* گفت کس را خود مبادا اتصال \* باجوتو  
ناخوش عروس بد فعال \* روزرویت روی خاتونان تر \* کیزشت شب بتر از  
کیرخر ( فرج اول دختره بر ساعت مقداری من حیث العناد نظر ایلدی اندنصرکه  
هرایکی ایله اول دختره قرش و پردی ده فتح دال ایله اون دیکدر معنی ایکی ایله  
اکاون بریخی و پردی دیکدر اما اصل نفرین ایلدی دیک معانسته در نه کم اکثر  
خواتین برکسه به نفرین و لغت اینک استه سه الی اکافار شوایدوب یوزبکی جان  
الجبی کورسن دیرا کرایکی ایله اشارت ایلرسه کال نفرین مراد اولور و مددسن بکا  
کرکرسن بن سندن بیرارم دیک معانستی ابهام قیور پس اول غلام هندودخی  
کجه اول ضربتی بد کد نصرکه کوندز آنک حسن و جمالنی کوروب بر ساعت نظر  
ایلد کد نصرکه فریخته اولوب اکایکی اینک اون برغیله نفرین و پردی هیچ کسه به  
سنگ کبی ناخوش و بد فعال اولان عروسه خود اتصال اولسون و هیچ برکسه  
سنگ کبی صورتی کوزل و سیرتی خبیث ماعونه میل و محبت قیلسون اگر چه کوندز  
سنگ یوزک تروتازه اولان خاتونلر کیدر لیکن کجه سنگ زشت و قبیح اولان ذکرک  
خر ذکرندن بدتر در پس ( بیت ) هرل من هرل نیست تعلیمت \* بیت من بیت  
نیست اقلیمت \* بیوردقلری قولک موجب کجه بو حکایه اگر چه ظاهر اهرادر لیکن  
معنیده جد و تعلیمدر و دنیانک نعمتک معنیده نیه مشابه اولدیغنی طالبلره تفهیمدر  
نه کم بوقصه دن حصه نه اولدیغنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیورلر \* مثنوی \*  
همچنان جله نعیم این جهان \* اس خوشست ازدور پیش از افتخار \* می نماید  
در نظر ازدور آب \* چون روی نزدیک باشد آن سراب \* کند پیرست  
اوواز بس جا بلوس \* خوش را جلوه کند چوز نوعروس ( بوجهانک جله  
نعیمی انجیلین قبل الامتحان اراقدن زیاده خوشدر یعنی بوجهانک جله نعیمی  
و بهجت وزینتی اول دختر زیبا و دلبر رضا کبی قبل الامتحان اراقدن زیاده خوش  
و محبوبه دلکشدر بوجهانک جله نعیمی اراقدن اکا نظر ایدنلرک نظرنده لطیف  
و شیرین آب کبی کورینور اما چونکیم اکا قریب کیدرسن و تقرب ایده سن سراب  
کبی اولور کد اصلا عطشان اوللره آنک نفع و فائده سی اولمز کذلک طالبان دنیا هم  
دنیاک حسن صورتنه نظر ایدوب اکا تقرب قیلسلر هیچ بریسی انده ذوق و لذت  
بولمز برا اول دنیا باطنی قوقش عجزه در اما چوق جا بلوس ایلکدن کند یسنه  
عروس کبی جلوه ایلر و طالبلرینه عرض جمال ایدوب هرده بهر کونه زیب

وزبورله کورینور اما آنک باطنی برزشت قوقش قاری کیدر که هر کیم آنک باطنی  
اولان وجهنی کورسه اکا نفرین و ربوب اندن حق تعالی حضرتلرینه استعاده  
ایلمک مقرر اولوردی نه کم بوحديث شریف دنیانک باطنی چرکن قوقش قاری  
کبی اولدیغنه دلالت ایلر عن ابن عباس رضی الله عنه قال صلی الله علیه وسلم (توتی  
بالد نیا یوم القیامة علی صورة عجز سمطاه زرقاء انیابها بادیة لایراها احد  
الا کرهها متشرف علی الخلابی فیقال لهم اتعرفون هذه فیقولون نعوذ بالله  
من معرفتها فیقال هذه الدنیا الی تفاخرتم بها و تقاتلتم علیها) \* مثنوی \*  
هین مشو مغرور آن کلکونه اش \* نوش نیش آلوده اورا میچش ( زنه ار آنک اول  
کلکونه سنه فریخته اولد آنک نیش آلوده اولان نوشنی طامعه یعنی آنک زهر آلوده  
اولان شر بنی و - لا و تنی ذوق ایتمه که آنک زهر آلود اولان شر بنی موجب  
هلاک اولاقی مقرر در ( بیت ) نوشش میچش که زهر افایست در عقب \*  
خرش مخور که رنج خارست در قفا \* مثنوی \* صبر کن کالصبر مفتاح  
الفرج \* ثانیفتی چون فرج در صد حرج ( دنیانک دیش و نوشندن صبر ایله که  
صبر مفتاح فرج و مراقات کاید حرجدر تا کم فرج کبی یوز شدت  
و حرجه دو شبیه سن کور که فرج در دمنده اول دختر زیباک صورت  
ظاهر سنه مفتون اولمغله نه ورطه لره اوغرادی و نه قدر حرج و زحمته مبتلا اولدی  
نی طالب دنیا اگر سن دخی بودنیانک شکل و صورتنی کوروب اکا عاشق اولورسک  
لایدخلو تخانه باطنه داخل اولد قده چوق حرج و زحمتلر کوررسن \* مثنوی \*  
آشکارا دانه پنهان دام او \* خوش نماید زاولت انعام او ( اول دنیانک دامی پنهان  
ودانه سی آشکارا در سکا اولدن آنک انعمی خوش کورینور یعنی اگر چه سکا ابتدادن  
دنیاک انعام و احسانی خوش کورینور اما حقیقته نظر اولسنه دانه سی آشکارا  
ودامی پنهان در آنک دامندن خلاص اولاق استرسک دانه سنه میل ایتمه و آنک  
زینت و بهجت و دوات و ثروتنه نظر ایدنلر یوانه کتمه که عزنا زینتی آنک آرزو و وصالنده  
ضایع قلیلسن و صکره نادمه لردن اولیه سن ( بیت ) خوش عروسیت جهان  
ازره صورت لیکن \* هر که پیوست بدو عمر خودش کابین داد \*

در بیان آنکه این غرورتنها آن هندور انبوه بلکه هر آدمی

بچنین غرور مبتلاست در هر مر حله الامن عصمه الله

بوسرخ شریف آنک بیاتنده در که بوغرور همان بالکرا اول هندویه اولدی بلکه  
هر آدمی هر مر حله ده بو نچلین غروره مبتلا در الاشول کسه بوغروره مبتلا  
دکادر که الله تعالی آتی بوکونه مغرور اولمقدن حفظ ایلیه که المعصوم من عصمه



الله دینشدر \* مثنوی \* چون پیوستی بدان ای زینهار \* چند نالی درندامت  
زارزار \* نام میری و وزیر و شهری \* در نهانش مرگ و درد و جان دهی \* چونکم  
اول دنیا به اولاشدک ای طالب دنیا زینهار نداننده نیچه کره زار زار بیکلرسن بدان  
کسر بایله اوقنسه دخی جائز اوور زیرامنی چونکم سابق الذکر اولان دنیا به  
اولاشدهن ای طالب دنیا بیل واندن حذر قبل زیر صکره نداننده چوق زارزار  
آغلرسن میرک و وزیرک و شاهلق نامی اگر چه ظاهرا مقبول و خوشدر لیکن اول  
نامک نهاننده مرگ و درد و جان و بر مرکک وارد چونکم بر دولک باطننده جان  
و بر مرکک و نیچه مرگ و درد اوله آنک ظاهرده اولان نامندن و شرف و کامندن  
یکهک عافله اولیدر \* مثنوی \* بنده باش و بر زمین رو چون سمند \* چون  
جنازه نه که بر کردن برند \* جله راحال خود خواهد کفور \* چون سوار مرده  
آرندش بکور \* بنده اول سمند کی بر یوزنده یور و جنازه کی اوله که خلق سنی  
بیونلری اوزره ایله کفور اولان کسه جله بی کندیسنه جمال استرمرده سوار  
کی که خلق اتی بیونلری اوزره قبره کتوررل سمند قوله آتیه دیرل و لیکن بونده  
مطلق آت معناسی مراد اولور کفور مبالغه ایله شکر سز کسه به دیرل سوار  
مرده دن مقصود میتدر یعنی ای وزیر و امیر نامنده اولان و دولت و ثروتله تفخر قیلان  
کسه اگر حیات حقیقه ایله حی اولق وزنده دالر منصبی بولق استرسک \* و عباد  
الرحن الذین یشون علی الارض هونا \* آیت کریمه سنک مفهومی اوزره بنده  
رحمان اول و بر یوزنده اسب مرکوب کی یورومیت کی اوله که سنی بر نیچه  
کسهل بیونلری اوزره کتوررل و خانه که کتوررل نته کمیتی بر نیچه کسهل بیونلری  
اوزره کتوروب آتی کور خانه به ایلتورل ناشکور اولان دولتلو جله ناسی کندویه  
جمال استرو بوجهلک بوینه کندی باری قومی مراد ایلر چونکم مرده دل  
اوله و کندی باری کردن ناسه تحویل قیله ناس اتی سوار مرده کی کورخانه سنه  
کتوررل و آنک باری بیونلری اوزره کتوررل پس بواغیا و اهل دنیا موتی کیدر  
انکچون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بیوردیلر \* ایاکم و بحالسه الموتی قالوا  
وما الموتی یارسول الله قال علیه الصلاة والسلام الاغنیاه و فی روایة اخرى اهل  
الدنیا \* بونلرک بر نیچه وجوهله موتیه مشابهلری وارد اولامرده دلردر که موتی  
نیچه ایستمز و سوز فهم ایتمز ایسه انلردخی کلام حتی ایستمز و دین و ایمانه  
معلق اولان سوزلی فهم ایتمز و دخی مرده نیچه حرکت ایتمز سسه بونلر دخی  
طریق الهیده آنک کی حرکت ایتمز و بر مشابعت دخی بودر که خلق عالم مرده بی  
نیچه کتوررل و کورخانه به کتوررل ایسه اول مرده دل اولان اهل دنیا دخی  
نیچه کسهلر بار اولوب انلرانی کتوررل و خانه سنه کتوررل نته کم بیوررل

\* مثنوی \* بر جنازه هر کرا بینی بخواب \* فارس منصب شود عالی رکاب \* زآنکه  
آن تابوت برخلقست بار \* بار برخلقان فکندند این کبار \* خوابده هر کیمی جنازه  
اوزره کوره سن اول کسه عالی رکاب فارس منصب اولور جنازه کسر جمیله میت  
کتوررکاری صال اغاجنه و تنه شوی تخته سنه و تابوته دخی دیرلر بوراده تابوت  
معناسنه کلور بوواقعک تعبیری بویله اولور کسه اول کسه منصبه را کب  
اولور و رکابی عالی اولان کسهلر مرته سن بولور زیر اول تابوت خلق اوزره باردر  
بوا کرا ایسه بارلرنی خلایق اوزره براق دیرلر پس بوجه دن مرده به مشابه اولدیلر  
\* مثنوی \* بار خود بر کس منه برخویش نه \* سروری را کم طلب درویش به \*  
پس ای غنی کندی بوکی کسه اوزره قومه کندک اوزره قوسرورلکی طلب  
ایله درویشلاک بکدر یعنی کندی بوکی غیری اوزره راقه کندی اوزر بکه  
قوو باری کندک کتورر و بین الناس سرور اولغی طلب ایله حقیقته درویشلاک  
صورتنده اولان سرورلکدن نیچه وجوهله اولیدر \* مثنوی \* مرکب اعتناق  
مردم رامیا \* تانیاید نفرست اندردو پا \* خلقک بیونلری مرکبی باصمه تاسنک  
ایکی ایاغکه نفرس کلیه یعنی آدمیلرک رقابی مرکبی باصمه و چکنه تاکم سنک ایاغکه  
نفرس مرضی کلیه نفرس بر مرضدر که اکثر اکابر و اغنیاسنک ایاقلرند پیدا اولور  
و آنک سبی اصل رقاب ناسی باصق و چکنه کندندر دیمشلر پس اکثر اکابر رقاب ناسه  
باصد قلدن اوتوری بو مرض آنلره مخصوص صدر انلردن غیری به دکل \* مثنوی \*  
مرکی را کاخرش توده دهی \* که بشهرمانی و ویران دهی \* برمر کبه که  
عاقبت سنن اکفرش و بررسن زیر بر شهره بکزر سن و ویران کوی سن مصرع  
اولده اولان ده فتح دال ایله فرش معناسنه یعنی اون بر مقله نفرین ایتمک معناسنه در  
ودهی کسر دال ایله فعل مضارع مخاطبدر و مصرع تانییده دهی کسر دال ایله لفظ  
مر کیدر ده کوی معناسنه و یا خطاب ایچون اولور تقدیر کلام بویله دیمک اولور که  
ای منصب و دوات صاحبی برمر کبه که آخر سن نفرین و بره سن مر کیدن مراد  
منصب اولور یعنی شول بر منصبه که آخر الامر سن نفرین و بره سن واندن نفرت  
ایله سن که شمعی بر شهر مهوره بکزر سن و لیکن اول مر کبه نفرین و لعنت  
و ردیکک و قنده ویران کوی کی سن \* مثنوی \* دهدهش اکنون که چون  
شهرت نمود \* تانیاید درویران کشود \* دهدهش اکنون که صدبستان  
هست \* تانکردی عاجز و ویران پرست \* اکفرش و برشمیدر که شهرسکا کورندی  
نارختی ویرانه ده ایچق اولیه سن اکاشمیدی قرش و برکه سکا یوز بستان واردر تاکم  
عاجز و ویران پرست اولیه سن دهدهشدهی ضمیر بیت سابقده اولان مر کبه عائد  
اولور بیت تانییده اولان اش ضمیری دخی اکا عائد اولور کشود بونده کشودن



معناست که مصدر در شهر دن مراد بونده شهر حقیقت و منصب آخرت در تقدیر  
کلام بویه دیمک او را که ای اهل منصب چون که سکا مهر حقیقت و منصب  
آخرت کورندی و آنک شرف و عزتی ظاهر اولدی حالاسن اول مرکب منصبه  
نفرین و پرواندن نفرت ایله تا کم رخت عمرکی و متاع حیاتکی بو ویرانه اولان  
دنیا ده آچق کرکز و آتی بو خرابه ده خرج ایتمک و عبث بیر صاچق عاقله لائق  
اولم ای بودنیا ویرانه سنده مرکب منصبه سوار اولان کسه حالاشده سن اول  
مرکب منصبه نفرین و برزیرا که سنک مهوی و روحانی نیجه یوز بستانک وارد  
حتی اول مرکب منصبه مقید اولمقله و آنک اسیری اولوب قالمقله عاجز و ویرانه  
پرست اولمده سن که بودنیا آخرته نسبتله سرنامره ویرانه کیدر و بونده اسیر منصب  
اولان طائفه فی الحقیقه عاجز و فقیرلر و اهل غنایس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی  
غنی النفس حدیثک و وجنبه غنای نفسه مالک اولان عز یزدر **مشوی**  
کفت پیغمبر که جنت ازاله \* کرهمی خواهی زکس چیرنی مخواه \* چون  
نخواهی من کفیل مرزا \* جنت الماوی و دیدار خدا ( حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم ثوبان حضرت تلری نه خطابا یوردیلر که جنت اعلا بی ثوبان حضرت  
اللهدن اگر استرسک اصلا برکسه دن برشینی استمه چونکم سن سوال ایتمه سن  
تحقیقا بن سکا جنت الماوی و دیدار خدایی کفیل بو بینر ثوبان حضرت تلری نه  
روایت ایلدیکی بو حدیث شریفه اشارتدر عن ثوبان رضی الله عنه قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من یضمن لی شیئا ضمن له الجنة قال ثوبان انا یا رسول الله فقال  
علیه السلام لا تسأل الناس شیئا ضمن لك الجنة فكان ثوبان لا یسأل الناس شیئا  
حتى سقط يوما سوطة فترل واخذہ ولامر احدا ان یناوله **مشوی**  
آن صحابی زین کفالت شد عیار \* تابکی روزی که کشته بدسوار \* تاز یانه از کفش  
افتاد راست \* خود فرود آمد زکس آرا نخواست ( اول صحابی بو کفالتدن  
عیار اولدی عیار بونده قتح عینله غل و غشدن خالص اولمق معناست نه در  
و صحابیدن مراد رسول اکرم حضرت تلری نه معنی اولان ثوبان حضرت تلری نه  
و تقدیر کلام بویه دیمک او را که اول صحابیدن اولان ثوبان حضرت تلری نه  
مکرم حضرت تلری نه بو کفالتدن غل و غشدن خالص اولدی حتی برکون برمر که  
سوار اولمش ایدی آنک راست الندن تاز یانه دوشدی راست صفت اولدیغی اوزره  
معنی بودر اما صفت اولسه دخی جا یزدر بو تقدیر اوزره معنی قامچی آنک الندن  
زمین اوزره راست دوشدی یعنی صحیح اول قامچی آنک الندن راوزره واقع اولدی  
فی الحال کندیسی مر کبدن آشفه کلدی انی پیاده اولان کسه لردن بکاشوتاز یانه بی  
البو برک دیو استمدی بلکه سوال ایلمکدن اجتناب ایدوب بنفسه کندی آنندن

آشخی اینوب و اول قامچی بی البو اکا سوار اولدی پس بونده ناسدن سوال ایلمک  
مذمتنه و مضرتنه تنبیه و اشارت اولور اکثر عرفا الله تبارک و تعالی حضرت تلری نه  
سوال ایتمک بیه استیجا ایتمشله و حضرت ابراهیم کی (علمه حسبنا بحالنا) دیوب  
آنک قدیمی اوزره کتمشله در کمال ان عطاء الاسکندی فی الحکم ربما استجی العارف  
ان یرفع حاجته الی مولاه اکتفاء بعلمه و مشیته فکیف لا یستجی ان یرفعها الی خلقة  
**مشوی** \* آنکه ازدادش نیاید هیچ بد \* داندوبی خواهش خود میدهد  
اول خدا که آنک دادندن هیچ بدکن سنک حالکی بیلور و برخواهشمن خود  
انی سکا برر یعنی اول مطی و جواد اولان خدای تعالی که اصلا آنک داد و عطاسندن  
بدلک کلز و اول برقوله بدو قبیح اولان شلری عطا قیلن فرضا برقول عطایه مستعد  
اولسه و لیکن ترک خواهش قیلسه آنک حالنی بیلور خود بی سوال اکا لازم اولنی  
و برر پس عاقله لائق اولان بو او را که جمیع حاجتنی حضرت حقه عرض ایلیمه  
و مرادنی همان اکا سوبیله (یت) حافظ آب رخ خود بر در هر سه فله مر یز  
\* حاجت آن به که برقاضی حاجات بریم \* وقال ابن العنابی الحکم لا ترفعن  
الی غیر الله حاجه فکیف یرفع حاجتک عنک من لایسته طیع ان یرفع حاجته عن نفسه  
**مشوی** \* و ربما حق نخواهی آن رواست \* آنچنان خواهش طریق اندیاست \*  
بدنماید چون اشارت کرد دوست \* کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ( و اگر  
امر حقله است نه سن اول روادر آنچلین خواهش طریق اندیادر چونکم دوست  
اشارت ایلدی بدقالت کفر ایمان اولدی چونکم کفر اتدن اوزریدر یعنی اگر ناسدن  
امر حقله است و انلردن اذن الهی ایله سوال ایلمک اول سوال هر وجهله روا  
و سزادر زرا آنچلین استمک و سوال ایلمک اندیای عظام علیهم السلام طریق برلیدر  
نته کم حق تعالی حضرت تلری حبیبه خطابا (خذ من اموالهم صدقة تطهرهم  
و تزکیهم بها) دیمکله ناسک اموالندن صدقه اخذ ایلمکه امر ایلدی پس حضرت  
نبی مکرم صلی الله علیه وسلم دخی ناسه سز اموال بکزدن زکاة و صدقاتی  
اخراج ایدوب محلی اولنله و برک دیوانلره سوبلدی پس بوناسدن سوال اولدی  
اما حضرت حق چونکم امر بیه اولدی بوناسدن سوال بدو قبیح اولدی نته کم شیخ  
محمد سررزی حضرت تلری دخی چونکم اشارت الهیه ایلله شهره کلوب در بدر زنبیل  
کردان اولوب دروزه قیلدی وسائل اولدی بودخی مذموم و قبیح اولدی زیرا  
دوست حقیقی چونکم سواله اشارت ایتدی بدلک و قبیح لک قالمدی بر کفر که  
آنک امرندن اوزری اوله اول کفر ایمان اولدی مثلا برکسه کفار اسیر اولسه  
و کفار دخی اول مؤمنی کافر اولمقله اگر اه قیلسه و اول دخی ظاهرا کافر اولسه  
اول کفر عین ایمان اولور نته کم برکسه حین ضرورتنه حرام یدسه و اکل میته و اکل



لحم خنزیر ابله (فن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه) آیت کریمه سنک  
موجبچه اول کمره حلال یمش اولور زبراغیری به حرام اولان اول حینده  
امر حقه اکا حلال اولدی کذاک کفر دخی محله اختیار اولسه امر حقه  
او کفر ایمان اولور \* مثنوی \* هر بدی که امر او پیش آورد \* آن زنی که های  
عالم بگذرد) هر بر بدی که اول الهک امری ایلر و کتورر اول عالم نیکولرندن ایلر و کچر  
یعنی هر صورت ظاهرده قبیح اولان شیئی و فعلی که اول حکیم اولان خداک  
امر شریفی ایلر و کتورر و ظهور مرتبه منه بتورر اول بدو قبیح اولان شیئی عالمک  
ایولرندن سبقت ایلر مثلاً اصحاب کهفک قطعیری که حد ذاتده بر بد و نجس شیئی  
ایکن چونکم آنک امر شریفی اول کلبی ایلر و کتورر اول کلب عالمک نیکولرندن  
ایلر و سبقت ایلدی (بیت) چون سک اصحاب را دادند دست \* شد سر شیران عالم  
جمله پست \* و دخی حضرت خضر علیه السلامک فعلی کبی که بحسب الشرع  
والعقل انک قتل نفس زکیه و خرق سفینه ایلسی بدو قبیح ایدی و ایکن چونکم  
اول فعلل امر حقه ایلر و کلدی عالم خلقنک نیکو اولان افعالندن اول سبقت  
فیلدی که حقیقتده اول فعلل عین حکمت و محضاً مصلحت ایچون ایدی و بونک  
عکسی بحسب الظاهر هر نیکو اولان شیری که حق سبحانه و تعالی نیک امر شریفی  
مدبر قبله و قبیحلرندن عدایله اول عالمک قبیح اولان شیلرندن دوترو پست تراولور  
مثلاً ابلیس و باهم و برصیصا کیکد بونلرک هر بری عالمک نیکو کاری و عالی مقداری  
ایدی چونکم حق تعالی بونلری مدبر ایلدی بونلر سار قبیحلرندن دوترو پست تر  
واقع اولدیلر \* مثنوی \* زآن صدق کر خسته کرد دین پست \* ده مده که  
صد هزاران در دروست) اول صدقن اگر پوست دخی خسته اوله نفرین و برمه که  
صد هزاران در باشد اور نفرین مده اگر پوست اونتر خسته و شکسته کرد صدقن  
مراد بونده صورت و دردن مراد معنی وسیرت و حسن خصلت اولور یعنی شول  
بر صورتن اعراض ایلر و اکا نفرین و برمه که آنک درونده نیچه یوز یک  
معنی درلری و اخلاق حبسه و علم حکمت جوهرلری اوله اگر فرضی آنک پوستی  
و بشره سی بحسب الظاهر فقیر و حقیر و شکسته دخی اولور سه ضرر و برمز زبرا  
صدقن مقصود در و صورتن مقصود معنی بر در چونکم بر صورتک درونی بر معنی  
اوله اول صورتک ظاهراً خسته و حقیر اولسی مذموم دکلدر \* مثنوی \*  
این سخن پایان ندارد باز کرد \* سوی شاه و هم مزاج باز کرد \* باز در کان  
چو زرده دهی \* تارهد دستان تو ازده دهی) بوسوز پایان طوتمز کبر و دودون  
پادشاه جانبده و هم مزاج باز اول شاهدن مراد بونده شاه حقیقت در مصراع  
ثابده اولان باز طوغان معنایه در ولیکن اندن مراد شول عالم معنی و عالم صورتک

صیادری اولان طریقت و حقیقت شهبازی اولور که فن بونلر صید و شکار ایتک  
ایچون پادشاه حقیقتدن من وجه دور اولسه لر و عالم صوری و معنوی ده پرواز اید و ب  
نیچه شکارلر فلسفه لر فی الحال دونوب ینه شاه حقیقتنه رجوع ایدرلر پس حضرت  
مولانا قدس سره الاعلی تجرید قاعده سی اوزره کندیلر ینه خطاب و بواسلوب  
اوزره غیر بلره تعربض و ارشاد ایدوب بیوررلر بو تعبیر و تقریر اولتان سوزو بونظمه  
کلان و مکتوب اولان کلام پرسوز پایان و غایت طوتمز بوسوزی سو یلمکدن  
و بو گونه معارفی تعبیر ایلکدن فراغت ایدوب شاه حقیقتک جانبده رجوع ایلر  
و اول پادشاهده همیشه انابت قیلان و راجع اولان حقیقت باز لرینک هم مزاجی  
اول و انلرک مشربنده او اوب انلرک سیرتی اوزره پرواز قیل انلرک مزاج و مشرب  
اولدر که هر بار عالم صورته میل ایدرلر اندن نیچه معنی و مقصودی شکار ایدوب  
فی الحال جناب حقه رجوع ایدرلر و صورتی قویوب معنی سمته کیدرلر امدی ای  
عالم صورنده قالان سالکده دهه منسوب اولان انون کبی گانه کبر و کت تا کم سنک  
دستلر کده دهلکدن قورته اولکی دهه ایکی دالک بله فقعه لر بله بر موضعهک  
اسمیدر که انک التونی بغایت خالص اولور اکا متصل اولان بانبست ایچوندر فن  
التون زیاده خالص اولسه زرده دهی کیدر دیو اکا تشبیه ایدرلر دستان قصه  
معنایه اولسه دهه جائزدر اما دستلرک جمعی اولق محله انبدر مصرع ثابده اولان  
ده دهی اولکی دالک قحقی و ایکنجی دالک کسر بله اوقنور اکا متصل اولان یا  
مصدریه در دهه ایکی ال ابله نفرین و یرمک معنایه در پس تقدیر کلام بویله دیمک  
اولور که ای صورته مائل اولان سالک بو عالم صورتن کذر قیوب و زرده دهی  
کبی خالص و بی غش اولوب معدن حقیقت کبر و کت و کان اصله بو عالم صورتن  
رجوع ایت تا کم سنک اللرک بو عالم صورته دهه اولقندن و نفرین و یرمکدن خلاص  
اوله \* مثنوی \* صورتی را که بدل ره میدهند \* از دامت آخرش ده میدهند)  
اهل صورت بر صورته که کوکله یول و برلر ندانندن آخر اول صورته دهه و برلر  
یعنی بو عالم صورتک اسیری اولان طائفه هر بر صورتیکه کوکله لر ینه قویله لر و اکا  
تعلق و محبت قبله لر آخر الامر کال ندانلرندن اول صورته نفرین و برلر انکچونکه  
حقیقت کاری کوردد که نصره اول صورتی کندیلر عدو و رهن مشاهده  
قبولرلر انکم حق تعالی حضرتلری حقیقت اعتباری ایلر (انما اموالکم و اولادکم  
عدو و لکم فاحذر و هم) بیوردی که بو گونه صورتلرا کر بر کسه بی حضرت  
حقندن و عالم حقیقتدن دور و محجور ایلسه آخر الامر انک ضرری مشاهده  
ایلیوب ندانندن اکا نفرین و یرر \* مثنوی \* دزد را کان قطع بلخی میدهد \*  
ذوق دزدی را چوزن ده میدهد \* ده دادن دیدی از دست حزین \* ده بدادن



زین پریده دست بین ( مثلا دزد که - بین قصاصده اولان اول قطع بد ایلک که  
 تلخاک و بر اول - حینده دزدیک ذوقنه زن کی نفرین و بر که اکثر نفرین و بر مک  
 زلرک عادتیدر که چن برشیدن بیرار اولسدر اول شبهه مقابل ابکی المرنی قارشو  
 ایدوب و یوزلنی اندن چو یروب نفرین و لعنت سکا بن سندن بیرارم دیر حزن  
 اولان زندن و یاخود غمکین اولان هندوی برمخندن نفرین و برمکی کوردک بوالی  
 کسایش سارقدن هم خرسزاق لذت و ذر دلاک صنعتند نفرین و لعنت و برمکی  
 کور که حین قصاصده کندیک مقدمایل و محنت ایلدیک فعل و صنعتند نه مرتبه  
 نفرین و لعنت ایلر **مثوی** \* همچنان قلاب و خونی و اووند \* وقت تلخی  
 عیش راده میدهند \* توبه می آرند هم پروانه وار \* باز نسبیان میکشدشان  
 سوی نار) قلاب و خونی و اووند هم بونجین تلخاک وقتی عیش و نفرین و برل یعنی  
 سارق حین قصاصده و فرج حزن حین لقاده اول مائل اولدیخی عیش نه مرتبه  
 نفرین و بر دسسه قلاب و خونی و اووند اولنلر دخی محنت و نیش وقتند عیش  
 نفرین و لعنت و برلر اول عیش و نوشیدن توبه کتورلر هم پروانه وار نسبیان  
 کیروانلری نار جاننه چکر یعنی بوطافه کندیلرین کارلندن چن بر ضرر کورسدر  
 و الم چکسدر اندن توبه ایدرلر چونکم اول بلا و آفت کیده نسبیان انلری پروانه کی  
 کیرو اول نار مثابه سنده اولان کار و کرداره چکر **مثوی** \* همچو پروانه  
 زدوران نار را \* نور دید و بست آن سو بار را \* چون پیامد سوخت برش را  
 کر بخت \* باز چون طفلان فساد و ملح ریخت ( بوطافه فی المثل پروانه کی  
 ابراقدن اول ناری نور حقیقند نار کی اولان کاری نور کوردی و اول جانبه یوک  
 بغلیدی یعنی زیاده قصص و عزیمت ایلدی تا کم اول نور زعم ایلدیک ناره  
 کندیسنی اوره اول نار انک پروبالنی باقر و اول پروانه دونوب اندن قاچر کیرو اول  
 محنت و ضرری فراموش ایدوب او غلجقلر کی دوش و طوزی دو کر ملح ریخت  
 بونده ملاح و منفعتی دو مک و ضایع ایتکدن کنایت اولور بر خوش کیدر کن  
 دوش و سبب لذت و چاشنی اولان طوزی دو کوب ضایع ایدرنته کم او غلجقلر  
 کذلک بو ذکر اولن طافه دخی بر شبثی کندیلر محبوب و مقبول کور و ب اول  
 جانبه سرعتله کیدر کن او غلجقلر کی دوش و طوزی دو کوب فسادلری  
 و قبا حنلری ظاهر اولدیخی کی نادب و قصاصه مستحق اولورلر پس بر مقدار  
 تأدیب اولور و حد اور بلور و یا برینجه زمان پس قانددنصکره بر لاله بودا ملردن  
 کیرو آزاد اولور و پروانه کندیسنی شمه اوروب پروبالنی بر مقدار سوخته قیلوب  
 اندن کیرو نجات بولدیخی **کی** بونلر دخی اول بلادن تکرار نجات بولورلر  
**مثوی** \* باز دیکر برکان و طمع سود \* خویش زد بر آتش آن شمع زود \*

باز دیکر سوخت هم و اس بخت \* باز کردش حرص دل ناسی و مست) تکرار  
 نفع و سود کانی اوزره پروانه کندیسنی اول شمع آتشی اوزره اوردی بر کره دخی  
 یاندی هم اندانصکره کیرو صیجادی کیرو حرص دل آتی ناسی و مست ایلدی  
 اس مبتلای شهوت و اسیر صورت اولان کسه لک هر بریسی معنیده پروانه به  
 بکرلر چن کندی مراد لری شمعند تقرب قیلسدر و اندن آزرده اولسدر قیجادرل  
 بعد زمان اول ضرر و زیانی حرص و شهوت انلر فراموش ایدرلر و بر کور اول کار  
 و کرداره مست و عاشق اولورلر و انک وصاله میل و رغبت قیالورلر **مثوی** \*  
 آرزمان کز سوختن و می جهد \* همچو هندی و شمع راده میدهد \* کای رخت  
 تابان چوماه شب فروز \* وی اصحت کاذب و غرور سوز) اول زمانکه پروانه  
 و پروانه به مشابه اولان طائفه باعقلاندن کیرو صیجارقصد سی سبقت اباین غلام هندو  
 کی شمع قرش و بر رنته کم اول غلام هندو کندیک مشوقه سی اولان شمع نفرین  
 و بردی بویله دیو که ای دختر سنک رخک ماه شب فروز کی تاباندر و ای دختر سن صحبتده  
 کاذب و مغرور و سوز سن یعنی سنک پرتو جالکه مغرور اولوب کندیسنی سکامقارن  
 و صاحب قیلان طالبکی بجای سن پس سن صورت صادق و حین صحبتده کاذب  
 سن دیک اولور **مثوی** \* باز از یادش رود توبه و انین \* کاوهن الرحمن کید  
 ال کذین) پس توبه و انین و ناله و حنین هم اندمکه اول بلادن قورنله کیرو انک  
 یادندن کیدر زیرا حق تعالی کاذبلر کید و مکرنی ضعیف و مست ایلدی شول  
 کسدر که باشلر بنه بلا کدیک زمانده توبه ایدلر انلر توبه ده کاذبلر (توبه الکذابین  
 علی اطراف لسانهم) حسیجه انلر توبه سی همان لسانلرند در چونکم اول بلا و امتحان  
 انلرک باشند کیده (ولور دوالعادوا لمانهوا عنه) آبتک مفهومی اوزره همان نهی  
 اولد قلمی عمله عودت ایدرلر پس حق تعالی کاذب اولنلر کید و مکرنی ضعیف ایلشدر  
 هر بار که انلر نار کید و مکرنی ابقاد ایلدله حق تعالی حضر تلری آتی بر حالله اطفایلر  
**در عموم تاویل این آیت که کلا و قد و انار الحرب**

بوسرخده اولان آیت سوره مائده اولان آیه اشعارت اولور که اولی بودر  
 ( والقینا بینهم العداوة والبغضاء ) یعنی بویهودیلرک ما بینه عداوت و بغضا القا  
 ایلدک پس بونلرک قلوبی بر برینه موافق و اقوالی بر برینه مطابق اولر (کلا و قد و انار  
 نار الحرب اطفأ الله) هر بار که بونلر رسول ایله و اکاتباع اولان مؤمنلر ایله  
 حرب ایلکی مراد ایللر و انک اوزرینه شروضر القایتمکی اناره قیللر و انکله  
 جنگ و جدال ایتک آتشی ابقاد و اشتعال ایللر الله تعالی انلرک حرب ایچون  
 ابقاد و اشتعال ایلدکاری آتشی اطفایلر یعنی بونلرک آتش شرفی مسلم انلردن  
 منع ورد ایلوب ما بینلرنه ایقاع ایلر و یاخود بونلر هر بار که بر طائفه ایله حرب ایتک



مراد ایلسلر حق تعالیٰ انلری مغلوب قیلوب حکم توراته مخالفت و امر حقہ خیانتلرندن اوتری زیر بر کره توراتک حکمن افساد ایلدیلر حق تعالیٰ بخت النصری مسلط قیلدی و بر کره دخی افساد ایلدیلر مسلمانلری مسلط قیلدی بو آیت کریمه ک اگرچه و رودی خاصدر که یهودیلر حقنده درو لیکن بونک حکمی عامدر نته کم بویان لطیف بو آیت کریمه نک جموی اوزره اولان حکمک تاویلنده در نته کم یوررلر ﴿ منوی ﴾ کلاههم اوقدوا نار الوغا \* اطفأ الله نارهم حتی انطفأ ) هر بار که بو کاذبلر ناروغانی ایقاد ایلدیلر الله تعالیٰ بونلرک نارنی سو بندردی حتی سویندی بویته اولان ضمیر مطلقاً جمع کاذب اولارله راجع اولور که بیت سابقده هر ورایلدی و بونده وغادن مراد نفس و شیطانله اولان جنک و وغا اولور و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که طریق الهیده کاذب اولان قوم هر بار که نفس و شیطانله جنک ایتک نارنی درون دللرنده ایقاد ایلسلر یعنی انلرله جنک ایتکه قصد و عزیمت قیلسلر الله تعالیٰ بونلرک نار عزیمتنی و شعله صدقنی سویندرر حتی بونلرک نار درونی دخی فی الحال سوینور حق تعالیٰ بونلرک دروننده اولان نار قصدی و شعله عزیمتی انکیچون سویندرر که بونلر اول نار عزیمتی ایقاد و اشتعال قیلقد صاقد دکلر بلکه کاذبلر در انکیچون حق تعالیٰ انلرک قلبنک نار عزیمتنی سویندرر حتی انلرک کانون دروننده اصلاً عزیمت قالیوب منطقی اولور و انلرک قلبی خیر جانبنده اولان شعله عزیمتنی خالی قالور ﴿ منوی ﴾ عزم کرده که دلاً انجامه ایست \* کشته ناسی زآنکه اهل عزم نیست ) طریق الهیده کاذب اولان کسه معصیت قیلندن طاعت جانبته عزم ایلمش کندی قلبنه بویله دیو که ای کوکل اول مرتبه ده طورمه و کندبکی بو کونه بلایه اورمه فی الحال بو عزیمی ناسی اولمش و بوقصدی فراموش قیلش زیرا که اهل عزم دکلر و بو عزیمده کاذبلر انکیچون اول خیر جانبنده اولان عزیمتی فراموش ایلر ﴿ منوی ﴾ چون نبودش تخم صدق کاشته \* حق برونسیان آن یکماشته چونکم اول کاذب اولان اهل هوایه اکلمش بر صدق تخمی اولدی و عزیمتی صادقانه قیلدی حق تعالیٰ حضرتلری اول کاذبک اوزرینه اول عزیمتک نسیانی حواله ایلشدر انکیچون اول خیره اولان عزیمتی اویندر اکر اول عزیمتمده صادق اولیدی حق تعالیٰ اکانسیانی حواله قیلزدی و انک عزیمتی منسی اولزدی و شعله دروننه خال و نقصان کلزدی ﴿ منوی ﴾ کرچه بر آتش زنه دل میزند \* آن ستارش را کف حق میکشد ) اگرچه اول کاذب دل آتش زنه سی اوزره اورر انک اول ستاره سنی کف حق سویندرر آتش زنه چاقمه دیرلر ستاره دن مراد بونده کوکلدن ظهوره کلان قصدلر و عزملر در و تقدیر کلام

بویله دیمک اولور که اگرچه طریق حقده کاذب اولان کسه کوکل چاقمنی اورر و اندن نیجه عزملر و قصدلر شراره سی ظهوره کلور ولیکن انک اول عزیمت و قصد و نیت ستاره لری کف ارادت الهی سویندرر انکیچون صدق و خلوصله اولین عزم و قصدک شعله و فروغی اولوب و نتیجه سی ظهوره کلر

﴿ قصه هم در تقریر این آیت ﴾

بوقصه هم بو آیت کریمه نک تقریرنده در یعنی ( کما اوقدوا نار الحرب اطفأها الله ) آیتک تحقیق و تاویلنده در ﴿ منوی ﴾ شرفه بشنید در شب معتمد \* بر کر فت آتش زنه کاتش زند \* دزد آمد آن زمان پیشش نشست \* چون گرفت آن سوخته میکرد پست \* می نهاد انجاسر انکشت را \* ناشود استاره آتش فنا ) بر معتمد علیه کسه خانه سنده کیجه ایچنده بر شرفه اشدی و یلدیکه کندینک خانه سنه بر یکانه کسه کلدی شرفه شینک فحیله آواز پای معناسنه در آتش زنه بی طوتدیکه آتش اوره یعنی چاقمی اخذایتدیکه چاقق چاقه و آتش یافه خرسر فی الحال کلدی و اول صاحب خانه نک قرا کو لقمده او کند، اوتوردی چونکم اول سوخته شراره لری طوتدی اول دزدانی پست ایددی یعنی چاقمندن چیقان شراره لری چونکم اول قاوطوندی اما ظلمنده اولان دزدانی پر مغیله پست ایدوب سویندردی اول سوخته اوزره دزدسر انکشتی قوردی تا کم آتشک شراره لری محو و فانی اوله ﴿ منوی ﴾ خواجه می بداشت کز خود میزد \* این نمیدید او که دزدش میکشد \* خواجه گفت این سوخته نمناک بود \* میزد استاره از تریش زود \* بس که ظلمت بود و تاریکی زیش \* می ندید آتش کشتی را پیش خویش ) خواجه ظن ایلردیکه اول شرر کندی سندن اولور یعنی سوینور اول صاحب خانه بونی کورمدیکه انی دزد سویندرر خواجه ایسه اول شراره لری کندی کندندن سوینور صانوب بهسانه بی سوخته به بولوب دیدی بو سوخته نمناک ایدی انک ترک کندندن و نمناک لیکندن استاره علی الفور سوینور خواجه حقیقت حالی انکیچون کوره مدیکه خانه نک درونی اولدن چوق ظلمت و تاریکی ایدی لاجرم کندینک او کنده آتش کش اولنی کورمدی یعنی صاحب خانه کندی او کنده اول آتش کش اولان دزدی انکیچون کورمدیکه خانه نک درونی اولدن زیاده ظلمت و زیاده تاریکی ایدی پس آتشک سوینسنی قاودن و یا خود کندی کندندن ظن ایلدی اکثر کسه لک خانه قلبی دخی بو که بکزر کسه درونلرنده قچن بر شعله عزیمی و آتش قصدی باقق ایسته سهر آتی نهانی بر کشته وارد اکر ناس اول کشته آتش درون اولان کسه بی بیله میوب انی کندی کندندن منطقی اولدی ظن ایلر



نته کم بو معناله اشارت بیوردر \* مثنوی \* اینچنین آتش کشی اندر داس \*  
 دیده کافر نبیند از عیش ) بونچلین بر آتش کش انک کوکلنده واردر اما کافرک  
 دیده سی آنی عیشدن کورمن اندر داس ده که ضمیر اضممار قبل الذکر قاعده سی اوزره  
 مابعدند اولان کافره راجع اولور عیش عین مهمله نك و میك فتحه ر یله کوزده  
 برنوع مر صدر که رؤیته ضعف و بر و کوزی فان بورر و تقدیر کلام بویه دیک  
 اولور که بوذ کر اولسان آتش کش کی کافرک کوکلی ایچره واردر ولیکن دیده  
 کافر اول نهانی اولان آتش کشی کورلکندن کورمن و عدم بصیرتی اولدیغندن  
 اول کانون قلبنده اولان شهله قصه و عزیمتی سویندن کیمدر بیلز \* مثنوی \*  
 چون نمی داند دل داند \* هست با کردنده گرداننده \* برداننده نك کرکلی  
 نیچون بیلز دون کسه ایله دوندر یچی واردر یعنی بر عالم قلبی بونی نیچون بیلز  
 یعنی یلور که هر دور ایلین کسه ایله برمدور واردر که البته دور ایلین شی مدور سز  
 اولز و هر محرک لابد محرک اولنجیه حرکت قیلز پس درون داده اولان قصه  
 و عزیمتی دخی لابد بر فتح اید یچی واردر البته انسانک درونه بر قصه و عزیمت  
 نه کنیدی کنیدیه کلور و نه کنیدی کنیدیه کیدر عند العارفین کتور یجیسی و دخی  
 کیدر یجیسی معلوم و مشهوددر \* مثنوی \* چون نیکو بی که روز و شب  
 بخود \* بی خداوندی کی آید کی رود ) نیچون دیمز سن که روز و شب کنیدیه  
 خداوند سز کنیدی کنیدیه کلور کتور و عاقل اولان نهاری کونشک طوعنه سندن  
 وایلی دخی آفتابک غروب قیله سندن و آفتابک طلوع و غروب بی دخی مجرد فلکک  
 دورندن و فلکک دورنی دخی مطلق عقول و نفوس سندن بیلز بلکه بوجه ده  
 متصرف اولان همان اول فاعل مختاری یلور و کچه بی کتورن و کوندزی  
 کیدرن دخی نهاری لیل دن سلخ ایلین همان اول خداوند حقیقی اولدیغنی یلور  
 نتم سورة قصصده اولان بوایت کریمه هم بومعنایه دلالت قبولور \* قال الله  
 تعالی ( قل ارأیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله  
 بأنیکم بضیاء افلا تنسونهون قل ارأیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم  
 القیامة من اله غیر الله بأنیکم بلیل تسکونون فیه افلا تبصرون ) \* مثنوی \*  
 کرد معقولات میگردی بین \* اینچنین بی عقلی خودای مهین ) ای مؤثر حقیقیدن  
 غافل اولان کسه سن معقولات اطرافنه طولانور سن کور بونک کی کنیدی عقل  
 سزلفکی ای مهین یعنی ای خور و حقیر اولان وای فاعل حقیقیدن غافل فلان  
 بو قدر زماندر معقولات اطرافنه طولانور سک امام مؤثر حقیقی کیمدر بیلز و فاعل  
 حقیقیدن آکا و خبردار اولمزن کنیدیک بو عقل سزلفکی کور اگر سن صحیح  
 عاقل اولیدک هر دارک برمدوری و هر اړک بر مؤثری اولدیغنی یلور دیک پس بوجه

افعال و آثارک فاعل و مؤثری واجب الوجود اولان حق تعالی حضر تری اولدیغنه  
 اقرار قبولور دیک چونکم بو قدر آثارک مؤثر حقیقی و بو قدر افعالک فاعل حقیقی سندن  
 غافل اوله سن فی الحقیقه بغایت بی عقل سن و کنیدی عقل سزلفکی دخی بیلز  
 و کورمن سن \* مثنوی \* خانه یا تابود معقول تر \* با که بی بنابکوی بی هنر  
 ای هنر سز سویله خانه بنا ایله می معقولتردر یا خود بتاسز می معقول تر در لابد  
 هر عاقلک قتنده معقولتر اولان بودر که هر بناک البته بر بناسی واردر بتاسز بنا  
 ممکن دکلدر کذلک بوبنا کاشناک دخی لابد بر بانی و صناعی واردر  
 و هر عاقلک قتنده بو قدر مصنوعاتک صناعی اولدیغنی معقول و محقق قدر  
 \* مثنوی \* خطبا کاتب بود معقولتر \* با که بی کاتب بیدیش ای پسر \* جیم  
 کوش و عین چشم و میم فم \* چون بود بی کاتبی ای منهم ) خط کاتب ایله می  
 معقولتردر یا خود کاتب سز می معقولتردر ای پسر فکر و اندیشه ایله هر خطک  
 کاتب ایله اولسی معقولتردر زرا بلا کاتب خط اولق محالدر چونکم کاتب سز  
 خط اولق ممکن دکلدر جیم کی کوش و عین کی چشم و میم کی فم صفحه رخسار  
 آدمیده کاتب حقیقی سزای عدم ایمانله منهم نیجه اولور بویه احسن تقویم اوزره  
 انسان صانع حکیم اولنجیه نیجه ظهوره کلور ( بیت ) استر بیک آلفه حکمت  
 کتابدن سبق \* خامه قدرت نه باز مش صفحه رخساره باقی ( وهو الذی بصورکم  
 فی الارحام کیف یشاء ) آیت کریمه سنک حسنجه انسانى ارحام امهاتن دله دیدی  
 کی تصویر ایلین اول مصور حقیقیدن و آنک صفحه جالنه صادر کی ایکی عینی  
 و جیلر کی ایکی اذنی و نونلر کی ایکی ابروی و میم کی بردانه فی تحریر ایلین  
 همان اول محرر معنوبدر \* مثنوی \* سمع روشن بی زکیراننده \* با یکیراننده  
 داننده ) مثلاً سمع بر کیراننده سز دغنی روشندر یا خود برداننده اولان کیراننده  
 ایله می روشندر بو مقرر و محقق قدر که سمع بر عالم و دانا کیراننده نك وجودیه روشندر  
 کیراننده طونجی دیمکدر مراد شمعى یا فحی و آنک روشناکنه ضعف کد کچه آنک  
 فتیلى مقراضله طونجی و قطع ابدیجی کسه در لابد شمع نور نه ضعف کسه  
 انک باشنی طونجی کسه نه نك تدبیری یله اول شمع روشن تراولور و اگر بر کسه  
 بر شمعى باقیه اولار روشنالق بولمز و اگر یاقه ولیکن کا، کا، انک باشنی طومعه  
 روشن تراولز و اگر بر کسه بر شمعى باقیه اولار روشنالق بولمز و فتیلان آلفه تنویر  
 اتمه هم روشن اولز پس شمع هر وجه بر عالم و دانا کیراننده به محتاجدر کذلک  
 هر شیک وجودی بر شمع کیدر لابد برداننده اولان صانعه محتاجدر بود کاد ر که  
 اول مصنوع اولان شی بی صانع ظهوره کله بونی اسناد آنک کی رونق و کمال  
 بوله \* مثنوی \* صنعتی خوب از کف شل ضریر \* باشد اولی باز کف این بصیر



ای یو آنارک مؤثر حقیقی شدن غافل بر خوب صنعت چو اقی اولان کورک کفندی  
اولی اولور یا خود بصیر اولان الی طوئجی کسه دمی اولی اولور بومقرر در که  
هر صنعت خوب لابد برالی طوئجی و کوزی کورجی استاد کاملدن اولی اولور  
والا الی طوئجی و کوزی کورمین کسه صنعت خوبی دوزمه که قادر اوله مز پس  
بوقدر مصنوع خوبی که سن کوررسن لابد آنک بر صانعی وارد و اول صانع  
هم قابض و باسط وید قدرله آخذ و باطش در وهم بصیر و قدر در ا کر قادر  
اولسیدی بوقدر مصنوعی کتم عدمدن مرتبه وجوده نیجه کتورردی و اگر بصیر  
اولسیدی بوقدر صنایع عجیبه بی بویه اشکال غریبه اوزره نیجه دوزردی  
و بوضایف اکوان اوزره بوقدر نقوش خطوطی نیجه یازردی بوندن معلومک  
اولسونکه اول صانع خبرهم بصیر و هم قدر در \* مشوی \* پس چردانستی که  
فهرت میکند \* بر سر ت دیوس محنت میزند \* پس بکن دفعش چو نرودی  
بجک \* سوی او کش بره و اتیر خدنگ \* همچو اسپاء مغل بر آسمان \* تیری انداز  
دفع نزع جان) پس ای فاعل حقیقیدن غافل و عالمک صانعی اولان پادشاهدن  
جاهل اولان کسه چونکم بوقدر یلد که اول خداسنی عاقبت قهرایله و آخر  
الامر سنک باشک اوزره بلا و محنت دیوسنی اورروسی نیجه خسته ایله و مر ضاره  
مبتلا قیلورو اولدر پس کندی نفسکدن اول محنت و بلا بی و موت و قانی دفع  
ایله شول بر نرود کی جنک ایله اول محیی و میت اولان فاعل حقیقینک جانبته هوا  
اوزره خدنگدن اولان تیری چک نه کم نرود لعین کندی اعتقاد باطلی اوزره  
حضرت حق آسمان جانبته زعم ایلیوب آنکه محاصمت قیلوب و بر صندوقه  
بنوب کر کسلر واسطه سیله سمایه جیقوب حضرت خدایله جنک ایدرم دیوها  
جانبته تیرل آتشدن و بونک قصه سی تواریخده مسطور درای نادان سن مغل عسکری  
کی آسمان جانبته نزع جانی دفع ایلمکدن اوتری اوق آت نه کم اول زمانده اولان  
ناتار طائفه سی چن کندیلره متعلق برکسه خسته اولسه آنک اقریاسی بریره کلوب  
آسمان طرفنه اوق اتارلردی و اتیر بویه اعتقاد ایدرلر دیکه ملک الموت آسمان  
جانبته در و اول خسته اولان خانه یه هوادن بری کلور و آنک جانی بدندن نزع  
قیلور پس هوا جانبته تیر اتارلردی تا کم انلرک سه هامندن ملک الموت خوف ایده  
اول خسته نک جانی اله میوب کیده اگر بعض خسته صحت بولسه انلر ملک  
الموت بزم تیرمزدن فرار قیلدی و خسته مز آنک نیجه سندن نجات بولدی دیرلردی  
و اگر اول خسته اولور سه اول ملک الموت بر کلور بردن کلدی و آنک جانی الدی  
دیو اعتقاد ایدرلردی ای محیی و میت اولان خدادن غافل اولان نادان سن هم ایسترسک  
جاهل اولان ناتار طائفه سی کی جان نزعنی دفع ایلمکدن اوتری آسمان جانبته

اوق آت و کند کردن و یار دوستکدن نزع جانی دفع ایت مغل ناتاره درل  
\* مشوی \* یا کر یزازی اگر تانی برو \* چون روی چون در کف او بی کرو \*  
در عدم بودی ترستی از کفش \* از کف او چون رهی ای دستخوش) یا خود ای  
کندینک وجودنده متصرف اولان وجیع موجوداتده کیف مایشاء تصرف  
قیلان خدای تعالی حضرت تیرندن غافل اند قاج اگر قادر ایسک افطار سموات  
وارضدن جیقوب کت سن آنک ملکندن نیجه طشره کیدرسن چونکم آنک کف  
تصرفنده مرهون و مقید سن اصلا آنک دست تصرفندن کسه طشره کتمکه  
و آنک تصرف و ملکندن خروج و نفوذ ایتمکه قادر دکلدر هر نه بره کیدرسه  
آنک ملکندن و آنک دست تصرفنده در آنک ارادتق اول نیجه بریره کتمکه و حرکت  
ایتمکه هم قادر دکلدر اولای نادان سن عدمده ایدک اول قادر اولان خدای تعالینک  
کف تصرفندن قورتلدک و بی وجودا بکن آنک دست تقدیرندن نجات بولمک پس  
ای دستخوش اول پادشاهک کف ارادتندن و دست قدرندن بوعالمه کلدکدن  
و وجود بولد قدر نصکره نیجه قورتلورسن بعضلر دستخوش بو کونه محلسده زیون  
و عاجز معناسنه استعمال اولور دیمشدر در سروری مر حوم دخی دستخوش  
خوب دست و ناز پرور معناسنه در دیمشدر اما دستخوش ای خوش صنعت دیمک  
معناسنه اولق ذکر سبب اراده مسبب طریق اوزره قاعده یه موافق قدر یعنی ای  
البک صنعتی خوش سنک صنعتک کندی الیکدن قورتلدیغی کی سن هم کندی  
صانعک دست تصرفندن نیجه قورتلورسن و آنک حکمندن و ارادتندن قاجوب  
نه جانبته فرار قیلورسن \* مشوی \* آرزو جستن بود بکر یحقت \* پیش  
عدلش خون تقوی ریختن) آرزوی نفسی استمک حقندن قاجقدر اول خدایک  
عدلی او کنده تقوی قاتق دو ککدر آرزو بونده نفسک مرادی و مشتھاسی  
معناسنه در و بر سبیل استعاره تخیلیله حضرت مولانا قدس سره الاعلی تقوایی  
بر ذی روح انسان منزله منه تنزیل ایلشدر و حضرت حقندن قاجق نه وجهله  
اولدیغی بو کونه تعبیر ایدوب سویه مشلدر که ای نفسک مشتھاسنه طالب اولان  
کسه نفسک مرا دنی و آرزو سنی استمک حق تعالینک امرندن و دست ارادتندن  
قاجقدر اند نصکره اول پادشاهک عدلی او کنده تقوایک قاتق دو ککدر و آنک  
روحنی ضایع ایتمکدر اما نفسک مرادی ترک ایلسک و کندیک اول عادل اولان  
پادشاهک حکمته و ارادته تسلیم قیلسک بو اعتبارله خلقندن حقه قاجش اولورسن  
و آنک عدلی او کنده تقوایی احیا قیلورسن که تقوی اصل ماسوادن برهیز قیلقدن  
و ماسوادن برهیز قیاق ایسه نفسک آرزو و مرادی ترک ایتمکه اولور و حضرت  
حقک طاعتی بوانه کتمکه میسر اولور پس هر کیم که کندی نفسک آرزو



و مرادنی ترك ابلدی و حق تعالی حضرتلری وکیل انخاذا ایدوب بالکایه کندی  
 امورنی اکاتسلیم و تقویض قیلدی کماله منی اولدی و تقوایی احیا قیلدی منی  
 اولقی استین کسه بودنیانک حظوظ و لذاتندن پر هیز قلیق لازمدر ﴿ مثنوی ﴾  
 این جهان دامت و دانش آرزو \* در کر یزاد آنها و آرزو \* چون چنین رفتی  
 بدیدی صد کشاد \* چون شدی در ضد آن دیدی فساد ﴿ فی المثل بوجهان دامتدر  
 و انک دانه سی آرزوی نفسانیدر دانه لردن قاج و علی الفور یوزکنور مصرع ثانیده  
 اولان آرزو مر کبدر آرا مر در زوزو افطنیدن محققدر روی آرزو تقدیرنده در  
 یعنی بوجهان فی الحقیقه دام کبدر و بودام جهانک دانه لری مشتهیات نفسانیده در  
 اول دام جهانک دانه لری مشاه سنده اولان مشتهیات نفسانیدن فرار ابله علی الفور  
 حضرت حقه یوزکنور و انک امر نه و حکمه انقیاد ابله و بوجهان صور بدن  
 اعراض ایدوب اول خداوند جلیک مشاهده سنه و جمال کمالک معاینه سنه توجه  
 ابله چونکم طریق حقه سن بو ذکر اوانسان کبی کیده سن نیچه یوز کشاده لک  
 کوررسن و نیچه بیک فتوحه کنیدیکی ایر کوررسن اما چونکم یونک ضدی اوله سن  
 و طریق حقه بو ذکر اوانسان قاعده نک عکسی اوزره سیر قیله سن یعنی طالب آرزوی  
 نفسانی و مائل مشتهیات جسمانی اوله سن نیچه یوز فساد کوررسن و کنیدیکی  
 فاسد لر و طاصیل مرتبه سنه ایر کوررسن ﴿ مثنوی ﴾ پس پیغمبر گفت استفتوا  
 القلوب \* کر چه معتقدان برون کوید خطوب ﴿ پس پیغمبر علیه السلام  
 حضرتلری دیدی قلبلری بکزدن استفتایلاک کر چه معتقدان سز طشمرده خطوب  
 سویلر اگر چه سزک معتقدان بکزدن طشمرده خطوب سویلر سز ده دیمک هم وجه در  
 خطوب خاه نیچه نک ضمه سیله خطبک جمعیدر خطب امر دیرلر نه کم هذا خطب  
 جلیل دیرلر امر عظیم معناسن و دیرلر بو بیت بو حدیث شریفه اشارتدر قال النبی  
 صلی الله علیه وسلم ﴿ استفت قلبک وان افکاک المفتون ﴾ رواه البخاری فی تاریخه عن  
 وابصة کذا فی الجامع الصغیر و حدیث شریفه حضرت نبی علیه السلام واحده  
 خطاب ایدوب حضرت مولانا بو بیت شریفه جمله ایراد ایلماسلر نه نکته بودر که  
 بو حدیث شریفک موردی خاص حکمی عام اولدغه اشارت ایدرلر و توضیح معنی  
 بویله دیمک اولور که هر بار که آرزوی نفسی ترك ایدوب حضرت حق جانبیه  
 متوجه اوله سن حضور قلبه واصل اولورسن و نیچه یوز کشادلاک بولورسن اما یونک  
 حکسنه واسک در ونکده نیچه فساد کوررسن پس پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام  
 حضرتلری بیور دیرلر سز قلبلری بکزدن فتوی طلب ابلک اگر چه معتقدان بکزدن سز  
 خارجده اوامر سویلر سزده صلاح و فسادک نه ایدو کنی تعلیم ایلماسلر نه خارجده  
 اولان مفتی هر نه قدر صلاح و فسادنی سویلر سزده و ترقی و تنزل نه ایدو کنی بیان

ایسه بنه انسان کندی قلبنده صلاحنی و فسادنی بیلک و ترقی و تنزل عالم اولقی  
 لازمدر ترقی و صلاح حضرت حقه متوجه اولقدن و قلبه محبت الهیه طولقدن  
 عبارت اولور و تنزل و فساد نفسک مشتهیاتنه منه مک اولقدن و حظوظ  
 عاجله یه اشتغال قیلقدن کنایت اوور ﴿ مثنوی ﴾ آرزو بکذار تارحم  
 آیدش \* آزمودی که چنین می بایدش ﴿ آرزوی نفسی قوتاکم اول خدایه رحم  
 کله تجربه ایلدیکه اکابونجایین کرک یعنی نفسک مراد و آرزو سنی ترك ابله تاکم  
 اول خدایه رحم ابتک کله و سنک حالکی کورروب رحمت قیله نیچه کره تجربه  
 ایلدی که اول خدایه آرزو بی ترك ابتک کر کدر ﴿ مثنوی ﴾ چون نتانی  
 جست پس خدمت کنش \* تاروی از حبس او در کاشنش ﴿ چونکم صبر امغه  
 قادر دکل سن سن اکا خدمت ابله تاکم نک حبسندن انک کاشنده کیده سن یعنی چونکم  
 حق تعالی حضرتلرینک ملکندن چقهغه و دست تصرفندن خلاص اولغه قادر  
 دکاسن پس لازم کلدیکه اکا خدمت ایلد سن تاکم حبسندن قورتلوب انک کاشنده  
 کیده سن و مقصود امنده قرار ایدسن ﴿ مثنوی ﴾ دم بدم چون تو مر اقب  
 میشوی \* دادمی بینی و داوری غوی ﴿ دم بدم چونکم سن مر اقب اوله سن ای غوی  
 همیشه دادود اور کوررسن یعنی اگر سن همیشه کنیدی احوالکه مر اقب اوله سن  
 و هر بر فعاکی محاسبه قیله سن همیشه عادل اولان حاکی و انک عدانی کوررسن  
 یعنی اگر ابلک ایدرسک انک مقابله سنده حسن جزا مشاهده قبولورسن و اگر کلاک  
 ایدر ایدک هم انک مقابله سنده عاجله انک مثلی بر سینه کوررسن همیشه بودار مکافات  
 ایچره هر عملکه مناسب اول داوردن بر حاکم کوررمک مقرردر ﴿ مثنوی ﴾  
 و ریدندی چشم خود را از احتجاب \* کار خود را کی کرد آفتاب ﴿ و اگر کنیدی  
 کوزیکی احتجابدن باغلیه سن یعنی کنیدی احوالکه مر اقب اوله سن و نفسانی  
 اولان کارلر مشغول اولغه حق تعالی حضرتلرینک داورلکنی مشاهده قیلقدن  
 تعامی ایلد سن آفتاب حقیقی کنیدی کارنی حق قور یعنی اول دائما هر کسه  
 علامه کوره جزا و یرمکده دروهر کسی مستعد اولدیغی مرتبه به ایر کوررمکده در  
 اگر سن کوزیکی انک مشاهده سندن باغلسک اول کنیدی کارنی بنه ایلر  
 ﴿ و اندودن پادشاه بامرا و متعصبان در راه ایا زدر سبب فضیلت و مرتبت ﴾  
 ﴿ و قربت و جامکی او برایشان بروجهی که ایشانرا محبت و اعتراض نماید ﴾  
 بوسرخ شریف پادشاهک امرایه و ایا زک یولسده منعصب اولان و انک حقنده  
 تعصب قیلان طائفه به اول ایا زک سبب فضیلتنی و مرتبه سنی و قربتنی و انک انلر  
 اوزره جاهه لکنی آشکارا کوسر مسنک بیانددر شول بوجه اوزره که امرایه و انک



حقنه متعصب اولان طائفه به حجت و اعتراض قایل به \* مشوی \* چون  
امیران از حسد جوشان شدند \* عاقبت بر شاه خود طعنه زدند \* کین ایاز توند اردسی  
خرد \* جامکی سی امیر او چون خورد \* چونکم امیرل ایازه حسد ایلد کلرندن  
جوشان اولدیلر و درونلرندن حسد صفتلری قینایوب عاقبت کندی شاهلرینه  
طعنه اوردیلر بویله دیو که ای شاه عادل بوسنک ایازک اوتوز عقل طومر پس  
او اوتوز امیرک جامه لکسی نیچون بر یعنی انک قفتان بهاسی اولان قریه لر اوتوز  
امیرک قفتانی بهاسی اولان قریه قدر واردر پس انک بو قدر امرا اوزره فضیلت  
و مزیتی نه در که انک جامه لکی بوجهله دن زیاده اوله دیدیلر \* مشوی \* شاه  
بیرون رفت با آن سی امیر \* سوی صحرا و کوهستان صید کیر \* کاربانی دباز دور آن  
ملک \* گفت امیر براروای مؤتفک \* رو پیرس از کاروانلر برصد \* کز کدامین شهر اندر  
میرسد \* پادشاه اول اوتوز امیرایله طشره کندی صحرا و کوهستان جائنه صید  
طونجی و شکارلر ایلدیجی اولدیجی حالده اول ملک اراقندن بر کاروان کوردی  
برامیره دیدی ای عاجز و منقلب یوری مؤتفک عاجز و منقلب دیمک معناسنه اولور  
یوری واررصد اوزره اول کاروانه صور که اول کاروان قنخی شهردن ایریشور  
رصد یولدن کلنی و کیدنی کوزتمکه دیرلر و کوزه دجک محله دخی دیرلر یعنی وار اول  
کاربانک یولی اوستنده طور و انلر نه بردن کلور انلردن صور دیدی \* مشوی \*  
رفت و پرسید و بیامد که زری \* گفت عزمش تا بجادر ماندوی \* اول امیر کندی  
اول کاربانندن نه بردن کلور سز دیوسو سوال ایتدی انلر بری شهرندن کلور  
دیو جواب و بریدیلر و اول امیر پادشاهه کلدی بویله جواب و یردیکه پادشاه اول  
کاربان ری شهرندن کلورلر پادشاه امیره دیدی اول کاربانک عزمی نه یرد کدرونه  
جانبه کیدرلر اول امیر عاجز قالدی و انلر نه حانبه کیده جکندن خبر و یره میوب  
منخبر اولدی \* مشوی \* دیگر را گفت روای بوالعلا \* باز پرس از کاروان که  
تا بجای \* رفت و آمد گفت تاسوی بمن \* گفت رختش چیست هان ای مؤتمن \* پس  
سلطان مجو اول امیری قویوب غیری امیره دخی دیدی ای بوالعلا یوری اول  
کارواندن کیر و صور که انلر نه یرد دیکرلر و نه منزل و مقامه دک سیرایدیلر اول  
پیک هم کندی واروب اول کارواندن سوال ایتدی و دونوب پادشاهه کلدی  
جواب و یروب دیدی پادشاهم انلر بمن جائنه دک کیدرلر پس پادشاه اکادیدی  
ای مؤتمن آگاه اول کاربانک رخت و متاعی ندره مؤتمن امن قیلتمش معناسنه اولور  
\* مشوی \* ماند حیران گفت بامیری دکر \* که بروا پرس رخت آن نفر \* باز آمد  
گفت از هر جنس هست \* اغلب آن کاسه های رازیست \* اول امیر اول کاربانک  
رخت و متاعی نه اید و کفی یله میوب و انلردن خبر و یره میوب حیران قالدی پس

پادشاه بر غیری امیره دخی دیدیکه یوری اول نفرک رخت و متاعندن کیر و صور  
پس اول امیر دخی واروب اول کاربانک رخت و متاعندن سوال ایلدی و انلر  
سزک متاعلر نه در دیوسو یلدی انلر اکا جواب و یرد کد نصکره دونوب کیر و کلدی  
پادشاهه جواب و یروب دیدی پادشاهم هر جنسیدن واردر اما انلرک اغلب متاعی  
ری شهرنه منسوب اولان کاسه لر در دیدی رازدن مراد ری شهریدر قچن ری  
لفظنک آخرنه یاه نسبی کنور لسه برالف و دخی زاز یاده ایلوب اند نصکره یاه نسبی  
کنورلر و بوامیرلر هر برینک عقلی کندی کچه اولکی امیردن ناقص اولدیغنه  
بو محله اشارت واردر زیرا بوجهله سی پادشاهک خطابی ایشیدرلر و اول کاربانه  
کلان امیری کورلردی مع هذا تعقل ایدوب امدی بعض سوال دخی پادشاه بکا  
سوال ایلر سه بن کانه جواب و یرمک کر کدر دیو فکر و اندیشه قلیوب همان پادشاه  
نه دن سوال ایلر سه واروب انجق اندن جواب کنورلردی ته کم بوامیر رخت و متاعندن  
جواب کنورلردی \* مشوی \* گفت بی بیرون شدند از شهر ری \* ماند حیران  
آن امیر سستی \* چون پادشاه اکادیدی اول کاربان ری شهرندن قچن طشره  
اولدیلر و اندن نه زمان ده چقوب بومرله قاج کونده کلدیلر اول سستی اولان امیر  
حیران قالدی و اول ضعیف روشلر و یون کیدشلو پیک بوسواله جواب و یره میوب  
عاجز قالدی \* مشوی \* همچنین تاسی امیر و بیشتر \* سست رأی و ناقص  
اندر کروفر \* الحاصل بواسطه اوزره اوتوز امیره دک دخی زیاده رک سست رای  
و کروفرده ناقص ایدیلر هر بریسی جدا جدا واروب انجق همان نه دینلدیسه  
خبر کنورلردیلر و انلرک سست رای اولمسنه و کروفر عقلیه ده ناقص اولد قلیرینه یو حالت  
دلالت ایلر که بوجهله نک حضور نده پادشاه برینی اول مصلحت ایچون ارسال  
ایلوب اند نصکره اکا بافلان نیجه اولدی دیوسو سوال ایلد که اول جواب و یره میوب  
اول مصلحتندن اوتری برینی دخی کوندر و ب اول دخی انجق همان اندن جواب  
کنور و ب یره مد که غیری امیرلر لازم اولان بوایدیکه هر بری اول مصلحتنه  
کند که تعقل و تفکر ایدوب و کنورلر بویله دیوسو یلدی که پادشاه بنی اگر چه  
شو خدمته کوندردی اما اگر اول بتدن مقدم کلان امرایه سوال ایلدیکنی بکا دخی  
بو کاربانک بعض احوالندن سوال ایلر سه اکا کوره جواب و یرمک لازمدر امدی  
جوابی یوقلم و بونلرک نقیر و قطمیر هر حالنی سوال ایلدیم دیوب پادشاهه اند نصکره  
کیدیم تا کم بند نصکره بر آخر آدم کلمه که محتاج اولیه و بر جزوی شیدن اوتری  
پادشاه بر آخر کسه بی ارسال قلیله بویله دیدی و کندی کندی بویله سو یلدی  
\* مشوی \* گفت امیرانرا که من روزی جدا \* امتحان کردم ایاز خویش را \*  
که پیرس از کاروان که از بجاست \* او برت این جله و ارسید راست \* بی وصیت



بی اشارت يك بیک \* حال شان در یافت بی ربی و شک \* هر چه زین سی  
میراندرسی مقام \* کشف شد زوآن یکدم شد تمام \* پس پادشاه اول امر ای  
از نام ایدوب انله دید که ای امیر بن بر کون جدا کنیدی ایازی امتحان ایدوب  
بویله دیو که ای ایاز وار کار بادن صورانه بدن و نه جانیدن کلورل اول ایاز کندی  
بوجه بی راست و بی قصور و بی کاست صور دی و صبت سز و ایما و اشارت سز  
بر برانلرک حالی بی رب و بی شک یلدی و نیجه اولوب نیجه اولد قلیز نه و نه جانیه  
عزم قیلد قلیز نه بالکلیه عالم اولدی اندنصرکه بکاکلیدی هر نه که بواوتوز امیردن  
اوتوز مقامده کشف اولد یسه اندن او بر دمه تمام اولدی سی مقاعدن مراد  
بواو اور که پادشاه بر امیری اول کار بانه خبر المقدن اوتزی کوندرد که بر مقامده  
ایدی اول کتد کد نصرکه بر مقامه دخی کلوب بر مقدار قائم اولدی و اول کلد کدن  
صکره بر بن دخی کوندروب بر مقامه دخی کلدی و آنده دخی اول کلنجه بر مقدار  
توقف قیلدی بواو سوب اوزره اوتوز مقامه دخی نقل قیلدی و اوتوز که هر ربی  
بر خبر ایچون کوندروب انلرک هر برندن اول خبرک نتیجه سی کشف اولدی اما  
بونلردن مقدم ایازی بر کون بر مقامه بر سبیل امتحان تنها بر کار بانه وار شو کار بان  
نه بدن کلور خبرال دیو کوندردی واروب انلرک جمیع احوال بدن استخبار و استفسار  
ایدوب پادشاهه کلدی پادشاه اکا هر نه سوال قیلد یسه بر بر جواب و یردی و بو  
اوتوز امیردن اوتوز مقامده کشف اولان معانی بر مقامده بالکر ایازک وجودندن  
بالتمام والکمال کشف اولدی پس پادشاه انله دیدی ای امیرل سیرک اوتوز بکرک  
عقلندن بالکر ایازک عقلی زیاده در انکیچون انک جامه لکنی سزک جله کرک جامه  
لکنندن زیاده ایدوب دیدی پس بوند پادشاه بدن مراد هر عاقل و عادل دنیا  
پادشاهی اولوب لابد بر زیاده عاقل کسی بی کندی به ندیم و ایاز کی مغرب قیلوب  
و بعضی امر انک حقه حسد قیلد لری و پادشاه دخی انله انت عقلی سزدن  
زیاده در دیمه سی اولسه ده جائزدر و پادشاه بدن مراد پادشاه معنوی و ملک  
اخروی اولان مرشد کامل اولوب ایازن مراد عاقل و دانای آخرت اصحابی اولان  
مریدلری و مجتهدی انک حقه حسد قیلوب و طعن و تشنیع اوروب پادشاه معنوی  
اولان مرشد دخی انله بنانی کمال عقلندن زیاده فهمندن اوتزی سزک جله کرکن  
زیاده سودم وانی کندمه خلیل و مصاحب اتخاذ قیلدم دیو جواب و یرمک دخی  
جائزدر ولیکن اکثر انسانک طبعی جبره مائل اولوب وجهد و اکنسبایی انکار  
قیلوب مرشد طرفندن بومرید عالم و عاقلدر مجرد بنانی علمندن اوتزی سودم  
دیمه انلردان جبره تمسک ایدرلر و بیلم حق تعالی ازله اکا و قدر علم و عقل  
و یرمش بزه دخی کفایت مقداری بوقدر عقل و یرمش بونی زیاده ایملک نیجه قابلدر

دیو بی اختیار ارق یوانه کیدرلر نه کم بوسر خ شریفله بو معنایه اشارت ایدوب بیورلر

﴿ مر افعه امر آن حجت بشهه جبرانه و جواب دادن شاه ایشانرا ﴾

امر انک اول حجتی جبرانه اولان شبهه الیه مر افعه قیلد لریک و پادشاهک انله  
جواب و یرمه سنک بیاندر ﴿ مثنوی ﴾ پس بگفتند آن امیران کین فنیست \*  
از عنا یتهاست کار جهد نیست \* قسمت حقت مه راروی نغز \* داده  
بخنست کل رابوی نغز ﴿ چونکم امر اشادن ایاز حقه ده اولان بومدح و ثنایی  
ایشندیلر پس اکابر سبیل حجت اول امیرل دیدیلر که بوبرفندر اول اللهک  
عنایتلرندن جهد و اکنسبک کاری دکلدربلکه دادبار بدر ماهک روی نغزی قسمت حقدرد  
کاک بوی نغزی داده بخندر یعنی اول امیرل کندیلرک تقصیرنه معترف اولوب  
بلکه جبرانه بو گونه حجت ابراز ایدوب دیدیلر بوعقل و ذکا باشکه برفندر که  
مطلق الله تعالی انک عنایتلرندن سخی و جهدک بوند کار و مدخلی بوقدر نه کم  
ماهه روی لطیف و رخسار منیری حق تعالی قسمت ایدلی اول ماه آنی جهده بولدی  
و کذلک بوی لطیف دخی کله کندی بخت مسعودنک داده و عطاسیدر اول کل  
انی کیمله حاصل قیلدی پس بزبو خصوصه نیه قادر ز دیدیلر ﴿ مثنوی ﴾  
کتت سلطان بلکه آنچه از نفس زاد \* ربع تقصیرست و دخل اجتهاد \* ورنه  
آدم کی بگفتی با خدا \* ربنا انا ظلمنا نفسنا \* خود بگفتی کاین کناه از بخت بود \*  
چون قضا این بود حزم ماچه سود ﴿ امر اچونکم جبری اولان حجتلرین ابراز  
ایدیلر و بزبو خصوصه انجیق عقلان یتدبکی قدر تدبیر ایتدک بوند بز تقصیر ایتدک  
دیو سو یدیلر پادشاه انله جواب و یروب دیدی بلکه اول اعمال که نفسدن طوغدی  
لابد ایدکدن خالی دکلدربار ربع تقصیر و یا خود دخل اجتهادنرا کر نقصان و خسران  
ایسه اول ربع تقصیردر و اگر نفع و فائده ایسه اول اجتهادک جلیبدر اگر چه  
بوجه ده تقدیرک دخی مدخلی وارد و لیکن اختیار و تدبیر هم مطلق سلب اولنر  
والا آدم حضرتلری حین تقصیرده خدای تعالی حضرتلرینه ﴿ ربنا انا ظلمنا ﴾  
چن یردی و نه وجهه کندی نفسنه ظلم ایدیکنه اعتراف ایلدی اگر اول تقصیر  
و کناه صافی بخت و تقدیردن اولیدی خود یردیکه بو کناه بخندن ایدی چونکم  
قضا بوایدی بزم حزم و احتیاطمن نه فائده ایدر آدم حضرتلری خود بویله دیمدی  
بلکه ای بزم ریمز و ورورد کارمن بز تقصیرنه ظلم ایتدک بو خطا و کناه بزم تقصیرمن  
دندر دیو اعتراف ایلدی ﴿ ربنا ظلمنا انفسنا ﴾ دیو سو یدلی بو آیت کریمک تفسیری  
جلد اولده ﴿ اضافت کردن آدم ذات خویش ﴾ سرخنده مرور ایدلی آنده طلب  
اولنه بگفتی ده اولان یا حکایه ایچون در غفلت اولنیه که شمعی و جان عالم خطای



ایچوندر ظن ایلشدر انلرک و بر دیک معنی اختیار قیلیمه ﴿ مثنوی ﴾ همچو ابللسی که گفت اغویینی ﴿ توشکستی جام و مارا میرنی ﴾ خود آدم حضرتلری ابللس کی دیردی که فیما اغویینی سن صیدک جامی و بزى اوررسن ته کم شیطان فیما اغویینی دبدی یعنی سن بنی اغوا ایلدک سبیلله دیو اغوا و اضلالی مطلق حضرت حقه اسناد ایلوب کندو بی مجبور و بی اختیار یلیدی و جام قصد و تدبیر مری سن صیدک وینه بزه جامی نیچون صیرسن دیو اوررسون دیمک مفهومی سو یلیدی اما حضرت آدم بویله سو یلیدی و جبره متعلق کلام ایلدی بلکه عذر و تقصیر متعلق کلام سو یلیدی و ظلمی کندی نفسنه اسناد ایلدی بویته اشارت اولتان آیت دخی جلد اولده اول سرخنده مرور ایلشدر ﴿ مثنوی ﴾ بل فضا حقت و جهد بنده حق ﴿ هین مباح اعور جو ابللس خلق ﴾ بویته هم سلطان محمود اساندر یعنی امرایه خطابا دیر که اولیه دکلدر که بنده نک اعمالی بالکلیه قضادن اوله و بنده مطلق مجبور و بی اختیار اوله و یاخود بنده نک مطلقا جهد و اختیار یله اوله فضا و قدرک انده مدخلی اولیه بلکه فضا حقدور و بنده نک جهد و اختیار جزویه سی دخی حقدور صفین ابللس کهنه کی اعور اوله خلق کهنه معناسنددر واعور بونده یک چشم معناسنددر که مراداندن همان برجانبی کوریچی و درست کور میجیدر دیمک اولور ته کم ابللس همان بالکن بر طرفی کور میجیدر ته کم آدم حضرتلرینه سجده ایلله امر اولند قده همان آدمک طینی کوردی دینی و یقینی حانین کورمدی و بوند نصیره حق تعالی اکابا ابللس نیچون امری طومدک و آده سجده ایتمک و بکاطاعت ایتمک طریقه کتمک دیدکده بالکلیه فضا و قدر جانبی کوروب و اغوایی حضرت حقه اسناد ایلوب کندینک اختیاری و افتضاسنی کورمدی پس کر کدر که آدم اوغلی کهنه اولان ابللس کی یک چشم اولیه و همان برجانبه نظر قیله اگر فضا و قدر جانبی کور و آتی حق و ثابت یلور سه جهد و اختیار جانبی دخی کوره و آتی هم باغل بیلوب حق و ثابت یله ﴿ مثنوی ﴾ در تردد مانده ایم اندر دوکار ﴿ این ترددی بود بی اختیار ﴾ این کنه یا آن کنه اوکی کویده که دودست پای او بسته بود ﴿ مثلا ایکی کار اورته سنده تردده قالمشز بویکی کار اورته سنده متردد اولق اختیار سنن فن اولور بوکاری ایلیم یاخود اول کاری ایلیم اوکسه فن دیر که آنک ایکی الی و ایکی ایاغی بسته اوله یعنی ایکی الی و ایکی ایاغی بسته و مقید اولان کسنه عجباً شواشی می اشلیم و یاخود انی قویوب بوکاری اشلیم دیمز برا که اول مجبور و مضطر در ایکی کاردن بریسنی اشلیمه قادر اولد یعنی یلور و اصلا متردد دخی اولز انکیچون که تردد اختیار و استطاعتدن ظهوره کارر ﴿ مثنوی ﴾ هیچ باشد این تردد در سرم ﴿ که روم در بحر و بابا لایرم ﴾

این تردد هست که در موصل روم ﴿ برای سحرنا بابل روم ﴾ پس تردد را بیاید قدرتی ﴿ ورنه آن خنده بود بر سبلی ﴾ هیچ بنم باشد به بوزرد اولور می بویله دیو که بخرده کیدم و دریا اوزره بی سفینه مشی ایدم و یاخود بالا و هواده اوچام یعنی هیچ سنک و بنم باشد در یاده یوریمک و یاخود هواده اوچق ترددی یوقدر زیر یلورز که در یاده یوزمکه و هوا اوزره پرواز ایلکه بزه قدرت و استطاعت یوقدر اما باشد بوزرد وارد که موصله کیدم یاخود سحر او کر نکدن اوزری بابه دک کیدم بابل عرافده شول موضعک اسمدر که هاروت و ماروت آنده اولان قیوده حبس اولمشلدر و بونک تحقیق و تفصیلی بشنجی دفترده و اولکی دفترده هم مرور ایلشدر یعنی بومقدور بشر و ممکن و میسر در که شویکی کارک مایینده متردد اوله سن و دیه سنکه عجباً بن تجارت قطعدن اوزری موصل جاننده می کتسم و یاخود سحر او کر نکدن اوزری چاه بابل سمتنه می سیر ایدم بویکینه انسانک قدرت و استطاعتی اولدیفندن اوزری انسان بوکونه ایکی کارک مایینده متردد اولور اما برکسه که ایکی کاردن برینه و اصل اولیه جغنی محقق بلسه اصلا متردد اولز وانک و صولته دخی قصد و عزیمت قیلز پس تردده بر قدرت و استطاعت لازمدر یوخسه اول تردد بر سبلی اوزره خنده اولور یعنی برکسه نک قدرتی و استطاعتی اولسه و مع هذا ایکی کارک مایینده متردد اولسه آنک اول متردد اولسی صحیح و صادق اولز بلکه همان بر صقاله بیغه کولمک اولور و مجرد لغو و بازی قیلندن اولور ﴿ مثنوی ﴾ بر قضا کم نه بهانه ای جوان ﴿ جرم خود را چون نهی بر دیگران ﴾ خون کند زید و قصاص او بعمر و ﴿ می خورد عمرو بر احد حدخر ﴾ چونکم جرم وزلت انسانک من وجه کندی نفسندن و اختیارندن ظهوره کلور پس ای جوان جرمی اشلوب قضایه بهانه قومه کندی جرمی غیر بلر اوزره نیچون فورسن ونه جهتندن بو جرم بنم نفسندن دکلدر قضادن و یاخود شیطانک اغوا سندن و یاخود عمروک و بکرک بنی اضلال ایلسنندن درسن مثلا زید قان ایلر و آنک قصاصی عمروده اولور می عمروخر ایچر واحد اوزره حدخر اولور می بومثبت و مقرر در که اولز بوینده استفهام تقریری معناسی وارد یعنی عمرو قان ایلسه زیده انکیچون قصاص اولد یعنی مقرر و عمروخر ایچسه اندن اوزری بکره حد اولد یعنی هم مثبت اولدیه سندخی بر جرمی اشلد که جزاسی غیر یه اولز بلکه همان سنکیچون اولور چونکم بویله درسن اول جرمی غیر یله نیچون اسناد ایلرسن کر کدر که جرمی کندی نفسکه اسناد قبله سن وهم معترف اوله سن ﴿ مثنوی ﴾ کرد خود بر کرد و جرم خود بین ﴿ جنبش از خود بین و از سایه مبین ﴾ که نخواهد شد غلط پاداش میر ﴿ خصم را میداند



آن میر بصیر) ای مجرم کندی اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جنبشی  
کندی ذاتکدن کور وسایه دن کورمه که امیر غلط پاداش اواز بووجه اوزره غلط  
پاداش وصف ترکیبی اولور اما وصف ترکیبی اولسه هم جائزدر بووجه  
اوزره معنی امیرک پاداشی غلط اولیسردر دیمک اولور خصمی اول امیر بصیر  
بیاور بعض نسخه ده خصم رای داند آن خصم بصیر واقع اولشدر بوتقدیر  
اوزره معنی خصمی اول بصیر اولان خصم بیاور دیمک اولور امیر بصیردن مراد  
حق تعالی در که قوللرینک جمیع احوالی کور بجی برامیر وحا کدر خصم بصیردن  
مراد هم اول خدای تعالی اولور که لابد کافر اوللره وجرم و معصیت قبللره اول  
خدا خصم در جنبش از خود بین دیمک جنبش را از نفس خود بین واز سایه خود  
مبین دیمک تقدیرنده اولور و انسانک عند الحقیقین کندی نفسندن مراد اصل  
عین ثابته سی اولور و بوجسد اکانسبت سایه مثابه سنده اولور و اما محقق اولمین کسه لک  
قتله نفسندن مراد بووجود مجازی وسایه دن مراد وسوسه شیطانی  
وافعال جسمانی واسباب دنیوی اولور بوابکی بیتک تحقیقی و توضیحی بویه دیمک  
اولور که ای بنی آدم کندی احوال و اطراف که طولان جنبش و حرکتی سایه کی اولان  
وجود مجازی دن کورمه دیمک اولور اما رجه ثانی اوزره معنی ای آدم اوغلی کندی  
اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جرم و معصیت طرفه اولان جنبش و حرکتی  
کندی نفسکدن پیل مانند سایه اولان وسوس شیطانیدن واسباب دنیوی  
و جسمانیدن کورمه که اول جرم و معصیت طرفه اولان جنبش و حرکتک  
مقابله سنده سن لابد امیر حقیقیدن جزا و پاداش کور رسن زیر امیر حقیقی  
غلط پاداش اولیسردر لابد اول علیم و بصیر اولان امیر حقیقی کندی امر نه  
مخالفت قیلان خصمی بیاور باخود معنی ای مجرم جرم و معصیت طرفه ایلدیکک  
جنبش و حرکت ایچون اول امیر حقیقینک سکا جزا و پاداشی کاور که اول امیر  
حقیقینک جزا و پاداشی غلط اولیسردر و بر آخر کسه به اول پاداش انتقال  
واصابت قلیسردر زیرا اول عاصیله و کافرله خصم اولان بصیر خصمی بیاور  
ولابد انک جزاسی و پاداشی هر نه ایسه اکا کوره ای و برر و مستحق اولدبغی  
مرتبه ای ابر کورر \* مثنوی \* چون عسل خوردی نیاید تب بغیر \* مزد  
روز تو نیاید شب بغیر \* مثلا چونکم سن عسل بیه سن حی غیری به کلدی سنک  
کوندزک مزدی کیجه غیره کلدی یعنی محرك صفر اولان و طبیعت حرارت و یرن  
عسلی چونکم سن بیدک آنک سته سی دخی سکا کاور بص حفظ نفسه متعلق بر فعلی  
که سن اشیایه سن آنک جزا و پاداشی هم سکا ماند اولور سنک کوندز اشدیکک  
علاک مزد و جزاسی کیجه غیری به کلز بلکه ینه سکا کاور و هر کسک نفسی نه

عمل اشلر سه لابد ای حمله اولور نه کم (ولاترز وازره و زر اخری) آیت کریمی  
بومعنایه دلات قیلور \* مثنوی \* درچه کردی جهد کان باتونکشت \* توجه  
کاریدی که نامدر بع کشت) ای بنی آدم سن نده جهد ایلد که اول سکا راجع  
اولدی سن نه اکدک که کشتک ر بع و محصول کلدی بویینک ایکی مصر عنده به  
استفهام تقریری وارد ر برا تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای آدم اوغلی  
بودنیاده سن عمل و کارده سی و جهد ایلد که انک جزا و پاداشی آخر سکا ماند و راجع  
اولدی بومقرر در که انک جزا و پاداشی آخر الامر سکا ماند و راجع اولدی و سن بومزرعه  
دنیاده نه کونه تخم اکد که اول مزروع اولان تخمک محصولی سکا کلدی  
بومحققدر که انک محصولی سکا کلدی لابد هر کس نه اگر سه آتی بچر و بودنیایه کلان  
لابد آخرت جانبیه کوچرا کر بودنیاده عملنک پاداشی کورمیدسه بوم آخرتده  
کورر و هر کسک علی کنیدسه کاوب اکافر بن و مصاحب اولور \* مثنوی \* فعل  
تو که زاید از جان و نیت \* همچو فرزندت بکیرد دامت) سنک فعلک سنک جان  
و تنکدن طوغر سنک فرزندک کی سنک دامنکی طونار یعنی هر نه کونه فعل که سنک  
جان و تنکدن تولد قیلور و ظهوره کاور لابد اول فعل سنک فرزندک کی سنک دامنک  
طونار و سکا تعاق ایدر \* مثنوی \* فعل رادر غیب صورت میکند \* فعل  
دزدی را نه داری میرند \* داری ماند بدزدی لیک آن \* هست تصور خدای  
غیبدان) انسان انک فعلی ایچون عالم غیبده صورت ایلر یعنی انسان بودنیاده  
بر عمل اشلر لابد اول عمل مناسب عالم غیبده بر صورت قیلر مثلا دزدلک فعلنه  
بودنیاده بردار اور مزل می بومقرر در که خر سزاق فعلندن اوزی بردار اور لر اول  
دار اول خر سزاق عملک صورت جزا سیدر اما البته هر عملک صورت جزاسی انک  
صورتنده هم مثلی اولق لازم دگدر مثلا داردزدلکه قچن بکرز یعنی دارا غاجی  
خر سر نغه بکره مزل و لیکن اول دارا غاجی غیبدان اولان خدانک تصور ایلیدر که  
دزدلک فعلنک مقابله سنده اولان جزا و پاداشی غیبدان اولان مصور حقیقی دار  
ا غاجی شکنده تصور برابر \* مثنوی \* دردل شهنه چو حق الهام داد \*  
کین چنین صورت بساز از بهر داد) چونکم جق تعالی حضر نلری شهنه نك  
کوکلنه الهام و بردی بویه دیو که ای شهنه سن دزدلک فعلنه عدل قیلندن اوزی  
بونجاین بر صورت دوز شهنه دخی قلبنه کلان خاطر نك مقتضاسی اوزره دزدلک  
فعلندن اوزی دارا غاجی صورت دوزدی \* مثنوی \* تا تو عالم باشی و عادل  
قضا \* نامناسب چون دهد داد و سزا) تاسن عالم و عادل اوله سن قضاء الهی  
داد و سزای نامناسب نیجه و بر بومقرر در که قضاء الهی اصلا بر کسه به نامناسب  
جزا و یرمن البته عالم و عاقل اوللره و عدل و انصاف قبللره خیر و حسنات جزا و یر



و جاهل و غافل اولتره و ظلم و اعتساف قیلندله ینه مناسب و حالینه موافق جزا و پاداش و برر \* مثنوی \* چونکه حاکم این کند اندر کزین \* چون کند حکم احکم این حاکم ( چونکم بود نیاده حاکم اولان کزینده بونی ایلر بو حاکمکله احکمی نیجه ایلر یعنی بود نیاده حاکم اولان پادشاه بر کزین اولان و علم و عدلله اتصاف قیلان کسه نك حقنده بویله رعایت ایلروانی جساددن بر کزیده قیاب کندیسنه مقرب قیلر بو حاکمکله احکمی اولان پادشاهلر با دشاهی بیل نیجه حکم ایلر و عالم و عادل اولتره اول نه وجهله احسان قیلر بومقرر در که احکم الحاکمین عدل و دادی بوجهله حاکمکردن زیاده در \* مثنوی \* چون بکاری جوئرو بد غیر جو \* قرض تو کردی ز که خواهی کرو ) چونکم ارپه که سن غیری بتمز قرضی سن ایلدک کروی کیمدن استرسن یعنی چونکم سن پردنی و خبیث تخم که سن انک جزاسی انک مثلندن غیری بتمز لا بد عاده الله بویله در بغدادی اکسک بغدادی بتر وار په اکسک ارپه بتر مثلا سن برکسه دن استقراض ایلدک رهنی کیمدن استرسن بومقرر در که کند کدن استرسن یعنی اگر داین سندن رهن استرسه سن رهنی کیمدن استرسن چونکم سن استقراض ایلدک رهنی هم سندن استرپس بومعنی خواهی یا ایله اولدیغی اوزره در اما بعض نسخه زده که خواهد واقع اولشدر بوقصدیر اوزره چونکم سن برکسه دن استقراض ایلدک اول کسه رهنی کیمدن استر بومقرر در که سندن استرپس ( کل نفس بما کسبت رهینه ) آیتنک موجبجه هر نفس کسب ایلدیکی عمله رهینه در چونکم عامل بر عمل فی المثل استقراض ایله انک مقابله سنده انک نفسی رهینه اولمش اولور \* مثنوی \* جرم خود را بر کسی دیگر منه \* هوش و کوش خود بدین پاداش نه \* جرم بر خود نه که تو خود کاشتی \* با جزا و عدل حق کن آشتی ) کندی جرمکی بر غیری کسه اوزره قومه و کندی هوشک و کوشکی بو پاداش اوزره قوبه نی بر جرم و معصیتی اشیوب انی بر غیری کسه اوزره قومه و بن بوجرم و معصیتدن بری و پاک و اول اولسیدی بن بونی قتلردم دیعه بلکه عقلکی و قولاضکی بوجرمک جزاسی و پاداشی اوزره قو جرمی اصل کندیکه قو که انی سن کندک اکدک سن حقت جزا و عدلله صلح ایله که حق تعالی حضرتلری عادلدر اول اکدی بکک جرمک مقابله سنده هر نه بتور رسه راضی اول و باشکه هر نه کتور رسه هم انک حکمنه کندیکی تسلیم قیل \* مثنوی \* رنج را باشد سبب بد کردنی \* بد ز فعل خود شناس از بخت نی \* آن نظر در بخت چشم احوال کند \* کلب را که دانی و کاهل کند ) لابد رنجبه سبب سنک بد ایلک کندر کملکی کندی فعلکدن اکله بختکدن دکل یعنی سکا برنج و بلا کسه اکا سبب سنک بد ایلک کندر قچن بر بدک

کاسه انی کندی بد اولان فعلکدن بیل طالعکدن بیلله زیرا اول بخت اولان نظر چشمی احوال ایلر کلبی که دانه منسوب و کاهل ایلر که داندان کافک قحه سیله صماناق و کافک صبه سیله نجاست محلی اولان بره دیرلر بونده ایکسیله ده جائزدر یعنی اول بخت و تقدیره اولان نظر انسانک چشم جاننی احوال ایلر یعنی راست و درست کور بچیلکدن اخراج ایدوب حقیقت بین ایلر زیرا انسانک فعلی همان یالکز بخت و تقدیردن دکلدر بلکه کندی نفسنک اختیار ایلندن دخی اول فعلسده مدخلی اولسندندر اگر برکسه همان یالکز بخت و یا خود تقدیره نظر قیلدر راست بین اولیوب اول نظر کلب نفسی دنیا صمانقنه منسوب و جهد و اکتسابدن کاهل قیلور و یا خود کلب نفسی همان نجاسته و نجاست محلی اولان بره منسوب و نجاست یکه معتاد ایدوب و راه حقده سعی و جهد ایلکدن متکامل قیلور \* مثنوی \* متهم کن نفس خود را ای فنا \* متهم کم کن جزای عدل را ) ای فتنی کندی نفسکی متهم ایله عدلک جزاسنی متهم ایله که حق تعالی حضرتلری عادلدر انک بر قولنه و پردیکی جزا عدل اوزره در چونکم سن کندی نفسکده بر بلا کوره سن انی عدل الهیدن خارج بیلله و اول عدلک جزاسنی متهم قیلله بلکه کندی نفسکی متهم قیل \* مثنوی \* توبه کن مردانه سر آور بره \* که فن یعمل بمثقال بره ) کناهک توبه ایله باشکی مردانه بوله کتور زیرا فن یعمل مثقال ذره خیرا بره در یعنی جرم و عصیانکه تائب اول و مردار کی باشکی راه حقده کتور و کندیکی مطیع و منقاد اولان اهل خیر مرتبه سنه بتور که برکسه بر ذره مقداری خیر اشلسه انی کورر و کذلک بر ذره مقداری شر اشلسه هم انی کورر کافال الله تعالی ( فن یعمل مثقال ذره خیرا بره و من یعمل مثقال ذره شراره ) بو آیتنک تفسیری جلد ثالث آخرنده مرور ایلشدر \* مثنوی \* در فسون نفس کم شو غره \* کافساب حق نپوشد ذره \* هست این ذرات جسمی ای مفید \* پیش این خورشید جسمانی بدید \* هست ذرات خواطر و افکار \* پیش خورشید حقایق آشکار ) زنهار نفسک فسون و حیلله سنه مغرور اوله زیرا حق تعالینک آفتابی ذره لردن بر ذره بی ستر ایلر یعنی قچن بر ذره قدر شر اشلسک نفسک سکا بونه جزیدر دیو افسون ایلسون و اگر افسون ایلرسه حیلله سنه سن مغرور اوله که حق تعالینک عدلی ذرات اعمالدن بر ذره قدر عملی سترونهان ایلر بلکه بوم تبلی السرارده هر کسک اعمالی و سرارری ظهوره کلور و هر کس اشدیکنی کررر ای مفید اولان کسه بوجسمه منسوب اولان ذره لربو جسمانی اولان خورشیدک نوری او کنده بدید و ظاهر در اما خاطره لوفکر ایمکک ذراتی حقایق خورشیدنک او کنده آشکارا اولدی هست لفظی ایکی پنده بله ایکنجی مصرعله صرفی اولنور یعنی بو خانه



دلده اولان خاطرلرک و فکرلرک ذره لری حقیقتلر خور شیدی اولان نور الهینک  
اوکنده ظاهر و آشکارا در ذرات جسمانی خور شید جسمانیک نور قنده نیجه  
ظاهر و عیان اولورسه ذرات افکار و خواطر دخی خور شید حقیقتک نور  
قنده انک کبی ظاهر و عیان اولور و بوقدر حقایق اشیا اول آفتاب معنویک  
نوری واسطه سیله ظهوره کلور اگر صور اشیا اول حقایقه پرده و حجاب اولسه  
هم صاحب بصیرت اوللره اول پرده و حجاب مانع اولر و صاحب دل اولان عارف  
اول پرده و حجابک ورا سنده اولان حقیقتی بیلکدن جاهل و غافل قالن مکر شول  
کسه که انک ادراکنده ضعیف اوله و حجاب و پرده نک التنده مستور و مخفی اولان  
نهشی ایدو کنی بیلیم ننه کم بومنه نایه مناسبت بوسرخ شریقی بسط ایلوب طالب  
اوللره تعلیم و تفهیم ایچون یورلر

حکایت آن صیادی که خویشتن را در کلاه پیچیده بود و دست کل  
ولاله را که وار بر سر خود فرو کشیده تامل غافل او را کلاه پندارند

بوسرخ شریف و بویان لطیف شول بر صیادک حکایتیدر که اول صیاد کندیسنی  
کلاهک ایچنده صارمش ایدی و کل ولاله دسته سنی کلاه کبی ایدوب باشنه چکش  
و باشنی اول کل ولاله نک التنده پنهان قششیدی تا قوشلر انی کلاه ظن ایللر  
آن مرغ زیرک بوی اندی برد که این آدمیست که برین شکل کلاه ندیده ام  
اما هم غلام بوی نبرد و با فسون او مغرور شد زیرا در ادراک اول قاطعی نداشت در  
ادراک مکردوم قاطعی داشت و هو الحرص و الطمع و بوجه طبعک مایلنده  
بر مرغ زیرک بر ازجق رایحه ایلندی و اول کلاهک التنده آدمی مخفی اولدیغنی  
فراستله بیلدی و اندن رایحه اخذ ایدیکه بو آدمی در زیر پوش کل اوزره کلاه  
کورشمی اما اول مرغ زیرک هم تمام آنک آدمی اولدیغنه رایحه ایلندی و بوی صحیح  
و سالم آدمی در بونی قطع ایلندی اول کلاه و حشیش ایچره مخفی اولان آدمینک  
افسوسنه مغرور اولدی و انک دو کدوی دنه لره میل و طمع قلبی زیر اول مرغ  
زیرک ادراک اولده بر قاطع طوعدی و ایکنجی مکرک ادراکنده بر قاطع طوعدی و اول  
قاطع حرص و طمع در بوقدره نک تقدیری و توضیحی بویله دیک اولور که چونکم  
اول مرغ زیرک اول کلاه سبره ایچره مخفی اولان صیادی اگر چه برقه دار بیلدی  
و اندن بر ازجق رایحه الیدی ولیکن اول صیادک کلاه و سبره سی و دانه چینه سی  
انی مغرور ایدوب اول بیلکه و صیادک ذاندن رایحه المغه پرده اولوب اول مرغی  
شبهه و کلاه بر اقدی اول مرغ ابتدا اول کلاه و شکوفه لری کورد کده بو نیم  
کوردیکم تحقیق کلاه در و بی صیاد و بی دام مطلق دانه و چینه در دیو بر قاطع

ادراک طوعدی و کندیسنی صیاد و دام شبهه سندن خالی ایلندی و ایکنجی  
مکرک ادراکنده بو کلاه و دانه صیاد و دام سندن خالی مجرد نیم ایچون برغمدادر  
دیو بر قاطع ادراک طوعدی اول قاطع اولان ادراک حرص و طمع در کلاه  
حرص و طمع دانه و چینه بی کورد کده صیاد و دام خاطر سنی کوردن کیدروب  
بودانه و چینه صیاد و دام سندن مفت و رایگان غذا و نعمتدر دیو قطع ایلر لایما  
عند فرط الحاجة و الفقر قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام (کاه الفقر ان یكون  
کفرا) علی الخصوص فقر و حاجت و قنده حرص و طمع هیچ شایه و شبهه طوعدی  
بلکه مطلوب و محبوبی اولان شبت و صوانه و اخذنه قطعی ادراک طوعدی و کوردک  
ضممنده نیجه عصیان و کفر و اربابده آنی قارموب انی کتورمه سنی و اقدام  
ایلر و انک مضرت و فسادنی کورد مبوب انک و صوانه و حصوانه طالب اولور  
انکیچون حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم فقر کفر اولغنه قریب اولدی  
دیدنی بوند فقردن مراد فقر ضروریدر که فقر و احتیاج غاب اولدقده و حرص  
و طمع برکسه به احتیلا قیلدقده کفر و معصیت دیموب هر نه ایلنه انی قول ایلر پس  
فقر ضروری کفر ضروری قریب اولدی ننه کم فقر معنوی و اختیاری کفر حقیقی به  
قریب اولدی و بوند مرغدن مراد طالب حق اولان انسان اولور و صیاددن  
مراد مز و رواهل زرق و ریلا اولان شیخلر اولور شیطان و دنیا اولسه ده جاز و مکر  
الهی اولق هم جائزدر و مشغولی رفتن مرغی در میان مرغزار بودا ایجاد  
از بهر شکار دانه چندی نهاده بر زمین و آن صیاد انجانشته در کین و خویشتن  
پیچیده در برک و کلاه تادر افند صید بیچاره زراه بر مرغ مرغزارک ایچنه کتمش  
ایدی اوراده قوشلری شکار ایلکدن اوزری دام و ارایدی اند زمین اوزره برقاج  
دانه قوشمش ایدی و اول صیاد اوراده کینده اوتورمش ایدی اول صیاد کندی  
سنی برک و کلاه صارمش ایدی تا بیچاره صید بولندن آنک دامنه دوشه یعنی انک  
دانه لینه مائل اولوب بولندن جدا اوله دامنه کفرارکله و مشغولی مرغک  
آمد سوی اوزنا شاخت پس طوافی کرد و پیش مر دناخت گفت اورا کیستی  
توسبر پوش در بیابان در میان این وحوش بر قوشیغز ناشناخت اولدیغندن  
اول صیادک جانبته کلدی پس اول قوشیغز اول جانبی بر کره طواف و دور ایلدی  
اول کلاه ایچره مستور و مخفی اولان مر دک جانبته چایدی و انک قنده کلدی  
اول قوشیغز اول صیاده ایدی ای سبر پوش سن بو بیابانده و وحوش اراسنده  
یعنی وحش بیلر میاند بیابان ایچنده یشلار کیمش سن نه کونه کسه سن دیو کا سوال  
ایلدی و مشغولی گفت مر دناهدم من منقطع باکلاه و برک ایچنا متفع  
زهد و تقوی را کزیدم دین و کیش و زانکه می دیدم اجل را پیش خویش



صیاد اول قوشچغزه جواب و یروب ابتد بن ناسدن منقطع اولمش برمر دزاهدم  
بوراده برک و کیهله انتفاع ایدیم بعض نسخه ده منتفع واقع اولشدر بوتقدیر  
اوزره معنی بوراده برک و کیهله فناءت قلبی یم دیک او اور بن شول مر دزاهدم که  
زهد و تقوایی کنندیم دین و کیش اتخاذا ایلدم زیر امرک واجلی کندی او کرده  
کوردم و اولوی بکاز یاده قریب یلدم انکیچون جله ناسدن منقطع اولوب عزات  
اختیار قیلدم و دنیادن تبیل ایدوب بومقامده عبادت حقه مشغول اولدم دیدی  
❖ مثنوی ❖ مرک همسایه مرا واعظ شده \* کسب و دکان مرا برهم زده \*  
چون باخرفرد خواهم ماندن \* خونبا ید کرد باهر مر دوزن \* همسایه نک موتی  
بکا واعظ اولشدر که (موت الجار کنی یک واعظا) حدیثله بنم دل و جانم عل قیلشدر  
بنم کسب و دکانی بر رینه اور مشدر یعنی پریشان وز روز بر ایلشدر چونکم  
آخرد خلعدن فرد و جدا قالسم کرک پس مر دوزنله انسیت و خوی ایلک کرکن  
زیرا عاقبت انلرک هر برندن جدا اولق و تنه اقلق مقرر در ❖ مثنوی ❖  
رو بخواد کرد آخر در لحد \* آن به اید که کنم خوبا احد \* چون زنج را بست خواهد  
ای صنم \* آن به اید که زنج کتر زنم \* آخر الامر لحد یوز اینسم یعنی قبرجانبه  
توجه قیلسم کر کرد پس شمدی یک کلور که احدله خوا بلیم و حضرت حقه  
انسیت قیلای صنم چونکم زنجی باغلق استرل شمدی اول یک کلور که چکه بی  
آزهرق اورم زنج چکه به دیرل یعنی ای مخدوم چونکه که حین موده چکه بی  
باغلیسرلردن حالا بوالی اولدیکه چکه چالیم و کفت و کویه مشغول اولیم زنج  
زد یعنی استهنز اگر د استعمالده بویه در پس اول مر دزاهد لسانندن بو گونه  
مواعظ و نصایح تعبیرنه شروع ایدوب پوررل ❖ مثنوی ❖ ای بر ربت  
و کر آموخته \* آخر سنت جامه نادوخته \* رو بخاک آرم کر روی رسته ایم \* دل چرادری  
و قایان بسته ایم) ای زر ربت و کره او کرشم کسه آخر سنک لباسک جامه نادوخته در  
زر ربت بر گونه التوناو مقبول قفتاندر جامه نادوخته دن مراد گفتدر که انسانک  
آخرا باسی اول دیکلمش بر پاره سیدر عاقبت یوزی خاک که کتور برز که اندن بتشیر  
و اول خاکدن ظهوره یتشیر پس کوکلی نیچون بی وفاله باغلیشیر یعنی بی بقا  
اوللر نه سبیدن کوکل و برش و تعلق ایشیر اصلر خاکدر عاقبت بنه اکابوز  
قورز کر کرد که شمدی جله بی ترک ایدوب انک خون طونه وز ❖ مثنوی ❖  
جد و خویشان ما قدیمی چار طبع \* مانجویشی عاریت بستم طمع \* سالها هم صحبتی  
و همدی \* با عناصر داشت جسم آدمی) بزم جدمز و قدیمی افرامز چار طبعیقدر  
بر عاریت خصمغه طمع باغلق یعنی بزم جسمرک جدی و قدیمی خویشاوندی  
باد و آب و آتش و ترابدر بر ابسک صکره دن عاریتی اولان افرابا و تعلقانه طمع باغلق

و آنلره الفت و انسیت ایلدک حال بو که بواقر با و تعلقات عاریتیدر و عناصر اربه  
اقر بای قدیمیدر زیر آنچه بلارهم صحبتلکی و همدملکی جسم آدمی عناصرله  
طوندی و طبایع اربه ایله بوجه دن مقدم جسد آدمی مصاحبت و مقارنت ابتد  
پس جسم آدمینک قدیمی اقر با و اصولی عناصر اربه در ❖ مثنوی ❖  
او خود از نفوس و از عقول \* روح اصول خویش را کرده نکول (اول آدمینک  
روحی خود نفوسدن و عقولندر روح کنینک اصولی نکول ایلشدر نفوس  
نفسک جعیدر نفوسدن مراد بونده نفوس ناطقه وار و اح علویه در عقولدن  
مراد عقل کلیه در یعنی اول انسانک روحی خود ارواح علویه دن و عقول کلیه دن  
نهایت مافی الساب روح بوعالم جسمانیته و مرتبه طبیعته میل ایتکله کندی  
اصولندن نکول و عدول ایلشدر و کندی اصولی اولان ارواح و عقول مرتبه لری  
فراموش قیلشدر ❖ مثنوی ❖ از عقول و از نفوس بر صفا \* نامه می آید بجان  
کای بی وفا \* بارکان پنج روزه یافتی \* روز یاران کهن بر تافتی (بر صفا اولان  
عقول و نفوسدن جانه معنوی نامه کلور بویه دیو که ای بیوفا بش کونک یار جکرل  
بولدک یوز یکی یاران کهندن دوندردک یعنی انسانک روحنه بر صفا اولان عقول  
و ارواح طرفدن همیشه معنوی نامه و خبرل کلور بویه دیو که ای وفاسی یوق  
وجهلی و غفلتی چوق بز که سنک یاران قدیمکر بزدن اعراض ایتدک و بش التي  
کونک یاران جعفر بولدک سنک حالک او غلیجقلر حاله بکرز بارکان یارکک جعیدر  
یار کده کاف تصغیر ایچوندر ❖ مثنوی ❖ کودکان کرچه که در بازی خوشند \*  
شب کسانشان سوی خانه میکشند \* شدره نه وقت بازی طفل خرد \* دزداناکه  
قبا و کفش برد) کودکلر اگرچه که بازیده خوشلردر کچه وقتی انلری کندی  
متعلقاتی چکه رک خانه جانبته چکرل مثلاً کوجک او غلیجقلر او یون وقتنده لباسن  
چیقاروب برهنه اولدی خرسز کلوب ناکاه اول قبا و کفشی قادی ❖ مثنوی ❖  
آنچنان کرم او بازی درفتاد \* کان کلاه و پیرهن رفتش زیاد \* شب شدو بازی \*  
اوشد بی مدد \* روند ادر که سوی خانه رود) اول طفل خرد انجیلن لعبه و لهوه  
کرم دوشدی و حرارتله مشغول اولدیکه اول کلاه و پیرهن انک فکر و یادندن کندی  
و لباسی و اسبابی بالکلیه فراموش ایتدی اول طفل او بنجغه مشغول ایکن کچه  
اولدی انک لعب و بازی بی مدد اولدی و عملدن کیر و قالدی طفل لباس  
و جامه سی اندیچون یوزی طونز که اوی جانبته کیده و اقر با و تعلقاته بی خوف  
و بی الم نقل ایده پس بوقصه دن حصه بودر که دنیانک کارنه کر میتله مشغول اولان  
کسدر اطفال خرد کیدر بودنیا هم لعب و بازیچه کیدر ❖ مثنوی ❖  
فی شنیدی انما الدنیا لعب \* باد دادی رخت و کشتی مر تعب) انما الدنیا لعب آیتنی



او قومدکی واشتدکی رختی باده و یردک و مرآب اولدک بوییت سورده عنبکوند  
اولان آینه اشارتدر تفسیری جامد خامسده تفسیر آیت وان الدار الآخرة سرخنده  
مرور ایندی وسوره انعامده وسوره حدیده دخی بوکه مانند آینلر واردر  
یعنی ای بودنیانک کار و بارنه مشغول اولان کوردک سیه تن حق تعالی حضرت نلریک  
دنیا دکاسدر الایب و لهودر بیوردیخی آیت کریمه دخی کوش ایتمدکی تا کم رخت  
عربیکی باده وایه ویردک و انکیچون آخرته کتمکدن مرتب و خائف اولدک پیش  
از آنکه شب شود جامه بچو \* روزرا ضایع مکن در کفت و کو \* اندن اولدکه  
شب مرک کاه جامه بی استه ایامکی کفت و کورد ضایع ایله یعنی اووم کجه سی  
کاردن مقدم لباس تقوای و جامه عمری طاب ایله جامه عمر بقای و لباس تقوای  
اله کنور ایامکی قبل و قالده و بحث وجدالده و مالا بعید ضایع ایله \* مشوی \*  
من بصحر اخلوتی بگزیده ام \* خاقی رامن دزد جامه دیدم ( ای مرغ زیرک  
بن صحراده برخاوت اختیار ایتمم ز بر خاقتی بن دزد جامه کورمشم یعنی اول صیاد  
صحرا نشین و خلوت گزین اگرچه اول مرغ دانه چینه بوکونه نصیحت ایلمولیکن  
هر تارک دنیا و طالب قرب مولی اولان کسدر طالب آخرت اولمغه مستعد اولان  
کمسره بوکونه سوبلر ای مؤمن و مستفید اولان کسه بز بصحرای عالمده برخاوت  
و عزت اختیار قیلمم ز بر احوال طامی بز جامه عمری و لباس تقوای اوغورلیجی  
کورمشم \* مشوی \* نیم عراز آرزوی داستن \* نیم عراز غصه های  
دشمنان \* جبر ابردا آن کلهر این برد \* غرق بازی کشته ماچون طفل خرد  
عمرک نصی دستانک آرزو سندن عمرک نصی دخی دشمنلرک غصه لرندن داستندن  
مراد کوکل ایچی دوستلردر دستانان برینه دوستان دخی نسخه در و بویینک  
ایکی مصرعنده رفت لفظلری مقدر اوور یعنی عمرک نصی کوکل ایچی دوستلرک  
آرزو سندن کندی و عمرک نصی دخی دشمنلرک غصه لرندن کندی جبه بی اول ایلتدی  
کلاهی بوا یلتدی یعنی جبه دین و تقوای دوستلرک آرزوسی کیدردی و کلاه عمر  
و طاعتی دشمنلرک غصه لری کیدردی بر ایسک طفل خرد کی غرق لعب و بازی  
اولمشز و بودنیانک اهو و بازی مثابه سنده اولان کار و بارنه اشتغال قیلمشز  
\* مشوی \* نک شبانکه اجل نزدیک شد \* خل هذا الایب بسک لانه  
اشته اجل کجه سی نزدیک اولدی شولعی ترک ایله زیرا بواب سکا کفایت ایلم  
یاخود سنی پاره پاره ایلم بوابه سن عودت ایله بسک کفایت ایلم معناسنه در کاف  
عربیدر کاه اولور که عرب ز باز فارسیدن بعض کله بی معرب قیلوب استعمال ایلمر  
نته کم اهل فرس لسان عربی استعمال ایلمکاری کی و یاخود بس بئس دن اولمغه  
قابلدن بو تقدیرجه بواب سنی پاره لدی و هلاک قیلدی دیمک اوور \* مشوی \*

هین سوار توبه شودر دزد سر \* جامه ها از دزدستان باز پس \* مرکب توبه عجایب  
مرکبست \* بر فلک تازد یک لحظه ز پس ( آگاه اول توبه یه سوار اول دزده  
ایرش جامه لریکی کیر و دزددن ال دزددن مراد دنیا و شیطاندر که عمر جامه سنی  
ودین و تقوی اباسنی بود دنیا و شیطان و هو الوغور لشدن پس تیر اول توبه آینه سوار اول  
و سارق اولان دنیا یه و شیطان ایشوب اول مسروق اولان عمر جامه لری  
سارقدن کیر و ال یعنی تلافی اوقات و تدارک مافات ایله و توبه و انابت واسطه سیله  
سینا کی حسنه تبدیل ایده کور مرکب توبه عجایب مرکبدر بر لحظه پستدن  
فلک اوورده چپار یعنی جمیع معاصی و مناهیدن رجوع ایلمک فی المثل بر عجایب معنوی  
مرکبدر بر کسه اکاسوار اولده بر لحظه ده مرتبه سفلی دن مرتبه اعلا یه عروج ایلم  
\* مشوی \* لیک مرکب را نکه می دارازان \* کوبدزدید آن قیامت رانهان \*  
تاندزد مرکب رانبرهم \* پاس دار این مرکب راده بدم ( ولیکن مرکب  
توبه بی نکه طوط اول کسه دن که اول سنک قیامی نهان اوغورلدی تا کم سنک  
مرکبکی دخی اوغورلیه بومر کیکی دمدم حفظ طوط یعنی اگرچه مرکب توبه  
عجایب مرکبدر سن اکاسوار اولدقه بر لحظه ده اسفلدن اعلا یه ایشور سن  
وایکن لازم اولان بودر که اول مرکب توبه بی شول سارقدن صافله و حفظ ایله که  
اول سارق سنک قیامی عمرکی نهانی اوغورلدی اول جامه عمرکی اوغورلین  
سارق مرکب توبه کی هم اوغورلیه الحاصل بومرکب توبه بی دمدم حفظ  
ابت و سارق مغنوبدن بغایت حفظ و حیات قبل تانی دخی اوغورلیوب سنی هم  
جامه سز و هم مرکب سز قومیه

\* حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند \*  
\* بدین قناعت نکردند بحیله جامه ها را هم دزدیدند \*

بوسرخ شریف اول شخصک حکایتیدر که دزدلر آنک قوچنی اوغورلیدلر اول  
دزدلر بو قدرله قناعت ایتمیدلر حیل ایله اول قوچ صاحبک جامه لری هم اوغورلیدلر  
\* مشوی \* آن یکی قیج داشت از پس میکشید \* دزد قیج را برد و حبلس  
را برید \* چونکه آک شد دوان شد چپ و راست \* تاباید کاز قیج برده بکاست  
اول بر کسه قوچ طوتردی آرددن انی چکردی دزد اول کسک اردندن ظرافله  
اول قوچک ایلمی کسدی و قوچنی ایلمدی چونکم قوچ صاحبی آگاه اولدی صاغه  
وصوله دوان اولدی تابوله که اول اوغورلنش قوچ قنده در \* مشوی \*  
بر سر چاهی بدید آن دزدرا \* که فغان میکرد کای و اوینا \* کفت نالان ازچه  
ای اوستاد \* کفت همین زرم درچه فتاد ( اول قوچ صاحبی بر قیونک باشنده



اول دزدی کوردی اما آنک بآنده قوچ بوق ایدی واول قوچی اوغورلین دزد ایدوکنی قوچ صاحبی هم بیلدی اول دزد بویله دیو فغان ایلردیکه ای واولینا واحسرتا چونکم قوچ صاحبی آنک اغلیدیغنی و فریاد و فغان ایلدیکنی کوردی اکادیدی ای او فغان نه دن نالانسن اول دزد اکادیدی ای مرد جواد بنم التونم همبانی قویه دوشدی و کبسه ایچره بوزمه دار التونم وار ایدی اول کبسه زربم قویندن بوقویه ایچره کندی دیدی ❦ مشوی ❦ کرتوانی درروی بیرون کشی ❦ خمس بدیم مر ترا با دلوخی ❦ خمس صد دینار بستان بدست ❦ گفت او خود این بهای ده چست ❦ کردی بر بسته شده در کشاد ❦ کر قچی شد حق عوض اشترباد ( دزد اکادیدی یاخی اگر سن بوقیونک ایچنه کتمکه قادر ایسک اول التونی الوب طشمره چکهن و کبرو بوقارو کله سن خمس سکا دلوخو شغلله و یرم یعنی بشده برنی سکا صفای خاطرله عطا ایلم دیدی یاخی بوز التونک خمسنی الکه الورسن و بکا عظیم احسان و کرم قیلورسن لطف ایله اگر قادر ایسک بویلیکی در نیغ ایله دیدی قوچ صاحبی اندن چونکم بوسوزلی اشنیدی کندی کندی به ایدی بو خود اون قوچک بهاسیدر بکایوندن بونفع وفائده اولز کر چه بر قویه باغلندی ایسه اون قویه آجلدی اگر چه بر قوچ کندیسه حضرت حق آنک مقابله سنده عوض ایشرو یردی و بنی بود واته و غنابه ایر کوردی ❦ مشوی ❦ جامها بر کنند و اندر چاه رفت ❦ جامها را بردهم آن دزد تفت ( فی الحال اول قوچ صاحبی جامه لرین چیقار دی و چاه ایچره کندی هم اول قوچی اوغورلین قوچ صاحبک جامه لرین دخی علی الفور ایلندی وانی الوب کر میله خانه سی جانبده کندی ❦ مشوی ❦ حازمی باید که ره تاده برد ❦ حزم نبود طمع طاعون آورد ( بر حازم کر کدر که تاپولی بر کویه ایلته حزم اولر نه طمع طاعون کنورر حزم شدت رایه و احتیاطه دیرل حازم زیاده احتیاط و اهتمام ایدیمی کسه به دیرل یعنی بویوله زیاده احتیاط و اهتمام ایدیمی بر عاقل کر کدر که یولی قریه امنه دک ایلته و دزدلردن و حرامیلردن خالی اولان مقامه دک کندیسنی واصل قیله اگر بویوله حزم و شدت رای اولر ایسه لابد حرص و طمع طاعون کنورر و انسانی مطعون اولان خسته مرتبه سینه یتورر پس اول دزدک وصفنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیورر ❦ مشوی ❦ اویکی دزدست فتنه سیرتی ❦ چون خیال اورا بهردم صورتی ❦ کس نداند مکر او الا خدا ❦ در خد ابکر یز و واره زان دفا) اول ذکر اولتان دزد زیاده فتنه سیرت بردزددر که خیال کبی آنک هر دمده بر صورتی وارد و بوفتنه سیرت اولان دزددن مراد شیطاندر که خیال کبی هر دمده آنک مکر و حیلله سندن خدای تعالی به قاچ واول حیلله و دغاندن کبرو

قورتل زیر برکسه شیطان رجیمدن حق سبحانه و تعالی حضرتلرینه التجا ایتمسه و آنک شرومکرندن قاچوب اول پادشاه کریمک طاعتی طریقته کتمسه اول شیطانک مکر و دغانندن خلاص اوله من و حضرت حقک عون و عنایتی اولین کسمه آنک شرو فساددن نجات بوله من

❦ مناظره مرغ با صیاد در ترهب و در معنی ترهبی که مصطفی علیه الصلوه ❦  
❦ والسلام نهی کرد از آن امت خود را لارهبانیه فی الاسلام ❦

بوسرخ شربف اول مرغ ز برکک صیاده ترهب خصوص صنده مناظره و مباحثه قیلسک بیانده در ودخی شول بر ترهبک معناسنده در که مصطفی علیه السلام اول ترهبیدن کندی امتنی نهی ایلدی بویله که لارهبانیه فی الاسلام یعنی اول حضرت علیه السلام بیوردیلر که دین اسلامده رهبانیت بوقدر و رهبانینک بر مقدار تحقیق جلد خامسده ❦ در بیان آنکه قوله علیه السلام لارهبانیه فی الاسلام ❦ سر خنده مرور ایلدی ❦ مشوی ❦ مرغ گفتش خواجه در خلوت مثبت ❦ دین اجد را ترهب نیک نیست ❦ از ترهب نهی کردست آن رسول ❦ بدعتی چون در کرفت ای فضول ( مرغ اول سبزه پوش اولان و ترهب و ترهد قیلان صیاده ایلدی ای خواجه خلوتده طورمه دین اجد ایچون ترهب نیک دکلدر یعنی دین اجدیده ترهب قیلق و ناسدن منقطع اولق ایو و مقبول دکلدر زیرا اول رسول خدا ترهبیدن نهی ایشدر پس ای فضول سن بو بدعتی نیچون طوطدک و دین اسلامده مقبول اولین رهبانیتی نه دن او تری انخاذ ایتدک ❦ مشوی ❦ جمعه شرطت و جماعت در غماز ❦ امر معروف و منکر احتراز ❦ رنج بدخوبان کشیدن زیر صبر ❦ منفعت دادن بخلقان همپو ابر ( دین اسلامده اولته جمعه شرطدر و نمازده جماعت اولق هم شرطدر امر معروف و منکر کردن احتراز هم شرطدر جمعه بی ترک قیلان و تارک جماعت اولان کسمه نک اسلامی درست و صحیح اولز زیرا حضرت نبی علیه السلام (الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة الا ربعة عبدا مملوکا او امرأه اوصیبا او مریضا) رواه طارق شهاب و جماعت سنت مؤکده در اگر بر قوم آنی ترک ایلدر انلرله مقاتله ایتدک جائز اولور و اگر برکسه ترک ایلدر یا ضرب شدید و یا حبس مدید لازم کالور جماعتله نماز قیلنجیه دک و امر معروف و نهی منکر ایتدک فرض کفایه در البته بر شهرده امر معروف و نهی منکر ایلکه برکسه مستحق اولسه اکا امر معروف ایتدک و منکر کردن دخی نهی ایتدک واجب اولور پس مسلم اولته جماعت ایچره اولق و بدخولک صبری التنده رنجی چکرک خلا بقیه ابر کبی منفعت و یرمک لازمدر نه کم حضرت نبی علیه الصلوه والسلام بیوردی (الذی



يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى إِذَا هُمْ خَيْرٌ مِنَ الَّذِي لَا يَخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى إِذَا هُمْ  
 ﴿مَثْوَى﴾ خَيْرٌ أَسَاسٌ أَنْ يَنْفَعِ النَّاسَ أَيْ يَدْرُ \* كَرَنَهُ سَنِي \* چَه حَرَبِي بَامَدَر  
 اِي پَدَر نَاسَك خَيْرَ لَوْ سِي نَاسَهُ نَفَعِ اِيْلَكَدَر اَكْرَسَنَك دَكْل اِيْسَك مَدْر اِيْلَهُ نَه حَرَبِي سَن  
 مَدْر كَسَك بَارَه سَنَه دِيرَلر بُو بِيْت بُو حَدِيث شَرِيْفَه اِشَارَت اَوُور قَال عَلَيْهِ السَّلَام  
 (خَيْرُ النَّاسِ اَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ) رَوَاهُ الْقَضَاعِي عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَعْنِي نَاسَك خَيْرَ لَوْ سِي  
 اَوُور كِه نَاس اِيْچِنْدَه اَوَلَه وَنَاسَه بِاصْنَعْتَه لَه وَبَاعْلَم وَمَعْرِفَتَه وَبَار شَاد وَنَصِيحَتَه  
 نَفَعَت قِيْلَه اَكْرَسَن حَجْر مَثَابَه سَنْدَه دَكْل اِيْسَك بُو حَجْر وَمَدْر لَه نِيْچُون حَرَبِي ف  
 وَمَصَاحِب اَوُور سَن ﴿مَثْوَى﴾ دَر مِيَان اَمْت مَر حَوْم بَاش \* سَنْت اَحَد  
 مَهْل مَحْكُوم بَاش (كُلُّ بَرٍّ اَمْت مَر حَوْمَه اَوْرْتَه سَنْدَه اَوَل حَضْرَت اَحَد عَلَيْهِ  
 السَّلَام سَنَتِي قَوْمَه مَحْكُوم اَوَل بُو اَمْت مَحْمُود مَر حَوْمَه دَر كَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام (اَمْتِي  
 هَذِهِ اُمَّةٌ مَر حَوْمَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا عَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ اَعْمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا الْفِتْنَةُ وَالزَّلَازِلُ  
 وَالْقَتْلُ وَالْبَلَاءُ) رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ عَنْ اَبِي مُوسَى وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام (اَمْتِي  
 اُمَّةٌ مَر حَوْمَةٌ مَغْفُورٌ لَهَا مَثَابٌ عَلَيْهَا) رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمَكْنِيِّ عَنْ اَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ  
 وَسَنَت سَنِيَّةٌ اَحَدِي اَوُور كِه اَكَا تَابِع اَوَلَان تَرْهَب وَاعْتَرَا قِيْلَه اَمْت مَر حَوْمَه سَنَك  
 اِيْچِنْدَه اَوَلَه وَانَك حَكِيْمَه مَحْكُوم اَوُور اَلْف وَمَا لَوْ اَوَلَه وَنَاسَه لَه مَخَالِطَه قِيْلَه  
 ﴿مَثْوَى﴾ دَر جَوَابِش كَفْت صِيَاد اِي عِيَار \* نِيْسَت مَطْلُق اِيْن كِه كَفْتِي  
 هُو شَدَار \* هَسْت تَنَهَائِي بَه اَز يَارَان بَد \* نِيَك بَاد چُون نَشِيْنْد بَد شُود) پَس  
 صِيَاد اَوَل مَر غ زِر كِه جَوَاب وِيْر مَكَلَك مَدَه دِيْدِي اِي عِيَار بُو سُو زِيَكِه دِيْدَك  
 مَطْلُق دَكْلَدَر هُو ش طُوت بَهْض نَسْخَدَه صِيَاد اِي عِيَار يَرِيْنَه صِيَاد عِيَار وَاقِع  
 اَوُور مَشْدَر بَعْنِي چُون كِم اَوَل مَر غ زِر كَسَن اَوَل كِيَاه اِيْچِرَه مَخْنِي اَوَلَان صِيَاد بُو مَخَالِطَه  
 وَمَصَاحِبَتَه مَطْلُق اَوَلَان سُو زَلَرِي كُوش اِيْتِي اَكَا جَوَاب وِيْر مَكَلَك مَدَه اَوَل صِيَاد  
 عِيَار دِيْدِي اِي قُوش بُو سُو زَلَرِي سَن دِيرَسَن مَطْلُق دَكْلَدَر بَلَكَه مَقِيْدَر دَر هُو ش طُوت  
 سَن عَمُوم نَاسَه صَحِيْب قِيْلَقِي وَانَلر اِيْلَه اَنِيْس وَجَلِيْس اَوُور لَقِي لَازِم دَر ظَن اِيْلَش سَن  
 لَكِن بُو ظَن عَيْن خَطَا دَر تَنَهَائِي يَارَان بَد دَن بَكْدَر اَبُو كَسَه بَد كَسَه اِيْلَه اَوُور سَه  
 بَد اَوُور بَعْنِي هَر كَسَه صَحِيْب قِيْلَقِي اَبُو دَكْلَدَر يَارَان بَد اِيْلَه مَصَاحِبَت قِيْلَقْدَن  
 خَلُوت نَشِيْن اَوُور لَقِي وَفَرْد وِيْكََا اَوُور مَقِيْچَه وَجُو هَلَه اَوُور وِيْهْتَدَر اَنَكِيْچُون كِه  
 بَر اَبُو كَسَه بَر قِيْچِي وَبَد خُو كَسَه اِيْلَه اَوُور سَه لَابد اَوُور اَبُو كَسَه هَم بَد خُو اَوُور وَاَوُور  
 بَد وَقِيْچِي اَوُور اَوُور كَسَه نَك خُو بِي اَكَا سَرَابَت قِيْلَقَر كِه صَحِيْب مَوْثِرَه وَطِيْبِيَّت سَارَقَه دَر  
 وَشِي مَقَار نَك حَكِيْمِي اَخَذ اِيْلَر اَنَكِيْچُون حَضْرَت نَبِي عَلَيْهِ السَّلَام بِيُورَر (مَثَل  
 الْجَلِيْسِ السَّوِّءِ كَنْفَاخِ الْكَبِيرِ اَمَّا اَنْ يَحْرِقَ ثِيَابَكَ وَاَمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رَاحَةً خَبِيْثَةً)  
 ﴿مَثْوَى﴾ كَفْت عَقْل هَر كَرَانِي وَدَر سُوخ \* پِيْش عَاقِل اَوُور چُو سَنَكْت وَاَوُور

اول صِيَاد عِيَار اَوُور مَر غَدَه بَنَه دِيْدِيَكِه اِي مَر غ شُوخ هَر كِيَكِه عَقْلَدَه مَكْنِي  
 وِر سُوخ اَوُور اَوُور كَسَه عَاقِلَك قَتْنَدَه سَنَك وَاَوُور كِيْدَر اَنَك كِي مَقْلُون  
 وِي وَقَار كَسَه اِيْلَه صَحِيْب قِيْلَقْدَن سَنَك وَاَوُور خَلَه صَحِيْب قِيْلَقِي هَزَار يَار اَوُور بَد  
 ﴿مَثْوَى﴾ چُون حَارَسْت اَنَك نَافِث اَمِيْنَسْت \* صَحِيْب اَوُور عَيْن  
 رَهْبَانِيْسْت \* هُو ش اَوُور عِلْف اَشَه جُو خَر \* بَكْدَر اَزُوِي تَانَدَنِي نِي خَبَر \* زَانَكِه  
 غِيْر حَق هَمَه كَر دَر قَات \* كَل اَت بَعْد حِيْن فَهَوَات (حَار كِيْدَر اَوُور كَسَه كِه اَنَك  
 اَرَزُو سِي نَآن وَطَه اَمَدَر اَنَك صَحِيْبِي رَهْبَانِيْكَ عَيْنِيْدَر اَوُور كَسَه نَك هُو شِي خَر كِي  
 هَمَان عِلْف جَانِبَنَه اَوُور اَوُور كَسَه دَن كَذَر وَفَرَاغَت اِيْلَه تَاكَم اَوُور خَر سَبَرْت اَدَان كِي  
 خَبَر سَر قَالِيَه سَن زِيْرَا كِه حَضْرَت حَقْدَن غِيْرِي جَبَه اَرَفَات اَوُور هَر كَلِيْچِي  
 بَر حِيْنَد نَصِيْچَه پَس اَوُور كَلِيْچِيْدَر بَعْنِي هَر شُول كَسَه نَك كِه رُو زُو شَب اَرَزُو  
 وَمَشْتَهَاسِي نَآن وَغَدَا اَوُور اَوُور كَسَه فِي الْمَثَل حَار كِيْدَر اَنَكِه مَصَاحِبَت عَيْن رَهْبَانِيْكَدَر كِه  
 دِيْن اَسْلَامَدَه اَنَك اِيْلَه صَحِيْب اِيْلَك يُو قَدَر زِيْرَا اَنَك هُو شِي خَر كِي عِلْف جَانِبَنَه  
 اَوُور اَوُور اَوُور كَسَه دَن كِيْچ تَاكَمِي خَبَر قَالِيَه سَن وِي مَعْرِفَت اَوُور سَن زِيْرَا حَق  
 تَعَالِي دَن غِيْرِي هَر نَه قَدَر شِي وَاَرَا يَسَه دُو كَلِيْسِي چُو رِيْمَش اَوُور وَفَنَابُو اَوُور هَر كَلَه  
 جَك بَعْد حِيْن كَلَش حَكْمَدَه وَهَر اَوُور جَقِي اَوُور لَش حَكْمَدَه دَر اَنَكِيْچُون حَق تَعَالِي  
 حَضْرَت لَرِي (كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ هَافَان) بِيُورِي بَفَنِي دِيْعَدِي وَصِيْفَتَه مَسْتَقْبَل اِيْلَه اِيْرَاد اِيْلَه بِيَكِه  
 هَر فَاَنِي اَوُور جَقِي هَمَان فَاَنِي اَوُور لَش حَكْمَدَه دَر ﴿مَثْوَى﴾ هَر چَه جَزْآن وَجَه  
 بَاشَد رَهْآلَكْت \* مَلَك وَمَلَك عَكْس اَنَك مَالَكَسْت) هَر نَه شِي كِه اَوُور وَجَه  
 بَاقِيْدَن غِيْرِيْدَر هَالَكْدَر مَلَك وَمَلَك اَوُور بَر مَالَك عَكْسِيْدَر بَعْنِي هَر نَه شِي كِه اَوُور  
 وَجَه حَقِيْقِيْدَن غِيْرِي اَوُور اَلَان مَن حِيْث الْحَقِيْقَه هَالَكْدَر وَحَالَه مَوْجُود كُور نَمِي  
 سَرَاب وَغَمَائِيْش اَب قِيْلَقْدَن دَر كِه وَجُود لَرِي حَقِيْقِي دَكْلَدَر نَقْدَر مَلَك مَجَازِي وَنَقْدَر  
 مَالَك مَجَازِي وَارَا يَسَه جَه مِي اَوُور مَالَك حَقِيْقِيْكَ عَكْس وَسَابَه سِي كِيْدَر  
 ﴿مَثْوَى﴾ كَر چَه سَابَه عَكْس شَاخْت اِي پَسَر \* هِيْچ اَز سَابَه نَتَانِي خُور دَر  
 \* هِيْن زَسَابَه شَاخَر اَمِيْكَن طَاب \* دَر مَسَبَب رُو حَذَر كَن اَز سَبَب (اَكْر چَه سَابَه  
 شَاخَك عَكْسِيْدَر اِي پَسَر لِيْكَن هِيْچ سَابَه دَن مِيُو يَكِه قَادَر اَوُور مَن سَن آكَاه اَوُور  
 سَابَه دَن شَاخِي طَاب اِيْلَه مَسِيْبَه كِيْت مَسِيْبَدَن حَذَر اِيْلَه بَعْنِي بُو كَا ثَنَات فِي الْمَثَل سَابَه كِيْدَر  
 وَجَنَاب حَق شَاخ كِيْدَر پَس اِي پَسَر بُو ظَلَال كَا ثَنَات اَكْر چَه حَقِي سَبِيْحَانَه وَتَعَالِي  
 حَضْرَت لَرِيْكَ عَكْس وَآثِرِيْدَر هِيْچ سَابَه نَك وَجُود دَن مِيُو يَكِه قَادَر اَوُور دِيْغَك  
 كِي بُو كَا ثَنَات وَجُود دَن دَخِي نَفَع وَفَاْنَه بُولَفَه قَادَر اَوُور سَن پَس لَازِم كَلِيْبَكِه  
 آكَاه اَوُور بُو سَابَه كَا ثَنَات دَن كَذَر قِيْلَقُوب بُو نَك مَوْجُود نِي طَاب قِيْلَه سَن اَكْر عَاقِل  
 اِيْسَك بُو عَالَم اَسْبَاب دَن حَذَر اِيْلَه مَسِيْبَه كِيْت وَبُو اَسْبَاب وَوَسَائِل دَن نَظَرِي قَطْع



ایدوب موجود حقیقی جانبند سیرایت \* مثنوی \* بار جسمانی بود ویش عرك  
 صحتش شومست باید کرد ترك \* حکیم او هم حکم قتل او بود \* مرده اش خوان  
 چونکه مرده جو بود (جسمانی اولان بارانک روی مر که در یعنی جسمانی اولان  
 بارک توجهی لابد موت و فنا جاننده در انک صحتی شومدرانی ترك ایلک کر کدر اول  
 بار جسمانیست حکمی هم انک قتلک حکمیدر اکا مرده او قو چونکم مرده جواوله  
 پس دنیا مرده حکمنده در وطالب دنیا هم مرده حکمنده در انکیچون حضرت  
 نبی علیه السلام ایاکم و مجالسه الموتی قالوا و ما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا  
 یوردیلر \* مثنوی \* هر که باین قوم باشد راهبست \* ککه کلوخ و سنک  
 اورا صاحبست \* خود کلوخ و سنک کس راره نزد \* زین کلوخان صد هزار آفت  
 رسد ( هر شول کسه که بوقوله اوله راهبدر که کلرخ و سنک اکا صاحبدر خود  
 کلوخ و سنک کسه ک بولن اورمدی اما بولکلرخلردن صد هزار آفت ایر بشور  
 یعنی هر شول کسه که بومر ده دل و قلبی حی و لاینامدن غافل اولان قومله صاحب  
 اوله راهب اولدر که کلوخ و سنک مثابه سنده اولان جاهل و نادان طائفه سی اکا  
 صاحبدر که بولنلر هر بریسی بحر و مدرکی بی فهمی خبرلدر مع هذا نیچه  
 کسه لک بولن اورلر وانی حیات جاودانیدن محروم قیلورلر جامد اولان کلوخ و سنک  
 خود کسه نکل بولنی اورمدی و برکسه بی اضلال ایدوب طریقیدن دور قیلدی  
 اما بولنک و کلوخ مثابه سنده اولان غافل نادانلردن سالک راهقه نیچه بوزیک  
 آفت ایر بشور و بولنلر صاحب ایلنک باشه نیچه بلا و محنت کلور \* مثنوی \*  
 گفت مر غش پس جهاد آنکه بود \* کین چنین رهن میان ره بود \* از رای حفظ  
 و یاری و نبرد \* برده نایمن آید شیر مرد \* عرق مردی آنکههی پیدا شود \* که  
 مسافر همراه اعدا شود ( قوش چونکم ترهب اختیار ایلن مر دصیادک سوزنی  
 کوش ایتدی اکا جواب و یروب دبدی پس ای خلوت و عزتندن حظ ایلن راهب  
 جهاد اول زمان صحیح اولور که بونجیلن رهن یول اورته سنده اوله حفظدن  
 و بار یلقدن و جنگیدن اوزی شیر مرد اولان کسه نایمن اولان بوله کلور که انک  
 شیر مردلکی ظاهر اوله و باقوه اولان صفتلر فله کله ز بر امر دلک عرقی اول زمانده  
 پیدا اولور که مسافر همراه اعدا اوله مادامکه بر مسافر اعدایه مقارن اولیه آنک  
 مردلکی نهدن ظاهر او اور و انک دلبر و دلور اولسی نه سبیل عیانه کلور \* مثنوی \*  
 چون نبی السیف بودست آن رسول \* امت او صفدر اند و خول ( اول رسول  
 اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم چونکم نبی سیف اولمشدر یعنی انا نبی بالسیف  
 و انا القول الضحوک قوائک موجبجه اول حضرت نبی بالسیف اولدی و کفسار  
 و فجارله غزا و جهاد قیلدی بلکه اول حضرتک وجود شر بی هم الله سیوفندن

برسیف مسلول اولدی کما قال کعب بن زهیر رضی الله عنه ( بیت ) ان الرسل  
 لسیف یستضاه به \* مهند من سیوف الله مسلول ( اول حضرتک امتی و تابع سنتی  
 اولان بهادرلر دخی صفدرلر و خیللدر صفدر پهلوانه و خیللر ارککه دبرلر یعنی  
 پهلوان و ارکک ارلدر دیمک اولور \* مثنوی \* مصلحت دردین ماجنک و شکوه  
 \* مصلحت دردین عیسی غار و کوه ( بزم دینزده مصلحت جنک و شکوه در اما دین  
 عیساده مصلحت غار و کوهدر یعنی بودین محمدیده اصل مصلحت یاجنک صوری  
 و باهیت صورت و یاخود جنک معنویدر جنک معنوی مثلاً نفسله و شیطانله  
 جنک و حرب ایلک و انلره مهیب و دلور کورنمکدر و فاسق و فاجر اولان طائفه  
 ایله دخی لسان ایله مجادله قیلدی و انلره نصیح و پند و یرمک هم جنک معنویدر اما عیسی  
 دیننده اصل مصلحت ناسدن منقطع اولوب طاعلره کتمک و مغاره لر ایچره خلوت  
 و عزت اختیار ایتکدر دین اسلامده بواپسه جائز دکلدر بلکه مصلحت بین الناس  
 اولوب نفسله و اعدای دین ایله مجاهده قیلقدیر \* مثنوی \* گفت آری که  
 بودیاری وزور \* نابقوت برزند برشور شور \* چون نباشد قوتی پرهیز به \* در فرار  
 لایطاق آسان بیچه ( اوصیاد سبز پوش چونکم اول قوشدن بو کونه کلماتی ایشندی  
 اکا جواب و یروب ایتدی بلی اگر حضرت حقندن یاربلیق و زور اوله و اهل حق  
 اولنلر دخی معاونت قیله و قوت و یره تا کم قوتله اول مجاهد اولان کسه کندبسی  
 شروشوره اوره و اهل شرت و اصحاب ضلالله مقابله قیله و انلره مجادله ایلکه  
 قادر اوله چونکم بر قوت اولیه انسان کندبسی شروشوره اورمقندن پرهیز ایتک  
 اولی و اصحاب ضلالله مقابله ایتکدن محل آخره نقل احریدر چونکم بر قومله مقابله  
 و مجاهده و مجادله ایلکه قوت اولیه لایطاق اولان شیدن فرار ایلکه آسان  
 صیحه که \* الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین \* دینلشدر اکثر اولیا و علماء مقابله قیلغه  
 طاعتلری اولمقدده و بر قومه نصیح و ارشاد تأثیر قیلقدده اول قومدن قاجشدر  
 و لایطاق اولان شیدن فرار ایلک سنن مرسلیندنر دیو اول بردن بر آخر یره  
 کوچشدر \* مثنوی \* گفت صدق دل بیاید کار را \* ورنه یاران کم بیاید یارا  
 \* بارشوتایار بینی بی عدد \* زآنکه بی یاران بمانی بی مدد ( چونکم مرغ صیاد سبز  
 پوشدن بو کلامی کوش ایتدی اکا دبدی ای زاهد کار و عمله صدق دل کر کدر  
 بوخسه یاران یاره کم کلز و بر یار صادق معین و ظهیر اکسک اولمز سن صدقه یار  
 اول تا خلقدن بی شمار یار کوره سن زیر که یار انسز مدد سزودر مانسز قالور سن  
 انسان مدنی الطبعدر بری برینه محتاج اولمقندن خالی اولمز سن صدقه یار اولمسک  
 سکادخی کسه صدقه یار اولمز و سکامعاونت و مظاهرت قیلز \* مثنوی \*  
 دیو کر گشت و تو همچون بوسنی \* دامن یعقوب مکنارای صنی \* کرک اغلب آنکههی



کیر بود \* کز مه شیشک بخود تنهارود ( فی المثل شیطان کر کرد و سن یوسف کی  
سن یس ای صنی یعقوب پیغمبرک دامننی الکن قومه کرک اغاب کوس سقندی اول  
زمان طویجی اولور که رمده دن شیشک جدا اولوب تنها کیده بوینلر بو حدیث  
شریفک مضمونه اشارت اولور قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( ان الشیطان ذئب  
الانسان کذئب الغنم یاخذ السقاء القاصیه والدانیه فایاکم والشعاب وعلیکم  
بالجماعه والسامه والمسجد ) رواه احمد عن معاذ عن رضی الله عنه یس بو حدیث شریفک  
مفهومی اوزره شیطان فی المثل ذئب انساند و سن یوسف کی سن لازم کلدیکه  
سکاماند یعقوب اولان مرشدک دامننی و صحبتی ترک ایله یه سن زیراقور دغالب  
اول زمانده غنی طویجی اولور وانی صید قیابور که سوریدن شیشک جدا اولوب  
تنها و یکننا کیده و جاعدن آیر بلوب باشقه باشنه سیرایده شیشک انواع غنذن  
بر نوعدر فارسیده و ترکیده هم شیشک دهرل \* مثنوی \* آنکه سنت با جاعت  
ترک کرد \* در چنین مسبع نه خون خویش خورد ) او که جاعته سنتی ترک ایلدی  
بو یله مسبعده کندی خوننی بدعی بوه قرر در که بدی یعنی شول کسه که حضرت  
نبی علیه السلامک سنت سنیه سنتی جاعته ترک ایله و حضرت رسولک سنتیه کتیه  
و جاعت مساینه هر وجهله موافقت ایتمه اول کسه بونک کی محل سباع اولان  
دنیا ده لابد کندی قاننی بر و بو گونه دیو و ددمکانی اولان عالم طبعیده کنده سنی  
هلاک ایدر \* مثنوی \* هست سنت ره جاعت چون رفیق \* بی ره و بی  
یارافتی در مضیق ( فی المثل سنت راهدر و جاعت رفیق کیدر یواسمز و یارسز  
مضیق دوشرسن یعنی رسولک سنت سنیه سی حضرت حقه موصل هر راه  
مستقیمدر و آنک اوزرینه سالک اولان جاعت مساین رفیق کیدر یواسمز و یارسز  
اواسک لابد مضایقه یه دوشرسن و ضلالت و غوایت و رطه لینه گرفتار اولوب  
شاشرسن \* مثنوی \* راه سنت با جاعت به بود \* اسب با سبان یقین  
بهتر دود ) چونک حقیقت حال بودر سنت بولی جاعته بهتر اولور یقین بودر که  
اسب اسبلرله خوشتر کیدر یعنی یقین بودر براسب بر یوله بر قایح اسبلرله کتسه لابد  
خوشت کیدر اما بالکن کتسه اولقدر خوشتر کتمز سنت یولنه دخی بر کتسه نیجه  
رفقا و همراهله کتسه خوشتر و آسوده تر کیدر \* مثنوی \* لبک هر کمره  
راهره مدان \* خافلان خفته را آکه مدان \* هرهی را چو کز و بایی مدد \*  
همدل و همدرد و جویان احد ) اگرچه طریق حقه کتمک و سنت بولی اوزره  
سیر ایتمک همراه لازمدر و ایکن هر کمره همراه بته و صورتا اهل هدایت و باطنا  
معدن ضلالت اولنلری کنده بکه رفیق و همدم قیله خفته اولان غافلری آگاه  
بته که بیدار شکنده چوق غافل و خفته واردر که بحسب الظاهر کنده سنی آگاه

و بر انباه کوستر و لیکن معنیده خفته و کمره در بو طریق الهیده بر همراه ایسته که اندن  
مدد بوله سن همدل و همدرد و جویان احد اوله سن یعنی شول بر همراهی ایسته که  
اول همراه سنکله یک دل اوله و همدرد اوله واحد و صمد اولان خدای تعالی بی  
همیشه طلب قیله \* مثنوی \* هرهی نی کو بود خصم خرد \* فرصتی  
جو بد که جامه تو برد \* می رود باتو که باید عقبه \* که تواند کردت انجا نهی \*  
باتو می کردد برای سود خویش \* هین منوش از نوش او کان هست نیش ) شول  
بر همراه دکل که اول خصم خرد اوله بر فرصت استیه که سنک جامه کی ایسته سنکله  
بیله کیده که بر عقبه بوله که انده سنی نهب و غارت ایله سنکله طولور کندی  
نفعندن اوتری صفین انک نوشتن ایچمه که اول نیشدر یعنی طریق آهیده لابد  
همراه کر کرد ردیدیکم شول بریار و همراه دکلدر که اول عقلاک و خردک خصم  
و دشمنی اوله و بر فرصت استیه که سنک جامه دیانتکی و لباس تقوی و طاعتکی قاپه  
وسنی لباس ادب و تقوای برهنه و طاری ایله و سنکله بیله همراه و بیله کیده تا کم  
سنک بولکده بر عقبه بوله و سنی صعب و شدید شنبه مبتلا کوره که اول حینه سنی  
نهب و غارت ایلمکله قادر اوله هماندمکه سنی نهب و غارت ایلمکله بر فرصت بوله  
فی الحال فرصتی کرمیوب سندن مرادنی حاصل قیله انک کی همراه سنکله مجرد  
کندی سود و نفعندن اوتری طولور آگاه اول زنها رانک نوشتن نوش ایتمه زیرا  
معناده انک نوشی نیشدر و انک مقارنتی مهلاک دین و مبطل کیشدر \* مثنوی \*  
یا بودا شتر دلی چون دید ترس \* کویدت بهر رجوع از راه درس \* بار را ترسان  
کندا شتر دلی \* اینچنین همره عدودان فی ولی ) و یا خود شول برهمره دکلدر که  
براشتر دل اوله چونکیم خوف و ترس کوره سکارا هدن رجوع ایلمکدن اوتری درس  
دیه یاری اشتر دلیکن ترسان ایلمر بونک کی همراهی دشمن بیل ولی بیل و اشتر دل  
صورتا جسور و باطنا قورقق و ائیم اولان کتسه به دیرلر یعنی یا خود بو طریق  
آهیده شول بر کتسه به همراه اوله که اول کتسه دوه کی قورقق و ضعیف القلب  
اوله که بو طریق الهیده کندی خوفندن سکا طریق الهیدن رجوع ایلمکدن  
اوتری درس سو یایه و راه حقه ایلمر و کتمکدن سنی عوق و منع ایله بویه همراهلر  
اشتر دل اولد قلندن وضعف قلبه مبتلا کلد کلرندن کندی یارنی دخی خائف  
و ترسان ایلمر و بویه سلوک ایلمر سنک عرضک و مالکک نقصان کلور و جسمک  
دخی ریاضت و عبادتله نیجه آفت و محنتلره مبتلا اولور پس بویه کتمکدن  
کنده بکی جاه و مال کسبنه مشغول ایتمک یکدر دیر بونچاسین بولداسنی سن دوست  
بته دشمن بیل \* مثنوی \* بار را از راه بردان را هزن \* مرد نبود آنکه  
افتدز یزن ) یاری اول راهزن بولندن ایلنور هر داولز اول کتسه که زن الته



دوشه یعنی اول بول اور یحیی وطریق حقہ مائل اولانی منع قلیچی باری بولدن  
کیدر و کندی تحت تصرفه الورپس اردکدر شول کسه که زن کی اولان  
نفسک و اهل نفسک تحت تصرفه دوشه و اول نه دیرسه اکامطیع و منقاد اوله  
﴿ مثنوی ﴾ راه جانباز یست در هر غبشه ﴿ آفتی در دفع هر جان شبشه ﴾  
راه دین زان رو پر از شور و شرسست ﴿ که نه راه هر محنت کوه رست ﴾ در ره این ترس  
امتحانهای نفوس ﴿ همچو پرویز بن تمیز سپوس ﴾ بو بول جانبازاق بولیدر هر بر  
غیبه ده هر بر جان شبشه نك دفعه بر آفت وارد دین بولی اول بوزدن شور  
و شردن پردر که هر محنت کوه رك بولی دکلدر بو بولده بو ترس نفوسک امتحانلر یدر  
که کک تمیزینه الک کبی غیبه شبشه وزنی اوزره حصیر قامشی و بر نوع اولقدر که  
اندن چوال ابلرل و سازلوق معناسنه هم کلور و میشه لک دخی دینور و غیبه مصرع  
ثانی به مصروف اولور و تقدیر کلام بوبله دیمک اولور که بوحق بولی جانبازلق  
بولیدر بو بولده جان بذل ایدنلر کیدرلر و بو بولده کیدنلر اولارک جان و تن ایدرلر  
بو بولده هر میشه لکده هر دل شبشه نك دفعی خصوصنده بر آفت وارد دین  
بر جان ودلی شبشه کبی ضعیف اولان کسه بو بولده کتسه انک اوکنه بر آفت کلور  
اول آفتی کوردیکی کبی اول شبشه دل فی الحال بو بولدن رجوع و نکول قیلور  
بودین اول سیدن شور و شردن پردر و بلا و خطر دین طلودر که هر محنت کوه رك  
بوسیدن بولی دکلدر بلکه هر دلبر و دلاور اولان عاشق و صادق بولیدر پس  
بو بولده بو خوف و خطر نفوسک امتحانلر یدر الک اوندن کیکک تمیز ایلسنه  
امتحان و آلت اولدیغی کبی نته کم الک کبی اوندن تمیز ایدوب جدا ایلر بو خوف  
و خطر هم بو بولده چوق نفوسنی سپوس کبی آبروب جدا ایدر ﴿ مثنوی ﴾  
راه چه بود پر نشان پایها ﴿ بارچه بود زرد بان رابها ﴾ راه نه اوله پایلرک پر نشانی  
اوله یار کیم اوله رایلرک زردبانی اوله حق تعالی به موصل اولان بول نه اوله دیرایسک  
انبیا و اولیانک پایلرله پر نشان اولان بولدر اگر بو بولده یار کیم اوله دیرایسک  
رایلرک زرد بانیدر که هر دم سنک عقل و رایکی بر مرتبه زباده ایلیمه و سنی دایما  
عروج و ترقی ایدر مکه سبب اوله ﴿ مثنوی ﴾ کیم آن کرکت نیاید از احتیاط ﴿  
بی زجیت نیابی آن نشاط ﴾ طوتم که اول کرک سکاکلیه احتیاط جهتدن جمعیتسنز  
اول نشاطی بوله مز سن بوییت شول کسه ل طرفندن ناشی اولان سوال مقدره  
جواب اولور که انلر دیرلر بزم همراه و دلیل پراندهه احتیاج بوقدر و بزم ذنب  
انسان اولان شیطانندن قورقومن واضطرار بوقدر زیرا بز زباده احتیاط ایلوب  
جمله دن پر هیز قیله رز بوبله سویلین کسه لره جواب و یروب بیورلر فرض ایدلکه  
اول انسان کرکی شیطان سنک کمال رأی و احتیاط کدن اوتری سکاکلیه و سنی اغوا

واضلال قلیسه سن جمعیتسنز اول روحانی اولان نشاطی و حقانی اولان ذوق  
و انبساطی بوله مز سن و اهل صفا جمعیتسنده اولان سرور و حبه تنه ایلر و لکده  
نائل اوله مز سن ﴿ مثنوی ﴾ آنکه تنه ایلر در ره اوی خوش رود ﴿ بار فیکان  
سیرا و صد توشود ﴾ اول کسه که تنه ایلر بولده اوی خوش و لطیف کیدر آنک سیری  
رفیقارله بوزقات اولور یعنی راه حق اول کسه که منفرد اولدیغی حالده خوش کیده  
رفقا ایلر کندیکی زمانده انک سیر و سلوکی بوزقات اولور و جماعته نشاط و سروری  
دخی ارتق اولور ﴿ مثنوی ﴾ باغلیظی خرز یاران ای فقیر ﴿ و نشاط آید  
شود قوت پذیر ﴾ هر خری کز کاروان تنه ایلر رود ﴿ بروی آنره از تعب صد تو  
شود ﴾ چند سیخ و چند چوب افزون خورد ﴿ تا که تنه ایلر یا بازار برد ﴾ ای فقیر  
خره غلظت و حافله کندی یاراندن نشاط کلور و قوت پذیر اولور یعنی حمارک  
طبعنده بوبله غلظت و کثافت و ارایکن بیلر کندی جنسندن اولان یارلرندن  
قوت پذیر اولوب نشاطه کلور و بوله کلسر و فتور سز روان اولور اما هر بر خر که  
کارواندن تنه ایلر کیدر اول بول تعب و زجیتدن اول خر اوزره بوزقات اولور  
بر قاج سیخ و بر قاج چوبی افزون بر تانم اول خر تنه ایلر اول بیابانی قطع ایلیمه سیخ  
بونده بز لکچ معناسنه در فی الواقع خرلک طبعنده بو خاصیت وارد که البته بوله  
تنه ایلر کسه کسل اوزره کیدر اما بر قاج کندی جنسیله کتسه قوت و نشاط اوزره  
کیدر ﴿ مثنوی ﴾ هر ترا میگوید آن خر خوش شنو ﴿ کرنه خر همچین  
تنه ایلر و ﴿ آنکه تنه ایلر خوش رود اندر رصد ﴾ بار فیکان بی کان خوشتر رود ﴿  
تحقیقا سکا اول تنه ایلر کیدن خراسان حاله دیرایک نصیح و پندی خوش ایشاکر  
خر دکل ایسک بونجیلر تنه ایلر کته تاکم بورا هه کسل و فتورله سیر قلیه سن و سیخ  
و چوبه محتاج اولیمه سن اول کسه که بول کوز نمکدن تنه ایلر خوش کیدر رفقا ایلر  
کلسر خوشتر کیدر ﴿ مثنوی ﴾ هر بنی اندرین راه درست ﴿ معجزه بنمود  
و همراه بچست ﴾ هر بنی بودرست و راست اولان بولده معجزه کوستردی و هم  
اهل راه ایستدی یعنی هیچ برنی اولدی که بودرست و راست اولان بولده تنه ایلر  
اوله و بی همراه منفردا سیر و سفر قیله بلکه هر بنی بو خلقه معجزه و پینه کوستروب  
بونلر دن رفقا و انصار طلب ایلدیلر نته کم حضرت عیسی علیه السلام ﴿ من انصاری  
الی الله ﴾ دیدی بوجه ناسدن ﴿ قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا  
مسلمون ﴾ دیدیلر پس هر پیغمبر کندیلر بوناسدن یار و معین طلب ایلدیلر بوندن  
معلوم اولدی که بوبله جماعتسنز و همراهسنز کیدلر نته کم مشهور مثل سدر یالکر  
طاش دیوار اولر و یالکر دیوار اوزره هم سقف خانه طور مز ﴿ مثنوی ﴾  
کر نباشد یاری دیوارها ﴿ کی بر آید خانه و انبارها ﴾ هر یکی دیوارا کر باشد جدا ﴿



سقف چون باشد معلق در هوا) اگر دیوار لك بر برینه معاونت و بارلخی اولیسه خانه و انبارل فین یوقارو کلو ر مثلاً هر دیوار اگر بر بندن جدا اوله سقف هوا ده معلق نیجه اولور یعنی لابد برخانه لك وجود نه و سقف خانه لك قیامنه برقاج دیوار لازمدر تا كم اول خانه لك سقفی اول دیوار لك سبیلله قائم اوله و دیوار له دخی طاشیدن و کر بچدن طاشلرك و کر بچلرك بر بره جمع اولمی و بری برل یله اتحاد و اتصال قیلمی لازم اولور که بنیان هر صوص وجوده کله و بر نیجه دیوار اول طاشلرك بر بره مجتمع اولمستندن بنا اولنه پس ( المؤمن للمؤمن کالبینان یشد بعضه بعضا) حدیثك موجبجه مؤمن مؤمنه یار و معین اولسه و بر نیجه سی اتفاق و اتحاد قیلمه بعضی بعضی بنیانی شد ایلین بنیان هر صوص کبی اولور و بری برل بنه قوت و معاونت و برر ﴿ مشوی ﴾ کرنباشد باری ﴿ حبر و قلم ﴾ کی فندبر روی کاغد یارقم ﴿ این حصیری که کسی می کسرتد ﴾ کر نه پیوندش بهم بادش رد) اگر حبر و قلم بارلخی اولیسه کاغذ لك بوزی اوزره قچن رقم واقع اولور حبر بونده مرکب معناسنه در کاتب معناسنه دخی اولسه جائزدر یعنی اگر مرکبه قلمک بری بر یله بارلخی اولسه و یا خود قلم کاتبه معاونت قیلمسه کاغذ لك بوزی اوزره خط ورق قچن واقع اولوردی بو مقرر در که اولزدی بو بر حصیر که بر کسه دوشر اگرانی بری برینه پیوند ایتمه سن انی باد ایلر تور بوهم وجه در اگرانك بری برینه پیوندی اولیه بادانی کیدرر و بریشان ایلر یعنی شر بر حصیر که بر کسه انی بر اوزرینه دوشر اگرانك قائمشلرنی بو ربایف اولان کسه بری برینه متصل قیلمسه بل انی بریشان ایلردی بوندن معلوم اولدی که بر نیجه شیک بر بره مجتمع اولمی بری برینه قوت و برر ایش پس طالب حق اولان سالک لك دخی بری بر یله اتفاق و اتحاد قیلملری جله سنه هر وجهله قوت و متانت و برر ﴿ مشوی ﴾ حق زهر جنسی جوزو جین آفرید ﴿ پس نتایج شدن جمعیت بدید) حق سبحانه و تعالی هر بر جنسندن چونکم زوجین خلق ایتدی پس نتیجهلر جمعیتدن بدید اولدی یعنی (ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون) آیت کریمه سنك موجبجه و دخی (سبحان الذی خلق الازوج کلها مما ثبت الارض ومن انفسهم و مما لا یعلمون) نص شریفنك حسبجه حق تبارك و تعالی هر شیئی چفت بر اتمشدر اصلایك شیء بر اتمامشدر بالکرتاق حق تعالی به مخصوصدر اما غیر یلره بری بر یله مزوج اولمق و اجتماع قیلمق لازمدر ز بر نتیجهلر لابد جمعیتدن ظاهر اولور و برقاج شیک بر بره جمع اولمستندن بر نیجه شیء وجوده کلو ﴿ مشوی ﴾ او بکفت و او بکفت از اهتراز ﴿ بحث شان شد اندرین معنی دراز) او دیدی و او دیدی اهتراز جهتندن انلرك بحثی بو معناده دراز اولدی اهتراز حرکت واضطراب

معناسنه در مصرع ثانی به صرف اولمبوب مصرع اوله دخی صرف اولنسه جائزدر بوتقدیر اوزره معنی حرکت واضطراب جهتندن اول قوش جهت خصوصنده اولان دلائل و براهینی سو یلدی و جلوتی خلوت اوزره ترجیح ایلدی و اول صیادهم خلوت و عزت خصوصنده اولان براهین و دلائلی سو یلدی و عزت و خلوتی خلوت و جلوت اوزره ترجیح ایلدی الحاصل بونلرك بحثی بو معناده اوزون اولدی ز بر اریسی خلوتی جلوت اوزره تفضل و ترجیح قیلدی و بریسی دخی جلوتی خلوت اوزره تفضل و ترجیح قیلدی و هر بریسی کنیدی مذهبنی تأیید ایلکده طول و دراز بحث ایلدی ﴿ مشوی ﴾ مثویرا چاک و دلخواه کن ﴿ ماجرار او جز و کوتاه کن) ای مولانا مشوی نی چاک و دلخواه ایله ماجرانی موجز و کوتاه ایله خطاب تجرید قاعده سی اوزره کنیدی وجود شریفلرینه در یعنی ای مولانا مرغ ایله صیاد مایتمده واقع اولان ماجرانی موجز و مختصر ایله و مشوی شریفی ثقیل و کران ایتمه تانیجه کسه لك قلبه طول کلامدن ملات و سامت کلبه بلکه چاک و کوکل استیجی ایله تا کم بو کامطامعه قیلان کسه لك قای بوندن نفرت قیلله ﴿ مشوی ﴾ بعد آزان کفش که کندم آن کبست ﴿ کفت امانت از بدیم بی وصیت ﴾ مان ایتامست امانت یش من ﴿ زآنکه بندار ندما را مؤتمن) بو قدر مباحثه و مناظره دتصکره اول صیاده دیدیکه بوسنك او ککه اولان بغدادی دانه لری کیم ملکی و لا بقیدر جواب و بروب دیدی بی وصی اولان بنیمن امانتدر بنم او کده اولان امانت مال ایتامدر زیرا که بوناس بنی مؤمن ظن ایدرل صیاددن مراد بونده شول کسه اولور که آنت ظاهری سبز و لطیف اوله و نعمت و دوات و تشر فله انده نیجه ایتامك و خلق و ایتامك مالی مودع و امانت اوله و آنك باطنی قهر الهی و غضب ربانی اوله و مرغدن مراد ملک و ماله حریص اولان و حظ نفسی طلب قیلان کسه اولور فین بر ملک و ماله حریص اولان و نفسنك مشتهاسنی طلب قیلان کسه بر کسه لك قتده با مال ایتامی و با خود ارزاق خلق و انامی کورسه فی الحال انی اکل و بلع ایتمکه حریص اولور و آنی اخذ ایتمکه طمع قیلور و دیر که بونی بکا و بر شمدیك ضرورتی دفع قیل و برقاج کون بوندن قائم و نفع و لم ﴿ مشوی ﴾ کفت من مضطرم و مجروح حال ﴿ هست مر دار این زمان بر من حلال ﴾ هین دستور ی از بن کندم خورم ﴿ ای امین و پارسا و محترم) اول مرغ اول صیاده ایتدی بن مضطرم و مجروح عالم مر دار بو زمان بکا حلالدر آکا اول بردس تور ایله بو کنده من بیم ای امین و پارسا و محترم یعنی چونکم اول مرغ حریص اول دانه لری کوردی و کنیدنك اکا احتیاجی اولد یغندن کنده بسنی مضطرب و یلوب نفسی اکا بو گونه فتوی و پردی



واول كندنيك نفسك فتواسي اوزره ديدني مضطرم وخسته حالم پس فالضرورات  
 تبيح المحذورات قولك موجبچه بوزمانده مردار و حرام بكا حلالدر امدی بنم  
 اضطرارمدن آگاه اولوب بكار دستور و يرتاكم بوحق ايتام اولان كند مدن اكل  
 و بلع ايلم ای محترم اولان زاهد و امين بيلورسن كه حنين ضرورته بو كونه  
 مرداری بيمك جائزدر ديدی \* مشوی \* گفت مفتی ضرورت هم توی \*  
 بی ضرورت كر خوری مجرم شوی \* و ضرورت هست هم پرهیز به \* و ر خوری  
 باری ضمان آن بده ) اول صیاد مرغی بو كونه جواب و يروب ديديكه ای مرغ  
 مفتی ضرورت هم سنسن یعنی ضرورته فتوی و یرن نفسكدر پس ضرورت  
 صحيح اولمز ضرورتسزاكر مردار و حرامی رايك مجرم اولورسن وجه آخر  
 مفتی ضرورت مرتبه سنی پلان سنك قلبك و عقلا كدر اكر ضرورتسز مردار  
 و حرامی رايك لابد مجرم و عاصی اولورسن و اكر ضرورت دخی و ارایسه هم  
 مردار و حرامی نمكدن پرهیز ايلك يكدر باخصوص كه اول مال ينيم اوله و اكر  
 اول مال ينيمی رايك و حق عبادی اخذایلر ايسك باری انك اوده كنی و یر یعنی  
 لابد اكر مال ينيم و اكر حق عبيد بالضروری بيمك لازم كلورسه اداسته ضمان اول  
 و حق تعالى سكا انك ادا سته هر نه قدر قدرت و یرسه انی ادا ايلك سعي قيل  
 ديدی \* مشوی \* مرغ پس در خود فرو رفت آن زمان \* توسنش  
 سر بستند از حذب عنان \* چون بخورد آن كنندم اندر فنج بماند \* چنداويس  
 و الانعام خواند ) چونكم مرغ بوسوزلی اول صیاددن اشتدی پس اول زمان  
 تفكر ابتدی و اندیشه باندی انك توسن نفسی جذب عنانندن باشنی الدی یعنی  
 انك تند و حرون اولان نفسی عنان عقلی جذب و ضبط ایلین روحندن باشنی  
 قور تروب اول دانه لری بيمكه قصد و نیت ایلدی چونكم اول كنندمی یدی فنج  
 ایچره قالدی اول بو بلايه دوشد كد نصكره نيچه بس و نيچه و الانعام اوقدی یعنی  
 قوش اول دانه بی یدی و موت و هلاك فتنه دوشد كده نيچه بس و دخی نيچه  
 سورة الانعام اوقومغه باشدی تا كم اول حينده بس اوقومق و سورة الانعام اوقومق  
 اكانفع و یره \* مشوی \* بعددرماندن چه افسون و چه آه + پیش از آن بایست  
 این دود سیاه \* آن زمانكه حرص جنید و هوس \* آن زمان ميكو كه ای  
 فريادرس ) عاجز قالد قد نصكره و بلايه مبتلا اولد قد نصكره افسون نه و آه نه یعنی  
 افسون ايلوب اوفورسك و يا خود آه واه قيلك ايكیسی بله برابر در اول بلايه مبتلا  
 اولزدن مقدم كر كدر بودود سیاه یعنی بو كونه آه و دود سیاه قبل البلا لازمدر  
 بو خسه بعد البلا بونك نفع و تأثیری اولان اول زمانكه حرص و هوس درون دلدن  
 حرکت ايليه اول زمان ديكه ای فريادرس یعنی درونكده حرص و هوس حرکت

ایلدیكي زمانده ای فريادرس دیو حق تعالى به دعا ايله و الا بعد وقوع البلا دعا  
 ايلك نهی مفید اولور \* مشوی \* كان زمان پیش از خراب بصره است \*  
 بو كه بصره و اردهم از شكست ) اول زمانكه بصره خرابلفندن اولدر بولايكه  
 بصره كبر و قورته هم اول شكستدن یعنی جناب حقه دعا و زاری ايلك وقت  
 و زمانی اول زماندر كه حرص و هوس حرکت ايليه كه اول زمان حضرت حقه  
 ای فريادرس دیو دعا ايله كه دين بصره سی حرص و هوا عسكندن خراب اوليه  
 بولايكه دين بصره سی هم اول شكسته لكدن قورته و خلاص اوله و اكر بصره  
 دين حرص و هوس عسكربله خراب اولد قد نصكره فرياد و فغان ايلر ايسك سكا  
 نافع اولزنته كم بعد خراب البصره بغداد خليفه سنك امداد ايلسی نفع قتلدی بو كلام  
 بين الناس مشهور مثلدري یعنی فتن بر كسه بر نسته نك زمانی كچد كد نصكره اكا قصد  
 و عزيمت قيلسه بعد خراب البصره ديرل و آنك قصد و عزيمتك عبث و بيهوده  
 اولد بفته بو مثل ايله كنيات ايدرل \* مشوی \* ايلك لی يا باكي يا تاكلی \* قبل  
 هدم البصره و الموصلي ) ای بنم با كيم وای تاكلم بنم ايچون اغله بصره ايله  
 موصلاك خرابندن اول باكي اغليجي تاكلی اوغلی اولش اغليجي كسه به ديرل مؤثني  
 شكلی در كه شكلی اوغلی اولوب اغلين عورته ديرل بو بيت دخی ضرب مثل اولور  
 بلا كزدن اول انك دفعنه سعي ايلك و انكيچون اغلوب فرياد ايلك  
 \* مشوی \* نفع علي قبل موتی و اعتر \* لاتح لي بعد موتی و اصطبر ) بنم  
 مومندن اول بنم اوزر يمه نوحه و فغان ايله و باشك اوزره خاك صاچ بنم ايچون  
 نوحه ايله مومند نصكره اصطبار ايله نفع ناح ينوح دن امر حاضر در نوحه ايله  
 معناسنه و اعتر امر حاضر در افتعالدن عين مهمله ايله در باشكه طپراق صاچ  
 معناسنه لاتح ناح ينوح دن نهی حاضر در و اصطبر امر حاضر در افتعال بایندن  
 صبر ايله معناسنه و خلاصه كلام اولدر كه بر كسه اولزدن اول آنك صحتی امیدی  
 ايله نوحه ايلسك و انك هيجرندن اوتری باشكه طپراق صاچسك في الواقع عبث  
 و بيهوده دكدر اما بعد الموت نوحه ايلك مناسب دكدر بلكه صبر و تحمل ايلك  
 كرك و بوندن دخی مفهوم اولان اكر اغلوب ايلك رسك زمانده ديمك اولور  
 \* مشوی \* ايلك لی قبل ثبوری في النوى \* بعد طوفان النوى خل ايلك )  
 بنم ايچون بعد و فراقده هلاكدن اول كریه ايله طوفان نصكره اغليجي ترك ايله  
 ثبور تاك ضمه سيله هلاك معناسنه در نوى نوله بعد و فراق معناسنه در خل امر در  
 ترك ايله معناسنه بو بيت دخی بلا و محنتك و وقوعندن اول و طوفان فرقتك  
 استیلا سندن مقدم بكا و تضرع ايله دفعنه چاره استرسك انك ظهورندن اول چاره  
 ايسته ديمكي افاده ايلر و الا برشی اولدندن و بر بلا كد كد نصكره انك دفعی ايچون



تدارك ايلك صفت و بيهوده در ديكى افهام ايلر \* مثنوى \* آرزمانكه  
 ديومى شدراهن \* آرزمان بايست بس خواندن \* پيش از آن كاشسته گردد  
 كاروان \* آرزمان چو يك بزى ايسبان ( اول زمانكه شيطان سنك يولك  
 اوريجى اولدى اول زمان كر ك ايس اوقى اندن اولكه كاربان شكسته اوله وصنه  
 ايسبان چو يكى اول زمان اور يعنى شول زمانده كه شيطان سكاراهزن اوله  
 و سنك متاع ايمان واسلامى غارت قبله اول زمانده ايس اوقى واوراد واذكاره  
 مشغول اواقى يرنده در كه تاتلاوت قرآن و ذكر رحانه شيطانى طرد ايله سن تام  
 سنك متاع ايمان واسلامى غارت و تاراج ايلكه قادر اوليه چونكم سنك ايمانكى  
 واسلامى دزد شيطان غارت قبله و سندنخى حالت نزع كاه سن اندنصكره ايس  
 اوقى و قرآن سكا چوقاقى نفع و برهن زبرا كاربان صمزدن اول باسبان  
 اولان كسد قالمق و چوبك اورهق و قافله خلقى آگاه و خبردار قلاقى يرنده اولور  
 وائلره نفع قيلور اما كاربان صند قدنصكره و كاربان خلقك متاع واسبابى غارت  
 اولد قدنصكره باسبانك چو يك اورمى و فرياد قلمسى اصلا مفيد اولمز و نفع قلمز  
 ندمك بو حكايه دن معلومك اولور

\* حكایت آن باسبان که خاموش گردید تا دزدان رخت ناجران  
 \* بردند بکلی بعد از آن هیا هوى و پاسبانى میکرد \*

اول باسبانك حكايتي در كه خرسزل كاربانى كچه ايله غارت ايلكه كلكرنده  
 خاموش اولدى و سكوت قبلدى حتى دزدل تاجر لرك رخت و متاعنى ايلنديلر  
 و بالكليله غارت ايلنديلر اندنصكره فرياد و فغان و پاسبانلق ايلدى اما بعد  
 خراب البصره و اغارة القافله آنك فرياد و فغان ايلسنك قافله سى اولدى  
 \* مثنوى \* پاسبانى خفت و دزد اسباب برد \* رخنهار از ير هر خاكى فشرده \*  
 روز شد بيدار شد آن كاروان \* ديد رفته رخت و سيم و اشتران ( بر پاسبان  
 ياندى و دزد اسبابى ايلندى رخنه لرى هر برخاكك الله صقدي يعنى بر كاربان  
 بر كسه بي ايجلرندن باسبان و نكه بان ايدوب اول كچه كنديلر يانديلو و پاسبان دخی  
 بر زماندنصكره ياندى و خرسزل كلدی كاربانك رخت و اسبابى الدى وائلرك رخت  
 و اسبابى واروب هر خاكك الله صقدي و دفن ايلدى كوندز اولدى اول كاربان  
 خوابدن بيدار اولدى سيم و رختى و اشترلى كتمش كوردی يعنى صباح اولوب  
 كاربان خلقى چونكم خوابدن بيدار اولديلو سيم و زرلى و رخت و اشترلى  
 كتمش و خرسزل كاوب ائلرى غارت ايتمش كورديلر \* مثنوى \* پس  
 بدو گفتند اى حارس بگو \* كه چه شد اين رخت و اين اسباب كو \* گفت دزدان

\* آمدند \*

آمدند اندر نقاب \* رخنهار دنداز پيشم شتاب ( پس كاربان اهلى اول پاسبانده ديديلر ائى  
 حارس سويله كه بورخت نه اولدى و بواسباب قنى پاسبان ائلره ديدى  
 خرسزل نقاب ايجره كاديلر يعنى يوزلر ينه نقاب اوروب نقاب و حجاب ايجره  
 كاديلر رخنه لرى و متاعلى بنم اوكدن شتابله ايلنديلر و سرعته اخذ ايلنديلر  
 \* مثنوى \* قوم گفتندش كه اى چون تلريك \* پس چه ميكردى كى اى مرده  
 ريك \* گفت من يك كس بدم ايشان گروه \* باصلاح و باشجاعت باشكوه (   
 قوم اكا ديديلر كه اى قوم دپهسى كى اولان پس سن نه ايلدك كيم سن اى ارده  
 قلاجق تلريك قوم دپهسى و مرده ريك ارده قلاجق ديمكدر يعنى اول قوم  
 اول پاسبانده ديديلر اى قوم دپهسى كى ضعيف و بى ثبات اولان پس سن اول  
 حينده نه ايتدك و اى ارده قلاجق باسن نه كسد سن و سنى نيچون پاسبان قوديلر كه  
 خرسزل كلكده سن برهائى و هوى ايله سن وائلرك كلكديكنى بزه سويليه سن ديديلر  
 چونكم پاسبان كاربان اهلندز بو كونه دتاب آمير كلكاتى اشدنى ائلره جواب  
 و بروب ايلدى بن بر كسه ايدم ائلر گروه ايديلر سلاح و شجاعت و شكوه و هينله يعنى  
 اول خرسزل سلاح و شجاعتله و شكوه و هينله بر گروه ايديلر و بن بالكرز بر كسه ايدم  
 و رخت و اسبابى غارت قيلديلر \* مثنوى \* گفت اگر در جنگ كم بودت اميد \*  
 نعره زن كاي كرمان برجهيد ( كاربان اهلى اول پاسبانده ديدى اى نامبارك  
 اكر سنك ائلره جنگ ايلكهده اميدك كم ايسه بر نعره اور بويله ديو كه اى كرملر  
 خوابدن قالكك دزدلر كلدی بيدار و آگاه اولك \* مثنوى \* گفت آن دم كارد  
 بنموند و تبغ \* كه خش ورنه كشيتم بي در بغ \* آرزمان از ترس بستم من دهان \*  
 اين زمان هيهائى و فرياد و فغان \* آن زمان بست آن دم كدم زغم \* اين زمان  
 چندانكه خواهى هي كنم ( پاسبان كاربان اهلنه بو طريقله جواب و يرديكه  
 اول دمهده بكا خرسزل بچاق و تبغ كو سترديلو بويله ديو كه خوش اول و سكوت قيل  
 يو خسه بزسى بي در بغ و بى ترجم قتل قيلورز اول زمان خوف و حذر دن بن دهائى  
 بغلدم اما بوزمان هيهائى و فرياد و فغان ممكندر اول زمان بنم اول دم و نفسم  
 باغلندي نجه دم اورم و نعره و فرياد قيل اما بوزمانكه خوف و حذر بو قدر استرسك  
 فرياد و فغان ايلرم ديدى پس بو قصه دن حصه نه ايدو كنى بيان ايلكه شروع  
 ايدوب بيوررلر \* مثنوى \* چونكه عمرت برد ديوفاضحه \* بي نمك باشه اعوذ  
 و فاضحه ( چونكم عمرى سنك ديوفاضحه ايلندى يعنى رسواى ايديجى شيطان  
 چونكم سنك متاع عمرى غارت و يغما ايلدى اندنصكره اعوذ و فاضحه بي نمك  
 اولور يعنى نقد عمرى شيطان سرقه قبلد قدنصكره و عمر نازنين ضايع اولد قدن  
 صكره اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ديوشيطاندن حضرت حقه الجا قلىق



وانك شردن امين اولق ايچون قانجه اوقق ملاحندن خالی اولور و دزدلر کاربان  
اهلنك رخت و متاعنی آلوب كند كد نصره پاسبانك فریاد و فغان ایلمسه مشابه  
كلور پس ناله و حنین و قنبله اولسه ملیح و بانك اولور و اگر وقتيله اولمز ایسه  
منفعت و ملاحندن خالی كلور \* مثنوی \* كچه باشدی نك اكنون حنین \*  
هست غفلت بی نكتر آن یقین \* همچین هم بی نك می نال نیز \* كذلبلا ترا نظر  
كن ای عزیز \* قادری بیكاه باشد بابكاه \* از تو چیزی فوت کی شد ای اله (اگرچه  
عمر ضایع اولد قد نصره شمدی حنین و ناله الملك بی نك و بی ملاحت اولور اما غفلت  
اول بی وقت اولان ناله و حنیندن یقین بودر که زیاده نكسزد در پس باری بی وقت  
اولسون ناله و حنین ایله بونجاین هم نكسزد دخی ناله و فریاد ایله بویله دیو که ای  
عزیز و عالی اولان پادشاه بوزابل و حقیر اولان بنده لریکه نظر ایله الهی سن قادر سن بی وقت  
اوله و یا بوقت اوله سندن برشی ای اله چن فوت اولدی قادر یده یا مصدر به اولمندن  
خطاب ایچون اولق محله انسب و فهمه اقر بدر و خطاب حضرت حقه در یعنی  
الهی برشی یابی وقت اولسون و یا بوقت اولسون سن انی کاله ایر کور مکه قادر سن  
ای بنم اللهم سنك خزینه قدر تكدن برشی چن فوت اولدی مقرر در که اولدی  
و هیچ بر مطلوب سنك ملكك كن غائب اولدی و سنك ارادت كنسز هم طالبه وصول  
بولدی \* مثنوی \* شاه لا تأسوا علی ما فاتكم \* می شود از قدرتش مطلوب كم)  
بویت سوره حدیده اولان بوایت کریمه به اشارتدر قال الله تعالی (لکیلا تأسوا  
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور) بوايتك تفسیر ی  
جلد نالنده خواجه حکایه سنده و بعض رده دخی مرور ایلدی معنای بیت اولدر که  
اول قادر اولان اله لا تأسوا علی ما فاتکم قولنك شاهیدر انك قدر تندن مطلوب  
چن كم اولور یعنی ای انسان سنك نفسلر یگری خلق ایتزدن اول نقدر بلا و مصیبت  
و باصحت و نعمت سزه كلور سه و یا خود سزدن فوت اولور سه آنی اول پادشاه  
کتاب معین ده اثبات ایلدی تا كم سزدن فوت اولان شیلر محزون اولیه سز و کلان نعمت  
ورا احتلر هم زیاده فر حنك اولیه سز که اول فرح سزی مختال و فخور اولق مرتبه سته  
ایر کور چونكم عمر دخی سزدن فوت و ضایع اوله اکادخی محزون اولمك بلکه انك ضایع  
اولسنی دخی اول پادشاهك قضا و قدر ندن بیابوب دعا و تضرع ایلک و مطلوب و مراد  
اولنی اندن استك کر کدر که اول قادر بیچونك خزینه سندن هیچ مطاوب که و غائب اولدی

\* حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام بفعل \*

\* و مکر و زرق زاهد و جواب گفتن زاهد مرغ را \*

مرغك حواله ایله سیدر کندینك دامه گرفتار لغنی زاهدك فعل و مکر و زرق و خدعه سته  
و زاهدك جواب و بر مسیدر مرغ \* مثنوی \* گفت آن مرغ این سزای او بود \* که فسوز

زاهد ترا بشود) اول مرغ چونكم دامه گرفتار اولدی دیدی بواول کسه نك  
سزاسیدر که او کسه زاهدك فسوفنی ایشیده و انلرك فون و فسانه سته اعتماد  
ایدوب ایش ایده \* مثنوی \* گفت زاهدنی سزای آن نشاف \* کو خورد  
مال یتیمان از کزاف) زاهد دیدی یوق بویله دکلدر اول نشافك سزاسیدر که  
اول مال ایتامی کزاف ایله یسه نشاف کشف و زننده اگرچه لغتده کرده و نان پاره بی  
چولك ایچنه باتورب آنی بین کسه به دیرلر اما بونده وزن ایچون تخفیف اولنوب  
بی عقل اولان وادنی شبهه طمع قیلان کسه مناسبه استعاره اولمشدر یعنی  
چونكم مرغ کندینك گرفتار لغنی زاهدك مکر و زرقنه اسناد قیلدی زاهد دخی  
آنك گرفتار لغنی کندیدن ننی ایدوب انك قلت عقلك و طمعك لایقی اولدیغنی اکا  
اعلام ایلوب دیدیکه یوق یوق اول گرفتارلق بنم مکرمدن و زرقدن دکلدر بلکه  
اول طمعك و قلت عقلك سزا و لایقیدر که او بیملرك مالی کزاف جهشتدن اکل  
و بلع ایلیه بونده قوشدن مراد محتاج و حر یص اولان و حرامی اکل و بلع قیلان  
کسه ل اولور و زاهددن مراد شیطان اولور که اول حرامی محتاج و حر یص اولنره  
عرض ایدوب کو ستر قین بر محتاج و حر یص اول حرامی اکل و بلع قیلسه دایم  
بلایه گرفتار اولور قین اول مبتلا اول حینده شیطانی لوم ایلسه (فلان لومونی  
ولوموا انفسکم) آیتنك مفهومی اوزره بنی لوم ایلک کندی نفسلر یگری لوم ایلک  
دیو اول غری جواب و بر امانفس الامر ده نظر اولنسه مبتلا نك گرفتار اولسی  
و شیطانك اغوا قلسی آثار قضای الهیدر که حکم قضا ظهوره کلد که کو کلد  
دانه دنیا جانبته میل و طمع حاصل اولور و شیطان دخی آنی اکل و بلع ایلک که اغوا  
و تخر یص قیابوب اول حر یص اولان کسه دخی بر مقتضای حکم قضا آنی آکل  
اولور و دام بلا ده قالو پس چاره سی انجق فریاد و حنین و کریمه و انین ایدوب  
حضرت مقاب القلوبه نوحه کر اولق و تضرع قیلندر \* مثنوی \* بعد  
از آن نوحه کری آغاز کرد \* که فح و صیاد لر زان شد زرد \* کرتنا قضهای  
دل پشتم شکست \* بر سرم جانایابی مال دست) اندنصره اول مرغ نوحه  
کر لکه آغاز ایلدی که فح و صیاد درددن لر زان اولدی اول مرغ بویله دیو نوحه  
وزاری ایلدی که قلبك تناقض لرندن بنم پشتم صندی بنم باشم اوزره ای جان کل  
الکی سور یعنی زاهد اکاتمام جواب و بر کد نصره مرغ بیچاره نوحه کر لکدن  
چاره بولوب اغلغه و نوحه لر قیلغه باشلیدی که انك سوز و درددن دام  
و صیاد در یچی و اضطراب ایلیمی اولدی بویله دیو نوحه لر قیلدی که قلبك  
تناقض لرندن و بری برینه مقابل و مخالف اولان فکر لرندن و خاطره لرندن  
بنم ظهرم منکسر اولدی بنم باشم اوزره کل ای جان دست لطفکی سور که کریم



و رحیم اولئک شاننددر که بر غریب و بیچاره بی کورسه ملر اکا اطف و مرحت  
ایدوب اللرنی انک باشی اوزره سوررلر و اکا بو کونه اطف و مرحت ایتمکله راحت  
و یرلر \* مشوی \* زیر دست تو سرم را راحتیت \* دست تودر سکر بخشی  
آیتیت \* سایه خود از سرم بر مدار \* بی قرارم بی قرارم بی قرار ( ای محبوب  
حقیقی سنک دست لطفک التده بنم باشم بر راحت واردر سنک دست سکر  
بخشیده بر آیتدر سکر بنم مهمله ایله اولورسه مستلک معناسنه اولور بعض نسخه ده  
شین مجمه ایله شکر واقع اولشدر بو تقدیرجه ذکر لازم اراده ملزوم قاعده سی  
اوزره شکر دن مراد نعمت اولور و تقدیر کلام بوبله دیمک اولور که ای کریم و رحیم  
اولان پادشاه سنک لطف و عنایتک انک التده بنم باشم عظیم راحت واردر  
سنک دست لطفک مستلک بخش ایلمکده و یا خود نعمت و عطا و یرمکده بر عظیم  
آیت و بر یوک علامتدر ای پادشاه اکرم کندی سایه عنایتکی بنم باشم بو قارو  
طومه زبانی قرارم و بی قرارم و بی قرار یعنی ای لطف و رحمت صاحب سایه حیات و ظل  
عنایت و هدایتکی بنم باشم ابراق طومه و دور اتمه زرا قرارم و صبر و قراردن  
زیاده بری و خالی یم امیددر که کمال لطفکدن بنم باشم سایه اطف و عنایتکی  
رفع اتمه سز \* مشوی \* خوابها بیزار شد از چشم من \* در غمت ای رشک  
سرو و یاسمن \* کریم لایق چه باشد کردمی \* ناسزایی را بپرسی در غمی ( خوابلر  
بنم کوزم سنک غمکده ای سرو و یاسمن رشکی اولان لطیف بیزار اولدی یعنی  
ای سرو و یاسمن مغبوطی اولان محبوب سنک غمکده شول مرتبه سهره مبتلا  
اولدمکه خوابلر بنم کوزم بیزار اولدی اگر بنم سنک لطف و عنایتکه لایق  
و مستحق دکل ایسم نه اوله اگر بر دم بر ناسزایی بر غمده صوره سن یعنی بر لطفه  
لایق اولین کسه بی برغم ایچره مبتلا بکن لطف و رحمت ایدوب خاطر ن صوره سن  
و اطف و کرملر قبله سن \* مشوی \* مر عدم را خود چه استحقاق بود \*  
که برو اطف چنین درها کشود ( تحقیقا عدمه خودنه استحقاق و ارایدی که  
اکا سنک لطفک بونجیلین قبول آجدی یعنی اگر بنم سنک لطفکده مستحق دکل ایسم  
هم باک بوقدر زبرا عدمک خود بوقدر لطف و احسانه نه استحقاق و ارایدی  
انک اصلا بوقدر لطف و احسانه استحقاقی یوق ایکن سنک لطفک اکا بوقدر قبولی  
اچدی و کتر مخفی دن بوقدر جواهر موجوداتی اخراج ایدوب انک او زربنه  
صاچدی \* مشوی \* خاک کرکین را کرم آسیب کرد \* ده کهر از نور حس  
در جیب کرد \* پنج حس ظاهر و پنج نهان \* که بشر شد نطفه مر دار از آن  
الهی او بوز طراغه سنک کرمک طوقندی اون کهری حس نوردن انک جینه  
ابتدی کرکین او بوزه دیرلر بونده حقیر و خوار معناسی مراد اولور آسیب

ایکی کشتی بان یانه بری برینه طوقنده دیرلر بونده مقارنت معناسی مراد اولور  
یعنی خدایا سنک کرمک خاک حقیر مقارنت ایتدی حس نوردن اون کهری انک  
جینه ایتدی اول اون حسک بشی حس ظاهر و بشی دخی حس نهانیدر که  
نطفه مر دار اول حواس خسته ظاهر و حواس خسته باطنه دن بشر اولدی  
و انسانیت مرتبه سن بولدی حق تعالی خای نطفه مرتبه سنه و نطفه بی علقه  
و علقه بی مضغه مرتبه سنه کتوروب اندنصره اند استخوان خلق ایدوب  
اکالحم و پوست کیدرد کدنصره نفخ روح ایدوب بش حس ظاهر و بش دخی  
حس باطنی و یردی وانی بو عالم شهادته کتوروب انسانیت مرتبه سنه ایر کوردی  
\* مشوی \* توبه بی توفیق ای نور بلند \* جیست جز ریش توبه ریش  
خند \* سلطان توبه یک بر کنی \* توبه سایه ست و قوماه روشنی ( ای نور عالم سنک  
توفیقکسز توبه ایلمک توبه نک ریشنه ریشخند ایلمکدن غیر ندر یعنی ای بلند  
و عالی اولان سنک نور توفیقک و هدایتک اولمجنجه توبه و انابت ایلمک همان  
توبه نک صفاته کولمک و اکا استهزاء ایلمکدر اگر سنک توفیقکسز فرضی برکسه  
توبه ایلمسه توبه نک بقلرنی بر بر قوررسن فی المثل توبه کولکه دروسن بر روشن  
ماهسن ماه روشنک قنده سایه نک وجودی واردر \* مشوی \* ای ز تو و یران  
دکان و منزل \* چون نالم چون بیفشاری دلم \* چون کریم ز آنکه بی توزنده  
نیست \* بی خدا و ندیت بودنده نیست ( ای خدا سنک تبدیل و تغییر کدن بنم  
دکان و منزل و یراندر چونکم سن بنم قلبی صغه سن بنم بیچون ناله ایتیم یعنی  
چونکم سن بنم قلبی صقوب قبضه براغه سن لاید بکا ناله ایلمک لازم کلور و سکا  
النجاو نضرع ایتک بکا واجب اولور بنم سندن غیر نیجه بخارم زبرا که سنسز هیچ زنده  
بوقدر سنک خداوند لک کسز بنده نک وجودی بوقدر هر نه قدر زنده و ارایسه  
سنکله زنده در و هر قدر بنده و ارایسه سنکله موجود و قائمدر \* مشوی \*  
جان من بستان تو ای جارا اصول \* ز آنکه بی نوکشه ام از جان ملول ( بنم جائی  
سن ال ای جائک اصولی زبرا که سنسز بن جانم ملول اولشم پس سنکله اولمق  
حیات ابدیه بولمندر و سنسز اولمق ملالات و فلا کتده قائمدر \* مشوی \*  
عاشقم من رفن دیوانکی \* سبزم از فرهنگی و فرزندکی ( بن دیوانه لک فنی اوزره  
عاشقم فرهنگک و فرزانه لکدن سبزم یعنی بن عقل جزویدن نجات بولمق و عشقه  
دیوانه و مجنون اولمق فنی اوزره عاشقم و استاد کامل و عاقل اولمق فزند سبزم  
و بیزارم که عقل عقالد و اهل حال اولنه بفرهنگک و فرزانه لک و بالندر \* مشوی \*  
چون بدر دشرم کویم راز فاش \* چند از بن صبر و زحیر و ارتعاش \* در خیال نهان  
شدم همچون سحاف \* نا کهان بجهم ازین زیر لحاف ( چونکم شرم و حیا پرده سی



یرتله رازی فاش سو یلرم بوسبردن وز حیردن وار تعاشدن نیجه به دک شرم و حیا ده  
بن سجا ف کی پنهان اولدم ناکهان بوز بر حاسدن صحرارم سجا ف سجا ف  
دید کلر بدر یعنی چونکم شرم و حیا دست جنونله درونده اولان رازری آشکارا  
سو یلرم بوسبر و ایچ آغریسی واضطراب ولزه ایملک نیجه به دک بوزمانه دک شرم  
و حیا ایچره کراندم قفتانک سجا ف کی ناکهان بوشرم و حیا یورغاننک التندن  
صحره بوب قالقلم و بی برده و حجاب اولورم ﴿ مثنوی ﴾ ای رفیقان راههارا  
بست بار ﴿ آهوی لنکیم و او شکر ﴾ جز که تسلیم و رضا کو چاره ﴿ در کف  
شیرز خون خواره ﴾ ای رفیقان یار یولری باغلسدی بز آهوی لنکر و اول حضرت  
شیرشکار در تسلیم و رضادن غیر قنی بر چاره بر قان ایچی ارکاک ارسلانک نیجه سند  
یعنی ای طریقت بولداش لری وای حقیقت فردا شلری یار حقیقی جله بوللری باغلدی  
اول حضرت فی المثل شکار اید ایچی شیردر لر و بز آهو کی لنکر آنک نیجه نصرفندن  
نیجه خلاص اولور زو و بو یجز و قصور ابله بز او قوی و قادرک ضبط و حکمتدن نیجه  
خروج قیور زو و نوجهله قورتلور زو تسلیم و رضادن غیر بر چاره قنی فی المثل  
بر خون خواره اولان شیرز کفنده اولد قد نصکره چاره سی تسلیم و رضادر که او هر  
نیجه بیاور سه اوله ایلیمه و بنده دخی امرنی اول حضرت ته تفویض ایدوب  
( و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیو سو باییمه ﴿ مثنوی ﴾  
اوندارد خواب و خور چون آفتاب ﴿ روحهارامی کنه دبی خورد و خواب ﴾  
که پیامن باش با همسخوی من ﴿ تابینی در تجلی روی من ﴾ ورنیدی کی چین  
شیدا شدی ﴿ خاک بودی طالب احیاشدی ) اول پادشاه لایموت و لاینام  
بر موجب لانا خنده سنه و لا نوم آفتاب کی خواب و خور طومنز و یمنز و او بومنز  
و یمنز و ایچمنز ته کم ( و هو یظم و لاینام ) پیوردی و حضرت نبی صلی الله علیه  
و سلم دخی ( ار الله لاینام و لاینبخی له ان بنام ) دیو خبر و یردی خواب و خور جسمنک  
حالیدر اول پادشاه لم یزل جسم و جسمانی دکلدر روحلری بی خورد و بی خواب ایلم  
بویله دیو که ای روح کل بن اول بابنم همخویم اول تاکم تجلیده بنم بوزمی کوره سن  
یعنی چونکم اول پادشاه حقیقی آفتاب انور کی خواب و خور طومنز استر که روحلر  
دخی کند و اخلاقبله متخلق و اوصافبله متحقق اولد انکی چون روحلری بی خواب  
و خور ایلم و هر بری کنندی صفات علیه سیله اتصاف قیلقدن اوتری اسان  
حقیقیله انلره بو گونه خطاب ایدوب سو یلر که ای روح کل کنده لکنی فانی ایدوب  
بن اولکده اصلنده بنم امرم و نور من با خود بنم خلق و خویمله متخلق ابله تاکم  
تجلی اسماء و صفاتده بنم باقی اولان و جهیمی کوره سن و جمال با کماله بعصر بصیرتکی  
ابر کوره سن و سن من وجه بنم و جهیمی کورمش سندر و اگر کورمیدک فین بویله

شیدا اواوردک اصلنده خاک ایدک طالب احیا اولدک و کلدک شمعدی انسانیت  
مرتبه سن بولدک خاک مرتبه سندن سفر ایدوب طالب احیا اولق و بو مشهد  
انسانیت کلک سنک بنم روی شریفی کوردیککه دلالت و بنم بو بیتنه بلی دیو  
اقرار ایلدیکنه شهادت ایلم ﴿ مثنوی ﴾ کر زبی سویت ندادی او علف ﴿  
چشم جانت چون بماندست آن طرف ﴾ اگر سکا بی جهتدن اول خدا علف  
و بر میدی سنک جانک کوزی اول طرفده نیجه قالمش اولوردی علفدن مراد  
بونده مطلق غدا در کرک غدا ی روحانی اولسون و کر که غدا ی جسمانی اولسون  
یعنی اگر اول و هاب و رزاق اولان پادشاه سکا عالم بی جهتدن غدا و بر میدی سنک  
جانک دخی اول جانبیدن حظ و بهره بولیددی سنک جانک کوزی اول طرفده  
نیچون قالوردی و نه سیددن اول حظ و بهره کلان عالم بی جهتده نکران اولوردی  
﴿ مثنوی ﴾ کر به رسوراخ زان شد معتکف ﴿ که از آن سوراخ شدا و معتکف ﴾  
کر به دیگر همی کرد پیام ﴿ کرشکار مرغ باید او طعام ﴾ مثلا کر به اول سیددن  
سوراخ اوزره معتکف اولدی که اول کر به اول سوراخ خدن معتکف اولدی یعنی  
علف و غدا بی اول سوراخدن بولدی غیر بر کر به دخی بام اوزره دور و حرکت  
ایلمز برا اول کر به طام اوزره مرغی شکار ایلکدن طعام بولدی پس انک میل  
و حرکتی طعام اوزره اولدی اولکی کر به اگر سوراخدن غدا بولمیددی اول  
سوراخه ملازمت قیلزدی و ایکنجی کر به هم خانه نک طامی اوزره صید مرغان  
قیلمیددی و انلرک صید و شکارندن حظ و لذت آلمیددی طام اوزره دارا و لمزدی  
بوندن معلوم اولدیکه هر کس نه جانبیدن لذت بولسه بهر حال اول جانبه مائل  
اولور وانی کنندی به قبله قیلور ﴿ مثنوی ﴾ آن یکی راقبله شد حولا هکی ﴿  
و آن یکی حارس برای جامی ﴾ و آن یکی بیکار و رودر لامکان ﴿ که از آن سو  
دادیش توفیق جان ﴾ مثلا اول برینه جلا هلق قبله اولدی و اول بریسی جامه لکدن  
اوتری حارس اولدی یعنی برکسه وار که جولاهلق صنعتنی قبله ایدینوب اکا  
متوجه اولدی و برکسه دخی قفتانلقدن اوتری و شاهک و طبفه سنه و عانده سنه  
واصل و نائل اولمقدن اوتری حارس و پاسبان اولدی و اول کسه دخی بی کسب  
و بی کار بوزی لامکانه در که اول طرفدن ای رزاق مطابق سن اکافوت جان و یردک  
یعنی ای رزاق انس و جان وای خالق کون و مکان شول کسه که بی کسب و بی کار  
اولمش و لامکان جانبته توجه قیلشدر سن اکا اول جانبیدن رزق جان و حظ جنان  
و برمشکدر انکی چون اول کسه لامکان طرفنه متوجه اولمشدر ﴿ مثنوی ﴾  
کار او دارد که حق را شد مرید ﴿ بهر کار اوزهر کاری برید ﴾ کاری اول  
طور که حضرت حقه مرید اولدی انک کارندن اوزی هر بر کاردن کلسدی



یعنی فی الحقیقه کار و کرداری اول کسیه طوتر که حق بهانه و تعالی بی دلچسپی  
و طلب ایلچی اولدی اول پادشاهک کارندن اوتری هر بر کارندن منقطع اولدی  
و همانک بیوردیخی اعماله اشتغال قیلدی \* مشوی \* دیگر آن چون کودکان  
این روز چند \* تاشب تر حال بازی میکنند \* هرید حق اولندن غیر یلر او غلجفلر  
کبی یو بر قاج کون رحلت کجه سنده کعب و بازی ایدرل یعنی هر شول کسیه که  
کار حقه مشغول اولمیلر او غلجفلر کبی یو بر قاج کون دنیادن آخرته انتقال  
وارتحال ایلچیکاری کجه سنده کعب و یون اوینارل و یهوده کاره مشغول اولورل  
\* مشوی \* خوابنکی کوز یقظت می جهسد \* دایه و سواس عشو و ش  
میدهسد \* رو بخسب ای جان که نکذاریم ما \* که کسی از خواب بجهاند ترا  
بر خوابناککه او یقظندن اوتری خوابدن صبحار و سواس دایه سی اکا عشو و بر  
و دیر کد بوری ای جان او یو که بزقومنز که سنی برکسه خوابدن قالدره یعنی شول  
برکسه که نوم غفلتله خوابنک اوله و یقظه و انبیه جهندن خواب غفلندن یوقار و  
قالققی و بیدار اولقی استیبه و سواس دایه سی اکا دروندن فریب و عشو و بر  
و اکابو کونه و سوسه ایدوب دیر که بوری ای جان خواب غفلت ایچره یات او یو  
و حضوره و ذوقه واروب آخرت غنمدن و فردا المنندن بری اول که بزقومنز که  
برکسه سنی یو خواب غفلتندن و نوم راحت و نعمندن قالدره و بیدار قیله  
\* مشوی \* هم تو خود را بر کنی از بخی خواب \* همچو تشنه که شنود او بانک  
آب) هم سن کنیدیکی بخی خوابدن قورده سن شول تشنه کبی که او بانک آب اشندی  
یعنی دایه و سواس همیشه سکا عشو و یروب حبله و فریله سنی خواب غفلتله مبتلا  
ایلر مکرهم سن کنیدیکی اصل خوابدن قورده سن و قالدره سن شول تشنه کبی که  
اول آبک صداسنی اشندی \* مشوی \* بانک آم من بکوش تشنکان \* همچو  
باران میرسم از آسمان \* برجه ای عاشق بر آور اضطراب \* بانک آب و تشنه و انگاه  
خواب) ای عاشق بن تشنک قولاغنه صدایم باران کبی آسمانن ایر بشورم ای  
عاشق خوابدن یوقار و صبحره اضطراب کتور بانک آب و تشنه و اندنصره خواب  
اصلا مناسب دکلدر یوینلر حضرت حق جانندن دینشدر حضرت معشوق  
حقیقی خواب غفلت ایچره بتان طالبلره یو کونه تنبیه و اشارت ایدوب بیورر که  
ای طالبان بن که معشوق حقیقی یم تشنه اولان عاشقنلر کوش هوشنه بن بانک آب  
حیاتکله انلرک کوشی بنم کلامی استماع ایلد کلرنده صددل و جانله کوش ایتک و آنده  
اولان آب معنایی نوش ایتکله رغبت ایدرل باران آسمانن زمین تشنه جانینه نیجه  
ایر بشورده بن هم آسمان معنوبدن اراضی قلوب طالبینه فیضات سبحانیه و تجلیات  
لطیفه و جالیله ایر بشورم و انلرک قلوبی تازه و سیراب ایلرم حضرت

حق تعالیکن آسمانن ایر شمس سی و آسمان دنیا به نزول قتلشی خصوصنده حدیث  
شریف واقع اولمشدر قال صلی الله تعالی علیه وسلم (اذا مضی شطر اللیل او ثلثه  
بنزل الله الی سماء الدنيا فیقول هل من داع فیستجاب له وهل من مستغفر فیغفر له  
وهل من سائل فیعطی سؤلہ) و فی روایه اخرى (ان الله تعالی یمهل حتی اذا کان ثلث  
اللیل الاخر نزل الی سماء الدنيا فینادی هل من مستغفر هل من تائب هل من سائل  
هل من داع حتی ینفجر الفجر) رواه الامام احمد فی مسنده عن ابی هریره پس بو حدیث  
شریفک مفهوم لطیفی اوزره حق سبحانه و تعالی رحمت و مغفرتله نصف اللیل  
دنصر کره بندلر ینه تقرب ایدوب بیوررل ای عاشق خوابدن یوقار و قاق و خروش  
و اضطراب کتور و دعا و زار بلك ایله بنم آب لطف و رحیم سکادر کل بنی نوش ایله  
دبو خطاب ایلکده و سن خوابده یوسکا لایق و مناسب اولنلردن دکلدر صفق  
یو فرصتی ضایع قیله و نائم و غافل اوله که نوم و غفلت سنی مطلوب بکدن محروم ایلر  
نته کم یوسرخ شریفده اولان طالبی نوم و استراحت وصال جانانن محروم ایلدی

- \* حکایت آن عاشقکه شب بیا مدبر امید و عده معشوق آن وثاقی که اشارت \*
- \* کرده بود و بعضی از شب منتظر بود خوابش بر بود معشوق آمد بهر انجام \*
- \* و عده و او را خفته یافت جیش بر جوز کر دو اورا خفته گذاشت و باز گشت \*

یوسرخ شریف و یو بیان لطیف اول عاشقک حکایتدیر که معشوقنک و عده سی  
امیدی اوزره کجه اول حجره کلدی که معشوق اشارت ایلشدی وثاق و اوک  
کسر بله حجره و خانه مناسبه در و اول عاشق کجه دن بعض وقتده معشوقنک  
کلسنه منتظر اولدی و خواب آنی قالدی و او بودی و اول عاشقک معشوقی انجام  
و عده ایلکدن اوتری یعنی و عده بی رینه کتور مکدن و ادا قتلقدن اوتری نصف  
اللیل کچد کدنصر کره کلدی و اول عاشق یرنده خفته بولدی معشوق اول عاشق  
خفتهنک جینی بر جوز ایتدی واتی خفته قویوب کتدی و رجوع ایتدی  
\* مشوی \* عاشق بودست در ایام پیش \* پاسبان عهداندر عهد خویش \*  
سالها در بند وصل ماه خود \* شاه مات و مات شاهنشاه خود) بر عاشق ایام  
سالفده کندی عصر نده پاسبان عهد اولمشیدی یعنی زمان سابقده بر عاشق  
کندی عصر نده بارله اولان عهدنی حفظ و حراست ایلچی اولمشیدی نیجه  
یلر اول عاشق کندی ماهنک و صلی قیدنده مات و کندی شهنشاهنک مات ایدی  
یعنی کندی معشوقه سنک مات و مغلوبی و بالکلیه مستهلک و مقهوری اولش  
ایدی شاه مات بالکلیه مستهلک اولمقدن کنایت اولور \* مشوی \* عاقبت  
جوینده یابنده بود \* که فرج از صبر زابنده بود (عاقبت جوینده یابنده اولور که



فرج صبردن زاینده اولور یعنی من طلب وجد وجد حدیثک موجبجه عاقبه الامر هر طاب مطلوبی بولور که الصبر مفتاح الفرج کلامک حسبجه فرج وشادی صبردن طو غیجی اولور و صبر و تحمل عاقبت سرور و جهوری فتح قیلور پس اول عاشق نیجه ایام جوینده اولدی و معشوقک فراقته و جفا سینه صبرل و تحملار قبلدی عاقبه الامر اکامعشوقی مایل اولدی و فرج و سرور ظهوره کلدی **مثنوی** گفت روزی یار او کامشب بیا \* که بختم از بی تولو بیا \* در فلان حجره نشین تا نیم شب \* تا یایم نیم شب من بی طلب (بر کون اول عاشقک یاری اکا دیدیکه بو کیجه کل سندن اوتری او بیا پیشورم او بیا بو کرجه به دیرل بونده بقلوا معناسی مراد اولور یعنی انک یاری اکا دیدیکه ضیافت ایلمکدن اوتری سکا بقلوا پیشورم بو کیجه بزم خانه مزه کل دیدی نصف اللیله دک فلان حجره ده اوتورتاکم نصف اللیلده بی طلب و بی دعوت سکا بن کلورم سنکله صحبت قیلورم دیدی **مثنوی** مرد قربان کردونانها بخش کرد \* چون بید آمد مهش از ز بر کرد \* شب در آن حجره نشست آن کرم دار \* برامید وعده آن بار غار (مرد عاشق چونکم معشوقدن بومرده بی اشتدی قربان ایتدی و ایتمک بخش ایلدی چونکم آنک ماهی غبارک التمدن ظاهر کلدی یعنی چونکم انک ماه بختی غبار نحو سنک تختدن بوقار و کلدی و طالع اولدی بواجلدن اول مرد عاشق نانلر و یردی و قربانلر قبلدی اول کرم دار یعنی حرارت کردار اولان عاشق کیجه اول حجره ده اوتوردی اول یار غارک وعده سی امیدی اوزره کرم کاف فار سینک فتحه سیله اولدیغی اوزره معنی بودر اما کاف عربیک ضمه سیله اولور سه غصه معناسه اولور کرم دار غصه او دیمک معناسه اولور **مثنوی** بعد نصف اللیل آمد یار او \* صادق الوعدانه آن دلدار او \* عاشق خودر افتاده خفته دید \* اندکی از آسین اودرید \* کرد کانی چند اندر جیب کرد \* که توفلی کیران می باززد (اول عاشقک یاری نصف اللیلده نصکره موعود اولان خانه به کلدی انک اول دلداری صادق الوعد اولنر کی وعده سنه و فاقیلدی کنیدنک عاشقنی اول حینه دوشمش یانمش کوردی براز جق انک بکندن یرتدی بر قاج جوزلر انک جیبی ایچره ایلدی و کانه اول عاشقه لسان اشارتله بویله دیو سوبلدیکه سن طافلسن بونی طوت زردا وینه زرد بونده مطابق جوز و موزله اولان اعدر نته کم بعض اطقال قرعه صالوب جوز اوینارلر **مثنوی** چون سحر از خواب عاشق برجهید \* آسین و کرد کانه را بید \* گفت شاه ماهمه صدق و وفاست \* آنچه بر ما میرسد آن هم زماست (چونکم وقت سحر عاشق خوابدن صجره دی یکنی و جیننده اولان جوزلری کوردی یعنی یرتیش و جینه جوزلری طولش کوردی یعنی بیلدیکه

کندی وعده سنه و فاقیلش و کلوب عاشقنی اول حالت ایچره کوروب بو کنایتلری اکا قبلوب ینه کندی مقامنه کتمش پس اول عاشق کندی قباحتنی بیابوب دیدی بزم شاهمز دوکلی صدق و وفادر اول نسته که بزم اوزر مزه ایریشور اول هم زدندر یعنی بزم نفسمه هر نه کونه خسمران و ضرر کلور ایه (وما اصابک من سبئه فن نفسك) آیتک موجبجه ینه کندی نفسزدندر پس اطفال سیرت اولان طالبلرک حالی بوعاشقک حائنه بکرز چونکم بونلرک حالی بیان بیوردیلر کنسیدیلرک حالی و کنسیدیلر کی همیشه بیدار دل اولان اصحاب کالمک شانی دخی بیان ایلمکه شروع ایدوب بیورلر **مثنوی** ای دل بی خواب مازین اینیم \* چون حرس بر بام چو پک می زیم (ای خوابسز کوکل بزبوندن امیز حرس کی طام اوزره چو پک اورورز حرس بونده حارس معناسه در اکثر ناطولی دبارنک و عجم دبارنک طاملرینک اوستی دوزدر بر صاحب دولتی بکلمک لازم کلسه بر قاج کسه طاملر اوزره چیقوبانی دشمندر صباحه دک حراست ایدرلر و الیرینه چو پک آلوب و بیدار اولوب طلوع فجره دک طورلر پس عاشقان الهی دخی طام اوزره صباحه دک بیدار اولان حارسلر کی او بویوب احیاء لیل ایدرلر و بونلری کندی یارلری خفته و در خواب کورمز و بونلر اطفال سیرت اولمقدن و اعب و بازی قیلقدن اینلر و نائم و غافل اولمقدن بر بلدر کاقیل (یت عجا للحب کیف بنام \* کل نوم علی المحب حرام **مثنوی** کردکان مادر بن مطحن شکست \* هر چه کو بیم از غم خود اندکست) بزم جوزر مزه بو مطحنده صندی هر نه سوبلرسک بزم غمزدن اندکدر مطحن دکر منه دیرل بوند مراد بوعالم دنیا در افلاک آسیابک اوست طاشی کی بوقاروده همیشه دونه که وزمین دکر منک آلت طاشی کی برقرار اوزره طور مقده در واجساد خلایق دانهلر و جوزلر کی بویابکسنک ماینده خرد و شکست اولمقدن در اما عاشقکلرک جسملری کندی اختیارلرله عشق مطحنده شکست اولمش پس هر نه قدر بونلرک غم و انکسارندن برکسه تعبیر و بیان ایلده در بادن بر قطره و کونشدن رذره قدر اولز **مثنوی** عاذل جند این صلاهی ماجرا \* پندکم ده به سدا زین دیوانه را \* من نخواهم عشوه هجران شنود \* آزمودم چند خواهم آزمود (ای عاذل بو ماجرا صلاسی نیجه به دک بوند نصکره دیوانه به پندو یرمه بن هجران عشوه سنی اشتمک استمزم صنده دم نیجه به دک صنده مق استمزم عاذل لوم ایدیجی معناسه در کمده مده معنا سنه در یعنی عاشقلری سلامت اید یجی بو بین العقللا جاری اولان احواله صلا ایلمک نیجه به دک و سن نیچون بوعاقللرک ماینده مسد اولان کار و کرداری ترک ایلرسن دیو بکاپند و نصیحت و یرمک نه زمانه دک بوزمانده نصکره دیوانه عشق اولنه پند و نصیحت و یرمه زرا



بن باریک هجران و فراقك فرب و عشوه سنی اشك و قبول ایتك استمزم شمیدیه دك  
دفعاتله تجربه قیلدم و كرات و مرآله هجرانی امتحان ایلدم شمد نصكره نیجه به دك  
تجربه ایلیم مجرب اولنی تجربه ایلک \* ع \* من جرب المجرب حلت به الندامة \*  
قولنك مصداقجه سبب ندامت او اور \* مثنوی \* هر چه غیر شورش  
ودیوانكیست \* اندرین ره دوری و یكناكیست ) هر نه كه شورش و دیوانه لكك  
غیر بدر بو بولده ابراقلق و بیكانه لكدر یعنی هر نه كونه حالت و خصلت كه عشق  
حقله مجنون و دیوانه اولمقدن غیر ی اوله بو طریق الهیده بیكانه لكك و حققدن  
بعید اولمغه سببدر شورش بونده جنون معناسنده در و جنوندن مراد عشق ایله  
مستور اولق و دیوانه لكدن مراد عقال عقل جزویدن نجات بولمقدن فی الحقیقه  
هر شول كسه كه هنوز دخی عقل جزوی عقابله مقید اوله و عشق الهیه مستور  
و مغلوب اولیه اول كسه قرب الهیدن دور و اسرار ربانیدن بیكانه و مهجور در  
\* مثنوی \* هین بنه بر پام آن زنجیرا \* كه در یدم سلسله تدبیرا \* غیر آن  
جمع نكار مقبل \* كر دوصد زنجیر آری بكلم ) تیر بنم ایغم اوزره اول زنجیری  
قو ز این سلسله تدبیری برتم و پاره پاره ایتدم بنم اول مقبل اولان نكارمك  
جمع ندن غیر اكر ایکی یوز زنجیر كتوره سن قطع ایلرم خطاب عاذل و لاثم  
اولان كسه لره اولور یعنی ای عاذل و لاثم اولان كسه چونك بن دیوانه عشق یار  
اولدم و ترك صبر اختیار قیلدم و تدبیر و تدارك سلسله سنی برتم و پاره پاره ایتدم  
آگاه اول اول زنجیری كه دیوانه لره اوردر سن ای بنم ایغم اوزره قو كه دیوانه اولنلر  
زنجیرده اولق اولدر و لیكن بكار زنجیر كنور رسك و بنی زنجیر ایله مقید قو رسك  
بنم مقبول و مقبل اولان نكارمك زلفندن كنور كه بنی ضبط و ربط ایلیمه اكر بنم  
نكارمك زلفندن غیر نیجه یوز زنجیر كنور سن و بنی انلره باغلیوب مقید قیله سن  
فی الحال بوجه بی برتم و پاره پاره ایدرم كه بنی اصلا نكارمك زلفندن غیر  
بر زنجیر طومر زودل دیوانه اندن غیر برده قرار ایتمز نكاردن مراد بونده محبوب  
حقیقی و انك جمع ندن مراد اوصاف متكاثره و متقابله سی اولور كه وجه و حدی  
و روی ذات احدیتی ستر ایلدیکی ملایسه ایله اوصاف كثیره زلفه مشابه اولمشدر  
و عشاق الهینك دل دیوانه لری اول صفات متسلسله ایله مقید اولمشدر بوجه ندن  
اول صفات متسلسله انلره نسبت زنجیر کی كمشدر و عشاق الهینك دل دیوانه لری بنی  
سلاسل اوصاف الهیدن غیر برشی مقید قیله هنر و عقال عقل انلری ضابط  
و رابط اوله هنر كه انلرك روحی قیود كونه دن حراولمش و عرض و ناموس ورطه ندن  
نجات بولمشدر \* مثنوی \* عشق و ناموس ای برادر راست نیست \* برادر  
ناموس ای عاشق مئیست ) ای برادر عشق و ناموس راست دكدر ناموس قیوسی

اوزره ای عاشق طورمه یعنی عشقه ناموس مانعه الجمعدر شیشه ایله سنك کی  
ایکبسی بریره كلز عشق كلكدك نصكره لابندام و ناموس درست قالمز و عاشق اولان  
عار و ناموس اندیشه سنی قیلز ( بیت ) كرابای خاطر در آمد بسنك \* نیندیشد  
از شیشه نام و نك ) پس ای عاشق نام و ناموس قیوسی اوزره طورمه و اكر نام  
و ناموس استرسك عشق دعواسنی اورمه \* مثنوی \* وقت آن آمد كه من  
عربان شوم \* نقش بكذارم سراسر جان شوم ) انك وقتی كلكدك بن ملابس  
كو نیه دن عربان اولم و نقشی قویام سراسر جان اولم یعنی شول و صالک زمانی  
كلكدك بن ملابس كو نیه دن عربان اولم و مجرد قیلم و نقش صورتی ترك ایلیم  
و باشدن باشه روح مجرد اولم \* مثنوی \* ای عدوی شرم و اندیشه بسا  
\* كه در یدم پرده شرم و حیا ) ای شرم و اندیشه نك عدوسی كل كه بن شرم  
و حیا پرده سنی برتم یعنی ای فكر و حبسانك دشمنی اولان باركل بن خلقدن اوتامق  
پرده سنی برتم و عار و ناموس حجابی چاك چاك ایتدم \* مثنوی \* ای بیسته  
خواب جان از جادوی \* سخت دل یارا كه در عالم تویی ) ای جانك خوابی جادو  
لكدن باغلمش ای یار كه عالمده سخت دل سنسن جانندن مراد روح حیوانی  
اولور كه خواب اكالا بقدر و جانندن مراد روح الهی اولوب خوابدن مراد راحت  
روح اولسه دخی جائزدر یاردن مراد اكر جناب حق اولور سه انك سختدل  
اولسی كال استغادن تكایت اولور و اكر مظهر الهی اولان بر انسان كامل و مرشد  
واصل مراد اولور سه آنك سختدل اولسی عاشق لره عدم التفاتدن عبارت اولور  
و تقدیر كلام بویه دیمك اولور كه ای جانك راحتنی سحر حلالدن باغلمش و سبب  
استراحت اولان خوابی بنم روحدن ازاله ایدوب بسنی سحره مبتلا ایلش دلدارم  
بو عالمده كمال استغابله موصوف و عاشق لره عدم التفاتله معروف ای بار همان  
سنسن كه صبر و قراری زائل ایلک سنك شانكنددر \* مثنوی \* هین كلوی  
صبر كبروی فشار \* تاخنك كر دد دل عشق ای سوار \* تانسوزدی خنك كر دد داش  
\* ای دل ما خاندان و منزلش ) ای معشوق حقیقی تیر صبرك بوغازنی طوت و صبق  
تا كم ای سوار عشقك كوكلی خنك اوله تا كم عاشقك كوكلی یانیه انك كوكلی خن  
خنك اولور ای بزم كوكلز انك خاندان و منزلدر صبره كلو اسنادی مجازیدر و عشقه  
دخی دل اسنادی مجازیدر مراد اكام مظهر و منبع اولان كوكلدر یعنی ای بار حقیقی  
تیر صبرك بوغازنی طوتوب صبق وانی زبون و مغلوبایت كه انده قوت و ثبات  
قالیه تا كم مظهر عشق اولان كوكل سعادتلور و احتلو اوله تا كم او كوكل نار عشقه  
یانیه اول عشقك مظهری اولان كوكل خن سعادتلور و احتلو اولور ای بزم كوكلز  
اول عشقك منزل و خاندانی و مقامی و مكانیدر \* مثنوی \* خانه خود را همی



سوزی بسوز \* کیست آن کس که بگوید لایحوز \* خوش بسوز این خانه را ای  
 شیرمست \* خانه عاشق چنین اولیترست ( ای معشوق حقیقی کنیدی خانه عشق  
 یاقی استرایسک یاقی کیدر اول کسه که جائز دکلدر دیر بوخانه بی ای شیرمست  
 خوش یاق عاشقک خانه سی بونجیلین اولیتردیر یعنی ای بار حقیقی و محبوب معنوی  
 کنیدی عشقکه وشوقکه خانه اولان قلبی یاقی استرایسک نار عشقکه اتی احراق  
 ایله اول کسه کیدر که مکا اعتراض ایله وسنک خانه قلب عاشقی نار عشقکه یاقدیغه  
 جائز دکلدر دیوسویله هیچ بویه دیر کسه بوقدرای مست و مستغنی اولان شیرودلیر  
 ودلیر بوخانه قلبی نار عشقکه خوش یاق عاشقک خانه درونی بونک کبی یانوب یاقلی  
 اولیدر \* مثنوی \* بعد ازین این سوزز اقبله کم \* زآنکه شمع من بسوزش  
 روشنم ( بوندنصره بسوزی قبله ایلم زیراکه شمع بن سوزشله روشنم یعنی  
 بن عاشقک خانه قلبی نار عشقکه یاق بوندنصره بن همان اول سوزدرونی قبله  
 ایلم زیراکه بن شمع عشقم یاقغله روشن اوورم و یاندخه زیاده نورانیت بواورم  
 \* مثنوی \* خواهر ابرابگذار امشب ای پدر \* یک شبی در کوی بی خوابان گذر  
 ای پدر بویکجه خوابی ترک ایله بر کجه بیدارلک محله سنه اوغره یعنی ای طریقتده  
 پدر مرتبه سنه واصل اولان کسه بویکجه خوابی ترک ایله بر کجه اویقوسزلر  
 محله سنه اوغره و بیدار اولان عاشقک مکانه واروب انلرله قرار ایله \* مثنوی \*  
 بنکر اینهارا که مجنون کشته اند \* همچو پروانه بوصلت کشته اند \* بنکر این کشتی  
 خلقان غرق عشق \* ازدهایی کشت کوی حلق عشق ( نظرایله بونلره که مجنون  
 اولمشدر پروانه کبی وصلت سبیل کشته لردر کور بو خلقک کشتیری غرق عشقدر  
 کویا عشقک بوفازی برادرها اولدی یعنی عقل مرتبه سنه قالان و عقل عقاله  
 مفید اولان کسه شول کسه لره نظرایله که عشق الهی ایله مجنون اولدیلر و پروانه  
 کبی کندیلرینی نار عشقه واروب وصلت یار ایله کشته اولدیلر و یانوب یاقوب  
 کندیلرینی محوقیلدیلر نظرایله بوخلایقک وجودلری کشتی سنه که غرق اولمشدر  
 عشق فی الحقیقه دریا کیدر و بوخلایقک وجودلری انده غرق اولمش کشتیلر کیدر که  
 لابد هر کسک سفینه وجودی برکونه عشقه غرق اولمشدر عشقک بوفازی کویا که  
 برادرها اولمشدر که بوقدر خلایق کنیدی بوفازنه جذب ایدوب بونمشدر  
 \* مثنوی \* ازدهایی نابیدودلر با \* عقل همچون کوه را او کهر با \* عقل  
 هر عطار کا که شدازو \* طبلهارا ریخت اندر آب جو ( برادرها که نابیدودلر بادر  
 کوه کبی اولان عقله اول کهر بادر هر عطارک عقلی که اندن آگاه اولدی طبله لری  
 آب جو به دو کدی یعنی عشق برادرها کیدر که جله خلایق بونمشدر اویله  
 ازدرها که نابید و نابید اولد بادر طاع کبی ثابت و راسخ اولان عقلی اوصمان

چو بی کبی قابی و کنیدی سنه جذب ایدیدر ننه کم نیجه متین و با تمکین عقلانک  
 عقلانی کنیدی سنه جذب ایدوب عاشق شد افیاددر هر عطارک عقلی که اول عشقندن  
 آگاه اولدی و انک رایحه سندن دماغ جانی ماطر قبلدی عقل و فضل و علم و هنر و تدبیر  
 و تدارک طبله لرینی بالکله جوی فنا به دو کوب بوجله نک ترکن و پردی و صورت  
 عالیدن کجوب مقام عشق و محبتده طور دی ننه کم شیخ عطار حضرتلری عشق  
 الهیدن خبردار اولدیغی کبی جله دکان و کارگاهدن کجوب نسی و ارایسه بذل  
 ایدوب جوی فتادن ایچوب فانی اولوب مقام حقیقه واصل اولدی \* مثنوی \*  
 رو کزین جو بر نیایی تالید \* لم یکن حقاله کفوا احد ( یور بیکه بوجویدن ابدیه دک  
 یوقار و کله مز سن حقا بودر که بر احد آنکچون کفوا اولدی جویدن مراد بونده  
 جوی فنا اولور و لم یکن له کفوا احد آیت کریمه سنک تفسیری ایکیجی دفترده  
 چوبان حکایه سنده سوره نک اولندن آخرینه وارنجیه دک مرور ایلشدرا ننده طلب  
 اولنه یعنی ای عاشق یور بیکه بوجوی فتادن ابدالا بادیوقار و کله مز سن و فنا اولدی  
 د نصکره بوغیرتله منصف اولان وجودله موجود اوله مز سن و اول معشوق حقیقی به  
 مغایر بوجود ایله بوجوی فتادن ظهور قبله مز سن زیر حقیقت بوندن اول  
 معشوق حقیقی ایچون هیچ بر احد مثل و نظیر اولدی و اکاجفت و مقارن کلمدی  
 هر بر عاشقکه جوی فنا به داخل اوله و مجازی و موهومی اولان وجودنی فانی  
 قبله بقاء حقایقه باقی اولور و اوصاف ربانیه ایله انصافی قیلور و کنیدی معشوقله  
 مایبندده اولان مغایرت و انذینیت بالکله زائل اولور و حضرت حق حقاله کورروائی  
 بنه انک نور بیلور و اول مرتبه ده عاشق و معشوق بر اولور بر آخر کسه اکا واصل  
 اولق و مقارن کلک ممکن اولمز بس هر شول کسه که جوی فنا به داخل اوله بردخی  
 فتادن اولسی وجودله یوقار و کلز و اول وجود ایله حضرت حقه واصل اولمز بلکه  
 حضرت حقه واصل اولان نور حقاله انصافی قیلان وجود اولور \* مثنوی \*  
 ای مزور چشم بکشاو بین \* چند کوی می ندانم آن و این \* ازوبای زرق و محرومی  
 برآ \* در جهان حی و قیومی درآ ( ای عشق و فضاظر بونده مزور اولان کسه چشم  
 جانکی آج و حقیقت معنایی کور نیجه برین بونی و آنی بیلزم بر عاشق شیدایم  
 دیوسو بیلرسن و بن آنی و بونی برین فرق ایلزم دیو استغراق دعواستی ایلرسن  
 زرق و ریاضت و جهود حقانیدن محروم اولق روحه و بامرضی کیدر بس زرق  
 و محروملق و باسندن یوقار و کل جانکی زرق و ریاضت و جهود حقانیدن محروم  
 جهانیه کل حی و قیوملق جهانندن مراد حقیقت عالمی که عین حیات و محض  
 قیومیتدر که حق تعالی نک صفاتی مرتبه سنه کل وانک حیایله حی اول و قیومیتله  
 قائم اولوب زوال و فسادن نجات بول دیمک اولور \* مثنوی \* نامی بینم



همی بینم شود \* و بنند نجات میدانم شود ( تا کم نمی بینم همی بینم اوله و بوسنک  
 ندانمک میدانم اوله یعنی ای مزور چشم جانکی آج تا کم سنک بن کورمزیم دید بیک  
 عالم همیشه کورم کلک اوله و بوسنک بن آتی و بونی بیلزم دید بیک و بیلز لکلک  
 کیدوب عین بیلکک اوله و جانک علم و عرفانه طوله و بوکونه مست و شبدا اولمقدن  
 قورنله \* منوی \* بکدر از مستی و مستی بخشش باش \* زین تلون نقل کن در  
 استواش ( بوتزو بر هوا ایله اولان مستلکدن کیچ و مستلک بخش ایلیچی اول  
 بوتلوندن استواسته نقل ایله یعنی بونفسانی و جسمانی اولان مستانه لکدن کچوب  
 و شراب الیهیدن ایچوب مست حقانی اولمقدن نصکره سار طالبه دخی روحانی  
 و حقانی اولان مستلکی بخش ایلیچی اول بوتلون و تبیدلاتدن اول محبوبک  
 استوا و اعتدال مرتبه سنه نقل ایله و استقامت مقامنده قرار ایله تا کم صاحب تمکین  
 اوله سن و تلونات نفسانیدن قورنله سن \* منوی \* چند نازی توازین مستی  
 بسست \* بر سر هر کوی چندان مست هست ( ای مزور سن بو مستلکه نیچه بر ناز  
 و تفاخر ایلسن کافیدر هر کوبک باشی اوزره چوق مستلر واردر یعنی ای اهل  
 زرق و تزویر بوکونه تزویر ایله اولان مستلکه ناز و مفاخرت ایله بو قدر زمانه دک  
 بوکونه مستلکه ناز ایلدک کفایت ایلر هر محله نک باشند سنک کی نیچه نیچه مستلر واردر  
 \* منوی \* کردو عالم پر شود سر مست یار \* جله بک باشند و آن یک نیست خوار  
 \* این زبیری نیاید خواری \* خوار که بود تن پرستی ناری \* کر جهان پر شد ز نور  
 آفتاب \* کی بود خواران تفخوش التهاب ( اگر ایکی عالم سر مست یار ایله پراولسه  
 یعنی عالم ظاهر و عالم باطن یارک سر مستی اولان عاشقانه طولسه جله سی بر اولور  
 و اول بر خوار و حقیر دکلرز بر انلرک جله سی نفس واحد کی اولمقدن قورنله  
 بر درزر اما شرف و عزت حسبله نیچه بوزیک دررلر بو سر مست یار اولنلر  
 چوقلقدن هم خوارلق بولمز خوار و حقیر کم اوله دیرسن ناری اولان برتن پرستدرنار  
 خشم و شهوته منسوب اولان تن پرست اگر پراولسون و اگر عالم انلرله طلواولسون  
 بنه خوار و حقیر اولمقدن خالی دکلردر اما سر مست یار اولان عاشقانه طولر فی الحقیقه  
 نور آفتاب کیدر فی المثل اگر جهان آفتاب نورندن پراولسه و عالم شعاع شمسله  
 طولسه بجن اول خوش التهاب خوار و حقیر اولور یعنی آفتابک اول خوش  
 اولان شعاع و التهابی عالمه طولمقله خوار و حقیر اولمز \* منوی \* لیک با این  
 جله بالا تر خرام \* چونکه ارض الله واسع بود و رام ( ولیکن بوجه ایله بیل  
 بالاتر صالان چونکم ارض الله واسع اولدی و رام اولدی یعنی ای تزویرله مست  
 حق اولان اگر چه من وجه شریف و عالی ایسه کده بوجه حالله بیل بالاتر صالان  
 چونکم حق تعالی حضرتلر بنک ارضی واسع و رام اولدی لازم کلدیکه همی

عالی ایلیوب ارض الله واسع سیرنه قدم قوبه سن و اولکی مقامکدن کذر ایدوب  
 مقام قاب قوسین اودنی به دک سفر قیله سن \* منوی \* کر چه ابن مستی  
 چوباز اشهبست \* برتر ازوی در زمین قدس هست \* روسرافیلی شواندر امتیاز \*  
 دردمنده روح و مست و مست ساز ( اگر چه بو مستلک باز اشهب کیدر یعنی  
 بو عالم ظاهرده مست خلق اولمق اگر چه اوطوغان کی ایسه ده اول مستلکدن  
 برتر زمین قدسده مستلک واردر زمین قدسدن مراد ارض حقیقت و مرتبه  
 الوهیتدر یعنی مرتبه حقیقتده بوسنک باز اشهب کی اولان مستلککدن برتر و عالیتر  
 مستلک و سر خوشلق واردر یوری جله دن ممتاز اولمقدن و امتیاز بولمقدن روح  
 نفخ ایدیلکده و مست حق اولمقدن و مست ساز اولمقدن براسرافیل اول اکثر  
 نسخده مصرع نایده هیچ و او واقع اولممشدر بو تقدیر اوزره معنی یوری  
 جله دن امتیاز بولمقدن مست ساز اولان مسته نفخ روح قیلقدن براسرافیل اول  
 و مرده دلره نفخ روح قبل تا سنک دم حیاتی بخشکده مرده دلر زنده اولر و حیات  
 طیبه بولر دیک اولور \* منوی \* مست را چون دل مزاح اندیشه شد \*  
 این ندانم و آن ندانم پیشه شد \* این ندانم و آن ندانم بهر چیست \* تابکوی آنکه میدانم  
 کیست ( مست چونکم قلبی مزاح اندیشه اولدی یعنی بر سر خوشکده قلبی مطایبه  
 و لاغ فکر ایدیلچی اولدی بونی بیلزم و آتی بیلزم دیک اکا پیشه و عادت اولدی ای  
 مست اولان و کندیشنی مسکور قیلان بونی بیلزم و آتی بیلزم دیک ندن اوتر بدر  
 نادیه سن اول کسه بی که بزیلورز کیدر یعنی مست اولوب بونی بیلزم برواله و حیرانم  
 دیک مقبول دکلدر بلکه بزم بیلدیکز کی بونی بیلوب اول کسه بی که بزیلورز  
 انی کیدر سو بیلده سن بوندن مراد مقام سکدن کچوب صحوه کله سن و بو عالمی  
 و اول عالمی حقیقتله بیلده سن و اول کسه که بزآنی بیلورز مراد اندن خدای تعالی در  
 سندخی بیلده سن اول کیدر \* منوی \* نفی بهر ثبت باشد در سخن \* نفی بکذار  
 و ثبت آغاز کن \* نیست این و نیست آن هین و اکنذار \* آنکه آن هست  
 از پیش آر \* نفی بکذار و همان هستی پرست \* این درآموزای پدرزان ترک مست  
 نفی اثبات ایچوندر سوزده نفی قوئیدن باشله بو یوقدر و او یوقدر دیک آگاه  
 اول قواول کسه که اول واردر انی او که کتور نفی قوه همان وارلقه طاب ای پدر  
 اول ترک مستدن بونی او کرن یعنی بجن بر سوزده بر یسی نفی اولسه لابد بر آخر  
 شبنک اثباتندن اوتری اولور مثلاً لا اله الا الله کی که معبود بالحق اولین آلهه نک  
 جله سنی نفی ایلمک معبود بالحق اولان الله تعالی حضرتلرنی اثبات ایلمکدن اوتر بدر  
 بس سن نقدر نفی اوله حق شیلر و ارایسه انی قوا اثبات اولان شیدن ابتدایه و انی  
 بیلوب همان اندن سو بیلده بوشی یوقدر و اوشی یوقدر و بی بونی وانی بیلزم دیک



تیرا اول قواول کسه که موجود حقیقیدر ای ایلر و کتور و اثبات هر تبه سینه بنور بود کلد و او دکلدر و بونی بیلزم و آئی بیلزم دیونی ایلکی ترک ایلله و همان دایما ثابت اولان موجود حقیقی به طاب و بونی وانی بیلورم و هر شیده همان آئی مشاهده قیلورم دی صاقن بونی وانی بیلزم دیمه ای پدر بونی اول ترک مستندن او کرنگه اول این ندانم آن ندانم دینی مطربه کورنه دیدی و آنک این ندانم و آن ندانم دیمسی مقبول استیوب رد ایلدی

استدای امیر ترک مخمور مطرب را بوقت صبح

مخمور اولان امیر ترک وقت صبح و حده مطرب ایستدای ایستدای بیانده در صبح صباح ایچان شرابه دیرل و تفسیر این حدیث که ان الله تعالی شرابا اعدده لاولیائه اذا شربوا سکر و اذا سکر و اطابوا و دخی بو حدیث شریفک تفسیر یدر که حضرت رسول اکرم صلی الله تعالی علیه و سلم پیور دبلر تحقیقا الله ایچون برکونه شراب وارد که اول شرابی کندیک و لیلرندن و دوستلرندن اوزری اعداد قیلش و مهیا و حاضر ایلشدر فچن اول و لیلر اول شرابی ایچمه لردی مست و سکران اولور لردی و شول و قنده که مست و سکران اوله پاک و طیب اولورلر دنیا شرابندن ملوث اوللر کی ملوث اولور لردی بلکه الواث نفسانیدن و اخبات بشریه دن بالکلیه طاهر اولور لردی و بو حدیث شریفک آخری بودر و اذا اطابوا طاشوا و فچن پاک و طاهر اولسه لردی وجود بارندن و تن ثقلندن خفیف اولور لردی طاش یطیش طیشادرل فچن برکسه خفیف اولسه و اذا طاشوا طار و فچن خفیف اولسلر ثقلت تعلقاتدن طار اولورلر و اوج معناده جولان ایدرل جو حقایقه و اذا طار و اطار بوا و فچن اوج معنایه طبران اینده لرب و نشاط ایدرل و اذا قاموا هاموا بواحوال مذکوره دنصکره صورت عالندن کبدوب عالم معناده قائم اولوب حیران و هائم اولورلر و اذا شخص و اجر و اندنصکره کوزلین مرتفع و یا خود کندیلری مرتفع اولوب کوررل عجائب ملکوتی و غرائب جبروتی و اسرار لاهوتی شخص دیرل فچن برکسه مرتفع اولسه و یا خود شخص بصره دیرل فچن کوزنی برره که قوسه و اذا ذابوا اخلصوا و اندنصکره وجود بشریه لری اری و فنا بولور خالص و پاک اولورلر و اذا بلغوا و صلوا و اذا وصلوا بقوا و اندنصکره مرتبه و حده بالغ و واصل اولورلر و فچن واصل حق اولهلر باقی اولورلر بقاء حقه و اذا بقوا صاروا ملوکا فی مقعد صدق عند ملک مقتدر و فچن باقی اولهلر ملوک اولورلر مکان صدقه پادشاه مقتدرک قنده و اذا وجدوا هذابقولون قولایفه هه الا السکاری و فچن بواسه ل شو مند کور اولان معناری دیرل که اتی فهم ایلله الاسکران حقیقی

اولان عاشق فیه ایلدر می درنخ اسرار از آن میجو شد تاهر که مجرد است از آن می نوشد یعنی می راز و اسرار کو پنده اول سیدین جوش و خروش ایلر تاهر شول کسه که لباس انانیتدن و جامه مغایرتدن مجرد در اول میدان نوش ایلله قال الله تعالی (ان الارار بشر بون من کاس) نیکیم حق تعالی حضرتلری سوره انسانده بو شرابی نوش ایلین ابرار حقه بوردی تحقیقا اوصاف بشریه و مقتضای نفسانیه ملابسه سندن مجرد اولان ابرار شول برکاسدن نوش ایدرلر که (کان من اجها کافورا) انک مزاجی کافور اولدی ابرار برک جمیدر ارباب ربک و اصحاب صبحک جمعی اولدیغی کی و هم المطیعون الذین لایؤذون الذر و لایفعلون الشر کاس ذکر محل و اراده حال قیلنددر یعنی شول بر خردن ایچرلر که اکامرح اولسان کافور اولدی برودت و غذ و تبه و کافور جنده برصیک اسمیدر دیمشله و بعضارنده کیفیات کافور خلق اوورده کافورله ممزوج اولش کی اولور دیمشله این می که تو مخموری حرامست مای مخوریم جز حلالی جهد کن تازینست هست شوی و شراب خدای مست شوی بو شرابی که سن نوش ایلر سن حرامدر بر حلالدن غیر می ایچمز جهد ایلله تانیستندن هست اوله سن و خدائک شرابندن مست اوله سن یعنی ای مزور و مرایی اولان کسه شوشرابی که سن خلقک وجودی کاسه لردن ایچر سن و انلرک تعظیم و التفاتیه مست اولوب خوش کچر سن بو حرامدر زیر مستک که لله فی الله اولیه اول مستک فی الحقیقه سبب آنامدر اما بر حلالدن غیر شراب ایچمه زهر نه که اگر صوری و اگر معنوی شراب نوش ایلله و ز حلال و زلالدن جهد و سعی ایلله تا کم بوقلق و می مرتبه سندن قورتلوب حقه وار اوله سن و بقای حقیقی بوله سن و خدای تعالی حضرتلرینک شراب محبت و حدندن مست اوله سن و کندی وجودک قیدندن قورتلله سن و اغیار و سوی اکدار کدن نجات بوله سن مشوی اعجمی ترکی سحر آگاه شد و زخار خرمطرب خواه شد بر اعجمی ترک سحر و قنده آگاه اولدی و خیرک خجاردن اوزری مطرب خواه اولدی یعنی ایچدیکی خیرک کسل و ثقلنی دفع ایلکدن اوزری بر مطرب و ایرلیجی خوش الحان کسه بی طلب ایلدی تا کم آنک نغمات طرب افزاسیله ذوق و صفال بوله و آواز جانبخشیه نیجه سرور و نشاطه نائل اوله و مطرب ایکی قسمدر بریسی روحانی و بریسی جسمانیدر روحانی اولان مطرب شول عالم ربانی و آگاه کنده مقامات الهیدر که آنک نغمات بر لذات و کلمات حیات مضاهاتندن بزم طریقه شراب معرفتی نوش قیلان و آنک کلمات لذیذه سنه کوش اوروب مستمع اولان عاشق فیه نیجه طرب روحانی و ذوق و صفای ربانی کله و بی شمار سرور و نشاط حقایق حاصل اوله آنک کلمات طیبیه و نغمات حسنه سی اناری بر مرتبه مست و مستغرق ایلله که غم دنیادن خلاص اولهلر و قید



من و ما دن بالکلیه نجات بولور و جسمانی اولان مطرب دخی شول طرب دهنده  
و نشاط افزاینده اولان خوش آواز که آنک نغمه روح افزا سندن جانه صفا  
و قلبه ذوق و جلایه تنه کم بوابی قسم اولان مطرب بلرک بیانه شروع ابدوب  
بیوررلر ﴿ مشوی ﴾ مطرب جان مونس مستان بود \* نقل وقوت و قوت  
مست آن بود \* مطرب ایشان اسوی مستی کشید \* باز مستی از دم مطرب چشید  
جان مطربی مستان الهینک مونس اولوب مستلک قوتی و نقل قوتی اول مطرب اولوب  
یعنی مست شراب محبت الهی اولان عاشقک قوت جانی و قوت جنانی اول  
مطرب جانک و مونس مستانک کلام دلکش سندن واد او صدای روح افزا سندن  
حاصل اولان ذوق روحانی و لذات حقانی اولور مطرب انلری مستلک جانبته  
چکدی کبرو مستلکی مطربک دمندن طاندی یعنی مطرب حقانی و آگاه کننده  
اسرار ربانی اولان مرشد بومستان شراب محبتی اولامی و حدندن و شراب  
محبتدن مست اولق جانبته چکدی کبرو بومستان الهی هر بریسی مستلکی اول  
مطرب روحانینک دم خیا بخشندن طاندی و آنک روح افزا سندن ذوق ایندی  
﴿ مشوی ﴾ آن شراب حق بر آن مطرب برد \* وین شراب تن ازین مطرب  
چرد) اول مست ربانی شراب حق اول مطرب روحانی سبیلله ایلنور و بومست  
نفسانی تن شرابی بومطرب جسمانیدن اولنر برد ایلنور دیمکدر بونده اخذ ایلر  
و جذب ایلر معناسنه استعاره اولنشدن چرد اولنر دیمکدر بونده غدا بولور و حظ  
آلور معناسنه استعمال قیلنشدن اولکی مصرعه اولان مطرب بدن مراد مطرب  
روحانی و اینکجه مصرعه اولان مطرب بدن مراد مطرب جسمانیدر و تقدیر کلام  
و توضیح مراد بویله دیمک اولور که اول مست الهی و شارب رحیق توحید  
ربانی شراب حق اول مطرب روحانی و مرشد ربانی سبیلله اخذ ابدوب نوش ایلر  
و اغیار و ماسوایی بالکلیه فراموش ایلر و بومست حظوظ نفسانی شراب تنی  
و ذوق بدنی بومطرب جسمانینک اصوات حسنه و نغمات لذیذ سندن آلور  
و آنک آواز حیا بخشندن قوت و غذای جسمانی بولور اگرچه صوت حسن  
روحانیدر اما جسمانی و شهوانی اولان کسه نیک بدنه متعلق اولان ذوق  
و شوقی نهیج ایلر پس جسمانی اولان کسه جسمانی اولان مطربدن  
تن ذوقنی الور اما روحانی اولان کسه اول مطربی دکلسه آنک آواز خوشی  
اکا روحانیتی زیاده ایلر اول مطرب جسمانیدن روحانی اولان غدا و ذوق  
و صفار بولور البته سماع هر کسک قلبنده اولان حالنی مهیج و محرک اولور اهل تنک  
جسمنه متعلق اولان حظوظ و لذاتی زیاده بولور و اهل روحک روحانیتی و اذواق  
و حالاتنی مهیج و محرک اولور پس اهل روح مطربندن ذوق روحانی بولور و اهل تن

اندن شراب تنی و ذوق بدنی نوش بولور ایکی کسه نیک بر مطربی دکلله سنده لابد  
تفاوت واردر بری اندن بر کونه لذت الور و اول بری دخی بر کونه لذت بولور تنه کم  
سماعک مایندده تفاوت اولدیغی کبی مطرب لفظی دخی اگرچه برکله در امانو اسمله  
معنی اولان کسه نیک مایندده هم چوق تفاوت واردر تنه کم و تفاوتلره اشارت  
ابدوب بیوررلر ﴿ مشوی ﴾ هر دو کرک نام دارد در سخن \* لیک شتی این حسن تا  
آن حسن) هر ایکسی سوزده اگر بر نام طرزسه لیکن بو حسن دن اول حسنه دک  
فرق عظیم واردر یعنی بو مطرب جان و مطرب تنک هر ایکسی اگرچه سوزده  
بر اسم طرزیه و ایکسه بیلله بحسب اللفظ مطرب دینور ایسه لیکن بو حسن دن  
اول حسنه دک تفاوت بی شمار واردر مجرد ایکی کسه نیک نامی حسن اولغله ذاتلری  
دخی حسن اولق لازم کلز و ایکی کسه به مطرب دیمکله ایکسنک بیلله ذاتلری بر اولق  
کورنمز بلکه چوق بر اسمده مشترک شیلور واردر که نلرک ذاتلری اصلایر برینه بکزه من  
﴿ مشوی ﴾ اشتباهی هست لفظی بر میان \* ایت خود کوز آسمان نار یسمان \*  
اشترک لفظ دائم رهنست \* اشترک کبرو مؤمن در تذات) انلرک میاندده اگرچه  
لفظه منسوب بر اشتباه واردر ولیکن آسمان دن خود ریسمانه دک قنی ریسمان  
ایلیکه دیر لفظک اشترکی دائم رهنذر کبرو مؤمن اشترکی تنده در یعنی بو مطرب  
ایله اول مطربک میاننده لفظه منسوب اشتباه و اشترک واردر که ایکسنه بیلله  
مطرب دینور ولیکن آسمان دن ریسمانه دک برابر اولق قنی آسمانله ریسمانک مایندده  
عظیم تفاوت اولدیغی کبی مطرب الهی ایله مطرب جسمانینک و مست خلق اولان  
ایله مست حق اولان کسه نیک مایندده آسمان ایله ریسمان قدر فرق واردر اگرچه  
هر بری لفظده مشترک ایسه لرده معنی حسیله مشترک دکالردر مثلاً عین لفظی کبی که  
بر نیجه معنی مقابله سنده وضع اولنشدن کونش معناسنه و کوز معناسنه و النون  
معناسنه و چشمه معناسنه وضع اولنشدن لفظ عین بوجه معنیده اشتراک دلالت  
ایلر پس اشترک لفظ همیشه رهنذر که چوق کسه لفظک مشترک اولسینه آنک دلالت  
ایلدیگی بعض معانیدن غافل اولور و آن مدلولی اولان معنای دخی بری برینه  
مقارب و متساوی قیاس بولور حال بو که بویله دکالره مثلاً کافر ایله مؤمنک تنده  
اشترکی واردر و کذلک بشر اولغده هم بوجه انبیا و اولیا و کفار و اشیانک اشترکی  
واردر تنه کم (قل انما ابشر مثلکم) دیو حق تعالی حبیبینه امر ایدوب حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کافرله بدخی سزک کبی بر بشرم و بشر یتده  
سزکله مشترکم دیو تحقیق بیوردی پس اول حضرت علیه الصلوٰه و السلامک  
و سایر انبیا و اولیاک اشقیای ایله بشر یتده مشترک اولمالیله معناده و مرئیه ده هم مشترک  
اولمالری لازم کلز بلکه بشردن بشره بین السماء و الارض فرق واردر تنه کم حق تعالی



بیورز ( و مایستوی الاعی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور  
و مایستوی الاحیاء ولا الاموات ) \* مثنوی \* جسمها چون کوزه های بسته سر \*  
تا که در هر کوزه چه بود آن نکر \* کوزه آن تن بر آفتاب حیات \* کوزه این تن  
بر آفتاب زهر ممت \* کر بمظروفش نظرداری شهی \* و بر بظرفش بنکری تو کرمی (   
مثلا جسمها بایشی با غلغله کوزه را کیدرتا که هر کوزه ده نه اوله اکا نظرایله اول  
تن کوزه سی آب حیاتدن پردر بوتن کوزه سی زهر ممتدن مملودر اگر مظروفنه نظر  
طو ترایسک شاهسن واکرانک ظرفنه نظرایله سن مکر اهنسن یعنی بو خلقک جسملمری  
فی المثل باشی با غلو کوزه را و اوستی اور تلمش کاسه را کیدر هر برینک ایچنده بر کونه  
حالت و بر نوع صفت و خصالت واردر تا کم هر کسک کوزه وجودنده نه کونه  
صفت و خصالت واردر سن اکا نظرایله مثلا اول برتن کوزه سی آب حیات معنودن  
پردر و بوتن کوزه سی دخی زهر ممت نفسانیدن پردر علم و عرفان و اسلام و ایمان  
و تحقیق و ایقان و شهود و عیان آب حیات کیدر بعض کسک کوزه تنی بو کونه  
آب حیاله طلودر وجهل و غفلت و کفر و معصیت و شک و شبهت و بونلر امثالی  
اولان صفت و خصالت زهر ممت کیدر بعض کسک کوزه وجودی کوزه سی دخی  
بو کونه زهر ممت معنوی اولان صفتلر و خصائلر طلودر پس سن اگر وجود  
کوزلرینک ایچنده مظروف اولان صفتلر نظر طو ترایسک شاه معنویسن واکر  
بو وجود کوزه لرینک ظرفنه و شکل و صورتنه نظر طو ترایسک سن مکر اهنسن زیرا  
چوق کسک کوزه وجودی واردر که بحسب الظاهر جیل و ملجدر اما باطنی خبیث  
و قبیحدر و چوق کسک کوزه دخی باطنی جیل و منیردر اما بحسب الصورة زشت  
و حقیردر پس ناظر سیرت اولان عارف و عاقلدر و ناظر صورت اولان غافل و جاهلدر  
\* مثنوی \* لفظرا مانده این جسم دان \* معنیش رادر درون مانند جان \*  
دیده تن دایمان بین بود \* دیده جان جان پرفن بین بود ) پس لفظی بو جسمه  
مانند و مشابه بیل انک معناسنی درونده مانند جان بیل دیده تن دایمان کور یجی  
او اور اما جان کوزی پرفن اولان جانی کور یجی او اور یعنی الفاظی دخی همان  
نسانک اجسامی کبی بیل هر بر لفظک معناسنی درونده اولان جان کبی بیل  
هر جسمک جانی بر کونه اولدینی کبی هر لفظک معناسنی دخی بر کونه در اما همیشه  
بو تنه متعلق اولان ظاهر کوزی تن کور یجی او اور و دخی مکنو به اولان الفاظ  
و حروفه نظر قلیجی او اور لفظلرده اولان معناری کور مک و تئلرده اولان جائله  
نظر ایر کور مک بو کوزک استعداد و قابلیت بو قدر و جانه متعلق اولان دیده که  
اکا بصیر بصیرت دیرلر بو بصیر بصیرت پرفن اولان جانی کور یجی و در و نده  
اولان احوال و اوصافه نظر ایر کور یجی و الفاظ و حروفه اولان معناری هم

بیلیجی و اسرار و نکاتنه عالم اولیجی اولور اگر دیده جان بین طو ترایسک هر لفظک  
سرنی و حقیقتنی یلایوب مهتدیلدن اولور سن واکر دیده جان بین طو تبویوب همان  
دیده تن طو ترایسک و ناظر صورت اولور ایسک سیرت و معنیدن غافل اولوب ضال  
و کراه قالور سن \* مثنوی \* پس ز نقش لفظهای مثنوی \* صورتی ضالست  
و هادی معنوی \* درنی فرمود کین قرآن زدل \* هادی بعضی و بعضی رامضل  
پس مثنویک افظلرینک نقشلرندن صورته منسوب اولان ضال و معنوی اولان  
هادیدر قرآنده حق تعالی بو یله بیور دیکه بو قرآن دلدن بعضیسنه هادی  
و بعضیسنه مضلدر یعنی مثنوی شریفک الفاظ شریفه سنک نقشندن هر کیمکه  
صورت ظاهره سنه منسوبدر و سر و معنادن غافلدر ضالدر انکچون که بو مثنوی  
شریفک بعض ایاتی و حکایاتی واردر که اگر ظاهره حل اولنسه عین ضالاندر  
مثلا هر زیلایه متعلق اولان حکایات کبی و بعض اسرار غامضه بی جامعه اولان  
ایات کبی بو کونه ایات قتی چوقدر بوجهل دن بری و سرخ شریفه واقع اولان  
بو بیت لطیفدر که بیورر ( بیت ) می درخ اسرار از آن میجو شد \* تاهر که مجردست  
از آن می نوشد \* اگر بو میدن مرادی صوریدر دینسه عین ضالاندر پس مثنوی شریفک  
صورت ظاهره سنه منسوب اولان کسک ضال و مضل اولور اما معناسنه منسوب اولان سیرتی  
ور حزننی بیلان کسک هادی و مهتدی او اور مثلالدر که بو میدن مرادی محبت الهیدر  
و مجرد اولمق لباس شهوانیت و قیود نفسانیتدن مجرد اولمقدر هر شول کسک کوزه که  
قلبی ملابس کویه دن مجرد اوله اول کسک بو میدن نوش ایدرلر شول کسک کوزه که  
مثنوی شریفک الفاظک معناسنی بو کونه بیورلر و بو اسلوب اوزره تعبیر و تحقیق  
قبیلورلر انلره مثنوی شریف هادی او اور و شول کسک کوزه که بونک صورتنه منسوب  
او اورلر و الفاظندن مستفاده اولان معانی ایله بلاتأویل عمل قبیلورلر مثنوی شریف  
انلره سبب ضلالت و باعث غوایت او اور حضرت قرآن دخی اکثر کسک کوزه سبب  
ضلالتدر و اکثر کسک کوزه دخی سبب هدایتدر تنه کم حق تبارک و تعالی حضرتلری  
قرآن عظیمه بیوردی که بو قرآنک مثلی قلبدن بعض کسک کوزه هادی و بعضلره دخی  
مضلدر کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ( ان هذا القرآن یهدی للی هی  
اقوم ) و قال فی سورة البقرة ( یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مایضل به  
الا الفاسقین ) بو آیت کریمه نک تفسیری جلد اولک دیباجه عربیسنده و دخی  
بعض مواضعده مرور ابلشدر انده طلب اولنه \* مثنوی \* الله الله چونکه  
عارف گفت می \* پیش عارف کی بود معدوم شی \* فهم تو چون باده شیطان بود \*  
کی تراوهم می رحان بود ) الله الله چونکم عارف می دیدی عارف قننده معدوم  
شی چن او اور سنک فهمک چونکم باده شیطان اوله سکا قین می رحان و همی



اولور یعنی الله حق چونک بر طار ف کمال می دیه و با خود شراب و ساقی دیو  
سو بلیه اول عارفك قتله معدوم وفانی اولان شیء حکمتده اولمز جبع اشیا بسسه  
بر مقتضای (کل من علیها فن) و بر وجب (کل شیء هلاک الا وجهه) عارفك  
چشم شهودنده الان فی و بی وجود در پس معدوم و بی وجود اولان شیء  
انلک قتله نیجه شیء می اولور که حتی انلر فی الحقیقه معدوم اولاندن مست اولور  
و چاشنی ولذت بوله ل انلر مست اولور و چاشنی ولذت بولزلر الامی سجانی و باده  
رجانیدن که اول باده و آنک ذوقی همیشه باقی و آتی طار فلك روحنه حق تعالی  
حضرتلری ساقیدر اما می ناقص المعرفه اولان کسمه عارفك می دیمه سندن  
چونک سنک فهم وادراک باده شیطان اوله یعنی انک می دیمه سندن سنک عقلاک  
ام الخبایث اولان می حرامی فهم قیله سکامی رجانی وهم ایتک فچین میسر اولور  
وسنک و همکه و عقلک می رجانی خبالی نیجه کاور چونک سن عارفك می  
دیمه سندن شیطان باده سنی فهم ایدم سک بومقرر در که سنک و همکه و عقلک باده  
رجانی خاطره سی و شائبه سی کاردیمک اولور بوجه دخی جائزدر که دینه ای ناقص  
المعرفه اولان کسمه سنک فهمک چونک باده شیطان اوله چون تشبیه ایچون  
اولوب سنک فهمک باده شیطان کی اوله سکامی رجانی و همی فچین میسر  
اولور دینسه دخی جائزدر و فی الحقیقه شول کسمه که هنوز دخی اشیا فهم ایدیچی  
اوله خدادن و خدا نک اولیا سنک ذوقندن فهم ایدیچی اولیه انک فهمی باده  
شیطانی کی اولوب اول کندی فهمندن مست اولور و می رجانی و همندن  
محروم قالور **مشوی** این دو انبازند مطرب با شراب \* این بد ان  
و آن بد بن آرد شتاب) بوا یکسی یعنی مطرب ایله شراب انبازدر  
بواکا و او بو کاشتاپ کتورر مطرب که آگاه کندی مقامات الهی و شراب که  
محبت ربانی و ذوق سبحانیدر بوا یکسی بری بر لیله یارل و بری بر لینه  
معینلر در بومطرب اول شرابه و اول شراب بومطر به سرعت و شتاب کتور ریچی  
و بری بر لینه رغبت و میل ایدیچیدر لابد مطرب شرابی و شراب دخی مطربی  
مقتضی اولور زیرا هر شد در بانی حقانی اولان ذوقی و حقانی اولان ذوق دخی  
ربانی اولان هر شدی مستلزم اولور **مشوی** برخساران ازم مطرب  
چرند \* مطربانسان سوی میخانه رند) برخسارلر مطربک دمندن اولرلر مطربلر  
انلری میخانه جانبته ایلتورلر یعنی خیر الهیدن زباده نهمور اولان مسنلر آگاه  
کننده مقامات الهی اولان هر شدک دم حیات بخشندن لذت آلورلر و غذا بولورلر  
و هر شد طریق الهی اولان مطربلر هم اول میخورلری میخانه حقیقت و مصطفیه  
محبت جانبته ایلتورلر و اول شراب الهینک دمندن مفرقه انلری واصل ایدرلر

**مشوی** آن سرمیدان و این پایان اوست \* دلشده چون کوی در چوکان  
اوست) اول مطرب سرمیدان و بو میخانه انک پایبندر کوکل انک چوکاننده کوی  
کی اولشدر یعنی اول مطرب حقیقت عشق و محبت میدانک باشی والی اولشدر  
و میخانه حقیقت انک نهایی و پایانی کلشدر که بر سالت میدان محبت داخل  
اولاق امتدسه اولامطرب روحانی اولان هر شدربانی به کلور و اندن ابتدا قیلور پس  
مطرب روحانی میدان محبتک باشی اولور و کوکل انک چوکان ارادتنده کوی کی  
اولاق اولور و عاقبت الامر اول میدان محبتده غلطان اولورق اول میدانک پایانی  
اولان میخانه حقیقت کلوبانده قرار قیلور **مشوی** در سر آنچه هست گوش  
آ بجارود \* در سرار صفرا ست آن سودا شود) سرده اول نسنه که وار در  
کوش اورایه کیدر سرده فرضا اگر صفرا وار در اول سودا اولور بو بیتک ایکی  
مصر عنده بیله واقع اولان سر کله لری فتح سین ایلله او قنقدن کسر سین ایلله  
او قنقدن فهمه اقرب و محله انسیدر زیرا فتح سینله اولدنی اوزره معنی باشد  
هر نه کونه حالت و ارایسه قولق اول جانبته کیدر و اول حالت متعلق اولان سوز  
لری استماع ایدوب قبول ایدر فرضا باشد اگر آثار صفرا اولسه اول صفرا محترق  
اولد قده سودا اولور صفرا بی اولان کسمه سودای اولور اطباء بویه دیشلر در که  
صفرا محترق اولسه سودابه تبدیل اولور اگر چه صفرا نک و سودانک محللری  
درونده در لکن انلرک اثر لری دماغده در بوتقریله باشد صفرا و سودا وارد در دیمک  
جائز اولور اما بومحاده صفرا و سودادن مراد حقیقت صفرا و حقیقت سودا دکلدر  
بلکه صفرا عقل و هوشدن نکایت و سودای عقل و بی هوش اولمقدن عسارت  
اولور و خلاصه آلام بویه دیمک اولور که باشد هر نه فکر و حالت غالب اولسه  
قولاق اول جانبته مائل و تابع اولور فرضا اگر باشد عقل و هوش اولسه عاقبه  
الامر اول سودای عشقه بیهوشا که تبدیل اولور اما سر کسر سینله  
او قنورسه یعنی بویه دیمک اولور باطنده اول حالت که وارد در و غالبدر لابد قولق  
اول جانبته مائل اولور و اکامتعلق اولان کلماتی استماع ایدوب قبول قیلور فرضا  
اگر باطنده صفرا اولسه محترق اولد قده اول سودا اولور عقل دخی بویه در اگر باطنده  
عقل اولسه سوز عشقه اول عقل محترق اولد قده سودای عشقه و بیهوشلغه تبدیل  
اولور و بومعنا به بو بیت شریف دخی دلالت و شهادت قیلور **مشوی**  
بعد ازان این دو بیهوشی روند \* والد و مولود آنجا یک شوند) اندن صکره بوا یکسی  
بیهوشلغه کیدرلر والد و مولودانده بر اولور این دودن مراد بر قاق وجه اولق جائزدر  
اولا باشد اولان حائله کوشده اولان استماع اشارت اولوب معنی بویه دیمک  
اولور که صفرا ی عقل سودای عشقه تبدیل اولد قده صکره بوا یکسی که مراد



انلردن باشده اولان حالت و کوشده اولان دکلک و سوز فهم ایلکدر بیهوشلاک  
جانبه و حیرت مقامنه کیدرل باشده اولان حالت که فی المثل والد کیدر و کوشده  
اولان استماع که فی المثل مولود کیدر اول مرتبه فرق و تمیز کیدوب بر اولور  
وثایا این دو کوشه و صفرایه اشارت اولوب کوشدن مراد دکلک و صفرا دن مراد  
اکلق و فهم ایلک اولوب صفرای عقل سودای عشقه منقلب اولدقدن صکره بو کوشده  
اولان دکلک و هوشده اولان اکلق بیهوشلاک جانبه کیدرل کوشده اولان دکلک فی المثل  
والد کی و هوشده اولان اکلق مولود کیدر بویکیسی اول مرتبه بیهوشلاک بر اولور  
دیک اولور ثالث این دو مطرب ایله مخموره اشارت اولوب معنی بویه دیک اولور که صفرای  
عقل سودای عشقه منقلب اولدقدن صکره بو مطرب ایله سرمست اولان مخمور  
بیهوشلاک عالمه کیدرل والد که مراد اندن مطرب روحانیدر و مولود که مراد  
اندن شارب باده رحمانیدر بویکیسی اول بیهوشلاک مرتبه سنده بر اولور  
وواله و سکران اولوب و سئلک و بئلک اورتی لعدن قلقوب و شیخلاک و مریدلاک  
یقینی بر طرف اولوب نفس واحد اولق حکمی بولور و بومر تبه ده فرق و تمیز  
کیدوب مستغرق اولورل نته کم شارب ان باده صوری اولنلردن مجلس کرم  
اولدقدن و سکر نهایتی بولدقدن امیرلاک و اسیرلاک یقینی بر طرف اولوب جمله سی  
بکرنک اولور و فقر ایله غنی بر اولور و درد شاد بیلکه صلح قیامور \* مشوی \*  
چونکه کردند آشتی شادی و درد \* مطربان ترک ماییدار کرد \* چونکه سرور  
و درد بری برل یله صلح ایلدیلر مطربلری بزم ترکز بیدار ایلدی یعنی چونکه مرتبه  
سکرده شادی و راحت و الم و نغم و نعم بری برل یله صلح قیلدیلر و تفرقه و تضاد  
کیدوب احوال متضاده بر طرف اولدیلر بزم ذکر ایلدیکم امیر ترک مطربلری  
ایفاظ ایلدی و انلره ای مطربلر تغنی و ترنم ایلک و بکایا بیت و یار غزل سر آغاز ایلک  
دبو سو ایلدی \* مشوی \* مطرب آغازید بیتی خوابناک \* که انانی الکاس  
یامن لاراک \* مطرب بر خوابناک بیتنه باشلدی بویه دیو که ای شول کسه که بن سنی  
کورمزیم بکا برکاس اناله ایلک کاس شرابله طلو اولان قدحه دیرل بعض نسخه ده  
خوابناک یرینه سوزناک واقع اولمشدر اما اصح اولان نسخه لده خوابناک کدر  
و محله انسب اولان هم بودر بو بیت خوابناک اولسی مطربک ساقی حقیقی بی  
کورمسی و آتی کنیدین بعید صائب اکاندا قیلسی ملا بسه سیله اولور و من دن  
مراد حضرت حق و ساقی مطلق اولور یعنی چونکه شارب خمر اولان ترک  
مخمور مطربدن بر معنیدار قوله سر آغاز ایتکی طلب قیلدی مطرب بر مشعر خواب  
غفلت و موهم بعد و مفارقت اولان بی بی ارامغه و سرود ایلکه باشلدی و دیدی که  
ای شول ساقی حقیقی که بن سنی کورمزیم بکا شراب مشاهده و معاینه ایله بر اولمش

برکاسه صون تا آتی نوش ایدم و کسندمدن کجوب کیدم و سنی سنک نور کله  
مشاهده ایدم \* مشوی \* انت وجهی لاجب ان لم اراه \* غایه القرب حجاب  
الاستباه \* سن بنم وجهم سن اگر بن اول وجهی کورمزیم اسم عجب دکلدرز بر  
غایه قرب حجاب استباهدر وجهدن مراد بونده حقیقتدر که وجه الشی حقیقه  
دیکله و دخی حقیقه الشی وجهه دیکله تعبیر و تفسیر ایدرل نته کم کل شی هالاک  
الوجهه آینه ده وجهه ده اولان ضمیر شیه راجعدر دین محفلر کل شی هالاک  
الوجهه ای الاحقیقه الشی دیکله تفسیر ایلشدر پس حقیقه الحقایق اصل  
حق تعالی حضرت تلبدر اولیله اولیحق اکانت وجهی وانت حقیقی دیو خطاب ایلک جائز  
اولور پس بو اعتبار اوزره اول مطرب جناب عزته و ساقی حقیقه بو گونه خطاب  
ایدوب دیدیکه ای محبوب حقیقی و ای ساقی باقی سن بنم حقیقه سن بن اول حقیقه  
حقیقتی بکا غایت قربی اولدیندن اوتری کورمزیم اسم عجب دکلدر که غایت  
قرب استباه و التباسدن اولان بحابدر که حق تعالی کال ظهوری خفا سینه سبب  
اولوب انک شهود و مشاهده سینه غایت ظهوری نقاب اولمشدر و کذلک انسانه  
زیاده قربی شبهات و شکوک نوعندن انک معناسنه بر حجاب اولمشدر (وهو معکم  
ایماکنم) دیمش ایکن و دخی (واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه) بیورمش ایکن  
و دخی (ونحن اقرب الیه من حبل الورد) دیو تحقیق قیلش ایکن بزبوانلرک  
معناسندن و سرندن غافل اولوب و اول حضرتک بزه غایت قر بنی یله میوب بیلکه  
بزم ذاتی و حقیقتی اندن جدا و آتی بزدن بعید ظن ایلوب بوطن و شبهه بزه عین  
حجاب اولمش و بزم عینزناک معاینه سندن اعمی قالمشدر و شیخ حضرت تلبری بیوردقلری  
رباعی بو مضونه خوش دلالت و شهادت قیلشدر (رباعی) تو همت قدما ان لیلی  
تبرقت \* وان لنا ما بیننا یمنع الیما \* فلاحه فلا والله ماثم مانع \* سوی ان طرفی کان  
عن حسنهما اعمی \* مشوی \* انت عقلی لاجب ان لم ارك \* من وفور الاتباس  
المشتبک \* سن بنم عقلم سن اگر بن سنی کورمزیم اسم عجب دکلدر مشتبک اولان  
التباسک و فورندن اوتری شبک فرشدر مق خلط کی و تداخل معناسنه در نته کم  
تشبیک الاصابع دیرل تخلیط و تداخل معناسنی و برلر مشتبک مختلط معناسنه اولور  
انت عقلی دیک انت متجلی فی عقلی دیک تقدیرنده اولور و عقل حق تعالی انک  
نوری و عقلمده اولان تدبیری فی الحقیقه حق تعالی انک تدبیری اولدینگی اعتبارله  
حق تعالی به انت عقلی دیک جائز اولور که خالق عقل و عقلمده متجلی و مدبر همان  
اولدر و عقل انک ارادتی اولینجه بر تدبیره قادر اوله مز و تقدیر کلام بویه دیک  
اولور که ای خالق عقل اولان لطیف پادشاه سن بنم معقول سن و یا خود عقلمده  
متجلی و مدبر سن بن سنی اگر مختلط اولان التباس و اشتباکک و فرت و کثرتندن



اوری کورمن سم التبه عجیب و غریب دکلدن ز بر انسانک وجه عقلی مختلط اولان  
التباسدن و بری برینه تداخل قیلان اشتباک و اشتباهدن اوری کورمن پس  
اوهام مشتبه و خواطر مشتهه بر جمع اولسه و بری برینه تداخل قیلسه صورت  
عقلده متجلی اولانی و تدبیر قیلانی و حبلی و ریدندن اقرب اولان وجه حقیقی  
انسان کورمنک عجیب و غریب اولان \* مثنوی \* جنت اقرب انت من جبل  
الورید \* کم اقل یا ابتداء للبعید \* سن بکاجل و ریدندن اقرب کلدن نیجه بریادیم  
یا حرفی بعید ایچون ندادر بو بیت سوره قافده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور  
قال الله تعالی ( ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه  
من جبل الورید ) یعنی تحقیقا بز خلق ایلدک انسان و زیلور اول شئی که الیک نفسی  
انی و سوسه ایلر و سوسه صوت خفی به دیرل و بر انسانه بوین طمرندن اقرب و معنای  
بیت بو یله دیک اولور که ای ساقی باقی وای بند، لری همیشه حافظ و وافی سخن  
بکاویم طمرندن قریب تر و نیم ذاتدن بکازد بکتر کلدن بن نیجه بری الهی وای  
پادشاهلر پادشاهی دیو یا حرفیله ندا ایلرم یا حرفی خود اکثر بعید ایچوندر یا حرف  
ندادر قریبه و اوسطه و بعید، انکله ندا اولور اکثر بعیده ندا اولسه ایچون بانداء  
لله بعیدیمش لردر یا خود یا حرفیله ندا اولمغه بر منادی و بردخی منادا اقتضای ایلر بر کسه  
حق تعالی بی کندی به قریب صانوب و لیکن کندی سنی اندن غیری و جدا ایلوب  
بالله دیسه اگرچه کندی ز غمده قریبه ندا ایلر سده ده فی الحقیقه ینه بعیده ندا ایلش  
اولور ز بر امتادی ایلله منادامغارت اثنینتی اقتضای اولور و اثنینت ایلسه محل توحید و اولور  
پس حضرت حق کندی دن غیری و جدا ایلن و اکا و اعتبارله بالله دیوندا قیلان کسه  
فی الحقیقه اهل توحید اولمزنه کم اهل توحید اولان مشایخک التوحید استعاط  
الاضافات پیوردقنری بومعنا به دلیل اولور و ابن فارض حضرت تلیک بو بیت شریفی  
هم بومضونی تأید قیلور \* بیت \* وقد رفعت ثناء المختلط بئنا \* و فی رفعها  
عن فرقة الفرق رفعتی \* مثنوی \* بل اغا لطهم نادی فی الفقار \* کی اکتیم  
من معی من اغار ) بلکه بن بونلر مغالطه ایلرم قفاردن ایلکله تاکم غله یله اولان منی بن  
اغاره ایلین کسه دن کتم ایلیم بل اضراب ایچوندر اغا ط مفعله باندن نفس  
متکلمدر ضمیر حضرت حق دن بعید اولان ناسه راجعدر قفـ ار کسر قافله خالی  
اولان ارضه و پیا بانه دیرل کی حروف ناصبه دندرا کتم تفهیل باندن نفس  
متکلمدر جعل معناسنی متضمندر اغار فتح همزه ایلله غار یغاردن روزن خاف بخاف  
نفس متکلم اولمغه جائزدر غبردن نسه کم غار از جل علی اهلله یغار غیر اوغیره  
وغارا دیرل سخن بر کسه اهلی اوزره غیرت ایلیمه فتح همزه ایلله اغار یغاردن فعل  
ماضی اولمغه جائزدر و مصرع اول جمله مستأ نغه اولوب سؤال مقدره

جواب اولور کائن رسائل دیر که یا بعید ایچوندر بن آتی شمدن سکره اسانه کتور منم  
دیک معناسنی اشعار ایلدک حال بو که سن ندا ایلرسن و حق تعالی بی کند کدن بعید  
منزه سنه قویوب یا الله دیو سوبلرسن دیر جواب بیورلر بلکه بن بو یله دیکله  
بونامی غلطه براغورم و بو خلقه اظهـ ار غلط ایلرم اگر سن بوناسه نیجه اظهار  
غلط ایلر سن و بونلری نه حیثیتدن غلطه براغور سن دیر ایسک بن صحرا  
و بیابانلرده چاغروب یا الله دیوندا ایلرم تاکم بنه اولان محبوبی شول کسه دنکه بن  
اکا غیرت ایلرم تاکم قیلیم اگرچه انک بصر بصیرتی بنه اولان محبوبی کورمن  
ولیکن بن کال غیرتدن انی اول اعمی دلدن بوا سولوبله ستر و پنهنسان ایلرم و اگر  
اغار فتح همزه ایلله افعال باندن فعل ماغنی اوقفور سه معنی بو یله دیک اولور که  
بلکه بن قفاردن ندا ایلکله بو حق دن غافل اولان ناسه اظهـ ار غلط ایلرم تاکم  
بنه اولان محبوبی شول کسه که غارت قیلیمچی و یغما ایلیمچی بیکانه و نا محرمدر  
اندن کتم قیلیم اگرچه انک بصر بصیرتی اول بنه اولان حضرت محبوب به بی کور  
من ایلیمده بنه یله اولان حقیقت محبوبه بی و حضرت معشوقه بی بنم اکا کال  
غیرتدن کندی سنی نا محرم اولان کوردلردن ستر و پنهنسان ایلرم حال بو که اول  
کوردل انی کورمکه و انک جال با کالنه نظرایر کورمکه قادر دکلدن نسه کم حضرت  
عائشه صدیقه راعمانک قبودن ایچر و کلد بکنی کورد کده فی الحال استتار و احتجاب  
قیلیدی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اکا ایچون استتار و اختفاء ایلرسن  
بو خود راعماندر کوزلری سنی کورمن دیو سؤال ایلد کده حضرت عائشه حضرت  
پیغمبر علیه السلامه اول بنی کور من ایلیمه بن انی کورورم و سنک بکا کال غبرتنکی  
ایلورم دیو جواب و یرد بکی بوسرخ شریفه معلومک اولور و نتیجه و مقصوده  
ایدو کی هم عن قریب ظهوره کلور ان شاء الله تعالی

﴿ در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و کر یختن عائشه ﴾  
﴿ رضی الله عنها از پیش ضریر و گفتن رسول که چه می کریزی ﴾  
﴿ او ترا نمی بیند و جواب دادن عائشه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ﴾

بوسرخ شریف و بیان لطیف ضریر کلد بیدر حضرت مصطفی صلی الله علیه  
وسلم سعاد تخانه سنه و حضرت عائشه صدیقه نک رضی الله عنها اول ضریرک  
او کندن فرار ایلیدر و حضرت رسول علیه الصلوة والسلامک حضرت عائشه به  
دیسیدر که اول ضریر بدن نه بخارسن اول ضریر سنی کورمن و حضرت عائشه نک  
رسول الله جواب و یرمیدر \* مثنوی \* اندر آمد پیش پیغمبر ضریر \*  
کای نوا بخش تنور هر خیر \* ای نومر آب و من مستقیم \* مستغاث المستغاث



ای سابقیم ( پیغمبر علیه السلام حضور شریفترین برضری کلدی و دیدیک  
ای هر خیرک تنورنه نوا بخش اولان رسول نوابونده نصیب و قدرت معناسنه در  
خبردن مراد مایه تنوردن مراد آتش شوفله کرم اولان طالبک وجودی اولور  
و تقدیر کلام بوبله دیمک اولور که اول اعمی حضرت مصطفی یه دیدی ای هر  
مایه مک تنوری مشابه سنده اولان طالب بر حرارته نصیب و قدرت بخش ای این  
نبی عالی جناب ای رسول خدا سن فی المثل بر آب و بن مستقیم المستغاث ای بنم  
ساقیم یعنی ای رسول خدا سن آب حیات معنک امیر و مالکین و بن مستقیم  
مستقی اولان آبه طوبیوب همیشه عطشان اولدینی کبی بن دریای معانیدن  
جریان ای این بنایع کلک طالب و عطشانیم ای بکاسنی اولان سندن مدد سندن  
مدد بوتنه بی اول آب حیات معنیدن ربان الیه و بکاشفای صدر و بره جک علمدن  
سویله دیدی ضریردن مراد عبدالله بن ام مکتوم اوله دخی محتملدر که بعض  
زمانده کلوب و خانه رسوله داخل اولوب (علنی معنک الله) نبو اول منبع آب حیات  
معنیدن علم طایبی اولور دی و ایدن بعض یلمد بکی سهوال قبولور دی  
﴿ مشوی ﴾ چون در آمدن ضریر اردر شتاب عاشره بکر یخت بهر احجاب  
زانکه واقف بود آن خانن پاک \* از غیوری رسول رشکنک ( چونکم اول اعمی  
حضرت رسول علیه الصلاة والسلام عادتخانه لینگ قبوسندن ایچروسر عتله  
کلدی عاشره رضی الله عنها حضرتلری احجاب واستتار ایلمدن اوتری فرار ایدی  
و بر حجابک و بردهک اردنه کندی انکچون که اول خانن پاک رشکنک اولان  
و غیرت حضرت حقله اتصال قیلان رسول علیه السلام غیور لغدن واقف  
ایدی یعنی اول خانن عفت مشحون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
بغایت غیور اولدینی یلور ایدی انکچون اول اعتماد اختفا واستتار ایلدی  
﴿ مشوی ﴾ هر که زیبا تر بود رشکش فزون \* زانکه رشک از ناز خیزد  
باینون ( هر که زیبا تر در انک رشکی فزون اولور زیرا که ای اوغلار رشک نازدن  
حاصل اولور بنون انک جمیدر یعنی هر شول کسه که زیاده زیبا و بغایت دل با اوله  
انک رشک و غیرتی غیر بلردن فزون و اکثر اولور زیرا ای بنم معنوی اولان اولادم  
رشک و غیرت کمال نازدن حاصل اولور و ظهوره کلور چونکم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه وسلم جمله دن زیبا و غیر بلردن زیاده بر محبوب و دلر بالیدی  
انک رشک و غیرتی هم غیر بلردن زیاده اولدی ﴿ مشوی ﴾ کهنده پیران شوی را  
قا دهند \* چونکه از زشتی و پیری آکهنده ( نیکم فوقش قار یلر لرینه  
قاویرلر چونکم زشتلکندن آکا هلدردن قاعربجه ضره دیدکاید یعنی شول  
عورنه دیرلر که برارک اولیکی خاننک اوزر بنه واره اول صکره واران خاتونه

قومه دیرلر چونکم فوقش قار یلر کندیلرک قریه قاری اولدیلر بن وزشت اولوب  
ملاحت و حسن و اطافتدن دور قالدیلرندن آگاه و خبردار اوله کندیلرده رشک  
و غیرت قالیوب ارلری اولنکه و اوزر لرینه بر غیرتی خانن آلفه رضا و برلر  
واوندلرلر انلرک بی رشک و بی غیرت اولملری بی اطافت و بی ملاحت اولدیلرندن  
و کندیلرک دخی بی جلال و بی ملاحت اولدینی یلمد کلرندن ظهوره کلور  
﴿ مشوی ﴾ چون جلال احدی در هر دو کون \* کی بدست ای فریزد انیش  
عون \* نازهای هر دو کون اورارسد \* غیرت آن خورشید صمدتورارسد ( حضرت  
احمد منسوب اولان جلال کبی هر ایکی کونده قیچن اولمشدر ای کسه فریزدانی  
اکا عوندلر هر ایکی کونک نازلری اکایر بشور غیرت اول بوزقات اولان خورشیده  
بشور یعنی هر ایکی عالمه بوضورت و معنی و دنیا و آخرت جهاننده حضرت  
احمد منسوب اولان ملاحت و اطافت و کمال کبی قیچن اولمشدر ای فریزدانی  
و عون ربانی اکامعین و ناصر اولان کسه باخود معنی آنک جلالی کبی هر ایکی عالمه  
بر جلال قیچن اولمشدر ای شول کسه که فریزدانی اکامعین و ناصر در هر ایکی کونه  
ناز و تفاخر ایلمک اکالایق اولور پس غیرت دخی اول بوزقات آفتاب انور کبی  
اولان سراج منیره لایق اولور که انک مثال نظیری عالمه نه کاش و نه کله جکر در  
﴿ مشوی ﴾ که در افکندم بکیوان کوی را \* در کشیدای اخترن هی روی را \*  
در شمع بی نظیرم لا شوی \* ورنه پیش نور من رس و واشوید ( و اول آفتاب  
معنوی بوبله دیر که بن کیوانه کوی بر اقدم ای اخترلر زنه ار بوزگری پرده خفایه  
چکیکز بنم بی نظیر اولان شمعنده لا اولیکز بوخسه بنم نورم اوکنده رسوای  
اولیکز اخترلر دن مراد بونده شول عاقل اولور که نور عقلا ظلمت جهل و غفلتی  
و تاریکی حجاب و سفاهتی از اله ایدرلر پس اول خورشید معنوی و نور الهینت  
لسان حالی کندی عصر شریفنده اولان عقلایه بلکه عصر شریفند نصکره  
کلوب انک شرعنه تابع اولین اهل نهاییه هم بوبله دیر که بن شول خورشید الهی ام  
که چرخ سابع اوزره اولان کیوانه کوی گفت و کوی صالدم و نورمی عالمه  
طولدر و زمین و آسمانی روشن قیلدم ای اخترلر مانند ای اولان عقلا و ای مصایح  
ارضه کلان اهل نهی بوزلر بکزی و کوزلر بکزی پرده خفایه چکیکز و دور رسده  
هر بریکز باشقه باشقه یوز کوسه بر محبوب مغلوب و مخفی اولیکز بن خورشید منیرک  
بی نظیر اولان شمعنده محو و ناپیدا اولیکز والا بنم نور لامع و شمع ساطع اوکنده  
رسوای اولور سکر و اخترلر کبی بی نور و بی برتوقا و رسکر ﴿ مشوی ﴾ از کرم  
من هر شبی غائب شوم \* کی روم الامیم که روم \* تاشمابی من شبی خفاش وار \*  
برزنان برید کر داین مطار ( کرمدن بن هر کیجه غائب اولورم قیچن کیدرم کترم



الا کوستر برم که کیدرم تا کم سز بنسز بر کجه خفاش کی برادر ارق بو طارک  
 اطرافنده اوچکز هر شب بدن مراد هر بشر بنله متصف و مختفی اولدقلری وقت  
 اولور که حکمت الهی بونک اوزر بنه در که هر کجه که آفتاب غارب اوله واختفا قیله  
 نجوم و کواکب رونما اولور و کندی خاصیتلری هر بری اظهار قیایور اندنصکره  
 بنه آفتاب طلوع ایدوب عالمی منور قیلسد قده نجوم و کواکب مختفی اولور پس  
 آفتاب معنوی اولان نور احدی بویله در هر بار که کمال کر مندن اول خورشید  
 الهی به شب بشریت غایب ایدوب حجاب بشر بنله غائب و مختفی اولسه اندن  
 بالکلیه غارب و غائب اواق لازم کاز بلکه حکمة واصلحه کاه کاه استنار واختفا  
 ایلک هم اول حضرتک شاندن ایدی تا کم مانند نجوم اولان عقلا و اغنیاهم  
 کندی عقلار بنک خاصیتلری و قدرتلری کوستر اولر نه کم بومعنا بنه تنبیه و اشارت  
 ایدوب بویتلری اول حضرتک اسان شریفندن ترجان اولوب تعبیر یوردرل  
 دیرلر که ای مانند نجوم و کواکب اولان عقلا و اغنیاهم کندی کر مندن هر شب  
 بشریت غایب اولد قده غائب و مختفی اولوب کندی نور می و مجزائی حکمة  
 واصلحه پنهان ایلرم بن فی الحقیقه عدم جانبدار کیم یعنی بالکلیه غائب اولوب  
 کفرزم الابن کندی عالم غیبه کیدر کوستررم انکی چونکه تاسزای عقلا و اغنیاهم  
 بنم نورم و قدرتمسز شب پردلر کی بودنیا کجه سنده بو محل طیران اولان زمینک  
 اطرافنده پرزنان اوچه سز و بو عالمده کندی پروبالکره و دوات و مالکره مغرور اولوب  
 بر قاج کون خوش کجه سز مشوی \* \* \* \* \* و چو طاوسان بری عرضه کشید \* باز مست  
 و سرکش و عجب شوید بنکر بدان پای خود را زشت ساز \* \* \* و چو چارق کو بود شمع  
 ایاز (طاوسلر کی بر بری خلقه عرضه ایلکیز کیر و مست و سرکش و عجب اولیکز اول  
 کندی زشت ساز اولان پایکره نظر ایلکیز شول چارق کی که اول ایازک شمع ایدی  
 یعنی اول حضرتک اسان شریفی عقلنه و دوات و مالنه مغرور اولان کسسه لره  
 بویله دیر که ای عقلنه و مالنه مغرور اولان عقلا و اغنیای طاوسلری بوناسه عقلکیز  
 و مالکیز بری عرضه ایلکیز و زم قوت عقایه و زینت مالیات مزی کوریکز دیوسو بلیکیز  
 انلره بو گونه عرض نیت ایلد که انصره کیر و کندی عقلکره و مالکره مغرور  
 اولوب انکله مست و سرکش و عجب اولیکز و نور حقله مستغنی و مستنیر اولمندن  
 خفافیش کی نفرت قیلکیز اگر چه زینت ظاهر کره و دوات باهره کره مغرور اولور سز  
 اما کندی کز قبیح دوزنلو و خبیث و صفاو پایکیز مشابه سنده اولان پایه کره نظر  
 ایلکیز شول چارق کی که ابتدای حالده اول ایازک ایاغنده ایدی سلطان محمودک  
 درگاهنه کلد کده آتی ایاغندن چقاروب شمع کی او کنه قودی و همیشه اکا نظر  
 قیایوب کندی بنک عارضی اولان زینته مغرور اولمزدی و اولکی حالنی بیلوب مال

و ثروت سبیله کندی حدندن تجاوز قیلردی \* \* \* مشوی \* \* \* روغسایم صبح بهر کو  
 شمال \* \* \* تانکر دیداز منی ز اهل شمال \* ترک آن کن که در از ست این سخن \* نهی کردست  
 از درازی امر کن (صبح وقتی سزده کوشمالدن اوتری یوز کوستر برم تا کم بنلکدن  
 اهل شمال اولایه سز یعنی صبح روحانیه ملک ظهوری وقتی ای عقلا سزده نادب و کوشمال  
 ایلکدن اوتری وجه منیر می کوستر برم تا کم کبر و انانیتدن اهل شمالدن اولایه سز اهل  
 شمالدن مراد اهل دوزخدر یعنی سزده نور حقیقی و ضیاء روحانیتی کاه کاه  
 کوستر دیکم اندن اوتریدر که تا کم کندی حد کیری بویله سز و عقلکره و مالکره مغرور  
 و انانیت سبیله اهل دوزخ مرتبه سن بولایه سز اول ذکر ایلدیکم معارفی ای مولانا  
 ترک ایله بوسوز اوزوندر امر کن اولان پادشاهدر از لافدن نهی ایلد سدر بو بیت  
 نجر بد قاصده سی اوزره کندی نفس شریفلر بنه خطاب ایتک اوزره دینلشدر  
 یوردرلر که ای مولانا اول بنی محبتک مدح و ثناتی خصوصنده دیدیکم سوزی  
 ترک ایله بوسوز وقتی اوزوندر امر ایلدیجی اولان سلطان اطویل کلام ایلکدن نهی  
 قیاشدر امر کن وصف ترکیدر امر ایلدیجی معناسنه مراد اندن حضرت رسول  
 اکرم صلی الله علیه و سلم اواق فهمه اقرب کورینور

\* \* \* امتحان کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم عائشه راضی الله عنها که \*  
 \* \* \* چه پنهان میشوی پنهان مشو که اعی ترا نمی بیند تا بدید آید که عائشه \*  
 \* \* \* از ضمیر مصطفی علیه السلام واقف هست با خود مقلد گفت ظاهرست \*  
 \* \* \*

بوسرخ شریف حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم حضرت عائشه  
 صدیقہ بی امتحان ایلکیز بویله که نه پنهان اولور سن پنهان اوله زیرا اعی سنی  
 کورمز امتحان مراد نه ایدو کنی بیان ایلکه شروع ایلوب یوردرلر ظاهر کله که  
 حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه  
 و سلم ضمیر منیرندن واقف و خبردار میدر با خود ظاهر کلامک مقلد میدر  
 \* \* \* مشوی \* \* \* گفت پیغمبر برای امتحان \* \* \* او نمی بیند ترا کم شونهان \* \* \* کرد اشارت  
 عائشه بادستها \* \* \* اونه بیند من همی بینم ورا \* \* \* حضرت پیغمبر علیه السلام امتحانندن  
 اوتری عائشه حضرت تدرینه دیدی اول ضریر سنی کورمز آزنهان اول یعنی  
 کندی اندن نهان ایدوب کرله دیدی حضرت عائشه رضی الله عنها اللریله  
 اشارت ایدی اول بنی کورمز سه بنانی کورورم یعنی اللریک اشارتندن اوینی کورمز  
 ایسه بنانی کورورم دیک معناسنی ایهام و افهام ایلدی بو خصلت اول حضرت  
 مقدسه نک زیاده صفت و کمال ادبته دلالت ایلر که کندی آوازی دخی اندن اخفا  
 ایلش اولور \* \* \* مشوی \* \* \* غیرت عقلست بر خوبی روح \* \* \* برزق شبیهات و تمثیل



این نصوص (روح قدس) بنک خوبلخی اوزره غیرت عقلدر بونصوحك نشیل  
و تشبیهاتدن بر اولمی نصوص مبالغه ایله نصح ایدیحی دیمکدر ونصوحدن  
مراد حضرت مولاناك قدس سره وجود لطیفلری و مشوی شریفلری دخی  
اولقی جائزدر که وجود لطیفلری اولسون و بونکاب شریفلری اولسون مبالغه ایله  
نصح ایدیحی اولدقلری روشن و ظاهر در و بو کتاب شریف تشبیهات و تمثیلاتله  
ملودر و نکایات و اشاراتله طلودر مقصود اولان معنی بونده بلا تمثیل و لا کنایه  
حقیقت اوزره سوبلشمش و مکشوف و برهنه تعیر اولنمشدر بلکه بار حکایه  
ضمینده و یا خود بر کونه کنایت و بر نوع اشارتله تعیر و تقریر اولنمشدر که اول  
اشارتدن اول معنی منفعهم اولور نه کم حضرت عائشه صدیقہ نطقله ضریرینی  
کورمز ایسه بنانی کوررم دیوسو یلیوب لکن بلانطق اللریله اشارت ایدوب  
انک اللریک اشارتدن بومعنی منفعهم اولدی اما اعمی اولان بواشارتدن منفعهم  
اولان معنایی دخی اشارتی کوره مدی و بیله مدی و حضرت عائشه نك بومعنایی  
نطقله تعیر ایتیب اشارتله تفهیم ایلمی حضرت رسول اکرمك انک اوزرینه  
کال غیرتنی بیلدیکندن اوتری ایدی کذلک ولی کاملک عقلی حضرت محمد کبی وانک  
روحی حضرت عائشه کیدر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت  
عائشه نك خوبلخی اوزره نه وجهله غیرت ایلدیلر ایسه و حضرت عائشه انک غیرتنی  
بیلوب نه کونه اشارت قیادیلر ایسه عقل دخی روحك خوبلخی اوزره بویله غیرت  
ایلر و روح کنیدنک هر ادنی سوبلک ایسته سه کوردل اولنلرک استماعندن حذر  
ایدوب اول مراد و معنایی صراحة نطقه کنور میوب بلکه یا تشبیه و نکایت  
و یا خود تمثیل و اشارتله انی سوبلر و عارف اولنلر و حك مراد و مقصودی اول  
اشارتدن نه ایدو کنی فهم ایلر اما اعمی اولنلر اشارات و نکایاتی کوره میوب مراد  
و مقصودنه ایدو کندن غافل قالورل ﴿ مشوی ﴾ با چنین پنهانی کین روح  
راست عقل بروی این چنین رشکین چراست (بونک کبی بر پنهانلقه که روح  
ایچون وارد عقل انک اوزرینه بونک کبی نیچون رشکین در یعنی روح قدسی  
بر خزینه پنهان و خفی ایکن با خصوص که انک جمال با کمال اعمی دلردن مستور  
و پنهان ایکن عقل انک اوزرینه زیاده غیرت چکدیکندن انک محتجب و مخفی  
اولدیفنی است ﴿ مشوی ﴾ از که پنهان می کنی ای رشك خو \* آنکه پوشیدست  
نورش روی او) ای رشك خوبلو کیدن پنهان ایلرسن انی که انک نوری انک  
روینی اورنمشدر یعنی ای رشك خوا اولان عقل کیدن کیرلسن و نه کونه کسه لدن  
پنهان و مخفی ایلرسن شول روح اعظمی که انک نوری انک وجهنی ستر ایلنمشدر و خفاسی کال  
ظهور ندرننه کم اول روح اعظمک مرآت وجودند و رونا اولان و تجلی قیلان آفتاب

حقیقتك صفا سینه سبب کال ظهوری وانک روی شریفه حجاب انک نور بدر  
﴿ مشوی ﴾ می رود بی روی پوش ابن آفتاب \* فرط نور اوست رویش رانقاب  
از که پنهان می کنی ای رشکور \* کال آفتاب از روی نمی بیند اثر (بو آفتاب معنوی  
بی روی پوش کیدر انک بوزینه نقاب انک فرط نور بدر ای رشکور کیدن پنهان  
ایلرسن که آفتاب اندن بر اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی بی حجاب و بی نقاب کیدر  
وجهله بی روی پوش تجلی ایدر انک روینه نقاب انک افراط نوری وانک پنهان  
اولسنه سبب کال ظهور بدر ای رشکلو و غیرتلو اولان عقل کیدن ستر و اخفا  
ایلرسن که بو آفتاب عالمتاب اول آفتاب معنویدن اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی  
بی حجاب و بی نقاب کیدر وجهله بی روی پوش تجلی ایدر انک روینه نقاب انک  
افراط نوری وانک پنهان اولسنه سبب کال ظهور بدر ای رشکلو و غیرتلو اولان  
وانک جمال شریفی نه مرتبه اظهر و انور اید و کنی بیلر ﴿ مشوی ﴾ رشك  
از آن افزونترست اندرتم \* از خودش خواهم که هم پنهان کم \* زانش رشك  
کران آهنت من \* باد و چشم و گوش خود در جنگ من (رشك بنم تنم ایچنده اندن  
افزونتردر که انی استرمکه کندمدن هم پنهان ایلیم بنم کران آهنت اولان آتش  
رشکدن کندی ایکی کوزم و ایکی قولغمه بن جنکدهیم یعنی رشك و غیرت ایچره  
بنم تنم اندن زیاده رکدر که اول آفتاب وحدت و محبوب حقیقی بی استرمکه کندی  
نفسدن هم ستر و پنهان ایلیم و نفسمه هیئات سن اول محبوب بله نیجه آشنا اولورسن سن  
آنکه آشنا اولرسن دیوسو بایم بنم ثقیل قصد او و قوی عزیمتو اولان زیاده رشکمدن  
کندی ایکی کوزم له جنکدهیم که سن اول محبوب حقیقی بی مشاهده ایلرسن  
دیو کذلک ایکی قولغمه دخی جنکدهیم بو بیله دیو که ای بنم ایکی گوشم سز اول  
محبوبك کلامنی استماع ایلرسن کوزم وجهله عضرلم قولغمه اول حضرتك  
کلامنی استماع ایلدیکي وقتنه اولبدی بزجله سرتاپا گوش اولدق و اول حضرتك  
کلام حیاتبخشی گوش قلیدق دیور رشك ایدرلر نه کم ابن فارض حضرتلری  
دخی بومعنا به مناسب بیوررل بیت \* فیغبط طرفی مسعی عن ذکرها \* و تحسد ما  
افته منی بقية \* اغار علیها ان اھیم بحسها \* واعرفی مقداری فانک غیرتی  
﴿ مشوی ﴾ چرن چنین رشکینست ای جان و دل \* پس دهان پر بند و گفتن را  
بھل ( چونکم ای جان و دل سنك بو تجلین بر عظیم رشك و غیرتک وارد رپس  
اغزی اول محبوبك کلامنی سوبلکدن باغله و سوبلکی ترك ایله ﴿ مشوی ﴾  
رسم ارخامش کم آن آفتاب \* از سوی دیگر بدر اند حجاب \* در خوشی گفت ما ظاهر  
شود \* که زمزم آن میل افزونتر شد (اگر بن خاوش اولم قور قورم که اول آفتاب  
آخر جانیدن حجابی بر رخوش اولمده بزم گفتن اظهر او اور که معنیدن اول میل



افزونتر اولور یعنی دهانمی اول آفتاب معنویك قربی سوبلکدن باغلفه وانك بنده  
اولان تجلیسنی تکلم ایلمکدن سکوت ایلمکه قورقم زیر اول آفتاب معنوی اگر بن  
سکوت ایلمسم بر آخر جانیدن بحباب و نقابی چاک ایدوب پنا اولنله لامع و ظاهر  
اولور و بنم قیل و قالسمز اول بنم مطلع وجودمدن آشکارا قیلور بزم اول حقیقی  
اولان آفتابه متعلق گفت و گویمز خوش اولقمده دخی اظهار اولور واکام متعلق  
اولان قیل و قالی ترک ایدوب سکوت قیلقمده لسان حال بزم باطنیك اسرارنی دخی  
زیاده انطاق و اظهار قیلور زیرا اول آفتابی ظهوردن منع ایلمك انك ظهوره  
میلی دخی زیاده ترك اولور و هر بار که صمت و سکوتله انك طلوع و ظهورنه بریده  
قیله سن اول طلوع و ظهوره دخی زیاده مائل اولور و کندیسنی دخی اظهار و این  
واشهر قیلور ﴿ مثنوی ﴾ کربگرد بحر غرش کف شود \* جوش احبیت  
بان اعراف شود ( اگر بحر غره ایلمسه انك غره سی کف او اورانك جوشی احبیت  
ان اعراف اولور غره اگر مق و نعره اور مق معناسنه در لکن بونده جوش و خروش  
ایتمک معناسنه استماره اولمشدر و استماره مکنیه طریقی اوزره بحر هم ارسلانه  
تشبیه قیلمشدر و فی الحقیقه در باجوش ایلیوب نعره اورسه انك جوشندن کفلا  
و حبابلر حاصل اولور کانه آنک جوشی احبیت ان اعراف قولنك مفهومنی  
ادا قیلور کذلک باطن اولباده اولان بحر معنوی غره ایدوب جوش و خروش  
ایلمسه انك جوش و خروشدن نیجه وجد و حالت و کشف و کرامت و بونلر  
امثالی اولان بعض صفت و خصالت ظهوره کلور که اول دریای معنویك بونلر  
کفلی و موجلری کبی اولور اول بحر معنویك جوش ایلمسی احبیت ان اعراف  
سرفی و معناسنی اشعار و اعلام قیلور که هر ولینك ذاتندن ظهوره کلان وجد  
و حالت و کشف و کرامت باطننده اولان بحر معنویك تلاطم و تقاضیندن حاصل  
اولور وانك اول یوزدن بیلنکه میل و محبت قیلدیغندن ظهوره کلور نسه کم بحر  
وحدت و در بای حقیقت غیب هویتده ( کان الله ولم یکن معه شیء ) حدیثك مفهومی  
اوزره انکله برشی بوق ایکن و دخی اول برشیك معلوم و معروفی دکل ایکن کیرو  
مخفیلاک مرتبه سندن ظهوره کلور بیلنکه میل و محبت ایلمدی نته کم ( کنت کثر الخفیا  
فا حیت ان اعراف فخلقت الخلق لان اعراف ) دیو بوحدت قدسی بی سوبلدی  
وجلا و استجلا اقتضایدوب بوقدر اسما و صفات و آثار و افعال و کماله ظهور  
ایلمدی بوعوم اوزره اولان ظهور دنصره هر عصرده کندینك دوستلری خاص  
بنده لری وجودندن دخی انواع اوصاف و اسرار و علوم و آثار ایلله ظهور  
ایلیوب بیلدی و کشف نقاب ایدوب اهل دله عبان اولندی ﴿ مثنوی ﴾ حرف  
کعتن بستن آن روز نیست \* عین اظهار سخن پوشید نیست ( حرف سوبلک

اول بر روزنی باغلفه قدر سوزی عین اظهار ایلمك انی اورتمک کدر پوشیدنی اوست  
تقدیرنده اولور روزنیده اولان باوحدت ایچون اولور و روزندن مراد کندیلرینك  
وجود شریفی اولور که آفتاب معنوی اول حضرتك روزنه وجودندن خلق طالع  
پرتو صالشم و ضیا کستر اولمشدر بواعبار اوزره هر ولینك وجود شریفی دخی  
روزن مثابه سنده اولوب اول آفتاب حقیقی اولیا سنك وجودلری روزنه سندن  
بوعاله طلوع قیاش و پرتو صالشمدر اما اول آفتاب معنویدن سوز سوبلک فی الحقیقه  
اول روزنی باغلق و سوزده انی اظهار ایلمك معناده انی پوشیده قیلقدن زیر برمود  
اول وحدت مطلقه دن طالعینه سوز سوبلسه لابد مغایرتی موهم سوز سوبلکدن  
و کندیسنی من وجه غیری عد ایلمکدن خای اولمز پس عین اظهار ایلمکده انی  
ستر ایلمش اولور نته کم بو بیت شریف دخی بو معنایی ایضاح و روشن قیلور بیوررلر  
که اول وحدت کونشدن حرف و کلام سوبلک وان نورندن و مطلعندن بوناسه  
بیان ایلمك اول روزنی باغلق و من وجه اول آفتاب معنوی بنم روزن وجودمدن  
طالع ایلمدی دیککی ابهام قیلقدن زیر عینله اظهار سخن اول وحدت کونشی  
اورتمک و ستر ایتمک کی مقتضی اوور که اظهار کلام مغایرت شابه سندن خالی  
اولز نته کم شیخ الاسلام ابوانصار هر وی حضرتک بو بیت شریفی بو معنایه  
دلات قیلور که منازل السائرینك آخرنده بیور مشلدر ( بیت ) ماوحد الواحد من  
واحد \* وکل من وحده جاحد ( بونك شرحی و بوجه مناسب اولان تحقیقندر  
﴿ مثنوی ﴾ بلبلا نه نعره زن در روی کل \* نا کنی مشغول شان از بوی کل \*  
تا قبل مشغول کرد دکوش شان \* سوی روی کل نیر دهوش شان ( بلبلا کی  
کلک یوزنسه نعره اور تا کم اول بلبلاری کلک بویندن مشغول ایلمه سن تا کم اول  
بلبلاک کرشی قوله مشغول اوله انلرک هوئی کلک یوزی جانبته اوجیه کلدن مراد  
بونده جمیع اسماء و صفاته متصف اولان معنای الله در و بلبلاردن مراد کندیلرینی  
اول حقیقت کلندن جدا بیلان عاشق و طالع لردر پس موحد کامل و مظهر  
وحدت مطلقه اولان مرشد فاضل حق عاشقان خدایه اول کل معنویدن سوز  
سوبلک و سر و معنی بیان ایلمك ابستدر کندیلرینی دخی نوعانندن جدا اولمش  
واکانه عشق قیلش عاشق و منزله سنه تنزیل ایلر اندنصره عاشقانه و بلبلا نه تکمیل  
نفوس طالبین ایچون و تشویق سالکین ایچون شول باطنلره اولان کل معنویدن  
خبر و بررلر و مستانه اول حقیقته قار شو نعره اوررلر اگر چه انلر من وجه اول  
کل معنوی جانبته رغیب و تشویق قیلورلر ولیکن من وجه انلری اول کلماته مشغول  
ایدوب اول کل معنویك رایحه سندن انلری اول کلمات طیبه واسطه سیله محبوب  
قیلورلر نته کم بو بیتلره بو معنایه اشارت ایدوب بیوررلر ای مولانا عاشق اولان



بلبلار کی اول باغ در ونکده عیان و نمایان اولان حقیقت کلمه فرشونعه را ورنه نك عشق  
و شوقه متعلق سوز و یله تا کم اول حقیقت کلمه بلبلار بینی بو شدن اکا متعلق اولان گفت  
و کویه مشغول ایلمه سن که انلرک هنوز دخی انک رایحه سن المغه اسنه دادر یوقدر پس  
اول جانبیدن انلره نیجه سوز و یله و سر لر بیان ایله تا کم انلرک کوشی قوله مشغول اوله  
کاک وجهی جانبینه انلرک عقلی بر واز ایتمه بلکه اول کل حقیقتنک نه اید و کنی  
یله ل تاندر یجله آنک رایحه سن المغه تحصیل اسنه دادر قبله ل \* مثنوی \*

پیش این خورشید کو بس روش نیست \* در حقیقت هر دلیلی رهن نیست (   
بو خورشیدک اوکنده که اوز یاده روشند در حقیقتده هر بر دلیلی بر رهن ندر یعنی  
بو ذکر اولان خورشید حقیقتنک حضورنده که اوز یاده روشند و خورشید انور دن  
اول اظهار در حقیقتده نظر اولنسه هر بر دلیل انک معرفتده رهن در زرامستدل  
اولان کسه لابد دلیلی مدلولدن غیر کورسه کر کدر که پس هر نقدر بر کسه  
اول آفتاب وحدتک معرفتی و اثباتی ایچون بر دلیل کتورسه اول دلیل معرفت  
مدلوله حجاب اولور و مستدل رهن اولور بر آفتابدر که انک حضورنده غیر یوقدر  
پس غیر شی ایله آنی بر کسه بیلک اسنه سه عینله بیلیم کدر و یا خود بر ضعیف  
چراغله خورشید انوری و صبح اظهاری طلب الیک کبیر

\* حکایت آن مطرب که در زم امیر ترک این غزل آغازید \* کلی یاسوسنی یاسرو \*  
\* یاماهی نمی دانم \* ازین آشفته بی دل چه می خواهی نمی دانم \* و بانک \*  
\* برزدن ترک او را که آن بگو که می دانی و جواب دادن مطرب امیر را \*

بوسرخ شریف و بویای لطیف اول مطربک حکایه سیدر که امیر ترکک زمنده  
بو غزلی اوقعه شروع ایدوب کل مین یاسوسن مین یاسرو یاماه مین بیلزم  
و بوی دل آشفته دن نه استرسن بیلزم و ترکک اول مطربه بانک اور مسیدر بویله  
دبو که آنی سوبله که یلورسن و اول مطربک امیره جواب ویر مسیدر \* مثنوی \*

مطرب آغازید پیش ترک مست \* در حجاب نغمه اسرار الست ( مطرب ترک مستک  
اوکنده نغمه بجاینده اسرار الستی ایراغه باشادی عند اهل الذوق والشهود  
خوش الحان اولان مطربلرک نعماتده اولان لذت و حلالت الست خطا بنده اولان  
لذتلدن برچا شنیدر چن خوش آواز اولان مطرب ترنم و تغنی ایلمسه آنک نغمات  
لذیذنه سندن اهل وجد اولان کسه ل الست خطا بنک لذتی یواورلر و اسرار الستی  
انک الحان و نعماتندن فهم قبلورلر بومحله مناسب اولان تحقیق دردنجی دفترده  
سبب هجرت ابراهیم بن ادهم سرخنده بلیک بد مقصودش از بانک باب \* بیتنک  
شرحنده مرور ایلمسدر انده طلب اولنه \* مثنوی \* من ندانم که تو ماهی  
یاشن \* من ندانم تا چه می خواهی زمن \* من ندانم تا چه خدمت آرمت \* تن زم

یادر عبارت آرمت \* این عجب که نیستی از من جدا \* می ندانم من کجام تو کجا \*  
من ندانم که مرا چون میکشی \* گاه در برگاه در خون میکشی ( بن بیلزم که سن ماه مین  
یا خود صنم مین بن بیلزم سن بندن نه استرسن ای محبوب حقیقی بن بیلزم که  
سکانه خدمت کنورم بیلزم که خاموشی اولم یاسنی عبارتده کنورم یعنی بوجه دن  
سنک رضای شریفکه موافق اولان فغنی عمل ایدو کنی بیلزم بو عجبدر که بندن  
جدا دگلسن نته کم ( ونحن اقرب الیه من جبل الورد ) پیوردک دخی ( وهو  
معکم ایما کنتم ) دیو خبر و یردک مع هذان بیلزم که سن قنده سن بن قنده سن و سن بمله  
هر یرده نه جهتدن یله سن و سن بکاجل و یردمدن نه کونه اقر بسن بن اکا آگاه  
اولزم دیدی بن بیلزم که بنی نیجه چکر سن گاه برده و گاه خونده اولدر رسن مصرع  
ثابده اولان کشی ضم کافله اوقسه محله مناسب اولوردی اگر چه مصرع اولده  
هم ضم کافله اوقسه دخی جائز و مصرع ثابده دخی قح کافله اوقتی هم جائزدر  
و بر بحرک ضدی اولسه ده جائزدر بو تقدیر اوزره معنی بیلزم که بنی نیجه چکر سن  
گاه بره و گاه بحر خونه چکر سن دیمک اولور کشی ضم کافله اولدبغی اوزره بن بیلزم که  
بنی نیجه اولدر رسن گاه خا کده و گاهی بحر خونده اولدر رسن دیمک اولور  
اگر رسینه معناسنه اولور سندن مراد صدر اعلا اولور و خوندن مراد قهر  
و بلا اولور و بو تقدیر اوزره معنی بن بیلزم که بنی نیجه چکر سن گاه صدر اعلا به  
و گاه قهر و بلا به چکر سن و ضم کافله اولدبغی اوزره معنی بن بیلزم که بنی نیجه  
اولدر رسن گاه صدر اعلا ده و گاه قهر و بلا ده اولدر رسن دیمک اولور  
\* مثنوی \* همچنین لب در ندانم باز کرد \* من ندانم من ندانم ساز کرد \*  
چون زحد شدی ندانم از شکفت \* ترک مارا زین حراره دل گرفت ( اول مطرب  
بواسلوب اوزره لنی ندانم دیمکه آج دی من ندانم من ندانم دیمکه ترتیب و دوزن  
ایتدی چونکم می ندانم دیمک حددن کندی و بیلزم بیلزم دیمکی مطرب زیاده  
چوق ایتدی تعجبدن بزم ذکر ایلمدیمز ترکک بو حرارتدن کوکلی طوتلدی یعنی  
طارلدی و منقبض اولدی \* مثنوی \* بر چه بیدان ترک و دبوسی کشید \*  
تا علیها بر سر مطرب رسید \* کر زرا بگرفت سرهنکی بدست \* گفتنی مطرب  
کشی این دم بدست ( اول ترک مست فی الحال صیغرای و بر دبوس چکدی تا کم  
علیها مطربک باشی اوزره ایرشه علیها بونده شروضرر معناسنه در یعنی ترک  
مست مطربک تکراری ندانم دیمسندن متالم اولوب و غصبه کلوب دبوس چکدی  
تا کم مطربک باشنه اورده و اکا ضرر ایر کوره برچاوش کرزی الیه طوتدی اکا دیدی  
لایق دکادر مطرب کشاک بودم بدو قبیحدر عیشنه نقص و یرمه و بودردمنده  
ضرر ایر کورمه دیدی \* مثنوی \* گفت این تکراری حدومرش \* کوفت



طبع را بگویم من سرش \* قلبا نامی ندانی که مخور \* و ره می دانی بز من مقصود بر \*  
 آن بگوای کج که می دانیش \* می ندانم می ندانم در مکش (امیرک سرهنکه بوکونه  
 جواب و یرویدیکه انگ بوی حدودی عدد اولان تکراری هر عدد معناسنه در  
 بنم طبعی دو کدی و قلبه زحمت و یردی بن هم انگ باشی دو کرم و اکا بویله  
 دیوسو کر مکه ای قلبان بتلایسک هرزه معنی ای دیوت چونکم بر نسنه بی بتلزن  
 آتی دیمه واکر بیلورسن آتی مقصود اوزره چال بز بونده چال معناسنه در مقصود  
 بر بر مقصود نقد برنده در یعنی اگر سوبلد یکک سوزدن نه ایدو کنی بیلورسک  
 سازی مقصود اوزره چال دبیدی ای ابله آتی سوبله که اتی بیلورسک بتلزم بتلزم  
 دبکی چکمه و بوکونه اداری تکرار تکرار ایتنه دبیدی \* مشوی \* من پیرسم  
 کز بجایی هر مری \* تو بگوئی فی زلیخه ازهری \* فی زبغ ادونه موصل فی طراز \*  
 در کشی در فی و فی راه دراز \* خود بگو من اربکام بازره \* هست تنقیح مناط اینجا بله  
 بن صورارم نه یردن سن ای کشی سن نه بلخندم و نه هری دغ دیر سن نه بغداددن  
 نه موصلدن نه طرازدن فی فی دیمکه راه دراز چکر سن خود بن فندم سوبله کبرو  
 قور تول تنقیح مناط ایلک بو محله بلاهت در مری فتح میله و فتح رایله او قنور سه  
 معاند معناسنه اولور مری ضم میله و کسر رایله افعال باندن ارادت ایدیبی معناسنه  
 دخی جائز اولور طراز کسر طایله بر شهرک اسمیدر مناط ناط بنوطدن اسم مکاندر  
 بونده مقام معنایی مراد اولور تنقیح مناط دیمک تزین مقام دیمک معناسنه در  
 و تقدیر کلام بویله دیمک اولور معاند اولان مطرب بن سکا سوال ایلرم بویله  
 دیو که سن نه یردن سن سن دیرسن بن بلخند دیمک و هرا شهرندن دخی دکام و بغداد  
 شهرندن و موصل شهرندن و طراز شهرندن دکام بوق بوق دیمکه و اندن دکام  
 بوندن دکام دیوسو بلکده اوزون بول چکر سن و طول و دراز ستمه کیدرسن خود بن  
 فلانندم دیوسو بویله و بکافنی یردن ایسک اتی پان ایلوب سوال و جوابدن کبرو  
 قور تل زیر بو مقامده و بو محله تنقیح مقام و تزین آوازه و کلام ایلک بلاهت  
 و حیا قدر اصل مقصود بویله دبکدن هر نه ایتنه آتی سوبله دبکی افاده قیلور  
 \* مشوی \* یا پیرسیدم چه خوردی ناشتاب \* تو بگوئی فی شراب و فی کباب \*  
 نه قدیدونه ژیدونه عدس \* آنچه خوردی آن بکو تنها و بس (یا خود بن ناشتاب  
 سن نه بدک دیوسو رسم سن درس نه شراب و نه کباب بیدم اصح اولان نسخه لده  
 نون نافیله ایله واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره سائل اولان امیرک که مقید اواق اولی  
 اولور اما مصرع ثانی به صرف اولمشه دخی معنادن خالی اولور بعض نسخه ده  
 یا ایله واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره مصرع ثانی به صرف اولمشه اولی کلمشدر  
 و سروری هر حوم بو معنایی اختیار فیلشدر پس تقدیر کلام بویله دیمک اولمش

یا خود ای مطرب بکاشتاپ و عجله ابله نه بدک دیوسو سوال ایلسم سن فوری بی نه شراب  
 ایچدم و نه کباب بیدم دیرسن نه قدیدونه ژیدونه مر جک بیدم دیوسو بیلرسن شها  
 اول نسنه بی که بدک اتی سوبله و بکا کافیدر زیر اخیر الکلام ماقل و دل در مقصود  
 هر نه ایتنه اتی سوبلک و نتیجه بی بیان ایلک اولیدر دبیدی \* مشوی \* این سخن  
 خانی در از از بهر چیست \* کفت مطرب زانکه مقصودم خفست (بو اوزون  
 سخن خانی ندن او تور بیدر مطرب ایتدی اندن او تریدر که بنم مقصودم خفیدر  
 سخن خاوصف ترکیبدر سوز چکنه بیچی معناسنه اکامصل اولان یا مصدریه در  
 مطربدن مراد بونده آگاه کشته مقامات الهی و سراینده اسرار ناهتیهاهی  
 اولان عالم ربانی و مر شد راه یزدانیدر و ترک مستدن مراد شراب شهوتله مدهوش  
 و باده دواتله سرخوش اولاند در حقن آگاه کشته مقامات الهی و سراینده  
 راز ربانی اولان مر شد فانی هر شیک فانی اولد بخته نظر ایدوب مست صورت و هستی  
 اولان مغرور له محض نصیح ایچون دبیکنی فی و دبیکنی فی و بیلدیکنی فی و قائم اولد بیغی  
 شهری فی قیلسمه انگ بوانی قیامد بختدن فقی کیرلو مقصودی وارد لرلکی مست  
 باده وجود مجازی اولان کشیلر آنک بونکته سندن خبردار اولیوب متالم اولور لر  
 و انگ فی و فتادن سوبلستدن الم چکوب اکاطعن و تو بیخ قیلور لر کانه دیرلر که هیچ  
 اولمکدن و یوق اولمکدن غیری بر سوز بتلزم سن و یوقلغه متعلق اولان کلامی  
 سوبلکدن غیری به قادر اولمز سن بویله او یوق بویوق دبیکدن و اول دکدر  
 دیوت بیر ایلکدن مقصودندر دیرلر اندر دخی بوکونه جواب و یرلر که زم بوکونه  
 سوزلردن زیاده کیرلو مقصودم وارد در و اول خنی اولان مقصود بو یتلردن ظاهر  
 اولور و بولکچک سرخندن هم بیان و عیان کور \* مشوی \* می رمد اثبات  
 پیش از فی تو \* فی کردم تبری زاثبات بو \* درنوا آرم بنی این سازرا \* چون بمبری  
 مرک کویدر ازرا (اثبات سنک نفسکدن اول سندن نفرت ایلر بواجلندن بن فی  
 ایلدم ناسن اثباتدن رایحه ایتنه سن بن بسازی فی ایله نغمه به کنورم چونکم سن  
 اوله سن راز حیاتی مرک سوبلر این سازدن مراد بونده اثباتدر که سازه تشبیه  
 اولمشدر و مطرب نیست یرنده دینلشدر و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که ای  
 مطرب نیچون همان نفیدن سوبلرسن هیچ اثباتدن سوبلرسن و بو طعنه اوران  
 امیره دی ای امیر بن همان انکیچون نفیدن سوبلر مکه سن کندی و جمیع اشیایی  
 من حیث الحقیقه فی قیلردن اول وجود حقیقی اثبات ایلک سندن اولور کبرو سن قبل فی  
 الاخیار و السوی اثبات موجود حقیقی ایلکه قادر اولمز سن و لاله دیوت فی جمیع  
 آلهه قیلیمینجه معبود بالحق اولان واجب الوجودی اثبات قیلیمز سن پس بن  
 ندانم ندانم دیمکه بیلدیکمی فی ایلدم ناکم سن مثبت اولان علم و عرفاندن رایحه



السن وسندخی بیلدیکندن و بولدیکندن کچوب حقیقت علم و عرفانه واصل اوله سن ته کم ( بیت ) عارف اولق استرایسک کل ندانم درسن آل \* بیلدیکندن کچمین عرفانه اولمز آشنا \* دیمشدر پس بندخی بواثبات سازنی نغمه به ننی ایله کتوررم وانی و بونی ننی ایتمکله مقصود بالذات اولانی اثبات ایلك مرتبه سینه بتوررم چونکم سن اولزدن اول اوله سن و مجازی و هو هومی اولان وجودی ننی قیله سن موت اختیاری سکا وجود حقیقی و حیات ابدی رازنی سوبلر و جلله ننی نفیدن مقصود بالذات نه ابدیکی سکا کشف و بیان ابلرنه کم بومعنی مناسبته بوحديث شریفک تفسیرنه شروع ابدوب بیوررل

﴿ تفسیر قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا ﴾

بوسرخ شریف حضرت رسول علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا بیوردقیری قولنک تفسیر بیدر اول حضرت بیورر اولمز اول اولیکر یعنی موت اضطراری کلزدن اول موت اختیاری ایله فانی اولیکر و کندیگری وجود مجازی قیدندن بری قیلکرو اخلاق ذمیه در و اوصافی بهیمه دن نجات بولیکر و نفسگری همان اهل قبور دن عدایلیک دیمک اولور و بوحديث شریفک تفسیری در دنجی دفترده ماهی حکایه سنده دخی مرور ایلشد رانده طلب اوله ﴿ بیت ﴾ بمیرای دوست پیش از مرگ اگر توفیق خواهی \* که ادریس از چنین مردن بهشتی کشت پیش از ما \* ای دوست اولزدن اول اول اگر سن زنده لك استرسک زیرا ادریس پیغمبر علیه السلام بونک کی اولومدن بزدن اول جنتلک اولدی و اولزدن اول اولدیکیچون جمله مزدن اول جنته دخول قیلدی حضرت ادریس علیه السلام اولزدن اول اولدیکنک و جنته جمله دن اول دخول قیلدیغنیق قصه سی ایکی مواضعده مرور قیلش و بوجلدده دخی اوائله قریب ذکر اولمشدر تکراره حاجت یوقدر ﴿ مشوی ﴾ جان بسی کنیدی و اندر پرده \* زانکه مردن اصل بدناورده \* تا بیری نیست جان کنیدن تمام \* بی کمال زردبان نابی پیام \* چون زصد پایه دو پایه کم بود \* بام را کوشنده نامحرم بود ( جانی چوقلق قوپاردک و پرده ده سن یعنی چوق جان چکشیدک و بلا واضطراب کوردک ولیکن هنوز دخی حجابده سن زیرا که اولمک اصل ابدی سن آنی کتورمک یعنی موت اختیاری ایله نفسی اولدرمک جمیع عبادات و ریاضاتک اصلی ابدی سن آنی کتورمک و کندیکی اولزدن اول اولمک مرتبه سینه بتورمک تا کم سن بو طریق الهیده موت اختیاری ایله اولیه سن جان چکشیمک تمام اولز یعنی سعی و کوشش نهایت بولز زردبان کامل اولمجه طامه کاهه سن اول اولمجه سقف حقیقت اوزره صعود قیله مز سن بامدن مراد وجود حقیقی و حیات ابدی اولور و بر حیات ابدیه بامنه واصل اولمجه اولادرت موتی اختیار ایتمک لازم کلور که

اول درت موتدن برینه موت ایض دیرل که آندن مراد آچقلقدردر ایکنجه سینه موت اسود دیرل که آندن مراد خلقت جفا و اذاسینه صبر و تحمل ایلك اولور اوچنجیسینه موت اجر دیرل که آندن مراد نفسه مخالفت ایتمکدر در دنجیسینه موت اخضر دیرل که آندن مراد کسر نفس ایچون اسکی خرقة کیمک اولور و بوموتلردن صکره یوز درجه دخی قسم اولمشدر که اول یوز درجه لک هر بریسی زردبانک بر پایه سیدر چونکم اول یوز پایه دن ایکی پایه مثلاً اکسک اولسه و اول درجه لره سالک واصل اوله میوب انلردن آشفه قالسه کوشنده و سعی اولان سالک حقیقت بامنه نامحرم اولور و سقف وحدت مطلقه به واصل اوله میوب اول مرتبه دن کبر و قالور ﴿ مشوی ﴾ چون رسن یک کز ز صد کز کم بود \* آب اندر دلو از چه کی رود ( مثلاً صد کز رسندن بر کز کم اوله آب دلو ایچره قیودن چن کیدر یعنی فی المثل بر قبو اولسه انک صوبینه یوز آرشون ایله واصل اولنسه چونکم اول یوز آرشون ایدن بر آرشون اید اکسک اولسه اول قیودن قوغه نیک ایچنه صوکتز و طالب آب اولان کسه کنیدی قوغه سنی اول قیودن آله برایتز کذلک بو طریق الهیده ذکر اولنسان یوز درجه دن بری اکسک اولسه سالک چاه باطندن کنیدی دلو وجودنی آب حیات حقیقه ایله بر قیله مز و آب حیات واصل اوله مز و کنیدی دلو وجودنی اول آب حیات ایچره غرق ابلیه مز ﴿ مشوی ﴾ غرق این کشتی نیابی ای امیر \* تا که نهی اندرو من الاخیر \* من الاخر اصل دان کو طار قسر \* کشتی و سواس و غی را غرقست ( ای امیر بوسفینه ن غرق بوله مز سن تا کم من اخیری انک ایچنه قومیه سن من اخیری اصل بیل که اول روشندر و سواس و غی کشتی سنی غرق ایدر بیدر من بطمان معناسنه در طار ق کچه طوغی بر روشن یلدره دیرل بونده روشن معناسنه اولور اما طار ق اصل کچه کلیمی و دق باب قیلیمی کسه به دیرل بونده منزلته واصل اولیمی معناسنه استعاره اولق دخی جائز اولور غی ضلالت و کراهغه دیرل بونده کشتیدن مراد غوایت و ضلالت و خطا و معصیتدن پراولان وجود کشتی سیدر و بو بتلر غی و ضلالت معنی اولان وجود کشتی سنک دریای صفوته و بحر حقیقه مستغرق اولسی نه خصلتله اولسنی بیان قیلوب و من اخیردن مراد بونده موت فنا اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور ای امیر بو وجود کشتی سنی بحر صفوته و دریای حقیقه مستغرق بوله مز سن تا اول کشتی وجودک ایچره موت فنا بطمانی قومیه سن مثلاً بر کسه نیک بر کیسی اولسه اکایوز بطمان قوندقده بامنه و غرق اولسه و اما طغسان طغوز بطماندن بامنه و غرق اولسه اکا آخری بطمانی قومیه اول بامنه اول بامنه بر سالک مادامکه موت فنا بطمانی دروننه قومیه اول کنیدینک کشتی وجودنی بحر صفایه مستغرق کلور مز



پس آخری بطمانی که مراداندن موت و فساد اول جله عبادات و ریاضات  
اصلی در که اول نجم ناقب کی درونه نور و ریجی و باب مقصودی دق اید بجای در  
ودخی و سوسه و ضلالت کشتی سنی غرق اید بجای در ﴿ مشوی ﴾ آفتاب کتب  
ازرق شود ﴿ کشتی ﴾ هس چونکه مستغرق شود ﴿ چون غرق شد کشت جان کنند  
دراز ﴾ مات شود صبح ای شمع طراز ﴿ تانک کشند اختران مازنهان ﴾ دانکه پنهانست  
خورشید جهان ﴿ ازرق اولان کنبد آفتابی اولور هوش و معاش کشتی سی  
چونکم مستغرق اوله یعنی عقل و معاش کشتی سی چونکم بحر صفایه و نور خدایه  
مستغرق اوله بوقبه مینا و کنبد اعلانک آفتابی کی خاق عالم نور پاش اولور ای  
اهل وجود چونکم سن موت اختیاری ایله اولیه سن و اوصاف بشریه و اخلاق  
همیه دن بالکلیه کنبد بری قلیله سن وفاتی اولیه سن جان چکشک اوزون اولور  
و سکا اضطراب و الم زیاده کلور صبح حقیقتک نوری و ظهوری قتنده ای نشانلو  
و نقش اولان شمع مات اول نامک جان چکشکدن قورتله سن طراز طانک کسر یله جامه نیک  
علمنه و نشانده درل شمع طراز و قورله و رنگارله مزین و ملون اولان شمعه دیرل  
یعنی ای کنبد سنی شانلو و زینتلو ایلین شمع صبح حقیقتک روشنه ای قتنده کنبد کی  
محو وفاتی ایله نامک الم واضطرار بدن قورتله سن نامک بزم اخترل مز بهان اولیه  
بلکه خورشید جهان پنهاندر اخترل دن مراد بونده حواس خسته ظاهره  
و حواس خسته باطنه در خورشید جهان مراد منور سماوات و ارض اولان  
خورشید حقیقتدر یعنی ماد امکه بزم نجوم و کواکب مشابه سنده اولان حواس  
ظاهره و حواس باطنه مز مقتضیات احکامی و خورشید حقیقتک نوری قتنده  
مطلوب و محتفی اولیه ل (و بی بسمع و بی بصرو بی بطش و بی بملی) مفهومی بولیه ل  
بلکه خورشید حقیقی هنوز دخی نهان و ظلمات بشریت غالب و حواس ظاهره و حواس باطنه  
اخترل بنک احکام و مقتضیات ثابته و راسخه در ﴿ مشوی ﴾ کرز بر خود زن منی درهم  
شکن ﴿ زانکه پنبه کوش آمد چشم تن ﴾ کرزی کنبد که اور بنلیکی قبرزیرا که تن  
چشمی کوش هوشک پنبه سی کادی یعنی بو بدک کوزی همیشه صور والوانه  
باقی و محسوساته نظر قلیجیدر فی المثل عقل قولا غت پنبه سی و طقاجی کبدر  
لازم کلدیکه ریاضت و طعن و ملامت کرزی کنبد که اور سن و انانیتکی شکست  
و پاره پاره قیله سن تا کوش هوشکدن پنبه غفلتی اخراج ایدوب حضرت حقله  
استماع ایدنلردن اوله سن وفاتی و بی وجودل مرتبه سن بوله سن ﴿ مشوی ﴾  
کرز و خودی زنی خودای دنی ﴿ عکس ﴾ است اندر فعالم این منی ﴿ عکس خوددر  
صورت من دیده ﴾ در قنال خویش بر جو شیده ﴿ همچو آن شیری که در چه  
شد فرو ﴾ عکس خود را خصم خود پنداشت او ﴿ کرزی خودای دنی کنبد که

اور رسن بنم فعالده بو بئلاک سنک عکس کنبد یعنی (المومن مر آة المؤمن) حسب نجه بنم ذاتم  
سکامر آة کی واقع اولوب بنم فعالده کور بن بئلاک سنک عکس اثر کنبد چونکم  
سن بنم فعالم آینه سنده کنبدی فیه الکی و آنارکی و مرآت صور نمده کنبدی  
عسکی کوردک کنبدی قتالکه جوش و خروش ابلش و کرزی دخی کنبدی  
کنبدیکه اور مشن و کنبدی کنبدیکه فی الحقیقه مخصوصه ایلکه طور مش سن شول  
بر شیر کی که چاهه اشغه کنبدی کنبدیکه عکسکی او کنبد بنک خصمی ظن ابتد  
تنه کم اول شیر غلطینک قصه سی تفصیلا جلد اولده مرور ابتد سنده دخی  
ای امیر اول شیر کی بنم وجودم آینه سنده کنبدی عکسکی کوروب آنی  
غیری ظن ایدوب اکاجله قیلدک خبرک بوقیه اول حله بی و جفایی سن به سکا  
قیلدک و بنم ننی ایلدیکمدن و نفعه متعلق کلام و ادابی چوق سوبلدیکمدن  
اینجنوب بحضور اولدک دیدی ﴿ مشوی ﴾ ننی ضد هست باشد بی شکی ﴿  
تاز ضد ضد ابداتی اندکی ﴿ این زمان جز ننی ضد اعلام نیست ﴾ اندر بن  
نسات دمی بی دام نیست ﴿ ای امیر بی شک ننی هستک ضدیدر تا کم ضدیدن ضدی  
براز جق یله سن بوزمان ننی ضد الملکدن غیری اعلام بوقدر بونشاند دامنر  
بردم بوقدر یعنی ای امیر بی شک و بی شبهه ننی و عدم اثبات وجودک ضدیدر  
(الاشیاء تعرف باضدادها) موجب نجه هر شی اصل ضد یله یلنور و منکشف اولور بن  
اکثرا کلامی ننی ایله ابراد ایلدم تاسن ضدی ضدیدن بر مقدار یله سن مثلامن ندانم  
دیدم بویه دیکله مجازی اولان بیلکی وجودمدن ننی ایلدم بوندن حقیقی اولان  
بئلاک نه ایدیکنی یله سن و بن نیست دیدم بوندن دخی مرادم ننی وجود مجازی  
ایلکدر پس بوندن دخی اثبات وجود حقیقی الملکی فهم قیله سن بوزمان بود نیاده  
ننی ضد ایلکدن غیری فی الحقیقه اعلام بوقدر مثلامعبود بالحق اولان خدای  
تعالی حضرت لر بنی بر قوله اعلام و اثبات ایلک استه سک اولاباطل اولان آلهه ک  
جمله سنی ننی ایدوب لاله دیر سن اندن صکره الا الله دیو مستجمع جیع صفات  
اولان مسمی الاهی اثبات ایدوب اندن اعلام ایلر سن و هر نه شئی که حقیقتده  
اعلام ایلک مراد ایلک بوزمان انک مجازی اولان ضدنی ننی ایلکه اول شئیک  
حقیقی بودر دیو سوبلکه اعلام ایدر سن الحاصل بونشئه عنصر یه ده هیچ  
دامنر بردم و بر قدم بوقدر ننی نفعه ملحق اولسه اثبات معنایی ثابت اولور پس  
معنی بونشئه عنصر یه ده دام واردر دیک اولور و دامدم مراد کوکل هر نه شئی  
ایله مقید اولور سه اولدر و مقید لک ضدی آزاده لکدر و حقیقت آزاده لک  
هیچ بر کسه به مبسر اولماز الاننی اغیار و ماسوی قیله و اولر دن اول اوله نامک مطلقا دام  
اولار نشئه عنصر یه دن آزاده اوله و زنده لکک حقیقتده وصول بوله ﴿ مشوی ﴾



بی حجاب باید آن ای ذولباب \* مر کرا بکزی و بردر آن حجاب ( ای ذولباب اگر  
سکا اول محبوب بی حجاب کرک ایسه مر کی قبول ایله اول حجابی یرت یعنی اگر  
اول آفتاب جهاتانی کورمک واکابی حجاب و بی نقاب نظر جانی ایر کورمک  
ای لباب صاحبی سکا لازم ایسه موت اختیاری بی قبول ایله و اول حجاب بشریتی  
و نقاب انانی چاک ایله تا کم اول حضرتک مشاهده جالی سکا مبسر اوله و اولمکه  
آنک رؤیته جانت فرصت بوله که حضرت نبی مکرم صلی الله علیه و سلم یور مشلردر  
\* انکم لن ترؤا ربکم عز وجل حتی تموتوا \* رواه الطبرانی فی السنة عن امامه  
مشوی \* فی چنان مر کی که در کوری روی \* مر ک تبدیلی که در نوری  
روی \* مر دبالغ کشت و آن بچی ببرد \* روئی شد صبغت زنی سترد \* خاک  
زر شد هیئت خاکی نماد \* غم فرج شد خار غمناکی نماد ( انجلین بر مر ک دکل بر قبره  
کیده سن بلکه تبدیلی اولان مر کدر که بر نوره کیدرسن مثلاً مر دبالغ اولدی  
و اول او غلبه خلق اولدی بر روی اولدی زنیلک صبغه سی بونولدی خاک التون  
اولدی خاکلک هیئت قالدی غم فرج اولدی غمناک خاری قالدی یعنی موت  
اختیاری آنک کی بر اولوم دکلدر که اوله سن و مقبره به کیده سن بلکه تبدیله  
منسوب اولان مر کدر که ظلمدن اولورسن و نوره کیدرسن ظلمناک صفتک  
زائل اولمی اولمک و نوره واصل اولوب نورایتله زنده اولمقدر مثلاً بر کوچک  
طفل مر دبالغ اولسه آنک بچه لکی اولور و اول بر مر دبالغ اولور و بر مثل دخی  
بر زنی عربک سیاه زنی قازنسه و بونلسه صکره آنک بر بنه بیاض زنی کلسه  
زنیلک زنی کیدوب بر روی اولور مثال آخر خاک معدنه زراولدی پس آنده  
خاکلک شکلی قالدی مثال آخر بر آدم غمناک ایدی غم فرجه تبدیل اولدی  
غمناک خاری قالدی پس بونلر هر بری حالت اولیدن اولدی حالت اخری ایله  
زنده اولدی پس بونلره مر ک تبدیلی دینلدی \* مشوی \* مصطفی زین  
کفت کای اسرار جو \* مرده را خواهی که بینی زنده تو \* می رود چون زندگان  
بر خاکدان \* مرده و جانش شده بر آسمان \* جانش را ایدم بیالامه کینست \*  
کریم در روح او را نقل نیست \* زآنکه پیش از مرک او کردست نقل \* این ببردن  
فهم آیدنی بعقل \* نقل باشندی چون نقل جان عام \* همچو نقلی از مقامی تا مقام  
حضرت مصطفی علیه السلام بوسیدن دیدیکه ای اسرار طالبی استر می سنکه  
مرده بی زنده کوره سن یعنی ای طالب اسرار سن بونی استر می سنکه بر باطن مرده  
و ظاهر ازنده بورر کسه بی کوره سن اول کسه باطن اولور و ظاهر ازنده لکی  
خاکدان اوزره کیدر باطن اول جله اخلاق بشر به ده اولمشدر و آنک جانی آسمانه  
عروج قیلمشدر آنک چانتک بودم بالاده مرتبه اعلا ده بر مسکنی وارد اگر

صورتا اولور ایسه و مرده اولور ایسه آنک روحنه نقل یوقدر زیر امرک صور بدن  
اول اول روح بشر به مرتبه سندن کندی عالیه نقل ایتمشدر و کندی اصلنه  
و مقاماته حال بونشته عنصر به ده ایکن واصل اولمشدر بومعنی اولمکه فهم کاور  
عقله کلور دکل یعنی روحک بوجسمه ایکن کندی اصلنه نقل قیلمی و مقامته  
واصل اولمی اولز دن اول اولمکه و مجازی اولان وجودنی محو و فانی قیلمه  
فهم کلور و مدرک اولور و مجرد عقله بیلن (من لم یذق لم یدر) دیناشدر و فوت اختیاری  
ایله اولمین و کندی اصلنه حال بونشته عنصر به ده ایکن واصل اولمین کسنلر  
موت اختیاری ایله اولن و کندی اصلنه و مقامته واصل اولان اصحاب فضائلک  
مراتبی بیلنر و سرلری و ذوقلری فهم قیلمر انکی چون (و یعرف ذا الفضل ذووه)  
کلامی بومعنایه مشاهد اولمشدر نعم اصلنی بولان و مقامته واصل اولان روحک  
بو بدنن نقلی اولور اما عوامک جانتک نقلی کبی دکل بلکه بر مقامدن بر مقامه دک  
نقل ایلمک کبی اولور (المؤمنون لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار) حدیث شریفک  
موجبجه خواصدن اولان و مؤمنلر سجن دنیادن سرای آخرته انتقال و دارغروردن  
دارسروره ارتحال ایدرلر اما عوام ناس بویله دکلدر بلکه انلردار دنیادن سجن  
عقبایه انتقال ایدرلر و دارسروری قویوب دارمخت و منزل قبور جانتک کیدرلر  
مشوی \* هر که خواهد که بیند بر زمین \* مرده را می رود ظاهر چنین  
\* مر ابو بکر تنی را کو بین \* شدز صدیقی امیر المحشرین \* اندرین نشأت نکر  
صدیق را \* تا بمحشر افزون کنی تصدیق را ( هر شول کسه که بوزمین اوزره کورمک  
استر بر مرده بی که ظاهر او بونجلین بورر اول کسه به تنی اولان ابی بکر رضی الله عنهی  
کوردی که اول حضرت صدیق لقندن امیر المحشرین اولدی بونشته عنصر به ده  
صدیق حضرتلر بنه نظر ایله تا کم حشره تصدیق افزون ایله سن یعنی شول  
کسه که بر یوزنده بر مینی ظاهرده بر یوزنده اولان آدم بر بوریدی کبی بورر کورمک  
استر اول کسه به سن جمیع ماسوی دن تنی و تنی اولان ابو بکر رضی الله عنه حضرتلر بی  
کوردی تنه کم بو حدیث شریف بومعنایه دلالت ایدر که پیوردی \* من اراد ان  
ینظر الی وجهه میت یشی علی وجه الارض فلینظر الی ابی بکر \* و فی روایة اخری  
فلینظر الی ابی قحافة \* اول حضرت صدیق جهتدن صوری و معنوی اولان  
محشرلک امیری اولدی محشرین کسر ایله محشرلک جمعیدر و محشرلردن مراد  
هم دنیاده اولان و هم آخرنده اولان محشرلردر و حضرت ابو بکر الصدیق  
رضی الله عنه بودنیاده و آخرنده اولان محشر و مجاهلک امیری و صدیق بونشته  
عنصر به ده صدیق حضرتلر بنک وجودنه نظر ایله تا کم حشره جسداده تصدیق  
زباده ایله سن اگر بونشته عنصر به ده صدیق کورمک نیجه متصوردر دیورسه



جواب اولدر که چونکم حضرت نبی علیه السلام (من اراد ان ينظر الى وجه ميت  
يشي في وجه الارض فلينظر الى ابني بكر) بيوردي بواكلامه اقرارا بلك همان اني نشئه  
عنصر به ده كورمك منزله سنده اولور ويا خود هر عصرده اول حضرتك سر نه  
مظهر نيجه صديقلر واردر انلردن برينه نظر ايله سك همان ابو بكر الصديق رضى  
الله عنه حضرتلريني كورمش كي اولورسك واني دخی ظاهر ازنده ونفسی مرده  
كوررسن و همان اني كوردك ككي حشر اجساد اقرار و تصديق زياده قيلورسن كه  
حق تعالى حضرتلري مرده بي احيا ايدوب بر يو زنده يور تمكه قادر ايدو كني  
بيلورسن ﴿ مشوي ﴾ پس محمد صديق قیامت بود نقد \* زآنكه حل شد در فانی  
حل و عقد (پس حضرت محمد علیه السلام نقد يوز قیامت اولدی زیرا كه حل و عقد فنا  
سنده حل اولدی قیامتك معناسی بعد الموت منبث اولق و حیات بولق در معنوی و صوری  
اولفه منقسم اولور قیامت صوری هر كس اولد كد نصكره قبردن بعث اولوب حیات  
بولقدر و قیامت معنوی بشریت صفتلردن بر صفتك اولسی وفانی اولسی و انك  
بدلی صفات الهیه دن بر صفتله عبدك حیات بولسی اولور بر كسه جيع صفات بشریه  
بي ازاله ايدوب اوصافی الهیه ايله منصف اولنجه به دك قات قات مرده اولمش  
وقات قات زنده اولوب قیامت معنویه دن نيجه قیامت كورمش اولور زیرا  
اول مجازي و نفسانی اولان حل و عقدی فانی قيلدين محو اولدی تامظهر حل  
و عقد حقیقی اولوب خلافت الهیه مرتبه سنی اكليت اوزره بولدی و بوجهانده  
امر حقله حل و عقد صاحبي اولدی انلرك جلله سنك افضلی و اكلی اولدی پس  
بواصتبارله حضرت محمد مصطفي صلی الله علیه وسلم حالا نيجه نقد قیامت اولور  
﴿ مشوي ﴾ زاده ثانیست احمد در جهان \* صد قیامت بودا و اندر عیان )  
احمد علیه الصلوة والسلام حضرتلري جهانده زاده ثانیدر اول حضرت عیانه  
بوز قیامت ایدی یعنی حضرت احمد علیه السلام بوجهانده ابكي كره طوغمشدر  
اولا بر كره والده سندن طوغدی و بو دنیاه كلدی و ثانیاً طبیعت مادر نندن تولد  
قيلدی و ملكوت سمایه واصل اولدی پس اول حضرتك امتدن اولنه و اكاكال  
تبعیت ايله تبعیت قيلنه هم لازم كلدیكه اول دخی ابكي كره طوغه تا كم ملكوت سمایه  
داخل اوله نته كم بيور ديلر ( لن یلج ملكوت السماء من لم یولد مرتین ) چونكم اول  
حضرت هر نقدر مرتبه به واصل ايسه انی تارك اولدی و صفات بشریه بي  
امانه قيلدی و حیات حقیقیه ايله حی اولدی و حضرت حی و قیوم ايله قائم اواق  
مرتبه سن بولدی عیان و آشكارا اول حضرت نه نيجه بوز قیامت اولدی زیرا قیامتك  
معناسی بعد الموت قائم اولق و حیات بولقدر اول حضرت ايسه صفت بشریه  
دن نيجه دفعه اولد كد نصكره حیات الهیه ايله زنده و اوصافی ربانیه ايله فرخنده

اولمشدر ﴿ مشوي ﴾ زوقیامت راهمی پرسیده اند \* ای قیامت تا قیامت راه  
چند \* باز بان حال می گفتی بسی \* كه زمحشر حشر را برسد كسي ) اول  
حضرتدن همیشه قیامت صور مشلدر كانه بویه دیوای قیامت قیامتك بول نقدردر  
اول حضرت زبان حالله چوقلق دیرلر ديكه محشر دن حشری بر كسه صورری یعنی نبی به  
اكتر ناس ( متى قیام الساعة بار سول الله ) دیو صورلردی اول حضرت خود عین  
قیامت كندیلری ایدی پس كانه اكادیرلر ایدی كه ای قیامت كبری قیامت صفرا به  
دك نقدر زمان واردر اول حضرت دخی زبان حالله انلره چوقلق بویه در ديكه  
محشر دن حشری بر كسه صورری بن خود عین محشر معنوی ام سزه لازم  
اولان اصل بنم نه كونه محشر اولد یعنی بلك و نه كونه قیامت اولد یعنی عالم  
اولقدر بورایه مناسب اولان تحقیق و بوجهله لازم كلان تفصیل در دنجی دفترده  
تفسیر ( یا ایها المزم ) سر خنده \* هر كه كويد كوقیامت ای صنم ) بلك  
شر خنده هرور ايلمشدرا نده طلب اولنه ﴿ مشوي ﴾ بهر این گفت آن  
رسول خوش پیام \* رمز مو تواقبل موت یا كرام \* همچنان كه مرده ام من قبل  
موت \* زان طرف آورده ام من صیت و صوت \* پس قیامت شو قیامت را بین \*  
دیدن هر چیز را شر طست این ) بوندن اوتری دیدی اول خوش پیام اولان  
رسول مو تواقبل موت رمزنی یا كرام یعنی اول رسول خوش پیام و پیغمبر عالی  
كلام علیه الصلوة والسلام بوسری اعلام و بونكنه بی افهام ايلمكدن اوتری  
ای كرام موتوا قبل ان تموتوا رمزی دیدی و بو موتوا قبل ان تموتوا كلا منك  
رمزی بویه ديك اولدیکه ای طالب حیات ایدیه اولان و قیامت معنویه نك  
هدیه سنی جست و جو قيلان كسه انجلین كه بن اولزدن اول اولدم و مجازی  
اولان وجودی محو وفانی قيلدم اول طرف حقیقیدن بو قدر صیت و صوتی  
كتوردم و تحقیق مرتبه سنه یتردم پس سندنخی قیامت اول قیامت  
كور هر چيرك كور مسنه بو شرطدر یعنی اكر قیامت معنویه بی كورمك استر  
سك و حشر روحانك مشاهده سنه نظر ایدرسك پس سكا دخی لازم كلدیكه قیامت  
اوله سن قیامت معنویه بی كوره سن و كندی وجود كده حشر اوله سن تا حشر روحانی  
نه ایدو كنی بیه سن و مشاهده قيله سن ز پراهر شيت حقیقنی كورمكه اول شيتك عینی  
اولق شرطدر ماد امكه بر شيتك عینی اولیسه سن اول شيتك حقیقنی بلك وانی  
كاینخی مشاهده و معاینه قيلق مبسر اولمز ﴿ مشوي ﴾ تا نكردی اوند انی اش  
تمام \* خواه آن انوار باشد با ظلام \* عقل كردی عقل را دانی كمال \* عشق كردی  
عشق را دانی زبال ) تا كم اول اولیسه سن انی تمام بیلز سن كر كسه اول انوار  
اولسون استرسه اول ظلام اولسون یعنی تا كم سن اول قیامت معنویه نك بالفعل  
كندیسی اولیسه سن انی با تمام بیلز سن استرسه اول انوار اولسون استرسه اول



ظلام اولسون لایدر نوری بیلک استه سگ اول نورک عینی اولق کرک و بر ظلمتی هم بیلک  
استه سگ اول ظلمتک هم عینی اولق کرک در مثلاً اگر عقل اولسک عقلی کاله بیلور سن  
وعقل نه ایدو کنه عالم اولور سن و کذلک اگر عشق اوله سن عشقک یاغش فتنه لر  
بیلور سن زبال زباله نک جمیعدر زباله یاغش فتنه دیر لرحاصل هر شئی  
حقیقتله بیلکه اول شئیک عینی اولق لازمدر کرک بر شئی حقیقتله بیلک استه سگ  
انک عینی اولغه سعی ابله تا کم آتی حق البقین بیله سن \* مشوی \* گفتی  
برهان این معنی مبین \* کریدی ادراک اندر خور داین \* هست انجیر این طرف  
بسیار خوار \* کر سد مرضی فنی انجیر خوار بن بومعنائک برهانی آشکارا و مبین  
سو بیلدم اگر بونک لایق ادراک اولیدی بو طرفده انجیر چوق خوار و حقیر در  
اگر بر انجیر بیجی فنی ابریشور سه مبین بان بیندن قح میله صیغه مفعول اولمده جائز  
در و بان بیندن ضم میله صیغه فاعل اولمده جائز در بعض نسخه ده بسیار ابله  
خوار مایبشده و او عاطفه واقع اولمدر و معنی بر نه دعوی واقع اولمدر و تقدیر کلام  
بو یله دیمک کلمه درای طالب سن بومعنائک برهانی هر شئیک عینی اولمده انی حقیقتله  
بیلور سن دیدیکم دعوائک حجتی بن ظاهر و آشکارا سو بیلدم و آتی وضوح اوزره تعبیر و تقریر  
ایلردم اگر بومعنائک لایق بر ادراک اولیدی و بوسری فهم ایلکه بر عقل طالب کلیدی  
بونک آشکار ایلک قابل اولور ایدی بو طرفده انجیر معرفت زیاده خوار و حقیر در  
اگر بوجانبه بر انجیر معرفت اکل ایدیجی خوش مهمان کلسه اکابو کونه معارفدن غدار  
و یرمک سهل و آسان ایدی زیرا بو طرفده علوم و معارف انجیر نه نهایت بو قدر  
و بین اسرار لطائف بوجانبه قتی چوقدر همان انجیر معارفی بیکه مستعد بر قوشک  
کلسه موقوفدر چونکم بوجانبه انجیر معرفت بیجی بر قوش کله انک هوشی بو طرفده  
انجیر معارفی قتی ارزان بو اور و بوسر کونه معرفتله استدبکی کبی واصل اولور  
\* مشوی \* در همه عالم اگر مرد و زنند \* دمبدم در نزع و اندر مردند \* آن  
سختشان را و صیغه شمر \* که پدر کویددر آن دم با پسر \* دو کلی طالده اگر مردل  
و اگر زنلدر دمبدم نزعده و اولمده درل انلرک سوزلری و صیغه عدایله که پدر  
پسرینه اول دمه سو بیلر یعنی عالک دو کلی بر نه اگر مرد و اگر زن هر تقدیر  
و ارایسه دمبدم بونلرک جمله سی حالت نزعده و اولمده و فانی اولمده در لر  
شواعتبار ابله که عالم جمیعاً اعراض در اعراض ابله ایکی زمانده باقی دکلدر پس جمله  
اشیا مجدد الا مثال و معنی قب الاشکالدر طرفه العینده جمیع اشیا منعدم  
اولوب فی الحال انک مثالی الله تبارک و تعالی ایجاد ایلر پس بواشیاء مستمر شکل  
کور بنور نه کم بونک تحقیق جلد اولده خر کوش حکایه منده \* آن زبیری مستمر شکل  
آمدست \* بیلک شمر خنده مرور ایلمدر انده طلب اولنه پس بوعالم اگر حقیقتله نظر

اولمده هر آنده فانی اولمقدن و بینه فی الحال حیات بولمقدن و حشر اولمقدن خال  
دکلدر چونکم قضیه بونک کبیر بوعالمده نقدیر ذکور و انث و ارایسه دمبدم  
حالت نزعده و اولمده و فی الحال بینه حیات بولمده و اول حالت اوزره موجوده  
اولمده در موت اضطراری کلجه به دیک پس سن انلرک اول سو بیلدکاری سوزلری  
و صیغه عدایله نه کم پدر کنیدی پسرینه اول حالت نزعده سو بیلر و اولوم و قته  
قریب اولدقده کنیدی اوغلنه و صیغه ایلر اگر چه بو هر دم اولان حالت نزعی  
مشاهده ایلکه قادر اوله من ایلک باری کل آت قریب موجدی هر کلجکی  
کلش طوت و هر اوله جفی اولمش فرض ایت چونکم جمیع مردوزنک مرده و فانی اولمی  
متحققدر سن انلره مونه قریب اولمش و حالت نزعده و شوب جان و یرمکه مشغول اولمش  
کلسه لر کبی نظرایت \* مشوی \* نابروید عبرت و رحمت بدین \* تا بیدر یخ بغض و رشک  
و کین \* تا کم بونظر سبیلله عبرت و رحمت به تا کم بغض و رشک و کینک بیخی  
منقطع اوله سن بوعالمده اولان مردوزنک جمله سنه باعتبار مابوول ابله حالت نزعده  
کلش و اولمکه قریب اولمش نظرایله تا کم سکا بوجهلدر بر عبرت کله و بوجهل نک  
اوزرینه سنک قلبکده مرحمت و شفقت به حتی سنک بونلره اولان بغض و عداوتک  
و حسد و کینک اصلی و کوی درونکدن منقطع و منقطع اوله و بومردوزنه سنک  
قلبکده اصلاً بغض و حسد قلوب بونلره نظر مر حمله نظر ایدنلردن اوله سگ  
\* مشوی \* نوبدان نیت نکرد در اقربا \* تاز نزع او بسوزد دل ترا \* کل آت آت  
آز نقدان \* دوست رادر نزع و اندر نقدان \* سن اول نیتله اقربا که نظرایله  
تا کم انک نزعندن سنک قلبک یانه یعنی سن کنیدی اقربا و تعلقاتک دخی انلری  
حالت نزعده اولمش و اولمکه قریب کلش نیتله نظر ابله تا کم انک هر برینک نزعندن  
و مرده اوله جفندن سنک قلبک انلره یانه عندالعقل هر کلجکی کلجیدر و هر اوله  
جفی اولمش حکمنده در سن انی نقد بیل دوستی حالا نزعده و فتنده بیل یعنی جمله  
مخلوقاتک و جمیع اقربا و تعلقاتک فانی اولمی و شربت موتی نوش قیسی مقرر در  
سن انلره همان حالا فانی اولمش دیونظر ابله زیرا هر کلجک و فوعی متحقق  
اولدقدن صکره همان سن آتی حالانقد اولمش طوت و جمله دوستلریکی دخی بنمش  
و کنش فرض ایت و کنیدی دخی اصحاب قبور دن عدایله \* مشوی \*  
وز غرضها زین نظر کردد حجاب \* این غرضها را برون افکن زجیب \* و رنباری  
خشک بر عجزی مینست \* دانکه عاجز را کزیده معجز بست \* عجز زنجیر بست زنجیرت  
نهاد \* چشم در زنجیرنه باید کساد \* و اگر غرضلر بونظر دن حجاب اولور سه  
بو غرضلری جیبکدن طشره براق و اگر بو غرضلری جیب درونکدن طشره  
کیدر مکه قادر دکل ایلک فوری بر عجز اوزره طورمه بیل که عاجز ابله بر کزیده  
معجز وارد در و عجز فی المثل بر زنجیردر اول سکا زنجیر قودی اوسنی زنجیر قودی



دعك دخی و جهدر جشمی زنجیر نهه آچق کر کدر زنجیره وصف ترکیبدر  
 زنجیر قوی بیچی معنایه یعنی اگر خلق عالمه بو کونه نظر ایلمکدن وانلری حال مرده  
 وفانی کور مکدن اغراض نفسانیه و مقتضیات جسمانیه سکا حجاب  
 اولورسه و سنی بورؤیدن منع قیلورسه بو غرضلری جیبدر و نکدن طشرآت  
 تا کم حقیقت کاری مشاهده ایلمکه قادر اولورسن و اگر اول غرضلری جیبدر و نکدن  
 طشره کنور مکه قادر دکل ایسک فوری برعجز اوزره توقف قیلمه بلکله بونی پیل که  
 هر عاجز الیه رکزیده عاجز اید بیچی واردر هیچ برکسه بلامعجز عاجز اولق احتمالی  
 بو قدر بهر حال عاجزی بر عاجز اید بیچی واردر و فی الحقیقه اول معجز قادر و قوی  
 اولان خدای تعالی حضرت تدریدر عجز فی الملک بر زنجیر کبیر اول قوی و قادر  
 اولان خدای تعالی عجز زنجیر بنه قودی و عجز زنجیرنی سنک وجود که اوردی پس لازم  
 کلدیکه چشم قلبی سنک وجود که زنجیر عجزی قوی بیچی خدایه آچه سن و بو عاجز  
 و فی الحقیقه ضعیف و فقیر اولان مخلوقدن اول قوی و قادر اولان بادشاهک درگاهنه  
 النجایلدوب قاجه سن \* مشوی \* پس تضرع کن که ای هادی زیست \*  
 باز بودم بسته کشتم این زجبت \* سخت تر افشردم ام در شرفدم \* کلافی خسرم  
 ز فطرت دمدم \* از نصیحتهای تو کر بوده ام \* بت شکن دعوی و بتکر بوده ام \*  
 پس اول بادشاه لم برله تضرع الیه و بویله دیوسویله که ای هادی زیست یعنی  
 ای معیشت و حیانت هادیسی بن آچق و آزاده ایدم حالا عجز و قصور ایله بسته و مقید  
 اولدم بوندن الهی بن قدمی شرو معصیت ایلمکده محکمرک صفتم و ذنب و خطا  
 بولنده ثابت قدم اولشم تحقیق سنک قهر کدن بن دمدم خسرمده ام که بنده ایمان  
 تحقیقندن و عمل صالحدن اثر و مایه بو قدر و ایمان تحقیق صاحبی اولین و عمل صالح  
 قیلان انسان ایسه تحقیقا خسرا نده اولور نته کم حضرت قرآنده (والعصران  
 الانسان لني خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات) دیمکله بو معنایه اشارت یوردک  
 الهی بن شول بدتر و ابرتر که سنک نصیحتلر کدن کراولشم و سنک کلام مجید کده  
 بنده لک ایچون پیور دیمک مواظظ نافعه دن تغافل و تعامی قلمشم و بی بهره قالشم  
 صورتا بت صبیحی دعوا سن ایدوب معناده بتکر اولشم یعنی بحسب الظاهر لاله الا الله  
 دیمکله جمیع باطل اولان آلهلری کسر و نفی ایتمک دعوا سن قیلور ایکن بحسب  
 الباطن (افرايت من اتخذ الهه هواه) آیتک مفهومه داخل اولان هوا پرستلر مره سنه  
 داخل اولشم دی و کندیکی مجرم و عاصی یلوب بو کونه تضرع و مناجات الیه  
 دعك اولور \* مشوی \* یاد صنعت فرض تر ناامد مرک \* مرک مانند خزان  
 تو اسل برک \* سالها این مرک طلباک میزد \* کوش تو بیکه جنبش می کرد \*  
 سکا صنعی یاد ایلمکی فرض تر یا خود مرکی یاد ایلمکی فرض تر در مرکی یاد ایلمک

فرض تر در زیر مرک مانند خزان و سن اصل رلک کی سن صنعتده صمد صمدله  
 اوقوب ناخطاب ایچون اولق اولیدر اگر چه فتح صادله اوقوب ناخطاب ایچون  
 اولسه دخی جائز درو صنع یعنی مصنوع اولوب معنی بویله دعك اولور که ای غافل  
 سکا بو مصنوعاتی یاد ایلمکی واجبدر و یا خود سکا کندی صنعی یاد ایلمک  
 واجبدر و یا خود موت و فتنای یادوتد کر ایلمک واجبدر موت خزان بلی کبیردر  
 و سن برک و بارک اصلی اولان بیخ و شجر کی سنی چونک خزان بلی  
 کی اولان باداجل کله سنک شجر وجود کدن بالکله برک و یاری و کار و کرداری  
 دو کرونشی جله کار و کردار دن عاری و خالی ایلر پس سکا بو بهار عمرک آخر اولسنی  
 و باد فنانک خزان بلی کی کلسنی و سنی مرده و پژمرده قیلسنی یاد ایلمک سکا لازمتر  
 کلدی و فرض تر اولدی (بیت) آکا اول دمی که آخر اوله نو بهار عمر \* برک خزان  
 دونه کرک روی لاله رنگ \* آخر مکانک اولسه کرک جرعه کی خاک \* دوران الندن  
 ارسه کرک جام عیشه سنک \* آدم اودر که آینه وش قلبی صاف اوله \* سینه کده نیلر  
 آدمیسنک کینه پانک \* نیچه ایام و سالدر که بو موت و فتنای چالارسنک کوشک  
 بیکه حرکت ایلر یعنی نیچه شهر و واعوامدر که بو موت و فنا کوشه صیت و صدال  
 ایلر باخصوص که مرده لرا و کبجه مؤذللر و حده لاشریکله دیوسویلر ولیکن سنک  
 کوش هوشک بو آوازه لری ایشتیوب و آخر دم برایش ایتوب حفظ نفسده و هو او هوسه  
 مشغول اولور سن چونک بیک اجل کله و سنک بو غازیکی اخذ قبله اول زمانده سنک  
 کوشک بی وقت استماع ایلمکه باشلر و وجودک آخرت ایچون کار ایلمکه بی محل  
 حرکت ایلر ولیکن اول حینه بیکه حرکت ایلمک چوقلق نفع و فائده سی اولر  
 و شمعی غافل اووب عمرنی ضایع قیلانه اول حینه تدارک فائده قیلر \* مشوی \*  
 کوید اندر نزع زجان آه مرک \* این زمان کردت زخود آگاه مرک \* این کلوی مرک  
 از نعره گرفت \* طبل اوبشکافت از ضرب شکفت \* ورد قایق خوش رادر بافتی  
 \* رهن مردن این زمان دریافتی \* بو کونه غافل حانت نزعده جان و دلدن آه مرک  
 دریای غافل مرک سنی کند کدن بو زمان آگاه ایدی بو بنده غافلدن مخاطبه التفات  
 واردر و مصرع ثانی استفهام اولسه دخی جائزدر بو تقدیر اوزره بو کونه غافل  
 صحتی زمانده مرک و فتنای فراموش ایدوب مرک و فتنای یاد ایلمک شول دمکه حالت  
 نزع دوشه نزع حانده جان و دلدن آه من الموت دیر و اول حینه کچن عمری ایچون  
 نیچه حسرت و غمیر ای غافل سنی موت کند کدن بو زمانم آگاه ایدی سنیسنک  
 بو زماندن مقدم عقلم قنده ایدی و موتک صیت و صداسنی و نعره و آوازی  
 بو زمانده دک ایشتمکی مرک کلهوسی نعره دن طوتلدی ضرب عجبیدن انک طبلی  
 بارلدی بو بنده استعاره نخیلیله واردر اول طریق اوزره موت بر شخص نعره زن



منزله سته تنزیل اولمش وزباده محکم طبل چالچی مرده تشیل قیلنشدن یعنی  
ای موت وفاندن غافل موت بوخاق عالمه هر ساعت شولقدر نعره لر اورر و بونلره  
اینها الناس بدن آگاه اولک دیوتنبه ونا کیدر قیلوب چاغرر که بوغازی بر نعره  
اورمقدن طوتلق مرتبه سته وارمش وکوچ طبلنی اولقدر محکم چالمش که انک  
عجیب و غریب اولان ضرر بدن ایقظ و تنبیه ایچون چالیدیغی طبل پاره لیک  
مرتبه سنی بولمش اما سنک قولا که انک صداسی کیرمش و سنک جانکه آنک پند  
ونصیحتدن اثر ابرمش سن کندیکی دنیوی و نفسانی اولان دقایقه اورمش  
و مخاطط قلمش سن و اولک رمزندن غافل اولمش سن انکیچون اولک رمزنی بویی  
وقت اولان زمانده بولک و حالت نزع دوشد کده موت نه ایمش بیلک اما بوندن  
اول عمر نازنینی ضایع قیلک و بیهوده بره انک و بونک موتی ایچون کر یان اولک  
و حاقبت اندیش اولمک مغفل و جاهل قالدک

تشییه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در ان تنکاتک توبه واستغفار کردن  
کیرد و بتعزیه داشتن شیعه اهل حلب هر سالی در ایام عاشورا بدر وازه  
انطاکیه و رسیدن غریب شاعر از سفر و رسیدنکه این غریب بوجه تعزیه دست

بوسرخ شریف شول بر مغفلاک تشیه اولنسی و تشیل قیلنشدن سیدر که عمر نازنینی  
عبث بره ضایع ایلمر و مرگ وقتی اول تنکاتک اولان زمانده و زباده ضیق اولان  
وقت بی امانده توبه واستغفار ایلمک طوتر اهل حلب شیعه سنک هر ییلده ایام  
عاشوراده انطاکیه قاپوسنک در وازه سته تعزیه و ماتم قاملرینه و اول حالده سفردن  
بر غریب شاعرك ارمه سیدر و اول شاعرك سوال ایلمه سیدر بویله دیوکه بوغر بو  
و فغان نه تغزیه درو کیم ایچوندر و شیعه طائفه سنک اول شاعره جواب ویرملرینک  
بیانده در که نظم شریفه مسطور در \* مثنوی \* روز عاشورا همه اهل  
حلب \* باب انطاکیه اندر تابشب \* کرد آید مردوزن جمعی عظیم \* ماتم آن  
خاندان دارد مقیم \* ناله و نوحه گشتند اندر بکا \* شیعه عاشورا برای کر بلا \*  
بشمرند آن ظلمها و امتحان \* کزیرید و شمریدان خاندان \* نعره شان میبرد  
دوویل و وشت \* پرهمی کرد همه صیراودشت \* عاشورا کونی جمیع اهل حلب  
انطاکیه قپوسنده اخشامه دکن مردوزن بر عظیم جمع ادلوب و بریره جمع  
کلور و اول جمع اول خاندان نبوتک مقیم ماتمی طوتر لر خانداندن مراد بونده  
حضرت امام حسین و انک اهلی و اولادی او اور که کر بلا ده شهید اولدیلمر  
بکاده ناله و نوحه ایلمر شیعه طائفه سی عاشوراده کر بلا ایچون یعنی کر بلا ده  
شهید اولان حسین و انک اولادنه محبت ایلمرندن اوزی و شیعه طائفه سی عاشورا کونی

بریره جمع ادلوب نوحه و فغانلر ایدر اول ظلملری و امتحانلری شمار ایدر لر که  
اول خاندان نبوت یزیددن و شمر ذی الجوشندن کوردیلر نه ظلملرونه کونه امتحانلر  
کوردیلر سه اول کون بونلر آنی عد و شمار ایدر لر و مرثیه لر اوقور لر و انلرک  
سرگذشتنی ذکر قیلور لر انلرک ویل و وشتده نعره لری کیدر وشت و اولک قحیله  
صدامتاسنه در یعنی بونلرک یا ویلی دیلمکه و صیت و صدا ایلمکده نعره لری واقع  
اولور دوکلی صحرا و دشت بونلرک نعره لرندن پراولور و ناله و فغانلر ایلله طول  
مثنوی \* یک غریبی شاعری از ره رسید \* روز عاشورا آن افغان شنید \*  
شهر را بکذاشت و آن سو را ی کرد \* قصد جست و جوی آن هیهای کرد \*  
بر غریب شاعر عاشورا کونی بولدن شهر حلبه ایرشدی و اول شیعه نکه انطاکیه  
قپوسنده اولان فریاد و فغاننی ایشتندی شهری ترک ایتدی یعنی شهره کتمکدن  
فراغت ایدوب اول جانبه رأی ایتدی و شیعه طائفه سنک طور دقلری جانبه کتدی  
اول هیهایک وهای و هو بیلله اولان فریاد و بکاتک جست و جویینه قصد ایتدی  
مثنوی \* برس و برسان می شد اندر افتقاد \* چیست این غم بر که این ماتم  
فتاد \* این رئیس زفت باشد که برد \* اینچنین مجمع نباشد کار خرد \* نام او القاب  
او شرح دهد \* که غریب من شما اهل دهید \* چیست نام و پیشه و اوصاف او \*  
تابکوم مرثیه زلطاف او \* مرثیه سازم که مر دشاعرم \* ناز و بجا برک و لالکی  
برم \* اول شاعر افتقاد و طلبده بتور دیکنی صوران و سوال ایدن کسه کی  
صوره صوره کتدی راست کلدیکنه دیردی بوغم ندر بوماتم کیمه واقع اولدی  
بو اولو عظیم رئیس در که اولدی بونجیلین مجمع کار خرد اولمز بهر حال بو مجمع  
برسبی واردر بو قدر ناله و بکاتهی بره دکلدر آنک نامنی و اول وفات ایلین رئیس  
شهرک القابنی بکاشرخ ویرک زیر ابن کو یک غریبی ام و سز اهل قریه سز  
غریب اولان حقیقت کاره واقف دکلدر کر کدر که ای اهل قریه بن غریبه  
بو کارک حقیقتندن خبر و بره سز اول وفات ایلین رئیسک نامی و پیشه سی و اوصافی  
ندرناکم انک الطافندن اوتری مرثیه دوزمکه بن مر دشاعرم تاکم بویردن ازق  
و بشی ایلتم یعنی اول مرثیه بی سو یلمکه و اول رئیسک اوصافی تعبیر ایلدیکم  
سیله بونجه بدن بر مقدار طعام و غذا الم و اول رئیسک جانی ایچون خبر دعار قیل  
دیددی مثنوی \* آن یکی گفتش که هی دیوانه \* تونه شیعه عد و خانه \*  
روز عاشورا نمی دایک که هست \* ماتم جانی که از قری بهست \* پیش مؤمن کی بود این  
غصه خوار \* قدر عشق کوش عشق کوشوار \* پیش مؤمن ماتم آن پاک روح \*  
شهره تر باشد صد طوفان نوح \* اول بریسی بوجله دن اول شاعره خطاب  
ایدوب دیددی هی کشتی دیوانه میسن سن شیعه دکل عدو خاندان رسول میسن



روزها شورایی مکر بطر میسنگه واردر بر جانک مانی که اول بر قنندن به در یعنی جان منزله سنده اولان حضرت امام حسینک مانی بیلر میسنگه اول جان و یا خود انک مانی بر قنندن یکدر مؤمن اولان کسه لک اوکنده بو غصه و غم چن خور و حقیر او اور کوشک عشقی مقداریدر کوشوارک عشقی کوشوار کو به به دبرل بونده حضرت امام حسین دن کثابت اولور و کوشیدن مراد حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم اولور مثلاً بر کسه نک بر حبیبی اولسه اول کسه کنندی حبیبک کوشنی نقدر سورسه اکا تعلق ایلین کوشواری دخی اولقدر سورس حضرت حبیب اکرمه بر کسه نقدر عاشق ایلسه اول حضرته کوشوار منزله سنده اولان حضرت امام حسین رضی الله عنیه دخی اولقدر عاشق اولور محبک کوشنه محبت قبلان مشهوره ثلدر کوشوارنه دخی قیاور مؤمن اوللرک اوکنده اول روح پاکک مانی و اول جکر کوشه مظهر سر اولاکک عضه و غمی صد طوفان نوح دن مشهور تر در پس سن انک مانی بیلرک وانک ایچون بکا وانین قیلامک عجز در دیدی و بونوع اوزره اول شاعره وافر طعن و توبیخلر ایلدی

نکنه گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب

مشوی گفت آری لیک کودور یزید کی بدست ابن غم چه در اینجار سید \* چشم کوران آن خسار ترا بید \* کوش کران آن حکایت راشنید \* خفته بودستید تا اکنون شما \* که کنون جامه در بید از عزا \* پس عزرا خود کنید ای خفتگان \* زآنکه بدمر کبست ابن خواب کران \* شاعر اول خطاب و صواب ایلین شیعه به بو گونه جواب و ربوب دیدی بلی بیلورم بو کون حضرت امام حسینک شهید اولدیغی عاشورا کونیدر لکن قنی دور یزید بو غم و مانم چن اولمشدر و بیلور میسن نه عصرده ظهوره کلسدر نه عجب بو بره کیچ ایرشدی بو خسارت که سز انکچون ماتم طور سز نامه معلوم و نامه مشهور اولان خسارتلردن دکلدرا اول عصرده اولان خسارتی کورلرک کوزی کوردی صاغرلرک قولخی اول حکایتی اشتدی یعنی اول خسارت بر مرتبه ظاهر و آشکارا اولدی که حتی کور اوللرک کوزی آتی کورمک مرتبه سینه ایرشدی و اول حکایت گابلرده شولقدر تحریر اولندی و خلق ایچنده اولقدر سو یلندیکه آتی صاغر اوللرک قولخی اشتک مرتبه سینه و اردی مکر که سز بوزمانه دک یاتش و او یومش سز تاشمدی سز جامه کزی عزرا و ماتم دن اوژی بر تار سز و بو قدر زماندن بری کچن مصیبه اعتبار ایدر سز ای خفته در مضی ماضی چو نکه قضیه بویله در پس عزرا و مانی کنندی اوزر بکزه ایلک اغلر سکر کنندیکر ایچون اغلاک زبرا که بو خواب کران بر برامن اولومدر و بو غفلت مفرطه

بر قبیح

بر قبیح حالتدر اغلیوب فر باد ایلر سکر بوندن اوژی اغلیوب فر باد ایلک بو خسه اول روح حالیک شهید اولدیغنه و کنندی مقامنه رحلت قیلدیغنه نیچون ماتم طور سز دیدی \* مشوی \* روح سلطانی ز زندانی بچست \* جامه چه دریم و چون خابیم دست \* چونکه ایشان خسرو دین بوده اند \* وقت شادی شد چو بشکستند بند \* سوی شادروان دولت تاختند \* کنده و زنجیر را انداختند \* ای شیعه سلطانی اولان روح بر زنداندن صجره دی جامه بی نیچون یرتم و نیچون ال چکنیم بو وجه اوزره سلطانیده اولان بانسی اولوب سلطانی روحک صفی اولمشدر اما یا وحدت ایچون اولوب روحه مضاف اولسه دخی جائز در بو وجه اوزره معنی بر سلطانی روحی بر زنداندن صجره دی یعنی زندان طبیعت و سجن بشریتدن خلاص اولدی انک خلاص اولسیچون نیچون جامه جاک ایلر و نیچون المزی چکنر چونک اول سلطانیلرک هر بریسی دین خسروی اولمشدر شادیلک وقتی اولدی چونکم بندی صدیلر یعنی سرور و شادیلک وقتی اولدی چونکم بدن بندی صدیلر دولت شاد و انک جائینه چایدیلر کنده بی و زنجیری آندیلر شادروان بساط کیره دیرلر کنده ایاق باغنه دیرلر بونده عسسلرک ایاغه اورد قلری طومرق معنسنه در یعنی چونکم بدن بندی قیدیلر دولت و سعادت حقیقی بساطنک جائینه سرعت ایتدیلر و شتابله کتدیلر پای جانلرنده اولان کنده بی و زنجیر لوازم بدنی آندیلر و یاره یاره ایتدیلر \* مشوی \* روز ملکست و کش و شاهنشهی \* کرتویک ذره از ایشان آکهی \* ورنه آ که برو برخو دکری \* زآنکه در انکار نقل و محشری \* بر دل و دین خرابت نوحه کن \* که غمی بیند جز این خاک کهن \* ملک و شاهنشاهلق و کش کونیدر کش لطافت و خوبی معنسنه در یعنی انلرک شهید اولوب روح شریفلرینک بو عالم طبیعتدن رحلت ایتسی ملک ابدی و خوبی سرمندی کونیدر و شاهنشاهلق موسمیدر اکر سن مراتب علیه سندن بر ذره قدر آگاه ایلک و اکر آگاه دکلسک یوری کنندیکه اغله زبرا که نقلک و محشرک انکارنده سن یعنی اغلق سنک کنندک ایچون انفعدر زیر اسن بو دنیادن آخرته نقل ایلنک و محشر و نشر اولنک و هر کس جز اسنی بولنک انکارنده سن وار کنندی خراب اولان دینک و قلبک اوزره نوحه ایله که سنک قلبک بواسی خا کدن غسیری عالم کورمز یعنی بو کهنه اولان عالم خا کدن غسیری به نظر ایر کورمز پس انک کبی دل و دین اوزره نوحه ایلک لازمدر \* مشوی \* وره می بیند چرا نبود دلیر \* پشت دار و دل سبار و چشم سیر \* در رخت کوازی دین فرخی \* کر بیدیدی بحر کوکف سخنی \* آنکه جویدید آب را نکند در یغ \* خاصه آنکه دیندان دریا و میغ \* و اکر سنک خراب اولان قلبک نقل و محشری کورر ایلسه و محشرده اولان

بر قبیح



دولت و سعادت نظر ابر کور رسه نیچون دلیر اولمز و نیچون پشت دار و دل سپار  
و چشم سیر اولمز پشت دار ارقه طویلی و دل سپار کوکل اصمراچی و چشم سیر  
کوزی طوق دیمکدر ولیکن پشت دار توکل و اعتماد و دل سپار تفویض و تسلیم  
و چشم سیر قناعت قیلقدن و غنی قلب اولقدن عبارت اولور و تقدیر کلام بویه دیمک  
اولور که چونکم سنک قلبک محشرده اولان دولت و سعادت کورر نیچون اول  
جانبه دلیر اولمز و نیچون حضرت حقه اعتماد و استناد ایدوب توکل قیلز و نیچون  
کوکل ای کا و رمز و اصمراز و نیچون غنی القلب اولوب حرص و طمع بدن اجتناب  
قیار سنک یوز که دین باده سندن فر خلق قنی اگر سن بحری کوریدک کف سخنی  
قنی یعنی اگر سن بنم دینم واردر و بن دین شرابی نوش ایدلردنم دیسک سنک  
یوز که دینک فر خلقندن و فرور و نفعندن علامت و اثر قنی که سیما خود باطنده  
اولان اوصاف و خصایلدن مخبر و معرف اولور (سیما هم فی وجوههم من الاراسیجود)  
آبتی بومنه نایه دلالت قیلور و الظاهر عنوان الباطن کلامی دخی بومنه نایه هم شاهد  
اولور اگر سن بحر حقیقتی کوریدک سنده جود و سخالی قنی اول کسه نهری  
کوردی آبی نشندلردن دریغ ایتمز علی الخصوص اول کسه که اول دریای میخی  
کوردی یعنی باخصوص که برکسه حق تعالی ک در یای فیضه و سحاب کرم  
و لطفه نظر ابر کوردی اول کسه عطشاندن آبی دریغ ایتمز و محتاج اولملری منع  
ایدوب بخیل و ممک اوللر بولنه کتمز

تمثیل مرد حربص نایبشده رزاق حق را و خزاین رحمت اورا بموری که  
در خرمکاه بزرگ بادانه کندم می کوشد و میجوشد و می لرزد و بنجیل  
می کشد و سعت آن خرمن را نمی بیند

بوسرخ شریف حق تعالی ک رزا قلغنی و دخی انک خزاین رحمتی کورمین مرد  
حربصک شول بر موره تشبیه اولنسنک و تمثیل قیلنسنک بیاندر که اول مور اولو  
و عظیم خرمکاهده بر کندم دانه سنه سعی ایلر و اول دانه اوزره جوش و خروش ایلر  
وز باده حرصندن انک اوزرینه لرزان اولور و نجیل و سرعتله آتی خانه سنه چکر  
اول خرمک و سعتی و زیاده و فرتی کورمز \* مشوی \* مور بردانه بدن لرزان  
بود \* که زخر منه های خوش عیان بود \* می کشد آن دانه ربا حرص و بیم \*  
که نمی بیند چنان چاشی عظیم \* مور دانه اوزره اول سیله لرزان اولور که خوش  
خرمنلردن عیان اولور یعنی خوش اولان خرمنلری کندیدن مور بردانه اوزره  
حرص اولور و اول دانه اوزره لرزان و اضطراب قیلور اول دانه بی نیجه حرص  
و خوفله چکر که اول مور انجلیسن عظیم بر چچی کورمز و انجلیسن بیوک خرمنلره

نظر ابر کورمز باخصوص که اول مور بردانه بی برسنه دن برسنه به و آنچه به دک  
یسه اکا کفایت ایلردی نه کم طبیعت حیواناته عالم اولان حکما بویه دیمشدر که بر مور  
بریلدن بریله دک بردانه بی یسه دو که ده مز مع هذا اول بردانه به قناعت ایجاب  
زیاده حرصندن نیجه دانه لر جمع ایدوب اول جمع ایلدیکی دانه لر با بهض حیواناته  
غدا اولور و با خود یرالتنه چور و یوب قیلور \* مشوی \* صاحب خرمن همی  
کوریدک هی \* ای زکوری پیش تومعه دوم شی \* توز خرمنهای مان دیده \*  
که بدان دانه بجان پیچیده \* صاحب خرمن سو بلر که هی مور حرص ای  
کورلککدن سنک او ککده معدوم و لاشی شیدرسن بزم ارزاق خرمنلردن همان  
آنی کورمشسن سن اول دانه اوزره جان و دل ایلر طولا شمش و صارلشسن  
\* مشوی \* ای بصورت ذره کیوان را بین \* مورلنکی روسلیما را بین \*  
تونه این جسم توان دیده \* وارهی از جسم کر جان دیده \* ای صورنده ذره  
کیوانی کور یعنی ای صور تا حقیر و صغیر اولان بو آسمانی و کیوانی کور که حق  
تعالی (وفی السماء رزقکم و ما توعدون) بیوردی سن مورلنکن یوری سلیمانی کور  
یعنی سن برحقیر و ضعیف فرجه سن یوری سلیمان حقیقتی کور که اول نقدر خدم  
و حشمه و خورنده به مالکدر سن همان بوجسم دکل سن سن اول دیده سن که  
انسان دیده منزله سنده در جسمدن کیو قورتلور سن اگر جانی کورمش ایدک  
یعنی ای صورتا مور ضعیف کی اولان انسان همان بوجسم دکل سن بلکه سن  
دیده کائنات و چشم موجودات منزله سنده سن جسم کورمکدن قورتلور سن  
اگر جانی کورمش ایدک کر کدر که نفس ناطقه به اقبال ایده سن وانک فضائلی  
استکمال ایلک طریقنه کیده سن همان نفس ناطقه ایلر انسانسن جسمله انسان  
دکلسن کافال البستی (بیت) اقبل علی النفس و استکمل فضائلها \* وانت  
بالنفس لا بالجسم انسان \* با خادم الجسم کم تسعی لخدمته \* انطلب الربح فیما  
فیہ خسران \* \* مشوی \* آدمی دیدست و باقی کوش و پوست \*  
هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست \* هر نه بی که انی کوز کورمشدر اول  
شی اودر یعنی انسان کوزدر و کورمکدن عبارتدر جسم انسانیده کور بیچی و بیلیچی  
و ادراک قیلچی نوره آدمی دینور و باقی و ما عدا اولان لحم و پوست و اعضا  
و جارج و اعصاب و استخواندر آدمینک بصر بصیرتی هر نه کوردی و هر نه شی  
ادراک قیلدیه اول شی آدمینت قیمتی و اول آدمی هم اول شی قدردر الحاصل  
آدمی هر نه شی کوروب بیلدی واکا محبت و همت قیلدیه همان اول شی ایلر  
وزن اولنور و قدر و قیمته آنکله برادر \* مشوی \* کور را غرقه کندیدک  
خرمن \* چشم خنم چون باز باشد سوییم \* چون بدر باره شد از جان خنم \* خنم



یا حیون برآرد اشته) کوهی بر خمدن غرقه ایلر خک کوزی یم جاننه چونکم  
کشاده اوله چونکم جان خمدن دریاه یول بوله خم جیگونه عربده و غلبه کتور  
اشتم لغته بر قاج معنایه کلور بونده عربده و تحکم و غلبه معنایه مراد او اور  
یعنی مثلاً بر کوپک کوزی چونکم دریا جاننه کشاده اولسه و در بادن اکا همیشه  
مدد و معاونت کسه اول بر کوب آبدن بر عظیم کوهی غرق ایلر چونکم کوپک  
جانندن و دروندن دریاه یول اوله اول کوب فی المثل بر عظیم نه ره نیجه تحکم  
و غلبه کتور ایه کذلک بر انسا نکه دیده جانی دخی دریای حقیقت جاننه  
همیشه کشاده اولسه و اکا اول دریای حقیقتدن دائم مدد و معاونت کسه اول  
انسان طاعلر کی نیجه وجود صاحبزنی غرق ایلر که قادر اولور ننه کم حضرت  
موسی علیه السلام طاع کبی اولان فرعون توابعیه یله غرق ایلدی چونکم  
بر کسه نک دروندن دریای حقیقت یول اوله و دریای حقیقتدن انک دروننه همیشه  
مدد و معاونت کله اول کسه بود نیاده جیگونه سرایت اولان و آب عقل و فهمله  
طولان کسه به غلبه و تحکم ایلر ﴿ مشوی ﴾ زان سبب قل گفته دریا بود \*  
هر جه نطق احدی کو یا بود \* گفته اوجله در بحر بود \* که داش را بود در  
دریا نفوذ) اول سبیدن قل گفته دریا اولدی هر نه بیکه نطق احدی کو یا  
اولدی اول حضرت نک گفته سی جله در بحر اولدی که اول حضرت نک قلیک دریاه  
نفوذی اولدی نفوذ ذال هججه ایلله اوقنور و بود اکا قافیه اولفدن اتری ذال  
هججه ایلله اوقنور لسان عجمده دال ذال اوقنق و ذال دخی دال اوقنق جا زدر  
یعنی دریاه متصل اولان خم جیگونه غالب اولدیغی و طاعلری غرقه قیلدیغی  
سبیدن هر نه کلامی که احد علیه السلام حضرت تری نه منسوب اولان نطق سو بلجی  
اوله اول قول گفته دریای حقیقی او اور و آنی حق تعالی حضرت لری اول حضرت نک  
دروننه وحی قیلور ( و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی بوحی ) آیت کریمه سی  
بومعنایه شاهد او اور اول پیغمبر علیه السلام گفته سی جله بحر حقیقتک  
درلری و جواهر لری ایدیکه اول حضرت نک قلب شریفک دریای حقیقت یولی  
و وصولی اولدی و دریای حقیقتدن اول حضرت نک قلبنه همیشه فیض و مدد  
کادی پس انک مبارک دهانندن جریان ایلین بنایع حکم حکم الهی اولدی  
وانک لسان شریفندن ظهوره کلان احابث قدسیه به کلام الهی دینلدی  
﴿ مشوی ﴾ داد دریا چور زخم ما بود \* چه عجب در ماهی دریا بود)  
دریانک داد و عطاسی چونکم خم آبدن اوله با خود معنی دریانک دادی چونکم  
بزه مضاف اولان خمدن اوله نه عجب بر ماهیده دریا اوله خمدن مراد حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اولور و ماعربی او اور سه آب و عجمی اولور سه

بزه مناسنه اولور و ماهیدن مراد غواص بحر حقیقت اولان ولی کامل اولور  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که دریای حقیقتک داد و عطاسی چونکم بزم  
جنسمزدن اولان و یا خود بزه متعلق اولان رسول علیه السلام خم وجودندن  
اولدی و اول حضرت نک وجود شریفندن بری بو قدر فیوضات الهی ظهوره کادی  
عجب دکلدر که ماهی بحر حقیقت اولان بر ولینک باطننه دریا اوله ننه کم ( لایسمنی  
ارضی و لاسمائی و لکن یسعی قلب المؤمن النقی الثقی الوریع ) حدیث قدسیه  
بومعنا بی مؤید اولور و ماهی بحر وحدت اولان عبد کمالک وجودنده دریای حقیقتک  
اولدیغنه بو کلام قدسی دلالت قیلور ﴿ مشوی ﴾ چشم حس افسرده بر نقش  
ممر \* نش ممری بدنی و اومستقر ( چشم حس نقش ممر اوزره افسرده سن انی ممر  
کور رسن اول مستقر کورر ممدن مراد بو عالم صور بدرتش تانک ضعیله تواشدن  
مخفقدراش مصرع اواده اولان ممره عائد اولور و اوضعی بیت اولده اولان دریای  
حقیقتک ماهیسنه عائد اولور تقدیر کلام بویه دیمک اولور که حس کوزی بو ممر  
خلق اولان عالم صور بیک نقش و نکاری اوزره طوکش و باطن صور و اشکالی  
کور میوب انک ملکوتندن و حقیقتدن اعمی قالمشدر ای ظاهر بین وای بی یقین سن  
بو ممر خلق اولان عالم صور بیک نقشه کورر مکه ممر کورر سن و اول ماهی بحر  
حقیقت اولان انسان کامل بو عالم صور بیک ملکوتنی و حقیقتنی کورر مکه انی مستقر  
کورر بو عالم صور بیک نقوش و اشکالنه نظر اولسه ممر و وفانی و زائدر اما چشم  
حقیقت بینله باطننه و حقیقتنه نظر اولسه معدن و مستقر در پس حقیقت بین  
اولان انسان بو عالم باطننه و حقیقتنه ناظر اولوب مستقری کورر و حالا بو عالم صوریده  
ممدن حقیقتنه نظر ابر کورر ﴿ مشوی ﴾ ابن دوی او صاف دید احوالست  
ورنه اول آخر آخر اولست ) بوابیکلک احوال اولان دیدک و صفلر بدر بو خسه  
اول آخر آخر اولدر یعنی کوپی غیری و دریایی غیری و بحر و بو عالم ظاهر  
غیری و عالم باطنی غیری کورر مک احوال اولان کورر مکه و صفلر بدر که احوال اولان  
کوزهنوز دخی مغایرت و اثنبندن پالک و بری اولمشدر لایب چشم احوال خلیفه بی  
غیری و مستخلفی غیری و عالم ظاهر و عالم باطنی غیری کورر دبدده حس سرابی  
آب صافی و نقطه جواله بی دایره کورر دیک کی مع هذا بویه دکلدر بلکه اول سراب  
بر نمایشدر و ممری اولان دایره اصلنده بر نقطه در و احوالک دخی بر شبی بر کورر می  
غلطدر پس حقیقتنه خلیفه مستخلفک عیندر و بو عالم ظاهر عین باطندر و عالم  
باطن هم باعتبار ظهوره عین ظاهر در و بو اعتبار اوزره اول عین آخر و آخر عین  
اولدر ( هو الاول والاخر و الظاهر والباطن ) آیت کریمه سی بومعنایه شاهد  
و ادلدر زبرا حقیقتنه ظاهر الله و باطن الله و اول الله و آخر الله عین ظاهرینده



باطن وعین باطنیده ظاهر در وعین آخر یتده اول وعین اول یتده آخر در ( بیت )  
هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن \* بجز باهو و یا من هو کسی دیگر نمی دانم \*  
بیورد قلمی بیت شریف هم بومنی اوزره دلیل باهر در و شیخ اکبر رضی الله عنه  
حضرت تریک فتوحات مکیده سبحان من اظهر الاشياء وهو عینها دید کلامی  
قول ودخی ( بیت ) فی کل شیء له آیه \* تدل علی انه واحد ) بیورد قلمی  
بیت هم بوفوی اوزره برهان ظاهر در و بویک و بوقولک تحقیقی جلد اولک و اثنائه  
قریب وزیر حکایه سنده \* تو وجود مطابق فانی نما \* بیتک شرحنده مرور باشد در  
انده طلب اوله و احوال دو بین اولفدن و بوعلمه و سره انکار قیامدن حذر قیانه  
\* مثنوی \* هی زجه معلوم کرد داین زبعت \* بعت راجو کم کن اندر بعت  
بحث \* شرط روز بعت اول مردنست \* زآنکه بعت از مرده زنده کردنست )  
هی بوعلم ندن معلوم اولور بعتدن معلوم اولور بعتی استه بعت خصوص سنده بحث  
ایله روز بعتک شرطی اول اولیکدر زباعت مرده دن زنده ایلیکدر بعت اغنده  
برندن برنسته بی قو پارمه دیر قیامته انکچون بعت دیدلر کدر کس مقبره سندن  
قو پار یابو حیات بواور وقائم اولور اما بعت اول اولیک شرطدر زیر اولینجه  
و مقبره ده نیجه زمان مدفون اولینجه بعت اولق و حیات بولق احتمالی بوقدر  
پس بعت دخی عند المحققین ایکی قسمدر بری بعت صور یدر که اول موت اضطراری  
ایله بوجسددن اولد کدنصره و قبره داخل اولد قدنصره قبردن بعت او اب  
حشر اجساد اولور قیامت کبریک سری و حقیقی اول کون ظهوره کلور  
و حقایق هر کسه اول کون عیان و آشکار اولور و بری دخی بعت معنوی یدر که سالک  
موت اختیاری ایله اولد کدنصره و فانی اولد قدنصره و مجازی اولان وجودی  
قیدندن نجات بولد قدنصره و انوار ذاتیه ایله نیجه مدت مدفون اولد قدنصره  
الله تبارک و تعالی حضرت تری آتی ( آخر ج بصفتی فز راک رآتی ) قولک مفهومی  
اوزره مرتبه فنادن مرتبه بقا بالله صفات الهیه ایله متصف اولد بی حاله  
بعت و اخراج ایلر پس اول سالک بومرتبه ده بقای الهیه ایله باقی و حیات ربانیه ایله  
حی اولور و هر نه قیامورسه همان حضرت حقه قبلور بومرتبه ده او اشیایی حقدن  
غیری و حتی اشیادن غیری کورمز بلکه خلقی حقه قائم و حق مرآت وجود  
خلافتده ظاهر و مجلی کورر و برکثرت کورر که فی الحقیقه عین وحدتدر  
و بروحدت کورر که کثره اشیاده نمایان اولمشدر پس بومرتبه ده اکا ظاهر عین باطن  
و باطن عین ظاهر و آخر عین اول و اول عین آخر کورر نور و بوعلم بعت معنوی ایله  
بولور و بصر حقانی ایله مشاهده قیلور انکچون بویته ایلرله بوعلمک معلوم  
و بوسرک مفهوم اولسنه طریق نه ایدو کنی طالبلره تعلیم ایدوب بیوردلر هی طالب

بوعلم ندن معلوم و بوسرندن مفهوم اولور دیر ایسک بعت معنویدن معلوم اولور  
مادامکه بوجود مجازیدن اولیده سن و کبر و فنا مرتبه سندن بعت اولیده سن بوعلم  
سنتک معلومک اولز پس بوعلم اگر سکا معلوم اولق کر کسه معنوی اولان بعتی  
ایسته و بوبعت خصوص سنده عقلیکه بحث ایله بوجود انیدر مجرد عقلله و بوندن  
بحث ایتمکله بیلنر بلکه بالفعل بعت اولغله بیلنور نه کم روز بعتک اسرار دخی  
مقبره دن بعت اولد قد نصره بیلنور و مشاهده قیلنور روز بعتک شرطی اول اولیک  
اولد بیگی کبی بعت معنویک دخی شرطی اولاموت اختیار ایله اولک و بوجود مجازی  
قیدندن خلاص اولد قدر زیرا که بعت مرده دن زنده ایلیک لکر مادامکه سن  
موت اختیار ایله اولیده سن معنی منبت اولز سن و مادامکه معناده بعت اولیده سن  
بو ذکر اولنان علم لدنی و سر الهی نه دیمکدر بیلنر سن اگر بونی بیتک استرک بونک  
شرطی و طریق بعت اولمقدر و افنای وجود قیامدر معلومک اوله \* مثنوی \*  
جمله عالم زین غلط کردند راه \* که عدم ترسند و آن آمد پناه ) جمله عالم بوسیددن  
بولی غلط ایتمدیلر که انلر عدمدن قور قورل و او پناه کلدی عدمدن مراد بونده  
عدم اضافیدر که مراد وجود مجازیدن فانی اولمقدر یعنی جمله عالم بوسیددن بولی  
بتور دیلر و غلط ایتمدیلر که انلر بوق اولمقدن و افنای وجود قیامدن قور قورل و حال  
بو که اول بوقلق انلره پناه کلدی و انلره ملجاء و مأوی اولدی پس سعادتله زنده  
اولق استن کسه یه ارادته اولک لازم اولدی نه کم ( مت بالاراده تحی بالسعادة )  
دیندی و محبوب حقیقه و اصل اولق استن کسه بی نفسی و انانیتی محو و فانی ایلیک  
واجب و لازم اولدی کافال المغربی ( بیت ) من یطلب فی الحب من حب وصال  
\* من غیر فناء نفسه فهو محال \* ان تتهی ان تبلغ و صل المحبوب \* دع نفسك فی الدرب  
و تقدم و تعال \* مثنوی \* از یکجا جویم علم از ترک علم \* از یکجا جویم سلم  
از ترک سلم \* از یکجا جویم هست از ترک هست \* از یکجا جویم سبب از ترک دست )  
علی قندن استر ز ترک علمدن و سلمی قندن استر ز ترک سلمدن هستی قندن طاب  
ایلر ترک هستدن سبی قندن طلب ایلر ترک دستدن یعنی حقیقه بیلکی و علم  
الهی ایله عالم اولغی قندن طلب ایلر کندی ترک بیلدیکنی ترک ایتمکله و فنا بولنه  
کتمکله ( مصرع ) بیلدیکندن کچمین عرفانه اولز آشتنا \* دیمشدر لایب بوعلم  
لدنیک طالبی اولان کسه کندیکنک مجازی و رسمی اولان علمنی ترک ایلیک  
استر تا کم صفای دل حاصل اوله و بوعلم شریفه واصل اوله و کذاک صلح  
حقیقی بی دخی ترک صلح نفسانیده دیله مک کرک مادامکه نفسله و شیطانه  
واهل نفسله و احزاب شیطانین ایله برکسه نک صلی اوله اول کسه صلح حقیقی  
ندر بیلر من و حضرت حقه و انبیا و اولیا علیهم السلا میله صلح قیله من



ووجودی قدن استیلم دیرایسك ترك وجود مجازی ایلکدن استك كرك مادانكه  
 بووجود مجازی هستی موهومی برنده اوله وجود حقانی الهی و مجازی اولان  
 وارانی برکسه ترك ایلیمجه حقانی اولان وارانه اول کسه واصل اولار پس هستی  
 حقانی طالبی هستی مجازی ترك و فنا ایتکله بولور ترك وجود ایتکله وجود  
 حقانی صاحبی اولورل حقیقت باغك سیننی بزقندن استیلم دیرایسك دستي ترك  
 ایلکدن استك كرك مثلا برکسه بوعالم صوریده بر باغه کیرسه و برالما آغجی اوزره  
 برنجیه الما کورسه لابد آنی الماغه برال لازمدرکه الیز اول المانی المی میسر اولر  
 اما حقیقت باغك عکسیدر برکسه حقیقت باغنه کیرمک استه سه اولار ترك وجود  
 ایلک استراندنصکره اول حقیقت باغك الما سنی المغه ترك دست ایلک استرالبته  
 کندیك دستي و قدرتی و نصرتی و ارزعم ایلین کسه اول معنوی و حقانی اولان  
 سبی المغه قادر اولر از کجا جویم سبب برینه بعضی نسخده از کجا جویم دست  
 واقع اولشدر لکن اصح اولان اولیکدر مشوی \* هم توانی کردیایم  
 المعین \* دیده معدوم بین راهست بین ) ای نعم المعین اولان پادشاه هم سن قادر سن  
 معدوم بین اولان کوزی موجود کور یچی ایلکله یعنی ای کوزل معاونت ایدیچی  
 خدا معدوم کور یچی کوزی موجود کور یچی ایلکله سن قادر سن بو خلافتك  
 کوزلی جبعافی الحقیقه معدوم اولان شیلری موجود کوررل و حقیقتده موجود  
 اولنی دخی معدوم کوررل الهی سن شول کوزل معین سنکه بو خلقك معدوم  
 کور یچی کوزل بنی موجود کور یچی ایلین سن مشوی \* دیده کواز عدم  
 آمد بید \* ذات هستی راهمه معدوم دید ) بر کوز که او عدمدن بید و ظاهر  
 کلدی واراق ذاتی دوکلی معدوم کوردی یعنی بر کوز که اول کوز اصلنده عدم  
 ایدی عدمدنصکره وجوده کلدی و ظاهر اولدی اول ظاهر کوزی هستی  
 حقیقتك ذاتی دوکلی معدوم کورر و حقایق اشیا بی هم کوره یوب معدوم صانور  
 اما بو موهومی و مجازی اولان وجودی موجود و باقی کورر لابد حقیقت بین  
 اوله یوب غلط کورمکدن خالی اولر مکر اول کوز مبدل اوله و نور الهی ابله منور  
 اولق مرتبه سنی بوله مشوی \* ان جهان منظم محشر شود \* کرد دیده  
 مبدل و انور شود \* زان غاید این حقایق ناتمام \* که برین خامان بود فهمش  
 حرام ) بو منظم اولان جهان محشر اولور اگر ایکی کوز مبدل و انور اوله اول  
 سبیدن بو حقایق ناتمام کور بنور که بو خامان اوزره انک فهمی حرام اولور یعنی  
 بو منظم و مرتب اولان جهان محشر اولور و سرار و حقایق بوعالمده هم ظهوره  
 و عیانله کاور اگر ایکی کوز غلط کورمکدن خلاص اولوب تبدیل اوورسه  
 و نور حقله منور اولوب بواشیایه اول انور اولان کوزله نظر قیاورسه نته کم

حضرت رسول صلی الله علیه وسلمك اوغلانی زید ریاضتله تبدیل دیده قیلوب  
 انك کوزلی انوار الهی ابله منور اولدقدنصکره بوعالمده محشری کوردی و احوال  
 آخرته نظر ابر کوردی نته کم (مکائی نظر الی اهل الجنة ینعمون فیها و انظر الی  
 اهل النار یتعذون فیها) دیدی و حضرت نبی علیه السلام اکاحیت فالزم بیوردی  
 و بونك تحققی جلد اولك آخرنه قریب مرور قیلدی و حضرت علی کرم الله وجهه  
 و رضی الله عنک (او کشف الغطاء ما زددت یقینا) بیورملری هم بومعانی و بید  
 اولدی اول حضرت حقایق اشیا و احوال دار عقی شول مرتبه ظاهر و پیدا  
 اولمش که اگر غطا کشف اولسه اکا مور اخرویه و حقایق کونیه دن بریقین  
 زیاده اولیه و اول حینه حقایق تمام کورمک کلیدی انکی چونکه اول حضرت  
 حقایق کونیه بی بالتام و الکمال بود نیاده مشاهده قیثشدر بو حقایق اشیا  
 بوعالمده اهل حس اولنله و همان صورته قلانله انکی چون ناعلم کور نور که  
 بو خام اولنله و کمال مرتبه سن بولوب اسرار حقیقتدن محروم قلانله اول حقایق  
 فهم ایلک بود نیاده حرام اولدی و بالتام حقایق مشاهده ایلک انله یوم آخرته  
 میسر کلدی اما اولر دن اول بعث اولنله و نور حقله بواشیایه نظر قیلنله حقایق  
 اشیا بود نیاده حالا کشف اولوب بالتام کورندی اما هنوز دخی بو وجود مجازی ایل  
 زنده اولنله بو حقایق فهم ایلک حرام اولدی و بونلر بو نعمت و لذتدن محروم  
 قالدی مشوی \* نعمت جنات خوش بردوزخی \* شد محرم کرچه حق  
 آمد سخی \* در دهانش تلخ آید شهد خلد \* چون نبود از وافیان در عهد خلد  
 خوش اولان جناتك نعمتی دوزخی اوزره محرم اولدی اگرچه حق تعالی سخی  
 کلدی اول دوزخینك دهانته شهد خلد تلخ کلدی چونکم عهد خلدده و افیلردن  
 اولدی بیت اول سؤال مقدره جواب اولدی کانه سؤال لازم کلور دینه و هاب  
 مطابق و جناب حق فیضنده خود بخول بو قدر اول خامله دخی بو حقایق تمام  
 کوسترسه و انله دخی بو نعمندن و برسه اولر میدی جواب بیوررل اگرچه حق تعالی  
 حضرتلری سخی و جواد کلدی و انك فیض و عطا کسترلکی شایه بخلدن پاک  
 و مزه اولدی ولیکن دوزخه منسوب اولان قوم اوزره خوش اولان جنات طالبه نك  
 نعمتلی محرم اولدی انکی چونکه انلر جناتك نعمتلیرینه تحصیل استعداد ایلدی  
 زیرا (الخیثات للخیثین و الخیثون للخیثات) آیتك مفهومی اوزره جهنم که  
 فی الحقیقه جای خیشدر خیشلر ایچوندر و خیشلر دخی انکی چوندر (والطیبات  
 للطیبین) آیتك موجب اوزره جنات دخی فی الحقیقه طیباندر طیب و طاهر اولنله  
 ایچوندر طیب و طاهر اولنلر دخی انکی چوندر برکسه دخی هنوز خیش ایکن  
 بلا استعداد نعم طیبه بی استه سه و حق تعالی اکا و رسه اول نعم طیبه نك اهل دخی



خیثاه اهل اولان کسه به اول طبیب اولان نعمتلی ایر کورسه اول خیثاه اهل  
اولان خیث اول نعم طیبه بی قبول قلیبه وانی اخذ و تناوله دخی قادر اولیه ابدی  
بلکه خلد برینک شهد و سگری اول خیث اولان دوزخینک دهاننه تلخ کلبدی  
اول شهد و سکردن استکراه قیلیدی چونکم خلد برینک عهد نده و طریقتنده  
وافیلردن اولدی و عاشق و صادقلر کبی اولدی و انک یولنه سلوک قیلیدی پس  
اول خلد برینک نعمتندن لذتندن هم ذوق المدی و لذت بولدی حالا بودنیاده شول  
جاهل و غافل اولان کسه لر که جنان جنانه متعلق اولان علوم و عرفانی اولیا و عرفا  
انلره عرض ایلمسه لر و کلک بوم عارف یقینیه و نعم روحانیه دن اکل ایدک دیو  
سویلسه لر انلر نعم روحانیه نك واذواق جنانیه نك اشتراستندن فرار ایدرلر و جهنم  
کبی اولان نفسلرینک مرادی و مقتضای جانیه کیدرلر چونکم اولیا و عرفا  
رضی الله عنهم دخی بواهل هوا و ارباب دنیا نك کنند یلرینک متاعنه عدم  
رغبتلرین کوره لر و بونلرک فانی اولان دنیانک متاعنه میل و محبت ایلد کلرینه  
نظرا بر کوره لر انلرک بوطائفه به روحانی اولان متاعی و ربانی اولان ذوق جانی  
و علوم و عرفانی و برمه و بیع اتمکه میل و رغبتلری اولان مشوی \*  
مر شمارا نیر در سودا کری \* دست کی جنب چو نبود مشتری \* کی نظاره اهل  
بخریدن بود \* آن نظاره کول کردیدن بود (تحقیقا سزه دخی آنی اهل دنیا  
سودا کرلکده چونکم مشتری اولیه ال چن حرکت ایلر نظاره چن المقلغه اهل  
اولور اول نظاره کول طوالمقلغه اهل اولور بونک ایکی مصرعنده بیله اولان  
نظاره نظر ایدیچی معانسه در اصلنده تشدید ایلد در وزن ایچون مخفف او فتور  
و مصرع ثانیه اولان نظاره کوله صفت اولور و کردیدن لفظندن مقدم مضاف  
مقدر اولور اهل کردیدن تقدیرنده اولور مصرع اولده اولان اهل بخریدن بومعنا به  
دلالت قبول و تقدیر کلام بویله دیمک اولور تاجران معنوی و خواجکان بازار  
حقیقینک حقانی اولان متاعلری طالب و راغب اولیان اهل دنیا و اصحاب هوا به  
و برمه و انلره بیع و شرا ایلمکه میل و رغبتلری اولان و بو که انلرک دخی الیری  
و ارمز تحقیقا ای اهل دنیا سزه دخی اگر مشتری اولسه بیع و شرا وقتنده مجرد  
متاعلری نظر ایدیچی اولان احقه اول متاعلری و برمه الکر چن وارر و قلبکر  
اکاچن میل و رغبت قبول بازار ایچره مجرد اسباب و متاعه نظر ایدیچی کسه آنی  
المقلغه چن اهل اولور اول کول اولان نظر ایدیچی بازار ایچره دونه کلکه  
طوالمقلغه اهل اولور و بازاری کوشه بکوشه طوالمقوب دکانلرده اولان سلعه  
و متاعی سیر قبولر و کند یسنی مشتری شکنده قوبوب آنی بونی خریدار اولغه  
مشغول اولور \* مشوی \* پرس پرسان کین بچند و آن بچند \* از بی تعبیر

وقت و ریشخند \* از ملولی کاله بچند و آن بچند \* نیست آن کس مشتری و کاله جو \*  
کاله را صد باردید و باز داد \* جامه کی پیچود او پیچود (اول کول اولان نظر  
ایدیچی بازار ایچره صورارق سوال ایلد رک بویله دیو که بومتاع نیجه به اول  
متاع قاج اقچه به تعبیر وقتنده و ریشخنددن اوتری ملولقندن سندن کاله استر  
اول کسه مشتری و کاله جو دکله در یعنی بازار ایچره دور قبلان واکا و بوکاناظر  
اولان کول بازار ایچره بونیجه به در و اول متاع قاج اقچه به در دیو وقتنی کچور مکدن  
اوتری و بازار کانه ریشخند و استهزادن اوتری دکان بدکان کزوب صوره صوره  
طولانور و سیر و دور قبولر بونک کول سندن متاعی ملولقندن استر بویله کسه  
فی المثل و فی الحقیقه صحیح مشتری و کاله جو دکله بلکه همان انک دکاننه واروب  
متاعلرینه مشتری اولمی کند بینه عادت قیلشدر و انک بونک متاعنه لاغله مشتری  
اولمشدر بونک کبی بی معنی اولان زواند روز کار کاله بی صشدبار کوردی و کبرو  
صاحبنه و یردی جامه اوله جق متاع و قاشی اول یاده قچن او لخدی اول باد هوا  
او لخدی اطلس و قاش آلان صحیح مشتری جامه اوله جق قاشی برابکی کره  
او لحدرد کد نصرکه اقچه سن و یروب آنی آلور اما صحیح مشتری اولین یاده و بی  
معنی کوه زلک ابدوب بر نیجه دفعه او لحدرد کد نصرکه برنسنه بی بهانه ابدوب  
آخر آنی بینه المز \* مشوی \* کوفدوم و کروفر مشتری \* کومزاح کنکلی  
و سرسری \* چونکه در ملکش نباشد حبه \* جز بی کنکل چه جوید حبه \*  
در تجارت نیستش سرمایه \* پس چه شخص زشت اوجه سایه (قنی مشتری نك  
قدومی و کروفری قنی کنکلی و سر سری اولان کسه نك مزاحی چونکم اول  
سرسری نك ملکنده برجه اولیه کنکدن غیری برجه بی نه استر انک تجارتده  
بر سرمایه سی بوق پس انک زشت اولان شخصی نه بر سایه نه مزاح لاغله  
دیرلر و کنکل دخی لاغله و کوه زلکه دیرلر کنکلیده اولان بانه بیه اولق و مصدر به  
اولق هم جائزدر سرسری عبث و بیهوده لکه دیرلر و تقدیر کلام و توضیح مرام  
بویله دیمک اولور که بر بازاره بر مشتری نك کلکی و کروفر قیلکی قنی و بزه  
بیهوده و بی سرمایه اولان کوه زلک لاغی و کوه زلکی قنی که بویا بیکس نك مایبندده  
مناسبت بوق و تفاوت قنی چوقدر چونکم اول بیهوده اولان کوه زلک ملکنده  
بر دانه و برجه اولیه کوه زلک ایلمکدن و لاغ قیلقدن غیری برجه بی اول نیجه  
استر برجه و جامه بی اول بیهوده و بی سرمایه استر الا کوه زلکدن اوتری و عمرن  
کچور و بانی و بونی استهزا قیلقدن و مشتری کورنمکدن اوتری ایلر چونکم بر یاده  
و بی معنی اولان کوه زلک تجارت و بیع و شرا قیلقدن بر سرمایه سی اولیه بلکه  
مرادی انک همان کوه زلک اوله بویله خیث زشت و قبیح اولان شخصی



نه و بر کولکه نه انک شخص قبیحی ایله بر کولکه نك فرقی بوقدر بواصلاره  
کولکه سی کو کچک دیرلر بونلرک بازار کانه فائده سی بوق وزحقی قتی چوقدر  
بو کونه کسه لک دکان او کنده قارلی اولسندن غیری و مشتری کورینوب ویهوده  
بره کوه زلک قیلمسندن دکان او کندن کتبی و غیره بیه قصد و عزیمت ایتمی  
بازر کانه هر وجهه انفع و اولیدر کذلک بو طریق و حقیقت بازارنده دخی بو کونه  
نیجه کوزلر و بی معنی و بیهوده چوق بی مایه لر واردر که کندیلرینی متاع علم  
و معرفته مشتری اولق شکنده و کاله اسرار و حکمته خریدار اولق هیئتنده  
کوسترلر و کلوب بازار حقیقته کیرلر و صاحب مقام اولان ر بازار کان اخروی  
و خواجه معنویک متاع و حکمته و ذوق و معرفته مشتری کورینوب کوه زلک  
قیلورلر ر زماندنصکره اندن فراغت ایدوب بر آخر مقامه کیدوب واروب اول  
مقام صاحبی اولان صاحب دولک متاعنه مشتری اولق و آتی آلق شکنده  
کورینورلر مراد لری همان تضییع عمر اولوب فی الحقیقه انلرک متاعنه مشتری  
اولدقلرندن ماعدا آنده و بونده عمر لری ضایع ایدوب بیهوده بیه کزیمکدن  
و کوه زلک قیلمسندن خالی اولرلر بو کونه زواید روزگارک بر نیجه کلمسندن و انک متاع  
علم و حکمتنه مشتری اولسندن کلامی و مشتری اولامسی نیجه و جوهله اولیر  
زیرا بویله نفوس ضایعه نك ملکنده برجه قدر دانش اولیه و طریقت بازارنه  
بازجق سرمایه ایله کلمه انک شخص زشتی ندر و بر سرمایه ندر بویله کوه زلک  
شخص قبیحندن بر کولکه نیجه و جوهله یکدر پس ای طالب اسرار الهی وای  
خریدار علوم و حکم ربانی اگر بو بازار طریقته کک و متاع حکمتی و کاله اسرار  
و معرفتی الموق استر ايسک بو بازاره سرمایه ایله کل اگر بونده سرمایه سز کور  
ایسک دستارکی طولد بره من سن و بو متاعلردن بر متاع اله من سن ( بیت ) ای تهی  
دست رفته در بازار + رسمت بر نیاورى دستار \* مثنوی \* مایه در بازار این  
دنیاز رست \* مایه انجاء عشق و دو چشم ترست \* هر که اوبی مایه در بازار رفت \*  
عمر رفت و باز گشت او خام و رفت ( مایه بودنیانک بازارنده سیم و زرد مایه آنده  
عشق و دو چشم تر در هر شول کسه که بازاره بی سرمایه کندی عمری کندی  
و او حرارته خام کیر و دوندی یعنی بودنیانک بازارنده مایه سیم و زرد بودنیانکارنده  
بر کسه سیم و زرد سیم بر متاعی المغه قادر اوله من و بی سرمایه بر بازار کاندن بر کاله بی  
بر مشتری اشتراقه من و طریقت بازارنده سرمایه عشق و محبت و ابکی اغلر کوزدر  
و سوزدر بر کسه نك اغلر کوزی و عشق و سوزی اولسه بو بازار طریقندن بر متاع  
آله من و بازار کان معنوی اولان عز بزلدن هم چوقلق نفع بوله من الحاصل شول  
کسه که بو بازار طریقته سرمایه سز کندی یعنی سرشک دیده سز و سوز سینه سز

و عشق و محبت سز قصد و عزیمت ابتدای انک عمری بپانه کندی و اول قوری خاماک  
و پخته لکله کیر و دوندی و تهی دست بر شنبه و اصل اولوب کالول کندی  
منزله بتدی ( اولک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فار بحت تجارتهم و ما کانوا  
مهندین ) آیت کریمه سزک مفهومی بو کونه لک حقیقه دینلدی \* مثنوی \*  
هی بکابودی برادر هیچ جا \* هی چه پختی بهر خوردن هیچ با ( هی قنده ایدک  
ای برادر ديسک هیچ جادیر هی بکدن اوتری نه پشوردک ديسک هیچ بادیر  
بابونده شور بامه ناسنه در بو بیتک هر مصرعی هم سؤال و هم جواب اولور و تقدیر  
کلام بویله ديمک اولور که بو بازار طریقته تهی دست کیدن و بی سرمایه قصد  
و عزیمت ایدن کسه به اگر سن ديسک هی برادر قنده ایدک و نه برده کز سن اول  
سکاسان حاله جواب و ربوب دیر هیچ برده ایدم یعنی هیچ نفع و فائده سی اولین  
رده ایدم دیر و دونوب اکاديسک بکدن اوتری بو آنده ک نه پشوردک و اطعمه  
روحانی و اغذیه نورانیدن کندی روحک ایچون شمعیه ک نه پشوردک اول سکادر  
هیج شور با سن پشوردم و کندی بی معنی و بی فائده اولان برله دوشوردم اصلا  
کندی روح و قلبم ایچون هیچ بر شور بای نورانی و غذای روحانی پخته ایدم میوب  
شوبله محتاج و کدا و بی نوا و بی غذا قالدیم دیر \* مثنوی \* مشتری شونا بجنبد  
دست من \* لعل زاید معدن آبست من ( مشتری اول تابنم المخلده به بنم بو کلو  
اولان معدنم لعل طوغره آبست آبستن لفظنددر آبستن بو کلو اولغه دیرلر معدندن  
مراد بونده در و ندر و لعلدن مراد جواهر معانیدر و تقدیر کلام بویله ديمک اولور که  
ای طالب اسرار الهی وای راغب متاع حکم ربانی صحیح مشتری اول تا کم بنم  
یدعقل و دست لسانم اول نورانی و ربانی اولان متاعلری و بر مکه حرکت قبله  
اندنصکره بنم جواهر معانی ایله بو کلو اولان معدن درونم سکانه معنوی و درر  
روحانی طوغره تا کم اول لعل روحانی بی المغه غنی القلب اوله من و کز لا یغنی نه  
ایدو کنی بيله سن و کدا چشم اولقندن و خلقه عرض احتیاج قیلقندن قورنله سن بلکه  
نیجه محتاج و کداره دخی منفعت رسان اوله من \* مثنوی \* مشتری کرچه که  
سست و بار دست \* دعوت دین کن که دعوت واردست \* باز پران کن حرام روح  
کبر \* درره دعوت طریق نوح کیر \* خدمتی میکن برای کرد کار \* با قبول  
ورد خلقات چه کار ( مشتری اگر چه سست و بار در دعوت دین ایله که دعوت  
وارد در بازی پران ایله حرام روحی طوت دعوت بولسد طریقی نوحی طوت  
کرد کار حضرتلرندن اوتری بر خدمت ایله خلایق رد و قبولی ایله سکانه کار وارد  
بو خطابلر علی طریق التجريد کندی نفس شریف لری نه اولسه ده جاز و حسام  
الدین افندی حضرتلری نه اولسه ده جاز و هر عصرده مرشد راه اولان و دین



حقه دعوت قیلان اصحاب حکمته و از باب علم و معرفت اولی ده جائز در پس تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دینک او اور که ای صاحب علم و معرفت وای مالک کاله حکمت اولان مرشد بوزمانه ده مشتری اولنلرا کرچه سست و باردایسه ده سن انلره متاع دینی عرض ایلکدن و کاله یقینی کلوک الوک دیوسو بیلکدن فارغ و بری اوله سن دین مینه بو خلقی دعوت ایلکه که دعوت ناس ایلک وارد اولشدر نته کم حدیث رسواده بویه کلشدر ( مروا بالمعروف و ان لم تفعلوه و انهموا عن المنکر و ان لم یجتنبوه کله ) رواه الطبرانی فی الاوسط عن انس ای شهباز طریقت باز همتی فضای شریعت جاننده پران ایلکه و روح جامه سنی طوت و صید ایتکه مستعد اولان سنی آزرده ورنجیده قیلورسه راه دعوتده حضرت نو حک یوانی طوت که اول اذا وجفایه نیجه صبر ایتدی ایه سندی آنک کی صبر و تحمل ایت الله تبارک و تعالی حضرتلرندن اوتری برخدمت ایلکه و ناسه بند و نصیحت و مواعظه و حکمتی الله ایچون سویه سکا خلقک رد و قبول ایلسیله نه کار وارد و سکا لازم اولان لله فی الله ناسه تبلیغ احکام الهی قیلای و برای کرد کار آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر اولمقدرد کرکسه خالق سنک سوزکی قبول ایتسون و کرکسه ایتسون و کرکسه ردایتسون کرکسه برکسه نک خانه دروننده سنک آوازی ایشتمکه و انکله ایش ایتکه استعداد و قابلیت ایتسون و کرکسه اولسون نته کم بوسرخ شریفده واقع اولان مطرب کنسیدی عادت و خصلتی ترک ایتسوب اگر آدم اولان خانه نک قبوسنده و اگر آدم اولمین خانه نک قبوسنده چالیدی و چاغردی و درون خانه ده آدم وارمیدر بوقیدر دیمدی

داستان آن شخص که بر در سرایی نیمشب سحوری میرد همسایه او را گفت که آخر نیمشبست سحر نیست و دیگر آنکه درین سرایی کسی نیست بهر که میرنی و جواب گفتن مطرب او را

بوسرخ شریف و بویان لطیف اول شخصک داستانیدر که بر سرایک قپوسی اوزره نصف اللیلده سحوره منسوب اولان طیلی ونوبتی اوردی سحور رمضان شریفده سحره قریب بنین طعامک اسمیدر و عادتدر که بعض سحورجیلر سحره قریب طبلک چالوب دف اوروب خاقی بیدار ایتکدن اوتری آواز ایدرلر اول سرایک یاننده اولان همسایه اول شخصه ایتدیکه آخر شمدی نصف اللیلدر سحر دکلدر و بردخی اولدر که سرای ایچنده برکسه بوقدر پس سحوری بوقپوده نه دن اوتری اوررسن و مطربک بویه دین همسایه جواب و برمسیدر مثنوی آن یکی میرد سحوری بردی در کهی بود و رواق مهتری نیمشب میرد سحوری را

بجد \* کنت اوراقا ئلی کای مستد \* اول وقت سحرزن این سحور \* نیم شب نبود که این شر و شور ( اول مطرب سحوره منسوب اولان طبلکی برقیونک قتمده چالیدی اول خانه پردرگاه ایدی و برمهترک طاق و رواق ایدی نصف اللیلده سحوره منسوب اولان دفی اول مطرب جد و اقدامله چالیدی همسایه لردن بر قائل اول مطربه دیدی که ای استعداد ایدیحی یعنی ای مدد و معاونت طلب قیلیحی اول بوسحوری سحر وقتنده چال که آنک وقتی سحره قریب چالتمقدرد تا کم خلق اندن بیدار اولدر و سحوریمکه رغبت قیلدر بوشر و شور و وقتنی نیم شب دکلدر بلکه بونک وقتی سحره قریب ثلث لیلده چالتمقدرد مطربک چالقسونه شروشور تعبیر اولمسی بدعت اولد یغندن اوتری و دخی و قیلله اولد یغندن اوتریدر مثنوی

دیگر آنکه فهم کن ای بوالهوس که درین خانه درون خود هست کس کس درینجانبست جز دیو و پری روزکاری خود چه یاهو میرنی بهر کوشی میرنی دف کوش کو \* هوش باید تابدا ند هوش کو ( برغیری سوزدخی اولدر که ای بوالهوس فهم ایلکه که بوخانه نک دروننده کسه وارمیدر بوقیدر بیلیه سن یهوده بر نه طبلک چالارسن و نیچون آوازه ایلرسن بوراده خود دیو و پریدن غیری کسه بوقدر پس کنسیدی روزکاری نیچون یاهو قیاورسن و ضایع ایلرسن ظاهر بودر که دفی برقولقدن اوتری چالارسن کوش قنی عقل کرکدر که بیلله هوش قنی یعنی بوچالوب چاغردیغنی برکوش صاحبک استماعندن اوتری چالارسن و بوکونه نغمه ل و آوازه ل ایلرسن قنی بوخانه ده کوش صاحبی بوسنک چالوب چاغردیغنی فهم ایلکه وصیت و صداکی اکلغه بر عقل کرکدر بونده عقل نه چونکم بریده کوش و هوشدن اثر اولیه یهوده بر نه صیت و صدا ایلرسن دیدی مثنوی گفت گفتی بشنوا ز چاکر

جواب \* تانمانی در تعبیر واضطراب \* کرچه هست این دم بر تو نیمشب \* نزد من نزدیک شد صبح طرب \* هر شکستی پیش من پیروز شد \* جله شها پیش چشم روز شد ( اول مطرب اول قائله و حقیقت کاردن غائله دیدی ای غافل چونکم بوسوزی دیدک بوچا کردن اکا جواب ایش و اول سکا دیه جکم جواب و کلامی برخوش فهم ایت تا کم تعبیرده واضطرابده قالمیه سن و شبیه و شکو که مبتلا اولیه سن اسکرچه سنک قتمده بودم نیمشبدر بنم قتمده صبح طرب نزدیک اولدی و روز روشن ظاهر اولمغه قریب اولدی هر تقدیر انکسار و انهرام و ارا بیه بنم اوکده ظفر اولدی و در سنک مرتبه سن بولدی جله کیچمدر بنم کوزم اوکنده کوندر اولدی بوندن مقصود و مال اولدر که مطرب سحورزدن مراد بیدار کنند کان خلایق و سرایند کان اسرار و دقائق اولان مرشد و هادیلر و بوناسی خواب غفلندن ایضاظ ایلین منادیلر اولور چونکم بونلر خلقی بیدار



ایلمکدن اوتری بوشب دنیاده صیت و صدا ایلمدلر ایها الناس انبهوا من الغفلة قبل الموت و عجلوا بالتوبة و الطاعة قبل الفوت دیوس و یلمدلر و صبح حقیقت قریب اولدی و روز آخرت و روز قیامت قریب کلدی آگاه اولک و کندیکری بیدار قیلاک دیوندا و صدا ایلمدلر بونلرک اسرارندن و حقیقت کفتارندن غافل و جاهل اولان بعض کسملر یالسان حاله و یازبان مقالاه بونلره دیرلر بوکونه نصیح و پندک بویله ظلمات و غفلات زماننده اولاوقتی دکک لدر و ثانیای و اعظ و ناصح اولان کسه سنک بوکلاهکی دکاه مکهر کوش و بوسوزکی اکلغه هم برهوش کر کدر بوم و سعه و بوزمانده سنک سوزکی کیم دکاروسنک آلاهکی کیم فهم ایلمر نیچون بیهوده بیر صیت و صدا ایلمر سن و بوسوزلی سن کک ایچون سو یلمر سن و بوناس ایچره خود سنک نصیح و پندیکی قبول ایلمر یوقدر پس عبت بیره نیچون تعب و مشقت چکر سن و شوره بیره بوکونه تخم نفیسی نیچون اکرسن و بونلر دخی انلره بو مطرب سحرورنک و ردیکی جوابی و برلر مشوی پیش توخونست آب رودنیل \* نزدمن خون نیست آبست ای نیل \* در حق تو آهست و آرزخام \* پیش داودنی مومست و رام \* پیش تو کدیس کرانست و جباد \* مطربست او پیش داوداوستاد ای غافل سنک او ککده نیل چایک آبی فی المثل خوندرای اولو بنم قتمده خون دکدر صدور نیل بزرک و نیک معناسه در یعنی ای بزرک و نیک اولان غافل برشی سکافستله زشت و قبیح و بر آخر کسه به نسنله اولشی نیک و ملیح اولاق چوق واقع اولمشدر جله دن بری سنکه فرضا قبطیان دن اواسک آب نهر نیل سنک قتمده قان کورینور و بنکه سبطیلردن اواسم قان کور غیوب بکآب شیرین کورینور مثال آخر سنکه هنوز دخی صورت سن و سر خلافت الهیدن خالی سن سنک حقه اولشی آهن و مرمر در یعنی آهن و مرمر کی غلیظوشدیدر اما اول آهن داودنیک او ککده مومدر و اکارامدر کذلک مظهر خلافت الهی اولان هر وایک او ککده و هر وارث نبی اولان صفینک قتمده حدید کی محکم و شدید اولان شیرموم کی ملائم اولمش و انلره اولشی رام کلشدر مثال آخر سنکه هنوز دخی ملکوت اشیا دن غافل سن و اسرار خدادن جاهل سن سنک قتمده طاغیرز یاده ثقیل و جامه ددر اما خلیفه الهی اولان داودک قتمده اول طاغ اوستاد مطربدر کذلک وارث نبی اولان هر وایک چشم شهودی قتمده بوجبال راسیات و سائر جادات مسجلر و لسان ملکوتیه الیه مطربلدر \* مشوی \* پیش تو آن سنک ربه ساکتست \* پیش احمد و فصیح و قانعست \* پیش تو استون مسجد مرده ایست \* پیش احمد عاشق دل برده ایست \* جله اجزای جهان پیش عوام \* مرده و پیش خداداناورام مثال آخر سنک او ککده اول سنک ربه ساکتدر اما احمد علیه السلام او ککده

اول فصیح و قانتدر بونک قصه سی و بوند نصکره اولان پنده استون قصه سی جلد اولده بر برلر پنه قریب مرور ایلمشدر و بویتندن اول اولان قصه لهرم کرات و مرانله سبقت قیلشدر یعنی بواشیانک باطنندن غافل اولان سنک چشم شهودک او ککده بو حصة ساکت و بی نطقدر اما حضرت احمدک قتمده فصیح و سوبلیجی و قنوت ایلیجی در یعنی دعا قیلجی و مسبح و ایچیدر مثال آخر سنک قتمده استون مسجد بر مرده در اما احمد حضرت تلیرنک او ککده بر عاشق دل برده در یعنی مسجد ایچره اولان استون خانه سنک چشم شهودک او ککده اگر بر مرده و ساکت چوب ایسه احمد حضرت تلیرنک قتمده اول کولکی کتمش و محبوبنه بذل وجود ایتش بر عاشق خو بد رپس هر عصرده عوامله وارث احمدی اولان اولیای کرامک مرتبدری هم بویله تفاوت و بواشیایه نظرلری هم بری برندن متیان و متباعددر الحاصل جمیع اجزای جهان عوام ناسک او ککده مرده و افسرده لدر و خداتک او ککده داناورامدر و اهل خدانک قلمزنده هم هرشی داناورامدر اگر داناورام اولیلدر دی حق تعالینک جدمه هر بری ملتس اولدقلری حاله آنی تسبیح و تنزیه قیلزلدی و اگر رام اولیلدر دی حضرت خدانک امر نه وانک انبیاسنک و اولیاسنک امر نه انقیاد ایلمزلدی چونکم هرشی حق تعالینک حکمنه مطیع و بنده و جله موجود اکرم نبوت و اگر مجبود هر نه ایسه حضرت حقله داناوزنده اولدیه و حضرت حق هر وجهله بنده سنک حاله علیم و بصیر کادیسه و هرشی الله تعالیدن خالی اولیوب جله اشیا حضرت حقله قائم اولدیه عارف و دانا اولان کسه هیچ برشبی و هیچ بر مکانی حضرت حقدن خالی کورمزقن بر عارف برجای خالی ایچون بر کار ایلمسه عوام آنی نهی و باطل ظن ایلیوب طعن و تشنیع ایدرلر وانک مرادنه واقف دکلدر کندی بیلدکلری سمنه کیدرلر ننه کم اول غافل مطربک مرادنه واقف اوله میوب اول خالی اولان خانه به نیچون سحرورن اولورسن دیوطعن ایلمدی اول دخی اول غافله بوکونه جواب و یروب سوبلدی \* مشوی \* آنچه کفتی کاندر بن خانه و سرا \* نیست کس چون میرتی این طبل را \* بهر حق این خلق زرهامی دهند \* صدا اساس خیر و مسجد می نهند \* مال و تن در راه حج دوردست \* خوش همی بازند چون عشاق مست \* هیچ می گویند کان خانه تهیست \* بلکه صاحب خانه جان مختیست اما اول نسنه یککه دیدی بو خانه و سرایده کسه یوقدر بو طبل نیچون جالارسن و بوصیت و صدای نیچون ایلمر سن جواب اولدر کور که بو خلق حق تعالی حضرت تلیرنک اوتری سیم وزرلر و برلر نیچه بوز بیک خیر و مسجدک اساسنی قورلر یعنی حضرت حقدن اوتری مسجدلرک و مدرسه لرک و بونلرک کی خیرلرک بنیادنی وضع ایدرلر ماللرنی و تیلرنی دوردست اولان حج بولنده



یعنی کعبه شریفک عمیق و بعید اولان طریقه مست اولان عشاق کبی خوش  
 اوینادرل و بندل و اتفاق ایدرل هیچ بو خلق دیرلر میکه اول خانه کعبه تهی  
 و خالیدر بزبوتهی و خالی اولان خانه ایچون نیچون بو قدر زجت چکوب مالزی  
 و تیزی بندل ایلر بلکه بونلر یلور که خانه صاحبی جان محبتی اولان جان کییدر  
 صورت خانه ظاهر امری و صاحب خانه آنده حاضر و مخفی در نشه کم جان بو جسم  
 ظاهره نسبتله پنهان و مخفی در \* مثنوی \* پرهمی بیند سرای دوست را  
 \* آنکه از نور الهستش ضیا \* بس سرای پرزجم و انبهی \* پیش چشم عاقبت  
 بینان تهی \* هر کرا خواهی تودر کعبه بجو \* نابرویدر زمان اویش رو \* دوستک  
 سرایی همیشه پر کورر اول کسه که اکاتور الهیدن ضیا وارد رجوق جعدن و اینه  
 لکدن بر اولان سرای عاقبت بینانک کوزی اوکنده تهی در بس بونده بیه عربله  
 بسیار معناسنه در با عجمی ایل اولق مناسبتدن خالیدر پس تقدیر کلام بویه دیمک  
 اولور که شول کسه که نور الهیدن ضیا آله وانک دل و جانی حق تعالی کنندی  
 نور یله منور و بینا قیله دوستک خانه سنی اول دوستیله مملو کورر اگر چه بحسب  
 الظاهر خانه کعبه ده و خانهای مسجدلر ده دوست کور نما یسه ده انکیچون کعبه  
 شریفه و سایر مساجده هم بیت الله دیدیلر و کذلک بحسب الظاهر جعدن و کثرت  
 ناسدن طلوجق اولور عاقبت بین اولان روشن دیدلرک چشم شهودی فتنده  
 تهی و خالیدر بلکه انلرک کوزی اوکننده بوارضک اوزرنده هم اصلا بر کسه  
 یوق بو خانه زمین شو یله حال خالی و تهیدر نته کم (کل من علیها فان) آیت کریمه سی  
 بومعایه شاهد قویدر کل من علیها بنی دیو صیغه مستقبل ایله ایراد اولممنسند  
 نکته بودر که بوزمین اوزره هر نه قدر شی و ارایسه فانی اولسی محققدر پس عاقبت  
 بین اولان کسه لک چشم عقلی فتنده بو خانه زمین حال جعدن و کثرتدن خالی  
 و تهیدر بوعتبار ایل اکثر کثرت و جماعتله بر اولان خانه لره نظر ایلسلر تهی و خالی  
 کوررل و بعضی تهی و خالی اولان خانه لره هم نظر ایلسلر پر و مملو کوررل هر خانه که  
 خلقه مضاف اوله اگر حالا خالی رایسه ده آتی تهی کوررل و هر خانه که حضرت  
 حقه مضاف اوله حالا اگر خالی و تهی رایسه ده آتی پر کوررل پس خانه کعبه خانه  
 الهی اولدی ایسه بوعتبار ایل سن هر کیمی استرایسک کعبه ده استه تا کم فی الحال  
 اوسنک بوزک اوکننده بته و حاضر اوله بو بیت شریفک توضیح و تحقیق بودر که  
 چونکه خانه کعبه بی بیت الله فرض ایتدک و الله تعالی حضرت تیزی اول خانه کعبه ده  
 بصر بصیرتله حاضر و ناظر مشاهده ایتدک پس اولین و آخریندن هر قنغی کسه بی  
 استرایسک کعبه ده حق فتنده استه تا کم اول کسه سنک و جهک اوکننده حاضر  
 اوله که هر کس (ان کل لما جمیع لدینا محضرون) آیت کریمه سنک و جبنجه حضرت

حق فتنده حاضرلر در چونکم سن حضرت حق خانه کعبه ده حاضر کوره سن  
 هر قنغی کسه بی استرایسک هم حضرت حق فتنده حاضر بولور سن که اصلا برشی  
 و بر کس حضرت حقه دن خالی و بعید دکلدر بوعتبار ایل هر کیمی استرایسک  
 کعبه ده بولق میسر اولور چونکم کعبه صوریده هر کیمی استرایسک بوعتبار اوزره  
 بولق ممکن اوله کعبه معنوی ده اولان خانه دلده دخی هر کیمی استرایسک بولق  
 وانک حضرت حق فتنده اولان ذاتی و صفاتی مشاهده قیلق ممکن و میسر اولور  
 \* مثنوی \* صورتی کواخر و عالی بود \* اوز بیت الله کی خالی بود \* او بود  
 حاضر منزله از رتاج \* باقی مردم برای احتیاج \* بر صورت که اول فاخر و عالی اوله  
 اول بیت الله دن چن خالی اولور اول رتاجدن منزله و حاضر اولور باقی مردم  
 احتیاجدن اوتری حاضر اولور رتاج کسر رای مهمله ایله بونده شول باغلو اولان  
 بیوک قیودر که انک بر کوچرک قیوسی اوله بقال اربع الباب ای افلقه پس رتاج بونده  
 مطلق مطبق و مغلق اولان یادن عبارت اولور بوندن غیر معنائک مناسبتی اولماز  
 صورت فاخر و عالیدن مراد بونده اولیا و اصفیسانک بر کزیده سنک صوریدر که  
 اکاباب الهی باغلو دکلدر پس توضیح معنی و تحقیق خوی بویه دیمک اولور که  
 اولیا و اصفیادن بر صورتکده فی الحقیقه اول فاخر و عالی اوله و قطبیت و غوثیت  
 مرتبه سن بوله اول الله اندن چن خالی اولور اصلا بر دم اول بیت الله دن خالی  
 اولماز اگر چه جسم حسیله بیت الله دن خالی و بعید اولسه ده صورت مثالیه و هیأت  
 روحانیه سیله اندن خالی اولماز را اول کامل و عالی همیشه حاضر اولور غلق ابدن  
 منزله اولدیغی حالده که اکه کعبه نث قیوسی و کعبه یه وارمنک دخی قیوسی بهر  
 حال مغلق و مسدود اولماز باذن الله هر نه زمان استه سه اکاباب الهی مفتوح اولمدر  
 اما سایر مردم اول خانه یه احتیاجدن اوتری کلددر هر برینک بهر حال یادیوی  
 یا اخروی بر احتیاجی وارد اما اول صورت فاخر و عالی صاحبی اولان انسان کالک  
 دنیوی و اخروی احتیاجی یوق و خانه حقه اول احتیاجدن اوتری دخی کلن بلکه  
 نیچه مردم برینک عبادت برینک قبوله شفاعت قیلقدن اوتری وانلرک دعاوی  
 و رجای قبول اولمقدن اوتری کاور \* مثنوی \* هیچ میگویند کین لیکها \*  
 بی ندایی میکنیم آخر چرا \* بلکه توفیق که لیک آورد \* هست هر لحظه ندایی  
 از احد (حججاج هیچ دیرلر میکه بولیسکری برندا سز ایلر ز آخر نیچون ایلر بلکه  
 بر توفیق که حاجیلر لیک کتورر هر لحظه حضرت احددن برندا اولدی لیسک  
 کله سنک معناسی و تحقیق جلد ثانیده و بعضی مواضعه دخی مرور ایلشددر  
 معناسی ایت لحد منک اقامه بعد اقامه و اطاعت لامرک اطاعة بعد اطاعة دیمکدر  
 پس تقدیر کلام و تفسیر مرام بویه دیمک اولور که زیارت کعبه یه متوجه اولان



حاجیلر کعبه یوانده هیچ دیرلر میکه بز که لیک اللهم لیک لاشریک لیک لیک دیرن  
حضرت حق جانندن بز برندا اولمقسن بولیک دیمک لری آخر بز نیچون ایلر زو تکرار  
بولیک خطابنی بو خالی و تنها اولان بریه لده کیمک ایچون سو یلر زو بلکه حاجیلر شول  
رتوفیق الهیکه لیک دیمکی کنور و انلر لیک دیمکی میسر ایلر کر نظر اولسه هر لحظه  
انلر احد و صمد جانندن برنادر \* من بودام که این قصر و سرا \*  
بزم جان افتاد و خاکش کیمیا \* مس خود را بر طریق زیر ویم \* تا بدیر کیمیا ش  
می زیم \* تا بچو شدن بز چنن ضرب سحر \* در درفشانی و بخشایش بحور  
بن راجحه ایله یلور مکه بوقصر و سرای جان بز می واقع اولدی و انک خاکی کیمیا  
اولدی کندی مس وجودی زیر ویم طریق اوزره تا بد اول سراک کیمیا سی  
اوزره اورم تا کم بونک کبی سحر چالندن در افشانلده و بخشایشده بحور  
جوشه کله بحور بایله بحرک جمیدر بوینلر دخی اگر چه سحر وزن اولان مطرب  
اسانندن اکا بوخانه ده کسه بوقدر دیوا عراض ایلین قائله جواب طریقله دینلشدر  
و ایکن بونده مطرب سحر وزن دن مراد اولاجی اولوب قصر سرای خالیدن  
مراد خانه کعبه اولوب بو خانه تهی و خالیدر بوقدر صبت و صدایی و دعایی  
بوخانه خالی اوزره نیچون ایلرسن دین معترض جاننده هر بر حقیقت بین و صاحب  
یقین اولان حاجی دیر بن مشام جان و راجحه عرفانه یلور مکه بوقصر و سرای  
کعبه بزم جان واقع اولدی و انک ترابی کیمیا اولدی بن کندی باقر کبی اولان  
وجودی آشفه بوقارو کتمک طریق اوزره کاه علوی و کاه سفلی سیرایتک وسیعی  
قیلق بولی اوزره تا بد الا باد اول خانه نک خاکینک کیمیا سی اوزره اورم و انک  
اکسیر نایر اولان خاکنه مس وجودی اورمقله کندی می تبدیل فیلورم و انک  
کیمیاوش اولان ترانندن نیچه عزتله و شرفله بولورم بنم بولوب اوزره سحر  
چالیدیغمدن و اول خانه نک قبوسی اوزره بو کونه ندال و صدال و دعال و رجار  
قبلدیغمدن تا کم بحور رحمت و مغفرت عفو و مکرمت بخشایشده و در افشانلده  
جو شه کله و در رحمت و مغفرتی و جواهر لطف و مکرمتی بنم اوزریمه نثار قیله  
و ثابیا مطرب سحر وزن دن مراد بر می رسد مستشد اولان کسه اولوب و قصر  
و سرای دن مراد بر مرشدک خانه سی اوله اول مرشد زیاده فقیر اولدیغدن و افنای  
وجود ایدوب خلقت کوزلندن سرواختفا قیلدیغدن اکثر کوردلر انک خانه سنده  
کسه بوق ظن ایلوب وانی لاشی منزله سنده قوبوب انک خانه سعادتله ملازمت  
قیلان و انک سرایتک اطرافنی حاجی کبی طائف اولان مریده طعن ایدوب ذیلر  
بو او ده بر کسه بوقدر بوقدر جوش و خروشی نیچون ایلرسن اول مرید صادق دخی انلر  
بو کونه جواب و یروب دیرکی ای معترض اولان قائل بن مشام جانله استشمام ایلوب

بیلور مکه بوقصر و سرای جان بز می اولدی و انک طیراغنی بکا کیمیا کلدی  
بن وجودم باقرنی اشغی بوقری کتمک طریق اوزره و بوخانه سعادتک اطرافنی  
طواف اینک طریق اوزره تا بدی انک خاکینک کیمیا سی اوزره اورم و انک کیمیا  
سیرت اولان ترانندن نیچه عزت و سعادت انک سبب قیلورم تا کم بونک کبی صبت  
و صدادن و تضرع و دعادن در افشانلده و بخشایشده علم و معرفت و سر و حکمت  
بحر لری جوشه کله و نیچه در جواهر معانی و اسرار ی بکا جود و سخا قیله و ثالث  
مطرب سحر وزن دن مراد مرشد طریق و هادی راه حقیقت اولان شیخ کامل  
و ناصح فاضل اوله و قصر و سرای دن مراد انک صبت و صدای ایلدیکی و علوم  
و معارف سو یلدیکی مسجد اوله و معترض اولان قائلدن مراد حالا بوخانه دنیاده  
برکوش هوش صاحبی کورمین و بوخانه دنیایی حالا کوش و هوش صاحبی  
اولان طالب و مسترشدن خالی کوروب اول شیخ کامله و ناصح فاضله ای بو خلقه  
بند و نصیحتلر ایلدیکی و بوناسه صبت و صدایله علم و معرفت سو یلیمی بوخانه  
عالمه شمدی برکوش هوش صاحبی پیدار کسه بوق و جاعل و غافل اولقیدر  
چوقدر که عالم انلرک ظلمت غفلتیه شب تاریک کبی اولمش و انلرک جهل و حقایق  
ظلمت شب کبی عالمه طولمشدر پس سن بویله شب غفلت زماننده برکوش هوش  
صاحبی پیدار دل کسه بوق ایکن بوخانه مسجد ایچره کیمک ایچون چالوب چاغر رسن  
و نیچون بوقدر فریاد ایدوب باغر رسن اول مطرب الهی و مرشد بانی بو کونه  
اصراض ایلین کسه یه بویله جواب و یروب دیرای بوقصر و سرای الهی که  
مسجد در بیت الله اولدیغنی اعتباریله بزم جان واقع اولدی و انک خاکی کیمیا کبی  
کلدی بن وجودم مسنی آشفه و بوقر و حرکت ایلک طریق اوزره کاهی پست  
و کاهی بلند و کاهی نرم و کاهی تیرسوز سوبک طریق اوزره تا بدی انک کیمیا سی  
اوزره اورم و آند بوقدمتی ادا ایلک ایچون مقیم و معتكف اولوب طورورم تا کم  
بونجیلین سحر چالقدن و خواب غفلتله خفته اولان خلقی ایقاز قیلقدن حق تعالی  
حضرتلرینک رحمت و مغفرتی و لطف و مکرمتی بحر لری در افشان اولمده و بخش  
و عطا قیلده جوش و خروشه کله و بکا نیچه لطفله و کرم قیله بنم بوسبت  
و صدادن مراد مجرد سمیع و بصیر اولان الله ایچوندر بو خسه بنم آوازمی دکلین  
و کلامی استماع ایلین کسه لردن اوزری دکادر بوخانه عالمه برکوش هوش صاحبی  
اولان ایدوده و بنم کلامه و آوازمه بر کیمسه قوالی اورم و کسندو بی پیدار دل  
قیلر ایدوده بن بوسبت و صدایی ایلکدن و بونلره بو کونه سوزلری سو یلکدن  
خالی و بری اولمزم دیر \* منوی \* خلق در صف قتال و کارزار \* جان همی  
بازند بهر کردکار \* آن یکی اندر بلا ایدوب وار \* و آن یکی در صابری یعقوب وار \*



صدهزاران خلق تشنه مستند \* بهر حق از طمع جهدی می کنند \* من هم  
از بهر خداوند غفور \* می زخم بردر بامیدش سحرور ( کورمز میسن خلق قتالک  
و کارزارک صفنده کرد کار حضرت تلندن اوتری همیشه جان باز اولورل و آتی اول  
بردن غائب یلور جان عز بزل بنی انک بولنه فدا قیلورل مثلا اول برکسه بلا ایچره  
حضرت ابوب کیدر و اول بری دخی صابر لقمه یعقوب کیدر نیجه یوز بیک خلق  
تشنه و مستند حق تعالی نیک رضامندن اوتری طهارندن بر جهد ایدرل وانک  
عبادت و طاعتی بولنه کیدرل هیچ دیرل میکه چونکم حق بزدن غایدر بزبوجانی  
نیچون فدا قیلورل و بولارلندن اوتری صابر اولورل و حضرت حقندن اوتری  
نیچون سعی و جهد قیلورل ز مؤمن اولارل خود بونی دیمزل پس ای معترض اولان  
هم بن خداوند غفور حضرت تلندن اوتری بوقه و اوزره انک امیددی ایله سحرور  
اورورم یعنی بیدار کننده غفلا و سرابنده اسرار خدا اولان مطرب روحانی و عالم  
ر باقی بویله دیر که ای بوصیت و صدانک حقیقتندن غافل چونکم بو ذکر اولسان  
خلافتک حالی بویله در بن هم خداوند غفور حضرت تلرینک رضای شریفندن  
اوتری اول اللهمک اطف و کرمی امیدی ایله باب الهی اوزره سحرور اورورم ولله  
وفی الله خلقی بیدار قیلورم اگر بنم آوازی ایشیدوب بیدار اولورل و قوت و غدا  
معنویدن روز آخرت ایچون اکل و بلع قیلورل ایسه یارنکی کونده قوت بولورل  
و سیر اولورل و اگر بنم آوازم واسطه سیله بیدار اولورل و خواب غفلتی ترک قیلورل ایسه  
یار بن آج قالورل و مضطرب و متالم اولورل بیدار اولستندن فائده یوق و غافل و ناام  
قالستندن هم ضرر و زیان یوقدر بلکه بونک مقابله سنده بکاجر جزیلی حضرت  
غنی مطابق و بر و بنی غنا و سعادت مرتبه سنه اول ابر کورر \* مثنوی \*

مشتی خواهی که از وی زبری \* بهر حق که باشد ای جان مشتری \* می خرد  
از مال انبانی نجس \* می دهد نور ضمیر مقبوس ( مشتری استر میسن که اندن  
التون ایله سن و متاعی اکا و یروبانندن نمی بی قصور اخذایده سن بویله بر مشتری  
استرایسک حضرت حقندن ایوای جان و دل چن مشتری اولور اصلا حضرت  
حقندن ایو مشتری اولور عاقل اولان مالنی و نفسنی انک بوانده بذل ایدوب  
انک مقابله سنده ملک جنتی آلور و حق سبحانه و تعالی مؤمن قولرینک نفسنی  
و ماللر بنی اشترای قیلور و مقابله سنده جنت ملکنی انلره عن و برر کا قال الله تعالی  
فی سورة التوبة ( ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة )  
بو آیت کریمه نیک تفسیری جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده \* در پذیر  
از فضل که الله اشتری \* بیتک شرحنده دخی و بعض مواضعده مرور ایلشدر  
اول غنی اولان خدا سنک مالکدن نجس اولان بر طفر جق آلور اقتباس اولمش بر نور

ضمیمه و برر ضمیره منسوب نور و پردیك دخی وجه در ضمیر یده اولان یا وحدت  
اولمق و نسبت ایچون اولمق جازدر مقبوس کسر یا ایله صیغه فاعل اوزره اوقمقندن  
فتح یا ایله صیغه مفعول اوزره اوقمق فیه اقر بدر بو تقدیر اوزره نجس فتح جملة  
اوقمور یعنی حق سبحانه و تعالی شول غنی و کریم اولان مشتیدر که سنک مالکدن  
و نفسکدن برنجاست طفر جغنی آلور وانک مقابله سنده مشکوئیه بنو یده دن اقتباس  
اولمش بر نور ضمیر و برر و سنک خانه درونکی روشن و منور اولمق مرتبه سنه  
ابر کورر \* مثنوی \* می ستاند این پنج جسم فنا \* می دهد ملکی روم از و هم ما \*  
می ستاند قطره چندی زاشک \* می دهد کوثر که آرد قندرشک \* می ستاند آه  
پرسودا و دود \* می دهد هر آه را صد جاه و سود ( خدای تعالی حضرت تلری  
بوفانی اولان جسمک یغنی آلور یعنی بویوز پاره سی کبی جامد اولان فانی جسمی  
خریدار اولور انک مقابله سنده بزم و هم وادرا کمزدن خارج بر ملک کبیرو برر که  
( مالا عین رأت ولاذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ) حدیثک موجب جبه آتی  
بر کوز کورمش و بر قولق ایشتمش و بر بشرک قلبنه انک خیالی و تصویری  
خطر لری مرور ایشتمشدر اول کریم و رحیم اولان پادشاه کوز یاشندن بر قاج  
قطره لری آلور وانک مقابله سنده شول آب کوثری و برر که قند اکارشک کورر  
و شهد و شکرانک لذت و حلاوتی قنده لذتی و حلاوتی بتورر وانی شارب  
اولنرک درونی نیجه مرور و نشاط و ذوق و انبساط کللرنی بتورر اول رحیم و دود  
اولان خدا پرسودا و پردود اولان آهی آه ایدیمی و ناله قیلیمی قوللرندن آلور  
هر بر آه و هر پردود سیاهه صد جاه و صد نفع و سود و پردود و آفر آهی اولنلری  
خات و قربت مرتبه سنه ابر کورر \* مثنوی \* باد آهی کا بر اشک چشم راند \*  
هر خلیلی را بدان او اه خواند ( شو بر باد آه که اشک چشم ابری اتی سوردی  
و کوزلردن قطرات سرشکی یا غدر مغه باعث اولدی تحقیقا خدای تعالی حضرت تلری  
حضرت خلیله اول سبیلله او اه اوقودی ته کم سوره توبه ده اول حضرتک حقنده  
بیوردی ( ان ابراهیم حلیم او اه ) و دخی سوره هودده بیوردی ( ان ابراهیم لاواه  
منیب ) او اه زیاده آه و واه ایدیمی کسه به دیرل یعنی تحقیقا حضرت ابراهیم علیه  
السلام حلیم و جوق تاوه ایدیمیچدر چونکم حق تعالی خلیلی او اه لکله توصیف  
ایدوب مدح ایلدی عاشق و سالک اولنره دخی اغماق و آه و واه قلیق و حلیم و منیب  
اولمق لازم کلدی \* مثنوی \* هین در بن بازار کرم بی نظیر \* کهنها  
بفروش و ملک نقد کبر \* و تراشکی و ربی ره زند \* تاجر ان انبیا را کن سند \*  
بس که افزود آن شه نشه بنشان \* می نتاند که کشیدن رخنشان ( آگاه اول  
بو کرم و بی نظیر اولان بازارده اسکیلری صات و نقد و جدید اولان ملکی طوت



یعنی بوفرسوده و کهنه اولان مالی و ملکی و نفسی حضرت حق بولنده بذل ایت و انک مقابله سنده ملک نقدی اخذایت و اگر ستمک بولکی بر شک و بر ریب اوره و سکاره زن اوله اول حینده تاجران معنوی اولان انبیای عظام علیهم السلامی کندیکه سنده ایله کور که انلر بویواده نقدی نفع و سود بولدیله و بذل ایلدکاری اشیام مقابله سنده حضرت حق دنوی و اخروی نه عزت لرونه کونه سعادت لردیلر چونکم بونلر بویواده ضرر و زیان ایلدیله سن دخی قلیکدن شک و شبهه بی کیدروب بونلرک یولنه کیت و ملک کهنه بی حضرت حقه بیع ایت که انک مقابله سنده ملک کیر بولسه سن و نعیم بی نظیره و اصل اوله سن کور که اول شاهنشاه انلرک بخت و دولتی شول قدر چوق زیاده ایلدیکه طاغیر انلرک رختنی چککه قادر اولمز و عقالر انلرک علو شانی و رفعت مکانی ادراک قیلر و الله دین بپانده قانز و حق بولنده محنت و ریاضت چکن فضل الهیدن محروم اولمز دنیاده و عقباده بردولته ایرر که سلاطین جهان انک دولته ایرمدی و اکار شک ایدرلر و انک خدمت نه وزیرارته کیدرلر نه کم حضرت بلال رضی الله عنه بر بنده ایکن احد احد دیمکه فرخنده اولدی و حق بولنده ریاضت و بلایه صبر و تحمل ایتکه کور صکره دنوی و اخروی نقد دولت و سعادت بولدی

قصه احد احد کفتن بلال در حجاز از محبت مصطفی علیه الصلوة والسلام در آن چاشنگاهها که خواجه اش از تعصب جهودی بشاخ و خارش میرد پیش آفتاب حجاز

بوسرخ شریف بلال حضرت تلی بنک حجاز و لایتنک حرارتنده حضرت مصطفی علیه السلام مک مجتهدن اوتری احد احد دیمه ستمک قصه سیدر شول قوشاق و قتلنده که انک خواجه سی جهود لک تعصبندن اوتری آتی شاخ خارله یعنی برخار انجبله حجازک آفتابی اوکنده اور ردی و اکا احد احد دیمه واحد دیمه میل ایله دیوچوب خار ایله دوکوب اوزرینه اور ردی چنانکه از زخم خار خون از تن بلال رضی الله عنه برمی جوشید از واحد احدی جست بی قصد او و انجیلین که انک تن مبارکته خارله اور ردی خارک زخندن قان بلال حضرت تلی بنک تن مبارکندن قینار دی و هر اور دیمه بدن شریفندن قانز روان اولور دی اول بلال رضی الله عنه بدن احد احد دیمک صیچاردی انک قصد سیز یعنی اختیار یسن انک دهانندن احد احد دیمک چقار و ظهور ایلردی چنانکه از درد منسدان دیگر ناله می جهودی قصد زرا از درد عشق ممی بود و انجیلین که اندن غیری درد منسدلردن هم بی قصد و اختیار ناله صیچار کذلک حضرت بلال دن هم بی قصد و بی اختیار

احد احد دیمک صیچار یوب دهانندن طشمره چقاردی زرا در دشتدن عملواولمش واحد واحد مک مجتهدن طولش ایدی (کل اناء بترشح بما فيه) موجبجه انک درد عشقه عملواولان اناه وجودندن احد واحد دیمک ظهوره کوردی اهتمام دفع درد مدخل خار را نبود و همچون سحره فرعون و جرجیس و غیرهم مما لا یعد ولا یحصى دردک دفعی اهتمامنه خارایچون مدخل اولمدی یعنی بلال رضی الله عنه حضرت تلی بنک درد عشق دفع ایتک اهتمامنه خارک مدخلی اولمدی بومعناده جائزدر کنندی وجودندن دردخاری دفع ایتک اهتمامنه بلال رضی الله عنه مک مدخلی و اختیاری اولمدی و کنندی وجودندن دفع ایتکه اهتمام قیلدی و اول جهوده تابع و مائل اولمدی فرعونک ساحر لری کبی کنندی اللری بی و ایافلرنی قطع ایتکه کبی دفعه اهتمام قیلدیله و بی اختیار (آمنای رب العالمین رب موسی و هارون) دیدیلر دخی جرجیس پیغمبر کبی کنندیک قتل اولنسنک دفعه اهتمام قیلدی و خلقی ایمانه دعوت ایتکدن قتل قورقوسندن اوتری معرض اولمدی بلکه کافر لری آتی حرب شدید ایله دوکوب اولدرد کچه اول بنه حیات بولدقده انلری دین و ایمانه بالضروری دعوت ایلردی و بونلردن غیری دخی لایعد و لایحصى قیلندن جان باز و سر باز عاشقانه چوقدر بلال حضرت تلی دخی کنندی وجودندن دردخاری دفع ایتک اهتمامنه مدخل طوتمیوب بی اختیار احد احد دیردی نه کم نظم شریفده دخی قصه سی مفصل و مشروح اولشدر مثنوی تن فدای خار میگردان بلال خواجه اش میرد برای کوشمال که چرانویاد احد می کنی بنده بدمنکردن منی اول بلال حبشی رضی الله عنه تن مبارکتنی خاره فدا ایلردی انک خواجه سی ایسه کوشمال و نادییدن اوتری آتی دو کردی و دیردی که نیچون سن یاد احد ایلرسن و نندن اوتری احد احد دیوسو بلسن ای بنده بد بنم دیمه منکر سن اگر سن احد احد دیمکدن و دین احمد اقرار و تصدیق ایتکدن رجوع قیلز و بنم دیمه مائل اولمز ایتک بوچوب التیده اولمک مقرر در دیردی بلال حضرت تلی مقدمه امیه بن خلف نام یهود یسنک بنده سی ایدی چونکم حضرت بلال بن ریاحک حضرت احمد محب اولدیغنی و اکا ایمانه کذبکنی و تصدیق و اقرار قیلدیغنی یلیدی اکا جور و جفاری زیاده قیلدی هر بار جور و جفایی اکا رجوع ایتسون دیوز یاده ایتدکجه انک عشق و محبتی زیاده لک بولدی (بیت) آنجا که منتهای کمال ارادتست هر چند جور بیش محبت زیاده تست مثنوی میرد اندر آفتابش او بخار او احد میکفت بهر افتخار تا که صدیق آن طرف بگذشت تفت آن احد کفتن بکوش او برفت چشم او پر آب شد دل برعنا زان احدی یافت بوی آشنا اول جهود آفتابک حرارتنده اول بلال رضی الله عنه شیخ خار ایله اور ردی



اول بلال افتخاردن اوتری احد پردی و دو کلد کچه احد احد دیمسیله افتخار  
ایلدی حتی که برکون ابو بکر صدیق رضی الله عنه اول طرفدن علی الفور  
حرارتله کچدی اول احد دیمکک انک قولاغنه دکدی و اول دردوسوزله احد  
احد دیمککی کوش ایتدی اول ابو بکر رضی الله عنه چشم مبارکی اشکله  
پراولدی و کولکی عنا واضطرابه طولدی زیر اول احد دیمکدن آشنارایچه سن  
بولدی و اول احد احد دیمک حضرت حقه آشنا اولدیغنی بیلدی و انک ناله  
و صداسندن اکا آشنای رایچه سی کلدی \* مشوی \* بعد از آن خلوت بدیدش  
پندداد \* کز جهودان خفیه می دار اعتقاد \* عالم السرت پنهان دار کام \*  
کفت کردم توبه پیدای همای ( اندنصره ابو بکر رضی الله تعالی عنه حضرت تری  
اول بلالی خلوت کوردی و برکون تنها بولدی اکاپند و نصیحت و پردی بویه  
دیو که اعتقادی جهودلردن خفیه طوت و ایمان و عرفانکی اول بی دینلردن سر  
و پنهان ایله حق تعالی حضرت تری عالم السر و الخفیاند کای کر او طوت یعنی مراد  
و مقصودی پنهان ایت حضرت بلال حبشی رضی الله عنه چونکم صدیق اکبر  
حضرت تیرندن بو کلامی استماع ایلدی اکا دیدی سنک او ککده ای همای توبه قیلدم  
و ایمانی و عرفانی بونله افشا ایلکدن رجوع ایتدم توبه او سون بردخی بویه  
سو یلیم و بوسری اول نایم رله افشا الیم دیدی \* مشوی \* روز دیگر  
از بکه صدیق نف \* آن طرف از بهر کاری می رفت \* باز احد بشنید و ضرب  
زخم خار \* بر فروزید از داس سوز و شرار \* باز پندش داد باز توبه کرد \* عشق  
آمد توبه او را بخورد ) بر غیر کونده ارکندن صدیق حضرت تری حرارتله اول  
طرفه برکاردن اوتری کندی و حضرت بلال رضی الله عنه مضروب اولدیغنی  
محل جانبدن گذرایتدی کبر و احد دیمکی اشندی و خار زخمتک ضربنی کوش  
ایتدی اول حضرتک قلبندن سوز و شرار شعله لندی و آتش حرقت و او عت  
درون دلندن بالکلندی کبر و برکون آنی خالی بولدی اکاپند و نصیحت و پردی  
و اول بلال توبه قیلدی و افشای راز ایلکدن رجوع قیلدی عشق کلدی انک  
توبه سندی یعنی اگر چه ابو بکر رضی الله عنه پندی قبول ایدوب اول حینه  
احد احد دیمکدن و سر درونی افشا ایلکدن توبه ایلدی لکن فی الحال عشق  
کلدی و سلطان محبت اکا مسلط اولدی فی الحال انک توبه سنی بیدی و زینهار  
بردخی توبه ایلدی \* مشوی \* توبه کردن زین نمط بسیار شد \* عافیت  
از توبه او بزار شد \* فاش کرد اسپردن رادر بلا \* کای محمد ای عد و توبها \*  
ای تن من وی رک من برزو \* توبه را کجا بجا باشد درو \* توبه رازین پس زدل  
بیرون کنم \* از حیات خلد توبه چون کنم ) بونعظدن توبه ایلک چوق اولدی

و بو اسلوب اوزره بت و رجعت دیوسو بک وافر کلدی عاقبة الامر توبه دن  
توبه قیلدی آخر کار سرنی فاش ایلدی و تنی بلا به اصمرا دی بویه دیو که ای محمد  
ای توبه لک عدوسی یعنی عاشق لک توبه سنی صیجی و ازاله قیلجی محمد مصطفی  
عایه السلام ای بنم تنم وای بنم طمرم سندن پردر توبه نکه انده و سنی چن اولور  
یعنی بنم تنم و درونم سندن و سنک عشقکدن بر مرتبه طولش و هالا مال اولمشدر که  
توبه نکه اکا صغغه مجالی اولماز و سنک عشق و محبتکدن غیر برشی کلسه بنم  
وجودمده بر بولماز توبه بی بوندنصره کولکدن اخراج ایلرم حیات خلدن  
نیجه توبه ایلرم سنک محبتک خود عیش اید و حیات محلددر حیات ابدی و عیش  
سرمدیدن عاشق نیجه توبه ایلسون و محبوب جان بخشدن رجوع ایلدم دیونه  
لسانله سو یلسون عاشقه بویه سو یلکدن ترک جان و تن ایلک آسان کاور  
\* مشوی \* عشق قهارست و من مقهور عشق \* چون شکر شیرین شدم  
از شور عشق \* برک کاهم یدش توای تندباد \* من چه دانم که کجا خواهم فند ) عشق  
قهاردر و بن انک مقهوری یم یعنی بلال حبشی حضرت تری دیدی عشق بر غالب  
و قهاردر و بن انک مغلوب و مقهوری یم عشقک شورندن شکر کی شیرین اولدم  
یعنی عشق و محبتک شورشدن بدن مرارت کیدوب خلوت معنی و لطافت روحانی  
بولدم و شهد و شکر کی شیرین و لذیذ اولدم ای تند باد کی اولان عشق بن سنک  
او ککده صمان چوبی ام بن نه یلور مکده فنده دوشرم بن سنک دست تصرفکده  
بی وجود و بی قدرتم تدبیر و تصرف هر وجهله سنکدر \* مشوی \* کره لالم  
کر بلالم می روم \* مقتدی آفتاب می شوم ) اگره لالم اگر بلالم یلرم سنک آفتابکه  
مقتدی اولورم عشقک آفتابندن مراد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
وسلمدر و خطاب عشقه در یعنی ای عشق و محبت واکر بنم اسم بلال و جسممانند  
هلال ایهده سنک آفتابک اولان حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلمه مانند ماه  
مقتدی و تابع اولورم و اول شمس فلکک عشق و محبتندن قرکی نور استفاده  
قیلورم و همیشه اکا پیر و اولورم \* مشوی \* ماه را باز فنی وزاری چه کار \*  
در پی خورشید پوید سایه وار ) ماهک زفتلک وزار یلکله نه کاری واردر سایه  
وار خورشیدک اردنجه یلر یعنی ماعک جسامت و محافظله کاری اولیوب بلکه  
انک کاری سایه وار خورشیدک اردنجه بک اولدیغنی کبی بن ماه فلک محبتک دخی  
کاهی هلال کبی ضعیف و نحیف و کاهی بدر کبی جسم و لطیف اولمسلیله کارم  
یوقدر بلکه بنم کارم اول خورشید حقیقتک و آفتاب فلک معنویک سایه سیم کبی  
اردنجه کیمک و ماه کبی اندن نور استفاده ایتکدر \* مشوی \* با قضا هر کو  
قراری میدهد \* ریش خند سبب خود می کنند ) قضای حقه هر شول کلسه که



برقرار و بر کنديك سبلته ريش خندايلر صقاله و بيغه كولك استهزادن كياه در  
يعني حق تعالىك قضا سنه هر شول كسه كه برقرار و كنديك تدبيره اعتماد و آينه  
استناد ايدوب برحالت اوزره كنديسي ثابت قدم اولق مرتبه سنه ابركور  
اول كسه في الحقيقه كنديك بيغه و صقاله كول و كندي كندى به استهزا ايلر  
ز براندريك تقديره قائده سي اولز و عاقل اولان كسه قضايله مقابله قيلز  
مشوى \* برلكاهي پيش باد آنكه قرار \* رستخيزي و آنكهاني عزم كار)  
بادا و كننده بر برلكاهي اندنصكره قرار و بوهر كز ممكن دكلدر قضاى الهى  
باد صرصر كى و قلب آدمى برلكاه و بادشت و صحرا ايچره بر پر كيدر باد صرصر  
برلكاهي و پرى نيجه تحويل و تغليب ايلرسه قضاى الهى دخی قلبى انك كى تغليب  
و تحويل ايلر كا قال عليه السلام (القلب كرىشة في الفلاة تغلبها الرياح ظهر البطن)  
پس برلكاه كى اولان قلب آدميك بادته قضا او كننده قرارى اولز رستخيز اوله  
اندنصكره عزم كار بونى خود كسه قيلز زيرا قيامت كوني كار كوني دكلدر بلكه  
ناس اول كونده سكران اوله ل و اكثرى مست و مدهوش قاله ل كا قال الله تعالى  
(وترى الناس سكرارى و ما هم بسكرارى) پس قضاى الهى روز رستخيز كيدر  
چونكم ظهور ايله كاره عزم ايلك باطل اولور \* مشوى \* كره در انبانم  
اندر دست عشق \* يكدى بالا و يكدم پست عشق \* اوهمى كرد اندم بر كرد سر \*  
نه زير آرام دارم ني زير) مثلا عشق النده طغرجق ايچره كره به يم بدم عشقك  
بالاسنديم و بدم پست عشقم او بنى باشى اطرافنه طولندر نه آتده آرام طوتم  
نه او سنده بوينلر عاشقك حالتى تمثيل و تصور ايلك طريق اوزره دنياش و عشق  
برقوى مرده و عاشق طغرجق ايچره اولان كره به به تشبيه قيلمشدر نته كم حضرت  
بلال كندى حالتى تمثيل ايدوب بيورر لر بن عشق النده في المثل برقوى مرده  
النده طغرجق ايچره اولان كره به ضعيف كى يم بدم عشقك بالاسنديم و بدم دخی  
پستنده ام اول عشق بنى باشك اطرافنه دونددر نته كم برقوى كسه انبان ايچره  
اولان كره به بنى باشك اطرافنه دونددر بن ضعيف انبان ايچره اولان كره به نحيف  
كى نه بالاده آرام طوتهرم و نه پستنده و نه اعلاده قرار ايدرم نه سفليده نته كم كره به  
بچاره انبان ايچره بنى قرار و آواره اولوب اعلاده و اسفله آرام طوتم و بالا و پستنده  
قرار ايتز \* مشوى \* عاشقان در سبل تند افتاده اند \* بر قضاى عشق دل  
بنهاده اند \* همچو سنك آسياندر مدار \* روز و شب كردان و نالان بنى قرار \*  
كردش بر جوى جويان شاهد ست \* تانه كو يد كس كه آن جورا كداست)  
عاشق در في المثل سبل تنده دوشمشدر در عشقك قضا و حكمتى اوزره كولك قومشدر در  
يعني عشق بر سبل تند كيدر عاشق اول قوى و تند اولان سيله دوشن و انك مقتضاسنه

و حكمته كولك جويان كسه كيدر پس عاشق در عشقك قضا سنه كولك قومشدر  
و رضا و برمشدر در بونلر مندره اولان دكر من طاشى كى كچه و كوندز بنى قرار  
دو نيچى و ناله قيليجيدر اول سنك آسيانك كردشى جوى جولر اوزره شاهددر  
تا كسه ديمه كه اول جورا كيدر جوى جويان جوى جونك جويدر جوى جو  
وصف تركيدر جوى ديليجى و ايرمق طلب ايديجى معناسنه اصلنده جوينده  
جوى ايدى تركيب اولوب جوى جو اولاسدى و جعى جوى جويان كلدى يعني  
سنك آسيانك دور و حركتى ايرمق طالبى اولنلره و انك نه فعلده اولديغنى بيلك  
ديليتلره دليل و شاهددر تا كم جويندگان جوديمه به لكه اول ايرمق را كده  
و ثابتدر كذا لك عاشقك وجودنك كردش و حركتى جوى عشق طالب اولنلره شاهد  
و شان عشق بيلك استينلره دليلدر تا جويندگان جوى عشق اولنلر ديمه به لكه  
جوى عشق و محبت برقرار اوزره را كد و ثابتدر بلكه عاشقك وجودنده اولان  
دور و حركتى كوردكلرنده بيله لكه عشق نو بنو جارى اولقده و عاشقك وجودنده  
كونا كون تصرف قيلقده در \* مشوى \* كرنى بلى نوجورادر كمين \*  
كردش دولاب بيرونى بين ) اكر سن كينده اولان جوى كورميه سن بيرونده اولان  
دولابك كردشنى كور يعني اكر سن كينده اولان جوى عشق و شوق كورميه ايسك  
بيرونه منسوب اولان چرخك كردشنى كور و آنك هميشه دور و حركت ايلديكنه  
نظر ايركور \* مشوى \* چون قرارى نيت كردون را ازو \* اى دل اختر  
وار آرايمى مجو) چونكم كردونك اول جوى عشقك ن برقرارى بوقدر اى دل  
اختر كى هم سن بر آرام استه يعني بوافلاك تسعنهك عشق و شوقندن اوترى بر آن  
قرارى بوقدر هميشه بونلر عشق و شوقيله دولاب كى دونهكده و دور و حركت  
قيلقده در لر اى كولك هم سن اختر كى اولوب بر آرام استه بلكه سن دخی فلاك  
دوار و اختر نوار كى بر آن و بر ساعت قرار ايتيوب حركت شوقيله دور و حركت  
ايله ديمك اولور اتفاق حكما بونك اوزرنه در كه افلاكك حركاتى حركت شوقيله در كه  
هر برفلكك وجودنده مدبر اولان عقل مافوقنده اولان فلكك نفسنه و عقلنه  
عاشق در و حقيقته بوجه سى حضرت حقه عاشق در پس بونلر دور و حركاتى  
في الحقيقه حركات شوقيه اولور و بونلر عشق و شوقيله دونوب هميشه بيله  
دور و حركت قبلور \* مشوى \* كرزنى در شاخ دستى كى هلد \* هر كجا پيوند  
سازى بكسله) اكر فرضى بر شاخه ال او رهن عشق سنى چن قور هر قنده  
پيوند دوزه سن قيرار و قطع ايلر يعني اى عاشق فرضا اكر سن عشقك خلاص  
اولق ايچون شاخلردن بر شاخه تمسك ايدوب الكاه آنى محكم طوتمك عشق  
سنى چن قور هر نيه اتصال ايله سن و پيوند دوزه سن لابد آنى قطع ايلر و سنى



همان کندي زبونی و مغاوبی قیامور \* متنوی \* کرنی بینی توندور قدر \*  
 در عناصر جوشش و گردش نکر \* زانکه گردشهای آن خاشاک و کف \* باشد از  
 غلبان بحر با شرف \* باد سرگردان بین اندر خروش \* پیش امرش موج دریا  
 بین بجوش ( اگر سن قدرک تدویری کورمن ایسک عناصرده اولان جوشش  
 و گردش نظر ایله زیرا اول خاشاک و کف گردشهای با شرف اولان بحرک غلبانندن  
 او اور بادی سرگردان خرو شده کور انک امری قنده موج دریایی جوشده  
 کور خاشاکدن مراد خاک و کفدن مراد بار اولور و بوی پندره عناصر اربعه  
 ذکر اولمش اولور و بحر با شرفدن مراد عشق الهی اولور و قدر و قضای الهینک  
 صورت تفصیلیه سی او اور و قدر محبت ذاتیه نک مظاهر محبت ازلی اولان اشیا  
 اوزره اجالا و تفصیلا حکمندن و تأثیرندن عبارت او اور و بوافلاک تسعه ده  
 اولان دور و حرکت تقدیر الهینک تدویری ایله او اور اگر سن قضا و قدرک بوافلاکی  
 دوند رستی کور میه سن و بونک دور و حرکتک تقدیر الهیدن اولدیغنی بیلکه  
 قادر اولیه سن بو عالم سفلیده عناصر اربعه نک وجودنده اولان گردش و جوشده  
 نظرایله زیرا که اول خاشاک مثابه سنده اولان خاکک گردشهای یعنی تبدیل و تحویل اولماری  
 و کونا کون معادن و نباتاتی اخراج قیلاری و کذلک کف مثابه سنده اولان نازک و حرارتک  
 گردشهای با شرف اولان بحر محبت ازلیه نک جوشش و غلبانندن اولور و بونلرک وجودی  
 و ظهوری فاحشیت از اعرف قولک مدلول اولان محبت ذاتیه دن وجود و ظهور و کاور  
 باد سرگردانکه عناصر اربعه دن بریدرانی دخی بحر محبتک هوا سیله خرو شده  
 کور اول بحر با شرفک امری او کنده عناصر اربعه دن بری دخی که موج دریادر  
 جوشده کور الحاصل عناصر اربعه نک هر بریسی دریای محبت ذاتیه نک خس  
 و خاشاک کیدر دریا اوزره اولان کف و خاشاک دور و حرکتی دریادن  
 اولدیغنی کی بو عناصر اربعه نک دخی جوش و خروشی و دور و جنبشی بحر محبت  
 ذاتیه دندر که سرفا حیث بونلری بویله جوش و خروشه کتور \* متنوی \*  
 آفتاب و ماه دوکا و خراس \* کرد میگردند و میدارند پاس ( آفتاب و ماهتاب  
 ایکی خراس کاویدر اطراف دولانورل و حفظ طوترل خراس اسب و استر و بقر  
 و خرد و نردی دکر مندی برل اصلنده خراسیای ایدی ابتدا آنی خرد و نردی کیچون  
 صکره تخفیف اولوب خراس دیندی و حیوان دوندردیکی دکر منده اطلاق اولندی  
 بو بیتده آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاونه و فلک دخی خراسه نشیبه قیلندی  
 و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که بو آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاوی کیدر  
 اطراف دولانورل و نورانیتریه حفظ و حیات ایدرل \* متنوی \* اختران هم  
 خانه خانه میدوند \* مرکب هر سعد و نحسی میشوند ( اختران هم خانه یلرل  
 هر سعد و نحسک مرکب اولورل یعنی اختران گردون هم بر بر جیدن بر آخر برجه

کیدرل باذن الله هر بر سعد و نحسک مرکب و مظهری اولورل و کاه نحوستی  
 و کاه سعادت تقدیر الهی ایله اظهار قیامورل \* متنوی \* اختران  
 چرخ کر دورندهی \* وین حواست کاغله دست پی \* اختران چشم و گوش  
 و هوش ما \* شب بجا اند و بیداری بجا \* کاه در سعد وصال و دلخوشی \* کاه  
 در نحسی فراق و بیخشی ( اختران چرخ اگر چه هی کشی دور درلر بوسنک  
 حواسک کاهلار و دست پی لدر که انلرک نحوست و سعادت پی و دور و حرکت پی بیلکه  
 قادر اوله من بومعنی دور دالک ضعیله بعید معناسنه اولدیغنی و مصرع ثانی  
 استفهام اولدیغنی اوزره در اما بوندن اولی اولان معنی اوادر که دور دالک فتحه سیله  
 اوقنوب دایر معناسنه اوله و مصرع ثانی به استفهام انکاری معناسی و بریلوب  
 بو تقدیر اوزره معنی بویله دیمک اولور که هی کشی آکا اول بو چرخ کردونک  
 اخترلی روز و شب اگر بر جیدن دایرلر ایسه و بوسنک حسلرک هم کاهلار و دست  
 پی لمدیر بوسنک حواس خسته ظاهرک و حواس خسته باطنک هم روز و شب اختران  
 کردون کی دور اید بیلر و بر می تپدن بر می تپیه سیر اید بیلر در بزم هوشمن  
 و کوشمن و چشممن اخترلی کور کیچه قنده درل و بیدار اولد قنده قنده درل یعنی  
 بو حواس خسته ظاهره دن هر بریسی کیچه اولوب خوابه وارد قنده کندی  
 خانه لردن کیدرل و عالم خیالی سیر ایدرل و کوندز اولوب بیدار اولد قنده بینه  
 هر بریسی کندی خانه لرینه کیدرل و هر بریسی اختر کی بو کونه دور و حرکت  
 قیامورل کاه اولور که وصال دل و خوشلق و قنده سعادت کاه اولور که  
 فراق و بی هشاک نمکنده اولور یعنی اختران کردون کاهی نحو ستنده و کاهی  
 سعادتده اولد قیلری کبی حسلری دخی کاهی نحو ستنده و کاهی سعادتده  
 اولورل هر کاه که دل خوشلقده و کندیلر ملایم و لذیذ کلان حالتده اوله لار لره  
 نسبت سعادتده اولق کیدر و هر بار که بر حس کندی به ملایم و نافع اولان حالتدن  
 بعید و جدا اوله و بیهوشلقده قاله انلر نسبت بو حالتلر نحوست کی اولور پس  
 بو حواس ظاهره و حواس باطنه هم بو اعتبار اوزره کاه وصال و دلخوشلق سعادتده  
 اولقندن و کاهی فراق و بیهوشلق نحو ستنه گرفتار کلکدن خالی اولرل پس انفس  
 دخی آفاقه مطابق کلدی و آفاق احوالی نیجه مختلف ایسه انفسک دخی احوالی  
 انک کی مختلف اولدی \* متنوی \* ماه گردون چون درین کردید نیست  
 \* کاه تاریک و زمانی روشنست \* که بهار و صیف همچون شهود شیر \* که سیاست  
 کاه برف و زمهریر ( ماه گردون چونکم بود و نمکده در کاه تاریک و بر زمان روشنست  
 یعنی ماه گردون دخی بزم حسلری کی مختلف احوال اولقندن و کاهی نقصان  
 و کاهی کمال بولقندن خالی دکلدر کور که کاهی مختلف اولوب تاریک و ظلماتی



اولور و گاهی انجلاور و ششالق بولوب عالی منور قیلور و گاهی ذاته نقصان کلوب حین محافده نحیف و زار اولوب هلال اولور و گاهی کندیکه زیاده اولوب بدر کامل اولور پس تبدل و تغیردن بر دم خالی اولور کندیکه بوعالم هم فصول اربعه دن خالی دکلدر کور که گاهی بهار و گاهی صیفدر شهد و شیر کبی که اوچ آی دخی فصل بهار و اوچ آی دخی فصل صیف شهدایله شیر کبی احلی والذدر و اوچ آی دخی فصل خریفدر که هرکوتب کیدر و اوچ آی دخی فصل شادر که برف وزمه ریک سیاستگاهیدر که برودت هوا و برف و یخ و شدت شتاجیوانه و نباته سیاستگاه کیدر \* مشوی \* چونکه کلیات پاش اوچه کوست \* سخره و سجده کن چوکان اوست \* توکه یک جزوی دلازین صد هزار \* چون نباشی پاش حکمش بی قرار \* چونکم کلیات اول خدانک حکمی اوکنده طوب کیدر زبون و سجده کن چوکان اودرای کوکل سنکه بو صد هزاردن بر جزو سن سن انک حکمی اوکنده نیجه بی قرار اولیه سن یعنی چونکم بوافلاک تسعه و عناصر اربعه و هوالید ثلاثه بالکایه اول خدانک حکمی اوکنده کوی کیدر و انک چوکان امر نه و نضایسته بوجه سی سجده ایدیچی و مغلوب و زبون او کیدر ای کوکل بو صد هزار اولان موجود اندن و نیجه بوزیک اولان مخلوقاتدن سنکه بر جزو سن انک حکمی اوکنده نه حالله بی قرار اولیه سن و نه کیفیتله تبدل و تغیره و اختلاف احوالده قائمیه سن چونکم کلیات بویله مختلف الاحوال و ایچی سنک کی جزو سنک اختلافده و تبدل و تغیره اولسی خود بطریق الاولی اولور چونکم قضیه بویله در پس سکا لازم کلور که هر وجهله کنیدیکی انک قضایسته تسلیم ایله و اول نیجه مراد ایلر سه انک مرادنی اختیار ایله \* مشوی \* چون ستوری باش در حکم امیر \* که در آخر حبس و گاهی در مسیر \* چونکه در میخت یشد بسته باش \* چونکه بکشاید برور جسته باش \* ای دل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده برستور کبی اول گاه آخوردده حبس و گاه مسیره اول چونکم سنی میخنه بغلیه بسته اول چونکم چوزه بوری بر جسته اول ستور بینکه درلر یعنی اسب و استردن و اشتردن و خوردن هر نه کم بنمکه صالح اوله اکاستور درلر و خلاصه کلام و نتیجه مراد بویله دیک اولور که ای کوکل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده بر بنک کبی اول هر کب گاهی آخوردده بغلو و گاهی سیر و حر کتده اولدیغی کبی سن هم اول پادشاهک حکمیه گاهی دنیا آخوردده قیوددنیویه و جسمانیه ایله بسته و مقید اول و گاهی بی قید و آزاده اولوب روحانیت مسیره لنده سیر و حرکت قیل چونکم سنی اول امیری نظیر میخ طبیعتیه باغلیه و یاخود بر شینه قلبیکی تعلیق ایدوب حبل محبتیه سنی مقید ایله بسته و مقید اول و قضایه رضا و ربوب کنیدیکی انک حکمنه تسلیم قیل چونکم علاقیه بی

قطع ایلیه و سنک باغلیکی حل ایدوب سنی آزاده قیله صیحر امقده اول و آزاده لک شکر نی قیل و همیشه اکاحامد و شاکرا اول \* مشوی \* آفتاب اندر فلک کر میجهد \* در سیدرو بی کسوفش می دهد \* از ذنب پرهیز کن هین هوشدار \* تانکردی توسیه رودیک وار \* آفتاب فلکده اگری صیحر ارسیه رویلکده اکاگری صیحر امسی و یاخود الله تعالی کسوف و بر دندیدن پرهیز ایله آگاه اول حقل طوت تا کم سن چولمک کبی سیاه روی اولیه سن یعنی چونکم خدای تعالی حضرت تلمی سنی قیوددن آزاد ایلیه صیحر ایچی اول لکن راستک و در ستاک طریق اوزره اگری صیحر امقندن حذر ایله کور که آفتاب فلک اوزره طریق مستقیمدن عدول ایدوب اگری صیحر ارفی الحال اول اگری صیحر امق اکا سیاه رویلکده کسوف و بر یاخود اول اگری کندیکی چون خدای تعالی انک نورنی کیدر و سیاه روی اولق مرتبه سنه ابر کور ر جلدی اولک اولنه قریب \* بدز کستانی کسوف آفتاب \* شد عزاز بلی زجرأت رد باب \* یورد قلمری بیت شریف دخی بو مضمونی مؤید اولور و بورایه مناسب اولان برقاج سوز بوبینک شرحنده مر و رایتمشدر و عقده ذنبک تحقیق هم جلد اولک آخر نه قریب اولان \* چون ذنب شعاع بدری راخسوف \* بینک شرحنده کذر قلمشدرانده طلب اولنه و بونده ذنبدن مراد کاهدر یعنی ای خورشید عالم کبی اولان آدمی ذنب و خطادن پرهیز ایله آگاه اول عقلاک باشکه طوت تا کم سن دود کاهدن چولمک کبی روسیه اولیه سن ز بر اهر بار که بنده بر کنه ایشلسه انک قلبنده بر سیاه نکتیه پیدا اولور اگر تائب اولوب اول کنه اوزره مصر اولور سه انک قلبینک ظلمت و سوادنی زیاده اولوب انک قلبنی ظلمت و سواد احاطه قیلور کما قال علیه السلام کما اذن العبد ذنبا حصلت فی قلبه نکتة سوداء ان تاب واستغفر صقلت وان زاد زادت حتی تعلو قلبه فذلکم الران الذی ذکره الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون \* مشوی \* ابراهیم تازیانه آتشین \* می زندش کانیچان رونی چنین \* بر فلان وادی بیارین سو مبار \* کوشمالش میدهد که کوش دار \* ابرایچون هم آتشین تازیانه اوررلر اکا بویله دیو که انجیلین کیت بویله دکل فلان وادی به باغدر بوجانبه باغدرمه اکا کوشمال و برلر بویله دیو که قولاق طوت یعنی رعنا منده اولان ملاک سحابه آتشین اولان تازیانه برقی اوررلر و شو جانیه کیت سن استندیکک جانیه کیت دیوانی مراد الله هر نه جانیه اولور سه سائق اولورلر فلان وادی به باغدر بوجانبه باغدرمه دیو اکا کوشمال و برلر و بزه قولاق طوت و سوزمن قبول ایت دیو تادیب و تهدید قیلورلر نه کم حدیث شریف بو معنایی مؤید اولور و بو مضمونه شهادت ایدر قال صلی الله علیه وسلم ( ملک من ملائکة الله مؤکل بالسحاب معه محاریق من نار یسوق بها السحاب حیث شاء الله ) رواه الترمذی عن ابی عباس



مشوی \* عقل تواز آفتابی پیش نیست \* اندران فکری که نهی آمد میست  
 \* کز مننه ای عقل تو هم کام خویش \* نایب آن کسوف او پیش ( ای سالک  
 سنک عقلک بر آفتابیدن زیاده دکلد رشول بر فکری که نهی کلدی طورمه ای  
 عقل سن هم قدمی اگری قومه تا کم انک اول کسوفی او ککه کلبه بعض نسخه ده  
 بومصرع بویه واقع اولشدر ( نایب آن خسوف رو به پیش ) بوتقدیر اوزره  
 معنی تا کم اول یوزخسوفی سنک او ککه کلبه دیمک اولور یعنی ای سالک سنک عقلک  
 خورشید انوردن زیاده دکلدر کور که اول کندی طریقتدن بر مقدار مخرف اولغله  
 اکا کسوف واقع اولدی سن هم کندی امر اولدیغک طریقتدن تجاوز قیله وشول  
 بر فکری که حق تعالینک نهی واقع اولدی اول فکری که طورمه یعنی هر نه فکری  
 نهی ابتدیه اول فکر و اندیشه اوزره مصر اوله وتوقف قیله ای عقل سندخی  
 هم کندی قدمی اگری قومه و امر اولدیغک طریقتدن تجاوز قیله تا کم اول  
 آفتابک کسوفی سنک او ککه کلبه وسن هم اگری کندیگک ایچون نورک زائل اولیه  
 و خدای تعالی سنی اول کز رولک سبیلله مؤاخذه قیله \* مشوی \* چون کنه  
 کتر بودیم آفتاب \* منکسف بینی ونیمی نورتاب \* که بقدر جرم میگیرم ترا \* این  
 بود تقدیر در داد و جزا ) چونکم کناه کتر اوله آفتابک یعنی منکسف کور رسن ونیمی دخی  
 دخی نورانی کور رسن یعنی چونکم بو آفتاب صوربتک کندی طریقتدن مخرف  
 اولسی و خطا قیله کتر اوله انک نصفی منکسف ونصفی دخی نورانی کور رسن  
 کذلک وجود انسانیده عقل دخی آفتاب کیدر بجن امر اولدیغی طریقتدن  
 بالکلبه تجاوز قیله تمام منکسف اولوب نوری قالمز اما انک خطاسی اگر کتر اوله  
 و طریقتدن بر مقدار تجاوز قیله انک تجاوز ابتدیکی خطایوانه کندی قدر ذاتی  
 منکسف و ظلمانی و بر مقدارنی دخی منجلی و نورانی کور رسن کانه حضرت حق  
 طریقتدن بویه دیمک اولور که ای عاقل بن سنی جرمک قدر طورتم و کناهک قدر  
 اخذ ایدرم داد و جزا ده تقدیر بو اولور وعدل بونی اقتضا قیله اگر عفو و مغفرت  
 اولز ایسه سبیلله ( و جزا سبیلله مثلاً ) حسبجه سبیلله مقداری جزا و بر بلور  
 \* مشوی \* خواهنیک و خواه بد فاش و ستیر \* بر همه اشیا سمیع و بصیر ) استه نیک  
 استه بد فاش و مستور هر نه ایسه دوکلی اشیا اوزره سمیع و بصیر حق تعالینک  
 بلا حجه سمیع و بصیر اولسنک تحقیق در دنجی جلدک اولنه قریب غرض از سمیع  
 و بصیر گفتن سر خنده هرور ایاشدرانده طلب اولنه یعنی جناب حق جل شانیه  
 بنده لرینه بیور ای بنده اگر نیک اولسون و اگر بد اولسون مستور و آشکارا  
 تقدیر شی اولور سه اولسون دوکلی اشیا اوزره سمیع و بصیرزد و کلبسنک احوالی  
 کورور و هر کسک اقوالی اشیدرز و انلرک فعلنه و قولنه کوره جزا و بررز دیمک

اولور \* مشوی \* زین گذرکن ای پدر نوروز شد \* خلق از خلاق خوش  
 بدفوز شد ) بوسوزدن ای پدر گذر ایله نوروز اولدی خلق خلاقدن خوش بدفوز  
 اولدی بعض نسخه ده خلاق خود واقع اولشدر بدفوز بهره مند و خوش حال  
 معناسنده کاور بدفوز آخرک چوره سنه دخی دینور خوش بدفوز شد بوتقدیرجه  
 خوش دهان اولدی دیمک اولور و خلاق کسر ایله اوقتمیوب قطعله اوقنور  
 اما قطعله اوقتمیوب اضافله اوقنور سه بدفوز بهره مند و خوش حال معناسنده اولق  
 اولی اولور تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای پدر بو گونه سوزدن و کهنه اولان  
 روزدن گذر ایله زیرانوروز اولدی و یکی حالت ظهوره کلدی خلق کندی  
 خلاقدن خوش دهان اولدی ولذت بولدی یا خود معنی خاق کندی خلاقدن  
 خوش حال اولدی و بهره و نصیب بولدی دیمک اولور \* مشوی \* باز آمد آب  
 جان در جوی ما \* باز آمد شاه مادر کوی ما \* می خرامد بخت و دامن می کشد \* نوبت  
 تو به شکستن میرند \* تو به ربابد کر سیلاب برد \* فرصت آمد پاسبار احواب برد  
 آب جان بزم جوی مزه کبر و کلدی بزم شاهمز بزم کوی مزه کبر کلدی بخت صائو ر  
 و دامن چکر تو به صیقلیق نوبتی چالار تو به بی کبر و سیلاب التدی فرصت کلدی  
 پاسباری خواب التدی یعنی آب حیات معنوی کبر و بزم جوی وجود مزه کلدی و بزی  
 احیا قیلدی بزم شاهمز بزم کوی درو مزه لطف و احسانیه کلدی و حسن جلالیه  
 نجلی قیلدی بو حینده بخت و دولت خرامان اولور و دامن چکوب تفر و ناز قیلور  
 تو به صیقلیق نوبتی کاور و عاشق اولان بویه موسمه تو به بی شکسته  
 قیلور تو به بی تکرار سیلاب عشق و محبت قایدی فرصت کلدی پاسباری خواب  
 حیرت قایدی و عقل پاسباری وله و خیرتله نام اولوب تو به بی سیلاب محبت کورزدی  
 کندی \* مشوی \* هر خجاری مست کشت و باده خورد \* رخت را امشب کرو  
 خواهیم کرد \* زان شراب لعل جان جان فزا \* لعل اندر لعل اندر لعل ما )  
 هر خجاره مذوب اولان کسه باده ایچدی و مست اولدی رختی بو کجه رهین ایتک  
 استر جان فزا اولان جائک اول شراب لعلدن بزم لعل ایچره لعل ایچره لعل وارد در خجاریده  
 اولان یا نسبت ایچوندر و مصرع اول هر خجاری باده خورد و مست کشت تقدیرنده در  
 خجاریدن مراد خمر محبتله مخمور اولان عاشق در ورختدن مراد وجود مجازی و لوازم  
 جسمانیدر شراب لعلدن مراد محبت الهیدر که شاربانی محبت اولنلری مست  
 و مستغرق ایلیجیدر آخر که لعل مایه مضاعفدر اندن لب مراد اولور و تقدیر کلام  
 و توضیح مراد بویه دیمک اولور که هر تقدیر شراب محبت حق نوش ایلمین مخمور  
 و ارایسه باده محبتی ایچدی و مست اولوب کندی بو کجه برای طالب  
 شراب محبت الهی اولان کسه رخت وجود عزیزی و متاع باد و بود عزیزی اول



شراب الهیدن اوتری رهن ایتک استرز تا کم وجود منی بود دنیا کجکه سنده اول  
 شراب الهیدن اوتری رهن قو باوزوانک مقابله سنده شراب محبتی آلوب ایچه وزمست  
 اولوب کندیمزدن کچه وزا کر سندخی بزم کبی بو شراب الهیدن ایچمک ومست اولوب  
 کند کدن چک استرایسک کل بروشب دنیا ده رخت وجود کی ومتاع بادو بودی بوخیر  
 الهیدن اوتری رهن ایله تالاندن بزم کبی سندخی نوش اید سن و کندیکی فراموش ایدوب  
 بخودل یولنه کیده سن اول جان زباده ایدیجی جانک لعل کبی اولان شرابندن  
 واول جاننه حیات و برن محبت الهینک می نابندن بزم لیزده قات قات لعل وارد ر یعنی  
 دهانمده قات قات جوهر معنوی واضع صاف مضاعف اذواق روحانی وارد  
 لایق قطع بزاول شراب محبتی نوش ایدیجی و کندیکی فراموش ایدوب بی وجود  
 اولنلریولنه کیدیجی یز \* مثنوی \* باز خرم کشت مجلس دافروز \* خیر دفع  
 چشم بد اسپندسوز \* نعره مستان خوش می آیدم \* تالبد حاناچنین می بایدم )  
 کرو مجلس خرم اولدی دلفروز قاق چشم بدی دفع ایچون اسپندیاق مستلر نعره سی  
 بکا خوش ولطیف کلور تالبدای جان بونجاین کر کدر یعنی مجلس روحانی کیرو کوکل  
 شعله لندریجی خرم اولدی ورونق و لعل افت بولادی قاق اعدا وحسادک سوء  
 نظر لرنک شوملغنی دفعدن اوتری اوزرلک یا قکه بو چشم لک رامن نظر لرنی دفع  
 ایلمکدن اوتری اوزرلک مجر بانندر بکامست شراب عشق اولنلرک نعره سی خوش  
 کلور و مستانه های وهوی قتلری درونم ذوق وصفال و بر تالبدی ای جان بکا  
 بوبله کر کدر که مجلس روحانی همیشه خرم و دلفروز اوله مست شراب الهی اولان  
 عاشق لرمستانه نعره ل اوره و بی اختیار های وهول قیلله و حضرت بلال رضی الله  
 عنه کبی احد احد دیمک یا خود الله الله دیمک یا خود الله هو دیمک و یا خود هو هو  
 دیمک والحاصل محبوب حقیقینک نام شریفی بلانصنع ولاریاء ذکر ایلمک انک  
 دهانندن مستانه وار صدور ایلیه چونکم حضرت مولانا قدس سره الاعلی  
 کند یلرک وجد و حالتی و مجلس لرنه حاضر اولان عشاق الهینک دخی ذوق  
 و محبتی حضرت بلال رضی الله عنه کحوالی تعبیر و تقریر ایلمک مناسبتیه ذکر  
 ایلدیلر وانک قصه سی ضمنده و کندیلرک وجد و حالتی و عاشق لرنک دخی ذوق بالی  
 بیان بیور دیلر کیرو حضرت بلال رضی الله عنه کحالی بیان ایلمکه شروع  
 ایدوب بیور \* مثنوی \* نک هلالی با بلالی بار شد \* زخم خار اورا کل  
 وکلزار شد \* کر زخم خارشی غریبال شد \* جان جسم کلشن اقبال شد )  
 بر هلال بر بلال ایله یار اولدی زخم خار اکا کل وکلزار اولدی بنم جسم جانم کلشن  
 اقبال اولدی بعض نسخه ده جانله جسم مایمنده و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر  
 اوزره معنی لکن بنم جسم و جانم کلشن اقبال اولدی دیمک اولور هلالدن مراد

یونده نخواست جسمدر اگر چه هلال بر بنده نک اسپنددر که حضرت بلال رضی الله  
 عنه کقصه سنک عقبنده انک قصه سی کلسه کر کدر بو محلیه مراد هلالدن اول  
 بنده اولق مناسبتدن زیاده دوردر تقدیر کلام بودر که اشته هلال کبی برضعیف  
 و نحیف جسم بلال حبشی حضرت لری ایله یار اولدی زخم خار اول بلال رضی الله  
 عنه ک هلال کبی اولان مبارک جسمنه زیاده شد و قدن کل وکلزار اولدی اگر اول  
 عاشق صادق تن مبارکی زخم خاردن غریبل کبی دلك دلك اولدی لکن انک  
 اسان حال بنم جسم و جانم کلشن اقبال اولدی دیردی بو مصرع حضرت بلال  
 رضی الله عنه طرفندن دینش و ترجانیت طریقیله آنک اسانندن تعبیر قیلشد  
 \* مثنوی \* تن پیش زخم خاران جهود \* جان من مست و خراب آن ودود \*  
 بوی جانی سوی جانم میرسد \* بوی یارمهر بانم میرسد ) تن اول جهودک خارنک  
 زخمی او کسده در و بنم جانم اول ودودک مست و خرابیدر جانه منسوب اولان  
 رایحه بنم جانم جاننده ابریشور بکارمهر بانک رایحه سی ابریشور یعنی بلال  
 رضی الله عنه حضرت لری بوبله دیردی اگر چه تن اول جهودک خارنک زخمی  
 او کسده در لکن بنم جانم اول محبوبک مست و خرابیدر رجان رایحه سی بنم جانم  
 طرفنه کلور و بنی مست و خراب قیلور مهربان اولان یارک رایحه سی بکار ابریشور  
 و بنی مست و مدهوش ایلر \* مثنوی \* از سوی معراج آمد مصطفی \*  
 بر بلاش حبذالی حبذا \* چونکه صدیق از بلال دم درست \* این شنیداز  
 توبه اودست شست ) حضرت مصطفی علیه السلام معراج جانبندن کلدی  
 انک بلال رضی الله عنه اوزره حبذالی حبذا دیمسی اولدی یعنی چونکم حضرت  
 مصطفی علیه الصلوه والسلام معراج جانبندن کلدی کندی بلالنه یا بلال حبذا  
 بنم ایچون که سنک کبی بر مقبول الهی بنم امتندن اولدی بیوردی نته کم صحیحینده  
 واقع اولمشدر که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم معراجدن کلد کدنصکره حضرت  
 بلال رضی الله عنه دیدی (یا بلال حدثنی بارجع عمل عملته فی الاسلام فانی سمعت  
 دق نعلیک بینیدی فی الجنة) حشو نعلیک دخی روایتدر و دخی بعض روایت اوزره  
 اول حینده حضرت نبی علیه السلام حبذالی حبذا بیورمشدر بو حدیث آخری  
 و شرحی او چنجی دفترده مرور ایتمشدر حضرت بلال رضی الله عنه حکایه سنده  
 حاصل کلام چو نکم صدیق رضی الله عنه حضرت لری دم درست اولان  
 بلال رضی الله عنه عهده یعنی نیتی راست و درست اولان بلال رضی الله عنه  
 یونی اشدی انک توبه سندن ال بودی یعنی بوقدر سپارش و وصیتد نصکره  
 چونکم آنک احد احد دیمسی بنه کوش ایتدی انک توبه ایلمندن ال یویوب  
 فراغت ایتدی



باز کردانیدن صدیق رضی الله عنه واقعه و امتحان بلال رضی الله  
عنه را و ظلم جهودان را بروی واحد احد گفته او و افزون شدن کینه  
جهودان و قصه کردن آن قضیه پیش مصطفی علیه الصلوٰة والسلام  
و مشورت در خریدن اواز جهودان

بوسرخ شریف صدیق رضی الله عنه حضرت تیری بلال حضرت تیریك واقعه سنی  
و امتحان و ابتلا سنی و اول بلال رضی الله عنه ك اوزرینه جهودك ظلمی و اول  
بلال ك احد احد دیم سنی و اول احد احد دید كجه جهودك كینه سنك افزون اول سنی  
و اول قضیه بی مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم او كنده قصه ایلم سنك و اول بلال  
حضرت تیری جهودك صائون المقلده مشورت قیلم سنك بیاننده در \* مشوی \*

بعد از آن صدیق پیش مصطفی \* كفت حال آن بلال با وفا \* كان فلك یمی  
میمون بال چست \* این زمان در عشق و اندر دام تست ) اندن صكره صدیق  
رضی الله عنه حضرت تیری مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تیریك حضورنده اول  
با وفا اولان بلال رضی الله عنه ك حالنی سو یلدی و انك قصه سنی و ماجرا سنی بر بر  
نقل ایلدی بویله دید كیه یار رسول الله اول فلك یمی و چست و چاك اولان میمون  
بال یمی فلكی او لجوی و قلبی میمون و مسعود اولان چست و چاك بلال  
رضی الله عنه بوزمان سنك عشقه و سنك دام كده در یعنی سنك عشقه كه دوشمش و دام  
محبكه كرفار اولشدر \* مشوی \* باز سلطانست زان جغد آن پنج \* در حدث  
مدفون شدست آن زفت كنج \* جغدها بر باز ستم می كند \* پروبالش بی  
كاهی می نند \* جرم او اینست كویازست و بس \* غبرخوبی جرم بوسف  
چبست پس ) بلال حضرت تیری باز سلطاندر اول جغدردن رنجده یعنی اول بلال  
حبشی رضی الله عنه شول سلطان حقیقه ك معنوی بازیدر كه اول بقوشلردن  
رنج و المده در فی المثل زفت اولان كنج و عظیم اولان كتر بارنج حد شده مدفون  
اولشدر و خبیث و بلید اولان جهودر ایچره قالمشدر نته كم هر عصرده مقبولان  
در كاه الهی اولان اصحاب بال و اهل ذوق و حال دخی بلال رضی الله عنه كبی  
اهل دنیا ایچنده و اصحاب نفس و هوا مایبندده حد شده مدفون اولان كنج كبی  
مدفون اولشدر و بوملر ایچره قلان بازلر كبی خسته حال و شكسته بال قالمشدر  
جغدلر باز معنوی اولان ولیاره بودنیا ویرانه سنده ستم و جفسا ایلرلر انك پروبالنی  
بر كناه سز قوپارلر یعنی باز سلطانی اولان ولی خدانك پروبالی مشابه سنده اولان  
جسمنی و یا خود مالی و یا خود ذوق بالنی قوپاروب انك كناهی بوق ایكن انی كسر  
و شكسته ایلرلر انك جرمی بودر كه اول باز سلطانی و شهباز روحاندر بوسفك

پس خو باقدن غیری جرمی ندر یعنی یوسف علیه السلام حضرتلری بوقدر چاهه  
اتلدی واسیر اولوب بازارلرده ساتلدی ونیجه مدت زندان ایچره قالدی انک خود  
اصلا بر جرم و کناهی بوق ایدی مکر بونلره سبب انک حسن روی و اطف و خوبی  
اولدی کذلک هرملی خدایه کشدی عصر نده نیچه جفا از اولاش وانلر نااهل اولان  
طاشه دن نیچه ستملر کور مشدر انلرک جرم و کناهی اولدیغندن دکلدر بلکه اول  
بدبختلرک انلره غرض و حسد لری اولدیغندن و بونلرک مقبول و پسندیده اولان  
احوالی انلره ناپسندیده کلدیکندن اول شوم اولان بوملر بوشه بازله بوقدر اهانت  
و جفا روا کور مشلردر و بونلره بوقدر ستم و ایذا بی ایر کور مشلردر \* مثنوی \*

جغد راویزانه باشد زاد و بود \* هستش ان بر باز آن خشم جهود \* که چرامی  
یاد آری زان دیار \* یاز قصر و ساعدان شهریار) جغدنک زاد و بودی ویرانه  
اولور اندن اوتری انلرک باز اوزره خشم جهودی اولدی جغدن مراد بونده اهل  
دنیا اولور یعنی جغدلر کی اهل دنیا نک طوغسی و موجود اولسی ویرانه دنیا ده  
اولور وانلر بودنیا ویرانه سنی کندیلره جنت و دارراحت اتخاذ قیلور اول سبیدن  
باز سلطانی اوزره بونلرک جهودانه خشمی وارد بویله دیو که نیچون اول دیار حقیقیدن  
یاد کتور رسن یا خود اول شه باریک ساعدندن و قصرندن ذکر ایلسن یعنی اهل  
دنیا ولی خدایه درلر بزرگانکچون اهانت و حقارت ایلر سن بزم منزل و مقامزده  
اول دیار حقیقیدن یاد ایلسن اول شهریار حقیقینک مقام و مرتبه سنی و ساعد  
ارادت و قدرتی طور مرز سو بیلرسن بزه که راضی دکلز \* مثنوی \* درده

جغدان فضولی میکنی \* فتنه و تشویش درمی افکنی \* مسکن مارا که شد رشک  
اثیر \* تو خرابه خواتی و نام حقیر \* شیداوردی که تا جغدان ما \* مر ترا سازند شاه  
و پیشوا) ای باز جغدلرک کوبنده فضوللق ایلسن یعنی ساکن ویرانه دنیا اولان  
اهل دنیا نک موطن و مسکننده کستا خلق ایدوب سزک منزلتکز خراب و بریکز  
زایدرد یو تشویشلره دوشور رسن بزم مایتمزه فتنه و تشویش براغور رسن و بزی  
دغدغه و تشویشلره دوشور رسن بزم مسکنکز که رشک اثیر اولدی یعنی بزم اولریمز  
و منزللریمز که فلک اکار شک و غبطه قیلدی سن خرابه اوقور سن و نام حقیر ایله  
اکانام دنیا دیو سو بیلرسن شید کتوردک تا بزم جغدلریمز یعنی سن بزم مایتمزه زرق  
وربا کتور رسن تا بزم جنسمز اولان بوملر و بویورانه دنیایی مسکن طوقن شوملر  
تحقیق سنی شاه و پیشوا دوزلر و سنی کندیلره مقدا اتخاذ ایدوب سنک امر که مطیع  
و منقاد اوللر \* مثنوی \* وهم سودایی در ایشان می تنی \* نام این فردوس

ویران میکنی \* بر سر ت چندان ز نیم ای بد صفات \* که بکوی ترکشید و ترهات  
سن سودایی اولان و همی انلره طوقور رسن بوقدر دوسک نامنی ویران ایلرسن فردوس



انواع انجاری جامع اولان بستانه درلور برچشك دخی اسمیدرمی تنی نیدن لفظندن  
اگرچه طوقومق معناسنه درلور بونده خلط ایلک معناسی مراد اولور یعنی  
جقدر باسلاطانی اولان ولی خدایه دیرلر نی شیدوزراق سودایه منسوب اولان  
وهمی انلره القا ایدوب خلط ایلرسن بوساکن اولدیمز فردوس برینک نامنی ویرانه  
ایلرسن و بو که دنیای دنی و جای سفلی دیوسو بیلرسن پس بزخی ای بد صفات  
سنگ باشکه اولقدر اورورز که شید و ترهاتی ترك ایتمکی سو بیلرسن وزرق و مگری  
لابد ترك ایلرسن نه که جهودل حضرت بلال رضی الله عنه سن احد احد دیمکی  
ترك ایلد دیو اور دیرلر و اگر سن بویله درسك بزنی دو که دو که اولدور و زدیو او زرنه  
طور دیرلر نه که انک حالی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوررلر مثنوی پیش  
مشرق چار میخمش میکنند تن برهنه شاخ خارش می زنند از تنش صد جای  
خون برمی جهد او احد میگوید و سمری نهد بندها دادم که پنهان دارندین  
سر پیوشان از جهودان امین عاشقست او را قیامت آمدست تادرتو به رو بسته  
شدست حضرت صدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
حضرت تریبته ابتدای بارسلو الله جهودل اول بلالی مشرق او کند چار میخ  
ایلرلر تنی برهنه اکاشاخ خارا ورلر و آفتابه قرشوائی عربان ایدوب دیکنلود کنکله  
دو کوب بدن مبارک کنی نیچه بردن آزرد و مجروح قیلورلر انک تنی مبارک کنیدن بوز  
بردن قان صحرار اوایسه انلر اور دیمه احد احد دیر و حکم حقه باش قورا کاجوق  
بند و نصیحتلر و یردم بویله دیو که دینی پنهان طوط و سمری جهودان لعیندن  
ستر ایدوب اخفایت اما انک ستر اسرار وضبط کفتاره مجال و اختیاری یوقدر  
عاشق در فی الحقیقه اکا قیامت کلشدر حتی توبه قیوسی اکا بغلو اولشدر نه که قیامت  
صوری کلد کده توبه قیوسی بغلور و کسه توبه ایلکه قادر اولمز و توبه ایلسه  
دخی توبه سی قبوله کلز مثنوی عاشقی و توبه یا امکان صبر این محالی  
باشدای جان بس سطر توبه کرم و عشق همچون ازدها توبه وصف خلق  
وان وصف خدا عاشق قاق و توبه یا خود امکان صبرای جان بوزیاده سطر  
بر مجال اولور بعض نسخه ده یارینه نقطه واحده ایله با واقع اولشدر بو تقدیر اوزره  
معنی عاشق و امکان صبر ایله توبه بویکیست سنگ مابینی جمع ایلک و عاشق اولغه  
تا بلیکی و صابر لکی کند و به عادت قیاق بو چوق بوغون و غلیظ بر محالدر زیرا  
توبه فی المثل بر کوچك قورد جعفر و عشق از در هادر توبه وصف خلق و وصف  
مخلوق حادث وفاتی و عشق وصف خالق قدیم و باقیدر پس حادث وفاتی اولان  
مخلوقك و صفتك قدیم و باقی اولان خالقك وصفی فتنده نه وجودی وارد جند  
قدس سره العزیز حضرت تریبک (اذا قرن المحدث بالقدیم لم یبق له اثر) بیور دقلری

بومعنايه دلالت ایدر پس خورشید محبت طالع و ظاهر اولدقده توبه سایه وارزائل  
وفاتی اولور مثنوی عشق ز اوصاف خدای بی نیاز عاشقی بر غیر  
او باشد مجاز زانکه او حسن زراند و دآمدست ظاهرش نور اندرون دود  
آمدست عشق بی نیاز اولان خدایک اوصافند عاشق خلق اندن غیری به  
مجاز در زیر اول غیری حسن زراند و دکلشدر انک ظاهری نور اندرون دود کلشدر  
عشق افراط محبت دیرلر افراط محبت ایسه بی نیاز اولان خدای تعالیک و صفاتند  
نه که حضرت قرآنده بر محله (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله)  
و بر محله دخی (یحبهم و یحبونه) بیوردی محبت الهی قدیم و حقیقیدر و محبت بنده  
اگر خدایه اولسون و اگر ماسوایه اولسون حادث و مجاز یدرز را که اول خدادن  
غیر منزله سنده واقع اولان شیلرک حسنی بالذ کلش و حسن الهی ایله انلرک  
ظاهری مزین اولشدر انک ظاهری نور و باطنی دود سیاه کبی کلشدر بواشیده  
اولان حسن و ملاحات حقیقی دکلدر عار بنیدر کافال ابن القارض (یت و کل  
ملیح حسنه من جالها معارله بل حسن کل ملیح مثنوی چون رود نور و شود  
پیدا دخان بفسرد عشق مجازی آن زمان وارود آن حسن سوی اصل خود  
جسم ماند کنده و رسوا و بد چونکه نور کیده و دخان پیدا اوله عشق مجازی  
اول زمان طوکر اول کند و اصلی طرفه کیر و کیدر جسم کنده و رسوا و بد قالور  
یعنی بر محبوب اولان اشیک وجودنده اولان نورانیت و حسن و جمال کیده و دخان  
کبی اولان ظلمت و کثافت ظاهر و پیدا اولور اول زمانده اکا عاشق اولان کسه نک  
مجازی اولان عشقی فسرده اولور و اول عشقه نقصان و زوال کلور اول حسن  
و جمال کنده نک اصل و معدنی طرفه کیر و کیدر و جسم قوقش و رسوای و قبیح  
اولوب قالور مثنوی نورمه راجع شود هم سوی ماه وارود عکسش  
زدیوار سیاه پس بماند آب و کل بی آن نکار کرد دان دیوار بی مه دیوار  
مثلا ماهک نوری هم ماه جانبیه راجع اولور اول ماهک عکس و برتوی دیوار  
سیاهدن کیر و کیدر پس آب و کل اول نکار سز قالور اول دیوار بی ماه دیو کبی اولور  
کذلک ماه حقیقینک نوری اولان روح هم اول ماه حقیقی جانبیه راجع اولور  
دیوار سیاه کبی اولان بدنگ عکسی و برتوی اول اصل طرفه کیر و کیدر پس آب  
و کلدن مر کب اولان جسد اول محبوب سز و نقش و مر غوب سز قالور اول دیوار  
بدن روح کتد کد نصکره دیو کبی اولور و عاشقه اندن نفرت کلور مثنوی  
قلب را که زر ز روی او بچست باز رفت آن زر بکان خود نشست پس مس رسوا  
بماند دودوش زوسیه روتر بماند عاشقش مثلا قلبک که النون انک یوزندن  
صحرادی اول زر کیر و کندهی کانه کندهی و او نور دی یعنی بر قلب النون که



یوزنده اولان التون کتسه کبر و واروب کندو کانه رجوع ایلر و انده قرار ایدوب  
 اوتورر پس رسوای اولان باقر دودکی قالور و سیاه رولغی ظهور کاور انک عاشقی  
 اندن سیاه روتور قالور و اندن زیاده رسوای اولور \* مشوی \* عشق بینانان  
 بود برکان زر \* لاجرم هر روز باشد بیشتر \* زآنکه کارادر زری نبود شریک \*  
 مر حبا ای جان زر لاشک فیک (اما بینا لک عشقی کان زراوزره اولور کان زردن  
 مراد جمیع حسن و جمالک و لطف و کمالک اصل و معدنی اولان مرتبه الوهیت  
 و مقام حقیقتدرینا و بصیر اولان اولیانک عشقعلری و محبتعلری اصل جمیع جمال  
 و کمال اولان مقام حقیقتدر لاجرم هر کون انلک عشقی زیاده اولور و ساعت  
 بساعت انلک عشق و محبتدر ترقی قیلور زیرا که کانه زریلکده شریک یوقدر کذلک  
 کان جمیع کمال و جمال اولان مقام حقیقتدر حسنه و جالده و لطفده و کمالده اصلا  
 بر شریک و نظیر یوقدر مر حبا ای زرمعدنی سنده شک و شبهه یوقدر یعنی ای کان  
 کل جمال و کمال سن و سعتله و زیاده لطافتله ظاهر اولدک و عاشقیزیکر حب و راحت  
 و یردک اصلا سنک بی نظیر اولدیکده شک و شبهه یوقدر و بی شریک و بی مثال  
 اولدیکده هم حجت و براهین قتی جو قدر \* مشوی \* هر که قلبی را کند انبار کان \*  
 وارود زرتا بکان لامکان \* عاشق و معشوق مرده زاضطراب \* مانده ماهی رفته  
 زان کرداب آب (هر شول کسه که بر قلب کانه شریک ایلله زر لامکانده اولان  
 کانه دک کبر و کیدر عاشق و معشوق اضطرابدن اولمش اگر کردابدن آب کتیش  
 ماهی قالمش قلبدن مراد بونده هر ملیح و جلیل اولان ممکن الوجود در که انک  
 صورت ظاهره سی قلب التون کبی حسن و جلاله آراسته اوله پس تقدیر کلام  
 بویله دیک اولور که هر شول کسه که قلب التون کبی اولان ممکن الوجودک مزخرف  
 و مزور اولان حسنی و جلالی کوروب اکا عاشق اولسه و آنی معدن حسن و جمال  
 اولان محبوب حقیقی به محبتده شریک قیلسه اول زر حسن و جمال لامکانی اولان  
 کانه رجوع ایلر پس عاشق و معشوق اضطرابلرندن اولور مثلاً بر کردابدن  
 آب کیدوب و ماهی بوسنده قالوب نیجه الم واضطرابله مرده اولدیغی کبی اول  
 مجازی اولان عاشق و معشوق هم آب حیات قدیر و بدندن و آب کیرندن فنا و زواله  
 یوزطوتد قد نصکره الم واضطرابده اولور \* مشوی \* عشق ربانیت  
 خورشید کمال \* امر نور اوست خلقان چون ظلال (عشق ربانی خورشید کالدیر  
 امر انک نور یدر خلایق ظلال کیدر امر دن بونده مراد روح در تنه کم حق  
 تعالی حضرت تلی (قل الروح من امر ربی) یوردی و دخی (الاله الخلق والامر) آینده  
 اولان امر ایلله عالم ارواح مراد اولندی و یو بیت عشق ربانی و روح انسانی  
 و اجسام خلایق تفهیم ایلکدن اوتری تمثیل طریقله دینلشد یعنی مثلاً عشق

ربانی خورشید کالدیر روح انک نوری و پرتو یدر و اجسام خلایق کولیکه کیدر پس عشق  
 ربانی جان جان و حیات حیات جهان کیدر چونکم مناسبله عشق حقیقی انک  
 بر مقدار شرحن بیان ایلدیلر کبر و مظهر عشق حقیقی اولان بلال حبشی رضی الله  
 عنه حضرت تلی انک قصه سنی بیان و ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی انک اسانندن  
 انک حالی و ماجرا سنی تعبیر و تقریر ایلکده شروع ایدوب بیوررلر \* مشوی \*  
 مصطفی زین قصه چون خوش بر شکفت \* رغبت افزون کشت هم اورا بکفت \*  
 مستمع چون یافت همچون مصطفی \* هر سر مویش زبانی شد جدا (محمد  
 مصطفی صلی الله علیه وسلم بوقصه دن چونکم خوش آجلدی یعنی بلال رضی الله  
 عنه حضرت تلی انک قصه سنی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تلی اول سلطان  
 کائناته تعبیر و تقریر ایلدیکری حینده اول حضرت کل کبی بوقصه نک استماعندن کشاده  
 اولدی و اظهار فرح و سرور قیلدی ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی نه بلال رضی الله  
 عنه ک قصه سنی تقریر ایلکده رغبتی زیاده اولدی هم اول پیغمبر عالی جنابه انک ماجرا سنی  
 علی ماجری بالتام سوبلیدی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کبی چونکم بر مستمع  
 بولدی اول ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی انک هر سر مویش بشقه بر زبان اولدی  
 و بلال حبشی رضی الله عنه حضرت تلی انک احوالی و افراط محبتی بر بر تعبیر و بیان  
 قیلدی \* مشوی \* مصطفی کفتش که اکنون چاره چیست \* کفت این بنده  
 مرا درامشتر یست \* هر بهاکه کوبد اورا می خرم \* در زبان و حیف ظاهر  
 نکریم \* کوا سیر الله فی الارض آمدست \* سخره خشم عدو الله شدست (چونکم  
 حضرت تلی انک رضی الله عنه حضرت تلی انک حضرت تلی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه  
 حضرت تلی بلال رضی الله عنه حضرت تلی انک حضرت تلی انک حضرت تلی انک حضرت تلی  
 چاره ندر حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
 حضرت تلی بنده دیدی یا رسول الله بو بنده تحقیقا اکامشتر یدر هر نقدر بهاکه اول  
 جهود و سوبلر آتی چوق سو یلتمیوب آتی آلورم زبانه و حیف ظاهره نظر قیلزم  
 و مناع و مالک چوق کتسیدیکنه باقوب بهر حال آتی خریدار اولورم زیرا اول  
 بلال رضی الله عنه ارضده الله تعالی انک اسیر و بنده سی کلمشدر اما الله عدوسنک  
 خشمک سخره و زبونی اولمشدر پس آتی اول عدو الله ک پنجه غضبندن خلاص  
 ایلک هر وجهله لازم کلمش و واجب اولمشدر دیدی

\* وصیت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را رضی الله عنه که \*  
 \* چون بلال را رضی الله عنه مشتری میبشوی هر آینه ایشان از سستی \*  
 \* برخوانند فز و د بهای او مراد رین فضیلت شریک خود کن \*  
 \* وکیل من باش و نیم به از من بستان \*



حضرت مصطفی علیه السلام ابو بکر الصديق رضی الله عنه حضرت تری نه  
وصیت ایلسنک بیانده در بویه دیو که یا ابابکر چونکم بلال رضی الله عنه مشتری  
اوله سن البته انلر عتادلندن اول بلال رضی الله عنهک بهاسنی زیاده ایلسنک استرل  
بنی بوفضیلته کندیکه شریک ایله بنم بوخصوصده وکیل اول وانک نصف بهاسنی  
هر نیجه به آورسک بندن آل دیدی \* مثنوی \* مصطفی گفتش که ای اقبال  
جو \* اندرین من میشوم انباز تو \* تو وکیل باش نمی بهر من \* مشتری شوقبض  
کن از من من ( مصطفی علیه السلام حضرت تری ابو بکر الصديق حضرت تری نه  
دیدي ای اقبال دیلجی وای دولت معنوی طلب اید یجی بوخصوصده بن سنک  
شریکک اولورم که اول بلال رضی الله عنهی سنکله شرکت اوزره اول جهوددن  
اشترا قبولورم سن بوخصوصده بنم وکیل اول اول نصف بهاسنی بندن اوتری  
و بروب مشتری اول صکره ثنی بندن ال وقبض ایله \* مثنوی \* گفت صد  
خدمت کنم رفت آن زمان \* سوی خانه آن جهود بی امان \* گفت با خود  
از کف طفلان کهر \* بس توان آسان خریدن ای پدر ( ابو بکر الصديق  
رضی الله عنه حضرت تری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرت تری نه دیدی بوز  
خدمت ایلم بوخصوصده قدرتم بتدیکی قدر سعی قیلهیم اول زمان اول بی امان  
اولان جهودک خانه سی طرفته کندی و بولده کیدر کن کندی کندوسته ایتدی  
اطفالک الندن کهری زیاده آسان وجهله المقلق ای پدر ممکن اولور و بی تمیز اولان  
او غلجقلرک گفتدن ادنی بهایله آغر بهانو ذی قیمت در وجوهی خریدار اولق  
عاقله سهل وآسان کلور \* مثنوی \* عقل و ایمانرا ازین طفلان کول \*  
می خرد باملاک دنیا دیو غول \* انچنان زینت دهد مر دارا \* که خرد زیشان  
دوصد کلزارا \* انچنان مهتاب پیماید بسحر \* کن خسان صد کیسه بر باید  
بسحر ( نه کم عقلی و ایمانی بوکول اولان دنیا او غلجقلرندن غول بیانی کبی  
اولان شیطان دنیا ملکینه آلور یعنی دیو غوی دنیای دنی ملکینی اول احقرله  
تزیین ایدوب وانلر بونک متاعنی ترویج قیلوب دنیای دنی ایله انلری الدایوب  
عقلانی و ایمانلر فی انلردن آلور جیفه و مر دار اولان دنیا به انلرک نظر نه انجاین  
زینت ویرر و اولقدر بز یوب محبوب و مر غوب اولق مرتبه سنه ابر کورر که انلردن  
اول دنیا واسطه سیله دوصد کلزار معنوی آلور و بونلری بر لبه مغبون و محروم  
قبولر انجلین سحرله مهتابی او بحر که خسارندن سحر ایله بوز کیسه بی قیاری یعنی  
مشهور در که ساحرل ماهرک برتونی کجیله بز شکله قویوب تاجرله صائرل وانلردن  
سیم وزرل آلورل پس انلر صباح اولد قدده اول کرباسدن بر اثر کورر حزلر کذلک  
شیطان ذخی مهتاب کبی اولان دنیاسنک زینت باطله سنی بو اهل دنیا به سحر و مکر

سبیله بیع ایلمر وانلر سیم وزر عمر کزی بکا و یرک و بندن بومتاع فاخری الک دیو  
سویلر انلردخی صددل و جانله اول متاع غروری آلورل و اول مکار و سحر بو سحر  
و مکر ایله اول خسارندن نیجه بوز عمر کیسه سنی و ایمان و اسلام جوهرنی قیاری و فوری  
اخذ ایلمر \* مثنوی \* انبیا شان تاجری آموختند \* پیش ایشان شمع دین  
بفروختند \* دیو غول ساحراز سحر و نبرد \* انبیا را در نظر شان زشت کرد  
انبیای عظام علیهم السلام انلر تاجرلک او کرتدیلر انلر او کنده دین شمعنی شهله  
انلردیلر یعنی انبیای عظام علیهم السلام بو اطفال سیرت اولان اهل دنیا به آخرت  
بازرگانلغنی او کرتدیلر و بونلرک او کنده سراج دینی و شمع یقینی شهله انلردروب منور  
ایتدیلر ولیکن دیو غول ساحر سحرردن و جنتک وجدلدن انبیای عظام علیهم  
السلامی انلرک نظر لر نه چر کین ایلدی و انبیا نیک بونلر حقنه اولان نفع وفائده سنی  
بونلر ضرر و زیان کو ستردی \* مثنوی \* زشت گرداند بجاد و بی عدو \*  
تا طلاق افتد میان جنت و شو \* دیده اش از بسحری دوختند \* تاجنین جوهر  
بخس بفروختند ( اول عدو جادولک سبیله زشت ایلمر تا کم جفته شو یک مایبند  
طلاق واقع اولور یعنی اول عدو اولان شیطانلر سحر و مکرله مقبول و محبوب اولان  
دین و ایمانی و شرع انبیایی زشت و فبیح کو سترر حتی ارا یله عورت مایبند هم بهسد  
و فراق واقع اولور بو اهل دنیاسنک دیده دللر بی شیاطین سحر و مکر ایله انجلین  
دکدیلر تا که بونک کبی ذی قیمت جوهری خسه ساندیلر یعنی بو اطفال سیرت  
اولان اهل دنیا شیاطینک سحر یله و مکر یله بر مرتبه مسحور و مکرور اولدیلر تا کم  
بونک کبی جوهر ایمانی و در اسلامی و ایقانی کنور و ب خس و دنی اولان دنیا به  
صاندیلر و آئی و بروب اتی قبض ایتدیلر \* مثنوی \* این کهر از هر دو عالم  
بر ترست \* هین بحر زن طفل جاهل کو خرست \* پیش خرخر مهره و کوهر  
یکبست \* آن اشک را در دریا شکبست ( پس ابو بکر الصديق رضی الله عنه  
حضرت تری کندی کندیلر نه دیدی بو کوهر هر ایکی عالمدن بر زردر و کوهر دن  
مراد بونده بلال رضی الله عنه حضرت تری بدر و ایکی عالمدن بر تراولسی ایکی عالم  
انسان کاملک طفیلی اولدیغنه و انسان کامل بو ایکی عالمدن مقصود بالذات کلدیکنه  
اشارت اولمشدر چونکم حضرت بلال حبشی رضی الله عنه مر دملک دیده عالم  
کبی بر شریف و عالی جوهر در انک علو قدرنی ابو بکر الصديق رضی الله عنه  
حضرت تری یلد کده کندیکنه دیدی تیز بو ایکی عالمدن بر تراولان کوهری بو طفل  
جاهل کبی اولان جهوددن صائون ال که اول خرلایفهم در خرک او کنده خر مهره  
و کوهر بر در اول اشکک در در یاده برشکی وارد خر مهره اشک بو نیجه دیلر بونده  
مراد صورتی مایح و مایبده کم بها و قبیح اولان خر سیرتله تعلق قیلان کسهل



اولور یعنی خرابی فهم کبی اولان جاءل وغافلک قنده اشک بونجی کبی صورتا  
کوزل و معینه جله دن ادنی وارذل اولان احق و نادانله جوهر جان و معدن علم  
و عرفان اولان کسه بر در زرا اول اشک در معنوی و بحر روحانی خصوصاً صند  
عظیم شک و شبهه سی وارد مثنوی \* منکر بحرست و کوه های او \* کی  
بود حیوان در و پیرایه جو \* در سر حیوان خدا نهاده است \* کوشود در بند اهل  
و در پرست \* هر خرازا هیچ بدی کوشوار \* کوش و هوش خر بود  
در سبزه زار) خر منکر بحر در وانک کوه لرینک دخی منکر بدر حیوان لایعلم  
چن در جو و پیرایه جو اولور بومقرر در که اولز خدای تعالی حیوانک باشنده  
قومشدر که اول حیوان بند لعلده و در پرست اوله تحقیقا هیچ اشکارک کو به سنی  
کوردکی انلرک قولاغنده کوه اولز خرک کوش و هوشی سبزه زارده اولور یعنی  
خرسیرت و حیوان طبیعت اولان انسان بحر معنویک وانک روحانی و نورانی  
اولان در لرینک منکریدر حیوان سیرت اولان آدمی چن در معنایی دیلیجی  
و کندبسی جواهر ایمان و عرفان بزیجی اولور که حیوان سیرت اولان آدمینک  
باشنده خدای تعالی حضرت تری بوسودایی قومشدر که اول اهل روحانی قبدنه  
اوله و در معنایه پرستش قیله هیچ خرلک قولاغنده سن در و جوهر دن کوشوار  
کوره مزسن بلکه خرسیرت اولان بد کوه لرلک کوش و هوشی همان علف زرده  
اولور همیشه خورد و خوابه و کبر و کلو به میل و محبت قبلور \* مثنوی \*  
احسن التقویم در والتین بخوان \* که کرامی کوه رست ای دوست جان \* احسن  
التقویم از عرش افزون \* احسن التقویم اوفکرت برون) احسن التقویم آیتنی  
والتین سوره سنده اوفو که ای دوست جان کرامی کوه ردر یعنی حق تعالی  
حضرت تری تین وزیتونه قسم ایلیوب دیر که تین وزیتون حقیچور تحقیقا بر انسانی  
صورتا و معنا احسن صورتده واجل هیاتده خلق ایلدک انسانک معینه احسن  
تقویم اوزره خلق اولنمی انک جانتک اوصافی الهیه ایله اوصافی قیلسی و نور  
الهی اولسایله در که جان انسانی فی الحقیقه عزیز و شریف جوهر در اول احسن  
تقویمده اولان جان عرشدن فزوندر یعنی افضل و اوسعدر نده کم (لایسعی ارضی  
ولاسمائی ولیکن یسعی قلب العبد التی التی الورع) حدیث شریفی بومعنایه دلالت  
ایله الحاصل احسن تقویمده اولان جان فکردن بیروندر فکر و خیال آنی ادراکه  
قادر اولز و وهم و ادراک انک نه کونه کوه عالی ایدوکنی بطر سوره والتینک و احسن  
تقویمک تفسیری بشنجی دفترده (اقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) سرخنده  
مرور ایلمشدر انده طلب اولنه \* مثنوی \* کر بکویم قیمت این ممتنع \*  
من بسوزم هم بسوزد مستمع \* لب پنده اینجا و خراین سومران \* رفت این صدیق

سوی آن خران) اگر بن ممتنع اولان کوه رک قیمتی سوبیلیم بن وهم مستمع اولان  
کسه یازاین ممتعدن مراد جوهر جاندر یعنی اگر بن بوممتنع و عالی اولان جوهر  
جانتک و اول جوهر جانده مظهر اولان بلال رضی الله عنهمک قیمتی سوبیلیم  
بو کلامه قوای اولان ممتنع هم بونک سوز و حرارتنه تحمل ایده میوب بانق  
لازم کاور پس بومجلده سکوت ایله و ابکی باغله و خری بوجانبه سورمه و بوممتنع  
النظیر اولان جوهر جانندن بوجانبک اهلته برسر و برهمنی ایر کورمه بلکه حضرت  
ابوبکر رضی الله عنه نه ایلدی آنی سوبیله الحاصل بو صدیق حضرت تری اول خرل  
جانبه کندی و اول جوهر عالی قدری انلرک الدن المغه عزیمت ابتدی  
\* مثنوی \* حلقه در زنجود را بر کشود \* رفت بخود در سرای آن جهود \*  
بخود و سر مست و پر آتش نشست \* از دهانش بس کلام تلخ جست \* کین ولی الله را  
چون میرتی \* این چه حقدست ای عدوروشنی) حضرت ابوبکر رضی الله عنه  
جهودک قبوسنک حلقه سنی آوردی چونکم جهودانی ابشیدوب قیوی آجیدی  
حضرت ابوبکر رضی الله عنه بخود و بی اختیار اول جهودک سرایسه ایچرو  
کیردی و کندی بخود و سر مست و پر آتش اوتوردی و اول حضرتک دهان  
شرفندن بخودانه چوق آجی سوز صیچرادی بسیار گفتار تلخ نک اغزند صادر  
اولدی و بویله دیدیکه ای عدوالله بولی الهی نیچون اوررسن ای روشناکک  
دشمنی بونه حقد و غضبدر که بونک کبی بر معدن جوهر توحید و روشنا اولان الله  
دوستنی احدا حدیدد یکچون طور مز اوررسن و بو کاسن احدا حدیدمه دیرسن  
واحیدی سومه دیواورزینه طور رسن \* مثنوی \* کر ترا صدقیست اندر دین  
خود \* ظلم بر صادق دلت جون می دهد \* ای تودردی جهودی ماده \* کین کان  
داری تو بر شهزاده \* در همه زاینه کرساز خود \* منکر ای مر دودنفرین ابد) ای امین  
فرضا اگر سنک کندی دینکده بر صدقک اولیدی و بهودیلکده سن صادق  
اولدک صادق اولان کسه اوزره ظلم ایلمکه سنک قلبک نیجه رضا و پروردی بوندن  
معلوم اولدیکه کند و دینکده هم بر صدقک یوقدر ای بی دین سن جهوداق  
دیننده ماده و مخت سن که بو کانی سن بر شهزاده اوزره طور رسن شاهزاده دن مراد  
بونده حضرت بلالدر وانک شهزاده اولسعی معنی اعتبار یله در که حضرت نبی  
علیه السلام (انامن نور الله والمؤمنون منی) بیورمشدر اول حضرتک روح شریفی  
ابوالار و احدر مؤمن اولنلر اول حضرتله صحبت قیللرک ارواح شریفه لری معینه  
اندن طومشدر بو اعتبار ایله حضرت بلال حبشی رضی الله عنه دخی شهزاده  
اولمشدر ننه کم سلمان رضی الله عنه حضرت تری فارسدن ایکن (سلمان من آلی) دینشدر  
بلال رضی الله عنه حضرت تری دخی معینه اول حضرتک آندن اولمشدر



بوتقریله اکاشه زاده دینش در بودکاو به کند و کز دوزنل اولان آینه دن واکری  
 تربیتا و اولان مرآت وجود کدن باقیه ای ابدنفر بنک مر دودی یعنی ای ابد متصل  
 و مضایف اولان لعلتک مر دود و ملعونی سن کنندی اکری دوزنل اولان آینه  
 وجود کدن بودکاو به نظر آینه دیدی ﴿ مشوی ﴾ آنچه اندم از لب صدیق  
 جست ﴿ کر بگویم کم کنی تو پای و دست ﴾ آن بنایع الحکم همچون فرات ﴿ از دهان  
 اوروان ازین جهات ﴾ همچو آن سنی که آبی شد روان ﴿ نه ز بها و مایه دارنده از میان  
 اسپر خود کرده حق آن سنک را ﴾ بر کشاده آب میانک را ﴿ اول کلام که اول دمده  
 صدیق رضی الله عنه حضرت تلم بنک اب و دهانیدن صبرادی و چشمه لسانیدن  
 جریبان ابدی اگر بنانی سکالای تمام سو بلر اسم سن دست و پایکی بتوررسن و عقل  
 و رأیی ضایع البرسن اول حکمتک بنایع فرات کی انک دهانیدن زین جهات  
 عالمیدن دوان و روان اولدی و نیجه حکمتک و نصیحتک اول حضرتک چشمه  
 لسانیدن ظهوره کلدی و جریبان قیلدی ملاحول بر جریکی که اندن بر آب لطیف  
 روان اولدی اول حجره پهلوسندن مایه طورونه میانندن مایه طور بلکه اول  
 آب لطیف عالمی جهندن کلوب قدرت حقه آنک وجودندن جریبان ایلر و حجردن  
 مراد حضرت موسی علیه السلام عصاره ایلر آوردی و ارن ایکی چشمه آنک  
 وجودندن ظهوره کلدی بجر در ﴿ و اذا استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب  
 بعصاك الحجر ﴾ آیت کریمه سبله بو حجره اشارت قیامتش در و بو آیت کریمه آنک  
 نفسی و حجرک شرح و تحقیق بر قیام محله مرور ایلشدر بوجه دن او چنچی  
 دفته غلام اسود حکایه سنده حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنک مشکی  
 بر ایلسی سر خنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه الحاصل حق سبحانه و تعالی  
 حضرت تلمی اول سنی کنندی قدرته وقایه و پرده ایلشدر میانک اولان آبی انک  
 وجودندن آچش و اجرا قیامتشدر کذلک حضرت ابو بکر رضی الله عنه کلسان  
 شریفندن دخی حکمت بنوعلمی اجرا قیامتش و انک وجودنی و اساننی کنندی به  
 سیر قیامتشدر ﴿ ان الله يقول الحق على لسان عبده ﴾ حدیثک موجبیه الله تعالی  
 حضرت تلمی کلام حق کنندی عیدنک لساندن سوبلر و اول عیدنک اختیاری بوق  
 ایکن نیجه اسرار و حکمی انک دهانندن اجر او اظهار ایلر ﴿ مشوی ﴾  
 همچنان کر چشمه چشم تونور ﴿ اوروان کر دست بی بخل و فتور ﴾ نی ز به آن مایه  
 داردنی ز پوست ﴿ روی پوشی کرد در ایجاد دوست ﴾ انجیلن که سنک چشمک  
 چشمه سندن نوری اول خدا بخل سز و فتور سز روان ایلشدر اول کوزل کدن  
 همیشه روان نوره پیه دن مایه طورونه پوستدن بلکه اول نور همیشه ایجاد الهی  
 ایلر ظهوره کلور نهایت مافی الباب دوست حضرت تلمی نوری ایجاد ایلکده پیهی

و پوستی رو پوش ایلش و بونلری کنندینک فیض و ایجادنه پرده قیامتشدر اگر کسه  
 کوزک نوری پیه دن کورر و پوستدن صانور اما حقیقتده اول نور اول دوستندن  
 ﴿ مشوی ﴾ در خلای کوش یاد جاذبش ﴿ مدرک صدق کلام و کاذبش ﴾ آن چه  
 یادست اندر بن خرد استخوان ﴿ کو پذیرد حرف و صوت قصه خوان ﴾ استخوان  
 و بادر و پوشست و بس ﴿ درد و عالم غیر بزنان نیست کس ﴾ مستمع او قائل او بی  
 احتجاب ﴿ زانکه الاذنن من رأس ای مثاب ﴾ کوشک خلا سنده انک جاذب اولان  
 بادی انک کاذب و صادق اولان کلامی مدر کدر اول خرد اولان استخوانده  
 اول نه کونه بادر که او قصه خوانک حرف و صوتنی قبول ایلر استخوان و باد  
 انجق رو پوشدر ایکی عالمده حضرت یزدانن غیری کسه بوقدر فی الحقیقه بی  
 احتجاب مستمع و قائل اولور ز پیرای مثاب اولان کسه ایکی قولاق باشندر نته کم  
 حضرت نبی علیه السلام ﴿ الاذنن من الرأس ﴾ یوردی انکچون باشه مسح اولان  
 صوابه قولاقره هم مسح اولور اکابر آخر صوابه مسح اولدیغنی قولقلرک باشند  
 اولدیغنی اشعاردر حکمتک قولی بودر که انسانک کوشنک سوراخنده مغزه قریب  
 جلد طبل کی بر رقیق دری واردر و اول سوراخ ایچره بر مقدار باد وارد رخن  
 خارجدن بر صوت شدید ظاهر اولسه هوای کتوروب سوراخ کوشه بتورر  
 و سوراخ کوشده اولان باد انکله متکیف اولوب اول جلد رقیقه طوقند قدده اتی ادراک  
 ایلر دیملشدر و بوسمعک و بصرک و سائر جسدک تحقیق و تفصیلی هیاکله اولان  
 شرح زده مذکور اولشدر انده طلب ایلر و عند اهل الله حکما و عهلا آنک بوسوزلی  
 مجاز یدرو بونک حقیقتی اصل بودر که حضرت مولانا قدس سره العزیز بوبیتلره  
 بیان پوررلر و بونکونه تحقیق ایدوب دیرلر که کوشک خلا سنده یعنی صماخنده  
 و سوراخنده حرف و صوتنی کنند و سنده جذب ایلین باد که اول کلامک صدقنی  
 و کذبنی ادراک ایدیمشدر نظر ایلر اول خرد و صغیر اولان استخوانده و انک  
 سوراخنده اول نه بادر که اول باد قصه او قویچی و سوز سوبلیچی کسه لرک حرف  
 و صوتنی قبول ایلر و اتی ایشیدوب فهم ایلر بادک ذاتنده خود بوقدرت و بو خاصیت  
 بوقدر بلکه فی الحقیقه سمیع خدای تعالیدر و استخوان و باد و کوش انجق بررو  
 پوشدر نفس الامر نه نظر اولنسه ایکی عالمده بیلر حضرت یزدانن غیری هیچ برکسه  
 بوقدر ﴿ کان الله ولم یکن معه شیء ﴾ و الان کاکاندر حقیقتنه نظر ایلر ک اول و آخر  
 و باطن و ظاهرده همان آتی کورردک عند اهل الشهود بلا احتجاب سمیع و متکلم  
 و مستمع و قائل همان اولدر و بوناسک سمعی و بصری حقیقتده اول خدانک  
 سمع و بصرک فرعی و جزوی مشابه سنده در و آنک سمع و بصری اصل و کل مشابه سنده در  
 اذنن ای مثاب اولان کسه رأسدن جزو اولوب و جزو کلک حکمتده داخل اولدیغنی



مقرر اولیحق بو خلافتك دخی سمع الیهیدن جزو مشابه سنده در بونلرك سمعی  
مجازیدر و حقیقتنده سمع همان اولدر که حقیقتنه ناظر اولان موحدلر انکیچون  
(انا قول وانا اسمع لیس فی الدار غیر نادیار) دیشلدر \* مثنوی \* گفت رجت  
کر همی آید برو \* زربده بسنانش ای اکرام خو \* ازمنش و آخر چومی سوز  
ودلت \* بی مؤنت حل نکرد دمشکات ( چونکم اول جهود ابو بکر رضی الله  
عنہک کند بسنه اولان کتاب و خطابی کوردی اکا جواب و برو بیدی اکرانک  
اوزرینه سکامرحت ایتک کلورایسه التون و برای اکرام خویلوای بدن صاتون  
آل بدن آتی کبرو آل چونکم سنک قلبک اکینار مؤنسن سنک مشکک حل اولز  
یعنی سیم وزرو یرمک مؤننی ارتکاب ایتمیجه سنک مشکک حل اولز و اول بنده  
سنک حکمک الته کلز چونکم سنک قلبکده اکا حرق و شفقت و رجت واردر کتور  
ری وافر التون و بر آتی بدن صاتون آل دیدی \* مثنوی \* گفت صد خدمت  
کنم بانصد سجود \* بنده دارم نکولکن جهود \* تن سپیددل سیاهنش  
بکبر \* در عوض ده تن سیاه و دل منیر ( حضرت ابو بکر رضی الله عنه چونکم  
اول جهودک بو طعن امیر اولان کلامی و سوزنی اشیدی اکا ابتدی بو خصوصده  
یوز خدمت ایلیم و خدا حضرت ترینه شکرانه بش یوز سجود قیلم اکر آتی بکا  
صنار ایسک بن سکانیجه مال و متاع و یرین جله دن بری برنیکوروی بنده طورم  
لکن اول جهوددر انک تنی پیااض و یوزی ماه کیسدر و لکن قلبی ظلمت کفرایله  
سیاهدر آتی طوت انک عوضنده تنی سیاه و قلبی ماه کی منور اولان بلال رضی الله  
عنہی بکاو برو بیع ایت دیدی \* مثنوی \* پس فرستاد و بیاورد آن همام \*  
بود الحق سخت زیبا آن غلام \* انحنانکه ماند حیران آن جهود \* آن دل جون  
سنگش از چارفت زود \* حالت صورت پرستان ابن بود \* سنک سان از صورتی  
مومین بود ( پس ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تری سعاد تخانه لرینه برکده  
کوندردی اول همام واروب اول غلامی اول مکانه کتوردی الحق اول غلام قتی  
زیبا ایدی و خو بروی و بغایت دل با ایدی انجلین قتی زیبا ایدیکه اول جهود آتی  
کوردیکی کبی حیران قالدی انک اول طاش کبی اولان کوکلی فوری برندن کندی  
(والجنس الی الجنس بمیل) حسبجه علی الفور اکدمیل و محبت ابتدی الحاصل  
صورت پرستلرک حالتی بو اولوز انلرک سنکی بو صورتدن مومین اولور یعنی صورته  
طیان معنیدن بی خبر اولان طائفه نك خصلتی بو اولور که انلرک قاره طاش کبی  
غلظ اولان قلبلری بر صورت ملیحه دن موم کبی ملایم اولور و حصاره دن اقسی  
واشد ایکن بر صورت زیبای کوردکاری کبی انک شوقندن فی الحال ملائمت  
و ملائمت اظهار قیلور \* مثنوی \* باز کرد استیزه و راضی نشد \* کبرین

افزون بدی هیچ بد \* یک نصاب نقره هم روی فزود \* تا که راضی کشت حرص  
آن جهود ( کبرو اول جهود عناد ایلدی و حضرت ابو بکر رضی الله عنه ک  
کر میت کوروب مجرد اول غلام سپید مقابله سنده بلال رضی الله عنه حضرت تری  
و یرمکه راضی اولدی دیدیکه یا بابا بکر هیچ بدسز بونک اوزرینه افزون و یرد فرقه  
دیرل بی بدی فرق یعنی بلا مفارقه بهر حال بونک اوزرینه دخی فضله و یردیدی  
و اول غلام سپیدرودن زباده بعض نقد دخی طلب ایلدی پس ابو بکر الصدیق  
رضی الله عنه حضرت تری هم هیچ مالک زیاده اولدیغنی قابر مبوب بر نقره نصابی  
دخی اول غلام سپیدک اوزرینه زیاده ایلدی نصاب اصله دیرل بونده ایکی یوز درهم  
اولی مناسب کورینور یعنی ابو بکر الصدیق حضرت تری اول غلام سپیدک  
اوزرینه ایکیوز نقره زیاده ایلدی تا کم اول جهودک حرصی راضی اولدی رضایی  
حرصه اسناد مجازیدر و حقیقتی تا کم اول حریص اولان جهود راضی اولدی  
دیمک اولور پس اول غلام ایله اول مالی الوب حضرت بلالی ابو بکر حضرت ترینه  
تسلیم قیلدی و ابو بکر الصدیق حضرت تری بلال رضی الله عنه یاننه الدی  
چونکم حضرت صدیق رضی الله عنه بو قدر مالی و بروب اتی صاتون الدی  
و ابتغاء لوجه الله آزاد قیلدی کافرلر انک حقنده طعن ایلدیرو بو یله دیوسو یلدیلر که  
بلال رضی الله عنهک ابو بکر الصدیق رضی الله عنه قتند مالی و ارایدی اول  
مال و نعمت مقابله سنده آتی ایدی و آزاد قیلدی پس بو آیت کریمه انک حقنده نازل  
اولدی قال الله تعالی ( وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجهه به الاعلی  
ولسوف یرضی \* ابو السعود افندی تفسیرنده دیر که والآیات نزلت فی حق ابی بکر  
الصدیق رضی الله عنه حین اشتری بلالا رضی الله عنه فی جماعة کان یؤذیه  
المشرون فاعتقهم ولذلك قالوا المراد بالاشقی ابو جهل او امیه بن خلف و قدروی  
عطا والضحاک عن ابن عباس رضی الله عنه انه عذب المشرون بلالا و بلال  
یقول احدا حد فر به النبی صلی الله علیه وسلم فقال احد یعنی الله تعالی بنجیکم ثم قال  
لابی بکر الصدیق رضی الله عنه ان بلالا یعذب فی الله فعرف مراده علیه السلام  
فانصرف الی منزله فاخذ رطلا من ذهب ومضى به الی امیه بن خلف وقال اتبعنی  
بلالا رضی الله عنه قال نعم فاشتراه فاعتقه فقال المشرون ما اعتقه ابو بکر الصدیق  
رضی الله عنه الا لید کانت له عنده فزلات و بورطلا من ذهب روایتی غلام سپیدایله  
و نقره دن انک اوزرینه بر نصاب زیاده ایلدی قولنی مانع اولز زبرا بودخی روایت  
اولمشدر والله اعلم بالصواب

خند بدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغفونست درین عقد \*



منشوی \* قهقهه زد آن جهود سَنَك دل \* از سر افسوس و طنز و غش  
 و غل) چونکم صدیق حضرت تری بلال حضرت تری بنی الدی اول جهود نادان حضرت  
 صدیق رضی الله عنہی بوعقد و بیده مغبون صانوب کلدی اول سَنَك دل افسوس  
 و طنز و غل و غش جهتدن قهقهه اوردی و حضرت ابو بکر الصدیق رضی  
 الله عنہ استهزا قیلدی \* منشوی \* گفت صدیقش که این خنده چه بود \*  
 در جواب پرسش او خنده فرود) صدیق حضرت تری رضی الله عنه اول جهوده  
 دیدیکه بو خنده نه اولدی و بو خنده به و قهقهه به نه سبب اولدی اول جهود ابو بکر  
 الصدیق رضی الله عنه حضرت تری سَنَك پرسشده و جوابده خنده بی زیاده ایلدی  
 \* منشوی \* گفت اگر جدت نبودی و غرام \* در خریداری ابن اسود غلام \*  
 من زاستیره نمی جوشیده می \* خود بعشر اینش بفروشدی \* کونیزد من  
 نیزد نیم دانت \* تو کران کردی بهایش را بآنک) و اکابو به دیوس و بلبیکه  
 یا بابکر اگر سَنَك جدک و غرامک اولیدی غرام عشق معناسنه در یعنی دیدیکه  
 اگر سَنَك بو اسود غلامک خریدار لغنه زیاده جدک و افراط محبتک اولیدی  
 بن استیره ایلکدن جوش ایلیدم و بکاغلام سپید رودن زیاده مال و یرم دیو  
 سو بلبیکه خودانی بووردیک مالک عشرنه صایتیم زیرا اول بلال رضی  
 الله عنه بنم قتمده یارم دنک کلز دانت ربع درهمه دیرل بونده زیاده حقیر و قلیل  
 شیددن عبارتدر یعنی بنم قتمده او برادنی و حقیر شیده دکرزدی سن انک بهاسنی صیت  
 و صدا ابله آخر ابلدک یعنی او شو بوله در و بوله در دیمکله وانک اوزرینه کر میت  
 کوستروب محدود ساعی اولغه انک بهاسنی چوق ابلدک بو خسه اول بنم قتمده  
 بچق درهمه دکرزدی دیدی \* منشوی \* پس جوابش داد صدیق ای غبی \*  
 کوهی دادی بجوزی چون صبی \* کونیزد من همی ارزد دو کون \* من بچانش  
 ناظر ستم تو بلون) چونکم ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تری اول جهودک  
 نهکم واستهزا ایلسنی کوردی پس اکا بو کونه جواب و یردی و دیدیکه ای کول  
 و غبی صبی کی بر جوهری بر جوزه و یردک حد ذاتده بلال رضی الله عنه بر کوهی بی  
 مثالدر و بنم سکا و یردیکم مال انک بهاسنه نسبت بر جوزه کیدر که اول بنم قتمده  
 ایکی کونه دکر زیرا بن انک جائنه و دیننه و ایمانه ناظرم انک چون اول بکا ایکی کوندن  
 بکدروسن انک لون و شکله ناظر سن و جانی کورمکدن غافل و قاصر سن انک چون  
 سَنَك قتمده بر شیده دکر \* منشوی \* ز سر خست اوسیه تاب آمده \* از برای  
 رشک ابن احق کده) اول بلال رضی الله عنه فی المثل معنیده ز سر خدر صورتا  
 سیاه تاب کلسدر بواحق کدهنک رشککندن اوتری احق کده احق قلی محلی دیمکدر  
 رشک بونده غیرت و حسد معناسنه در یعنی بلال حضرت تری رضی الله تعالی عنه

حد ذاتده قرمز خالص التون کیدر انک صورتا سیاه رنگ کلسی بواحق قلی  
 محلی اولان دنیا اهلنک اکا غیرت و حسد ایلرندن اوتر بدر که بواحق قلی انک صورتا  
 سیاه اولدین کوروب اکا رشک و حسد ائمه لر و اول بولون سیاه ایچنده بواحق قلی  
 رشک و حسدی زخندن امین اوله و بونادانلرک چشم بر خشدن تستر و اختفا قلیله  
 \* منشوی \* دیده این هفت رنگ جسمها \* در نیاید از نقاب آن روح را)  
 جسملرک بو هفت رنگ اولان دیده می بودنی وجهه در بو هفت رنگ اولان جسملرک  
 دیده می نقابندن اوتری اول روح مقدسی ادراک ایلله من وجهه اول اوزره هفت  
 رنگ دیده نك صفتی اولور و دیده نك هفت رنگ اولمی بدی طبقه اولدیغی  
 اعتباریله در و وجهه ثانی اوزره هفت رنگ جسملرک صفتی اولور و جسملرک هفت رنگ  
 اولمی هفت اندام اولدیغی اعتباریله در که انسانک جسمی بدی اعضا اوزره در  
 هر بر عضوک شکلی بر کونه اولمقله هفت رنگ تعبیر اولمش اولور هفت رنگ  
 جسملرک صفت اولوب مضاف اولق و دیده دخی هفت رنگه مضاف اولق  
 هم وجهه در بو وجهه اوزره معنی جسملرک بو هفت رنگنک یعنی هفت اندامک  
 دیده می نقاب و حجاب جهتدن اول روح بانی ادراک قلیله من و چشم حس اول  
 نور اعظمک رؤیتنه و معاینه سنه قادر اوله من \* منشوی \* کر مکسی کرده  
 در بیع پیش \* دادی من جله ملک و مال خویش \* ورمکس افزودنی من  
 زاهتمام \* دامنی زر کردی از غیر و مال \* اگر سن بعهده مکس لکی زیاده ایلیدک  
 بن کندومک جله ملک و مالی و یردم مکس عشره و با جداره دیرل اکا متصل  
 اولان یا مصدریه اولور و تقدیر کلام بو بوله دیمک اولور که ای صورت پرست اگر سن  
 آتی بکا بیع ایلکده عشرالغی و با جدارغی زیاده ایلیدک و عناد ایدوب بنم سکا  
 و یردیکم بهایه راضی ایلیدک بن سکا جله مال و ملکمی هر نه ایسه و یردم  
 و اگر سن عشرالغی و عنادی دخی زیاده ایلیدک بن ائتمامن براتک التون غدی  
 دخی غیریدن استقراض ایلردم و سکا آتی و یروب بنه آتی سندن صساتون آکوردم  
 مکس قیل و زننده انتقاض من معناسنه اولق هم جائزدر بو وجهه اوزره معنی اگر  
 سن قیمت و بها اکس کلکنی بعهده زیاده ایلیدک یعنی بن اکا تقدیر قیمت و بها و یرسم  
 بو مکسدر و ناقصدر دیو سو بلبیکه بن کندومالک جله سنی سکا و یردم و اگر  
 اکادخی راضی اولز ایسک غیر یلردن و افزالتونی استقراض قیاوردیم دیمک اولور  
 \* منشوی \* سهل دادی زانکه ارزان یافتی \* در ندیدی حقه رانشکافتی \*  
 حقه سر بسته چهل توبداد \* زود بینی که چه غنبت اوفتاد \* حقه بر اهل را  
 دادی بیاد \* همچو زنی در سیه روی توشاد \* سهل و یردک زیرا که اوجوز  
 بولدک دری کورمک حقه بی یارمک یعنی حضرت بلال رضی الله عنه فی المثل



درونی پردر و جوهر بر حقه سر بسته کبی ابدی سن آنی اوجوز بولدك و ا دنی  
 بهاله بر نادانك الندن صاتون الدك اول سیدن انك درونی بو قلوب سهل و آسان  
 بکاواردك باشی باغواو حقه بی سنك جهلك و یردی و بویله سیاه رنگ حقه نك  
 ایچینده نه اولسه کر کدر دیوب جاهلاک ایدوب آزنسنبه طمع قیابوب آنی بکا یر  
 کوردك عنقریب کور رسن که سکا نه غبن واقع اولدی اول بر حقه بر لعل کبی ابدی  
 سن بر لعل کبی اولان حقه بی باد هوا به و یردك مع هذا بن ریح وفائده قیادم دیوب  
 غبن و خسران ایچره شاد و مسرور سن شول زنجی عرب کبی که سیاه و یافده  
 شاد در مشوی عاقبت واحسرتا کوبی بشی \* بخت و دولت را فر و شد  
 خود کسی \* بخت با جامه غلامانه رسید \* چشم بد بخت بجز طاهر ندید ای  
 نادان عاقبت چوق بوندن اوتری واحسرتا دبه سن و بوز یانی ایلد و ککدن اوتری  
 وافر غلر و غصه لیه سن خود بر کسه بخت و دولتی صاترمی بومقرر در صاتم  
 اما سن بخت و دولتکی صاتمک بلال رضی الله عنه سکا دنیوی و اخروی بخت  
 و دولت ابدی انك قدرنی بلایوب کم به بله آنی بیع ایتدك بخت سکا غلامانه جامه ایله  
 ابر شدی و سنك غلامك اولق شکانه کیروب و غلاما ملر جامه سنی کیوب کلوب  
 سنکله کور شدی لکن سنك بد بخت اولان چشمک ظاهر دن غیری کر رمدی و آنی  
 کندونك قول صانوب ورنکته و شکانه با فوب در و نته و سرنه نظر ابر کر رمدك  
مشوی او نمودت بندکی خو بشتن \* خوی زشتت که دبا و مکر و فن \*  
 ابن سیه اسرار و تن ایدرا \* بت بر ستانه بکیرای ژاژخا \* این تراوان مرا بر دیم  
 سود \* هین لکم دین ولی دین ای جهود (اول بلال رضی الله عنه سکا کندینک  
 بنده لکنی کور ستردی اما سن انك معنیده اولان افتد بکنی کور رمدك واه ذاسنك  
 خوی زشتك اول صاحب سعاده مکر و فن قیلدی واکاموحد اولد یغیرن ایدا  
 وجفا ایلکی روا کوردی اشته یواسراری سیاه و تنی سپید غلامی بت پرستلر کبی  
 ای ژاژخاطوت و بوسورتا ملیح و معنیده قبیح اولنی آلوب اول صورتا سیاه و معنیده  
 ملیح و جیل اولنی بکا تسلیم ایت بوسنك ایچون واول بنم ایچون اولسون بر سود  
 ایتدك و معنیده چوق فائده و نفع ایتدك آگاه اول ای جهود سنك دینک سنك  
 ایچون و بنم دینم بنم ایچوندر (لکم دینکم ولی دین) تفهید رنده در و بومصرع  
 سوره کا فرینك آخر نه اشارتدر که حق تعالی (لکم دینکم ولی دین) -وردی  
 بونك تفسیری نیجه مواضعه مرور قیلدی مشوی خود سزای بت  
 پرستان این بود \* جلس اطلس اسب او چوپین بود \* همچو کور کافران  
 پردود نار \* وز برون پر بسته صد نقش و نگار (پس صدیق حضرتلری اکا  
 دیدی خود بت پرستلرک سزاسی بواو اور انك جلی اطلس انك اسبی چوپین او اور

بت پرستدن هر اد بونده مجرد صورت پرستلردر و بو پینلرا کر چه حضرت صدیق  
 رضی الله عنه لساندن اول جهوده خطا بادینلشدر و لکن هر عصرده صورت پرست اولنه  
 و شکل و لونه میل و محبت قیلنه تعریض قیلنشدر فی الحقیقه صورت پرست اولنلرک لایقی  
 بواو اور که براسنك مثلاً جلی اطلس اولسه همان انلرک نظری اکادرا کر انك اسبی چوپین  
 ایسه ده انلرک سیرته و درونه نظرا تمکه ایسا قتلری یوقدر مثلاً صورت پرستلرک  
 محبوبی اولان صورت کافرلرک قبرنه بکر که درونده پر دود نار در و بروندن  
 نیجه یوز نقش و نگار با غلنشدر صورت پرست اولان کسه انك نقش و نگارنی  
 کوروب اکامائل اولور و در و نته اولان دودوناردن غافل قالور مشوی  
 همچو مال ظالمان بیرون جال \* وز در و نش خون مظلوم و وبال \* چون منافق  
 از برون صوم و صلات \* وز درن خاک سیاهی نبات (صورت پرستلرک میل و محبت  
 ایلد کلری صورتک بر مثال دخی بودر که ظالمک مالی کبی طشره سی زینت و جمال  
 و درون جهندن اول خون مظلوم و وبالدر و بوم آخرتده هم عذاب و نکالدر  
 اما اهل ضلال انك انجق ظاهرده اولان زینت و جمال کوروب در و نته اولان  
 وبال و نکالندن غافل اولشلردر بر مثال دخی بودر که اول صورت حسنه منافق  
 کبی برون صوم و صلات و در و ندن بی نبات اولان خاک سیاهدر مشوی  
 همچو ابر خالی بر فروغ \* نه در و نفع زمین نه قوت بر \* همچو وعده مکر و کفار در و غ \*  
 آخر رسوا و اول با فروغ (صورت پرستلرک میل و محبت ایلد کلری صورت جلیه نك  
 مثالی و منافقک هم صوم و صلاتک مثالی شول بر بر فروغ را بر کیدر یعنی کورلدیسی  
 و طافردیسی چوق بی آب اولان سحاب کیدر که ایده نه نفع زمین و نه قوت بر و اردر  
 بر بانك ضعیله بغدادی معنیده در یعنی اول کورلدیسی جوق بغمور سز ابرک زمینه  
 نفی و غدا اولان بغای اولفه فائده سی بوقر و اول صورت حسنه و عد مکر  
 و کفر در و غ کیدر آخری انك رسوای و اولی با فروغدر نته کم اول جهودك  
 حضرت بلال رضی الله عنه مقابله سنده صاتون الدیغنی بنده صاحب جمالک  
 هم مثالی بویله در اول صورت پرست انك ظاهرنده اولان لطافت و جالنی کوروب  
 باطننده اولان خباثت و قبا حندن غافل اولوب آنی خریدار اولدیغه اول حینده  
 شاد و خرم اولدی و ابو بکر رضی الله عنه حضرتلری حضرت بلال رضی الله  
 عنهک جمال جانی کوروب وانك علوشانی بیابوب آنی الدیغنه هم عظیم شاد  
 و خندان اولدی مشوی بعد از آن بکرفت اودست بلال \* آن ز زخم  
 ضرس محنت چون خلال \* شد خلال در دهاتی راه یافت \* جانب شیرین زبانی  
 می شنافت (اندن صکره اول ابو بکر الصدیق رضی الله عنه بلال رضی الله عنه  
 حضرتلرک النی طودی اول محنت دند انك زخندن خلال کبی اولان بلال



رضی الله عنہم الی طوتدی برخلال کی اولدی بردهانه بول بولدی برشیرین  
زبانک جانبته سرعت قیامدی ضرر دیشه دیرل محنته اسناد اولتمی استعاره  
تخیلیه طریقی اوزره در محنت بر درنده ذی زاب جانوره تمثیل قیلمشدر اکادندان  
اسناد قیلمشدر انشبت المیة اظفارهایبندده موت بر سباعه تشبیه قیلمشدر اکا اظفار  
اسناد اولندیغی کی یعنی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه جهوده بوقدر  
عتاب و سر زان قیامد قد نصکره بلال رضی الله عنه ای اندن الد قد نصکره بلال  
حضرت تریبک الی طوتدی اول محنت جانورینک دیشک زخمیدن و ضرر بدن  
خلال کی ضعیف و نحیف اولان بلال رضی الله عنه الی طوتدی و حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جانب شریفلرینه الوب کندی اگرچه زخم  
مختدن برخلال کی نحیف و اواض ایدی لیکن بردهانه بول بولدی بکه امک منلی بوق  
و بر شیرینی زبان و فصیح الاسان جانبته سرعت قیامد بکه امک ابکی جهنده نظیری  
بوقدر مشوی چون بیدان خسته روی مصطفی خرمغشیا فتاداو بر قفا  
تابدیری بی خود و بی خویش ماند چون بخویش آید ز شدی اشک راند چونکم  
اول خسته مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرت تریبک روی شریفنی کوردی مغشیا  
علیه ساقط اولدی اول قفاسی اوزره دوشدی خردوشدی دیک مناسبته در فتاده  
دوشدی دیک مناسبته در مراد انک قفاسی اوزره دوشمنی تفسیر و بیان اولور  
ناکم کج زمانه دک یعنی چوق وقته دک بی خود و بی خویش قالدی و بی عقل و بی  
هوش باتدی چونکم کندبسته کادی شاد بکندن کوز یاشی سوردی و وافر بکا  
ایلدی مشوی مصطفی اش در کار خود کشید کس چه داند بخششی  
کورار سید چون بودمی که برا کسی برزد مقلدی بر کج پرتو فیرزد مصطفی  
صلی الله علیه و سلم حضرت تریبک زیاده شفقت و رأفتدن اول بلال رضی الله عنه  
کندی کار نه چکدی و در آغوش ابتدی کسده نه پلور شول بر بخششی که اکا  
ابر شدی مثلا بر باقر نیجه اولور که کندبسنی اکسیر اوزره اوره بر مقاس نیجه اولور که  
پرتو فیر اولان کج اوزره اوره بلال رضی الله عنه حضرت تریبک حالی بونک کی  
اولدی کویا برهس ایدی خالص التون کی اولدی و بر مقاس ایدی کج و افره  
وصول بولدی مشوی ماهی پرمرد در بحر افتاد کاروان کم شده  
زد بر رشاد کویا پرمرد ماهی بحر دوشدی کاروان کم شده کندبسنی رشاده  
اوردی یعنی بر بخردن جدا اولش و قور و افده قالش ماهی بحر دوشد کده  
نیجه زنده و شاد اولورسه و بر یوان بترمش کاروان کندبسنی رشاده اورد قده  
و طوخری بولی بولد قده و مراده واصل اولد قده نه مرتبه خرم و شاد و آزاد  
اولورسه بلال رضی الله عنه حضرت تریبک دخی بحر نور مصطفی صلی الله علیه و سلم

دوشد کده اول مرتبه شاد اولدی و کاروان کسده نک رشاد بولدیغی حینده  
اولان خرم و آزاده لکندن ز باده خرم و آزاده اولدی مشوی آن خطا  
باتی که گفت اندم نبی کرزند بر شت رآید از شبی روز روشن کرد آن شب  
چون صباح من نتانم باز گفت آن اصطلاح اول خطا بلری که نبی علیه الصلوة  
والسلام حضرت تریبک اولدمده بلال رضی الله عنه حضرت تریبک دیدی اگر فرضا  
شب تیره اوره ایدی شب بکدن یوقار و کوردی و شبک اندن زائل اولور دی  
اول شب تیره صباح کی روز روشن اولور دی بن اول اصطلاحی آشکارا دیمکه قادر  
دکلمکه اول نورایتسه متعلق اولان اصطلاحات و عباراتی تعیرایمک ممکن اولان  
و اول سرو معنی عبارات و اصطلاحاته صغیر مشوی خود تودانی  
کافتابی در حل تاچه کوید بانیات و بادقل خود تودانی هم که آن آب  
زال می چه کوید بار یاحین و نهاله خود سن پلور سنکه بر آفتاب برج حمله  
ناکم نیانه و دقله نه سو یلر دقل خرما اغا جنک اوزرنده اولان خام و ناخنسه خرماره  
دیرل یعنی ای عاقل اولان کسده آفتاب حمل برجنده نیانه و خام اولان خرماره  
نه ایلدیکنی خود پلور سن بونی دخی بیل که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم  
آفتاب روحی بلال رضی الله عنه حضرت تریبک وجودلرینه آن ایلدی و آنی بهار  
زماننده اولان نباتات و ریاحین کی ترو تازہ قیلدی خود سن بونی پلور سن که  
اول آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک وجودنه فی الحال تازه وزنده و طری  
و طراوت و یرمکی سو یلر آب زلالک اسنان خاصیتی ریاحین و نهاله لطافت  
و طراوت و یرمکی سو یلر هم اندم که آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک  
وجودنی فی الحال تازه وزنده و طری و فرخنده ایلر مشوی صنع حق  
با جله اجزای جهان چون دم و حرفست از افسونگران جذب یزدان  
بایر ها و سبب صد سخن کوید نهان بی حرف و لب حق تعالیک صنعی جله  
اجزای جهان افسونکرلردن دم و حرف کیدر یعنی افسونکر اولان کسده لک  
نفسندن و کلامندن بعض شیلر نیجه زنده اولورسه و حیات بواوب حرکت  
قیلورسه اجزای جهانک جله سنه هم صنع الهی بو خاصیتی و بر افسون عیبی  
کی هر برج زو به بر کونه حیات ایر کورر حضرت یزدانک جذب و اثرله و سبیلره  
حرفسنز و لبسنز نهانی نیجه سوز سو یلر و انلره نیجه دور لو حالت و حیثیت بخش ایلر  
مشوی زانکه تأثیر از قدر معمول نیست ایک تأثیرش از و معمول  
نیست چون مقلد بود عقل اندر اصول دان مقلد در فروغش ای فضول  
کر پیرد عقل چون باشد مرام کوچنانکه توندانی و السلام تأثیر قدردن  
معمول دکلمدر بومقرر در که تأثیر قدرک معمولی و جله تأثیرانده قدر عاملدر



لیکن اول قدرتک تأثیری اولقدردن معقول دکلدر مصرع اولده استفهام تقریری  
معنایی واردر تقدیر کلام بویله دیک او اور بویله دکلدر که بوجهانده اولان جمع  
تأثیر تقدیر الهیده معمول اولیه بومقرر در که بوجهانده اولان تأثیراتک جملہ سی  
تقدیر الهیدن معمولد ر وتأثیر فی الحقیقہ تقدیر کدر ولیکن اول تقدیرک تأثیری  
بالبداهہ اندن معقول اولمز بلکه عقل جزوی ہر بر تأثیری کہ بوجهانده کورر  
اول تأثیری مؤثر صوریدن بیلور وانی سبب اولہ اسناد قیلور واول تأثیرک اصلندن  
غافل او اور چونکم عقل جزوی اصولہ مقلد ایدی فروعہ دخانی مقلد بیل  
اصول جملہ تأثیرات وارادات الہی وقضا و قدر الہی ور بایندر و بونلر ہم اعیان  
ثابتہ نک واسماء الہیہ نک اثر لیدر عقل جزوی ایسہ اسماء الہیہ بی بیلکدہ واعیان  
ثابتہ عالم اولقدہ وقضا و قدرک اسرار نہ شعور بولقدہ انبیاء علیہم السلام واولیای  
عظامہ مقلد در چونکم عقل جزوی اصول تأثیرانده مقلد اولدی فروع تأثیراتی  
بیلکدہ ہم آتی سن مقلد بیل ای فضول کہ اول عقل بوفروع و آثاری ہم حقیقہ نہ  
بیلہ مش واول نہ جہندن فروع اولدیغنے عالم اولہ مشدر پس اگر عقل جزوی  
سؤال ایلسہ مرام نیجہ او اور مرام مراد معناسنہ در بوندہ اصل ومقصود معنایی  
مراد او اور یعنی اگر عقل جزوی سؤال ایدوب دیرسہ کہ چونکم بن اصولی وفروعی  
بیلکدہ مقلد اولمش پس اصل ومقصود نیجہ اولور آتی بکایلد ر کورلم کا دی  
اصل مراد و مرام انجلین اولور کہ سن بتلزن سن و بیلکدہ ہم قادر اولمز سن زیرا  
سنک وجود کدہ آتی بیلکدہ استعداد وقابلیت یوقدر آتی بیلکدہ عقل کلہ میسر در  
پس آتی سن مجرد بوادرک جزوی ایلہ بیلہ هن سن والسلام تم الکلام

﴿ معاتبه مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه ﴾  
 ﴿ عنه که ترا وصیت کردم که بشرکت من بشر تو چرا بهر خود تنهائی ﴾  
 ﴿ خرییدی و عذر کفایتن صدیق رضی الله عنه ﴾

حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم صدیق رضی الله عنه حضرت ابوبکر بنه معاویه  
قبیلتک بسانید ربوبیله دیو که یا ابابکر مقدما بن سکا وصیت ایلدمکه بونی بنم  
مشار کتله اندن صاؤون ال سن بونی نیچون کند کدن اوتری تنها الدک و حضرت  
صدیق رضی الله عنهمک بو خصوصده عذر دیمه سنک بیاننده در \* مشوی \*  
کفت ای صدیق آخر کفتمت \* که مرا هم باز کن در مکرمت \* کفت ما دو بند کال  
کوی تو \* کردمش آزاد من بر روی تو \* تو مرا امیدار بنده و بار غار \* هیچ  
آزادی نخواهم زینهار \* که مرا از بند کیت آزاد یست \* بی تو بر من محنت  
و پیداد یست ) حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر الصدیق رضی الله

عنه حضرت تارینه برسیل عتاب بو کونه خطاب ایدوب بیور دبلر که ای صدیق آخر  
بن سکا دیمه دمی آخر خود بن سکا دیدم که بوم کرمته بنی اورناق ایله و نصف  
بهاسنی دخی بندن آلوب بو خصوصه بنی شریک ایله حضرت ابوبکر الصدیق  
رضی الله تعالی عنه اول حضرته بو کونه جواب باصواب و ربوب دیدیکه یارسول الله  
زنسک کو بیکک ایکی بنده لری یزوقولک اول قولکی سنک وجه شریفک شوقی اوزره  
زاد ایدم پس سن بن قولکی آنک رنه بنده طوت و یار غار انخدا بیت زینهار بن هیچ آزاداق  
استنزم یعنی بنم مرادم ابدی سکا قول اولمقدرو بنده لک و افکنده لک قیامدرز را  
بکا سنک بندا ککدن آزاده لک واردر سنسز بنم اوزریمه محنت و بی مراداق  
واردر مثنوی ای جهانرا زنده کرده ز صطفا \* خاص کرده عام را خاصه  
مرا ای جهانی اصطفا دن زنده ایلمش یعنی ای بر کزیده لکدن خلق جهانی زنده  
قیامش و خرم و فرخنده ایلمش مصطفی صلی الله علیه و سلم عامی خاص ایلمش  
خصوصا بنی یعنی عام مرتبه سنده اولان انامی ایمان و اسلامه خاص خدا قیامش  
و علی الخصوص بوجه دن بن بنده سنی خاص الخاص مرتبه سنده واصل ایلمش  
سید الانام دبدی مثنوی خوابها میدید جانم در شباب \* که سلام کرد  
قرص آفتاب \* از زمینم بر کشید او بر سما \* همه او کشته بودم ز ارتقا \* لقم  
این ما خولیا بود و محال \* هیچ کردم مستحیلی وصف حال ) یارسول الله بنم جانم  
شباب زمانده و جوانانی اواننده خوابلر کوردی اول خوابلر دن بری بوایدیکه  
بکا شنامده قرص آفتاب سلام قیلدی زمیندن بنی اول آفتاب آسمان اوزره چکدی  
و حیقاردی بن اول آفتابک ارتقا و بلندلک جهتدن همراهی اولمش ایدم یعنی  
بر مرتبه رفی قیلوب عالی مقام اولدمکه حتی اول آفتابه همراهلک قیامش ایدم  
پس بیدار اولدقد نصکره کندی کندیمه دیدم بو واقعه ماخولیا و محالدر ماخولیا  
اگرچه نتیجه سی اولین خیالات سودا و بیهیه دیرلر بونده اضغاث احلام مراد اوور  
یعنی بعد البقظه بن کندی کندیمه دیدمکه بومقام اضغاث احلام قیلندندر  
و محالدر هیچ بر مستحیل اولان شیء وصف حال اولورمی بو خود اولمز یعنی بر کسه یه  
آفتاب سلام و یرمک وانی زمیندن چکوب بو قارو حیقاروب کندی مرتبه سنده  
قرب ابر کورمک برامر مستحیلدر مستحیل اولان ایهه وصف حال اولماز ایدم  
بو واقعه نک ظهور و صورت باغملسی و نتیجه و یرمسی محالدر مثنوی  
چون ترا دیدم بدیدم خویش را \* افرین آن آینه خوش گیش را \* چون ترا دیدم محال  
حال شد \* جان من مستغرق اجلال شد \* چون ترا دیدم خودای روح البلاد \*  
مهر این خورشید از چشم فتاد ) چونکم ای آفتاب مثنوی سنی کوردم کندیم  
کوردم یعنی چونکم سن شمس هدایتی کوردم سنک نو کله کندیم دخی کوردم



آفرین اول آینه خوش کیشه یعنی اول سنک آینه حقیقت نما اولان و خوش دین  
ولطیف آیین اولان وجود شریف که بنی بکا کوسستردی چونکم سن ایکی جهان  
کونشنی کوردم بکمال اولان حال اولی اول واقعه خورشیدک بکاسلام  
و بره سندن مقصود بیدمکه سن خورشید معنویک بکاسلام و یرمسی وانک بنی  
زمیندن چیقاروب آسمانه ایر کورمسی سن آفتاب منیرک بن فقیری زمین بشریتدن  
نورایتکله جذب ابدوب کندی صحبت شریفکه ایر کورمسی ایمش شمدی بنم  
جانم اجلاله مستغرق اولدی وسکا مقارنت ومصاحبت سبیلله دوات عظمی  
وسعادت کبری بولدی چونکم سنی ای روح البلاد خود کوردم بودخی وجه در  
چونکم سنی کوردم ای روح البلاد بو خورشیدک مهر و محبتی بنم کوزمدن دوشدی  
یعنی مقدما سن خورشیدی کورمزدن اول بنم کوزمده خورشید صورتیک عظیم  
شانی واریادی وانک علو مرتبه سن کوروب اکامهر و محبت واریادی اما چونکم  
سن خورشید دوجهای کوردم تحقیقا ای جیع بلادک روحی بو خورشید صورتیک  
مهر و محبتی کوزمدن دوشدی بوکا اصلا رغبت و عشق و محبت قالدی سنک بکا  
و بریدیک ارتقا و رفعت بو صورتی اولان ارتقا و رفعتدن نیجه و جوهله اولی  
وافضلدر \* مثنوی \* کشت عالی همت از تو چشم من \* جز بخوری ننگرد  
اندر چن \* نور چشم خود بدیدم نور نور \* حور چشم خود بدیدم رشک حور \*  
یوسفی چشم لطیف و سیم تن \* یوسف ثانی بدیدم در تومن \* در پی جنت بدم  
در جنت وجو \* جنتی بنمود از هر جز و تو (بارسول الله سندن بنم چشم عالی  
همت اولدی یعنی سنک همکندن بنم چشم جانم همت بولدی و بلند نظر اولدی  
ولهذا چنه خورلقدن غیرله نظر قیلز بو عالمده اولان باغ و بوستانه بلکه کون  
و مکانه ملتفت اولز بن نور استدم خود نور نوری کوردم والنته الله که جیع انوارک  
معنی اولان سن سراج منیره و خورشید بن نظیره ارشدم بن حور استدم خود رشک  
حوری کوردم یعنی مقدما بر محبوب پر نور طالب ایلدم بحمد الله شمدی حور یلرک  
مغبوطنی و محبوبلرک مرغوبی کوردم بن بر لطیف و سیم تن یوسف استدم سنک  
وجود شریفکده بن بر یوسفستان کوردم یوسفستان یوسفلک محلی دیمکدر  
یوسفدن مراد بونده حسن و جمال و کمال صاحبی بر محبوب معنویدر یعنی ای رسول  
خدا بن بو آنه دک بر حسن و جمال و لطف و کمال صاحبی بدن شریفی نور توحید ایلله  
سیم کبی بیاض و خالص اولش بر محبوب معنوی استدم که اکا عاشق اولم و خدمتار  
قیلواندن نیجه لذت بولم بحمد الله تعالی سنک وجود شریفکده جیع حسن و جمال  
و لطف و کمال صاحبی اولان محبوبلرک محلی و معنودنی کوردم وجهه سنی سنده  
جمع اولش مشاهده قیلدم صورتا و معناسن جمله خو بلردن احسن و اجل

و خلقا و خلقا جبع محبو بلردن الطیف و اکملسن بو آنه دک جنت اردنجه جست  
وجوده ایدم بکامدی سنک هر بر جزو کدن بر جنت کورندی جنت انواع اشجار  
و اناری جامع اولان شول بوستانه درلر که انک درختلری زمینی اورتمش اوله و جنت  
ایکی قسمه منقسمدر برینه جنت آجله دبرلر که یوم آخرتده اکامو منلر داخل اولسه  
کر کدر که هر کس استعدادی قدرانده مرتبه لرن بولسلر کر کدرو برینه دخی  
جنت عاجله دبرلر که اول بودنیاده الله تعالی حضرت تلیک عارف قولر بنه مبسر  
اولش و عارف و عالم اول جنت عاجله به روحانیتله دخول قیلمش وانده نیجه ذوق  
وصفا بولشد رکمال بعض العارفین ان فی الدنيا الجنة عاجله من دخلها لا یشتا  
الی الجنة الا جلة قیل ماهی قال معرفة الله کذا فی شرح الحکم پس حضرت  
رسول اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم هر بر جزونده معرفة الهیه دن نیجه معرفت  
واریادی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنک اول معرفت جنتلری اولان  
رسول علیه الصلو و السلام حضرت تلیک هر جزو دن مرئی و مشهودی اولدی اول  
جنت معنویه و روحانیه لذت لرن و راحه لرنی بولدی و جنتی بنمود از هر جزو و دیمکله  
بو معنایه اشارت قیلدی \* مثنوی \* هست این نسبت بمن مدح و ثنا \*  
هست این نسبت بتو قدح و هجا \* همچو مدح مرد چو بان سلیم \* مر خدارا  
پیش موسی \* کلیم \* که بجویم اسپشت شیرت دهم \* چارفت دوزم من و بدشت  
نهم \* قدح اورا حق بمدحی بر گرفت \* کر تو هم رحمت کنی نبود شکفت  
بوسنک حقکده ایلدیکم مدح و ثنا بکانتبست مدح و ثنادر اما سکانستبست قدح  
و هجادر یعنی شو مدح و ثنالی بکه بن سن سلطان عالیشانک حقنده ایلدم اول مدح  
بنم مرتبه مه نسبت مدح و ثنادر اما سن سلطان عالیشانک علو قدرینه نسبتله  
هجو و قدح منزله سنده در مثلا سلیم اولان مرد چو بانک حضرت موسی کلیم  
علیه السلام حضورنده خدای تعالی حضرت تلی ایچون اولان مدحی کیدر که  
اوچو بان حق تعالی حضرت تلی بنی بو کونه مدح ایلدی که ای بنم محبوبم و معبودم  
اگر بن سنی بولایدم سنک اسپشکی استیدم و سکا سود و یریدم سنک چار فکی دیکریم  
وسنک او کیکه قوییدم بو کونه و صفلری اول چو بان مدح صاندی امانی الحقیقه  
بومد حله صین قدح اولدی ولیکن حق تعالی حضرت تلی اول چو بانک قدحی  
مدح ایلکله طودی بر مدح مرتبه سنده طودی دینسه دخی وجه در و اول  
چو بانه حق تعالی رحمت ایندی اگر سندی ای حق تعالی سنک حبیبی بکار رحمت  
ایلسنک عجب دکلدر که سندی حق تعالی حضرت تلیک اخلاقیه منخلق خلق  
عظیم صاحبی ربی کریم سن دیدی \* مثنوی \* رحم فرما بر قصور فهمها \*  
ای وری عفتها و وهمها (ای رسول خدا فهملرک قصوری اوزره رحم پیورای



وهملك وعقلك ورأسي يعني اى اوهام وعقولك وراسنده اولان سلطان اعظم  
وحبيب اكرم سن بزم فمهلر يرك قصورى اوزره مرحت قيل وسنك حقه  
ايلد بكنز تقصيراتى عفو بيوردى بو بيلر و بوعذر ل اكر چه ابو بكر الصديق  
رضى الله عنه حضرت تار ينك لسان شريفدن اول سلطان كا شانه خطابا دينلشدر  
وايكن بونده تنبيه و اشارت واردر شومعنى اوزره كه اول حضرت عليه الصلوة  
والسلامى بر كسه كاهو حقه مدح و ثنا ايلكه قادر اوله من و هر نقدر مطرى اوله  
وانك مدح و ثنا سنده عظيم مبالغه قيلسه ينه انك شانه لايق مدح و ثنا قبله من  
زيرا كور كه افضل اصحاب كز بن واكل ار باب صديق و يقين اولان حضرت  
ابو بكر الصديق رضى الله عنه اول حضرتك حقه ايلدىكى مدح و ثنائك قصورنه  
معترف اوليجق و اول حضرتنه بو كونه اعتذار قيليجق غيرى كسدر لاني كاهو  
حقه نجه مدح قبولر لونه وجه ايله اكا ثنا ايلكه وانك اوصاف عظيمه سنى سويلكه  
قادر اولور لاصلا بر كسه اتى بونطق و بوده ناله مدح ايلكه قادر اولر (بيت)  
فان فضل رسول الله ليس له \* حد فيعرب عنه ناطق بقم \* مثنوى \* ايها  
العشاق اقبال جديد \* از جهان كهنه نو كن رسيد ) اى عشاق اقبال جديد  
نو كن اولان جهان كهنه دن ايرشدى جهان كهنه دن مراد جهان قديمدر كه  
في الحقيقه اول جهان قديم نو كنند ر پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلى  
اول جهان كهنه و قديمدن هميشه على التوالى نو بنو نجه حالروى شمار اقبالر  
ايرشديكى عشاقه بيلدروب وانلره تنبيه و خطاب ايدوب دير كه اى عشاق الهى  
يكي اقبال و تازه نو بر حال يكي ايديجى و نو تازه قيليجى جهان قديمدن ينه ايرشدى  
مثنوى \* زان جهان كو چاره بيجاره جوست \* صدهزاران نادره دنيا  
دروست ) اول جهانندكه او بيجاره نك چاره سن دليليجى در صدهزاران دنيا نك  
نادره سى انده در يعنى سكايديكم جهان كهنه نو كن اول جهاندر كه بيجاره اولان  
كسدر لك چاره سنى استيجى و بي مدد و بي درمان اوللره مدد و درمان ايليجيدر  
دنيا نك نجه بوزيك عجيبه و غريبه اولان كياب و عزيز الوجود اولان شيلر ينك  
اصلى اول جهانده در مقصود بوجهانندن جهان الهى و عالم الهى و معنويدر  
وكا نه حضرت مولانا بر حالدن بر آخر حاله و بر مقالدين بر آخر مقاله نقل ايلد كلر ينه  
بسط مقدمه بيوررلر و صديق رضى الله عنه حضرت تار ينك قصه سندن وانك  
حضرت نبى صلى الله عليه وسلم ايله اولان مكالمه سنى بيان ايلد كدن رجوع ايدوب  
اول قصه بي مقال ككهنه مقامنه قو بوب بلال رضى الله عنه و هلال  
حضرت تار ينك حسب خالى و انلك اسرار نك مقالنى بيان ايلكه اشارت و بشارت  
ايدوب بيوررلر مثنوى \* ابشروا يا قوم اذا جاء العرج \* افرحوا باهوام

قد زال العرج \* آفتابى رفت در كازه هلال \* در تقاضا كه ارحنا بلال ) اى قوم  
بشارت اولسون سزه فرح و قى كلى اى قوم فرحناك اولك تحقيق حرج كندى  
يعنى اى قوم عشاق بى ربكزه بشارت و برك زيرا بر آخر سرور و شادى و قى  
كلى و فرحناى اولك زجت و ملالت و سامت زائل اولدى ايشيدك و بوقصه  
جديدى كوش ايلد ككه بر عظيم الشان اولان بر آفتاب هلالك حقير و صغير اولان  
خانه سنده كندى كازه كاف عربيله حقير و صغير اوه دبر ل هلال حق تعالينك  
مقول بنده لرندن بر بنده نك اسميدر كه قصه سى عن قريب بوسرخ شريفده  
مذكور اولور و آفتابدين مراد حضرت رسالت ساه صلى الله عليه وسلمدر يعنى اول  
آفتاب معنوى و خورشيد روحانى هلال نام بنده نك ساكن اولديغى حقير و صغير  
اولان خانه به كندى تقاضاده بو يله ديوكه اى بلال زى دكندر و آواز خوشكله  
بزم بورغونلغمرى كيدروب بزه راحت ابر كور ارحنا بلال قولك تحقيق جلد  
اولده در معنى معنى اين حديث كه مصطفى صلى الله عليه وسلم فرمودانر بكم الى  
اخره سر خنده \* جان كالت وندى اوكل \* مصطفى كويان ارحنا بلال \* بيتك  
سر خنده مرور ابتدى انده طلب اولنه مثنوى \* زيراب مى كفتى از بيم  
عدو \* كورى \* او بر مناره رو بكو ) اى بلال عدونك خوفندن محبوبك نام شريفى  
زيراب ديردك يعنى عدوى دين اولان جهودك و مشركك قورقوسندن مندا  
حضرت حقا نام شريفى كيرلوسو بلردك انك كورلكنه شمدى مناره اوزره  
صعود ايله و اول حضرتك نام شريفى الله اكبر ديوسويله و دخی انى آواز بلند  
يله نمجيد ايله تاكم سنك لطيف آواز كدن راحت بوله و زو ذوقلرى و صفار حاصل  
قبله و زبدي مثنوى \* مى دمدر كوش هر غمكين بشر \* خيراى مدبره  
اقبال كير \* اى درين حبس و درين كند و سپش \* مين كه تا كس نشنود رستى خوش )  
هر غمكينك قولفته بشير نفع ايلر يعنى سو بىراى مدبر قالى اقبال يوان طوت اى  
بو حبسه و بوقوشده و بو كهله ده قالش آگاه اول تاكسه ايشتميه قورتلدك خوش  
اول بشيردن مراد بونده مؤذندر حضرت بلال رضى الله عنه مناسبته و داعى  
الى الله اولان مرشد اولق دخی جائزدر نته كم (ومن احسن قولامن دعا الى الله )  
آينده اولديغى داعى الى الله اولان مندن مراد هم مؤذندر ديشلروهم مرشد  
اولان عالم ربانيدرد بو تحقيق ايلشدر كند كاف فارسينك فقه سيله قوش ديكدر  
درين كنددرين جاى كند تقديرنده در سپش بته ديرلر بودخى درين تقديرنده در  
و بو مصرع اى درين حبس و درين جاى كند و درين سپش مانده تقديرنده اولور مى  
دمد اكر چه لغت حسبيله نفع ايلر معناسى و يريلور ليكن ميگويد معناسه استعمال  
اولور و تقدير كلام و تعبير مراد بو بوله ديك اولور كه هر چهل و غفلتله غمكين اولان



کسکه لک کوش هوشه بشیر الهی اولان بلال رضی الله عنه حضرتلرینک قائم  
مقامی اولوب اذان و یرن مؤذنلر ودخی داعی الی الله اولان هر شدلر بویله  
دبوسوبلر ای حضرت حقدن غافل اولوب اردنه کیدن قاقاق اقبال ودوات  
بولن طوت وسبب قلال ونجاح اولان صلاته کل وحضرت ربکه توجه ایدوب  
تضرع و نیاز ایلله کد صلوه سبب فلاح و راه نجات و ای بوحسب طبیعتده و مفتن  
اولان جای خبیثه و بتلکده قالمش یعنی ای بوطالم طبیعتک حبسنده و قوقش اولان  
دنیا برنده و بتلر و پیره لکی اولان افکار فاسده و همرات شیطانیه ده قاش کسسه  
آگاه اول قورتلک بوسوزی اغیاردن کسبه دیمه تا انلراستسون سنکه بشیره متابعت  
ایله سن لابد حبس طبیعتدن و جای کسندنیویدن وادکار نفه سانی و همرات  
شیطانیدن قورتلورسن و فلاح و نجات بواورسن و مراد و مقصود و اصل اولورسن  
اما زنهار بواسراری اغیاره دیمه خوش اول ناکم اغیاردن برسی بونی ایشتمه  
مشوی \* چون کنی خاموش کنون ای یارمن \* کز بن هر مو برآمد طبل زن \*  
انچنان کر شد عدور شک خو \* کویدان چندین دهل ربابک کو ( ای بنم یارم  
شمعی کند بکی بچون خاموش ایلرسن کنی شوی معناسنه اولوب ای بنم یارم شمدی  
نچون خاموش بواورسن زدنک اولور جا زدر که هر مو بیک دندن طبل زن کادی  
و وحدت حق ادلان و ادلام قیادی عدوی رشک خوانچایین اصم اولدیکه دیر  
بو قدر ده لک صداسی قنی بویتلر اگر چه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
طرفدن بلال رضی الله عنه حضرتلرینه خطاباد ینلشدر لکن هر عصرده دوات  
دین و ایمانه واصل اولان و نعمت عرفان و ایقانی بوان کسلره ( و اما بنعمت ربک خدث )  
آیت کریمه سنک موجبجه اول نعمتن محمدت ایتک و دین مینک شاننی اسلان ایتک  
ایچون اندن سونیک وانی ادلان و افشایلیک لازم اوللردن در نته کم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه وسلم بلال رضی الله عنه حضرتلرینه بو گونه خطاب ایدوب  
یوررلر ای بنم یارم شمدی الله تعالی حضرتلرینی ذکر اللمکدن و انک جد و ناسنی  
بی خوف عدو علی ملائ الناس سوللمکدن نچون خاموش اولورسن و وجه رایله  
توحید و تهلیل قیلقدن نچون سکوت قیاورسن که هر قیلک دندن بر طبل زن  
ظهوره کلوب سمر توحیدی اعلان و اظهار ایلدی حسد خو یاو عدو دین و دشمن  
اهل یقین انجیلین اصم اولدی و بی اذعان قالدیکه بو قدر مؤذنلرک بش نوبت طبل  
زنلکن و نعرلرن کوروب لکن انلرک بانک و صدالرینک سری معنیلرندن غافل  
اولوب بو قدر طبلک بانک و صداسی یعنی سرو معناسی قنی دیر نته کم برکسه محکم  
صاغر اولسه طبلک چالند یعنی کورر ولیکن صبت و صداسنی استماعه قادر اوله  
من بو قدر طبلک بانک و صداسی قنی دیر کذلک کوش هوشی اصم اولان کسکه لک

هم مؤذن اولنلرک و راه حق دعوت ایدنلرک نعره زنلکنندن معنی فهم ایدمه میوب بو قدر  
طبل زنک بانک و معناسی قنی دیر مرشد آوازی استماعه قادر اولین صاغر اولان  
صغرلهم انلرک افعالی و حرکاتی کوررلر ولیکن بونلرک سرو معناسی نه دردیوانلردن  
معرض اولورلر و بونلرک سرو معناسن کورر میوب فعللرینه و حرکاتلرینه انکار  
قیلورلر \* مشوی \* میرن دیر روش ریحانکه طریست \* اوز کوری کویدان  
آسیب چیست \* می شکجبد حور دستش می کشد \* کور حیران کر چه دردم می کند \*  
\* این کشاکش چیست بردست و تتم \* خفته ام بگذار تا خوابی کنم \* آنکه در  
خوابش همی جو بی و بست \* چشم بکشاکشانه نیکو بست ( عدور شک خونک  
بوزی اوزره ریحان اورر که طریدر اول کورلکنندن دیر بو آسیب وزجت نه در  
انک الی حوری چکر و شکجه ایلر کور حیرانکه بو بکندن در دایلم بنم دستم و تتم  
اوزره بو کشاکش عجب ندر دیر وای جذاب اولان کسه بنی خفته قوتار خواب  
ایلم دیرای کوردل اول کسه بیکه انی خوابده همیشه دیلرسن اول سنی جذاب  
اولان و کندبسنه چکن اولدر کوزکی که آج اول نیک پی اولان ماهدیر یعنی حسد  
خویاو اولان عدویه ریحان کبی خوش بوی اولان پسند و نصیحت بر محبوب  
معنوی اولان مرشد و هادی طرفندن انک یوزنه قرشو طوقنور که حد ذاتده اول  
پند و نصیحت ریحان و سنل و ضییران کبی لطیف و طریدر ولیکن اول ضال و مضل  
کور دیلاکنندن دیر بوزجت ندر و بو بیکانچون طوقنور و نچون زجت و مشقت  
و یرر کویا اول کوردل بر لطیف حوری الله پاشوب کندبسنه چکر محکم حتی  
اول کورک الی اغریدر کوردل ایه اول جذاب اولان حورینک حسن جلالی  
کوره میوب انک اقدامنده حیراندر بویله دیو که بو آدم بکانه سبیدن در دایلم  
و بو کسه بنی بویله چکوب نچون کندی حالمه قوم میوب رنجیده ایلر عجب بنم دستم  
و بنم اوزره بو کشاکش ندر و بنی چکن نه کونه کسه در پس اول جذاب اولان  
محبوبه دیر که ای اذا خوبنی خواب غفلت ایچنده یاتمش قوتاکم خواب غفلته  
استراحت قیل و بو خواب غفلت ایچره بعض رؤیال کورم و نفسک هر ادا ایلدیکی  
نعمتله و راحتله ارم پس بو کونه کوردلله دینور که ای کوردل اول نعمتی که  
خواب غفلت ایچره دیلرسن و اول وصلت که بونوم جهالت ایچره طلب ایلرسن  
اول وصلت و نعمت خود فی الحقیقه سنی جذاب اولان محبوب و دلبردر اگر حقیقت  
کاری کورمک استرایسک چشم جانکی آج و برخوشجه نظر ایلله کور که اول ماه  
نیکوبی در که هر شدلر واسطه سیله سنی کندبسنک وصلتته و مشاهده سنی نعمته  
جذب ایلر حتی سنی رنجیده ایتک مر تبه سینه ایر کورر بیکه باشکه نیچه بلال کنورر  
تا اکا طوعا مطیع و منقاد اوله سن و کندبکی تسلیم قیله سن و سنی کندبسنه بویله



جذب آید کردن مقصود نه اید و کنی بیه سنی که بوجه سنی دعوت قیامت و دعوت  
اجابت آید بیکه بلا و محنت سنی امتحان آید کردن مراد اولدر که سنی اول جذب  
اولان محبوبی بیه سنی و اکا صد دل و جان ایله مطیع اوله سنی تا کم خواب غفلت  
ایچه استدیگ ذوق و نعمتی کوز یکی آچوب بیدار اولد قده مشاهده قیله سنی  
و استدیگ محبوب همان سنی کنی سنی جذب قیلن محبوب اید و کنی بوجه یقین  
برخوش کوره سنی \* مشوی \* زان بلاها بر عز زان پیش بود \* کان نجوش  
یار باخوبان فزود \* لاغ باخوبان کنی بر هر ره \* نبر کور را بشوراند کھی  
\* حویش رایکم بدی کوران دهد \* ناغر یواز کوی کوران بر جهد \* اول سیدین  
بلال عزیز اوزره زیاده اولدی که اونجمنشی یار خوبله زیاده ایلدی خوبله سبیل  
زیاده ایلدی دیمک هم جائز در نجوش تفعل و زننده جش دندر جش قیل قازیمه  
درل نه کم جش شمره دیرل فن برکسه برکسه کوی قاز بوب بولسه پس بونده  
نجمنش یوزده اولان قیل ازاله قیلن معناسنه در نه کم محبوب بر مشاطه لره یوزلرینک  
قیلار بیتی بولدرلر اما اکثر شعرا بونی نازوشیوه و در باقی ایلک معناسنه هم استعمال  
ایلر که تربین وجه حسن و ناز معناسنه مستلزم اولدیغدن اوتری پس یار حقیقته  
نسبتله نجمنش اظهار ناز و عرض جمال ایلکدن کنایه اولور نجمنش تلب معناسنه ده  
کاور نه کم نسایله ملاعبه ایلین کسه به دینور بومخلده بومعنی دخی برنده اولور  
و بوییت ثانی بومعنای تأیید قیلور نه کم پیورر اول یار هر بر بولده خوبله لاغ  
ایلر کاهی کورلری دخی قینادر و جوشه کتورر مثلاً بر دم کنی سنی بو کورلره ویر  
حتی کورلر کوبندن غریب و ناله ظاهر اولور بر جهد اگر چه صیحرار معناسنه در  
لکن بونده ظاهر اولور معناسنه اسماره اولمشدر و توضیح معنی و تحقیق نفوی  
بویله دیمک اولور بعضی زمانده یار حقیقی کوردل اولنره بویله معامله یلر اما اکثر  
زمانده عزیز الوجود اولان نیکولره و خوبولره بومعنا یی زیاده قیلراندن اوتری  
بلال و عنال عزیز الوجود اولان کسلر اوزره زیاده اولدی نه کم (اشد البلاء  
علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل) حدیث شریفی بومعنا یه دلالت قیلدی زیرا که  
یار حقیقی اول حسن و جمال و با خود ملاطفه و لاغی خوبله زیاده ایلدی  
خوبلردن مراد انبیا علیهم السلام و اولیاء و علما و صلحا رحمة الله علیهم اجمعین  
و بونلرک امثال اولان اتقیا اولور و یار حقیقینک بونلری بر شیئه مفید و مبتلا  
قلبی و بسمه ینه آزا ده ایدوب بر ذوق و بر کونه خوش حال ایلسی کویا که  
بونلر لاغ و لطیفه کی ایلک اولمشدر پس هر بر بولده یعنی هر بر جائیه توجه  
ایلسلر بهر حال بونلری کاه مفید و کاه آزاده و کاه منقبض و کاه کشاده قیلغدن  
خال اولمز بویله اولیحق بو خوبله و بینا اولان محبوب بلره هر بر بولده لاغ و لطیفه

ایش اولور اما کاه کوردل اولنلری دخی بر حاله مبتلا ایلر و ایلری دخی  
بر وجهله جوش و خروشه کتورر بر دم کنی سنی بر کوردل اولان عوامه ویر  
یعنی بونلرک مرادی و مقصودی اوزره اولور حتی انلرک قیللر سندن هویله هایل  
غریبوزار یلکله ظهوره کاور هم اندمکه استنار و احتجاب ایللر انلردن اول غریب  
وناله کیدوب ینه نفسلرینک مقتضاسنه مشغول اولورلر پس یار حقیقینک مظهری  
اولان انبیا علیهم السلام و اولیای عظام دخی بو خلق و بوصفت اوزره خلقه  
معامله قیلور ل اکثر زمانده معنوی اولان خوبله و روحانی اولان محبوب بلره لاغ  
و لطیفه ایدوب انلره معامله و مکالمه قیلورلر و کاه اولور که بو کوردل اولان اهل  
دنیا دن برینه کنی بونلر کویستوب انلره معامله و مکالمه قیلورلر تا انلردن غریب  
وناله کاه و اول دلیر معنویک هر تبه سنی و شان شریفی بیه نه کم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه و سلم هلالک کوردل اولان خواجه سنک اوینه کلدی و اول  
حضرت اکا کنی بونلر کویسترد که نصکره هلالک دخی اکا علوشانی و جمال جانی  
کویستردی و اکا ای کوردل سنک خانه ک ایچه بویله بر صاحب جمال و محبوب  
معنوی وارد رسن آتی نیچون کوره مرزن و انک قدر شریفی نیچون بیه مرزن  
دعوت ایلر و تو بختلر ایلدی نه کم بوسرخ شریفدن انک حالی معلومک اولور

- \* قصه هلال که بنده مخلص بود خدای ابرو صاحب بصیرت بی تقلید \*
- \* پنهان شده در بندگی مخلوقات جهت مصلحت نه از عجز چنانکه لقمان \*
- \* و یوسف ز روی ظاهر و غیر ایشان بنده سبایس بود امیر بر آوآن \*
- \* امیر مسلمان بود اما چشم بسته \*

بوسرخ شریف هلالک قصه سیدر که هلال خدای تعالی حضرت تلی ینه خالص  
و مخلص بر بنده ایدی و تقلید سز صاحب بصیرت ایدی اما مخلوقا تک بنده لکنده  
پنهان اولمش و اخفا قیلش ایدی و انک بنده لکی التنده مخفی اولمش ایدی و کذلک  
یوسف صدیق صلوات الله علی نبینا وعلیه حضرت تلی دخی ظاهر یوزندن بنده  
اولمش و عزیز مصره نیجه زمان خدمت ایش ایدی و بوندن غیری نیجه صاحب  
سعادت بر بنده لک اختیار قیلش و بنده اولمش تحت بندگی اولمشدر مثلاً اولیادین  
بری دخی خیر النساء قدس الله سره العزیز حضرت تلی کبی که اول دخی برکسنه نک  
بنده لکنی اختیار ایلشدر و بونک قصه سی نفحائده مسطور اولدیغی اوزره  
اولدر که اوائل حالده ریاضت کش و تارک دنیا مشایخ عظام خدمت قیلش و مرید  
و محب صاحب اولمش برکسه ایدی اکثر زمانده مقابر مسلمینی زیارت ایدوب  
کورستان ایچه کزردی بر آخر شهرده برکسه قول قاچروب شیخک ساکن اولدیغی



یرده اول بر عبدك خير بن الدی و آتی بولغه عزیمت قبلدی اول شهرک کنارنه کلدی  
 کوردیکه کورستان ایچره برکسه کرز آتی کندوسنک بنده سنه بکرز دوب بانه کلدی  
 حکمت الهی شیخی کندینک بنده کرینخه سی صانوب اکاسن بنم قاچان قولم  
 دیکلسن دیو سوال ایلد کده شیخ دخی کال اعطندن لادیوب نعم بن اول عبد آبقم  
 دیمش اول کسه دخی بنم اگر صحیح قولم دکل ابسه ده بودخی اکابکرز بونی انک  
 برنه طورم دیوب منزلنه کتورمش و اول کسنه نك وافر جلاهلر تزاکی وارا یمش  
 شیخی انک برنه قویوب بو بزلری طوفو سار بنده لکبی دیوب امر ایلش شیخ دخی  
 اول خدمت اوزره نیجه شهور و اعوام مقید اولمش و کار قیلش مکر که شیخک بعض  
 خلفاسی اول شهره کلورل و انده اولان خلقی ارشاد قیلورل یمش پس اول زمانده  
 شیخک بر خلیفه سی اول شهره کلش و شیخی بنده لکه انخا ایلین خواجه واروب  
 اندن بیعت و انابت قیلش و کندی خانه سنه انی دعوت ایلش بعد الطعام شیخک  
 خلیفه سی اول خواجه به دیمش کارو کسک نه یوزدندر خواجه دیمش برقاج جلاه  
 تزکام واردر و برقاج بنده لرم واردر انلر بزو قورل پس آتی فروخت ایدوب آنکله  
 بکیز دیمش شیخک خلیفه سی آتی کورمکه رغبت ایدوب کار خانه به کلش کورسه  
 کندی شیخی انک بند لری ایچره نسج ثیاب ایلر هماندم الله وایاغنه دشمش  
 خواجه اکا انک تعظیم کوروب حیران قالش و دیمش که بو کیمدر که سن انک ان  
 اباغن او پرسن اول کسه بنم شیخمدر دیمش و خواجه دخی حقیقت حاله واقف  
 اولمش تکرار انک بنده و مریدی اولمش و جلاه کارخانه سنی و مال و ملکنی شیخه  
 تسلیم قیلش و اول کرینخه اولان بنده سنی دخی بولمش بو مناسبتنه اول عزیزک  
 نقی خیرالنساج قالش همچنان هلال رضی الله عنه حضرتلری دخی اولیاء اللهیدن  
 ایدی اما بر امیرک بنده سی ایدی و انک اسب و استرنه خدمت ایلردی و اول امیر  
 مسلمان ایدی اما هنوز دخی چشم بسته ایدی بصیر بصیرتی کشاده اولمش و احوال  
 باطنی و حقایق مشاهده قلمش ایدی \* دانداعی که مادری دارد \* لیک چونی  
 بوهم درنارد \* اعمای مادر زاد بیلور که بر مادر طور لیکن نیجه ایدوکن و همه  
 کتوره مز یعنی برکسه انان کورطوغسه اناسنک و ارا ایدوکن بیلور ولیکن نه شکله  
 و نه هیئته و نه صورتده و نه حالتده ایدوکنی و همه کتورمکه قادر اولمز و تعقل دخی  
 قیلز صکرده دن اعمای اولسه هم مادر نك نه شکله ایدوکنی و نه صورتده و نه لباسده  
 اولدیغنی و همه کتورمکه قادر اولمز پس (لیس الاعما من یعمی بصره اما الاعما  
 من نعمی بصیرته) حدیثک موجبجه اصل اعما بی بصیرت اولنلدر پس بصیرتی  
 کور اولان کسه دخی کند و سنک مریسی اولدیغنی بیلور و لیکن انک نه حالده  
 و نه صفته اولدیغنی و هم وادرا که قادر اولماز \* اگر بائین دانش تعظیم مادر کند

ممکن بود که ازاعی خلاص یابد اذ اراد الله به بد خیرا فتح عینی قلبه ابصره  
 بهما الغیب \* اگر اول کوردل یو دانشله و یوقدر ادراکله مادر معنویسنه  
 یعنی مریسنه تعظیم و تکریم ابسه ممکن اولور که اول تعظیم سببیه عمای دلدن  
 خلاص بولور و بی بصیرت اولقندن قورتلور که حضرت رسول اکرم صلی الله  
 علیه وسلم یورمشلردر شول دمکه الله تعالی حضرتلری بر عهده خبر مراد ایلنه  
 انک قلبک ایکی کوزنی فتح ایلر اول ایکی کوز سببیه آتی عالم غیبه و اسرار  
 لاریبه بصیر ایلکدن اوزری قلبک ایکی کوزدن مراد بری عقل و بری دخی فکر  
 صائبدر که بوا یکسی قلبه ایکی کوز کیدر که بونلره بصیرت و دیده دل دخی دیرل  
 فتن حق تعالی بر قولنه خبر مراد ابسه انک کوکلی کوزنی کشاده ایلر پس اول کسه  
 اسرار باطنی و احوال غیبی بیله بی و مستورانه مطلع اولیجی اولور \* این راه را  
 ز زندگی دل حاصل کن کین زندگی تن صفت حیوانست \* بو بولی دل زندلکندن  
 حاصل ایلنه که بو تن زنده لکی علم و معرفته میسر اولور تنه کم دل مرده لکی جهل  
 و غفلته ظهوره کلور کافال علی کرم الله وجهه (بیت) حیات القلب علم فاعلمه \*  
 و موت القلب جهل فاجنبه \* پس معنی بویه دیک اولور که بوقلب کوزنی  
 کشاده قلیق و عالم غیبه ناظر اولق بولنی قلبک حیاتندن حاصل ایلنه زبرا بوبدنک  
 اکل و شربله زنده اولسی و بوبدن کوزنک اشکاله نظر قیلسی صفت حیوانیه در  
 انسان اودر که قلبنی علم و معرفت ایلنه زنده قیله و بصر بصیرتی نور هدایتنه منور  
 ایلنه اندن صکره اول بصر بصیرتله بواطن اشیا به نظر قیله پس حقیقت نه ایدوکنی  
 کور و بویه تاش و شهید دن بری اوله \* منوی \* چون شنیدی بعض  
 اوصاف بلال \* بشنوا کنون قصه ضف هلال \* از بلال او بیدش بودادر  
 روش \* خوی بدرا بیدش کرده بدکش (ای مستمع اولان و بو کلام هدایت  
 انجایی اصفا قیلان کسه چونکم بلال رضی الله عنه حضرتلرینک و صفترلرینک  
 بهضنی استماع ایلدک شمدی هلال حضرتلرینک ضف نك قصه سنی ایش و انک  
 زیاده ریاضت و مجاهده دن هلال کی ضعیف و خلل کی نحیف اولدیغنی کوش  
 ایت سلو کده و طریق حقه و روشده اول هلال بلال رضی الله عنه حضرتلرندن  
 زیاده ایدی خوی بدی اول هلال چوق زیاده دیلمش ایدی کشش کانک ضمه سیله  
 کشتن لفظندن اسم مصدر در اما سهولت معنی ایچون بونده اسم مفعول معناسی  
 و برادی \* منوی \* نه چوتو پس رو که هر دم پس تری \* سوی سنکی  
 می روی از کوهری) سنک کی پس رودکل که هر دم پست تر سن کوهر لکندن  
 سنکک جانبزه کیدرسن سنکیده و جوهریده اولان یار وحدت ایچون اولوب  
 بر جوهر دن اعراض ایدوب بر سنکک جانبزه کیدرسن دینسه دخی جازدر یعنی



هلال حضرت نوری ای سالک شکانده اولان کسه سنک کی اسفل دکل ایدیکه  
سن هر نفقه سفلیک کیدرسن مرتبه انسانیت که جوهر پندر اول انسانیتک  
شرف و قدرنی بیلوب اندن اعراض واجتناب قیاب سیم وزر که جهر و مدر کی  
جادات قیلنددر انک جانبته کیدرسن واکامیل و محبت ایدوب کوهر عمری  
انک بولنه خرج ایدرسن حتی کتدیکه قلبک \* فهمی کالجباره اواشد قسوة  
آیت کریمه سنک مفهومی اوزره حجر کی غلیظ اولور بلکه من حیث القسوة حجر دن  
اشد اولور و منزله جادات که اسفل جمیع منازلدر وجودک اسفل جمیع منازل  
اولان جامد منزله سنه دک کندیکه تنزل قیلور \* مثنوی \* انچنان کان  
خواجه رامه جان رسید \* خواجه از انام و سالش بر رسید \* گفت عمرت چند  
سالست ای پسر \* باز کو و در مدزد و بر شمر \* مثلاً انجیلین که اول خواجه به  
مهمان ایرشدی خواجه اول مهمانک ایامندن و سالندن اوزره ایرشدی یعنی اول  
مهمانک ایام و سالنک اوزرندن ایرشدی و اونه سندن بری کلدی سوال قیلدی بر رسید  
افظی از افظیه استعمال اولدقده اوزرندن بری ایرشدی و اونه سندن بری کلدی  
معناسته استعمال اولتور و ناغورندن و اصلندن سؤل قیلدی دیک محله ادا اولتور  
بر رسید بر رسید معناسته در وزن ایچون و اوز زباده اولدی یعنی بر رسید ایکن بر رسید  
اولدی که سؤل اولدی معناسته در دین شارح خط ایلمشلا و اصح اولان نسخه لره  
مخالف سولاشلردر زیرا جمیع اصح اولان نسخه لره بر رسید ایکی رایله ثابت  
اولشدر پس اصلنده بر رسید ایدی وزن ایچون و اوایله بر رسید اولدی دیو و او یازنلر  
افظا و معنی کله بی تحریف قطش لردر خواجه اول مهمان دیدی سنک عمرک  
ای پسر قاچ بیلدر کیر و سوله او غورله انی عبدالله مدزدا کرچه او غورله معناسته در  
ایکن پنهان ایله و کتم قیلله معناسی و بر یلور \* مثنوی \* گفت هجده هفده  
یا خود شانزده \* یا که پانزده ای برادر خوانده \* گفت واپس واپس ای حیرد سرت \*  
باز میر و تابکس مادرت \* مهمان خواجه به جواب و ربوب ایدیکه ای برادر خوانده  
اون سکر اون بیدی یا اون التی یا اون بشدر اون سکر هفده اون بیدی شانزده اون التی  
پانزده اون بشده دبرلر برادر خوانده برادر او قمش و قدداش دیش معناسته در  
پس خواجه مهمان دیدی ای سنک باشک بولانش و ای سراسیمه اولش کیرورک  
کیرورک کیر و کیت نامادریک کسه یعنی ای سراسیمه اولان کسه کیر و ارد که کیت  
کندیکه اشاعه تنزل ایت آنه کک فرجنسه دک که ابتدالندن ری ظهوره کلدک  
و بوقدر ترقی و تصاعد فیلسدک شمدی مرتبه علویدن سفلیسی جانبته تنزل  
ایت و کندیکه کلدیکک بره کیت دیدی و بومعنی مرتبه اسفلدن ظهوره کلوب  
و انسانیت مرتبه سنه و اصل اولوب احسن تقریم بولارد قد ذکره تکرار حیوانیت

و جادیه تنزل اولین کسه لره و اسفل السافلین اولان مقام طیبه منه مر دود اولان  
طائفه به تو بیخ و تعریض اولور و بومعنی مؤید و مقرر بو حکایتی دخی نظمه  
کتوروب بیوررلر

حکایت در تقریر همین سخن \*

\* مثنوی \* آن یکی اسبی طلب کرد از امیر \* گفت روان اسب اشهب را بکیر \*  
گفت این را من نخواهم گفت چون \* گفت او واپس روست و بس حرون \*  
سخت پس پس می رود اوسوی بن \* گفت دمش را بسوی خانه کن \* مثلاً اول  
برکسه اول امیردن براسب طلب ایلدی اول امیر اول کسه به دیدی پوری اول اسب  
اشهبی طوت یعنی اول بیاض آتی اخذ ایت دیدی اول طالب اسب امیر دیدی یا امیر  
بن اول اسبی ایسترم امیرا کادیدی نیچون ایسترمسن اول طالب اسب اول امیر دیدی  
اول اسب کیر و اردنه کیر یجیدر و زیاده حرون در اگر برکسه اکابنسه و کندیک  
خانه سی جانبته توجه ایدوب آتی سورمک دبلسه اول اسب محکم اردنه اردنه کیدر  
پس جانبته پس دیب معنا سنه در بونده قویرق جانبی مراد اولور یعنی اول اسب  
زیاده اردنه اردنه قویرق جانبته کیر یجیدر دیدی امیر دخی اکایتدی چونکم  
بویله در اول اسبک قویرق خانه جانبته ایله تا کم اردنه اردنه کیده و سنی خانه که  
واصل ایده پس بواسیدن مراد نفس و انک دمندن مراد شهوت اولدقده و برکسه  
اول اسب نفسی ایلرو سوردیکه اول شهوت جانبته کیر و کندیکنه اشارت ایدوب  
قصه دن حصه نه ایدو کندیک بیانه شروع قیاب بیوررلر \* مثنوی \*  
دم این استور نفست شهوت \* زان بب پس پس رود آن خود پرست \*  
شهوت اورا کدم آمد زین \* ای مبدل شهوت عقیبش کن \* چون بیلدی  
شهوتش را از رغیف \* سر کنند آن شهوت از عقل شربف \* همچو شخی که  
بهری از درخت \* سر کنند قوت ز شاخ نیکبخت \* بوسنک نفک استورنک دی  
شهوتدر اول سبیدن اول خود پرست پس پس کیر یعنی بوسنک مرکک نفس که مشتهای  
نفسانی قویرق مثابه سنه در انکیچون بونفس مرکی ایلرو کتیوب اردنه اردنه  
کیر و بوخود پرست همیشه کندیک مشتهای جانبته سیر ایدر انک شهوتی که  
دیدن دم کلدی یعنی اول مرکب اشتها سی که اصلندن و کوکندن اول مشتهای  
اکافویرق کی اولدی آتی مبدل شهوت عقیب ایله یعنی جسمه و دنیا به متعلق  
مشتهای سی ای تبدیل ایدیحی عقیده اولان مشتهای و روحانی اولان آرزو لره تبدیل  
ایله خاصه کلام لادنفس کندیک آرزو و مشتهای جانبته کیر یجیدر و مشتهای  
اولین جانبندن نفرت ایدیحیدر چونکم انک عادت بود لازم کلدیکه انک شهوتی



و آرزوی عقبا جاننده دوندرد سن که عقباتك شهوتی و نهستی باقی وابدیدرودنیانك  
 شهوت و نهستی قانی و سرایع الزوالدر چونکم نعمت اخرویه دن نفسك حظ اله  
 واکاشتها و آرزو قبله طور مبوب اول جانبه کیدر و سن آتی دنیا ستمته سورسك اول  
 دققی جاننده سورتنوب سیرایدن پس انك مشتهاسنی آخرت جاننده دوندردك سکا  
 هر وجهه انفع و اولیدر چونکم سن اول هر کب نفسك شهوتی رغبتدن باغلبه سن  
 یعنی اتی نان بکدن و صومون چیتکدن منع بابیه سن اول شهوت عقل شریفدن  
 باش ایلر یعنی اول شهوت عقل شریفدن باش یوقارو کنورر عقله وادرا که مبدل  
 اولور و عقلت منضاری هر نه ایه آتی آرزو قیامور مثلا شول برشاخ آتی سن آتی  
 آغاجدن کسر سن نیکجنت اولان شاخدن قوت باش یوقارو ایلر یعنی باغسالر  
 مایشتده مادندر که جن بر دیوه دار آغاجک دیدن بعض شاخلر بنده آتی کسرل  
 وقاع ایلر تانك قوتی اصل اولان شاخه یور بوب اول میوه دار اولان آغاج  
 قوت بوله واکر اول بخت نازه شاخلری کسمه سدر اول موبودار اولان آغاجه ضاف  
 کاور پس عقل اول موبودار اولان آغاج کیدر و شهوت نفسنی اول موبودار  
 اولان آغاجک دیدن بت نازد شاخلر کیدر اکر اول نازه شاخلر کبی اولان شهوات  
 نفسانی بی قطع ایدوب قاع ایلر سن انك قوتی عقله کاور ودرخت عقل قوت بوار  
 وروحانی و عقلی اولان موبه لری رخوشجه بتورر \* مثنوی \* چونکه کردی  
 دم اورا آن طرف \* کرود پس پس رود نامکشف ( چونکم اول نفس مرکبک  
 دمنی اول طرفه ایلده سن اکر پس پس کیده مکشفه دك کیدر مکشف اکتشاف  
 قیلنش باخود محل اکتشاف دیک اوور بونده مقام و مسکن مراد اوور یعنی چونکم  
 سن نفس مرکبک قویروغی مشابه سنده اولان مراد و مشتهاسنی اول طرف آخرته  
 وجانب حقیقه دوندرد سن اکر اردنه کیدر و مشتهاسنی ستمته سیرایدن سده مقام  
 و مسکنه دك کیدر و کشف حقیقه دك سیرایدن \* مثنوی \* حبذا اسبان رام  
 پیش رو \* نه پس رونه حرونی را گرو ( حبذا شول پیش رو اولان رام اسبان  
 نه اردنه کیدیمی و نه حروناغه کرودر یعنی نه کوزلدر شول مالک الملکه رام و متقاد  
 اولان و هجشه حضرت حق جاننده ایلر و کیدن نفس آتلی که انلر عوامك نفسلری  
 کبی اردنه کیدیمی و مشتهای نفسانی و آرزوی دنیوی جاننده سیر ایدیمی دکالردر  
 و تذلک و عناد و کبره و سرکشکه دخی مرون و مقید دکالردر \* مثنوی \*  
 کرم رو چون جسم موسی کلیم \* نابحر بنش چو پهنای کلیم ( اول اسبان رام  
 کلیم اولان موسی علیه السلام حضرت تلیک جسمی کبی کرم رودر بحر بنه دك اکا  
 پهنای کلیم کیدر یعنی اول پیش رو اولان اسبارک ( و السابقون السابقون اولك  
 المقربون ) آیت کریمه سبیل اشارت اولان و لیله و مقربلردر انلر کلیم الله اولان

موسی علیه السلام حضرت تلیک جسم شریفی کبی راه حقه کرم رولدر که اول  
 موسی علیه السلام مجمع البحرین دك بر کلیم و سعتی و عرضی کیدر یعنی اول مرتبه  
 کرم رودر فارس لری روم در یاسنك جمع اولدیغی بره دك کتک اکابر کلیم پهنای  
 قدر کتک کبی اولدی و برقاج آدم آتی کلدی بو بیتلر سوره که هفده اولان آیت  
 کریمه نك معناسنه اشارت اولور که الله تبارک و تعالی سوره که هفده اندن حکایه  
 ایدوب یوردر ( واذ قال موسی لفته لایرج حتی ابلاغ مجمع البحرین اوامضی حقبا )  
 بو آیت کریمه نك تفسیری و مجمع البحرینك وحقب لفظنك شرح و تحقیق جلد  
 ثالثه دقوقی حکایه سنده سر طلب کردن موسی خضر را علیه السلام سر خنده  
 \* اجعل الخضر لاهری سیبا \* بیتك شر خنده هرور ایلدی انده طلب اولنه  
 \* مثنوی \* هست هفتصد ساله راه آن حقب \* که بکرد و عزم در سیر آن حب  
 اول حقب بدی بوز یلاق بول اولدی که اول موسی علیه السلام حبک سیرانده عزم  
 ایلدی مصرع اولده اولان آن لفظی حقبه مضاف اوقنوب حقبک آن ولایق  
 بدی بوز یلاق بول اولدی دیک هر وجهه در و مصرع ثانیه اولان آن لفظی هم  
 نفس کله دن اولیوب لایق معناسنه اولوب موسی علیه السلام حبک لایق سیرده  
 عزم ایلدی دیک هم جائزدر حقب لفظنده علما اختلاف ایشلردر بعضیلر بیتش  
 یلدر دیشلر بعضیلر دخی سکسان یلدر دیشلر و بعضیلر حقب زمان طویل  
 معناسنه در دیشلر و بعضیلر دخی دهر معناسنه در دیشلر ابو حنیفه رضی الله عنه  
 حضرت تلیک بنم فتمده نه قدر زمانه دلالت ایلدیکی محدود و معلوم دکلدر دیشلر  
 و بعضیلر دخی حقب بدی بوز یلدر دیشلر حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی  
 بو معنای اختیار ایشلردر حقب بدی بوز یلاق بولدر دبو بو بیتده تحقیق بیور مشلردر  
 یعنی حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام خضرک محبتنده شول مرتبه کرم رو  
 اولدی که انك محبتی سیرنده بدی بوز یلاق بوله عزم ایلدی علمادن بعض کسینه بو بیتده  
 شبهه به دوشوب بوقیره بو گونه سؤال ایلدی که حکما بوارضی بدی اقلیمه تقسیم  
 ایشلردر و معهوره اولان و بنی آدمه مسکن کلان انجیق ربع مسکوندر و اهل  
 مساحه نك بحثی بونك اوزره در که برتیز و فارس ربع مسکونك بر طرفندن  
 طور مبوب منزل بمنزل کنسه اوج یلده انك بر آخر طرفنه و سر حدنه ابریشور  
 پس حضرت موسی علیه السلام خضرک محبتی سیرنده بدی بوز یلاق بوله نیجه عزم  
 ایشلر اوور بوقیر آ که ایکی وجهه له جواب و بر دم اولادیدمکه ربع مسکونك  
 بر کسه فرض ایدمکه بر طرفندن بر آخر طرفنه طوغری کنسه اوج یلده وارر ایشلر  
 اما بر فارس تیز و طوغری کتوب انده بر مراد استنه نیجه بیک ایام و ساله دك انك  
 اطرافنی و جوانبنی سیرایتکه و سیاحت قیلغه قادر اوله من پس حضرت موسی



عليه السلام كتمى بوقيلدن اولور و ثانيا حضرت موسى عليه السلام حضرت  
خضر كى محبتك سيزنده يديوز ييل كتمى بلكه يد ييوز يلاق بوله كتمكه عزيمت  
قيادى كه آيت كريمه بومعنايه دلات ايلر كه حق تعالى حضرت تلى مجمع البحر ينده  
حضرت خضر عليه السلام ملاقات اولمقلله موسى عليه السلام الهام و اشارت  
بيوردى پس موسى عليه السلام حضرت تلى كند و خدمته اولان يوشع عليه  
السلام حضرت تلى بده ديدى بن مجمع البحر ينده دك سبر و سفر ايتكدن زائل اولوب  
حتى مجمع البحر ينده دك واصل و بالغ اولمجه دك كيدرم يا خود انده موعود اولان  
خضرى بول من اسم يديوز ييل سبر ايدرم بونك معناسى اكر حضرت خضر  
عليه السلامى اول محله بوله من اسم فرضا يديوز يلاق بولده اولسه كجوب انك  
مكاشه دك كيدرم و مقامه دك سبر ايدرم ديك اولور پس اول موسى عليه السلام  
يديوز يلاق بوله كتمكه عزم ايتش و عزمى دخی ثابت اولمش اولور و ليكن بوندن  
يديوز ييل انك محبتى سيزنده كتمش و قطع راه ايتش اولمز فليأمل \* مثنوى \*

همت سبر نش چون اين بود \* سبر جانش تابه لين بود \* شهسواران در سياقت  
تاختمند \* خر بطن در پايله انداختند \* چونكم اول موسى عليه السلام تنك  
سيزنه متعلق اولان همى بواوله انك جانك سبرى عليه دك اولور شهسوارلى  
سياقده سورديلر اماخر بظلمى پايله آيدلر خر بط برقاج معنايه كلور بونده  
قرنى بيوك كسه لى مر ادا اولور پايله هم برقاج معنايه كلور بونده آخور يا آبخانه  
معنالى مر ادا اولور و خلاصه كلام بويله ديك اولور كه ميدان محبتك شهسوارلى  
اولان انبيا عليهم السلام و اوليا رحمة الله عليهم اجمعين جله به سبقت قطعه و پيش  
رو اولمقه ايلور سورديلر و كنديلر بى مر به اعلايه اير كورديلر اماقرنى بيوك احق  
خرلى آخوره بر اقديلر و آبخانه به آتديلر و انلرد خى آخور لده و آبخانه لده خدمته قرار  
ايلديلر \* مثنوى \*

آبخانه كاروانى مرسيد \* دردهى آمد در باباز ديد \* آن بكي نفت  
اندرين برد العجوز \* باز اندازم اينجا چند روز \* بانك آمدنى يندازم برون \* وانكه هانى  
تودر آدران درون \* هم برون افكن هر آنچه افكند نيست \* درميا آنكه اين مجلس  
سنيست \* انجيلين كه بر كاروان ايرشدى بر كويه كلدى بر قيوبي آچق كوردى  
اول كاربان خلفه ندين بر يسي ديدى بورد العجوزده برد العجوز به ساره قريب  
بر مشهور صوو غك آديدر ينى انلردن برى ديدى بويله بر محكم صوو قده بو خايله  
برقاج كون بو خايله باري يتلم و يوكى بواوه براغم درون خانه دن بر صدا كلدى  
يوكى بوي طشردن آت ينى ثقلنى طشردده براغوب و اندنصكره سن درون  
خانه به ايجر و كل هم طشردده بر اق هر شول نسنه بى كه انك بر اقمى و ترك ايتشى  
لازمدر اول بر اقمى و ترك ايتشى لازم اولان شى \* ايله ايجر و كله بو مجلس بغايت

عالمدر و الحاصل (بيت) ان تشرهى ان تباع وصل المحبوب \* دع نفسك في الدرب  
تقدم و تمال \* بيتك منه و منى سو يلدى و دخی (بيت) تصوف يار اولوب بار اولمقدر  
كل و كازار اولوب خار اولمقدر \* قولك معناسى ادا ايلدى پس سالكه لازم  
اولان اولدر كه برعالى مجلسه داخل اولق استبد كده نقدر باري و ارايه خار جده  
قويوب اندنصكره ايجر و كيره و انك اهليه يار اوله و صفا بى خار كل و كازار كى  
اطافت اظهار قبله كندى باري انلرك اوز رينه تحميل ايله بلكه مروت اودر كه  
انلرك بارنه تحميل ايله نه كم هلال رضى الله عنه حضرت تلى كور كه بر اميرك باري  
ارتكاب ايلوب اكاينده و خدمتكار اولدى و انك اسب و استر نه سايلك قيلدى  
چونكم حضرت مولانا قدس الله سره العزيز هلال رضى الله عنه حضرت تلى تنك  
قصه سى مناسبيله ايكي مثل و بر حكايه بسط ايلوب ضمنتده بوقدر معارف  
جليله و نكات لطيفه بيورد قلند نصكره ينده هلال رضى الله عنه حضرت تلى تنك  
حكايه سنى تعبير ايله كه شروع ايدوب بيوردرل \* مثنوى \*

بدهلال استاد دل  
جان روشنى \* سايسر و بنده امير و مؤمنى \* سايسى كردى در آخر آن غلام \* ايك  
سلطان سلاطين بنده نام \* هلال رضى الله عنه حضرت تلى استاد دل و جان روشن  
بر كسه ايدى بر مؤمن اميرك سايسى و بنده سى ايدى اول غلام آخورد \* سايلك  
ايلردى يعنى اميرك آخورنده انك آتلى رينه خدمت و تيمار ايلردى وليكن معناده  
سلطان سلاطين و نامى بنده ايدى بنده لك نامك انده اختفا ايتش ملوك معنويه دن  
بر صاحب سعادت ايدى \* مثنوى \*

آن امير از حال بنده بى خبر \* كه نبوده  
جز بليسانه نظر \* آب و كل مى ديد و دروى كنجنى \* پنج و شش مى ديد و اصل پنجنى \*  
رنك طين پيدا و نور دين نهان \* هر پير اينچنين بددر جهان \* اول امير بنده  
مقبولك حالندن بى خبر ايدى و انك ظاهرنى كوروب سر در و ندين غافل و بى بصير  
ايدى كه اكه ابليس كى نظر قيلمندن غيرى اولدى ايليك نظرى همان آدم عليه  
السلام حضرت تلى تنك ظاهر نه اولوب انك باطنندن غافل اولد بى كى اول امير دخی  
هلال رضى الله عنه ظاهرنى كوروب اسرار باطننه ناظر اولدى بلكه آب و كل  
كوردى و انده مدفون اولان كنجى كورمدى پنج و شش كوردى و اصل پنجى  
كورمدى مى ديدك فاعلى ابليس اولوب اول ابليس آب و كل كوردى و اول آدم  
عليه السلام وجودنده مدفون اولان كنجى كورمدى و پنج و شش كوردى  
وليكن اصل پنجى كورمدى ديك دخی جائزدر اما اولمكى معنى بوندن اولدر  
پنجدين مراد بش حواس در شستن مرادش جهاندن و بويش حواسك و جهاندن  
اصلندن مراد اسماء و صفات الهيدر بويش حواس شش جهاندن آينه لنده  
رو نما اولدر وليكن چشم ايليسانه بويش حواس و شش جهاندن ظاهر نه نظر



ایدوب اصل و معناسندن محروم و غافل قالمشدر و انوار الهی و اوصاف ربانی مشاهده سندن بی بهره و بی نصیب اولمشدر پنج و شش کوردی و اصل پنجی کورمدی دیکده برنکنه لطیفه دخی وارد که بو پنج و شش اداری نزدیکه مخصوص اولان ادالدر پس بو ادال بونکنه بی ابهام ایلر که اول ابلیس و باخود ابلیس نظری کبی نظر ایلین امیرور پس بو او یونده پنج و شش کوردی و لیکن بو پنج و شش اصل و نتیجه سی ندر و استاد بولمندن نه مراد ایلرانی کورمدی و حقیقت کاره نظر ایلر کورمدی دیک اولورنک طین پیدا و نور دین نهان هر پیغمبر جهانده بونجیلین ایدی نظر ایلر کورمدی یعنی آدم علیه السلام حضرت تارینک طیندن ترکیب اولان جسدنک رنکی ابلیسک کوزنه عیان و انک نور دینی و سر یقینی انک کوزندن مخفی و نهان اولدی بویله اولق همان آدم علیه السلام حضرت تارینه مخصوص اولدی بلکه هر پیغمبر بوجهانده بونجیلین اولدی لابد بونلرک همان شکل و صورتی کوروب (مالهذال رسول بأکل الطعام و یمشی فی الاسواق) دیوب و دخی ما اتم الابشر مثلنا دیو بونلرک بالواجبه خطاب ایلوب همان صورت بین اولدیلر و احوال درونه نظر قلمشدر محروم قالدیلر \* مشوی \* آن مناره دید و دروی مرغنی \* بر مناره شاهبازی رفتی \* و آن دوم می دید مرغ پرزی \* لیک موی اندر دهان مرغنی (مثلا اول برکسه مناره بی کوردی انده اولان مرغنی کورمدی باوجود که مناره اوزره بر رفتن شاهباز و ارایندی و اول ایکنجیسی مرغ پرزی کوردی لیکن مرغنک دهانده اولان موی کورمدی بو بیتلرده نظر تفاوت اولدیغنی اشعار ایلدر و فی الحقیقه نظر دین نظره چرق تفاوت وارد برکسه وارد که انجیق مناره بی کورمکه قادر امانک اوستنده اولان مرغنی کورمکه قادر اوله من و برکسه دخی وارد در هم مناره بی هم مرغنی کورمکه قادر اولور امام مرغنک آغزنده اولان موی کورمکه قادر اوله من و بو مناره دن و مرغدن مراد و موبدن مرادنه ایدیکنی بو بیتد نصکره توضیح و بیان ایلدر \* مشوی \* آنکه او بنظر بنور الله بود \* هم ز مرغ و هم ز موا که بود \* گفت آخر چشم سوی موی نه \* ناندینی مونکس ایدکره \* آن یکی کل دیدن نشین در وحل \* و آن د ار کل دیدن پر علم و عمل (اوله کسه که الله نور یله نظر ایلجی اوله هم مرغدن و هم موبدن آگاه اولور یعنی شول عارف که بر انسانک وجودنه الله نور یله نظر قیله اول عارف انسانک هم مرغ علمندن و هم انده اولان سر یقین و نور دیندن آگاه اولور اول عارف که انسانک مناره وجودنده اولان علم و طاعت مرغنک دهانده اولان موی دینی و سر یقینی کوردی اول عارف انجیق برکسه نک مناره وجودنده اولان علم مرغنی کوروب انده اولان موی یقینی کورمین بی بصیرته دیدی آخر ای بی بصیرت چشم

سرری موی یقین اوزره قو و سر دینی کورمکه همت ایلر تا کم موی کورمکه سن کره آچلر یعنی نور دینی و سر یقینی مشاهده قیله سن مشکل حل اولمز و صدره شفا کلز اول برکسه انسانی نقش اولور و حل کل کوردی و اول برکسه انسانی پر علم و عمل کل کوردی یعنی بنی آدم انظارده متفاوتدر مثلا اول برکسه انسان کاملدن برینه نظر ایلدی آنی روح نقش اولور و طین کوردی و طیندن ترکیب اولمش صافی بالحقدن نقش و تصویر قیلمش انجیق بر صورت جسد مشاهده قیله و اول بری دخی انک نظر ایلدی کبی انسان کامله نظر ایلدی علم ایلر و عمل ایلر پر اولمش و لطافت بولمش کل و باغ معنوی کوردی کل کاف عربینک ضمیمه اوقنوب آنی علم و عمل ایلر طولمش و جمله اخلاق حسنه بی جامع اولمش و اجزا مشابه سنده اولان انسانک مراتبک جمله سنی احاطه قیلمش کل کوردی دینده دخی جا ز اولور پس مناره دن و مرغدن مراد و موبدن مقصود نه ایدوکنه بو بیتلرله اشارت ایدوب پیوررلر \* مشوی \* تن مناره علم و طاعت همچو مرغ \* خواه سیصد مرغ کبریا دومرغ \* مردا وسط مرغ بند او و بس \* غیر مرغی او بیندیش و پس \* موی آن نور یست پنهران آن مرغ \* که بدان پاینده باشد جان مرغ \* مرغ کان مویست در منقار او \* هیچ عاریت نباشد کار او \* علم اواز جان او جوشد مدام \* پیش اونه مستعار آمده و ام (تن فی المثل مناره علم و طاعت مرغ کبیر استرک اوچیز قوش طوت و استرابک ایکی قوش طوت امام مراد اوسط انجیق مرغ کورر بر مرغدن غیری پیش و پسده نسنه کورمن باخود معنی بر مرغدن غیری پیش و پس کورمن موی اول بر پنهران اولان نور در مرغنک لایقی که مرغنک جانی اول نور ایلر پاینده و باقی اولور بر قوش که انک منقارنده اول موی واردر هیچ انک کاری عاریت اولمز انک علی مدام انک جانتدن جوش ایلر انک اوکنده نه مستعار کلدی نه وام کلدی بویات شریفه نک تحقیقی و بویات لطیفه نک توضیح و تفسیری بویله دیک اولور که مقدما بزم ذکر ایلدی که مناره دن مراد دینی آدمدر و انده اولان مرغدن مراد علم و طاعتد که فی المثل تن مناره به و علم و طاعت انده اولان مرغنه بکزر بر آدیت نسنه استرک اوچیز کونه علم و اوچیز کونه طاعت فرض ایلر استرک ایکیوز کونه علم و ایکیوز کونه طاعت فرض ایلر بوندن مقصود تفهیم ایچون بر مثالدر بو خسه کثرت و قلنی بیان ایلک دکلدور و مراد دخی اوچ قسمدر بر قسمی مبتدی و بر قسمی دخی متوسطدر بر قسمی دخی منتهی در مرتبه مبتدی انجیق شکل و صورت کورر و علم و معرفته ناظر اوله من و مراد متوسط دخی علم و معرفت کورر نور دینه و سر یقینه ناظر اولمز اوکنده اردنده همان علم و معرفت مرغنی کورر علم و معرفت مرغدن غیری نسنه کورمن امام مراد منتهی مرغ علمه لایقی



اولان و مردم مطیع مخصوص کلان موی پنهان ناظر اولور که اندن مراد نور نهانی و سرر بایند ر نته کم بیوررل موی اول پنهان اولان بر نور و مرغه لایق یوزموبدن مراد علمه و عالمه مخصوص ولایق اولان شول بر نور نهانیدر که مرغ کی اولان عالمک جانی اول نور واسطه سبله باقی و دائم اولور پس شول بر مرغ کی اولان عالمک دهانده که اول موی کی نهان اولان نور الهی و سر ربانی موجود اوله هیچ انک کار و عملی عاریتی و تقلیدی اولان بلکه ذاتی و تحقیقی اولور و اول عملی تحقیق اوزره قیلور و انک علمی علی الدوام انک جانتدن جوشه کاور انک علمی انک او کنده نه دین و نه مستعار کلدی یعنی اول محقق و کامل کندو علمنی بر آخر کسه دن دین آلدی و استعاره دخی قیلدیکه حتی انک علمی انک او کنده رهن اوله و مستعار اوله و عاقبت اندن زائل اوله

✽ رنجور شدن این هلال و بی خبری خواجه آواز رنجوری ✽  
✽ اودر تحقیر و ناشناخت او و واقف شدن دل مصطفی از رنجوری ✽  
✽ و حال او و افتقاد و عبادت رسول الله صلی الله علیه و سلم این هلال را ✽

بومقدما ذکر اولنان هلالک رنجور اولسنک و انک خواجه سنک اول هلال رضی الله عنک رنجور لغندن و اول هلالک تحقیرندن اوتری یعنی حقارت منسوب اولسندن و ناشناختندن اوتری بی خبر لکنک بیاننده در و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم قلب منیرنک اول هلالک رنجور لغندن و حالندن آگاه و خبردار اولسنک و بوهلالی رسول اکرم حضرتلری افتقاد ایدوب عیادت قیلسنک تحقیقنده در ✽ مثنوی ✽ از قضا رنجور و ناقص شده هلال ✽ مصطفی را وحی شد غماز حال ✽ بد ز رنجوریش خواجه اش بی خبر ✽ که بر لوبد کساد و بی خطر ✽ خفته نه روزاندر آخر محسنی ✽ هیچکس از حال او آگاهی ✽ هلال رضی الله عنه حضرتلری قضاء الهیندن رنجور و ناقص اولدی و خلاله دونوب بدن تحقیق نقصان بولدی مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرتلر بنه وحی غماز حال اولدی یعنی هلال رضی الله عنک حال بر ملائی حضرت حق تعالیسنک وحی و اشارتی کلوب حضرت مصطفی علیه السلام قلب شریفنه غزایدیجی اولدی و کشف و عیان قیلدی اول هلال رضی الله عنک رنجور لغندن انک خواجه سی بی خبر ایدی زیرا اول هلال اول امیرک قتنده کساد و بی شرف ایدی خطر بونده شرف معناسنه در یعنی امیرک قتنده انک رجحانی و شرفی اولدی بگندن اوتری خسته لکندن اصلا انک خبری اولدی آخور ایچره بر صاحب احسان و اهل شهود نامزاج و عیان طقوز کون یا تمش ایدی هیچ کسه انک حالندن آگاه دکل ایدی پس زار و زبون آخور ایچره بی کس و تنه اقلدی ✽ مثنوی ✽ آنکه کس بود و شهنشاه کسان ✽ عقل صد چون قلزمش هر جارسان ✽ و حبش آمد رحم حق عمنوار شد ✽ که

فلان مشتاق تو بیمار شد ✽ مصطفی بهر هلال با شرف ✽ رفت از بهر عیادت آن طرف ✽ در پی خورشید وحی آن مه دوان ✽ و آن صحابه در پیش چون اختران ✽ اول کسه که فی الحقیقه کس ودخی جمیع کسارک شهنشاهی ایدی اول حضرتک یوز قلزم دریاسی کی اولان عقلی هر بره ابر شیجی ایدی اول حضرته وحی الهی کلدی رحم حق اکا غمنوار اولدی بویه دیو که ای بکا حبیب و خسته دل اولنره طیب سنک فلان مشتاقک بیمار اولدی و خسته و شکسته لکدن خلال کی ضعیف و نیاز اولدی پس مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرتلری با شرف اولان هلالندن اوتری اول طرفه عیادتدن اوتری کنسیدی و انک خاطرینی صور مقندن اوتری اول امیرک خانه سنه طوغری عزیمت ایتدی اول ماه معنوی وحی الهیسنک خورشیدی ایزنده دوان اولدی یعنی آفتاب وحی حقه تابع اولوب و اندن نور استفاده قیلوب انک اردنجه سیر قیلدی و اول صحابه دخی اول ماه معنویسنک اردنجه کواکب سیاره کی روان اولدیلر و انک اردنجه سیر و حرکت قیلدیلر ✽ مثنوی ✽ ماه می گوید که اصحابی نجوم ✽ لل سری قدوه و للطاغی رجوم ✽ ماه معنوی سو یلر بنم اصحابم نجومدر سری ایچون مقتدا و طاغی ایچون رجومدر سری سنک ضعی و رانک قتیله کچه سیرایدیجی به دیرلر قدوه کسر قافله و ضم قافله دخی مقتدا معناسنه در یعنی تحت رسالتک شاهی و فلک نبوتک ماهی اولان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حضرتلری بیوررل ✽ اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ✽ یعنی بنم یار انم نجملر کیدر ای بنم امتم بونلرک هر قنغی سنه سز اقتدا ایلر کز مهتدی اولور سز و مطلوبه یول بولور سز حق تعالی حضرتلری بونلرک مصاییح وجودلر به فلک شریعتی مزین قیلشدر و بونلرک وجود منسیری بو عالم ظلمده و غفلتده سیر قیللرک و سالک راه حق اولنلر ایچون مقتدا و طاغی و باغی اولنلر ایچون رجوم اولمشدر انلر که شیطان سیرتله ایلر طبعیقلر در بونلرک انوار قلبیه سی شهاب ناقب کی انلری فلک دینه و سماء بقیه مقریب اولمقندن و اندن استراقه قیلقندن منع و طرد ایدرلر حتی بونلره تابع اولیان و اقتدا قیلان ملاعین دنیاده مهتدی اولوب و مطلوبه یول بولوب اولد کد نصکره جهنمک اسفلته کیدرل ✽ مثنوی ✽ میرا گفتند کان سلطان رسید ✽ اوز شادی بی دل و جان برجهید ✽ برکان آن ز شادی زد دودست ✽ کان شهنشاه بهر آن میرآمدست ✽ میره دیدیلر که اول سلطان کائنات و اشرف موجودات ایرشدی یعنی هلالک خواجه سی اولان امیره و بشرلر بو کونه مرده و یردیلر که اول سلطان کائنات و اشرف موجودات علیه اکل التحیات حضرتلری بوجانبه ایرشدی اول امیر فی الحال شادیلکندن بی دل و جان یرندن صیجاردی اول ظن اوزره شادیلکدن ایکی الین بری برینه اوردی که اول



شه‌نشاہ اولان میدن اوزی کاشدر و بویله قیاس ایلدیکه اول ماه ذلک رسالت کندیک زبارتیدن اوزی سیر و حرکت قیاشدر \* مثنوی \* چون فرود آمد زغرفه آن امیر \* جان همی افشاند با زده بشیر \* پس زمین بوس و سلام آورد او \* کرد رخ را از طرب چون ورد او \* گفت بسم الله مشرف کن وطن \* تا که در دوسی شود این انجمن \* تا فراید فصیح بر آسمان \* که بدیدم قطب دوران زمان \* چونک اول امیر بشیر دوز بشارتی اشتدی غرقه دن اشاغ کلدی و قصر عالیستدن نزول قیلدی بشیرک اجرت قدیمی ایچور جان صاحبی یعنی زده و یرن کسه لره سیم وزر و یرمک حادث ایکن سیم وزیر یرینه اول امیر بشیرک اجرت قدمدن اوزی جانی نثار ایلدی اندنصکره رسول علیه السلام حضرت تارینه زمین او یمک و سلام ایتمک کنوردی یعنی حین لقاده زیاده رعایت و خدمت ایتمکدن اوزی زمینی او پدی و حضرت رسول علیه الصاوة و السلامه یار رسول الله دیوسه سلام و یردی و بوزی طرب بدن کل کی ناز و خندان قیادی بدیدیکه بسم الله وطنی مشرف ابله تا کم سنک قدوم شیر بنگاه بوانجمن بر فردوس اعلا اوله و بوخانه وجود لطیفک رویتندن جنت اعلا کی رونق و شرف بوله حتی بنم قصر مک قدری آسمان اوزره زیاده اوله و معناده فلک کیوانه برابر کسه که بن قطب دوران زمانی کوردم و مرکز دایره جهانیه نظر ابر کوردم سنک قدم قودیفک خانه آسمان اوزره تفاخر ایلسه لایق و سنک بر آن مشرف قیلدیفک مسکن زمین و زماندن اشرف و اعلام دیسه صادق قدر \* مثنوی \* گفتش از بهر عتاب آن محترم \* من برای دیدن تو نامدم \* گفت روحم آن تو خود روح چیست \* همین بفرما کین بچشم بهر کیست \* ناشوم من خاک پای آن کسی \* که بیاغ لطف نستش مغرتی \* اول امیر عتاب ایلکدن اوزی اول رسول محترم صلی الله علیه و سلم دیدی ای امیر بن سنی کورمکدن اوزی کلدیم و سنی زبارت ایتمک ایچون بوخانه به دخول قیلدم پس امیر اول سلطان اعظمه دیدی که یار رسول الله بنم روحم سنکچون یعنی سکافدا اولسون خود روح ندر نیز بیور که بونکاف کیمدن اوتربدر بچشم تکلف معنایسته در یعنی بوکلفت و زحمتی کیمدن اوزی ارتکاب قیلدیکز و بوستلره کیمک ایچون قدم شیر بفرکی رنجیده بیوردیکز تا کم بن اول کسه نک خاک پای اولم که انک سنک لطفک باغنده بر مغره سی وارد در مغرس دیکمه دیکه جک یره دیرلر گاه اولور که غراس معنایسته دخی استعمال ایدرلر بونده ابکی معنی ییله جائز اولور یعنی اول امیر حضرت رسول علیه السلامه دیدیکه بونکافی کیمدن اوزی ایلدیکز بونده کزه خبر و یرک تا کم بن اول کسه نک ایباغ نک ترابی اولم که سنک لطفک باغنده انک ردیکمه سی اوله و یابردیکمه جک یری اوله دیدی \* مثنوی \* چون چنین گفت او و نحو ترا

براند \* مصطفی ترک عتاب او بخواند \* پس بگفتش کان هلال عرش کو \* همچو مهتاب از تواضع فرش کو \* آن شهی در بندگی پنهان شده \* بهر جاسوسی بدینا آمده \* چونک اول امیر بونجلمین دیدی کبر و نخوتی کند بیستدن سوردی و تواضع و مسکنله عرض عبودیت ایدوب سوزی شکسته لر کی سویلدی پس مصطفی علیه السلام حضرت تری اکاعتاب ایلمک ترکنی او قودی و تر بض و تو بیخ ایلمک لکی قودی پس ملائمتله اکادیدیکه اول عرشک هلالی قنی کال تواضعدن مهتاب کی فرش اولمش قنی اول برشاهدر که بنده لکده پنهان اولمشدر دنیایه حاسوسلکدن اوزی کاشدر پس اهل دنیا انک ظاهر نه باقوب و آتی بر حقیر بنده و غلام صانوب شاه معتری و شه‌نشاہ اخروی اولدیفندن غافل و جاهل قالمشدر \* مثنوی \* تو مگو کان بنده و آخر جی ماست \* این بدانکه کنج درو برانه است \* ای عجب چونست از سقم آن هلال \* که هزاران بدر هستش پایمال \* گفت از رنجش مرا آگاه نیست \* لیک روزی چند در درگاه نیست \* صحبت او باستور و استرست \* سبایست و منزلش این آخرست \* ای امیر سن دیمه که اول هلال بزم بنده من و آخر جیمزد یعنی اولی هلال بزم قولیمز و سبایست در دیمه بونی بلکه کنج و یرانه زده در اول دخی معناده بر کنج الهی و خزینه اسرار ربانی و نامتاهیدر ولیکن بویله خرابلقده کبر انمش و بنده لک ایچره پنهان و مستور اولمشدر ای عجب سقمندن و خسته لکدن اول هلال نیجه در که هزاران بدر انک پایمالیدر یعنی نیجه بدر منیر کی عالی قدرو صاحب صدر اولان کسدلر انک ایباغ نک ترابی اولمغه لایقدر و اول هلال بویله بر عالی قدر و فایقدر امیر حضرت رسول علیه السلامه دیدی یار رسول الله انک رنجندن بکا آگاهاق بوقدر و بن انک خسته و رنجور اولدیفندن خبردار دکلم ولیکن بوقدر وار که بر قاج کوندر درگاهده دکلد که بوقبولده کور غمز را انک صحبتی بیشلرله و استرله در سبایستدر انک منزلی آخورد یعنی انک رنجور اولستندن انکچون آگاه دکلم اوسا بر بنده لر کی بمنله مصاحب دکلد بلکه انک مصاحبی اکثر اسب و استرله در اول سبایستدر و انک منزلی و مسکنی بو آخورد دیدی

\* در آمدن مصطفی علیه الصلوة و السلام از بهر عبادت هلال \*

\* درستور گاه آن امیر و خواختن مصطفی صلی الله علیه و سلم هلال را \*

\* مثنوی \* رفت پیغمبر بر غبت بهر او \* اندر آخر آمد اندر جست و جو \* بود آخر مظلم و زشت و پلید \* و بن همه برخاست چون الفت رسید \* بوی پیغمبر ببرد آن شیرین \* همچو انسان که بوی یوسف را پدر \* حضرت مصطفی



صلی الله علیه وسلم اول امیرك ستورگاهنه هلال رضی الله عنه حضرت تریبی عبادت قیلقدن و آئی او خشمقندن اوتری ایچرو کیردی ورغبتله اول هلالدن اوتری کتدی آخور ایچره جست وجو ایلدی وهلالی طلب قیلدی آخور قرائتی وزشت و پلیدی اندن استکراه اولور و نفرت قیلنوردی ولیکن بودکلوزشتلکرو پلیدلکرو تار یکلککار قالقدی وزائل اولدی چونکم الفت ایرشدی شه کم برکسته نك برجای خبیثه بردوستی اولسه اول دوستنی کورمکدن اوتری اول جای خبیثه کلسه اول دوسته الفت وانسیت زیاده اولدیغندن اول بردن خبائت و کراحت مرتفع اولور و زائر اولان کسه اول یره اول دوستندن اوتری الفت قیلور اول شیرز پیغمبر علیه السلام حضرت تریبک رایحه طیبه سنی ایلندی یعنی اول ارکک ارسلان کبی اولان هلال رضی الله عنه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آخور ایچره کیردیکی کبی مشام جائله آنک بوی لطیفنی استشمام ایتدی انجیلین که بوسف علیه السلام حضرت تریبک رایحه سنی پد ری یعقوب علیه السلام ابراقندن استشمام ایتدی و (انی لاجدر یح بوسف اولان تفندون) دیو حضورنده اولنله جواب و یردی کذلک هلال رضی الله عنه حضرت تری دخی حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بوی شریفنی آنک کبی بولدی و ابراقندن آئی استشمام قیلدی \* مثنوی \*

موجب ایمان نباشد معجزات \* بوی جنسیت کند جذب صفات \* معجزات از بهر قهر دشمنست \* بوی جنسیت پی دل بردنست \* قهر کرد دشمن امدوستنی \* دوستی کرد دیبسته کردنی \* معجزات موجب ایمان اولر جنسیت رایحه سی جذب صفات ایلر معجزات معجزه نك جمیدر معجزه شوق خارق عادی به دیرلر که مقدور بشر اولیه وانی بر بشر اظهار ایلکه قادر اولیه و اول خارق عادت خلقی اعجاز ایلله انبیای عظام علیهم السلامدن ظهوره کلان خوارق عاداتک انواعی کبی که اول خوارق عادات انلرک صادق رسول اولسنه دلالات و شهادت ایدر ولیکن هر نه قدر معجزه اولسه البته معجزه موجب ایمان اولر اگر معجزه موجب ایمان اولیدی غرود حضرت ابراهیم علیه السلامه ایمان کتوریدی و فرعون موسی علیه السلامدن بوقدر معجزات کثیره کوردی اکا ایمان کتورمدی و ابو جهل و ابولهب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلمدن بوقدر معجزات و خوارق عادات کوردی و آیات و بینات مشاهده قیلدی مع هذا مؤمن اولدی و تصدیق قیلدی بوندن معاوم اولدیکه معجزه موجب ایمان اولدی موجب ایمان اصل جنسیتدر که علت ضم اولور و الجنس الی الجنس میل موجب معجزه جنس جنسه البته میل قیلور و جنسیت رایحه سی البته جنس اولان صفتری کندی جائنه جذب ایلرنه کم هر بر پیغمبر کندویه ایمان کتورن امتنی مابیننده اولان جنسیت سیبیه

کندیله جذب قیلدیله و مؤمنلر دخی پیغمبرلرده اولان صفاتی کندیلرک صفاتنه جنس کوروب مؤمن اولدیله امام سنی یوزنده انبیایله جنس اولیان کفره و جفره انلردن هر قدر معجزه کوردیلر ایسه ایمانه کلیوب وانلره بلکه معرض اولوب انکاری زیاده قیلوب کندیله جنس اولان شیاطینه تابع اولدیله و شیطان اولان اهل ضلالتنه تصدیق قیلدیله پس معجزات ندن اوتریدر ابرایسک معجزات اعدانک قهرندن اوتریدر و جنسیت رایحه سی کوکل ایلتمکدن اوتریدر و قلبی جذب ایلتمکدن اوتریدر یعنی انبیای عظام علیهم السلام شول کسه لک که قلبی آلمشلردر و کندیله به جذب قیلشلردر جنسیت رایحه سیله آلمشلر و اول واسطه ایلر کندیله جذب قیلشلردر یوخسه مجرد معجزات واسطه سیله جذب قیلامشلردر اگرچه معجزات بعض کسه لک ایماننه و اقرارنه سبب اولشدر لیکن فی الحقیقه اول معجزات موجب ایمان و اقرار اولشدر بلکه مؤمنک قلبنده اولان بعض شکوک و شبهاتی دفع قیلشدر و موجب ایمان و جذب جنان رایحه جنسیت اولشدر و معجزات همان قهر دشمن ایچون ظهوره کلمشدر معجزاتدن دشمن قهر اولور وانلره عجز و انکسار کلور امدوست مقهور اولر و دوسته معجزه ایلک دخی لازم کلر دوست بر بوی بی باغلمش فتن اولور یعنی دوست دشمن کبی بر بوی بی باغلمش اولر بلکه دوست دوسته صد دل و جائله طوعا مطیع و منقاد اولور و متابعت و موافقت قیلور بوندن معلوم اولدیکه هر شول کسه لک که پیغمبرلره بلا معجزه ایمان کتوردیلر انلرده اصلا پیغمبرلره عداوت و مخالفت شایه سی بوق ایدی مثلا ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تری کبی و بلال و هلال رضی الله عنهما حضرت تری کبی وانلر که پیغمبره معجزه واسطه سیله ایمان قیلدیله و تابع اولدیله انلرک دروینده عارضی عداوت و نفسانی مخالفت و ارایدی اول معجزه عارضی اولان عداوت و نفسانی اولان مخالفتک ازاله سنه سبب اولوب و رایحه جنسیت انلرک روحنی و قلبی ایمان و اسلام جائنه جذب قیلوب خلت اصلیه و قرابت روحانیه لری واسطه سیله مؤمن اولدیله و پیغمبر علیه السلامه اطاعت و انقیاد قیلدیله \* مثنوی \*

اندر آمد اوز خواب از بوی او \* کفت سر کین دان درون زین کونه بو \* از میان پای استوران بید \* دامن پاک رسول بی ندید \* پس ز کج آخر آمد غر غران \* روی بر پایش نه ساد آن پهلوان \* اول هلال رضی الله عنه خوابدن اول پیغمبرک رایحه سندن بیدارلق ایچره کلدی یعنی چونکم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آخور ایچره داخل اولدی اول حضرتک بوی شریفنی هلالک دماغ جائنه و اصل اولوب هلال حضرت تری مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تریبک رایحه طیبه سندن خوابدن صبحر ایوب بیدارلق ایچره کلدی و متنبه



و متیقظ او اوب کندی کندی به دیدی درون سر کینداده بو کونه زایحه دن  
عجدر سیر کیندن ایچره بو کونه لطیف رایحه دن و بونوع طیب و جاغز افایحه  
کیندن دیوب نظر قیلدی استورلک اباعی اوز تاسندن کوردی بی ندید اولان  
رسول اکرم علیه الصلوة والسلام حضرت تلیک دامن پاکنی یعنی آخر ایچره اولان  
حیوانلک ایاقلر بک ارالندن حضرت رسول علیه السلام دامن پاکنی کوردی  
اول حضرت علیه الصلوة والسلام کندی جانبته کلور پس هلال رضی الله عنه  
حضرت تلی دخی آخورک بوجاغندن سورتنی سورتنی کلدی یوزنی اول پهلوان  
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم پای شریفنه قودی و انک قدم شریفی  
وس ایدوب یوزل سوردی \* منوی \* پس پیبروی بر رویش نهاده  
\* بر سر و بر چشم و رویش بوسه داد \* گفت یاربچه پنهان کوهری \* ای غریب  
عرش چونی خوشتری \* پس پیغمبر علیه السلام حضرت تلی منور یوزنی اول  
هلالک یوزینه قودی باشی اوزره و انت کوزی اوزره بوسه و بردی یعنی انک  
کوزنی و یوزنی او پدی و یوزنی انک یوزنه قودی دیدیکه عجبانه پنهان کوهرسن  
ای عرشک غریبی نیجه سن خوشتر مبین برب بو کونه محالده عجبانه استعاره  
اولور یعنی حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم بر سبیل تعجب هلال  
حضرت تلیک حال و خاطرین صورت دیدیکه ای عجب سن نه کبرلو کوهرسن  
ای عرشه متعلق اولان غریب حالک نیجه در خوشتر میدر \* منوی \* گفت  
چون باشد خودان شوریده خواب \* که در آید در دهانش آفتاب \* چون و دان  
تشنه کو کل چرد \* آب بر سر بنهدش خوش می برد \* هلال رضی الله عنه  
حضرت تلی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرت تلی نه بو کونه جواب باصواب  
و یروب دیدیکه بار رسول الله خود اول خوابی شوریده و پریشان کسه نک حالی  
نیجه اولور که انک دهانه آفتاب کله و خورشید جلال و شمس کمال آنک آغز نه  
و یوزنه و کوزنه بوسه قبله بن شوریده خوابک حالی بو کسه کیدر که سنک کبی آفتاب  
معنوی و شمس روحانی بن شوریده خوابک کلوب آغز نه و یوزنه بوسه و بردی  
و شول بر تشنه نک حالی نیجه اولور که اول بالحق اولار یعنی زیاده عطشان  
اولدیغندن نمناک اولان بالخی یلار و انکله صوسزانی بر مقدار دفع ایلر ایکن آب  
زالانی باشی اوزره قور و خوش ایلور و اول تشنه آب زلالک اوزرند، مطلوبی  
اولان بحر شیرین طرفته آقوب کیدر ایکن اول آب زلالدن استبدیکی قدر مرادی  
اوزره نوش ایدر بنم حال دخی بو تشنه نک حاله بکرز که بوندن مقدم بن تشنه کل  
نمناک یلایان کسه به بکرزدیم بحمد الله سن آب حیات معنوی کلوب بن تشنه بی ریان  
ایلدک و مطلوب اولان بحر حقیقی جانبته واصل ایدوب مستغرق آب حیات قیلدک

و بحر حیات اوزره بنی سیر انکله قادر ایلدک دیدی

\* در بیان انکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه  
السلام بر روی آب رفت فرمود که لوازد اذیقینا لشی علی الهواء \*

بوسرخ شریف انک بیاند که مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تلی اشتدیکه  
عیسی علیه السلام حضرت تلی آب اوزره کندی و بحر اوزره استبدیکی کبی  
سیر ایدی بیوردیکه اگر اول عیسی علیه السلام بقینی زیاده اولیدی و حضرت  
حقه کمال بقین حاصل قیلدی هوا اوزره یورو پیدی \* منوی \* همچو عیسی  
بر سرش کیدر فرات \* کایمنی از غرقه در آب حیات \* کویدا حد کر بقینش افزون پیدی \*  
خود هوا بش مر کب و مأمون پیدی \* همچو من که بر هوا را کب شدم \* در شب معراج  
مستحب شدم \* پس هلال رضی الله عنه حضرت تلیک لساندن بویات شریفه بی  
ترجان اولقی اوزره ادا یورر حضرت هلال رضی الله عنه دیدیکه شول کسه نک حالی  
نیجه اولور که عیسی علیه السلام حضرت تلی کبی فرات آنی باشی اوزره طوته بویه دیو که  
سن آب حیاته غرقه و هلاک اولمندن ایمن سن عیسی علیه السلام حضرت تلی  
فرات اوزره یور یوب غرق اولمندن ایمن اولدیغنی کبی آب حیات دخی اکادیه که  
سندخی غرق و هلاک اولمندن ایمن سن و هلاک و زوالدن بر سن حضرت احد  
صلی الله علیه وسلم در اگر اول عیسی علیه السلام بقینی زیاده اولیدی خود هوا  
اکامر کب اولوردی و اول آفتلردن مأمون و مصون اولوردی بنم کبی که بن هوا به  
راکب اولدم معراج کچه سی هوا به مستحب اولدم یعنی براقه راکب اولوب  
هوا اوزره سیر قیلدم و معراج کچه سنده حق ایله مصاحب اولدم و عشق یار ایله  
مقارنت قیلدم \* منوی \* گفت چون باشد سکی کوری پلید \* جست او  
از خواب خود را شبرد \* فی چنان شیریکه کس تیرش زند \* بلز بیش تیر و پیکان  
بشکند \* و هلال رضی الله عنه حضرت تلی بنه کندی ک حانی تمثیل ایدوب دیدی  
ای حبیب خدا بر پلید کور کلب نیجه اولور که اول خواندن صیغری کندی سنی  
شیر کوردی انجیلین شیردکل که کسه اکاتر اوره بلکه انک قورقوسندن تیر و پیکان  
صنر و منکر اولور بن هم صیغری اوب کندی بر شیر دلبر کوردیم انجیلین شیر دلبر که  
تیر و پیکان انک خوفندن صنر \* منوی \* کور بر اشکم رونده همچو مار \*  
چشمها بکشد در باغ و بهار \* چون بود آن چونکه از چونی رهید \* در  
حیاستان بی چونی رسید \* مار کبی قارنی اوزره کیدی بچی کور کوزلنی باغ و بهار  
آچدی اول کورک حالی نیجه اولدی ایسه بنم دخی حال بویه اولدی و باطم  
کوزلی آچیلوب معنوی اولان باغ و بهاری مشاهده قیلدی نیجه اولور اول کسه  
چونکه چونلقدن قورتلدی اورته ده اولان چون اشباع و اولیه اوقتیوب چونکه



معناست اولدیغی اوزره تعبیر کلام بویه اولور اما اشباع و اوایله اوقوب مضاف  
تقدیر اولسه بونده دخی اولی اولور و بوجه اوزره معنی بویه دیمک اولور که  
نیجه اولور اول اهل چونکه چونلقدن قورتلدی بی چونه منسوب اولان حیاستانه  
ایرشدی یعنی شول حالت اهل و کیفیت و کیت صاحبک حالی و شانی نیجه  
اولور که کیفیت و کیت مرتبه سندن قورتل و بی چون و بی چکونه اولان حیاستانه  
ایرشه که انک عقل و فکر و ادراکی ممکن اولیه و عقل و فکر اول حیاستانک نیجه  
ایدیکنی و نه کونه اولدیغی بیلیم \* مثنوی \* کشت چونی بخش اندر لامکان \*  
کرد خوانش جله چونها چون سکان \* اوز بیچونی دهدشان استخوان \*  
در خنابت تن زن این سوره بخوان \* تاز چونی غل ناری تو تمام \* تو برین مصحف  
منه کف ای غلام ( اول کسدنک حالی نیجه اولور که لامکان عالیده چونی بخش  
اوله انک خوانشک اطرافنده جله چونلر یعنی نه قدر حالت و کیفیات اهل و اربسه  
سکار کبی اوله اول برکسه بی چونلقدن و سقره سندن آنلره استخوان و ره ای اهل  
چون جنابتیه اسم اول سن بوسه و وره بی اوقومه تا کم سن چونلقدن جنابتیه تمام  
غسل کتورمه سن سن ای غلام بومصحف اوزره ال قومه بویتهلر دخی  
حضرت هلال رضی الله عنه لسانندن ترجانیت طریقیله دینلش و چون  
و چکونه دخی معنوی اولان جنابتلردن برکونه جنابت اولدیغه اشارت  
قیلمشدر اصل جنابت و طهارت درت قسمدر و بودرت قسم اولان  
جنابتک در دنجی مرتبه سی جنابت سردر و جنابت سرهنوز دخی باخود  
اولق و چون و چکونه لوشده قالمقدر و طهارت سر بالکلیه باخود اولمقدن  
طاهر اولمقدر و کندوی فانی قلیق و چون و چکونه لوشندن نجات بولمقدر ( بیت )  
تو خود را تابکلی در نیزی \* جنب دایم ترا و نامازی \* دین قائل بو معنایه اشارت  
قیلمشدر چونکم بو مقدمه معلوم اولدی پس بویات ثلاثه نک محصولی  
بویه دیمک کلدیکه ای زبده اکوان و ای خلاصه کون و مکان بنم حال و شام شول  
انسان کاملاً حال و شانی کبی اولدیکه اول چون و چرا قییدندن خلاص اولوب  
و کیفیت و کیت حبسندن نجات بولوب عالم لامکانده قرار قیلوب چونلقدن بخش  
ایلیجی و کیفیت و حالتلری ویریجی اولدی انک بیچون اولان سفره و خوانشک  
اطرافنده جیع چونلر اهل و جله کیفیترک و حالتلرک اصحابی سکار کبی امید وار  
اولشلر اول طرفدن غد الزنی آلفه رقب و رصده قلمشدر اول انسان کامل  
و قطب فاضل ایه بی چونلقدن سفره سندن اهل چون اولسلره و حالت و کیفیت  
حسبده محبوس و مسجون قالمسلره استخوان و یرر و هر برینک طبیعتیه مناسب  
و استعداد نه موافق اولان غدالری آنا فائز آنلره باذن الله ایرکور ایشته بنم عالم

وشانم بواولدی و روح روانم سن اکل انسانک حسن نظر بیه بوقطیت و غوثیت  
مرتبه سنی بولدی دیدی پس جنابت سره مبتلا اوللره و طهارت حقیقیدن بی بهره  
قائلره هلال لسانندن بو کونه خطاب ایدوب بیورلر که ای چون و چرا لوشنده فلان  
و ای جنب معنوی اولان معنی یوزنده من حیث الباطن جنابت مرتبه سنده ایکن  
بو بیچونلقدن کلامنه متعلق اولان سه و وره بی اوقومه و بولکات طبیعتیه بی لسانکه  
کتورمه بلکه آداب بودر که بو بیچونلقدن عالیه منسوب اولان سوریه و کلامی  
چون و چرا جنب لیکنده ایکن لسانه کتورمه سن زیر جنبله قرآن اوقومق جائز  
اولدیغی کبی سرفر آنه متعلق اولان کلامی دخی هنوز سرک جنب ایکن لسانه  
کتورمک روا و سزادکدر تا کم سن چون و چرا لوشندن سرکی تمام تطهیر  
قیلیمه سن ولم و کیف جنابتندن بالکلیه قورتلیمه سن سن ای غلام دست لسانکی و کف  
زبانکی بواسرار الهی مصحفک اوزرینه قومه و بیچونلقدن مصحفی قاری اولوب  
اوقومه که ( لایسمه الا المظهرون ) آیت کریمه سنک معنای باطنی سی اوزره بواسرار  
الهی مصحفی من حیث الباطن جنب اوللر اوقومق و دست لسانک اوزرینه  
قومق جائز و روادکدر نه کم ظاهرده اولان مصحف شریفی ظاهری جنب اولان  
کسمه مس ایتمک و اندن تلاوت قلیق هم جائز دکدر بلکه ( وان کتم جنباً فاطهروا )  
نص شریفنک موجب جنب اولان جنابتندن اول غسل ایدوب کند یلری پاک  
و طاهر قلیق واجب و اند نصکره مصحف شریفه ال قوسه و اندن برقاج آیت  
کریمه اوقوسه جائز و مناسبدر و الا فلا پس مادامکه سر جنابت معنوی دن هم طاهر اولیه  
اسرار حقه منسوب اولان کلامی اوقومق و انک مصحفیه دست زبانی قومق پاک  
و طاهر اوللر و سرنی اغیار و سوادن تغسیل و تطهیر قیللر مذهبده جائز و لایق  
دکدر \* مثنوی \* کر بلیدم و رنظیفم ای شهان \* این بخوانم پس چه خوانم  
در جهان \* تو مرا کو بی که از بهر ثواب \* غسل ناکرده مرودر حوض آب \*  
از برون حوض غیر خالک نیست \* هر که اودر حوض ناید پاک نیست ( اگر بن  
بلیدم و اگر نظیفم ای شاهلر بونی اوقومیم پس جهانده اوقومیم مثلاً سن بکا  
دیر سنکه ثوابدن اوتری غسل ایلمش ایکن حوض آبه کتمه حوضک طشره سنده  
خود خا کدن غیر یوقدر هر شول کسمه که حوضه کلیه پاک دکدر حوضدن  
مراد بونده انبیا علیهم السلام و اولیای عظامدر و انسان کامل و انلرک باطنیدر که  
آب حیات الهی و ماء اسرار ربانی ایله طلودر بویتهلر حضرت مولانا قدس الله  
سره العزیز لسانندن اولور و هلال رضی الله عنه لسانندن اوله چون و چرا لوشنده  
ملوث اوللره اسرار حقه متعلق اولان کفساری نالی اولمغه و بیچونلقدن متعلق  
اولان سرو کلامی نطقه کتورمکه تعلیم بیورد قلمند نصکره بنه کشیدلر بی مخاطب



منزله سته تنزل ایدوب اگر پاک و اگر پلید هر نه ایسه علی کلا التقدیرین اول  
معنوی اولان آب حیاته تقرب قیلخی وانکله روح وقایی مطهر اواخی اولی والیق  
کوررل و بواسوب حکیم قاعده سی اوزره طابله و سالیکاره بوندن بو گونه بهره  
ایر کوررل و دیرلر که ای آخرت شاهلری و حقیقت ماهلری اگر بن پلید و ناپاکم و اگر  
نظیف و پاک هر نه ایسه بواسراره متعاقب کشتاری او قوموب بر جهاندنه او قویکه  
حتی اول بنم سمری و بنی جنابت معنوی بدن پاک و طاهر قبله علم لدنی و اسرار الهی  
شول آب پاک کبیر که لابد آتی او قویانلری و کندیلری انک حوضه قویانلری پاک  
و طاهر قیلچی والواث قلبیه و روحیه دن مطهر اولجیدر سن ایسک فی المثل بکا  
دیرسن که نوایدن اوتری الوث باطنیه دن و نجاسات قاییه دن غسل ایلدین آب  
حیات حوضی اولان انسان کاملک باطنیه کته و کندیکي المړک باطنیه ساکن  
اولان آب علم ایل طاهر ایته اولانلرک حوض درونک دروننده خاکدن غیری  
و خاکدن ترکیب اوانان اجسامدن غیری نسته بوقدر آب معنوی و ماء روحانی خود  
انلرک حوض دروننده در پس هر شول کسه که حوض باطنیه کلیه وقایی و روحانی  
انده ساکن اولان آب حیات معنوی بدن پاک و طاهر قیلچی فی الحقیقه اول کسه پاک  
دکدر بلکه اول کسه معنویه جنیدر و انک سر وقایی و اخلاقی هنوز دخی پاک  
و طاهر اولماشدر \* مثنوی \* کر نباشد آب هارا این کرم \* کوپذیرد  
مر خبت رادم بدم \* وای بر مشتاق و برامید او \* حسرتا بر حسرت جاویداو \*  
آب دارد صد کرم صد احتشام \* که پلید از پذیرد و السلام \* اگر آبلرک بو کرمی  
اولمیدی که اول آبلر خبی دم بدم قبول ایلر وای مشتاق اوزره و دخی وای انک امید  
اوزره و اول مشتاق جاوید اولان حسرتی اوزره حسرت اولیدی آب نفسنده  
صد کرم و صد احتشام طوتر که پلیدلری قبول ایلر و السلام آبلردن مراد بونده  
حیاض بواطن انبیا علیهم السلام و اولیای عظامده اولان الطاف الهی و انوار  
ربانیدر که مطهر قلوب آدمی و مزنی نفوس انسانیدر و انلرک دروننده اولان  
الطاف الهی و انوار ربانی آبلرینک شانی اولور که نفوس انسانیده اولان خبیثلری  
و نجاستلری کال کرمندن قبول ایلوب انلری پاک و طاهر ایلر اگر الطاف الهیه  
و انوار ربانیه نک بوفضل و کرمی اولمیدی انک مشتاقلری اوزره و اول مشتاقلرک  
امیدی اوزره وای ایدی و اول مشتاقک حسرتی اوزره حسرت اولیق لایق ایدی  
اما بحمد الله آب لطف الهی و بحر نور ربانی بوز کرم و نیجه بوز احتشام طوتر که  
اول پلیدلری و خبیثلری قبول ایلر و انلری خبیثت و نجاستلر دن پاک و طاهر قیاور  
و ذنوب و عیوب الواثندن منقی و مزنی ایلر و السلام \* مثنوی \* ای ضیاء الحق  
حسام الدین که نور \* پاسبان تست از شر الطیور \* پاسبان تست نور و ارتقاش \*

ای تو خورشید مستراز خفاش ( ای حق تعالینک ضیائی اولان حسام الدین  
که نور الهی شر الطیور دن سنک پاسبانکدر شر الطیور دن مراد بونده خفاشدر  
و اکا شر الطیور تسمیه اولمسی جمیع حیواناته و وحوش و طیوره نافع اولان و محبوب  
کلان شمس دشنم انخاذا ایدوب اندن اجتناب و فرار ایلدیکي اعتبار ایلدر  
چونک خفاش نور آفتابی دشنم انخاذا ایلدیکي اعتبار ایلدر شر الطیور اولدی شمس  
معنوی اولان انبیا علیهم السلامی و اولیای عظامی دخی دشنم انخاذا ایلین آدمیلر  
دخی شرالدواب اولدی و (لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها  
ولهم آذان لا یسمعون بها اولیک کالانعام بل هم اضل) آیت کریمه سنک  
موجبجه بونلر انعامدن اضل و خفاش دن ادنی و اسفل کلدی پس حسام الدین  
افندی حضرتلری که کزیده اولیادن بر مطلع آفتاب الهی و مشرق انوار ربانیدر  
شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرت لرانک نورنی کورمبوب اکا انکار و عداوت  
قیلیدر لینه و آنک نور باطنی انک ذاتی انلرک شر و مکرندن حراست و صیانت  
قیلیدیغنه بو بیتلرله اشارت ایدوب بیوررل ای حق تعالینک ضیائی اولان  
حسام الدین که سنک نور باطنک شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرت لردن سنک  
پاسبان و حارسکدر سنک نورک و اول نورک ارتقاسی یعنی کتدیگه بلند و عالی اولمسی  
و ترقی قیلمسی خفا فیش منزله سنده اولان کور دللرک ضررندن سنک پاسبان  
و حافظکدر سن خفاش لردن مستر اولان خورشید معنوی سن خفاش کبی کور اولان  
بی بصیرت لر خورشید معنوی بی کورمکه قادر اوله منزل \* مثنوی \* چبست  
برده پیش روی آفتاب \* جز فرونی شعله تیزی ناب \* پرده خورشید هم نور  
ربست \* بی نصیب از وی خفاشست و شبست \* هر دو چون در بعد پرده مانده  
اند \* یاسیه رویا فسرده مانده اند) آفتابک یوزی او کونده پرده نه در تابک  
تیرا کندن و شعله نک فرو نلغندن غیری یعنی آفتابک یوزی او کونده پرده و حجاب  
انک همان تابک حدتی و شعله نک زیاده لکیدر پس خورشید معنوی اولان  
ولینک وجهنه دخی پرده و حجاب همان کندی نک شعله علمک فرو نلغنی و تاب  
روحنک و فرت و حدتیدر خورشیدک پرده سی هم نور رب العالمیندر اندن بی نصیب  
اولان شیر و شبدر هر ایکسی چونک پرده نک بعدنده قالمشدر یاسیه هرو و یا خود  
فسرده قالمشدر سیاهر و لقی شبه و فسرده لک شب پرده کوره اولور خلق شبده  
ساکن اولدیغی اعتبار ایلر سیاهر و لقی خفا شه کوره اولسه دخی جاز اولور بعض  
نسخه ده بعد ایلر پرده مایندنه و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره هر ایکسی  
چونک بعدده و پرده ده قالمشدر دیمک اولور و محصول بیتین شریفین بویه دیمکی  
افاده قیلور که خورشیدک پرده سی نور رب العالمین اولدیغی کبی خورشید معنوی



اولان ولیرک هم برده سی و نقابی نور رب العالمین در اول خورشید معنوی بک نور  
وضیاستدن بی بهره و بی نصیب خفاش کبی کور اولان و شب کبی درونی ظلمتله  
طولان کسه لر در چونکم بونلرک هر ایکسی برده ده و بعد ده قالمش لرونور الهی  
وضیای ربانیدن دور و مهجور اولمش لر در یاشب کبی سیاه رو و شپره کبی کر میت  
آفتابدن محروم اولوب افسرده قالمش لر در هر بری بی نصیب شپره کبیدر و هر درونی  
جهالت غفلت و کفر و معصیتله طولان شب تاریک کبیدر که بوی ایکسی خورشید  
معنوی اولان ولیردن وصفیلردن بی بهره اولمش لر و محروم قالمش لر در \* مثنوی \*  
چون نبشتی بعضی از قصه هلال \* داستان بدر آراند مقال \* آن هلال و بدر  
دارند اتحاد \* ازدوی دورند از نقص و فساد \* آن هلال از نقص در باطن  
برست \* آن بظاهرا نقص تدریج آورست ) ای حقک ضیاسی اولان  
حسام الدین چونکم هلالک قصه سندن بعضی باز دک مقاله بدرک داستانن کنور  
بونده هلالدن مراد آسمان طریقتده نوظهور اولان مرید اولور کتدیکه نورانی  
زیاده اولوب ترقی بده اوله حتی صکره بدر کامل اولق مرتبه سنی بوله و بدردن  
مراد وارث نبوی و قائم مقام مصطفوی اولان ولی کامل و مرشد فاضل در نه کم  
عصر نبیده قصه سی مذکور اولان هلال مرید قابل و حضرت نبی صلی الله  
علیه وسلم بدر کامل ابدی بعد عصر انبی هم هر مرید هلال کبی و هر مرشد فاضل  
بدر کامل کبی اولور و هلال و بدر معنی یوزندن اتحاد طور لر ایکلکدن بونلر  
دور لر در و نقصدن و فساددن هم مهجور لر در مرید ایله مرشد مابینده ایکلک  
یوقدر و نقص و فساد دخی اولمز اول هلال رضی الله عنه اگر چه بحسب الظاهر  
نقصانده ایسه من حیث الباطن نقصاندر بری و خالیدر اول ظاهر ایسه نقص و یا خود  
ظاهرده اولان نقص تدریج آورلکدر که کتدیکه ترقی قیامده و کامل اولمده در  
چونکم برکسه عاقبه الامر کامل اولق محقق اولسه باعتبار مابول الیه اکا کامل  
دینک صحیح اولور \* مثنوی \* درس کویدش بشب بشب تدریجرا \* در تانی  
بردهد تفریجرا \* در تانی کویدای عجز اول خام \* پایه پایه بر توان رفتن بیام )  
هلال شب بشب تدریج ایچون درس دیر تأئیده تفریججه برور بر بونده نفع  
معنا سینه اولق فهمد اقر بدر تدریج درجه درجه ترقی ایتمکه دیرل و تفریج غم  
وغصه بی ازاله ایتمکه دیرل هلال یکی طوغان ماهه دیرل و یکی طوغان ماه طریق  
الهیده هنوز سالک اولان کسه لره شب بشب تدریجله ترقی ایلمکه درس سو یار  
لسان حاله تعلیم ایلر ز را هلال تانی ایلمکه کده تفریججه نفع و بر یعنی تانی ایله  
بدر کامل اولوب نقصاندر قورتلوب فرج بولورم سندخی نقصان غنندن خلاص  
اولق استرایک تأئیده خلاص اولور سن و تدریجله کمال بولور سن دیر هلال شب

بشب تانی ایله زیاده اولق و ترقی قیامده دیر ای مبالغه ایله عجزله قیلجی اولان  
خام کسه طام اوزره کتمکه پایه پایه قادر اولور سن یعنی بام مراده و سقف کاله  
ایر مکه قدمه قدمه و درجه درجه کتمکه وصول بولور سن و الا بجز سرعت و عجزله  
ایتمک بویولده قائده سی اولمز و عجز اولان مجرد عجزله ایله ترقی قیامده  
ایرمن \* مثنوی \* دیک راند ریج و استادانه جوش \* کار ناید قلیه دیوانه  
جوش ) ای آتش یز اولان دیک تدریجله استادانه قیسات دیوانه جوش اولنک  
قلیه سی کاره کلز و عجزله یرامن مصرع اولده اولان جوش امر در بجوش تقدیرنده در  
تدریج دخی بتدریج تقدیرنده در تدریجله استادانه قیامتق آهسته آهسته  
قیامتقندن عبارت اولور و دیوانه جوش بونک ضدیدر که عجزله ایله فوری قیامتق  
دیوانه لر کبی آتی طاشمر مقندن وانک قیامتقنی بیلامکدن کنایت اولور قلیه مشهور  
طعامک اسمیدر بونده مطلق طعام اولق مناسبت و بویتمده دخی تانی مستحب  
اولدیغنه اشارت بیورمش لر در و کانه دیمش لر در که دیک تدریجله استادانه قیامتق  
نیجه لازم ایسه و بلا تانی عجزله ایله دیوانه وار قیاسیان قلیه نیجه کاره کلز و مقبول  
اولمز ایسه سندخی ای ناپخته اولان وجود کی پخته قیامق و خام اولان نفس کی پشوروب  
کاله ایر کورمک استین وجودک چولمکنی آتش عشق اوزره قویوب تدریجله استادل  
کبی قیسات تا کم آتی پخته قلیه سن ولدت و حلاوتده کمال مرتبه سن بوله سن شول  
دیوانه قیاسیان و سفیهانه اوینایان عجزولر کبی اولمه که انلر علی الفوری طریقه  
کلورل و فوری یانوب یا قبولرل آرزمانده آتشلری سونوب وجودلری ناپخته و خام  
قالور وانلرک قلیه نفسی کاره بارامیوب بی چاشنی و بی لذت اولور \* مثنوی \*  
حق نه قادر بود بر خلق فلک \* در یکی لحظه بکن بی هیچ شک \* پس چرا شش  
روز آن را در کشید \* کل یوم الف عام ای مستفید ) حق تعالی حضرتلری  
فلکی خلق ایلمک اوزره بر لحظه ده کن امر به هیچ شکسز قادر دکلیدی بومقرر در که  
اول افلاک کن دیسه ابدی هیچ شکسز بر لحظه ده بوافلاک تسعه متکون اولوردی  
وفی الحال عدمدن وجوده کلوردی نته کم ( انما امره اذا اراد شیئان بقوله کن  
فیکون ) آیت کریمه سی بومعنا به شاهد اولدی پس نیچون آتی التی کونده چکدی  
هر بر کونی بیکبیل ابدی ای مستفید یعنی حق تعالی حضرتلری بر لحظه ده کن  
دیمکه عالم عدمدن عالم وجوده کتورمه که قادر ایکن پس نیچون بوارض و سمایی  
التی کونده و هر بر کون بیکبیل قدر ابدی عالم عدمده عالم وجوده کتوردی انکیچون که  
تدریج و تانی اول حکیم و علیک شعاربدر \* مثنوی \* خلقت طفل از چه  
اندر نه مهست \* زانکه تدریج از شعاران شهست ) طفلاک رحم مادرده  
خلقتی نه سیددن طغوز آیده در زیر اندر یچ و تانی اول پادشاه اعظمک شعار و عادتندندر



بر طفاك ماده جسمانيه سي اولان نطفه صلب پدران رحم مادره دوشسه اول  
نطفه تدر بجله فرق كونه دك علقه واول علقه دخی فرق كونه دك مضغه واول مضغه  
دخی فرق كونه دك تدر بجله عظام مرتبه سینه كلوب لجم كسوه سنی كیراند نصكره اكا  
روح نفخ اولوب حرکت ایلکه باشلر طقوز آی تمام اولدقده کالان بولوب رحم  
مادر دن تولد ایلر بورایه مناسب اولان تحقیقندن بر مقدار جلد اولك آخرنه  
قریب سؤال کردن آن مرد کافر سرخنده \* هفت اختر هر چندین رامدتی \* بیتك  
شرخنده مرور ایلدی انده طالب اوانه \* مثنوی \* خلقت آدم چرا چل  
صبح بود \* اندر آن کل اندك اندك می فرود) آدم علیه السلام حضرت تبارك  
خلقتی نیچون فرق صباح اولدی اول کلمه حق تعالی آراز زباده ایلدی یعنی (خیرت  
طینه آدم بیدی ار بعین صباحا) حدیث قدسینك فخر اسجده الله تبارك وتعالی  
حضرت لری آدم علیه السلام حضرت تبارك بالحقنی فرق صباحه ایکی اللریله که  
مرا داندن صفتین مقابلتیندر دیشلر تخمیر قیلدی و آراز هر کون انك بالحقنه  
زیاده ایلدی بعدار بعین اول کل تمام جسم مسوی شکله کلد کده اکانفخ روح  
ایلدی بوجله دن معلوم اولدی که تدر یج و تانی شعار الهی وعادت بایندرو بنده لینه  
دخی تانی ایلکه تعلیمدر پس عاقله لازم اولان تدر یج و تانی بی کندینه عادت قبله  
واوصاف حقله متصف اوله و شیطان صفتی اولان عجله دن پرهر ایلله و بر مرتبه به  
مستحق و مستعد اولمینی انك وصولنه سرعت قیلله \* مثنوی \* فی چوتوای  
خام کا کنون تاختی \* طفلی و خود را توشختی ساختی \* بردیدی چون کدو  
فوق همه \* کوترا پای جهاد و ملحه) ای خام سنك کبی دکل که شمعی چاپك  
طفل سن و کنديکی سن شیخ دوزدك کدو کبی دوکلینك فوقی اوزره بلدك قنی سکا  
پای جنك و مجاهده یعنی حق تبارك و تعالی حضرت لری تانی و تدر یجی کندینه  
شعار ایدوب آدم علیه السلام حضرت لری فرق كونه کاله ابر کوردی وانسان  
مرتبه سینه کنوروب خلیفه قیلدی ای خام و عجل سنك کبی دکل که طریقتده  
شمعی چاپك و معناده طفل نابالغ ایکن کنديکی پیر کامل و مر دبالغ شکنده دوزدك  
و اطفال سیرت اولان دنیا کودکلرینه کنديکی بر شیخ عاقل کوستردك جهته و اقباله  
مشغول و منهك اولدك و قبی کبی علی الفور بتدك و جله نك فوقی اوزره بلوب  
تصدرايتدك قنی سکا نفسله مجاهده قیلق و شیطانه محاربه قیلق زیرا مردان  
الهی بوجله به سبقت ایتماشدر و بوجله نك فوقنه کتمشلردر الا پای مجاهده  
و قدم ریاضت و مکابده ایلله چونکم سنده پای مجاهده و قدم مکابده اولیه مجرد  
غرور نفسانی و سرور جسمانی ابله تفوق و زرق قیلق نتیجه و برمن و قبی کبی تیز  
بنوین کسه نك خاتمهی سعاده ابرمن \* مثنوی \* تکیه کردی بر درختان

و جدار \* رشدی ای افرعك هم فرع وار \* اول ارشد مر کت سروسهی \*  
لیك آخر خشك و بی مغز و نهی \* رنگ سیرت زید شد ای فرع زود \* زانکه  
از کله کونه بود اصلی نبود) درختلر اوزره و جدار اوزره تکیه ایلدك ای کلچکر قبی  
کبی هم یوقارو کندك اول اگر سنك مر کت سروسهی اولدی ایسه لکن آخر  
قوری و بی مغز و خایسن ای قبی سنك سیر اولان رنگك قوری زرد اولدی زیر  
کله کونه دن ایدی اصل دکل ایدی افرع کله دیرلر اکا متصل اولان کاف تصفیر  
و تحقیر ایچوندرو بونده معناده طفل سیرت اولان و ظاهرا منصب مشیخته سرعت  
قیلان و متشیخ اولان کسه لری حضرت مولانا قدس الله سره العزیز قباغه تشبیه  
قیلشلردر برقاج زمان تروتازه کورینوب و فوری ظهوره کلوب و آرزمان ایچنده  
ینه زائل و فانی اولوب نتیجه سی منفعتدن خالی اولدیغی ملابسسه ابله و افرع  
عبارتی قرعه کوره خوب واقع اولدیغندن ماعداد افرعك باشی قرعه مشابه  
کلدیکندن غیری افرعك دیمکله انك فضوللغنه هم کنايت ایشلردر پس بویات  
ثله نك محصول بویه دیمك اولور که ای فضول اولان کلچکر اشجار منزله سنده  
و جدار مشابه سنده اولان وجادات و نباتات مرتبه سنده قیلان مریدلرک و محبیلرک  
اوزره اتکا و استناد ایلوب قبی کبی صدر اعلا و مقام بالا به یوقارو کندك بلکه  
من حیث المعنی کند کدن اعلی اولنلرک اوزرینه تفوق و تصدرايتدك فرض ایدلم  
اگر سنك مر کت اول حالده سروسهی کبی محبوب و محبوبه اولدیسه و نیجه سروسه قد  
کسه لسنك خدمتی ارتکاب قیلدیسه و لکن آخر دمه سن اول رونق و لطافتدن  
محروم اولوب خشك اولورسن و قبی کبی بیغز قالورسن و دولت و عزت و ریاست  
ورفتندن بالکلیه تهی و خالی اولورسن ای قبی کبی علی الفور تصدرايتدك و ترقی قیلان  
و درونی علم و عملدن خالی اولان اول سنك ظاهرده اولان رنگ و سبرك و رونق  
و لطافتك علی الفور کیدوب زرد اولورسن عاقبت شرمنده و خجل قالورسن زیرا که  
اول رونق و لطافت صوری کله کونه قیلندن ایدی ذاتی و اصلی دکل ایدی شول  
زینت و لطافت که ذاتی و اصلی اولیه اول چوق کچمبوب زائل اولور و زیور  
تزیینلله کنديکی دوزوب قوشوب خلقه عرض جلال ایلین زشت و پلبدك  
عارضی و عاریتی اولان زیب و زیوری عارضه دن چوق کچمبوب زائل اولدقده  
انك ذاتی اولان زشتلیکی واصل اولان مکروهلیکی ظهوره کار شول برزشت  
اولان قوقش قاری کبی که یوزنه کله کونه ل سور و ب التونلی نقطه لریله صورتنی  
یازردی لکن انك زشت اولان یوزی کله کونه بی قبول ایتیبوز زشتلیکی و مکروهلیکی  
فوری ظهوره کوردی نته کم بود استاندن معلومک اولور



داستان آن عجزه که روی زشت خویش را چند  
و کله کونه ساخت و ساخته نمی شد و پذیرائی آمد

اول عجزه نک داستانیدر که کندی زشت اولان یوزینه چند ره و کله کونه دوزدی  
چندره دن مراد اییکله یوزی اصمق و فصاحله انک تو یلرنی بولمقد و کله کونه که  
قرللق دیدکاریدر اند نصکره اول قرللقی یوزه دوزمکدر ننه کم بو عجزه کندی  
یوزنی قصه اجله بولدقد نصکره قرللق اورردی اما دوزلمش اولمز و قبول ایدیحی  
کلردی \* مثنوی \* بودیک پیری نودساله کلان \* بر تشخ روی ورنکش  
زعفران \* چون سر سفره رخ اوتوی توی \* لیک دروی بودماده عشق شوی \*  
ریخت دندانهایش و مو چون شیر شد \* قدکان و هر حسش تغیر شد \* بر طقسان  
باشندن زیاده بیوک پیره زن وار ایدی انک رو بی پرچین ورنک روی زعفران  
ایدی تشخ بور شعلقه در لر یعنی اول طقسان باشنده اولان بیوک  
قرینک یوزی بکام بکام اولوب بور شمش و روی زعفران کبی  
صاری اولمش ایدی سفره نک باشی و یوزی کبی انک رخلری قات قات ایدی ولیکن  
انک وجودنده ارمحبتی قالمش واره و جاعه عاشق اولمش ایدی بر مرتبه کهنه  
قری اولمش ایدی که انک دیشلری دوکلدی و باشنک صاچلری و قیللری سود کبی  
بیاض اولدی قدی بای کبی اکلدی وانک حرحسی تغیر و تبدیل اولدی  
\* مثنوی \* عشق شوی و شهوت و حرص تمام \* عشق صید و پاره پاره  
کشته دام \* مرغ بی هنگام و راه بی رهی \* آتش بدر بن دیک تهی \* عاشق  
میدان واسب و پای نه \* عاشق زمر و لب و سر نای نه \* اگر چه انک جسمه  
فناکش و حسن و لطافتی زائل اولمش ایدی اما ارعشقی وانک شهوت و حرص  
و شوقی تمام ایدی ارسید اییکله عشق یرنده و دام پاره پاره اولمش ایدی یعنی  
ارصید نه واسطه و آلت اولان حسن صورتی و شکل و هیئت پاره پاره اولوب  
خراب اولمش اما ارسید اییکله اولان عشق و جاعه اولان شهوت و حرصی تمام  
یرنده قالمش ایدی مثلاً اول عجزه وقتسز قوش و بر بولسز بول ایدی پر آتش  
بوش چولک دبنده ایدی یعنی اول عجزه بی هوش فی المثل بروقتسز اوئی  
قوش کبی ایدی و دخی براونه سی چتماز و کسه به بول اولمز بول کبی ایدی یعنی  
اگر چه بول شکنده ایدی اما کسه اکاکمه تنزل قیلز و سفر ایتمکه مائل اولمزدی  
بوا اعتبار ایله راه بی ره کبی ایدی و دخی بزبوش چولک التنده چوق آتش کبی  
اگر چه آتش حرصی یرنده ولیکن پخته لیمک برکسه بولمزدی اگر چه عاشق  
میدان ایدی ولیکن اتی و اباقی بوق زمره عاشق و لب و سر نای بوق زمره دود که

دیرل یعنی اول قاری میدان شهوتک و مجامعتک عاشق ایدی ولیکن اتی و بای  
و آلتی بوق ایدی و دودک چالغه عاشق ایدی ولیکن لب و سر نای بوق ایدی اگر  
عجایزک طبعنده بو کونه شهوت برستاک مر کوز اولوب زائل اولمز ایش و بومر تبه  
ساخورد فرتوت و فرسوده اولدقد نصکره هم ارعشقه قندن و ذکر شوقندن  
وازلز ایش \* مثنوی \* حرص در پیری جهود انرا مباد \* ای شقی که  
خداش این حرص داد \* حرص پیرک وقتنده جهودلر ایچون اولسون ای بدبخت  
بر شقیکه خدا اکا بو حرصی و پردی یعنی فرج و کلوپه حرص اولق شول  
مرتبه افصح و افصحدر که هیچ برکسه ایچون لایق و مناسب اولمز با خصوصکه  
پیرک وقتنده حرص کل و کپرو آز اولق شول قدر اشع و افطعدر که جهودلر  
بیله لایق کلزای بدبخت شول بر شقی که خدای تعالی حضرتلری اکا بو کونه حرص  
و پردی و آتی عبد الفرج و عبد البطن مرتبه سته ایر کوردی حضرت نبی علیه  
السلام بو کونه حرص فرج و کلو اولان کسه لره بدعا ایلیوب (تس عبد فرجه  
تس عبد بطنه تس وانکس) یوردی بونلرک هلاکی ایچون بویله بدعا ایدی  
\* مثنوی \* ریخت دندانهای سک چون پیر شد \* ترک مردم کرد و سر کین  
کیر شد \* این مکان شصت ساله وانکر \* هر دمی دندان سکنان تیز تر \* چونکم  
کلب پیر اولدی انک دند انلری دوکلدی مردمی ترک ایدی و سر کین کیر اولدی  
اما بوالتمش بلاق سسکاره نظر ایله هر برده انلرک کوپک دیشی تیز تر در یعنی  
چونکم کلب قوجه به و دیشلری دوکله مردمی طلقندن وانلره اورمکدن  
واذا قیلقه بدن فارغ اولوب انجق نیجاست طومغه و سر کین اکل ایتمکه قانع اولور  
اما بوالتمش بایتمش باشنده اولان کوپکلری کور که هر دمه بونلرک کوپک کبی آدم  
طالع دیشلری تیز تر در نیجاستدن و سر کیندن بدتراولان خرامی پیدا کلرندن ماعدا  
نیجه کسه لک اتین دخی یمکه دیش پلرل و نیجه لری دخی کلت کبی اورمکه آزرده  
ایلرل \* مثنوی \* پیرسک رار ریخت پشم از پوستین \* این سکان پیراطلس  
پوش بین \* عشقشان و حرصشان در فرج و زر \* دمبدم چون نسل سک بین  
بیشتر \* قوجه کلپک پوستندن بشمی دوکلدی و چپاق قالدی بواطلس پوش  
اولان قوجه کوپکلری کور که بونلر سکن بدتراولدی انلرک عشقی و دخی فرج  
وزره اولای حرصی دمبدم نسل سک کبی زیاده رک کور یعنی بواطلس پوش اولان  
قوجه دجه مردم آزار اولوب دنیا به میل و محبت قیلان بی دینلر نیجه و جوهله  
کلابدن بدتر در زیرا قوجه کوپک قوجه دقه در بسندن یوکی دوکلور  
کویاکه اول بیچاره کور کینی و لباسی ترک ایدوب صریان قالور اما بواطلس کیچی  
کوپکلری کور که حریر کیمک رجاله حرام ایکن بونلر قوجه دجه حریر کوب



واطلساره کورکر قلیوب بوستانن زیاده ایدرل باخصوصکه بونلرک عشق و حرصی  
فرج و زره هردهنده نسل کلاب پشته اولدیغی کچی و کور کوپک یاو ریلری  
طور مقدن اور بوب نیجه چرق اوور ایسه بونلرک دخی مقتضای فرجه وجع  
سیم وزره حرص و محبتلری طور مقدن زیاده اواقده در بونلر شول عبید درهم  
ودیناردر که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بونلرک حقنده (لعن عبد  
الدینار لعن عبد الدرهم لعن عبد بطنه لعن عبد فرجه) بیور مشدر \* مشوی \*  
ایچنین عمر بکه مایه دوزخست \* هر قصایان غضب را سخطست \* چون  
بکوبندش که عرتود راز \* می شود دل خوش دهانش از خنده باز \* این چنین  
نفرین دعا پندار داو \* چشم نکشاید سری بر ناز داو \* کر بدیدی یک سرمواز  
معاد \* اوش کفتی ایچنین عرتوباد (بونچاین بر عمر که مایه دوزخدر تحقیق  
غضب الله قصایلری ایچون \* لخد ر یعنی بونچاین بر عمر وزند کائیکه جهنم  
سرمایه سیدر حق تعالی ک غضبی ملکارتیه سلخ خانه کیدر وقصایلرک سلخه محل  
اولان خانه لری کبی هر دار و بچدر مع هذا اول کاب بی دانش کندیک بومر نه  
نجس و خبیث اولد بختدن بچنر اووب چونکم اکاد بسلر دی سنک عمرک اوزون  
اولسون دلخوش اولور و آنک دهانی کولمکدن کشاده اولور و بویه دیمکدن  
عظیم حظ الور و بوتی کند بینه خیر دعا بیلور بونچاین نفرین و لغتی اول غافل  
و جاهل کند بیهی ایچون ابودعا زعم قیور بصر و بصیرتن آچرز و باشنی خواب  
غفلتدن بوقار و قالد رهن تا کم کند و سنک نه مرتبه خبیث و پلید عمر مبتلا اولدیغنی  
کوریدی و مرجع و معاد جانتنه نظر ایر کوریدی اگر معاد جانتندن بر سر و قدر  
زند کائیک کوریدی و عیش آخرته ذره قدر نظر ایر کوریدی اول قوجه کوپک  
بویه دین کسه به بونچاین عمر سنک اولسون دیردی اوش اگر چه او اشدن هر کیدر  
فارسیدر و ایکن اول پیر سکه طائد اوماق ایله ابهام اطیفدن خالی دکلد رنه کم  
بوقصه ده واقع اولان کیلانی کند بینه دعا بیلان درو بشه خداسنی سلامته  
بنم کینک مقامه ایرشدرسون دیو جواب و یردی

\* داستان درویش که آن خواجه کیلانی را دعا کرد \*

\* که خدا ترا بسلامت بخان و مان برساند \*

اول درویشک داستان و حکایه سیدر که اول خواجه کیلانی به دعا بیلدی بویه  
دیو که خدای تعالی سنی سلامته خانمانکه ایرشدرسن \* مشوی \* کفتیک  
روزی بخواجه کیلی \* نان پرستی ز کداز نیلی \* چون ستمد زوان بکفت ای مسلمان \*  
خوش بخان و مان بازش خودرسان \* کفت خان ار آنست که من دیده ام \* حق

ترا انجار ساند ای دژم) بر کون کیلانی برخواجه به برز نیله منسوب برنان پرست  
جری واقوی کدادیدی تراک معناسنه در اما بونده جری واقوی معناسنه استعاره  
اولور یعنی بر کون کیلانه منسوب اولان برخواجه به زنبیل ایله در یوزه قیلان و نان  
و غذایه زیاده حرص اولان قوی کدادیدی چونکم اول خواجه دن نان الدی  
حضرت خدایه خطاب ایدوب دیدی ای مسلمان بوخواجه بی کندیک خانمانه  
کیو خوش ایرشدر و اونده اولان کسه لایله بونی خوش کورشدر مکر که اول  
خواجه نک کیلان و لابنده اولان خانمانی و بران ایدی یا خود کندیک خانمانه  
موجب محنت و آفت نیجه شی و ارایدیکه خواجه انلردن بغایت رنجیده ورمیده  
اولمشدی بوسه بیدن اکا بویه دعا بیلان کدایه جواب و یروب دیدی خان اگر  
اودر که بن کور مشم ای چرکین یوزلو کدا حق تعالی اول بره سنی ایرشدرسون  
و بوقصه دن حصه اول اولدیکه اگر کندی عمرک بر اهل دنیا و یران و خراب  
اولدیغنی بیلدی اکا عمرک زیاده اولسون دین کسه لره بوخواجه کیلانی کدایه  
و یردیکی جواب کبی و یردی و بویکونه دعادن حظ ایلیوب نفرت قیلوردی چونکم  
بیور دقلری کلامه معانی و اسراره متعلق اولان کلامه نسبتله ادنی اق شایه سی  
توهم اولندی بووهمی دفع ایلیک ایچون و بویحق اولان سوزلری سوبلیکه  
سبب نه اولدیغنی بیان قیاق ایچون بوییتلری ایراد ایدوب بیورلر \* مشوی \*  
هر محدث را خسان باذل کنند \* حرفش ارعالی بود نازل کنند \* زانکه قدر  
مستم آبدنبا \* برقد خواجه برد درزی قبا \* چونکه مجلس بی چنین پیغاره  
نیست \* از حدیث پست نازل چاره چیست) هر محدثی خساره باذل ایلرلر آنک  
حرفی اگر عالی اوله نازل ایلرلر باذل بونده خور و حقیر معناسنه در یعنی هر نقد ر  
بلیغ و فصیح سو بلیجی و حقایق و دقایق ایلیجی متکلم اولسه مستمع اولنلر  
چونکم خس ودنی اولدلر لایلد اول متکلمی حقیر ودنی سو بلیجی ایلرلر اگر اول  
محدثک حرف و کلامی فی الحقیقه عالی اولور سنده اتی پست و نازل ایلرلر  
زیرا که نبا مستمع اولان کسه لک فهمی مقداری کلور ننه کم درزی قبابی خواجه نک  
قدی اوزره کسر نبا خبره دیرلر یعنی هر بلیغ اولنه لازمدر که کلامی مقتضای مقامه  
کوره سو بلیه و مستمع اوللرک فهمی مقداری ادا ایلیه ننه کم لسان شرعه  
دخی هر کسه عقلی یتدیکی قدر سوز سو بلیکه و فهم یتدیکی مقداری تعبیر کلام  
ایلیکه اشارت اولمشدر و (کلوا الناس علی قدر عقولهم لاعلی قدر عقولکم)  
دیمکله امر قیلنشد ر ودخی (نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس منازلهم  
ونکلم الناس علی قدر عقولهم) دینلشدر پس علیم و حکیم اولان کسه دن نبا و کلام  
کلز الامستع اوللرک فهمی مقداری ظهوره کلور ننه کم بر استناد خیاط بر لاسی



برخواجه ایچون قطع ایلك استسه لایانی اول خواجه نك قدی مقداری قطع  
قیلور چونكم مجلس بونجیلین پیغاره سوز دكلدر نازل اولان پست سوزدن چاره  
یوقدر پیغاره لغتده برقاچ معنایه کلور بونده سفلی ودنی ديك معنایه مراد اولور  
یعنی چونكم مستمع اولنلرك مجلسی بونجیلین دنی وسفلی اولنلردن وعقل وفهمده  
ناقص وقاصر قائلردن خالی دكلدر پس الحق وسفلی سوز سويلك لازم کلور  
ومتكلمه واجب اولور اکثر ناسك طبیعتی هنرله مائل واكثر نيك دخی مشربی  
قصص وحکایته مائلدر فن بونلره برمحدث حقایق ودقایق علمیه واسرار ومعارف  
یقینیه سويلسه فهمه قادر اوله مدقلرندن اندن ماول اولور ونفرت قیلورل پس  
علیم وحکیم اولان محدث انلرك مرتبه سنه تنزل ایدوب گاه قصص وحکایات  
سويلیوب اندن انلرك عقلی تبدیکی قدر بعض معانی واسراری درج ایلرودخی  
گاهی هنرل کونه بعض سوز سويلیوب اول هنرله نیچه جد وحکمی درج و بیان  
ایلرنته کم حضرت مولانا قدس سره العزیز حضرت تلیک دآب شریفی واسلوب  
اطیفلی بودر که کندیلر تمام نیچه علوم واسرار نقل ایتمکه قادر برعالی کلام صاحبی  
ایکن گاه اولور که بعض هنرل کونه حکایتلر سويلکه تنزل یوررلر بوندن مقصودلری  
بوکونه حکایتلره مائل اولان کسه لره دخی بو اسلوبله اشارت قیلق وتعلیم معانی  
ایلمکدر نته کم بو عجزه حکایه سی دخی بو قیللندر که بونك ضمنتده چوق پند  
ونصیحت بیورمشلر ومستمع اولنلره وافر منافع وفوائد درج ایلمشله ایلردر \* صفت  
آن عجز \* مثنوی \* واستان هین این سخن را از کرو \* سوی افسانه عجزه  
بازرو \* چون مسن کشت و در بن ره نیست مرد \* توبنه نامش عجزه سال خورد )  
بوسوزی تیز اول رهندن کبر وال عجزه نك افسانه سی جانبته کیروکیت بو بیت  
برسبیل تجرید کندی نفس شریفلر بنه خطاب ایلك طریق اوزره دینلشددر  
ننه کم اول عجزه سالنوردنك قصه سنی مقدا بر مقدار ذکر ایلیوب اول مقداری  
اول محله قویوب مناسبته الکلام یجر الکلام موجب نیچه بعض نصایح وفوائدك  
تعبیرنه مشغول اولشلر وبقصه نك بقیه سنی کانه اول محله رهن قیللشددر  
شمعدی کیرو اول عجزه دن مراد کیم ایندوکنی تعبیره شروع ایلیوب وکندی  
وجود شریفلر بنه بوکونه خطاب ایدوب یوررلر که ای مولانا تیر اول بو عجزه به  
متعلق اولان سوزی اول محله کر واولمقدن کبر وال اول عجزه نك افسانه سی جانبته  
کیروکیت واول عجزه دن مراد کیملر در آنی بو محله تعبیر و تقریر ایت چونكم اول  
کسه مسن اولدی و بو بواده مردد کلدن سن انك نامنی عجزه سالنوردن قویبعنی  
چون برکسنه چوق یاشلو قوجه اوله و بو طریق الهیده اولیه ورجال مرتبه سنه  
ایرمه سن انك نامنی چوق یاشلو قوجه قری قو که بویله کسه اگر چه صورتا قوجه

مراد یسه ده معناده چوق یاشلو قوجه قاریلر کیدر \* مثنوی \* نه مر اورا  
رأس مال وپایه \* نه پذیرای قبول مایه \* نی دهندنی پذیرنده خوشی \* نی در  
ومعنی ونی معنی کشی ) نه اول سیرت عجزه ده اولان مردك رأس مالی ونه بر پایه سی  
وارونه بر پایه نك قبولی قبول ایدییجی اولور رأس مالیدن مراد بونده یا سر مایه  
دیندر که مراد استعداد ادودینه قابلیتدر یوخسه رأس مال دنیوی مراد اولق  
چندان مناسب اولمز وپایه دن مراد دخی پایه دین اولق اولیدر و پذیرا بونده ضبط  
ایدییجی معنایه در تقدیر کلام بویله ديك اولور که اول عجزه سیرت اولان  
مراد ایچون نه سر مایه دین ونه پایه یقین واردر ونه مایه دینی قبول ایلمکه قبول  
ایدییجی واردر یعنی قبول استعداد دخی انك وجودنده لیاقت وقابلیت یوقدر  
نه خوشلخی قبول ایدییجیدر یعنی نه دینه منسوب اولان خوشلخی ویریجی ونه آتی  
برخوشاق ویرندن قبول ایدییجیدر انده نه بر معنی ونه معنی کشلک واردر یعنی نه انك  
وجودنده معنای حقیقیدن بر معنی وارونه اهل معنادن معنی جذب ایتمکه استعداد  
وقابلیت وار \* مثنوی \* نی زباننی کوشنی عقل و بصر \* نی هس ونی بهشی  
ونی فکر \* نی نیاز ونی جالی بهر ناز \* توبتویش کنده مائندپاز \* نی ره یی بیرده اونی  
پای راه \* نی تبش ان قبحه رانی سوزواه ) انك نه زبانی ونه کوشی ونه عقل ونه  
بصری واردر ونه هرشی ونه بهشلیکی ونه فکری واردر یعنی اول قوجه قاری  
کبی اولان پیرونا بالغ نه طریقت الهیده بر سوز سويلیه جک زبانی وارونه برحق  
کلامی دکلکه کوشی وارونه عقل دیانت اندیشه سی وارونه بصر بصیرتی وار بلکه  
( صم بکم غمی فهم لایعقلون ) آیت کریمه سنك مفهومه مظهر اولان قومدن  
اولش وحق کلامی دکلکدن بی کوش وحق سوزی سويلمکدن هم انلر کبی ابکم  
قالمشدر نه انك دینه وتقویه منعاق برهوشی وارونه محبت خدادن بهشلیکی وارونه  
آخرته متعلق فکرلری وار بلکه بونلرك جمله سندن خالی وبریدرنه حضرت خدایه  
ونه اهل دله نیاز واحتیاجی وارونه اهل دل کبی ناز ایلمکدن اوتری برجال وار یعنی  
مرشد صاحب جلال وعالم واهل کمال اولنلره نیاز قیللیوب وعرض احتیاجی  
یوق باخصوصکه کندینك طالبلره ناز ومفاخرت ایلمکدن اوتری برجال وکالی  
دخی یوق بلکه پیاز کبی قات قات قوقش وهر برخیت صفیتی بری برندن زیاده  
اولمشدر نه بریولی اوقطع ایلمش ونه انك بوله یاغی وار اول جنبه نك نه حرارتی ونه  
سوز و آهی وار قبحه دن مراد اول عجزه سیرت اولان پیرنا بالغدر واکا قبحه تعبیر  
اولنسی بو اعتبار ایله در کندی پیره زن سیرت اولدیغندن ماعد اشربعت وطریقت  
ارلندن بر مرد بالغ ایله جمع اولیوب و انك تحت تصرفه کندینسی تسلیم قیللیوب  
بلکه مجامعتی ومصاحبتی حرام اولان اهل شهوات واصحاب ضلالت ایله مجامعت



و مقارنت قتلعه در یعنی بو کونه عجزه سیرت وفا حشه طبع اولان پیر بی طاعت نه طریق الهییدن بر یولی قطع الیش و نه انک طریق حقه کتمکه بر ایاضی وارونه اول فاحشه سیرتک دروننده بر حرارتی و نه سوز و نه آهی وار بلکه بوجه دن انک خانه درونی تهی و خالیدر اگر بو ذکر اولنان صفتلردن بر یسنی اندن ایسته سک انک خانه وجودنده بوله مزین و منفعت و دینه برار بر خصلت ایسته سک که واصل اوله مزین سک مکرانک خانه درون وجودنی محل نجاست و خانه بول و غایط ابله سن ته کم بو حکایه ده واقع اولان درویش بر خانه کلوب اندن هر نه ایسته سیدیه بوله مدیفکده اول خانه نک ایچنه تغوط و تبول ایلمکدن اوتری داخل اولدی که بوسرخ شریفدن معلومک اولور و قصه دن حصه نه ایلمکی هم ظهوره کاور

قصه آن درویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست \*

منوی \* سائلی آمد بسوی خانه \* خشک نانه خواست بآرنانه \* گفت صاحب خانه نان اینجا نیست \* خبره می این دکان نایست \* گفت باری اندکی پیهم بیاب \* گفت آخر نیست دکان قصاب \* گفت پاره آردده ای کد خدا \* گفت پندار بیکه هست این آسیا \* گفت باری آب ده از مکرعه \* گفت آخر نیست جو یا مشرعه \* بر سائل بر اوجاننه کلدی اول اودن خشک اتمک یا تازه اتمک ایستدی ترانه تازه اتمک معناسنه در صاحب خانه اول دیلمچی به ایستدی بواوده اتمک قنده در خبره میسن بواوچن اتمکچی دکایدر یعنی ای سائل سر اسیمه میسن بوخانه اتمکچی دکایدر که بوندن اتمک استرسک بوخانه اتمک محلی دکادر اتمکی وار اتمکچی بایردن ایسته دیدی پس سائل اول خانه صاحبنه دیدی باری راز جق ایچ باغی بول خانه صاحبی اول سائله ایستدی ای کدا آخر بوخانه قصاب دکائی دکادر پیله پاره قصاب دکاینده بولور و آرائی انلردن ایسته پس سائل او صاحبنه یته دیدی ای کد خدا یعنی او صاحبی باری بر پاره اون و بر خانه صاحبی اکاجواب و یروب ظن ایلمسنکه بو آسیادر یعنی بویله قیاس ایلمسنکه بوخانه دکامن اوله اون دکرمده اولور اگر اون حاجتک ایسه و آرائی دکرمده ایسته پس سائل دونوب یته خانه صاحبنه دیدی ای صاحب خانه باری مکرعه دن بر ایچم صوو بر مکرعه آب خورده دیرلر تر کیمجه صوت دیدکلریدر صاحب خانه اکا دیدی بواوایرمق با خود صومحلی دکایدر صواسترسک چشمه ده چایده چوقه رانده ایسته \* منوی \* هر چه اودر خواست از نان تاسپوس \* چر بکی میگفت و می کردش فسوس \* ان کدا در رفت و دامن بر کشید \* اندران خانه بحسبت خواست رید \* الجاصل اول سائل ناندن سپوسه دک یعنی اتمکدن کیکه دک هر نه ایستدیه صاحب خانه اکا نکتله او وطن

آمبر سوز سوزیلدی وطن و تمسخر ایلمدی چر بک نکتله او وطن آمبر سوز معناسنه در افسوس طنز و تمسخر ایلمکه دیرلر چونکم اول کدا صاحب خانه دن هر نه ایستدیه بولدی و اول خانه بی ایستدیه کی شیلردن خالی بولدی فی الحال ایچر و کندی و انکلی یوقار و چکدی و چرندی اول خانه ایچری رید ایچون تدبیر الیه نجاستک ایستدی رید تغوط ایتک معناسنه در حسبت کسر حاله اجر و ثواب و تدبیر دیرلر \* منوی \* گفت هی هی گفت تن زن ای درم \* تادیرن و برانه خود فارغ کم \* چون در نجاست وجه زیستن \* بر چنین خانه باید یستن \* صاحب خانه چونکم سائلک خانه ایچره تغوط ایتک عزیتمنی کوردی هی هی نه ایلمسن دیوب اکا عتاب و خطاب ایلمدی سائل دخی اکا بو کونه سوزیلدی که ای چر کین وزشت ایسم اول و سکوت قبل تا کم بوخانه و برانه ده کندی تقاضای دروندن فارغ ایلمسن قضاای حاجت ایلمد کسه بن بونده قضاای حاجت ایلمکه تغوط و تبول ایلم که بوندن انسب محل اولز چونکم بو محله وجه معاش یوقدر بونجیلین خانه اوزره نجاستک کرک چونکم بر اوده زندگانیک ایتک ایچون بر قوت و غذا اولیه انک ایچنه حدتک لازم اولور و نجاستک لایق کلور دیدی و قصه دن حصه بواوایلمدیکه بر کسه نک وجود خانه سی که علم و عملدن و اخلاق حسنه دن خالی و منافع اخرویه دن و فوائد دنیویه و دینیه دن عاری اولوب خانه خراب کی تهی اوله اول کسه نک خانه وجودی محل نجاست و جای خبائت اولغه لایق اولور بهر حال انسان اولتره با اخروی و یادنیوی بر خصلت و بر صنعت لازم اولتردند تا کم خلقه منفعت رسان اوله و مجرد بطلالردن اولیه که ان الله لا یحب الباطلین پیورلشدن اول کسه که جیفه اللیل و بطلال النهار اوله و لاجل الاکل تبدیل شکل قیله انلر استر و خوردن بلکه حجرومدردن دخی بدتر درز را (بت) مسکین خرا کر چه بی تمیزست \* چون بار همی کشدن عزیزست \* دینلشدن حجرومدردن دخی نیجه انتفاع کورلشدن پس انسان اولنده بهر حال منفعت رسان اولغه بر حالت و یار صنعت لازم اولنلر دندر

منوی \* چون نه بازی که کبری نوشکار \* دست آموز شکار شهر یار \* نیستی طاوس با صد نقش بند \* که بنقشت چشمهار و شن کند \* ای می دنا بالغ سن چونکم بر باز دکلسن که سن شکار طوته سن بازیده اولان بانفس کله دن اولورسه بازی عربی اولور طوغان معناسنه نفس کله دن اولوب و حدت ایچون اولورسه باز فارسی او اورهم طوغان معناسنه یعنی سن شکار طوویچی بر طوغان دکلسن شهر یارک شکاری اولان او کرشم طوغان کی یعنی شول باز بلند پرواز اولان اصحاب رازدن دکلسن که پادشاه حقیقینک دست عشق وید مجبته او کرنوب اکا شکار اوله سن ودخی عالم معنویه روحانی و نورانی نیجه شکار طونه سن ودخی یوز نقش و نگار



ایله بند اولمش یعنی نیچه نقوش والواله باغلمش طاوس دخی دگلسن که سنک  
نقشکله چشملری روشن ایله لر یعنی طاوس کی زیب وزیرایله ونقش ورنکله  
ملون اولمش برصاحب جلال ویا اهل کمال ویا خود مالک مناع و مال دگلسن که خاق  
حالم سکانظر ایتمکله کوزلنی روشن قیله لوسندن بو قدرله مشتفع و مستفید اوله لر  
\* مثنوی \* هم نه طوطی که چون قندت دهند \* کوش سوی گفت شیرینت  
دهند \* هم نه بلبل که عاشق و ارزار \* خوش بنالی در چمن بالاله زار \* هم نه هدهد که  
بیکه ها کنی \* نه چولکاک که وطن بالا کنی (هم طوطی کو یاد گلسن که چون بکم  
سکافتد ویرلر کوشی سنک شیرین کلامک جاننه قویه لر یعنی طوطی کی بر شیرین  
سخن کسه دگلسن که چون بکم سکا لطیف و شیرین غذا ویره لر و کوشلر بی سنک کلام  
شیرینکه فو یوب سنی دکلیر له هم بلبل خوش الحان دگلسن که عاشق کی زار اقله چنده  
بالاله زارده خوش ناله ایله سن و نطیف آواز لر و شیرین ادا لرو صدار قیلوب موزون  
سوزلر سویله سن هم هدهد دخی دگلسن که بیکلر ایله سن و سبأ معنوی دن سلیمان  
علیه السلام سیرت اولان کسه له (و جنتک من سبأ نبأ یقین) دیوسویله سن و مابینده  
واسطه اولوب اخبار یقینیه نقل ایلیوب طالبی مطلوبه آشنا قیله سن و مطاوبدن  
طالبه خبر کنوره سن لکک کی دخی دگلسنکه وطنکی بالا ایله سن یعنی لکک  
دید کلری قوش کی دگلسنکه مقامکی اعلا ده ایله سن و لکک دیوسویله سن  
معناسی لک الحمد و لک الشکر و لک الحکم و لک الماک دیمکدر و ملک و حکمی و حمد  
و شکر ی مالک الماک اولان پادشاهه تخصیص ایلمکدر \* مثنوی \* درجه  
کاری توو بهر چت خرنده \* توجه مرغی و تراچه خورنده) پس سن ای بی هوش  
نه کارده سن سنی ندن اوتری آسونلر سن نه قوش من و سنی نه اکل ایند و نلر یعنی  
سنی بود نیاده ای بطلال و زواید روز کار نه کار و عملده سن که سنی یوناس آله لر نه شبهه  
برارسن که سنی خریدار اوله لر سن قوشلردن نه قوش سن که سنی قبول ایله لر  
نه ایله هضم اولنور سن تاسنی انکله بیدلر و هضم ایله لر پس انسانه بهر حال  
برخصلت لازمدر که انکله عند اهل الحق هضم اوله و مقبوله کسه چو نکم  
بوخصلتلردن برخصلت اولیه باری برهت کر کدر که درگاه حقه انکله متوجه اوله  
بیهوده و سرسری اولان و عمرنی عبث یره ضایع قیلان بنده اللهه کمال فضلکدن  
عنایت ایله دیو دعا و تضرع قیله \* مثنوی \* زین دکان بامکبسان برترآ \*  
تادکان فضل کاللهه اشتری (ای بی مایه اولان غافل بو یا مکبیس اولنلرک دکانندن  
یوقار و کل فضل دکانده ککه الله اشتری در مکبیس بهایی اکسک ایدیچی کسه به  
دیرلر مکس مکس دندر مکس انتقاص الثمن معناسنه در بو تقدیرجه مکبیس فعیل  
وزنده ناقص ثمن معناسنه اولق اولی اولور و بعض نسخه ده دخی نوله واقع

اولشدر بو تقدیرجه مکبسان مکبیسک جعی اولوب مکبیس مبیع و زنده کاس  
بکبیس دن اسم مقبول اولق اولی اولور که کیاستدن اولور که کیاست زیرکانه  
و فرط عقله دیرلر اما شعی مرحوم بامکبسان باایله اولد یعنی جائز کور ممش و نون  
نا فیه ایله اولق لازمدر دیو بویه یور مشدر که مکبیس میمک و کاف صریدنک  
کسر یله محبا با معناسنه در که شرف و حرمت معناسنه در عرب حبابه فی البیع دیر  
چن برکسه محبا با ایله یعنی متاعنک عینه نظر ایله واکا بر متاعی رعایت طریقله  
و برسه پس مکبیس بو اعتبارله غایت خوب واقع اولشدر نامکبسان شرف و حرمت  
و رعایت سزل معناسنه اولور و جان عالم مرحوم دخی بونی اختیار ایتمشدر اما مضه غدن  
خالی دکلدر و تقدیر معنای بیت بامکبسان باایله اولد یعنی اوزره بویه دیمک اولور که  
ای بی سرمایه اولان مفلس بو بهایی اکسک ایدیچی اولان کسه له ملتبس  
و متعلق اولان دکاندن یوقار و کل که مراد اول دکاندن عالم اسبابدر و نامکبسان  
نوله اولد یعنی اوزره معنی بو کیاست سزل و نام مقبوللر و نام مقبوللر دکانندن ای  
بی مایه ترقی قبل حتی فضل الهی دکاننه و اصل اول که الله تعالی مؤمنلردن نفسلرنی  
و ماللرنی اشترایلدی و انلره انک مقابله سنده جنت اعلا بی ثمن و یردی نته کم سوره  
توبه ده (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) یوردی  
بو آیتده مؤمنلرک معیوب اولان نفسلرینی آلوب انک مقابله سنده انلره زیاده آغر بهالو  
اولان جنت اعلا بی ثمن و یردیکنه اشارت اولشدر و بو آیت کریمه نک تفسیری  
جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده مرور قیلشدر \* مثنوی \* کاله که  
هیچ خلفش ننکرید \* از خلافت آن کریم آن را خرید \* هیچ قلبی پیش او مردود  
نبست \* زآنکه قصدش از خریدن سود نبست) برکاله به که خلق اکا هیچ باقدی  
و خلافتدن و کهنه اولسندن اوتری اکا اصلا التفات ایندی اول کریم آنی صامتون  
الدی و کمال فضل و کرمدن اول کهنه اولان متاعه مشتری اولدی هیچ برقلب  
مزور اولان نسنه انک اوکنده مردود دکلدر زیرا اول غنی و کریمک آنی صامتون  
المفلقده مقصودی سود دکلدر یعنی برکسنه نک کاله نفسی هر نه قدر کهنه و معیوب  
اواسه فرضا خلق عالمدن برینک قتنده مقبول و مرغوب اولسه و اول کسه به کاله  
برعیب کی اولان نفسی اول غنی مطلقه عرض ایسه وای غنی و کریم اولان خدا  
بو نیم برعیوب اولان نفسی کمال فضلکدن اشترایلدی دیوسویله اول کریم  
و رحیم اولان خدا آنک برعیب اولد یعنی نظر قیلوب آنی اندن خریدار اولور و انک  
مقابله سنده اضعاف مضاعف اجرلر عطا قیلور هر تقدیر قلب اولسه اول قلب  
مزوری برکسه حضرت خدایه عرض قیله هیچ برقلب انک درگاهندن مردود  
اولزاندن اوتریکه اول غنی و کریم اولان پادشاهک اول کاله برعیب المقصدن



و قلب مزوری خریدار اولمقدن مقصودی کند بنه بر نفع وفائده اولسون ایچون  
دکدر بلکه انک خریدار اولمقدن مقصودی کمال فضل و کرمی کنیدی اظهار ایلیوب  
درگاهنه متوجه اولان بیچاره به انعام و احسان ایلکدر الله تعالی انک افعالی معال  
بالاغراض دکدر (ان الله یغفر الذنوب جیعا انه هو الغفور الرحیم) آیت کریمه سنک  
مفهوم لطیفی اوزره جمیع ذنوبی مؤمنلردن عفو و مغفرت ایلر و درگاهنه متوجه  
اوللری رحمت و مغفرتنه مستغرق ایلر و جرم و خطایی چوق قیللره (لا تقنطوا من  
رحمة الله) دیو بشارت و برهان بنده به لایق اولان ممکن اولدیغی مرتبه  
قباحت سنک و جرمنه مترقی اولق اول غنی و کریم اولان پادشاهدن رحمت  
و مغفرت طلب ایلکدر پس یوقدر فوائد و نصایح یوردقلرند نصکره ینه اول  
عجزه نك - کاهنه رجوع ایدوب یوررلر

رجوع بد استان آن کیر

مشوی \* چون عروسی خواست رفتن آن خریف \* موی ابرو پاک کردن  
مستخیف \* پیش رو آینه بکرفت آن عجز \* تیار ایدرخ و رخسار و پوز \*  
چند کلکونه بنالید از بطر \* سفره رویش نشد پوشیده تر \* چونکم اول خریف  
عروس لکه کتمک استدی ابروسنک موی بی اول خیف طلب اید بیجی پاک ایلدی خریف  
خاه مجله ابله کوز فصلنه دیرل بونده بومند مراد اولسه جزا و اور شو اعتبارله که  
اول عجزه نك بهاری کجوب خزان زمانی کبی فسرده و پرمده اولمش اوله اما  
خریف خرافدن اولق اولیدر که خرافت فساد عقله دیرل و خریف عقلنه خال  
ککش بونامشه دیرل مستخیف خیف ندر بونده خیفدن مراد برقاج وجه اولق  
جائزدر اولاخیف لغتده غمد سکنه یعنی بچاق قنه دیرل پس مستخیف قین اولغی  
طلب اید بیجی دیمک اولور و رجلاک ذکر بیچاق منزله سنه تنزیل اولنوب عجز  
کنیدی فرجی اکافین اولغی طلب ایلش اولور و ثابا خیف صواقند بسنک  
یوکسک برینه دخی دیرل پس بر سبیل کنایه ذکر صواقند بسنک یوکسک رنه تمثیل اولنوب  
مستخیف صواقند بسنک یوکسک بری اولان ذکر بیچاق طلب اید بیجی معناسنه اولور  
ثالثا خیف صارقش دریه دخی دیرل پس بر سبیل کنایه صارقش در بدن مراد  
ذکر اولوب اول صارقش دریه پاره سی کبی اولان ذکر بیچاق طلب اید بیجی عجزه  
اولور و توضیح معنی بویه دیمک اولور که چونکم اول قیش آینه بکزه بنونامش  
قاری کلینلکه کتمک استدی قاشلر نك قیللر بی اول قین اولق طلب اید بیجی  
ویا ذکر طلب اید بیجی پاک ایلدی یعنی قاشنده اولان باوه قیللری یولوب ازاله قیلدی  
اول قوجه قاری یوزی اوکنده آینه طوتدی یعنی اوکنه آینه قویوب اکانظر

ابتدی تا کم یوزی و رخسارنی و آغزنی بزیه اول عجزه زیاده سرور و شاد بکنندن  
یوزنه برنجیه که کلکونه سوردی انک یوزی سفره سی اورتلش اولدی وانک  
یوز نك بو کشلر نی و بورشقلر بی اول کلکونه ستر قیلدی \* مشوی \*  
عشرهای مصحف از جامیبرید \* می بجفسانید برروآن پلید \* تا که سفره روی  
او پنهان شود \* تانکین حلقه خوبان شود (اول عجزه مصحف عشرلری  
یرندن کسیدی و قو باردی اول پلید یوزی اوزره اول التونلو اولان نقطه لری  
یاشدردی عشردن مراد مصحفده اولان شول نقطه لردر که هر فاصله ده کاتب  
آنی یاسرخدن بالا جورددن و یا التوندن وضع ایدرلر اکثر اون آینه بر نقطه مصحف  
شریفک کنارنه وضع ایدوب اول نقطه بی عشره علامت ایدرلر بونده عشردن  
مراد اول عشرده اولان نقطه ل اولمقدن قابلدر و یا خود کنارده و صفده التوندن  
عشرلر یازرلر اول عشرل اولمقدن قابلدر پس اول پلید مصحفک عشرلری یرندن  
قو پاروب خالر کبی یوزینه یاشدردی تا کم انک یوز نك سفره سی پنهان اوله یعنی  
یوز نك بورشقلری اول عشرلرک نموده اورتلر تا کم یوز ترو برله خوبلر حلقه سنک  
نکینی اوله نکین یوزک قاشنه دیرل بوراده ممتاز و برکزیده معناسی مراد اولور یعنی  
اول پایید کنیدی یوزی مصحف عشرلرندن آراسته ایلدی تا کم خوبلر و محبوبلر  
بجمنک ممتاز و برکزیده سی اوله و آرائی کوردیکی کبی برکزیده خوبان صانوب  
انک مجامعنه زیاده رغبتلر و محبتلر قیله \* مشوی \* عشره ابروی هر جامی نهاد \*  
چونکه برمی بست چادر می فتاد \* باز او آن عشره را باخود \* می بجفسانید  
بر اطراف رو \* باز چادر راست کردی آن نکین \* عشره افتاد از رو بر زمین )  
اول مکاره عشرلری یوزی اوزره هر یه قودی چو نکم چادرنی بغلدی عشرلر  
دوشدی یعنی عشرلری یوزنه قودقدن نصکره چادرنی و بشغنی یوزنه بغلدیغی  
کبی اول عشرلر آنک یوزندن دوشدی کیرو اول عجزه اول عشرلری تو کرکله  
یوز نك اطرافنه یاشدردی کیرو چادرنی و بشغنی اول حبله و مکرده بهادر اولان  
زن راست ایلدی عشرلر انک یوزندن زمین اوزره دوشدی نکین کاف فارس نك  
کسر یله بهادر معناسنه در بونده حبله و مکرده بهادر اولق معناسی مراد اولور  
مشوی \* چون بسی می کرد فن و آن می فتاد \* گفت صداعت بر آن ابلیس  
باد \* شد مصوران زمان ابلیس زود \* گفت ای قبحه قدید بی ورود \*  
من همه عمر این نیندیشیده ام \* فی زجر تو قبحه این دیده ام ( چونکم اول محاله  
و مکاره چوقلق فن ایلدی اول عشرل یوزنده طور میوب دوشردی کوردیکه  
انک یوزنده اول عشرلر طور من آنی شیطاندن ظن ایلیوب یوزاعت اول ابلیسک  
اوزرینه اولسون دیدی و ابلیس بر تلیسه بی حضور لغندن نفرین و اعنت ایلدی



ابلیس دخی اول مکاره نك كندیسنه لعنت ونفرین ایلدیکنی استماع ایلوب علی الفور  
اول زمانده ابلیس پرتلیس دخی اکافر شو مصوراوادی و تمثل قلمدی ای بی ورود  
اولان قدید قجه دیدی یعنی ای قدس و بنسز اولان قور یمش قجه و ملعونه  
بن دوکلی عمرده بو حبله و مکاری فکر ایلشم و نه سندن غیری بر قجه دن و ملعونه دن  
یونی کورمشم یعنی سندن غیری رفا حشه دن بو کونه دوزنی و مکاری بو آه دک  
کوردمکه انک عمری سکسانه و طقسانه ایره اند فصره یوزن دوزوب اره حر بصر  
اوله علی الخصوص محفک عشرلن یزندن قوپاروب انکله یوزین تزیین  
و ترتیب ایلایه ای ملعونه هیچ بود نیاده بواشد لشمیدر و یا خود بو کونه  
بر حبله کور لشمیدر بو کونه مکر و تلیسی کسه اشلمش و بر مکاره بو کونه  
فکری خاطرینه کتورمشد **متوی** \* تخم نادر در فضیحت کاشتی  
در جهان تو محفی نکذاشتی \* صد بلیسی تو خیس اندر خیس \* ترک من کوای  
عجوز دزدیس \* چند دزدی عشر از روی کتب \* ناملون سازی رویت همچو سبب  
ای ملعونه فضیحت و قباحته تخم نادر اکدک یعنی بو کونه فعل خبیثی اشلکده  
بر عجب تخم اکدک و بدعت سیئه دیکه سنی دکدک جهانده سن بر محف قومد ککه  
انلر اکثرینک عشرلنی اوغورلدک سن خیس اندر خیس سن یوز ابلیس سن  
ای پدس خرسزینی ترک ابله خیس عسکره دیرلش کونه طائفه نك اجتماعی اولدیغی  
اعتبارله بری مقدم بری مینه بری میسر بری قلب بری دخی صفدر پس ابرص مرضه  
دیرل جذام زحشته دخی ککاهی تعمیر ایدرل بعض نسخه ده دزدیرینه درد واقع  
اولمش در در دپس در دلو دیمک معنانه اولور و محصول بیت بو یله دیمک اولور که  
سن ای پرتلیس یوز ابلیس عسکری ایچره یوز ابلیس عسکری قدر سن ای ابرص  
زحلول و عجزه بی ترک ابله و نفرینی و لغتی کدک ایچون سویله ای محتاله و مکاره کتساب  
یوزندن عشری نیجه براو غورل سن تا کم یوز یکی الما کی انکله ملون دوزنه سن پس  
بو عشر اوغورلن عجزه دن مراد شول زشت روونفسنده اولان بد خو قجه  
طبیعت و فاحشه سیرت کسه اولور که نفسنده زشت و قبیح ابکن مشتهای نفسانیه سی  
اوزره خلقه عرض جلال ایلکدن اوتری کندی نك زشت اولان وجودنی بآیات کریمه  
ایله و یا احادیث شریفه ایله و یا خود علوم و معارف اولیا و کلمات اصفیا ایله تزیین  
و تاوین ایتک استیوب هر چند بونلری کندیسنه یا شد رقی استه سه بونلر اکابر بسته  
اولیه وانک خبائثت خوبی و قباح و رو بینی من وجه ستر قلیله وایکن اول  
بد خو زشت رو تکلف و تصنع ایدوب بونلرله کندیوی دوزوب قوشوب خلقه  
کوسترش ایلایه و بن شویله برخویم و لطیف محبوب دیمک مضمونی سویله بو کونه  
کسه لره توخیخ و تقریع ایدوب قصه دن حصده اولدیغنه دخی بو بیلرله اشارت

قباب پورلر **مشوی** \* چند دزدی حرف مردان خدا \* تافروشی و ستانی  
مر حبا \* رنگ بر بسته تراکون نکرد \* شاخ بر بسته فن عرجون نکرد \* عاقبت  
چون چادر مرکت رسد \* از رخت این عشر ها اندر فند \* مردان خدایک حرفتی  
ای بد خو زشت رو اولان مزور نیجه براو غورل سن تا کم آتی صاته سن و خلقدن  
مر حبا آله سن رنگ بر بسته سنی کلکونه ایلدی بر بسته اولان شاخ فن عرجونی  
ایلدی یعنی انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک حروف و کلماتی کتابلردن اوغورلن  
وانلر کلماتی ایله کندیسنی تزیین و تمویه ایلن مرایی و مزورنه زمانه دک مردان  
خدایک حروف و کلماتی اوغورلوب تا آتی خلقه صاته سن و بوناسدن انک  
مقابله سنده مر حبا خوش کلدک دیمکی وانلرک دعوتنه واروب نفیس خدایکی  
اله سن هر چند کسن بوانبیا علیهم السلام و اولیای عظامک کلمات طیبه سیله وجه  
ذاتیکی کلکونه ایلک استه سک بو تصنع ایله بر بسته اولان رنگ سنی کلکونه قیلز  
وسنک وجه باطنک بو عاریتی اولان زیور پرتزوردن حسن جلال بولزنته کم بر بسته  
اولان بدای عرجون صنعتی ایلز عرجون خرمانک صلمنه متصل اولان اکری  
و قوری چو بدر یعنی بر شاخی بر خرما اغا جنه صکره دن کتوروب باغله سک اول  
بر بسته اولان شاخ خرمانک کندی ذاتندن بق و خرما صالقمی پتورن عرجون  
فتی ایلکه قادر اولز پس علم و معرفت شول کسه نك که ذاتندن بته و بر کسه دخی  
غیر نك علنی و کلامی سرقه ایدوب کندیسنه باغلیه وناسه بو بنم ذاتندن بتدی  
و بنم درخت وجود مدن شویله میوه ل ظهوره کلدی دیوسه و بلیه هر چند او یله  
اولان عوامی فریفته ایلوب ایناندر رایسه ده محقق اولان اصحاب بصیرتی فریفته  
ایلکه قادر اوله مز زرا انلر بر بسته بی بر بسته دن فرق و تمیز ایلکه قادرلر در خرما  
پتورن عرجونک فن و صنعتی خرما اغا جنه باغلمش اولان شاخ عاریتی ایلکه  
قادر اولدیغنی بونلر نیجه بیلورلر مرایی و مقلد اولان مخلص و محقق اوللرک فن  
و صنعتی ایلکه قادر اولدیغنی هم بویله بیلورلر ای عجزه سیرت اولان و کندیسنی  
زیور تزویرله مزین و مز خرف قیلان خود نما و خود فروش عاقبه الامر چونکم  
مرکت چادری سکابرشه و یک اجل کلوب سنکله کوروشه سنک یوز کدن بو عشرلر  
اشغه د و شر یعنی بو آبات واحادیثدن ذاتیکی تزیین ایلدیکک کلمات و خلقه بن عالم  
و عالم و یا خود خوش خوی و لطیف روی و شیرین کوی بر کسنه یم دیوسه بیلدیکک  
مقالات بالکله سنک ذاتکدن زائل اولور و سنک زشت اولان وجه باطنک ظهوره  
کلوره اول کون اتی زیور تزویرله بزمکه قادر اولز سن و کندی قباح و خبائثکی  
سستریله مزین **مشوی** \* چونکه آید خیز خبران رحیل \* کم شود زبان  
پس فنون قال و قیل \* عالم خاموشی آید پیش بیست \* وای آنکودر درین انسه بش



نیست) چونکم اول رحیم خیر خیرنی کله یعنی دنیادن آخرته اول کوچک و فتنه  
اولان قالی قالی دیمک ظاهر اوله اندنصره قال وقیل فنلری کم اولور و بوعبارت  
واستعارت و بلاغت و فصاحت و زینین سوز و قیل و قاله متعلق اولان معرفت  
بالکلیه فنا و اولور خاموشلق عالمی کلور مقدم سن طور یعنی موت سببیه خاموشلق  
عالمی کلور اول عالم کلزیدن اوله سن توقف قیل و ساکت اول بیست بایست  
لفظندن محققدر که استادن لفظندن امر در طور توقف ایله معنایه بوجه دخی  
جائز در دینه خاموشلق عالمی او که کلور سن توقف ایله وای اول کسه به که انک دروننده  
حضرت حقه و در آخرته برانس بوقدر یا خود معنی وای اول کسه به که انک  
دروننده اول خاموشلق برانس بوقدر یعنی ای قیل و قاله معتاد اولان و بوقفت  
و کویه الفت و انسبت قیلان خاموشلق عالمی بر کون کلور سن اول کلزیدن مقدم  
طور و سکوت ایلمکه انسبت قیل وای اول کسه نك حاله که انک دروننده صمت  
و سکوت ایلمکه برانس اولیه و کنده بی مالا یعنی سوبلکدن بری قیلیه و همان  
بوقیل و قالدن لذت آله و موجب صمت و سکوت اولان موت و فنادن غافل اوله  
﴿ مشوی ﴾ صیفی کن یک دوروزی سینه را \* دفتر خود ساز آن آینه را \*  
که ز سایه یوسف صاحب قران \* شد ز لایحای عجز از سر جوان ( پس ای سینه سنی  
گفت و کوزنکار به مکدر ایلم بر ایکی کون که مصفیه ذکر الهی ایله بر صیفی ایله  
و حق تعالی حضرت تلبینه اللهم آت نفسی تقواها و زکها و انت خیر من زکها و انت  
ولیها و مولاها دیودعا ایدوب سوبله که ( قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها )  
آینتک موجبیه نفی تصفیه قیلان و تزکیه و تطهیر ایلم که فلاح بولدی  
اول آینه بی کشدیکه دفتر دوز یعنی بر ایکی کون سینه کی غل و غشندن پاک ایدوب  
آینه کی پاک مصیقل و مجلی ایله اول سینه آینه سنی کشدیکه دفتر و کتاب دوز و انده  
اولان احوال و اسراری اونی و کور که اول سینه آینه سنده صافی اولد قد نصکره  
صور معانی نیجه کورینور و اشکال روحانی انده نیجه ظهوره کلور چونکم ای عجزه  
سیرت سن سینه کی آینه کی مجلی و مصفی ایلمه سن و بر سینه سی آینه کی اولان  
خوبه مقارنت قبله سن اول آینه کی اولان سینه به مقارنت قیلق واکا و اصل  
اولق و اسطه سندن عجزه سیرت اوللق کیدوب یکی باشند تازه و نوجوان  
اولور سن و نته کم مشهوردر که عجزه اولان زلیخا یوسف علیه السلام صاحب قرانک  
سایه عنایت و ظل مقارنتندن باشند تازه جوان اولدی و قاریلق کیدوب چهره سی  
حسن و لطافت بولدی بونک قصه سی یوسف و زلیخا نامنده اولان کتابلرده مسطور  
اولدی اجمالی بودر که زلیخا یوسف علیه السلام عشقنده فوجیه قاری اولدی  
یوزی و کوزی بورشیدی انک یوزنده حسن و ملاحظندن اصلاثر قالدی شول

مرتبده که خلقک نظر لرندن بیه دوشدی بر کون یوسف علیه السلام حضرت تلبینک  
رهگذرانده سالتجه سنه اوتوردی یوسف علیه السلام حضرت تلبی اول جانیندن  
چکر کن آتی کوردی بیه میوب بعض یاراننه بو کیدر دیوسوال قیلدی بو اول سنک  
عشقکده شکسته و خسته اولان زلیخا اندر دیو جواب و یردیلر الله بوشیدی  
بوشکله می کیرمش دیو وافر تعجب ایلمد کد نصکره انک دروننده مرحمت کلوب  
زلیخا به یقین واروب انک حالتی و خاطرنی صورتی زلیخا چونکم یوسف علیه  
السلامک بو التفاتی کوردی باشند تازه اولدی ورنک وروینه حسن و لطافت  
کادی دیرل و بر قول اوزره دخی یوسف علیه السلام اکادعا ایلدی فی الحال یوسف  
علیه السلامک دعاسی بر کانیله اول قاریلق کیدوب اون سکن باشند بر لطیف  
و تازه صاحب جمال اولدی دیو تعبیر ایدرل پس ای عجزه سیرت اولان کسه سندن دخی  
یوسف علیه السلام معنوی و محبوب روحانیک سایه همتنه قرین اولسک و انک  
خبر دعاسنی السک وانی کندی سینه که آینه قیلسک لایسک سندن دخی عجزه سیرتک  
کیددی و زلیخا باشند تازه و جوان اولدیغی کی سن هم اول صاحب جمالک و کمالک  
مقارنتندن تازه و جوان اولدک و کنده یکی بر لطیف و خوب و نظیف محبوب بولدک  
مولانا حافظک ( بیت ) کرچه پررم توشی تنک در آغوشم کش \* نامحر که زکار  
نوجوان بر خبرم \* دیدیکی کلامدن مقصود و مراده ایدو کنی هم بیلدک  
﴿ مشوی ﴾ میشود مبدل بخورشید تموز \* آن مزاج باردرد العجز \* میشود  
مبدل بسوز مرغی \* شاخ خشک نخل مرده مانی ( کورمز بسن خورشید تموز  
سببیه مبدل اولور اول برد العجزک مزاج باردی و کذلک مریمه منسوب اولان  
سوز ایله ماننه منسوب اولان مرده کی قوری نخلک شاخی مبدل اولور بعض  
نسخه ده دخی مصرع ثانی شاخ اب خشکی بنخلی خرمی واقع اولمشدر  
و شارحلر دخی بونسخه بی اختیار قیلشدر بونسخه اوزره معنی مریمه منسوب  
اولان سوز ایله برخشک لب شاخ خرمه منسوب اولان نخلیه یا خود بر خرم  
نخلیه مبدل اولدی دیمک اولور حضرت مریم عیسی علیه السلام حضرت تلبینی  
حامله اولدقد مضرطرب اولسی و سوز و کدازلر اظهار ایدوب موتنی و نسیا و منسیا  
نابود و ناپیدا اولسنی تمنی قیلسی و انک سوز و دعاسی واسطه سببه قوریمش خرما  
اناجی تر و تازه اولسی و لطافت و طراوت بولسک قصه سی کرا و مرارا  
هر بردفترده مناسبله مرور قیلشدر باخصوص سوره طه ده ( وهزی البک یجذع  
النخله تساقط علیک رطباً جلیاً ) آینه ده مفصل و مشروح ثابت اولمشدر  
ایرا ده حاجت یوق تموز یای آیلرندن براسی آیک اسمیدر که مشهوردر بونده خورشید  
تموزدن مراد سوز و حرارته متعلق اولان محبة الله و معرفه الله در برد عجز



مشهور قوجه قاری صوغوغی دیدکری بهاره قریب اولان صوغوغی قدر که  
مشهور و متعارفد ر بونده مراد اسکرجه عجز اولنلرک وش یوخه واروب  
قوالرینه و مزاجلرینه ضمه کلان و وجودلرنده و مزاجلرنده اولان برودت  
مراد اولور که انلرک وجودنده و مزاجنده حرارت و کریمت قالمیوب مزاجلری  
فسرده و جسدلری مرده کبی اولور ولیکن بونده مراد بر سبیل کثایه عجز سیرت  
اولان بارد طبیعتلرک مزاجنده اولان برودت اولور و توضیح کلام و تعبیر مراد  
بویله دیک اولور که ای عجزه سیرت اولان وای پیره زنلر کبی بی حرارت و بی کریمت  
قلان فسرده دل شوق و حرارتی متعلق اولان خورشید محبت و آفتاب معرفت  
سبیله اول سنک برد العجز کبی اولان مزاجک مبدل اوله و قلبکدن فسرده لک  
کیدوب درونکه بر شوق و حرارت کله و اول شوق و حرارتله زمین وجودک نشو  
و نمایوله و رونق و لطافت بوله و کذلک سنک قوریمش نخله کبی اولان بابس وجودک  
مریمه منسوب اولان سوز و کداز واسطه سبیل بر خرم خرما و بریحی نخله کبی  
اوله و بیوست و برودت کیدوب درخت وجود که بر قوت و حالت کلوب تا کم  
نخله مریم کبی نیجه ثمرلری ویره و سنک طهارت و زاهتکه اول معنی میوری دلیل  
اوله و شهادت قلبه **مثنوی** ای عجزه چند کوشی بافضا نقد جواکون  
رها کن مامضا چون رخت رانیست درخوبی امید خواه کلکونه نه و خواهی  
مدید ای عجزه سیرت اولان کسه قضایه مقابل نیجه برچالشورسن که قضاسنی  
کچن زمانکده بویله بدخو و زشت رو ایلش شمدی ماضی بی ترک الیه و هر نه ایسه  
کچن کچدی دیوسویله و نقد نه ایسه انی طلب ایله و ممکن اولدیغی مرتبه نقد  
عمری طاعت حقه عجز زانه صرف ایله چونکم سنک بوزک خوب اولغه امید  
یوقدر استرسک کلکونه قواسترسک مداد قومداد مر که درلر مدید اوقتمی امید  
قافیه اولقدن اوتریدر بو بیتدن منفهم اولان معنی اعمل ماضت مناسبدر چونکم  
طیب الهی برکسه نیک علاج پذیر اولسنی کورمیه و برکسه دخی کندینک خلقت  
ذاتیه و صورت اصلیه سنی بعضی علاجله تبدیل ایلمکه قادر اولیه انک ظاهر نه  
کلکونه کبی لطیف رنگار قویه سنک ینه ملاحت پذیر اولن و مرکب کبی خبیث  
و قبیح رنگارده قوسک هم انک صورت اصلیه سنه عیب و شین و برمز زیرا اصلنده  
دخی زشت و قبیحدر مرکب قوسک هم زشت و قبیحدر پس خلقت اصلیه سی  
بدو صورت ذاتیه سی اصلنده اقبیح و افسد اولنه علاج مناسب اولن نته کم بر طیب  
برنجوری کوروب انک علاج پذیر اولدیغنه عالم اولدقده انک تربیه و معالجه سندن  
فارغ اولدی و رجوع قیلدی و بوسرخ شریفندن بومعنی معلومک اولور که  
بوسرخ شریف بو ذکر اولنان معنایی مؤید اولدی

حکایت آنرنجور که طیب درو امید صحت ندید

**مثنوی** آن یکی رنجور شد سوی طیب گفت نبضم را فرو بین ای اییب  
تاز نبض آک شوی از حال دل که رک دستت بادل متصل مثلا اول برنجور  
طیب جا نینه کندی اول رنجور طبییه ابتد ای اییب و عاقل الکی آشفه ایدوب  
بنم نبضی کور تا کم نبضک حرکتشدن قلبک حالته آگاه اوله سن و درونده  
اولان مرصه شعور بوله سن که اله اولان طمر قلبه منصلدر و درونده اولان  
حالتی بیلکه ظاهرده اولان نبضک حرکتی دلیلدر نته کم عرفا الظاهر عنوان  
الباطن دیوب ظاهرده اولان اقوال و افعال دن باطنده اولان اسرار و احواله  
استدلال قیلورلر **مثنوی** چونکه دل غیبت خواهی زومثال  
رو بچو که بادلستش اتصال چونکه قلب غیبر غیب بونده غائب معناسنه در  
یعنی چونکم قلب غایبدر اگر اندن مثال استرسک وانک حالندن خبر طویع طلب  
ایدرسک اندن استه که انک قلبه اتصالی وارد مثلا صنوبری الشکل اولان مضغه  
پاره سیکه اکا قلب دیرلر جن قلبه و درونده بر مرض اولسه انی خارجده بیلک  
استنین طیب اکامنصل اولان طمردن استر وانک حرکتشدن قلبک صلاحته  
و فسادنه استدلال ایلر و کذلک شول نفس ناطقه که اکادخی مشایخ قلب دیرلر  
جن بوقلبک دخی صلاح و فسادنی برکسه بیلک استه سه اکامنصل اولان جوارح  
و اعضادن بیلور و جوارح و اعضانک حرکتدن باطنده اولان قلبک احوالنه  
استدلال قیلورننه کم حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر نماز قیلان رجلاک ظاهر  
اعضاسنده اولان عدم خشوعنی کوروب انک قلبک عدم خشوعنه جوارحنک  
عدم خشوعی دلالت ایلر بیوردی نته کم (او خشعت جوارحه لخشع قلبه) حدیثی  
بومعنایه شهادت و دلالت ایلدی پس اصحاب فراست الظاهر عنوان الباطن  
دیوب ظاهرده اولان حرکتدن باطنده اولان محرکه استدلال ایدرلر نته کم  
بیورلر **مثنوی** باد پنهانست از چشم ای امین در غبار و جنبش برکش  
بین کزیمینست او وزان یا از شمال جنبش برکت بکویت وصف حال  
ای امین باد چشمندن پنهاندر اول بادی سن غبارده و جنبش برکده کور یعنی ریح  
اگر چه چشم ناسدن پنهان و مخفیدر که برکسه انی کورمکه قادر اوله مز و لیکن  
سن اول ریحی باغبانک حرکتنده و یا اورا فک جنبشند کور که اول بادیعین  
جا نبندن اسبجیمیدر و یا خود شمال طرفندن اسبجیمیدر برکک جنبشی سکا و وصف  
حالی سوبلر کذلک انسانک جسدلری اورا فک حرکتلری دخی سکا باطنده محرک  
اولان هوالرینک قننی طرفدن اسدیکنی خبر و بر مثلا برکسه بی طاعت و عبادت



و صلاح و فلاح ستمه حرکت ایلر و میل و محبت قبلر کورسک انی محرک اولان  
 هوا عین طرفندن کلسدر و اول کسه ( واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ) آیتله  
 مشار الیه اولان اصحاب عیندن اولمشدر و برکسه بی دخی فساد و معصیت  
 و کفر و ضلالت طرفنه حرکت ایلر کورسک و اول جانبه میل و محبت ایلش مشاهده  
 قیلک آتی محرک اولان هوا شمال طرفندن کلس و اول کسه ( واصحاب الشمال  
 ما اصحاب الشمال ) آیتله مشار الیه اولان اصحاب شمالدن اولمشدر \* مشوی \*  
 مستی دل ارنمیدانی که کو \* وصف اواز نر کس مخمور جو ) سن کوکل مستلکی  
 بتلایسک بویه دیو که قنی کوکل مستلکی انک وصفی مخمور اولان نر کسدن استه  
 مخمور اولان نر کسدن مراد مست و مخمور اولان کوزدر فتن برکسته نک کوکلانک  
 مست اولسنی بتلک ایسته سک اول مستلک وصفی انک کوزلندن استرسن اگر انک  
 کوزلنده خار علامتی و ارایسه انک درونی دخی مستدر و اگر انک کوزلنده اثر خار  
 بوغیسه انک درونی مست و مخمور دکادر که لاید درونده اولان صفت و حالتک  
 عکس و اثری بیرونده اولان اعضایه و سیمایه چیقسه کر کدر و اعضا و سیمایه درونده  
 اولان حالتله و صفتله دلیل اولسه و آتی تعریف قیلسه کر کدر انک چون الله تبارک  
 و تعالی حضرتلری ( بعرف المجرمون بسیماهم ) بیوردی و اصحاب رسول حقنیده  
 ( سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ) دیو کلام مجیدنده خبر و بردی که بونلرک  
 تنهاده اولان سجودنک آثار و انواری و جهرلنده پیدا و ظاهر اولش ابدی پس  
 فتن شراب محبتدن برعاشه کابی مست اولسه انک قلبنک مست الهی اولسنک  
 عکس و اثری ظاهرده اولان عینسه و ذاتنه خروج ایلر و انک خارجه اولان عینی  
 انک مست الهی و مخمور خیرر بانی اولدیغنه دلالت قبلرانک خارجه اولان عینده  
 مست حق اولغنه شهادت ایلر نیچه اثر و علامت ظاهر اولور و اول اثر و علامت  
 انک جان و دلنک مست الهی اولدیغنه دلالت و شهادت قبلر \* مشوی \*

چون ز ذات حق بعیدی وصف ذات \* باز دانی از رسول و معجزات \* معجزاتی  
 و کراماتی خفی \* برزند بر دل ز پیران صنی \* که درونشان صد قیامت نقد  
 هست \* کترین آنکه شود همسایه مست ) چونکم حق تبارک و تعالی حضرتلرینک  
 ذات لطیفندن بعید اولسن وصف ذات حق رسولدن و معجزاتدن آشکارا بیلورسن  
 حق سبحانه و تعالی عالم باطندن بو عالم ظاهری قولرینه کند بسنی بیلدر مکن اوتری  
 رسول کوندردی و اکا خار ق عادت قوت و قدرت و یردیکه انده اولان قوت  
 و قدرت سائر بشرده اولدی و اول خار ق عادت اولان قدرته معجزه دینلدی پس  
 اول رسول علیه السلام بو عالم ظاهرده اولان ناسه کلوب حق تعالینک ذاتندن  
 وصفاتندن پیغمبر اولدی و انبا و اخبار قیلدی بو اعتبار ایله اکا پیغمبر و نبی علیه

السلام دینلدی چونکم سن حق تعالینک ذاتی و صفاتی اندن بعید اولدیغک  
 اعتبار ایله بیلده سن انک ذاتی و صفاتی اللهک رسولندن بیلورسن و انک معجزاتندن  
 انک کمال قدرتنه و قوتنه استدلال قیالورسن چونکم رسول علیه السلامدن ظهوره  
 کلان معجزات ظاهره و آیات باهره نک دوری مرور قیلدی و نبوت ختم اولدی اول  
 معجزات حضرت نبی علیه السلامک مقامنک قائمتری و وارثلری اولان و لیلده  
 و صغیرده مخفی اولوب اکا کرامات دینلدی و معجزاتله کراماتک فرقی انجیق و لیلدن  
 صادر اولسه کرامت نپیدن صادر اولسه معجزه دینکدر لکن نحمدی و دعوا به  
 مقارنت شرط اولدی زیر ایلکسی یله خار ق عادتدر اما پیغمبر علیه السلامدن  
 ظهوره کلد که معجزه دینور و ولیدن ظهوره کلد که کرامت دینور اما اولایانک اصل  
 مقبول اولان کرامتی مخفی اولان کرامتدر و بویتلردخی کرامات معنوینک مقبوله  
 اولسنه دلالت و شهادت قیلشدر بیورر لکه برنوع خفی اولان معجزات و برنوع  
 خفی اولان کراماتک حقیقته بر اولدیغنه اشارت وارد که ایلکسی یله معنیده  
 خار ق عادتدر اما نپیدن صادر اولد قده معجزه دینور و ولیدن ظهوره کلد که  
 کرامت تعبیر اولور بعد عصر النبی اول معجزات صنی اولان پیرلک دروننده خفی  
 اولدی و انلرک دروننده اولان معجزه معنوی و کرامت خفینک اثری و برتوی مستعد  
 اولان طالب قلبنه طوقنور که اول پیرلک دروننده نقدر و نیچه یوز بیک قیامت  
 وارد که انلر نیچه یوز کره اولد کدن و فانی اولد قده فصره حیات الهیه ایله حی  
 اولشدر و حضرت حقله قائم اولق مرتبه سن بولشدر چونکم بونلرک دروننده  
 قیامت معنویه دن نیچه یوز بیک قیامت وارد که کترین قیامت اولدر که اکا همسایه  
 اولان مست و سکران اولور و عالم صور بدن فراغت قبلور ته کم صوری اولان  
 قیامت کلد که و ناس اکا مقارن اولد قده سکران اولور کما قال الله تعالی ( وتری  
 الناس سکاری و ماهم بسکاری و لکن عذاب الله شدید ) کذلک اولیای عظامک  
 باطننده اولان قیامته مقارن اولان ناسی دخی سن بصر بصیرتله انلره نظر ایلسک  
 سکاری کورر سن حال بو که بونلر ظاهره سکاری دکلددر و لکن بونلر حقنیده  
 عذاب الله شدید وارد عذب لذیذ و شیرین معناسنه در بونلر الله شرابنک شدت  
 لذتندن مست و مسکور اولشدر \* مشوی \* پس جلیس الله کشت آن نیک  
 بخت \* که پهلوی سعیدی بر درخت ) پس اول نیک بخت جلیس الله اولدی که  
 بر سیدک پهلوسنه رخت ایلندی یعنی اول بختی نیکو و طالعی سعادتلو اولان  
 طالب و سالک فی الحقیقه اللهله جلیس اولدی و حضرت حقله صحبت قیلدی که  
 بر سعید ورشید اولان عرشک حضورنه رخت و متاعنی ایلندی و کندوینی اکا  
 تسلیم ایلدی و انکله صحبت طوبدی نه کم ( من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس



مع اهل التصوف ( کلامی هم یوم منابه دلالت و شهادت قبلدی ﴿ مثنوی ﴾  
 معجزه کان برجادی زدائر \* باعصایا بحر باشق القمر \* کر اثر بر جان زند  
 بی واسطه \* متصل گردد به پنهان رابطه ) معجزه که او برجساد اوزره اثر  
 آوردی اول جادیا عصا و یا بحر و یا شق القمر در که عصا مارو بحر راه و ماه شق اولدی  
 نه کم حضرت موسی علیه السلام معجزه سی عصای اژدرها قبلدی ( فالق  
 عصاه فاذاهی ثعبان مبین ) آیتی بو که شاهد اولدی و دخی اول حضرت  
 عسایله وحی اولدی بی اوزره بحر آوردی بحر اون ابکی بول اولدی و هر بر بولدن  
 بر سبط کذر قبلدی و فردخی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم معجزه سیله  
 شق اولدی پس معجزه بونلرک وجودنه اولان تاثیر قبلدی اندن صکره بونلر واسطه سیله  
 بو معجزه لری کورن کسدرک قلبه ور و حنه اثر معجزه طوقنوب انلر اول رسول  
 ایمان کتور و ب تصدیق قبلدی ا کر رسولک اول معجزه سی بی واسطه جادات  
 متأثره جانه اثر اوره اول جائله پنهانده رابطه متصل اولور اول جانک نهانده  
 رابطه سی مؤثره متصل اولور دینسه دخی وجه در و خلاصه کلام اولدر که  
 نبیدن ظهوره کلان معجزه که اول معجزه مثلاً باعصا و یا بحر و یا قریجی جاد لردن  
 برجاده اثر آوردی و تاثیر قبلدی و اول متأثر اولان جاد واسطه سیله اول عصرده  
 اولان مؤمنلرک جائله اثر قیاب انلر اول مؤثره مؤمن اولدیله و اول واسطه ایله  
 تصدیق قبلدیله ا کر رسولک اول معجزه سی بلا واسطه طالب اولنلرک جائله اثر اوره  
 وانلرک درونسه تاثیر قبله لابد مؤثره انلرک جائله رابطه و تعاقب متصل اولور  
 وانلرک جائی حقیقی اولان مؤثره و آتمک رسولنه جادات اوزره تاثیر ایلین معجزه لری  
 کور مکسر تصدیق قیابور مؤمن اولور ﴿ مثنوی ﴾ برجادات آن اثرها  
 عاریه ست \* آن بی روح خوش متواریه ست ( جادات اوزره اول اثرلر عاریه در  
 اول اثرلر متواریه اولان روح خوشیدن اوزریدر یعنی معجزه رسولک جادات  
 اوزره واقع اولان اثرلری مثلاً عصانک ثعبان اولسی و بحرک منفاق اولوب  
 کالطود العظیم طورسی و ماهک منشق اولسی کی که جادات اوزره عاریتی ایدی  
 رسولک صدقنه دلالت و شهادت ایلکدن اوزری اول معجزه نک اثرلری جادات  
 اوزره بر مقدار طوروب پنه زائل اولدی و اول معجزه نک اثرلری اصل متواری  
 و پنهان اولان روح خوشیدن اوزری اولدی که مؤمنک روحی انی کوروب اول  
 واسطه ایله مؤثره ایمان قبلدی و اکا تصدیق ایلدی ﴿ مثنوی ﴾ نا از آن جامد  
 اثر کبر ضمیر \* حبذا نان بی هیولای خیر \* حبذا خوان مسیحی بی کی \* حبذا بی  
 باغ میوه مریمی ( تا کم اول جامد دن ضمیر اثر پذیر اوله حبذا نان خیر هیولا سنسر  
 حبذا بر مسیحک نقصاب سنسر اولان خوانی مسیحی ده بانسبت ایچون اولوب

نه کوزلدر مسیحیه منسوب اولان کلاک سز خوان دیمک دخی جائزدرنه کوزلدر  
 باغ سز مریمه منسوب اولان میوه هیولا اصله دیرلر مثلاً برخانه نک اصلی حجر و شجر  
 و ترابدر اکا هیولای خانه دیرلر پس هیولای نان خیر و هیولای خیر اون اولور  
 خوان مسیحیدن مراد حضرت عیسی علیه السلامه نازل اولان مائده در که  
 بی تعب و بی زحمت اول مائده حضرت عیسی علیه السلامه ( اللهم ربنا انزل علینا  
 مائده من السماء ) دیودعا ایلد که آسمان طرفندن نازل اولدی و انک قومی اندن  
 اکل قبلدی و بونده خوان مسیحیدن مراد ظاهرده اولان معجزه سز قلبه و روحه  
 نازل اولان غدای روحانی و مائده معنوبدر مثلاً ایمان و عرفان و ایقان کی و میوه  
 مریمیدن مراد حضرت مریمه بی کسب و بی سبب حق تعالی حضرتلرینک  
 قشندن کلان رزقدر که حضرت زکریا علیه السلام هر بار که اول مریمک اوزرینه  
 داخل اولسیدی انک قشده رزق کورردی نه کم سوره آل عمرانده حق تعالی اکا  
 منسوب اولان رزقندن اکا خبر و یروب دیدی ( کلامد خل علیها ذکر بالمحراب  
 وجدعندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا هومن عند الله ) و بو محله میوه  
 مریمیدن مراد نفسه معجزه صوری واسطه سنسر من عند الله کلان و حاصل  
 اولان رزق معنوی اولور و بو بیتین شریفینک تقدیری و تحقیق و تفسیری بویله  
 دیمک اولور که حضرت رسول خدادن ظاهر اولان معجزه نک جادات اوزره  
 اولان اثرلری متواریه اولان روح خوشدن اوزری عاریتیدر تا کم اول عصرده  
 حاضر اولان خلقک ضمیری اول متأثر اولان جامد دن اثر پذیر اوله و مؤثر اولان  
 معجزه صا حینه اقرار و تابع اوله اما هیولای خیر واسطه سنسر اولان اتمک نه  
 کوزلدر که خبره وانی یو غور مغه محتاج اولمیدن بر حاضر اتمک اوله و بر کر سنه نک  
 اول اتمک قارننی طوره بویله اتمک نه کوزلدر هیولای خیر محتاج اولان ناندن  
 بکدر پس بر ایمان که معجزه صوری واسطه سیله اوله و بر کسنه نک جائی اول معجزه  
 صوری واسطه سیله اولان غدای طویه معجزه صوری واسطه سنسر اولان  
 ایمان اندن محبوبه و مقبولتردر نه کم خبردن اولان ناندن اصل خیر اولمیدن الله  
 قشده بی تعب و بی زحمت بلا واسطه کلان نان محبوبه و مقبولتردر کذلک بی کم  
 و بی زحمت اولان مائده روحانی و نعم ربانی خو بر و محبوبه بتر شول معجزه صوری  
 واسطه سنسر حاصل اولان ایمان و عرفان خوانندن و کذلک باغ سز اولان  
 رزق مریمی باغ ایله و یاغچه ایله اولان میوه لردن و رزق لردن خو بر و محبوبه بتر  
 اولدیغی کی بر مؤمنک نفسه معجزه صوری واسطه سی اولمیدن من عند الله کلان  
 رزق روحانی و مائده ایمانی خوبتر و محبوبه بتردر انکچون حضرت رسول صلی الله  
 علیه و سلم معجزه سنی کوروب ایمانه کلان کسه نک ایمانندن حضرت رسول



عليه السلامی کور میوب بعد عصر النبی وجوده کلوب اکایمان کتورن کسند لک  
ایمانی افضل واقوی اولشدر و بونک تحقیقی جلد اولک آخرنه قریب بقیه قصه  
زید سر خنده \* پس بغیت نیم ذره حفظ **ککار** \* به که اندر حاضری زان  
صدهزار \* بیتک شر خنده مرور قتلشدر انده طالب اولنه \* **مثنوی** \*  
برزند از جان کامل معجزات \* بر ضمیر جان طالب چون حیات \* معجزه بحرست  
وناقص مرغ خاک \* مرغ آبی دروی این از هلاک \* کمالک جانندن معجزات  
طالبک ضمیر جانی اوزره حیات کبی اورر معجزه فی المثل بحردر و ناقص مرغ  
خاکبدر مرغ آبی اول معجزه ده هلاکدن ایمندر و کاملدن مراد بونده حقیقتده  
محمد صلی الله علیه وسلم حضرتلر بدر به ده هر شول و لیکه حقیقت محمدیه نک  
مظهری اوله و کندی عصر نده وارث محمدی وقائم مقام احدی اولوب طالبلره  
ارشاد و تریه قبله اول کمالک جانی حقیقت محمدیه به مرآت اولور و روح محمدینک  
معجزاتی انک آینه جاننده ظهوره کلور فخن اول قائم مقام نبوی اولان ولی کمالک  
جانندن اول معجزه نک پرتوی و اثری بر طالبک ضمیرنه طوقسه اکا کرامت دینور اما  
کرامتله معجزه نک حقیقتی بر در نه کم اصحاب کلامدن اکثر علمادخی بو مذهب به ذهاب  
اولشلر و بویله اتفاق قتلشدر که ولینک کرامتی انک متبوعی اولان نبی علیه السلامک  
معجزه سنک عکس و اثر بدر اولیای محمدی صلی الله علیه وسلم وجودلرنده اولان  
کرامات غلبه بو اعتبار اوزره حضرت محمد علیه السلامک معجزاتنک عکس و اثری  
اولور و ناقصدن مراد ایمانده و عرفانده ناقص اولان کسسه لر اولور و مرغ آیدن  
مراد ایمان و عرفان آینه اهل اولان مریدلر و طالبلر اولور و تقدیر کلام بویله دیمکی  
افاده قبلور که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ارثی اولان مرشد  
کمالک جانندن معجزات نبویه کرامات نامیله مسمی اولدیغی حالده طالبک ضمیر  
جاننده حیات کبی اورر و عقلنی و قلبنی و روحنی انک احباقیلور و طالب اول حیات  
قلبیه و قوت روحانیه بی کندی دروننده معاینه و مشاهده قبلور و یلور که اول  
حیات قلبیه و قوت روحانیه کندیکنک مظهر حقیقت محمدیه اولان مرشدنک  
جانندن ضمیرنه طوقندی و انک جاننده اولان معجزات نبویه و انوار و اسرار محمدیه نک  
عکس و آثاری کندیکنک جان و جنانته کلدی و پرتو صالیدی فی المثل معجزه بدر یا کبیر  
ایمانده و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلار مرغ خای کبیر مرغ خای در یاده نیجه  
هلاک اولورسه ایمان و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلار دخی بر وارث نبی اولان  
ولیدن اثر معجزه اولان کرامتی کورد کلرنده هم اکا انکار ایتمکله هلال اولورلر و اول  
بحر معجزه دن منتفع اولیوب محروم قالورلر اما مرغ آبی کبی اولان اهل ایمان  
و اصحاب ایمان اول بحر معجزه ده هلاک اولمقدن ایمنلردن زیر اول شیخ کمالک

جانندن بونلرک جاننده واصل اولان معجزه بونلری عاجز قیلز و بونلری مهلاک  
اولز بلکه بونلره قوت و قدرت و یرر و بونلر دخی اول قوت و قدرتی عین روح  
نبویدن یلور و کندی شیخی مظهر حقیقت محمدیه مشاهده قبلور پس هر وجهله  
انک وجودندن کلان آثار و حالات اکا نافع اولور \* **مثنوی** \* عجز بخش جان  
هر ناخبری \* لیک قدرت بخش جان همدمی اول وارث کمالک جانندن ظهوره  
کلان معجزه هر ناخبرمک جاننده عجز بخشدر و لیکن همدم اولان جانه قدرت بخشدر  
یعنی اول مرشد کمالک جانندن ظهوره کلان کرامت اگر چه هر بر نااهل  
وناخبرمک جاننده عجز و بر یچی و آتی ضعف و فنور مرتبه سنه ایر کور یجیدر  
ولیکن هر بر همدمک جاننده قوت و بر یچی و کمال مرتبه سنه ایر کور یجیدر  
\* **مثنوی** \* چون نیایی این سعادت در ضمیر \* پس ز ظاهر هر دم استدلال کیر \*  
که اثرها بر مشاعر ظاهرست \* و این اثرها از مؤثر مخبرست \* چونکم ای طالب  
بو سعادت سن ضمیر کده بویله سن پس ظاهر دن هر دم استدلال طوت که اثرلر  
مشاعر اوزره ظاهر در بواثرلر مؤثر دن مخبردر مشاعر مشعرک جمیعدر حواس  
خسته ظاهریه دیرلر پس توضیح معنی بویله دیمک اولور که وارث کامل اولان  
مرشد فاضلاک جانندن طالبک جاننده نور معجزه اورر و اثر کرامت البتہ تأثیر قبلور  
اما اکا اهل اولان دروننده آتی یلور و اهل اولیوب ناقص اولان آتی بولیوب عاجز  
قالور چونکم ای طالب سن بو سعادت بی معنی بواثر معجزه و کرامت اولان ولی  
شناسلخی ضمیر کده بویله سن وقائم مقام محمد علیه السلامی کبیرد آتی بلیه سن  
پس ظاهر اجساد باقوب هر دم ظاهر دن باطنه استدلال طوت الظاهر عنوان  
الباطن دیمشدر بو محققدر که باطنده اولان مؤثرک اثرلری مشاعر اوزره ظاهر در  
و بو حواس ظاهره اوزره اولان اثرلر باطنده اولان مؤثر دن خبر و بر یجیدر خلاصه  
کلام بودر که فخن سن کندی درونکده بر ولینک جانندن کلان کرامتی و سعادت  
بویله سن و انک اهل کرامت و صاحب سعادت ایدو کنی بلیه سن پس سکا آتی بیلک  
لازم اولور سه انک ظاهر نه باقوب ظاهر نده اولان آثار دن باطنده اولان مؤثره  
هر دم استدلال ایله که باطنده اولان مؤثرک اثرلری حواس ظاهره اوزره حقیقوب  
پیدا اولور و بو حواس ظاهرده اولان اثرلر باطنده اولان مؤثر دن طالبه اخبار  
قیلور مثلاً ولی الله دو ستنه دیرلر و بر کسه نک الله دوستی اولدیغنه انک حواس  
ظاهره سی الله بیور دینی امر اوزره اولدیغی دلالت ایلر و کذلک کلامی دخی  
باطننده ناطقه اولان نفسنک مرتبه سنه دلالت قبلور که لسان ترجان چناندر  
و کذلک اعضاده اولان افعال هم درونده اولان فاعلاک نه مرتبه ده اولدیغنه  
دلالت قبلور فخن بر کسه نک ظاهرده اولان جمیع احوالی و افعالی و اقوالی



حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم سنت سینه سینه موافق کورسک وانک  
جمله حواسنی امر حقه مطیع و منقاد اولمش مشاهده قبلسک بهر حال اول کسینه  
ولی الله دندر زیر اولی خدا اولین کنندی نفسنی شرع مصطفایه طایبق النعل  
بالنعل او یدیره من بلکه گاه اولور که شریعت مخالف و آداب طریفته مغایر اندن  
آثار نفسانی و افعال شیطانی ظهوره کلور وانک مشاعرته اول اثر پیدا اولور  
پس ظاهرده اولان اثرلردن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلک بوذکر اوانسان  
اسلوب اوزره اولور اما بواسطه دخی خیلی قوت و معرفت لازمدر که اول قوتله  
برکته ظاهرده اولان آثارلردن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلک قادر اوله  
و ظاهرده اولان افعال و اقوالدن باطنده اولان مؤثره مقام ونه مرتبه ایدوکنی  
بیله **مثنوی** \* هست پنهان معنی هردارو بی \* همچو سحر و صنعت  
هر جادو بی \* چون نظردر فعل و آثارش کنی \* کرچه پنهانست اظهارش کنی \*  
قوتی کان اندرونش مضمرست \* چون بفعل ایدعیان و مظهرست \* مثلاً هر بر  
دارونک معناسی پنهاندر یعنی هردارونک خاصیتی اول دارونک باطنده مخفی  
و پوشیده در مثلاً سحر کبی و هر جادونک صنعتی کبی که هر جادونک صنعتی اول  
جادونک وجودنده پنهاندر مادامکه انی اظهار ایلده چونک اول سحری فعله کتوره  
اول زمانده اول جادونک سحری و سحرده تقدیر استاد اولدیغی ظهوره کلور  
چونک سن اول ساحرک فعلته و آثارنه نظر ایلده سن اگرچه انک فاعلی و مؤثری  
معناده پنهاندر سن آنی اظهار ایلرسن زیر اشول بر قوت که اول قوت بردارونک  
دروننده و یابر ساحرک دروننده مضمردر چونک اول قوت فعله کله عیان و مظهردر  
چونک بومقدمه و بومثل معلوم اولدی استاد طریقت اولان برولی و برمرشدی  
بوکا کوره قیاس ایله که برولینک و مرشدک معناسی و خاصیتی و باطنده اولان  
قوتنی اگر بیلک استرایسک ظاهرده اولان افعاله و آثارنه نظر ایلده تاکن انک ظاهرده  
اولان آثارلردن باطنده اولان مؤثرنک قوتنه و مرتبه سنه عالم اوله سن بوعتبار  
ایله زمان سلفده کلوب بوجهاندن کذر قیلان و لیلک بیله اثرلینه نظر اولندقدده  
مرتبه لرنی و عمللرنک معرفت لرنی و مرتبه لرنک و احاطه ایلدیکی دائره بی مشرب  
و مذهب لرنی بیلک ممکن و قابلدر نه کم (مصراع) کلامندن اولور معلوم کشینک  
کنندی مقداری) دیشلردر لاید آثار مؤثره دلالت ایدیمیدر ایددی باطنده مخفی  
اولان مؤثرک نه مرتبه قوت و قدرتی و ارایدوکنی بیلک استرسک خارج عالمده  
اولان آثارنه نظر ایلده تا که انک نه مرتبه قوت و قدرت صاحبی اولدیغی ونه مرتبه  
قدر و مراتب و مقاماتی احاطه قیلدیغی ونه کونه فعل و صنعت قادر اولدیغی  
بیله سن و معلوم ایلده سن **مثنوی** \* چون با آثار این همه پیداشدت \* چون

نشد پیداز تا پیریزدت \* فی سببها و اثرها مغز و پوست \* چون بجویی جلگی  
آثار اوست) چونک آثار ایلده بوذکر اولنان شیلرک دوکلیسی سکا پیدا اولدی  
سنک ایزدک و صانعک تأثیردن نیچون پیدا اولدی یعنی نبینک باطنده اولان مثلاً اندن  
ظهوره کلان آثار سببیه مؤمن و عاقل اولنله معلوم اولدی وانک حق پیغمبر  
اولسی ثبوت بولدی و کذلک اولیای کرامک وجودی دخی انلردن ظهور ایلان  
آثار حسنه و افعال غریبه سببیه انلرمرید اولان و اعتقاد قیلان طالبلره پیدا  
و ظاهر اولدی و کذلک ادویه نیک خاصیتی نجر به ایلده بیلندی و ساحرک دخی  
سحری و صنعتک آثاری ظاهر اولغله اول ساحر معلوم اولدی چونک بوجه  
مؤثرلک وجودی آثاری سببیه سکا پیدا و آشکارا اولدی پس سنک خالق و صانعک  
بوقدر افعال عجیبه و آثار غریبه نیچون پیدا اولدی آفاقده و انفسده و هر دمده  
بوقدر آیاتی کوستر و بوقدر تأثیراتی اظهار ایلرکن اول سکا نیچون هر شئیندن  
ظاهر اولدی سیلر و اثرل مغز و پوست هر نه ایسه چونک استیه سن جمله سی  
انک اثرلری دکلیدر مصرع اولده اولان فی کله سی مصرع ثانیده اولان آثار اوست  
لفظنه صرف اولنور چون بجویی جلگی فی آثار اوست تقدیرنده اولور و بویتمده  
استفهام تقدیری معناسی وارد و تقدیر کلام بویله دیمک اولور که جمیع سیلر و جمیع  
اثرل جمله مغزل و پوستلر هر نه ایسه آثاری و جمیع اشیا چونک جمله سنی طلب  
قبیله سن و بونلرک اصلنی و حقیقتنی بیلک مراد ایلده سن جمله سی انک آثاری دکلیدر  
بومقرر و محققدر که بوجه اشیا جمیع انک آثاریدر و مؤثر حقیقی بوجهلده همان  
اولدر سائر اشیا و سابیط و اسباب منزله سنده در چونک آثارلردن مؤثره استدلال  
ایلده سن حضرت حق اگرچه ابطن من کل بطوندر بوعتبار ایلده اظهر من کل  
ظهور کور رسن و بوجهل آفاقده و انفسده اولان تأثیراتی همان اندن مشاهده  
قیام رسن **مثنوی** \* دوست کبری جبرهارا از اثر \* پس چرا ز آثار بخشی  
بی خبر \* از خیال دوست کبری خلق را \* چون نکیری شاه غرب و شرق را \*  
این سخن پایان ندار دای قباد \* حرص مارا اندرین پایان مباد) شیلری اثرلردن  
اوتری دوست طوترسن پس نیچون آثار بخش اولندن بی خبرسن یعنی مؤثر اولان  
شیلری اثرلردن اوتری و انلرک اثری سکا خوش کلدیکی ایچون انلری دوست طوترسن  
وانلره محبت ایدرسن پس نیچون سن اول شیلره آثار بخش اولان مؤثر حقیقیدن  
بی خبرسن اصل دوست طومغه لابق خود اولدر خلقی برخیدالندن اوتری دوست  
طوترسن یعنی بو مخلوقی خیال مشابه سنده اولان اثرلردن اوتری محبوب انخا ایدرسن  
پس شرق و غربک شاهنی نیچون دوست طومغه سن که بوقدر افعال عجیبه  
و آثار بدیهه اول پادشاه حقیقینک ارادت و قدرتیله ظهوره کلشدر و فی الحقیقه



هرشیده مؤثر همان اول اولمشدر غیرک تأثیری مجاز یدر چونکم رنجورک اثر نبضندن  
انک دروننده اولان مرض مؤثره استدلال اولنق مناسبتله بوقدر اسرار ومعانی  
سویلیدیلر بوقونه اسرار و کفتارک نهایی اولمدبغنه بویئلرله اشارت قیاب  
بیوررلای شاه و قباد منزله سنده اولان بومؤثراته و آثار و تأثیراته متعلق اولان  
سوز پایان طومر بوقونه سوزی سویلکده و بونوع معارفی و لطایفی نفل ایلکده  
واقع اولان حرصه بزم پایان اولمسونکده علوم و معانی به اولان حرص بغایت  
مقبولدر وانک استماعنه و کسب و تحصیلنه اولان حرص دخی مشروع و معقولدر  
انکچون الله تبارک و تعالی حضرتلری حبیبنه علمه قانع اولوب انک همیشه  
زیاده اولمسندن اوتری (وقل رب زدنی علما) بوبآیت کریمه علمه حرص اولنق  
افاده ایلدی و بوحديث شریف دخی علمه حرص اولنک فضیلتی بیان قیلدی  
نته کم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بیوردی (منهومان لا یسبحان طالب  
الدنیا و طالب العلم و هما لا یستویان اما طالب العلم فیرداد فی رضی الرحمن و اما  
طالب الدنیا فیرداد فی الطغیان) رواه ابن مسعود رضی الله عنه

رجوع بقصه رنجور \* باز کرد و قصه رنجور کو \* باطیب آکده ستار \*  
خو \* نبض او بکرفت و واقف شد ز حال \* که امید صحت او ید محال \*

ای مولانا اثر دن مؤثره استدلال ایلکده متعلق اولان کلماتی سویلکدن کیرودون  
رنجورک قصه سنی سویلکده ستار خا و اولان آگاه طیبیه یعنی اول ستار خویلو اولان  
آگاه و خبردار طیبیه اول رنجورک قصه سی نیجه اولدیسسه آنی سویلکده و اول  
طیب آگاه اول رنجور ایلکده نه کونه معامله قیلدیسسه انی بیان ایلکده اول طیب آگاه  
اول رنجورک نبضی طوندی و حالندن واقف اولدی وانک دروننده اولان مرضه  
شعور بوالدی که اول رنجورک صحت بولمق امیددی محال ایدی کوردیکه اندن  
صحت بولمق قابلیت یوق پس انک حالندن خبردار اولوب سن قابل علاج دکلسن  
دیدی بلکه ستارقله معامله ایلدی طیبیدن مراد بونده طیب الهی اولان مرضه  
ومر بی اولور و رنجور دن مراد امراض قلبیه صاحبی اولان مرضی نبض معنوی  
اولور فن برطیب الهی بر رنجور معنویک نبضی طوتسه و آثار ظاهره سندن  
و حرکات جوار حندن باطننده اولان مؤثره و محرکه استدلال ایدوب انک حالته  
واقف اولسه اگر علاج پذیر اوله جفتی بلورسه بومر ضک چاره سنی شونی ایشلمک  
وشونی ایشلمک در دیوب تعیین ایلر وانک علاج و تربیه سنی مشغول اولور و اگر انک  
صحت بولمق محال اولورسه و علاج پذیر اولدبغنی عیانه کلورسه بونظم شریفده  
ذکر ایلد کیری طیب آگاه اول رنجور تباهه نه دیدی ایسه اول طیب الهی

دخی اول معنوی اولان رنجور بویله دبر \* مشوی \* کفت هر جت دل نخواهد  
آن بکن \* نارود از جسمت این رنج کهن \* هر چه خواهد خاطر تو و امکیر \*  
تاکرد دصبر و پرهیزت زحیر \* صبر و پرهیز این مرض را دان زیان \* هر چه  
خواهد دل در آرش در میان (طیب اول رنجور ایتدی ای رنجور سنک کوکلک  
هر نه بی استرایسه ایلکده تا کم بورنج کهن سنک جسمکدن کیده هر نکم سنک خاطرک  
دیلر ایسه انی کند کدن کیرو طوتسه تا کم صبر و پرهیز سکا ایچ آفر بسی اولیه  
و صبر و پرهیز دخی بر طرفدن سنی آزرده ورنجیده قلبیه صبر و پرهیزی بومر ضه  
زیان یل هر نه بی که کوکلک استرایسه آنی اورتابه کتور و آنی ایشله و نه بی دیلر  
ایسک انی قیلغه باشله دیدی \* مشوی \* ایچنین رنجور را کفت ای عو \*  
حق تعالی اعملوا ماشئتوا) بویت سوره سجده حمده اولان آیت کریمه یه اشارتدر  
(قال الله تعالی اعملوا ماشئتم انه بما تعملون بصیر) بوبآیت کفره حقه سنده نازل  
اولمشدر اعملوا امری اگر چه بحسب الظاهر ترغیب ایچوندور ولیکن بحسب المعنی  
تهدید و ترهیب ایچوندور یعنی ای کافرلر سزاستدیککز کاری ایشلیک تحقیقا اول  
الله سزک ایشلدیککز شبی هر نه ایسه بصیر در اکا کوره جزاسنی و برر و معنای  
بیت بویله دیمک اولور که بو ذکر اولسان رنجور کبی علاج پذیر اولمین رنجور  
طیب نه دیدی ایسه ای عی حق تعالی دخی علاج پذیر اولمین وار شاد و تربیه بی  
قبول قیلین کافرله دخی (اعملوا ماشئتم) دیدی کانه بوبآیت کریمه بومعنائی افاده  
ایلدیکه ای قلبلرینک مرضی علاج پذیر اولمین کافرلر وای بنم طرفدن ارسال  
اولنان طیبیه تصدیق و اقرار قیلین رنجورلر چونکم سز کندی مرضلر کزه کثرت  
علاج ایلین طیبیه متابعت قیلر سز وانک سز تعلیم ایلدیکه اوزره عامل اولر سز  
پس سز هر نه دیلر سز انی ایشلیک جزاسی اگر خبر و اگر شرینه سز عا و اولور  
و هر کس نه عمل قیاورسه اول علی اگر احسان و اگر اساءت کندی نفسی ایچون  
قیلور (ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها) آیتی هم بومعنایه شاهد  
اولور و دخی (من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها) نص شریفی هم بومعنایه  
دلالت قیلور پس برکده ده ادب و حیا اولمد قدنصره اکا استدیکه شبی ایشله  
دینور نته کم اذالم تسخ فاصنع ماشئت حدیثی دخی بومضمونی مؤید اولور  
\* مشوی \* کفت هین روخیر بادت جان عم \* من تماشای لب جوی روم \*  
بر مراد دل همی کشت او بر آب \* ناکه صحبت را یسا بد فتح باب (چونکم اول  
رنجور طیبیدن اعمل ماشئت مفهومی اشدیدی اکا ایتدی ای جان عم سکا خیر  
اولسون بوری آگاه اول بن جوی کنارنک تماشاسنه کیدر مکه بنم کوکلم  
آبروان کنارنک سبیرن اسر پس اول رنجور کوکلک مرادی اوزره آب اوزره



طولندی و صوکنارنک سیرنه عزیمت و حرکت قبلدی تا کم صحت ایچون قبح باب بوله  
 واستدبکی علی ایتمک و مراد ایلدیکی سیره کتمکله اکاصحت کله و مزاجی مرض  
 و علتدن بری اوله \* مثنوی \* برب جو صوفی بنشسته بود \* دست و رومی  
 شست و پاک می فرود \* اوقفایش دید چون تخیلی \* کرد اورا آرزوی سبلی \*  
 بر قفای صوفی خیره پرست \* راست می کرد از برای صفی دست \* کارزوراکر زانم  
 نارودد \* آن طیبیم گفت کان علت شود ( چونکم اول رنجور مقتضای قلبی اوزره  
 بر ابرق نکارنه کلدی اول ابرق نکارنده بر صوفی اوتورمش ابدی الی و یوزنی  
 یوردی و پاکک زیاده ایلدی اول رنجور صوفینک قفاسنی کوردی بر تخیلی  
 کی اول صوفی به بر سبلی آرزوسنی ابتدی یعنی بر تخیله منسوب و خیال ایلکه  
 مخصوص کسه کی اول بیمار اول صوفینک اکسه سنه بر طبانجه اوردی آرزوسنی  
 تخیل ایلدی خیره پرست اولان صوفینک قفاسنی اوزره ضعفدن اوتری الی راست  
 ابتدی خیره بغور شور باسنه دیرل بونده خیره پرست اوت پرست دیمکدن کنایه  
 اولور ولوت پرست دیموب خیره پرست دیمیری انلر اکثری بلفور پلاونه و شور  
 باسنه مائل اولدیغنی و اکثر آتی اکل قیلدیغنی اشعار قیلور یعنی ولوت و پونه حر بص  
 اولان صوفینک اکسه سی اوزره طبانجه اوردی اوتری اول بیمار الی راست  
 ابتدی کندوسنه بوبله دیوکه اگر قلمده اولان آرزوی سورمز اسم و دروغندن  
 اخراج قیلز اسم تا کم اول آرزود روغندن کیده اول طیب بکادیدیکه اول  
 آرزو علت اولور و بنم مرضی زیاده قیلور ایلدی بنم قلمده بوضوفی به بر طبانجه  
 اوردی آرزوسنی واردر پس بر مقتضای امر طیب اول طبانجه بی بوضوفینک  
 قفاسنه اوردی و قلبی بو آرزودن خالی قیلدی لازمدر دیدی بونده تنبیه اولدر که  
 اکثر بیمارک مزاجی مختل اولدیغندن عقل و فهمه دخی فساد و خلل کلوب طیبیک  
 سوزینی و رمزنی راست فهم ایلکه قادر اوله مزوانک قلبی دخی کندی به نافع  
 اولان برشی آرزو قیلله مز بلکه بو کونه غیره اید اوجفا ایتمکی آرزو ایلر طیبیک  
 بوکا کوکک نه استرسه و آتی ایشله دیسی اصلا سن علاج پذیر اولر سن و صحت  
 بولر سن دیمکی افاده ایلدی بومر بض بو نکته بی برخوش فهم ایتموب قیاس  
 ایلدی که طیب بوکاوار کوکک نه استرسه آتی ایشله تا کم اول استدبکی ایتمک  
 و آرزوی درونی اجرا و انفاذ ایلکه صحت بوله سن و علت و مر ضدن قورتلنه سن  
 دیمش اوله نه کم اکثر علاج پذیر اولین جاهل و غافل مر شد و مز بی اولان طیب  
 الهی زیاده ببحضور اولد قده و انده علامت حرمان و شفا مشاهده قیلد قده وار سن  
 پلور سن کوکک نه استرسه آتی ایلله دیرل اول احق بوسوزی ابوسوز صواب  
 و کندیسنه نافع بیلوب اول طیبیدن دور اولور و نفستک مقتضا و مشتهای اوزره

سیر و حرکت قیلور و صبر و پرهیز بکاضر در دیوب حضرت قرآنی کندینک  
 مرادی اوزره تاویل قیلور نه کم اول رنجور طیبیک سوزونی و نکته سنی راست  
 فهم ایلوب طیب بکا عمل داشت دیدی بنم کوکلم ایسه بوفقیه طبانجه اوردی  
 آرزو ایلدی پس بو آرزودن صبر ایتمک ایسه بکا تهلیکه کلدی بر کسه نفسنی  
 تهلیکه به القایتمک جائز اولدی لازم کلدیکه بن بو آرزوی اجرا ایلیم دیو تاویل  
 باطل سمته ذاهب اولوب اکثر فهملکندن دیدی \* مثنوی \* سبلیش اندر  
 برم در معرکه \* زانکه لا تلقوا بایدی تهلیکه \* تهلیکه ست این صبر و پرهیز  
 ای فلان \* خوش بگویش تن مزین چون بدلان ( اول صوفی به معرکه ده سه  
 ایلتمکده اولورم و اکا طوق قلمده و زجت قیلد قده قفاسنه بر سه ایلوب اورورم اندن  
 اوتریکه حق تعالی ( لا تلقوا باید یکم الی التهلیکه ) یوردی بو آیتک تفسیری جلد  
 اولک آخرنه قریب مر ترضی حکایه سنده مرور ابتدی یعنی اولی رنجور ابتدی  
 بن بوضوفینک قفاسنه انکچون معرکه قیلد قده سه اولور و معرکه حق تعالی کلام  
 مجیدنده سز نفسکری تهلیکه به القایتمک دیونهی ایلدی پس ای فلان رنجور  
 بوضبر و پرهیز سکانست تهلیکه در که طیب بکابوبله دیدی ایلدی اول صوفی به  
 خوش اورا پس اوله بددلر کبی بددل قور قفده دیرل یعنی قور قفلر کبی  
 سکرت ایدوب صبر قیلله بلکه مر ادک اکا اوردی اولد قده وارث اولان مر شد  
 و مرنی اولان ولیرک و عالمک کلامنی کز فهم ایلوب انلر کلا سنده اولان رموز  
 و نکاتی ببله میوب کندی نفسلرینک هوامی و اشتها سی اوزره بونلرک کلماتنی تاویل  
 قیلان رنجورل اولور و بونلر کندی در و تنده بوبله تخیل قیلور که بر خسته ل  
 و شکسته ل ز بزه نفسمز آرزوسندن صبر و پرهیز ایتمک عین ضرر اولور بلکه موجب  
 هلاک اولور نفسی ایسه هلاک القایتمک جائز دکلدر لازم کلدیکه نفسمز هر نه بی  
 آرزو ایدرسه اکا ویره وز بزه بوفأده اولور اگر غیر ببله ضرر قیلور سه ده دیرل  
 و نفسلری حرامدن و ظلمدن هر نه بی مر اد ایلر سه اتی ایشلرل بوطائفه به مباحیون  
 دیرلر که هر نسنه بونلرک قتده مباح اولمش و بونلر کندی نفسلرینه حرامی  
 الضرورات تبیح المحظورات دیوب کندیلری خسته و مضطر عد ایلوب مباح  
 بیلشدر \* مثنوی \* چون ز دش سبلی بر آمدیک طراق \* گفت صوفی هی  
 هی ای قواد عاق \* خواست صوفی تا دوسه مشتش زند \* سبلیت و ریشش  
 یکایک بر کند \* باز اندیشید از ضعف درا \* گفت اگر مشتی زخم کرد دفنا  
 چونکم اول بیمار اول صوفینک قفاسنه بر سه اوردی بر طراق کلدی یعنی انک  
 سه ایلله صوفینک قفاسنه اورم سندن بر صدا ظاهر اولدی صوفی اول بیمار دونوب  
 دیدی هی هی ای عاصی کیدی قواد کیدی و عاق عاصی معناسنه در یعنی ای



عصیان ایدیحی قلبان آگاه اول نه ایلرسن دیدی اندنصره صوفی هم استبدیکه  
اول رنجوره برایکی یومرق اوره انک صفاتی و یقنی بر رفوریه واکا ایدیکه ستمدن  
اوتری تأدیب قیله و محکم ضرب اوره کبرو رنجورک ضمه فسدن اندیشه ایلدی  
کندیسنه دیدیکه اگر اکا یومرق اور رسم فنا اولور و فی الحال اولوب بکافصاص  
لازم کلور پس اکامشت اور مقصدن صبر قیلوب آتی دو کندن پرهیر ایلدی پس بورنجور  
سله زندن مراد کیم ایدیکه بیسان ایلکه شروع ایلوب یوررل \* مثنوی \*

خلق رنجوردق و بیچاره اند \* وز خداع دیوسیلی باره اند \* جله در ایدای بی  
حرمان حریص \* در فقای همد کر جویان نقیص ( خلق دق رنجوری و بیچاره  
درلر و دیوک خدا عتدن سبلی باره درلر دق جایه مشابه بر مضعف مر ضد که  
عاقبت صاحبینی هلاک ایلر باره بونده حریص معناسنه در یعنی بو خلق عالمک اکثری  
رنجور دق اولان کبی رنجورلر وهم چاره سزلردر که مر ضلرینه چاره اولمقدن  
قالملر و صحت قلبیه دن محروم اولملر درو شیطانک فکر و خدعه سندن بی کنناهلرک  
قفاسنه سبلی اورمغه حریص لر در جله سی بی جرم اولنلرک ایداسنه و بی کننا  
اولنلره جفا قتلغه حریص لر در بری لر ینک قفاسنده نقیص طلب ایلجیلر یعنی  
بری لر ینک ایدنجه عیب و نقصان استیجیلر در مثلاً بر فقیری کور سه لر انک  
قفاسنده دیرلر بوخیره پرست صوفیدر و بردرویشی کور سه لر بو کدا چشم بردنی  
ور ذیل کسدر دیرلر وار دنجه بو کونه طعنه اوررلر کندی حالنده اوللره کونا  
کون جفالر و ایدلر قیلورلر \* مثنوی \* ای زندنی کنناهارا قفا \* در فقای  
خود غمی بینی جزا \* ای هوار اطب خود پنداشنه \* بر ضعیفان صقع را بگم شته )  
ای بیکنناهلره قفا اور یحی وای بی جرم اولنلره اذا وجفا ایر کور یحی سن کندی  
قفا کده جزایی کور مر سن یعنی سنک بر بی کنناهاره اور دینک قفانک و ایر کور دینک  
ایدا و جفانک اکسه سنده اولان جزاسنی کور مر سن و سکا اول ستم و جفادن اوتری  
نه عقاب اواسه کر کدر آتی بیلر سن ای هوای نفسنی کندیسنه طب ظن ایلش غافل  
یعنی نفسک مشتها و مقتضاسنی کندی درد ینک دفعنه علاج و شفا زعم ایلش  
جاهل و بو اجلدن ضعیفلر اوزره سله بی حوله ایلش ظالم و باطل \* مثنوی \*

بر تو خندید آنکه گفت این دواست \* اوست کا دم را بکندم رهنماست \*  
که خورید این دانه ای دو مستعین \* بهر دار و تانک و ناخالدین ( سنک اوزرینه  
کولدی اول کسه که سکا بود و ادر دیدی یعنی سنی مسخره لغه آلدی و سنی استهزا  
قیلدی شول شیطانکه سکا مراد نفسکی و مشتهای جسمکی هر نه ایهسه و یرمک  
دوا در دیدی اول ابلیس پرتلیسدر که آدم علیه السلام حضرتلرینه جسته  
بغدای بیکه یول کوستر یجیدر و صورت صلاحدن کلوب آدمه حوایه بویله

دیجیدر ای ایکی مستعین بودانه بی دارو و شفا دادن اوتری بیکز تاجنت ایچره سز  
ایکیکز خالد لردن اوله سز مستعین عینک کسر یله اسم فاعلدر صیغه مفرد در  
معاونت طلب ایدیحی معناسنه شمعینک فتحیله اوقنور دیمسی مناسبتدن قتی بعیددر  
خالدین دالک کسر یله اوقنور که خالدک جمع مذکر سالددر و بو یتلر سوره اعرافک  
اولنلره قریب اولان بو آیتلره اشارت اولور حق تبارک و تعالی حضرتلری ابلیسک  
آدم ایلره حوایه کلوب صورت صلاحدن اضلال و اغوا ایدیکه بو کونه حکایه  
یوررلر ( وقال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة ) یعنی شیطان دیدی آدم و حوا  
علیهما السلامه سزنی نهی ایلدی ربکز شول شجره کندمدن ( الا ان تکونا  
ملکین ) مفعول له در علی تقدیر المضاف ای کراهه ان تکونا ملکین یعنی الاسرک  
ملک اولمکزی کراهندن اوتری نهی ایلدی ( اوتکونا من الخالدین ) و یا خود  
ملک جسته خلود کز کراهتی ایچون نهی ایلدی محصل اگر برسکز بو شجردن  
ملانکه صفتیله متصف اولوب باغ جسته مخلد اولور سز ( وقاسمهما ) و آدمه  
حوایه شیطان قسم ایلدی مفاعله باندن اولسی مبالغه ایچوند ( انی لکما  
لن اناصحین ) تحقیق این سره ناصح لر دیم دیدی \* مثنوی \* اوش اغزانید  
اورادر قفا \* آر قفا واکشت وکشت این راجزا \* اوش اغزانید سخت اندر زلق \*

ایک پست و دستگیرش بود حق ) اول شیطان اول آدمی اکافقا اورمغه و سله  
چالقه طبرندردی حتی جنت ملکندن سورلیکه و بودار محنته کلمکه سبب اولدی  
اما اول قفا کبرودوندی و بو شیطانه جزا و سزا اولدی و معناده سله بی شیطانک  
قفاسنه آدم اوردی اگر چه اول شیطان اول آدمی طبرنقلقه قتی طبرندردی  
ولیکن حق تعالی حضرتلری انک معین و ظهیر و دستگیری اولدی پس شیطانک  
آنی محکم طبرندر مسندن اکا ضرر اولوب بلکه نفع اولدی و معینده ضرر شیطانه  
کادی \* مثنوی \* کوه بود آدم اگر پمار شد \* کان تر یا قست و بی اضرار شد )  
آدم علیه السلام حضرتلری فی المثل کوه ایدی اگر چه پمار اولدی کان تر یا قدر  
و اول پمار اولسی اکا بی اضرار اولدی یعنی آدم علیه السلام حضرتلری وقار  
و سبکینده و تمکین و ثباته و علم و معرفته برجبل راسخ کبی ایدی اگر چه کننا  
و خطائله پمار اولدیکه خطا و عصیان فی المثل مار کیدر ولیکن اول آدم تر یا ق  
علم و معرفت معدنی ایدی انکی چون خطا و عصیان اکا ضرر و یرمدی نه کم حیه  
و دعبان طافه ضرر و یرمز \* مثنوی \* نو که تر یا ق نداری ذره \* از خلاص خود  
چرا بی غره \* آن تو کل کو خلیلانه ترا \* و آن کرامت چون کلیمت از کجا \* تا نبرد نیفت  
اسمعیل را \* تا کنی شهره اقر نبل را ) سنکه بر ذره بر تر یا ق طوتمز سن بودخی  
وجه درسکه بر تر یا ق طوتمز سن آدم پیغمبر علیه السلامه نسبت ذره سن کندی



خلاص کردن نیچون غره سن انك كبی کوه برتر باق اول مکار وعافك حیلہ ومکردن  
خلاص اولیچق سن بن شیطانك مکردن خلاص دیك ومغور اولق ندن اوتریدر  
باخصوصه کسدن کندی وجود کده علم ومعرفدن برزده قدر تر باق طومبه سن  
وشیطان سنی زهرالد کده اکاتوبه واثابه برچاره ایتیه سن اگر سن دیرسنکه بن  
حضرت حقه متوکلم اگر بنی ناره انارسه ده راضی امهر نیجه بیلورسه کندیمی اکا  
تغویض وتسلیم ایشم سکا حضرت خلیل علیه السلام کبی توکل ایلک قنی که نرود  
آنی ناره القابله کده حق تعالی به اولان کال توکلندن حضرت جبریل علیه السلامدن  
معاونت طلب ایلدی واول کرامت حضرت کلیم الله علیه السلام کبی سکاقتدن  
تا کم سنك تیغك اسمعیل علیه السلامی کسمیه بومصرع بیت اولده واقع اولان  
حضرت خلیل علیه السلامه کوره درناکم قعر نیلی شاهراه ایلده سن بومصرع مصرع  
ثانیده واقع اولان حضرت کلیم علیه السلامه کوره در بویتلرده لف ونشر غیر  
مرتب او اور وتقدیر کلام بویله دیك اولور که خلیل علیه السلام آساکا اول  
توکل ایلک قنی که تا کم سنك تیغك اسمعیل بوزخانی کسمیه قصه سی مشهوردر  
ونیجه کره دخی مرور ایشدر واول کرامت حضرت کلیم الله علیه السلام کبی  
سکاقتندر ناسن نیل دریا سنك قعرنی شاهراه ایلوب اندن آسوده کجه سن وفرعون  
نفسك شرنیدن سالم اوله سن وامان بوله سن چونکم سنده بوقوت وبو کرامت  
اولیه پس نیچون مغرور اولور سن وکنندیکی خلاص اولمش صانور سن  
﴿ مثنوی ﴾ کر سعیدی از مناره اوفتید بادش اندر جامه افتاده رهید \*  
چون یقینت نیست آن بخت ای حسن \* تو چرا بر باد دادی خویشقت (اگر بر سعید  
مناره دن دوشدی اید بادانك جامه سنه دوشدی وقور تلدی چونکم اول بخت  
سنك ای حسن یقینك یوقدر سن نیچون کندیکی باده وردك بو پندرسؤال مقدره  
جواب اولق طریق اوزره هم مثل موقعنده واقع اولمشدر کانه بعض مغرور  
بویله دیرلر که عصیان انبیا علیهم السلامدن بیه صادر اولمشدر و نیجه سعاددن  
ظهوره کیشدر وانلره ضرر قیامشدر پس رب معصیه میونه موجبه بعض  
معصیت میونه در بواشمالدیکم معصیت هم بکاضر و برمیوب میونه اولور بویله  
دین عاصی به مثل طریقله جواب و برمیوب برورلر اگر فی المثل بر سعید بر مناره دن آشفه  
دوشسه فضایله وامر حقله بر محکم بادانك جامه سنه طولسه واول کسه هلاک اولیوب  
خلاص اولسه بونادر الوقوعدر چونکم سکا ای کوزل بویله بخت وطالع صاحبی  
اولمغه یقین یوقدر وسن کندیکک خلاص اوله جغکی بیلر سن پس نیچون کندیکی  
باده وایه و بررسن و مناره دن آشفه دوشورر سن طوتهلم که حضرت آدم علیه  
السلام مناره دن دوشمش اکاضر اولیوب نفع اولمش سن نه بیلورسنکه سکا دوشمش

ضرر اولیه و معصیت زیان قلیبه ﴿ مثنوی ﴾ زین مناره صد هزاران  
همچو عاد \* می فتادند و سر و سر باد داد \* سر نکون افتاد کا ترا زین منار \*  
می نکرتو صد هزار اندر هزار ( بومناره دن صد هزاران قوم عاد قومی کبی  
دوشدیلر و سری و سری باده و پردیلر باد دادند تقدیرنده اولور می فتادند بوکا  
دلات قیلور و مناره دن مراد سعادت مرتبه سی اولور یعنی بومناره کبی اولان  
مرتبه سعادتدن عاد قومی کبی صد هزاران قوم دوشدیلر و سرلر فی و سرلر فی باد  
هویه و پردیلر و هلاک اولدیلر بومناره کبی اولان سعادت مرتبه سندن باشی آشفه  
دوشمشلره سن نظر ایله نیجه یوز بیک قوم ایچره نیجه یوز بیک وارد که سعادت  
مرتبه سندن اسفل السافین اولان شقاوت زمبند دوشمشلردر و انده هلال اولمشلردر  
﴿ مثنوی ﴾ تور سنبازی نمیدانی بقین \* شکر باها کو و میرور زمین \*  
برمساز از کاغد و از که میر \* که در آن سودایی رقتست سر ( سن ای ناقص  
المعرفه اولان رسنبازلخی یقینا بیلر سن ایاقلوک شکر دن ایله و براوزره یوری رسنباز  
ایده او یتان جانبازه دیرلر اما بونده مراد انبیاء عظام و اوایه کرام اولور که انلر  
طریق ایپنده رسنبازلر و حقیقت یوانده جانبازلر در جانباز اولان کسه ر سن اوزره  
کیف مایشاء کیدوب کلکه قادردر اما برکسه اکا تقلید ایله بندخی رسنبازلر ایدرم  
دیوب بلایقین کندیک صنعتی دکل ایکن برایه چیقوب انده یوریکه قصد ایلسه  
بر قاج قدم کتدین اندن دوشوب هلاک اولق مقرر در پس اکا زمین اوزره دوز  
یورویوب اول نعمتک شکرنی بیلک اولیدر پس شول کسه لر که مجرد انبیا علیهم  
السلام و اولیای عظامه تقلید ایتمکله شهوات نفسانیه و مقتضیات جسمانیه ایپلرنده  
بزدخی بورورز دیوب مشتهای نفسانی ایپندن برایه چیقغه قصد ایلسه انده  
رسنبازلر ایتمکله قادر اوله میوب اندن دوشمش و هلاک اولسی مقرر اولور چونکم  
نااهل سن رسن شهوات نفسانی اوزره یورویوب یقینا اقتدارک اولیه سائر اس  
کبی سن هم امر اولندیک اوزره زمین شریعتده یوری وعقل و روحك قدملرینك  
شکرنی ایله وحد کدن زیاده تجاوز قیلله کاغددن قناد قوبرق دوزمه و طاغدن  
اوچه زیرا اول سوداده چوقلق باش کتشدر یعنی ذاتندن پروبال اولان طوره  
تقلید وتشبیه ایدوب کندیکه کاغددن پروبال دوزوب بزبو کسک طاغدن آشفه  
اوچه که بو اوچق سودا سنده چوق باشلر کتمش و چوق کسه لر تقلید ایلله اوچق  
استد کده ترک سر ایشدر پس محقق اولان انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک  
عقلاری و فہملری قنادلری بررسنه واصلدر انلر هواده پرواز ایلین طیور کییدر  
اگر بر یوکسک مرتبه دن کندیلرین آتسلر جناحین علم و عمل ایلله پرواز ایدوب  
کندیلر بنی هلاک اولمقدن قورتلار و آشفه دوشمشلر هم اول جناحینله هلاک



مرتبه شدن خلاص اولوب نجات بواورل اما ای نااهل سن اثره تقلید و تشبیه  
ایتمکه کاغد اوزره بازبان علمدن و عملدن مجازی و عاریتی جناحین دوزوب  
بر یوکسک مرتبه دن کند یکی شهوات نفسانی و مقتضای جسمانی اسفلته القا  
ایتمک اول عاریتی پرله پرواز ایتمکه و کند یکی خلاص قیلغه قادر اوله میوب لابد  
اسفل السافلینده کیدرسن و کند یکی ضایع و هلاک ایدرسن اولی اولان بودر که  
همان بیوردقلری اوزره زمین شریعتده یور بوب بر بسته اولان پروبال عقلیه  
ایله هوا و هوس جانینه پرواز اینک قصدندن حذر ایلیه سن پس اول صوفینک  
قصه سی مناسبتیه بوقدر معارفی بیوردقلرند نصکره بنده اول صوفینک حالی بیان  
ایلمکه رجوع ایدوب بیورلر \* مثنوی \* کرچه آن صوفی بر آتش شد زخشم \*  
لینک او بر عاقبت انداخت چشم ( اگرچه اول صوفی خشمین بر آتش اولدی ولیکن  
اول چشمی عاقبتیه آندی یعنی اگرچه اول مضروب اولان صوفی رنجورک اکا  
طبا نجه اور مسندن پر خشم اولدی و غصه کلدی و اول دخی اول رنجوره بر قاج  
مشت اور مق استندی ولیکن اول صوفی عاقبتیه نظر ایدی و اول کارک خاتمه  
و نهایی تفکر قیلدی و نهایت امره ناظر اولدی \* مثنوی \* اول صف  
بر کسی ماند بکام \* کونکیرد دانه بند بدمام \* حبذا دو چشم پایانبین راد \*  
که نکه دارند تن را از فساد ( صفک اولی کام ایله بر کسه اوزره قالور که اول دانه بی  
طوعمیه دامک بندنی کوره یعنی مقام و مرتبه نیک اولی مراد ایله و دولت ایله شول  
بر کسه نیک اوزرینه باقی قالو و دایم اولور که اول کسه بر شینک همان اولنده اولان  
حظ ولذتی طوعمیه بلکه انک نتیجه و عاقبتیه نظر ایلیه دانه دز مراد بونده هر شینک  
اولنده اولان حظ ولذت و دامدن مراد انک آخرنده اولان قید و محنت اولور پس  
هر کم صف اولده دانه بی کور میوب دامه نظر قیلسه و بر شینک اولنده اولان حظ  
ولذته باقیوب آخرنده اولان درد و محنته ناظر اولسه اول کسه اول صفده و آخر  
صفده مراد ایله اولور و دامه گرفتار اولمقدن قورتلوب آسوده قالور حبذا شول  
عاقل و کامل اولان کسه نیک ایکی پایان کور یجی کوزنه که اول ایکی کوز تنی فساددن  
نگاه طوئر یعنی نه کوزل و محبوبدر شول عاقل و کامل ایکی کوزلری که پایانبین اوله  
و هر شینک عاقبت و خاتمه سنه نظر قیله و انک اول ایکی کوزی بدنی فساد و هلاکدن  
حفظ و حراست قیله و شر و ضرر دن اکا پاسان اولهز \* مثنوی \* آن زبایان  
دید اجد بود کو \* دید دوزخ را هم اینجا موبو \* دید عرش و کرسی و جنات را \*  
تادریدا و پرده غفلات را ( اول پایانبین اولان ایکی کوز حضرت اجد صلی الله  
علیه وسلم پایان کور مسندن ایدیکه اواحد علیه السلام دوزخی هم بونده موبو  
کوردی آن لفظی بیت اولده اولان دو چشم پایانبینه اشارت اولور کو که اول لفظندن

مخففدر دید اجد لفظنه مضاف اوقفور پایان دید پایانبین معنایه وصف ترکیبی  
اواور و تقدیری بویه دیمک اواور که حبذا شول راد و جواد اولان کسه نیک ایکی پایان  
کور یجی کوزلینه که اول ایکی پایانبین اولان کوزلر اجد علیه السلام حضرتلرینک  
پایان دیدندن اولدی و اول حضرتک نتیجه و غایت کور مسندن ظهوره کلدیکه  
اول حضرت علیه الصلوٰه و السلام بوعالمده دوزخ که کفر و انکارک و اعمال  
سینده نیک نتیجه و ثمره سیدر موبو کوردی و عاقبت کار بوندیاده ایکن نظر ایر کوردی  
اول حضرت عرشی و کرسی بی و جنتلری بوندیاده ایکن کوردی تا کم اول حضرت  
علیه السلام غفلتله پرده سنی برندی و اول پایان بینک واسطه سیله جماعت مسلیندن  
حجاب غفلاتی ازاله ایدی \* مثنوی \* کرهمی خواهی سلامت از ضرر \*  
چشم ز اول بند و پایانرا نکر \* ناعدمهارا بینی جله هست \* هستهارا بینکری  
محسوس پست \* ابن بین باریکه هر کش عقل هست \* روز و شب در جست  
وجوی نیست ( اگر سن ای مؤمن و عاقل ضرر دن همیشه سلامت استرایسک  
کوزی هر شینک اولندن باغله آخرنه نظر ایله چونکم سن اول بین اولمقدن گذر  
ایدوب آخر بین اوله سن حتی عدملری وار کور رسن هستلره محسوس پست نظر  
ایلسن یعنی ضرر لر دن سلامت استرایسک کوزی هر شینک آخرنه و خاتمه سنه  
اقبالیه بواستبار ایله جله یوق و فانی اولان شیلری موجود کوره سنکه ( وان کل  
لما جمیع لدینا محضرون ) آیت کریمه سنک موبجبه هر شینی که الان معدوم  
کور بنور اول الله قنده موجود و حاضر در و بواستبار ایله هم حالا هست اوللره  
محسوس و آشکارا پست نظر ایلیه سن یعنی بوحالا موجود اولان شیلری آشکارا  
حسسه پست و ذنی کوره سن اگر عاقبت بین اولمغه و معدومی موجود کورمکه  
و هنوز وجوده کلین شئی طلب قیلغه قادر دکل ایسک باری بونی کور که هر شول  
کسه نیکه عقلی واردر کجه و کوندز اول کسه نیستک جست و جوینده در یعنی  
هر عاقله نظر ایله کور که اول عاقل روز و شب معدوم اولان شئی طلب  
قیلغه در \* مثنوی \* در کدانی طالب جودی که نیست \* درد کانه طالب  
سودی که نیست \* در مزارع طالب دخلی که نیست \* در مغارس طالب  
نخلی که نیست \* در مدارس طالب علمی که نیست \* در صوامع طالب حلمی که  
نیست ( مثلاً کدالقه بر جودک طالبی کیم دکلرد دکانلرده بر سودک  
طالبی کیم دکلر یعنی کدا لقمه و دیلنجیلکده اولان کسه بهر حال بر جودک  
طالبی سدر که اول جود عدمده و ضعیفده در پس اول کدا لقمه اوللره معدوم  
اولان جودی طالب اولورلر کذلک هر دکانده اوتور انلر البته بر سودک طالبی سدر  
اول سود عالم غیبده در حاضر اولمش و انک الله کلمه سدر مزارعه لده هر دخلک



طالب کیم دکلدر و مفرسارده برنخلک طالب کیم دکلدر یعنی هر تقدیر اکجی واریسه  
بهر حال مزرعده لده بردخل و محصولک طالبیدر که اول دخل و محصول عدمه  
و عالم غیبده در پس اول اکجی غائب و معدوم اولان دخلی طالب اولمش اولور  
و کذلک دیکمه دیکه جگ برلده خرما افاجنی استین کسسه طلب ایلر که اول  
خرما افاجنی هنوز دخی چکر دکن حاصل اولمش و ظهوره کلمش اوله و مدرسه لده  
برعلک طالب کیم دکلدر و صومعه لده برحک طالب کیم دکلدر که مدرسه لده  
اولمش برعلک طالبیدر که هنوز اول علم کنندی به حاصل اولمش و آتی بتامشدر  
کذلک صومعه لده اولمش برحک و برصفت حیده نک طالبیدر که هنوز اول  
صفت حیده یه اول کسه واصل اولمش وانی کنیدیسه خلق و خوی قیلمشدر  
اما که نیست لفظلری استفهام اولیوب معنی بویه اولسه هم جائزدر هر شول کسه که  
عقلی وارد کد القده بر جودک طالبیدر که اول جود بوقدر و دکانلده اوتوران  
برسودک طالبیدر که اول سود بوقدر یعنی اگر جود و اگر سود هنوز اولمش واصل  
اولمش غایبه در و کذلک زار علم مز ارعه بر دخلک طالبیدر که اول دخل بوقدر  
و مفرسارده برنخلک طالبی که اول نخل بوقدر مدرسه لده برعلک طالبی که اول علم  
بوقدر صومعه لده برحک طالبی که اول حلم بوقدر یعنی بونلری طالب اولمه  
مطلوبلری دخی حاضر اولمش و عالم غیبدن ظهوره کلمش دیک اولور بونیلری  
شارح مثنوی اولمش بر آخروجه اوزره تاویل ایلش امانظر اولسه مناسبدن بعید کتشلردر  
محلله مناسب اولان اصل معنی بودر شمع می حوم بویه دیر صاحب عقل اولان  
کسه سؤالده بر جود و عطایه طالبیدر که اول جود و عطایه بوجهانده بوقدر و جان  
عالم می حوم دیر کد القده بر جود و سخایه طالبیدر که بوقدر یعنی که فقر و فساد  
بر جود و سخایه طالبیدر که اول جود و سخادر و کذلک فقر و فساد بوششایش  
و احسانلری بوقلقدرد و همی و صوری جود و سخایله تقیدلری بوقدر و قس علی  
هذا سائر تعبیراتهم مثنوی هستههارا سوی پشت افکنده انده تیستههارا  
طالبند و بنده انده زآنکه کان و مخزن صنع خدا نیست غیر نیستی در انجلا  
بوعاقلار هستلری پشت جانینه برافشلردر اکثر نسخده دخی سوی پس واقع اولمشدر  
بوقدیر اوزره معنی موجود اولملری آرد جانینه برافشلردر دیک اولور بونلریستله  
طالبلر و بنده لدر یعنی بو ذکر اولان کسه لدرن هر بریسی کور که موجود اولان  
شیلری آردلنه براغوب معدوم اولان شیلرک طالبلری اولمشدر در زیر که خدای  
تعالی صنعک مخزن و معدنی انجلاده نیست لکن غیری دکلدر یعنی حق سبحانه  
و تعالی صنعک مخزن و معدنی چونک انجلاده و ظهورده بوقلقدرد غیری دکلدر  
بلکه آنک صنعک کارگاهی بوقلقدرد هر نه بی کتور رایسه مخزن عدمدن وجوده

و ظهوره کتورر بواجلدن عاقل اولملر موجود اولملری قویوب موجود اولمین  
و ظهوره کلین شیلرک طالبی اولور مثنوی پیش ازین رمزی بکفتیم  
ازین این و آراتویکی بین دومین گفته شد که هر صنعتگر که در صنعت  
جایگاه نیست جست بوندن مقدم بوقیلدن بر رمزی دیمش ایدک بورمزی و اول  
مقدم دینلن رمزی سن بر کور ایکی کورمه که بونلرک حقیقی و منهومی بر درنه کم  
مقدم دینلش اولدی که هر صنعتگر که بدی یعنی هر استاد اهل صنعت که بوعالده  
ظهور ایتدی صنعتده نیست اولان جایگاهی طلب قیلدی یعنی هر استاد صنعتی  
ظهوره کتور مکده بوقلق یرنی و محلی طالب اولدی مثلا مثنوی جست  
بناموضعی ناساخته کشته ویران سقفا انداخته جست سقا کوزه کش آب  
نیست و آن در و کرخانه کش باب نیست وقت صیداندر عدم بدجله شان  
از عدم آنکه کر بزان جلله شان بنابر ناساخته موضع استدی اویله ناساخته  
موضع که ویران اولمش سقفلری آتلمش یعنی کور که معمار بدوزلمش ویران اولمش  
و سقفلری دوشمش موضع استر ناساختنی او بوقلقدرد وجوده کتور و کذلک سقا هم  
بر کوزه استر که انده آب اولیه و اول در و کر برخانه استر که آنده باب اولیه پس بونلر  
نظر اولسه بوقلخی طالب اولور صید و قنده بونلرک جلله سی عدمه اولدی  
یعنی برشی و بر مراد صید ایلک و قنده بواستادل کور که جلله عدمه قالدیلر و طالب  
عدم اولدی لاند نصره بونلرک جلله سی عدمدن کر بزان اولدی لری یعنی هر نسنه بی  
عدمدن شکار قیلورلر ایکن عجبدر که اند نصره کینه عدمه بونلرک جلله سی قرار  
قیلدیلر مثنوی چون امیدت لاسست زو رهبر چیست بالانیس طبع  
خود استیز چیست چون انیس طبع توان نیستیست از فنا نیست این رهبر  
چیست چونکم سنک امیدک لادر اول لادن رهبر نه در یعنی چونکم سنک امیدک  
و مطمح نظرک عدمدر پس اندن رهبر واجتباب ایلک نیچوندر عدم خود سنک  
انیس طبعکدر کنندی انیس طبعکله استیز و عنادندر کرک ایدیکه سنک انکله  
عناد قلیوب و ضد اولیوب الفت و انیت قیلیدک چونکم اول بوقلق سنک طبعکله  
انیس و البقدر پس قتادن و بوقدن بو رهبر ندر سنک انیس طبعک بو بوقلقدرد  
و طبیعتکه انیس اولان حالت ایله نیچون ضد اولور سن و عناد قیلور سن دیدکلری  
کلامی نفس بر و توضیح ایلمکه شروع ابدوب بیورلر مثنوی کر انیس  
لانه ای جان بسر در کین لاجرانی منظر زآنکه داری جلله دل برکنده شست  
دل در بحر لا افکنده پس کر بزان چیست از بحر مراد که بشتت صد هزاران  
صیدداد بر سکا سن عدمه و بوقلقدرد بالطبع انیس و الیفسن و عدم دخی سنک  
طبعکله مونسدر دیدک اگر سن ای جان سرله و طبعکله لایه و عدم و قنایه انیس دکل



ایسک پس سن لا و عدم کینده نیچون منظر سن خود یوقلق یوصو سنده او نوروب  
عالم غیبین کلجکه منظر اولوب امید طور سن زیر اهرنه بی که طور سن اندن  
کوکلیکی قورمش و قالدرمشن کوکل سستی بحر لایه و عدم دریاسنه برافشسن  
یعنی هرینه مالک اولد کسه اکا قلبک میل و مجتندن قالقوب هنوز دخی ظهوره کلین  
مراده سنک قلبک میلی و تعلق آرتقدر بواعبار الیه سن موجود اولاندن کوکلیکی  
قورمش و معدوم و غائب اولنی آلفه و صید ایلکه کوکل قوبوب منظر اولمشن  
چونکم قضیه بویه در پس بحر مراددن قاجق ندر که اول بحر مراد سنک سشنکه  
صد هزاران صید و یردی بحر مراددن مراد بحر لادر یعنی یوقلق دریاسه بدر  
و خلاصه کلام یوق بحر یکه نفس الامر ده نظر اولسه مراد ریاسیدر که یوقدر  
آرزو و مراد اول یوقلق جانبدن طبعه و روحه کلوب و اصل اولقده در چونکم  
شان بویه در پس شول مراد و مقصود بحری اولان عدمدن فرار ایلک نیچوند که  
اول بحر عدم سنک قلبک سشنه صوری و معنوی یوقدر صید و شکارل و یردی  
وسکا یوقدر مرادری و مقصودری ایر کوردی عدمدن مراد بونده عدم اضافیدر  
یعنی عالم باطن و عالم لامکان و عالم غیبر که عین وجود در مطلق عدمکه یوققدر  
اول مراد دکلدر که مطلق عدم عدمدر و متمدر بوجازی اولان وجوده و عالم  
ظاهره کوره اول وجود حقیقی و عالم باطنی اولد یغنی اضافه انک عدم تعبیر اولور  
والا اگر حقیقت کاره و نفس الامر ده نظر اولسه بوعالم ظاهر من وجه عدم و اول  
عالم باطن عین وجود در و بوجاز اول حقیقتدر و مرک بوجود مجازی و برک اول  
وجود حقیقتدر لاید بوجود صوری و مجازی نیک فناسی اول وجود حقیقتک  
و صولنه و لقاسنه سبب اولور **منوی** ازچه نام برک را کردی تو مرک  
**\* جادوی بین که نمودت مرک برک \* هر دو چشم بست سحر صنعتش \* تا که جازاد رچه**  
**آمد رغبتش** برک نامنی سن نیچون مرک ایلرسن جادولکی کور که سکاری مرک  
کوستردی سنک هر ایکی کوز یکی انک صنعتک سحری باغلدی تا که اول جانک  
ایسه چاهه رغبتی کلدی یعنی موت و فنا که حقیقتده قوت و قوت روحدر شوا اعتبار  
ایله که روح کلدی اصلنی بولور و آلام شداید دنیو به دن و محنت و مشقت طبعه به دن  
آزاد اولور بوا اعتبارله مؤمنه تحفه اولور و حق تعالینک لقا سنه و سبله اولور پس  
سن یوقدر خصائل و فضائل جامع اولان برک نامنی نیچون مرک قوبوب اندن  
بومر تبه نفرت ایلرسن حق تعالینک مکرنی کور که سکافی الحقیقه برک اولنی مرک  
کوستردی و شیطان و نفس و هوای طبیعت هم اول مکره تقویت ایدوب موتی  
تحفه ایکن مکروه و منفور کوستر مکه سبب اولدیلر اول صانعک صنعتک مکری  
سنک ظاهر و باطنک کوزلرنی باغلدی تا که جانک میلی و رغبتی چاهه دنیایه کلدی یوزندان

طبیعت اول سنک جانک میل و رغبت قیادی اگر صنع الهی و مکرر بانی سنک ظاهر  
و باطنک کوزلرنی باغلیدی و موتی سنک طبیعت مکروه و منفور ایلیدی سنک  
جانک بوجا، دنیایه میل و رغبت قیلمدی و یوزند ان طبیعت تعلق ایلر میسندی  
بومقرر اید که سنک جانک بوجا، دنیایه اصلا میل و رغبت قیلمدی **منوی**  
در خیال اوزمکر کردگار **\* جله صحرا فوق چه زهرست و مار \* لاجرم چه را**  
**پناهی ساخت \* تا که مرک اورا بچاه انداختست \* آنچه کفتم از غلطهات**  
**ای عزیز \* هم برین بشنودم عطار نیز** اول جانک خیالنده مکر کرد کار دن فوق  
چا، واقع اولان صحرائک جله سی زهر در و مار در لاجرم چاهی اول جانه بر پناه  
دوزمش در تا که مرک اول جانی چاهه آتمش در اول نسنه بی که ای عزیز سنک  
غلطلر کدن دیدم هم شیخ عطار قدس سره العزیز حضرت تلیزیک نفس شریفی  
دخی بونک اوزرینه ایشیت یعنی اول سنک جانکک خیالنده و ظنده حق تعالینک  
مکرندن اولان اولدر که بوطیعت قیوسنک فوقنده اولان عالم ارواح صحرائه سنک  
جله سی و دشت آخرتک جویسی زهر و قهر و مار و کژدمله پراوله و بوجا، طبیعتدن  
چیقوب صحرائی عالم ارواحه و اصل اولد قده آنی اول زهرلر و مارلر آزرده قیله  
لاجرم خیالنده بویه اول عالمه سوءظن اولد یغنی سبیدن بوجا، طبیعتی کند و سنه  
برملجا و مأوی دوزمش در تا که مرکی زشت و قبیح کوروب مرک آنی چاهه طبیعتده  
آتمش در انکچون اول چا، طبیعتی کند یسنه مکر و مسکن ایتش در چاهه ایکن خبری  
یوق کند یسنی چاهه صانور و الحاصل اول نسنه که سنک غلطلر کدن بزیدک  
ای عزیز هم بوسنک غلط کور مکاکک اوزره و بزم سنک غلط کور مکاککدن غلط  
ایلد یکنی سولید یکنی کلام اوزره شیخ عطار حضرت تلیزیک بیورد قلی کلامی  
دخی استماع ایله که فرید الدین عطار حضرت تلیزیک حکایتی بر آخر اوزره نظمه  
کتورمش لردر بونده دخی مؤبد علی هذا المعنی منوی بحر نه نظمه کتور لدی

### قصه سلطان محمود و غلام هندو

**منوی** **\* رجه الله علیه گفته است \* ذکر شه مجروح غازی گفته است \* کز غزای**  
**هندیش آن همام \* در غنیمت او فتادش یک غلام \* پس خلیفه ش کرد و بر تختش نشاند \***  
**بر سه بگز بدش و فرزند خواند \* طول و عرض و وصف قصه توبتو \* در کلام**  
**آن بزرگ دین بجو** شیخ عطار علیه رجه الفقار حضرت تلیزیک کتابلرندن مصیبت  
نامه نام کتابده دیمش در غازی اولان شاه محمودک دزد کرنی دلمش در یعنی انک  
حکایه سنی کیند و کتابلرندن اول کتابده اوتوزنجی مقاله نکه آخرنده بویه ذکر  
قیاشدر که هند غزاسنده اول همامک او کینه غنیمندن بر غلام دوشدی هند اقلیمه



ملوك اسلاميه دن ابتدا غزا ايلين شاه محمود حضرت تری اولشد چونکیم دیار  
هنده غزا ایلدی غنیمته انک حضور نه بر غلام هندی واقع اولدی پس اول شاه  
همام اول غلامی کنوروب کندی دیارنده خلیفه ایلدی و تخت اوزره آنی نصب  
قیلدی سپاه اوزره آنی کزیده ایلدی واکا فرزند او قودی یعنی اوغل دیدی  
بوقصه نك وصفی و طول و عرضی قات قات اول دین او اوسنك کلامندن استه  
وانك کلامنده بوقصه بالتام تحقیق و تفصیل اولمشدر \* مثنوی \* حاصل  
آن کودک برین تخت نظار \* شسته پهلوای قباد شهر بار \* کر به کردی اشک می  
راندی بسوز \* گفت شه اورا که ای پیروز روز \* از چه کر بی دولت شدنا کوار \*  
فوق املائی قرین شهر بار \* تو برین تخت ووز بران و سپاه \* پیش تخت صف  
زده چون نجم و ماه \* حاصل کلام و قصه اول کودک هند بو تخت لطیف اوزره  
شهر یار اولان قبادک پهلو سنده اوتورمش قباد عجم شاهلرندن بر شاهک اسمیر  
لیکن بونده مطلق شاه دیک معناسی مراد اولور نضار نضار نونک ضعی  
و قحبه او قنق دخی جائزدر نضارت طراوت و بهجت و لطافت معنایه استعمال  
اولور و التونلی معناسنه هم استعاره قیلور بونده التونلی دیکده جائزدر و لطیف  
واحسن دیک هم جائزدر یعنی حاصل کلام اولدر که اول غلام اول شهر بار  
اولان قبادک قنده اول تخت زرین اوزره اوتورمش کر به ایلردی و حرارتله  
وسوز ایله کوزلرندن اشک چشمنی سورردی و کوز یا شلرین آفیدوب آه ایلردی  
پادشاه اول غلامه دیدی ای پیروز روز پیروز روز کونی ظفر او و طالعی سعادت او  
معناسندر زیرا گاه اولور که روزی طالع معناسنه هم استعمال ایدرلر یعنی پادشاه  
اول غلامه دیدی ای طالعی سعادت او غلام نیدن آغلسن دولت سکانا کواری  
اولدی املاک فوقنده سن قرین شهر یار سن نا کواری سکمیچی و هضم اولمیچی  
معناسنه در املاک ملک جمیدر اکا متصل اولان یا خطاب ایچوندر یعنی ای غلام  
نه سیدن آغلسن بویله دولت سکا سکمدی و هضم اولمدی سن ملکک فوقنده  
شهر یارک قرین و صاحبسن سن بو تخت زرین اوزره ووز برلر و سپاه سنک  
تختک او کنده نجم و ماه کی صف او رملردر و سکا قرشو بوقدر خدم و خشم  
ال قوشوب دورملردر پس بویله عزت و دولته ایکن آغله سبب ندر دیدی  
\* مثنوی \* گفت کودک کر به ام زانست زار \* که مرامادر درآر شهر  
و دیار \* از قوم تهدید کردی هر زمان \* بخت در دست محمودارسلان \* پس  
پدر مر مادرم رادر جواب \* جنک کردی کین چه خشمست و عذاب \* می نیابی  
هیچ نفرین دکر \* زینچنین نفرین مهلاک سهلتر \* سخت بی رحمی عجب سنگین  
دلی \* که بصدمه شمشیر اوراقاتی \* چونک اول کودک سعادت قرین شاه کز بندن

بو کلامی اشندی اکا جواب و ربوب ابتدای ای شاه قباد بنم زارلقه کر به یادم وفر  
اندن اوتیردر که بنی مادرم اول شهرده واول دیارده یعنی هند دیارنده ساکن ایکن  
هر زمان سندن بکانه دید ایلردی و سنی محمود ارسلانک الله کورهیم دیوسو کوب  
سویلردی یعنی هر زمانکه مادرم بکافاقوب غضب ایلیددی سنکله بنی قورقودردی  
و بکابدعا ایلید سنی ارسلان کی اولان شاه محمودک پنجه منده کورهیم دیو بدعا  
قیلوردی پس پدرم مادرمه جواب ویرمکه جنک ایلردی بویله دیوای زن بونه  
خشم و نه عذابدر یعنی چونک بنم مادرم بکابو کونه سو کوب نفرین ایلیددی  
پس بنم بابام آنی اشند کده اول مادرمه بویله جواب و ربوب دیدی و جنک  
ایلردی که ای خانون کندی جکر کوشهک اولان اوغلو که بونه خشم و نه عذابدر که  
بومر تبه سن اکا نفرین و بدعا ایلید سن هیچ بوندن غیری نفرین بوله مر میسن  
بونک کی مهلاک اولان نفریندن سهلتر یعنی ای مر جسن بونک کی برمهلاک  
سو کشدن و نفرین ایلیدن سهلتر غیری نفرین ایلک بوله مر میسن که حتی  
اوغلو که انکله سو که سن و بویله دیک ن غیری نفرین ایلید سن ای عورت حتی  
بی رحمن و عجب طاش کورکلو سن که یوز شمیر ایلید سن اول فرزندکی قاتلسن که  
اوغلو که سنی شاه محمود الله کورهیم دیک یوز شمیر ایلید آنی قتل ایلک کیدر دیدی  
\* مثنوی \* من زکفت هر دو حیران کشتی \* در دل افنادی مرا بیم و غمی \*  
ناچه دوزخ خوست محمودای عجب \* که مثل کشتت درویدل و کرب \* من همی  
رزیدی از بیم تو \* غافل از اکر ام و از تعظیم تو \* مادرم کونا بینداین زمان \*  
مر مرا بر تخت ای شاه جهان \* بن ایسم هر ایکسنک سوزندن حیران اولوردم و پدر  
و مادرمک بو کونه تهدید و تخو یفندن سندن نفرت قیلوردم بنم کوکله برغم  
و قورقو دوشردی بویله دیو که تالی عجب سلطان محمود نه دوزخ خویدر و زشت  
رویدر که اول و یلده و کر بده مثل اولشد ر یعنی کر بتلرده و بلا و محنتلرده اول  
سلطان محمود بو کونه مثل قیلمشدر هر بار که پدرم سنک مذمتکه متعلق اولان  
اول سوزلری کوش ایلیدیم بن سنک خوفکدن دتر و مضطرب اولوردم سنک  
اکرامکدن و تعظیمکدن غافل ایدم سنک بو کونه اکرام و تعظیمکی بیلدیکمدن جاهل  
ایدم بوزمانده بنم مادرم حتی تابی ای شاه جهان بو تخت زرین اوزره کوره و بنم  
بو واصل اولدیغم دولت و سعاده نظر ابر کوره پس اولزدن اول اولمکی و فقر  
حقیقی مرتبسن بولمکی سلطان محمود کی بیل حد ذاتنده کمال فقر و فسا عظیم  
سلطنتدر اما طبیعت اندن عقلی قورقودر نه کم بومعنايه اشارت ایدوب بوقصه دن  
حصه نه اولدیغنی بیان بیوررلر \* مثنوی \* فقر آن محمودست ای بی سعت \*  
طبع از و دایم همی ترساندت \* کر بدانی رحم این محمودراد \* خوش یلویی



عاقبت محمود یاد \* فقر آن محمود است ای بیم دل \* کم شوزان مادر طبع مضل  
 ای ستمگر فقر اول سنگ محمود کدر طبع اندن سنی همیشه قور قور فقر در فقر دن مراد  
 بونده ملک کور مکدن کندوی بی بری قیاق و اولز دن اول اولک و فسا اندر فسا  
 اولمقدر یعنی ای وسعت سوز و غنا سوز اولان کسه فقر حقیقی که بخود و بی وجود  
 اولمق و افنای وجود مجازی قیقدر اول سنگ محمود کدر ولیکن مادر طبع اول  
 فقر معنوی بدن سنی همیشه قور قور و صنین بی وجود اولمده قریب اوله که انک  
 پنجه سنده محو و فانی اولور سن دیو تخویف ایلر اما بو کریم وجود اولان فقر محمودی  
 بیلیدک و انک عظم شانه عالم اولیدک خوش دیردک عاقبت فقر محمود اولسون و جانم  
 بو فقر محمود همیشه مقارنت و مصاحبت قیاسون ای قور قور کوکالو فقر معنوی  
 اول سنگ سلطان محمود کدر که اول سنی عالیقدر و صاحب صدر قلبی اول مضل  
 اولان طبعک مادر ندن اول محمود اولان فقرک مذمت و قدحی اشته و انک تخویف  
 و تهدید نه قوای طونوب اول فقر محمودی مذموم و معیوب زعم ایتمه که سلطنت  
 ابدیه انک مقارنتیله بوانور و دوات سرمدیه اکا و اصل اولمده اله کاور چونکم اکا  
 واصل اوله سن طبیعت مادر بیک سنی اندن قور قور قور قور کذب صریح اولد یعنی  
 مشاهده قبلور سن \* مثنوی \* چون شکار فقر کردی تو یقین \* همچو کودک  
 اشک باری بوم دین \* چونکم سن فقری شکار ایلیم سن یقین بودر که کودک هندی  
 کبی بوم دینده کوز باشی یا غدر رسن بوجه اوزره کردی کاف عربی ایلله اوقنور  
 اما کاف فارسی ایلله اوقنوب شوی معناسنه اولانی دخی جازدر بو تقدیر اوزره معنی  
 چونکم سن فقره شکار اوله سن یقین بودر که قیامت کوننده اول کودک کبی کمال  
 سرور کدن کوز باشی یا غدر رسن و اول فقر معنوی بیک سکاور دیک عزت و شرفی  
 اول کون مشاهده قیلد قدده مادر طبعک انک حقه اولان کذب و افترا سنی بیلور سن  
 \* مثنوی \* کرچه اندر پرورش تن مادر ست \* لیک از صد دشت دشت دشت \*  
 تن چو شد بیمار دار وجوت کرد \* و ر قوی شد مر ترا طاغوت کرد \* اگرچه پرورش  
 ایچره تن مادر در ولیکن بوز دشت دشت دشت زرد تن چونکم بیمار اولدی سنی دارو  
 جو ایلدی و اگر قوی اولدی ایسه تحقیقا سنی طاغوت ایلدی طاغوت اگرچه صحنه  
 و هوایه و شیطان دینور اما بونده یا شیطان دیک معناسنه اولور و یا خود مبالغه ایلله  
 طغیان ایدیچی معناسنه اولور یعنی اگرچه بوسه بیک تنک روح که پرورش قیلدده  
 واکا مر بی اولمده مادر کبی مشفقدر ولیکن بوز دشت دشت زباده سکا دشت دشت زرا  
 سنی دولت ابدیه و سعادت سرمدیه دن منع ایلر و فقر معنوی بدن سنی قور قور  
 الحاصل کانه سقامت یاردر و نه صحت و نه نعمت یاردر زیرا اگر آنی ریاضته براقسک  
 خسته و بیمار اولسه سنی علاج و دوا استیجی ایلر و اگر نعمت و راحتیه مشغول

ایلسک قوی اولد قدده و قدرت بولد قدده سنی شیطان ایلر تا کم عاصی اولوب طغیان  
 قیور سن و غمزد و سرکش اولور سن \* مثنوی \* چون زره دان این تن  
 بر حیف را \* نی شتا را شاید و نه صیف را \* بو بر حیف اولان تنی زره کبی بیل  
 نه شتایه لایق اولور و نه صیفه یعنی بو بر ظلم و پرستم اولان بدنی فی المثل بر حربه  
 آت ایچون دوزلش زره کبی بیل که زرهی قیشن کیسک برودتی دفع ایلز و یازن  
 کیسک حرارتی هم دفع ایلز پس زره نه صیفه و نه شتایه برآمد یعنی کبی بون بر حیف  
 دخی نه بیمار افه یار و نه صحت برار اگر صحت و نعمت غالب اولسه سکا بر یوزدن ضرر  
 و برر و اگر محنت و سقامت غالب اولسه هم بر جانیدن دخی سکا الم واضطراب  
 ایر کورر همان بونی شیطانله و هوایله محاربه ایلکدن اوزری مکر بر آت انخاذا  
 ایدوب بلا و جفا به صبر و تحمل ایلکده اوله سن \* مثنوی \* یار بدنی کوست  
 بهر صبر را \* که کشاید صبر کردن صدر را \* یار بد صبردن اوزری نیکودر زیرا  
 صبر ایتک صدی آچر یعنی بون که یار بد مثابه سنده در انک مرادنی و یرمکه  
 و انک هوا سنه اویمده صبر ایتک اولیدر زرا نفسیه مخالفت قیلدده صبر ایتک  
 قای کشاده قیلر و صدره انشراح و سلامت و برر انکیچون الصبر مفتاح الفرج  
 یورلشدر \* مثنوی \* صبرمه باش منور داردش \* صبر کل باخار اذفر داردش \*  
 صبر شیر اندر میان فرث و خون \* کرد اورا ناعش ابن اللبون \* صبر جله انبیا  
 بامنکران \* کردشان خاص حق و صاحب قران \* ماعک ظلمت شبه صبر ایلدی  
 آنی منور طور پس هر کم ظلمت شب محنته و تاریک مشقت و ریاضته صبر  
 و تحمل ایلیمه انک روحی ماه کبی انور اولور کلک جفای خار صبر ایلدی آنی اذفر  
 طور اذفر زیاده قو قو دیکدر پس برکسه دخی خار مثابه سنده اولان جفا و آزاره  
 صبر و تحمل قیلسه اول کسه کل کبی زیاده خوش بوی اولور و صبر آنی تازه  
 خوی و اطیاف روی قبلور سودک فر ثله خون بیننده صبر ایلدی آنی ابن ابونک  
 ناعشی ایلدی ابن ابون شول دوه کوچکنه دیرل که ایکی یاشنی تمام ایدوب اوچجی  
 باشنه کیره ناعش رافع معناسنه در فرث بفرسق ایچره اولان نجاسته دیرل و مصرع  
 اول سوره نخلده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور (قال الله تعالی وانکم  
 فی الانعام لعمره نسقیکم ممافی بطونه من بین فرث و دم لبناخالصا انما للشاربین)  
 بو آیت کریمه تفسیری و لبیک فرث و دم میاننده ظهوره کلکینک تحقیقی جلد  
 ثانیکنک اولنده واقع اولان بیتلرک شرحنده مرور ایلشد رانده طلب اولنه و بونده  
 معنی شبرک نجاستله قان مایینده نیجه زمان صبر قیلدی و بویاکیسک جفا و آزاره  
 تحمل ایلدی آنی ابن ابون رفیع ایدیچی ایلدی بلکه هر طفاک جسدنی قائم قیلیمی  
 و مشی و حرکت قوت بولیچی ایلدی جله انبیا علیهم السلام منکرله صبر ایلدی



یعنی انبیای عظامک جمله سی منکر لک طعن وانکار نه وجها و آزار لینه صبر ایلری  
انلری خاص حق و صاحب قران ایلدی یعنی بونلرک جفا و آزرینه صبر و تحمل  
ایلمری خاص حق اوللر نه سبب و علامت اولدی بوجهانده انلری اول صبر صاحب  
قران وزیده اکوان ایلدی منشوی \* هر کر ایلدی یکی جامه درست \* دانکه  
اواز اکیسب و صبر جست \* هر کر ایلدی برهنه و بی نوا \* هست رقی صبری  
اوان کوا \* هر که مستوحش بود بر غصه جان \* کرده باشده بادغایی افتزان \* مثلا  
هر کیمک ایچون بر درست جامه کوره سن یل که اول کسه اول جامه بی کسبه  
و بر کاره صبر ایتکله استدی یعنی هر کیمک که اباسنی درست ونوو پاکیزه کوره سن  
یونی تحقیق بلکه اول کسه آنی بهر حال پاکسبله و یانک حصوله سبب اولان  
کاره صبر ایتکله آنی اله کتوردی و هر کیمک برهنه و بی نوا کوره سن و لباسدن  
عاری و قدرتمدن و رزقندن بری کوره سن اول کسه نک عربان اولسی و محتاج قالمسی  
انک کسب و کاره صبر ایلدی یکنه شاهد اولور و انک صبر سزافته اول اثر  
دلالت قیور هر شول کسه که بر غصه جان مستوحش اوله یل که بردغابه افتزان  
ایلمش و باخود دغالفله اوافتران ایلمش اولور دغافیه له به درلر اکامصل اولان  
یا اگر وحدت ایچون اولور سه بردغابه دیمک اولور نسبت ایچون اولوب بردغابه  
منسوب حبله کار ایلله افتزان ایلمشدر دیمک دخی جائزدر و مصدریه اولوب دغالفله  
افتزان ایلمشدر دیمک دخی جائزدر مستوحش بونده حانک قحبه له اسم مفعول  
صیغه سی اوزره اوفتیق محله مناسبدر یعنی هر شول کسه که اندن وحشت اولمش  
و نفرت قیلنش جانی بر غصه بر کسه اوله اول کسه یل که بردغابه افتزان ایلمشدر  
اگر بر کونه حبله و خدعه ایلله افتزان ایلیدی عاقل اوللر اندن نیچون استبحاش  
ایدرلردی و اول نیچون مستوحش اولوب منفور اولوردی منشوی \* صبر  
اگر کردی زالف بی وفا \* از فراق او نخوردی این قفا \* خوی باحق ساختی چون  
انکین \* بالین که لاحب الافلین \* اگر اول جانی بر غصه اولان کسه بی وفایک  
الفتندن صبر ایلیدی انک فراقندن بوقفایی یزدی خوی حضرت حقله دوزردی  
انکین ابن ابله خوی دوزدیک کی بوبله دیو که بن آفل اوللری سومزم بوجه  
اوزره کردیده و نخوردیده و ساختیده اولان یار حکایت ایچون اولور و کردی  
و خوردی و ساختنک فاعلاری بیت اولده واقع اولان بر غصه جان اولور و توضیح  
معنی اول جانی بر غصه اولان مستوحش و قریب دغا اگر وفا سر اولان یارک  
و کار و کردارک الفتندن و مقارنندن صبر ایلیدی انک آیر یلقتندن وجدالفتندن  
بوطبانجه بی یزدی جانم نه عجب بر غصه و بر غم اولدی دیمزدی بلکه عمل ابن ابله  
خوی دوز و ب آشدیغی کی اول دخی حضرت حقله خوی دوزیدی و زائل

و بی وفا اولان شیلری بن سومزم دیوب غیری ترک ایلیدی اما کردی و خوردی  
و ساختیده یار خطاب ایچون اولقی هم وجه در که ایکی بیتدنصکره واقع اولان  
اوچنجی بیت هم بوجه عتایه دلالت قیور و هم یارک خطاب ایچون اولسنه قرینه  
اولور و یار خطاب ایچون اولدیغی اوزره معنی ای بی وفا اولان دنیا به و بی ثبات  
اولان اشباهه مائل اولان والفت و محبت قیلان کسه اگر سن بی وفا اولان شیتک  
الفتندن صبر ایلدی انک فراقندن وجدالفتندن بوطبانجه بی یزدی انکین ابن ابله  
خوی دوزدیک کی حضرت حقله خوی دوزردی و غیری شیلر حقله بن آفل  
اوللری سومزم دیردک نسه کم حضرت ابراهیم (لاحب الافلین) دیدی  
و یو آیتک تفسیری بزجاج محله مرور ایلدی جمله دن جلد اولده اوایلله قریب  
وزیر حکایه سنده مرور ایلدی انده طلب اولنه منشوی \* لاجرم تنها غمندی  
همچنان \* کاشی مانده براه از کاروان \* چون زبی صبری قرین غیر شد \*  
درفراقش بر غم و بی خیر شد \* لاجرم بر غصه جان تنها قالمیدی انجیلین که بولده  
کارواندن بر آتش قالمش چونکم صبر سر لقتن غیره قرین اولدی انک فراقنده بر غم  
و بی خیر اولدی اگر نماندیده اولان یا خطاب ایچون اولور سه بویتمده واقع اولان  
شدا فظلمنده هم یار خطاب مقدر اولوب غیر شدی و بی خیر شدی تقدیرنده اولور  
بوتقدیر اوزره معنی ای مائل دنیا و مافیها لاجرم تنها قالمیدی انجیلین که کارواندن  
بر آتش قالمش اولدی چونکم صبر سر لقتن قرین غیر اولدک و بی وفا اولان شیته  
مصاحبت و مقارنت قیلدک انک فراقندن بر غم و بی خیر اولدک و بواجلمدن غم  
و غصه ایلله طولدک منشوی \* صحبت چون هست زرده دهی \* پیش  
خان چون امانت می نهی \* ای مؤمن عاقل سنک صحبت چونکم زرده دهی  
کبیدر خاینگ او کسده آنی نیچون امانت قورسن زرده دهی زرخالص دیمکدر  
و خایندن مراد بونده تن شهوانی و اهل دنیا و اهل هوا اولور یعنی ای عاقل اولان  
کسه سنک مصاحبت و مقارنتک چونکم معنیده زرخالص کی عزیز و شریفدر  
آنی خان اولان تن شهوانی او کسده و دولت دنیوی و هوای نفسانی و اهل دنیا  
و اهل هوا و احزاب شیاطین اولان خاینگرو بیوفار قتلزنده نیچون امانت قورسن  
بوصبتک قدرتی بونلر نه بیاورلر و بونلر بوامانتی نیجه صیانت قیورلر بلکه  
اضاعت قتلر مقرر در منشوی \* خوی باوکن کاماتهای تو \* ایمن آید  
از اقول و از عنو \* خوی باوکن که خورا آفرید \* خو بهای انبیا را پرورید \*  
خوی انکله ایلله که سنک اما نلرک افولدن و عتودن ایمن کله افول غروب و زوال  
معنا سنه اولور عتو تجاوز ایلکه دینور بونده خیانت معناسی مراد اولور یعنی  
خوی و الفتی اول حافظ و ناصر اولان خدای تعالی ایلله ایلله که سنک اگر صحبتک



واكر صحتك واكر جاك واكر ايمانك امانتلى ايمان كله غروب وزوالدن و خائلىك  
 خيانتدن خو بى وانبىتى اول امين و حفيظ اولان حضرت خدا ايله ايله كه خو يلرى  
 خلق ايلدى انبىاي عظامك خو يلرنى بسالدى يعنى الفت وانبىتى اول خو يلرى  
 خلق ايلن خالق ايله ايله كه انبىاي عظامك اخلاقنى تربيه ايدوب كاله اير كوردى  
 وهر برنى كندى اخلاقيله مختلق اولق مرتبه سنه واصل ايلدى حتى بوجهل دن  
 كندى حبيبنى خلق عظيم صاحبي ايلوب (وانك لعلى خلق عظيم) ديمكه اول  
 حضرت خطاب ايدوب واول حضرت عليه السلام دخى ريسنك كندوبه اولان  
 تا دىنى مشاهده ايدوب (ادبى ربى فاحسن ادبى) جور دى \* مثنوى \*  
 بره بدهى رمه بازت دهد \* پرورنده هر صفت خود رب بود \* بره پيش كرك  
 امانت مى نهى \* كرك و يوسف را مفرما همى \* كرك اكر باو نمايد و بهى \*  
 هين مكن باور كه نايد زو بهى) اكر سن اول كريم و غنى اولان خدايه برره  
 ورسك اول سكا كبر و سوري و بر هر صفتك پرورنده سى خود رب اولور يعنى  
 سن هر نه شئى كه حق تعالى حضرت تلىرنگ بولنده بذل قيله سن اول سكا انك مقابله سنه  
 اضعاف مضاعف اجر و بر هر صفتى بسليجى وهر حالتى وخصالتى كاله  
 اير كوريجى رب العالمين اولان پادشاهدر كه هر شئى آنافا تا تربيه ايله كاله  
 اير كوريجى امانت امانت اول امين و حفيظ اولان خدايه اكر صحبتى و اكر الفت  
 وانبىتى امانت قوم بوب قوزوبى قورد او كنده امانت قورسك كه انسانك  
 صحتى و صحبتى و سائر صفت وخصالتى فى المثل قوزى كيدر و نفس و شيطان  
 و اصحاب نفس و احزاب شيطان فى المثل ذباب كيدر سن كتور رسن قوزى كى  
 اولان صحبتى و الفت وانبىتى امانت قوم بوب شر بف واطيف اولان حالت  
 وخصالتى بونلرك او كنده امانت قور سن صفين صفين زنه قورده و يوسف  
 همراهك يورمه زيرا قورد يوسف همراه اولوب اكا ضرر و زبان ايرشدر بر  
 هر نه حالت شريفه نى كه كرك طبيعت اولان كسه لك قنده امانت قوبه سن يوسف  
 عليه السلام ايله قوردى همراه قياق كى و خان و حشود اولنرك قنده بر شر بف  
 شئى وديعت قومق كى اولور پس ضرر روز باندن امين اولن اكر كرك طبيعت  
 اولان كسه سكار و باهلق كوستره آكا، اول اعتماد ايلكه اندن بهلاك كلز يعنى  
 بر كنه نك خو بى و درونى قورد كى اوله و بحسب الصورة سكا دل و لنگ و جابلوسى  
 قياق اظهار قيله اكا اعتماد و تصديق ايله كه درونى قورد كى اولان و اخلاق  
 حوائيه ايله طوان نفس اماره صاحبندن ايلوك و خبر قياق كلز بلكه انك  
 تمامى سكا بهر حال بر ضرر و زبان ايرشدر مكن اوتورى اولور \* مثنوى \*  
 جاهل اربانونمايد همدلى \* عاقبت زحمت زنداز جعلى \* اود و آلت دارد و خنى بود \*

فعل هر دو بيكمان پيدا شود) اكر جاهل سكا هم دلك كوستره عاقبت جاهل كندن  
 سكا زخم اورر يعنى اكر دين و طريقت جاهل و حقيقت انسانيه دن غافل بر كسه  
 اى چاقل سنكه همد لك قيله و بر زمان سكا موافقت و موافقت كوستره  
 عاقبت جاهل كندن سكا بر زخم اورر و بيلز لكندن سنك وجود كه لابد برالم اير كورر  
 اول جاهل فى المثل ايبى آلت طور معيده اول خنادر هرايى آلتك فعلى كانسز  
 پيدا اولور خنى اول كسه به ديرل كه انك اركى ذكرى و عورت كى فرجى اوله  
 اود و آلت ديدكلى آلتلردن مراد بونلر اولور وهر ايكس سنك فعلى بيكمان پيدا  
 اولور ديدكلى اولدر كه انك ذكرى بر عورت اقتضا ايلور و فرجى برار اشتها ايلر  
 اكر ايبى آلتك بيله اشتها سى برابر اولور سه فقها اكا خنادر مشكل ديرل كه اكا هم  
 اره وارمق لازم و هم بر عورت آلتق لازم اولور پس جاهل خنادر مشكل كيدر  
 \* مثنوى \* اود كررا از زنان پنهان كند \* تا كه خود را خواهر ايشان كند \*  
 شله از مردان بكف پنهان كند \* تا كه خود را جنس ان مردان كند) اول خنى  
 مثلا زنلره خلط ايلسه انلردن ذكرنى پنهان ايلر تا كم كندى سنى اول زنلره قز قدش  
 ايله و آنى كندى جنسلردن صانه ل و اكر ارلره صحبت قيله فرجنى ايله پنهان  
 ايلر تا كم كندى سنى اول مردلر جنسى ايله فقها بيله ديمشدر كه اكر برخشانك  
 فرجك اشتها سى ذكرينك اشتها سى اوزره غالب اولور سه آنى اره و برمك لازم  
 اولور و اول اننى حكمنده اولوب ميرائده دخى اننى حكمنده اولور و اكر خنى  
 اولان كسه نك ذكرينك اشتها سى فرجك اشتها سى اوزره غالب اولور سه اول خنى  
 ار حكمنده اولور و اكا عورت البو برمك لايق اولور و ميرائده دخى ار حكمنده  
 اولور اما خنادر مشكل كه انك ايبى آلتك دخى اشتها سى برابر اولسه اكر فقها  
 بونده عاجز قالمشدر با خصوصكه حين ميرائده انوئيتى غاب و فرجك شهوى  
 زايد اولان بنم ذكر و ريم غالبدر و ذكرينك حظى فرجك حفظندن زايددر  
 ديو عوى قيله بونى تير خيلى مشكلدر ديمشدر اما حضرت على كرم الله وجهه نك  
 خلافتلى زمانده بومسئله دخى حل اولمش نته كم حسين رازى (يا ايها الناس  
 اتقوا ربكم الذى خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها) آيتك تفسيرنده  
 بو حكايى ايراد ايلوب دير حضرت على رضى الله عنه و كرم الله وجهه نك عصر  
 شر بنفنده بر جلاك برقاج قزلى و ارايدى انلرك بريسى خنى ايدى بدرينك  
 وفاتندن اول خنى قز قزداش ايله بك رنك كنوب رجولى طرفنى مغلوب عدا ايلوب  
 انوئيتى عدا ايلوب روز و شب انلر ايله وساير نسوانله خلطه قياور و صحبت قياوردى  
 چونكم پدى وفات ايلدى (وللذ كر مثل حظ الانثيين) آيتك مفهومنى بيلد كندن  
 و ميرائى سائر قز قزداشلردن آرتق بكمه رغبت قيايدى بندن بنم رجولىم غالبدر



دیودعوی ایلدی حضرت علی رضی الله عنہک حضور شریفه کلدیلر اول  
قرننداشلری خنئی حقهده دیدیلر که بوکسه بزدنر خنئی دعوی ایلوب دیدیکه  
نعم بنم ایکی آتم واردروایکن رجولیم غالبدر پس بن بولردن دکلمرجالدنم چونبکم  
حضرت علی کرم الله وجهه آنک بودعواسنی کوردی بیوردیکه حضرت نبی علیه  
السلام (خلقت المرأة من الضلع الايسر) بیورمشدر بوخشانک اضلاعی عدایلیک  
اکر برضلعی ناقص ایسه رجل حکمنده در واکرایکی طرفک اضلاعی برابر ایسه  
مرأه حکمنده در اول خشانک اضلاعی عدایلدیلر اکسک اولیوب برابر جیقدی  
وانک انئی جنسندن اولدیغی بودلیل ایله ثابت اولدی وخنئی اولدیغی ظهوره  
کلدی برجاهلک دخی مقتضای روحانیه سیله مشنهای جسمانیه سی برابر اولسه ولیکن  
اول بنم مقتضای روحانیتیم غالبدر بن زمره رجالدنم دیودعوی قبلسه قائمقام  
نبوی اولان شیخ عارف قدس الله سره العزیز آنک آثار روحانیتنه و آثار جسمانیتنه  
نظر ایلر جسمانیتدن برمرتبه اکسک اولور سهانی رجالدن عدایلر اکرایکی جانبک  
اثرلی برابر اولور سه معناده انشادن عدایلر \* منوی \* کفت بزدان زان کس  
مکتوم او \* شله سازیم برخرطوم او \* تا که بینایان مازان ذودلال \* دریابنداز فن  
اودرچوال ( بزدان حضرتلری آنک اول کس مکتومندن آنک خرطومی اوزره  
دوزه رزیدیدی خرطوم حیوان برونه دیرلر وکس مکتوم مستور اولان فرجه وشله  
دخی فرجه درلر بونده کس مکتومدن مراد عیب مکتوم وخبث مستوردر و بوبیت  
سوره نوده اولان ( سنمه علی الخرطوم ) آیتک مفهومنه اشارت اولور و مفسرلر  
اصل بوآیت ولید بن مغیره حقهده نازل اولشدر دیمشروولید بن مغیره بر حرامزاده  
ایدی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اکثر ذا و جفا ایلردی و کندیکنک  
عینی کبرلردی و اشرف قریشدنم دیودعوی ایلوب نازیلردی دیو تحقیق الیشلردر  
پس حق تعالی آنک حقهده دیدی بزآنک بورنی اوزره عنقریب برعلامت قیلورز که  
اول علامتدن آنک عیب مکتومی آشکار اولور وخبث باطنی ظهوره کاوروفی الحقیقه  
صکره آنک بورننده بر جراحت پیدا اولمش که اولنجده بهدک آنک اثری بورنندن  
کتمش اما بومحمله او ضمیرلری شول انئی سیرت وخنئی طبیعت اولان جاهل و غافله  
عائد اولور که اول خشانقنه دلالت ایلین عینی کتم ایلوب رجولیتنه دلالت ایلین  
قوت عقلیه و قدرات علمیه دن لاف و کراف اوروب کندیسنی رجال هیئتده کوستر  
و مردان الهی صورتنده نمایان قیلور وقائم مقام نبوی اولان اهل حقه انکار  
ایدوب خلقه کبر و نازظهار ایلر و نیجه ساده دل نایبازی چوال مکرنه قویمقدن  
اوتری کندینک حسن حالی و لطف خصالتی سویلر پس حضرت مولانا قدس  
سره الاعلی ( سنمه علی الخرطوم ) آیتک دلالت ایلدیکی مفهوم اوزره حضرت

حق جانبندن مترجم اولوب و حکایه قیلوب بیوردر حق تعالی دیدی اول خنئی  
سیرت و انئی طبیعت اولان جاهل و غافلک اول کس مکتوم کی اولان عیب  
مستورندن آنک خرطومی و روی اوزره بر اثر و علامت دوزه رزوانک سیماسنده بر نشان  
و بر کونه حالت قیلورز که تا کم بزم بینا قوللرمز اول دلال صاحبندن و آنک فنندن  
چوال ایچره کلیدلر دلال جلال و زننده نازه دیرلر یعنی بزم بصیر اولان و سیمایه  
نظر قیلوب احوال درونه آنکله استدلال قیلان عارف قوللرمز اول کبر و ناز صاحبکنک  
سیماسنده اولان خشانق علامتی و انشالق نشاننی مشاهده ایلوب آنک فن و حیله سندن  
اوتری چوال مکرری ایچره کلیدلر و آنک دام زرق وریاسنه کرفتار اولیلر  
\* منوی \* حاصل آن کر هر ذکر نابدیری \* عین زجافل ترس اگر دانشوری  
\* دوستی جافل شیرین سخن \* کم شنو کمال هست چون سم کهن ( حاصل کلام  
اولدر که هر ذکر دن ارلک کلز آگاه اول اگر دانشور ایسک جاعلدن قورق شیرین  
سخن اولان جاهلک دوستلغنی ایشته زیرا که اوسم کهن کیدر ذکر بونده ارلک  
معناسنده درنته کم ( ولذکر مثل حظ الانثین ) آیتده اولان ذکر هم ارلک معناسنده در  
و جاهل شیرین سخنندن مراد بونده شول طساتلوسوزلو و کولر یوزاو شریعت  
و طریقت علمی بیلین و حقیقتدن خبردار اولمین مدعی و مزورلر اولور که رجال الله  
لباسنه بورونوب و مردان الهینک شکلی و هیئتنی اورتونوب خلفه مر دبالغ  
صورتنده کورنوب ارلک دعواسنی ایدرلر و خلقی بواسلوب ایله باشلرینه جمع ایلیک  
سمتنه کیدرلر پس بویوقارو دنیبری ذکر اولسان کلامک حاصلی اول اولدیکه  
هر ذکر دن و هر مرد الهی شکلنده اولان اردن ارلک کلز با خصوصکه ارشککنده  
کورینن خر جاهل اوله آگاه اول ای طالب اگر دانشور ایسک و علمدن و عقائدن  
اثر و خبر طور ایسک دینه و یقینه علمی اولمین جاعلدن قورقکه اول جاهل طالبه  
عظیم ضرر ایلر و طالب جاهل اولسنه و ابندی مرده دل قالسنه سبب اولور  
اگر سن دیرسک که بنم مصاحبت ایلدیکم شیخ اگر چه دین و طریقتنه جاهل ایسه  
بزمه اول بر خوش دوستلق قیلر و بزه عرض محبت ایلوب کولر یوز کوستر و شیرین  
سوزلر سویلر جواب اولدر که شیرین سخن اولان جاهلک دوستلغنی زنفار ایتمه  
و قبول ایتمه زیرا که آنک دوستلغنی معناده زهر قاتل و سم هلاهلدر شوا اعتبار ایله که  
جهل سبب موت قلب اولور و جاهلک دوستلغنی قبول ایدن و سوزنی اشدیدن  
کسکنک قلبی اولور و اگر حیات قلبیه سی و ارایسه لابداکا نقصان کلور بهر حال  
جاهل ایله هم نشین اولان و آنکله دوستلق قیلان عافله دخی اول قدر ضرر و آفت  
اصابت ایلر که آنک ضرری سم کهنک ضررندن آرتق اولور الحذر الحذر ای  
جان پدر شول ارلر صورتنده و خزلر هیئتنده اولان جاهل خزلر که سنی علم دینندن



و معرفت رب العالمیندن بی نصیب و بی بهره قویله و سکا بوعلمک کسب و تحصیل  
نه لازمدر عارفلاک بوندن بری اولمقدردیله و کولر یوز و طنلوسوزله سنی الدایوب  
کندیله تابع ایله مشوی \* جان مادر چشم روشن کویت \* جرغم  
وحسرت از آن نفرویت (جاهل شیرین سخن سکا ای جان مادر وای چشم  
روشن دیرلکن غمدن وحسرتدن غیری اندن سکا زیاده اولم یعنی کولر یوزلو  
و شیرین سوزلو جاهل سکا ای اناک جانی وای کوزک توری دیورمربه اظهار  
محبتلر ایله و لطیف سوزلر سویلر که سنک قلبکی بولبله اوغورلر و سنی بوسنه  
میرید و محب ایله ولیکن حقیقه نظر اولنسه انک بویه دیسندن و سکا بویکونه  
عرض محبت ایتمسندن غم وحسرتدن غیری سکا برنسنه زیاده اولم ز بر اول  
جاهل و عاقل سنی کندی کبی منافع دینه و اسرار یقینه تحصیلدن عوق ایله  
وفوائد اخرویه و انوار قلبیه کسبندن هم مشغول ایلیوب محروم قیلور  
مشوی \* مرید را کویده آن مادر چهار \* که زمکب بچه ام شد پس  
زار \* از زن دیگر کرش آوردی \* روی این جور و جفا کم کردی \* از جز تو  
کر بدی این بچه ام \* این فشاران زن بکفتی نیز هم (مثلا بر فرزندک اول مادری  
پدرینه آشکارا دیر که مکتبدن بنم طفلم زیاده زار اولدی اگر آتی سن بر غیر زندن  
کتوریدک آنک اوزرینه جور و جفای کم ایایدک اگر بنم یورم سندن غیریدن  
اولیدی بوفشاری اول زن دخی هم دیدی یعنی فی المثل جاهلاک برکسه به محبت  
و مرحمتی جاهل اولان مادری کندی فرزندینه محبت و مرحمت ایلی کبیر که  
اول فرزندک عاقل اولان پدرینه آشکارا بویه دیر که ای ار بنم اوغلا نجغم ملامت  
قتلقدن و انده محبوس اولمقدن صیقلدی و جوق ضعیف و زار اولدی فرضی آتی بندن  
کتور محبوب بر آخر خاتوندن کتوریدک اول طفله بوجور و جفای روا کور میدک  
باخصو صکه بونی بندن کتور دک و کندی بیلکدن وجود مرته سته بتوردک  
پس کندی جگر کوشه کاک اوزرینه بوجور و جفای نیچون روا کور رسن اگر  
فرضی بو بنم فرزندم سندن غیریدن اولیدی و بر آخر بابانک بیاندن ظهوره کلیدی  
و بر آخر خاتوندن متولد اولیدی بویاطل سوزی اول زن دخی سکا دیردی چونکم  
بوولد سندن غیرینک بیلندن ظهوره کلیدی و بندن غیرینک رجندن تولد قیلدی  
پس نیچون بوجفا و آزاری بوکارا کور رسن دیر کندی اوغلینه بویکونه مرحمت  
ایلیوب غم و لیکن حقیقه اعدادوت ایلمش اولور و معناده اکا عظیم ضرر  
وزیان قیلور جاهل اولان مرینک دخی مرحمت و شفقتی مبتدی اولان سالکه  
بوقیاسدن اولور و بومادر و پدردن مراده ابدوی بویتلر دن ظهوره کاور  
مشوی \* هین بچه زین مادر و تیبای او \* سنی بابا به از حلوی او \*

هست مادر نفس و بابا عقل راد \* اولش تنکی و آخر صد کشاد (زنهارای  
بچه بومادر دن وانک تیباسندن بابانک سله سی اول مادریک حلوا سندن یکدر بچه کلیمی  
بانک و جیمک قیله اوفتوب حرف ندا مقدر اولمق محله انسبدر اما بانک کسریله  
و جیمک دخی کسریله جهیدن لفظ سندن امر حاضر اولسه دخی جائزدر بوتقدیر  
اوزره معنی آگاه اول ای بچه مادر دن ودخی انک عشووه و محبتنده صیحه بابانک  
سله سی انک حلوا سندن یکدر دیمک اولور اولکی وجه اوزره هین زنهار معناسنه  
اولور و تیبای عشوویه و محبتنه دینور و مادر دن مراد آفاقده اهل نفس اولان  
جاهل بیاددن مراد عاقل و کامل اولور و انفسده مادر دن مراد نفس و بیاددن  
مراد عقل او اور نته کم بویت بومعنا به دلالت قیلور مادر سنک وجود کده نفس  
و بابا عقل راد در اول عقلک اولی تنکک و آخری صد کشاد در و توضیح معنی  
بتین شریفین بویه دیمک اولور که زنهار ای بچه منزله سنده اولان و طفله مشابه  
کلان کسسته بواهل نفس اولان جاهل مریدن وانک عشووه و محبتندن و مرچندن  
(عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل) حدیثک موجب بیهابی معنوی اولان عقلک  
سله سی و عداوتی اول جاهلاک صداقت و حلوا تندن نیچه و جوهله سکا اول  
و انفعدر انکچون حدیث شریفده (خیر الابون من علمک) یورلمشدر کذلک آفاقده  
اولان اهل نفس اولان جاهل مریدن صاقتدیغک کبی کندی وجود کده دخی  
مادر جاهل کبی اولان نفسکدن وانک سکا اولان عشووه و شفقتندن زنهار  
حذر ایله که سنک نفسک مادر مشفق کبیر و عقلک جواد بابانک کبیر مادر نفسک  
سکا عشووه و شفقتنک اولی اگرچه بر مقدار کشاده لک و شاد بیلکدر لیکن آخری  
یوز کونه تنکک و منقبض اولمقدن اما عقل جوادک سکا تأدیب و تربیه ده کوشمال  
قیلمس سنک اگرچه اولی بر مقدار تنککدر اما آخری یوز کونه کشاده لک و فتح  
یابد کذلک آفاقده اولان جاهل مرینک سکا مرحمت و شفقتی و ظاهرده اولان  
نعمتی و حلوات و راحت اگرچه بر مقدار سکا کشاده لک و راحت جسمانی و بر  
اما معناده سنی نیچه علوم و معانی کسبندن محروم قیلور و سکا نیچه فتح باب اولمقدن  
رهزن اولور و عاقل و کاملک اگرچه تأدیب و کوشمال قلمسی و سنی بیلکدن  
و ایچمکدن و حفظ نفسه مشغول اولمقدن منع ایلیوب تحصیل علوم و معارفه ترغیب  
ایلمسی و نفسکی ریاضت و مجاهده به براقیبی اگرچه اول وهله ده سکا بر مقدار تنکک  
و انقباض و بر و لیکن عاقبت و آخرده نیچه معانی و سعاداته واصل اولور سن  
و نیچه فیوضات و فتوحاته ظفر بولور سن و لهذا قبل (بیت) بقدر الکد تنکسب  
المعالی \* و من طلب العلی سهر الیالی \* مشوی \* ای دهنده عقلها  
فریادرس \* تانخواهی تو نخواهد هیچ کس \* هم طلت از نست و هم آن نیکو بی \*



ما کیم اول تویی آخر تویی \* هم بگو تو هم تو بشنو هم تو باش \* ماهمه لاشیم  
 باچندین تراش ( ای عقلار و بریجی و بنده لرنی حقیقت مرتبه سنده ایر کور بجی  
 خدا فریاده ایرش و بزه مدد و معاونت ایلوب هدایت قبل تا کم سن برنسته بی  
 استمه سک و برشیتی مراد الله سک هیچ برکسه آنی استمز الهی و سیدی هم طلب  
 سندن و هم اول نیکولک سندن در اول بر قولکی بر نیکولکه طالب ایلر سک و آخر  
 اول نیکولکی اکاعطا ایلر سک بزکیم اول سندن آخر سندن هو الاول والاخر  
 والظاهر والباطن یو ردیفک نص شریف و جججه باطن و ظاهر هم سندن  
 چونکم اول و آخر و باطن و ظاهر همان سندن هم سن سوبله و هم سن ایش  
 و هم سن اول بزد و کلیم لاشی \* ایز بوقدر یونقله تراش یونقله به درلر که او برشیک  
 اصلندن یوناش اوله بونده تراشدن مقصود قوت و قدرت و نعمت و ثروت و بونلر  
 امثال اولان صفت و حالت در که انسان بوجله صفت و حالله بیله حد ذاتده  
 فانی و لاشی در العبد و ما بملکه کان لمولاه حسبنجه عید و انک مالک اولدیغی  
 شی \* هر نه ایسه مولا سندر پس بزم دو کلیم فی الحقیقه لاشی \* و معدوم بزم  
 وجود لر بزم و مالک اولدیغمن شیلر هر نه ایسه بالکله ای بزم سیدمن و مالکمن  
 هب سندر \* مثنوی \* زین حواله رغبت افزادر سجود \* کاملی \* جبر  
 مفرست و خود \* جبر باشد پروبال کاملان \* جبر هم زندان و بند کاهلان \*  
 همچو آب نیل دان این جبر را \* آب مؤمن را و خون مر کبر را ( الهی بو حواله دن  
 سجوده رغبت زیاده ایله جبرک کاهلانکی و خود لکنی بزه کوندومه خود سوبیمکه  
 دیرل یعنی الهی و سیدی بو بزم اوزر بزم اولان حواله دن و تکلیفدن سن بزم ساجد  
 اولقلغه و جنباکه عبادت و طاعت قتلقلغه رغبت زیاده ایله جبر مذموم کاهلانکی  
 و قلب سیونکلکنی بزه کوندومه جبر کامنارک پروبالی او اور و انلری اوج حقایقه  
 پرواز قلعغه قوی و قادر قیلور جبر هم کاهلارک زندانی و بندی او اور جبردن  
 مراد حول و قوتی همان الله اسناد قلعی و هر شینه استطاعت و قوتی همان اللهدن  
 بیلک کر کدر و برشیک وجود نه ارادت الله تعلق ایلیمجنه اول شی اولدیغنه عالم  
 اولمقدر و انسان کنندی اختیار جزو بسنی دخی اگر خیره و اگر شره صرف ایلسنی  
 همان الله تعالی ک ارادتندن و اختیارندن بملکدر پس بوجبر دینده کامل اولان  
 موحد و عارفدرن اوتری پروبال او اور و انلری طاعت و عبادت حقه جست و چاک  
 قیلور و جبر نفسنده کاهل اوللره مشتهای نفسه میل و محبت ایدوب اوزر لرندن  
 اسقاط تکلیفات قیللره هم بند و زندان او اور و کاهلاره جبرک پروبال اولسی و انلری  
 طاعت حقه چاک قلعی شواغباره او اور که انلر کوررلر که حول و قوت جججه  
 الله کدر و الله دیندیک او اور و الله دیندیک اولماز پس اول حاکم مطلقک طاعتنه

چست و چاک او اورل و همیشه اکا توجه قیلورل و انک امرین طورل اما کاهلاره هم  
 جبرک بند و زندان اولسی و انلری سجن بطائنه حبس قلعی شو و ججهله او اور که  
 کاهلار هم کوررلر که حول و قوت همان الله کدر حتی کندیبارک اختیار جزیه لرنی  
 دخی مغلوب اختیار کلیه الهی کوررلر و کنندی اختیار جزو به لرنی ارادت الهی اولمجنه  
 خیر و شره صرف ایلکه قادر اولدق لرنی هم مشاهده قیلورل پس مشر بلری کاهل  
 اولدیغندن و نفسلری دخی بطائنه میل قیلدیغندن درونلرنده اولان بومعرفت  
 جبریه انلرک اسقاط تکلیفات ایلسنه سبب اولوب بطالت زندانی ایچره آنلری  
 محبوس و مقید ایلر پس بوجبری سن آب نیل کی بیل مؤمنه آب و تحقیق اکبره قاندر  
 یعنی آب نیل آل موسابه روان و آن فرعونه قان اولدیغی کی جبر و علم توحید دخی  
 لابد مؤمن اوللره و الله و رسوله تبعیت قیللره آب صافی کی حیات بخش او اور  
 و اما فرعون نفسه تابع اوللره و کافر او اب شیطانیه او بایلره قان کی نجس او اور  
 و انلره حرمان و خذلان و بر و حیات طیه دن محروم قیلور شه کم آب نیل سبطیلره  
 آب زلال و قبطیلره قان اولدی و بونک قصه سی جلد اولک دیباجه سنده و هو  
 کنیل مصر شراب للصابرین و حسرة علی آل فرعون و الکافرین قولک شر حنده  
 مرور قیلدی \* مثنوی \* بال بازا ترا سوی سلطان برد \* بال زاغارا ابکور  
 ستان برد ( بال و پربازلری سلطان جانبته ایلنور بال و پربازلری کورستان جانبته  
 ایلنور بالدن مراد جبر و بازدن مراد کاهلار و زاغاندن مراد کاهلار در بال و پربازلری  
 سلطان جانبته ایلنور یکی و زاغالی دخی کورستان جانبته آلوب کندیکی کی  
 جبر هم دینده کامل اوللری سلطان حقیقت جانبته ایلنور و کذلک کاهل اولان  
 زاع سیرت و زغن طبعلری دخی مرده لر مقامی اولان دنیا جانبته ایلنور که فی المثل  
 دنیا و مافیها کورستان کبیر انده ساکن اوللره و حضرت حققدن غافل  
 قانلره کورستانده ساکن اولان موتی کبیر و لهذا قال علیه الصلوة والسلام  
 (ایاک و محالسه الموتی قالوا و ما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا) خلاصه کلام  
 جبری و علم توحیدی مشایخ عظام و اولیای کرام باران نپسانه دخی تمثیل  
 ایلشدر باران نپسان صدف دهانیه دوشده در و مار آغزیه دوشده زهر قاتل  
 او اور و دخی باران باغیه باغسه لاله بتور و شوره یه باغسه خار و خس بتور و دیشلدر  
 (بت) بارانکه در لطافت طبعش خلاف نیست \* در باغ لاله روید و در شوره  
 بوم خس \* بو بتله هم بو مضمونی تأیید ایشلدر برکسته جنید حضرت تریته  
 کلوب دیدیکه یا شیخ فلان کسته دیدیکه بزنی الحقیقه برقیو کی یزاکر آچر لسه  
 آچاوررز واکر اور تر لسه اور تلور زجنید حضرت لری بیوردیلر که بونی دین فائل  
 باموحد کامل و یا محمد کاهلدر بویله دین قائله نظر قیل اگر دقایق شریعه دن



واعمال مر عبدهن بر دقیقه بی ترک ایمن ایه سه اکتاب اول و اگر کاهلاردن و تنبلا ردن  
ایسه اندن اعراض ایله واجتناب قبل دیدی \* مثنوی \* باز کرد اکنون  
تودر شرح عدم \* که چو باز هرست و پنداریش سم ( ای مولی جبره متعلق  
اولان سوزدن عدم و فنا شر حنه شمدی سن کبر و دون که عدم باز هر کیدر ای  
طالب سن آنی سم صانور سن یعنی فقر و عدم معیده باز هر کبی فوائد عظیمه و منافع  
کثیره صاحبدر اما سن آنی بیلر لکدن سم قائل وزهر هلاهل صانور سن اول خود  
نجه زهر لری دفع اید بچی و در دره دو او شنا اول بیدر \* مثنوی \* همچو هندو  
نجه هین ای خواجه ناش \* روز محمود عدم ترسان مباش ( مذکور اولان هندو  
نجه کبی ای خواجه ناش بوری عدم محموددن ترسان اوله یعنی اول هند و او غلی  
مادر و پدر نک قنده ایکن سلطان محموددن خوف و حذر قیلدینی کبی بوری  
سن هم محمود اولان فقر و عدم مدن خوف و حذر قیله و مادر طبعک تخویفات  
و تهدیداته قوای اوره که اوفقر و عدم محمودنک عظم شائنه عالم دکلدر و سکا  
جاملانه مر حجت ایتکله سنی انک شرف و عزتندن محروم ایلر \* مثنوی \* از وجودی  
ترس کا کنون درونی \* آن خیالات لاشی و تولاشی \* لاشی بر لاشی \* عاشق شدست  
\* هیچ فی مر هیچ فی راره زدست ( ای خواجه ناش سن بر وجوددن قور فکه  
شمدی انده سن اوسنک خیالک لاشی و سندی لاشی \* سن بر لاشی \* بر لاشیه عاشق  
اولمدر هیچ بوق هیچ بوق یوانی اور مشدر بونده وجوددن مر ادشول اوصاف ذمیه  
و اخلاق رده ایله موصوف اولان وجود مجازی و ذات موهومیدر که انک خیالی  
و کندیسی معدوم و لاشی حکمنده در پس ای بنده خدا اگر خوف ایلر ایلک  
شول وجود مجازی و ذات موهومیدن خوف ایله که شمدی سن انده مقید و محبوس  
سن سنک بو وجود مجازیده اولان خیالک و مبتغای بالک حد ذاتده لاشیدروسن  
حقیقده هم لاشی و معدوم سن فی الحقیقه موجود حقیقی همان حضرت حقدر  
واندن غیری اولان کل شی \* الآن نفس الامر ده هالک و لاشیدر اما نفس الامر  
نظر ایتجوب بو عالم فنایه نظر ایلک بر لاشی \* بر لاشیه عاشق اولمدر که بو کوردیکک  
شیلر حقیقده معدوم و لاشیدر وحد ذاتده عاشقده و معشوقده هیچ بو قدر  
ولیکن حقیقده هیچ بوق اولان شی \* هیچ بوق اولان شی \* یوانی اور مشدر  
حقیقت بین اولنرک قنده بو صور اشیا ( کسر اب بقیه بحسبه الظمان ) آیتک  
مفهومنده داخلدر \* مثنوی \* چون برون شد این خیالات از میان \*  
کشت نامعقول تو بر تو عیان ( چونکم موت اضطراری کلد که بو خیالات مشابه سنده  
اولان غیریت و اثبیت و اضداد و اختلافات اورنه دن طشره کیده و حقیقت  
مطلقه ظهور ایده سنک نامعقولک سکاعیان اولور یعنی حالاسکامعقول اولین

وحدت مطلقه و مفهومه سکامین حقیقت واحده نک سری و شانی بعد موت  
الاضطراری عیان و نمایان اولور و لیکن اول کون حقیقت سکاعیان اولمسنک  
اصلانفع و فاندسی اولز و اسرار و وحدتک اول کونده ظهوره کلمی و حقیقده  
معدوم و فانی اولدینی سنک معلومک اولسی سکاملک اولز و مقام کلز اگر بودنیاده  
حالا ( مونوا قبل ان تموتوا ) حدیثله عمل ایدوب اولمزدن اول اولور ایلک وفانی  
اولمزدن مقدم مجازی اولان وجودی محبت الهیه ده فانی قیلور ایلک و حقیقت  
مطلقه بی حالا قیلور ایلک و کندی حقیقی اولان ذاتکی شمدی بولور ایلک بعد  
موت الاضطراری دخی اصلا غلط ایتجوب خلقه نامعقول اولمزلر اول حینه  
معقول و عیان اولدنده و خیالات اورنه دن کیدوب حقیقت ظهوره کلد که  
اول حقیقتک مشاهدسی سکاملک اولور و اول وحدت مطلقه نک معاینه سی  
سکا مرتبه و مقام کلور غیر بیلر اول کونده فوت اولان امور ایچون غم یسه لر سن  
اصلا برغم یز سن و ناس اول حینه ( یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله )  
دیه لر سن قطعا یا حسرتا دیمز سن بودنیادن آخرته نقل ایلین طائفه اصلا  
اولد کیری ایچون غم یسه لر بلکه انلردن فوت اولان معنی ایچون وسعادت ایچون غم  
یسه لر و یا حسرتا دیله رنته کم بو معنایه اشارت ایچون بو حدیث شر بی ایراد ایدوب  
بیوررلر ( لبس للماضین هم الموت انما لهم حسمه القوت ) حضرت رسول علیه  
الصلوة والسلام بیور مشلدر ماضی ایچون هم موت بو قدر تحقیق انلر ایچون حسرت  
فوت واردر یعنی بودنیادن کچن و شراب موت قنایی ایچن طائفه ایچون اصلا  
اولد کیری ایچون غم و الم حسرت بو قدر تحقیقا انلر ایچون فوت اولان سعادتک  
حسرتی واردر که انلرک هر بریسی ( یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ) دیرلر و جانب  
طاعة الله ده ایلد کیری تفصیر اوزره غم و حسرتلر برلر \* مثنوی \* راست  
گفتست آن سپهدار بشر \* که هر آنکه کرد از دنیا گذر \* نیستش درد و دروغ  
غبن موت \* بلکه هشتش صددر بغ از بهر فوت \* که چرا قبله نکردم مرک را \*  
مخزن هر دوات و هر برک را ( اول بشرک سپهداری راست دیمشدر یعنی جمیع ناسک  
زیده سی و جنس بشرک افضل و بر کزیده سی طوغری سو یلشدر بویله دیو که  
هر شول کسه که دنیادن گذر ایتدی و دنیایی قویوب آخرت جانبته کندی اکا  
موت دردی و در بغ و ضرری بو قدر و اول اولدیکندن اتری اصلا مغبون  
و محزون اولمزدن درد و در بغ دخی قیلز بلکه اکا فوت اولندن اتری صددر بغ  
واردر و مویه متأهب و متوجه اولد بغنه و اختیار یله اولدیکنده و کندیسی فنا  
قیلد بغنه در بغ و حسرت بر بویله دیو که یا حسرتا بن اختیارمله مرکی نیچون قبله  
ایلدم هر دولت و هر مرکک مخزنه نیچون متوجه اولدم که موت و فانی اختیاری



هر دولت معنی و هر نعمت و قدرت مخزنش ایش شمدی یادم و بودم آنک سر نه  
 عالم اولدم اما چه سود بعد خراب البصره \* مشوی \* قبله کردم من همه عراز  
 حول \* آن خیالاتیکه کم شد در اجل \* ای دریغ این دو کلی عمرده احوالک بدن  
 قبله ایلدم اول بر خیالاتیکه اجل و فتنه کم اولدی حول شایسته دیرل یعنی هر اوله  
 و دنیا دن آخرته نقل قیلنه امور آخرت کشف اولد قده بویه دیر که ای دریغ  
 دو کلی عمرده درست بین اولدیغمدن و حقیقی معاینه قیلدیغمدن دنیا دن اولان  
 شول او هام و خیالات مشابه سنده اولان شیرلی کنده قبله قیلدم و اکا متوجه  
 و متعشق اولدم که بوعالمه انلرک فائده سی اولدی و خیالات کبی کم و ناپیدا اولوب  
 شمدی انلردن بر شی قائم دی \* مشوی \* حسرت آن مردگان از مرگ  
 نیست \* زانست کاندن نقشها کردیم ایست \* ماندیم این که آن نقشست و کف \*  
 کف زدر یا جنبد و یابد علف) اول مرد دلرک حسرتی موتدن دکلدر انلرک حسرتی  
 اندن او زیدر که نقشلده بز طور دق یعنی انلرک حسرتی نقشلده بز طور دق و اول  
 نقوشک محبتده بز توقف قیلدق و انک نقاشندن بی خبر اولدق دیو دیر بو خسته  
 اصلا اولد کلرندن او تری غم و حسرت برز بلکه انکچون حسرت یرل و بویه  
 دیرز که دریغ و حسرتا بز دنیا دن بونی کورمد کهک بوضو ر اشیا نقشدر و کفدر  
 کف ایسه دریغدن حرکت ایلر و علف بولور یعنی اول حینده بونلر دیر که  
 حسرت بزه که بز دنیا دن بونی کورمد کهک بواشیانک وجودی نقش کیدر و دریانک  
 کبوی کیدر کف دریغدن حرکت ایلر بوب اندن غذا بولدیگی کبی بوضو ر اشیا  
 دخی دریغ حقیقیدن حرکت قیلور ایش و اندن قوت و غذا بولور ایش بز بونی  
 شمدی به دک حقیقته بیه مدک و اشیانک حرکاتی و وجودنی همان دریغ حقیقیدن  
 ابد و کنی اصلیه مشاهده قیلدق بلکه انلرک حرکاتی بز کنندی وجودلرندی  
 ضا نور دق و دریغ حقیقی انلردن بعید زعم قیلور دق شمدی بیلد کهک بزم اول  
 ظن ایلد کهک اوزر دکل ایش دیرل و بوی کور و غم و حسرتلر بیهل \* مشوی \*  
 چونکه بحر افکنند کفها را ببر \* تو بکورستان روان کفها را نکر \* پس بگو  
 کوجنبش و جولانن \* بحر افکن دست در بحر انتان \* تابکو بندت بابانی  
 بل بحال \* که زدر یا کن نه از ما این سوال \* چونکم بحر وحدت و دریغ حقیقت  
 کفلر مشابه سنده اولان اجساد و اجسامی برو خاکه براقیدی سن ای دریغ حقیق  
 ایله حرکت قیلان زنده و ارمقبره لکه کیت او کفلر مشابه سنده اولان جسدلر نظر ایله  
 کور که انلرده اصلا حرکتدن و قوت و قدرتدن و نعمت و ثروتدن و دولت و عزتدن  
 و بونلر امشالی اولان حالت و خصالتدن بر اثر قائم ش پس بونلر دیر که قنی سزک  
 جنبشکن و جولانکن بحر سزگی بحرانه براقیدر بحر ان بانک ضعی و حاک سکونیه

خسته به حادث اولان تغیره دیرل و بونی طیب اولنر استعمال ایدرل نه کم هذا يوم  
 بحران دیرل و بونده بوزلق و خراب اولق معنائنددر یعنی اول کور ستانده اولان  
 جسدلر دیر که قنی سزک حرکاتکنز و جولانکنز شمدی بحر سزگی بوزلقه و خراب  
 اولمغه براقیدی تا کم اول کور ستانده بی حرکت اولان و بی حیات قیلان تنلر سکا  
 سو بیلر لب و دهاله دکل بلکه لسان حاله بویه دیو که سوالی دریغ حقیقیدن  
 ایله بزدن ایله که بز نطقه و تکلمه قادر دکلر بلکه فی الحقیقه منکلم وقادر همان  
 اولدر قدرت و قوت همان آنکدر \* مشوی \* نقش چون کف کی بجند  
 بی ز موج \* خاک بی بادی کجا آید بر اوج) نقش کف کبی موجدن بر موج اولمندن  
 قن حرکت ایلر زمو جده زازانده اولز ایسه معنی بودر اما زانده فرض او انور سه  
 معنی نقش کف کبی موج سز قن حرکت ایلر خاک بر باد سز قن اوج اوزره کلور  
 یعنی بونقوش کائنات و صور موجودات و اشکال حیوانات جمله سی دریا اوزره  
 اولان کفلر کیدر و دخی اوج اوزره صعود ایلین و حرکت قیلان تراب و غبار کیدر  
 موج سز دریا اوزره اولان کفلر حرکت قیلز و باد سز هم خاک و غبار اوج اوزره  
 صاعد اولز و جنبش و حرکت ایلز کذلک بو کفلر کبی اولان نقوش کائنات و غبارلر  
 کبی اولان صور موجودات اول دریغ حقیقتک تحریر کبی و جزرومدی اولمبنجه  
 قن حرکت ایلر بومقرر در که اصلا بر نقش نقاش از لیک ارادتق اولمبنجه جنبش و حرکت  
 قیلز و کذلک خاک و غبار مشابه سنده اولان اجساد و اجسام ارادت الهیه بادی  
 اسمینجه اوج وجود اوزره صعود قیلز و مر تفع اولز و جنبش و حرکت ایلز  
 بوجه بی محک حقیقته حقد و جله ده منصرف همان اولدر نه کم (ما من دابة  
 الا هو آخذ بشا صیبتها از ربی علی صراط مستقیم) آیت کریمه سی هم بومضمونه  
 دلالت و شهادت قیلور \* مشوی \* چون غبار نقش دیدی بادیین \* کف  
 جودیدی قلزم ایجادیین \* هین بین کز نو نظر آید بکار \* باقی شحمی و لحمی  
 بود و تار) چونکم غبارنی کوردک بادی کور کفی چونکم کوردک قلزم ایجادی  
 کور آگاه اول کور که سندن نظر کاره کلور سندن باقی وجودک بر شحم و بر لحم  
 و بود و تار در یعنی ای بود دنیا دن زنده اولان و معرفت حق طلب قیلان عاقل چونکم  
 غبار مشابه سنده اولان نقوش کائناتی و صور موجوداتی جنبش و حرکت ایلر  
 کورد که ارادت الهیه بادی هم کور که بوجه نقوش انک تصرفیه حرکت ایلر  
 چونکم بو کفلر مشابه سنده اولان اجسام و اجساد بیجی و ذهابده و رفتن و ایابده  
 کوردک ایجاد در یاسنی هم کور که بوجه اجسام و اجساد اول قلزم ارادت و ایجادک  
 تحریرک و تصرفیه حرکت قیلورلر و آمد و شدده اولورلر اول دکلدر که بواجسام  
 و اجساد کنندی طبیعتلرینک مقتضای اوزره حرکت قیلورلر ای مؤمن و عاقل



آگاه و خبردار اول (فانظروا كيف بدأ الخلق) آيتك موجبيله عمل ايدوب بوخلقه  
 انظر عبرتله نظر قلوب و بصيرتله بواشيان برخوش كور كه سندن كاره همان  
 نظر كاور و سنك خلقك كن و ايجاد كن دخی مقصود بواشيانه نظر قياتي و درست  
 كورك و حقيقت بين اوراق او اور كه سن انسان العين منزله سنده سن و سنك باقي  
 وجودك برلحم و بر شمعدر و آريج وارش كې اولان استخواندر و اعصاب و اطماردر  
 سنك بو حقيقت بين اولان نظر كن قطع نظر بو جسمك و لحم و شمعك و استخوان  
 و اعصابك اصلا كاره كلز و حيواناتك لحم و شمعك كې هم اولمز زيرا انلك اكثرينك  
 لمندن و شمعندن و پوستندن و استخوانندن برنفع او اور و بر فائد كاور مثنوی  
شهم تو در شمهها نفزود تاب \* لحم تو مخمور را نامد كباب \* در كذاز اين جـله  
 تن را در بصير \* در نظر رو در نظر رو در نظر (اما ای بنی آدم سنك شمعك شمهله  
 تاب زیاده ایلدی و سنك لحمك مخموره كباب كلدی یعنی بعض حیواناتك یاغی شمهله  
 ضیا و نور زیاده ایلدی كې سنك جسدك كا یاغی موم اولدی و مومله روشنلك  
 زیاده قیلدی چونك شمعك كاره كلدی لحمك دخی بر مخموره كباب اولدی و بریان  
 اولغه و بنگه لایق كلدی و پوستك و استخوانك و اعضا و اعصابك هم بویه در كه  
 اصلا بونلردن بریسی برنفع و كاره كلز چونك بو محققدر جله تنكي بصیرت خصوصنده  
 اربت نظره كبت نظره كبت نظره كبت یعنی چونك سنك جسمك بر كاره برامد بیه  
 حالا بوجه تنكي بصیرت تحصیلنده اذابه و افتابیت و همیشه كره بعد كره  
 نظر بوانه كبت تا كم اول نظر واسطه سبله بواشيانك حقیقتی كوره سن و بوضو  
 عالمی واجـساد بنی آدمی فی الحقیقه محرك كیدر اكانظر ابر كوره سن و نظرك اذنی  
 و اوسط مرتبه زنده قالبه سنكه انظار دخی چوق تفاوت وارد مثنوی  
 يك نظر دو كز همی بیند ز راه \* يك نظر دو كون دید و روی شاه \* در میان این  
 دو فرقی بی شمار \* سره جو والله اعلم بالسرار) مثلا بر نظر بوالدن ایكي ارشون  
 كورر بر نظر ایكي كون كوردی و روی شاهي كوردی یعنی نظر دن نظره چوق  
 تفاوت وارد بر نظر وار كه طریق الهی بدن ایكي ذراع مقـصداری بول كورر  
 و بر نظر دخی وار كه دنیایی و آخرتی كورر و روی شاه حقیقتی مشاهده قبلور بوايكي  
 نظر لك میاننده بی شمار بر نوع فرقی وارد بوايكي نظرك مایبندده اولان فرقی  
 كورمكدن اوتري كندی بصیرتلك ایچون سرمه معرفت استه والله تعالی  
 اسراره اعلمدر و طالبه حضرت حقـدن و اهل دلدن چشم جانی و دیده جنسانی  
 ایچون سرمه عنایتی و كحل هدایتی طلب ابلـك اهم و الزامد ر تا كم اول سرمه  
 عنایت و كحل هدایتله انك نظری روشن اولوب هر شبنك مایبندده اولان فرقی  
 و انظارك میاننده اولان تفاوتی بیلكه و كورمكه قادر اوله مثنوی چون

شیدي شرح بحر نیستی \* كوش دایم تادر بن بحر ایستی \* چونكه اصل كار كا  
 آن نیستیست \* كه خلاوی نشانت و تهیست \* جله استادان بی اظهار كار \*  
 نیستی جو بند و جای انكسار) چونك نیستك بحرینك شر حنی اشـتك یعنی  
 چونك فنا و عدم در یاسنك شرح و تحقیقی كوش ایتك سعی و كوش ابله همیشه  
 نابوفر و فنا بحری ایچره طوره سن و بو بوقلق در یاسنه مستغرق اولوب انانیت  
 قیدندن قوریتله سن چونك كار كا هك اصلی اول بوقلقدر كه خلاوی نشان و تهیدر  
 یعنی اصل جمیع كار كا اول بوقلقدر كه اول بوقلق مرتبه خلا و بی نشان و غیریدن  
 و سوادن تهی و خالیدر حالا بو مقرر در كه جله استادل اظهار كردن اوتري و صنعتلرنی  
 ظهوره كتور و بپیدا و آشكار ایلكدن اوتري بوقلق و جای انكسار استرلی یعنی بوعالمده  
 اولان صافه لرك جله سی كندی صنعتلرنی اظهار ایلكدن اوتري منكسر و خراب اولش  
 راسترلو بوقلق طلب ایدرل مثنوی \* لاجرم استادان صد \* كار كاهش  
 نیستی و لا بود \* هر كجا این نیستی افزون ترست \* كار حق و كار كاهش آن سرست)  
 لاجرم استادل استادی حضرت احد و صد آنك كار كاهی بوقلق و لا اولور  
 یعنی استادل استادی اولان احد و صد حضرتلرنك كار كا و محل صنعی آنك  
 كار كاهی بوقلقدر لاجرم پس بومقدمه معلومك اولد بیه و بولم سكا حاصل  
 كلدیسه بیل كه هر قنده كه بو بوقلق افزونتر در حنك كار و كار كاهی اول طرفدر  
 یعنی هر قنخی كسدهك وجودنده كه بوفر و فنا صفتی و عدم لاحالی زیاده رك  
 اوله حق تعالینك كاری وانك كارینك محلی اول طرفده در فانی اولان كسدهك  
 وجودی حضرت حقه فنا بی قدر آینه اولور و اول حضرت حقه آت  
 كاور قدرت و قوت و ارادت و نعمت الهی انده نمایان اولور و الحاصل اندن هر نه  
 ظهوره كاور سه آتی حضرت حق اظهار قبلور و اول اورنه لقدم همان بر آت  
 ملاحظه اولور مثنوی \* نیستی چون هست بالاتر طبق \* بر سه بردند  
 درویشان سبق \* خاصه در ویشی كه شدنی جسم و مال \* كار فقر جسم داردن سؤل  
 \* سائل آن باشد كه مال او كذاخت \* قانع آن باشد كه جسم خویش باخت) نیستك  
 چونك بالاتر طبق اولدی بواجلدن درویشلرد و كلی شی اوزره سبق ایلندی  
 علی الخصوص بر درویش كه جسمسز و ماسمز اولدی كار فقر جسم طور سؤل  
 دقل سائل اول اولور كه انك مالی اریدی قانع اول اولور كه كندی جسمی او نیستدی  
 درویش فقیر دیرل كه فقیر دخی عند الاولیا رضی الله عنهم اوج قسمدر بر قسمی  
 ظاهرا و باطنا درویشدر خاصه درویشی كه شدنی جسم و مال دیدكلی بوقسمه  
 اشارتدر كه ظاهرده مالی اولیه و باطنده دخی كندینك وجودی و جسمی اولیه  
 بلكه العبد و مایلكه كان لمولاه موجبجه انك وجودی هم مولاسنك اوله و بر قسمی



دخی وارد که اول ظاهر اذمال و باطن درویش و بی مال در بوقسم دخی العبد و مایملکه کان لمولاه حسبنجه کندبسی و مالک اولدیغی شیلر هر نه ابدیه مولاسنک اولمشدر انک اور تاده اصلا وجودی و جسمی و مالی یوق حکمنده درو بر قسم دخی اولور که ظاهرا فقیر و بی مالدر و باطنا وجود و جسم صاحبیدر و آنک کاری اغنیادن در یوزه و سؤالدر بوسه و نه فقیرک فقری کاره کلز و عند الا و لیا بو کافقر محمود دینز و ترغیب و تحریض ایلدکاری فقر و فسادن هم بوقسم بر مراد اولمز بلکه ممدوح و محمود اولان فقردن مراد باطن اهرامک و مال صاحبی اولوب باطن فقر اولقدرد و یاخود ظاهرا و باطن فقر اولقدرد پس بویات ثلاثه نک تحقیق و توضیحی بویله دیک اولور که بوقلق و فقیرلک چونکم بالارک طبق و عالبرک مرتبه اولدی ابدیه و لهذا درویشلر دوکالینک اوزرینه سبقت ایلدیلری و بی وجود اولنلردن ایلر و کتدیلر علی الخصوص شول بر درویشکه هم ظاهری و هم باطنی درویش اولدی هم جسمانیست و هم مالیست اولدی نه ظاهرده مالی و نه باطنده کندبیک جسمی و ارکاری اصل فقر جسم طوتر که اول جسمانی بقو قلق و بی وجود اولقدرد ماله محتاج اولوب ناسدن سؤال قبلان فقیر بو بولده کار طوتر بو کونه فقردن حضرت نبی علیه السلام (اللهم انی اعوذک من الفقر) دیو حضرت حقه صغمنشدر و امانته دخی بو کونه فقر مذمومدن حضرت حقه صغمنی تعالیم قیلشدر سائل اول ماله محتاج اولان کدا اولور که انک مالی اریدی و فانی و ضایع اولدی و ماله محتاج اولدیغدن ناسه عرض احتیاج ایلوب انلردن سؤال قیلدی اما قانع اول کسه اولور که کندی جسمی حضرت حقک محبتنده و طاعتنده اویناندی و جسمک مشتهاسنی و مقتضاسنی ترک ایتدی و موبشتدن ادنی شینه قناعت ایتدی و غنی القلب اولق مرتبه سنه بتدی بو کونه قانع صورنا اگر فقیر ابدیه ده معاده غنیدر که لایقنی اولان کوزه و اصلدر متنوی پس زردا کنون شکایت برمدار \* کوست سوی دوست اسبی راهوار (چونکم کاری فقر جسم طوتر پس جسم کلان درد دن شمعی شکایت طومعه بلا و محنتدن ناسه شکایت ایتد که اودرد و بلاد دوست جانیته ردولک آتدر سنکه اول اسب بالایه سوار اوله سن سنی دوسته ایلرور (اذا احب الله عبدا ابتلاه و اذا صبر اجتباها) حدیثک مفهومی اوزره حق تعالی حضرتلری بر قولنی سوسه انی مبتلا ایلر و اگر اول بنده صابر اولورسه سار ناسدن انی اجتبا و اصطفای ایدوب کندبیک مقر بلرندن قیلور پس درد و محنت معناده نعمت و محنت اولدی زیرا دوستک وصوله و سبیل اولان سنه معناده عظیم نعمت و مختدر بعض نسخه ده کوست سوی نیست اسبی راهوار واقع اولمشدر بو تقدیر

اوزره معنی اول در دیو قلاق جانبته بر راهوار اسبدر پس اندن شکایت طومعه زبرا یوقلاق مقام امندر مقام امنه و سبیل و ذریعه اولان درد و بلاهم برکم شی اولمز پس اندن شکایت ایلک مناسب کلز دیک اولور متنوی این قدر کفتم باقی فکر کن \* فکر اگر جامد بودر و ذکر کن \* ذکر آرد فکر را در اهتزاز \* ذکر را خورشید این افسرده ساز ( فقر و فنانک فضیلتنی بوقدر دیدک باقیسنی سن فکر ایل که کندی درونکده فقر و فنانک باقی اسرارنی و فضائلنی هم قوت فکریه واسطه سبیل بولهن و یوقلق نه دیمکدر انی حقیقتله بیل سن امادرونکده اولان قوت فکریه اگر جامد اولدیه و برودت هوای نفسانیه ایل طوکدیه بوری الهی ذکر ایله زیرا فکری حر کنسه کنورر ذکر حق بو طوکش اولان فکرک خورشیدی دوز که خورشید انور منجمد اولان آبی نیجه مذام ایلرسه ذکر الهی دخی منجمد اولان فکری اویله آریدوب آب روان کبی ایلر تا کم آب عالم باطنه سریان و جریان ایلوب اول فکر بحر حقیقتله و اصل اولغه قابل اولور متنوی اصل خود جذبه ستلیک ای خواجه تاش \* کار کن موقوف آن جذبه مباح \* زآنکه ترک کار چون نازی بود \* نازی در خور و جانیازی بود (اصل خود جذبه در لیکن ای خواجه تاش کار ایل اول جذبه به موقوف اوله یعنی طریق الهیده حق تعالینک وصوله و مقام حقیقتک دخولنه و سبیل اصل خود جذبه الهیدر و جذبه الهی اولدر که حق تعالی بر قوائیک قلبنی و روحنی قلاب محبتله کندی مشاهده سنه و قربته چکه وانک قلبنه حق یقین تخمین اکه حتی اول بنده بی بی اختیار جله اغیار و سوی مرتبه سندن کچه و شراب حقیقتی اول ساقی حقیقتک دستندن ایجه و کندی مجازی اولان وجودی قیدندن کچه بو طریق الهیده اصل وصول حقه و سبیل و ذریعه بودر لیکن ای بنم کبی حضرت مولانا ک بنده سی اولان کسه بو جذبه به موقوف اوله چونکم وصول حقه اصل و سبیل جذبه الهی ایش ابدی جذبه حق کلسون بنی بندن آلسون دیوب اول جذبه به توقف و انتظار قیل و کار و کسب ایلکدن فارغ اوله بلکه ممکن اولدیغی مرتبه طریق الهیده کار و عمل قطع مشغول اول کاه فکر ایل و کاه ذکر ایل و کاه جد ایل و کاه شکر ایل تا کم بو کونه نوافلی ادا الملکه حضرت حقه تقرب قیل سن و حضرت حقک سنی سومسنه مسعد اوله سن هماندمکه حضرت حق سکا محبت ایلله جذبه خدا حضرت حقک سکا محبت ایللندن عبارت اولور نه کم (لا یزال العبد یتقرب الی بالانوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره) حدیث شریفی بو معنایه دلالت و شهادت قیلور پس کار و عمل جذبه به و سبیل و جذبه وصول حقه و سبیل اولور بویله اولدیه کار و عملی ترک ایلوب جذبه به موقوف اولق برنده اولمز



ترك كار و عمل ايلك برتاز ايلك واستغنا قيلي كبي اولور ناز واستغنا ايسه جانباز ايله  
 نيجه لايق اولور عبده لايق اولان مولاسي بولنه جانباز اولمقدور وانك رضاسني  
 اله كنورمكه سعي قيلمقدور ناز واستغنا مولايه لايق اولور و نياز و افتقار بنده به  
 مناسب كلور چونكم بنده به مناسب اولان مولاسي بولنده جانباز اولمق و تضرع  
 و نياز دن خالي اولمقدور ﴿ مشوي ﴾ ني قبول انديش و ني ردای غلام \*  
 امر را ونهي را مي بين مداد \* مرغ جذبه نا كهان پرد زعش \* چون بدیدی  
 صبح و شمع آنكه بكش ) ای غلام نه قبولی فكر ايله و نه ردی فكر ايله مدام سن  
 امری ونهی کور مرغ جذبه نا كهان عشدن پران اولور چونكم صبحی كوره سن  
 و شمعى اندنصكره سو بندر العش بضم العين والتشديد شول قوش بواسته ديرلر كه  
 آغاج بودا قترنده چور دن چو بدن و غبریدن جمع ايدوب بيت دوزر اول قیلل  
 المعرفه اولان كسه لك و همندن ناشی اولان بوسوء خاطره ي دفع ايچون دينلشدركه  
 اول خاطره بودر اكثر قليل المعرفه اولان كسه لك بويلا ديرلر كه چونكم (قبل من قبل  
 في الازل بلاعله و رد من رد في الازل بلاعله) كلامك مفهومی محقق و ثابت اولمقدور  
 بنكه ازل آزالده بلاعله مقبول اولمقدور اولدمسه بكا بوكار و عملك نه فائده سی  
 واردر كذلك اگر بن ازل آزالده بلاعله مردود اولمقدور اولدمسه هم بكا بوجهد  
 و عملك نه نفعی واردر بوانديشه عند الجمهور باطلدر انكچون حق تبارك و تعالی  
 حديث قدسیسنده بيورر (عبدی اطعني كما امرتك ولا تعانني ما يصططحك) پس عبده  
 لايق و لازم اولان اول دكادر كه حق تعالی آنی يا قبول ايلش و يا خود رد ايلش  
 اوله وانی اندیشه قيله بلکه عبده لايق و لازم اولدر كه امر اولنديغی اوزره عمل  
 قيله پس ای غلام بويولده نه مقبول اولمق فكر ايله و نه مردود اولمق فكر ايله  
 بلکه مدام حق تعالیك امر نه و نهينه نظرايله (وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم  
 عنه فانتهوا) آيتك موجبجه هر نه كم امر اولندك ايسه و رسول و خدا آنی  
 امر قیلد بيسه آنی اخذ ايله و هر نيكم نهی قیلد بيسه اندن اجتناب ايله قوله  
 لايق اولان افنديسنك امر ايلديكنی طومق ونهي ايلديكندن قاچمقدور چونكم  
 ای غلام سن همیشه امر ونهي كوريجی اوله سن وقادر اولمق حضرت حقه  
 اطاعت و انقياد قيله سن جذبه قوشی نا كهان كندی مقام و مرتبه سندن پرواز  
 ايدوب سنك وجود كه قوز و سنی بوكلفت و زحمت و رطه لرندن خلاص ايلر  
 چونكم صبح حقیقی كوره سن شمع خدمت و رياضته احتیاج قالمز اندنصكره  
 ترك وازاله ايلسك لايق و جائز اولور صبحدن مراد بونده حق اليقين اولور شمعدن  
 مراد مع الكلفة والزحمة اولان خدمت و عبادت اولور (واعبد ربك حتى  
 يأتيك اليقين) آيت كرمه سنك دلالت ايلديكي معنای باطنی اوزره عبادتك متها می

صبح بقينك ظهور یدر چو نكم صبح بقين ظههور و طلوع ايليه عبادت عبودته  
 تبديل اولور و عبادتله عبودت ماينسده فرق اولدر كه عبادت مع الكلفة والزحمة  
 اولان خدمته ديرلر و عبودت حلاوت و لذتله اولان خدمته ديرلر مثلاً عبادت عابدرك  
 كار یدر و عبودت ما شقرك كردار یدر برعاشی معشوقنه خدمتی كلفت و زحمتله  
 قبللر بلکه صد دل و جانله و نيجه حلاوت و لذتله قیلور و بونده چونكم صبح كله  
 شمعى سو بندر ديملرندن مراد چونكم صبح بقين ظهوره كله كلفة و زحمتله  
 اولان عبادتی كيدر كه اندنصكره عبودت كلور و سن كندی محبوبكه صد دل  
 و جانله اول و قنده عبودت قیلور سن ديمك اولور ﴿ مشوي ﴾ چشمها  
 چون شد گذاره نور اوست \* مغزهای بند او در عين پوست \* بیداندن ذره  
 خورشید بقا \* بیداندن قطره كل بحر را ) چشمه لر چونكم كذاره اولدی  
 نور اودر اول نور عين پوستنه مغزل كورر بودخی وجه در كه دینه چشمه لر چونكم  
 كذاره اولدی انك نور یدر بوجه اوزره نور كسر رائله اوضمینه مضاف اوقور  
 و او مقدم اولان صبحه عائد اولور كه اندن مراد صبح يقيندر كذار نافذ مناسنه در  
 یعنی كچيكي ديمكدر و توضیح معنی شول كوزلر كه چونكم جابلردن نافذ اولدی  
 و برده لر دن ايلزی كچدی اول صبح بقينك نور یدر يا خود معنی محضا نور همان  
 اولدر زير اول كوزلر عين پوستنه یعنی بواجساد صورده ايلر كورر و حقایق  
 مشاهده قیلور ذره ده خورشید بقای كورر كل بحری مشاهده قیلور ذره دن مراد  
 بر شيتك وجودی و خورشید بقادن مراد حضرت حقدر قطره دن مراد بر انسانك  
 وجودی و كل بحردن مراد جمع اسما و صفاتی جامعه اولان مرتبه حقیقتدر  
 و تقدیر كلام بويلا ديمك اولور كه چونكم كوزلر جابلردن نافذ اوله نور محض اودر  
 اول كوزلر پوستلرده مغزل كورر و هر شيتك وجودنده خورشید حقیقی مشاهده  
 قیلور و هر انسانك قطره ذائنده كل بحر حقیقی معاینه قیلور الحاصل بر شیده  
 حضرت حق كورمك ذره ده خورشیدی كورمكدور و بر كسه لك قطره وجودنده  
 حق تعالی بی اسما و صفاتله متجلی مشاهده قیلق قطره ده كل بحری مشاهده قيلمقدور  
 مولانا جامی رحمه الله عليه (بيت) جهان مرآت حسن شاهد ماست \* شاهد  
 وجهه فی كل ذرات \* ديمكله بومعنايه اشارت قیلشدنر و كلشن راز صاحبی هم  
 بوايائله بواسر ای مشعر اولمقدور (بيت) اگر يك قطره رادل بر شكافى \* برون  
 آید از و صبح صافی \* بهر جزوی ز خاك ار بنكری راست \* هزاران آدم اند روی  
 هویدا است \* باعضايشه هر چند پیل است \* در اسماء قطره مانند نیل است \* دل  
 هر حبه صد خرمن آمد \* جهانی در دلی يك ارزن آمد \* بیه پریشه صد جای



جانی \* درون نقطه هفت آسمانی \* چهار اسیر بسر آینه دان \* بهر يك ذره  
دروى مهر تابان

\* بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی \*

\* مثنوی \* گفت صوفی در قصاص يك قفا \* سر نشاید باد دادن از عی \*  
خرقه تسلیم اندر کردم \* بر من آسان کرد سبلی خوردنم ( صوفی چونكم اول  
طبايحه اوران بیماری ضعیف کوردی عاقبت اندیش اولوب اکا طبایحه اورمقدن  
حذر قیلدی و کندوسنه دیدی بر قفانك قصاصنده باشی اعمال کردن یله و بر مک  
لابق اولمز یعنی بن بوسله زن اولان بیمار شمیدی بر طبایحه اور رسم بو بیمار اولور  
پس شرعا بکا قصاص لازم کلور او یله اولیحق کورلکدن وعاقبت بین اولمقدن  
باشی یله و برمش اولورم عاقبت بین اولمقدن اوژی باشی یله و بر مک بنم جنسمه  
لابق دکلدر که بنم بو بنده خرقة تسلیم بنم اوزریمه سله بکلکی آسان ایتدی یعنی  
بو خرقة صوفیان فی الحقیقه خرقة تسلیمدر بنم بو بنده اولان بو خرقة تسلیم بنم طبایحه  
بکلکی بنم اوزریمه آسان ایلدی دیدی بوندن مقصود بو صوفی لسانندن طریق  
صوفیه ده اولان سالکاره مقتضای طریقتی بیان ایلکدر که خرقة پوش اولان  
صوفی به اولالازمدر که عاقبت اندیش اوله اندنصکره اگر خلق عالمدن بر جفا و آزار  
کورسه وانلردن سبلی خور اواسه صبر و تحمل قبله نقل اولنور که بر کون ابراهیم  
بن ادهم حضرتلری بر صوفی ایله بر بازارده کیدر کن عوام ناسدن بر کسه انک اکسه سنه  
بر محکم طبایحه اورمش ابراهیم بن ادهم حضرتلری اول سنک دیدیکک دیار بلخده  
قالدی دیوب دخی ارتق سوز سو یلیوب بکوب کتمش انک یاننده رفیق اولان  
صوفی انک در ویشلکنی و تحملنی پسند ایتش و کلوب کندیسنک شیخنه  
بوسر گذشته بی حکایه قیلش و دیمشکه بو کون ابراهیم بن ادهم بر کسه بر طبایحه  
اوردی شیخ دیمشکه به ابراهیم بن ادهم نه دیدی در ویش دیمشکه اول سنک  
دیدیکک بلخده قالدی شیخ دیمشکه هنوز دخی اول بلخ دیارنی اونتماشمی صحیح  
درویش و صوفی اولیدی بونی هم دیمزدی دیمش و جلّه منقبه سندن بری دخی  
بودر که بر کون اول حضرت بر شهرک کنارنده کزر کن بولدن برقاج آتلو کلوب  
اکاتبز بزه بر قوناق بری کوستر بز بوشهره هنوز کلش مسافرلر بز دیمش اول  
حضرت دخی بسم الله دیوب بونلرک اوکنه دوشوب انلردخی انک اردینه دوشوب  
کتمش اول حضرت بونلری بر کورستانه کتورمش وانده طورمش انلردیمش لره که  
بزه بر قوناق بری کوستر اول دیمشکه بنم بیلدیکم قوناق بری بودر بن بوندن غیر  
قوناق بری بیلزم اول سوار غصبه کلوب انده اولان قچی ایله اول حضرت نه

وافر ضرب اورمش وانک بدن مبارکنی زیاده آزرده قیلش صبر و تحمل ابدوب  
اصلا اکا بسوز سو یلمش مکر اول برده بر کسه وار ایش اول ضارب اولان سوار  
اول پردن بر مقدار کتد کد نصکره اول کسه اکا دیمشکه بو قچی اور دیمک کسه  
بیلور میسن نه کونه کسه در دیمشکه بیلزم اول کسه ابراهیم بن ادهمدر دیو خبر و برمش  
مکر کم اول سوار انک نام شریفنی اشید برمش کلوب ایاغنه دوشمش و توبه کار اولوب  
مریدلرندن اولش و دنیایی اول دخی ترک قیلش \* مثنوی \* دید صوفی خصم  
خود را سخت زار \* گفت اگر مشتش زنم من خصم وار \* او یک مشت بر برد  
چون رصاص \* شاه فرماید مر از جرو قصاص ( صوفی کندینک خصمنی قتی  
زار کوردی یعنی سله اوران بیماری زیاده ضعیف مشاهده قیلدی کندیسنه دیدی  
اگر بن اول بیمار خصمانه مشت اورسم و آنک وجودینه برقاج و مرق ایر کورسم اول  
بیمار بنم بر بومر یغدن قلائی کبی بره دو کیلور پس شاه بکا زجر و قصاص بیورر  
(ان النفس بالنفس) آیتک مقتضای شریعا بنی دخی اولدرمک لازم کلور دیدی  
و بو کونه تصور ایلدی \* مثنوی \* خیمه ویرانست و بشکسته وند \*  
او بهانه می جود تا در رفتند \* بهر این مرده در یغ آید در یغ \* که قصاصم افتد اندر  
ز یرتغ ( چادر ویراندر و میخ صمشددر او بهانه استر نادوشه یعنی صوفی دیدیکه  
بو بیمار فی المثل ویران خیمه در و میخی صمشددر او جزئی بهانه استر تا آشفه دوشه  
پس بومر ده دن اوتری در یغ کلور بکا تیغ التمه قصاص واقع اوله ایتدی بو که  
اورمقدن و طوقمقدن حذر ایلک لازمدر دیدی \* مثنوی \* چون غمی  
تا نیست کف بر خصم زد \* عزمش ان شد کش سوی قاضی رد \* که ترزوی  
حقست و کله اش \* مخلص است از مکر دیو و حیل اش ( چونكم صوفی کفی خصم  
اوزره اورمغه قادر اولدی یعنی عاقبت اندیش اولدیغندن اولرنجوری دو که که  
جرات قیلدی انک عزیمتی اول اولدیکه اول بیماری قاضی جاننده ایلته کندیسنه  
بو یله دیدیکه قاضی ترزوی حقدن وانک کیله سیدر دیوک مکرندن قاضی خلاص  
ایدیجی وانک حیل سندن هم خلاص ایدیدر مخلص میک ضعی و لامک کسریله  
اوقندیغنی اوزره معنی بودر اما میک قحله و لامک قحی ایله اوقنورسه اول قاضی  
دیوک مکرندن وانک حیل سندن محل خلاصدر دیمک اولور و خلاصه کلام صوفی  
قاضی حضورنه واروب محکمه ده حقنی بیاردن طلب ایلکی اولی کوردی و حسن  
ظن ابدوب زمانه سنده اولان قاضیلری میزان حق صاندی و دیدی \* مثنوی \*  
هست او مقراض احقاد و جدال \* قاطع جنک دو خصم و قیل وقال \*  
دیودر شبشه کند افسون او \* فتها ساکن کند قانون او ( اول قاضی حقدلرک  
وجدال لره مقراضیدر ایکی خصمک جنکی و قیل وقالنی قاطعدر احقاد حقدلرک



جمعیدر حقه کینه دیرل یعنی حاکم شرع شریف اولان قاضی ناسک کیلر نیک  
و جدالر نیک مقراضیدر وایکی خصمک مایندده واقع اولان قبل و قال و جنگ  
و جدالی قطع ایدمچیدر انک مانند افسون اولان کلامی دیوی و اهل مکر و ریوی  
شیشده ایلر ته کم سلیمان نبی علیه السلام بردبو مکر د اواسه و حددن تجاوز قیلسه  
فی الحال انی طوتدیروب آتی بر شیشه ایچنه قویوب و انک اوزرینه افسون او قیوب  
شیشه ایچره آتی حبس قیوردی تا خاق انک شرنندن و فسادندن امین اولورلردی  
کذلک حاکم شرع شریف اولان قاضی سلیمان وار د بوس سیرت و شیطان طبیعت  
اولان اهل نفس و هوا بی زندان ایچره حبس قیور و یا خود حاکم شرعیه آتی مقید  
ایندوب ضابط اولور اول قاضیک قانونی فتنه لری ساکن ایلر و غوغالری دفع  
ایندوب اهل فساد دی دفع ایلر \* مثنوی \* چون ترازو دید خصم بر طمع \*  
سرکشی بگذار دو کرد تبع \* و ترازو نیست کرافزون دهیش \* از قسم راضی  
نکرد آ کھیش \* چونکم بر طمع اولان خصم ترازو کوره سرکش کلی ترک ایلر  
و تبع اولور یعنی طمعله درونی بر اولان و بر آخر کسینه نیک حقنی المغه طمع قیلان  
خصم چونکم ترازوی شرع کوره بالضروری اول طمع قور و شرع شریفه  
تابع اولور و اگر ترازو اولمز ایلر اگر ارافزون و بره سن قسمدن آکا هلقه راضی  
اولمز قسم کسر قافله بهره و نصیب معناسنه و فتح قافله بولمک و بدین قیاق  
معناسنه دخی کلور بونده بوه عیالک جله سی قابلدر و جائز اولور یعنی اگر اور تاده  
تراز و اولمز اگر اول خصمه کندی حقندن زیاده و بره سن بهره و نصیبندن اول  
آکا ایکن ینه راضی اولمز یا خود بر آخر خصمک یمینندن اول آکا ایکن انک آکا  
آکا هلقه راضی اولمز بر طمع لایدر رضایی منع ایلر اما ترازو اولد قد نصکره  
هر کسه حقنی وزن ایلر پس بهر حال حقنه آکا اولان خصم بالضروری راضی  
اولور میزان شرع هم بونه در \* مثنوی \* هست قاضی رحمت و دفع سیر \*  
قطره از بحر عدل رستخیز \* قطره کرچه خرد و کونه پابود \* اطف آب بحر ازو  
پیدا بود \* قاضی رحمت حق و دفع سیر اولدی رستخیز بحر نیک عدلندن  
بر قطره اولدی دفع بونده دافع معناسنه در عدل عادل معناسنه اولدیغی کی عادل  
قاضی حق تعالیک خلق اوزره رحتی اولدی و سیر و عنادی محضا دفع ایدمچی  
اولدی و قیامت کونینک دریای عدلندن بر قطره کلدی و بر غونه اولدی حق تعالی  
روز رستخیزده اولقدر بین العباد عدل ایلر که حتی بویوزلی قیونندن بویوز سر  
قیونک حقنی آلیوره و اصل برکسه دهه برکسه نیک حتی قالمه پس اول دریای  
عدلندن بود نباده اولان قاضیلر فی المثل بر قطره و بر غونه کی اولدی قطره اگر چه  
صور تا خرد و کونه یا اولور یعنی اگر چه بود نباده اولان عادل قاضی صور تادر یای

عدله نسبتله کوچک ایاضی قصه اولور اما بحرك آبك لطافتی اندن پیدا اولور  
یعنی دریای عدل الهینک لطافتی و اثری اندن هم ظهوره کلور و بونک عدلنده  
اولان لطافت اول بحر عدالتک کال لطافتنه دلالت قیلور \* مثنوی \* از غبار  
پاک داری کله را \* توزیک قطره بینی دجله را \* غباردن اگر کله بی پاک طوته سن  
سن بر قطره دن دجله بی کور رسن کله پرده به و چشمک تیر لکنه دیرل بونده پرده چشم  
دیمک اولور یعنی اگر غبار جهل و غفلندن دیده دلی پاک طوته سن سن بر قطره کی  
اولان عادل قاضیک وجودندن دجله عدل حق کور رسن و فرعدن اصله استدلال  
قیلور سن و بونونه دن اول دریای عدل نه کونه اولدیغی بیلور سن و اندن خبردار  
اولور سن \* مثنوی \* جزوها بر حال کله شاهدست \* تاشق غماز خورشید  
آمدست \* زیرا جزول کله لک حاله شاهد اولور تا کم مشرق آفتابیده اولان  
شفق خورشیدک غمازی کلشدر شفق مشرق طرفنده قبل طلوع الشمس ظهور  
ایلر و مغرب طرفنده بعد غروب الشمس باقی اولان جرته و بیاضغه دخی دیرل  
نته کم قبل طلوع آفتاب مشرق طرفنده اولان شفق هم آفتابک طلوع و ظهورنه  
دلیل اولور و بعد غروب آفتاب مغرب طرفنده اولان شفق هم آفتابک وجودینه  
دلالت ایدر و اندن غماز اولور کذلک قاضی عادل دخی حق تعالیک شمس عدلنه  
دلالت قیلور و اندن غماز اولور \* مثنوی \* آن قسم بر جسم احد را ند حق  
\* آنچه فرمودست کلا و الشفق \* بویست سوره انشقاقده اولان بویست کریمه به  
اشارت اولور قال الله تعالی ( فلا قسم بالشفق ) لازمدر لا اقسامک تفهیری  
جند اولده طوطی حکایه سنده مرور ایلدی یعنی پس بن شفق قسم ایلرم و شفق  
شول جرته درلر که افق سماده بعد الغروب ظهور ایدر ( واللیل ) دخی لیل حقیچون  
( و ما وسق ) دخی لیلک جامع و ساتر اولدیغی اشیا حقیچون و سق جمع ایتکه  
دیرلر است و سقت الابل دیر سن حقن ایلر جمع قیلرک ( و القمر اذا تسق ) و دخی  
قر حقیچون شول وقتکه مجتمع اوله ( ل ترکین طبقا عن طبق ) ای بی آدم البینه  
ملاق و را کب اولور سنر حال بعد حال که مطابق اوله حال ثانی اوله شدت عذابده که  
مراد موتدر و بعد الموت اولان احوالدر دیمشدر بعضیلری طبق طبقه نیک جمعیدر  
طبقه مرتبه دیرلر کوبه مناسب اولنده بودر دیمشدر تقدیر کلام ای بی آدم را کب  
و ملاق اولور سنر مرتبه بعد مرتبه نیجه احواله که بعضیسی بعضیسنندن ارفع  
اوله موت و ساتر مرتبه بعد الموت اولان قیامت و موطن قیامت اوله ( فاهم  
لایونون ) فاذا کان کذلک بواحوال مقرر اولمچق بواحوال ایچون نه شی وارددر که  
بوم قیامت تصدیق ایتزلر و معنی بیت اولدر اول قسمی حضرت حق احمد حضرت تباریک  
جسمی اوزره سوردی اول نسبتیه کی کلا و الشفق بیور مشدر کلا بونده یا حقا



معناست اولور و یا زاندر دینور که قرآنه فلا قسم بالشفق در کلا بوقدر کلا بونده  
 انجی تا کید لفظ و وزن ایچون کنورمش اولور پس شفق من مراد عنداهل التحقیق  
 حضرت احمد صلی الله علیه و سلمت جسم شریفی اولور شومناستله که شفق  
 خورشیدرک وجودینه دلالت قیلدیغی کبی حضرت نبی علیه السلام جسم  
 لطیفی هم خورشید حقیقتک ذاته دلالت ایدییجی اولدی پس حق تعالی حضرتلری  
 بوافق سماده اولان شفقده قسم ایلدیسه اول حضرتک شفق جسم شریفنه مشابه  
 اولدیغیچون قسم ایش اولورننه کم ضعیفی به قسمی اول حضرتک نور ضعیفه مشابه  
 اولدیغیچون اولدی و بونک تحقیقی ایکنجی جلدک اویانه قریب \* والضعیفی نور ضعیف  
 مصطفی \* بیتک شر حنده مرور قیلدی انده طلب اولنه \* مثنوی \* موربردانه  
 چرا لزان بدی \* کرازانیک دانه خرمن دان بدی \* موربردانه اوزره نیچون لرزان  
 اولوردی اگر اول بردانه دن خرمن دان اولیدی موردن مراد عدالت جو اولان  
 انسان ودانه دن مراد بودنیاده اولان عادل قاضینک عدلی و خرمن داندن مراد  
 معدن معدن اولان عدل الهی اولور و تقدیر کلام بویله دیمک کلور که مورضعیف  
 کبی اولان انسان قاضیلرک وجودنده اولان دانه عدالت اوزره نیچون لرزان اولوردی  
 وندن اوتری بردانه قدر عدله طمع قبولوردی اگر اول بردانه قدر عدلدن خرمن  
 عدلی بلیجی اولیدی اول دانه عدل بر عظیم خرمندن ایدیکنی بلیدی ودانه دن  
 خرمنه استدلال قیلیدی اصلادانه قدر اولان عدله تعلق قیلردی و ملتفت اولوردی  
 بلکه اول دانه قدر عدلدن تجاوز ایدوب خرمنکاه عدله متوجدا اولوردی و مرادی  
 هر نه ایسه اندن طلب قبولوردی \* مثنوی \* بر سر حرف آ که صوفی بی دلست  
 \* در مکافات جفا مستعمل است \* بو گونه معارف سو بیلکدن ای مولانا رجوع  
 ایدوب حرفک طرفه کل که صوفی بی دلدن جفانک مکافاتده مستعملدر بویته  
 تخرید قاعده سی وارد تخرید اکاد برل که برکسه کندبسی بر آخر شخص منزله سنده  
 تنزیل ایدوب اکا خطاب ایلنه نه کم بویته در یعنی ای مولانا بوقلیلی کثیره استدلال  
 ایلک و بو تقدیم اولنان سوزلر کی سوز سوز بیلک سمندن رجوع ایدوب صوفینک  
 حالته مناسب اولان حرف و کلامی سوز بیلک جانبته کلکه صوفی بی دلدن وانک  
 کوکلی کنندی ضبطنده دکادر کندبسیه واقع اولان قفا و جفانک مکافاتده اول  
 صوفی استیصال ایدیبیدر و خرمنی قیوب دانه جانبته کیدیبیدر و حقنی بودنیاده  
 آلفه سعی ایدیبیدر \* مثنوی \* ای تو کرده ظلمها چون خوشدلی \* از تقاضای  
 مکافی غافل \* یا فرا وشت شدست آن کردهات \* که فرو آویخت غفلت پردهات  
 ای سن ظلمرا ایشسن نیجه خوشدلسن مکافینک تقاضا سندن غافلسن یا خود اوستک  
 ایشلرک سکافرا وشت اولشدر که غفلت سکافردل آصدی کردکاف عربینک

کسر یله کردار لفظ نندن محققدر ایش معناست در اکامه متصل اولان ها علامت جعددر  
 تا خط سب ایچوندر و توضیح معنی بودرای فلان کسمه سندی بودنیاده نیجه  
 ظلمرا قیلشسن و نیجه مظلوملره ستم و جفا ایشسن نیچون خوشدلسن مکافی اولان  
 مظلومک تقاضا سندن مکر غافلسن اگر مکافات طلب ایلین مظلومک تقاضا سندن  
 غافل اولیبیدک بو ظلملری ایتدی کیکد نصکره خوشدل اولمزدک و قلبکی غافل قیلزدک  
 مصرع ثانی استفهام اولق هم وجه در بو تقدیر اوزره معنی ای ظلملری ایلین کسمه  
 نیچون خوشدلسن مکافینک تقاضا سندن غافل مبین یا خود اول سنک ظلمرک  
 سکافرا و شمی اولدی که غفلت سنک ایل اول ایشلر مایینه پردل آصدی انکیچون  
 اول ایتدی کیک ایشلر سکامنسی اولدی حتی خوشدل اولدک وانک استیصالندن  
 فراغت قیلدک \* مثنوی \* کر نه خصمیه استی اندر قفات \* جرم کردون  
 رشک بردی رصفت \* لیک محبوس بی برای آن حقوق \* اندک اندک عذر می خواه  
 از عفو \* تا یکبارت نکیرد محاسب \* آب خود روشن کن اکنون یا محب  
 اگر سنک قفا کده خصمرا اولیبیدی کردون جرمی سنک صفاک اوزره رشک ایلیدی  
 لیکن اول حقوقدن اوتری محبوسسن آرزق آرزق عفو قدن اوتری عذر راسته  
 تا کم محاسب سنی بر او غوردن طوئیه ای محب کنندی صویکی شمیدی روشن ایل  
 یعنی ای ظالم اولان وای خلقه جور و ستم قیلان اگر سنک قفا کده خصمرا اولیبیدی  
 وسندن انلر طلب حقوق قیلیدی کر دونک ذاتی سنک صفونک اوزره رشک  
 و غبطه ایلردی ولسان حاله نولیدی بنم دخی حالم و صفام شو جور و جفا کدر  
 ندن پاک اولان مؤمنک صفامی کبی اولیدی دیوسو بلردی ولیکن سن اول حقوق  
 عباددن اوتری بودنیاده و رطات نفسانیه و قیودات جسمانیه ده محبوسسن آرزق  
 آرزق اول ایشلر بیلک عفو قدن اوتری عذر دیله و اگر حقوق صاحبی حاضر ایسه  
 واندن استیصال ایلک ممکن ایسه استیصال ایله والا توبه و استغفار ایله و حضرت  
 حقندن عفو و مغفرت طلب ایلوب الهی تبت و رجعت دیوسویله تا کم اول  
 احسان ایدیبی امر و نهی ایدیبی پادشاه سنی بر دفعه ده طوئیه و براو غوردن  
 سنی مؤاخذه ایتیه ای محب عفو و رجعت لازم اولان بودر که شمیدی بودنیاده  
 کنندی آب روحکی و جوی وجودیکی کدورات مظالمه دن روشن و پاک ایله والا صکره  
 نادم اولورسن و عذابه گرفتار کلورسن

\* رفتن صوفی بسوی آن سبلی زنش و بردن اورا بر قاضی \*

\* مثنوی \* رفت صوفی سوی آن سبلی زنش \* دست زد چون مدعی  
 درد امانش \* اندر آوردش بر قاضی کشان \* کین خرا دبار را بر خرنشان \*



یا بزرگ دره اوراده جزا \* آنچنانکه رأی تو بیند سزا \* کانه از جزا تو میرد در دمار \*  
 بر تو تاوان نیست آن باشد جبار ( صوفی اول کندینک سیلی زنی جانیه کندی  
 مدعی کی اول سله اوران رنجورک دامنه ال اوردی اول رنجوری چکه رک  
 قاضینک قتنه کتوردی بویه دیو که بواد باره متعلق اولان خری خراوزه اوتورت  
 یعنی بومدر اولان اشکی بر اشک اوزره نصب ایدوب شهر ایچره بونی تشهیر  
 ایت دیدی یاخود دره زنجیه اکا جزا و بر یعنی قمعیه اکا اوروب جزا ویر  
 انجیلین که سنک رأیک سزا کورر واکالایق اولان حد هر نقدر ایسه آنی یلور  
 دره دالک کسریله طوره دیدک یدر بونده قمعچی اولور زرا اول کسه که دمار  
 وانتقام وقتنده سنک زجر کدن اولور و سنک ضرر بکدن هلاک اولور بودخی  
 وجه در زیر اول کسه که سنک زجر کدن وقهر کدن هلاک اولمده اولور سنک  
 اوزریکه اودک اولمز اول جبار اولور جبار جیمک ضعیله هدر و لغو معناسنه در یعنی  
 ای قاضی برکسه که سنک ضرر بک التنده اوله سنک اوزریکه اندن دیت لازم کلز  
 انک قانی لغو و هدر اولور دیدی \* مشوی \* در حد و تعزیر قاضی هر که  
 مرد \* نیست بر قاضی ضمان کونست خرد \* نائب حقست و سایه \* عدل حق \*  
 آینه هر مستحق و مستحق \* کوادب از بهر مظلومی کند \* نی برای عرض و خشم و دخل  
 خود ) قاضینک حد و تعزیرنده هر شول کسه که اولدی قاضی اوزره ضمان بوقدر  
 زرا اول خرد و حقیر دکلدر یعنی مثلاً برکسه به شرعا حد لازم کلسه و یاخود  
 تعزیر لازم کلسه و قاضی اول کسه به حد اورمق پیورسه و یاخود تعزیر قیاسه  
 و اول کسه قاضینک حدی التنده و یاخود تعزیری آلتنده اولسه قاضی اوزره اندن  
 ضمان و دیت لازم کلز زرا اول قاضی صغیر و حقیر دکلدر بلکه انک مرتبه سی  
 شریف و عالیدر اول قاضی نائب حقدر و سایه عدل حقدر هر مستحق و هر مستحق  
 آینه سیدر اولکی مستحق کسر حائله اسم فاعل صیغه سی اوزره حق طاب  
 ابدیچی معناسنه در و ابکنجی مستحق فتح حائله اسم مفعول صیغه سی اوزره حق  
 طلب اولمش معناسنه در یعنی قاضینک مرتبه سی و قاضی حقیر و صغیر دکلدر  
 آنکچونکه قاضی بر یوزنده حق تعالینک نابی و خلیفه سیدر و حق تعالینک عدلک  
 سایه سیدر هر حق طلب ایلین مدعینک و حق طلب اولمش مدعی علیهک  
 آینه سیدر که ایکسینک بیه صورت حالی آنده نمایان اولور و شکل دعواری انک  
 مرتبه آت علته ظهوره کلور اندن صکره دعوی شرعا هر نه اقتضا ایدرسه اکا کوره  
 حکم قیلور که اول قاضی ادبی مظلوم لخدن اوزری ایلر عرضدن و خشمدن اوزری  
 و کندی دخلدن اوزری ایلر عرض بونده کسر عینله اوقنسه ده جائز و فتح عینله  
 اوقنسه دخی جائزدر کسر عینله اوقنورسه غرض نفس و حسد و وقار معناسنه

اولور و فتح عینله اوقنورسه متاع معناسنه در یعنی قاضی اوزره انکچون ضمان و دیت  
 لازم کلز که اول قاضی برکسه به اکر تأدیب ایسه بر آخر کسه نك مظلوم لخدن  
 اوزری تأدیب ایلر کندی و قارندن و نفسندن اوزری تأدیب ایلر و کذلک غضب  
 نفسندن اوزری و کندی نك دخل و نفعندن اوزری هم تأدیب ایلر پس بوقدر  
 اوزره اکر اول قاضی برکسه بی حدیا تعزیر التنده اولدرسه اکادیت و ضمان  
 لازم کلز اما اگر عرض و وقارندن اوزری یا متاع دنیو بدن اوزری و یا غضب نفسانیدن  
 و یاخود دخل و نفع جسمانیدن اوزری اکر برکسه بی دو کسه و اول کسه انک کوتکی  
 التنده اولسه اکادخی دیت لازم کلور و بویینک مفهوم مخالفی بومعنا بی افاده ایلر  
 \* مشوی \* چون برای حق و روز آجله ست \* که خطایی شد دیت بر عاقله ست  
 چونک قاضی حقدن اوزری و روز آجله دن اوزری قاضیدر اکر بر خطا واقع اولدرسه  
 دیت عاقله اوزره در روز آجله دن هر ادروز قیامتدر یعنی چونک قاضی حضرت  
 حق امرندن و رضاسندن اوزری و روز قیامتده خیر و ثواب بولمقدن اوزری  
 قاضیدر اکر انک کوتکی التنده بر خطا واقع اولسه و دو کدیکی کسه اولسه قاضی  
 اوزره دیت لازم کلز بلکه دیت عاقله اوزره لازم اولور عاقله نك تحقیق و خطا ایلر  
 اولن مقتولک دینک عاقله اوزره لازم اوله سنک شرحی اوچنجی دفترده کواه دادن  
 دست و پاسرخنده \* که خطا کستم دیت بر عاقله ست \* بیتک شرحنده هرور  
 ایلشدر بومسئله انده طلب اولنه \* مشوی \* آنکه بهر خود زند او ضامنست \*  
 و آنکه بهر حق زند او آمنتست ) اول کسه که کندی اوزری اورر او ضامندر  
 و اول کسه که حقدن اوزری اورر او امیندر یعنی اول کسه که برکسه به کندی  
 نفسندن اوزری و مقتضای جسمندن اوزری اورر اکر اول کسه اولورسه ضارب  
 اولان ضامن اولور و اوزرینه دیت لازم کلور اکر قاضی ایسه ده قاضینک اوزرینه  
 دیت لازم کلدیکی حکم شرعی اوزره بی غرض اوردیغی ایچوندر اکر انده دخی  
 غرض نفسانی اولسه سائر خلقه شرعا هر نه لازم کلورسه اکادخی اول لازم  
 اوور اما اول کسه که برکسه به حضرت حقدن اوزری اورر و انک امرنی برینه  
 کنورر اول کسه امیندر اکر قاضی دکل ایسه ده زرا امر حق اوزره برای رضای  
 الهی برکسه بی اولدرسه اکا اصلا ضمان و دیت لازم کلز بلکه مثاب اولور  
 و مواخذة شرعیه دن هم امان بولور پس کندی نفسندن اوزری اولدرنه دیت  
 لازم اولدیغی و حضرت حقدن اوزری اولدر نه دیت و ضمان لازم اولدیغی  
 کی تعلیم ایلکدن اوزری بومسئله بی بویینلرله بیان ایدوب پیورر \* مشوی \*  
 کر پدر زدمی پس مرا او بمر \* آن پدر را خونیه هایا بدشرد \* زآنکه اواز بهر  
 کار خویش زد \* خدمت او هست واجب بر ولد ) فرضی اکر پدر پسر نه اورسه



اول پسر اولسه اول پدره خونبها صایق کر کدر یعنی بر بابا کند ی اوغلی  
دوکسه و انک اوغلی اولسه انک باباسه کند ی اوغلندن اوزی دیت و یرمک  
لازم اولور اندن اوزیکه اول پدر پسر نی کند ی کارندن اوزی اوردی اول  
پدرک خد متی ولد اوزره واجبد یعنی بابا نک کند ی اوغلندن اوزی قان بها  
و یرمنه علت و سبب اولدر انکیچون انک اوزرینه دیت لازم کلور قال صاحب  
النقابه رجل ضرب امرأته فی ادب فانت فلیسه الدیة والكفارة وكذا الاب  
والوصی فی الولد الصغیر عند ابی حنیفة رجعة الله علیه مذهب ابو حنیفه  
رجعة الله علیه بود را کربا کند ی اوغلی تأدیب ایچون و تعلیم قرآن  
ایچون ضرب ایلسه و انک اول ضربندن اولسه باباضامن اولور کما قال  
فی القدری الاب الوصی اذا ضرب به للتأدیب فانت ضمناء عند ابی حنیفة  
رجعة الله علیه خلافا لهما و جامع اصفرده دخی بویه دیرکه اذا ضرب  
الاب ابنه علی تعلیم القرآن او الادب فانت قال ابو حنیفة علیه الدیة ولا یرثه وقال  
ابو یوسف و محمد رجعة الله علیهما یرثه ولا شیء علیه \* مشوی \* چون معلم  
زد صبی راشد تاف \* بر معلم نیست چیری لایخف \* کان معلم نائب افتاد و امین \*  
هر امین راهست حکمش همچنین \* نیست واجب خدمت استارو \* پس نبود  
استا بزجرش کارجو \* چونکم معلم بر کود که اوره و اول صبی اوله و تلف اوله معلم  
اوزره برشی لازم اولور و اکاضمان لازم کلرسن قورقه زیرا اول معلم معینده نائب  
حق اولدی و امین اولدی هر امینک حکمی هم بونجیلین اولدی یعنی هر امین  
ایچون اول امینک حکمی هم بومعینک حکمی کی اولدی برکسه برکسه بی امین  
اتخاذ ایدوب برشی اکامانت قوسسه و اول شیء اول امینده تلف اولسه اول امینه  
ضمان لازم کلر کذلک استاد و معلم هم امینلدر فخن بر طفلی باباسی اذنبه دوکسه  
و اول طفل اولسه ضمان لازم کلر کما قال صاحب النقابه و المعلم اذا ضرب الصبی  
بذن ابیه فانت لم یضمن و معینک ضامن اولدیغنه اصل سبب اولدر که استادک  
خدمتی اول صبی نک اوزرینه واجب و لازم دکلدر والدک خدمتی کند ی ولدینک  
اوزرنه واجب اولدیغنی کی بلکه شاگردک استاده خدمتی مستحباندنر پس  
استاد اول شاگردینه زجر ایتمکله کارجو اولدی یعنی استادک شاگردینه زجر  
و تأدیب ایلسی اندن کند ی نفسی ایچون کار استیجی اولدی بلکه اول صبی به  
اورمسی بنه صبی به نفع اولمقدن اوزی اولدی پس مابینده غرض نفسانی  
اولدیغیچون اکا ضمان لازم کلدی و بومصرعدن منقهم اولان اولدر که اگر  
استادهم کند ی کارندن اوزی شاگردینه اورسه و تأدیب و تعظیم ایچون  
اورسه اکاهم دیت لازم اولور دیمکی اشعار قیلور کذلک بابادخی کند ی اوغله

شرعا لازم اولان حدی اورسه و اوعلی اول ضرب التده اولسه اکاهم دیت  
لازم کلر نه کم حضرت عمر رضی الله عنه کند ی اوغله حد خیری اوردی و اوغلی  
حد تمام اولمزدن اول اولدی حدک باقیسنی انک مینه اوردی بنه حضرت عمر  
رضی الله عنه دیت لازم کلدی پس بوندن حصه و نتیجه بواولدی که هر کسه که  
الله ایچون کار ایلیه بهر حال اکاهم و اخذ لازم کلر اما الله امر یله کار قیلین و امر حق  
اوزره ضارب اولمین و قتل قتلین کسبه بهر حال عتاب وارد اولور و دیت لازم کلور  
\* مشوی \* و یرید رزدا و برای خود زدست \* لاجرم از خون بهدادن  
نرسد \* و اگر پدر اوغله اوردی ایلسه کند ی نفسندن اوزی اورمشدنر لاجرم  
خون بها و یرمک کلدن او قور تلدی و بویئلده واقع اولان مسئله اکثره بنادر  
اکثریا بابا اوغلی کند ی خدمتندن و کارندن اوزی دو کر بواجلندن انک اوزرینه  
اوغلی اولدر کده خو نبها لازم کلور اگر بابادخی اوغلی کند ی کاری ایچون  
دوکسه بلکه یا تأدیبندن اوزی و با تعلیم قرآنندن اوزی معتاد اوزره دوکسه  
و انک اوغلی اولسه عند الامامین اکادیت لازم کلر اما معلم دخی اگر کند ی کاری  
ایچون و کندینک هرادی ایچون دوکسه و اول شاگرد اولسه اکاهم دیت  
لازم کلور پس بوجه دن مقصود بی خود اولقی و کاری حضرت حق ایچون  
قتلی اولور \* مشوی \* پس خودی راسر برای ذوالفقار \* بخودی  
شوفانی درویش وار \* چون شدی بخود هر آنچه تو کنی \* مارمیت اذرمیت  
ایمنی \* آن ضمان برحق بودنی بر امین \* هست تفصیلش بفقهاء اندر مبین \* چونکم  
کند ی بلکه اولان ضرب و قتل ایچون شرعا مؤاخذه لازم کای ایلسه  
پس ای ذوالفقار کی قاطع اولان کند ی بلکه باشی کس یعنی کند ی نفسک  
خراد و مقتضای اوزره کار و عمل قیلنی و نفسکدن تیغ حکمی قطع ایدوب  
ازاله ایله درویش وار بر بخود وفانی اول یعنی بر بخود و بی وجود درویش  
نیجه فانی و بخود ایلسه سن هم بی وجود اولوب فانی و بخود اول و مقتضای  
نفسانی کند کن فی و ازاله قبل چونکم سن بی خود اوله سن و مقتضای نفسکی  
فانی قیله سن هر نه بی که امر حق اوزره سن ایلیه سن مارمیت اذرمیت موجبجه  
ایمنسن بومصرع سورة انفالده اولان آیه اشارتدر و بویانک تفسیری جلد  
اولک او ائانه قریب وزیر حکایه سننه مرور ایلشدر یعنی چونکم سن بی وجود  
وفانی اوله سن هر نه بی که سن ایشلر ایلک حقیقتده انک فاعلی حضرت حق  
اولور و سنک وجودک حضرت حقه بر آلت اولور و سن ( و مارمیت اذرمیت و لیکن  
الله رحی ) آیتک مفهومه مظهر اولور سن و عتاب الهیدن و مؤاخذه شرعیدن  
نجات و امان بولور سن اول ضمان بوقدرجه امین اوزره اولز حق اوزره اولور



زیرا امین آت حق و نائب الهی اولور و اول امیندن حقیقتده ظهور ایلین حقیقتده حضرت  
حقندن ظهور ایلر آنکچون امین الله اولان کسه دن برقتل صادر اولسه انک ضحانی  
حق الله اولان بیت المالدن لازم کلور بومسئله نك تفصیلی و تحقیقی فقهه متعلق  
اولان کتابلر ایچره بیان اولمشدر مبین میك فقهی و بانك کسر یله متین و زننده  
اسم مفعولدر بان بیندن بیان اولمش معنایه اگرچه ضم میله افعال بایندن اسم  
فاعل صیغه سی او زره او قسسه دخی جائزدر لکن اولکی معنی انسب و اولیدر  
﴿ مثنوی ﴾ هر دکانی راست سودایی دکر \* مثنوی دکان فقر ست ای پسر  
هر بردکان ایچون بر آخر سو دا وارد ای پسر مثنوی شریف فقر دکانیدر  
یعنی بو ذکر اولنان مسائلک تفصیلا بونده بیان اولمشه سبب و علت اولدر که  
هر بردکان ایچون بر صفت اولدیخی کبی هر رفتن ایچون هم بر کتاب واردر مثلاً  
مسائل کلامیه نك دکانی کلام کتابلری و مسائل اصولیه نك دکانی اصول کتابلری  
و مسائل فقهیه نك دکانی فروع کتابلر بدر اما مثنوی شریف فقر و قنادکانیدر  
بونده مسئله فتا و بقا وارد و بومسئله فسا و بقانك طالبلری فقرادر بو کتاب  
شریف اصلنده فقر و فنا علمنی مبین اولور و فقر و فنا عانی استین بومثنوی دکاننده  
بولور ﴿ مثنوی ﴾ دردگان کفشکر چرمست خوب \* قالب کفشست  
اگر بینی تو چوب \* پیش قرازان قزواد کن بود \* بهر کز باشد اگر آهن بود  
کفشکرک دکاننده خوب چرم وارد اگر سن انده چوب کور رسن اول قالب کفشدر  
قرازل او کسنده قزواد کن اولور اگر انلرک دکاننده آهن اولور سه کردن اوتری  
اولور کز کاف عربینک فحیله ترکیه ارشون دیدکلر بدر که آنکله بزازلر و پلر لر  
ادکن دکن دندردکن شول لونه دیرلر که سیاهه مائل اوله مثلاً مسکی و سنجاب  
رنکری کبی وادکن بیاب و قاشدن رنکی سیاهه مائل اولان شیلر اولور قزخام  
ابریشمه دینور و توضیح معنی بویله دیک اولور که بردکانده آلات و اسبابدن بعض  
شیلر بولمقی اول دکانک انواع صنایعدن برنوع صنعته مخصوص اولمسنی منع ایلر  
تنه کم بشمقی دکاننده غالباً خوب کون و سختیان اولور اگر دکان کفشکرده سن  
چوب پاره کورر ایسک اول قالب کفشدر و کفش دوزمکه آت اولان شیلردر  
و کذلک قرازل دکاننده خام ایسک و سیاهه مائل اولان رنکرده ابریشملر و قاشلر  
اولور اگر قرازل دکاننده آهن قسندن برنسنه اولور سه اندازه دن اوتری اولور  
پس براهل صنعتک آلتی اهل حرفندن برینک دکاننده بولمقی واکالت اواق اول  
نوعی کندی طرزندن و صنعتندن اخراج ایلر کذلک هر برنده تصنیف اولنان  
کتابده انواع فنوندن برنیچه مسئله بولمسه اول کتابی اول نوع قندن اخراج ایلر  
مثلاً فقه کتابلرند دخی تفسیردن و حدیثدن و مناسبتله بعض عقلی و نقلی کلام ابراد

اولمقدن خالی اولور و مناسبتله بو کونه شیلر ابراد ایسک اول کتابی اول قسندن  
اخراج ایلر پس بومثنوی شریفده دخی انواع علوم و فنوندن مناسبتله ذکر اولمسه  
و نیچه کلمات نقل قیلنسه بو کتاب شریفک دکان وحدت اولمسنه و فقر و فنا علمنی  
بیان قیلنسنه مانع اولور ﴿ مثنوی ﴾ مثنوی مادکان وحدتست \* غیر واحد  
هر چه بینی آن تبست \* بزم مثنوی فی الحقیقه دکان وحدتدر واحددن غیر  
هر نیکه کورسن اول تبسدر یعنی بزم مثنوی حد ذاتنده وحدت مطلقه  
اسرارنک دکانی و علوم لدنیه و معارف یقینیه نك دکانیدر بو کتاب شریفک  
ایچنده واحد حقیقینک اسرارندن غیر و توحید الهینک اقتارندن  
ماعد اشول کفتار نیکه کورسن اول کفتار فی المثل بعض کمنسه لک  
بو کلامه باش قومسندن اوتری تبدر و بونی اوقومسندن اوتری برای مصلحت  
اول برانسدیر یوخبسه اول دکاندر که علم توحیددن غیر اولان کلمات  
و حکایات و ضروب امثال و عبارات و استعارات بونده اصالة ذکر اولمش اوله بلکه  
وحدت مطلقه نك علمندن غیر هر نقدر علم و مسئله ذکر اولمسیسه اول علملره مائل  
اولان و اول فیلره روز و شب سرفر و قیلان طائفه نك بو علمه باش قومسندن و سرفرو  
ایلسندن اوتریدر ﴿ مثنوی ﴾ بت سنودن بهر دام عامه را \* همچنان دان  
کافرانق العلی \* خواند شد در سوره و الهم زود \* لیک آن فتنه بداز سوره نبود  
\* جله کفار آن زمان ساجد شدند \* هم سری بود آنکه سر بردر زند \* بویات  
ثلاثه اولابو مقدمه بی بیلکه موقوفدر اول مقدمه بودر سوره نجم نازل اولدقه  
سید الانام علیه الصلوة والسلام حضرتلری اول سوره شریفه بی مسجد حرمده  
جمعیت کثیره مایبندده تلاوت ایلدیلر که اول جمعیتده هم مؤمنلر هم بت پرست  
کافر لر و ارایدیکه حضرت رسول علیه السلامه قواق اوروب اندن صادر اولان کلام  
شریفی استماع ایدرلر دی چونکم اول حضرت اول سوره شریفه بی ابتدا سنندن  
تلاوت ایدوب ( افرأیتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری ) آیتسه کلدی  
بر زمان توقف قبلدی فی الحال شیطان اول حضرتک قرآننه برسیلر و سوسه تلک  
الفرانق العلی فان شفاعتهن لترنجی کلامنی القا و ادخال ایلدی و اول حضرتک لسانی  
طرفندن بو کلام فتنه انکیزی کفار استماع ایلدکلرند بلی حقیقت حال بودر کور  
حق تعالی حضرتلری کندی کلامنده بزم بتلر بزمی مدح ایلشدر دیدیلر و مسرور  
و شاد اولدیلر چونکم سوره شریفه نك آخرنه دکان اول حضرت اوقودی بوسوره  
شریفه نك آخرنده واقع اولان سجده آینسندن اوتری احد و صمد اولان خدایه  
سجده قیلدیلر مؤمنلر هم جیعا سجده ایلدیلر و کافرلر هم انده نقدر و ارا یسه بوجه  
ایله یله سجده ایدوب کندی بتلرندن اوتری اول خدایه باش قودیلر و سجده



قیلدیلر پس حضرت جبریل علیه السلام او حینده نازل اولدی و حقیقت حالی اول حضرته اعلام قیلدی حضرت نبی مکرم صلی الله علیه و سلم بوحالده غنائک اولدی و قلب شریفارینه عظیم خوف کلدی پس حق تعالی حضرتلری اول حضرته تسلیه و بر مکن اوتری سوره مجده اولان بآیت کریمه بی انزال قیلدی (و ما ارسلنا من قبلك من رسول) یا محمد بزار سال ایلدک سندن اول رسوللردن بر رسولی (ولانی) و انبیا دن بر نبی بی رسولله نبیک مایینده فرق اولدر که رسول صاحب شریعت اولند و نبی رسولک شرعنه تابع اوله و یا خود رسول اولدر که اکا کتاب منزل اوله و ملک نازل اوله و نبی اولدر که کتابی اولیه لکن الهام اوله یا واقعه ده یا قابله پس عموم و خصوص اولور مایینلرنده (الا اذا نئی) الا یقن برشی تمی ایدلردی و یا تلاوت ایدلردی (القی الشیطان فی امتیه) مقصود و مراد ایلدیکی شینده شیطان اکا القا ایدلردی (فینسخ الله ما یلقى الشیطان) پس حق تعالی باطل و زائل قیلر شیطانک القا ایلدیکی و اکا مائل قیلدر من (ثم یحکم الله آیاته) اندنصرکه محکم قیلر الله تعالی آیاتی و اثبات ایلر دلائل و بیناتی (والله علیم حکیم) الله تعالی علیم در احوال خلقه و هر نه ایشلر سه حکمت اوزره در وفی هذه الآیه دلالة علی جواز السهو علی الانبیاء و تطرق الوسوسة (لیجعل) انا کم حق تعالی قیلر (ما یلقى الشیطان فتنة) شیطان القا ایلدیکی شبی آزمایش و امتحان (للذین فی قلوبهم مرض) اول کسلا ایچونکه قیلرنده ریب و شک و شبهه وارد چونکم بو مقدمه معلومک اولدی پس معنای ایساته کلهلم معنای بیت اول اولدر که بتی عامه نک دامنن و صیدندن اوتری او کملکی انجیلین بیل که الغرائبق العلی در و غرائبق غرنوقک جهیدر غرنوق کسر غینله و فتح نوله بوبنی اوزون صوفوشنه درلر و بعضیلر قره قوشه دخی غرنوق دیشلر بونده غرائبقدن مراد عالی کردن اولان صملر اولور که انلردن شفاعت رجا اولور و بت پرستلره انلره عبادت و خدمتار قیلوردی و معنای بیت ثانی اولدر که حضرت نبی علیه السلام اول تلک الغرائبق العلی فان شفاعتهن لترجمی کلامنی و منات الثالثة الاخری آیند نصرکه اوقودی علی الفور ولیکن بو کلام فتنه ایدی سوره دن دکل ایدی بلکه شیطانک القاسندن ایدی بعض کسلا تأدب ایدوب بو کلامی شیطان اول حضرتک صوتنه مشابه کفار طرفنه القا ایلدی دیشلردر اما اکثرک قولی بودر که شیطان وسوسه طریقله اول حضرتک صوت شریفنه بوسوزی القا ایلدی و اول حضرت طرفندن بوسوزی فی الحال سویلدی دیشلردر حضرت مولانا نک خواند شد در سوره و النجم زود دیملری هم بومعنای مؤید اولور و معنای بیت ثالث اولدر که چونکم اول حضرتک لسانی طرفندن بو کلام صادر اولدی

و سوره آخر اولدقده اول حضرت مؤمنلر ایله بیه حضرت خدایه سجده قیلدی جله کفار اول زمانده ساجد اولدیلر و اول حضرت موافقت قیلدیلر هم بر سر ایدی اولکه سرلر بی در حقه اوردیلر و اول حینده درگاه حق مؤمنلر کی باش قویوب ساجد اولدیلر و اول کافرک ظن غالی بویلدیکه حضرت رسول اکرم علیه السلام تلک الغرائبق العلی دیمکله انلرک پلری مدح قیلش اوله و انلرک مدحنی نا کید قیلر بلکه اول حضرتک لسانی طرفندن بو کونه کلامک صادر اولسنده هم بر سر و بر حکمت و ارادی جله اسرار و حکمتدن بری بودر که انلر بو کلام واسطه سیله اول حینده مؤمنلر کی باش قودیلر و جله به موافقت قیلدیلر پس بویات ثلاثه نک محصول و مآلی بویله دیمک اولدیکه بومشوی شریف اسرار توحیدک کانی و علم وحدت مطلقه نک دکایدربونده واحد حقیقینک ذاته و صفاته متعلق اولان علم وارد و واحد حقیقین غیر بونکاید هزلیاتدن و ضرر و امثال و قصص و حکایاتدن و عبارات و استعاراتدن هر نیکیه کوره سن اول بعض کسه لک بوعلمه باش قومسندن و سرفرو قیلسندن اوتری دیتلشد ر بونلر هم معنیده پلر کیدر بو کونه پلری عامه دن اوتری مدح قیلش و انلرک سرفرو ایلسندن اوتری بو کتب شریفه واحد حقیقینک سرندن و علمندن و غیری کلماتی ایراد ایلک و سوبلک همان تلک الغرائبق العلی کلامی کی بیلکه حضرت نبی علیه السلامک لسانی طرفندن بو کلام ظهوره کلدی کذلک بو کتاب شریفده مذکور اولان علم وحدت و سراحیدین غیر یسنی تلک الغرائبق العلی قیلسندن بیل و موحد اولوب بو ذکر اولنان علملردن مقصود نه اید و کنه عالم اول دیمک اولور \* مشوی \* بعد ازین حرفست بیجا بیج و دور \* باسلیمان باش و دیواتر امشور) بوند نصرکه بیجا بیج و دور بر حرف وارد سن سلیمان علیه السلامه اول دیولری قارشدرمه حرفدن مراد بونده کلام اولسه ده جائز و طرف اولق دخی جائزدر بیجا بیج معقد و مشکل معناسنه در دور عمیق معناسنه در مشور قرشدرمه و تحریک ائمه معناسنه در مصرع ثانیده واقع اولان خطاب تجرید قاعده سی اوزره کندی وجود شریفارینه اولمده جائز و حسام الدین افندی به اولسه ده جائز اولور و بو کلامک و حرف عظیمک ذکر اولنسی طالب اولان کسه به اولسه دخی جائزدر پس خلاصه کلام و توضیح مرام بویله دیمک اولور که بو ذکر اولنان نکات و اسرار دینصرکه بر عظیم حرف و کفایت دخی وارد که اول گفتار قتی معقد و مشکل و عقله آنک فهمی بعید و حد ذاتده اول کلام عمیقدر ای طالب سر الهی سن همان سلیمان علیه السلام حقیقی الیه اول دیو سیرت و عفریت طبیعت اولان طائفه بی اول حرف عظیمک سویلنسی سبیلله



تحریرك ایتہ کہ انلرك اول حرف عظیمی استماع ایلمکہ لابق کوشلری و حرف عظیمك سرنی فهم ایلمکہ مستعد هوشلری یوقدر و لهذا اول بیجا بیج اولان کلام عظیم اگر سو یلمك لازم کلسه سلیمان زمان ایله اول اصحاب عرفاندن غیر بسی اتی فهم ایلمك کردند دیوکی حرکتہ کله و کبر و عناد لرینی وانکار و فسادلرینی اظهار قیلر پس اول فهمدن دور اولان حرفی سو یلمك اولی او اور وقاضی و صوفیک حکایتہ رجوع ایدوب انلرك حالی و ماجراسنی نقل ایلمك طالب اولنر ایچون انفع کلور دیمك اولور

### رجوع حکایت صوفی وقاضی

مشوی \* هین حدیث صوفی وقاضی بیار \* وان ستمکار ضعیف زار زار \* گفت قاضی ثبت العرش ای پسر \* تبار و نقشی کنم از خبر و شر \* کوزنده کو محل انتقام \* این خیالی کشته است اندر سقام (تبر اول ای مولانا قاضیک و صوفیک حدیثی کتور و اول زار زار اولان ستمکارک یعنی صوفی دردمنده طبایحه اوران ظالم بیمارک حدیثی دخی نطق و بیانه کتور و تحقیق و تقریر ایلمك مرتبه سنه بتور چونکم صوفی کند و سنه سله زن اولان کسه بی قاضیک حضور بنه کتور ردی و اندن شکایت ایلدی بو ظالم بن بی کناهی بر طبایحه آوردی بنم حقمی ای نائب الهی بوندن الیو ردیو سو یلمدی قاضی اول صوفی به خطاب ایدوب دیدی ای پسر عرشی ثابت ایله تا کم انک اوزر بنه خیردن و شردن بر نقش ایلیم یعنی ای اوغل بین الناس مشهور و متعارف اولان امثالندندر که ثبت العرش ثم النقش دیرلر یعنی سقفی ثابت ایله اندن صکره ا کا نقش ایله نقش سقفلہ قائم اولور مادامکہ محل نقش اولان سقفلہ ثابت اولیه ا کا نقش ایلمك ممکن نیجه اولور بو مقرر در که محل نقش اولان سقفلہ ثابت اولیجه نقاش ا کا نقش ایلمك من کذلک خیردن و شردن و نفعدن و ضرردن اولان حکم نقش عرش قیلندندنر لایدر بحله محتاجدر که انکله قائم اوله پس سن اولو محکوم علیه اولغه لایق بر محل اثبات ایله تابن خیردن و شردن انک اوزر بنه شرعانه لازم کلور سه حکم ایلیم دیدی قنی اور بیچی قنی محل انتقام بو بیمار سقامنده بر خیال اولمشدر یعنی ای صوفی سنک خصم اتخاذ ایلدی بکاک کسه خسته لکده بر خیال کی ضعیف و نحیف اولمشدر حتی محل انتقام اولمقدن کذر قلمشدر قنی سکا اور بیچی و قنی انتقام محلی بر خصمکه تابن اندن سنک حقکی الیو یرم و حکم شرعی اجرا ایلیم \* مشوی \* شرع بهر زندگان و اغنیاست \* شرع بر اصحاب کورستان کجاست \* آن گروهی کر فقیری بی سرند \* صد جهت از مردگان قانی زند \* مرده از یک روست

فانی درگزند \* صوفیان از صد جهت قانی شدند (ای صوفی شرع زنده لردن و اغنیادن او تریدر شرع اصحاب کورستان اوزره قنی اولور شول بر گروه که فقیر لقدن بی سر درلر مرده لردن یوز جهت فانی رکبرلر مرده کزند و ضررده بر یوزدن فانیدر اما صوفیلر یوز جهت فانی اولمشدر پس سن اگر صوفی ایلمك یوز جهت فانی مرده و فانی اولان طائفه دن اولمش اولور سن سنه دعوی و نزاع یلر دیمك اولور و بو بیتلر قاضی اسانندن صوفی و درویش اولنلرك مرتبه سنی اول مدعی اولان صوفی به تعریض و خطاب ایتمکله بیان قیلنور و بونده شرعدن مراد امور محکمه و قضایه مخصوص اولان احکام شرعیه اولور نه کم بو بیتلرک قاضی اسانندن دینلری هم قضایه مخصوص اولان شرع وادیفنه دلالت و شهادت قیلور اکثر استعمال حبیلله شرع قاضیلر متعلق اولان احکام و امور اطلاق اولنه کلمشدر نه کم برکسه نك برکسه ایله دعوائی اولسه شرع الله دیرلر و کسه بی شرع شرعیله ایلد دیرلر پس بو محله شرعدن مراد تکالیف شرعیه در دین کسه ل خطا ایلشدر اما مضاف مقدر اولوب اکثر حکم شرع تقدیرند، دزدینده هم جائزدر اگر بو گونه توجیه و تأویل اولزابسه تکالیف شرعیه زندگان و اغنیادن او تریدر و اهل فنا که (موتوا قبل ان تموتوا) مفهومی مظهر اولوب مرده حکمنده اولمشدر پس مرده خود جمیع تکالیفدن بریدرو هم نامه وصول بولوب فانی محض اولمشدر پس الفاس فی امان الله مفهومی منجه اول دخی تکالیفدن بریدر دینور سه نه کم بعض شارحلر بویله دیمشدر یوسوز ملاحظه به حجت اولور و بعض فقر و فاقه اصحابلرندن تکالیفات سقوطی لازم کلور بونی خود فقر تام صاجلری اولان اولیا رضی الله عنهم دن و عرفاندن هیچ بریسی دیمشدر و اهل فنادن فانی اولدقد نصکره شرع شریف و صوم و صلاوة کی لازم کلان تکالیف ساقط اولور دیو بیان ایلمشدر در نه کم بعض ملاحظه ترک صوم و صلاوة ایدوب انلر اسقاط تکالیف ایلد کلرندن سؤال اولندقد حضرت مولانا نك بو بیتلرله جواب و برلر ایلمش پس بویات ثلاثه نك توضیح و تفسیر نه کلام قاضی صوفیان حقیقیک و فقرای الهیک مرتبه لرینی بیان ایلمك اوزره اول مدعی اولان صوفی بی ایکی وجهله الزام ایلدوب دیر اولو ای صوفی بوسکا ضارب اولان بیمار بر مرتبه نحیف و نزار اولمشدر که محل انتقام دکلدر قنی زند و قنی محل انتقام که ناندن انتقام اله سن دیدی و ثانی ای صوفی بو شرع که سن حاضر اولدک و بوا حکام شرعیه اجرا اوله جق محکمه به که سن کلدک بونه لری زند، اولنلردن و غنیلردن او تریدر بو حکم شرعی اصحاب قبور اوزره قند، واقع اولور اول بر گروه خودز یاده فقر و فاقه زندن بی سرو پا زدر و اول گروه عالی ظاهرا مرده اولان کسه لردن یوز جهت فانی



فانی تردد ز براموت اضطراری اله مرده اولان جسدینه و روح حیوانیه سنه کلان  
 کزند و ضرر ده بروجهدن مرده و فانی در اما صوفی اولنل حال حیاتلرنده نیچه یوز  
 جهندن فانی اولشلر و فنا اندر فنا مرته سن بولشلردر (یت) قبور الوری تحت  
 المطارف والثری \* رجال لهم تحت الثیاب قبور \* دینلشدر پس اگر سن اهل  
 قبور دن اولد کسه و فنا مرته سن بولد کسه سنده بود دعوی و نزاع نیلر دیمکی افاده  
 ایلر وجه آخر اوزره معنی بویه دیمک اولور که ای صوفی اکثر احکام شرع نفسلر زنده  
 و غنی اولان فرخنده لردن اوتزیدر صوفیلر که اهل قبور و اصحاب کور حکمنده در  
 انلرک اوزرینه شرع شریفک اکثر احکامی واقع اولمز کات و حج و جهاد حکملری  
 کبی شول بر کر و هکمه فقیر لکدن بی سربو اوملشلردر و فقر و فنا مرته سن بولشلردر  
 انلر ظاهر امر ده اوللردن یوز جهندن زیاده فانیلردر ظاهر امر ده اولان بر یوزدن  
 فانی اما صوفیلر نیچه یوز جهندن فانیلردر پس انلر احکام شرعیه ک اکثرندن  
 خلاص اولشلر و فقر و فنا اختیار ایتکله اغنیاء اوزره واجب اولان تکالیف  
 شرعیه دن نجات بولشلردر بو گونه دعوی وجدال و قیل و قال نفسلری زنده اولان  
 اغنیایه لایق اولور فنا اندر فنا مرته سن بولان و نفسلری مرده اولان صوفیلر  
 و فقیرلر شرعیه ک و دعوی قیلک نیچه مناسب کلور دیو سو یلدی \* مشوی \*  
 مرک یک قتلست و این سیصد هزار \* هر یکی را خونیهایی بی شمار \* کرچه  
 کشت این قوم را حق بارها \* ریخت بهر خونیهها انبارها \* مرک بر قتلدر  
 و بو صوفیلرک اولسی اوچوز یک قتلدر هر بر اولمک ایچون بی شمار خونیهها واردر  
 اگرچه بو قومی حق تعالی نیچه کره اولدردی خونیهلر دن اوتزی انبارلر دو کدی  
 یعنی موت اضطراری بر کره اولمکدر که اول روح بدندن جدا اولمکدر بو گونه اولمک  
 صوفیلرک اولسنه کوره سهلدر و بو صوفیلرک اولسی نیچه یوز یک کره اولمکدر بویسه  
 بر کره اولمکدن هزار بار اشد و اصعبدر نه کم امام قشیری حضرتلری (فتوبوا الی بارئکم  
 فاقتلوا انفسکم) آیتنده در (التوبة بقتل النفوس غیر منسوخه فی هذه الامه الا ان بنی اسرائیل  
 کان لهم قتل انفسهم جهرا وهذه الامه توتهم بقتل انفسهم معنی) کما قال علیه السلام  
 (موتوا قبل ان تموتوا) والناس يتوهمون ان توبة بنی اسرائیل اشق و لیس کاتوهم و افان  
 ذلك کان منهم فی حالة واحدة و علی الخصوص من هذه الامه قتلوا انفسهم  
 بسیوف الریاضات و المنع عن الشهوات کافیل (یت) ایس من مات فاستراح  
 بمیت \* انما المیت میت الاحیاء \* اگرچه بو قومی حق تبارک و تعالی نیچه کره تیغ  
 محبتله اولدردی ولیکن بونلرک هر بر اولسندن اوتزی بی شمار خونیهلر و بردی  
 و هر فانی اولملری مقابله سنده دیت انبار الطافنی نثار قیلدی نه کم حدیث قدسی سنده  
 (من احبني قتلته ومن قتلته فانادبته) بیور مشدر بر کسه بی که اول اولدره انک

خونیههای اولدر و بر کسه نک که خونیههای حضرت حق اوله اول کسه ایچون  
 نیچه انبار الطاف و خزان انوار و اعطاف نثار اولمشدر و بذل قیلمشدر  
 \* مشوی \* همچو جر جیس اندر یک در سمرار \* کشته کشته زنده کشته  
 شصت بار \* کشته از ذوق سنان داد کر \* می بسوزد که بزنی زخی دکر \* والله  
 از عشق وجود جان پرست \* کشته بر قتل دوم عاشقترست (بو صوفیلرک هر بریسی  
 سمرار ده جر جیس کبیدرلر التمش کره کشته اولمش و زنده اولمشدر و حضرت جر جیس  
 پیغمبر عایه السلام قاج کره کشته اولسنده اختلاف واردر شصت بار بیور ملری بونده  
 تحدید ایچون اولماز بلکه تکثیر ایچون اولور و حضرت جر جیسک قصه سی مشهوردر  
 یعنی بو صوفیان دین و عاشقان اهل یقیندن هر بریسی سرلرنده و باطنلرنده کرات  
 و مرآتله کشته اولشلر و ینه فی الحال حق تعالی بونلری احیایدوب حیات بولشلردر  
 مثلا اوائل حالده هر بار که بر حالت نفسانیه و صفت جسمانیه ایله انلرک وجودی  
 متصف اولوب نیچه زمان اول حال اوزره بونلر زنده کانی لک قیلسلر اول وجودی  
 بونلر امانته ایدوب و اول صفت و حالتی بونلر افنا و ازاله ایدرلر اول حالت و صفتک  
 بر ینه حق تعالی بونلر حالت روحانی و صفت ملکی و ربوب وجود روحانی  
 و صفت ملکی صاحبی اولورلر پس نقدر صفت جسمانی و حالات نفسانی و ارایسه  
 انلرک هر بریسی امانته و ازاله ایلک بر کره اولمک کبی و هر بار که حالت روحانیه  
 و صفت ملکیه ایله متصف اولسلر تکرار زنده اولمق و حیات بولمق کبی اولور  
 شول زمانه دکهه بالکیه صفات بشریه دن و اوصاف جسمانیه دن خلاص  
 اولورلر و اوصاف ملکیه و حالات روحانیه ایله تمام اتصاف قیلورلر و ایس اولورلر  
 و روحانی و عالی و معرفتله نورانی بوجود بولورلر پس عشق دوست بونلری  
 بو مرتبه ده دخی قومن جسمانیت مرتبه سنندن تدریجیه نیچه مرده اولوب اوصاف  
 روحانیه ایله نیچه زنده اولدی ایسه هم هر حالت روحانیه و صفت ملکیه بی دخی  
 تدریجیه امانته و ازاله ایدرلر هر بار که بر صفت روحانیه بونلردن زائل اوله انک  
 بر ینه بی زوال و لا بزال اولان صفت حقانی کلور پس بونلر هر صفت روحانیه بی که  
 وجود حقیقتلرندن امانته و ازاله ایللر چاشنی موتی ذائق اولورلر شول مرتبه  
 دکهه وجود نورانی و روحانیدن و اوصاف ملکیه دن هم مرده اولوب فانی اولورلر  
 چونکم فنا اندر فنا مرته سن بوللر بقای حقله باقی اولورلر و اما بقای الهی ایله  
 و حیات حقیقه ایله حی اولنجیه دک و کندی حقیقتلرنی بولنجیه دک دوستک تیغ  
 عشق بونلری اولدر مکن و تکرار انک تجلیات لطفیه و جالیه سی بونلری دبری  
 کور مکن خالی اولمز پس بونلرک هر بریسی سرلرنده نیچه کره اولمش و نیچه کره دخی  
 حیات بولمش اولور اول داد کر اولان پادشاهک زخم سناندن کشته اولان ینار



بویله دیو که بکازخم دخی اور یعنی اول عادل اولان پادشاهک رخ و سنانی محبتک زخندن مقول اولان عاشق بنار و سوزان اولور و بویله دیر که ای عادل اولان پادشاه بکا اول تیغ محبتله برزخم دیگر اور و بنی بوجود مجازیدن اولدر تا کم حیات حقیقه بولم و سنگاه زنده اولم والله جان پرست اولان وجودک عشقنده کشته ایکنجی قتل اوزره عاشقتردر یعنی جان باقی به طالب اولان و محبوب حقیقی به خدمت ایدن وجودک عشقندن کشته اولان کسدر ایکنجی کره کشته اولم عاشقتردر نه کم منصور بیورر ( بیت ) اقلونی اقلونی باثقا \* ان فی قتل حیاة فی حیات \* وابن فارض دخی تائبه سنده دیدی ( بیت ) ولم تعسفی بالقتل نفسی بل لها \* به تسعی ان انت اتلفت مهجتی \* دیو محبوب حقیقی به خطاب ایدوب بویلی سوز بیلدی بس بولردن اولد کد نصرکه اولمکه عاشق اولاق و یارک تیغ عشقوله کشته اولمخی تمنی قیلق چوق واقع اولمش و کلاملری دخی کنیدیلرک حسب حاله دلالت قیلسدر بو خصوصده سوز چوق و ایراده حاجت یوقدر پس بنه قاضی صوفی به نه دبیدیکی بیان ایتمکه شروع ایدوب بیوررل \* مثنوی \* گفت قاضی من قضا دارحیم \* حاکم اصحاب کورستان کیم \* ابن بصورت کر نه در کورست پست \* کورها درد و دمانش آمدست ( قاضی صوفی به ابتدی بن زنده نک قضا داریم فن اصحاب کورستانک حاکمی ام بن اصحاب کورستانک حاکمی دکلمه بویلمار اگر صورنده اگر کورده پست دکل ایسه ده کورلر انک دودمانه کلشدر دودمان قبیله به دیرل بونده دودماندن مراد اول بیمارک جسدی اولور که جسد حواس ظاهره و باطنه ایله و قوای جسمانیه و روحانیه ایله بر قوم و قبیله کییدر بو تقدیرجه انک قبیله جسدنه کورلر کلشدر دیک انک هر برحسی مرده اولوب دودمان جسدنه مدفون اولمش مرده کبی اولدیغندن کایت اولور پس بو اعتبار ایله انک جسدی قبیله سنه قبرلر کلش اولور شمعینک وجان عالمک ایتدیکی تاویلار بو محله برنده اولمز و خلاصه کلام و توضیح مر ام بویله دیک اولور که قاضی صوفی به کنیدینک مرتبه سنی و صوفی اولنلرک دخی مرتبه سنی و رنجور معنوی اولان اهل دنیانک دخی مرتبه سنی تعلیم و تفهیم ایلمک طریق اوزره دیدی ای صوفی بن دار و برانده اولان حی کسارک قاضیسی ام بن اصحاب قبورک حاکمی دکام اما صوفیلر اصحاب قبور دندر زبرا ( کن فی الدنیا کائک غریب اوعار سبیل وعد نفسک من اهل القبور ) حدیث شریفنک موجبجه اولانلرک اول مرتبه سنی کنیدی نفسلری اصحاب قبور دن عدا یلنکدر و ثابا ( موتوا قبل ان تموتوا ) حدیث شریفنک موجبجه انلرک مرتبه سنی اولمزدن اول اولمک و فنا اندر فنا اولمقدر پس بو اعتبار ایله اصحاب کورستان عدادندن اولورلر بن ایدم اصحاب کورستان

حاکمی دکلمه پس بو تقدیر اوزره سنک دعوائی استماع ایلزم خصمک اولان رنجور دن هم حقیکی البو برمکه حکومت قیلزم زیرا سن نفسی اولنلر عدادندن اولدیغک کبی اول دخی قلبی و روحی مرده اولنلر قیلندندر انکچون حضرت نبی علیه السلام ( ایامک و مجالسه الموتی قالوا وما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا ) ای صوفی بواهل دنیا اولان رنجور مرده حکمنده در بورنجور صورنده اگر مقبره ایچره پس اولمیدی ایسه و کوره صور تا دخول قیلدی ایسه اول بیمارک دودمان جسمنده کورلر کلشدر انک هر برحسی معینده اولمشدر و کنیدی محل و موضعنده مرده کبی مدفون اولمشدر قبر ایچنده مدفون اولان موتی به نیجه برسوزی استماع ایلمکه قادر و افهام ایلمکه مقتدر اوله مر ایسک بومر ده به دخی بر کلامی استماع ایلمکه قادر اوله مر سن انکچون حق تعالی حضرتلری کافرلر حقننده رسولنه خطاب ایدوب ( انک لا تسمع الموتی ) دیدی و بر آخر آیتده دخی ( و ما انت بمسمع من فی القبور ) بیوردی پس بومر ده دل اولان رنجورک هر برحسی مقبره ده مدفون اولان میت کبی بی فهم و بی ادراک اولمشدر و بونک عقلی و قلبی اولمشدر چونکم بودخی مرده حکمنده در بو کادخی قضا لاحق اولاق برنده اولمزدیدی \* مثنوی \* بس بدیدی مرده اندر کورتو \* کورلر ادر مرده بین ای کورتو ) ای صوفی قبر ایچنده مرده بی چوق کوردک ای کور قبری سن مرده ده کور یعنی بوجه سنده کور ایچنده مرده لری قتی چوق کوردک مقابر ایچره مدفون اولان مرده لری هر کس دخی بونی کورر و قبر ایچره مرده کورمک مستبعد کلدلر ای کوردلر اگر بصیرت صاحبی ایسک قبری مرده نک وجودنده کور که مستبعد اولان بودر که برکسه مرده اوله و کنیدی قبرنی کونوروب خلق ایچنده بوروبه نه کم بو کونه مرده لردن بریسی دیشدر ( بیت ) جهانده قدرت حق ایله بر بورر اولیم \* مددا و اووریرم بن قولکه چاره کرک \* شول کسه لر که جهل و غفلته اوله و حیاقت و سفاقتله مرده دل اوله اول میت کییدر وانک جسدی اکانسبتله قبر کییدر بویله کسه لر جسدلر نه ساکن قبر کییدر انکچون حضرت نبی علیه السلام قراده ساکن اولنلر حقننده ( ساکن الکفور کساکن القبور ) بیوردی اکثر اهل قری جهل و غفلته مرده دللردر پس جاهل و غافل اولان روستایلر میاننده ساکن اولاق قبور ایچره ساکن اولاق کییدر انکچون حضرت نبی علیه السلام ( لا تسکن الکفور فان ساکن الکفور کساکن القبور ) بیوردی بو حدیث شریفنک سببی اولدر که چونکم اهل کفور جهل و غفلته مرده دل اولدقلری جهندن اهل قبوره مشابه اولدیلر ایسه هر کم انلرله زیاده مجالست و مصاحبت ایلرسه هم انلر کبی مرده دل اولاق و حیات قلبیه دن محروم قالمق مقرر در زیر اصحبت مؤثره و طبیعت سارقدر



لا بد شنی مقارنتك حكمنی اخذایلر پس جسدری قبرنی کوتوروب اول یورین طائفه  
ایله ( لا تجالسوا الموتی الا وهم اهل الدنیا ) حدیثیله عمل ایدوب بحالست قطفدن  
زنده دل اولنله حذر ایلك لازم اولنلردندر ومقبیره سن کوتوروب بر یوزنده یورین  
مرده دل ظالمدن حذرو پرهیز ایلین عاقل وحازم اولنلردندر \* مثنوی \*  
کز کوری خشت بر تو افتاد \* عاقلان از کوری خواهند داد \* کرد خشم و کینه  
مرده مکرد \* هین مکن بانقش کر مابه نبرد \* مثلاً بر کوردن سنك اوزریکه  
اگر کریج دوشه قافلار کوردن چن داد استرلر مرده نك خشم و کینه سی اطرافده  
طولنه آگاه اول نقش جام ایله جنك ایله کوردن مراد بونده مرده دل اولان غافل  
وجاهلک جسدی اولور و خشتدن مراد انك باطاباچه اورمی و باطاش اورمی  
ویا چوب اورمی اولور یعنی قاضی صوفی اولنله تعریض ایدوب و اهل دنیانك  
مرتبسه لری بلدیروب اول صوفی به خطابادیر که مثلاً صوفی بر مقبره دن سنك  
اوزریکه بر کریج و باطاش دوشه و سنی آزرده قیلسه اگر سن عاقل و عارف ایلك  
اندن داد خواه اولر سن شکایت قیلر سن زیرا عاقل و عارف اولنلر قبردن داد  
استر و شکایت ایتزلر چن مرده طرفندن سکا بر زخم کلسه اکا کینه ایلك و خشم  
قیلق اطرافنه طولنه آگاه اول نقش جام ایله جنك وجدال ایله ای صوفی عنده اهل  
التحقیق بوضوح خلق انام نقوش جام کیدر بونلر واسطه سیله برکسه به چن بر زخم  
کلسه اگر اول کسه موحد اولان عارفلر دن ایسه انی فاعل حقیقین بیلوب انلر  
ایله جنك وجدال ایلر کافال السعدی ( بیت ) درین نوع از شرک پوشیده هست  
که زیدم بیازرد و عمروم بخست \* کرت دیده بخشد خداوند امر \* نبینی دکر صورت  
زید و عمرو \* اگر اول کسه شرک خفی صاحبی جاهل و غافل ایسه اول نقش جام  
مثابه سننده اولان صور و آلاته جنك وجدال ایلر عند العارفین بوناس مرده  
حکمنده در چن بونلر بوزندن بر کسه به بر ضرب و آسیب ایرشه اگر اول کسه  
عارف ایسه مرده لره خشم و کین ایلك نیچه مناسب اولر سه اول مرده دل اولنله دخی  
خشم و کین ایلك اویله مناسب اولر بر کسه به بر قبردن بر کریج دوشه اول قبردن  
شکایت قیلق و داد خواه اولق نیچه لازم کلر ایسه بر صاحب قبر اولان مرده دلدن  
دخی بر ضرب و زخم کلسه اندن دخی شکایت قیلق و داد خواه اولق اویله لازم کلر  
\* مثنوی \* شکر کن که زنده بر تو زرد \* کانکه زنده رد کند حق کرد \* خشم احیا  
خشم حق و زخم اوست \* که بحق زنده ست آن پاکیزه پوست \* ای صوفی شکر ایله که سکا  
بر زنده اورمیکه اول بر کسه بی که زنده رد ایلدی حق رد ایلدی احیانك خشمی حق  
خشمی وانك زخیدرز بر اول پاکیزه پوست حضرت حقه زنده در بونده زنده دن مراد  
( الناس کلهم موتی الا العالمون ) حدیثك موجبجه علماء ربانیه در و علماء ربانیه

اول کسه لدر که کندیلر دن مرده وفاتی اولوب حضرت حقه زنده و باقی اوله ل  
و دست حقه آلت اوله ل پس قاضی صوفی به تسلیه و یروب بویه دیر که ای صوفی  
وارشکر ایله که بر عالم ربانی و حضرت حقه زنده اولان برولی یزدانی سکا اورمیدی  
زیرا اول کسه بیکه بر زنده دل اولان عالم ربانی رد ایله انی حقیقته حضرت حق  
رد ایلشدر که آنک آجیسی والی کتمک احتمالی یوقدر بونی بویه بیل که حضرت  
حقه حی اولان احیانك خشمی و زخیدر که اول پاکیزه پوست حق تعالی حضرت لریله  
زنده و حیات الهیه ایله حی و فرخنده در پس بونلرک نفخه الهیه ایله زنده و روح  
ربانی ایله فرخنده اولدق لریك تحقیقنه شروع ایدوب پیورلر \* مثنوی \*  
حق بکشت اورا و در پاچه ش دمید \* زود قصابانه پوست ازوی کشید \* نفخه  
دروی باقی آمدن مآب \* نفخ حق نبود چون نفخ آن قصاب ( حق تعالی اول زنده بی  
اولدردی و پاچه سنه اوفوردی قصابلر کی پوستی اندن چکدی نفخ اول زنده نك  
وجودنده مآب و مرجعه دك باقی کلسدی زیرا نفخ حق اوقصابك نفخی کی اولر  
نفخ بلی امساك ایلكه صالح اولان جسمك تجویفته اوفورمکه دیرلر اما بوجمله  
ماده قابلیه حیات حقیقه بی بالفعل افاضه ایلکدن کنایه در و پاچه بونده مرتبه  
سفلیه واقع اولان جسمدن عبارتدر قصابه مناسب اولغله تعریف اولنمش و جسمه  
پاچه اطلاق اولنمشدر پس بویین شریفینك تحقیق و توضیحی بویه دیمک  
اولور که حق سبحانه و تعالی اول زنده دل اولان ولی کاملی اولایغ محبتله ذبح  
ایدوب حیوانیتندن اولدرمش و اوصاف بهیمیه ایله متصف اولان وجودنی  
کشته قتلش وانك پاچه منزله سننده اولان جسمنه روح قدسی نفخ ایدوب قصابلر  
کی فوری انك پوستنك لوازمی و مانند قشر اولان صورتنك مقتضیاتنی و احکامنی  
انك وجود حقیقه سنندن چکوب سلخ ایلدی وانی لوازم پوستندن منسلخ اولمش  
روح مجرد قیلدی و اول زنده دك وجودنده مرجع و مآبه دك نفخ اولنسان  
روح قدسی باقی قالدی قصابك نفخه سی کی بر دمده زائل اولدی و حق سبحانه  
و تعالی نك نفخه سی اول قصابك نفخه سی کی اولر \* مثنوی \* فرق بسیارست  
بین النخین \* این همه زینست و آن سر جله شین \* این حیات ازوی برید  
و شد مضر \* و آن حیات از نفخ چون شد مستمر ( بویکی نفخه نك میاننده فرق  
چوقدر زیرا بود و کلی زین و اول طرف جله شیندر و بوحیاتی منفوخ فیه دن  
کسدی و مضر اولدی و اول حیات نفخ حقندن مستمر اولدی یعنی نفخ قصابله  
نفخ حق مایننده فرق بسیار و تفاوت بی شمار وارد که اول نفخ الهی دو کلی  
زینت و حیات و اطافندر و بونفخ قصاب سرنا سرشین و مضر تر زیرا بوقصابك  
دم و نفسی منفوخ فیه اولان حیواندن حیاتی قطع قیلدی و اکا مضر اولدی



اول نفخ: حقیدن اولان حیات مستر اولدی وادی قالدی و کذلک محل نفخه الهی  
اولان روح قدسی صاحب ربك دملری و نفس لری نفخ الهی و نفس ربانی کی  
مرده دلاره حیات ابدیه ویریمی و انلری سعادت سرمدیه مرتبه سیه ابر کور بجیدر  
اما قصب سیرت و سلاخ طبیعت اولان ظالم خونخوارلک و مردم آزارستکارلک  
و جاهل و غافل اولان بد کردارلک نفس لری و کفزارلری بونلرک عکسی قایلری  
اولدر بجی و حیات طبیعت دن دور ایدر بجیدر \* مشوی \* این دم آن دم نیست  
کا بدان بشرح \* هین برآزین قهرجه بالای صرح) بودم اول دم دکلدر که اول  
شرح کاه آگاه اول بوقیو دیندن قصرک بالاسنه کل صرح جاء مهمله ایله  
قصره دیرل بونده مراد علم البقین مرتبه سی اولور و قهرجه دن مراد جهل و غفلت  
مرتبه سی اولور یعنی نفخه که اوفورمکه و دمه دیرلر بونفس رجائی و نفخه ربانی  
اول نفس دکلدر شرح کاه و بیان اوله آگاه اول ای طالب نفخه الهی و نفس  
رجائی اولان کسه قهر جاء غفلتدن علم و معرفت قصرنه بوقاری کل تا کم نفخه  
الهی نه دیکدر بیله سن و نفس رجائی نه ایدیکنه هم عالم و آگاه اوله سین  
\* مشوی \* نیستش بر خرنشاندن مجتهد \* نقش هیزم را کسی بر خرنهد \*  
برنشت اوننه پشت خرمنزد \* پشت تابوتیش اولترسزد) ای صوفی اول رنجوری  
خر اوزره اوترتمق مجتهد دکلدر یعنی اول مرده دل اول بیماری اشکه بندرب تشهیر  
ایتمک اجتهاد اولمش و مشر و ع و معقول کورلش حکم و رأی دکلدر برکسه  
هیزم نقشی حار اوزره قورمی بومصرعه استغفهام انکاری وارد یعنی هیچ  
نقش خطبی اشک اوزره قویوب تشهیر قیلان و کابوسیاستی روا کورمز ای ایله  
اول بیمارک اوتورمسی پشت خره لایق دکلدر اکا بر تابوت ارقه سی اولمق لایق اولور  
بویله مرده دلرور رنجورلری اشک ارقه سسته بندرمکه بیله لایق دکلدر بونلره  
لایق اولان تابوته بندرمکدر دیدی \* مشوی \* ظلم چه بود و وضع غیر موضعش \*  
هین ممکن در غیر موضع ضایعش) ظلم ندر بر شئی موضع ندن غیر بی وضع  
ایلمکدر آگاه اول ای صوفی موضع ندن غیر ده اول شئی ضایع ایله ننه کم ظلمه  
عدلی تعریف ایدنلر بونگونه تعریف ایدوب الظلم وضع الشئی فی غیر موضعه  
والعدل وضع الشئی فی موضعه دیکلدر پس ای صوفی شمدی بور رنجوره بقصاص  
حکم ایلمک حکمی موضعنه و محلنه قلمش اولورز بلکه بوخته و بیمارنه من وجه  
ظلم قیلورز کل بود عوادن فراغت قیل و بوزاعدن بری اول دیوب اول رنجوره  
مرحت قیلدی و او صوفی بی قیوب اول ظالم مرده دله زمانه قاضی لری کی  
مائل اولدی \* مشوی \* گفت صوفی پس روادار بیکه او \* سلیم زدی  
قصاص و بی نسو \* این روا باشد که هر خرسی قلاش \* صوفیا ز اصفع اندازد

بلاش) صوفی قاضیدن چونکم بو قدر حکمت آمیز و معرفت انکیز اولان کلماتی  
اشندی و بود دفع خصم ایچون ایراد ایلدیکی مقدما تی کوش ایتدی اکا ایتدی قاضی  
افندی وان سلم بیوردیغک کلمات جیعا هب یرنده پس سن بونی روا طور میسین که  
اول رنجور بکاسیلی اوره قصاص سزودانکسز نسو ر بع در همه دیرلر و اکثر پول  
دیکمه استعمال ایدر لر یعنی صوفی قاضی به ایتدی بن سکاراضی ام سن روا طور میسین که  
اول او باش بکارسله اوره و اکا قصاص اولیه و اندن جریمه هم آلمیده بلکه مجا و اوقت  
یره خلاص اوله ای افندی بوروا اولورمیکه یراشک دکر منینگ خری اولان لوند  
و خرسز بلاشی صوفیله صفع آنه یعنی بر خرسز لوندک بلا سبب صوفیله طبا نجه  
اورمسی و سله چالسنی روا طور میسین وانی جریمه سز و قصاص اولمق سز بن  
بورادن خلاص ایدر میسین بن مقضای شرع شریف اوزره هر نه ایسه بونده  
حقیمی طلب ایلرم سن قاضی سن بیور کوره لهنه دیر سن \* مشوی \* گفت  
قاضی توجه داری بیش و کم \* گفت دارم در جهان من شش درم \* گفت قاضی  
سه درم تو خرج کن \* آن سه دیکر را با آن ده بی سخن \* زارور رنجورست و درویش  
و ضعیف \* سه درم در بایدش تره و رغیف) چونکم قاضی صوفینک بود ادخواه  
اولمسی کوردی و حقنی طاب ایلمکده ثابت قدم اولدیغنی مشاهده قیلدی دونوب  
رنجوره دیدی ای رنجور سن بیش و کم نه طور سنین یعنی قلیل و کثیردن نه قدر نفعه  
مالکسن اول رنجور قاضی به دیدی جهاندن بن الی درم طو ترم درم فارسی و درهم  
عر بیدر یعنی ای افندی بوجهاندن بن همان الی آنچه مالکم دیدی بومحله  
شارح خلط کلام ایلمکدر در شش درم دن مراد شش جهاتدر دیوسو بیلشدر در  
اعتماد اولمیه و استماع قیلیمیه پس قاضی اول بیمار شفت ایدوب دیدی ای ضعیف  
اوچ درهمی سن خرج ایله که بر ضعیف سن اوچ آنچه بی دخی بی قیل و قال اول  
صوفی در دمنده و بر که اول صوفی زارور رنجور و درویش ضعیفدر اول صوفی به  
اوچ درم در کرک تره و رغیف ایچون رغیف کرده به دیرلر یعنی صوفی ریاضتله زارور بیمار  
اولشدر و فقرله شکسته و ضعیف اولوب کر سته قالشدر ای رنجور اول اوچ آنچه  
اکازه و صومون آلمدن اوزی لازم حکم ایلمکده بی قیل و قال اول اوچ آنچه بی  
بودر ویش و فقیر اولان صوفی به و بره سن دیدی \* مشوی \* رفقای قاضی  
افتادش نظر \* از رفقای صوفی آن بدخوبتر \* راست میگردانی سیلش دست  
\* که قصاص سلیم ارزان شدست \* سوی کوش قاضی آمد بهر راز \* سیلی زد بر  
رفقای او فراز \* گفت هر شش را بگیرد ای دو خصم \* من شوم از ادوی خرخاش  
ووصم) چونکم قاضی سله نک جریمسنی اوچ درهم حکم ایلدی اول رنجورک  
نظری قاضینک قفا سته دوشدی قاضینک قفا سی صوفینک قفا سندن خوبتر ایدی



یعنی بیمارک نظری چونکم قاضینک اکسه سنه دوشدی و واقع اولدی کوردیکه قاضینک اکسه سی صوفینک اکسه سندن خوبتر و بوطبانجه اورمغه اندن لایقتردر هماندم اکاسیلی اورمقدن اوتری الی راست و مهیا ایلدی و کندیسنه بویله دیوسو یلدیکه بنم سله مک قصاصی ارزان اولشدر چونکم برسه اورمنک جریمه سی اوج درهم اوله اول اوج درهمدن کچوب بوقاضینک اکسه سنه برطبانجه اورمق خودالیق واحقدر پس قاضینک قولغی جانبته کلدی رازدن اوتری قاضی افندیق قولغنه بررازو برنهانی سوزسویلر شکنده اولوب آنک قولغی جانبته کلدی قاضی افندی هم کندیسنه برراز سویلر و کندیسنه نافع کلام نقل ایلر صانوب قولغی آنک جانبته برخوش طوقی و بردی هماندم اول رنجور اول قاضینک اکسه سنه حددن تجاوز برسه اوردی فراز بونده اعلا و حددن تجاوز معناسنه در یعنی آنک قفاسنه هماندم براعلاطبانجه اوردی اندنصکره قاضی ایله صوفی به خطاب ایدوب دیدی ای ایکی خصم هرالتی درهمی طوتک و مایینکرده اوچراچقه قسمت ایدک بن آزادوبی خرخاش و بی وصم اولورم خرخاش جنک و جدله دیرلر کجه خریلدی دیمکدر وصم عیبه دیرلر یعنی اولی رنجور کندیسنک ایکی خصمه دیدی ای بنم ایکی خصم بر مقتضای حکم شرعی بوالتی اچیه بی الک و میانکرده اوچراچقه توزیع ایدک بن بوحلده عیسر و نزاع و جدلسن اولورم استدیکم بیه توجه قیایورم دیدی وقاضینک ظالمه مرحت و شفقت قلمسی و مقتضای شرعی قویوب اکامائل اولسی باشنه بوقدر فلاکت و محنت کتوردی

طبره شدن قاضی از کستای زان رنجور سیلی  
باره و سرزنش کردن آن صوفی قاضی را

بوسرخ شریف قاضینک طبره اولسی یعنی قاضینک اول سیلی باره اولان رنجورک کستا خلقتدن بمحضور اولسی و اکاشم قلمسیدر اول صوفینک قاضی به سرزنش و توبیخ الی و نصیحت آمیز سوزسویلسیدر \* مشوی \* کشت قاضی طبره صوفی کفت هی \* حکم تو عدلست لاشک نیست غی \* چونکم اول رنجور قاضینک اکسه سنه براعلاطبانجه اوردی قاضی افندی طبره اولدی و خشم و غضبه کلدی استدیکه رنجوری اولدر بنجه دو که صوفی فی الحال دیدی هی قاضی افندی نیلرسن آگاه اول سنک حکمک عدلدر لاشک ظم و ضلالت دکدر کندی ایلدیکک حکمه راضی اولمق علامت اسلام و هدایت دکدر \* مشوی \* آنچه نپسندی بخودای شیخ دین \* چون پسندی بر برادرای امین \* ای شیخ دین اول نسنه بیکه کندی نفسکه بکنمزن و روا کورمزن سن ای امین برادرک اوزره آتی نیچون بکنورسن

و نه حاله

و نه حاله انی رواوسنر کور رسن کندی نفسنه محبوب کلان نسنه لری برکسه دین برادرنه روا کورمه اول کسنه مؤمن کامل اولر و ایماندن اول کسه حظ ولدت بولر کال صلی الله علیه وسلم (لایؤمن احدکم حتی یحب لایخیه مایحب لنفسه) رواه احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه عن انس رضی الله عنه شیخ دین دیملری و اکامین تعبیر ایللری تهکم و توبیخ طریقله اولور \* مشوی \* این ندانی که بی من چه کنی \* هم در آن چه عاقبت خود افکنی \* من حفر بئر انخواندی در خبر \* آنچه خواندی پس عمل کن ای پدر \* ای افندی بونی بیلرسن که بندن اوتری قیو قرارسک هم اول قیویه عاقبت کندیک بر افرسن خبر مصطفی علیه الصلوه و السلامدن (من حفر بئر لایخیه وقع فیه) حدیثی او قومدکی سن خود بوحدیثی او قودک اول نسنه بی که او قودک پس ای پدر انکله عمل ایله علمکله عامل اولدقدن صکره سکا اول علمک نه فائده سی واردر او قودیفک طوتغزنسن و علمکله عمل ایترسن کورسک باشکه بودخی نه سرزنش لرونه کونه ایشلر کتوردی دیدی \* مشوی \* این یکی حکمت چنین بددر قضا \* که ترا آورد سیلی بر قفا \* وای بر احکام دیگر های تو \* تاچه آرد بر سرو بر پای تو \* ای قاضی سنک بو رحکمک قضاده بونجیلین اولدی که سنک قفاک اوزره سله کتوردی یعنی سنک حکم و قضاده بر حکومتک بونجیلین قفاک اوزره طبانجه اولمق لازم کتوردی و سنی بو مرتبه به بتوردی وای سنک غیری حکملرک اوزرینه تا کم اول سنک غیری حکملرک سنک باشک و اباعک اوزره نه کونه رنکار کتورر و ییلور میسن سنی اول حکملرک نه مرتبه عذابه و عقابه بتورر بر حکمکدن اوتری بوقدر کوتک بیجک و ارقیاس ایله غیری حکملرکدن اوتری نه قدر کوتک ییسک کر کدر حکایت اولنور که هارون رشیدک برادری بهلول دانا معناده عاقل و صورتا مجنون نما برکسه ایدی برکون کندی برادری هارون رشیدک سراینه کلدی و آنک نشینی اولان قصره داخل اولدی کوردیکه اورتالیق نکهبانلردن خالید در چیقوب هارونک تختی اوزرینه پادشاهانه مربع اوتوردی نکهبانلر و خدمتکار ل آنک بو وضعن کوروب فی الحال کلوب اکا بر قاج دکک اوروب تختدن اشغه ایندر دیر بهلول های های ایدوب اغلدی حیف و در یغادیه رک آواز یله فریاد ایلدی هارون آنک آوازی ایشیدوب خلوتخانه سندن طشره چیقدی و اول نکهبان تخت اولان خدمتکارلر سؤال ایلدیکه بودیوانه نیچون بویله آواز ایله فریاد ایدر خدمتکارلر جواب و بروب دیدیلر پادشاهم کستاخلق ایدوب کلوب سنک تخت شریفک اوزره اوتورمش بولمق تأدیباله اکا بر قاج دکک اوردق انکچون آغلر دیدیلر بهلول انلردن بوسو زی اشتدی هارونه خطاب ایدوب ایتدی والله بالله یاخی انلر بی دو کد بکندن اوتری آغلرم



پس هارون اكا توجه ابدوب دیدی یا چون اغلرسن بهلول اكا بگونه جواب و یروب دیدیکه سنك مقامكده برآن اوتوره غله بوقدر كونك بدم سن بوقدر زماندر بوتخت اوزره اوتور رسن الله بیلور سن نقدر کوتکریسك کر کدر بن سنگچون اغلرم یوخسه بنم دیدیکه کوتکک المی برآن ایچنده بکوب کتدی دیدی هارونه انك سوزی محکم تأثیر ایتدی پس اکه دونوب دیدی یاخی بکابر نصیحت ایله اول کوتککدن خلاص اولغه وسیله و چاره ندر سو بهلول ایتدی حد کدن تجاوز ایتد و حق تعالیك مخلوقنه ظلم وجور ایلك یولنه کتمه تاخم آخرت کوتککندن امین اوله سن وعذاب وعقاب الهیدن نجات بوله سن وزنههار و زنههار ظالمه همین اوله (الظالمه واعوانهم فی النار) حدیث شریفك موجبجه سندخی ظالمه ایله جهنمه معذب اولیه سن وانلره میل ایتکله نار جیمك سکامس ایلمسنه کندیکی لایق قیلیه سنکه حق تعالی حضرتلری کلام مجیدنده (ولا ترضوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار) بیوردی آگاه اول و بو نصیحتله عمل قیل دیدی \* مشوی \* ظالمی را رحم آری از کرم \* که برای نفقه بادت سه درم \* دست ظالم را بیرچه جای آن \* که بدست اونهی حکیم و عنان \* تو بدان بزمانی ای مجهول داد \* که نژاد کرکرا اوشیرداد) بر ظالمه کرمدن ای قاضی رحم کتور رسن بویه دیونفقه دن اوتری سکاوچ درم اولسون یعنی بی محل اولان کر مکدن بر ظالمه هر جت کتوروب دیر سنکه ای ضعیف و نزار سکافقه دن اوتری اول اوچ درم اواسون وار سن آتی کندیکه کفاف ایله دیر سن ظالمك الی کس اول نفقه نک نه محلیدر و اول هر جت و شفقتنه نیجه لایقدر که سن حکمی و عتانی انك الله قویه سن و عنان اختیاری و حکم شر یعنی انك الله تسلیم ابدوب اول مالک اولدیغك در هملرک نصفی وار سن نفقه ایله دیه سن ای دادی مجهول و عدلی نامعقول اولان قاضی سن شول بکی به بکر سنکه کرکک نسبتله اول سود و یردی نژاد بونده نسب و یاوری معناسنه در یعنی ای عدلی نامشروع و دادی نامعقول و نامعلوم اولان قاضی سنک اول زنجور اولان ظالمه هر جت ابدوب نفقه و غذا و بر مککک اکا بکر که بر بکی بر قوردک یاوری سنی ضعیف و نزار کوروب اکا هر جت ابدوب سود و یروب و بسلیوب قوت بولدقد نصرکه اول قورد یاوری سی اول بکی بی پاره لیه ظالمه میل و هر جت ایلك نتیجه سی بویه اولور ظالم اگر فقیر و ضعیف ایسه اکامیل و محبت ایلك حاکم اولان کسه به لایق دکلدر بلکه مقتضای شرع شریف هر نه ایسه حاکم اولان کسه همان آتی اجرا ایلك لازمدر دیدی

جواب دادن قاضی آن صوفی را \*

\* مشوی \* گفت قاضی واجب آیدمان رضا \* هر قضا و هر جفا کا رد قضا \* این دلم باغست و چشمم ابروش \* ابر کرید باغ خندد شاد و خوش \* خوش دلم در باطن از حکم زبر \* کرچه شدرویم ترش کالحق مر ( قاضی صوفیدن چونکم بوسوزلی اشدنی اکا ایتدی ای صوفی بزه قضایه رضا و یرمک واجب کلور هر قضا و هر جفایی که قضای الهی کتوره اکا رضا و یرمک لازم اولور و بو زنجورک بزه واقع اولان قضا و جفا سی اصل من عند الله در حق تعالیدن کلان حکم و قضاسنه راضی اولقی و قلبی اندن شاد و مسرور بواق بنم کارمدر دیدی فی المثل بنم بو کوکام باغدر و چشمم ابر کیدر اگرچه ابر اغلر باغ شاد و خوش کولر کذلک بنم ابر چشمم دخی قضای الهینک اول ضرر بندن آغلیوب قطرات سرشکی دو کر ولیکن کوکام باغی اندن شاد و خرم اولور و رونق و لطافت بولور زیرا که حکمدن باطنده خوش دلم اگرچه یوزم ترش اولدیکه الحق مر در زبرضم زالله و ضم بالله زبورک جمیدر ز بور یازلش نسنه به دبرلر مکتوب کبی زبردن مر ادبونده کتاب مینسنده مکتوب اولان مقدرات اولور یعنی باطنده لوح محفوظه یازلش اولان حکمدن خوش دلم و متالم دکلم اگرچه بحسب الظاهر بنم یوزم ترش و تلخ اولدیه ده زیرا که حق سوز آجیدر لایدر آجی نسنه بی برکسه ذائق اولسه یوزنی و کوزنی اول کسه اکشیدر اما انك نفعی مشاهده قیلدیخی جهندن اندن شاد و مسرور اولور پس ای صوفی سنك دخی سوزك حقدر و حق ایسه هر دراندن اگرچه ظاهر اثرش روا اولور سم عجب دکلدر بن باطنا خوش دلم و درونده ناخوش اوللردن دکلم \* مشوی \* سال فقط ز آفتاب خیره خند \* باغها در هرک وجان کندن رسند) خیره خند اولان آفتابدن فقط و سالد باغلر مرک وجان چکشکه ایریشورلر یعنی قحطباران اولدیخی سنده آفتابک بیهوده کولسندن و هو انك یوزنی کشاده اولوب تبسم قیلسندن باغلا اولمکه وجان چکشکه کلورلر و مرده و پزمرده اولورلوی برک و بارقالورلر و لطافت و رونقندن قاری و خالی اولورلر پس آفتابک باغله چوق کولسندن و هو انك یوزنی کشاده اولسندن هو انك یوزنی بولامسی و ابرک کر به قیلسی انفع و اولیدر کذلک عند العقلا برکسه نک یوزنی کولسندن کوزنك آغلمسی انك قلبنه انفع اولور و اول قطرات سرشك انك جنان جنسانه حیات و برر \* مشوی \* ز امر حق و ابکوا کثیرا خوانده \* چون سر بریان چه خندان مانده) حق تعالیك امر ندن (ولیکوا کثیرا) آیتنی او قوم مشسن سر بریان کبی نه خندان فالشسن حق تعالی حضرتلری سوره توبه ده (فلیضکوا قلیلا ولیکوا کثیرا) بیوردی اگرچه بو آیت کفره نک یوم قیامتده چوق آغلیوب آز کوا دکلرینی بیان ایدروا هر صیغه سنده خبردر ولیکن مؤمنلره بونده چوق آغلاک



از کولک دیکه تعریض و تنبیه وارد بر بواعث ابله محقق اولدر ( فلیضحکوا قلیلا  
ولیکوا کثیرا ) امرنی حالی اوزره اوقیوب حق تعالی ای و مؤمنان چوق آغلاک از کولک  
دیو امر ایشدر دیدیلر و بویاتک تفسیری بشجی دفترک اوایلنه قریب ( سبب  
رجوع کردن آن مهمان ) سرخنده \* گفت فلیکوا کثیرا کوش دار \* بیتک شرحنده  
مرور ایشدر انده طلب اولنه و مصرع ثانی بین الناس متعارف اولان امثالنددر که  
برکسه بی چوق کولر کورسلر بشمش باش کی نه صریدرسن دیرلر \* کثره الضحک  
تمیت القلب حدیثک \* و جنبه چوق کولک قلبی اولدیرر و قلبک اولسی دخی آدمی  
چوق کولدرر اوله نیک دیشلری صریدینی کی قلبی اولن کسه نیک دخی دیشلری  
صریده دن خالی اولن \* مثنوی \* روشنی خانه باشی همچو شمع \* کفر  
و باشی تو همچون شمع دمع \* آن ترش روی \* مادر یادر \* حافظ فرزندش از هر ضرر  
اگر سن شمع کی دمی اشغه صابحه سن یعنی اگر شمع کی بانوب سرشک دیده کی  
یاغدیرب اشغه صابحه سین خانه قلبک روشنی اولورسن و ظلمت درونی ازاله  
قیلورسن و چوق ضررلر دن قورتلورسن و خلاص اولورسن نته کم اول مادرک  
و یادرک ترش رویانی فرزندک هر ضررلر حافظی اولدی زیرادر و مادر اوغلنه  
ترش روی و تلخ کوی اولدغه فرزندده انلره مغرور اولوب مؤدب اولور و ضررلر دن  
اول واسطه ایله قورتلور اما پدر و مادر همیشه اوغلنک یوزنه کولسلر و اکا  
کشاده روی و شیرین کوی اولسلر فرزندلره مغرور اولوب بی ادب اولور و ابله  
ولهوه اشتغال قیلور پس نیچه ضررلر مبتلا اولور کذلک مادر نفسک ترش روی  
اولسی و پدر عقلک فرزند قلبه بنده لک قلمسی فرزند قلبی نیچه ضررلر دن حفظ  
و حیات ایلر \* مثنوی \* ذوق خنده دیده ای خیره خند \* ذوق کر به بین که  
هست آن کان قند \* چون جهنم کر به آرد یاد آن \* پس جهنم خوشتر آمد از جنان )  
ای بهوده کولیچی ذوق خند بی کوردک خیره خند بهوده کولیچی معناسنه در  
یعنی ای طور محبوب کولن کسه کولنک ذوقنی کوردک و خنده نیک طعمی و لذتی نیچه  
اولور ایشیلدک کر به نیک ذوقنی کور که اول کان قنددر یعنی آغلاک ذوقنی دخی  
بر کور که آغلاک ذوقی معنیده قند معنی کی لذت و شیرین اولدی و کر به دن حظ  
آنلرک قند کولک برشی دکادر چونک جهنم کر به کنوره اتی یاد ایلک کر به کنور  
پس جهنم جناندن خوشتر کلدی مصرع اولده آن لفظی جهنم عاقد اولور و یاد  
آن لفظی جهنم بدل اولور و تقدیر کلام چونک جهنم کر به آرد یاد آن کر به آرد  
پس جهنم از جنان خوشتر آمده باشد دیک اولور اولکی کر به آرد سکوت جهنم  
اولوب یاد آن جهنم کسی را کر به آرد تقدیرنده اولور یعنی برکسه به اول جهنمی  
یاد ایلک کر به کنوره اول کسه جهنمی تذکر ابله و آغلیه اول کسه کر به ایچره

بر ذوق و حالت بولور که آنی جنانک یادنده بولر و جنتلری تذکر ایتمکله اول  
ذوقه و اول حالت ابرمز پس جهنم بواعث ابله جناندن خوشتر گلش اولور  
اگر چه جنانک تذکرندن بر کونه سرور و ذوق کلور و لکن نفس اندن حظ آلور  
و بوجهنک یادندن حزن و انکسار و بکاحاصل اولور و لیکن اول کر به و انکسار  
ایچره ر وحه بر ذوق و حالت کلور که جنتلرک یادندن حاصل اولان ذوق  
و سروردن اول خوشتر و لذت ترکلور بوییت شریفده مشرب محققینه موافق  
و مشهد عارفینه مطابق بر معنی دخی وارد کر اول معنی جهنم دن مقدم مضاف  
مقدر اولوب آن لفظی حضرت حقه راجع اولمقدرد و تقدیر کلام چون اهل  
جهنم اول خندانک یادنه کر به کنوره پس جهنم انلره جناندن خوشتر کله دیک  
اولور و بومعنی شیخ عطار حضرتلری منطق الطیرده نظمده کنور مشر و تصریح  
بیور مشلدر بیورلر چونک اهل جنت جنتک نعمتلری ایله شاد و خندان اولوب  
اهل جهنم دیلر که با اهل نار کورک بر نیچه ذوقلره و لذتلره مستغرق اولمشر و دوستک  
و صابله و نعمتله راحت ابدیه بولمشر اما سر بویله مخذول و مقهور قالمشیر  
دبوب تباهی و تفاخر ایدلر و اصحاب ناردخی اصحاب جنته ندا ایدوب دیلر یا اهل  
الجنة اگر چه بز دوستک فراقندن صورنا کر به و محنت ایچره بز اما بزه دخی بوفرقت  
و محنت و بو کر به و کر بت ایچره بر کونه ذوق و حالت اولدیکه اندن سز بی خبر سز  
نته کم اوتوز دردیجی مقاله ده شیخ ابوعلی قدس الله سره العزیز طوسیدن بومضمونی  
نظمده نقل ایشلدر ایرادی تطویل کلامه باعث اولور \* مثنوی \*  
خنده ادر کر بها آمد کتبیم \* کنج درویر انها جوای سلیم \* ذوق در غمهاست بی کم  
کرده اند \* آب حیوانرا بظلمت برده اند ) نته کم خنده ل کر به لده مکتوم کلدی  
کتبیم بمعنی مکتوم ای سلیم کنجی و برانه لده استه سلیم بونده ساده دل معناسنه در  
ذوق غم لده در ایزی کم ایشلدر در آب حیوانی ظلمنه ایشلدر در کرده اند و برده  
اند کله ل نیک فاعلی حضرت حقدر بو تقدیر چه جمع تعظیم ایچون اولور که حق  
تعالی بی لفظ جمعه ذکر ایلک بلغانک کلامنده چوق واقع اولمشدر و بودخی  
جائزدر که بولفظلرک فاعلی فی الحقیقه حضرت حق اوله و لکن مجازا ذوقی غمه  
بولن عارفلر کم کرده اند لفظنک فاعلی اولوب و آب حیوانه ظلمده یول ایشلدر  
برده اند لفظنک فاعلی اولمق هم جائزدر بو تقدیر چه ظلمت باقی معناسنه اولوب  
آب حیوانرا در ظلمت پی برده اند تقدیرنده اولور و بوجه اوزره ذوق غم لده در  
ولیکن ذوقی غم لده بولن عارفلر ایزی آیشلدر و یول کم ایشلدر تا کم عوام ناس  
اکا یول ایشلدر آب حیوانه یول ایشلدر ظلمده یول ایشلدر دیک اولور و بویتن  
شریفینک تحقیقی بویله دیک اولور که ای حقیقتدن غافل اولان حد ذاتده



خنده دل غمناک و سرور کر بهار ایچره مکنوم و مدفون اولدی ننه کم \* حفت الجنة  
بالمکاره ( حدیث شریفی بومعنا به شهادت و دلالت قیلدی و حضرت علی کرم الله  
وجهه حضرت تریک ( سبحان من اتسعت رحته لاولیائه فی شدة نعمته و اشتدت  
نعمته لاعدائه فی سعة رحته ) یوردقلری هم بومضمونی مؤید و مقوی اولدی پس  
ای ایلله و سلیم القاب اولان کسه کنجی و برانه زده استه و خنده لری کر بهارده  
و ذوقلری غمناک طلب ایلله ذوقلر و شادیلر فی الحقیقه غمناک ایچره در لیکن حق  
تعالی حضرت تریک بولمده ایزی کم ایتمش لدر هر کس غمناک اولان ذوقه بول  
و ایز بوله من و ظلمده اولان آب حیاته و اصل اوله من مکر که اول هادی هدایت قیله  
و توفیقنی بر کس دیه رفیق ایلله ننه کم کندیکن عارف قوللرینه توفیق رفیق ایدوب  
هدایت قیلدی انلر عون حقه کر بهار ایچره خنده دل و غمناک ایچره ذوقلر و صفال بولدیلر  
و آب حیاته ظلمده و اصل اولدیلر ولیکن ایز آتدیلر و ایزی نایدی ایدیلر تا کم صوام ناس غمناک  
ایچره موجود اولان ذوقه بول نه جهتند در بیه میوب ظاهرده اولان خنده و سرور  
یوانه کندیلر و کندیلر غمناک و المله بولدن گرفتار ایدیلر \* مشوی \*  
باز کونه نعل دره تار باط \* چشمه سارا چار کن در احتیاط \* چشمه سارا چار کن  
در اعتبار \* یار کن با چشم خود دو چشم یار ) بولده نعل باز کونه در  
رابطه دک کوزلریکی احتیاط ایلکده درت ایلله اعتبارده کوزلریکی درت ایلله  
سنگ کوزلریکه یارک ایکی کوزنی یار ایلله رابط کار بان سرایه دیرل  
بولده مرتبه حقیقت و قرارگاه وحدت مراد اولور یعنی رابط حقیقت و قرار  
گاه وحدته ارنجه به دک و حق البقین مرتبه سینه واصل اولنجه به دک طریق  
الهی نعل معکوس در یعنی افعال الاهی نعل باز کونه کبیر مثلاً غم ایچره شادی  
و شادیلک ایچره غم مدغم در نعمت ایچره نعمت و نعمت ایچره نعمت و نعمت  
ایچره محنت و زحمت ایچره راحت و صورت باطلده حق مخفی و منکتمدر پس ای سالک  
راه الاهی بولده احتیاط و اهتمام ایلکده کوزلریکی درت ایلله کنیدی ایکی  
کوزلیکه اعتماد ایلله بلکه عبرت آلمده و تفحص قیلده کوزلریکی درت ایلله  
و کوزلریکی درت ایلله دیکن مراد یارک ایکی کوزنی کنیدی ایکی کوزلیکه  
یار و مقارن ایلله دیکن چونکم یارک و مرشد سعادت کردارک ایکی کوزنی کنیدی  
ایکی کوزلیکه یار قیله سن و سن انک کوردیکنسه تابع اوله سن غلط بین اولمقدن  
خلاص اولور سن و حقایق اشیا انک رؤیت و مشاهده سی واسطه سیله معاینه  
قیلور سن و کمره اولمقدن قوریلور سن \* مشوی \* امر هم شوری بخوان  
اندر صحف \* یار را باش و مکوش از لاف ) بولده شوری سوره حمده اولان آیه  
اشارتدر و بو آیتک تفسیری بشنجی دفترده مهمان حکایه سنده مرور ایلشدر

انده طلب اولنه صحفدن مراد بوند حضرت قرآن اولور و معنی صحفده امر هم  
شوری آیتنی اوقی بار ایچون اول از دن اکاف دیمه اف تضجری مشعر بر کله در ننه کم  
بر کسه متضجر و متالم اولسه بوزن کوزن کشیدوب اف دیر یعنی ای سالک راه الاهی  
بولده زیاده احتیاط و اهتمام ایلکدن اوزی کوزلیکی درت ایلک لازم کلور  
و کوزنی درت ایلک بر عالم و عاقل و مرشد کمالک ایکی کوزلریکه کنیدی کوزلریکی  
تابع قیلدن و انک ایکی کوزلریکی کنیدی کوزلریکه یار و معین ایلکدن عبارت  
اولور و بو کوزنی درت ایلله دیمک و یارک کوزلریکی کنیدی کوزلریکه یار و معین  
ایلله دیوسو یانک مال و نتیجه سی انکله مشاوره ایلله و اکثر مشکلیکی اکاس و بیلله  
دیمکی افاده قیلور که حق تعالی حضرت تریک انصار قومی ایلله کنیدی مایملر نه  
مشاوره قیلخی کنیدیله عادت ایلکدن اوزی ( و امر هم شوری بینه )  
دیمکله قرآن عظیمده مدح ایلدی پس سندخی بو آیت کریمه بی حضرت قرآندن  
اوقیوب بونکله عمل ایلله و بر یار و معین اولان عاقل و مرشد کامل ایلله همیشه  
مشاوره ایلله و اول سنک طبعکه مخالف اگر بسوز سو بیلر ایلله زندهار ناز و استغنا  
جهتندن تضجری مشعر بسوز سو بیلله بلکه انک یوزنه مقابل اف دیمه ننه کم الله  
تبارک و تعالی حضرت تریک سوره بنی اسرائیلده و الدینه اف دیمکدن نهی ایدوب  
( فلا تقل لهما اف ولا تنهرا و قل لهما قولا کریم ) یوردی پس ( خبر الابو بن  
من علمک ) حدیثک مو جبهه ابو بنک خیر لوسی سنک مرشدک و معلم اولدی  
چونکم ابو بنه ناز و استغنا جهتندن اف دیمک و تضجری مشعر بسوز سو بیلک لایق  
و جائز اولنجه خبر الابو بن اولان مرشد و معلم اف دیمک اولوبته جائز و لایق  
دکل قنده قالدی که ناز ایلله سن و خیانتی مشعر بسوز سو بیلله سن \* مشوی \*  
یار باشد راهرا پشت و پناه \* چونکه نیکو بشکری یارست راه \* چونکه در یاراری  
خامش نشین \* اندران حلقه مکن خود را نکین ) راه پشت و پناه یار اولور  
چونکم ابو نظر ایلله سن بول یاردر یاردن مراد بونده مرشد هدایت کرداردر یعنی  
راه حقه ارقه و صفتیج بر معین و ظهیر مرشد کامل اولور چونکم آتی کوره سن  
و نظر حقیقی به ابر کوره سن همان یاردن عبارت اولور ( الرفیق ثم الطریق )  
حدیثک سری بومعنا بی اشعار قیلور یاره مقارنت قیلک ادبی وارد در و احساب  
هدایتله مصاحبت ایلک شرط و مشروطی وارد در مادامکه اول شرط بولنجه  
مشروط هیچ بولمز و اول ادبه رعایت قیلنجه انلرک صحبت شریفه سندن و مقارنت  
طیبه سندن انتفاع اولمز و حله مشروط سندن بری اولدر که چونکم یاران حقیقت  
ابر بیه سن و اصحاب هدایتله کوروشه سن خاموش او نور بلکه کنیدی انلرک  
خدمتکاری اولق مرتبه سنه بتور اول حلقه ده کنیدی نکین ایلله نکین یوزک



قائمه دبر بونده صدر نشین اولمقدن کایت اولور یعنی چونکم اول باران طریقتک  
صحبترینه واصل اوله سنن خاموش اول وسکوتی کندیکه لازم قیل وانلرک  
مجلسنده کندیکه صدر نشین قیله کبر و انانیله منصف اوله بلکه کبر و انانیته ترک  
ایدوب اول مجلسک متبوع و مقتداسی اولان کسمه به متوجه اول انک کلامی  
دکله و استماع و قبول ایله \* مثنوی \* در نماز جمعه بنکر خوش بهوش \* جمله  
جمعه دیو ک اندیشه خوش \* رختهارا سوی خاموش کشان \* چون نشان چو بی  
مکن خود را نشان ( نماز جمعه ده هوشله خوش نظرایله جمله جمعه لر دیو ک  
اندیشه و خوش لر دیو ک اندیشه اند و خوش اند تقدیرنده در یعنی ای صحبت اهل  
جمعه داخل اولان سالک جمعه نمازنده نظر عقله اگا حاضر اولان و مؤمنلر جماعتنه خوش  
نظرایله که انلرک جمله سی بریده جمعه لر دیو و بر اندیشه لر در که جمله سنک اندیشه سی  
امامه تابع اولق و امر حق علی الاتفاق برینه کتوروب جمعه لیه طاعت قطعدر  
و جمله سی خاموش اولوب وسکوت قیلوب خطیبک کلامنه قواق ط و مقدر پس  
یوندن ادب او کرنوب صحبت اهل جمعه داخل اولدقده هم یو آدابه رعایت ایدوب  
یوشتر طی برنه کتور وانلرله یکدل و یکجهت اولوب کندیکی بی نشان اولق  
مرتبه سنه یورر ختلی خاموشلق جانبته چک چونکم نشان استیه سن کندیکه  
نشان ایله یعنی اهل جمعه مبانته داخل اولدقده اول شرط طریقت و ادب صحبت  
اولدر که جمله گفت و کویه متعلق اولان رختلر یکی و آنلر یکی خاموش اولق جانبته  
چکه سن وصعت و سکوتله خوی ایلیه سن چونکم طریقت و حقیقت اهلنک مبانته  
نشان استیه سن و شهرت بولق و مشهور و متعارف اولق طلب ایلیه سن شرط  
اودر که کندیکه نشان ایلیه سن بلکه بی نام و نشان اوله سن و کندیکه بی خود  
وفائی قیله سن تا کم بو بی نشانلقده نشان بوله سن و بی خودلقده و بی وجودلقده  
وجود و نشان بوله سن و نشان صاحبی اوله سن \* مثنوی \* گفت پیغمبر که در  
بحر هموم \* در دلالت دان تو یار انرا نجوم \* چشم در استاد کان نه ره بچو \* نطق  
تشویش نظر باشد مکو) پیغمبر علیه السلام حضرتلری پیوردیکه هموم در یاسنده  
دلالت ایلمکده سن اصحابی نجوم یل نه کم (اصحابی کالنجوم بابهم افتدیم اهدیم)  
یعنی بنم یارانم نجوم کیدر بونلردن هر قیغیسنه افتدا ایلیه سزمه نندی او اورسز  
چونکم اول حضرت بویله پیوردی پس هر کم اول حضرت نه وارث کامل اولدیه  
واکافا مقام و خلیفه اولق مرتبه سی بولدیه (الشیخ فی قومه کالنبی فی امته)  
حدیثک موجب جمعه کندی عصر نده و قومک ایچنده پیغمبر کی الکی دخی اصحابی  
غیر بچر نده دلالت ایلمکده نجوم کی اولور نده کم حضرت نبی علیه السلام  
بارانی مطلوبه وصول بولدیلر کذلک کندی عصر بیک پیغمبری کی اولان وارث

کاملک یارانی دخی فلک طریقتک نجومی کی اولور و بحر هموم و غومده بونلر دلالت  
قیلور و بونلر مقتدی اولان دخی بحر هموم و غومدن خلاص اولور (وهو الذی  
جعل لکم التجوم لنهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر) آیت کریمه سی لسان اشارتله  
بومعنا به دلالت قیلور و دخی (العلماء مصایح الارض و خلفاء الانبیاء و ورثتی و ورثه  
الانبیاء) حدیث شریفی هم بومضمونه شاهد اولور پس ای سالک طریق الهی  
کوز یکی فلک طریقتک ستاره لر اولان مرشدلر اوزره قوو یول ایسته یعنی خلفاء  
انبیاء و مصایح ارض و سما کی عالم عرفانته کوز قو وانلردن نظری دورا یتوب  
طریق حق انلر واسطه سیله طلب ایله (وبالنجم هم یهتدون) آیت کریمه سنک  
مفهوم اوزره سن هم نجم فلک هدایت اولان اصحاب سعادتله مهندی اولان  
اهل طریقتدن اوله سن و مقصود و مطلوب بکه انلر واسطه سیله بوظایط طبیعتدن  
یول بوله سن نطق تشویش نظر اولور سویله یعنی چونکم اول ستار کان فلک  
طریقت اولان باران صفایه کوز قویه سن شونی بونی سویلدن و تکلم ایلمکدن  
حذر ایله زیر انطاق و تکلم نظره تشویش و دغدغه و بر پس سویلمک اولدر  
\* مثنوی \* کرد و حرف صدق کوی ای فلان \* گفت تیره در تبع کرد در روان  
\* این نخواندی کالکلام ای مستهزام \* فی شجون جره کالکلام (اگر ای فلان  
ایکی صدق حرفی سویلیه سن تیره سوز تبده روان اولور تیره بولانق گفت تیره دن  
مراد کلام دروغ اولور ای آشفته و حیران بونی او قومدکی که کلام شجونده در  
اول کلامی جرایلر کلامک جرایلیسی مستهزام هایم و حیرانه دیر شجون شجونک  
جمعه لر شجون غصن معنائنه در نه کم الحدیث ذو شجون دیرلر ذوفنون معنائن  
و برلر یعنی ای هایم و حیران اولان کسمه سن بونی او قومدکی که الکلام ذو شجون  
جر الکلام دیلمشدر یعنی کلام دالار و بوداقلر صاحبیدر نه کم براغاجک  
ر بوداغنه یا شوبانی کندیکه جرایلسک بر قیاج دال و بوداق اول جرایلدیکک  
بوداغنه تابع اولور کذلک کلام هم ذوفنون و ذواغصاندر اگر سن ایکی و یا اوج  
کرچک سوز سویلیه سن کلام دروغ دخی اکا تابع اولور ز را الکلام شجون  
جره جر الکلام دیدکری قولک موجب جمعه بهر حال سوز سوزی چکر پس صدق  
اولان کایت ایچنده یا کذب و یادروغه متعلق و یا غیبه و قدح و ذمه متعلق کلام  
سویلیش اولور سن پس اول کذب و دروغ واسطه سیله عتاب و عقابه مستحق  
او اورسن لازم اوادیکه افظدن و تکلمدن حذر ایلیه سن \* مثنوی \*  
هین مشوشارع در آن حرفی رشد \* که سخن زوهر سخن را می کشد \* نیست  
در ضبطت چو بکشادی دهان \* از پی صافی شود تیره روان (آگاه اول حرف  
رشد شارع اوله یعنی طوغری کلام سویلمک شروع قیله زیرا اندن سوزلر



غیری سوزی چکر یعنی طوغری سوز سوبلکدن تکلم ایلک بر آخر سوز سوبلکی  
جذب ایلر و سوزی چوق سوبلین کسه اکر صدق سوبلر سه ده ایچنده برفاج  
دروغ تیره سوز سوبلکدن خالی اولر چونکیم دهانکی آچه سن اودهانک  
ولسانک سنک ضبطکده اولیه لابد صافیدنصکره تیره روان اولور و یاخود  
معنی صافی سوزدن اوتری تیره سوز هم روان اولور دیک، اولور و بوسوزل  
دهانی کندی ضبطنده واسانی تحت حکمنده اولین کسه لره کوره اولور که  
(من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او يمسك) حديث شريفک  
موجبجه ودخی (قل الخير والافاسکت) حديثک حسبجه خير سوبلر سه هر نقدر  
سوبلر سه سوبلسون منع بو قدر منع شول کسه به در که دهانی کندی ضبطنده  
اولیه وخیر کلام سوبلک واسطه سبله شره و کذبه متعلق کلام سوبلیه بو کونه  
کسه به خیردن و شتردن هر نه ایه کلام سوبلیوب بین اهل الطریق سکوت  
فتاق اولی او اور اماخیر محض اولنلر والهام حقه مظهر کلنلر هر نه سوبلر سه  
خیردر نه کم بو معنایه اشارت ایدوب بوررل \* مثنوی \* آنکه معصوم ره  
وحی خداست \* چون همه صافست بکشاید رواست \* زآنکه مابنطق رسول  
بالمهوی \* کی هوا زاید ز معصوم خدا \* خویش تن راساز منطبق ز حال \*  
تانکردی همچو من سخنره مقال) اول کسه که وحی خدا یولک معصومیدر چونکیم  
دو کلی صافدر سوبلککه دهان آچه روادر زیرا که اول عظیم اولان رسول  
علیه السلام هوا ایلر نطق ایلدی معصوم خدادن حق هوا طوغرای صوفی  
کنندیکی حالدن بر منطبق دوز تا کم بنم کی سخنره مقال اولیه سن دیدی منطبق  
مفعیل وزننده مبالغه ایلر نطق ایدییجی معناسنه اولور و رسوله اولان تنوین  
تعظیم ایچوندر تنکیر وحدت ایچون اولوب رسولدن بر رسول هوا ایلر تکلم ایلدی  
دینسه دخی جائز او اور اما آیت کریمه به تلخیص اولدییجی ملا بسه ایلر بو بینلر  
حضرت نبی علیه السلام حقنده اولوب رسوله اولان تنوین تعظیم ایچوندر  
دینگ اولیدر که حق تبارک و تعالی اول حضرتک حقنده سوره و النجم ده (و ما ینطق  
عن الهوی ان هوا لا وحی یوحی) پوردی یعنی اول رسول معظم هوای نفسندن  
نطق ایلر انک نطقی دکدر الاشول وحیدر که اکار بیسی طرفندن وحی اولندی  
اول کلامی سوبلککه امر و اشارت قیاندی پس قاضی اول صوفی به تعریض  
وصمت و سکوتک فضائلی تعالیم ایلک ایچون سوبلر ولکن حضرت مولانا قدس  
سره العزیز انک اسانندن صامت اولنک و سکوت قیلتک صوفی اولنلر و اهل سلوک  
زمره سنه دخول قیللره لازم اولدییجی تعالیم ایلر و بوررل اول پیغمبر علیه السلام که  
وحی خدا یولنک معصومیدر چونکیم دو کلی غل و غشندن صافیدر اکر اول حق سوزی

سو بلكه ونصح و پند ايلكه دهان آچسه روا وسزادر ز براكه اول رسول مكرم  
صلى الله عليه وسلم هواى نفسانيه ايله نطق ايلدى وتلقاه نفسندن مقتضاي نفسى اوزره  
سوز سو بيلدى معصوم خدا اولان نبي عليه السلامدن فتن هووى طوغر معصوم  
الهى اولان پيغمبر ذيشاندن هوا طوغر وهواى نفسه متعلق كلام دخى اندن  
صدور وظهور ايلز هر كيم اول حضرنه وارث كامل اوله وقائم مقام نبوى اولق  
مرتبه سنى بوله اول دخى هواى نفسانيه سندن سويلز وطبعنك مقتضاسنه موافق  
كلام نقل ايلز بلكه كلام الهيه ايله سويلر ونصح و پند ايلسه لله وفى الله نصح  
و پند ايلر اما هنوز دخى وارث اولين الهام وخلافت نبويه مرتبه سنى بولين  
كسه لره اولى وانفع اولان اولدر كه هنوز سويلكدن وتكلم ايلكدن پرهيز وحذر  
ايله زيرا اويله كسه كلام حقى هواى نفسانه مطابق سو بيلكدن خالى اولز  
ونصح و پندى مقتضاي طبعنه موافق ايلديكيچون خالص دكلدر اويله اوليجق  
كلام حقى وكفتار صدقى كندى مرادنن اوترى سويلش او اور وكلامك تحته  
اكافانده اولمديغندن ماعدا بلكه نيمه مضرت اولور چونكم قضيه بويله درو بو مقدمه  
معلومك اولدى پس اى صوفى كند بكي قيل وقالدن برى وعارى ايلوب ذوق  
حالدن كند بكي زياده نطق ايديجى دوز تاكم بنم كبي قيل وقالك زبونى اوليه سن  
صوفيله لابق اولان ذوق حالدن وقيل وقالدن فارغ بالدر ديدى

❖ سؤال کردن آن صوفی قاضی را ❖

\* مثنوی \* گفت صوفی چون ز یک کانت زر \* ابن چرانفعست و آن دیگر  
 ضرر \* چونکه جمله از یکی دست آمدست \* ابن چرا هشیار و آن دست  
 آمدست ( چونکه قاضی صوفی به ستم مرتبه و مقامك سوز سو يلك و نطق  
 ايلك دكلدر دیوا بهام و اعلام ایلدی و دخی اکامشا بنح صوفیه نك اسرار علومندن  
 نیچه کلمات سويلدی و کندی نك اول علمدن آگاه و خبردار اولدیغنی اشعار و افهام  
 ایلدی صوفی فی الحال کندی یلیدی کنی سولمکدن واکا تعریض و تویخ ایلمکدن  
 فارغ اولوب و کندی سی سائل منزله سنه تنزیل قیلوب مشکلی اولان مسئله یی اندن  
 سؤال ایلدی واکا بویله دیوس و یلیدی که ای زداینده ژنکار قلبی وای کشاینده  
 مشکلات شرعی چونکه زر بر کاندندر بونیچون نفعدر واول غیر یسی نیچون  
 ضرردر یعنی صوفی ایتدی ای قاضی افندی چونکه بوقدر اسرار وعلوم بیوردک  
 بنم بومشکلاتی دخی حل ایله جمله دن بری بودر که چونکه ذهب نوعی بر معدنندر  
 بوذهب نیچون انفعدر وعالی قیمتدر واول بر آخر ذهب نیچون دون قیمت وضرردر  
 چونکه معدن بر اوله واندن ظهوره کلان شیء برنوع اوله پس اصل براینکن



و فرغ دخی بر نوع ابکن بونوعک مابینده بواختلاف و مغایرتک سبی و حکمتی ندر  
معدنن مراد بونده معدن حقیقتدر و زردن مراد دوکلی اشیا اولمده جائزدر  
(و الناس معادن کعادن الذهب والفضة) حدیث شریفک مفهومی اوزره  
نوع انسان اولق دخی جائزدر که انسان نوعی اگرچه ذهب کی برنوعدر ولیکن  
بونوعک میاننده تفساوت قتی چوقدر (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم  
من نفس واحدة) آیت کریمه سنک دلالت ایلایکی معنی طبقجه حق تعالی  
حضرتلری ناسی نفس واحده دن خلق الماشدر و اول نفس واحده نوع انسانه  
معدن کی اولشدر و اول نفس واحده دن مراد عند المفسرین ابوالبشر علیه  
السلام حضرت تریدر و عند المحققین عقل کادر که اکا حقیقت محمدیه دخی دیرلر  
بوجهله یه اول حقیقت اصل و معدن کی اولشدر و بوجهله سی مع تباین حالانهم  
واختلاف طبقاتهم اول معدنن ظهوره کلشدر چونکم جله سی برالدن کلشدر  
یعنی چونکم بوجهله بنی آدم و خلق عالم برالدن کلش و دست قدرنله ظهور قلمشدر  
بونچون هشیار و اول بری مست کلشدر و بوبری نیچون قائل اولمش و اول بر  
آخری ندن دیوانه اولشدر \* مثنوی \* چون زیك در یاست این جوهاروان \*  
این چرافوشست و آن زهردهان) چونکم بوجوبلر در یادن رواندر یعنی  
بوانهارک جلهله سی بر در یادن بری جاری اولور پس بونچون نوشدر و اول نیچون  
زهردهاندر در یادن مراد در یای حقیقت اولور و جوبلردن مراد اگرچه انواع  
مخلوقات اولسه ده جائزدر اما بنی آدم اوابق محله مناسبدر نه کم جمیع بنی آدم اگرچه  
در یای حقیقتدن بری بوعاله کلشدر ولیکن ابکی صنف اولمشدر بر صنفی (هذا  
عند فرات) آیتنک مفهومنه مظهر اولان مؤنلردر و بر صنفی دخی (وهذا ملح  
اجاج) قولنک مفهومنه مظهر اولان کافرلر در مع هذا بوابکی صنفک مبدی بر در  
و جلهله سنک خالق حضرت حقدر \* مثنوی \* چون همه انوار از شمس بقاست \*  
صبح صادق صبح کاذب از چه خاست) چونکم دوکلی انوار شمس بقادندر  
صبح صادق و صبح کاذب نه دن قالدی شمس بقادن مراد حضرت حقدر  
یعنی چونکم بو دوکلی انوار بقا آفتابندن ظهوره کلدی صبح صادق و صبح  
کاذب نه سبیدن حاصل اولدی صبح صادقندن مراد جمیع انبیا و مرسلین  
صلوات الله علیهم اجمعین و اولیای صالحین و راست و صادق اولان مؤمنیندر  
و صبح کاذبندن مراد اهل نفاق و اهل ریا و اصحاب زرق و دغا و اهل دنیا و اهل نفس  
و هوادر و دخی بونلرا مثالی ظاهری نورانی و باطنی ظلمانی اولان اشیا در  
\* مثنوی \* چون زیك سرمه ست ناظر را کحل \* از چه آمد راست بینی  
(و حول) چونکم ناظره کحل بر سرمه دندر راست ینلک و حول نه دن کلدی حول

شاشیلغه واکری کورمکه دیرلر کحل حوله قافیه اولمده دن اوزری قیح حاله اوقفور  
سرمه دن مراد بونده دیده عقلک رؤیننه سبب اولان هدایتدر (ربنا الذی  
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) آیتنک مفهومی اوزره هر شینه حق تعالی خلقتی  
اعطا ایلد کدنصکره آنی استعدادنه مناسب بر مصلحته هدایت قیلدی پس هدایت  
الهی دیده عقلک سرمه سی کی اولدی چونکم عقلله نظر قیلان ناظرلرک سبب  
رؤیت اولان کلی برجنس سرمه دندر اوله اولیحق بوناسک بعضسنک دخی  
اکری کورمسی نه سبیدن اولور \* مثنوی \* چونکه دارالضرب راسلطان  
خداست \* نقدرا چون ضرب خوب و نارواست) چونکم دارالضرب سلطان  
خدا در نقدک ضربی نیچون خوب و ناروا در دارالضرب ضرب بخانه دیدکری  
بردر که انده اچله و التون کسرلر دارالضرب بدن مراد بونده بوجهاندر و نقددن  
مراد بوجهان ایچره اولان انساندر و اکوان اولسه ده جائزدر یعنی چونکم  
بوضرب بخانه جهاتک سلطانی خدادار و فاعل مطلق جلهله شیده متصرف همان  
اول حضرت حقدر پس نقد منزله سنده اولان انسانک ضربی یعنی نقش و صورتی  
نیچون بعضسنک خوب و بعضسنک ناروا اولوب معیوبدر کذلک بونلرک بعضسنک  
نقش باطنلری هم خوب و ملیح و بعضسنک نقش باطنی ناروا و قبیحدر انسانک  
صورت ظاهره سی و صورت باطنیه سی یعنی خلق و خلقی بو ضرب بخانه عالمک  
سلطانی و مالکی اولان خدای تعالی سنک خلق ایتمسنددر نه کم (والله خلقکم  
و ما تعملون) بیوردیخی آیت کریمه نک حسبجه بوجهله نک اعیانی و احوال و اعمالی  
خلق ایلین همان اولدر پس خلق و خلق ظاهره و باطنی جلهله نقش و تصویری همان  
انک اولیحق بونقش خوب و بونقش ناروا دیمک ندر \* مثنوی \* چون خدا  
فرمودر هر راه من \* این خفراز چیست و آن یک راهزون) چونکم خدای تعالی  
حضرتلری یوله بنم یولم دیدی بوبری نه دن خفیر و اول بری ندن راهزندر خفیر خاء  
مجهه نک قبحله عهده و قایدیچی و امین و صادق معنارنده هم استعمال اولنور  
بوراده بدرقه و مرشد معناسنه استعاره اولق مناسبدر مصرع اول سوره  
انعامده اولان آیت کریمه به اشارتدر که اول آیت بودر (وان هذا صراطی  
مستقیما) و سوره یوسفده دخی (قل هذه سبیلی ادعوا الى الله علی بصیرة) بیورر یعنی  
چونکم حق تعالی حضرتلری صراط مستقیم بنم صراطیم بیوردی و سبیل قویه  
بنم سبیل بیوردی پس بو صراط مستقیمده قولاوز و مرشد اولان و عهدنه و فاقیلان  
نه دن قولاوز و عهدنه وافی و امین اولدی اول بری نه دن بول اور یچی و غدار  
و خائن اولدی \* مثنوی \* از یک اشکم چون رسد خرو سفیه \* چون  
یقین شد از ولد سرابه) بر بطندن خرو سفیه نیچه ایرشور چونکم (الولد سرابه)



حديثك مفهومي يقين و محقق اولدى يعنى ولد پدر ينك سري اولديغي وانك صلبندن كلبيني يقين و محقق اولدى پس بر بطنندن عاقل و سفيه نه كيفيته تولد ايدوب بوعالمه ايريشور الضدان لايجتمعان ديدكاري قول خود مصدق در پس عاقل ابله سفيه ضد در و بوايكسي بر بطنندن نه حاله ظهوره كلبيلر بونك سري ندر

❖ مشوي ❖ وحدتي كه ديد با چندين هزار \* صدهزاران جنبش از عين قرار) روح حقيقي بوقدر هزاره كيم كوردى صدهزاران جنبش عين قراردن يعنى بوقدر هزار هزار اضداد و اختلافه و كثرات و تعين ابله بروح حقيقي كيم كوردى و بوقدر جنبش و خركانه عين قراردن كيم نظر اير كوردى كه بوقدر كثرات و اختلاف وحدت مطلقه دندرو بوقدر جنبش و حركات دخی دائم و قائم و برقرار و بردوام اولان ذات الهيدند چونكم ذات برقرار و بردوام اوله بوقدر جنبش و حركات نه دن اولور ديدى و بوجه لك سرندن و حكمتندن سوال ايلدى وقاضى دخی اول صوفيك بو آخرده واقع اولان سواله كوره جواب ويرمك ضنده جله اسئله شنه دخی جواب اولق طريقى اوزره بومعنا لك بياننه شروع ايدوب بيورر و براسلوب اوزره جواب ويرر كه معناده انك هر بر سواله جواب اولور

❖ جواب گفتن قاضى صوفى را ❖

❖ مشوي ❖ گفت قاضى صوفى خيره مشو \* يك مثالى درميان اين شنو \* همچنانكه بي قرارى عاشقان \* حاصل آمد از قرار داستان ( قاضى چونكم صوفيدن بواصلى و مالى بر اولان سوالى كه اشتدى اكا خطاب ايدوب ايتدى اى صوفى خيره اوله و ديدى عقلكى قاشمش و كليل قيله بومعنا لك معنى اولان اسئله مختلفه لك بياننده بندن بر مثل ايشت و بو خوب مقالى كوش ايت اول مثال خوب بودر انجيلين كه عاشقك بي قرار لى دلستانك قرارندن حاصل كلبدى يعنى طوائف عشاقك بي قرار لى و كونا كونا حركاتى دلستان اولان محبوبك قرار و ثباتندن حاصل اولدى ❖ مشوي ❖ اوچو كه درناز ثابت آمده \* عاشقان چون بر كه از زان شده \* خنده اوكر بها انك بختنه \* آب رويش آب روهار بختنه) مثلا اول دلستان ناز و استغنا مر ته سنده طاغ كى ثابت و راسخ كلس عاشق بر كر كى لرزان اولمش اول محبوبك خنده سى عاشق لردن كرىه قو پر مش آنك آب روى آب روى بلى دو كمش يعنى مؤثر بر و مختلفه چوق اولق و فاعل بر و فاعل متوجه و كثير اولق مخلوقات ايجره بيله بولنور جله دن بر محبوب صورى بر قرار اولسه انك عاشق لرى بي قرار اولور وائلرده احوال مختلفه ظهوره كلور پس محبوب حقيقى اولان فاعل مطلق هم اكا كوره قياس ابله كه انك ذاتى هميشه بر قرار در

اما انك مظاهر اسماء و صفاتى اولان اشيا حركات كونا كوندن خالى دكلدر كيمى آغلقده و كيمى كوكلكده و كيمى شاد اولقده در اخصا هر شينك حركات وجودنده بر كونه نجلى قياس و هر كسك مظهر فده بر كونه صفات ظاهرا اولمشدر بو اشيا انك كثراتى و اختلافاتى اوفاعل حقيقينك وجودنه اختلاف و برمز و بو آثار و افعالك مغايراتى انك ذاته خلل اير كورمز نه كم بحرك امواجك كثراتى و اختلافاتى ذات بحره خلل و برمز وانك وحدت ذاته ظاهرده اولان نقصان و اختلافات نقصان اير كورمز ❖ مشوي ❖ اين همه چون و چگونه چون زبد \* بر سر درياى بيجون مى طبد) بودوكلى چون و چگونه زبد كى درياى بيجونك اوزرند، حركت ايلرز بد كيو كه ديرلر درياى حقيقى قشكه حد ذاته بيجون و بى چكونه در و بوى كيفيت و كيميله موصوف اولان اشيا اول درياى حقيقته نسبتله كفلر و حبابلر كيبدر پس بواشيا انك حركتى اول درياى حقيقينك ارادت و قدرتى ابله اولور نه كم كفلر دريا انك يوزنده دريانك جزرومديله و تلاطميله حركت ايلرز بومعنا بى افهام و اعلام ايجون حقيقته و وحدت مرتبه سن دريايه واشيا اشياى مختلفه بى دريا اوزره اولان كفلر تمثيل ايدوب بيورر بودوكلى كيفيت و كيمت و نوعيله موصوف اولان اشيا كفلر و حبابلر كى اول بى كيف و بى كم اولان درياى حقيقينك ظاهرند انك ارادت و قوت و قدر تيله حركت ايلرز

❖ مشوي ❖ ضدوندش نيست در ذات و عمل \* زان بپوشيدند هستيها حل \* ضد ضد در ابود و هستى كى دهد \* بلكه ازو بكر يزد و بيرون جهد) اول بحر حقيقته و درياى وحدتك ذاته و علمنده ضدى و ندى بوقدر وار لقلر حله لرنى اندن كيد بلرند بال كسر مثل و شبه و نظير معناسنه در يعنى خداى تعالى حضر تلى ينك ذاته و فعلنده ضدى و نظيرى بوقدر جميع موجودات وجود حله لرنى اول واجب الوجوددن كيمش اول حى و قيوم اولان حندن وجود بولش لردر ضد سنده وجود و هستك فخر و بر بلكه اندن فخر و طشره صبحر اربى الله تعالى انك ذاتا و صفاتا و افعالا ضدى و ندى بوقدر اكر حق تعالى لك جل شاننه ضد و مثلى اولسيدى بر ضد كندينك ضد نه بجه وجود و وارلق و برردى بلكه اول ضد كندينك ضدندن فرار ايلردى و طشره فخر دى پس ايكسندن بريسى باطل اولوردى و عملدن كيو قالوردى معلوم اولد بلكه حق تعالى حضر تلى ينك اصلا و قطعه ضدى بوقدر

❖ مشوي ❖ ندچه بود مثل مثل نيك و بد \* مثل مثل خويشتن را كى كند) نداغنده در مثل در نيك و بد مثل مثل كندينك مثلى فخر ايلر يعنى نداغنده مثلدر كر كسه ايونك مثلى اولسون و كر كسه بدك و اذا كان كذلك نيكدن و بددن مثلى اولان شى كندينك مثلى بجه ايجاد ايلر مثلا انسان كند و كى برانسان



ایجاد الملکه قادر اولمز و قس علی هذا سائر الامثال اگر حق تعالی حضرت تر بنک  
دخی وجودده بر مثلی اولیدی کنیدی مثلی ایجاد الملکه قادر اولور دی معلوم  
اولدیکه اوله بی شریک و بی نظیر اولان پادشاهک اصلاضدی وندی بوقدر  
﴿ مشوی ﴾ چونکه د و مثل آمدندای متقی \* این چه اولیترازان در خالق  
ای متقی چونکم ابکی مثل کس دیلر بو مثل خالق الله اول مثل بدن اولی رکدر  
متقینک اوج مرتبه سی وارد اولی شرکدن پرهیز ایملک و اینکجیسی صفایردن  
اوجنجیسی ماسوادن پرهیز ایملک معنای اولور و شرکدن و ماسوادن پرهیز  
ایملن کسه به متقی دیو خطاب اولنسه و باعتبار مایول الیه و یا خود تفلا متقی  
دینک صحیح اولور بونده بویه در یعنی ای شرک جلی و شرک خنیدن بلکه ماسوادن  
اتقا ایملکه قابل اولان کسه چونکم فرضی وجودده ایکی مثل کسه ل و ذاته  
وصفانده و افعاله بری برینه شبیه و نظیر اولسه در خالق جمیع مخلوقات اولمده  
بو مثلدن اول بر آخر مثل بدن اولی اولور بو مقرر در که ایکی مثلدن بریسی احسن  
الخالقین اولمده اولیترا اولمز بلکه احسن الخالقین و خیر المقدرین اولان همان اول  
وجودده شریکی و مثلی اولین واحد حقیقیدر ﴿ مشوی ﴾ بر شمار برکستان  
ضدوند چون کنی بر بحر بی ندست و ضد ( بستانک بری عددلری اوزره ضدوند  
و بی ندو ضد اولان بحر اوزره زیاده کف کیسدر کنی ده اولان یا وحدت ایچون  
اولمقدن زیاده لک معناسی افاده ایملک اولیدر که فارسیده اکثر بویه محملارده یا کتور لسه  
زیاده معناسی ویریلور اگر وحدت ایچون طو تلو رسه بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره  
بر نوع کف کی دینک اولور صحیح اولان نسخه لده بر باء عربیله در باء فارسیله  
بر بحر ناسخک خطا سیدر و تقدیر کلام بویه دینک اولور که مخلوق و موجود اولان  
اضداد و انداد بستاننده بت نباتات و اشجارک اورا فنک اعدادی مقداری اول  
بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره اولان کفلرک بری برینه مثلا ضدیتی و ندیتی اولسه  
اول کفلرک بری برینه ضد اولمندن بحرک ذاتنده دخی ضدی اولیق لازم کلز بو مثلدر  
و بو مثلدن مقصود دریای حقیقینک ضدی وندی اولدینگی تفهیمدر یعنی اول بی ضد  
و بی مثل اولان دریای حقیقینک ظاهر نده اولان بی شمار اضداد و انداد و برک بستاندن  
زیاده اولان اختلافات و مغایرات کفلر و زیدلر کیسدر کفلرک و زیدلر کثرات  
و اختلافاتندن اول دریای حقیقینک ذاتی هم متغیر و مختلف اولمز و بو قدر کثرات  
اشیا انک وحدت ذاته نقصان و بر مزنه کم امواج در یادری یانک ذاته کثرت و بر مزن  
پس بوقدر اضداد و انداد دی اول واحد حقیقی ایجاد و اظهار ایلسنندن انک  
وجودینک ضدی وندی لازم کلز و بو مخلوق حیاته و علمده و ارادت و قدرده  
و سمع و بصرده و تکلمده و سائر صفاتده هم اکامثل اولمز بلکه ( ایس کثله شی

وهو السميع البصير) آیت کریمه سنده کاف زائد اولدینگی قدرجه صفاتده دخی  
اصلا انک برشی مثلی اولمز ﴿ مشوی ﴾ بی چکونه بین تو بردومات بحر \* چون  
چکونه کجند اندر ذات بحر \* کمتر بن لعبت اوجان تست \* این چکونه و چون جان  
چون شد درست ( ای مر دصوفی سن بردومات بحری بی چکونه کور بحرک ذاته  
چکونه نیجه صغری یعنی صغیر انک ادنی لعبتی سنک جانکدر جانک چکونه سی نیجه  
درست اولدی یعنی درست اولدی بحردن مراد بحر وحدتدو وانک بردوماتندن  
مراد اوصاف متقابله و افعال متضاده سیدر حد ذاته حق تعالی حضرت تر بنک  
اگر ما هیات صفات متقابله سی اولسون و اگر حقایق افعال متضاده سی اولسون  
کیفیت و کیتدن بری و عاریدر اولانک جمیع صفاتی مخلوقک صفاتی کبی گاه زائد  
و گاه ناقص اولمز و برآنه دخی محتاج اولمز و کذلک جمیع افعالی دخی مخلوقک افعالی  
کبی معلل بالاغراض دکلدر انکچون حق تعالی حضرت تر بنک چونکم ارحم الراحمیندر  
نیچون کافری کافر خلق ایدوب اکا کفرندن اوزری عذاب ایلدی دینز و نیچون  
برخاری و یارکلی انسان ایلدی دیو سوال قیلنر که ( لایسئل عما یفعل و هم یسئلون )  
انکچون بیورلمشدر که انک اگر ذات شریفنه و اگر صفات علیه سنه و اگر افعال  
طیبه سنه اصلا و قضا چون و چکونه صغیر پس لازم کلدیکه ای صوفی سن بحر  
حقیقینک جمیع صفات متقابله سی و افعال متضاده سی چون سنز و چکونه سنز  
کوره سن و نیچون بو کسه هادی و مظهر هدایت اولدی و اول بر آخر کسه مفضل  
واهل ضلالت اولدی بونلرک موجودی خود فی الحقیقه حضرت حقدر دیمسه سن  
و بر بطندن ابکی ضد نیچون ظهوره کلدی و کافرندن کافر اولدی و مؤمنندن  
مؤمن اولدی و بعض کسنه نک عقلنی حق تعالی نیچون زیاده قیلدی و بعضیسنک  
دخی عقلنی نیچون ناقص ایدوب سفیه و احمق ایلدی سوال ایلمه سن که انک افعالی  
چون و چرادن بریدر و کذلک اول بحر حقیقینک ذات بیچوننه هم اصلا چون  
و چرا صغیر عقل انک ذات بیچوننی نه کونه ایدو کنی بیلنر را اول چوندن  
و چکونه دن منز و مقدسدر اول بیچون اولان قادرک کمتر بن لعبتی یعنی ادنی صنعتی  
سنک روحکدر بوسنک جانکه نه کونه دینک و جان نه کیفیتله مکیدر  
دیو سوال ایملک نیچون درست اولدی سنک روحک اول پادشاه بیچونک برادی  
احسانی ایکن اندن سوال ایلمه لره ( قل الروح من امر ربی ) دیو حضرت  
حبیب اکرم صلی الله علیه و سلمه خطابا جواب ویرلدی چونکم سنک روحک  
بویه بیچون و چکونه اوله وار قیاس الیه ذات باری نیجه بیچون و چکونه اولور  
﴿ مشوی ﴾ پس چنان بحری که در هر قطره آن \* از بدن ناشی تر آمد عقل  
و جان ( پس انجیلین بر بحر که انک هر قطره شده عقل و جان بدندن ناشی تر کلدی



ناشی بونه بیکانه و نامحرم معناسنه در بگردن مراد بحر ذات الهی دروانك قطره لریدن  
مراد شئون ذاتیه و تجلیات احدیه و مفاتیح غیبیه در و توضیح معنی بویه دیک  
اولور که پس سکا دیدیکم بحر ذات الهی انجاین بر بحر نامتناهیدر که انك قطره لر  
کبی اولان هر بر ذاتیه و تجلیات سنده و مفاتیح غیبیه سنده عقل و جان بدن بیکانه رک  
و نامحرمك کادی کما قال الله تعالی (وعنده مفاتیح الغیب لایعاجها الا هو) نه کم  
بدن انسانی عقلک و جانک ماهیاتنی بطلسکده و بونلرک ذاتنی حق الیقین  
مشاهده و معاینه قطعه نیجه نامحرم و بیکانه ایسه عقل و جان هر بحر حقیقت اولان  
جناب عزتک شئون ذاتیه سنی و مفاتیح غیبیه سنی بطلسکده اندن دخی ناشیر و نامحرم تر در  
مشوی \* کی بکجد در مضیق چند و چون \* عقل کل انجاست از لایعلمون  
اول بحر احدیت چند و چون مضیقنه جن صغار عقل کل اول مرتبه ده لایعلمون  
قیلند در چند کیت و چون کیفیت معناسنه در عقل کلدن مراد (اول ما خلق الله  
العقل) حدیث شریفله مشارالیه اولان عقل اولدر که اکا حقیقت محمدیه دخی  
دیرل و عقل کلک ینه ذاتنی اکلای لایعلمون قیلندن اولد یفته رسول اکرم صلی الله  
علیه وسلم حضرت تلبیک (سبحانک ما عرفناک حق معرفتک) بیورد قلمی دلالت  
و شهادت ابلر و ینه ذات الهی عند الجمهور مجهول و طلقدر و بورایه مناسب  
اولان کلمات قصیده تأیه ده واقع اولان شرح جزک دیباجه سنه قریب مقصد  
اولده تحقیق و تقریر و تحریر قیامشدر انده طالب اولده و توضیح کلام بویه دیک  
اولور که اول بحر احدیت کیفیت و کیت مضیقنه صغیر و اول غیب هویت عقل  
و قیاس محسنه کلز و عقول و ارواح اول حضرتک ینه ذاتنی بکار عقل کلک بوقدر  
عظم شانی و کمال علم و عرفانی و ارایکن بومر تبه ده لایعلمون مفهوم سنه مظهر  
اولنردن و (سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا) دینلردنر \* مشوی \* عقل کوید  
مر جسد را کای جاد \* بوی بردی هیچ از آن بحر معاد \* جسم کوید من یقین  
سایه توام \* یاری از سایه که جوید جان عم) عقل جسده دیر که ای جاد اول  
بحر معاددن رایحه آلدکی بحر معاددن مراد ذات الهیدر هرشی لایلد (منه بدأ  
والیه يعود) مفهومی اوزره اندن ظهوره کادی و ینه اکا عودت ایلر یعنی عقل  
بومر تبه ده زیاده و له خیرتندن جسدک بلکه حضرت حقندن بر رایحه طوبیسی  
و اوله دیوطن ایدوب اکا بوکونه لسان عقله خطاب ایدوب دیر که ای  
جاد هیچ اول معاد دریا سندن بر رایحه الدکی و بر معرفت طویدکی جسم  
دخی عقله دیر تحقیق بن سنک سایه کم ای جان عم کولکدن کم یاریلاک استر  
علمه و معرفتده و ادراکده و فراستده هر وجهله بن سکا تابعیم ذامده خود  
هر نه وار ایسه سنکدر پس بدن ای عنک جانی نه معاونت استرسن دیر

مشوی \* عقل کوید که نه آن خیرتسراست \* که سزا کستاختاز  
ناسزاست) عقل دیر که بواول خیرتسرا دکلدنر که سزا کستاختازدر ناسزادن  
خیرتسرا خیرتخانه دیکدر و خیرتخانه دن مراد مرتبه حقیقت اولور یعنی  
چونکم جسد عقلک کند بسندن معرفت الهیه ده معاونت طلب ایلدیکنی  
کوروب تعجب ایلد که عقل دخی جسده مرتبه احدیتک دهشتنرا و مقام حقیقتک  
خیرتسرا اولسنی افهام و تعلیم ایلکدن اوتری دیر که ای جسد سن بنم کال خیرتندن  
نه تعجب ایلر سنکه بومقام حقیقت اول خیرتسرا دکلدنر که بونده عند العقل  
سزا و اولنلر هم سزاوار اوله بلکه سزاوار اولنلر بومر تبه ده ناسزاولنلر و  
اولنلردن کستاختازدر جله سی شو اعتبار ایله که ناسزا اولان ایله و نادان اگر چه  
من وجه کستاخت و بی ادب ایسه من وجه کستاخت و بی ادب دکلدنر مثلاً حضرت  
حق یلدم و آنکه آشنا اولدم و اسرارنی و صفاتی مشاهده قیلدم دبیز پس  
بویوزدن کستاخت اولمش اولور اما اکثر عالم و عاقل عند العلماء و العقلا سزا  
و مقبول ایکن و ادراک ایلدکاری معنی و یلدکاری سر معقول ایکن من وجه کستاختلر  
و بی ادبلردنر مثلاً شول جهندن کستاخت اولورلر که حضرت حق ذاتنی و صفاتی  
بیش و آنکه آشنا اولمش اعتقاد ایدرلر حال یو که کندیلرک عقلنک حضرت  
حقندن یلدیکنی و انک سرنندن و شهودندن مشاهده قیلدیغی هم مخلوقدر  
زیرا عقل مخلوقدر و عقلک جله ادراک ایلدیکنی معانی دخی مخلوقدر کما قال  
علی کرم الله وجهه (کل ما یعلم عقلک فالله خالقک) پس عقلک هر یلدیکنی و جله  
مشاهده قیلدیغی مخلوق اولیحق جن حق تعالینک ذاتندن و باصفا تندن ادراک  
ایلدیکنی معنایه بو ذات الهیدر دیو اعتقاد ایسه مخلوقه خالق اعتقاد ایلش اولور  
و کندی یلدیکنی معنای آله و رب اتخاذ ایلش اولور پس معقول و مخلوق اولان  
معنای آله ظن ایلکده و حضرت حق یلدم دیوزعم قیلده و کندو بی آتی بیش  
و اکا آشنا اولمش صائمده ناسزا اولنلرک کستاختندن زیاده کستاخت خلق قیلس  
و انلردن زیاده بی ادب اولمش اولور و حضرت حق یلنلر بوکونه یلنلر و جناب  
حقه سزا و مقبول اولنلر بو وجهله سزا و مقبول اولمشلردنر بلکه روحانی و جسمانی  
اولان وجودلرنی نفی ایدوب عقله حضرت حق بطلسکدن و اکا بر مخلوقی آشنا  
بولمندن عاری و بری اولوب کندو بی بیلان ینه همان کندبسنه آشنا اولان  
و ینه همان کندوسی ایدوکنی مشاهده قیلوب و بو عالم کثری اسما و صفاتنه  
آینه کورمشلر و هر شیده اگر شریف اگر حقیر و اگر کبرهرنه ایسه همان  
انی کورمشلر و بویه کورنلر (ما رأیت شیاً الا و رأیت الله فیه) دیمشلردنر و چونکم  
بومر تبه ده مقرب اولان عارفله بو آشناقی غلبه ایلایه و انلرک چشم شهودنده سزا



واناسرا قالیوب جله سی مظهر الهی اولوب شربی و حقیری اسما و صفات حق  
مرآت کورر \* مشوی \* اندر اینجا آفتاب انوری \* خدمت ذره کنند  
چون چاکری \* شیران سو پیش آهوسر نهد \* باز اینجا نزد تیهو بر نهد  
بوراده بر آفتاب انور بر چاکری بر ذره به خدمت ایلر شیر بوجانده آهونک اوکنه  
باش قور شیر کسر راله مضاف او قنور بوجانک شیر آهونک اوکنه سر قور دیمک  
هم وجه در کذلک باز کسر زائله او قنوب بوجانک بازی تیهونک قنده پر قور دیمک  
اولور و جازدر اما قطعه او قنور سه باز بومر تبه ده تیهونک قنده قناد قور دیمک  
اولور تیهو چیل دید کلری قوشه دیرل که اکثر طوغانه آتی آلدیرلر پس توضیح  
معنی بویه دیمک اولور که بومقام حقیقینک مشاهده سی ونور وحدتک غلبه  
و معاینه سی مرتبه سنده آفتاب انور کبی غالب قدر و صاحب صدر اولان کامل و مکمل  
اولان عزیز پادشاهلر بر ذره نک چاکری کبی خدمت ایدرل اول سبیدن که  
اول ذره بی مظهر الهی و مرآه اسما و صفات ربانی کوررلر نسته کم ایکی جهان  
کونشی حضرت سید الکونین و مفخر الثقلین صلی الله علیه وسلم امیرک سائیه سی  
اولان هلاله کلدی و اکا تعظیم و تکریملر قیلدیلر بشیر الهی اولنلر وقوت و قدرت  
حقانی ایلل انصاف قیللر بومر تبه ده کندی شکارلری مشابه سنده اولان ضعیفیه  
باش قورلر و تواضع قیلورلر بوجانک شکار کنند اولان باز عالی پروازی تیهو کبی  
حقیر اولان که ذره تذل و افتقار عرض ایدرلر سبب اولدر که اوله تیهو مشابه سنده  
اولان حقیری مظهر اسما و صفات الهی و مرآت تجلی ربانی کوررلر و اول  
آه و منزله سنده اولان فقیر وضعیفی حق تعالینک مخلوقی و لکن معنوی مشاهده  
قیلورلر بلکه انک مرآت وجودند حق تعالینک نیجه سرو حکمتی و نیجه قوت  
و قدرتی کوررلر پس بالضروری کندی مرتبه لردن تنزل ایدوب اول صورتا ضعیف  
و حقیر اولان که لردن استمداد قیلورلر و انلره متواضع اولورلر و انلردن معاونت  
طلب ایدرلر \* مشوی \* این ترابا ورنیاید مصطفی \* چون زمسکینان همی  
جوید دعا بوسکا باور کلر سه مصطفی علیه السلام حضرتلری مسکینلردن  
نیچون دعا استردی مسکین بغایت فقیر دیرلر یعنی اگر بر آفتاب ذره به خدمت  
قتلی و بر شیر نک آهواوکنده باش قومسی سکا اعتماد ایلک کلر سه و اینانق  
اولر سه نیچون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم مسکینلردن و فقیرلردن دعا  
طلب ایلر و انلره استفتاح و استنصار قیلوردی نسته کم ابوالدرداء رضی الله عنه  
حضرتلری روایت یوردرلر کان النبی صلی الله علیه وسلم (یستفتح بصعالتک  
المهاجر بن) و امیه بن عبد الله دن طبری بو حدیثی روایت ایلر قال کان النبی  
صلی الله علیه وسلم (یستفتح و یستنصر بصعالتک المسکین) و بعض یرده فقرای

مسلمیه ملاقی اولسه لردی بزی دعادن او نسته دید کلری هم روایت صحیح ایلل  
روایت اولمش و کتب احاد شده ذکر قیلنشدلر \* مشوی \* کر بکوبی از بی  
تعلیم بود \* عین تجهیل از چه روتفهیم بود \* بلکه می داند که کنج شاهوار \*  
در خرابیهانهد آن شهریار) اگر سن دیر سنکه حضرت مصطفی صلی الله  
علیه وسلم مسکیندن دعا استیسی انلرک دعا سنده اول حضرتک احتیاجی اولد یغندن  
اوتری دکل ایدی بلکه امتنه تعلیمدن اوزیدر عین تجهیل نه بوزدن تفهیم ایدی  
یعنی تعلیمک معناسی تفهیمدر اول حضرت ایسه زمره مسکیندن لاعلی التعین  
دعائنی ایلردی اگر اول حضرتک انلردن دعائنی ایلسی تعلیم ایچون اولیدی سز دخی  
بنم کبی بو کروندن دعا طلب ایلک دیردی چونکم بویه دیدی بلکه کندیلر  
طلب ایلدی پس تعلیم ایچون اولدی تجهیل اولدی تجهیل ایچون اولان حال  
ایسه تعلیم و تفهیم ایچون اولق میسر دکلدر بو طریق ایلل تعلیمک مآلی کا نه  
امتنه دیمکدر که سز بو خصوصده جاهلسز و حقیقنه واقف و عارف دکلدر  
پس فقرا و مسکیندن مدد طلب ایلک نامر ادبکرتک حصولی میسر اوله اما قننی  
فقیرونه کونه مسکینک دعاسندن نفع اولسنی و مراده وصول بولسنی تعیین یورمدیلر  
پس عین تجهیل اولدی عین تجهیل ایسه تعلیم و تفهیم ایچون اولمز پس اول  
حضرتک فقرا و مسکیندن دعا طلب ایلسی بلکه انکچون ایدیکه اول حضرت  
یلوردیکه شاهوار اولان کنجی اول شهریار خرابلقلرده قور یعنی بلکه اول  
حضرتک فقرا و مسکیندن دعا طلب ایلسی انکچون ایدیکه یلوردی اول شهریار  
حقیقت شاهانه اولان خزینه بی منکسر القلوب اولان فقرا و مسکینک ویران  
و خراب اولان قیلرند قور کا قال الله تعالی فی حدیثه القدیمی (اناعند منکسرة  
القلوب) پس اول حضرت منکسرة القلوب اولان مسکینلرک ویران اولان  
وجودلرند اول کنج شاهواری کوررلر و اول خزینة اسرار می مشاهده قیلوردی  
پس انلردن استمداد ایدوب دعا طلب ایلردی \* مشوی \* بدکانی نعل معکوس  
و بست \* کر چه هر جزویش جاسوس و بست) بدکانی نعل اول خرابلرک نعل  
معکوسیدر اگر چه انک هر بر جزوی انک جاسوسیدر مصرع اولده اولان وی  
ضمیری و مصرع ثانیده اولان اش ضمیری و دخی وی ضمیری بیت اولک مصرع  
ثانیسنده موضع کنج شاهوار اولان خرابیهایه راجع اولور خرابیه خرابک جمیدر  
و خرابلردن مراد خود بینلکدن قورتلان و شوم عاداتی ویران قیلان و بی وجود  
وفائی اولان فقیرلر و مسکینلردن بونلرک وجودی شول ویرانه به بکرز که انده  
بر عظیم شاهانه کنج اوله اما عوام ناس و اصحاب حدس و قیاس بونلرک حق سنده  
بدکان اولق سندن خالی اولمز و دیرلر که بویه بر خراب اولش ویرانه ده و یا خود



بی عقل دیوانه ده کنج الهی نیلر بونلر انک حقیقه بدکان اولملری انک نعل باز  
کونه سیدرا کرچه اول ویران اولان فقیرک هر جزوی انک جاسوسیدر ولیکن عوام  
ناس و اهل قیاس انک جاسوس الهی اولدیغنی بیلزلر و انک دروننده خزینه حق  
اولدیغنه عارف اولزلر اول سیدنکه انلرک ظاهرده اولان و رائق و خرابلق نعل  
باز کونه اولوب خلق عالم انلرک حقیقه بدکان اولسنه انلرک صورت ظاهرده اولان  
خرابلقلری سبب اولوب انلرک وجودنده اولان خزینه حق بواجلادن کورمنزل  
حتی اگر انلردن بریسی دخی بونلره بن حضرت حق سورم و وجودم عین مظهر  
الهیدر دیوبو کونه تصریح ایله نی یاسفاهنه حل ایدرلر و یاخود دیوانه در دیرلر  
نته کم ابن فارض رضی الله عنه حضرتلرینه دیدیلر و انلرکندی خوللرندن بو بیتله  
خبر و ردیلر (بیت) ولوقیل من تهوی و صرحت باسمها \* لقیل کنی اومه طیف  
جنته \* مثنوی \* بل حقیقت در حقیقت غرقه شد \* زین سبب هفتاد بل صد  
فرقه شد) بلکه حقیقت حقیقه غرقه اولدی بوسیدن یتش فرقه بلکه یوز  
فرقه اولدی لفظ بل اضرب ایچوندر و بویت مقدم اولان در خرابیهها نه دآن  
شهر یار مصرعی او زره عطف اولوب اندن مضروب اولور کانه موضع کنج  
لهی اولان خرابلرک وجودی حقیقت حقه مغایر اولق و همی یوردقلری کللمدن  
اصحاب دل حقیقه بدکان اولان کسه لردن ناشی اولمش ایدی بویتله هم اول  
و همی دفع ایدوب بیوررلر اول شهر یار حقیقت کنجی خراب اولان فقیرلرک  
وجودنده قور و اول فقیر و مسکین اولان انسانک حقیقتی بومرتهده حقیقت  
حقه مغایر اولز بلکه حقیقت انسانیه حقیقه الهیهده غرق و مستغرق اولور  
و حقیقت انسانیه ممکن الوجود اولقد ر و حقیقت الهیه وجوب وجود در  
چونکم ممکن الوجود امکانی فانی قیله و بحر حقیقهده مستغرق اوله واجب  
الوجود دن غیری قالماز و بوندن قلب حقایق دخی لازم کلز یعنی حقیقت بشر  
حقیقت خدایه منقلب اولدی دین و حلول و اتحاد معناری دخی هم بولمز  
بلکه ممکن الوجود غبار امکانی ازاله قیلدقد نصکره و بحر حقیقهده مستغرق  
اولدقد نصکره همان اول واجب الوجود قالور دیمکی افاده ایلرنته کم کلشن  
راز صاحبی قدس سره بیوررلر (نظم) چو ممکن کرد امکان برفشاند \*  
بجز واجب دکر چیزی نماند \* وجود هر دو عالم چون خیالست \* که در وقت  
بقاعین زوالست \* نومعدوم و عدم پیوسته ساکن \* بواجب کی رسد معدوم  
ممکن \* ومعنی مصرع ثانی اول سیدن اصحاب عقول یتش فرقه بلکه یوز فرقه  
بلکه دخی زیاده اولدی بوندن مقصود تحسید اولیوب تکثیر اولوز و توضیح  
معنی انسانک حضرت حقه وصولی کنیدنک حقیقتی اولان امکانی بحر حقیقهده

فرق وفانی ایلمکله میسر اولدی و حقیقت حقیقه غرق و مستغرق اولمقاقله  
وصال الهی بولندی اما اصحاب عقول انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک  
وفانی فی الله اولان اصغیانک بحر حقیقه واصل اولملری نه وجهله اولدیغنی  
بیله میوب هر بری عقلی یتدبکی قدر بندهنک حضرت حقه اتصالی شو مذهب  
اوزره در دیو اعتقاد ایدوب بوسیدن اصحاب عقول نیجه یوز فرقه اولمشلردر  
مثلا بونلردن بهضیسی بندهنک حضرت حقه واصل اولمش حضرت حق انک روحنه  
و قلبنه حلول قیلسی اولور صائمشلردر بومذهب باطلدر و بونلردن بهضیسی دخی  
انسانک عقلی و روحی ترقی ایدوب نیجه زماندنصکره وارر حضرت حقه واصل  
اولور و انسانک اتحاد قیلور دیمشلر و وصلت حق بویله ظن ایلمشلردر و بودخی  
باطلدر و بعضلر دخی انسانک وجودی انوار و اوصاف الهیه ایله منور اولوب  
اولوب و آهنگ ناردن حرارت قبول ایلدیکی کبی اندن نیجه حالت قبول ایلر  
و وصالدن مراد بودر دیمشلر بودخی ضعیفدر الحاصل اصحاب عقولک هر بریسی  
کندی عقلی یتدبکی قدر بر معنی سوبلیوب بوسیدن وصلت الهیهده نیجه یوز  
فرقه اولمشلردر اما بومعنی من لم یذق لم یدر قیلاندن رو کندی حقیقتی بالکلیه  
فانی و غرقه ایدوب حقیقت مطلقه بی عین حقیقه مشاهده قیلن کسه لک  
بیلدکری و بدککری بو خصوصده من وجه صحیح و من وجه هم غیر صحیحدر اما  
(کل حزب بما لیدهم فرحون) آیت کریمه سنک حسبنجه نظر اولسنه هر فرقه  
ینه کنه بدیلرک بیلدیکنه و بولدیغنه فرحناک اولوب حق بودر و غیر یسی باطلدر  
دیمشلر ولیکن حقیقت ظهوره کلد کده انلرک حضرت حقه اولان یقینی و وصلت  
همان کندی اعتقاد لینه و عقلا رینک مجعولی اولان معنایه واصل اولملریدر  
بو خسه صحیح حضرت حق بیللری و مرته حقیقتی مشاهده قیللری دکلدر  
نته کم مولانا جامی علیه رحمة الباری سلسله الذهبده بیوررلر (بیت) خلق عالم همه  
درین کارند \* رو بوهیم خیال خود دارند \* همه اندر خدا پرستی فاش \* لیکن  
آرزو صفت خدای تراش \* هر کسی بر امید بهبودی \* بسته باخود خیال معبودی \*  
بعبادت اگر چه مشغولست \* عابدان اله مجعولست \* روز محشر که بر عموم بشر \*  
حق نیجلی کنده بجمله صور \* آن نیجلی ز حضرت احدش \* نبود جز بوفق  
معتقدش \* جز در آن صور ارشود ظاهر \* کرد داز جاهلی بد و منکر \* چون  
نیجلی که در معاد بود \* همه بر طبق اعتقاد بود \* مکن آزا باعتقادی خاص \*  
شوز قید هر اعتقاد خلاص \* نیست حصری خدای را وحدی \* که مقید شود  
باعتقادی \* شو بولای جله معتقدات \* بو که یابی ز قید حصرنجات \* مثنوی \*  
باتو قلاشیت خواهم گفت هان \* صوفیا خوش بهن بکشا کوش جان \* آگاه



اول سنك قلم شلغكي موبلك استرم ای صوفی کوش جانکی خوش پهن آج پهن  
 واسعه دیرل هان تنیه ایچوندر قلماشیده اولان یاه صدریه واکاملاصق اولان  
 تاخطاب ایچوندر قلماش بیهوده وعبث سوز دیرل بعضی قلماش ضم قافله  
 قل ماخئت افظندن ترکیب اولنوب صکره دیله دیگنی سوبلك معنا سنده استعمال  
 اولندی دیشلردر و دیله نه کلورسه سوبلكدن صبارت اولور دیوتعبیر ایلش لردر  
 پس بودخی بی معنی سوز سوبلك معنا سینه اوور پس تقدیر کلام و تعبیر حرام  
 بویه دیك اولور که اول قاضی اول صوفی به بودقد علم ایدن سوبلد کدن واکابوقدر  
 اسرار و معارف صوفیه تعبیر ایلد کدنصرکه انک کنسیدی حقنده اولان طعن  
 و توبیخی صوفیه لایق اولدی یغنی دخی اکا تعلیم ایدوب دیرکه ای صوفی آگاه  
 و متنبه اول و کوش جانکی بنم کلام هدایت انجامه خوش واسع آج تابنم سوزلرم  
 سنك کوش هوشکه سهولته داخل اوله سنك بیهوده و مالایعنی اولان سوزلری  
 دیمكك و صوفیانه اولان نظری سکا تعلیم ایلکك استرمکه اول صوفیانه اولان  
 نظر بودر \* مثنوی \* هر تراهم زخم کا بد ز آسمان \* منتظری باش  
 خلعت بعد از آن \* آن قفسادیدی صفارا هم بین \* کردران با کردن آمدای  
 امین ) ای صوفی هر زخمکه سکا آسمان کور اند نصرکه خلعت منتظر اول اول  
 قفایی کوردک صفایی هم کور زیرای امین اویلق طرفی بیون ابله کلدی کردران  
 با کردن آمدای امین دیمك بسر فرحت عسرت رحله کلدی دیمكدن کایت اولور  
 و بومثلاک اصلی قصابلرد کائنده و ترازو شده اوله کلدی چن برکسه قصابلردن  
 اتانلق لازم کلسنه اکا برایکی وقیه اویلق ائندن و بوط اطرافندن و بر سهل  
 و بر مقدار دخی ترازویه انک یا نجه کردان پاره سی قورل وزن تمام اولدقد نصرکه  
 اول کردن پاره سنی دایوب اول بوط ائینک پاچه سینه کچوردر و بوط اتی نفیس  
 و کردن اتی اکا نسبتله خسیسدر لکن اکثری بری برینسز اولدیغنه بناء ضرب مثل  
 اولمشدر و بین الناس نعمت نعمتیز اولمز و یسر عسرتیز اولمز دیمك محارنده  
 بومثل دیتله کلدی سروری افندی مر حوم دخی بومثلاک اصلی و حقیقی بویه  
 اولدیغنه ذاهب اولوب دیمشدر ای امین اویلقک اطرافنی بویله کلدی یغنی  
 اویلقک اتی اگرچه نفیس و بویلقک اتی اگرچه خسیسدر لکن بری برینسز اولمز  
 زیرا سرور و نعمت و غم و نفمت و کنج و مار و کل و خار و یار و اغیار بری برینه  
 قریندر و یاردن انتهی کلامه و حضرت مثنوی بنک برقاج موضونده بومثلاک اصلی  
 قصابلرد کائنه مخصوص اولدیغنه حضرت مولانا نصریح ایلش لردر اما شمع  
 سروری مر حومک کلامنی فهم ایده میوب وانک اویلقک اتی نفیس و بویلقک اتی  
 خسیسدر دیمه سندن مر اد عورتک اویلقک اتی نفیس و ارک بویلقک اتی خسیسدر

دیمکدر زعم ایلوب او یلوغک اطرافنی بویله کلز دیوتخطئه ایتش و بیانه کتمشدر  
 واستشهاد ایچون مهر و مشتریدن هم برایکی بیت کتورمشدر اما بومثلاک مأخذی  
 واصلی عورتک اویلوغیه ارک بوینی دکلدر زیر حین جاعده ارک بوینی عورتک  
 اویلوغیه اولقندن قتی مستبعد در اما بومثلاک اصلی و مأخذی ذکر اولنان لجم  
 کردن و لجم راندر ولیکن جاعه مباشرت ایلین کسنه لک کردانی کردنه المینجه  
 و اول زحمتی ارتکاب قیلمینجه کال راخنه واصل اولمز دیمکه هم ایهام اولور دینسه  
 وجه در والا بومثلاک اصلی بوندن اولدی یغنی قتی ظاهر در و بویکی بیتک تحقیق  
 بویه دیك اولدی که ای صوفی هر زجت و محنت و بلا و آفت که سکا عالم اعلادن کله  
 و یا خود برکسه یوزندن ارادت حقله سکا واصل اوله و نفسکی آزرده ورنجیده  
 قیله ( قل کل من عند الله ) آیت کریمه سنك موجبنجه بودخی الله سندن دیوب  
 اول محنت و آفند نصرکه خلعت منتظر اوله ( افضل العبادۃ انتظار الفرج ) بیورمشدر  
 اگرچه اول کرده کلان قفا و جفا بی کوردک انکله بیه اولان سرور و صفایی  
 هم کور که ای امین کردران با کردن آمده مشهور مثل اولمشدر و حق تعالی حضر تری  
 ( فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ) دیو کلام مجیدنده تسلیه اعباده خبر  
 و برمشدر چونکم هر عسره ایکی یسر محقق اوله پس نیچون بن غم چکریم و سن هم  
 الم واضطر ایده اولور سن کاقیل ( بیت ) اذا اشتدت بك البلوی ففکر فی الم نشرح  
 \* فیسر بین یسرین اذا فکرت فافرح \* و کاقیل ( بیت ) شاد از آنم که دل من  
 غم بست \* کا آمدن غم سبب خرم بست \* ان مع العسر یسرا چو یسرش قفاست \* خرم  
 از آنم که کلام خداست \* مثنوی \* کونه آن شاهست کت سبلی زند \* که  
 نه تاج و تخت بخشد مستند ) اول شاه دکلدر که سکا بر سبلی اوره که انک مقابله سنده  
 مستند تاج و تخت بغشلیه بومقرر در که بخش ایلر اگر سله سکا خلق واسطه سبلیه  
 کلور سنده یعنی سبکه مر دم و حید اوله سن و هر نه شی کلور سه آنک من عند الله  
 کلدی بکنی بیه سن و حضرت حقین کانه صبر قیله سن وانک اجر نه و حسن جزا سینه  
 منتظر اوله سن اول علیم و حکیم و اول کریم و رحیم اولان با دشا دکلدر که سکا با مع  
 الواسطه یا بلا واسطه بر زخم اوره و سنی آزرده ورنجیده اولمق مر تبه سنده ابر کوره وانک  
 مقابله سنده سکا استناد اولمش نیچه تاج و تخت معنوی و یرمیه و سنی نیچه مر اتب  
 اعلی و مطالب اسنایه ایر کورمیه بو محالدر لاید ( انما یوفی الصابرون اجرهم بغير  
 حساب ) آیت کریمه سنك موجبنجه صابر قوللرینه اول پادشاه لم یزل اجر و ثوابی  
 بغير حساب ولا مکیال و یرر و انلری بر می تبه ایر کورر که ( لا عین رأی ولا اذن  
 سمعت ولا خطر علی قلب بشر ) مفهومی انک حقنده هم صادق اولور \* مثنوی \*  
 چله دنیا را بر پشه بها \* سبلی را رشوت بی منها \* کردنت زین طوق زین جهان



\* جست در دزد وز حق سبلی ستان ( جله دنیائک عند الله بهاسی جناح بعوضه  
قدر بلکه جله دنیائک عند الله پر پشه قدر هم وزن و مقداری یو قدر کما قال علیه  
السلام (اوکانت الدنيا وزن عند الله جناح بعوضه ماسی فی منها کافرا شریبه  
ماء) اما سبلی ایچون بی نهایت رشوت و اردر رشوت اصلنده مقصوده موصل اولان  
سبیه دیرلر بونده مراد مقصود و مراده موصل اولان عطیة الهی و موهبت رجائی  
اولور یعنی حضرت حقن کلانر بلا و محنت ایچون انک مقابله سنده نیچه مقصود  
حقبیه موصل بی نهایت احسان و عطیه لر وارد دیمک او اور ای مراد صوفی  
اگر ماقول ایسک بوینوی جهانک بوزر بن طوقندن فوری او غورله حضرت حقن  
برسله ال در دزد اگر چه او غورله دیمک مناسنه امر در ایکن اندن خلاص ایله  
دیمک مناسنه استعاره اولور و توضیح معنی ای صوفی اگر کر چنک صوفی ایسک  
بوینوی بوجهانک التونلی و کشلی اولان طوقندن و جائلندن و حلی و جواهرندن  
فوری خلاص ایدوب حضرت حقن بلا و محنت المغه متوجه اول که ولا و محنت  
بلا و محنت ایچنده در پس اهل دنیا کی غلطین اولوب ظاهر نعمت و راحت نظر  
قطه که حقیقه عارف اولمقدن محروم اولیده سن \* مثنوی \* آن قفاها انبیا  
برداشتند \* زان بلا سرهای خود افراشتند ( اول قفالر بکه انبیای عظام یوقری  
طوتدیلر یعنی شول جفا و اذالر بکه انلر تحمل ایندیلر او بلادن کنندی باشلرنی عالی  
ایندیلر یعنی حضرت حقن کلان و جهت خلقندن دخی انلر مستولی اولان  
بلا و جفا لر صبر و تحمل ایلدکلری ایچون بویه عالی قدر و سرفراز اولدیلر جله دن  
سبقت قیادیلر که (اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل) دینلشدر \* مثنوی \*  
لیک حاضر باش در خود ای فتنی \* تابخانه او بیاید مر ترا \* ورنه خلعت را بردا و باز  
پس \* که نیایدیم بخانه هیچ کس ( ولیکن کند کده ای فتاح حاضر اول تا کم اول سنی  
خانه ده بوله والا اول خلعتی کبر و اردنه ایلنور بوبله دیو که بن خانه ده هیچ کسه  
بولدم یعنی چونکم حضرت حقن سکار بلا و محنت کله و سنی آزرده ورنجیده  
قیله لایدانک مقابله سنده نیچه خلعت معنوی و نعمت صوری کوندلر بلکه نیچه  
انوار و اسرار حله لرنی سنک خانه قلبیکه کتورر ولیکن اگر سن نفس کده حاضر  
و آگاه بولور ایسک اول نجلی و تسلیدن بهره بولور سن والا اول نجلی و تسلیدن  
بی نصیب اولور سن نه کم شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله عنه حضرت تلمی  
نجلی \* خدا آگاه و بیکاه آیدول بر دل آگاه آید یوردر پس ای مراد صوفی سن  
هم اگر حضرت حقن کلان قفا و جفانک اجر و صفاسنی بولاق استرا بسک  
ای فنوت صاحبی کنندی وجود کده حاضر و آگاه اول تا کم اول حضرت نجلی  
و تسلیسی کلد کده سنی اوده بوله و سنی حاضر و آگاه همان کنندیک قدومه متظر

اولش کوره والا اول پادشاه کریمک سنک جانکه کلان نجلی و تسلیسی نورانی  
و روحانی هر نه نعمت و خامت و هر نه کونه ذوق و حالت یله کتوردی ایسه کبرو  
کتوردیکی مقامه ایلنور و دیر که بو مختزده نک خانه وجودنده هیچ کسه بولدم  
و آئی غیری جانبیه کتش و عقل و فهمنی وسائل و اسباب طرفه صرف ایتمش  
کوردیم دیر اول بلا مقابله سنده کله جک نعمت مخصوصه به مظهر اولغه حاضر  
و آگاه اولق و بو بکا حضرت حقن کلدی دیو صبر فائق و اول جانبیه متظر اولق  
شرطدر اگر فی المثل بر مبتلا و مختزده خانه درونده حاضر و آگاه اولسه حضرت  
حقن اول بلا مقابله سنده آگاه بر نعمت کسه هم آئی حضرت حقن بتلر پس اول  
حضرت حق جانبندن کلجک نجلی و تسلی به غافل اولان کسه اهل و مستحق اولز دیدی

\* باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی \*

\* مثنوی \* گفت صوفی که چه بودی این جهان \* بروی رحمت کشادی  
جاودان \* هر دمی شوری نیسوردی به پیش \* بر نیوردی ز تلوی نه هاش نیش  
شب ندزدیدی چراغ روز را \* دی نبردی باغ عیش آموز را \* جام صحت را نبودی  
سنک تب \* ایمنی را خوف ناوردی کرب \* خود چه کم کشتی ز جود و رحمتش  
\* کر نبودی خر خسته در نعمتش ( صوفی قاضی به تکرار سؤال ایدوب دیدی  
حلال ای مشکلات وای کشاینده مسائل مضلات کهنه اولیدی بوجهان ابدی  
و جاودتی بروی رحمت آچیدی و همیشه کشاده روی اولوب خالق عالمه لطفلر و راحتلر  
صاحبیدی هر برده انسانک او کنه بر نوع شور کتور مییدی اول جهان تلوی نلرندن  
نیش کتور مییدی یعنی تغییرات و تبدیلاتدن و تلوی نیسات و نحو یلادن آدمی به  
نیچه نیشلر کتور مییدی و هر دمه آئی بر کونه شور و محنته بتور مییدی کیچه نویدی  
کوندلر چراغنی او غور لییدی و نیش عیش آموز اولان باغی ایلتمیدی عیش آموز  
وصف ترکیبدر عیش او کر نیچی مناسنه بونده عیشه معتاد اولیچی مناسنه اولور  
یعنی صوفی دیدیکه اگر کیچه کوندلر چراغنی کی اولان کوفشی المسه و ظلمت  
عالمی احاطه قلمسه بلکه همیشه کوندلر اولسه و عالم ظلمت شبدن نجات بولسه نه  
اولوردی و کذلک کوز فصلی عیش و طراوته معتاد اولان باغک عیشنی و لطافتنی  
کیدر مییدی بلکه باغ و بوستان همیشه ترونازه اولیدی و روی زمین دائماً بهار اولوب  
هر دم لطیف ازهار و اعمارله طواییدی و صحت جامنه سنک تب اولمییدی و ایمانیکه  
خوف کر بتلر کتور مییدی یعنی انسانک جام لطیف کی اولان صحنه طاش کی  
اولان حی کلیدی و انسانی خسته و شکسته قلمییدی و دخی ایمانک حاله خوفندن  
نیچه غم و کربتلر کلوب اول ایمانکی ازاله قلمییدی خود اول خالق جهانک جود



ورجستن نه کم و ناقص اووردی اگر نعمته صیقلی و طارلی اولیدی خرخشه  
خرخشه دندر خرخشه معصره و منکنه به دیر که انکه بر شنی صیقلی بونده  
خرخشه طارلی و صیقلی و مضطرب اولی مغار بنه استعاره اولور یعنی صوفی  
دیدیکه اگر بوجهان ذکر اولان حالات لطیفه اوزره برقرار اولیدی اول خالق  
جهانک جود و رجستن نه ناقص اووردی و انک نعمته الم واضطراب اولیدی  
بلکه همان دوکلی نعمت محض اولیدی انک کمال کر منه نه نقصان کلوردی دیدی

جواب قاضی سؤال صوفی را و قصه ترک و دزدی را مثل آوردن

مشوی گفت قاضی بس تهی روضوفی \* خالی از فطنت چوکاف  
کوفی \* توبشیدید که آن پرقنداب \* غدر خیاطان همی کفتی بشب \* داستان دزدی  
آن طائفه \* می نمود افسانه های سالقه \* چونکم صوفی قاضیدن وجه دن خالی  
و حکمتدن تهی سؤال ایلدی قاضی اکاطن و تو بیخ اینکله بوکونه سویلیدی  
و دیدیکه ای صوفی زیاده تهی روضوفی \* ن کاف کوفی کی درونک فطنتدن  
خالیدر تهی روده روضم رالله اوفتیق وجه و فتح رالله اوفته \* وجه در اگرچه  
شمار حلقه رایله اوفتیق مناسب دکلدر دبعشارضم رالله اوفتدینی اوزره معنی  
زیاده خالی وجه و تهی صورت برصوفی \* ن دیمک اولور و فتح رالله اوفتدینی  
اوزره معنی زیاده تهی کیدیمی و طریق تصوفده معنادن خالی سیر ایدیمی  
برصوفی \* ن دیمک اولور و دخی کوفی خطه منسوب اولان کافک درونی خالی  
اولدینی کی سنک درونک هم خالیدر فطنت و ذکادن بونده صوفی بی کاف کوفی به  
تشبیه ایلک کوفی اولان کافک درونی خالی اولدینی مناسبته در که صوفینک  
دخی درونی اول کافک درونی کی خالیدر دیمک اولور ای صوفی \* ن ایشتمدکی که  
اول پرقنداب یعنی شیرین زبان اولان قصه خوان کجه ابله خیاطلرک غدر و خیانتی  
مجلسنده حاضر اوللره و انک کلامی اصغافیللره سویلیدی پرقنداب قصه  
خوانه دیر شیرین زبان و احلی دهان اولوب مستعین المک کلامندن لذت و حلاوت  
بولدقلری اعتبار ایلله اول خیاطلر طائفه سنک داستانی و سالقه اولان افسانه لرینی  
و سابقه اولان حکایتلرینی کوستردی بودخی وجه در اول طائفه نک دزدلرک  
داستانی حکایات سالقه ده کوستردی و سالقه اولان افسانه لر ضمیمه  
عیان و بیان ایلدی \* مشوی \* قصه پاره ربانی در برین \* می حکایت کرد  
اویا آن و این \* در سمر میخو اند دزدی نامه \* کرد اوجع آمده هیکله \* مستمع چون  
یافت جاذب زان و فود \* جمله اجزای اش حکایت کشته بود \* اول قنداب اولان  
قصه خوان برین وقتنده در زیرک پاره ربانی قصه سنی یعنی برکسه جامه سنی

کسمکک زماننده در زیرک پاره قائم لری حکایه سنی بوکه واکا اول شیرین زبان  
حکایت ایلدی سمرده دزدنامه اوفودی یعنی حکایه ایلکده سارقلر قصه سی مسطور  
اولش برکاب اوفودی اول قصه خوانک اطرافنه برهنکامه جمع کلش و بر قوم  
انک سوزنی دکلکدن اوتری مجلسنه حاضر اولش ایلدی چونکم شیرین لب اول  
وجوددن جاذب مستمع بولدی و فود و فودک جعیدر بونده و فودج ساعت مناسبه  
اولور یعنی چون اول قصه خوان کندی مجلسنده اولان جعیدن کلام جاذب  
ایدیمی مستمع بولدی انک جمله اجزای چونکم حکایت سویلیدی اولشیدی  
وانلرک حسن استماعنی کوروب حکایت سویلکده تمام شوقه و ذوقه کلشیدی  
قال صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی یلقی الحکمة علی السنة الواضین بقدر همسم المستمعین)  
حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم پیوردی تحقیقا الله تعالی حکمتی واعظلرک  
اساننه مستمع اوللرک همتلری مقداری تلقین ایلرک مستمع اوللرک همتلری  
و توجهلری معل و ناصح جانبنه زیاده اولور سه حق تعالی دخی انلرک لسانه علوم  
و حکم سویلکی دخی زیاده توفیق و ميسر ایلر دیمک اولور و حکمتک تعریف  
و تحقیق اوچنچی دفترک دیباچه سنده مرور ایلشدر انده طلب اوله \* مشوی \*  
جذب سمعت ارکسی را خوش لیست \* کرمی وجد معل از صیبت \* جذب  
سمعتدرا کر برکسه ایچون بر خوش لب و ارایسه معلک کرم اولسی و وجد قلمسی  
صیدندر لیده اولان یا وحدت ایچونددر مصدریه اولی دخی جازدر صبی فعل  
و زننده صباوتدندر صباوت میل و محبتنه دیرل دخی انکچون صبی به صبی دیدیلر  
اکثر کوردیکی شیهه مائل اولور پس تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اگر برکسته نک  
خوش لبکی و شیرین لبکی و ارایسه سمعت جذبی واکامتوجه اولان طابیلرک  
حسن استماعیدر نهم معلک تعلیمده شوقی و وجدی و جهدی اطفالک میلندن  
و تعلیمه رغبت قیلردندر \* مشوی \* چنکی را کونوازدیست و چار \* چون  
نیاشد کوش کرد دچنک بار \* فی حراره یادش آیدنی غزل \* نیده انکشتش  
یجنددر عمل \* مثلا بر چنکی ایچونکه اول لیست و چار اوخشر یعنی بیکرمی دورت  
شعبه بی چار چونکم کوش اولیه چنک اکابوک اولور انک یادینه نه حراره کلور  
نه غزل کلور و نه آنک اون پرمنی عملده حرکت قیلور علی موسقیده برکسه اول  
زمانده اوستاد کامل اولور که اون ایکی مقامی و بیکرمی درت شعبه بی و فرق سکر  
ترکیبی چالغه و ابرلغه قادر اوله لیست و چاردن مراد بیکرمی درت شعبه در حراره  
مطر بلر اصطلاحنده نحر بر و نغمه ایلکه دیرل قول و غزل و کار و عمل مطر بلرک  
اصطلاحندندر و کار و عمل هم مطر بلرک اصطلاحندندر مثلا قول و غزل برینله  
و یا بر غزل ابله تغنی و ترنم ایلکه دیار و کار و عمل نحر بر و نغمه بی ایلد کد نصرکه



بر اصول اوزره ترغبات ايلك ويا بر پيشرو چالقدر پس حاصل كلام بويله ديمك  
اولور كه علم موسيقده استاد اولان بر مطرب كه اول اكر نيزن و اكر ربايزن و اكر  
خواننده و اكر چنكيدر هر نه ايسه او اون ايكي مقامى و بكرمى درت شعبه بى و فرق  
سكن تركيبى چالغه قادر اوله چونكم بر دكلر و استماع ايلركسه اوليه چنكيناك چنكي  
كندويه باروهر مطربك آتئ كندوسنه خوار اولور فرضا مطربك يادنه نه نحر يك  
ايلك ونه قول و غزل سويلك كلورونه آنك اون بر منى كار و عملده جنبش و حركت  
قيلور بلكه بوجه سنك كار و عملنه سبب مستمع اولور هر قدر مؤلف و مصنف  
اولور سه ده نظر اولنسه هم بويله در اكر بر مؤلف بر فنك طالبى كورمسه اول فنده  
بر كتاب تاليف و تصنيف ايلن و برواعظ دخى كندوبى اصفا ايلر بر كسه كورمسه  
بر سوز سويلن \* مثنوى \* كرنبودى كوشهاى غيب كبر \* وحى ناوردى  
ز كردون يك بشير \* ورنبودى ديندهاى صنع بين \* نه فلان كشتى نه خنديدى زمين  
اكر فرضا غيب كبر كوشلر اولميدى كردون بر بشير بو خالقه وحى كنور مپيدى  
بشيردن مراد نيدر يعنى بونى عليه السلام آدم ايجره عالم غيبك سوزن طوبى بى  
وجهان لاريك كلامنى فهم ايديجى قولقلر صاحبي اولميدى بر نبي آسمان طرفندن  
وحى حقى كنور مپيدى و بوناسه حضرت حقاك كلامنى ورسالتنى و احكامنى  
ينور مپيدى نه كم اجاره و اشجاره و حيواناته و وحى حق كنور مدبلر انلرده كوشهاى  
غيبكبر اولميدى اوزى امانى آدم ايجره وحى حقى دكله و آكلغه مستعد و لابق  
چوق قولقلر واردر پس انبياء عظام اول غيبكبر اولان قولقلردن اوزى وحى حقى  
كنور ديلر و اول صنع كوريجى كوزل اولميدى نه فلان اولوردى ونه زمين كوردى  
يعنى بو خلق عالم ايجنده الله تبارك و تعالى حضرتلر يك صنعت عجيبه و قدرت  
غريبه سنى كوريجى كوزل اولميدى نه بوافلاك نه سه ظهوره كلوردى ونه بوزمين  
اشجار و انمار و ازهار و انهار به خندان اولوردى اكر بوناس ايجنده بصير صاحبي  
اولميدى (خلق سبع سموات طباقا مازى فى خلق الرحمن من تفاوت) يد كد نصكره  
(فارجمع البصر هل ترى من فطور) ديو كيه ديردى و كر بونى آدم ايجره  
اهل نظر وجود بولميدى الله تعالى حضرتلر بوزمى آثار رحيله احبا  
ايلد كد نصكره (فانظر الى آثار رحمة الله) ديو كيه امر ايلردى بوندى  
معلوم اولديكه عالم غيبدن هر رشتى كندى نيك اهل ايجون ديلش و خلق  
اولنشد \* مثنوى \* اين دم اولاك اين باشد كه كار \* از براى چشم  
تيرست و نظار) بولولاك دى بواولور كه كار الهى چشم تيردن و نظاره دن  
اوتريدر يعنى الله تبارك و تعالى حضرتلر يك حضرت رسول اكرم صلى الله عليه  
وسلمه خطابا بو (لولاك لولاك لما خلقت الافلاك) بيور دقلرى حديث قدسى

بومعناي مشعر و بونكته بى مذكر اولور كه كار الهى و صنع نامناهي تير كوريجى  
كوزدن و مبالغيله نظر قيليجى بر انساندن اوزى اولور اوتير چشم و نظاره اولان  
كاملك اكلئ و نيلرك افضل حضرت سيد المرسلين و حبيب رب العالمين صلى الله  
عليه وسلم در چونكم فى الحقيقه انسان العين اول سلطان الكونين اولدى اولاك  
خطابى اول حضرتك حقه ديلدى كا ن حضرت صانع حكيم طرفندن بويله  
دينك اولديكه حبيب سن بوجه انسان كامل اولنرك ميانده صنعى و صانعى  
كورمكه و معايته قلمقه تير چشم اولدك پس نم بو كارم و صنع پاك و افلاكم  
بالذات سندن و بالتبع غير يلدن اوزى خلق اولنشد اكر سنك وجود شر يك  
فرضى اولميدى بن بوافلاكى و صنع پاكى خلق ايلنم بوجه نك خلق اولنسته  
علت غايه سنك وجود شر يكدر \* مثنوى \* عامه را از عشق هم خوابه  
و طبق \* كى بود پرواى عشق صنع حق (عامه نك هم خوابه نك و طبقك عشقندن  
صنع حقاك عشق پرواى چن اولور هم خوابه دن مراد زن و طبقدن مراد طعام  
و غدار ذكر محل اراده حال قيلدن اولور يعنى بوافلاكى و صنع پاك كه حضرت  
صانع بيجون خلق ايلدى تير بين اولان خواص ايجون ظهوره كنوردى  
عامه ناس ايجون دكل زيرا عوامك هم خوابه عشقندن و طبقلر اوزره موضوع  
اولان اطعمه نغيسه به اولان اشتياق و اشتها سندن حق تعاليك صنع پاك كنك  
پرواى عشق انلرك وجودنه چن اولور و انلرك اول صانع بيجونك مشاهده سنه  
وانك صنع پاك كنده اولان اسرار عجيبه و معايته غريبه نك معايته سنه نيجه رغبت  
قيلور انلرك ميل و رغبتى همان كندى نك و كندى نفسلر يك مشتبهاتى جا نينه  
اولور \* مثنوى \* آب تماجي زيرى در تغار \* تاسكى چندي نك باشد طعمه خوار  
اى عامه ناسدن اولان كسه مثلا سن بر تماج صوبى تغار دوكزن سن تا اول برده  
بر قاج طعمه بيجى كلب اولنجه انكي چونكه اول آب تماجك اهل و مستحقى اول  
كلابدر پس حكيم مطلق دخى هر كسك ذاته لابق اولان غدائى اكلور  
و مستعد و مستحق اولدبى اطعمه هر نه قيلدن اولور سه آنى مستحقته ابر كورر  
\* مثنوى \* روسك كهف خداوندش باش \* تار هاند زين تغارت اصطفاش  
يورى اول خدا نك خداوند لى كهفك سكى اول تا كم انك اصطفاسى سنى بو تغاردن  
فورتر تغاردن مراد بونده موضع اطعمه جسمانى و محل اغديه نفسانى اولان  
طبقلر و صحنلر اولور خداوندده اولان بامصدر به اولور و تقدير كلام بويله  
ديك اولور كه اى اسير فرج و كلوا اولان كسه يورى اول صانع حكيم و خالق  
قديمك خداوند لى كهفك و ر بويت و رزاقيتى غارنك كلبى اولوب هميشه اكا متوجه  
اولوب خدمت قيل تا اول پادشاهك اصطفاسى سنى بو كلاب دنيا نك يك بدكلرى



تغسار دن خلاص قیله واکل و شرب جسمایده انلره مشارکت ایلمکدن نجات  
ویره و سنی بوجه کلابک مایندمه کزیده ایدوب اصحاب کھف ربوبیت اولان  
عارفله انیس و جلیس ایدوب ( وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید ) مفهومی سنک  
حقکده دخی صادق اولوب انلرک ساکن اولدیغی کھف ربوبیت ملازمت  
قیلنلردن و مقبول درگاه الهی اولنلردن اوله سنن پس مناسبتله بوقدر معارف  
بیوردقلند نصکره بنه اول قصه خوانک خیاطلرک دزدلرکک قصه سنی سوبلدیکنی  
نقل ایلمکه شروع ایدوب بیورلر \* مشوی \* چونکه دزدیهلای بی رحانه  
کفت \* که کشند آن درزیان اندر نهفت ) چونکم بی رحانه اولان دزدلرکی  
دیدى اول درز یلر نهانده اول دزدلرکی ایدرلر یعنی چونکم اول قصه خوان  
اول جماعت ایچره درز یلرک کز اولیلرکلی بی رحانه کی خرسزقلرنی و یاره  
رباقلرنی سوبلدی \* مشوی \* اندر آن هنگامه ترکی از خطا \* سخت  
طیره شدز کشف آن خطا \* شب چوروزر سخیران رازها \* کشف می کردازی  
اهل نهی ) اول هنگامه ایچره خطا شهرندن برترک اول پردنک کشفندن محکم  
غضبناک اولدی خطاها و بیجه نك قحطه سیله بر دیارک اسیدر غطاغینک کسریله  
پرده معناسنه در طیره خشم معناسنه دریعی قصه خوانک درز یلرک دزدلرکی  
نقل ایلدیکی جماعت ایچره خطا شهرندن برترک وارایدی قصه خوانک کشف  
حجاب ایلمسندن و خیاطلرک خیانتنه و فضااحتنه متعلق سوز سوبلمسندن محکم خشمناک  
اولدی کا آن قصه خوانی تحقیق و تسفیه ایدوب دیدیکه درز یلر زریک و صاحب  
بصیرت اولین کسه لردن سرقه قیلرله و یاره ربا اولسهر جائزدر اما عقلی باشنده  
اولان اهل بصیرتدن انلرک کوزی اوکنده انلر بیجه یاره ربا اولور و خرسزاق  
قیلورلر پس اول قصه خوان اول کیچده اهل نهیدن اوزری روزر سخیر کی  
رازلی کشف ابتدی یعنی روز قیامتده ( بوم تبلی السرائر ) مفهومی اوزره  
رازلی و سرلری نیجه کشف ایلمسه اول قصه خوانده اول کیچده اول جماعت  
ایچره خیاطلرک رازلی و سرلری اهل عقل اولنلردن اوزری کشف و بودر ز یلرک  
شو کونه نهانی دزدلرکی واردر دیوانلره سوبلدی \* مشوی \* هر یکجایی  
تودر جنکی فراز \* بنی انجا دو عدد در کشف راز \* آن زمانرا محشر مذکور دان  
\* و آن کلوی راز کورا صور دان \* که خدا اسباب حشمتی ساختست \* و آن  
فضایح رابکوی انداختست ) مثلاً هر قنده سن برجنکه قریب کله سن اول محله  
ایکی خصمی کورر سن فراز بونده قریب معناسنه اولقده جائز و اوزرینه کک  
معناسنه اوانی دخی جائزدر یعنی فی المثل هر قنده که سن برجنکه عالی کله سن  
و قریب اوله سن اول محله ایکی عدوی برلرینک عینی و رازنی کشف

ایلمر کورر سن سنکه اهل نهیدن ایسک اول زمانی مذکور اولان محشر بیل  
اول سروراز سوبیلچی بوغازی همان صوریل یعنی اول برکسه نك رازنی و نهانده  
اولان عینی سوبیلن و اظهاریلین حلقوی صوراسرا فیل علیه السلام کی بیل  
نته کم اسرافیل علیه السلام صورندن نفخه ظاهر اولقده اول دمده هر کسک  
سراری ظهوره کاور و ضماری آشکارا اولور کذلک بورازی سوبیلن خصمک  
بوغازنده و هم مقابله سسنده اولان خصمک اول دمده سرورازی ظهوره کلور  
پس اول راز کواولان حلقوی صور فرض ایله و اول سرورازک آشکار اولدیغی  
زمانی محشر مذکور اعتبار ایله که خدای تعالی حضرتلری خشمه منسوب اولان  
سیلرد و زمشدر و اول فضیحتلری کویه آتشدر یعنی بر نیجه کسه نك عینی و نهانی  
اولان رازنی یوم قیامتده ظهوره کلردن و فاش و پیدا اولنلردن مقدم بودنیاده انک  
رازنی و عینی ظهوره کتورمکدن و خلق عالمه بیلدرمکدن اوزری حق تعالی خشم  
و غضبه منسوب سیلرد و زمشدر و اول سیلر واسطه سیله بر قاج کسه برلر یله  
جنک وجدل ایلمر و اول بونک و بودخی انک عینی و رازنی کشف ایدوب سوبیلر  
حق تعالی حضرتلری انلرک قباحتنی و فضااحتنی بواسطه ایله محله به اثار و خلقه  
انلرک عیوبنی افشا و اظهاریلمر \* مشوی \* بسکه غدر درز یلرک ذکر کرد  
\* حیف آمدنرک را خشم و درد \* کفت ای قصاص در شهر شما \* کیست  
استاد در بن پیشه و دغا ) اول قصه خوان اول کیچده درز یلرک غدر و خیانتنی  
چوق ذکر ایلدی که اول خطا شهرندن اولان ترکه حیف و خشم و درد کلدی  
کا آن بویله دیو که حیف و دردانه احق قوم اولور شول کسه لر که خیاطه واره ل  
و ثیابی انلره و یره ل و خیاطلر انلرک کوزی اوکنده اول نیسانی کسر کن اندن یاره  
آله ل و سرقه ایلمر مکر که جامه کسیرن کسه نك یا کوزلی کور و یا خود عقلدن  
و بصیرتدن اول کسه دور و مهجوردر بوشنک سوبلدیکک ای قصه خوان نه یاره  
سوزدر دیو خشمه کلدی و دیدیکه ای مبالغه ایله قصه دییچی سزک شهر کرده  
شو صنعتده و دغاده استاد تر کیمدر یعنی بوحیله و مکرده بوسنعت و قدرده سزک  
شهر کرده زیاده استاد قنغی خیاطدر بکادی کوره بم و بن بوسنک دیدیکک  
سوزلری نجر به و امتحان ایلمیم دیدی

\* دعوی کردن ترک و کرو بستن او که درزی از من چیزی نتوان بردن \*

\* مشوی \* کفت خیاطست نامش پورشش \* اندر بن جستی و دزدی خلق

کشت \* کفت من ضامن که باصدا صطراب \* او نیارد بر دیشم رشته تاب )  
قصه خوان اکابتدی بو شهرده بر خیاط واردر انک نامی پورششدر تر کیچده جکر



اوغلی دیمکدر اول خیاط بوجسته لکده و دزد لکده خلق اولدر بچیدر بره مرتبه  
 دزد لکده جست استاد در که کوزدن سره بی چالغنه قادر در دیدی ترک  
 کرو بعلیوب اول قصه خوانه دیدی بن فلان شئی سکا و یرمه ضامن و متکلم که  
 یوز اضطراره و نیجه یوز سهله خیاط که اول درزی بنم او کده برقات ایلکی ایلتمکه  
 قادر اولمز یعنی بنم اکا یلندیکم اطلسمدن بنم او کده اول بر ایلک قاتنی المغه قادر  
 دکدر قنده قالدیکه اول اطلسمدن بر باره و یاییکی پاره آله اگر اول درزی بنم اکا  
 ایلندیکم اطلسمدن اوغورایه بیلورسه سکا فلان شئی و یرمه ضامن دیدی رشته  
 ایلک تاب بونده قات معناسنه در بوکلم معناسنه اولق دخی جائزدر \* مشوی \*  
 پس بکفتدش که از تو جست تر \* مات او کشتند در دعوی مهر \* رو بعقل خود  
 چنین غره مباح \* که شوی یاوه در بن تزویر هاش \* پس مجلسه حاضر اولان  
 جماعت اول ترک دیدلر ای ترک سندن جست تر عقلده و حزم و احتیاط ایلکده  
 سندن چابک و چالاک چوق کسه ل اول خیاطک مات و مغلوبی اولدیلر سن دعویده  
 اوچه و عقلکه طیبانوب دعوی ایلکه کندی حد کدن ایلری بکجه پوری کندی  
 عقلکه بونجیلین غره اوله و فطنت و ذکاوتکه مغرور و مفتون اولوب اعتماد قلمه که  
 سن انک تزویر لکنده یاوه اولور سن و اول حيله و خدعه به باشد قد نصکره سن انک  
 حيله و خدعه سنده عقل و فکری ضایع قیلور سن \* مشوی \* کرم ترشد ترک  
 و بست آنجا کرو \* که نیار دبر نه کهنه نه نو \* مطمعانش کرم ترک دندزد \* او کرو  
 بست و دهان زابر کشود \* کر کرو این مر کب تازی \* من \* بدهم اردزد دقا شم  
 او بفن \* ورتاند برداسی از شما \* واستاتم بهر رهن مبتدا \* (الانسان حر یص  
 لما منع) حسبجه اول ترک کر متر اولدی و عناد ایدوب اول برده اکامعارض اولنله  
 کرو بغلدی یعنی اوج قودی بویه دیو که اول پورشش نام درزی بندن نهاسکی  
 ونه یکی بر باره بی المغه قادر اولمز مطمع اولنلرانی کرم تر ایلدیله فوری اول غافل  
 ترک کرو باغلدی و دهانی آجدی مطمع اطماع ایدبجی معناسنه افعال باندن اسم  
 فاعلدر یعنی اول نری طبعه دوشور بچی کسه ل اتی کر متر و شوقناک ایدوب او کدل  
 قومغه قزدردیلر اول ترک دخی فوری عناده کاوب اوج باغلدی و اغز آچوب انلرک  
 اورته سنده کندی اسینی رهن قودی انله بویه دیو که ای یارانم بنم بونازی  
 اولان مر کیم یعنی بو صربی اولان اسیم سزه رهن اولسون و یر برم اگر اول خیاط  
 فن و صنعتله بنم کوزم او کنده قاشمی اوغورلر سه و اگر اول درزی بنم قاشمندن بر پاره  
 اوغورلغه قادر اولر سه بنم اسیمه معادل سزدن براسب ابتداده رهندن اوزی  
 کرو آکورم یعنی دخی خیاطه وارمزدن مقدم شمدی سزدن بنم اسیمه مشابه  
 ابتداده براسب آکورم و بن دخی اسیمی اورتابه قورم اگر اول بنی الدادرسه و بنم

قاشمندن پاره آکورسه بنم اسیم سزک اولسون و اگر پاره آلفه قادر اوله مز سه  
 سزک اسیم سزک بنم اولسون دیدی \* مشوی \* ترکرا آن شب نبرد از غصه خواب  
 \* باخیال دزدی کرد او حراب \* بامداد ان اطلسی زددربغل \* شدی بازار  
 و دکان آن دغل \* پس سلامش کرد کرم و اوستناد \* جست از جالب  
 بترخیص کشاد \* کرم پرسیدش ز حد ترکیش \* تافکند اندردل او مهر خویش  
 چونکم اول طائفه ایلله اوج باغلدی اتی اول کجه غصه دن خواب ایلتمدی یعنی  
 اول ترک اولقدر غصه سندن اول کجه او یومدی صباحه دک درز بنک خیالی  
 ایلله او محار به ابتدی کانه اول درزی بنم قاشمندن پاره بی شویله آکورسه بن آتی بو کونه  
 اخذ ایدیم و اگر ظرفاقت ایلر سه بن آتی محکم کوزه دیم و فلان ایدر سه فلان ایدیم  
 دیهرک آنک خیالی ایلله جدال ایلدی صباح اولدی فی الحال اول ترک بر اطلسی  
 قولوغنه اوردی بازاره و اول دغل و پر حیل اولان درز بنک دکانته کندی پس  
 اول دغل اولان درز بنک دکانته بیدی اکا کرم سلام و پردی و استاد یرندن  
 صحرادی ولی انک تر حینه آجدی تر حیب مر حبا دیمکک و مر حبا دیو تعظیم  
 ایلکه دیرل یعنی چونکم اول ترک درز بنک دکانته بیدی پس اکا کر میله سلام  
 و پردی و اول حيله ده اوستاد اولان درزی ترکی کورد کده یرندن یوقری قالفدی  
 و اغزنی اول ترک مر حبا خوش کلدک و صفا کلدک و قدم کتوردک و یزی خاکدن  
 قالدردک دیو تعظیم ایلکله کشاده قیلدی الحاصل ترک حدندن زیاده کر میله  
 حالی صورتی یعنی اول ترک حد و طور ندن زیاده درزی انک حالی شوق  
 و کر میله سوال ایلدی کانه ندر حالکز ابو مبسر خوشبمز نه عالم لرده سز نه ایش  
 طور سز دیو تعظیم و تکریمی مشعر و خاطر نوازخی مذکر سوزل سو بیلدی نام  
 اول ترک قابنه کندی مهرنی بر افدی و بو کونه ریش خند ایتکله انک کوکلنی  
 اوغورلیوب در و نه داخل اولدی \* مشوی \* چون بید ازوی نوای بللی  
 \* پیش افکند اطلس استنبلی \* که بر این راقبانی روز جنک \* زیر نام واسع  
 و بالاش تنک \* تنک بالا بهر جسم آرای را \* زیر واسع تانکیر دپای را \* چونکم  
 اول ترک اول درزیدن نوای بللی کوردی یعنی بلبک آواز و نغمه سی کی اول  
 درزیدن لطیف صدا و شیرین ادا استماع ایلدی بغایت محظوظ اولوب وانک خوش  
 آمدی ترک طبعه خوش کاوب فی الحال استنبوله منسوب اولان اطلسی اول  
 درز بنک اوکته راقدی و اول درزیه بو کونه خطاب ایلدی که ای استا بو اطلسی  
 جنک کوندن اوزی بر قباکس و اول قبانک کو بکدن آشفه سی واسع و آنک کو بکدن  
 یوقار یسی تنک و صقمه اوله کو بکدن یوقار یس تنک اولسی جمعی بزه مکدن  
 اوتزیدر که صقمه قفتان بدنی بزه یوب کوزل کو ستر و اول قبانک کو بکدن آشفه سنک



واسع اولسی انکیچوتدر تاباضی طومیه و یوز رکن اول قبانک اتکری ایاقاره  
زجت ایتمه دیدی \* مثنوی \* گفت صد خدمت کنم ای ذو و داد \*  
در قبولش دست بریده نهاده \* پس به پیود و بدید اوروی کار \* بعد از آن  
بکشاد لب رادرفشار ( اول اوستاد چونکم ترکدن کندی جانبیه اولان میلی  
کوردی ا کاتعظیم الیه و محبتله دیدی ای ذو و داد صد خدمت ایلم ای قبول  
ایلمکه الی کوزی اوزره قودی تنه کم عاتدر بعض کسهل برکسهل برسوزی  
وتکلیفی ایشدکری وقته الارینی کوزلی و باشلی اوزره قورل کانه بو کارک  
قبول باشم و کوزم اوزره در دیمکی کنایت ایدرل و اول درزی دخی الی کوزی  
اوزره قودی و ترکه انک قبولی بنم باشم و کوزم اوسته اولسون دیمکی ایهام قیلدی  
پس درزی اول اطلسی اندازه ایله اولچدی و اول درزی روی کاری کوردی  
یعنی ایشک وجهنه نظر ابر کوردی نقدردن اول ترکه قباچیقار و نقدر زیاده قالور  
اولچوب و تخمین ایدوب تمام بیلدی و کوردی اندنصرکه اول درزی دوداغنی  
فشاره آچدی یعنی بی معنی اولان کفتاری سو یلمکه و ترکی اول کفتاره مشغول  
ایلمکه آغز آچدی \* مثنوی \* از حکایت های میران دکر \* و زکر مه او عطا  
آن نفر \* و ز بخیلان و ز تخشیر ایشان \* از برای خنده هم داد اونشان \* همچو آتش  
کرد مقراضی برون \* می برید و لب پرافسانه و فسون ) اول درزی آغز آچدی  
غیری امیرلک حکایتلرندن سو بیلدی و اول نفرک کرملرندن و عطا لردن و بخشیرلرندن  
اول ترکه نقل و تعمیر ایلدی و بخیلاردن و اول بخیلارک زیاده دونلغندن خنده  
ایلمکدن اوثری اول درزی نشان ویری تخشیر خشاره دندر خشاره خای  
مجهنک ضمه سیه هر نسنه نک باتلوسنه و کتوسنه دیرل بقال فلان من الخشارة  
اذا کان دوناً والخشارة من الشعر مالابله پس تخشیرک تفعیلدن اولسی مبالغه  
افاده ایدر فی الحال اول درزی آتش کبی مقراضی طشره ایلدی اول اطلسی  
کسیدی انک ای پرافسانه و افسون اولدیغی حالده یعنی اغزی افسانه و افسونله  
طولدیغی حالده اول اطلسی کسیدی دیمک او اور

\* مضاحک گفتن درزی و ترک را از قوت خنده بسته \*  
\* شدی دو چشم تنک او و فرصت یافتن درزی \*

درزینک مضحکه ل سو یلمسک و ترک قوت خنده دن یعنی غلبه ضحکدن و زیاده  
کولمکدن آنک ایکی تنک اولان کوزی کندی تنک نذر ایلدیکی کاری و عهد ایلدیکی مصلحتی  
کورمکدن بسته و پوشیده اولمسک و درزینک پاره ربای اولغه و استراقه قطعه فرصت  
بولمسک بیانددر \* مثنوی \* ترک خندیدن گرفت از داستان \* چشم تنکش  
کشت بسته آن زمان \* پاره دزدید و کردش زیران \* از جن حق از همه  
احیانهان ) درزی شول مطایبه لری ایلدی و اول مضحکه لری سو بیلدی که ترک

انک داستاندن کولمکک طوندی و قهقهه به شروع ابتدی اول زمان انک تنک  
اولان کوزی حقیقت کورمکدن و درزینک دزد لکنه نظر ابر کورمکدن بسته  
اولدی چشم تنک تعمیر ایلدی اول ترک خطانک تاتار اولسنه دلالت ایدر و دخی انک  
کوزی واسع بین اولدیغنه و چوق کورمکدن هم اشارت ایلر پس درزی اول  
ترک کولمکه مشغول اولدیغنی و مضحکه دن لذت آلوب کوزلرینک بسته اولدیغنی  
کوردیکی کبی انک اطلسندن بر پاره بی اوغورلدی وانی اوغلوغنک الله فی الخال  
نهان ایلدی حقندن غیریدن دوکلی حیلدن نهان یعنی اول ترک اطلسندن  
بر پاره بی اوغورلدی و دوکلی احیادن وزنده اولان اشبادن کیرلی الاحضر  
حقندن دکل انی اوغلوغنک الله ایلدی و کزلدی \* مثنوی \* حق همی  
دیدن ولی ستیار حوست \* لیک چون از حد بری غماز اوست ) حق تعالی  
حضر تلری اتی کوردی ولیکن ستار خودر یعنی حق سبحانه و تعالی اول درزینک  
پاره اوغورلسنی کوردی اول خدای تعالی ستار العیوبدر اگر چه حق تعالی  
ستار خودر لیکن سن حددن ایلمه سن غماز اودر یعنی اگر چه ستار العیوبدر اما سن  
حددن تجاوز ایلر ایلمک رسوای ایدیمی هم اولدر \* مثنوی \* ترک را از لذت  
افسانه اش \* زفت از دل دعوی بیشانه اش \* اطلس چه دعوی چه رهن  
چه \* ترک سرمسنت در لاغ ای اچی ) ترک اول درزینک لذت افسانه سندن  
آنک پیشانه اولان دعویسی کولمکدن کندی نه نک اطلسی نه نک دعویسی نه نک  
رهنی ترک سرمستدر لاغده ای پاشاچی همزه نک وجیم فارسینک کسر یله وزیره  
و پاشایه دیرل بعض نسخده ای واقع اولیوب در لاغ اچی واقع اولشدر بو تقدیر  
اوزره ترک وزیر و پاشانک لاغده سرمستدر دیمک اولور پس خلاصه کلام بویه  
دیمک اولور که اول غافل ترک اول خیاط حبله کار افسانه سو یلمسندن کندی  
کندبسنی خیاط حبله کارک حکایه سو یلمسنه و افسون و فسانه ایلسنه بر مرتبه  
مشغول ابتدیکه نه اطلس خاطر ندیده قالدی و نه دعوی و نه رهن انک خاطر ندیده قالدی  
همان اول مضاحکی کوش ایتمکه مشغول اولدیغندن بوجه سنی فراموش قیلدی  
ای پاشا اول ترک لاغ واطیفه دگلد کده سرمست اولوب کندی تنک دعواسنی  
و عهدنی اونندی شول کسهل کبی که اول عالم السنه حضرت حقله عهد و میثاق  
بغلیوب بو قدر جاءت ملائکه ایچره بلی دعواسنی ایلوب بودنیاد کانه کلد کده  
و خیاط روز کار ایله مقارنت قیلد قده اطلس عمرنی خیاط روز کاره و یروب اندنصرکه  
انک مضاحکه و مطایبه سنه مشغول اولوب اول عالم السنه ایلدیکی عهد و دعوائی  
اونتمشدر و خیاط دهر هر کون بونلرک اطلس عمرندن شب و روز مقراضیه بر پاره  
کسوب اوغورلدیغنی کورمیوب کندیلری انک لعب و لهونه و لاغ و لطیفه سنه



مشغول اولمش اورد \* مثنوی \* لایه کردش ترك كز بهر خدا \* لاغی کویان  
مر اشد مغندا \* گفت لاغی خندمینی آن دغا \* که فتاد از فقهه او بر قفا  
پاره اطلس سبک بزینفه زد \* ترك غافل خوش مضاحک می مزد \* ترك خیاطه  
لایه و تضرع ایلدی بویله دیوسو بیلدی که ای استاخذادن اوتری لاغ سوبله که  
اولاغ و لطیفه بکاغدالنش اولدی یعنی بکاسنك لاغ و لطیفه سوبلك خوش  
کلدی و غدا اولدی اول دغادرزی برخندمین لاغ دیدی یعنی اول حیل کار خیاط  
بر کولم و لاغ دخی سو بیلدی و برخنده و بریحی مطایبه نقل ایلدی که اول ترك  
فقهه ایلکدن قفاسی اوزره دوشدی یعنی انك لاغدن بر مرتبه خط ایلدی که  
فقهه ایدرك صرتی اوزره بیلدی همان دم خیاط اطلس پاره سنی سر عتله ایچ  
طون بقیه سنه اوردی سبک بونده سرعت معناسنه استعاره اولور بقیه ایچ طون  
بقیه سنه دیرلر ترك غافل ایسه خوش مصحکه ز امر مز دهن بدن لفظندن فعل  
ماضیدر امر معناسنه یعنی خیاط ترك اطلسندن بر پاره بی دخی ایچ طونك بقیه سنه  
اوبلغی ایچنه فوری قودی اما اول ترك اندن غافل خوش مصحکه ز امر و اول  
خیاطك لاغ و لطیفه سندن تلذذ ایلدی \* مثنوی \* همچنین بار سوم ترك  
خطا \* گفت لاغی کوی از بهر خدا \* گفت لاغی خندمین ترزان دوبار \* کرد  
اوبن ترك را کلی شکار \* چشم بسته عقل بسته مولهه \* مست ترك مدعی  
از فقهه \* پس سوم بار از قبادز دید شاخ \* که ز خندش یافت میدان فراخ \*  
بونجاین او چنجی که خطا شهر نه متعلق اولان ترك خیاطه ایلدی ای استاخذادن  
اوتری بر لاغ دخی سنك لاغ و لطیفه کدن عظیم حظا یتدم اول خیاط حیل کار دخی  
ایکجی کره دیدیکی لاغدن خندمین تر بر لاغ دیدی یعنی او چنجی کره زیاده  
کولدر یچی بر لاغ دخی سو بیلدی اول درزی لاغ ایلدی بوترکی بالکلیه شکار ایلدی  
اول ترك غافل کوزی باغلمش عقلی صیچرامش وله لنش اول ترك مدعی فقهه دن  
مست و بیهوش اولمش مولهه وله دندر و لهلمش معناسنه چونکم اول ترك  
غافل لاغ و لطیفه زیاده اشتغالندن چشم بسته و عقلی بسته و سرمست  
و حیران اولدیغنی اول درزی کوردی پس او چنجی کره قبادن شاخ او غورالیدی که  
انك خنده سندن درزی خر سزاق ایلنکه میدان فراخ بولدی قبادن مراد بونده  
اطلسدر اطلسه باعتبار مایول الیه قبا دینلشد بر یعنی درزی اول ترك اطلسندن  
او چنجی کره ده بر پاره دخی او غورالیدی زیرا اول ترك کولم سندن او غریلق  
ایتمکه واسع میدان بولدی \* مثنوی \* چون چهارم بار آن ترك خطا \* لاغ  
از آن استاهمی کرد اقتضا \* چونکم اول خطا شهر ينك تری در دنجی کره اول  
استادن لاغ اقتضا ایلدی یعنی اول درزیدن لاغ و لطیفه سوبلیکی در دنجی دفعه

لایه و تضرع طلب ایدوب کرم ایله بر مضحکه دخی سو بیلدی دیوار دی  
رحم آمدن استاد بر آن ترك \*

\* مثنوی \* رحم آمد بروی ان استادرا \* کرد در باقی فن و بیدادرا \* گفت  
مولع کشت این مقنون درین \* بی خبر کین چه خسارت و غبن \* بوسه افشان  
کرد بر استاد او \* که بمن بهر خدا افسانه کو \* اول استادك اول ترك اوزره رحی  
کلدی فن و بیدادی باقیده ایلدی یعنی چونکم اول استاد ترك زیاده غافل  
اولدیغنی کوردی انصافه کلدی و اول تركه مرحت و شفقت قیلدی فنی و ظلی  
باقیده ایلدی یعنی اکا بتکدن فراغت ایدوب فن ظلی غیر یلر حقیده ایتمکه نیت  
ایتدی دیمك اولور باقی بونده غیر معناسنه اولور و اول استاد کندوسنه دیدی  
بومقنون بولاغ و لطیفه به مولع اولدی بی خبر که بولاغ نه خسارت و نه غبن در  
مولع حر یص معناسنه در یعنی بو استاد ایلدی بومقنون و مغرور بو کونه مضاحکه  
و مطایبه دلککه حر یص اولدی خبری بوقکه بوا کا نه ضرر و نه زیاندر و بونك  
تختنده اکا نه مرتبه خسارت وارد اول ترك کندونك خسارتندن غافل اولوب  
استاد اوزره بوسه صاچدی یعنی اول استادك یوزینی و کوزینی او بکلکری  
انك اوزرینه نثار ایلدی و بیله دیو که خدای تعالیدن اوتری اولسون بکا افسانه  
سوبله والله رضا سیچون اولسون بکار لاغ دخی ایله \* مثنوی \* ای افسانه  
کشته و محواز وجود \* چند افسانه بخواهی آزمود \* خندمین تراز تو هیچ  
افسانه نیست \* براب کور خراب خویش ایست \* پس قصه دن حصه بیوررلر  
و دیرلر که ای افسانه اولمش و وجوددن محو اولمش نیجه به دك افسانه بی تجربه  
ایتمک استرسن یعنی ای وجودنه خیر و نفع اولندن محو اولمش و عند العقلا حکایه  
اولمش غافل نه زمانه دك افسانه لری صنه مق و لاغ و لطیفه دلکک استرسن اگر نظر  
اولسه سندن زیاده کولدر یچی هیچ افسانه نه بوقدر انکیچونکه سن کندیکه انفع  
اولی اولان نسنه دن غافل اولوب بی معنی به لاغ و لطیفه دلککه مشغول اولمش سن  
اگر خسارنده و خذلانده قالمق استر ایسك کندی خراب اولان قبرك کنارنده  
طور یعنی لعب و لهوه مشغول اولمقدن و بیهودیره عمر یکی ضایع قلمقدن رجوع  
و فراغت ایدوب کندی و بران اولان مقبره کی عبادت و طاعتله تعمیر ایلکه مقید  
اول و کندیکی اول قبرك کنارنده طورمش بلکه قبره داخل اولمش فرض ایله  
\* مثنوی \* ای فرورفته بکور جهل و شک \* چند جویی لاغ و دستان  
فلاک \* تابکی نوشی تو عشووه این جهان \* که نه عقلت ماند بر قانون نه جان \*  
ای جهل و شک قبرنه باتمش و آشفه کتمش و کندونك عقل وادرا کنی مرده قیلش



غافل نیچه به دك بوفلكك لاغ و دستانی استرس و بجهانك لطیفه و شیرین کار رفتی نه زمانه دك طلب ایلرسن سن بوجهانك عشوه و فریبی نیچه به دك نوش ایلرسن یعنی بود نیانك یوزه کولسنی و مکر و خدعه قیلسنی نه و قته دك کوش ایلرسن سنك قانون اوزره نه حقلك و نه جانك قالدی یعنی بود نیانك بر مر تبه مقتونی اولمش و عقل و روحکی بوجهانه اولقدر مشغول قیلش سنكه عقلك قانون عقلادن چقمش و روحك فائده انسانیدن خارج اولوب بی عقل و بی روح اولمش سن و نتیجه کاردن و کندی بکه نافع اولان کرداردن بی بهره و غافل قالمش سن \* مثنوی \* لاغ این چرخ ندیم کرد و مرد \* آب روی صدهزاران چون تو برد (بو کرد و مرد اولان چرخ ندیمك لاغی سنك کی بوزیک کسه لک آب روینی ایلندی کرد و مرد بونده حقیر معناسنه در یعنی بو حقیر و غدار اولان مصاحب چرخك لاغ قلمسی و یوزه کولسی نیچه بوزیک سنك کی غافل و جاهلک بوزی صون بره و کدی و عرض و ناموسنی کیدروب حقیر و دون ایندی \* مثنوی \* می دردمی دوزدان درزی عام \* جامه صد سالکان طفل خام \* لاغ او کر باغهارا داداد \* چون دی امد داده را بر باد داد \* پیر طفلان شسته پیشش بهر کد \* تابسه دو نخس (اولاغی کند) بوعام درزیسی یرنارود کر طفل کی خام اولان بوزسه الکلرک جامه سنی درزی عامدن هر ادفلک اولسه ده جائزدر عامه ناسک جامه وجودلری برتوب دکنه سبب اولدیغی اعتباریله اما عام دیرلر بوتقدیر جره درزی عام درزی سال دیمک اولور هر سال دخی نیچه کسه نك وجودنك دگلسنه و نیچه سنك دخی برتلوب پاره لکنه سبب اولدیغی اعتباریله خیاطه تشبیه اولمشدر و تقدیر کلام بوبله دیمک اولور که بو خیاط سال و یا خود خیاط فلک نیچه بوزیک خام او غلجقار کی اولان سالکلرک جامه عمرنی و لباس جسمنی یرنارود کر اول درزی سالک فصل بهارده لاغ ایلسی اگر باغله داد و یردی ایسه و عطا و لطافت ابر کوردی ایسه چونکم شتاکلدی داده بی باده و یردی یعنی اول ییل درزیسی فصل بهارده باغله هر نه قدر لطافت و یردی ایسه چونکم قیش کله اول و یردی کی لطافتلری به و یرر و اول رونق و مسرتلری محو و فانی ایلر او غلجقار پیری اول درزی سالک او کنده اوتورمش احتیاجدن اوتری تانك سعد و نحسیله پر لاغ ایلده درزی عامدن مراد درزی سال اولدیغی تقدیر اوزره اکادخی سعد و نحسی اسناد ایلک صحیح اولور زیرا بعض سنه اولور که سعد اوزره اولور مثلا اول سنه ده اوجراق و بولاق و اول سنه ده خاق تن درست اولق و خوف اعدادن بری اولوب قتال وجدالندن امان بولق کی و بعض سنه اولور که نحسست اوزره اولور مثلا قحظ و غلا اولق و خلقه خسته لك اصابت قنلق و انلر اوزره اعدا سلط اولق کی پس

اهل دنیا که او غلجقار کیدر انلرک پیری عقل معاشی اولان کسه لک اولور پس فقر و احتیاجدن اوتری اوتوروب بودرزی عامك نخوست و سعادته لاغ ایدوب عمرنی بو سنه بویله اولدی و بویله شو بویله اولدی دیمکه خرج و صرف ایلر و اگر درزی عامدن مراد فلک اولور سه پیر طفلانندن مراد منجم اولق مناسبدر که اصحاب دنیا اطفال کیدر و بونلرک اکثری منجمینه معتقد و مائل اولدقلری جهندن منجملر بونلرک پیری کی اولمشدر پس بو اطفال سیرت اولان اهل دنیا ک پیری و اهل تدبیری منزله سنده اولان منجم فلکک محتاج اولدیغندن اوتری انك رصدنده اوتورمش تا کم اول خیاط فلک نخوست و سعادته پر لاغ و لطیفه ایلده و اندن بر کذب و دروغ اخذ ایدوب کندو به مائل و معتقد اولان اطفاله انی سو بلیه و انلری بو کام مشغول قیله

\* گفتن درزی ترک را همی خاموش کدا کر مضاحك دیگر کویم قباتنك آید \*

\* مثنوی \* گفت درزی ای طواشی بر کدر \* وای بر تو کر کنم لاغی دکر \* پس قبات تنك آید باز پس \* این کند باخویش تن خود هیچ کس \* خنده چه رمزی اردانیستی \* تو بجای خنده خون بگر یستی (درزی اول ترکه ابتدی ای طواشی کچ طواشی بونده نامرد معناسنه استعاره اولور یعنی ای نامرد بو گونه لاغ و لطیفه به مائل اولمندن فراغت ایت وای سنك اوزر که اگر رغبری لاغ دخی ایلیم و سکا بر آخر مطایبه دخی سو بلیم پس سنك قفتنك کیر و صکره تنك کلور بودخی وجه در پس کیر و صکره قباتنك کلور هیچ کسه خود بونی کندی به ایلری بونی خود هیچ کسه کندی سنه ایلزیدی خنده نه درا کر بر عمر بلیدک سن خنده برینه خون اغلردک یعنی اگر بنم سکا لاغ سو بلید بکمک نتیجه سندن بر عمر بلیدک و اندن مقصود نه ایدیکنه عالم اولیدک نه خنده ایلک سن خنده برینه قان اغلردک دیو کنایت ایلدی پس بو ترکدن مراد نه ایدو کنه اشارت ایدوب بوسرخ شریفی بیور لر

\* در بیان انکه بیکاران و افسانه جویان مثل ان ترک اندو عالم غرار غدار \*  
\* همچو آن درزی و شهوات زنان مضاحك گفتن این دنیا ست و عمر همچو آن \*  
\* اطلس بیش این درزی جهت قبای بقا و لباس تقوی ساختن \*

بوسرخ شریف و بو ایات لطیف انک بیاننده در که بیکار و افسانه جویار اول ترک مثلی در لر یعنی بطال و حکایات دکلچی و مطایبات استیجی بیکار اول ترک کیدر لر و بوعالم غرار غدار اول درزی کیدر یعنی بو مغایله غدر و خیانت قلیجی و الدایجی جهان همان اول درزی غدار کیدر و بودنیا خیاطنك شهوات زنان مضاحکی دیمه سیدر یعنی محبوبه اولان زنلر و مشتهیات جسمانی بودنیا



خیاطنك مضحكه لرسوایی و كندی اهلنه لاغله و لطیفه لری ایلسی کبیر و عمر  
ایسه اول اطلس مذکور کبیر ایلورم درز یسنك او كنده قباى بقاجه شدن  
ولباس تقوی دوزم کلکدن اوتری یعنی انسانی قباى بقاسیچون ودخی افات اخروی  
وعقوبات الهیدن کندیسنى حفظ وصیانت قلعیدن اوتری لباس دوزمك ایچون  
اطلس کبیر بو عالم خیاطنك او كنده اگر برکسه كندی عمری اطلسنى بو عالم  
خیاطنك او كنه اول ترك غافل کی براغوب خیاط روزكارك لاغ و لطیفه سی کی  
اولان مشتهیاته مشغول اولورسه بو خیاط عالم مقراض شهور وایام ایله انك  
اطلس عمرندن هر کون بر پاره بی کسوب اوغورلر پس بویه کسبه قباى بقا و لباس  
تقوی میسر اولور و اطلس عمرندن كندی اندامنه مناسب برخلمت اخروی کیز  
دعك اولور \* مثنوی \* اطلس عمرت بمقراض شهور \* بردپاره پاره خیاط  
غرور) سنك عمرك اطلسنى شهرل مقراضیه غرور خیاطی پاره پاره ایلندی شهور  
شهرك جیعدر آیه دیرل بونده هر آى انسانك عمرنی قطع ایلدیكى مناسبته  
مقراضیه تشبیه اولمشدر غرور غینك قحله سیله مبالغیله الدایچی دیمکدر بونده  
دنیا مراد اولور شیطانه دخی غرور دیکلری زیاده الدایچی اولدیغیچوندر  
\* مثنوی \* توتنامی بری کاخترمدام \* لاغ کردی سعد بودی بردوام)  
ای مغرور سن تمنا ایلورسنكه اختر دایم لاغ ایلدی علی الدوام سعد اولیدی  
یعنی ای غافل سن همیشه بو گونه تمنی ایلورسنكه سنك ستاره و طالعك مدام سكا  
مطایبه و لطیفه قیلیدی و یوزیکه کولیدی و همیشه سعد اولیدی اصلا نحس  
اولییدی و سنی غنك و آزرد قیلیدی \* مثنوی \* سخت می تولى ز تر بیعات او  
\* وزدلال و کینه و افات او) ای منجم سن اول اخترك تر بیع لرندن محکم اینجنور  
و غضب ایلورسن وانك دلانندن و کینه سندن و افترندن خشمناك اولورسن تولى  
ضم تائله تولیدن لفظندن مشقتدر تولیدن غضب ایلکه و اینجمنكه دیرل دلال  
فتح دال ایه شوه و عشویه دیرل تر بیعات تر بیك جیدر تر بیع عنده اهل النجوم  
اکا دیرل که فتن ابکی کوکب بر بچدن بر دقیقه در درجه ده مجتمع اولسه بویکی  
کوکب بر بچدن بر درجه ده مجتمع اولمیری قران اولور اگر قران شمسه قمر ماینده  
واقع اولورسه اكا اجتماع شمسه اطلاق اولور و اگر قران شمسه خسه  
متبهردن بر سنك ماینده واقع اولورسه اكا احتراق تسمیه اولور اول کوکب  
محترق اولمش اولور و خسه متبهردن مراد زهره و عطارد و مریخ و مشتری  
وزحل در فتن ابکی کوکب درجه لری و دقیقه لری ایکی بر بچده متساویه  
اولسه انك بر یسی اخترك او چنجیسی اولور و بو که تسمیه اولور زیا  
بویکی کوکب ماینده بعد سدس فلکله حاصل اولور و اگر اول ابکی کوکب

بر یسی رابع اخر اولورسه اکثر بیع تسمیه اولورته کم ابونصر طوسی تقویم رساله  
سنك اون اینکچی فصلنده بویه دیصدر وانك قولی جلد ناشده دعوی باز بطانرا  
سرخنده جز کسی کاندلر قضا اندر کر بخت بیتك شرحنده تحریر اولمشدرانده  
طلب اوآنه تر بیع واقع اولسه زیاده نحو ست و نکبه دلالت ایدر و خوزر نك  
وقتل ظهور ایدر دیرل پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی منجم اولنلره و اهل  
نجومه اعتقاد قیللره بو گونه خطاب ایدوب یوررای منجم مذهبده اولان و نجومه  
اعتقاد قبلان کسه سن اول نجومك سبب نحو ست اولان تر بیع لرندن و مشوه  
و شوه لرندن و کینه و افترندن محکم غصه کلورسن و مضطرب اولورسن و متالم  
اولورسن \* مثنوی \* سخت می رنجی و خاوشی او \* وز نحو ست و قبض  
و کین کوشی او \* که چرازهره طرب در رقص نیست \* بر سعد رقص و سعد  
او (أیست) اول اخترك خاموش لغندن محکم رنجیده اولورسن وانك کین کوشلکندن  
و قبضندن و نحو سندن اینجنورسن بویه دیو که نیچون طرب زهره سی رقصده  
دکادرای غافل اول زهره نك سعدور قصندن حاصل اولان سعدی اوزره طورمه  
سعد مصدر در ابولکه و مبارکله دیرل سعد دخی مصدر در اول دخی ابولک  
و مبارکله معناسنده سعدك رقصه اضافتی بیانه اولور یعنی لام اولسه ده جائزدر  
کین کوش وصف ترکیبدر کینه سخی ایلدیچی معناسنه قبض بسطك ضدیدر  
نحو ست سعدك ضدیدر اخترك خاموش لغندن مراد مساعد اولمسی و طبعه ملایم  
و معاونت قیلمسیدر یعنی کندی طالع و ستاره سنه اعتقاد قیلن و نحو ست و سعادت  
کندی اخترندن یلن اول ستاره نك سكا خاموش اولسندن و یوزیکه کولیوب  
و مساعده قلیوب سكا هانت قیلسندن وانك نحسندن و منبسط اولیوب و منقبض  
اولسندن و سكا کین ایتکه سخی ایلسندن محکم اینجنورسن و متالم اولورسن و بویه  
دیر سنكه نیچون عیش و طرب زهره سی رقص و حر کنده اولیه و دولت و سعادت  
بهره سی نیچون بکاکلیه و بی شاد و خندان قلیه اگر عاقل ایسك زنه ار اول زهره  
طربك سعدی اوزره و دخی انك رقص و حر کندن حاصل اولان سعد اوزره  
توقف ایتکه که انك سنك یوزیکه کولسی معبده سكا ضرر و سكا مساعد اولمسی  
فی الحقیقه سكا عین زیاندر که سن انك مضاحکه سنه و عیش و طرب نه مشغول  
اولدقچه اطلس عمر کدن هر کون بر پاره ضایع اولقده در \* مثنوی \* اخترت  
کو ینکه کرافزون کنم \* لاغ راپس کلیت مغبون کنم) اخترك سکا دیر که اگر لاغی  
افزون ایلیم پس سنی کلی مغبون ایلیم بو خطاب درزی حکایه سنی ایراد ایتکه  
قاضی طرفنده صوفیه اولسه ده جائزدر و دخی طالعیم بکام مساعده قیلن و دنیا  
بکام همیشه کشاده رواولر و یوزیکه و کوزیکه کولز دین کسه لره هم اولق جائزدر



پس طالعهم بکامساعد اولز ولاغ واطیفه قیلر تاکم بودنیاده خندان اولیدم و ذوق  
وسرور ابله استراحت قیلیدم دین کسبه طالعی دخی دراکر بن سکا کشاده روا اولسم  
ولاغ واطیفه بی زیاده قیلسم پس سنی کلینه مغبون ایلرم اول جهندن که سن  
بنیم یوزه کلدوکه مقنون اولور سن و بنم لاغی کرچک صانور سن واکا اشتغال  
قیلور سن پس اطاس عمر کدن سن بوغفات ایچره عبش وطر به مشغول ایکن نیجه  
پاره ضایع اولور پس سکا بولاغدن کلی ضرر و زبان کلور \* مشوی \*  
تومین قلابی این اختران \* عشق خود بر قلب زین ای مهان ) سن اختر  
قلا بلغنی کورمه کنیدی عشق کی ای خور وحقیر زنک قلبی اوزره کورا خسترک  
قلا بلغدن ظاهر احو به اولان زنلر و نفسانی اولان شهوتلر لاغ ایلسمی و مساعد  
قیلسمی اولور نه کم بوسرخده شهوات زنان مضاحک کفتن این دنیا ست  
دیو بو معنایی مؤید و تحقیق و تصریح بیور مشلردر مهان ضم میله خور وحقیر  
معنا سده در مصرع ثانیه اولان زدن مراد عورت و زنک قلبی زدر بونده معما  
طریق اوزره نز تحریف اولوب تراولور پس قلب زدن مراد طریق معما  
قاعده تحریف اوزره زدر بونی محقق بل معما علمه عالم اوللر بیلورلر که قلب کله  
و تحریف انلرک قاعده سندندر و بوحله مناسب اولان معنی تحقیق بودر که سباق  
و سیاق کلام دلالت و شهادت ایلر نه کم بو بینده مناسبله بومثلی بیور مشلر بومثله  
بو معنایی مؤید اولور ( بیت ) در لواطه می فتنداز قحط زن \* فاعل و مفعول  
رسوای زمن \* دیو بو بینله تصریح ایتشلردر اگر سوال اوانسه که حضرت  
مولانا قدس الله سره الاعلی مصرع ثانیه معما اختیار ایتکلرندن و مفعولی  
قلب زن ایلر تعیر قیلکلرندن نکته ندر نکته کلاملرنی دخی اول فعله دلالت ایلین  
اسمدن تبعید ایلک و دخی انی مستور قیلغه و کنایتله سوبلکه تعایم قیلقدردر و اگر  
سویلمسمی برای مصلحت واجب و لازم کلور سه غیر یارلسا نندن انی تعیر ایلکدر  
نه کم بومثله اول زنلر طائفه سندن برینک لسانندن نقل قیلشلردر و بوراده  
شارحلرک بو بینته ویرد کلری معنی شفای صدر دن دور و بوحله مناسب اولمقدن  
مهجورد نه کم جان عالم مر حوم قلب زدن مراد نحو ست ایلر تأثیر ایلدن کو کبدر  
دیمشدر غیری سن بو که کوره قیاس ایلر پس توضیح معنی و تفسیر فحوی بوبله  
دیمک اولور که ای صوفی سن بواخترلر و محبوبه اولان زنلر و نفسیه خوشکلن  
قتلرله قلابلق ایدوب خلقی الدانلری کورمه و انلرک بو گونه تزویرنه بقمه بوندن  
دخی بدتر و قبیحتر و خور وحقیر تر اوزره کنیدی عشق کی کورنی الحقیقه حق تعالی  
بود کاوز نلر خلق ایتش ایکن و شهوات نفسانیه نک اجرا اولمنسته محل و محرت  
انلروار ایکن انلری قویوب ار که که میل و محبت ایلک عقلیدن و شرعدن قتی دور

و عمری بوز نلرک لاغنده خرج و صرف ایلیدن نلرک عشقهنده و لاغنده خرج  
و صرف ایلین کسه دندن و رحت رجاندن دخی زیاده بعد و مهجوردن \* مشوی \*  
ان یکی مشدیره سوی دکان \* پیش ره رابسته دید او از زنان \* پای اومی سوخت  
از تعجیل و راه \* بسته از جوق زنان همچو ماه \* رویک زن کرد و کفت ای  
مستهان \* هی چه بسیاریدای دختر چکان ) مثلاً اول بر کسه یولده دکان  
جانبه کنیدی و کنیدی کار کاھی سخته عزیمت ایتدی یولک او کنی اول کسه  
زنلردن بغلش کوردی اول اهل دکانک پایی تعجیلدن یاندی و یولی ایلر ماه  
کی اولان زنلردن بغلشدی تعجیلدن اول مر دک اباغی بانمسی زیاده سرعتله  
یورومسندن و حرکت ایلسندن نکایت اولور نه کم بر کسه زیاده سرعتله یوروسه  
بر زماند نصکره انک طبانلری قزرواود کی یاز پس پای اومی سوخت دیملری زیاده  
کر میله و حرارتله تعجیل ایدوب یورومکدن عبارت اولور یعنی اول مر دزیاده  
عجله دن کر میله یور یوب کلوردی بومر تبیه ده که ابافلری آتش اوزره ایدی  
کور دیکه یولی ماه کی زنلردن طوئش و نسا طائفه سنک کثرتندن دکان یولی  
بسته اولش پس اول اهل دکان یوزونی بر نه ایلدی واکا بوبله دیو سوبلیدی که  
ای خور و مستهان ای دختر جکلر نه چوقفسن دختر چده چه لفظی ادات تصغیر  
و کان لفظی ادات جمدن مستهان خور وحقیر قلنش دیمکدر چونکم اول اهل  
دکان اول نسواندن بر بنه جله سنی صراحه و کایه تحقیر ایتکلر خور وحقیر  
اولان دختر جکلر نه چوق سکزدیو خطاب ایلسمی اول مخاطبه اولان زن اول اهل  
دکانک تحقیر و تصغیر ایلر کندولر خطاب ایلدیکنندن انک زن قسمنه مائل اولمدیغنی  
ونسوانله معاشرت و انلر میل و محبت قیلد یعنی یلوب اکا بو گونه تو بیخ و تقریب  
ایدوب دیدی \* مشوی \* رویدو کردان زن و کفت ای امین \* هیچ بسیاری  
ما منکر مین \* بین که باب بسیاری مادر بساط \* تنک می اید شمار اید بساط \* در لواطه  
می فتنداز قحط زن \* فاعل و مفعول رسوای زمن ) اول زن اهل دکانه  
توجه ایتدی واکا خطاب و غلامپاره اوللر نه بر بض و تو بیخ ایتکلر دیدی ای  
امین هیچ بزم چوقلغمزه باقه و کثرتی کورمه اول زنک اکا امین دیمسی زنادن  
امین اولدیغنی کنایت اولور یعنی ای زنادن امین اولان کسه بزم چوقلغمزی  
کورمه و وفرتمز و کثرتی نظر ابر کورمه بونی قوطور سونانی کور که بزم چوقلغمزه  
بیلر بساط زمینده سزه بزمه اید بساط ایلک تنک کلور یعنی سن بزم وفرت و کثرتی  
کور رسن بونی قوطور سونانی کور که بزم بوقدر و فرتمز و کثرتی و ارایکن و حق  
تعالی حضر تلی بزی رجال ایچون خلق ایلش و انلری بزم ایلر معما لیه قیاسون  
دیو زدن برنی تحت نکاحنه السون و کند بسنی ز ناولواطه دن حافظ و صاین اولسون



دیو امر ایلمش و حضرت رسول دخی تئانکوا تئاسلوا دیوسو یلمش ایکن بو بساط  
زمینه بزمه معاشرت و انبساط قلیق سزه تئک کلور و بزم بوقدر کترنمز و ازا یکن  
بزدن بریسنی اول حین ده کورمبوب و بزم چوقلمغه نظر ایر کورمبوب حق  
آعالی حضرتلری بزم ایچون بوقدر نسوان خلق انلشد که یولرده و بازارلرده  
انلرک وفرت و کترنندن کچلمز انلردن بری کندی نفسنی ز ناولوا طه دن صیانت  
قیلی ایچون تحت نکاحه آلهیم و تزوج قیلیم دیوبوب کویا فحطزن اولدیغندن  
لواطیه دوشرسن فاعل و مفعول رسوای زمن اولورل و فاعلک و مفعولک مفعول  
اولوب رحمت حقن محروم قالورسن فاعلک مفعول اولدیغنه ( لعن الله من عمل  
عمل قوم لوط ) حدیثی دلالت ایدر و مفعولک دخی ملعون اولدیغنه ( لعن الله  
المخثین من الرجال و المترجلات من النساء ) حدیث شریفی دلالت ایلر و راه البخاری  
و ابوداود و الترمذی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما چونک قاضی صوفی به  
مقدما چونک نولیدی بوجهان برقرار اولیدی و بونک عیش و نوشی و نعمت و لذاتی  
بایدار قالیدی و بونک بهاری قیشدن و نوشی نیشدن بری اولیدی نه اولوردی  
و خالق جهان بونی تبدلاتدن و تغیراتدن مصون قیلسه و بودنیانک اهلی خوفلردن  
و اقلردن مأمون اولسه انک کمال لطفنه نقصان کلوردی دیوسو بیلدی و قاضی  
افتدین بونک سرنی و کشفنی سوال ایلدی قاضی افتدی دخی اکا اولابس تهی  
روصوفیسن و درونک خالی کویا برکاف کوفیسن دیو تو بیخ ایلد کد نصکره  
خیاط حکایه سنی مناسبتله کتوروب انک سؤالنه کوره جواب و برک قالمش ایلدی  
شمدی اکا جواب و یرمک اوزره بو ییلتلری ایراد ایدوب بیوررل ﴿ منوی ﴾  
تومین ابن واقعات روزگار \* کرفک میکردد ایچاناکوار \* تومین نخشیر روزی  
و معاش \* تومین ابن فحط و خوف و ارتعاش \* بین که با این جله تلخیصهای او  
\* مرده او یسد و ناپروای ( او چونک قاضی افتدی صوفیسنک بهوده اولان  
سؤالی دکلدی و نولیدی بوروزده ناکوار واقعه ل اولیدی و جهان برقرار ثابت  
اولیدی دیدیکی سوزلری استماع ایلدی اکا جواب و یروب بو کونه سوبلدیکه ای صوفی  
سن روزگارک بو واقعاتنی کورمه که فلکدن بونده ناکوار اولور یعنی ای صوفی سن  
روزگارک بویله اولان واقعه زنی و عیش و راحت و نوش و نعمته نقصان و زوال ایر کورن  
حادثه لری کورمه که فلکدن بودنیاه کلور و بونده ناکوار اولور و هضم اولوب  
خلق اندن نفرت قبلور ای صوفی سن روزی و معاشک بی لب اولسنی و ناقص و دون  
اولسنی کورمه و سن بو خط ارزاقی و خوفی و ارتعاشی کورمه نخشیر ضم خاء معجه  
ایله اولان خشاره دندر که خشاره حقیر و دون اولان شینه و بی لب اولان شیره  
دخی دیرل بونده حقارت و قلت و بی حقیقت معساری مراد اولور یعنی ای صوفی

سن رزقک و معاشک دون و حقیر اولدیغنی و بی حقیقت و بی ثبات اولدیغنی کورمه  
سن بو خط و غلابی دخی خط و غلابدن و فقر و فاقه دن خوف ایلکی و خوف  
خطر دن مر تمش اولغنی و لرزه قیلغنی هم کورمه قوطور سون بونی کور که اول  
روزگارک بوجه تلخیصلر بیلله و بوجهان غدارک بوقدر بلا و مصیبتلری و محنت  
و آفتلر بیلله انک مرده سی و انک ناپروای سن ناپروا قایر مقسز دیمکدر یعنی ای  
صوفی سن دیرسنکه نولیدی بوجهانک تلخیصی اولیدی و بوروزگار ده محتس لر  
و آفتلر ظهور قیلیدی و بونک نعمت و راحت زوال قیلیدی بویله دیمک جهان  
شوقدیر اوزره اولیدی اکامل و محبت قلیق و بی پروا عاشق اولق لایق اولوردی  
دیمکی اشعار ایلر اما سنی و سنک مشربکده اولان کسه لری کور جهانک بوقدر  
تلخیصلر بیلله و محتس لری و آفتلر بیلله انک بوصفنه لرنی قایر مقسز عاشق اولمی سن  
پس جهانک بویله تلخیصلری و محتس لری حکمت اوزره اولور و چوق عاقل روزگارک  
بو اوضاع ناهمواری کوروب اندن نفرت قبلور تا کم محل امن اولان دار حقیقتنه  
و سرای سعادت و وصول بولور ﴿ منوی ﴾ رحمتی دان امتحان تلخرا \*  
نقمتی دان ملک مرو و بلخرا ( تلخه امتحانی بر نعمت ییل ملک مروی و ملک بلخی  
بر نعمت ییل بلخ بر شهرک اسمیدر که اول دارالسلطنه ابدی مروی و دخی بر شهرک  
اسمیدر که اول دخی بر زمان دارالسلطنه ابدی یعنی الله تبارک و تعالی حضرتلری  
بوجهاند، تلخیصکاء امتحان قیلمی و نیجه آفت و محتس لره اتی مختبر اولمی محضا  
رحمتدر سن تلخیصکاء متعلق اولان امتحانی بر نوع رحمت ییل که اول دنیاده تلخیصکاء  
و محنت سبب عیش آخرت اولور و ملک مرو و ملک بلخه مالک اولغنی و بوملکتلرده  
پادشاهاق قیاقی و عیش و نوشه مشغول اولغنی حق جانبدن سن بر نعمت ییلکه  
( اللهم لا عیش الا عیش الآخرة ) حدیثک حسبجه عیش دکلدر الا عیش  
آخرتدر و بو عیش دنیا صورتا عیش و معنیه نقمت و نکبتدر انکچون انبیا و اولیا  
بونک دوات و عزتدن قاچا شلر و بو که میل و محبت ایلکدن کچمه شلردر ﴿ منوی ﴾  
آن براهیم از تلف نکر بخت و ماد \* آن براهیم از شرف بکر بخت و راند \*  
آن نسوزدای بسوزد ای عجب \* نعل مه کوسست در راه طب ( انبیای عظامدن  
او حضرت ابراهیم علیه السلام تلفدن قاچدی و قالدی و اولیای کرامدن بو ابراهیم  
شرفدن قاچدی و سوردی اول یانز و بو ابراهیم باز ای عجب راه طلبده نعل مه کوس  
وارد اولدی ابراهیمدن مراد انبیای عظامدن اولان حضرت ابراهیم خلیل  
الرحمن در که اول حضرت وجودیک نار صور بده یا نه سندن و تلف اولمه سندن  
قاچدی پس اولوب قالدی و نار صوری اکا بردوسلام اولدی اول حضرت نار  
ایچره کل و کلزار ذوقنی بولدی و یا نبوب راحت بولدی و مصرع آئیده اولان



ابراهیم بن مراد اولیای کرآمدن اولان ابراهیم بن ادهم حضرت تری بدر که شرف  
دنیو بدن و کلزار صور بدن قاجدی و نار عشقی و محبت طرفه اسب همتی سوردی  
و آتش عشق خدایه دوشدی ای عجب غرابت بونده در که انبیای عظامدن اولان  
حضرت خلیلی آتش ایچره القسا ایندیلر اول یانمدی و بواولای کرآمدن اولان  
ابراهیم بن ادهم حضرت تری شرف دنیادن قاجوب آتش عشق خدایه سوروب  
کندیسنی القابلدی مع هذا یاندى و فقر و فاقه ایله کوبندی وفانی اولدی بونک  
سرو حکمتی بودر که طریق طلبده نعل معکوس وارد بر یعنی حق تعالی حضرت تری بونک  
طلبی یولی و تیره واحده اوزره مطرده دکا بدر بلکه بعضی شرفدن قاجر و نار  
عشقه دوشر نار عشق آنی یاقوب یاندروب وجود مجاز بدن پکوروب بی وجود  
وفانی ایله و بعضی دخی تلفدن قاجوب بی باک کنیدیسنی دست دوسته تسلیم ایله  
پس آتش آنی یاقوب سلامت بواور و نیچه شرف و عزتله دخی دنیوی و اخروی  
و صوری و معنوی و اصل اولور مثلا انبیای عظامدن حضرت خلیل علیه السلام  
کبی که اول تلفدن قاجدی و نارانی یاقدی و نارادن چیقوب نیچه زمان باقی قالدی  
و دنیوی و اخروی و نیچه شرفله واصل اولدی و اولیای کرآمدن دخی بو مشرب  
و سیرت اوزره و لیلر قتی چوقدر بونلرهم آتش عشقه القا اولدقدده الله اذنیله آتش  
محبت و نار فقر و محبت بونلرهم و سلام اولور و بونلر آتش محبت و نار محبت ورطه سندن  
چقوب فنا مرتبه سندن قورتلوب بقای الهیه ایله باقی اولور و دنیوی و اخر وی  
و نیچه شرفله و ترقیلر بواور و بونلر دنیانک شرفدن بو مرتبه ده قاجزل زیر  
دنیانک شرف و عزتی بونلری یاقز و ضرر دخی و یرمز اما اولیادن برکوه دخی  
وارد که انلر ابراهیم بن ادهم حضرت تری بونک مشرب بنده درل انلر بود نیانک شرف  
و ترفندن قاجر و نار عشقه سوروب کنیدیسنی القسا ایدر و آتش عشق بونلری  
یاقوب و یاندروب بی وجود وفانی ایله بعد القسا بونلر صحوه کلزل و بوطالده شرف  
و ترف صاحبی اولمز و ارشاد و دعوتله نقید قیلزل الحاصل حق تعالی حضرت تری بونک  
طلبی بولنده معکوس نعل وارد برینی کوررسن فنا و تلفه قرشو کیدر تلف اولیوب  
شرف و ترف بولور و برینی دخی کوررسن شرف و ترف صور بدن قاجوب صورنا  
محو و تلف اولور و معینده نیچه شرف و ترف بولور پس راه طلبده نعلهای  
معکوس اولور فافهم

باز مکرر کردن صوفی سؤال را

منوی گفت صوفی قادرست آن مستعان \* که کند سودای مازانی  
زبان \* آنکه آتش را کند و شجر \* هم تواند کرد این را بی ضرر \* آنکه

کل آرد برون از عین خار \* هم تواند کرد این دی را بهسار \* پس صوفی تکرار  
سؤاله شروع ایدوب قاضی افندی به دیدی ای افندی اول مستعان حضرت تری  
قادر در که اورحیم و رحمان بزم سودا رزم سودمزی بی زیان ایلیه اول خدای  
متعال که اتشی کل و شجر ایله هم بود نیانک سودنی بی ضرر ایلیکه قادر در اول قادر  
و غفار اولان پروردگار که کلی عین خاردن طشره کتور و زمین خواردن نیچه  
ازهار و لاله زار بتور هم بوقبشی بهار ایلیکه قادر و خارق عاده نیچه شیلری  
اظهار ایلیکه ماهر در بزم سودمزی حق تعالی حضرت تری بونک کمال قدرتمند در  
قدرت حقه هیچ بر محال بو قدر هر نه بی استسه حق تعالی انی اشک که قادر در  
منوی \* آنکه زوهر سر و آزادی کند \* قادرست ارغصه راشادی  
کند \* آنکه شد موجود از وی هر عدم \* کردار دبا قش اورا چه کم \* اول الله که  
اندن هر سر و آزاده لک حاصل ایله آزادی کند آزادی حاصل کند تقدیرنده  
اولور قادر در اگر غصه بی شادی بک ایلیه سروک ازاده لکندن هر ادخرا ندن ازاد اولسی  
و همیشه سبر اولسی اولور یعنی اول خدا که اندن هر سر و خزان اولقدن ورنکی  
صولقدن ازاده لک حاصل ایله اول پادشاه اعظم قادر در که عین غصه بی سرور  
و شادی بک ایلیه اول الله که هر عدم اندن موجود اولدی اگر اول عدم موجود اولقدن  
صکره آنی باقی طوئسه اکاله نقصان خود بونده حق تعالی حضرت تری بونک شان  
شریفه اصلانقصان بو قدر بر شئی عالم عدمدن وجوده کنورن خدا اول شئی  
دایم و باقی طوئسه و آنی موت و فنادن مصون اتسه عجب دکدر بو خصوصده  
خود نصوص کثیره وارد رجله دن بری ( انما امره اذا اراد شیئان یقول له کن  
فیکون ) بیورمی و دخی فعال لما یرید و دخی بفعل الله مایشاء و بحکم ما یرید  
بیورمی و دخی ( اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق  
مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم ) بیورم سیدر ( فقیه واحد اشد علی الشیطان من  
الف عابد ) حدیث شریفنک شرحنده کتب لقط المرجان فی اسم الله الحان اسمیه  
مسمی اولان نگاده قاضی بدرالدین بویه یازمشدر که شیطان عالم ایله بایدک مابین  
فرق و تمیز قیلقدن اوتری برکون بر عابده کلوب دیمشکه حق سبحانه و تعالی  
حضرت تری بویدی قات کوکری ویدی قات برلری بو قدر طاغیر و شجر و حجر  
و مدر و بحر و فطر یله و الحاصل بوجه اجرام و اجسامی شو و سخته بر طاق  
بمرطه سنک ایچنه صغدرهغه قادر میدر که اول طاق بمرطه سی ینه همان بونک  
اولیوب حد ذاتنده اولدیغی کبی بر جریده اوله و کذلک بویدی قات کوکری ویدی  
قات برلهم کوچک اولیوب حال حد ذاتنده نیچه و اسع با پهنا ایسه حالی اوزره  
طوره و حق تعالی بو قدر اجسام و اسعه و اجرام عالیه بر کوچک طاق بمرطه سنه



صغیره بویکا حق تعالی قادر بر سزنی دیدی عابد دوشنوب دیدی اگر  
 بر طه بویک و آسمان وزمین کوچک اولسه قابلدن اما بویکی ضدینی جمع ایلک  
 نیجه ممکندر بن بویکا اینانم دیدی بر طه دخی بوسه نیله بی بویله سؤال ایلدی  
 اول دخی بعینه بومکن دکلدر محالدر دیوجواب و بر دی الحاصل بیک دانه مابده دل  
 بویکونه سؤال ایلدی جله سی بومکن دکلدر محالدر محالی ایسه نیجه تصدیق و اعتقاد  
 ایدلم دیوجواب و بر دیل صکره بر طه کاسدی و اکادخی بویکونه سؤال قیلدی  
 و دیدیکه ای عالم سنک خلاق جهانه اعتقاد و ایمانک نیجه در بوزمین و آسمانی بوندر  
 عظم شانله بر کوچک بر طه ایچره صغیر مغه قادر میدر اول عالم جواب و بر و  
 دیدیکه بر بر طه ندر حق تعالی حضرتلری جمیع آسمان وزمین بوسه نیله بیله  
 بر خردل دانه سنک ایچنه صغیر مغه قادر در که اول خردل دانه سی اصل کندی  
 ذاتنده صورتا بویک اولیه اول حینده شیطان کند یسنه دیدیکه های های بیک  
 دانه عابدی اضلال ایلک بر طالی اضلال ایلکدن هر وجهله اسهل و بر عالم بکایک  
 مابدن اشد واقوی در دیدی ایض حق تعالی حضرتلری بیک قدرته اصلا  
 بر محال بوقدر **﴿ مشوی ﴾** آنکه نزار جان دهد ناسی شود \* کر نبراند  
 ز بانسی شود \* خود چه باشد کر بخشد آن جواد \* بنده را مقصود جان بی  
 اجتهاد ( اول خدا که خانی اولان بدنه جان و بر تا کم اول بدنی اولور و حرکت  
 قیور اگر اول بدنی اولدر هنر ایسه اکاچن زبان اولور یعنی بر تن بی روحه جان  
 و بر و تا آنی بوی مرتبه زنده و حیات قدرته و علم و ارادته فرخنده قیلان پادشاه  
 اول بدنی اولدر مسه و اکا اصلا نقصان و زوال و غصه و ملال کنور مسه اکا بوندن  
 چن زبان اولور و انک قدرته نه نقصان کاور خودنه اوله اگر اول جواد مطلق  
 بخش ایلله بنده بی اجتهاد مقصود جانی یعنی بر بنده زمان باو غدن موده دل  
 اصلا سی و اجتهاد قیاسه و طاعت و عبادته مشغول اولسه بلکه همان ذوق  
 و راحت و صحت و نعمت ایچره آسوده اولوب بی الم و اضطراب زند کانیلک قلیسه  
 و هیچ اولسه و آخرنده بوله جخی جنتی و قرب حق بود نیاده بوجسد عنصریده  
 بولسه و او اورسده نثم اولور کی فی الحال اولسه و فوری جنته دخول قلیسه و قرب  
 حقه و اصل اولسه حق تعالی و هاب مطلقدر انک موهبت و عطاسنده علت و غرض  
 بوقدر اگر بر قوائسه مقصود جانی بی کافت و بی اجتهاد محضاکر مندن بخش  
 ایاسه نه اولور و انک شانته نه نقصان کاوردی **﴿ مشوی ﴾** دوردارد از  
 ضعیف ن در کین \* مکر نفس و فتنه دیولهین ( خودنه اوله ضعیف لردن کینده  
 اولان نفسک مکرنی و دیواعتیک فتنه سنی دور طوته بومعلومدر که حق تعالی و خلاق  
 الانسان ضعیفا بیوردی پس کینده اولان نفسک مکرنی و شیطان لعینک فتنه سنی

ضعیف اولان انساندن بعید طوته و ضعیف اولان انسانی بویک شروفسادندن  
 امین اتسه و انسانی بنده مقصود جاننده بویکله اجتهاد ایلک سز و اصل اتسه اول کریم  
 و جوادک لطف و کر مئنه نه نقصان کاوردی دیدی و بویکونه سؤال ایلدی صوفینک  
 بویکونه سی حق تعالی بیک قدرت و ارادته کوره اولدیخی تقدیر چه هب برنده در که  
 حق تعالی قادر مطلقدر که اصلا انک قدرته نسبتله بر محال شی بوقدر که هر نه بی  
 مراد ایاسه آنی ایشلمکه قادر در اما بویکونه سؤالر من وجه حکمتدن خالیدر ز را  
 حق تعالی بیک قدرتی ارادته تابعدر و ارادتی دخی علمته تابعدر و اول الله علیم  
 و حکیمدر و علیم و حکیم اولان مراد ایلز الا کندی علمک مقتضاسنی پس هر نه  
 مراد ایلر سه و هر نه کاری ایشلر سه عین حکمت اوزره ایشلر اگر چه صوفینک  
 بودید کاری محلاتی ایشلمکه قادر در اما کندی حکمتنه بخالف اولدقد نصکره  
 انی مراد ایلر و هم ایشلر بلکه حق تعالی مراد ایلدیکی حالا بویکونه هر نه نیک  
 اوزرینه قائم اولدیه و هر نیجه ظهوره کلدیه همان اولدر پس عالم اولدر که  
 نوایدی بویکاربود نیاده شو بله اولیدی دیمز بلکه هر بر کار که موجود اولمشدر  
 و ظهوره کاشدر عبث و باطل دکلدر کما قال ابن الفارض بیت ( فلا عبث و الخلق  
 لم یخافوا سدی \* و ان لم تکن افعالهم بالسدیده ) و کما قال ابو مدینی بیت ( لا تنکر  
 الباطل فی طوره \* فانه بهض ظهوراته ) پس عالم اولان هر شیک نیچون مخلوق  
 اولدیفنی و نه دن اوزری ظهوره کلدیکی بیکه سعی قیور و بیلد کد نصکره دخی  
 سائل اوللرک مشکافی حل ایلله نه کم حقایق اشباه عالم اولان قاضی صوفینک  
 مشکلاتنی حل ایلکه شروع ایدوب بویکونه شافی جواب و بر دی

﴿ جواب دادن قاضی صوفی را ﴾

**﴿ مشوی ﴾** گفت قاضی کر نبودی امر مر \* و نبودی خوب وزشت و سنک و در  
 \* و نبودی نفس و شیطن و هوا \* و نبودی زخم و چالیش و وضا \* پس بیچده نام  
 و لقب خوانندی ملک \* بندکان خویش را ای منهنک ( قاضی صوفی به جواب  
 و بر و بدی اگر آجی امر اولمیدی یعنی حق تعالی بیک کندی قوللری اوزره تلخ  
 اولان امری و مشقتاو و زحمتاو اولان تکلیفی اولمیدی حتی انک قوللری امر و نهی  
 قیدندن ازاد اوله لردی و دخی خوب وزشت و سنک و در اولمیدی یعنی انسان  
 اوزره خوب وزشت اولان حال و خصال و حجر کی غلظتله و شدتله و در کی لطیف  
 حالتله اولمیدی یا خود انسان ایچره خوب وزشت کسه ل کی غلیظ و در کی  
 لطیف کسه ل اولمیدی و دخی نفس غرار و شیطان غدار و هوای مکار اولمیدی  
 و دخی زخم و چالیش و وضا اولمیدی و غاچنکه و چالیش نزاع و جدله دیرل یعنی  
 انسانک جسمنه بر زخم اولمیدی و رانسان بر آخر انسانله نزاع و جدال و جنگ



وقتل قلییدی ملک مقدر کنیدی بنده لاری ای منهتک نه نام ولقب الیه او قوردی  
منهتک پرده سی بر تلش دیمکدر یعنی ای پرده سی بر تلش و حجابدن قورتلش صوفی  
اگر بو ذکر اولان صفتلر و حاللر اولیدی حق تعالی حضرتلری کنیدی بنده لاری نه  
نه نام او قوردی و نه لقبه انلری کنیدی به او قوردی \* مثنوی \* چون بکفتی  
ای صبور وای حلیم \* چون بکفتی ای شجاع وای حکیم \* صابرین وصادقین  
و منفقین \* چون بدی بی رهن و دیولمین (اگر تکالیف شاقه و محنت و مصیبت  
اولیدی و بعض بنده لاری حق تعالی نیکه ای بنده صبور دیردی و دخی اگر بعض عاقل  
کسه لردن ناهموار صفتلر و طبعه مخالف کارلر و نفسک حظ ایلدیکی کردارلر ظهوره  
کله و اول عاقل دخی انک اوضاع ناهموار نه تحمل قلسه و بردبار اولسه اکا حق  
تعالی نیکه ای حلیم دیردی نه کم حضرت ابراهیم علیه السلام حقنده (ان ابراهیم  
لاواه حلیم) دیدی اگر بین الناس حق تعالی بوجنک وجدالی و حرب و قتالی  
خلق ایلیدی وایکی خصم بری بر لیه محاربه و مقاتله قلییدی و بعض کسه ل  
بوجه نیکه ایچنده شجاع و دلور اولیدی نیکه ای شجاع دیریدی و بوجنک ایچنده  
بر نیکه کسه لملارنی و عملرینی اتقان قلسه ل و فعلده و قولده اصابت ایلسه لردی حق  
تعالی حضرتلری نیکه ای حکیم دیردی حکیم عملی و علمی محکم ایلین و قولده  
و فعلده اصابت قیلان عاقله دیرلر صابرین و صادقین و منفقین رهنسز و دیولمین  
سز نیکه اولوردی اگر رهن اولسه و دیولمین اضلال و اغوا قلسه صابرلرک  
صبری و صادقلرک صدق و منفقلرک انفاق ثابت اولمز و ظهور بولمزدی زیر اصبارک  
صبری و صادق صدق و منفق انفاق رهنله و دیولمین ایله ثابت و متحقق اولور  
نه کم حق تبارک و تعالی کلام مجیدده (الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین  
و المستغفرین بالاسحار) دیوکنندیک صابر و صادق و قانت و منفق و سحرلده  
مستغفر اولان قوللرینی مدح قیور اگر رهن نفس و ابلیس خبیث اولیدی بولر  
بومدحه لایق اولمزدی \* مثنوی \* رستم و جزه و منخت یک بدی \* علم و حکمت  
باطل و مندنک بدی \* علم و حکمت بهر راهی رهست \* چون همده باشدان  
حکمت تهیست (اگر چالش و وفا اولیدی رستم و جزه و منخت بر اولوردی رستم  
و جزه دن مراد بونده شجاع و دلور اولان کسه لردر یعنی بوجراب و قتالک مخلوق  
اولمسنده حکمت بودر که بو واسطه ایله شجاع اوللر جان القلب اوللردن و مردلر  
منخت طبیعت اوللردن ممتاز اولورلر و تعین بولورلر اگر بوجراب و قتال اولمسیدی  
دلیر و دلور اوللر جان و منخت اوللرله برابر اولورلردی و علم و حکمت باطل و مندنک  
اولوردی مندنک متلاشی یعنی حق تعالی نیکه علمی و حکمتی باطل و متلاشی اولق

لازم کلوردی بو خود بویه دکلدر بلکه الله تعالی حضرتلری علم و حکیم درو علم  
و حکیم ایلر هر شئی حکمت اوزره قیلر علم و حکمت بری رهنک راهندن اوتیردیر  
و یا خود معنی بی راهلغک راهندن اوتیردیر دیمک اوله و بوتقدیر چه بامصدریه اولور  
چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت تهیدر و بعض نسخه ده راهله بی رهی  
مایمسنده و او عاطفه واقع اولمشدیر بوتقدیر اوزره معنی علم و حکمت راهدن و بی  
راهلکدن اوتیردیر چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت تهیدر علم حقایق اشیایی  
مع اوصافها و لوازمها بیلکدر و حکمت حقایق اشیایی مع اوصافها و لوازمها  
بیلک و هر شئی حقیقتک اقتضا ایلدیکنه کوره عمل قلمقدر پس علم الهی بعض کسه نیک  
حقیقتی مظهر هدایت و بعضیسنک حقیقتی مظهر ضلالت اولمده مسند ایلدی  
پس حکمتله بولرک حقیقتلرینک اقتضا ایلدیکی اوزره بولرلی فعله کنوردی  
و ظهور مرتبه سنه بتوردی پس علم و حکمت بی راهلغک راهندن اوتیری اولدی  
اگر اصلنده دوکلی طریق بر اولمسی وجه اهل طرق مختلف اولوب طریق  
هدایت اوزره اتفاق و اتحاد قلییدی اول حکمت اولمزدی بلکه حکمتدن خالی  
اولوردی انکی چونکه حکمت حقایق اشیایه عالم اولق و اول حقایقک اقتضا  
ایلدیکنه کوره عمل قلمقدر پس دوکلی طرق مختلفه اگر فرضی طریق واحد  
اولسه وجهه خلائق مختلف اولوب بر صفت و بر حالت اوزره اتفاق و اتحاد قیلسه  
علم و حکمتدن خالی و باطل اولق لازم کلوردی انکی چونکه بعض کسه نیک حقیقتی  
هدایت اقتضا ایتمک و بعضیسنک دخی ضلالت اقتضا ایتمک و بعضیسنک دخی  
اهل نور اولمخی و بعضیسنک دخی اهل نار اولمخی اقتضا ایتمک لازم کلوردی  
پس انظام عالمه خلل کلوردی و بواسیایک بویه اولمسی اقتضا ایلر چونکم بواسیایک  
بویه اولمسی حکمتدن خالی و تهی اولمه کر کدر که قلبی اعتراضدن بری ایلوب  
نولیدی شو شویله اولیدی و یا خود بو بویه اولیدی دیمه سن که زیر اصحاب  
سلوک و مشایخ صوفیه طریقنده اوللره بوسوء ادبدر و عظیم ضرر و پر رنه کم  
مولانا جامی قدس الله سره نفحات الانس سید احمد رفای رضی الله عنه  
حضرتلرینک منقبه سنده بویه دیر که شیخ ابوالحسن علی که شیخ احمد رفای  
رضی الله عنه خواهر زاده سیدر بویه نقل ایلر که بر کون شیخ احمد رفای  
رضی الله عنه حضرتلرینک خلوتخانه سی قیوسنده اوتورمش ایدمکه انک او کنده  
بر کسه نیک آوازی اشدتم چونکم نظر ایلدم کوردمکه انک او کنده بر کسه  
اوتورمش هرگز اول کسه بی بن اول زمانه دک کورمش ایدم بر ساعت مقداری  
بری بر یله وافر سوز و بشدیلر پس اول شخص بعد زمان خلوتخانه نک بر روزنه سنندن  
چیقدی و برق خاطف کی هوا جانمسه پرواز ایدوب کنیدی پس شیخ احمد



حضرت تریك او كنه كادم و ديدم كه باشيخ بو كسه كيدير شيخ احمد حضرت تری  
بكاديديكه سن اول كسه بي كوردكي بن ديدمكه نعم كوردم پس شيخ احمد حضرت تری  
بكاديديكه اول كسه رجا ار به دن بر عز زدر كه حق تعالى آني درياي محيط  
اوزره موكل قتلش و در بارانك تحت تصرفه كشد اما اوچ كوندركه كندی  
مرتبه سندن برزات واسطه سيله دوشمش و جدا اولمش در بن شيخ احمد حضرت تری نه  
ديدمكه باعزیزی و باسیدی اول عزیزك كندی مرتبه سندن دورو مهجور اولسته  
سبب ندر شيخ حضرت تری بكاديديكه اول عزیز جزیره لردن رخالی جزیره ده توطن  
قباحش و مقام طوئش در حكمت اللهك اول خالی جزیره ده اوچ كوندركه كچه علی  
النوال یغمور یاغدی و اول عزیزك خاطرینه بو كاديكه نوایدی بو یغموری حق  
تعالی حضرت تری معمر اولان دیار لره یاغدریدی خاطر نه بو خاطر خطور ایلدی  
سببیه كندی مرتبه سندن دورو مهجور اولدی و بن شيخ احمد حضرت تری نه  
ديدمكه باسیدی بو حال دن اول كسیه خبر و یرد كی شيخ بكاديديكه اندن استیحا  
ایدوب اكاسن مرتبه كدن دوشك دیو خبر و یردم دیدی بن شيخه ديدم نوایدی  
بن اتی كوردم اك خبر و یردم شيخ مصلحتدر امدی كوزیكي يوم دیدی پس  
بن كوزی يومدم كوزی آچدیغم كی كندی بر خالی جزیره ده كوردم بر قاج قدم  
ایلی سیر قیلدم كوردمكه اول عزیز رموضه ده اوتور را كاسلام و یردم سلامی  
الدق نصر كره اك كندی حال دن خبر و یردم فی الحال اول مر دبكایین و یردی  
و دیديكه لطف ایله باشيخ هر نه سكا دیرسم بنم سوزیمی قبول ایله پس بن اكادیدم  
نوله بیور كوره لم اول دخی دیديكه بو بنم ردامی بو غازه طاق و او جونی الیه  
الوب بو اطرافه ندا ایله كه هر كم حكیم مطلق اولان حق تعالىك كارشرفنه  
اعتراض ایله انك سیاستی و حال بودردی بن اك مخالفت ایتموب انك رداسنی بو غازه  
طافدم و بوبله دیوندا ایلد كده هانقدن بر آواز كلدی بوبله كه ای علی اتی  
قوملا نكه آسمان انك حقنه خروشه كلدیلر و زاری قیلدیلر و خدای تعالى اندن  
خشنود و راضی اولدی بن آوازی اشك كده بیهوش اولدم چونكم هوشه  
كادم كندی می شيخ احمدك حضورنده بولدم دیدی و شرح حكمه ده شارح نفی یر كه  
قال بعض السادات اذنبت ذنبا وانا ابكي عليه منذ ستين سنة واجتهدت في العباداة لاجل  
التوبة من ذلك الذنب فقليل له ما هو قال قلت مره لشيء ليه كان كذا وقال بعض المشايخ  
لو فرض جسمي بالمغاريض كان احب الي ان اقول بشي قضاء الله ليه لم يقضه  
مشوي بهران دكان طبع شوره آب \* هر دو عالم رار واداری خراب  
ای صوفی بوش و ره آب اولان دكان طبیعتدن اوزی هرایکی عالمی خراب اولمغی روا  
طوئرسن استفهام اولوب هرایکی عالمك خراب اولمغی روا طوئرمیسن ديكهم

جائز در یعنی بو طبیعت كه بر طوئروصولی و چور اقلی دكان كيدر مجرد بو طوئرو  
صولی و چور اقلی اولان طبیعت دكانك عمارتندن و حظندن اوزی دنیا و آخرت  
خراب اولمغی روا طوئرمیسن كه هر نسته بود نیاده طبیعتك مقتضاسی اوزره اولیدی  
و هر شی طبیعتك استدیكته كوره ظهوره كلدی هم دنیا و هم آخرت خراب اولمغی  
اولیدی انتظام عالم خلل كلدی و بونلر كی دخی نیجه فساد ظاهر اولیدی سن  
بونی خود روا طوئرمیسن دیدی مشوي من همی دایم كه تو پای نه خام  
\* و بن سؤالت هست از بهر عوام ای صوفی بن بیلورمكه سن بو كونه حال لردن  
و مقتضای لردن پاك و صاف یسن خام و ناپاك دكاسن و بوسه و كاك عوامدن اوتیرد  
یعنی قاضی افتدی صوفیك بو كونه استله دن كندیك پاك اولمغی بیلی  
و بو كونه یهوده تمیلار دن اك عوامه تعریض ایلدیكنی و عوامك مراد لری  
شویله در دیو كنیاه قیلدیغی بیلوب دیديكه ای صوفی اهل صفاین تحقیق بیلورمكه  
سن خام و ناپخته صوفیلردن دكاسن و بو كونه عامیانه سؤاللر قلمقندن و اعتراضه  
مشابه سائل اولمقندن پاك و یرسن ولیكن بوسه نك سؤالك عوام كالهوامه  
تعریض قلمقندن و بواسلوب ایله انلره جواب اولمغی طریق اوزره جانب علم و معرفت  
اولمقندن اوتیرد دیدی مشوي جور دوران وهران رنجیه كه هست  
\* سهلتر از بهد حق و غفلتست \* زانكه اینه بكنزندان نكزرد \* دولت ان دارد كه  
جارا كه رد ) جور دوران و هر شول بر نجه كه دنیا ده وارد حق تعالىك  
بمندن و غفلتندن سهلتر در زیر بونلر كچرل و اول كچمزدولتی اول كسه طوتر كه  
جان اكاه ایله یعنی بوفلكك جوری و بودنیك هر بر نجه المیه وارد حق تعالىك  
بمید اولمغی و غافل اولمغی رنجندن سهلتر در و حق تعالىك غافل و بعید اولمغی رنجی  
جمع رنجلردن صعبتر و شدید تر در زیر بوجه دیوی و جسمانی اولان رنجلر كچر  
و اول بعد و غفلت وجهات و كدورت رنجلری كچمبوب انسانیله یله قاور سعادت  
و دولتی اول انسان طوتر كه حق تعالى حضرت تری نه غفلت وجهاتندن پاك اولمش  
بر عالم و اكاه جان ایلتور كمال الله تعالى بوم لا ینفع مال ولا بنون الا فی الله بقلب سلیم

حكایت در تفران كه صبر در رنج كار سهلتر از صبر در فراق یار

مشوي ان بکی زن شوی خود را گفت هی \* ای مروت رایسته  
كرده طی \* هیچ بیمار نمیداری چرا \* تابکی باشم درین خواری چرا \* مثلاً اول  
برخاتون كندی ارینه دیدی هی ارای مروتی بالكلیه طی ایلمش اكاه اول هیچ  
بنی بیمار طوئرمیسن نیچون تا كم بوخوارلقده نیجه دك اولم نیچون یعنی بوخوارلقده  
بن نیجه دكین اولورم نیچون بكا یار ایتمز و برخوش بتمازسن دیدی مشوي



گفت شومن نفقه چاره می کنم \* کرچه عورم دست و پای میرتم \* نفقه  
و کسوه ست واجب ای صنم \* از منت این هر دوهست و نیست کم (خاتونه ابتدی  
بن نفقه به چاره ایلم اگرچه عورم یعنی عاری و فقیرم لکن برال وایاق اوروم  
وقادر اولدیغم مرتبه نفقه و کسوه بی کسب و تحصیل قبلورم ای صنم ارده واجب  
اولان نفقه و کسوه در یعنی صورتک اراوزره حق وارک اوزرینه واجب اولان  
ای محبوبه انجیق نفقه و کسوه در که اندن مراد اوشومیه جک واجتمیه جق قدریه جک  
و کیه جکدر بندن سکا بوا یکسی خود واردرا کسک دکادر پس بکا لازم اولانی  
بن ادا قیلش اولورم سکا لازم اولان بوقدرله اکتفا و قناعت ایلمکدر دیدی \* مثنوی \*  
آستین پیرهن بنودزن \* بس درشت و پروسخ بدپیرهن \* گفت از سختی تنم  
راحی خورد \* کس کسی را کسوه زین سان آورد (زن کوملکینک یکسینی ارینه  
کوستردی انک پیرهنی زیاده درشت و خوشن و پروسخ ایدی یعنی انک کوملکی  
زیاده کیرل و درشت و غلیظ ایدی انک یکسینی ارینه کوستردی دیدی بو کوملک  
سختقددن و درشتلکدن بنم تنی و بنم بدنی آزرده قیلوب خوشوندن بکالم و بر  
برکسه برکسه به بواسلویده کسوه کتوررمی یعنی بن نفقه و کسوه به قانع ام اما  
کتوردیکک کسوه به اشته باقی کورشو کونه در برکسه کنیدی زوجه سته بو کونه  
کسوه بی کتوررمی و بویله کسوه بی کتوردکد نصکره بنم اوزریمه واجب اولان  
انجیق نفقه و کسوه در بن اوزریمه واجب اولانی ادا ایلمد دخی سکا نه کرک درمی  
و بو کونه تو بیخ ایدی \* مثنوی \* گفت ای زن بک سوالت می کنم \* مرد درویشم  
همین آیدقم \* این دوشنست و غلیظ و ناپسند \* لیک بندیش ای زن  
اندیشه مند \* این درشت و زشت تر باخود طلاق \* این ترامکروه تر باخود فراق (چونکم  
اول عورتدن بو کونه تو بیخ و تقریبی اشتدی اگا ایتدی ای زن سکا بر سوال ایلم  
بن مرد درویشم بنم فتم همین بوقدر کاور و بنی بر فقیر و دلریشم بندن انجیق بوقدر  
حاصل اولور پس اگر بو پیرهن درشت و غلیظ و ناپسندیده در و لیکن اندیشه مند  
اولان زن فکر و اندیشه الیه بندیش بندیش شدن محفف امر در بو پیراهنی  
درشت و زشت تر در باخود طلاق سکا مکروه تر در باخود فراقی یعنی ای زن بن انجیق  
بو کافادرم اما اختیار سنک الکه اولسون ایکسندن بنی قبول الیه کور  
بو خوشن اولان پیراهنی سکا درشت و تلخ کاور یاخود طلاق درشت و تلخ کاور  
بونی فکر و اندیشه الیه بندن ایرلقمی سکا مکروه تر کاور یاخود بوقدرله قناعت  
ایدوب بو بلاره و مختلره راضیه اولقمی سکا مکروه تر کاور پس بوقصه دن  
حصه نه اولدیغنی بیان ایلمکه شروع ایدوب بیوررل \* مثنوی \* همچنان  
ای خواجه تشنیع زن \* از بلا و فقر و از رنج و محن \* لاشک این ترک هوا تلخی دهست \*

لیک از تلخی \* بعد حق بهست (بونیچلین ای تشنیع زن اولان خواجه بلادن  
و فقردن و رنج و محنتدن یعنی ای بلا و فقر و رنج و محنتدن اوزری تشنیع اورن تولیدی  
بوفقر و بلا و رنج و محن اولیبیدی و طبیعتیه بونلردن الم واضطراب کلیدی دین  
و بو کونه طعن ایاین خواجه لاشک و لاشبهه بو ترک هوا ایلمک اگرچه تلخک  
و بریحی و مشتهای نفسی قومق انسانی الم واضطراب مرتبه لینه ایرکور بجیدر  
ولیکن بو ترک هواک تلخکی حق تعالینک بعد و فراقک تلخکندن بهدر زیر  
بو هوا یطبی و مشتهای نفسی ترک ایلمک تلخکی چوق قالیوب کچر اما تلخی \* بعد  
الهی ابدی قالور پس انک تلخکینی چکرم فراقک بو تلخکینی چکرم کدن هر وجهه لیک  
او اورنه کم دیملر در (پیت) بی تو ای ارام جام زندگانی مشکست \* بی تماشای جالت  
شادمانی مشکست \* مثنوی \* کرجهاد و صوم سختست و خوشن \* لیکن این بهتر  
بعد نمخن \* رنج می ماند می که ذوالمن کویدت چونی تو ای رنجورم \* ورنه کوید کتنه  
ان فهم و فست \* لیکن آن ذوق تو برش کردنت (اگرچه جهاد و صوم  
سخت و خشندر ولیکن بو نمخن اولان خدائک بعدندن بهتر در رنج شول برده  
قچن قالور که متلرو نعمتلر صاحبی سکا ای بنم رنجورم نیجه سن دیه و اگر حق تعالی  
بویله دیمرسه که اول سکا فهم و فن دکادر لیکن اول سنک ذوقکی برش ایلمکدر  
نمخن کسر حایله اسم فاعل صیغه سی اوزره مبتلی معناسنه در یعنی اگرچه نفس  
اوزره مجاهده قیلق و صام اولق و تکالیف شاقه اوزره هم صبر قیلق سخت و حشن  
و صبر تر در ولیکن بو تکالیف شاقه الیه بنده لری امتحان ایدنجی خدائک بعد و فراقک  
تلخکندن بو تکالیف شاقه نک تلخکی بهتر و سهولتر در رنج و محنت شول برده  
قچن قالور که متلرو نعمتلر صاحبی اولان خدای تعالی سکا ای بنم رنجورم سنک  
حالک نیجه در دیه و سکا نوازشله و بو کونه لطیفه برش ایلمه و اگر حال بود نیساده  
سکا بویله سوبلر و بو کونه برش و نوازش ایلمسه که حق تعالینک اول نوازش  
و پرشی سنک فهم و عقلکه کلر و سکا فن اولمز ایسه و سنک اول خطاب حق فهم  
و درک ایلمکه استعدادک یوق ایسه لیکن سنک حضرت حق جانبدندن اولان  
صفا و ذوقک معنیه سنی صورمق و خاطری یوقلای و سکا اول طرف اعلادن  
چونی ای رنجورم دیونوازش و پرش قیلقدن نته کم بنده نک ذوقله الله دیعی  
حق تعالینک بنده به لیک صبدی سل نعط دیعی موقعنده واقع اولشدر کذلک  
سنک ذوق درونک هم حق تعالینک سنی صورمسی منزله سنده کلشدر \* مثنوی \*  
آن ملیحانکه طیبیان دلند \* سوی رنجوران پرسش مایند \* ورحذر از تنک  
وازانمی کنند \* چاره سازند و بیغمی کنند \* ورنه در دلشان بود آن مفکر \* نیست  
معشوقی ز عاشق بی خبر) اول ملیحانکه کوکل طیبیلریدر یعنی اول جیل و لطیف



اولان دایر که قلبک حیدلری و کولالردر دینک طایرلر بدر انلر رنجورل طارنه  
 بر سش قیلغه مایلردر یعنی کندیلرک خسته لری صورغه ونوازش قیلغه میل  
 ایدیلردر واکر اول طیبیان دل تنک ونامدن حذر ایلیدلر یعنی کال استغفارلندن  
 بر فقیر و خسته نیک خاطرنی صورملرندن ناملرینه نقصان کله دیو حذر ایلیدلر و عار ایده  
 لرینه چاره دوزرلر و بهر حال اکابر حاله پیغام ایلرلر واکر کندی عاشق خسته لری  
 صورغه و بر پیغامله تطیب خاطر قیلغه اقرارم ایلرلرله انلرک کولالرنده اول  
 عاشق خسته نیک خاطرنی صورمق واکار عایت قیلقی افتکار اولمش و تصور و تفکر  
 قیامشدر هیچ بر معشوق کندی عاشقندن بی خبر دکادر بهر حال هر معشوق  
 کندی عاشق دلخسته سندن خبر طور \* مشوی \* ای توجوبای نوادر داستان  
 \* هم فسانه عشق بازرا بخوان \* ای سن نوادر داستان دیلیجی هم عشقبازل  
 فسانه سنی اوقو یعنی ای نادره اولان افسانه لری دیلیجی و عجیبه و غریبه اولان  
 حکایتلری اوقومغه طالب اولیجی کسه هم عشقبازل فسانه سنی و محبت یولنده سر  
 افز اولنلر حکایه سنی اوقی و اهل عشق اولنلر حقیقه اگر نظم واکر نثر تصنیف  
 و تالیف اولنلر کتابلری تتبع و قرائت ایله نایله سنکه لابد هر بر معشوق کندی  
 دلخسته سندن آگاه و خبردار اولمشدر واکر بحسب الظاهر اندن عار طوتندی  
 واستغنا ایتدیه باطنده اکامیل و مرجع قیامشدر و هر بر عاشق دخی کندی  
 معشوقی یولنده جان و باش فدا ایتش و معشوق رضایی و مرادی جانبده کتشد  
 و کوندن کونه انک وصاله سعی ایدوب و نیچه کوشش و مجاهده لری قیلوب عاقبت  
 بر ابله کندی معشوقنک اشتیاقه و قربنه و انقاشه مظهر اولمشدر \* مشوی \*  
 پس بچوشیدی در بن عهد مدید \* ترک جوشی هم نکشتی ای قدید \* چونکم  
 اول عشقباز اولان عاشق لردیک محبتده قینادیلر و هر ربیسی پنجه اولدیلر و عاقبت  
 کال بولدیلر اما سن بوعهد مدید ایچره چوق قینادک ای قدید بر ترک جوش اولمک  
 قدید قوری ایه دیر ترک جوشی ده اولان یا وحدت ایچوندر ترک جوش و صفات کپیبر  
 ترک قایغی معناسنه ترک تانک ضمه سبله تاتار معناسنه در ترک جوش تاتاری قینامش  
 و تاتاری پشمش معناسنه در که تاتار لخمی رمقدار قینادوب و نیم پنجه اولدقدنصکره اخراج  
 ایدوب اکل ایدرلر پس ترک جوش بونده تاتاری پشمش و نیم پنجه اولمش معناسنه در  
 اما جان عالم مرحوم بومعنائی فهم ایده محبوب خلط کلام ایلشدر یرنده دکادر  
 زیر ترک جوش اداسی مشویک برقاج محبته وارد و رمی ادهمان نیم پنجه و تاتاری  
 پشمش دیمکدر غیری دکادر پس توضیح معنی بویله دیمک اولور که ای قدید کبی  
 سخت و غلیظ اولان و خشک و یابس قالان بوعهد بعید و زمان مدید ایچره روزگار  
 چولمکنده جوق قینادک و لکن هم ترک جوش یعنی نیم پنجه اولمک پس بوعهد

مدید ایچره نیچه زمان قینادک و بودیک طریقت ایچره نیچه مدت جوش و خروش  
 قینادک سکنه حاصل اولدی روزگارده بوقدر عمر سوروب و قینامقندن و بر طریقه  
 کیزوب انده نیچه زمان جوش و خروش ایلکدن مقصود خاملق کیدوب کالیله  
 پنجه اولوق باری نیم پنجه اولوق مرتبه سنی بولمقدن چونکم نیم پنجه اولوق مرتبه سنی  
 دخی بولیه سن و قدید کبی قالب خاملقندن کدر قیلله سن سکا بوقدر زمان  
 قینامک اصلانفع و فائده سی اولمش اولور دیمکی افاده قیلور \* مشوی \*  
 دیدم عمری توداد داوری \* وانکه از نادیدگان ناشی تری \* هر که شاگردیش  
 گردا ستاد شد \* توسپس تر رفقه ای کورلد \* خود نبود از والدینت اعتبار  
 هم نبودت عبرت از لیل و نهار \* سن بر عمر د اورلک دادک کورمشن و اندنصکره  
 نادیده لردن ناشی تر سن داوریده اولان یا مصدر یه در داد عدالت و حکومت  
 معناسنه در ناشی بیکانه معناسنه در یعنی ای خام و نا پنجه اولان بر عمرده عملک  
 مقابله سنده حضرت حقدن نیچه عدالت و نیچه حکومت کورمش سن و نیچه  
 راحت و محنت کوروب کندیک روزگارده بوقدر وصاله ایردیرمشن و مع هذا  
 اندنصکره نادیده اولنلردن و روزگارک کرم و سردنی کورمیلردن نا محرم تری بیکانه  
 تر سن هر شول کسه که اول شاگردک ایتدی استاد اولدی اما سن زیاده ار دنه  
 کندک ای قتی احق لدشید معناسنه در یعنی هر شول کسه که بر صانعندن بر استاده  
 شاگردک ایلدی نیچه زماند نصکره عاقبت استاد اولدی اما غرابت بونده در که  
 ای شدید اولان احق سن کتدیکه استاد اولجی ایکن موی تاب شاگردی کبی کتدیکه  
 اردنه اردنه کتدک و کوندن کونه تنزل ایتدک بوقدر برجه شاگردیشده اولان  
 ضمیر هر کبه راجعدر هم فسانه عشق بازرا بخوان مصرعنده اولان عشقه راجع  
 اولسه ده جائزدر و بوقدر اوزره معنی هر شول کسه که اول عشقه شاگردک  
 ایلدی استاد اولدی دیمک اولور خود سکا والدینکدن اعتبار اولدی هم لیل  
 و نهاردن عبرت اولدی یعنی خود سکا ابوینکدن دخی عبرت المق و متصح اولوق  
 اولدی کرک ایدیکه پدر کدن و مادر کدن عبرت پذیر اولیدک که انلر بودنیان اخرته  
 کتدیلر و نیچه زمان عمر سوروب عاقبت بودنیانی ترک ایتدیلر پس سندخی عاقبت  
 بودنیانی ترک ایتسک کر کدر اویله اولیجی بونلردن سکا اعتبار آلتی لازمدر اگر  
 والدینک صحتده ایسه باری لیل و نهاردن عبرت پذیر اولوق کرک ایدی هم سکا  
 کیجه دن و کوندزدن دخی عبرت اولدی کور که بوقدر عمر کده نقدر لیل و نهار  
 کلوب کندی بولیل و نهاردن همان مراد احوال متضاده اولور زیرا هر نقدر  
 احوال مختلفه و ارایسه اول دخی لیل و نهار کبی کلوب کتسه کر کدر مثلاً غم و شادی  
 و فقر و غنا و راحت و عنا و صحت و بلوی و بونلر امثالی حالات متضاده لابد لیل



ونهار کبی کاوب کنسه کر کدر ( لکیلا ناسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما آتاکم )  
آیت کریمه سنک حسبنجه نه فوت اولان نعمت وراحتہ محزون اول ونه عطا اولان  
دوات وژونه فرخناک اول بوجله احوال مختلفه بی شب وروزه قیاس ایدوب انلردن  
عبرت الہ کورشب وروزدن برکونه عبرت الملق دخی بودر که لابد بودنیا بر کبجه کبی  
ویوم کیدر چونکم کبجه کیدوب وکوندز کلدیکی و شب ظلمانی کیدوب روز روشن  
کلد که هر شینک اشکالی والوانی ظهور قیلد بخی کبی لابد بودنیا کبجه سی کیدوب  
صبح آخرت کلسه کر کدر ویوم آخرتده هر شینک حقایق وهر کسک ضمائر و سر آری  
ظهور قیلسه کر کدر ولیل ونهاردن برکونه عبرت الملق دخی بودر که لابد هر شب  
ظلمانی کیدوب روز نورانی ظهور ایلدیکی کبی انسانک شبابتی دخی شب ظلمانی  
کبی و شبیتی روز نورانی کیدر نه کم صاچک وصفاک سواد ظلمتی ندر بجله کیدوب  
صبح صادق کبی صاچ وصفاک اغرمغه باشلر نه کم دیشلردر ( بیت ) صبح  
صادق کبی ای غافل اغردی صفاک خبرک یوق سنی بنیله بوغزل اجلاک چونکم  
صبح صادق کبی صاچ وصفاک اغاروب بیاض اوله ولیکن طبیعت و درون هنوز  
نور اسلامه منور اولیوب ظلمت وغفلتده قاله اول کسه هنوز دخی لیل ونهاردن  
عبرت الممش و شب شبابت و نور شیتدن محصول بولمش ومقصود نه ایدو کنی  
یتلمشدر العیاذ بالله ظاهرده صاچ وصفاک صبح صادق کبی اغروب بیاض  
ویاطنده روح و قلب ظلمت کفر و ضلالتده قاله بوندن زیاده خذلان وخسارت اولز

مثل

منوی عارفی پرسید از آن پیر کشیش که توی خواجه مسن  
تریا که ریش گفت فی من پیش از وزاید ام بی زریشی بس چهار دیده ام  
بر عارف اول پیر کشیشدن صور دی یعنی بر عارف و کامل بر کون براق صفاک الو پیر  
اولش کشیشه راست کلدی واندن بویله دیو سوال ایلدیکه ای خواجه سنی مسن  
ترسن یا خود سنک صفاکمی اول کشیش اول عارفه دیدی بوق صفاک بدن مسن  
ترد کلد بر بن صفاکدن اول طوغش صفاکسنر جهان بن چوق کور مشم ونبجه  
مدت صفاکسنر ساده رخ عمر سور مشم پس بن صفاکدن مسن نرم دیدی  
منوی گفت ریش شد سپید از حال کشت خوی زشت تونکر دیدست  
وشت او پس از توزاد و از تو بگذرد توجنین خشکی زسودای ژید  
اول عارف کامل اول کشیش جاهله دیدی سنک صفاک سپید اولدی حالندن  
دوندیکه اولکی حالی انک سیاه ایدی دونوب بیاض اولدی سنک زشت اولان  
خویک دونمش دروشت سکاوشت قیح و اووسکون شین و تالیله شول بر صوت  
ونفسدر که استهرا زماننده و یا تحیف و در بخی ایلک وقتنده اغزدن صفاک کبی  
ظهور ایلر و بل معنایه دخی استعمال اولور نکر دیدست کاف فارسیله کر دیدن

لفظندن اسم مفعول منفیدر دونمشدر معنایه استعمال اولور و عارفدن مراد  
حضرت مولاناک کندی وجود شر بقاری اولسه دخی جائزدر که منقبه لرنده بو که  
مشابه بر منقبه لری واردر یعنی اول عارف کامل اول کشیش خافله دیدی ای جاهل  
سنک ریشک بیاض اولدی و سواداق اندن دونوب نورانیت بولدی اما سنک خوی  
قیچک حالادونمشدر ویل و وشت سکاو صفاک سندنصره طوغدی و سندن  
ایلری کیدی یعنی نبجه زمان سندنصره ظهوره کلدی و اغاروب نورانیت  
مرتب سن بولدی اول سندن مرتبه ده ایلر و کیدی اما سن ترید سودا سندن بونک  
کبی قوروسن ژید ترید دید کلدی یعنی اوسندن نبجه زماندنصره ظهوره کله  
وسندن ایلر و اسلام صفتبه متصف اولوب نورانیت بولغه سرعت قبله سن  
ژیدیک سودا سندن اوتری نبجون ایمان و اسلام نواسندن بویله قور و قالدک دیدی  
منوی توران رنکی که اول زاده \* بک قدم زان پیشتر نهاده  
همچنان دوغ رش در معدنی \* خود نکردی زو مخلص روغنی ای جاهل  
وغافل سن اول رنک اوزره طوغش سن که اول حالدن ایلر و رک بر قدم قومش سن  
یعنی انادن نبجه طوغش وظلمت غفلتله نبجه منصبع اولمش ایسک حالا اول رنک  
اول حالندن بر قدم ایلر و رک قومش سن انجیلین اکشی ایران سن بر معدنه خود  
اول دوغدن بر روغنی مخلص ایتمشسن یعنی سن شول بر معدنه اولان اکشیش  
ایرانه بکر رسن که اندن یاغی تخلیص اولنمشدر سن هم بو بدن معدنی ایچره  
بوغرت ایرانی کبی اکشیوب قالمشسن ونفسکدن اسلام و ایمان روغنی تخلیص  
ایدوب طاعت روحانیت یاغنی بو قدر زماندنصره اخراج و اظهار ایتمشسن  
منوی هم خبری خیره طینه دری \* کرچه عمری در تنور اذری  
هم طینک خیره سنده خبر سن اگرچه بر عمر آذرک تنورنده سن مصرع اولده درمی  
معنایه اکتمصل اولان یا خطاب ایچوندن و خبر بده اولان یا وحدت ایچوندن  
و بو مصرع تقدیری هم خیره طینی تقدیرنده در خیره خاه مچجه نک ضمه سیله  
کو پچک معنایه در و آذر آتش معنایه در بت پرست اولان آزره دخی ایهام  
اولنشدن خالی دکلدر و طینندن مراد جسد یا لچیدر و خیره طینندن مراد جسددر  
یعنی ای غافل و جاهل سن جسد یا لچنک کو پنده کندی جسد کده بر مستور  
و مخاوط اولمش و نا پخته اولان خبر کبی اکشیوب قالمشسن اگرچه بر عمر آتشه متعلق  
اولان تنورده سن تنور آذریدن مراد بابت پرستلرک و یا آتش پرستلرک کلبه سایدن  
آذریدن مراد بت پرست اولد بخی تقدیرجه کلبه آتش تنورنه تشبیه اولنمشدر  
کفر آتشه مسکن اولد بخی اعتباریله اول آذریدن مراد آتش اولور سه آتش پرستلرک  
کلبه سایی شب و روز آتشه مقر اولد بخی ملاپسه ایله تنوره مشابه اولمشدر الحاصل



ای جاهل و غافل اگر چه بوقدر عمرت پرست و آتش پرست اولنلرک کلبه ساسنده ساکن اولوب عبادت ایلرسن ولیکن هم طینت جسد مرتبه سنده قالب و پراکشی خیرکی اولوب بوانه دک پخته اولمش و ایمان و وفادان بهره بولمشسن دبدی **مثنوی** \* چون حبشی پابکل بر پشته \* کرچه از باد هوس سر کشته ( بر پشته اوزره پابکل بر حبشیش اکی سن اگر چه باد هوسدن سر کشته سن یعنی سنک مثالک ای غافل و جاهل برده اوزره ایغی بالحقده اولان و کوکی کلمه فلان اوت کبی سن که اصلا اول اوت برندن حرکت ایلز اگر چه باد هواندن سر کشته اولوب حرکت ایلرسده سن هم بوجسد پشته سنده پای درکل قالش و مفید اولمش اول کیه کبی سن اگر چه هوای نفسانیده دن سر کشته اولور سن و مقتضای جسمانیله ابله حرکت قبولورسن ولیکن هرگز طبیعت و طور بشر بدن تجاوز اتمکه قادراوله میوب کفر مرتبه سندن ترقی قیلمش وجهل و غفلت زمیندن یکممش سن **مثنوی** \* همچو قوم موسی اندر حریته \* مانده بر جای چل سال ای سفیه \* می روی هر روز تاشب هروله \* خویش می یی در اول مرحله \* نکذری زین بعد سیصد ساله تو \* تا که داری عشق ان کوساله \* تا خیال عجل از جانشان زفت \* بد پریشان تیه چون کرداب زفت \* حضرت موسالک قومی کبی تیهک حرارتندن فرق ییل ای سفیه بر پرده قالشسن یعنی حضرت موسی علیه السلام قومی اولان بنی اسرائیل تیه صحرای حرارتندن بر پرده قالد فتری کبی ای سفیه سن هم بودنیساتیهنده بر مرتبهده قالش و صحرای عالم طبیعتده محبوس اولمشسن هر کون هروله ابله کیمه به دک کیدرسن یعنی سر عله قوم موسی کبی هر کون اخشامه دک سیر ایدرسن صباحن کنیدیکی ینه اول مرحله کوررسن اگر چه کنیدی زعمکجه وافر منزل و مرحله یکم دیرسن اما هنوز ینه کفر و ضلالت منزله سندن وجهل و غفلت مرحله سندن تجاوز قلمش و بواج بوز یلاق بعددن یکممش سن تا کم سن اول کوساله نک عشقن طور سن سیصد ساله دن مراد بونده تکثیر اولور تحدید اولز و عجلدن مراد بوینده روح حیوانیدر یعنی ای کنیدی سنک عجل کبی اولان روح حیوانیه سنه پرستش قیلان و اکا عاشق اولان جاهل و غافل مادامکه اول عجل کبی اولان نفسکه عاشق اولمقدن کیمیه سن نیچه بوز یلاق بعددن و بی شمار اولان مسافه بیده دن کچه مز سن و شراب تو حیددی ایچه مز سن اکر طریق الهیده اولان بوقدر مسافه بیده بی کچمک و شراب تو حیددی ایچمک استرایسک اول کوساله نفسکه میل و محبت قلمقدن کچ تا کم بوجهل و غفلت تیهندن قورتله سن و مسجد اقصای علم و عرفانه واصل اوله سن تا کم اول قوم موسالک جانلرندن خیال عجل کنیدن انلرک

اوزرینه صحرای تیه عظیم کرداب اولدی بنی اسرائیلک تیه صحرای سنده محبوس اوللرینه سبب و علت ایکی وجه دیمشلردر اکثرک قولی بودر که بلعم بن باعور دعا ایلدی انک دعاسی سببیه قوم موسی صحرای تیهده قرق ییل محبوس اولدیلز و بعضنک قولی بودر که بنی اسرائیل سامرینک اله اتخاذ ایلدی عجله چونکم پرستش ایدوب انی معبود اتخاذ ایلدیلر پس انلرک اول قباحندن توبه ایللرینک قبولی (فتو بوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم) آیت کریمه سنک حسبنجه بری برلرینی تیغله قتل ایلک اولدی چونکم بونلر امر حقّه امثال ایدوب صباحدن اخشامه دک کوساله پرستلرندن التمش بیک کسه بری برلرینی قتل ایلدیلر حضرت موسی علیه السلام دعا و شفاعت ایدوب حق تعالی حضرتلری انلردن تیغی رفع ایلدی مابقیه سیوف اوللرینک اکثرینک قلوبنده (واشر بواقی قلوبهم العجل) آیتنک مفهومی هنوز دخی زائل اولیوب قالش ایدی چونکم انلر حضرت موسی علیه السلام ابله جبارلر اوزرینه غزا اتمکه قصد و توجه ایتدیلر صحرای تیهه کلد کلرنده حق تعالی حضرتلری انلری اول صحراده قلیلرنده اکثرینک محبت عجل ثابت و موجود اولدیفندن اوتری قرق ییل حبس ایلدی تا انلرک جاندن محبت عجل کتمبنجه انلر اول صحرادن خلاص اولدیلر و قدس شریفه کلدیلر پس بوعالم طبیعت صحرای تیه کیدر و روح حیوانی سامرینک معبود اتخاذ ایلدیکی کوساله کیدر او بر روح حیوانی صاحبی اولان و همیشه اکا میل و محبت قیلان کوساله پرست اولان قوم موسی علیه السلام کیدر چونکم برکسه نک جاندن کنیدیکنک روح حیوانیسنه زیاده میل و محبتی اوله اول بوتیه طبیعتدن خلاص اوله مز وجهل و غفلت صحراسندن نجات بوله مز و مسجد اقصای طاعت حقّه کله مز و اهل طاعت و اصحاب هدایت زمره سنه واصل اوله مز **مثنوی** \* غیر این عجلی کزو یابیده \* بی نهایت لطف و نعمت دیده \* بو بر عجلدن غیریکه اول خدادن بولمشسن نهایت سز نعمت و لطف کورمشسن بونده عجلدن مراد روح حیوانی و شهوت جسمانیدر یعنی ای شهوت پرست وای شراب جسمانیله مست بو عجل کبی اولان جسمکدن و روح حیوانیکدن غیریکه بونی اول خدادن بولمشسن بوندن ماعدا دخی نهایت سز اول نعم حقیقیدن نیچه لطف و نعمت کورمشسن (وما بیکم من نعمة فن الله) آیتنک موجب سز هرنه کونه نعمت حاصل اولدیه اول الله ندر الحاصل (وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها) آیتنک حسبنجه اگر الله نمتلرنی شمار ایلسه کز احصایه قادر اولمز سز چونکم بویه در نیچون اول منعمی و اول نعمتلی خاطر یککه کتور میوب کوساله نفسکه میل و محبت ایلرسن **مثنوی** \* کاو طبعی زان نکو بیهای زفت \* از دلت در عشق این کوسوله



رفت ) کا وطبعسن اول سبیدن زفت اولان ایلکار بو کوساله نك عشقنده سنك  
قلبکدن کندی یعنی ای تن پرست و هوای نفسانه ابله مست سن کا وطبعست و حیوان  
سیرتسن اول اجلدن منع حقیقینک زفت اولان ایلکاری و عظیم اولان لطف  
واحسانلری بو کوساله بدنه عشق و تعاق ایلکده قلبکدن کندی و عقلک اول  
منعم حقیقینک لایعد و لایحصى اولان انعام و احساننی فراهموش ابتدی و اکام عشق  
و محبت ایلکی قو بوب عجل پرستلر کی بو کوساله نفسه مبل و محبت قلبدی  
مشوی \* باری اکنون توزهر جزوت پیرس \* صد زبان دارند این اجزای  
خرس \* ذکر نعمتهای رزاق جهان \* کی نهان شدن در اوراق زمان )  
باری شمدی سن جزو کدن صور بوسنک اخرس اولان جزو لک یوز زبان طو ترل  
خرس ضم خا و بجه ابله اخرسک جعیدر اخرس بی زبان اولان کسه به دیرل  
یعنی اگر سنک قلبکدن منع حقیقینک اول اولو نعمتلری و عظیم احسانلری کتدیه  
باری شمدی هر بر عضو کدن و جزو کدن اول نعمتلری سؤال ابله بوسنک بی زبان  
اولان جزو لک و بی لسان اولان عضو لک یوز زبان حال طو ترل و زبان حالدهر  
بر جزو لک نعمت حقله پرورش بوالدینغه و اطاف الهی ابله موجود اولوب ظهوره  
کادیکنه دلالت و شهادت ایدرلر رزاق جهانک نعمتلرنک ذکر ی اول اوراق  
زمانده فچن نهان اولدی یعنی اول رزاق جهانک نعمتلرنک ذکر ی اوراق زمانده  
نهان اولدی بلکه زمانده اولان هر بر اوراق اول منعمک نعمتلرنک ذکر ی  
ایلر کون و مکانده اولان هر برک و اوراق و بار بر لسان اولوب هوشیاه اوللره انک  
احسان و کرمنی سوبلر اجزای عالم و اعضای بنی آدم شیافشیا انک تربیه سبیل  
مری ا و لقمه و انک حیات و یرمسبیل و جله یه آنا فانا نعمت وجودی ایر کورمسبیل  
نشوونما بولنده در هر شی انک نعمته مستغرق اولمشدر و جله موجودات وجودی  
ونشوونمای همان اندن بولمشدر که رب العالمین اولدر \* مشوی \* روز و شب  
افسانه جو بانی تو چست جزو جزو تو فسانه کوی تست \* جزو جزوت تابست  
از عدم \* چند شادی دیده اند و چند غم \* زانکه فی لذت زوید هیچ جزو \* بلکه  
لاغر کرد از هر هیچ جزو ) کجه و کوند زسن چست و افسانه جو یانسن اما سنک  
جزو لک جزو سنک افسانه کو یکدر افسانه جو یان بونده افسانه دیلچی معانسن در  
صفت مشبه و اولمق اولیدر اکامصل اولان یا خطب ایچوندر یعنی ای نادان و غافل شب  
وروز سن چست و چاپک غیر یلرک افسانه سنی دیلچی و انلرک حکایه سنی استماع ایلکه  
رغبت ایلچی سن سنک جزو لک جزو ی و بدنک هر عضو سکا افسانه سوبیلچی و منه

حقیقینک نعمتلرنی لسان حالیه حکایه ایلچیدر سنک جزو لک جزو ی و جسمک  
هر عضو عدمن بدنن ری نیجه شادی و دخی نیجه غم کورمشدر و بو آنه  
کلنجبه به دلک نیجه سرور و راحت و نیجه درد و الم چکمشدر و زرا که هر بر جزو لذتسن  
بنز بهیج بر عضو نعمت و راحتسن نکون ایتمه لکه هر بهیجسن جزو لاغر اولور اکثر  
نسخه ده بیخای عربینک کسز به و خا و بجه ابله واقع اولمشدر بیخ کو که واصله  
دیرل بو تقدیر اوزره معنی زرا بهیج بر جزو لذت و بی نعمت فربه اولوب بنز بلکه  
بی نعمت و بی لذت هر کو کدن واصله بدن جزو لاغر اولور و نعمت و راحتسن لایند  
نحیف و زار اولوب هر بر جزو لک اصنه ضعیف کلور و بعض نسخه ده دخی بهیج  
واقع اولمشدر بقاء قارسبیل و جمیله بهیج اصلنده طولاشغه و کاه اولور که درد و الم  
معنارینه دخی استمال ایدرلر نه کم بو ستانک بو بدنه درد و الم معنایسته استعمال  
اولمشدر \* بیت \* کرافند بیک لقمه در بوز بهیج \* همه عمر نادان بر آید بهیج ) و بیخ  
اولدیغی وجه ازده معنی زرا لذتسن بهیج بر جزو بنز بلکه هر درد و المسن جزو لاغر  
اولور دیک اولور \* مشوی \* جزو ماندن خوشی از یاد رفت \* بی رفتن خفیه  
شد از بیخ و هفت ) جزو قالدی و اول خوشلق یاددن کندی بلکه کتدی اول  
بیخ جسدن و هفت اندامدن خفیه اولدی یعنی سنک هر بر جزو لک حق تعالی لک  
نعمتلرنن حاصل اولان خوشلقلره بتدی و ظهور ایتدی اما اول خوشلقلر سنک  
خاطر کدن کتدی و اول جزو لک برنده قالدی بلکه اول خوشلقلر فی الحقیقه کتدی  
انجیق بعض عوارض واسطه سبیل حواس خسه نک ادرا کندن و بدی اندامک  
احسانسنن مخنی اولدی و اول خوشلقلرک ارری حواس خسه ده و اعضای  
سبعه ده باقی قالدی \* مشوی \* همچو تابستانکه ازوی پنبه زاده ماند پنبه رفت  
تابستان زیاد ) خوشلقلر کس و آب آناری اعضا و اجزاده باقی قالدی اکا بکرز که  
یازانی که اندن پنبه طوغسی پنبه قالدی تابستان خاطر دین کندی یعنی نعمتلرک  
ولذتلرک کتدی و انک اثرلرینت اعضاده باقی قالدی یاز آیلر زده پنبه نک بتمه سی و یاز  
آیلری کتد کس نکمره پنبه نک قالدی و یاز آیلرینک خاطر دین کتدی کبیر  
مشوی \* یا مثال بخ که زاید از شتا \* شد شتا پنهان و ان بخ پیش ما \* هست  
ان بخ زان صعوبت یاد کار \* یاد کار صیف دردی این شمار ) یا خود شول بوز مثالی که  
شندان طو ضر شتا پنهان اوادی اول بخ بزم او کرده قالدی اول بخ صعوبت یاد کار  
قالدی صیفک دیده یاد کاری بو غاردر یعنی شتانک صیفده آثار و یاد کاری  
وار و صیفک دخی شتاده آثار و یاد کاری وارد صیفک شتاده اولان یاد کاری  
و آثار ی پنبه و غار کبیر و شتانک دخی صیفده اولان آثار و یاد کاری برف و یخ  
کبیر پس حق تعالی حضرتلرنک نعمتلرنک آثارلری شول برف و یخ مثالیدر که



شتادن و برودت هوادن طوغر و شتا پنهان اولوب اول برف و یخ بزم او کزده  
قالور اول یخ قیش زماننده اولان صوبت و برودندن بزه یاد کاردر نه کم بوا ثمار  
قیش ایچنده بزه صیفک یاد کاریدر پس بوعضول و جزول جله سی حضرت حق  
نعمتلرندن حاصل اولدی اول نعمتلر کندی ایسه انلرک اناری اولان اعضا و جوارح  
بزه انلردن یاد کار قالدی و هر بر جزو من اول نعم سابقه بی مذكر اولدی \* مثنوی \*  
همچنان هر جز و جزوت ای فتنه درنت افسانه کوی نعمتی ( انجلین سنک  
هر بر جزو ک ای فتنه سنک تنکده بر نعمتی افسانه ایلچیدر یعنی بو ذکر اولان صیف  
و شتاک اثرلی صیف و شتادن افسانه سوبلیجی و حکایه ایلچیی اولد قلمی کبی  
ای جوان سنک هر جزو کلک جزوی و بدنک هر عضوی سنک تنکده نعم الهیه دن  
بر نعمتک حکایه سنی ایلچیدر و بن حق تعالینک شویله نعمتلرندن حاصل اولدم  
دبولسان حالیه سوبلیجیدر \* مثنوی \* چون زنی که بیست فرزندش بود  
\* هر یکی حاکم حال خوش بود \* مثلاً بر عورت کبی که انک یگر می فرزند  
اوله هر بر یسی حال خوشنک حاکسی اولور یعنی فی المثل بر عورتک یگر می اوغلی  
اولسه انک هر بر اوغلی اول خانوونک مقدا اولان خوش حالتدن و کندی زوجیه  
مجامعت قیلدیغی حالتدن حکایت ایلچیی اولور اولو واق و جاع قوت نعمت  
و راحتدن حاصل اولور چونکم اول نعمت و راحتدن حاصله اولان قوت شهویه  
ایکسینه یله غلبه قیله بری بر یله مجامعت ایدر پس اول خوشلقدن حاصل اولان  
نعمدن بر فرزند حاصل اولور و اول فرزند مقدا مر و رایلین خوش حالت دلالت  
قیلور \* مثنوی \* حل نبودنی زمستی و زلاخ \* بی بهاری کی شود زاینده  
باغ \* حاملان و بچکان شان بر کار \* شد دلیل عشق بازی باب بهار \* مستلک ستر  
ولاغ ستر حل اولور بهار ستر باغ فن طوغر یچی اولور باغده اولان حاملار  
وانلرک کارلرنده اولان بچه لری اول حاملارک بهارله عشق باز لفته دلیل اولدی یعنی  
بر خانوونک حل مستی اولق ستر ولاغ قطق ستر اولور کذلک بر اردخی مست شهوت  
اولسه و طبعنده جاعه بر قوت بولسه کندی خانوونیه ملاعبه ولاغ قیلر لابد  
شهوت ایسه نعمت و راحتدن حاصله اولور چونکم زوجیه زوجیه ک وجودلرینه  
نعمت و راحتدن حاصله اولان شهوت غلبه ایلیه ایکسی بیه مست شهوت  
اولور اول مستلکدن ولاغدن بری بر یله مجامعت و مقارنت قیلور پس اول  
مقارنتدن خاتون حامله اولور نه کم باغده اولان اشجار بهار ایل مجامعت و مقارنت  
ایلر پس بهار ایل اولان مقارنتدن باغده اولان اغاچلر میوه طوغر یچی اولور  
بهار فی المثل ارلر کیدر و شجر لر زلر کیدر زلر کندی ارلر یله جفت اولسه لر  
و مقارنت قیلر حامله اولد قلمی کبی اشجار دخی بهار ایل جفت اولسه لر

زاینده اولور و برک و باری طوغر و من لردی پس باغده اولان اشجار حامله وانلرک  
کارلرنده اولان برک و باردن طوغر و دقلری میوه جگر انلرک بهار ایل عشق باز  
اولد قلمی و مقارنت و مجامعت قیلد قلمی نه دلیل اولدی و هر اغاچک میوه سی اول  
اغاجک ربیع ایل مجامعت قیلد یفته شهادت قیلدی \* مثنوی \* هر درختی  
در رضاع کودکان \* همچو مریم حامل از شاهی نهان \* هر بر درخت کودکلرک  
رضاعنده مریم کبی بر شاهدن نهان حاملدر یعنی حضرت مریم علیها السلام  
جبرائیل علیه السلام حضرتلرندن نهانده حامل اولدیغی و بعد وضع حل  
کندی حلی قوجا غنه الوب انی امر زدیکی کبی هر درخت دخی شاه بهاردن  
حامله اولوب کندی برک و باری ظهوره کتور دكد نصره انی امر رمکده  
واکاتر بیه ایدوب نشوونماده اولور پس بهار پیدر کبی و هر شجر مادر کبی  
اولوب پدر و مادر کندی پسرلری بسلیوب تربیه قیلد قلمی کبی بهار ایل اشجار  
دخی اناری بسلیوب تربیه قیلور و هر شجر و ثمرنی مادر پسرنی امر زدیکی  
کبی امر زوب نشوونما و پرور وانی کال مر تبه سنه ایر کورر \* مثنوی \*  
گرچه دراب آتشی پوشیده شد \* صد هزاران کف بر وجوشیده شد \*  
گرچه آتش سخت پنهان می تند \* کف بده انکشت اشارت میکند \* اگرچه  
آبده بر آتش پوشیده اولدی نیچه یوز بیک کف اول آب اوزره جوشیده اولدی  
اگرچه آتش قتی پنهان طوقور کف اون پرمغله اول آتش اشارت ایلرند  
اصلنده طوقور مغناسنه در بونده تأثیر ایلر مغناسنه استعاره اولور و بو بیتلر مؤثرک وجودی  
مخفی اولد یفته وانک اناری انک وجودنه دلالت قیلد یفته مثال اولور و تقدیر کلام  
بویله دیمک اولور که حضرت مریمک نفخ جبر یلدن حامل اولد یفته حضرت  
عیسی دلیل اولدی و اشجارک دخی بهار یله مقارنت قیلد یفته و بهاردن حامله  
اولد یفته انلردن ظهوره کلان غار دلالت و شهادت قیلدی نه کم آبک التده بر آتش  
اگرچه فرضی پوشیده و مخفی اولد یسه ده نیچه یوز بیک کوپوکلر اول آبک اوزرنده  
جوشیده اولدی و ظهوره کلدی و اول کوپوکلر اول آبک التده پوشیده و مخفی  
اولان انشک وجودنه دلالت و شهادت قیلدی فرضاً اگرچه آتش قتی پنهان  
و مخفی تأثیر ایلر آتشده فینامش صوبیک اوزرنده اولان کف اون پرمغله اول  
مؤثر اولان آتشک وجودنه اشارت ایلر کفک اون پرمغندن مراد آب جوشان  
اوزره کفلردن ماعددا ظهوره کلان و مرئی اولان هیئت اولور و کانه هر بر کف  
شکل اصابعه آب کرم اوزره ظاهر اولان هیئتله آتشک وجودنه دلیل اولور  
و اشارت قیلور \* مثنوی \* همچنین اجزای مستان وصال \* حامل از نمناهای  
حال وقال \* در حال حال و امانده دهان \* چشم غائب کشته از نقش جهان \*



مستان وصالک اجزاسی دخی بونجلین حال و قالک تمثالرندن حاملدر بونلرک دهانی  
 جال حالک مشاهده سنده آچق قالش بونلرک کوزی نقش جهانندن غائب اولمش یعنی  
 اشجار بیهاردن حضرت مریم و حضرت جبریل علیه السلامدن حامله اولدیغی  
 کبی مستان وصال الهینک جزوری و عضوری دخی همچنین تمایل حالدن و پر معانی  
 اولان صور مقالدن حامله دررل روح القدس حضرت تری مریمه صورت بشریه ده  
 تمثل ایدوب حضرت مریم اندن حامله اولدیغی کبی ذوق و حال پر معنی دخی  
 مستان الهینک قلبلرنده تمثل ایدوب صورت باغلد قدسه آبلرک هر بر جزوی اول  
 تمایل حالیه و صور مقالیه دن اولاد معنویه به حامله اولورل و اول حال و قال ایله  
 موافقت و مقارنت قیلورل و اول تمایل حالیه نک تماشا سنده و اول صورت روحانیه  
 و معنویه نک جمالی مشاهده سنده بونلرک آغری آچق قالش و بونلرک حسن  
 سیرنده واله و حیران اولمشدر انکی چون بونلرک کوزی نقش جهانندن غائب اولمش  
 و بواسطه کال و الوانک تماشا سندن اعراض قیلشدر \* مثنوی \* آن موالید از ره  
 این چار نیست \* لاجرم منظور این ابصار نیست \* آن موالید از نجلی زاده اند  
 \* لاجرم مستور پرده ساده اند \* اول موالید بوچار بوندن دکدر لاجرم  
 بو ابصارک منظوری دکدر اول موالید معنوی نجلی الهیدن طوغشلردر لاجرم  
 پرده ساده نک مستوری درل عناصر اربعه به امهات اربعه درل و معادنه و نباتانه  
 و حیواناته امهات اربعه دن طوغش قلی ایچون موالیدلرک ته بر ایدرلر هر نه کم  
 اول امهات اربعه دن ظهوره کیشدر لاجرم اول بو ابصار ایله منظور و مشهود  
 اولمشدر اما بوستان وصالک اجزاسندن توادایلین موالید معنویه بو ابصار ظاهره  
 ایله منظور و مرئی اولن انکی چون که بو موالید معنویه بوچار عنصر بوندن کلمش  
 و طبایع اربعه دن ظهور قیلمشدر اول موالید حالیه و نباتیه روحانیه که مستان  
 الهینک اجزاسندن ظهوره کیشدر انلر نجلی ربانیه دن طوغشلردر لاجرم بی رنگ  
 و صافی اولان پرده نک مستور لیدر زراستان الهی بی رنگک و صافی و ساده لکله  
 اتصافی قیلشدر نجلیات الهیه واسطه سیله انلرک اجزای شریفه سندن ظهوره  
 کلان موالید حالیه و مواجید روحانیه انلرک صافی و ساده لکی پرده سنک التمه  
 مستور و مخفی اولمشدر و انلرک صافی لکی و ساده لکی انلرک طوغان حالات  
 شریفه به و موالید لطیفه به حجاب اولوب انکی چون ابصار ناس انلری کور مکدن  
 اعنی قالشدر \* مثنوی \* زاده کفیم و حقیقت زان نیست \* وین عبارت  
 جز بی ارشاد نیست \* هین خوش کن تابکوید شاه قل \* بلبلی مفروش با این  
 جنس کل \* این کل کو یاست پرچوش و خروش \* بلبل ترک زبان کن باش کوش  
 زاده دبدک و حقیقه زاده دکدر و بو عبارت ارشاددن غیر ایچون دکدر یعنی

اول مستان وصالک اجزاسندن طوغان موالید نجلی الهیدن طوغشلردر دبدک  
 اول موالید نجلی الهیدن طوغشلی حقیقت اوزره طوغش دکدر بکله بو عبارت  
 فہمی قصیر اولان کسه لره ارشاد و تفہیم ایچون ارشاد و تفہیمدن غیر  
 ایچون دکدر حق بر امر معنوی محسوس منزله سنه تنزیل اولتسه و محسوس اولان  
 امره اطلاق اولن حکم اکاهم اطلاق اولتسه اول امر معقولک طالبه فہم  
 ایلمسی آسان اولور و امر معقولی محسوسه تمثل ایلمک همان طالبه ارشاد  
 و تفہیم ایچون اولور غیر دکل زنهار خوش اول تا کم شاه قل دبه بو جنس کله  
 بلبلک صائمه یعنی آگاه اول و بو کونه سوزل سوئلکدن سکوت قیل شوزمانه دک که  
 تاسکا اول شاه حقیقی سویله دیو امر ایله بو جنس کله بلبلک صائمه وانک  
 اذنی اولنجه بو کونه کفت و کوی بیان ایلمک شروع ایتمه بلبل صفت اولان  
 عاشقه لازم اولان معشوقک مشاهده سنده خوش اولمق وانک کلام حیات بخشنه  
 قولق طوتوب استماع قیلشدر زرا بو معشوق حقیقی پرخروش و جوش کل کو یادر  
 ای بلبل قولق اول ترک زبان ایله کلدن مراد باغ حقیقتده بتن انسان کامل اولور  
 جنان جنانده ظهور ایدن تجلیات جلالیه اولسه دخی و جہد ر یعنی بونجلیات  
 جلالیه فی المثل پر جوش و خروش کل کو یادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبان  
 مقالی ترک ایدوب کوش هوشکی اول کل کو یایه طوت و اندن نیجه معانی و اسرار  
 استماع ایت باخود معنی بو خلیفه الهیه حقیقه حقیقتده بتش فی المثل پر جوش  
 و خروش بر کل کو یادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبان ترک ایله و قولق اولوب  
 همان انک آلام لطیفی دکله دیک اولور \* مثنوی \* هر دو کون تمثال پاکیزه  
 مثال \* شاهد عدلند بر سر وصال \* هر دو کون حسن لطیف هر ترضی \* شاهد  
 احبال (حشر ماضی) هر ایکی کونه تمثال پاکیزه مثال سر وصال اوزره شاهد  
 عدلدرل هر ایکی کونه ارتضالمنش حسن لطیف ماضی ده اولان حشر بو کلر نک  
 شاهدیدر حشر بونده جمع معناسنه در احبال حبلاک جمیدر جبل بو کدر جل کبی  
 یقال جبلت المرأة اذا حملت فہی حلی مر ترضی برکزیده معناسنه در و هر دو کون  
 تمثالدن مراد تمثال حالیه و قالیه در احبال عهد معناسنه اولان حبلاک جمعی اولسه  
 دخی جائزدر که جبل عہده دخی درلر پس احبال بونده عہود معناسنه اولور  
 و تقدیر آلام بویله دیمک اولور که تمثال حالیه و تمثال قالیه دن هر ایکی کونه پاکیزه  
 مثال یعنی برانساندن ظهور ایلین اگر صورت حالیه و اگر صورت قالیه در بونلرک  
 هر ایکیسی وصال الهینک سری اوزره ایکی عادل شاهددرلر هر ایکی کونه  
 مر ترضی و برکزیده اولان حسن لطیف یعنی اگر حسن حال اولسون و اگر حسن  
 مقال اولسون شوایکی نوع اوزره اولان حسن لطیف ماضی ده اولان جمعک



وچندان حاصل اولان یوکلرک شاهدل بدر ماضی دن مراد اصل عالم الست اولسه  
اولدر یعنی اگر حسن مقال یکمیش زمانده اولان جمع اولنک و حضرت حقندن  
حسن حال و مقال و اطف خصال ایله یوکلر اولنک شاهدل بدر بو حسن حال  
و حسن مقال حق تعالی نیکایات جالبه و اطفیه سندن طوغر اگر احوال عهد  
معناسته اولورسه معنی بویه دیمک اولور که هرایی کونه برکیده اولان حسن  
لطیف که انلردن مراد حسن حال و مقالدر یکمیش زمانده اولان عهدلرک و تجلیات  
الهییه ایله اولان جمعیتک شاهدل بدر که بره و منک اگر حسن حالی و حسن مقالی  
حضرت حقله اولان عهد سابقه یی کوزند یکنه و جناب حقله آشنا اولوب  
جمع اولدیغنه دلالت و شهادت ایدرلر برکسه نک سرنی بیلکه و دروننده اولان  
علمه و شهودنه استدلال قیغه خارجده ایکی شاهد واردلر اگر اول ایکی شاهد  
عادل اولوب هر بری احسن صورتده اولورسه انک سری و سیرتی لابد احسن  
صورتده اولور و سروسیرت احسن اولر الاتجلیات جالبه و لطفیه ایله اولور و اول  
خارج اولان ایکی شاهدک بری حسن حال و بری دخی حسن مقالدر بویکیسی  
برکسه نک روحنک حضرت حقله اولان آشناغنه و اندن نیجه احوال حسنه  
بولدیغنه و حضرت حقله جمع اولدیغنه دلیل و شاهد اولور \* مثنوی \* همچو یخ  
کندر تموز مستجد \* هر دم افسانه زمستان میکند \* ذکران اریاح سردوز مهریر  
\* اندران ایام و ازمان عسیر \* مستجد اولان نموزده شول یخ کبی که هر دم  
زمستانک افسانه سن ایلر مستجد جدید قیلنمش معناستند در نته کم استجده دیرلر  
صیره جدیدا معناستی و برلر یعنی حسن حال و خرم مقال یکمیش زمانده اولان  
حشرک و احوالک شاهدل بدر شول جدید قیلنمش نموز وقتنده موجود اولان  
برف و یخ کبی که اول برف و یخ هر دم لسان حاله یکمیش زمانده واقع اولان  
زمستانک حکایه سنی ایلر اول ایام بارده و ازمان عسیره ده وزان اولان رباح سردک  
و زمهریرک ذکرنی و حالنی سویلر \* مثنوی \* همچو آن میوه که در وقت شتا  
\* میکند افسانه لطف خدا \* قصه دور تبسمهای شمس \* وان عروسان  
چنرا لمس و طمس \* شول میوه کبی که شتا وقتنده لطف خدانک افسانه سن ایلر  
شمسک تبسملرینک دورینک قصه سنی و اول چنک عروسلرینه لمس و طمسک  
قصه سنی ایلر بوییت مصرع ثابده اولان میکند لفظنک تحت حکمنده داخل  
اولور و بوکادخی سهولت معنی ایچون میکند لفظی تقدیر اولور و بوییتک مصرع  
ثانیسی و قصه ان عروسان چنرا تقدیرنده اولور طمس افنده محوایدوب اسکمه که  
دینور و تقدیر کلام بویه دیمک اوور که مستان الهینک اجزا و اعضا سنده تجلیات  
الهییه دن ظهوره کلوب و تجلیات الهیه کتد کد نصره باقی قلان حسن حال و حسن

قال و اطف خصال فی المثل شتا وقتنده اولان شول لطیف میوهلر کیدر که اول  
میوهلر لطف خدانک حکایه سن ایلر دخی شمسک تبسملرینک و کشاده روی اولمیرینک  
دورینک قصه سنی و اول چن عروسلرینه شمسک تبسمک و انلره تعلق قیلنمش  
وانلری اسکمه سنی و تغیر و تبدل ایتمسک قصه سنی سویلر \* مثنوی \*  
حال رفت و ماند جزوت یاد کار \* باز و واپرس و یاخود یاد آر \* حال کندی و سنک  
جزوک یاد کار قالدی یا اول جزوکدن صور و یاخود یاد که کنور یعنی هر بر جزوک  
و عضوک نعمت الهیه دن بتمش و اطف و کرم ربانیه دن ظهور ایتمسدر اگر حال  
نعمت و راحت کندی ایسه سنک جزوک اندن یاد کار قالدی و هر عضوک  
اول نعم الهیه یی مذکر اولدی یا حال نعمتی و وقت راحتی اول جزوکدن سـ و آل  
ایله و یاخود اول نعم سابقه و الطمانی سالفه یی یاد که کنور و تذکر ایله و الحمد لله  
علی کل حال دیوب قلت و مضایقه و محنت زمانده دخی جد و شکر سویه  
تاکفران نعمت اولیه سن و حق تعالی نیک نعمتلرنی فراموش قیلیمیه سن  
\* مثنوی \* چون فرو کبر دغمت کر چستی \* زان دم نومید کن واجستی  
\* کفتیش ای غصه منکر بحال \* راتبه انعامها رازان کال \* چونکم غم سنی  
طوته اگر سن چست ایسک اول نومید کن اولان دمندن کبر و صحرار سن بوتقدیرجه  
واجستی ده جیم مفتوح اوقبور اما مصرع اولده و مصرع ثابده هم  
جیلر مضموم اوقوب معنی بویه اولق دخی جائدر چونکم غم و الم سنی اخذ ایلیه  
اگر سن چست و چاپک ایسک اول نومید کن اولان دمندن کبر و چست و جوایلر سن  
و اکا بویه دیوس و بلسنکه ای حال رجته و نعمته منکر اولان غم و غصه اول  
کالدن انعاملر راتبه سنه منکر اولان غصه جواب بوییتلردن حاصل اولور  
\* مثنوی \* کریم دم نیت بهار و خرمیست \* همچو چاش کل نیت انبار  
چست \* چاش کل تن فکر تو همچون کلاب \* منکر کل شد کلاب اینک عجب  
اگر هر دم سکا بهار خرملاک دکل ایسه کل چاشی کبی سنک تنک نه ناک انباریدر  
چاش چیچ دبدکلریدر یغن معناستند تن چاش کل سنک فکرک کلاب کبی منکر کل  
اولدی کلاب اشته عجب راتبه بونده وظیفه معناستند در و بوجه ابیات اربعه نک  
محصولی بویه دیمک اولور که چونکم حزن و غم و محنت و الم سکا کله و سنی طوته  
و محزون و مغموم قیله اگر عقل و فکر تده سن چست و چاپک ایسک اول نومید دمندن  
کبر و صحرامق ایله یاخود معنی اول نومید کن اولان و فندن کبر و چست و جوایله  
و اکا بویه دیوس و بویه که ای نعمت و راحت حالنه منکر اولان غصه و غم و غمی  
اول کال صاحبندن و اول جلال و جمال مالکیندن و انعام و احسانلر خالقندن اگر سنک  
عارض اولدیغک بدنه بهار و خرملاک و هر دم کشاده لک و شادیلک اولمیددی سنک



کل چچی کی اولان بدنک نه شینک انبار بدر بو مقرر در که سنک بدنک نعمت و لطف و مکرمت انبار بدر فی المثل سنک بدنک کل یغنیدر که هر عضو کل کی نعمت الهیه الیه و بهار لطفیه الیه بتشددر و سنک فکرک اول کل یغنی کی اولان بدنک حاصل اولدیغی اعتبار الیه کلاب کیسدر عجب بودر که کلاب کلدن ظهور ایش ایکن کلک وجودنه و لطافتنه منکر اوله یعنی عجب بودر که کلاب کی اولان فکر کل کی اولان بدنک ظهور ایش ایکن و بدن دخی بهار لطف الهی الیه کل کی تروتازه اولوب یتش ایکن فکره بر مقدار غم و الم عارض اولغله بدنک لطف حققه ظهور ایتدیکنه و نعمت و راحتله یتدوکنه انکار الیه و کفران نعمت اولوب بی بودنیاده نعمت و راحت کور مردم دیو سوبله \* مثنوی \* از کی خونان کفران که در یغ \* برنی خویان نثار مهر و میغ \* ان لجاج و کفر قانون کیست \* وان سپاس و شکر منهاج نیست \* با کی خویان نه نکهاچه کرد \* بانجی رویان ننسکههاچه کرد ( کفران النعمه اولان میون خویلدن صمان در یغدر یعنی شول کسهلر میون خویلو و حیوان صفتا و کافر بالنعمه اوله اکاصمان و بر مک یله باز قدر که اول صمانک دخی لایق دکلدر امانی خویلولر اوزره مهر و میغ نشاردر مهر و میغ ذکر سبب اراده مسبب قیاندن اولوب معنی بویه دیمک اولور که انلر که پیغمبر سیرتو شاگردر انلر اوزره کونش و صحاب واسطه سیله ظهوره کلان نعمت لک و رزق لک جله سی مبذول و نثار اولغله لایق در که اول عناد و کفر نعمت میون طبیعت اولان اهل نفاق قانون وقاعده سیدر و اول سپاس و شکر نی علیه السلام طریقتدر یعنی سراده و ضراده و شدتده و رخاده شکر ایلک و الحمد لله علی کل حال دیو سوبلک نبی مکرم علیه السلام حضرت لریک طریقت علیه و سنت سنیه سیدر لایق پیغمبر طریقتنه سالک اولان عزیزلر دخی البته هر حالده حد و شکر قیلغله متصف اولمشلدر ای ماقل نظر ایلوب کور میون خویلو اولنلره پردلری یرتلق نه ایلدی تهتک پرده یرتلقه دیرلر بونده اقتضاح و رسوای اولق معناسنه در یعنی کافر بالنعمه اولوب شکردن اعراض ایلین میون خویلولره کور رسوای اولملری نه ایلدی و نبی یوزلولره نسکری یعنی تعبدلری کورنه ایلدی مقصود پیغمبر علیه السلام خویلو اولان شاکرله عبادت قتلری و شا کر اولملری کورنه ایلدی دیمک اولور حق تعالی حضرتلری (لئن شکرتم لاز بدنکم) بیور دینی آیت کریمه اوزره نبی خویلو اولان شاکرله صوری و معنوی نیچه نعمتلر زیاده ایلدی (ولئن کفرتم ان عذابی لشدید) بیور دینی قول شریف اوزره کی خویلو اولنلره عذاب شدید الیه عذاب ایلدی \* مثنوی \* در عمارتها سکاند و عقور \* در خرا بهاست کج عزونور (عمارتلره سکر و عقورلر وارد خرابقلرده در کج عز و نور عمارتلردن

مراد نعمت و راحت و دولت و ثروتله بدنلری معمور اولان اهل دنیا و اهل هوادر و خرابقلردن مراد بدنلری درد و محنت و کلفت و مشقتله خراب اولان اهل بلا و اصحاب ولادر یعنی بدنلری نعمت و راحتله معمور اولان کسهلرک وجودنه کلاب صفتلری و مبالغه الیه عقرا بدیجی حیوان خویلری واردر که بونلرک اکثری کلاب عقور کبدر و بدنلری کلفت و محنتله و یران اولان کسهلرک وجودنه کج عزت و خزنیة نور واردر انکچون او کی خویلرده شکر و حمد صفتلری حاصل اولمز بلکه کلابک و عقورلک صفتلری حاصل اولور اما بونی رویارده الحمد لله علی کل حال دیوب شکرلر و نثار حاصل اولور و قلبلری کج عزت و نور معرفته محل و مخزن اولور \* مثنوی \* کر نبودی این بزوغ اندر خسوف \* کم نکردی راه چندین فیلسوف \* زیرکان موشکاف از کرمی \* دیده بر خرطوم داغ ابلهی (اگر خسوف ایچره بزوغ اولمیدی بوقدر فیلسوف راهی کم ایتزدی سوف حکمت عقلیه دیرلر فیله اهل و محله دیرلر فیلسوف دیمک اهل حکمت دیمکدر بزوغ طلوعه دیرلر خسوف قرک نور ینک زائل اولسنه دیرلر یعنی اگر بونی نورلک و خرابلق ایچره معمور اولوق و طلوع و ظهور قیاق کج عزت و شرفی بولوق اولمیدی بوقدر اهل حکمت و اصحاب فطنت بول یترمزلدی و طریقی ایزلردی زیر بونلر بولی شول جهندن یتورمشلدر که کجی عمارتده بیلشلر و نوری همان طلوعده کورمشلدر بوشیدن زیر کلر و موشکافلر کراهلقلردن خرطوملری اوزره ابلهلاک داغی کورمشلدر خرطوم بورونه دیرلر بونده مراد مطلق سیما اولور و توضیح معنی بویه دیمک اولور که زیر کلر و عقلیات و نقلیات موشکاف اولان مدققلر حقیقت کاره عارف و نعل باز کونه اولان اسرار و واقف اوله میوب مجرد مقتضای عقلاری اوزره حرکت قیلدقلری و کراه اولدقلری جهندن هر بریسی سیمالری اوزره ابلهلاک داغی و نادانلق نشان کورمشلدر و کجینه و خزینه ظن ایلدقلری محله خزینه چتمبوب و خزینه بوقدر دیدقلری پرده خزینه چقدیغنی مشاهده قیلدقلری و قنده کندیلرک بلاهت و عدم معرفت لرینه اعتراف قیلشلدر و کجی بولنلر و خزینه واصل اولنلر بونلرک بکنمقلری شول فقیرلر و نظر حقارله باقدقلری حقیرلدر که روز و شب حضرت حق دعاتک و راه فتایه کتمکله کتر لایقنای بولمشلر و کج روان و خزینه بی پایانه واصل اولمشلدر

\* قصه فقیر روزی طلبی واسطه کسب \*

\* مثنوی \* ان یکی بیچاره مفلس زدرد \* کزنی چیری هزاران زهر خورد \* لایه کردی در نماز و در دعا \* ای خداوند و نکهبان رعا \* بی زجهدی



افرییدی مر مرا \* بی فتن من روزیم ده زین سرا ( اول بیچاره مفاس درد  
وغدن که بی چیر لکدن هزاران زهر بردی یعنی برشی اولیوب فقیر الحال اولدیغندن  
زهر کبی هزاران درد و غلر بردی اول فقیر سازده و دعاده لایه و تضرع ایلردی  
و بوبله دیوسو یلردیکه ای خداوند وای راعیلرک نکهبانی رعا کسر انله راعینک  
جعیسدر رانی چوبانه و حافظه دیرل یعنی اول درویش دیردیکه ای حافظلرک  
نکهبانی وای راعیلرک و نکهبانلرک مهین و حافظی وای خداوند زمین و زمان  
وای خلاق کون و مکان تحقیقانی بر جهد سزو بنی قسنز خلاق ایندک بنم کسبستر  
بوسر ای دنیادن رزقی و نصیبی بکاویر دیردی و الهی خلقتنی مجانا وارزقنی مجانا  
وارحنی مجانا قولک مفهومینی وردایدنوب سو یلردی \* مثنوی \* پنج  
کوهر دادیم در درج سر \* پنج حس دیگری هم مستر \* لایعده این داد و لایحی  
ز تو \* من کلیم از بیانش شرم رو \* چونکه در خلاقیم تنهاتوی \* کاررزاقیم  
تو کن مستوی ( الهی و خلاق درج سرده بکاش کوهر ویردک اندن غیری هم  
مستر بش حس ویردک درج حقه به دیرل بونده سر حقه به تشبیه اولمشدر درج  
سرده اولان پنج کوهر دن مراد حواس خسته ظاهره در که انک بری قوه ساهمه  
و ایکنجیسی قوه باصره و اوچنجیسی قوه شامه و در دنجیسی قوه ذائقه و بشنجیسی  
قوه لامسه در و بوقوه لامسه بدک جیع عضونده سار به در پس بونک دخی درج  
سرده اولسی سر رئیس جیع اعضا اولدیغی و دخی حواس ظاهره نک اکثره  
باش محل اولدیغی اعتبار یله در و لاجیع اعضا قوه لامسه نک محلیدر و حواس  
باطنه نک محلیری هیاکله ده اولان شرح زده ذکر اولمشدر انده طالب اولنه و مصرع  
ثانیده اولان پنج حس مستردن مراد حواس خسته باطنه در و حواس خسته  
باطنه نک اولی حس مشترک ایکنجیسی قوه و اهمه اوچنجیسی قوه فکریه در دنجیسی  
قوه خیالیه بشنجیسی قوه حافظه در بونلرک دخی محلی و تحقیقی اول ترجمه ده  
تحریر اولمشدر پس تقدیر کلام بوبله دیمک اولور که اول فقیر حضرت حقه  
بو گونه مناجات و عرض حاجات ایدوب دیردی الهی و سیدی باش حقه سنده  
بکا کوهر کبی رابکان بش حس ویردک و بونشدن غیری همتا مجانا مستر و مخنی  
بش حس دخی ویردک بو کوهر لک هر بریسنی اصلا بن کسب ایتدم بلکه اول  
کوهری خزیننه قدر تکدن سن بکا عطا ایلدک ای وهاب مطلق سندن بوداد  
و عطا لایعده و لایحصار نته کم ( وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ) بیوردک بن  
اول لایعده و لایحی اولان نعمت لک شرح و بیانندن شرم رو و کلایل اللسانم و بی نطق  
و بی زبانم که بوقدر لایعده اولان نعمت لک بوزبانله شرح ایلک ممکن دکلدر کلایل  
زبانک کند اولسی و عاجز قالسینه دیرل الهی و خلاق چونکم بنی خلاق اولمده

تنهاسن سن اصلا بنی خلاق و ایجاد ایلکده و عدمدن وجوده کتور مکده  
غیرینک شرکتی بوقدر بنم رزاق لقم کارنی سن مستوی ایله یعنی بنم خالقم اولمده  
اصلا کسته نک شرکتی بوقدر استر مکده بنم رزاقم اولمک کارنی هم خالقم اولمک کارنه  
مستوی و برابر ایلله سن که رزاقم اولمده دخی اصلا غیر بلر مشارکت قلیله  
و غیر یلرک مننی بنم اوزریمه اولیه بلکه هم خلاقم و هم بلا واسطه رزاق همان  
سن اوله سن دیردی الحاصل ( بیت ) اسباب من سوخته و سرگردان \* بی محنت  
مخاوق میسر گردان \* مضمونی اوزره جناب حقه دعا ایلردی \* مثنوی \*  
سالها زواین دعا بسیار شد \* عاقبت زاری او بر کار شد \* همچوان شخصی که  
روزی حلال \* از خدای خواست بی کسب و کلال \* کاو اوردش سعادت عاقبت \*  
عهد دادود لدنی معدت ( نیجه یلار اول فقیردن بو گونه دعا ایلک چوق اولدی  
عاقبه الامر اول بی چاره نک دعا و زاریسی بر کار اولدی یعنی اجابته قریب اولوب  
حق تعالی اتی قبول قیلدی مثلاً شول بر شخص کبی که حلال رزق خدای تعالی  
حضر تلمندن بی کسب و بی کلال و بی ملال استدی و حق تعالی هم انک دعاسنی  
قبول ایلدی عاقبت اول شخصه سعادت و نعمت کلسنه کاو سبب اولدی و اول  
شخص حضرت حقه بودعایی ایلرکن فی الحال بر کاوانک قبوسندن ایجری کلدی  
و اول شخص اتی بی توقف ذبح قیلدی و بوقصه نک ظهوری لدنی معدت اولان  
و عدالتی الله قشده ظهوره کلان داود بنی علیه السلام حضرت تلمرینک عهد  
شریفنده ایدی و بونک قصه بر حصه سی اوچنجی دفترده تفصیلا نظمه کلسدر  
و مثنوی خوان اوللرک قشده مشهور اولمشدر بیانه حاجت بوق \* مثنوی \*  
این منیم نیز زار بهائود \* هم زمیندان اجابت کور بود \* کاه بدظن می شدی  
اندر دعا \* از بی تأخیر پاداش و جزا \* بازار جاء خداوند کریم \* در دلش بشار کشتی  
وزعیم ( بومیم دخی زار یلکر گوستردی هم اجابت میداندن طوبی قایدی  
قیم باب تفعلیدن مذال معناسنه در نته کم تیم الحب فلانادیرن فتن بر کسه بی محبت  
قول و ذلیل ایلسه یعنی بوبنده ذلیل دخی داود بنی علیه السلام زماننده اولان  
شخص علیل کبی حق تعالی حضرت تلمرینه زار یلکر گوستردی و تضرع قیلدی  
بوهم اجابت عرصه سنده کوی قایدی امادعا ایلکده کاهی بدظن اولوردی  
پاداش و جزانک تأخیرندن اوثری یعنی جناب حضرته اگر چه دعا و تضرع ایلردی  
اما ایلدیکی دعانک پاداشی و جزای اکیفور کلیوب تأخیر و توقف ایلدیکنندن  
قوه و اهمه اکامستولی اولوب عدم اجابت خیالی قلبنه کتوروب بنم دعا  
و تضرع مقبول حضرت اولز دیوگاه کاه دعا ایلکده سو ظن ایلردی و قلبنه  
ضعف کلوب دعاده سخی و الحاح ایلردی کیر و خداوند کریمک رجاری انک



کوکنده بشار و کفیل اووردی زعیم کفیل و ضامنه دیرل ارجا فتح همزه ایله  
رجانک جمعیدر و کسر همزه ایله رجا و برک و راجی قیلق معناسنه اولور بونده  
ایکی وجه ایله یله جائزدر یعنی اگرچه اول فقیر و ذلیل پاداش و جزا تاخیر قیلسندن  
گاه بدظن او اورودعا ایتمکدن فراغت قیلوردی اما کبر و اول خداوند کریمک  
رجاری واتی راجی ایلمسی انک کوکنده اکامباله ایله بشارت و یریمیچی اولوردی  
واجابه تکفل قیلوردی و گانه اکادیردیکه نیچون دعا و زاری ایلمکده سست اولورسن  
و اصلی ندر که اول خداوند کریمدن امید ورجا حبلی قطع قیلورسن کلام  
مجیدنده خبیثه خطابا ( واذناک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة  
الداع اذا دعان \* دعایمعی و دخی ام من یجیب المضطر اذا دعاه \* یورمدیمی  
و دخی \* ادعونی استجب لکم \* دپودعا ایلمکه امر قیلدیمی پس نیچون  
بدظن اولورسن الامور مرهونه باوقاتها حدیثک حسبجه هر امر البتہ بروفته  
مرهوندر ساعتی کلد کده مبسر اولور و ظهوره کاور ابدی دعا و نضر عدن تکامل  
ایلمک عبده لایق دکلدر بلکه بنده لایق اولان اول خداوند کریم دعا ایلمکدر  
دردی \* مشوی \* چون شدی نومیددر جهدا از کلال \* از جناب حق  
شنیده ( که تعال ) چونکم کلال جهشدن جهدا ایلمکده ناامید اولیدی جناب حقندن  
ایشدردیکه تعال یعنی چونکم اول دعا ایلمی فقیره کلال و ملال کلوب سعی و جهدا  
ایلمکده ناامید اولیدی و دعا ایلمکدن فراغت قیلیدی جناب حقندن انک قلبه تعال نداسی  
کلوردی و انک کوش و هوشی حضرت حقندن قلبه کلان تعال خطابینی استماع قیلوردیکه  
( و هو الذی یزول الغیث من بعد ما قنطوا و بنشر رحته و هو الولی الحمید )  
آیت کریمه سنک فخراسی اوزره اول قابض و باسط و خافض و رافع اولان خدای  
تعالی بنده لیتک کندی جنابندن بالکلیه مأیوس و مقنوط اولدینی استمزه بار که  
قوللری مقنوط اولق مرته سنه و ارسه ل بعد البأس و القنوط اول ولی حمید  
اولان خداستجاب رحمتی نثر ایلر و باران فیض و عطاسنی تنزیل ایلر که قابض و باسط لاک  
و خافض و رافع لاک صفاترینک آناری و احکامی یونکله ظهوره کلور که هر بار که  
بنده نک مر ادنی و یرمیوب قبض ایلد کده قول آنک نتیجه سنه عالم اولمیدینندن  
بدظن او اور و ناامید اولق مرته سنه و ادر پس اکابسط و لطفله دخی تجلی قیلور  
فی الحال اول بنده امیدوار او اور و انک جنابنه توجه قیلور همیشه کار الهی  
و شان ربانی بویله اولمقندن خالی اولمز \* مشوی \* خافضت و رافعت این  
کر دکار \* بی ازین دور نیاید هیچ کار \* خفص ارضی بین و رفع آسمان  
\* بی ازین دونیست دورانش ای فلان \* خفص و رفع این زمین نوعی دکر \* نیم  
سال شوره و نیی سبزوتر \* خفص و رفع روزگار با کرب \* نوع دیگر نیم روز و نیم  
شب \* خفص و رفع این مزاج ممزوج \* گاه صبح گاه رنجوری مضج ) \* بو

کر دکار خافض و رافعدر که حق تعالی نک بو ایکی اسم اسماء حسنا سندندر  
اول پادشاه لم یزل همیشه قابض و باسط اولدینی کی هم دائماً خافض و رافعدر  
بو ایکی سزهیج کارکنز و هیچ بر زمان اول خدای تعال خفص و رفع ایلمکدن  
خالی اولمز تنه کم ابو موسی حضرت نلری بو حدیث شریفی حضرت رسول اکرم  
صلی الله علیه و سلمدن روایت یوردرل قال علیه الصوة والسلام ان الله لا ینام  
ولا یذنبی له ان ینام یخفص القسط و یرفعه و یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار و عمل  
النهار قبل عمل اللیل الی اخره یعنی الله تعالی حضرت نلری او یومز واکا او یومق لایق اولمز  
قوللرینک رزقنی و حظنی خافض اولور و رافع اولور و بعض بنده لرینی ظاهرا  
مخفوض بعضسنی دخی باطننا الحق و بعضسنی یوکسک قیلور و بعضسنک دخی  
مرته سنی و شاننی بر زمان سفلی و بر زماند نصکره علوی ایلر الحاصل عالم بو اسمک  
احکام و آثارندن خالی دکلدر بوجه دن عالم محسوساتده زمینک خفصی و آسمانک  
رفعی کورو بو ایکی سنه بر خوش نظرایله که اول خافض کور زمین نیجه مخفوض  
ایلمدی و اول رافع کور صورتا آسمانی نیجه مرفوع قیلدی ای فلان عاقل اول  
آسمانک دورانی هم بو ایکی سبب دکلدر یعنی اگرچه زمین بحسب الصورة و المرتبة  
مظهر اسم خافضدر و آسمان هم من حیث الصورة و المرتبة مظهر اسم رافعدر  
ولیکن زمین مطلق مظهر اسم خافض دکلدر و آسمان دخی مجرد مظهر اسم  
رافع دکلدر بلکه آسمانک وجودنده دخی همیشه اسم خافضک و اسم رافعک  
حکملری و اثرلری پیدا و ظاهر اولمقده در که اول آسمانک دورانی بو خفص و رفع سبب  
اولمقندن خالی دکلدر تنه کم اعلا ده اولان جرم و نجم بر نیجه ساعتد نصکره اسفله  
اینوب مخفوض او اور و مخفوض اولان جانبی دورایدوب مرفوع او اور و مرته  
اعلایه کاور پس آسمانک دورانی بو ایکی بدن خالی اولمز و بو زمینک خفص و رفعی  
دخی بر نوع دیگر در که زمین اگرچه من حیث المرتبة مخفوضدر ولیکن نظر اولتسه  
بعض جانبی مخفوض و سفلی و بعض جانبی مرفوع و عالیدر و بوندن ماعدا  
بر سنه نک نصفی شوره یعنی قور اقلق و نصفی دخی سبز و تر در یعنی بر یلده بو زمین  
القی آی مقدار سبب و تر اولور و نباتاتله و اثمارله طول و اتی ای مقداری دخی  
یابس اولوب شوره بر کی سبز و تر اولمقندن خالی قالور پس اتی ای شوره خالی  
اولمسی علامت خفص و اتی ای مقداری دخی سبز و تر اولمسی علامت رافعدر که  
زمین نباتاتدن و اثماردن خالی اولمقده شانی مخفوض اولور و نباتات و اثمارله  
طولمقده شانی مرفوع اولور با کرب روزگارک خفص و رفعی یعنی بو غصه او  
و کر بتلو اولان روزگارک دخی خفصی و رفعی و ادر بو غصه او و غم او اولان  
روزگارک مخفوض و مرفوع اولمسی نوع دیگر در نصفی روز و نصفی



شبه در شب علامت خفص و نه بار علامت رفعدر بوامتراج ابدیجی مزاجك  
دخی خفص و رفعی وارد در بوامتراج ابدیجی مزاج جسمانیك خفصی  
ورفعی گاه صحت و گاه ناله ابدیجی رنجور لقدر مضج ابدیجی و ناله قیلدر یجی  
معناستدر یعنی بوبدن حیوانی که چارصددن ممتزج اولمدر پس بوممتزج اولان  
مزاجك دخی گاه ارتفای اولور و گاه هی انخفاضی اولور هر بار که مزاج اعتدال  
وصحت اوزره اوله اگاسبت مرتفع اولمدر و هر بار که علت وسقامت اوزره اوله  
مزاجك پست و الخق اولمدر \* منوی \* همچنین دان جله احوال جهان \*  
خط وجذب و صلح و جنك و افتان ( جله احوال جهانی بونجیلین یل خط وجذب  
و صلح و جنك و افتاندر جذب دال مهمله ابله خطه دیرلر پس بونده قحطك عطف  
تفسیری اولور افتان امتحان و ابتلا معناستدر جذب بعض نسخه ده ذال معجمه ابله  
واقع اولمدر قحط و عدم نباتادن و جذب انی چکوب برینه کنورمکدن و ارزان  
اولمقدن کایت اولور یعنی جمیع احوال جهان مخفوض و مرفوع اولمقدن خالی  
اولز کورمز پس گاهی قحط و غلا اولور که اول اثر خفص و قبض و گاهی برکات  
و ارزانی ظهور قیلور که اول اثر رفع و بسط و گاهی احوال عالم جنك و فتنه  
اوزره اولور که اول قابض و خافض اسملرینك آثار بدر و گاهی صلح و صلاح  
اوزره اولور که اول باسط و رافع اسملرینك آثار بدر الحاصل حق تعالی حضرت قری  
بوجهانی و جهان خلقی خفص و رفع و قبض و بسطله افتان و امتحان ایلکدن  
خالی اولز پس محبوب حقیقی سالکاری دخی بواسماء متضاده ابله تریه ایلکدن  
و انلره بواسمالره نجلی قیلقدن خالی اولز اثر قابض و خافض و خشیت و مسکنت  
و مذلت و اثر باسط و رافع رجا و انبساط و عزت و شرف و بونلرامثالی اولان صفت  
و حالتدر \* منوی \* این جهان باین دو پراندر هواست \* زین دو جانها  
موطن خوف و رجاست ( بوجهان بوایکی قنادله هواده در بوایکی سندن جانلر  
خوف و رجاست و طنبدر یعنی بوخفص و رفع فی المثل ایکی قناد کبدر و بوجهان  
برقوش کبدر و قیام و نظام هوا کبدر بوجهان قوشی بوخفص و رفع قنادلر یله  
یله هوای انتظامده در و کذلک بوخافض و رافع اسملرین جمیع جانلر خوف و رجا  
موطندر که خوف اثر خفص و قبض و رجا اثر بسط و رفعدر پس جانلرده اولان  
قبض و بسط و خوف و رجا و غم و شادی هر نه ابله بوخافض و رافع و قابض  
و باسط اسملرین ظهوره کلور ( رباعی ) یک نیمه رخت الست منکم بیعید \* یک نیمه  
دگر ان عذاب لشدید \* کرد دولت نبشته بحی و بمت \* من مات من العشق فقد  
مات شهید \* منوی \* تاج جهان لرزان بود مانند برک \* در شمال و در سموم  
بعث و مرک ) تا کم بوجهان مانند برک لرزان اوله شمالده و سموم بعث و مرکه

بعث به الموت قیودن قو بار یلوب حیات بولغه و اعمالك جزاسنی کورمکدن  
اوتری حشر اولغه دیرلر بونده بعثله مرک باد سموم تشبیه اولمدر و حیات باد شماله  
تمثیل قیلمدر و جهان قدرت باغنده بر برک کبدر پس تقدیر کلام بوبله دیمک  
اولور که الله تبارک و تعالی همیشه بوایکی صفت متضاده ابله جهان خلقه نجلی  
قیاده در تا کم بوجهان بر برک کی لرزان اوله حیات دنیویهك شمالده که اول  
حالت بسط و رفعدر و دخی بعث و مرک سمومده که اول حالت خفص و قبضدر  
جهان خلقی بوایکی ضد اولان صفتلرک و جاتلرک حکمنده و تصرفده مضطرب  
اولمقدن و لرزه قتلقدن خالی اولمده لر \* منوی \* تاخم بکرینکی عیسی \* ما \*  
بشکند زخ خیم صدرنك را \* کان جهان همچون نمکزار آمدست \* هر چه  
انجارت بی تلون شدست ( تا کم بزم عیسی مرک بکرینکی کوی صدرنك اولان  
خک زرخنی صیه که اول جهان نمکزار کی کلمدر هر نه کم انده کنیدی بی تلون  
اولمدر عیسی \* مایورد قلرندن مراد خدای تعالی حضرت لریدر و اول خالق  
بیچونه عیسی تعبیر ایللری معنوی محسوسه تمثیل و عیسی علیه السلام حضرت لرینك  
احیای اموات ایلکده صفت حقانیه ابله منصف اولدیجی و خیم صدرنكدن مراد  
الوان مختلفه بی ظهوره کنوردیکی ملائسه سبلدر و صدرنك اولان خدن مراد  
بوعالم کترندر و خیم بکرینکدن مراد مرتبه وحدتدر و بو حضرت عیسی علیه  
السلامك صباغ اولمسنك بکرینك اولان کو بدن کونا کون لونلر اخراج قلمسنك  
قصه سی جلد اولده بیان آنکه این اختلافات در صورت روشنت سرخنده اوز یک  
رنکی عیسی بونداشت یسك شرحنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه و بونده  
بو بین شریفینك تحقیقی بوبله دیمک اولور که بوجهان خوف و رجا قنادلر یله  
هوای انتظامده پران اوله و بوایکی سندن جانلر دخی طوله و بوصفات متقابل  
و حالات متضاده دن جهان خلقی مانند برک بوعالم کترنده لرزه قیله شول زمانه  
دککه بزم عیسی مرک بکرینکی کوی و صدرنك اولان عالم کثرت کو پدک زرخنی  
و رونقنی کسر ایلله یعنی بزم واحد حقیقی اولان صباغره بکرینك اولان خیم وحدتی  
بونجه یوز الوان مختلفه و اشکال متنوعه ابله پر اولان عالم کثرت رواجنی و رونقنی  
محو و فانی ایللور مرتبه وحدتک نجلی و حکمی ظهوره کله که اول جهان فی المثل  
طوزلق کی کلمدر هر نه که اول ملحه کی اولان جهان حقیقه کنیدی بی تلون  
اولدی و صبغه الله ابله منصبع اولوب اختلاف و مغایرت رنکلرندن خلاص  
و نجات بولدی زیرا مرتبه وحدتک حکمی غیر و سوی رنکلرینی محو و ازاله ابدیجیدر  
و اول مرتبه و اصل اولان کنیدی لکندن فانی اولوب نور وحدتله یک رنك اولیجی  
و اتحاد قیلیدر مثلاً ملحه لر وارد که اکاشتر و خرواسب و استر جیفه لر القی



ایلهل برنیچه زماندنصکره انلرک مرده اولان جسدلری تبدیل اولوب پاك واطیف  
نمک اولور ووجه نمکزار ایله بکرنک اولوب اتحاد قیلور \* مثنوی \* خاکراین  
خلق رنگارنگرا \* میکند بکرنک اندر کورها \* این نمکزار جسم ظاهرست \*  
خودنمکزار معانی دیگرست \* آن نمکزار معانی معنوبست \* ازازل آن نابداندر  
نوبست ( مثلاً سن بوخای کور رنگارنگ اولان خلق قبرلده بکرنک ایلمر معنی  
خاکده دخی بوخاصیت وارد که کونا کون اولان مخلوقک جسملری اکاداخل  
اولدقده وقبر ایچره نیچه زمان قالدقده اول اجسام مختلفه واجساد متنوعه  
چور بیوب عاقبت خاک اولور و بکرنک اولق مرتبه سن بولور بو خاک ظاهر اولان  
جسملرک نمکزار بدر که انلردن مغایرت واختلافی کیده روب جله سنی بکرنک ایلمر  
خودنمکزار معانی بونک غیر بدر اول نمکزار معانی حسی وصوروی دکلدن بلکه معنویدر  
فنا وزوال ظاهر اولن ازلدن ابده دک اول یکیلکده در ونمکزار معانیدن مراد عالم  
وحدتدر که انده عقول و ارواح وافهام رنگلری اولنر واول مرتبه ده بوجه  
موجودات مختلفه نک تعیینلری قالمز مثلاً حضرت عیسی علیه السلام برکوپدن  
بوز کونه رنگلو جامه ل اخراج ایدوب وینه بوجه بی اکادخال ایلد که بیاض  
وساده اولد یغی کبی صباغ حقیقی دخی بوقدر اشکال مختلفه وموجودات متنوعه بی  
مرتبه وحدتدن بو عالم کثره اخراج ایلدی بعده بونلری ینه افتاواماته ایلیوب عالم  
باطنه ادخان ایلد که بونلرک جسملری وشکللری نیچه فانی اولور سه انوار وحدتک  
غلبه سیله بونلرک معنوی اولان وجودلری دخی محو وفانی اولور پس خاک نمکزار  
جسوم اولد یغی کبی مرتبه وحدت هم نمکزار معنایی اولور \* مثنوی \*  
این نور اکهنکی ضدش بود \* وآن نوری بی ضد و بی ندو عدد \* آنچنان کر صقل  
نور مصطفی \* صدهزاران نوع ظلمت شد ضیا ) بونولکه کهنه لک انک ضدی  
اولور واول نولک بی ضد و بی ندو و بی عدد اولور یعنی بو عالم صورتده اولان  
یکلک وتازه لکک ضدی اسکیلک وفرسوده لکدر که بو عالم کون وفساددر اما اول  
عالم وحدت همیشه ضد ونددن وکثرت وعددن بری وعار بدر انکچون اول همیشه  
تازه ونودر اصلاً انک صفاسنه خلل وکدر کلز انجیلین که حضرت مصطفی صلی الله  
علیه وسلمک نور شریفنک صفاندن یعنی صفاوروشنا لکندن نیچه بوز یک انواع  
ظلمت ضیا اولدی صقل لغتده پاصدن اچغه دیرلر بونده صفا معناسنه استعاره  
اولمشدن ظلمتک انواعی واردر مثلاً شک وشبهه وریب وجهل وغفلت وشرک  
وکفر ومعصیت کبی بوجهل سی ظلمات معنویه در اول حضرت علیه الصلو  
والسلامک نورنک صفاسندن انواع ظلمات زائل اولوب ضیا به تبدیل اولدی واول  
انواع ظلماتی بو بینله تفسیر ایدوب پیورلر \* مثنوی \* از جهود ومشرک

وترسا ومع \* جلکی بکرنک شدزان الب الخ ) جهود دن ومشرکدن وترسادن  
ومغدن جله سنی بکرنک اولدی اول دلور اولان پادشاه اعظم بدن الب پهلوانه  
دیرلر الخ اولو خانه دیرلر مغ آتش پرسته وانلرک کشیشلر ینه دیرلر و بودکر اولسان  
طائفه نک هر بریسی انواع ظلماتدن نیچه ظلمتله مبتلا اولمشلردی وحقیقت کاری  
کوره مدکلرندن اختلاف وتفرقه ده قالمشلردی چونکهم اول سلطان عالیشان ظهوره  
کلدی وانک نور شریفی بوطوایف مختلفه نک اوزر ینه بر تو صالیدی بونلرک میانندن  
اختلاف ومغایرت کیدوب وبونلرک هر بریسی ایمان واسلام اختیار ایدوب  
بکرنک اولوب موحد اولدی ل وکنفس واحده ایمان واسلام طریقده اتحاد قیلدی ل  
\* مثنوی \* صدهزاران سایه کوتاه ودراز \* شد بکی درنوران خورشیدراز \*  
نه درازی مانده نی کونه نه پهن \* کونه کونه سایه در خورشید رهن ) اوزون  
وقصه نیچه بوز یک سایه اول خورشید رازک نورنده بر اولدی سایه دن مراد بونده  
عقیده وملتدر که عقیده وملت عقلاک سایه سی کیدر یعنی سایه کبی کوتاه ودراز  
اولان نیچه بوز یک عقاید مختلفه وملل متنوعه هرنه ایسه اول خورشید رازک  
نورنده جله سنی بر ملت اولدی وبر عقیده اوزره اتفاق واتحاد قیلدی وبکرنک  
اولق مرتبه سن بولدی وبونلرک عقیده لرند وملت ومذهب لرند نه اوزونلق ونه  
قصه اتق ونه عر بضاق قالدی قالدی زیر بونلرک اکثری اول طریق مستطیله  
صاحبلری ایدی وبعضی دخی مشبهه وبعضی دخی مجسمه ایدی پس بونلرک  
هر بر یسنک عقیده سی ومذهبی دراز وکونه وعریض سایه لار کبی ایدی پس  
بو کونا کون اولان ظلال معنوی اول خورشید الهیده رهن اولدی وانک نور پاکله  
زوال بولدی پس جله سنی نور تو حیده مستغرق اولوب صراط توحید اوزره  
اتحاد قیلدی \* مثنوی \* لیک بکرنکی که اندر محشرست \* بریدوب برینک  
کشف وظاهرست \* که معانی آن جهان صورت شود \* نقشها مان درخور  
وخصلت شود ) لیکن بکرنکلکله محشرده واردر ایو وکوتو اوزره مکشوف  
وظاهر در زیر اول جهان حقیقتک معانیسی صورت اولور بزم نقشلریمز  
خصلته لایق اولور یعنی بود نیساده اول خورشید راز حضرت تلرینک  
نورندن صدهزاران کونا کون سایه لری بکرنک اولدی واتحان قیلدی ومؤمن وموحد  
اولق مرتبه سنی بولدی ولکن شول بکرنکلکله روز محشرده واقع اولسه  
کر کدر اول بکرنکلک ایو وکوتو هرنه قدر اهل محشر واریسه انلرک جله سنه  
مکشوف وظاهر اولق مقرر در ورور محشرده اولان بکرنکلکدن مراد وحدت  
مطلقه نک ظهور قلمسی وجیسع اهل محشره ظاهر ومکشوف اولیسی  
وجیسع اهل محشر اکر مشرک واکر کافر واکر جاهل واکر غافل الحاصل نیک



وبد واصل و افسد هر نه ایسه بکرنک اولوب مؤمن و موحد اولق و جله سی  
و حدایت حق مشاهده و معاینه قیاق مقرر و محقق در اصلا اول کونده برکافر  
و بر مشرک قالیه و حضرت حق و انبیا عظامه برانکار ایلر اولیه زیر اول جهان  
حقیقتک معنای روز محشرده مصور اوله و حالا معلوم اولان و روحانی اولان  
اوصاف و اسرار و احوال عیانه گاه اول کون بزم نقاشی بزم و شکل بزم خصلت  
لابق و مناسب اوله مثلا کور حیوان خصلت لرندن قنخی حیوانک خصایق و صفی  
غالبه ایسه اول صفت غالبه اوزره و صوفیه نقش و صورت و یرر و اگر حیوان  
صفت لرندن و خصلت لرندن قورتلش و صفای و ساد و اولش کسه ایسه انسان  
صورتنده حشر اوله و انسانک صورتنده دخی بودنیاده تفاوت اولدیغی کی  
انده دخی تفاوت اوله \* مثنوی \* کرد آنکه فکر نقش نامها \* این بطایه  
روی کار جامها ( اول وقتده فکر نامه لک نقشی اولور بواسطه تار جامه لک کاری  
و یوزی اولور نامها نامه نک جامها جامه نک جمیدر نامه لردن مراد دفاتر اعمال  
و جامه لردن مراد اجساد نسوان و رجال اولور بطایه استاره دینور و انسانک  
بودنیاده اولان فکری و ذکر فی المثل جامه لک استاری کبیر و اشکال ظاهره  
جامه لک یوزی کبیر برکسه فی المثل جامه لک ایچنی طشره به طشره سنی ایچرویه  
دوندربکی کی حق سبحانه و تعالی حضرت لری هم هر کس باطنی ظاهره کتور  
و سرار و ضمائر بی عیان مرتبه سنه بتور بودنیاده هر کس صور محسوسه بی  
نیجه کورر و معاینه قبول ایسه اول کونده هم احوال باطنیه و افکار کائنه بی  
هم ظاهر و پیدا مشاهده و معاینه قبول نه کم بومعاینه اشارت ایدوب بیورر  
اول وقتده قلبه مستقر و ثابت اولان فکر و ذکر صحایف اعمالک نقاشی لری اولور  
( یبعث الناس علی نیاتهم ) حدیثک موجبجه ناس قبلرنده ثابته اولان فکر لرینک  
و یتلرینک اوزرینه بعت و حشر اولور پس فکر دن مراد بونده صحیفه دلد  
ثابت اولان فکر و درون جانده قرار قبلان نیت و ذکر اوور و دخی ( یبعث الناس  
علی ماماتوا علیه ) حدیث شریفک حسبجه هر نه حالت و هر نه کونه فکر و نیت  
اوزره اولسه انک اوزرینه حشر اولور پس حالا بودنیاده وجود جامه لک  
استاری کی اولان یتلر و فکر تر بوم قیامنده وجود جامه لک کارلرینک یوزی  
اولور و باطنده اولان ( بوم تبلی السرائر ) آیت کریمه سنک فحواسی اوزره  
ظهوره کلور \* مثنوی \* این زمان سرها مثال کاوبیس \* دوک نطق  
اندر ملل ضد رنگ ریش ( بوزمان سرلر کاوه بیس مثالدر نطق ای ملل تراجمه  
صدرنک اگر جمیدر بیس اصلنده ابرصه دیرل بونده الاجه معناسی مراد اولور  
و نطق بونده ایکه تشبیه و تطبیق ظهوره کلان انواع کلمات کونا کون و رنکارنک

اولان ایلکله تمثیل قیلمشدر پس تحقیق معنی بویه دیمک اوور که بوزمان بودنیاده  
سرلر و قبلر آلاجه صغیر کبیر و نطق ایلک کبیر و ناطق ایلک اکبرن کسه  
کبیر پس هر ملت ایچره بونطق ایکی کسندینک دروننده اولان عقیده سنی  
و فکر و نیتی اکبروب ظهوره کتور جمیدر فی المثل بربرده برنیجه یوز ایلک اگر یچی  
کسه اولسه انلرک هر بریسی برکونه ایلک اگر دیکی کی بربرده هم یتش ایکی  
ملتک اهلی اولسه لابد انلرک دهساندن صدور ایلین کلمات هم کندی سرلرینک  
و عقیده لرینک مقتضای اوزره اولسه کر کدر چونکم ملل مختلفه نک عقاید  
و اسرار ی لابد بری برلرینه متغایر اولدیسه انلرک لسانندن ظهور ایلین کلمات  
دخی بری برلرینه متغایر و مخالف اولور و انسانک لسانندن ظهوره کلان کلمات  
و الفاظ دروننده اولان اسرار و افکاره دلالت قبولور و بولسان عاقل و عارف  
اولنره ترجیح اسرار نهان اولور \* المرء مخفی تحت لسانه \* حدیثی هم بومعاینه  
شهادت قبولور چن عاقل و عارف برکسه نک عقیده سنی و سرنی یتلک و مرتبه سنه  
و صورت باطنیه سنه عالم و آگاه اولق ایستیه سنی نطقه کتور پس انی نطقه  
کتور بونه کونه رشته انفاظی اکبرسه انک فکری و سرنی اندن بیلور پس عارف  
و عاقله اسرار حشر برقاج و جوه ایله بودنیاده معلوم اولور جله و جهلردن  
بریسی لسانندن ظهوره کلان قول و بریسی دخی اعضادن صدور ایلین  
فعلدر اگر خلقک اغزلی مخنوم اولسه و هر بری نطقه کلوب سکوت قلبه  
انلرک لری و ایقلرندن صدور ایلین فعل و حرکت باطنلرینه دلالت قبولور  
و عارف و عاقله اسرار کائنه بی افعال ظاهره مخبر و معلم اولور \* مثنوی \*  
نوبت صدر نکبت و صدولی \* عالم بکرنک کی کرد دجلی ( بوزمان صدرنک  
و صدولک نوبتیدر عالم بکرنک چن جلی اولور یعنی بودنیاشدی یوز دراو  
اولق و کونا کون عقیده ایله پراکنده دل اولق و هر ملت بری برلرینه اختلاف  
قیاق و حق بودر و بزم مذهب و مسلکمزودین و ایینز مقبولدر دیوادم ایلک  
اوزره در پس بکرنکک عالمی و وحدت مطلقه مرتبه سنی بوطالم اضداد و کثرته  
چن منجلی اولور و نیجه ظهوره کلور \* مثنوی \* نوبت زنگست رومی شد  
نهان \* این شبست و آفتاب اندر رهان \* نوبت کرکست و یوسف ز پرچاه \*  
نوبت قبطست فرعونست شاه ( حالا نوبت زنگیدر و رومی نهاندر بودنیاشدر  
و آفتاب رهاندر در زنگیدن مراد شول قاره یوزلو اولان ظلماتلر و جسمانیلر  
و شیطانیلر در ورمیدن مراد اول بیاض یوزلو اولان روحانیلر و نورانیلر و بایتلر در  
پس شمعی بودنیاهالا جسمانیلرک و ظلماتلرک و شیطانیلرک ظهور و غلبه سنک  
و کروفرنک و عزت و شرفنک وقتی و نوبتیدر آق یوزلو اولان روحانیلر نهان



و مخفی در بودنیانی مثل شب مظلم کیدر زیر آفتاب حقیقتك طلوع و ظهوری  
 رهنده در شول دمکه آفتاب حقیقی طلوع ایلنه صبح آخرت ظهوره کلور و اول  
 کونده سرایر و ضمائر هر نه ایلنه پیدا و آشکار اولور شمدی بودنی قوردرل نویتیدر  
 و یوسف ز برجاهده در بودنیانوبت قبطلر و فرعون شاهد کر کدن مراد  
 حقود و حسود اولان و سباع و ذیاب اوصافیه اتصاف قیلان کسهلر اولور  
 و یوسفدن مراد صورت باطنه لری جیل و ملیح اولان و محبوبیت مرتبه سن بولان  
 و اوصاف الهیه ایلنه اتصاف قیلان کسهلر اولور و قبطیدن مراد اهل نفس  
 و فرعوندن مراد نفس اماره اولور تقدیر کلام بویه دیمک اولور که بودنی شمدی  
 قوردرکی درنده اولان حقودلرک و صفات سبعیه ایلنه اتصاف قیلان حسودلرک  
 رونقی و غلبه سی نویتیدر یوسف علیه السلام کی جیل الشکل اولان روحانیلر  
 و نورانیلر چاه مسکن ایچره قالمشله و اختفا و ستر قلمشله در بودنی شمدی نفس اماره  
 اولان قبطی سیرتلك ظهوری و تفاخری و قیدر زیر فرعون کی قوی و مغرور  
 اولان نفس اماره بالسوء بودنیاده شاه و حاکمدر پس هر کیم تابع نفس اماره  
 اولور سه محسوس اولان دولنده و شرفده و نعمتده و راحتده و بیکده و ایچمه کده  
 و معیشتده و خوش بکیمکده اهل آخرت و اصحاب حقیقت اوزره فالبلردر زیر  
 بودنیانلرک نویتی دکلدن انلرک نویتی یوم آخرتده کلور ✽ مثنوی ✽ تازر زرق  
 بی در یغ خیره خند ✽ این سکا ترا حصه باشد روز چند ✽ تا کم خیره خند اولان  
 رزق بی در یغدن بو کلا به برقاج کون حصه اوله خیره خند بیهوده و بی معنی  
 کواچی دیمکدر و سکردن مراد اهل نفس و اهل دنیا و اصحاب زرق و ریادر و رزق  
 بی در یغدن مراد رزق جسمانیدر که اهل کفره و اهل ایمانه و جمیع انسانه و حیوانه  
 در یغسز و برلشدر و بونلردن هر بریسنده قسمت اولان حصه معینه لری هر نه ایلنه  
 یومافیوما ایر کورلشدر و بورزق بی در یغک خیره خند اولسی بوسک سیرت اولان  
 طائفه نك یهوده بیر یوزلر بنه کولسی و بونلرک انک ظاهر نه باقوب مخدوع اولسی  
 اعتبار یله در پس توضیح معنی بویه دیمک اولور که بودنی اکر نیچون کرکان  
 و سکانک مرزوق اولسنک و عبش و نوش قلمسنک وقتی و نوبتی اولدی دیر ایسنک  
 تا کم بیهوده بیر یوزه کولچی و احقر الدایچی اولان در یغسز رزق عامدن  
 بو کوپکاره برقاج کون بودنیاده حصه اوله و بونلر بورزق جسمانی ایلنه برایکی  
 کون زندگانیک قیله و کثرت ارزاق و اموالده فخر و ناز ایلکه مشغول اولوب ارزاق  
 الهیدن و دولت ابدیدن غافل و جاهل قاله ✽ مثنوی ✽ در درون پیشه شیران  
 منظم ✽ تاشود امر تعالوا منتشر ✽ پس برون آیندان شیران زمهرج بی حجاب  
 حق نماید دخل و خرج ✽ پیشه ایچره شیرلر منتظر در تا کم امر تعالوا منتشر اوله پس

اول شیرلر مر جدن اول زمانده طشره کلورلر بر حجاب سزحق تعالی حضرتلری  
 دخل و خرجی کوستر شیرلر دن مراد صالحلر و متقیلر در مرج چرا کاهه دیرلر بونده  
 مر جدن مراد بودنی اولور نته کم پیشه دن مراد هم بودنی اولور اولور درون پیشه دن  
 مراد مقابر اولمقده جائزدر و درون دنیا اولمقده جائزدر یعنی بودنی پیشه سنک  
 دروننده آخرت شیرلری و حقیقت میدانک دلبرلری منتظر اولمشله و ترصد  
 قلمشله در تا کم حق سبحانه و تعالی حضرتلرینک بوجه به بو چرا کاهه دنیادن میدان  
 عرصانه کلک دیو امر ایلمی منتشر اوله چونکم بو حقیقت شیرلرینه و آخرت  
 میدانک دلاورلرینه و دلبرلرینه حق سبحانه و تعالی حضرتلرندن ای بنم صالح  
 اولان بنده لم اول دنیا مر عازندن بو آخرت سراینه کلک دیو امر اولنه و دعوت  
 قیلنه پس اول حقیقت ارسلانلری مرج دنیادن چیقوب آخرت صحرا سنه طشره  
 کلورلر و میدان عرصانه و اصل اولورلر حق تعالی حضرتلری جمیع حجابی رفع  
 ایلوب بلا حجاب انلره دخلی و خرجی کوستر دخلدن مراد محصول اخروی  
 و خرجدن مراد مصروف دنیوی اولور یعنی حق سبحانه و تعالی حضرتلری  
 بونلر دنیاده نه خرج و صرف ایلدیلر سه و بازار آخرتده بونلر نقدر دخله و محصوله  
 واصل و نازل اولدیلر سه بی حجاب و بی نقاب جله سنی بونلره عیان و بیانه کتوروب  
 کوستر ✽ مثنوی ✽ جوهر ایشان بکبر درو بحر ✽ پیشه کاوان بسلان  
 روز نحر ✽ روز نحر رستخیز سهرنک ✽ مؤمنانرا عید و کاوان اهلاک ✽ بونلرک  
 کوهری برو بحری طونار الاجه صغرلر روز نحرک بسلانلر بدر سهرنک اولان رستخیزک  
 نحری کونی مؤمنلره عید و کاوانه هلاکدر روز نحر قربان بیرامنک صلات قلدیغی  
 واضحه ذبح اولدیغی کونه دیرلر روز قیامت عید اضحیه نك یوم نحری کبیدر  
 اولاحیوان سیرتله رائده تیغ قهر ایلنه قتل اولنوب هلاک اولدقلمی ملائسه ایلنه و ثانیاً  
 اصناف خلایق انده جمع اولوب کیمی کر بان کیمی خندان و کیمی نالان و کیمی دخی شادان  
 اولدیغی و بعضلری کونا کون نعمتلر و درلو درلو را حنلره تعیش قلدیغی و بعضلر  
 دخی فقیر و کدالر کی دردلر و غمگینه قالدیغی اعتبارله چونکم روز رستخیزی  
 یوم نحره تشبیه ایتدیلر اکا مناسب بودنیاده اولان ایچلری الاجه صغرلرک اول  
 کونده حاللری نیجه اوله جفنی بوییتلرله بیان ایدوب بیوررلری اول حقیقت  
 شیرلری و عرصه قیامتک دلبرلری اولان انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنک جوهر  
 روحانیلری برصوری و بحر معنایی طونار و بونلرک شرف و دولتی ظاهر و باطنی  
 احاطه ایدر اما انلرک که ایچلری سوء عقیده و افکار فاسده ایلنه آلاجه و قراجه صغرلر  
 کبیدر اول نحر و قتل کونی اولان روز قیامتک مذبحلری و کشته لری بدر اول  
 سهرنک و هوانک اولان قیامتک یوم نحری مؤمن و متقی اولنه عید و عاصی و کافر



اولان حیوان سیرتله قهر و هلاک کونیدر بونلر اول کونده بالکلیه اولوب کتیه لر  
بلکه برمه تیغ قهرله مذبح و کشته اولدر که بالیها کانت الفاضیه دیوموتی  
تمنی قبله لاندن صکره شول نار کبریه داخل اولدر ( لایموت فیها ولا یحیی ) آیتنک  
حسنجه انده نه اولدر ونه حیات بولدر ﴿ منوی ﴾ جله مرغان آب آن روز نحر  
﴿ هیچو کشتیهاروان بر روی بحر ﴾ تا که یهلاک من هلاک عن بیند \* تا که یجو  
من نجاواستیفنه ( جله صوقوشلری اول نحر کونی کشتیلر کی روی بحر اوزره  
روان اولورلر اما صوقوشی اولیلر اول کونده غرق و هلاک اولورلر تا که هلاک اوله  
شول کسه که بیند دن هلاک اولدی تا که ناجی اوله شول کسه که ناجی اولدی  
و مستیقن اولدی بو بیت سوره انفالده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور قال  
الله تعالی ( ل یقضی الله امری اکان مفعولا ) یعنی تا که الله تعالی حکم الیه شول امریکه  
ازل ازالده انک اشلمسی لایق و جدیر اولمشدی اول ازالده مفعول اولان امر اولیا  
نصرت و اعدایه قهر و تقمندر ( لیهلاک من هلاک عن بیند ) لام مفعول لافظنه  
متعلقدر و معنی اول امر انکی چون مفعول اولدی که تا هلاک اوله شول کسه که حجت و اضحه دن  
هلاک اولدی ( و یحیی من حی عن بیند ) و دخی حی اوله وزند کانیلاک بوله شول کسه که  
حجت و اضحه دن حی اولدی بونده هلاک عذاب و عقاب دن و حیات نجات و ثواب دن  
استعاره دردیملر یعنی اول امر مفعول اولدی تا که حجت و اضحه دن عذاب لایق اولان  
معذب اوله و دخی اول حجت و اضحه دن عذاب مستحق اولین عذاب دن نجات  
بوله و حیات ابدیه به واصل اوله اگر چه بو آیت کریمه قتال حقنده وارده و نازله اولمشدر  
اما حضرت مولانا قدس سره آخرتده اولان قتله و حیاته و هلاک و نجاته چل  
ایدوب انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا و جمیع مؤمنلری صوقوشلرینه تشبیه ایدرلر  
و مشرکری و کافراری و عاصیلری و فاسقلری هم کذایت طریقله دریا به آشنا  
اولین قوشلره تمثیل ایدوب روز قیامتی دریا به بکزه دوب پیورلر جمع صوقوشلری  
کی اولان انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا و اوزنج و هلاک کونی کشتیلر دریا اوزره نیجه  
روان اولورلر و سیر قیلورلر ایسه انلرک جله سی اول دریا قهر و بحر جلال  
و هیبت اوزره سفینه لر کی روان اولورلر و سلامتله سیر و حرکت قیلورلر اصلا بونلره  
اول بحر قهر و غضب ضرر و زیان و برمز و اول بوم محنت و تعب بونلره الم  
و اضطراب ایر کورمز اما اول کسه لر که بودنیاده صوقوشلری اولیه و دریا  
حقیقته آشناقی قیلدرلر انلر مرغ خاکی دریا به دوشد که عذاب چکدیکه و هلاک  
اولدیغی کی عذاب چکوب و هلاک اولورلر و اول کونک ظهوری و اول روز نحر  
و قهرک روزی انکی چوندر که حجت و اضحه دن هلاک اوله و عذاب و عقابه کر قنار کله

اول کسه علم الله ده هلاک اولدی و عذاب مستحق اولدی ابدی و دخی حجت  
بالغه دن حیات ابدیه بوله قهر و عذاب دن خلاص اوله شول کسه که ازل ازالده علم الله ده  
حی اولدی و عذاب خدادن نجات بولدی ابدی ( فله الحجة البالغة ) آیتنک  
مصدقجه الله تعالینک خلق اوزره بیند سی و حجت بالغه سی واردر خلقک الله  
اوزره بیند سی و حجت بالغه سی بوقدر پس هر شول کسه که اول بوم نحر و قهرده  
مقهور و هلاک اوله کندینک اول قهره و هلا که مستعد و مستحق اولدیغی بیلور  
زیرا بیند دن و حجت بالغه دن هلاک اولور اول دکلدر که بلا بیند و لاجه هلاک اوله  
و شول کسه لر که عذاب خدادن نجات بولدر و حیات ابدیه به واصل اولدر انلرهم  
بیند دن نجات بولورلر و کندیلرک اول نجاته مستحق اولدقلرنی کالیله بیلورلر و بونلر  
حالا بودنیاده ایکن هم اول کونه استیقان ایلدی و سنانله دخی بن اول کونه وانک  
احواله مؤمن و موقم دیوسو بیلدی و استیقنده اولان ضمیر بیت اولده اولان  
روز نحره راجع اولور ﴿ منوی ﴾ تا که بازان جانب سلطان روند \* تا که  
زاغان سوی کورستان روند \* کاسخنوان و اجزای سرکین همچونان \* نقل  
زاغان آمدست اندر جهان ( تا که بازار سلطان جانینه کیده لر تا که زاغلر کورستان  
جانینه کیده لر که اسخنوان و سرکین اولان اجزای نان کی جهان ایچره زاغلرک  
نقلی کلشدر بازاردن مراد علوم و معارف و حکم و لطایف صبدایین و پادشاه  
حقیقی ایله آشنا اولان و جیفه خوار اولمقدن و اکل سحت قلمقدن اجتناب قیلان  
و زاغلردن مراد جیفه خوار اولان و اکل سحت قیلان و مالایه سی سوبلین اهل  
دنیا و اصحاب نفس و هوادرلر کورستاندن مراد بودنیادر که اهل دنیا مرده لر  
حکمنده در و بودنیادره مسکن اولدیغی اعتبار ایله کورستان کیدر و زاغلر اکثر  
کورستانه مائل اولوب انده جیفه و سرکین بدکاری کی اهل دنیا هم بودنیابه مائل  
اولوب جیفه و سرکین بمکدن خالی اولماز پس تقدیر کلام و تعبیر مرام بویه  
دیملک اولور که اول بوم نحر دن و قهر دن مقصود ائدن کر کسه بودنیاده اولان بوم  
قتال اولسون و کر کسه بوم قیامتده اولان عذاب و نکال اولسون انکی چون ظهور  
ایلر تا که علوم و معارف شکار ایلین بازان معنوی سلطان حقیقت جانینه کیده و اول  
بوم نحرک ظهور ایلدیکی واسطه ایله جناب عزت طرفته پرواز ایده تا که زاغلر دخی  
بودنی جانینه کیده لر و جیفه خوار اولمغه میل و محبت ایده لر زیرا کی کلر و سرکین  
و ملوث اولان جزوار نان کی زاغ سیرت اولان اهل دنیا انک نقل و غداسی کاسدی  
بو جهسانده انلرک تعبشی و نقلی انجق کلاب کی کیک باله مقدر ﴿ منوی ﴾  
قند حکمت از یکا زاغ از یکا \* کرم سرکین از یکا باغ از یکا ( قند حکمت قندن  
زاغ قندن کرم سرکین قندن باغ قندن یعنی بونلرک مایینده اصلا مناسبت بوقدر



حکمت که تحقیق علمه و اتقان عملده و قولده و فعلده اصابت قلمند عبارتند  
فی المثل قند کبیر و شکر روحانیدر و اهل دنیا که زانغ سیرتند در بوشکر روحانی  
اولان حکمتدن نیجه غذا پذیر اولورلر که حکمتله انلرک مایندده مناسبت یوقدر  
و علم و معرفت باغ کبیر و اهل نفس و اهل شهوت نجاست بوجگی کبیر نجاست  
یکه مبتلا اولان اهل شهوت علم و معرفت باغندن حظ ایلمز که علم و معرفت باغی  
بودنیاده ریاض جنت کبیر پس کرم سر کینله باغک مناسبتی اولدیغی کبی  
اهل دنیا و اهل شهوتله دخی علم و معرفتک و ریاض جنتک مناسبتی اولمز **مثنوی**  
نیست لایق غز و نفس و مردغر \* نیست لایق عود و مشک و کون خر ( غز و نفس  
و مردغر لایق دکلدر و عود و مشک و کون خره لایق دکلدر غز و نفس غزای نفس  
دیگر که اندن مراد نفس کافرا یله جهاد اکبر قلمقدر و مردغر می دخیه دیگر  
مراد شر یقنده و طریقتده مخت طبع اولان و نفس و هوا یه اطاعت قیلان  
نامر دلدر یعنی نفس کافرا یله غزایتمک و مجاهده قلمده مخت طبع اولان  
مردغر لایق دکلدر نه کم عود و مشک اشک دیرینه لایق دکلدر علم و حکمت  
و حق تعالی به طاعت عود و مشک کبیر و اهل نفس و اهل شهوت و اصحاب جهل  
و غفلت اشک دیرلی کبیر انلر لایق اولان نجاست و سرکین محلی اولمقدر و علم  
و عمل عود و مشک ایلمز مناسب و لایق دکلر زیرا انلر مخت سیرت و خفته طبعند در  
اولا کسب علم ایتمک و عملایله عمل ایتمک نفسله غزای مجاهده ایتمک نفسله غزای مجاهده  
ایتمک ایسه هر مخت طبع و زن سیرت اولان کسه به سیر اولمز **مثنوی**  
چون غزاند هذنا را هیچ دست \* کی دهدانکه جهادا کبرست ( چونکم زنلره  
غزایتمک هیچ ال و رمز اول که جهادا اکبر در حقن ال و زر یعنی کافر لاله غزای  
ایتمک و فی سبیل الله مجاهده قیام عورتلره میسر دکلدر و شرع شریفده انلره هم  
اکفاره غزایتمک تکلیف اولنماشدر پس نفسله مجاهده ایتمک انلر نیجه میسر اولور  
کذلک زن سیرت و مخت طبع اولنلره هم جهاد اصغر ایتمک میسر اولمز پس  
جهادا اکبر ایتمک نیجه ال و رمز و نه حاله میسر اولور چون غزاند هذنا را  
هیچ دست بیوردیلر بویه دیتمکدن زنلر ایچره خود مرتبه کاله ایرمش و معنیده نیجه  
یک رجالدن ایلمز کوب رستم سیرت و پهلوان طریقت اولمش سعادت مشحون  
خاتونلر واردر دیک سوالی لازم کلدی بوسه و آله کوره بویتلرله جواب و ربوب  
بیورلر **مثنوی** جز بنادر در زن رستمی \* کشته باشد خفیه همچون  
مریمی \* آنچنانکه درق مردان زبان \* خفیه اندو ماده از ضعف جنسان  
زن نزنده بر رستم بر مریم کبی خفیه اولمش نادر دن غیری دکل نادر در انجلیین که  
مرد نزنده زنلر خفیه درلر وضعف جناندن ماده درلر یعنی نسا صورتده رستم

کبی رجال مرتبه سنه بالغ اولمش و کمال بولمش و مریم حضرتلری کبی زن نزنده خفیه  
و پنهان اولمش خاتون فتی نادر در ( النادر کالمعدوم ) مفهومیجه نادر ایسه معدوم  
حکمتده در کذلک بونک کبی مردلر صورتده نیجه زنلر خفیه و پنهان درلر  
و عورتلر کبی قبلری ضعیف و قور قاق اولدقلری جهندن ماده حکمتده اولمشلر در  
پس نسادن کاله ایرمش آزر جالدن کاله ایرمش چوقدر نه کم بوحیث شریف  
بومضوته دلالت ایلمز قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( کل من الرجال کثیر ولم یکمل  
من النساء الا آسیه امرأه فرعون و مریم بنت عمران و ان فضل عائسه علی النساء  
کفضل الثريد علی سائر الطعام ) رواه احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه  
عن ابی موسی رضی الله عنهم **مثنوی** آن جهان صورت شودان مادی \*  
هر که در مردی ندید آمادگی ( اول جهانده او ماده ک صورت اولور هر شول  
کسه مردلرکه آماده ک کورم ی ماده دیشی آماده مهیا مناسبت در یعنی هر شول  
کسه که بومر دلاک بدنده عالم آخرته مهیا اولمق کورمیه و رونق قیامت ایچون  
مستعد و مناهب اولمیه اول کسه صورتا مرد ایسه ده باطنا ماده حکمتده در اول  
جهانده ( بوم تبلی السرار ) خواستجه انک معنوی اولان مختلکی صورت باغیر  
و حال درونی هر نه ایسه ظهور ایلمز و اکوره جزاسن بولور **مثنوی**  
روز عدل و عدل داددر خورست \* کفش آن پا کلاه آن سرست ( روز عدلدر  
و عدل در خوری و بر مکدر مثلا کفش پایک لایق و کلاه باشک لایقیدر یعنی اول  
یوم نحر و بحر قهر که مراد اندن جهان آخرت و یوم قیامتدر اول کون یوم  
عدالتدر و عدالت هر شبهه لایق و مستحق اولدیغی شانی و یر مکدر مثلا پایه لایق  
اولان کفش و باشه لایق اولان تاجدر پس عدالت هر حق مستحقنه و یرمک  
اولیحق پایه کفشی و یرمک و باشه تاجی ایر کورمک عدالت اولور پس یوم دینده  
هر کس نه مرتبه لایق ایسه آنی بولور و اول عادل پادشاه هر کس نه لایق ایسه  
اول کسه بی اکابر کورر **مثنوی** تا بطلب در رسد هر طالبی \*  
تا بغرب خود رود هر غاری \* نیست هر مطلوب از طالب دریغ \* جفت تابش  
شمس و جفت آب مرغ ( تا کم هر بر طالب مطلبنه ایریشه تا کم هر بر غارب کندی  
غربنه کیده هر مطلوب طالبندن دریغ دکلدر مثلا شمس جفت تابش و آب  
جفت میغدر یعنی عادل اولان حق تبارک و تعالی حضرتلری هر شی نیه مستعد  
و مستحق ایسه انی اکا و یر و هر کس نه ک طالبی ایسه انی اکا و یر کورر تا کم هر  
بر طالب لابد کند و مطلبنه ایریشور و هر غارب اولان لابد کند و مغربنه کیدر  
وانده غروب ایدر هر بر مطلب کندیتمک طالبندن دریغ دکلدر نه کم بوعالم  
صورتده تابش قرص آفتابه هر وجهله طالب و اکا طالب اولمغه مستعد در پس



ابراقد و یقینده هر نه ایسه شمس تابشه و تابش دخی شمسه جنت و مقارندر  
بری برلندن مقارنلری اولز و کذلک آب دخی معینده سخاک طالبیدر پس انلر  
دخی بری برلینه جفت و مقارندر کور که حق تعالی ابی آفتابه و تابشی سخابه  
و برمدی بلکه ابی سخابه و تابشی آفتابه و برمدی و هر شیشه کندی لایقنی ابر کوردی  
کذلک هر طاله مطالوانی ابر کور بچیدر \* مثنوی \* هست دنیا قهر خانه  
کرد کار \* قهر بین چون قهر کردی اختیار \* استخوان و موی مقهوران نکر  
\* تیغ قهر افکند اندر بحر و بر ( دنیا قهر خانه کرد کار در چونکم قهر اختیار  
ایلدک قهر کور مقهورلرک استخوانی و موی نه نظر ایله تیغ قهر انلری برو بجه بر اقدی  
یعنی بودنیادار محنت و سرای قهر آفتدر چونکم کرد کار حضرتلرینک قهر  
خانه سنی اختیار ایلدک پس عاقبت قهر و هلاک اولغی کور و اگر شمدی سن مقهور  
اولدک ایسه بو قهر خانه اولان دنیای اختیار ایلبوب عاقبت مقهور اولان طائفه نیک  
کیکارینی و قبللرنی دید \* عبرتله کور که حق تعالی حضرتلری ( فسر وافی الارض  
فانظروا کیف کان عاقبة الکذبین ) بیوردی لازم کلدیکه بر یوزنده سیر ایله سن  
و مفسد و مکذب اولان طائفه نیک عاقبلری نیجه اولدیغنه نظر قیله سن که حق  
تبارک و تعالی حضرتلرینک تیغ قهری انلرک بعضی سنی بجه راغوب هلاک ایتدی  
مثلا نوح قومی کبی و بعضی دخی برده هلاک ایدوب ساکن اولدقلری بر دن بجه  
چقاردی مثلا اوط قومی کبی که اول بحر هنوز دخی قدس شریفه قریب برده  
موجود و ظاهر در و بعضی دخی برده هلاک ایلدی عاد و ثمود قومی کبی بونلرک  
اثرلری و علامتلی هنوز دخی روی زمینده باقیدر و بو مقهورلرک اول اثرلری  
و علامتلی موی و استخوانی کبی در عاقل اولان بونلرک اثرلندن و علامتلندن  
صبرت پذیر اولق مقرر در \* مثنوی \* پروبال مرغ بین بر کرد دام \* شرح  
قهر حق کتده بی کلام ) دامک اطراف اوزره مرغک پرنی و بالی کور حق تعالی نیک  
قهرنک شرحی اید بچیدر بی کلام یعنی بودنیای فی المثل قوشلر طوزاغی کیدر  
و بونک دانه سینه فرشته اولان اهل دنیا دامه طویلان و بعده باشی کسبایوب  
پروبالی دام اطرافنده فلان قوشلر کبیدر پس بردامی کورسک و انک قتده بر نیجه  
قوشک باشلری کسبایوب ایاقلرندن بقیه و اثر قالدیغنی مشاهده قیلسک اول قتادر  
و ایاقلر بی حرف و صوت لسان حاله صیادک مکر و قهرنک شرحی ایلر کذلک  
بودنیاهم بویله در اگر عاقل ایسک بصر بصیرتله بودنیای دامک جوانب و اطرافنه  
نظر ایله کور بودام دنیایک اطرافنده نه قدر قوشلرک باشلری کسلش و پایلری  
دو کلوب قالمشدر بودنیای قوشلرینک پروبالی منصب و مال و پایلری خیل و بغالدر  
بونلر روی زمینده خیل و بغال واسطه سیله بورلر و منصب و مال واسطه سیله اوج

هو او هوسده پرواز قیلورلر پس منصب و مال بونلر پروبال کبی و خیل و بغال پای  
خوش رفتار کبی اولور چونکم بونلر دام دنیایه گرفتار اولدیلر تیغ قهر الهی  
بونلرک باشی کسوب مقهور و مقتول ایلد کد نصکره بونلرک منصب و مالی و خیل  
و بغالی بودام دنیایک اطرافنده دو کلوب قالدی پس سن بو منصب و مال و خیل  
و بغاله نظر ایله بونلرک هر بری بی حرف و بی کلام لسان حاله حق تعالی نیک  
مکر و قهرینک شرحی ایلر و سکا بویله سو یلر که ای مرد عاقل بن بر نیجه بهوش  
قوشک پروبالی مشابه سنده ایدم بمنله اوج هوا و هوسده خیلی زمان اوچدی  
و نیجه مدت بیوب ایچدی و خوش کچدی عاقبت بودام دنیایه گرفتار اولوب تیغ  
قهر ایله مقتول اولوب بودار غروردن دار سروره خائب و خاسر اولدیغنی حالده  
انتقال ایدوب کوچدی دیوسو یلر و دخی الدنیایدار من لادار له و مال من لامال له  
و بهما یغتر من لاعقل له مفهومی تعیر ایلر \* مثنوی \* مرد او بر جای  
خر پشته نشاند \* و انکه کهنه کشت هم پشته نماند ) اول اولدی بر نه خر پشته  
دیکدی و اول کسه که کهنه اولدی هم پشته قالدی یعنی اول دنیایدانه گرفتار  
اولان و بونک مال و منصبیله تفاخر قیلان مغرور اولدی و انک برینه حق تعالی  
طیراق بیغنی نصب قیلدی که اولد کد نصکره انک قبرینک اوزرینه خر پشته قورلر  
و خاکدن بر بیغن اول مرد مرده نیک علامتی اولمش و برینه طور مشدر و اولنکه  
مدفون اولدقد نصکره مرور ایله کهنه اوله انک پشته سی و بیغنی دخی قالنر بلکه  
خاکه برابر اولوب انک کندی و قبری زمیندن فرق اولمز \* مثنوی \* هر کسی  
راجعت کرده عدل حق \* پیل رابایل و بق راجنس بق ) هر بر کسه بی عدل  
حق کند و جنسنه جفت ایلدی پیل پیل و بق جنس بقه بق بعوضیه دبرل یعنی  
عدل الهی هر بر کسه بی کندی جنسنه جفت و مقارن قیلدی نه کم فیلی فیله  
و پشه بی جنس پشه جفت و مقارن قیلدی و هر کس دخی کندی جنسنه نائل  
و طالب اولدی جنسیت البته علت انضمام کلدی نه کم دینلدی ( بیت ) کند  
هر جنس باهم جنس پرواز \* کبوتر با کبوتر باز باباز \* مثنوی \* مونس احد  
بمجلس چاربار \* مونس بو جهل عتبه ذوالجار ) احد حضرتلرینک مجلسنده  
مونس چاربار کزیندر رضوان الله علیهم اجمعین که اول چهار بار کزین  
نورانیلر و روحانیلر و بانیلر اولدقلری جهندن حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
وسلمه انیس و جلس اولدیلر و اول حضرت ایلله اتحاد و الفت قیلدیلر امام مونس  
ابو جهل عتبه و شبیه و ذوالجار اولدیلر که بونلر ظمانیلر و شیطانیلر اولدقلری  
جهندن ابو جهلی کندیلر جنس بولدیلر انکچون اکائیس اولوب انکله اتحاد  
و الفت قیلدیلر \* مثنوی \* کعبه جبریل جانها سدره \* قبله عبد البتون



شده سفره) جانلر جبريلك كعبه سي سدره اولدى هر عبد البطونك قبله سي سفره  
اولدى بطون بطونك جبريلك اولدى وشروب اولان كعبه سي هر بر بفر سخي  
بر بطن كبي اولدى بغير چون جمله ابراد ايدوب عبد البطون ديشدر يعني هر شيك  
كندى شانه لايق بر مطلب اعلى و بر مقصد اقصا سي واردر كه اول مطلب اعلى  
انك روح وعقلنه كعبه و قبله كبي اولشدر و اول كعبه شب و روز قبله به توجه ايلر  
كبي اول جانبه توجه قياشدر پس بواعتبار له هر كسك كندى شانه لايق بر قبله سي  
اولور جبريل عليه السلام سيرت و ملك خصلت اولان جانلر كعبه و قبله سي  
سبع سموات اوزره اولان سدره المنتهى يعني مرتبه اعلى اولدى و بطون قول  
اولان و فرج و كلويه خدمت قيان كعبه سي قبله سي بر سفره اولدى كه اول كعبه  
شب و روز همان سفره جانبه بيوب ايجمكدن اوتري توجه قيلدى پس هر كسك  
شانه لايق ركونه قبله سي اولدى بغير بيان ايلكه شروع ايدوب بيوردرلر ﴿ مثنوى ﴾  
قبله عارف بود نور وصال \* قبله عقل مفلسف شده خيال ( عارفك قبله سي  
وصال اولور عقل مفلسفك قبله سي خيال اولدى يعني عارف بالله اولان اصحاب  
شهودك هميشه توجهلري حق تعالى حضرتلر ينك و صاللك فورنه اولدى و انلره  
نور وصال الهى مطلب و مقصد كندى اما فلسفه صاحبك عقلنك قبله سي خيالات  
عقلنه و تصورات ذهنيه اولدى و اهل فلسفه نك هر بر ينك عقلى مرتبه اوهام  
و خيالاتدن ايلر و بجه مبوب هر برى عقل و خيال مرتبه سنده قالدى اگر چه واجب  
الوجوددن وانك صفاتندن و افعالنندن دخى بونلر ك هر بر بسى عقلارى يتديكى  
قدر بحث ايلديلر و ذات و صفات الهيه به متعلق چوق سوزلر سويلديلر اما جمله سنك  
سوزى دائره عقل جزويه داخلدر و حقيقت عارف اولد قلندن اوهام و خيالات  
كبي باطل و بلا طائلدر ﴿ مثنوى ﴾ قبله زاهد بود دزدان بر \* قبله مطمع  
بود هميان زر ( زاهدك قبله سي برومحسن اولان بزداندر اما مطمعك قبله سي  
هميان زردر بر بانك قححه سيله محسن معنانه در كه حق تعالىنك اسماء  
حسناسنندر مطمع ميم اولك ضمي و ميم ثابتنك كسر يله افعال بابندن اسم  
فاعل صيغه سي اوزره ذو طمع معنانه مطمع ميمك قححه سيله اوقنوب محل  
طمع اولان كعبه نك قبله سي هميان زردر ديمك دخى جائزدر و مصدر ميمى اولوب  
مضاف مقدر اولوب اهل طمع اولان كعبه نك قبله سي التون كعبه سي سيدر  
دينسه دخى وجهدر پس تفسير كلام بويله ديمكدر كه تارك دنيا اولان و عقبا يى  
اختيار قيان زاهدك قبله سي بار و منعم اولان بزدان حضرتلر بدر كه هميشه  
انك عقل و روحنك توجهى منعم حقيقى اولان بزدان حضرتلر بدينه در اما صاحب  
طمع اولان حريصك قبله سي التون كعبه سي سيدر وانك عقل و روحنك

توجهى اكادر ظن فاسدى بودر كه ( بحسب ان ماله اخلده ) آيتنك حسبجه  
مال كندوبى دنيا ده بخلد ايله و نجه بلا و مضايقه كلكده مال اكادستكبر اوله  
نجوم و همومدن و اقات و محندن آزاده قبله بويكه ظن فاسد اكاتب  
اولديغندن اوتري جمع امواله سعي ايلر و اتى در كعبه ايدوب عقل و روحنه  
قبله كاه ايدينور و عبددرهم و دينار اولور لعن عبد الدرهم لعن عبد الدينار \*  
حديثك مفهومته مظهر اولوب ملعون و مطرود اولغه لايق كلور ﴿ مثنوى ﴾  
قبله معنى و ران صبر و درنك \* قبله صورت پرستان نقش سنك ( معنى و رلك  
قبله سي صبر و درنكدر صورت پرستلر ك قبله سي نقش سنكدر يعني اصحاب معنيك  
وار باب تقوانك قبله كاهى على طاعة الله صبر ايلك وعن معصية الله برهبر قتل  
و كاردنيويه ده توقف و تاخير ايلكدر اما صورته طيان كعبه نك قبله كاهى حجر دن  
يا بانش صورتلر و بتلر نقشيدر كه معنيكدن خبرلر اولدى بغير چون اول نقشلري  
كنديلره معبود اتخاذ ايدينوب اكا توجه ايدرلر ﴿ مثنوى ﴾ قبله باطن  
نشينان ذوالمن \* قبله ظاهر پرستان روى زن ( باطن نشينلر ك قبله سي منلر  
صاحبدر ظاهر پرستلر ك قبله سي زتلر ك يوز بدر معنى ساكن باطن اولان و صورت  
طالندن كذر قيان عايدلر ك قبله سي منلر و نعمتلر صاحبى اولان منم حقيقيدر  
و اما ظاهره طائللر و صور مليحه مائل اولنلر ك قبله كاهى مرتبه قبله نك يوز بدر كه  
انك توجهى هميشه اول جانبه در و بويكه كعبه سي عبد فرج دينور لعن عبد  
بطنه بيورلدغي كبي لعن عبد فرجه دخى بيور بلوب بويكه كعبه سي دخى لعن  
اولمشدر ﴿ مثنوى ﴾ همچنين بر مى شمر تازه و كهن \* و رملولى روتو كار  
خويش كن ( بونجلىن تازه و كهن هر نه ايسه عدل ايله و اگر ملول ايسك يورى  
سن كندى كارك ايله تازه دن مراد هر كسك كندى زماننده اولان كهندن  
مراد كچمش زمانده اولان و كذر قيان كعبه نك اولور يعنى هر كس اكر  
كچمش زمانده و اكر بو زمانده بر كاري و بر مرادى لايك كند و سنه  
قبله و مقصود ايدينوب اول جانبه عزيمت قياش و متوجه اولمشدر  
اول جانبندن حظ المش و لذت و غذا بولمشدر نته كم بز برقاج نوعى سكا عد و شمار  
ايلك همچنين سن دخى اكر كندى زماننده تازه اولان و اكر كهنه اولوب كذر  
قيان كعبه نك كبي عد و شمار ايله كه هر كس اكر شديكى حالده و اكر كچمش  
زمانده بر جانبه متوجه اولمش و اول جانبندن حظ و غذا بولمشدر و اكر بونلري عد  
و شمار ايلك كن ملول ايسك و بونلري عد ايلك و هر كسك اكر شديكى حالده و اكر  
كچمش زمانده اولان قبله كاهى بيلك بكا لايقدر و لازمدر ديسك سكا لازم  
اولان كار هر نه ايسه پس سن آنى اختيار ايله و مستعد اولديغك جانب هر نه ايسه



آتی قبله اید بنوب اکا متوجه اول و اندن حظ ال ولدت ول **مثنوی**  
 رزق مادر کاس زرین شد عقار \* و آن سکارا آب تمام از تغار ( بزم رزق زرین  
 کاسه عقار اولدی و اول سکاره تغار دن آب تمام اولدی عقار ضم عینه شرابه  
 دبر کاسه زرین بدن مراد عشق و محبت له صفت روی و خالص خوی اولان  
 جسد و عقار دن مراد شراب محبت و باده علم و معرفت اولور سکرتن مراد سک  
 سیرت اولان اهل دنیا و اصحاب نفس و هوا اولور و تقدیر کلام بوبله دیک اولور که  
 هر کسک کندویه مناسب بر کونه قبله سی اولدیغی کبی بر کونه رزق و غداسی دخی  
 اولور بزم رزق کاسه زرین کبی اولان بدن ایچره عقار محبت و شراب علم و معرفت  
 اولدی و بزم روحیه قوت و غذا شراب الهی دن کلدی اما سک سیرت اولان اهل  
 دنیا و کلاب طبیعت اولان اصحاب نفس و هوا ایچون رزق و غذا تغار مثابه سنده  
 اولان کاسه لردن تمام صوبی اولدی و بونک کبی نفسانی و جسمانی اولان فساد  
 کلدی **مثنوی** \* لایق آنکه بدو خود داده ایم \* درخور آن رزق بفرستاده ایم  
 \* خوی آنرا عاشق نان کرده ایم \* خوی این را مست جانان کرده ایم ( انک لایقیکه  
 انکه خواستش اول رزقک لایق کوندلشز انک خوینی عاشق نان ایلشز و بونک  
 خوینی مست جانان ایلشز یعنی بزم رزق کاسه زرینده عقار روحانی و شراب  
 ربانی اولدی انک لایق و مناسبی اول رزاق مطلق و خلاق عالم اولان حضرت  
 حقه خوی قیلشز و انیس اولشز پس اول خویه و هنره لایق رزق کوندلش  
 و شانزه مناسب و مشربزه موافق مرزوق اولشز در اول سک سیرت اولان و تغار  
 کبی اولان کاسه لردن حظ و نصیب ان کسه لک خوینی و نامنی عاشق نان ایلشز  
 و بونک زریندن عقار الهی نوش ایلن و کندی هوای نفسی فراموش قیلان  
 کسه لک خوینی و یقینی مست جانان ایلشز **مثنوی** \* چون بخوی خود  
 خوشی و خرمی \* پس چه از درخور خوریت می رمی \* مادی خوش ایدت  
 چادر بکبر \* رستی خوش ایدت خیر بکبر ( چونکم کندی خوبکله خوش  
 و خرمسن پس درخور خوبکدن نیچون اور کرسن ماده لک خوش کاورسه چادر  
 طوت رستماک خوش کاورسه خنجر طوت یعنی هر کسک کندی خویینه و خصالتنه  
 لایق بهر حال بر لباس و هیئت و شکل و صورت و حالت و آلت و یرلش و خلق  
 اولشدر اگر کندی خوی و خصالتنه مناسب اولان لباس و هیئت قویوب غیر لک  
 لباس و هیئت اور تونسه لابد عند الانبیا و الاولیا مذهب اولق مقرر در پس ای  
 مر دعاقل سندخی چونکم کندی خوبکله خوش و خرم اولسن و کندی اخلاق  
 و اوصاف کله الفت و انسیت قبله سن پس کندی خوبکله و خصالتنه لایق و مناسب  
 اولان لباس و صورتدن و هیئت و آلتدن نیچون اور کرسن وندن اوتری اجتناب

ابلسن اگر سکا دیشک وزن سیرت اولق خوش کلدی ایسه چادر طوت و انلرک  
 لباس و هیئت هر نه ایسه انی اختیار ایتکه زنه مناسب اولان چادر بورنک و غزا  
 و مجاهده دن کبر و قالوب خانه ده اوتور مقدر یوق اگر رستم ایسک خنجر و شمشیر  
 طوت که رستم سیرت و حیره طبیعت اولان ارله مناسب ولایق اولدر که لباس  
 تقوایی کیه و غزای اکبره سعی ایلله و جهاد اکبرک نیجه خنجر و شمشیر لری  
 یه زلفهار بزهارا کر رستم ایسک زنلر تشبه قتلله و انلر لاسنده اولله و مخت ایسک  
 هم ارل لباسی کیه و ارلک دعواسنی ایلله که حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
 وسلم بیور مشلردن لعن الله الخثین من الرجال و المترجلات من النساء رواه احمد  
 و الترمذی و ابوداود عن ابن عباس رضی الله عنهما کذا فی الجامع الصغیر و صبی  
 سیرت ایسک تشیخ و شیخ ایسک هم تصابی ایلله که بویا کبکی دخی مذموم و بار در  
 کما قیل ( بیت ) شیخان عجیبان همان ابرد من یخ \* شیخ بتصابا و صبی  
 بتشیخ \* تفحات الانسده مولانا جامی رحمه الله علیه روز بهان بقلی حضرت تلیرتک  
 منقبه سنده بویله نقل ایلشدر که روز بهان بقلی حضرت تلیرتک مشایخانه لباس  
 و صوفیانه هیئتله کعبه مکرمه نک زیارتیه کلدی اسواق ایچره کز کن حکمت  
 اللهک کوزی بر جیله جاریهیه راست کلدی فی الحان اول جاریه نک هوا سنده  
 مبتلا اولدی و انک ذکر و فکری انک قبله طولدی پس کعبه مکرمه ده اقامت قیلش  
 عزیزلردن بر کسه و ارادی شیخ بقلی حضرت تلیرتک مجلسنه کلدی و اکادیدیکه  
 ای مر شد اهل طریقت وای مقتدای اهل شریعت بنم بو کسوه و لباس سنک  
 حضور کده امانت اولسونکه بو کسوه رجال و لباس اصحاب کمالدر و بنده شمعی  
 برخوی و حال ظهوره کلدیکه بو کسوه و بولباسه مناسب ولایق دکلدر بلکه  
 اهل هوا اولان اصحاب شهوته مناسبدر پس بکا شمعیکی حاله انلرک خرقة  
 و کسوه سنی کیمک انب و اولادر تا اهل نفاق و اهل ریا زمره سنده داخل اولیم  
 و لباس صلحاده اهل هوا خلقیله تخلف قیایم دیوب لباس و کسوه سنی اول عزیزک  
 او کنده قویوب کندی و اول هوا به مناسب اولان لباس و کسوه بی کیدی  
 و بر قاج کون حضرت حقه تضرع و نیاز ایددی جناب حق اول هوا و هو سی  
 شیخ قبله سن بالکلیه اخراج ایدوب اولکی مرتبه سنی و صفاسنی بولدقده  
 اول عزیزک او کنده کلوب شمعی بو کسوه رجال و لباس اهل کماله بنده مستحق اولدم  
 امانتی بکاسه پارش ایلله دیدکده اول عزیز روز بهان بقلی حضرت تلیرتک خرقة  
 و کسوه سنی تیجه جد و ثنا ایلله اکا نسلیم قیلدی و پسند ایدوب خیر دعا ایلدی  
 پس اهل انصاف اولان کندی خوینی یوقلیوب اکا کوره لباس کیمک اولیدر  
**مثنوی** \* این سخن پایان ندارد و ان فقیر \* کشته است از زخم درویشی



عقیر) بوسوز پایان طومر یعنی بونک کی معارف و اسرار سو بیک نهایت قبول  
ایتم بونک اونه سی قتی چوقدر بوراده بوقدرله اکتفا اولتسون و اول فقیر که  
برانک قصه سنی بویانک اولنده بر مقدار ذکر ایلدک و حق تعالی حضرت تکریمه  
بی کسب و بی تعب رزق استمه دعا ایلدی دیو حکایه ایلدک اول فقیر درویشلاک  
زنجندن عقیر اولدی یعنی سکرلی کس-یلوب و کوچی و قوتی اوز یلوب عاجز  
و مضطر قالدی

قصه ان کج نامه که در پهلو ی قبه روی بقبله

کز و تدر کانه وینداز آنجا که افتد کجست

بوسرخ شریف و سر سخن لطیف اول کج نامه نیک قصه سیدر که اول  
دعا بیلین فقیر واقعه سنده بویله دیواشارت ایلدیلر که مقبره ل ایچنده فلان قبه نیک  
پهلوسنده بوز یکی قبله به ایله و تیری کانه قو و آت اوق اول بیر که دوشر کجدر  
مشوی دیددر خواب اوشی و خواب کو \* واقعه بی خواب صوفی راست  
خو) اول فقیر بر کججه خوابده کوردی و خواب قتی خوابسز واقعه صوفی ایچون  
خویدر یعنی اول فقیر بر کججه اول کجنامه بی رؤیاده کوردی وانک او بخوسی  
قتی که اول عوام ناس کی خوابه واروب او بقوا ایچره اول رؤیای کور ممشدی  
بلکه خوابسز عالم مثال ا کامنکشف اولوب بین النوم والیقظه بورؤ یایی کوردیکه  
خوابسز واقعه کورمک صوفی اوللره خوی اولمش وعادت کلمدر مشایخ  
صوفیه نیک کوردکاری رؤیا اکثر بین النوم والیقظه عالم مثال ظهوره کلور  
واو بورجه سند او اوب اول حالته حق تعالی حضرت تری طرفندن اشارت اولدر  
نته کم بوقدره دخی بویله اشارت قیلندی مشوی هاتنی کمنش که ای دیده  
تعب \* رفته در مشق وراقان طلب \* خفیه زان وراق کت همسایه است \* سوی  
کاغد پاره شش آور نودست \* رفته شکش چنین رنگش چنین \* پس  
بخوان از این خلوت ای حزین) برهاتف اول فقیر دعا کویه دیدیکه ای تعب  
کورمش یعنی عالم غیبدن ا کپر آواز کلوب بویله دیدیکه ای رزق بی زحمت  
خصوصنده چوق تعب و زحمت کورمش فقیر وراقلرک مشق ایچره بر رفته طالب  
ایله اول وراقدن کیرلر اول سکا همسایه در انک کاغد پاره لری جاننه سن ال کتور  
بر رفته که انک شکلی بونجیلین ورنکی بونجیلین در چونکم اول رفته بی انک ورقلری  
ایچره بوله سن والکه الوب او یکه کله سن پس ای حزین اتی جلاونده اوقی وراق  
کتابه ده دیرل اما اصل صحافه دیرل بونده وراقدن مراد صحاف اولور یعنی اول  
فقیر هاتف عالم غیبدن بویله آواز و بروب دیدیکه ای فقیر سنک همسایه ک

اولان صحافک ورقلری و کتابلری ایچره بر رفته پاره سی واردر که انک شکلی ورنکی  
شو کونه در وراق اول رفته بی انک اوراق ایچندن ال پس کلوب برخلوت ایچره اول  
ای غلو وانی اوقومغه مشغول اول مشوی چون بدزدی آن زوراق  
ای پسر \* پس برون روز انبهی و شور و شر \* تو بخوان از این خود در خلوتی \*  
هین محو در خواندن ان شرکتی \* ورشودان قاش هم غمکین مشو \* که نیاید غبر  
توزان نیم جو \* ور کشد آن دیر هین زینهار تو \* ورد خود کن دم بدم لاتنقطوا  
چونکم اول رفته بی وراقدن ای پسر او غورلوب یعنی اخذ ایلدسن بدزدی  
بونده اخذ کنی معناسنه استعاره اولمشدر یعنی ای اوغل چونکم صحافدن اول  
کجنامه بی اخذ ایلدسن پس اینهلکدن و شور و شردن طشره کیت یعنی شرط  
اولدر که چونکم اول کجنامه بی اندن اله سن جماعتدن و شور و شر منبعی اولان  
کترندن طشره کیدوب اختلاط ناسی ترک ایدوب عزت و خلوت اختیار ایله  
اندن صکره سن اول کجنامه بی برخاونده کندکله اوقو زینهار اتی اوقومقلقد  
غیر یله شرکت استمه که نامحرم و بیگانه اوللرک مضرت و فساد چوق اولور  
وسکا محرم و همد م اولین کسه بی ا کر کندی خلوت که قوسک و مشغول  
اولد بفلک علمه اتی شر بیک ایلدک بهر حال بروجهله سکا مانع او اور و یا خود سنک  
سرورازی افشا قیلور و کر اول فاش اولور سه ده هم غمکین اوله که سندن غیر یسی  
اول کجنامه دن نیم چوقدر بهره بولز و اندن مقصود و مراد نه اید و کنه واقف  
اولز و ا کر انک حصولی کج چکر سه یعنی اول کجنامه نیک ایچنده مسطور اولان  
معانیات مفهومی کج حاصل اولور سه و سنی اراق چکر سه آگاه اول زینهار سن  
انک کج حاصل اولد یغندن مأبوس و مقنوط اوله بلکه دم بدم (لاتنقطوا  
من رحمة الله) آیت کریمه سن کندیکه ورد ایله بو آیت کریمه ک تفسیری جلد اولده  
سبب حرمان اشقیای سر خنده مرور ایلدی وراقدن مراد کلب و صحاف اید و کنی  
ییلدک کله لم کجیدن و کجنامه دن مراد همه نه اید و کنی یل و برخوش معلوم قیل  
کجیدن مراد کج وحدت و خزیننه حقیقتدر و کجنامه اولان رفته دن مراد شول  
کابلدر که انده کج وحدته متعلق عملار بازش و اسرار حقیقه مخصوص اولان  
معنای تحریر اولمش اوله و طالب ارزاق معانی اولان درویش ایکی قسمدر بری  
بودر که بر مرشد کامله ملاقی اولور اول مرشد کامل اتی کج حقیقه ارشاد  
و هدایت قیلور و آتی ارزاق روحانیه ایله غنی القلب ایلر بویله کجنامه لازم  
اولز انک مرشد کاملی اکا کجنامه لک ایلر و بردرویش دخی واردر که ارزاق  
معانی به هر وجهله محتاجدیر و استر که کنز حقیقه واصل اوله و غنای حقیقی وابدی  
بوله ولیکن اول کنز حقیقه موصل برهادی و رهبر بوله من پس همیشه قاعنی



الحاجات جانبته مناجات ایدوب دعا ایله که آلهی بو فقیر بنده می بواجتیا  
و کدالکدن قورروب بکائی زحمت و بی تعب اولان ارزاق رو حانی بی میسر ایله  
دبر اگر آنک استعدادی مرشد کامله واصل اولق دکل ایسه و اول مرشدک  
ارشاد بیله مرادنی بولق مقدر اولدیسسه لابد حق تعالی حضر تلی اجیب دعوه  
الداع اذادعان بیوردیغی آیت کریمه نک مفهومی اوزره دعا ایلمن بنده لک دعاسنی  
قبول ایله پس بو گونه فقیر لری شول کنج حقیقتک عمار لری یازماش واسرار و حدتک  
معانی و کلماتی بحر بر اولمش نامه لره هدایت قیلور که انلرانی اوقومغله و اوقود قیلری  
اوزره عمل قلمغله و انلره توفیق آلهی بو بوز دن اولغله اول کتابلرک ایچینده  
مسطور اولان کنز و حدتی عاقبت یولور ز و اندن مستفید اولورلر نته کم بوسرخ  
شر یفته ذکر ایلمد کیری فقیر بوقیلدن اولوب نیچه زمان دعا ایلمد کدنصکره  
اکا عالم غیبدن اشارت اولدیکه وارسنک همسایه ک اولان فلان صحافک اوزاق  
مایینده شوهیثله موصوف بر کنجنامه واردر آتی آنوب ناسدن خلوت و عزلت  
اختیار ایله وار بر تنهارده اوتوروب آتی اوقومغه مشغول اول و اول کتاب شریفک و نامه  
لطیفک ایچینده هر نه مسطور اولدیسسه انکله عمل ایله تاکم مراد و مقصودک اولان  
خزیننه واصل اوله سن و غنا و دوات بوله سن و اگر مرادک فی الحال حاصل اولوب  
نیچه مدت مدیده و عهود بعیده کچرسه و سنی چوق زمانه سور رسه هم غم نیه  
و مأیوس اوله که حق تعالی (لاتقنطوا من رحمة الله) بیور مشدر و دخی (لا تأسوا  
من روح الله انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون) دیشدر پس حق تعالی نک  
روح و رحمتدن مقنوط و مأیوس اواق طالع لایق و مناسب دکادر بلکه الامور  
مرهونه باوقاتها دیوب مطاوب اولان امرک وقتی کنجیه به دك سعی و همت ایلمک  
لازمدر \* مشوی \* این بکفت و دست خودان مژدهور \* بر دل او زد که  
روزجت بهر) بونی دیدی و کندی الی اول مژده ور اول فقیرک کوکانه اوردی  
بویله دیو که یوری سن زحمتی ایلت یعنی عالم غیبدن طالب رزق اولان فقیر آواز  
و برن بشیر بو ذکر اولنان سوز لری دیدی و انک قابله و سینه سنه ال اوردی و اکا  
بشارت و برن بویله دیدیکه یوری شمدنصکره کند کدن زحمت و مشقتی کیدر  
کتسون و سکا مژده اولسونکه مرادک حاصل اولدی دیدی انک قابله ال اوردی  
دیمک اکاز یاده بشارت و یردی دیمکدن کنایه اولور \* مشوی \* چون بخویش  
آمد ز غیبت آن جوان \* می کنجید از فرح اندر جهان \* زهره اومیدریدی از قلق  
\* کز بودی رفیق و حفظ و لطف حق) چونکم اول جوان غیبتدن کند و به کادی  
یعنی کندی به بر حالت مسئولی اولغله کندیدن غائب اولاش ایدی و کندیدن غائب  
اولدیغی مرته ده حضرت حق طرفدن اکا بو قدر اشارت اولدی چونکم غیبت

طالبین کند بسنه کادی و محو مرته سندن قورتلوب صحو مرته سنه واصل اولدی  
کال فرحتدن جهانیه صفندی بر مرته شاد و فرحتک اولدیکه انک درونی قلق  
و اضطرابه دوشدی انک زهره سی قلقدن بر تلور دی اگر حق تعالی لطفی و حفظی  
ور فقی اولییدی یعنی اول فقیر زیاده سرور و شاد بیلکندن اضطراب و قلقه دوشدی  
شولقدر که انک زهره سی چاک اولق مرته سنه وار دی اما حق تعالی حضر تلی  
اکا لطف و رفیق ایلدی و آتی چاک و هلاک اولقندن حفظ ایدوب صاقلدی  
\* مشوی \* بک فرح آن کز بی ششصد حجاب \* کوش او بشنید از حضرت  
جواب \* از حجب چون حس سمش در گذشت \* شد سزاوار روز کردون  
بر گذشت) بر فرح اول که الی بوز حجابک بشندن انک قولغی حضرت حقندن  
جواب اشدی حجب ایلردن چونکم انک سمش حس کجیدی سزاوار اولدی  
و کردوندن کجیدی یعنی اول دعاسی مستجاب اولان فقیر برقاج وجه اوزره شاد  
و فرحتک اولدی جله فرح لردن بری اولکه نورانی و ظلمانی اولان الی بوز حجابک  
ور اسندن انک کوش هوشی حضرت حق تعالی دن جواب اشدی حق تعالی  
طرفندن جواب اولق و قلبه الهام کک بنده نک دعاسنه و سؤالنه جواب ککدر  
چونکم اول فقیرک سمش ادراکی حجب نورانی و ظلمانی دن ایلرو کجیدی حقک  
خطابنی اشمکه لایق و سزاوار اولدی و کردوندن ایلرو کجیدیکه کردون دخی  
حجابلردن بر حجابدر \* مشوی \* که بود کان حس چشمش ز اعتبار \* زان  
حجاب غیب هم باید گذار \* چون گذاره شد حواسش از حجاب \* کوش  
او بشنید از حضرت خطاب) که او اور که انک چشمک حس اعتباردن اول  
حجاب غیبدن هم کچمک بوله چونکم انک حواسی حجابدن گذاره اولدی پس  
انک کوشی حضرت حقندن بی حجاب خطاب ایشندی بعض نسخه ده بومصرع  
\* پس پیانی کردش دید و خطاب \* واقع اولشدر بو تقدیر اوزره معنی اکادید  
و خطاب پیانی اولور دیمک اولور یعنی انک ادراک سمعی حجابلردن کجیدی و خطاب  
حق کوش ایتدی تا اوله که انک کوزینک ادراکی دخی اعتبار جهتدن اول حجاب  
غیبدن هم کچمک بوله و لقای حق مشاهده قیله بو خصوصده سمع بصر دن مقدم  
کشاده اولور و سمعک خطاب باری بی استماع ایلمی بصرک رؤیت و مشاهده به  
مستعد اولسنه سبب علت اولور قرآنده سمع بصر اوزرینه هر موضعه تقدیم  
اولدیغی هم بونکته بی اشعار قیور انکچون بو بیتده لفظ که بیت اوله بواجتیار ایله  
علت واقع اولور چونکم اول فقیر دعا کوک حس لری حجاب نورانی و ظلمانی دن  
کچمش اولدی حضرت حقندن انک کوش هوشی خطاب اشدی و اول خطابک  
مفهومی دل و جانله قبول ایتدی و امر اولدیغی جانبه روان اولوب کندی



✽ **مثنوی** ✽ جانب دکان وراق آمد او ✽ دست می برد او بمشفش سو بسو ✽  
 پیش چشمش آمد آن مکتوب زود ✽ باعلامانی که هاتف گفته بود ✽ در بغل زد  
 گفت خواجه خیر باد ✽ این زمان وای رسم ای استاد ✽ اول فقر دعا کوی  
 هاتف غیبیک اشارت ایلدیک اوزره قاقوب و عزیمت ایدوب وراق دکانی جانیده  
 سو بسو ال ایلندی یعنی اشارت اولان صحافک اول فقیر دکانه کلدی و انک مشقاری  
 و کاغذلری ایچره طرف بطرف ال ایلندی و اول کنجنامه بی جست وجو ایلندی  
 فوری اول مکتوب سعادت محسوب اشارت اولندیغی اوزره انک کوزیک اوکنه  
 کلدی شول بر علامت که هاتف دیشدی و مشیر غیبی انک علامتی و نشانی اکا  
 بیلدرمشدی اول هاتف غیبیک دیدیک علامت اوزره اول کنجنامه اول صحافک  
 اوراقی ایچره ظهوره کلدی هماندم اول کنجنامه بی قو تو غنه اوردی صحافه ای  
 خواجه سکاخیر اولسون بوزمان کیزو ایشورم ای استاد دیدی بو بیت شریف  
 دلالت التزامیه ایلله شو معناله دلالت ایلر و بالالتزام بو بیتدن شو معنال مراد  
 اولور که اول کنجنامه اول صحافک اوراق پریشانی ایچره نیجه مدت قالمش  
 و صحافی انک قدر و قیمتی بیلیوب سار کاغذ پاره له آنی قیاس ایلش چونکم اول  
 طالب کنجنامه آنی بولدی و بجان و دل قبول قلوب قو تو غنه اورد قدده هم صحافک  
 قشده اول کنجنامه نك اصلا قدر و قیمتی اولدیغندن اول فقره یردن انکچون بر قیمت  
 دخی استمش و اول طالب نامه اولان فقیر ای خواجه سکاخیر اولسون دیودعا ایتکله  
 همان قناعت قیلش و کویا اول طالبه دیمشکه بو کاغذ پاره له بی نیلرسن دی کورهم  
 اول طالب دخی اکا دیدیکه ای استاد ینه بوجانبه ایشورم اول زمانده سکا بونک  
 اصان دیم دیوب هزار حد و شکره کنیدی مقام و منزلته رجوع قیلش  
 ✽ **مثنوی** ✽ رفت کج خلق و آرا بخواند ✽ و زنجیر و اله و حیران بماند ✽  
 که بدین سان کنجنامه بی بها ✽ چون فتاده ماند اندر مشقها ✽ باز اندر خاطرش  
 این فکر جست ✽ کز بی هر چیز بزدان حافظست ✽ کی گذارد حافظ اندر اکتاف  
 ✽ که کسی چیزی ریاید از کزاف ✽ اول فقیر دعا کوی بر خلوت بو جاغنه کندی  
 و اول کنجنامه بی اوقودی اولندن آخر ینده کاکامطالعہ ایلندی و انده اول قدر اسرار  
 شریفه و معانی لطیفه بولدی و تحیردن واله و حیران قالدی بویله دیو که بو کونه  
 بی بها اولان کنجنامه باللهی مشق و کاغذ ل ایچره بو حاله دوشوب قالدی یعنی  
 بو اسلوب بدیع و طرز رفیعله بی قیمت و بی بها اولان کنجینه اسرار الهی و خزینه  
 جواهر معانی بو کونه ورقلر و کاغذ ل ایچره نه عجب دوشوب قالدی و هر کسک  
 نظرندن نه حاله بوسامی نامه مختفی و مستر اولدی بو آنه دک برکسه نک کوزی بوئی  
 کورمک و برعالمک نظری بو عالی نامه ابرمک عجب حکمت و غریب سر و حالندر

دیدی اول فقیر دعا کویک کبر و خاطر نه بو فکر صحرادی یعنی قلبه بو فکر و اندیشه  
 کلدیکه هر شیدن اوثری ای درویش یزدان پالک حافظ در حافظ اکتافده فن  
 قور که کسه کزاف جهنندن برشی انک اذن و ارادت ایلدن قاپه بودخی وجه در  
 اکتافده اولان حافظ فن قور که برکسه کزاف ایلله اندن برشی قاپه اکتافی کنف  
 دندر کنف حفظ ایتکله و ستر ایتکله دبرل اکتاف هم استنار و احتفاظ معناسنه  
 ارلور و لهذا هریری قصور نظر لری اولدیغنی بیلیوب بونده نه ذوق و معنی وارد  
 دیو بیهوده سو بیلرل و جواهر جابله و معانی جز بیلدن حظ و بهره بوله میوب عناد  
 و جهلارندن اعراض و اجتناب ایلرل ✽ **مثنوی** ✽ کر بیابان رشود زرو نفود  
 ✽ بی رضای حق جوی نتوان ر بود ✽ و بر بخوانی صد صحف بی سکنه ✽  
 بی قدر بادت نماند نکته ✽ اگر فرضی بیابان زرو نفود ایلله پراوله یعنی صحرالدرهم  
 و دنایر ایلله طوله بی رضای حق اندن برار به قدر قاقیق ممکن اولز یعنی حق تعالینک  
 رضای اولینجه التون و کومش ایلله طلو اولان صحرالردن برار به قدر التون یا کومش  
 آلفه برکسه قدرت و طاقت طو تمز بلکه اول التون و کومشه کثرت حرص وار  
 ایکن بیلله ارادت حق اولینجه آنی کورسه هم آنی آلفه الیمز و اگر بی سکنه  
 بوز صحف اوقوبه سن قدر سمنک یاد کده بر نکته قالمز قدر بونده تقدیر  
 معناسنه در و سکنه توقف معناسنه در یعنی اگر سن ای کتاب اوقوبان کسه نیجه  
 بوز صحفی بر توقفسر اوقوبه سن و نیجه بیک کتابی بلاتأخیر تنبع ایلله سن سمنک  
 حاطر کده تقدیر الهی اولینجه بر نکته قالمز و ارادت ربانی اولینجه تنبع ایلد بیک  
 کتب و صحفدن سمنک قلبکده بر مسئله جایگیر اولز و سمنک روحک اول کتب  
 و صحفده مسطور اولان کلمات و عباراتندن مقصود و مرادنه ایدو کنی هم بیلز  
 ✽ **مثنوی** ✽ و رکنی خدمت نخواستی بک کتاب ✽ علمهای نادره  
 یابی زجیب ✽ و اگر خدمت ایلله سن بر کتاب اوقوبه سن جیبیدن  
 نادره علملر بو لور سن یعنی اگر حضرت اللهیه خلوصه خدمت و عبادت  
 ایلله سن اما بر کتاب اوقوبه سن جیب قبلکده نادره علملر بولور سن و چشمه جانکده  
 یناسیع حکمی ظهور ایلش و اسانکدن جاری اولور کوررسن کافال صلی الله  
 تعالی علیه وسلم من اخلص الله اربعین صباحا ظهرت یناسیع الحکمة من قبله علی  
 اسانه شبح زین الدین حافی رحمه الله بیوررلر و العجب بمن دخل فی هذه الطریقه  
 و اراد ان يصل الی الحقیقه و قد حصل من الاصطلاحات ما یستخرج به المعانی من  
 کلام الله و احادیث رسوله صلی الله علیه وسلم ثم اشتغل بذکر الله و مراقبته و طاعته  
 و الاعراض عما سواه ان لا تصب علی قلبه العلوم اکثر من الذی لو عاش الف سنة  
 فی تدريس الاصطلاحات و تصنیفها لم یشم منها راحة و لا یشاهد من آثارها و انوارها



لمعة \* مثنوی \* شد ز جیب آن کف موسی ضوفشان \* کان فزون  
آمد ز ماه و آسمان \* کانکه می جستی ز چرخ بانهیب \* سر بر آوردست ای موسی  
ز جیب ( جیب بدن اول کف موسی علیه السلام ضوفشان اولدیکه اول ضو  
ماهدن و آسمانن زیاده کلدی و موسی علیه السلام حضرت ترینه بویه دیو اشارت  
اولدیکه اول نسنه بی که نهیله اولان چرخدن استرسن ای موسی جیب کدن باش  
یوقاری کتور مشدر یعنی حضرت موسی صلوات الله علی نبینا وعلیهک ید مبارک لاری  
کندی باقفلندن نور و ضیاء صیاحی اولدیکه اول نور و ضیاء ماهک نورندن  
و آسمانک ضیاسندن زیاده کلدی حق سبحانه و تعالی طرفندن کلیم الله حضرت ترینه  
بویه دیو الهام و اشارت اولدیکه ای موسی اول نور و ضیائی که نهیب و مهیب  
لکه متصف اولان چرخ سنیدن استرسن اول نور و ضیاء ای موسی سنک قوینکدن  
باش یوقار و کتور مشدر ( اسلاک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سو ) الی اخره  
آیت کریمه سنک مفهومی اوزره الکی قوینکه ادخال ایله تا کم بیاض و نورانی  
چیفه و بر آیت اخری اوله پس حضرت موسی علیه السلام مبارک الی قویننه  
ادخال ایدوب آتی چیقارد قدده بر بیاض نورانی ال چیقیدیکه عالمه ضیاء صالیدی  
وماه و آفتابک نوزنه غالب اولدی پس هر موسی مشرب اولان و قلب موسی علیه  
السلام اوزره سیرقلان عالم ربانیده دخی بوصف بولنور و انک وجودنده ید بیضادن  
مراد شون فکر نورانی اولور که هر بارانی عالم ربانی اولان کامل جیب قلبنه  
ادخال ایدوب اندنصره الفاظ و حروف واسطه سیه آتی دهانشدن اخراج ایلسه  
مانندید بیضا عالمه نور باش اولوب ظلمات جهالت و غفلتی و کفر و ضلالتی و شک  
ور یبقی و بونلرک امشالی اولان ظلمتی اول ید بیضا کی اولان فکر نورانی ازاله ایلر  
پس اول نور و ضیاء انسانک کندی قلبنده درانی خارجدن استمکدن کندی  
جیب قلبندن استمک اولدیر که بوعالم آفاقه هر نه استرسه کندی نفسندن خود  
اول دخی زیاده بولنور کافال الله تعالی ( و فی انفسکم افلا تبصرون ) \* مثنوی \*  
تابدانی آسمانهای سمی \* هست عکس مدرکات آدمی \* نی که اول دست  
یزدان مجید \* ازدو عالم پیشتر عقل آفرید ( تاییله سنکه سمی و عالی اولان آسمانلر  
آدمینک مدرکه لریک عکس بر بویه دکلیدر که یزدان مجیدک دست قدرتی اول  
ایکی عالمدن ایلرورک عقل براندی یعنی اول نسنه بیکه کندی عصرنک موسی  
اولان آسمانلردن استرسن اول سنک جیب قلبکدن باش یوقار و کتور مشدر تاییله  
سنکه بوبلندو عالی اولان اجرام سماویه آدمینک قوت مدرکه لری اولان عقلک  
عکس و بر تو یدر و عقل آدمی اصلدر بو خود مقرر در که ایکی عالمدن مقصد متر  
و سابقتر یزدان مجیدک دست قدرتی اول عقلی براندی کافال علیه الصلوة والسلام

اول ما خلق الله العقل و بوعقلدن مراد عقل کلدیر که حقیقت انسانیه در پس  
عقول عشره و نفوس سماویه و اجرام فلکیه بو حقیقت انسانیه اولان عقل  
کلاک عکس و فرعیدر و حقیقت انسانیه بوجهله به نسنه اصل واقع اولمشدر ننه کم  
عقل کلاک و عقول عشره نک شرح و بیانی جلد ثالث دیباجه سنده هم مرور قیلش  
و بواجرام سماویه نک عکس اولدیغی انده دخی ثبوت بولمشدر چونکم بر آدمی  
کندی حقیقتنی بوله و عقلک غایبه واصل اوله اول کسنه بواجرام سماویه نک  
عکس و اثری اولدیغی یلور و بواسیا کندی فرعی اولدیغی مشاهده قیلور پس  
هر نه استرسه اول کندی دروننده بولور \* مثنوی \* ابن سخن پیدا و پنهانست  
بس \* که نباشد محرم عنقا مکس \* باز سوی قصه باز آ ای بسر \* قصه کنج و فقیر  
آور بسر ( بوسوز من وجه پیدا و من وجه زیاده پنهاندر یعنی اهلنه بوسوز زیاده  
پیدا و هو بیدادر و نااهله بغایت پنهان و مخفیدر زیرامکس عنقایه محرم اولمز بگونه  
کلام حقیقت انجام ایلسه عنقا سیرت اولان عارفلرک خدا سیدر و بوسوزله انلر  
محرم اولور و مکس طبیعت اولان عوام کالهوم بگونه سوزله محرم اولوب  
مخیر قالور و مضطرب اولور ننه کم دینلیدی ( بیت ) طوطیان در شکر سستان  
کارانی میکنند \* وزنجیر دست بر سر میند مسکین مکس \* چونکم مکس  
طبیعت اولنلر عنقا سیرت اولنلره محرم اولمز و انلرک کلمات معارف مشهوننی فهم  
و ادراک قیلرلر پس بواهلنه پیدا و عیان و نااهله پوشیده و نهان اولان سوز  
بوزاده طورسون تکرار ای بسر قصه جاننه کبر و کل قصه کنج و فقیری باشه  
کتور یعنی ای اوغل تکرار ذکر اولنان قصه جاننه کبر و کل و اول کنجنامه بولان  
فقیرک مطلوبی اولان کنجک قصه سنی باشه کتور و تمام ایدوب بتور دیمک اولور

\* تمامی قصه آن قفرو نشان جای آن کنج \*

\* مثنوی \* اندران رفته نبشته بود این \* که برون شهر کنجی دان دفین  
\* آن فلان قبه که دروی مشهدست \* پشت اودر شهر و در فرقدست ( اول  
طالب کنج اولان فقیرک بولدیغی رفته ایچره بویازلش ایدیکه شهرک طشره سنده  
دفن اولمش بر کنج بلکه خارج شهرده اول خزینه مدفون اولمشدرانی معلوم  
قیل اول فلان قبه که انده مشهد و اردر اول قبه نک پشتی شهره و بوزی فرقد  
جانبه در فرقدان قبله جانبنده بری برینه قریب ایکی یلدزک اسمیدر که واحدنه  
فرقد دیرلر بعض نسخنده فرقد بر بنه فدفد و افع اولمشدر فدفد فلاته دیرلر  
یعنی بیابانه دیرلر مشهد محل شهوده دیرلر بونده مراد مزار اولور و مزاره  
مشهد دیدکاری شهید اولان کسه نک محل اولدیغی اعتبار ایلدر \* مثنوی \*



پشت باوی کن تور و در قله آر \* وانکه همان از قوس تیری در گذار \* چون  
فکندی تیر از قوس ای سعاد \* بر کن آن موضع که تیرت افتاد ( پشتی سن  
اول قبه به ایله و یوز یکی قبه به کتور و اند نصکره کاندن بر تیر چور یعنی اول  
قبه به صرت و یروب یوز یکی قبه به دوندرد کد نصکره بایدن براوق آت چونکه  
تیری قوسیدن طرح ایدوب ای اهل مساعده القابلیه سن اول موضعی قاز که  
سنگ تیرک اول موضعه دوشدی یعنی سنگ تیرک هر نه موضعه دوشرسه اول یری  
قاز تا کنجی انده بولور سن دیش سعاد کسر سنله مفاعله بایک مصدر ثانیسی  
اولوب مساعده معنای اولوب اولیدر و بونده کنجنامه دن مراد کنج وحدتک  
علوم و اسراری مسطور اولان و طالب اولره انک وصوله سبب اولان اعمالی  
تعلیم ایلین کتاب اولور و کنجدن مراد ایسه حقیقت انسانیه اولور و حقیقت  
انسانیه خزینه سی شهر طبیعتک و راستنده مدفوندر انک طالبی اولان انسان اول  
شهر طبیعتدن طشره چقمق اکالازمدر و ایچنده مشهد اولان قبه دن مراد عقل  
جزوی اولور که عقل جزوی فی المثل بر قبه کبیر که انده مشهد روح حیوانی  
و ادراک جسمانی وارد و اهل ایمان اولان کسه لک عقل جزوی سی قبه سنگ  
ظهوری شهر طبیعت و یوزی قبه حقیقی جاننده اولان نجم هدایت در پس حقیقت  
انسانیه خزینه سنی طالب اولنه لازم اولان بودر که شهر طبیعتدن چیه و عقل  
جزوی قبه سنی و رای ظهرنه آلوب اکاصرت و یره و روی قلبی قبه وحدت  
جاننده کتوره اند نصکره تیر همتی قوس مجاهده به قویه و قوس مجاهده دن  
تیر همتی آت و انک تیر همتی هر نه مقامه ایریشوب دوشرسه کندونک کنز حقیقتی  
انده بوله نته کم بو ذکر اولانان فقیر بو کونه اشارت اولوب اشارت اولاندیغی اوزره  
عمل ایتمک شروع ایدوب تیر اتمه قصد و عزیمت ایلدی \* مشوی \* پس  
کان سخت اوردان فنا \* تیر پرانیدر صحن فضا \* زو تیر آورد و بیل اوشاد  
شاد \* کندان موضعه تیرش افتاد \* کسند شدهم اووهم بیل و تیر  
خوژندید از کنج پنهانی اثر) پس اول فتی محکم کان کنوردی و برقتی بایی اله الوب  
تیری صحن فضاده اوچوردی اول جوان شاد شاد فوری بیل و تیر کنوردی  
اول موضعی قازدیکه انک تیری اول موضعه دوشدی یعنی صرتی قبه به و یروب  
یوزی قبه به دوندروب و ارفوتی بازویه کنوروب اول فتی کاندن براوق اندی  
وشاد اولوب فوری بیل و تیر کنوروب کندی اوقی دوشدی یکی موضعی خزینه بی  
بولق امید اوزره قازدی هم اووهم بیل و تیر کند اولدی خود کنج نهانیدن  
اثر کورمدی یعنی اول موضعی اولقدر قازدیکه هم انک بیل و تیری آشیوب کند  
اولدی و کندیسی دخی بوردی و عاجز قالدی خود اول نهانی و مخفی اولان

خزینه دن بر اثر کوره مدی \* مشوی \* همچنین هر روز تیر انداختی \* لیک جای  
کنج را شناختی ( بونجیلین هر کون اول جوان تیر آناردی لکن جای کنجی اکلردی  
یعنی بو ذکر اولان قاعده اوزره اگر چه هر کون تیر آناردی و اوقی دوشدی یکی یری  
قازدی و ایکن موضع کنجی فهم ایدوب بیلش ایدی بونده اشارت و تنبیه  
وارد رشو معنای که کنج بر طالب کنج حقیقت بر کنجنامه بی اله کنورسده و اول  
کنجنامه نیک ایچنده مسطور اولان الفاظ و کلمات معنای بده واقف و عالم اولسه  
و اکا کوره عمل قیلسه بده کندی حقیقتی کنجی صحرای وجودده بولفسه قادر  
اوله من مکر که بر مرشدک تعلیم و ارشادی ایله و یا خود اشارت الهی و الهام ربانی  
ایله و بونک سبب علنی اولدر که اگر چه بر کسه بر کتابی اوقور و انک الفاظندن  
مقصود اولان معنای استخراج و استنباط قیلور و انده هر نه پوردی ایسه انکله  
عامل اولور و اکا کوره کار قیلور و ایکن عمده یا افراط ایلر و یا تفریط ایلر عدالت  
و استقامت مرتبه سنی بیه من بواجلدن کنج مقصودی بوله من و خزینه حقیقه  
واصل اوله من \* مشوی \* چونکه این را پیشه کردا و بردوام \* خفجی در شهر افتاد  
و عوام) چونکه اول فقیر علی الدوام تیر اتمی و بر قازمخی کند و سینه پیشه ایتدی شهر  
ایچره و عوام میانه بر خفجه دوشدی یعنی شهر خلقک و عامه ناسک ایچنه بر فسلدی  
و دیدی و قودی واقع اولدی بویه دیو که فلان فقیر بر کنجنامه بولش انک موجب  
هر کون عمل ایدوب بعضی موضعی اول کنجی بولق امید اوزره قازمده در

\* فاش شدن خبران کنج و رسیدن بکش پادشاه \*

\* مشوی \* پس خبر کردند سلطانرا ازین \* آن گروهیکه بدنند اندر کین  
\* عرضه کردند آن سخن راز بردست \* که فلانی کنج نامه یافتست ( پس سلطان  
شهری بوقصه دن خبردار ایلدی شول بر گروهیکه کینه ایدیلر یعنی اول فقیرک  
بوصو سنده طوران دشمناری سلطان شهره بوقصه دن خبر و بر دیلر الی التندن  
بوسوزی سلطان شهره عرضه ایتدی بویه دیو که فلان کسه بر کنجنامه بولشدر  
\* مشوی \* چون شنید آن شخص کین باشه رسید \* جز که تسلیم و رضا چاره ندید \* پیش  
ازان کاشکنجه پند زان قباد \* رقعہ را آن شخص پیش شه نهاد ( چونکه اول  
شخص اشتدی که بوقصه پادشاه ایرشیدی تسلیم و رضا دن خبری چاره  
کورمدی و اول قباددن شکنجه کورمز دن اول رقعہ بی اول شخص پادشاهک  
او کنه قودی و بوندن دخی بو معنای رمز و اشارت اولور که سلطان شهر دن  
مراد شهر طبیعتک سلطانی اولان نفس اماره و اهل نفس اولور و عوامدن مراد  
اهل نفس و قوای نفسانیه او اور کنج سالک راه الهی و طالب کنج ربانی



بر کجنامه بواسه وانك ايجنده مسطور اولان اوزره عمل قیلقه مشغول اولسه قوای  
نفسا نیه اتی نفسه عرض ایدرل پس نفس اتی عقلدن الوب برقاچکون انکله  
عمل قیلور چونکم کندی مشتھاسی اوزره اولان کجی بولدقده انکله عمل ایلکدن  
اوصانوب فراغت قیلورل وخارجده دخی شهر طبعك سلطانی مثابه سنده اولان  
نفس اماره صاحبی طالب کنج الھی اولان فقیرلک بولدیغی وروزوشب انک مقتضاسنج  
عمل قیلدیغی کتانی انلردن الورل و برقاچکون اکامطامه قیلورل وانکله عمل  
ایدرل کوررل کندیلرک هرادی اولان کنج انک دیدیگی اوزره بولنر پس اندن  
وانکله عمل قیلقدن فارغ اولور نته کم بومعالزه اشارت ایدوب بیوررل  
✽ مثنوی ✽ گفت تا این رفقه را یا بیده ام ✽ کج نی وزنج بی حد دیده ام ✽  
خود نشدیک حبه از کنج آشکار ✽ لبك پیچدم بسی من همچومار ✽ مدت ماهی  
چنینم تلخ کام ✽ که زبان وسود این برهن حرام ✽ برک بخت برکنند زین کان غطا ✽  
ای شه پیر وزجنگ ودر کشا) اول فقیر شاهه ابتدی ای شاه جهان نابورقه بی  
بولدنبی و بو کجنامه به واصل اولدیغم زماندن بو آنه دک کنج بوق و بی حد زجت  
کورشم خود برجه کجیدن آشکار اولدی و بنم جانم بونده اومذکور اولان  
خزیننه دن بردانه بولدی ولیکن بن مارکی چوقلق طولششم ومضطرب اولشم  
کجه نسبت مارذکری خوب واقع اولمدر الحاصل برای مدتی بونجیلین تلخ کام  
یعنی برای مقداری وارد که بو ذکر ایلدیکم کبی دماغم آجی اولوب بی آرامکه  
بو کجنامه نك زبان وسودی بنم اوزریمه حرامدر بولایکه سنك بخت سعادتك  
وطالع همایونك بولکان ودفینه نك بوزندن غطایی قوپره و پرده بی کیدره ای جنگی  
پیروز وقلعه کشای اولان پادشاه پیروز جنگ پیروزدر جنگ معناسنه در درکشای  
وصف ترکییدر قلعه آجیجی معناسنه یعنی ای قلعه آجان و جنگده مظفر اولان  
پادشاه بولایکه سنك طالع همایونك بومعدندن حجابی رفع ایدوب بونك حقیقت  
ونتیجه سی بولنه دیدی ✽ مثنوی ✽ مدت شش ماه وافزون پادشاه ✽  
تیری انداخت و برمیکنند چاه ✽ هر کجا سخته کانی بود جست ✽ تبر داد انداخت  
وهر سو کنج جست ✽ غیر تشویش وغم وطاماتنی ✽ همچو عنقا نام فاش وذاتنی)  
پادشاه دخی اتی آی مدت وزیاده اوق اتدی و قیو قازدی هر قنده که بر سخته  
کان واریادی جست یعنی هر قنخی موضعه جست و چاپک برکانی وقتی یایی چکن  
کانکش واریاسه شاه اکابر و بردی اول سخته کان اتدی وهر جانبده کنج استدی  
سخته کان قتی یایی جکیجی دیمکد ر کانه منصل اولان یاوحدت ایچوندن مصرع  
اولده اولان جست چاپک واستاد معناسنه در مصرع ثانیده اولان جست  
طلب ابتدی معناسنه در تبر داد دیمک اذن واجازت و پردی دیمک معناسنه هم

جائزدر شوا اعتبار الیه که عجم شاهلری اول بر کسمه به بر جانبه کتمکه اذن و بر سه لردی  
اکابر اوق و بر لردی اول کسمه اول تیر الیه انک مملکتندن هر نه جانبه کتمه کسمه اکامان  
اولردی صکره اول قاعده کتمد کد نصره باغاوشعرا تیر داد دیمکی اجازت و پردی دیمک  
محلنده استعمال ایلدیلمر و محصون بیت بویه دیمک اولور که پادشاه اتی آی مقداری  
والتی آیدن دخی زیاده اوق اتدی و بر قازدی وهر نه برده بر استاد کانکش  
واریاسه اکا اذن واجازت و پردی اول دخی اوق اتدی وهر جانبده خزیننه بی  
طلب ایتدی تشویشدن و غمدن وطاماتدن غیری اولدی عنقا کبی نامی فاش وذاتی  
بوق ایدی یعنی عنقا موجود الاسم و معدوم الجسم اولدیغی کبی اول کجک دخی  
اسمی واریادی ولیکن ذاتی وحقیقتی بوق ایدی و بونلره اول کجیدن و کجنامه دن  
تشویشدن و غمدن و غصه دن و رمدن غیری بر نسنه حاصل اولدی و بونده سخته  
کاندن مراد عقل واذعانده قوی اولان کسمه وشاهدن مراد عقل جزوی  
صاحبلری اولور نته کم عن قریب تحقیقی وتفصیلی ذکر اولور

✽ نو مید شدن پادشاه از یاد حق آن کنج وملول شدن او ✽

✽ مثنوی ✽ چونکه نعو بق آمداندر عرض وطول ✽ شاه شدزان کنج داسیر  
وملول ✽ دشهارا کز کران شه چاه کند ✽ رفقه را از خشم پیش اوفکند)  
چونکم کجک عرض وطولنده نعو بق کلدی یعنی چونکم اول کجنامه ده  
مسطور اولان خزیننه ودفینه نك السنده عوق ایتک کلدی و بونلر موضع کججه  
اصابت قتلقدن نعو بق الھی الیه محروم اولدی شاه اول کجیدن داسیر و ملول  
اولدی یعنی اول دفینه نك طلبیدن کوکلی اوصاندی و فراغت قیلدی اول پادشاه  
دشملری کز کز قوی قازدی یعنی اول شاه آرشون آرشون صحرالده قوی قازدی  
واوق هر نه بیره دوشرسه اولیری قازوب چیقور دوزدی کوردیکه رفقه ده  
مسطور اولان دفینه دن اصلا اثر و نشان یوقدر خشمه کلوب اول رفقه بی  
خشمندن اول کجنامه بولان فقیرک اوکنه براقدی ✽ مثنوی ✽ گفت کبرای  
رفقه کش اثار نیست ✽ تو بدین اولبیری کت کار نیست ✽ نیست این کار کسی کش  
هست کار ✽ که بسوز دکل بکردد کر دغار) شاه اول فقیره ابتدی ای فقیر طوط  
بورقه بی که آنک اثار ونتیجه سی یوقدر و زجت ونعی چوقدر سن بورقه به  
اولتر سکه سنك ایشک وغیری تشویشک یوقدر بوشول کسمه نك کاری دکلد که  
انک کاری وشغلی اوله که کل یانه واول خارجانبه طولنه کلدن مراد راحت واهم  
والزم اولان مصلحتدر وخاردن مراد زجت و بی نفع وفائده اولان مصلحتدر  
یعنی اول پادشاه اول فقیره بر سبیل طعن وتوینج بویه دیدیکه ای درویش



بو گونه ایش شول برکشینک ایشی دکلدر که انک بوندن غیری اهم والزم کار  
و مصلحتی وارد که اول کسه اگر بوکاره طولورسه کل کبی کندویه نافع و لطیف  
اولان مصلحتی یا فروخار کبی پرزجت و بی منفعت اولان کار و مصلحتک اطرافنه  
طولور بزم کل کبی لطیف کار بزم و ارایکن انی قوبوب یوخار کبی پرزجت اولان  
کاره مشغول اوله هرز و حاضر و نقدی قوبوب موقوف اولان شبهه سعی و کوشش  
قیله هرز \* مثنوی \* نادرافتد اهل این ماخولیا \* منتظر که روید از آهنگر کباب  
نادر دوشربو ماخولیا انک اهلی منتظر در که دموردن کبابه بته ماخولیا خیالات  
سوداویه به دیرل برمرضدر که برکسه اکامبتلا اولسه خیالات فاسده و توهومات  
مهمله به دوشربو اصلا انک تخیل ایلدیکی شیده بر معنی و نتیجه اولور پس شاه اول  
کچنامه ابله عمل ایلنلری ماخولیا هر ضنه مبتلا اولان خیالات فاسده صاحب اینک  
مرتبه سنه تنزیل ایدوب اول فقیره نو بیخا دیدی بو گونه ماخولیا انک اهلی و بوتوع  
اوزره اولان خیالات فاسده انک اصحابی بوجه سنده آرزو واقع اولور مثلاً بونلر  
منتظر در که دموردن اطیف او تیر بته و اندن بونلر منفع اوله بو خود محالدر کذلک  
بو کچنامه ایچره مسطور اولان معنارک حقیقتی بولق وانک نتیجه سنه واصل  
اولمقدن اوزری کیچه و کوندر عمل قیلق بو کابکرز دیدی \* مثنوی \* سخت  
جانی یاید این فن را چوتو \* تو که داری جان سخت این را بچو \* کرنیابی نبودت  
هرگز ملال \* وریابی آن تو کردم حلال \* بوفن ایچون سنک کبی بر سخت جان  
کر کدر سنک که جان سخت طور سن بونی طلب ابله اگر بولیه سن هرگز سکا ملال  
اولور و اگر بولور ایسک انی سکا حلال ایتدم بو کچنامه دن مقصود کچ حقیقتک  
علومی مسطور اولان کتابلر اولدیغنی بیلدک ایسه مثلاً بومثنوی شریف کبی  
پس طالب کچ اولان فقیردن مراد کچ حقیقتک اسرار و علومنه محل اولان  
کتابلری مطالعه قیلان فقیرل اولور و کیچه و کوندز اول کتابلر ده نه یاز لدی ایسه  
آنک و جیجه طریقته عمل ایدوب اول مسطور اولان معنارک نتیجه سنه و حقیقتنه  
روز و شب سعی و کوشش قیلور چونکم بر طالب کچ آلهی اولان فقیر بولیه  
بر کچنامه بولیه و انده مسطور اولان معنارک و جیجه عمل ایتکه اشتغال قیله عقول  
جزویه صاحب لری آنی کورد کلرنده کندیلرک شاه و ریسی اولان عقل معاشده  
قوت و قدرت بولان کسه لره انی عرض ایدرلر انلردخی هوا لینه خوش کلوب  
انده مسطور اولان دینه بی بولور زطن ایلدوب تیر فکر لری کان عقله قوبوب اتارلر  
و تیر فکر لری هر نه محله واقع اولورسه اندن بحث ایدرلر که بحثک معناسی قازمقدور  
بر قاج مدت اصحاب حقیقتک نامه لینه مطالعه ایدوب فکر لری بتدیکی بردن

بحث ایتکی کندیلره عادت قیلورلر و بوکاره مشغول اولورلر کوررلر که بوکاردن  
انلره نفع حاصل اولور و بواجبات کشیردن بر نتیجه یوز کوسه قمرز الا که یوقلق  
پس بو یوقلقدن اعراض ایدوب کندی عقلار بینه و مشربلر بینه نافع اولان  
وراحت و یرن کار و کرداره مشغول اولورلر و بو گونه عمللری و کتابلری فقیر  
و بیکار اولان کسه لره بوسره مناسبدر دیو نیچه نو بیخ و استهزا ابله تسلیم قیلورلر  
و دیرلر که بونلر عجب بیکار و بی عقل طائفه در که مشغول اولدقلری علم و عملک  
نتیجه سی یوقلقدر بزسخی بونلرک مطالعه ایتدکلری کتابة مطالعه ایتدک و اول  
کتابک ایچنده مسطور اولان اقوالی موجبجه نیچه مدت سعی و کوشش قیلدق  
و عقلن و فکر منبتدیکی بردن بحثلر ایلدک نیچه سنده یوقلقدن غیری بر معنی بولیه مدق  
بونلرک کچنامه سنک گفتار بیک نتیجه سی و بونلرک اول گفتار موجبجه اولان کار  
و کردارلر بیک عاقبت و نهایی همان یوقلقه وارر ایلدی بزه بونی امیدک بولنه  
کتک و بومعدوم و موقوف اولان خزیننه بی طلب ایتک لازم دکلدر بواهلنه مبارک  
اولسون دیو اصحاب حقیقتک نامهلرینی مطالعه قیلقدن و اهل عشق و محبتک  
طریقته سالك اولمقدن رجوع ایدوب فراغت قیلورلر نه کم بومعنازه اشارت ایدوب  
بیوررلر \* مثنوی \* عقل راه نا امید کی رود \* عشق باشد کان طرف  
بر سر رود \* لا ابالی عشق باشد نی خرد \* عقل آن جوید کز سودی برد عقل  
نا امیدک بولنه سخن کیدر عشق اولور که اول طرفه باشی اوزره بلر لا ابالی عشق اولور  
خرد کل عقل انی استر که اتدن بر سود ایلنه یعنی البته برکسه اسیر عقل جزوی  
اولسه و عقل معاش مرتبه سنده قالسه اول کسه نا امیدک بولنه کتمز و فقر و فنا  
طریقته سیر ایتز بلکه هر نه یرده امید و ارایسه عاقل اول جانبه کیدر و کندی  
نفس سنه قوت و عزت و یرن جانبه سیر ایدر اهل عشق اولور که اول نا امیدک  
طرفه باشی اوزره یار و یوقلق طریقته مشیا علی الهام لاعلی الاقدام تک و بوابلر  
لا ابالی و بی باک امل عشق اولور اهل عقل اولور که اهل عقل لابد کندیسی قایر یچی  
اولور و کندی به نافع اولمین وفائده و برمین نسنه اردن حذر قیلور عقل همان  
آنی استر که اندن بر نفع اله عقل برشیدن کندی وجودنه نفع کلیه جگنی  
وفائده حاصل اولیه جغنی بیلدک نصکره اصلا اول جانبه مایل اولور و اول شبهه  
رضبت قیلر بلکه عاشق قدر که سودوزیان قیدنده اولوب کندی معشوقی اگر  
یوقلق بولنده ایسه ده اول بولیه کتمکدن و محو وجود ایتکدن رو کردان اولور نه کم  
شیخ عطار قدس الله سره حکایه ایدوب بیوررلر بر کون ایکی کسه بر کتابی اوقودیلر  
اول کتابده بولیه دیمشکه فلان یرده برخزیننه وارد که اصلا د و کتمز و انک قتده  
شو صفتله بر محبوب وارد که اول محبوبک صفتری شرح و بیان کلر و اگر اول یرده



اول محبوب بولنر ایسه اول مقامدن برمه دارایلرو کیده سن بویول کنارنده اوج  
میل وارد اول اوج میلده هر نه یازلدی ایسه انلری اوقو یوب انکله عمل ایده سن  
دیمش حکمت اللهک اول ایکی کسه دن بریسی قولقدن اول خزینه و باخصوصه که  
اول محبوب جبهه عاشق اولمش و بریسی دخی عاقل ایمش کندینه دیمش که  
بو کتاب یلان سو یلز حاضر خزینه و حاضر محبوب اول موضعه اکر بونلری  
بولور سق یوک نعمت وز یاده دولتر دیوب عاشقه عاقل اول موضعه دیک سیر و سلوک  
ایتمش اول موضعه اول کتابه یازیلان خزینه دن و محبوبدن برنشان بوله  
میوب بر مقدار دخی ایلری کتشلر کور مشلر که یول اوج بلوک اولمش و اول بلوک  
هر برینک باشنده بر میل دیکمش اولار میلده یازلشکه ای راهرو اکر بویوله کیدر  
ایسک بونده خزینه و محبوب بولنر اما بر شهره واررسن و انده ایستدیکک کبی کار  
قیلور سن و بر میلده دخی یازلش که ای راهرو اکر بویوله کیدر ایسک با محبوبی  
بوله سن یا خود بوله سن احتمالدن و شبهه دن خالی دکلدر و بر میلده دخی یازلشکه  
ای راهرو اکر بویوله کیدر ایسک نابود و ناپیدا اولور سن و کندیک و نام و نشانی  
لابد محو و فانی قیلور سن پس عاقل ایله عاشق مشاوره ایدوب بری برلینه دیمش  
یا اخی قنخی بوله کیده لم عاقل دیمش که بونا امیدلک یولندن و یوقلق طریقندن  
نعوذ بالله بن او بوله کتزمسکه انده محو و فانی اولم و بواورته بوله دخی کتزمکه انک  
نتیجه سی نام معلومدر و احتمالدن خالی دکلدر پس بر یولک که نتیجه سی معلوم اولیه  
اکاکتک عاقلک شانندن دکلدر و بن شول بوله کیدر مککه انک نتیجه سننده بر شهر  
عظیم وارد رای رفیق کل بکامت ابهت ایله نتیجه سی معلوم اولان طریقه کیده لم  
دیدى عاشق ابتدی بن بوانه دیک جانم دن بیر ار اولدم بکاء عشق و شوق بر مر تبه  
غلبه ایلدیکه صبر و آrame بحالم قالدی چونکم اولکی موضعه مقصود می بوله مدم  
بویله بیهوده بیر کرمکدن نابود و ناپیدا اولق بکا اولی و محو و فنا بولنه کتک  
بکاء عللدر دیوب عاقل شهر بولنه عاشق محو و فقه بولنه کندی اول عاشق اگر چه  
محو و فنا بولنه کندی و بر قاج قدم عشق و شوقله بی وجود ترکناز ابتدی هماندم  
کندی محبوبی وصف اولئانندن زیاده بولدی و اول کز لایقنا به دخی واصل  
اولدی ✽ مثنوی ✽ ترکناز جانکدازوی حیا ✽ در بلا چون سنک ز بر آسیا  
✽ سخت روی که ندارد هیچ پشت ✽ بهره جویی رادرون خویش کشت ✽  
عاشق ترکناز و جانکدازوی حیا در بلاده دکر منک آت طاشی کیدر یعنی عاشق  
معشوقی بولنده چاپمده و جان از یمکده و عرض و ناموسی کیدر و عار سنز و حیا سنز  
اولمده در و بلا و محنتده دکر منک آت طاشی کبی ثابت اولمده و باشنه نیجه دکر من  
طاشلرین دوندر سک صبر ایلدوب تحمل قیلقده در عاشق بر سخت رویدر که هیچ

ارقه طومر بهره جویلیکی کندی دروننده اولدردی یعنی عاشق اولان برقی  
یوزلوو بی پشت و پناه برکسه در که معشوقی جانبندن اکاهرنه کلور سه رو کردان  
اولز و کیروده بر آخر کتسه به طاینبوب اکا اعتماد و استناد قیلن بلکه یوزنی بکیدوب  
هر وجهله معشوق جانبنه ایلر و سورر باخصوصه که اندن هیچ بر نفع و فائده  
امیدن طومر اول عاشق کندی دروننده بهره جویلیکی ازاله قیلدی  
و عاقل کبی فائده و منفعت امیدله خدمت قیلقدن بری و عاری اولدی  
✽ مثنوی ✽ پاک می باز دنیا شد من دجو ✽ انجنانکه پاک میکرد ز هو ✽ عاشق پاک  
اوینادر من دجو اولز انجلین که هودن پاک طوتر مراد هویه الهیه در یعنی عاشق  
میدان محبت ایچره هر نه اوینادر سه خالصا لوجه الله بی غرض و بی علت اوینادر  
و اصلا اجرت و عوض استیجی اولز و عید اجبر کبی محبوبی بولنده اول کار  
و خدمت قیلن انجلین هویت الهیدن اول هر نه طوتر سه پاک و طاهر طوتر کذلک  
هر نه بذل ایدر سه پاک و بی علت بذل و صرف ایدر اصلا مر د و اجرت و سود  
و منفعت طلبنده اولز ✽ مثنوی ✽ می دهد حق هستیش بی علتی ✽ می سپارد  
بازی علت فتی ✽ که فتوه دادن بی علتست ✽ پاک بازی خارج هر ملتست ✽  
حق سبحانه و تعالی حضرتلری اول عاشقه وارلخی بر علت سنز و بر یعنی علل  
و اغراضدن پاک و طاهر اکا وجود عطا ایلر صاحب فتوت اولان دخی اول  
وجودی کبرو حقه علت سنز و بر یعنی فتوه صاحبی اولان عاشق دخی کندی  
وارلخی حضرت حقه علل و اغراضدن پاک و طاهر اولدیغی حالده تسلیم قیلور  
زیرا عند المشایخ فتوت بی علت و یرمک و غرض و عوض آرزو سنندن کندی  
تفسنی پاک و طاهر ایدوب حضرت حقن کندی نفسی نیجه طاهره و پاکیزه الدیسه  
ینه او بوله طاهره و پاکیزه اتی اکا تسلیم قیلقدن کاسال موسی علیه السلام ربه عزوجل  
عن الفتوة قال الله تبارک و تعالی الفتوة ان ترد نفسك الى طاهرة کما قبلتها منی طاهرة  
الحاصل پاکبازلق خارج هر ملتسدر پاکبازلق فتوت و تجرددن عبارتدر خلاصه  
کلام فتوت و تجرد طریق محبتده هر نه بذل و صرف ایلر سه بی عوض و بی غرض  
بذل و صرف ایلدک کدر و بو پاکبازلق و مجردلک نفس الامر ده هر ملل خارجدن  
و جیع اهل ملتک مر تبه لزدن و تجرد و فتوت مر تبه سی ایلر و در ✽ مثنوی ✽  
زانکه ملت فضل جوید یا خلاص ✽ پاکبازانند قربانان خاص ✽ نی خدازا امتحانی  
میکنند ✽ نی در سود و زیانی می زنند ✽ زیرا که اهل ملت فضل دیلر یا خلاص  
دیلر اما پاکبازلر قربانان خاصدر یعنی جیع اهل ملت ابتد کبری عبادت و خدمتی  
یا فضل و کرم الهی بولق و یا خود عذاب و عقاب الهیدن خلاص اولق امیدى  
اوزره ایدر اما پاکبازان طریق و ارباب عشق و محبت خاص قربانلر در کندی



نفسا برینک مرادندن اوتری بکمال خوف ورجا مرتبه سندن ایلری کیدوب  
فتاشرابی ایچمشلر وهرنه خدمت و طاعت ایدرلر سه اوجه الله ولحبه الله ایلشردر  
نته کم تاج الرجال اولان رابعه عدویه رضی الله عنها حضرتلری حضرت حق  
تعالی به خطاب ایدوب دیدیکه الهی بعزتک وجلالک ما عبدک خوفامن نازک  
ولارغبه فی جنتک بل لمحبتک ولوجهک الکریم بونلر نه خدای امتحان ایدرلر نه  
سودوزیان قیوسنی اورلر یعنی بوارباب قنوت واصحاب محبت شول طائفه علیه در که  
ایتدکلری عبادت و طاعتنه خدای تعالی حضرتلری بر امتحان ایلرلر بویله دیو که  
بزحق تبارک وتعالی حضرتلری نه بوقدر عبادت و طاعت ایلرلر کورلم  
بونک مقابله سنده بزنه اجر و عوض و بر و بویله دخی امتحان ایتلر که بونلر  
نیجه مدت سود و منفعت امید اوزره و خدمت ایتسهلر و بونلر ضرر و زیان  
اصابت ایلسه نه عجب بزخود خیر و حسنات ایشلمکده بز بوضرر و زیانک اصلی ندر  
دیملر بلکه اصلا سود و زیان بابنی دق ایتوب و خوف ورجا بوانه کتوب هر بری  
( ترک کام خود کرفتم تا براید کام دوست ) دیوب کنندی مرادلری دوستک مرادنده  
فانی قیلورلر ( وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیوب هر بری کنندی  
امرنی حق تعالی حضرتلری نه تفویض ایدوب کتاب الهده هرنه یازلدی وهرنه  
امر قیلندی ایسه انک موجبجه عمل ایتکه سعی و کوشش قیلورلر نته کم اول  
فقیر اول کجنامه ده مسطور اولان احکام اوزره عمل ایلکه مشغول اولدی

﴿ باز دادن پادشاه ان کجنامه را با آن فقیر که بکیرما از سر این برخاستیم ﴾

﴿ مثنوی ﴾ چونکه رفته کج بر آشوب را \* شه مسلم داشت آن مکروب را \*  
کشت این اوز خصمان و زنیاش \* رفت وی پیچید در سودای خویش \* بار کرد  
او عشق درد اندیش را \* کلب لبسد خویش ریش خویش را ( چونکم بر آشوب  
اولان کجک رفته سنی شاه اول مکروبه مسلم طوئدی یعنی چونکم پر فتنه  
و غوغا اولان کجک نامه سنی پادشاه اول محزون و مغموم تسلیم ایتدی اول  
فقیر و دل ریش خصمان و نیشدن امین اولدی یعنی ا کا خصومت ابدیچی و نیش  
و زحمت اور یچی کسه قالمیوب اول شر خصماندن خلاص اولدی و نجات بولدی  
کنندی و کنندی سودا سینه صاردی و طولشدی اول فقیر دل ریش عشق درد اندیشی  
کندی سینه بار ایتدی و کنندی درونته مشغول اولوب کنندی یاره سینه بیمار و علاجه  
باشلدی که مشهور مثلدر کلب کنندی یاره سنی کنندی بار و بومثل بر فقیر ذلیلک  
کنندی دردنه کنندی درمان ایلسندن کنایت اولور و بویله مملدن عاشقک  
شانی تحفیر ایلک لازم کلر بلکه من وجه مدح و توفیر ایلک لازم کلور که حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم (طوبی لمن کان عبسه کعیش الکلب) بیورمشدر  
بوفقیرو ذلیلک دخی عیشی عیش کلبه مشابه و کنندی یاره سینه کنندی علاج  
ایلکده کلبه مائل اولدیغی اعتبارله بوضرب مثل بومحله رواوسزا کورلمشدر  
﴿ مثنوی ﴾ عشق را در پیچش خود یار نیست \* محرس درده یکی دیار نیست (عشق  
عشق کنندی پیچشده یاری یوقدر کویده بر دیارک محرمی دکلدر یعنی عشق  
شول افراط محبتدر انک طولشده سنده و برعاشقه صارشده سنده یاری یوقدر بلکه  
عاشقه یار و همدم همان ینه عشقدر بوجهان کوینده عشق اهلته بر احد محرم  
دکلدر بلکه عشق اهلک محرمی نه عشقدر ﴿ مثنوی ﴾ نیست از عاشق  
کسی دیوانه تر \* عقل از سودای او کورست و کر \* زانکه این دیوانگی و عام  
نیست \* طب را ارشاد این حکام نیست ( عاشقدن دیوانه تر برکسه یوقدر عقل  
انک سودا سندن کورو کر درز را که بو عاشقک دیوانه لکی عامک دیوانه لکی دکلدر طبک  
بوا حکامه ارشادی بوقدر یعنی عندالعقل عاشقدن زیاده دیوانه برکسه یوقدر که انک جمیع  
احوالی عقل جزوینک ادراکنندن خارجدر عقل جزوی اول عاشقک سودا سندن کور  
وصاغر در عاشقک شانی عقله بیانمزوانک دیوانه لکی نه کونه دیوانه لکدر بوهوشله فهم  
قیلرلر که بو عاشقک دیوانه لکی عامه ناسک دیوانه لکی کبی دکلدر طبک و طبیبک عامه ناسک  
دیوانه لکینه بر تدبیری و علاجی وارد که انده کونا کون دیوانه لکدره دوا یاز مشلر و طبیب  
حاذق اولنلرانی بیلشدر در و اما طبک و طبیبک بو عاشقک دیوانه لکینه متعلق اولان حکمره  
ارشادی یوقدر انکچون اصلاطب کتابلرنده مرض عشقه متعلق علاج یازلمشدر  
بلکه اطباء عشق بوقدر دیوانکار ایلشدر در و بر محبت بر محبو به اولان افراط محبتی و انک افراط  
محبتدن اولان جنونی غلبه سودا دن حاصل اوور دیشلر و انک دواسی محبوینک وصال  
واقاسیدر دیو تحقیق ایلشدر ﴿ مثنوی ﴾ کرطیبی زار سوزین کون جنون  
﴿ دفتر طب را فروشید بخون \* طب جله عقلها منقوش اوست \* روی جله  
دایران رو پوش اوست ( اگر برطیبیه بو کونه دن جنون ابرشه طب دفترنی قائله بو یار یعنی  
ا کر برطیب و عاقله بو عشق جنونندن جنون ابریشه و اول طبیب برعشوقک  
عاشق دیوانه سی اوله اول طبیب طب گابلرنی کنندی قائله بو یار شوا اعتبار ایله که  
اول عشق انک کوزلرنی خونبار ایلر و خون آلود اولان کوز باشیله اول دفترطبی  
بو یار و جکردن دخی بر خون ایلر جکر قائله دخی یومق ممکن اولور الحاصل دفتر  
طبی خونله یومق کوزلرندن قائلو یاش دو کوب انی محو ایتکدن وانی قویوب  
راه عشقه کتمکدن کنایه اولور جله عقلارک طبی اول عاشقک منقوشیدر یعنی جمیع  
عقلارک طب و شفایه متعلق نه قدر علملری و ارایسه عاشقک ذاتک منقوشیدر اگرچه  
عشق بر کونه هر ضدر اما جسمانی و روحانی جمیع مرضلره اندن دوا و شفا وارد  
پس جله عقلارک طبی بوا اعتبار ایله اول عشق منقوشی اولور نته کم ( بیت )



ای طیب نخوت ناموس ما \* ای توافلاطون و جالینوس ما \* بیوردقلری محله  
 بورایه متعلق اولان شرح و بیان بر مقدار هرور ایشدر جمله دایرلک یوزی انک  
 رو پوش و حجابیدر بودایران مجازینک و محبوبان صورتینک فی الحقیقه حجابی  
 و نقای کبیدر بومصر عده اوست ضمیر عشقه راجع اولمده جائزدر اگر عشقه  
 راجع اولور سه عشق یعنی معشوق اولور پس روی جمله دایران اول معشوق  
 حقیقتک رو پوشیدر دیک اولور و عاشقه راجع اولمده جائزدر بوتقدیر اوزره  
 معنی جمله دایرلک یوزی اول عاشقه رو پوشدر اول دایرلری کندی محبوبنه نقاب  
 و پرده بطشدر دیک اولور \* مثنوی \* روی در روی خود آرای عشق  
 کیش \* نیست ای مفتون ترا جز خویش خویش (ای عشق مذهب و یوزیکی  
 کندی یوزیکه کتورای مفتون سکا کندکن غیر اقرایا بوقدر یعنی ای عشق  
 و محبتی کندیننه مذهب و ملت قیلان عاشق توجهی کندی ذاتکه ایل و هر نه  
 سوبلر سک کندیکه سوبله ای مفتون عشق سنک کندی ذاتکن غیر سکا بار  
 و قریب بوقدر اگر غیر یوز کتور سک یوزیکه باقرل و اگر عقلا به حالکی سوبلر سک  
 جنون و سفاهته حمل ایدوب سوزیکی دیکله مرل لازم کلدیکه هر نه حالک  
 و ارایسه همان کندی ذاتکه سوبله سن و حالکی بطزلدن عزات اختیار ایلنه سن  
 \* مثنوی \* قبله از دل ساخت آمد در دعا \* لبس للانسان الاماسی) اول  
 کچننامه بولان و طاب کچ اولان عاشق کوکلدن قبله دوزدی دعایه کلدی ز برا  
 (لبس للانسان الاماسی) در بومصر سورة نجمده اولان آیت کریمه به اشارتدر  
 و بوایت کریمه نک تفسیری جلد خامده و جلد رابعده تفسیر کنت کتر اسرخنده  
 هرورایتدی انده طاب اولنه یعنی اول عاشق صادق کوکل جانندن قبله دوزدی  
 و حضرت حقنه متوجه اولدی و دعایه کلدی و سبیل قیلدیکه حق تعالی کلام  
 مجیدنه انسان ایچون بوقدر الاسعی ایلدیکه شیء وارد دیدی پس اول دخی  
 دعا قیلغه و ساعی اولمده شروع ایلدی \* مثنوی \* پیش از آنکه پاسخی  
 بشنیده بود \* سالها اندر دعا پیچیده بود) اندن اولکه اول بر پاسخ ایشتمش  
 ایدی نیچه یلار دعاده طواشمش ایدی یعنی اول عاشق صادق کچندن برخبر  
 ایشتمش و کچننامه ده انک خبرنی اوقیوب کوش ایشتمش ایدی اندن اول نیچه یلار  
 دعا ایلکه طواشمش و صارلمش ایدی نیچه یلار و ایلر طلب رزقه دعا قیلدقدنصرکه  
 اول کچننامه رؤیاسنده اکا اشارت اولندی پس او کچننامه بی اشارت اولندی بی اوزره  
 بولوب انی اوقیوب کچک پاسخی و جوابنی اول کچننامه دن اشدی بوخبری  
 اشدن اول خود انک کاری و عادتی دعا ایلک ایدی \* مثنوی \* بی اجابت  
 در دعا اومی نئید \* از کرم لیک پنهان می شنید) اجابتی دعا اوزره طوقندی

یعنی اولدی و طولندی کرم الهیدن پنهان لیک ایشدی لیک شرح و تحقیق  
 ایکنجی دفترده گرفتار شدن باز میان جفدان سرخنده این سخننها خود یعنی یار  
 بیست ییلرینک شرحنده هرور ایشدر انده طلب اولنه و جناب حق عبده  
 لیک دیمی (اجبتک اجابة بعد اجابة) دیمکن عبارت اولور و بونک معناسی یاری  
 دیودعا ایلینک جانه بی حرف و بی صوت حق جانندن کلور و دعا ایدن قولک  
 جائی اول زونی ییلور و بوکه لیک پنهانی دینور یعنی اول عاشق حق تعالی آنک  
 دعا سنی اجابت قیلزدن اول دعا ایلکه اولدی و طولندی حق تعالی  
 حضرتلرینک کرندن پنهانی لیک عبدی سل تعط دیمکی انک کوش هوشی  
 استماع قیلدی \* مثنوی \* چونکه بی دف رقص میگردان علیل  
 ز اعتماد جود خلاق جلیل \* سوی اونی هاتف و نی پیک بود \* کوش امیدش  
 پراز لیک بود \* بی زبان میگفت امیدش تعالی \* از دیش می رفت ان دعوت  
 ملال) چونکم اول علیل و ذلیل دفسر رقص ایدردی یعنی چالمدین اویناردی  
 خلاق جلیلک جودنه اعتماد ایلدیکه جهندن یعنی اول علیل و ذلیل خلاق  
 جلیل و رزاق جلیلک جود و عطاسنه اعتماد ایلدیکدن اوزری دفسر رقص  
 ایلر و چالمدین اویناردی باخصوصکه دخی اکا اشارت و بشارت اولمزدن اول  
 انک جاننده هاتف غیبی و نه پیک الهی و ارایدی و نه انک کچندن و کچننامه دن  
 خبری و ارایدی مع هذا عاشق کوش امید لیکدن پرایدی یعنی اول عاشق  
 صادق دخی اکا هاتف کلرندن و اشارت الهی اولمزدن مقدم ییلور دیکه بر قول یاری  
 دیسه حق تعالی اکا البته لیک عبدی سل تعط دیر بوحديث شریفک مفهومه  
 اول عاشقک یقینی اولدیفندن هر بار که یاری دیسه لیک عبدی دیمکن انک  
 کوش هوشی پراولمش ایدی انک حضرت حق و رزاق مطلق جاننده اولان امیدی  
 و رجاسی بی زمان اکا تعالی دیردی و انک روز و شب اول ایلدیکه دعوت انک  
 کوکلندن غبار ملالی سپورردی با خود معنی انک امیدنک بی زمان اکا تعالی دیمی  
 وانی حضرت حقنه دعوت قلمی انک قیلندن ملات غبار بی سپوروب ازاله  
 ایدردی \* مثنوی \* آن کبوتر را که بام آموختست \* تو بخوان میرانش کان  
 پردوختست) اول کبوتر که بام آموخته درس اوقومه آنی سور که اول پردوخته  
 در یعنی مثلا شول کو که جینی که اول طامه او کرشمدر اول باخانه به آموخته  
 اولان حمامه بی خانه به دعوت ایلنه سنی طامدن سور لایداول یننه کلور که  
 اول قنادی دیکلمش اول خانه به او کرشمدر هر نه قدر سور سک رزمائدنصرکه  
 یننه اول خانه به کلور قوز کذلک درگاه حق آموخته اولان عاشق دخی اول  
 درگاهدن وهم و خیال آنی سور سه و شیطان دخی مانع اولسه و اول درگاهدن



ا کادعوت اولسه او کو کرجین کی اول در کاهدن ایرلز و اول باب سعادتن  
مفارت قیلر کذلک ولی کامل و مرشد فاضل خانه سته آموخته اولان طالب دخی  
هم کو تر بام آموخته کبدر که اول در کاهدن هر نه قدر جفا کورسه عاشق صادق  
کی دور و جسد اولز \* مثنوی \* ای ضیاء الحق حسام الدین برانش \*  
کز ملاقات تو بر سرست جاننش \* کر برانی مرغ جاننش از کزاف \* هم بگرد بام  
تو آرد طواف \* چینه و نقاش همه بر بام تست \* پرزنان بر اوج مست دام تست)  
ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام الدین سور اول کسه بی که سنک  
ملاقاتکن انک جانی بتشد سنک ملاقاتکن انک جاننک پری بتشد دیمک دخی  
وجه در بوتقدیر اوزره پر بام فارس سله و اولکی وجه اوزره بام عربی ایل اوفتور  
یعنی ای حق تعالینک ضیاسی اولان شیخ حسام الدین چلی شول مرید صادق که  
سنک ملاقاتکن جانی بتش و سنک صحبت شریفکن انک جانی پروبال حاصل  
ایتمشدر امتحانن اوتری انی کندی باب سعادتنکد و خانه بادولتکن سور اگر  
اول مرید صادق سن باب سعادتنکد سور سن انک مرغ جانی کزافدن یعنی  
ظاهر دعوت اولفسر وانی بر کسه جذب قیلسر هم سنک بام سعادتنک اطرافنه  
مرغ جانی طواف کنور و بهر حال سنک بام سعادتنک طوالب کندی سنک  
جناب دولته یتورر زیرا اول مرید صادق مرغ جاننک چینه و نقلی دوکلی  
سنک بامک اوزره در یعنی انک مرغ جاننک قوت و غذا اولان معانی و علوم ربانی  
و ارزاق روحانی و ادواق جانی دوکلی سنک بام طریقنک و خانه متابعتک اوزره  
در اول مرید صادق مرغ جانی اوج هوا اوزره پرزنان سنک دام بیعتک  
مستیدر سنک ارادت خدمتک دامنه انک اوج هوا اوزره پرواز ایلین مرغ جانی  
صید و شکار اولغی نمئی و آرزو قیلقد در کیچه کوندز استر که اوج هوا دن نزول ابدوب  
سنک خدمتک و ارادتک دامنه مقید اوله \* مثنوی \* کردمی منکر شود دزدانه  
روح \* در ادای شکر ای فتح و فتوح \* شخنه عشق مکرر کینه اش \* طشت  
آتش می نه در سینه اش \* که یاسوی مه و بکدر ز کرد \* شاه عشقت خواند زوتر  
باز کرد (اگر بر دم دزدانه اولان روح طالب منکر اوله سنک شکر نعمتی ادا ایلکده  
ای فتح الهی و فتوح الهی و روحانی اولان حسام الدین مصرع اولده بویه  
دیمک دخی وجه در اگر روح طالب بر دم سنک شکر نعمتی ادا ایلکده دزد کی  
منکر اوله و بنده انک نعمتی و لطفی بوقدر دیوانکار قبله ای فتح ربانی و فتوح  
الهی اولان حسام الدین چلی انک مکرر کینه اولان عشقی صوباشیسی بوهم  
وجه در اکا مکرر کینه اولان عشقی صوباشیسی انک سینه سی اوزره طشت آتش  
هجران قور و آتی یا قوب یا ندر بویه دیو که ای کندی شخنه منکر اولان کل اول ماه

معنوی جاننده و کرد نفسانیدن و غبار جسمانیدن کی عشق شاهی سنی اوفودی  
علی الفور کبرودون بونده عشق مکرر کینه اولان شخنه تشبیه اولمشدر شو  
مناسبتله که بر عاشق معشوقدن بر مدت مفارقت ایلسه اکا حضور و راحت و برمیوب  
انک سینه سنی یا قوب یا ندر بوب شخنه ایلکدن خالی اولز پس خلاصه کلام  
و محصول مرام بویه دیمک اولور که ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام  
الدین بن برطاب سنک در کاهکه کسه و سنک ملاقات شریفکن بر زمان حظ  
و نصیب السه اندنصر که بعض اغراض نفسانینک اکا غلبه قیلمی واسطه سله سنک  
صحبتکن و خدمتکن بر زمان مفارقت قیلسه انک مکرر کینه لو اولان شخنه عشقی  
انک سینه سی اوزره طشت آتش فراقی قور و انک قلب و روحنه شخنه قیلور و اکا دروتندن  
بویه دیر که بو کدورات نفسانیدن و غبار جسمانیدن کجوب اول شاه طریقت  
و ماه فلک معرفت جاننده کل عشق پادشاهی سنی کندی جاننده دعوت ایلر  
فوری کبرودون و الا بویلا و فرقت و بودرد و محنت شخنه لنده و الم و حسرت  
بنجه لنده قالور سن دیر \* مثنوی \* کرد این بام و کبوتر خانه من \* چون  
کبوتر پرزمن مستانه من \* جبرئیل عشقم و سدره من \* من سقیم عیسی مریم  
توی (بو بامک و کبوتر خانه من چوره سنه بن کبوتر کی بن مستانه پر اورورم بن جبرائیل  
عشقم بنم سدره من بن سقیم عیسی بن مریم سنن کبوتر خانه دن مراد حسام  
الدین افندی حضرت تلیزینک مجمع عقول و ارواح اولان مجلس شریف و مقام  
اطیقلری اولور و بامدن مراد هم انلرک مقاملرینک اعلی طرفی اولور و سدره  
حضرت جبرائیل علیه السلام مقام و قرار کاهیدر امر حقله هر نه جاننده کتسه  
آخر الامرینه کلوب انده قرار ایلر و عیسی ابن مریم صلوات الله علی نبینا وعلیه  
حضرت تلیزینک شان شریفی اول ایدیکه (و ابری الا که و الارض) آیت کریمه  
سنک مفهومی اوزره باذن الله اکه و ابرصی و انواع امر اضنه مبتلا اولان خستلری  
نفس حیات بخشیده ابر و مرده لری احیا ایلر دی پس بو اولیلی محمدیه ایچره هم  
عیسی نفس و لیلر اولور که دم حیات بخشایرله مرده دللری زنده و خستلره شفا و دوا  
و بر مکه فرخنده ایدر لر بوجه دن حسام الدین افندی قدس الله سره  
حضرت تلیزینک عیسی نفس و هر خسته و شکسته اولان عاجزه  
فریادرس بر طیب الهی و حبیب روحانی ایدی قطیبت و غوثیت مرتبه سنی یولاش  
و مرآت الهی مرتبه سنه و اصل اولمش ایدی و حضرت مولانا قدس الله سره  
الغریز اول حضرت مقدسه سنک شیخلری و استادلریدر ولیکن حسام الدین  
افندی حضرت تلیزینی مدح ایلدیکی اعتبارات لطیفه دن حسام الدین افندی  
حضرت تلیزینی مولانا قدس الله سره العزیزک شیخی اولقی معناسی مفهم اولتور و بونک



تحقیق بر قاج موضعه مرارا و کرارا مرور ایلمشدر اما بونده دخی اجمالاً بیان  
اولنق لازم اولدی و بونک سری بودر که چن بر مرید صادق کمال مرتبه سن  
بولسه و ذاتی مرآت کبی مجلایندوب و شیخ کمالک اوصافنه و علوم و اسرارنه  
آینه اولسه شیخ کامل انده اولان علوم و اسرارنی و اوصاف و کردارنی مشاهده  
ابلد کده اکا عاشق اولور و محبت و تعظیم قیلور شول مرتبه که کویا بر عاشق  
معشوقه خدمتاز و محبت قیلور وانی مدح ایتمک حقیقته کندینی مدح ایتمک واکا  
عاشق اولق معنده کندینی به عاشق اولق اولور و غیره طالبه دخی انک نه مرتبه ده  
اولدینی اعلام قیلور و دخی صاحب کمال اولور غیر بلر بر کسه نک شاننی بیلدر مکدن  
اوتری کندیلرینی انلرک مایتنه ادخال قیلور و اول مدوحه تعظیم و تکریم  
ایلمتاکم طالب اول مدوحه اولویتله تعظیم و تکریم ایلمد و اول صاحب کمال  
سویلدیکی مدح و ثنائ کبی بومحله دخی خداوند کار حضرتلری حسام الدین  
افندی حضرتلرینک عظم شاننی طالبه بیلدر مکدن اوتری کندیلرینی طلبه  
و عشاق منزله سنه ادخال ابود حسام الدین افندی حضرتلرینه خطابا  
یوررلای حسام الدین چلی بوسنک کبوترخانه کبی اولان مجلس شریفک  
و مقام لطیفک اطرافنه و اوسته بن بامه او کرمش کبوتر کبی مستانه پرو بال اوریرم  
وسنک مقام شریفکه قونوب قرار قیلورم فی المثل بن جبرائیل عشقم و بنم سدره  
و مقام سنسن که روح سنده قرار ایلم و بنم درونم درد و محنتله سقیم و خسته در  
بوعصرده عیسی نفس سنسن بنم درونم درمان سنک دم حیات بخشیدن حاصل  
اولور که هر بار که سنک کلام حیات بخشکی استماع ایلم جانم صحت و راحت  
بولور و قلبم درد و المدن قورتلور **مثنوی** \* جوش ده آن بحر کوهر بار را  
**\* خوش بپرس امر وزاین بیمار را \*** چون توانی اوشدی بجر آن اوست \* کرچه  
این دم نوبت بجران اوست (ای ضیاء حق اولان حسام الدین اول کوهر بار  
اولان بحره جوش و پرو کون بو بیماری خوش صور چونکم سن اول بیمارک لایق  
اوله سن بجرانک لایقیدر اگرچه بودم انک نوبت بجرانیدر بجران خسته نک مزاجی  
متغیر اولدینی زمانه دیرلر و مزاجک بوزنسی معناسنده هم استعمال ایلمد بجر  
کوهر باردن مراد بونده حسام الدین افندی بطنرنده اولان بجر معانی و اسراریدر که  
اول بجر معنی بوقدر علوم اسرار کوهرنی یا غدرمش و نثار قلمشدر پس  
حضرت خداوند کار قدس سره العزیز اول بجر کوهر باره بو کونه خطاب  
ایلمد بپوررلای حق تعالی نک ضیاسی و کواکب دردنک دوا و شفاسی اولان  
حسام الدین اول علوم و اسرار کوهرلرنی انبار ایدینی اولان معنی بحره جوش  
و خروش و پرسن بو خسته دلی بو کونه خوش سؤال ایله واکا خاطر نوازلک قیل

چونکم سن اول بیمارک آن ولایتیسن اول دریای معنی انکدر اگرچه بودمده  
اول بیمارک متغیر اولسنک و تبدیل مزاج قیلسنک زمانیدر **مثنوی** \* این  
خود آن نالست کو کرد آشکار \* آنچه پنهانست یارب زینهار (بو خود اولانه در که  
او حسام الدین آشکاره ایتدی اول نسته که نهاندر یارب زینهار ناله دن مراد بونده  
حضرت مولانا قدس الله سره العزیزک دهان شریفلرندن ظهوره کلان مثنویات  
و علوم و اسرار و متعلق اولان کلمات و ایاندر که فی الحقیقه انک بحرک و مہجی معنیده  
حسام الدین افندی حضرتلریدر و اصحاب حقیقت مرتبه سنه واصل اولد قد نص کره  
کمال اتحاد ایله اتحاد قیلورلر و نفس واحد قلب واحد اولق مرتبه سن  
بولورلر تنه کم حضرت شمس الدین و چلی حسام الدین و حضرت مولانا قدس الله  
اسرار هم بر مرتبه اتحاد قیللر ایدیکه انلرک باطنی بر اولمش و مایتنلرند بر قیل قدر  
فرق قالمشدی اما بونده توضیح معنی بوبله دیمک اولور که بو مثنویات خود اول  
ناله در که انی اول معشوق روحانی و محبوب ربانی اظهار و اشکار ایلدیکه فی الحقیقه  
بوناله و بو کلامک بنم باطندن مہج و مظهری اولدر اول نسته که بنم باطنده  
پنهاندر یارب زینهار سن انی اشکارا ایله که انی هر کوش استماع ایتمک قادر  
اولمز و هر هوش دخی انی فهم و ادراک قیلغه طاقت طومر پس انک ظاهر و آشکارا  
اولمسی هر وجهله اول اولور کافا ابوهریره رضی الله عنه حفظت من رسول  
الله صلی الله علیه وسلم وعائین من العلوم فبقت احدهما ولم ابثف الاخر فلو بشفته  
اقتطع هذا العلوم منی **مثنوی** \* دودهان داریم کویا همچونی \* یک دهان  
پنهانست در لبهای وی \* یک دهان نالان شده سوی شما \* های و هوئی  
درفکنده در هوا \* لیک داند هر که اورا منظرست \* که فغان این سری هم زان  
سرسست) بزنی کبی سربلیجی ایکی دهان طور زبرد دهان اول محبوبک بلبلنده  
پنهاندر و بردهان سنک جائیکه نالان اولمشدر هوا به برهای و هوئی برافشدر  
لیکن بیلور هر شول کسه که انک نظری واردر که بو طرفک فغانی هم اول طرفدن در  
یعنی بز حسام الدین چلی ایله ایکی نفس واحد حکمنده شول برنی کبی بز که اول  
فی ایکی دهان طور سربلیجی نایک بردهانی نای زنگ بلبلنده پنهاندر و نایک  
بردهانی دخی فی المثل ای مستمین سنک جائیکه نالان اولمشدر کذلک حسام  
الدین افندی نک نفس روحانی و نفخه ربانی بلبلنده پنهان اولمش بنم دهان جائیدر که  
حق تعالی حضرتلری بنم دهان جائم اولان حسام الدین افندی به علوم اسرار  
نفخ و فیض ایلمر و اول جائیدن بنم باطنه طراوب بودهاندن ای مستمین و طالبین  
سنک جائیکه بو کونه صیبت و صدال و لطیف نغمه لر و خوش ادا و بو کونه  
های و هوئی بو هواده بر اغمش اولور و ظهوره کلور و لیکن شول کسه که انک



نظری و درون دله بصری وارد اول کسه بونی بیاور که بو طرفه منسوب  
 ۱. لان فغان و تاله هم اول طرفدن و اول صاحب شرفدنکه حق تعالی انک روحنه  
 نفخ و فیض ایلر و انک روحنک استعدا و اقتضاسیله بنم باطندن بو گونه نغمات  
 شریفه و کلمات طیبه ظهوره کلوب مستمع اولنر بوندن حظ الورز و بهره بواورلر  
 ﴿ مثنوی ﴾ دمدمه این نای ازدمهای اوست \* های و هوئی روح ازهبهای  
 اوست \* کرنودی بالیش نی راسم \* نی چهارا پر نکردی ازشکر ( بونک دمدمه سی  
 اول محبوب ذاتینک دملرنندر روحنک های و هوئی انک هیباندندر اگر نایک  
 لپی ابله سمری اولمیدی نی جهانی شکردن پرایلییدی شکردن مراد بونده معارف  
 اسرار اولور و نیدن مراد انسان کاملک وجودی اوورنه کم تحقیقی بیت اولده  
 مرور ایلدی و های و هو بیدن مراد عبارات شریفه ابله اولان اشارات  
 لطیفه در اوست ضمیرلی حضرت حقه راجعدر و انک لبندن مراد عالم روحدر که  
 عالم روح لب دریای حقیقت اولدنی اعتباریله اکالک تعبیر اولمشدر و دملرن  
 مراد نغمات الهیه اولور و تقدیر کلام بویله دیک اولور که بونی که حسام الدین  
 چلبی ابله بنم وجودمدن عبارتدر بو وجود نایک دمدمه و آوازه سی اول نافع  
 حقیقی و فایض ازلیک نفحات طیبه و فیوضات قدسیه سندندر روحنک اشارات  
 لطیفه سی و عبارات شریفه سی اول محبوب ذاتی و معشوق ازلیک اشارات  
 طیبه سندندر اگر وجود انسانی نایک اول محبوب ذاتینک لپی مشابه سنده اولان  
 عالم ارواحله سامره قیلسی و اندن حکایت اشتمسی و کلام اخذ انجمنی اولمیدی  
 بو وجود انسانی نایک شکر معانی و شهد روحانیدن جهانی پرایلییدی و برانسانک  
 وجودی شیرین و لذیذ اول عالمدن بر معنی سو بلییدی هر شیرین سخن و شکردهن  
 اولان عارفک شکردن احلاسوز سو بلمسی انک مانتدن اولان وجودینک اول  
 محبوب حقیقتک لبه اقتراب ایلسندن حاصل اوور و اول محبوب حقیقی انک مانتدن  
 اولان وجودیننه نفخ و فیض ایتمکله انک دهانتندن شهد و احلی اولان نغمات لذیذ  
 و کلمات نفیسه ظهوره کلور ﴿ مثنوی ﴾ با که حفتی وزچه پهلو خاستی \*  
 که چنین پرچوش چون در یاستی ( ای حسام الدین کیمکله یاندک ونه پهلودن  
 قالقدک که بونجیلین در یا کبی پرچوش سن یعنی ای ضیاء الحق اولان قدوة العارفین  
 بو کیمکله ببتوت ایلدک و کیمک قشندن قالقدک که بونجیلین در یا کبی جوش  
 و خرشه کلدک و مستغرق اولدک و انوار الهی و اسرار ربانی ابله طوادک  
 ﴿ مثنوی ﴾ یا ایت عندر بی خواندی \* در دل دریای آتش راندی ( بونیتک  
 مصرع اولی انی است کا حدکم ایت عندر بی بطمعنی و یسقبنی حدیثه اشارت  
 اولمشدر و بو حدیث شریفک شرح و تحقیقی جلد رابعده بیان انکه عارفرا

غدا بیست از نور حق سر خنده و دخی جلد اولک آخرینه قریب حضرت علی  
 رضی الله عنه حکایه سنده مرور قشدر انده طلب اولنه و بونده معنای بیت  
 ای قدوة العارفین اولان حسام الحق و الدین باخود ایت عندر بی حدیثک  
 مفهومی او قودک و ربکک قشده کیمکله لدک اول قادر مطلق سکا نورانی و روحانی  
 قوتلر و یردی تا کم آتش در یاسنک قلبه سوردک یعنی آتش در یاسی کبی اولان  
 بحر قهره بی باک و لا ابالی کنیدی ابر کوردک ﴿ مثنوی ﴾ نعره یانار کونی  
 باردا \* عصمت جان تو کشت ای مقتدا ( بوبیت سوره انبیاده اولان ( قلنا یانار  
 کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ) آیت کریمه سنه اشارت اولور و بونک تفسیری  
 مواضع کثیرده مرور ایلمشدر معنی بیت یانار کونی باردا نداسی ای مقتدای  
 انام سنک عصمت جانک اولدی یعنی نته کم حق تعالی غمردک ایقاد ایلدیکی ناره  
 ( یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ) دیو نعره و ندا ایلوب اول نار حضرت  
 ابراهیم علیه السلام برد و سلام اولدی انی حفظ و عصمت قیلدیگی کبی ای مقتدای  
 عارفین و پیشوای سالکین حضرت رب العالمین طرفندن یانار کونی باردا نداسی  
 و نعره سی کلوب سنک جان شریفکی غمرد سیرت اولان اعدانک آتش عداوتلرندن عاصم  
 اولدی و انلرک نار بغض و عداوتی سکا برد و سلام کلدی ﴿ مثنوی ﴾ ای ضیاء  
 الحق حسام الدین و دل \* کی توان اندود خورشیدی بکل \* قصد کردستند این  
 کل پارها \* که بپوشانند خورشید ترا ( ای حق تعالینک ضیای و دین و دلک  
 شمشیر قاطعی بر خورشیدی بلخقله صوامق نیجه ممکن اولور سن اول ضیای حق  
 اولان خورشید لامع و شمشیر قاطع سنکه سنک نور ساطعه کی منکر لطف و انکار  
 بلخقله ستر ایلکه نیجه قادر اولورلر بوکل پاره لر قصد ایلمشدر که خورشیدی  
 اورنه لر حضرت مولانا نک توابع و احبابی آخر عمر لینه قریب فنی چوقی اولوب  
 بعضاری سلطان ولد حضرت لری نه مائل اولوب و بعضاری دخی حسام الدین  
 افندی به مائل اولدیلر چونکم حضرت مولانا نک حسام الدین افندی حضرت لری نه  
 کمال محبتلری و زیاده رغبتلری کوردیلر بو کروه دن بعض کسه لر حسام الدین  
 افندی حضرت لری نه حسد ایدوب انکار قیلدیلر حتی بری برلری مایبندنه بو نیجه  
 ضیاء الحق اولور و نه حالله خورشید الهی اولغه مشابه کلور دیدیلر و بو گونه  
 طعن و انکارله اول حضرتک نورانیتنی و کمال شانی سترایتک و دیده طالبیندن  
 انی اورتمک و منع ایتک استدیلر بو کالسه قادر اوله مدیلر پس کل پاره لر دن مراد  
 انلر اولور شو اعتبارله که انلر هنوز دخی آب و کل مرتبه سندن ترقی قلمشدر و صفای  
 درونی بولوب اهل یقیندن اولمشدر ایلدی پس حضرت مولانا حسام الدین  
 افندی حضرت لری نه خطاب و هر عصرده اولان اصحاب یقینه و عارفینه تسلیه



بیورر ای دین و دلک شمشیر قاطعی وای حق تعالیٰ ضیاء ساطعی بر خورشید  
لامعی باطله صوامق بختی ممکن اولور که بویالحق باره لری وکل پاره لری قصد  
ایلدیلر که سنک خورشید ذاتکی و انوار صفاتکی سترایله لوسنک طالبک و دیده ور  
اولان عاشقکه سنک نور باطنکی کوسرتمیدر \* مثنوی \* دردل که لهاله دلال  
تست \* باغها از خنده مالامال تست ) کوهک قابنده لهاله سنک دلالکدر  
باغله خنده دن سنک مالامالکدر کوهدن مراد مرتبه طاعتده ثابت وراسخ  
اولان اهل تمکیندر لعدن مراد جواهر معانی و اعلاهای روحانیدر و باغله ردن  
مراد قابوب نورانیدر پس او صبح معنی بویله دیمک اولور که اول بالق پاره لری  
وکل پاره لری اولان حساد اگر طعن و انکار اینکله سنک شان شریفکی سترایله که  
قصد ایلدیلر سه مرتبه طاعتده و مقصود معرفتده کوه کی ثابت وراسخ اولان  
اهل تمکینک قابنده که جواهر معانی و اعلاهای روحانی سنک خورشید ذاتکه  
دلالت ایلدیلر و سندن اثر پذیر اولوب آب و تاب بوالد قلوبینه شهادت قیلچیلر در  
قلوب صافیله باغله سنک نورانیتکدن خندان و شادان اولمقدن طواش و ارشاد  
و هدایتکدن تازه لک و کشاده لکله مالامال اولمشدر بواهل تمکینک قابنده اولان  
جواهر معانیٰ سنک سکادلال اوایی و بوقلوب صافیله باغله سنک نورکدن  
خنده ایله طولسی سنک کالکه شاهد کافی و برهان و افیدروسکا انکارایلین  
فی الحقیقه ظالم و جافیدر \* مثنوی \* محرم مریدت را کورستی \* تازصد  
خر من یکی جوگفتی \* چون بخوام کز سرت اهی کنم \* چون علی سررا  
فروچاهی کنم ) ای حسام الدین سنک مر دلککه محرم قتی بر رستم تا کم یوز  
خرمندن بن برجو قدر دیدم یعنی ای کزیده رجال وای زنده اصحاب کمال سن  
شول مر دبالغن سنک رجولیتک شرح و بیان کز و مر دانه لکک دهان ولسانه  
صغیر سنک مر دلککه محرم رستم کی برارقنی ناسنک کالاتک خرمئلرندن  
برار به قدر سوبیلیدم و خصائل و فضائلکدن برینی اکابیان ابلیسدم که لایعرف  
ذا الفضل الاذووه \* حسنیجه فضیلت صاحبی بیلز الاینه فضیلت صاحبی  
ولایعلم اهل الکمال الا صاحب الکمال ولایفهم اسرار الرجال الا من بلغ مرتبه  
الرجال کلامک موجبجه اهل کالی بیلز الا صاحب کال اولنلر و اسرار رجالی فهم قیلز  
الامر تبه رجاله ابرن ارنلر و مقام حقیقتی کورنلرای قدوة العارفین وای حسام الحق والدین  
چونکم سنک سرکدن استیکدر آه ایلم حضرت علی کرم الله وجهه کی باشمی برقیویه  
اشغه ایلم و سرمی مکر که اول چاهه سوبیلیم یوخسه سنک سرکی سوبیلیم که  
ورازنی تعبیر ایلمکه بو طائفه ایچره بر محرم بو قدر اگرچه اهل طریقت و اصحاب  
حقیقت شکنده اولان قتی چوقدر الحق راز سوبیلیم جک همدم بو عصرده قتی

از بولنور و اسرار درونه محرم قتی نادر واقع اولور (قطعه) همدی نیست باکه  
کویم راز \* محرمی نیست تا بنالم زار \* درخروشم زصیت آن معشوق \* درسماعم  
بصوت ان مزمار \* حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم سرهویتی و راز  
حقیقتی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت تلبینه سوبیلیدر و بوسری زنهار  
برکسده صغیر دیمه دیوتنیه و تأکید ایلدیلر پس حضرت علی کرم الله وجهه  
اول سرهویتی حضرت نبی علیه السلامدن اشتد کد نصرکه درونلری طولدی  
آخر الامرانی حفظ و ضبط ایلمکه قادر اوله میوب واروب انی برخالی چاهه سوبیلیدر  
و اول چاهه دن الله امریله برنی ظهور ایلدی اول نابی برجویان کسوب چالغه  
باشلدی حضرت نبی علیه السلام اول صدایی کوش ایلد کلرنده حضرت  
علی کرم الله وجهه سنک سرهویتی سوبیلیدکی معلوم ایلدینوب سن اول کتی  
واجب اولان سری یاعلی سوبیلشسن که بونای اندن اخباریلر بیور دیلر و بونک  
قصه سی دردنجی دفترده شخصی بوقت استیجا سرخنده نیست وقت مشورت  
هین راه کن بیک شرخنده مر و رایلدی انده طلب اولنه \* مثنوی \* چونکه  
اخوانزادل کینه ورست \* یوسفم راقعچه اولیتست ) چونکم زمانده اولان  
اخوان ایچون دل کینه ور وارد ربنم یوسفمه قهرچه اولیتدر نته کم یوسف علیه  
السلام حضرت تلبینک برادرلرینک سینهلری یوسف علیه السلام حضرت تلبینه  
کینه لویایدیلر پس یوسفمه انلرله اولمقدن چاهده اولق اولی اولدی امدی بنم  
حسام الدینم سن بنم یوسفم و بن سنک یعقوبکم چونکم اخوان طریقت و خلان  
شریعت شکنده اولان طایفه نک سکا کوکلری کین قیلچی و درونلری بغض  
ایلدیچیدر چاه تسترواختفا قهری ای بنم یوسفم سکا اولیتدر پس اول حضرت  
بو کونه تسلی و رد کلرند نصرکه تمام بی باک و لایالی بنه جله به انکله کال اتحادی  
مستانه واریبان ایلمکه شروع ایلدوب بیوررلر \* مثنوی \* مست کستم  
خوبش بر غوفازنم \* چه چه باشد خیمه بر صحرانم \* بر کف من نه شراب آتشین \*  
وانکله ان کروفر مستانه بین ) مست اولدم کنیدی غوغا اوزره اورورم چاهه اوله  
خیمه بی صحرایه اورورم بنم الیمه قو آتشین اولان شرابی و اندن نصرکه مستانه اولان  
کروفری کور یعنی ای ساقی شراب روحانی بن عقل قیدله مقید اولوب بنم یوسفمه  
قهرچه اولیتدیمش ایدم شمعی بوسوزدن فراغت قیلدم و تمام سنک شراب  
شوقکله مست و مستغرق اولدم امدی اهل انکارک دغاسندن و اصحاب حسدک  
جک و و غاسندن خوف و حذر ایتمیوب کنیدی غوغایه اورورم قیو دبنده اختفا  
و استتار ایلمکه نه لازمدر خیمه مدح و ثنای صحرای ظهور و اشتهاره اورورم و علی  
ملاء الناس بی باک سکا مدح و ثنای و سنک عظم شانکی طالب اولنلر بیلدرمکه



هر وجهه ساعی از اورم که بر اهل حق مدح قنلق همان حضرت حق مدح  
قیلقد و انك شائني اعلان و اظهار ايلك معنيه اعلاي دين ايلك و شان حق  
اعلان و اظهار ايلكدر امدی ای ساقی اهل یقین آتشین اولان شراب عشق  
و گرمیت و یرن باده حق بنم کف روجه قو و اندن صکره مستانه اولان اول کورفری  
کور که بن اصحاب طریقت شکلنده اولان حاسدله و اهل دین و طاعت هیئتنده  
اولان منکرله و فاسدله علی رغم انهم نه سوزلر سویلم وائلره کلام آتشبارمله  
نه گونه جکرلرین داغلم اکر انلر سنی بران ذم ابتدیلسه و انکار یوانه کتدیلسه  
همیشه مذموم اولمندن خالی اولمزلر و دنیا و آخرتده رزالت و حقارتدن قورتلزلر  
﴿ مثنوی ﴾ منتظر کو باش بی کنج ان فقیر \* زانکه ما غرقیم ابن دم در عصیر  
منتظردی اولسون کنجسز اول فقیر زیر ایز بودم عصیرده غرقز عصیر بونده  
معصور معناسنددر که مراد وجود انسان کاملدن ظهوره کلان ذوق و نشئه  
اولور عصیر عاصر معناسنه اولوب اندن مراد شراب محبتی ظهوره کتورن  
مرشد اولسنه هم جائز اولور و بوییت سؤال مقدره جواب اولق موقفنده  
دینلشدر کان اول حضرته دینلش اولدیکه بو گونه معارف سولمکده و حسام  
الدین افندیك شان شریفنی و حال لطیفنی بیان ایلکده تطویل کلام ابتدیگر  
و اول طالب کنج اولان فقیرك قصه سنی و انك حالنی بیان ایتمکی اونوتدیگر اول  
فقیر خود منتظر در پیورلر ای بویله دین سن اول فقیر کنجسز بر زمان منتظر  
اول ساعتی کلنجه به دك و کنجك موضعی بیان اولنجبه به دك ترقب و ترصد قبل  
دی اول سیدنکه بر غنبر روحانیدن معصور اولان شراب معنویدن مست و مستغرق  
شمدی او کنجی سو بلك بزه ال و یرمز ولسانمز اول کنجك احوالی سو بلكه  
و یرمز پس غاییدن مخاطبه التفات ابدوب اول فقیر خطابا پیورلر ﴿ مثنوی ﴾  
از خدا خواه ای فقیر این دم پناه \* از من غرقه شده یاری میخواه \* که مرا پروای  
آن استاد نیست \* از خود و وزیریش خویشم یاد نیست ) ای فقیر بودم خدادن  
پناه ایسته بن غرقه اولشدن یاربلك ایسته که بکا اول اوستادك پرواسی بوقدر  
کندمدن و کندمدن صفالمدن بکایاد بوقدر استاد بونده استادی تقدیرنده  
مصدر در اسم دکل و نوله اوقیوب معنایی اکا کوره و یرمك غلطدر مناسب دکلدر  
و فقیردن مراد بونده طالب کنج حقیقی اولان مسترشد اولور و اولیای کرامك  
ایکی مرتبه سی وارد بر یتنه محو و فنا دینور و غلبه و استغراق دخی تعبیر اولور  
بو محو و استغراق مرتبه سنده ایکن ولی کامل طالبلره ارشاد ایلز و ارشاده دخی  
صالح اولمز و طالب مر شده فنا مرتبه سنده ایکن اقتدا قیلسه مقصودنه وصول  
بولمز و یرم تبدری دخی وارد اکا صحو و بقا دینور و فرق ثانی دخی تعبیر اولور

ولی کامل سکردن قورتلوب صحوه کلد که ارشاد ناسه صالح اولور و طالب  
اول مرتبه ده ایکن اندن بهره و نصیب بولور و مقصودنه فائز و حائز اولور  
حضرت مولانا قدس الله سره العزیزه اکثر محو و فنا و سکر و استغراق حالی  
غالب اولوردی اول جینده طالب کنج حقیقت اولان مسترشدی مرتبه صحوه  
اولان حسام الدین افندی حضرتلر یتنه کوندرلردی اول حضرتنی حال حیاتلرنده  
کندی مقاملر یتنه خلیفه نصب ایلشلردی طالب کنج اولان فقیرلر واروب اول  
حضرتدن مستفید اولورلر و یرمه بولورلردی چونکم حضرت مولانا قدس الله سره  
العزیز یتنه غلبه عشق و شوقله مرتبه محو و فنا به وارد بیلر و مستغرق اولدیلر  
پس طالب کنج حقیقی اولان فقیر بو گونه جواب و یروب پیورلر که ای طالب کنج  
اولان فقیر و محتاج بودمده پناه و معاونتی غنی مطابق اولان خدای تعالیدن استه  
بن بحر فتنایه غرق اولشدن معاونت ایسته که بن دریای فتنایه شمدی محو و مستغرق  
اولشدن که بکا بوقفنده اول استادلق و یرم شدلک پرواسی بوقدر که بن سکاره بر اولم  
و موضع کنجه دلالت و ارشاد قیل بنم شمدی کنندی وجودمدن و زینت  
و جهم اولان ریش و سبلتدن تذکر ایلیم بوقدر ریشدن مراد بونده محاسن صوری  
و رسوم ظاهری اولور یعنی صورت ظاهرده اولان محاسن و یرم اسمدن و کنندی  
ذندن هم خبرم بوقدر قنده قالدیکه سنك مطلب و مقصود که مناسب سوز  
سو بیلیم و سنی اول وادی به ارشاد ایلیم دینك اولور ﴿ مثنوی ﴾ یاد سبلت کی  
بکنجد و آب رو \* در شرابی که نکنجد تارمو ( یاد سبلت و آب رو چن صغار شول  
بر شرابه که اکافیل تلی صغیر تارمو قیل تلی معناسنه در سبلتدن مراد بونده رسم  
صوری و آیین ظاهری اولور و آیین صوری شول بر شراب فتنایه چن صغار که انده  
بر قیل تلی قدرشی صغیر و بر ذره قدر بقیه وجودی اولان اول شراب فتنایه ایچنلر  
ریش و سبلت و رسم و عادت قیدندن بلکه بالکلیه کندیلسه یرم کور مکدن کچنلردر  
﴿ مثنوی ﴾ درده ای ساقی یکی رطل کران \* خواجه را از ریش و سبلت  
و ارهان \* نخوتش بر ما سبیلی میرند \* لیک ریش از رشك ما برمی کند \* مات او  
و مات او و مات او \* که همی دانیم تزویرات او ( ای ساقی بر رطل کران و یر  
خواجه بی ریش و سبلتدن کبر و قورتر اگر چه انك کبر و نخوتی بزم اوزر یرمه بر بول  
اورر و ایکن کنندی صفالنی بزم رشکمزدن قو پاری مات او درمات او درمات او که  
بز انك تزویراتی بیلور ز رشکدن صفال یولق کال تحسیری غایت تلهفدن کنایت  
اولور تنه کم برکسه بر مر قوب و مقبول شئی بواسه حسود اگر چه اکا بحسب الظاهر  
طعن ابدوب بقی بورسه تنهاسنده اکا زباده رشك و غبطه سندن صفالنی بولار و هی  
نولیدی آتی بن بولیدم دیو تحسیر و تمنی ایلر رطل کرانندن مراد باده نوشی تمام



مست ایلین ساغر روحانی و شراب معنوی اولور و ساقیدن مراد می باقی بی طابا بلره  
 اناله ایلین مرشد کامل اولور بونده حسام الدین افندی حضرتلری مراد اولسه  
 مناسبدر و خواجه دن مراد حسام الدین افندی حضرتلرینه انکار و حسد قیلان  
 بلکه مطلقا اهل دله منکر و حسود اولان کسه لر اولور پس توضیح کلام و تفسیر  
 مرام بویه دیمک اولور که ای می محبت ساقی اولان و باده توحید و اتحادی طابا بلره  
 اناله قیلان می شد کامل ریش و سبیلت قیدنده و رسم و عادت بندنده قیلان خواجه یه  
 بررطل کران و پروا کا اول شراب روحانیدن بر ساغر ایر کور اول افندی بی ریش  
 و سبیلت و رسم و عادت قیدندن کبر و قورتر تا کم اصحاب فنایک شانه بر مقدار عالم  
 اوله وانلرک حالندن و مستلکندن بر چاشنی بوله تابور رسم و عادت و کبر و نخوت  
 و رطه لرندن کذر قیله نعم اول خواجه نیک کبر و نخوتی اگر چه بر مقدار بزم یولری  
 اورور و کندیکن منصبه و عزتیه اعتماد ایدوب بزه تحقیر و اهانت قیلور ولیکن بزم  
 ذوقیه و شائمه کمال رشک و غیرتندن و غبطه و رغبتندن تنهاده صفایان یولر  
 فی الحقیقه اوماتدر اوماتدر اوماتدر یعنی معنی بوزنده مقهور و مغلوبدر هم بعد زمان  
 مات و مغلوب اولسی مقرر در زبازانک تزویرلری ییلورز اول کسه که اهل دل حقیقه  
 تزویرلر قیله عاقبت انک مات و مستهلک اولسی مقرر اولور اگر چه نیجه زمان  
 شرف و عزت صوری ابله صحبت و نعمت ایچره زندگانیلک قیلور سه ده \* مشوی \*

از پس صد ساله آنچه آید ازو \* بیر مینیند معین موبو \* اندر آینه چه بیند  
 مرد عام \* که نیند پیراندر خشت خام ( یوز ییلدنصکره اول نسنه که اول خواجه  
 متکبردن کلور پیرانی موبو معین کورر یعنی بزانک تزویرانی ییلورز که اول خواجه  
 مات و مستهلکدر دیمشردی بوندن بر سوال ناشی اولدیکه اول سوال بودر اول  
 خواجه نیک بعد زمان مات اولسی ندن ییلدیکن دیمکدر بوسوال مقدره جواب طریقیله  
 بیورر ل یوز ییلدنصکره اول حالله اول رسم و عادت صاحبی اولان خواجه دن  
 ظهوره کلور پیر طریقت اولنلر و مقام مشیخته وصول بولنلرانی موبو کورر لر  
 مرد عام آینه دهنه کورر که پیرانی خشت خامده کورمیه آینه دن مراد صورت نما  
 اولان شیلردر و خشت خامدن مراد کثیف و ظلمانی اولان و صورت کوسه ترین  
 شیلردر و توضیح معنی آینه کی صورت نما اولان شیلرده عوامدن اولان مرد  
 صورت محسوسه بی نیجه کورر سه خواصدن اولان پیر کامل کثیف اولان خام  
 کر پیچده صورت حالی اویله کورر و نتیجه مآلی صورت محسوسه کی بصیرت بصریله  
 مشاهده قیلور و حقیقه عارف اولور \* مشوی \* آنچه حیانی بخانه خودندید  
 \* هست بر کوسه یکایک او بدید ( اول نسنه بی که قباصقالو کندی خانه سنده  
 کورمیدی کوسه اوزره اول یکایک بدید اولدی حیانی قباصقالو دیمکدر بونده

ابله و احق دیمکدن کنایت اولور که قیافتنامه لرده قباصقال اولان کسه لر اکثر  
 احق اولور دیمشردر و کوسج خفیف الحیه اولان کسه به دیرلر اکثر کوسج اولنلر  
 زیرک و عاقل اولور دیمشردر و بین الناس مشهور مثل اولمشدر که قباصقال احق  
 کندی اوند اولانی بیلدیکنی کوسه انک اوند اولنی ییلور دیرلر و احق کندی خانه  
 دروننده اولان حالتی بیلیوب عاقل انک احوالندن خبردار اولد بختندن بونی ضرب  
 مثل ایدرلر و بونده حیانیدن مراد وجه باطنی حبه ما سوی ابله مستور اولان غافلر  
 و کوسجندن مراد وجه باطنی موی ما سوادن عاری و طاهر اولان عارف و عاقلر  
 اولورلر پس هر وجه باطنی موی جهل و غفلتدن پاک اولان عارف و عاقل جاهل  
 و غافلک خانه قلبنده اولان احوالی کور و بیلور دیمک اولور \* مشوی \*

رو بدریابی که ماهی زاده \* همچو خس در ریش چون افتاده \* خس نه دوراز  
 نورشک کوهری \* در میان موج بحر اولیری ( یوری شول بر در یابه که ماهی  
 زاده سن خس کی ریشه نیچون دوشمشسن خس دکلسن سندن اوراق اولسون  
 رشک کوهرسن بحرک موجی میاننده اولیرسن یعنی ای اهل صورت وای اسیر رسم  
 و عادت بورسم و عادت قیدندن فراغت قیل و بوصورت مرتبه سندن ایلر و کچوب  
 شول بر در یابی حقیقه کیت که سن اول در یابی حقیقه ک ما هبسنک نسلیسن شو  
 اعتبار ابله که آدم پیغمبر علیه السلام در یابی حقیقه ک ما هبسنک سن ایسنک آدم  
 علیه السلام زاده سن پس ماهی زاده اولورسن دخی ( ائامن نورالله والمؤمنون  
 من نوری ) حدیث شریفک حسبجه هر مؤمنک روحی روح بیدن و هر مسلمک  
 نوری نور محمدی صلی الله علیه وسلمدن تواء ایلشدر بواعبارله دخی ای مؤمن  
 سکاماهی زاده دینور پس سنک در یابی حقیقه کتاک و بحر وحدت ایچره سیرایماک  
 لازم کلور خس و خاشاک کی سن ریش و سبیلت اوزره نیچون دوشدک یعنی بوتزین  
 صورت و ترتیب رسم و عادت ایلک فی المثل ریش و سبیلت دوزلتک کیدر سن بونلره  
 خس و خاشاک کی نیچون دوشوب مبتلا اولدک سن خود فی الحقیقه خس و دخی  
 دکلسن بوخس و دخی اولقی سنک ذاتکدن قتی دور و بعیددر بلکه سن کوهرلرک  
 رشک و مغبوطیسنکه ( ولقد کرمنا ) تکریمیه مکرم اولمش ( و فضلناهم علی کثیر  
 من خلفنا تفضیلا ) تشریفیه شرف و عزت بولمش سندر پس بحر حقیقه ک امواج  
 فیوضاتک میاننده اولغهن اولیرسن بر بحر مستغرق اولکله اول بحر ده سن  
 ظلمات معنویدن و کدورات قلبیه دن شکوک و شبهات نفسانیه دن خلاص اولوب  
 نجات بوله سن \* مشوی \* بحر وحدانست و جفت و زوج نیست \* کوهر  
 و ماهبش غیر موج نیست ( بحر واحد در جفت و زوج دکلدر انک کوهری و ماهبسی  
 غیر موج دکلدر وحدان غفران و زننده واحد معنانه در بحر دن مراد ( والله بکل



شیء محیط آیت کریمه سنک فواستجه هر شیئی محیط اولدیی اعتبارا بیه الله تعالی  
 حضرت تریدر که واحد در وانک جفتی و زوج و شر یکی بوقدر و اول بحر وحدتک  
 کوهری و ماهیسی انک موجندن غیری دکلدر که انک کوهرندن می ادر و حلو و عقل  
 و ماهیدن مراد نبیلر و ولیلر و عارفان و صفیاء در که بونلر اول بحر وحدتک امواجی  
 کبی اولان تجلیات الهیه دن و اسماء و صفات ربانیه دن ظهوره کاشلر اگر چه تعینلری  
 جهتندن در بادن غیری کبیدر اما در بای وحدتدن ظهوره کلد کلری و همیشه  
 انکله حی و قائم اولدقلری و ارادت و قدرتی و علم و حکمتی الحاصل هر بر حالت و هر بر  
 صفتی اندن بولدقلری جهتندن عین در یا کبی اولمشلر و غیر و سوی کور مکدن  
 نجات بولشلر ﴿ مشوی ﴾ ای محال و ای محال اشراک او ﴿ دورازان در یا  
 و موج پاک او ﴾ نیست اندر بحر شرک و بیج بیج ﴿ لیک با حول چه گویم بیج  
 بیج ﴾ ای محال و ای محال انک اشراکی اول در بادن وانک موج پاکندن دوردر  
 بحره شرک و طولشق بوقدر لیکن احوله نه سوبلیم هیچ سوبلیم یعنی ای  
 حاکم اول در بایه اشراک محال اندر محالدر اول در بای وحدتدن وانک موج پای  
 کبی اولان اصحاب نبوت و ارباب ولایتدن شرک قتی دوردر که بونلرک جله سی  
 موحدلدر نه بحر وحدته شرک و نه بونلر میساننده تفرقه وارددر بحر وحدتک  
 وجودنده اصلا شرکندن بر اثر بوقدر وانک وحدت مطلقه اولمسنده شهادت  
 و شکو کدن طولشقی و قرشقی بوقدر درست بین اولان کسه نك قتنده وجودده  
 اندن غیری بوقدر و غیر و سوی شکننده اولان اشیا نك وجودده و ملکده اکا  
 شرکتی و طولشمسی بوقدر و غیر و سوی شکننده اولان اشیا فی الحقیقه هیچ و هیچ  
 بر امر و همیدر لیکن احوال اولان کسه هیچ اولان شیئی موجود کوردر و اول  
 کوردیکی شیئی دخی موجود صانور حال بو که وجود حقیقته بر در و اول وجوددن  
 غیری بر آخر وجود کورمسی انک رؤیتندن حاصل اولور بر امر و همیدر پس موحد  
 اولان عارف احوال اوللرک مرتبه سنه تنزل ایدوب غیر و سوا به متعلق سوز سو بیک  
 هیچدن سو بیکدر ز بر اغیر و سوی خود فی الحقیقه بوقدر نه کم حضرت نبی  
 علیه السلام (کان الله ولم یکن معه شیء) پیوردی و حضرت جنبه قدس سره  
 الان کاکان دیدی جامی هم بو بیتله بومعنا به اشارت ایلدی (بیت) آن کان  
 حسن بود و نبود از جهان نشان ﴿ فالان ان صرفت علی ما علیه کان ﴾ مشوی ﴿  
 چونکه جفت احوالیم ای شمن ﴿ لازم اید مشرکانه دم زدن ﴾ چونکه ای شمن  
 احوال اوللرک جفتی بز احوال کبی دم اورمق لازم کلدی یعنی بودنیاده بزم اکثر  
 مجالست و مقارن بصر بصیرتلی احوال اولوب ایکی کورن و غیر و سوانک  
 وجودنه اعتقاد قیلان طائفه ابله در حقن بر احوال فی المثل بر شبنه نظر قیلسه

لابدانی ایکی کوررسن اکا اول شیء بر در دیسک اول سکا اعتقاد و اعتماد ایتوب  
 یابو بنم کوردیکم آخر شیء نه در ایشته انک دخی وجودی وارددر پس بو گونه  
 احوال اولان کسه لره احوال کبی دم اورمق و مشرکانه سوز سو بیک لازم کلور تا کم بونلر  
 موحد اولان کسه ایلله الفت و انسبت قیللر والا کندیلرک اعتقادنه کوره جنک وجدل  
 قتلقدن خالی اولملر ﴿ مشوی ﴾ آن یکی زن سوی وصفست و حال ﴿ جز دوی ناید  
 بمیدان مقال ﴾ اول برک اول وصف و حال جانبندنر میدان مقال ایکیلکدن  
 غیری کلر یعنی شمول توحید ایلککه موحدک حق تعالی بی وحدانیتله وصف قیلسمی  
 جانبندن و حال جانبندن ظاهر در ایکیلکدن خالی اولور و میدان مقال ایکیلکدن  
 غیر کلر ز بر امر و وحدو بر دخی موحد الله اولور و موحد اولان بن حق تعالی بی توحید ایلرم  
 در پس وصف حال جهتندن اولان برک سوز کلد کده لابد ایکیلکی موهم  
 و مشعر اولور و لهذا قال شیخ الاسلام (بیت) ما وحدوا واحدا من واحد و کل من وحده  
 جاحد ﴿ مشوی ﴾ یا جوا حول این دوی رانوش کن ﴿ مادهان بر دوز و خوش  
 خاموش کن ﴾ یا بنو بت که سکوت و که کلام ﴿ احوالنه طبل می زن و السلام ﴾  
 ای موحد اولان یا احوال کبی بو ایکیلکی نوش ایلله یعنی بومورث اثنیت اولان  
 توحیده متعلق اولان کلامی احوال کبی کوش ایدوب قبول ایلله یا خود دهانکی  
 توحیده متعلق سوز سو بیکدن دیک و خاموش ایلله که اصل توحید سکوتله  
 حاصل اولور کما قال الشیخ فی الفتوحات التوحید فی الحقیقه سکوت خاصه ظاهرا  
 و باطنا فیهما تکلم و وحد و اذا وحد اشراک من وجه و السکوت صفة عدمیه چونکم  
 حقیقت توحید سکوت ایلک و موهم شرک توحیددن سوز سو بیکدر پس طابالره  
 تعلیم ایچون اگر سوز سو بیک لازم کلور سه یا بودر که توبتله سکوت و توبتله  
 کلام اوله هرگاه که سکوت ایلله سن عارفلر توحیدین ایلرسن و هرگاه که تعلیم  
 طالبین ایچون توحید ذانیدن سوز سو بیلرسن احوال کبی طبل چال و السلام  
 ز بر هر نه قدر کلامله توحید ایلک اثنیتی موهم اولمقندن خالی اولملر و ایکیلکده  
 قلانلر توحید ذاتی ندر بتلزل و بونکته بی فهم قیلزل ﴿ مشوی ﴾ چون  
 بیتی محرمی کوسرجان ﴿ کل یبنی نعره زن چون بلبان ﴾ چونکم بر محرم کوره سن  
 سرجانی اکا سوبله کل کوررسن بلبلر کبی نعره اور یعنی احوالنه دم اورمق احوالر  
 ایچره دوشد کده و مشرکانه طبل چاللق شرک خفی صاحبلی سنک یانکه کلوب  
 باشکه اوشد کده لازم اولور چونکم سن سر حقیقته بر همدم و علم وحدنه بر محرم  
 کوره سن جان سرنی اکا سوبله و کنج وحدتدن اکا کشف راز ایلله که خزینته  
 حقیقتی اول فقیر کبی بیانده ارامه هیچ سنکه مقصود اصلی هر نه ایلله جان ایچره در  
 کل کبی بر محرم کوره سن بلبلر کبی نعره اور که اول سکا آینه اولور سن انک ذاتی



وصفاتی نطق و کلام که بیان ایش اولور سن اول سکاوسن اکا هر نه دیسک  
 لایق و جائزدر \* مثنوی \* چون بینی مشک پر مکر و مجاز \* لب بند  
 و خوشتن را خنب ساز \* دشمن آست پیش او مجنب \* ور نه سنک چهل  
 او بشکست خنب (چونکم پر مکر و پر مجاز اولان مشکی کوره سن لبکی باغله  
 و کنیدیکی کوب دوز آبک دشمنیدر انک اوکنده حرکت ایله یوخسه انک جهلی  
 طاشی کوپی صدی یعنی ای اهل راز اولان موحد چونکم بر محله  
 برکسه نک مشک قابنی مکر و مجازله طولو کوره سن ادب اولدر که لبکی سوزدن  
 باغله کنیدیکی صو کوپی کی دوز درونک علوم و اسرارله پراواسون و لبک خشک  
 اولسون زیرا اول مکر و مجازله پراولان حیلله باز معرفت الهیه آبنک دشمنیدر  
 اوکنده آب حیات معنوی بدن حرکت قتل و دم اورمه و اگر درونکنده اولان آب حیات  
 حقیقتدن لبکی نحر یک آبلهک اولور سک انک حجر جهالتی و سنک غیبتی سنک خم  
 وجودی کسر ایلر بس جاهل و غافلله بتلیدیکی بدن سوز سوبلک همان کنیدیکه  
 جفا و ابدانی اختیار ایلکدر فافهم \* مثنوی \* باسیاستهی جاهل صبر کن  
 \* خوش مدارا کن بعقل من لدن \* صبر با ناهل اهلانرا جلبست \* صبر صافی  
 میکند هر جاد است (جاهلک سیاستلر نه صبر ایله عقل من لدن ایله خوش مدارا  
 ایله زیرانا اهل صبر ایتک اهل اوللره جلادر صبر هر نه برده که بر دل وارد در صافی  
 ایلر صبردن مراد تحمل و حبس نفس اتمکدر مدارا ظاهر ایلره کولمک و باطننا  
 بغض قتلقد رنه کم مدارا انک شرحی جلد ثانیله حله بدن سک بر کور کداسر خنده  
 کر ضرورت دم خررا آن حکیم بیتک شرحنده هر و ایشلشد درانده طلب اولنه  
 عقل من اندندن مراد حق تعالی انک فتنده مؤید اولان عقلدر و توضیح معنی  
 بویه دینک اولور که لابد جهل مر کب اولان طائفه عارف و سردان و معدن  
 علم و عرفان اولان کسه لره ضد و دشمندر ای عارف و سردان و موحد اولان اهل  
 عرفان چن بر جاهل و غافلله ایله بریده مصاحبت ایلک و سوز سوبلک واقع اوله  
 اول جهل هر کبک سیاستلرینه صبر و تحمل ایلله مؤید من عند الله اولان عقلله  
 اول جاهله خوش مدارا ایلله و انک یوزینه کولوب مشربنه کوره سوبله ناهله  
 صبر ایلک و جاهلک اوضاع ناهموارینه تحمل قتل اهل اوللره جلادر هر نه  
 برده که بر دل وارد در صبرانی کدورات بشریتدن صافی ایلر اصل بونده جاهلدن  
 مراد جهل بسیط صاحبیری دکادر که انلر عاجز دردر بلکه شول جهل مر کب  
 صاحبیر بدر که فی الحقیقه بیلر ایلکن کنیدیکی بیلور مرتبه سننده قویوب چن  
 بر عالم و عارف بر معنی سوبلسه انک حقیقتنه واقف اوله میوب اکاطن و انکار  
 ایلر و طامنه سوز سوبلرین صانوب مالایعنی و عبث سوبلر بس عالم اولنه لازم

اولان بو گونه جاهل و غافلک سفاهتنه و سیاستنه همان صبر و تحمل ایلکدر که  
 اولو العزم اولان انبیای عظام صلوات الله علیهم خاملرک جفسالینه صبرلر  
 ایشلدر رنه کم بومعنا به اشارت ایدوب بیوررلر \* مثنوی \* آتش نمرود  
 ابراهیم را \* صفوت آینه آمد در جلا \* جور کفر نوحیان و صبر نوح \* نوح  
 راشد صیقل مرآت روح (نمودک آتشی ابراهیم علیه السلام حضرتلرینه  
 جلاده صفوت آینه دل کلدی یعنی نمرودک حضرت ابراهیمدن اوتری ایقادنار  
 ایلدوب ابراهیم علیه السلام حضرتلرینی اول ناره القا قیلدیغی اول حضرتک  
 قلب شریفنه ژنکار ماسودن جلا و صیقل و بر مکده صفوت کلدی آنک آینه  
 قلبی ماسودن بر مرتبه مجلی اولدی که حتی حضرت جبرائیل امینه علیه السلام  
 یله استعانت ایتیموب بالکلیه کنیدیکی حضرت حقه تسلیم و تقویض ایلدی  
 نوحیلرک کفرینک جووری و نوح حضرتلرینک انلرک جور و جفا سنه صبر نوح  
 علیه السلام حضرتلرینک مرآت روحنه صیقل اولدی و انلرک جور و جفا می  
 حضرت نوح علیه السلام روحانی اولان ذوق و صفاسنی زیاده قیلدی پس  
 هر عصرده نمرود سیرت و فرعون طبیعت نیجه معاند و متکبر غافل و جاهلر اولور که  
 وارث نبی علیه السلام و قائم مقام مصطفوی اولان اهل دله انکار قتلقدن و انلرک  
 قلبی رنجیده ایلکدن خالی اولرلر و انلر دخی انبیای عظام علیهم السلام کبی  
 انلرک جور و جفسالینه صبرلر و تحمللر ایدوب هر وجهله مدارا ایلکدن و خیر  
 سوبلکدن و از کزلر نه کم حسن خرقانی قدس سره العزیز کندی خانه سنده اولان  
 خا تونک جور و اذا سنه صبر و تحمل ایدرلر دی نه کم انبیای عظام علیهم  
 السلامدن دخی حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام خا تونلری کافره  
 اولوب و خیانت قیلوب حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام انلرک جفا لرینه  
 صبر ایدرلر دی نه کم حق تعالی حضرتلری کلام مجیدنده انلرک خا تونلرینک  
 خاینه اولدقلرندن خبر و یروب (و ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة  
 لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا)  
 دیملکه انلرک حالنی بیان بیوررلر کمت اللهم بوامت ایچره حسن خرقانی  
 حضرتلرینک خا تونلری هم مکر بویه ایمش انلر دخی انک جفا سنه صبر ایدرلر  
 ایمش نه کم حکایت ایدوب بیوررلر

\* حکایت هرید شیخ حسن خرقانی قدس الله سره \*

\* مثنوی \* رفت درویشی ز شهر طالقان \* بهر صیت بوالحسن خارقان  
 \* کوهها بیر بدوادی دراز \* بهر دید شیخ با صدق و نیاز \* انچه در ره دید از ریح



و ستم \* کرچه در خور دست کوتاه میکنم) بر درویش طالقان شهر نندن  
 ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تریبک ضیتدن اوتری خارقانه کندی  
 خرقان سمرقند قریه نندن بر قریه ننگ اسمیدر خارقانه الف وزن ایچون زیاده  
 اولشدر طالقان ایکی شهر در بری بلخله هر واورته سنده وبری دخی غزوبله ابهر  
 اورته سنده در دیشلر وشیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تریبک نفحات  
 الانسده مسطور اولدیغی اوزره نام شریفی علی و پدرلرینک نامی جعفر در  
 ابوالحسن قدس الله سره العزیز اول حضرتک کینلریدر ابوالحسن دخی کینت  
 ایدرلر ته کم بعض نسخه ده مصرع ثانی بهر صیت ابوالحسن خارقان واقع اولشدر  
 اما بو کینت غیر مشهور قالش و ابوالحسن کینتی مشهوره اولشدر یعنی چونکم  
 شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله سره العزیز حضرت تریبک کرامات علیه سنک  
 صبت وصداسی جهان طوادی طالقان شهر نندن بر درویش اول حضرته محب  
 وعاشق و مرید صادق اولدی پس انک زیارتندن اوتری طالقان شهر نندن  
 چیقوب خرقان شهرینه توجه و عزیمت قیلدی چوق طاغیر واوزون وادیلری  
 شیخی صدق و نیازله کورمکدن اوتری قطع ایلدی و بو قدر منازل و مراحلی  
 یچوب شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تریبک جمال پاکانی کورمکدن  
 اوتری خرقان شهرنه کلدی اول نسنه بی که رنج و ستمدن و دود و المدن اول درویش  
 بولده کوردی اگرچه آنی ذکر ایلک لایق و سزاواردر ولیکن سوزی کوتاه ایلر که  
 اختصار مطلوبدر \* منوی \* چون بمقصده آماز ره آن جوان \* خانه آن شاه  
 راجست اونشان \* چون بصد حرمت بزد حلقه درش \* زن برون کرداز در خانه  
 سرش \* که چه میخواستی بکوی بوالکرم \* کفت بر قصد زیارت آمدم) چونکم  
 اول جوان بولدن مقصده کلدی و مطلبی اولان شهره واصل اولدی اول شاه  
 معنویک اول مرید خانه ولایت آشیا نلرینک نشانی بعض کسسه لردن طلب  
 و سؤال ایلدی و شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تریبک خانه سعادتلری  
 نه برده در دیوسو یلدی پس اول حضرتک باب سعادتنه کلدی چونکم یوز حرمت  
 وادبله اول باب سعادتک حلقه سنی اوردی وانک اوکنده نیچه یوز خضوع  
 و خشتله بنده وار قائم اولوب طور دی شیخ حضرت تریبک زنی در خانه دن باشی  
 طشره ایلدی واکا بوبله دیو سوبلدیکه ای بوالکرم نه استرسن سوبله و مرادک  
 ندر و نیچون کلدک بیان ایله اول مرید صادق ابتدی شیخ حضرت تریبک زیارتی  
 قصدنه کلدیم و اول حضرتک خیر دعاسنی المقدن اوتری وانک خدمت علیه سنه  
 واصل اولمقدن اوتری کندی دیار مدن سفر و سیاحت قیلدم دیو جواب و بر دی  
 \* منوی \* خنده زدنکه خه خه ریش بین \* ابن سفر کبری وانی تشویش

بین \* خود ترا کاری نبود آن جایگاه \* که بیهوده کنی ابن عزم راه \* اشتهای  
 کول کردی آمدت \* یا ملولی \* وطن غالب شدت \* یا مکر دیوت دوشاخه بر نهاد \*  
 بر تو وسواس سفر رادر کشاد) زن خنده اوردی بوبله دیو که زهی زهی صقال  
 کور بوسفر کیرلکی و بوتشویشی کورخه خه زهی زهی دیمکدر گاه تحسین محلنده  
 وگاهی استهزا محلنده استعمال اولنور بونده استهزا مراد اولور ریش بین دیمک  
 تحمیق و تسفیه ایلکدن کنایه اولور ته کم ترکیده دخی برکسه بی حیاقت و سفاهته  
 منسوب ایلسدلر بیه شونک صفالنه و یاخود کوره شونک صفالنی دیرلر یعنی  
 اول طعانه اولان زن چونکم مریدک بو تعظیم و توقیرنی کوردی قهقهه ایلله برخنده  
 اوردی و دیدیکه زهی زهی حیاقت و غباوت و شونک صفالنی کور بره آدم بو قدر صاچ  
 و صقال صاحبی اوله سن سنده هیچ بر ذره قدر عقل اثری بو قیدر کور بونادانک  
 بوسفر طومسنی و بو گونه تشویش فکر ایتمسنی ای بطل روزگار سنک اول جایگاهده  
 خود بر کارک اولمیدیکه بیهوده لکه بو عزم راهی ایلرسن و عبث یره بو قدر زحمت  
 چکوب بونده کاوب اوتانمیدن بوبله سو یلرسن سکا کول کردک اشتهای کلدی  
 یاخود وطنک ملوللغی سکا غالبی اولدی کول کرد وصف ترکیبدر کول طولانچی  
 و ابلهانه و کولانه حرکت و سیر ابدیچی معناسنه اکانتصل اولان یا مصدریه در  
 یعنی ای ابله کوللر کی طولمقلقه و کرمکله سکا آرزو و اشتهای ابله کی کلدی  
 یاخود کندی موطن و مقامکدن اوصنیق و ملول اولق سکا غالب اولدیده انکی چونمی  
 یاوه تاز اولدک دیدی یاخود سکا شیطان دوشاخه می قودی سنک اوزر بیکه  
 وسواس سفر اچدی دوشاخه شول یواشیه درلر که خرله و اسبلره و استرله نعل  
 اوردقلری زمانده نعلیندر انلرک بورونلرینه اوررلر یاخود ابلیس بر تلپیس سنک  
 برونکه مکرله یواشیه قودی تا کم سنک اوزر بیکه سفر و سوسه سنی اچدی و سنی بو گونه بی  
 معنی کرنلره دوشردی دیو طعن امیر سوزلر سوبلدی \* منوی \* کفت نافر جام  
 و فحشی و دمدمه \* من نتانم باز کفتن آن همه \* از مثل وزیریش خندنی حسیب \*  
 آن مرید افتاد از غم در نشیب) اول طعانه نافر جام و فحشی و دمدمه دیدی  
 یعنی ناشایسته و فاحش و بیهوده سوزلر سوبلدی بن اول دو کلبسنی بو محله آشکارا  
 سوبلدیکه قادر دیکله انی سوبلدیک نطویل مقاله و سامت و ملاله باعث اولور الحاصل  
 بی حساب اولان ریش خند و استهزا دن و مثلدن اول مرید غمدن الجفه دوشدی  
 مقدما سرور و شاد بیکله بر اعلی حالد ایلدی چونکم بو قدر یاوه امثال و ریشخند  
 و استهزایی ایشتدی زیاده غمدن اسفله دوشدی و بو گفتار آتشیندن جگری  
 یا نوب پشدی



❦ رسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ کجاست ❦  
❦ کجا جویم و جواب نافر جام گفت آن حرم ❦

❦ مشوی ❦ اشکش از دیده بخت و گفت او \* با همه آن شاه شیرین نام کو  
❦ گفت آن سالوس و زرقا تهی \* دام کولان و کند کرمی \* صد هزاران  
خام ریشان همچو تو \* اوفتاده از وی اندر صدعتو ( اول بولدن کلان مرید  
چونکم شیخ حضرت تریک حرمندن بو کونه نافر جام اولان کلامی اشندی انک  
اشکی کوزندن طشره صجره دی وجوش ابتد و اول مرید حرم شیخه دیدی  
بود و کایله بیل اول شیرین نام اولان شاه معنوی قنی اندن بکا بر خبر بر بن کوریم  
آنی خاتون ابتد اول سالوس و زرقا تهی کولارک دایمی و کراهرک کندی سنک  
کبی نیچه یوزیک خام ریشلر یعنی عقلمز بر تشویشلربی کیشلر انک یوزندن  
صدعتو و طغیان دوشملردر و بو کونه یوزمانده هم اوامه سیرت و طمانه طبیعت  
کسهل واردر که یابر عزیزه همسایه اولورلر و یا خود انک اقربا و تعلقاتی ایچنده  
بوانورلر پس فتن بر مرید صادق و محب عاشق انک زیارتنه قصه و عزیمت  
و صحبتند و خدمتند اولغه نیت فیلسفه و بویله فاسد اوللردن بری انک حالنی  
پیلسه و مرادنه واقف اولسه بوزن کبی لابد آنی تحمیق و تسفیه ایلر و شیخه دخی  
نیچه نهملر اسناد ایدوب حقنده هر زهر سویلر و زار اولنه خبر خواه اولق شکلنده  
بو کونه پند فاسد ایلوب دیر ❦ مشوی ❦ کرنه پندیش و سلامت و آروی \* خبر  
توباشد نکردی زوغوی \* لاف کبشی کاسه لبسی طبل خوار \* بانک طباش  
رفته اطراف دیار ) اگر سن آنی کورمیه سن و سلامته کبر و کیده سن سکا خیر اولور  
زیرا سن اندن از غون و کراه اولیه سن وانک مکر و فسادندن اگر بویله ایدرسن  
ضرر و زیان کورمیه سن اول برلاف کیش و بر کاسه لبس و طبل خوار انک بانک  
طبل اطراف دیاره کتشد یعنی اول زیارتنه قصد ایلدیکل کسه برلاف مذهلو  
و کزانی عادتلو و بر کاسه بلایچی و مفت ییچیدر طبل آوازی کبی بانک و صداسی  
اطراف دیاره کتشی و جهانی طومشدر سن بو قوری صبت و صدایه بهر سن  
اگر بونلرک قوری صبت و صداسنه بقرا بسک معنیده همان بر بقر سن ❦ مشوی ❦  
سبطی اندان قوم و کس و ساله پرست \* در چنین کادی چای مانده دست )  
بو کوساله پرست اولان قوم سبطیلردر و بونجیلین بر کایه نه ال سبورلر کاودن  
و کوساله دن مراد شیخ حضرت تری اولور و بو قوم دیمندن مراد شیخ حضرت تری نه  
تابع اولان قوم اولور و شیخ حضرت تری بی کازه و کوساله به تشبیه ایتمش اولور  
و منشأ غلط و سبب سو ظن اصل اولدر که فتن بر مرید کامل مرتبه مشیخته و اصل

اولسه از سو بلایچی و کج سو بلایچی و سو بلدیکی کلامی دخی بلا تصنع تعبیر ایلایچی  
اولور پس الفاظ و عبارات اسیری اولان غافل و جاهل اول کمالک حاله عارف  
اولدیغندن آنی شول جسد عجله تشبیه ایلر که انک خواری اوله پس مریدلر انک  
و محبایر انک ا کمال متابعت و اتقیدلر بی کوروب سه و ظن برله دیر که بواجقلر  
نه عجب عقلمز طائفه در که بویله بر کاه و تبر کا و تیمال سبورلر و تعظیم و خدمت  
قیلورلر بلکه بر قوری صبت و صداسی اولان و جسد عجل کبی اولان کسه به  
سبطیلر کوساله به طبدقلری کبی طیلر وانک الن و یا باغن اوپرلر بو شیخ دیدکلی  
کوساله بونلره بر صبت و صدا ایلکدن خبری عجب نه سویلر که علیم و کلیم اولان  
کسه له تابع اولغی قویوب بویله بر اداسی و لهجه سی اولین و سوزنی بیلین کسه به  
اطاعت و اتقید قیلورلر ❦ مشوی ❦ جیفه الیست و بطلال النهار \* هر که  
اوشد غره این طبل خوار ) لیلک جیفه سی و نههارک بطلالدر هر شول کسه که  
بو طبل خوارک مغروری اولدی یعنی هر شول کسه که بومفت ییچی شیخک مغرور  
و مفتونی اولدی کوندلرده کاردن و کسبیدن بطلالدر و کیچلرده هم میت کبی  
یا توب مجاهده دن و ذکر و تسبیحدن بر یلدر و منشأ غلط اولدر که شیخ کامل  
مرتبه سنه واصل اولدقد نصکره کوندلرده کار و کسه اهل دنیا کبی حریص  
اولوب اشتغال ایلر زیر حضرت حقه توکل ایلک مرتبه سندن بونلرک مرتبه سی  
دخی هم عالی تر در حضرت حق بونلره هر نه کوندلر سه انکله قناعت ایدوب  
آنی برلر پس بونلرک مرتبه سنی و حالنی بتلین اهل صورت وزن سیرت بونلرک مفت  
یدیکنی کوروب بواجب ارله طبل خوار دیرلر و بونلرک هر کون بی کار و کسب  
اولدقلرن کوروب و بونلرک حضرت حقه اولان توکلندن بی خبر اولوب بواجلندن  
هم انلره بطلال النهار دیرلر و اکثر مقام معرفته واصل و مقام حقیقی مشاهده  
قیلان کاملارهای و هو یله اولان ذکر و تسبیحدن و ریاضت ایلله اولان عملدن  
کچوب کمال اخلاص حاصل اولسون دیوا کر ظلمت ایلد ایلده ده عملار بی اغیاردن  
اخفا ایلشدر بلکه کندی نفسلرندن بلکه خبر و شری کتابت ایلین ملکیندن  
بیلله اخفا ایدوب افضل اعمال اولان عمل قلبه مشغول اولمشدر که حضرت نبی  
علیه السلام ( افضل الاعمال عمل القلب ) بیورمشدر ( مصرع ) بزم عرفان  
نوری بزه عین ریاضتدر \* دیوب جسد شیر یفا رینه دخی ریاضت و بر مکدن  
وسعی و کوشش و تعب و زحمت ایر کورمکدن رقی قیلشدر و همان ادای فرائض  
ایتمکله بدن عبادتند اکتفاء ایدوب اغیار و سوا بی دروندن سورمکه و کمال صفایی  
بولغه درون یوزندن متوجه اولمشلر و اشتغال قیلشدر بونلرک شاننه و کمال عرفاننه  
واقف و عارف اولین نادانلر بونلرک جسدلر انک ظاهر اکیچه ایلله کوشش و مجاهده ده



اولدینگی وهای وهوی قیلدینگی کوروب انلری سائر عوام کی جیفه الیل صانور  
وهمان مقبول حق اولئر مبتدیان سلوک کی وعباد وزهاد کی کیجه لری احیا  
ایدنلری وکوندلرده کار وکسبه کیدنلری صانورلر بونلرک حالنی بیلدیکندن بوکونه  
قدحلهز و مضمئلر قیلورلر ﴿ مشوی ﴾ هشتنه اندان قوم صدعلم وکال  
\* مکر و تزویری گرفته کینست حال ) بوقوم یوز علم وکال قومش لردر بر مکر  
و تزویری طومش لردر که حال بودر که فی الحقیقه بوقوم نیجه یوز علوم رسمیه  
و کالات صوریه و اعتباریه بی قومش لرو احوال شریفه و واردات قلبیه حبلی  
طومش لردر اما علوم رسمیه طالبی اولئر و کالات صوریه بی زعم قیلئر بونلرک احوال  
شریفه سندن بی خبر اولوب آتی مکر و تزویر صانورلر و دبرلر که کورک بو اهل تزویر بکه  
بوقدر یوز عملر او قومنی قویوب و تحصیل کالات ایلکدن فارغ اولوب وجد  
و حال دیوتر هات ورطه لری نه دوشمش لرو و وهمان خلقی الدمقندن اوتری بر مکر  
و تزویر در برلر ﴿ مشوی ﴾ آل موسی کودریغا تاکنون \* عابدان عجل  
را ریزند خون ) دریغا آل موسی قنی شمعی عجل عابدلرک قانی دو که ل آل  
بونده اهل معناسنه در اول زن طعنه زنک عجلدن مرادی شیخ و عابدان عجلدن  
مرادی مریدان شیخ و آل موسیدن مرادی اهل نبی و ورثای محمدیدر صلی الله  
علیه وسلم نه کم حضرت موسی علیه السلام عصر شریفه کوساله پرست  
اولئر قتله مستحق اولدیلر و بری برلر بنی قیلدیلر پس بومر بدل دخی اول زن  
طعنه زنک قتله کوساله پرست اولئر مشابه اولدیه و بونلر دخی قتله انک زعمیجه  
مستحق کلدیه مشابه انلره بوکونه طعن ایدوب دیر که ای در بغا بو عصرده اهل نبی  
و قوم مصطفوی اولان عالم قنی که تائیدی بو عابدان عجل کی اولان کسه لک  
قانی دو که و بونلری قتل ایلبلر که بونلر کندی شیخ لری نه معبودلر نه عبادت  
ایلر کی عبادت و خدمت ایلر و بعضی دخی ( لولا المرئی لما عرفت ربی )  
دیوسو یلر اصل سبب شو که شیخ کامل کندی مرتبه سندن و حقیقتندن سوز  
سویلوب قصور فهمی اولئر انلرک کلامنک سرنی بیه مدکاری اولور نه کم شیخ  
ایوا الحسن خرقانی قدس سره حضرتلری ( لوعرفتمونی لسجدتمولی ) بیورمش لردر  
و بو کلامه کندیلرک کال فناسنه و حضرت حق انلرک مرآت وجودنده نیجلی  
ایلمنه اشارت قلمش لردر اول زن طعنه زن کی حقیقته عارف اولن کسه ل  
بونه سوزدر بونده مسجودلک و معبودلک ادعا ایلک لازم کلور پس بو یله دین کسه یه  
اعتقاد و انقیاد ایلن مریدلر کوساله پرست کی اولورلر دیوب اول زن طعنه زن کی  
سوءظن ایدرلر حال بو که بوکونه ظن انلرک شان شریفه و مرتبه لری نه عارف  
اولمقندن ناشی اولور ﴿ مشوی ﴾ شرع و تقوی رافکنده سوی پشت \*

کو عمر کو امر معروف درشت \* کین اباحت زین جماعت فاش شد \* رخصت  
هر مفسد فلاش شد \* کوره پیغمبر و اصحاب او \* کونماز و سجه و آداب  
او ) بوقوم و بونلرک مقصداسی اولان شیخ شرع و تقوی وای و رای ظهرنه  
براقشدر قنی غر فاروق رضی الله عنه قنی درشت اولان امر معروف که تابو قومه  
امر معروف ایلید و بونلره ای بی راهلر سز شرع و تقوی قبول ایلک والاسزی  
قتل ایلر دیوسو یلیه زیرا بو بین الناس شایع اولان اباحت بوجاعتدن فاش  
اولدی هر فلاش اولان مفسدک رخصتی اولدی یعنی بونلره خلیفه رسولدن  
بر عالم و عادل کسه نك درشت و غایب امر معروف الیمی انکچون لازمدر که  
بو اباحت و ضلالت بوجاعت صوفیه دن فاش و آشکارا اولدی و بونلرک ترک  
پرهیز ایلوب مباحی اولملری هر مفسد و فلاشه رخصت اولدیکه اکثر دینده مفسد  
اولان فلاش لر بونلری کوروب مشایخ صوفیه دن بوکاری بو یله ایتشلر و بو یوله  
شوبله لابیالی و بی قید کتمش لر ( والتوحید اسقاط الاضافات ) دیوب کندیلر دن  
اسقاط اضافات ایتشلر درو بونی تمسک ایدینوب ترک عزایم ایدرلر و رخصت و اباحت  
یولنه کیده ل قنی پیغمبر علیه السلام بولی و قنی انک اصحابنک بولی قنی اول پیغمبر  
علیه السلام نمازی و تسبیحی و آدابی اگر بونلر امت محمد اولدی و انک اصحابنه  
اقتدا قیلیدی انلر کی صلات و تسبیح قیلورلر و انلرک آدایله مؤدب اولورلر دی  
دیدنی الحاصل اول زن طعن زن کی هر عصرده ناقصات العقل سوءظن صاحب لری  
واردر که لابد مشایخ صوفیه حقیقه بوکونه طعن و انکاری ایدیلر در بونلرک سوء  
ظنه باعث اولان حالات بو طائفه علیه نك بی ریا و لابیالی اولان روشلری و رسوم  
و عاداتی ترک ایدوب طریق حقه بی تکلف و بی تصنع کیدش لری در امازن کی ناقص  
العقل و المعرفه اولان کسه ل بونلرک علوشانی و اسرار جانی بیه مدکارندن بونلری  
اسقاط تکلیفات ایدن و اباحت و ضلالت یولنه کیدن جماعتدن صانورلر حال بو که  
بونلر اسقاط جاه و منزلت ایدن و طریق حقه بی رسم و بی عادت و بی ریا و بی  
شهرت کیدن طائفه در خلاصه کلام بونلرک مقامات علیه سی و مراتب رفیعہ سی  
بجرد عقل جزوی ایله بیلیمز و علم نقلی ایله هم بونلرک حالته عالم و آگاه اولنر همان  
اولی اولان سوءظندن پرهیز قلمق و حفظ لسان ایلکدر اگر چه فی زمانه بو طغن  
و قدحه و ذم و هجو مستحق طائفه صوفیه شکنده کسه لر چوق ایسه ده زیرا  
( ان بعض الظن اثم ) بیورلش و دخی ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث دینلشدر  
پس مؤمنه لایق اولان خیر سو یلکدر والله اعلم

﴿ جواب گفتن مرید و زجر کردن مریدان طعنه را از کفر و پیهوده گفتن او ﴾



منوی \* بانك زدیروی جوان و گفت بس \* روز روشن از کجا آمد عس \*  
نور مردان مشرق و مغرب گرفت \* آسمانها سجده کردند از شکفت اول جوان  
اول طعنه زن اولان زنه بانك آوردی و دیدی ای ناقص العقل بس در خاموش اول  
روشن کون عس قندن کلدی عس ظلت شبده اولق لایقدر روز و شسته  
نیک و بد ظاهر و پیدا در عس نه احتیاج وارد مردان الهینک نوری مغرب  
و مشرق طوتدی وزهین و آسمانی احاطه ایدی اسمانلر مردان الهینک انوار  
باطنه آجب ایلد کارندن سجده ایدیلر یعنی آسمان و اهل آسمان مردان خدایه میل  
و اتقید ایلدیلر کمال ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز سمعت شیخنا ابا العباس  
قدس سره (قال او کشف عن نور الولی ابدلان اوصافه من اوصاف الله ونعوته  
من نعوت الله) \* منوی \* آفتاب حق برآمد از جل \* زیر چادر رفت  
خورشید از خجل (آفتاب حق جلدن یوقاری کلدی خورشید خجلدن چادر  
التنه کندی چادر خاتونلرک اوزرلرینه کید کلری و تسه ایلد کلری ثیابه دیرل  
بوراده سحاب مراد اولور یعنی شیخ کامل آفتاب الهیدرو انک مقام عدالتدن طلوع  
ایدوب خلق عالمه ضیا کستر اولسی بو آفتاب صورینک جل بر جندن طلوع  
ایدوب عالمه بر تو صالسی و اشجار و ازهار ی احیای قسطی کیدر چونک آفتاب حق  
اولان شیخ کاملک نور باطنی برج عدالتدن وحل هدایتدن خلق عالم اوزره ظهور  
ایدی خورشید صوری شرم و خجالتدن چادر کبی اولان سحاب التنه کندی  
و کانه اوتاند یقندن سحابی بوزنه نقاب ایدیکه (ان الله عباده قلوبهم انور  
من الشمس) بیورلشدیر که بونلرک قلبک نوری شمسک نورندن هر وجهله اعلی  
واقوادر ته کم دردنجی دفترک اول پشته بورابه مناسب تحقیق اولمشدر انده  
طلب اولنه \* منوی \* زهات چون تو ابلسی مرا \* کی بگرداند ز خاک  
این سرا \* من بادی نامدم همچون سحاب \* تابکدی باز کردم زین جناب  
چونک شیخ حضرتلرینک شان شریفی اظهر من الشمس و ولایت و کرامتی ابین  
من الیوم والا مسدر پس سنک کبی بر ابلسک زهاتی و طعن امیر اولان کلماتی بنی  
بوسرایک خاکندن چن دونددر بن زیاد هوا یله کلدیم سحاب کبی تا کم بر غبار  
سبیلله بوجناب طالبدن کیرودونم فی الحقیقه مرید صادق بویله کرکدر اولور اولن  
زن سیرت اولان طعنه زنلرک و ابلس طبیعت اولان بدظنلرک زهاتندن النیه و مغیر  
اولوب شیخنک در کاهندن کیرودونم که مریدلرک صدق و ثباتی امتحاندن اوتری  
ولی کامل اولان عزیزلرک در کاهنده و محلاتنده بو گونه طعنه زنلر و بدظنلر چوق  
اولور واکازیارت و بیعت قصدی ایدن محبانه هر بری مذمت و ملامت قیور  
انلر که صدق و ثباتی یوقدر لا عملرک لومندن کیرودونوب فوری فراغت قیور

انلر که صدق و ثباتی وارد بر یومرید صادق کبی لایم و عاذل اوللره بو گونه جوابلر  
و برر \* منوی \* عجل با آن نور شد قبله کرم \* قبله بی آن نور شد کفر و صنم  
عجل اول نور سبیلله قبله کرم اولدی قبله اول نور سنز کفر و صنم اولدی عجلدن  
مراد بونده سامرینک بنی اسرائیلله اخراج ایلدی یکی جسد عجلدر و اول نوردن  
مراد که اول نور سبیلله اول عجل جسدی قبله کرم اولدی حضرت جبریلک  
فرس الحیات نام اسبنک تراندن حاصل اولان نور و حیاتدر که اول جسد عجل  
زنده ایدوب صبت و صدا ایلکه کتوردی و بونک قصه سی بودر که سامرینک  
اوائل حالنده کاری سده سنیه حضرت موسی علیه السلامه ملازمت و خدمت  
ایتک ایدی پس حضرت جبرائیل علیه السلام فرس الحیات نام آتیه حضرت  
موسی علیه السلامه کلد کده سامری آتی احساس ایدوب مشاهده قیلدیکه  
هر نه برده حضرت جبریل علیه السلام فرسی قدم قویه سیر اولور و حیات  
بولوردی و قنکم اول سامری ارواحک عنصریانده تأثیرین کوروب یلدیسه  
حضرت جبریل علیه السلام اثرندن و موضع قدمندن براوج خاکی قبض  
قیلدیسه پس اول خاکی صا قلیوب حضرت موسی علیه السلام طوره کند کده  
قومنک خبلی سیم وزرین جمع ایدوب انی اربدوب جسد عجل شکنده آتی ساخته  
ایدوب اول مقبوض اولان ترابی صورت عجله رمی قیلدقده اول جسد عجل حی  
اولوب کوسله کبی آواز ایلدی پس اول قوم انده بو حیاتی و بوصوق کوروب  
ایشد کلری کبی آتی قبله ایدوب انک جانبنه عبادت و خدمت قتلغه باشلدیلر پس  
اول کوساله نیک اول قومه قبله اولسی حضرت جبریل علیه السلام نوری و اول  
جسد عجل صوت ایلکه کتوردی و اول اثر رسولدن حیات بولان عجل جسدینک  
قبله کرم اولسی قبله صاحب کرم و یاخود قبله طالب کرم تقدیرنده اوله که  
مضافی مقدر اوابی قاعده بلاغندر صاحب کرم تقدیر اولنورسه صاحب کرمندن  
مراد سامری اولور که سخا و کرم صاحبی برکسه ایدی حتی اکثر اهل تفسیر  
(فاذهب فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس) آیت کریمه سنده یازمشلردر عجل  
پرستلر حقتنده (فا قتلوا انفسکم) امر شریفی وارد اولدقده حق تعالی موسی  
علیه السلام حضرتلرینه دیدی سامری اگر چه ضال و مضل اولدی لیکن انده  
سخا و کرم خصلتی وارد پس انده بوصفت اولد یقندن اوتری بو قومک ایچنده آتی  
هلاک ایلدم انکچون عذابه بر موعده آخر وارد یوردی پس حضرت موسی علیه  
السلام آتی یلد کدنصرکه (فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس) دیو آتی قشندن  
رد ایلدی و بددما قیلدی طالب کرم تقدیر اولنورسه مراد اول قوم اولور که انلر  
اول عجلدن لطف و کرم طالبی اولوب آتی قبله ایدمشلر ایدی پس خلاصه کلام



اول عجله که قبله صاحب کرم اولدی و بر نیجه کرم طالبی آتی معبود اتخاذ قیلدی  
اول نور حیات سیبیه قبله اولدی و قبله اول نور الهی سز فرض اولد قده کفر و ستم  
اولدی یعنی مثلاً کعبه مکرمه شرفها الله تعالی که اول جماعت مسلمینک جله سنک  
قبله سیدر شول اعتبارله که آتی جله من قبله اید نمکه امر الهی وارد اولش و آتی  
قبله ایدنلر حق رضا سندن اوتری قبله قتلشدر حق تعالی که امر شریفی و رضای  
لطیفی ایسه بر نوردر که جان و دلره ضیا و ریجیدر و کعبه مکرمه بی دخی بویه نور  
و عزیز اید یجیدر اگر فی المثل کعبه مکرمه بی حق تعالی که امر ندن و رضا سندن  
بعید و خالی فرض ایلوب انک زیارتته امر حق وارد اولمیدی واکا عظیم ایدنلردن  
حق تعالی راضی اولمیدی اول دخی سائر کفر و ستم قیلنلردن اولوردی پس  
قبله بی بویه معزز و مکرم ایلین نور الهی و امر ربانیدر اول نور الهی و امر ربانی ایسه  
اصل اهل دل اولان انسانک وجودنده در پس درونی نور الهی و امر ربانی ابله  
پراولان انسان نیچون قبله طالبین اولغه لایق اولمسه که حق تبارک و تعالی  
حضرتلری و نفخت فیه من روحی دیمکه انی تشریف الیش اوله ❦ مشوی ❦  
هست اباحت کز هوا آمد ضلال ❦ هست اباحت کز خدا آمد کمال اباحتکه  
هوا دن کلدی ضلال اولدی اباحتکه خدا دن کلدی کمال اولدی یعنی فی الحقیقه  
اباحت مطلق مذمومه دکلدر انکچون حق تبارک و تعالی بر یوزنده نه قدرشی  
و ارایسه جمیعاً آتی اذن ایچون اصلنده مباح ایلدی کما قال الله تعالی هو الذی  
خلق لکم مافی الارض جمیعاً صکره انلره ضرر اولنی حرام ایلدی پس بر اباحتکه  
نفسک هوا و مشتھاسی جانبندن کله و نفس امر حق قویوب هوا ستمه او یوب  
بر شئی حرام ایکن کند و ستمه مباح ایلله اول ضلالت اولدی و مذموم اولان  
اباحت بواحتدر اما شول اباحت و رخصتکه خدای تعالی حضرتلرنندن بنده لینه  
کلدی و آتی الله قوی او انلره قبول الیمکه رخصت اولدی اول کمال اولدی و مدوح  
و مقبول کلدی ❦ کما قال صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان تؤتی رخصه کما یحب  
ان تؤتی عزائمہ رواه احمد و البیهقی عن ابن عمر رضی الله عنهما و ابضا قال علیه  
السلام ان الله تعالی یحب ان تؤتی رخصه کما یکره ان تؤتی معصیته رواه البیهقی  
عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما و قال ایضا ان الله تعالی یحب ان تقبل رخصه  
کما یحب العبد مغفرة ربه رواه البصری عن ابی الدرداء و واثله و ابی امامه و انس  
کذا فی الجامع الصغیر ❦ فچون بر عسد صالح الله تعالی حضرتلرنلرک اکا مباح  
قیلدیغنی و رخصت و یردیکنی اشلسه و قبول ایلسه اول عبد صالحک دینده کامل  
اولدیغنه و کمال مرتبه سن بولدیغنه دلالت ایلر زیر بر بنده مک حق تعالی عزایمی  
ایشلمنی نیجه سورسه و نیجه دیلرسه مباح ایلدیکنی ایشلمنی دخی اوله سور پس

الله دوستی اولان ولیلر حق تعالی حضرتلرنلرک اباحت و رخصت و یردیکنی  
شیلری اشلکه محبتی اولدیغنی بیلدکلرندن اوتری اول امر مباحی اشلر کر کسه  
ناس انلری جاهلکلرندن انکار ایلسه و نلر نقل اولور که قطب العارفین بایزید  
بسطامی قدس سره رمضان شریفده سفر ایدوب بر شهره قریب اولد قلدننده  
اول شهر خلق الک شهره کله جکندن خبر اlob اکابر و اعیان نه قدر کسه  
و ارایسه تعظیماً آتی استقباله چقمشلر بایزید حضرتلرنلرینه انلر قریب کلد کده  
بایزید حضرتلری بر مریدنه دیمشلر که بکارنن پاره و ارایسه و یر اول شیمک  
الینسه بر بتون رغیف و یرمش بایزید حضرتلری اول ثانی یمکه باشلمش  
اعیان شهر کلوب آتی کوردکلرنده بق بونیجه شیخ اولور که رمضان  
شریفده اورج بر حیفا بر بونی بر دیندار مسلمان کسه صانوردق دیوب  
اعراض ایشلدر هر یری کندی اولری جانبته کتمشلر بایزید حضرتلری کندی  
هر یدلرینه ایش کورک بوقومک جهالتلرنی بر بونلره مسئله شرعیندن  
دینه متعلق بر مسئله او کرتدک وائی اجرا ایشدک بونلر بزه انکار ایدوب فرار ایلدیلر  
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم (لیس من امیر اصیام فی امسفر)  
بیورمشلدر بر مسافرز بزه صائم اولق بروخی دکلدر بلکه بزه خیرو اولان  
رمضانی یمکدر که حق تعالی رضائی یمکی بزه رخصت و یردی بر انکچون یدک  
بونلر بومسئله دن غافل اولد قلدی ایچون بزه انکار ایلدیلر غیری احوالمن طعن و انکار  
ایلکارنی بوکا کوره قیاس ایلک بیوردیلر ❦ مشوی ❦ کفر ایمان کشت  
و دیو اسلام یافت ❦ آن طرفکه نور بی اندازه تافت کفر ایمان اولدی و دیو اسلام  
بولدی اول طرفده که نور بی اندازه یلدرای نور بی اندازه دن مراد توحید الهی  
نور یدر و فی الحقیقه هر نه طرفده که توحید الهی نوری طلوع قیلسه و اول بی  
اندازه بی نهایت اولان ضیای الهی هر نه جانبته بر توحید الهی و متجلی اولسه لابد انده  
کفر قالمز ظلمت کفر بالکلیه کیدوب نور ایمان ظاهر و باهر اولور و دخی عاصی  
و معاند اولان دیو نفس اسلام و انقیاد بولور دیوک معاند و مستکبر اولسی توحید  
الهیدن محروم و بی بهره اولدیغیچوندر اگر شیطان نور توحیدی بولیدی و اندن  
حظ و بهره الیدی محقق عناد و استکبار کیدوب مسلم و منقاد اولوردی و بر کافرک  
قلبنه نور توحید الهی طلوع قیلیدی اصلانده کفر قالمیوب مؤمن و موحد اولیدی  
چونکم شیخ کامل نور الهینک معدنی و ضیای نامتناهینک منبعیدر کفر و معصیت  
و اباحت و ضلالت هنوز دخی نور بی اندازه دن بهره بولین اهل نفس و اهل  
هوا ده و اصحاب زرق و ریاده اولسه جائزدر ❦ مشوی ❦ مظهر عزت  
و محبوب بحق ❦ از همه کرویشان برده سبق ❦ سجده آدم را بیان سبق اوست



\* سجده آرد مغز را پیوسته پوست) بوشیخ کامل و انسان فاضل عزت مظهر بدر  
و حقك محبوب بدر بوجه اوزره بحقه باز آمد اولوب و محبوب حقست تقدیرنده  
اولور زائد اولوب حقه محبوب بدر دیمك دخی جازدرد و کلی کرو بیلردن سبقت  
ایلتشدر کرویتلن مهمیون دیدکری جبروت ملکر بدر آدم علیه السلام حضرت تریینه  
ملکرك سجده سی اول آدمك من حیث مرتبه سبقتی بیاندرد پیوسته مغزه پوست  
سجده کنور بغیر عکس مغزیدن مراد بونده شریف و پوستدن مراد دوندر  
و توضیح معنی بویله دیمك اولور که ای حقیقت انسانیه دن بی خبر و غافل اولان  
ناقص العقل و المعرفه بوشیخ کامل کندی حقیقتی اولان و مظهر عزت خدا  
اولان حق تعالیك محبوب بدر برکسه که کندی حقیقتی بوله و حضرت حقه محبوب  
اوله من حیث المرتبه دو کلی فلککردن و جله ملکردن سبقت ایلش و ایلرو کتشدرد  
نته کم بومعنایه دلیل و برهان جمیع ملائکهك آدم علیه السلام حضرت تریینه  
سجده قتلری اول آدمك من حیث المرتبه ساجد اولان جمیع ملائکه به سبقت  
ایتمسنى و ایلرو کتسنی بیان و عیان ایلر زرا همیشه دون اولان شریف و عالی  
اولنه سجده ایلر یوخسه شریف و عالی اولان دون اولنه سجده ایلک مناسب اولماز  
نته کم اهل تفسیر دخی ( واذقلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا ) بواجب کریمه  
آدم علیه السلام حضرت تریینه ملائکه دن افضل اولسنه دلالت ایلر دیمشدر  
کما قال البضاوی رحمه الله تعالى فی تفسیر هذه الآیه والآیه تدل علی ان آدم  
افضل من الملائكة المأمورین بالسجود پس هرکسه که حقیقت انسانیه بی بولسه  
همان کندی عصرنده اول خلیفه الله در که حضرت آدمك و سایر انبیانك جله سنك  
اسرارینه و علومنه وارث اولوب انلرك قائمقامی اولور پس انلر نجسه مسجود  
ملائکه اولدیه اول ولی کامل و خلیفه الهی اولان شیخ و اصل دخی همچنین مسجود  
ملائکه اولور و سیر و مرتبه ده ملکردن ترقی و سبقت قبلور شیخ ابوالخساب نجم  
الدین الکبری رحمه الله علیه حضرت تری کندی رساله سنده و حسین میندی دخی  
دیوان علی شریعتنده حضرت شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز خرقانیدن  
بویله نقل ایلر که قال ابوالحسن الخرقانی قدس الله سره العزیز صعبت الی  
العرش لا طوفی به فطفت به الف طواف ورأیت حوالیه قوما یطوفون حول  
العرش فعبوا من سرعة طوافی و ما اعجبت طوافهم فقلت من اتم و ما هذه الرودة  
فی الطواف قالوا نحن ملائكة ونحن نور و هذا طوافنا و من انت و ما هذه السرعة  
فقلت انا آدمی و فی نوره و ناره و هذه السرعة من تنایج نار الشوق \* مثنوی \*

شمع حسن راپف کنی نوای عجبوز \* هم توسوزی هم سرت ای ککنده پوز  
\* کی شود در باز پورسك نجس \* کی شود خورشید از پف منطمس ( ای عجبوز

سن شمع حقه پف ایلرسن هم سن بنارسن هم سنك باشد بناری اغزی قوقش  
یعنی شیخ کامل فی المثل برشمع الهیدر و سنك اکاطن و قدح ایلک پف ایلک کبدر  
ای عجبوز سن الله نورنی اوفور مکه اطفا ایلک استرسن سن آنی سو بندر مکه  
قادر اوله من سن بلکه هم سن بنارسن ای اغزی قوقش هم سنك باشد بنار و حق  
تعالی آنی کتدیکه اتمام و اکمال ایلر اگر چه سن آنی کریمه کور رسکده نته کم حق  
تعالی کندی نوری اولان قرآن حقه و کندیك پیغامبری حقه بیورر  
( بریدون ایطفوا نور الله بافوا هم و الله منم نوره و اوکره الکافرون ) در باکلیك  
اغزندن فین نجس اولور خورشید پف دیمکدن فین منطمس اولور یعنی شیخ  
کامل در بای معنیدر اکاطن ایلن منکر کلب دیمدر کلب دینك اغزندن دریا  
نجس و مر دار اولدینگی کبی اول بحر معنی دخی کلب سیرت اولان طاعن و لائک یاوه  
سو یلسندن و تقوه ایلسندن ناپاک اولن نته کم خورشید انوردهاله پف دیمکدن  
سوینز کذلک شمس الهی اولان ضیا کسترهم دهاله پف دیمکدن و اکامقابل مالا  
یعنی سو یلسندن منطقی اولن \* مثنوی \* حکم بظاهر اگر هم میکنی \* چیست  
ظاهر تر بکوزین روشنی \* جله ظاهر هابیش ابن ظهور \* باشد اندر غایت  
نقص و قصور ( اگر ظاهر اوزره هم حکم ایلر ایلک ) و نحن نحکم بالظاهر  
و نفوض سره الی عالم السرائر ( دیوسو بیلر ایلک بوروشنلکدن ظاهر تر سوبله  
ندر که حق بو کمالک وجودندن هر ظاهر دن واضعتر و ظاهر تر در جله ظاهر  
بو ظهور الهینك قتده غایت نقص و قصور اچنده اولور یعنی نحن نحکم بالظاهر  
دیو ظاهر دن مرادك شیخك وجودندن حاصل اولان سنك عقلکه و سنك کبی  
ناقص العقل اوللرك عقل و فهمنه مخالف کلان اقوال و افعال و احوال اولور  
ایسه بوشیخك وجودی بنور الهی و ظهورر بناید سنك کبیلرك عقلنه مخالف اولان جله  
ظاهرلر بو ظهور الهینك حضورنده غایتله نقصانده و قصورده در بونك بوقدر کرامات  
علیه سی ظاهره و باهره ایکن سنك عقلك قتده اکامناقص اولان ظاهر عین نقصان  
و قصور در پس سن نه وجهله ( نحن نحکم بالظاهر ) دیوب بو کونه نور الهینك سرور فنی  
مراد ایلرسن و انك حقه بونك کبی مالایه سی و هرز سو یلرسن \* مثنوی \* هر که  
برشمع خدا آرد پفو \* شمع می میرد بسوزد پوزاو ) هر شول کسه که شمع خدا  
اوزره پف کتوره شمع فین سوزانك پوزی بنار یعنی حق تعالیك و لیلری و سراج  
دین اولان عالمی و صفیلری شریعت طریقته شمع منیر کبدر لر پس هر شول  
کسه که اول شمع الهی کبی اولان پیرله پف ابلیه و انلر حقه سنده طعن و انکاره  
متعاق سوزسه و بلیه اول شمع الهی اولان پیرل سوینز بلکه انلر حقه پف دین  
و هرزه بین منکر و طاعتك اغزی بنار و قلبی و روحی کوبنور \* مثنوی \*  
چون تو خفا شان بسی بیند خواب \* کین جهان ماندیم از آفتاب ( سنك کبی



خفاش را خوابیده چو قلق کور در بوم و جده در چو قلق خواب کور در که بوجهان  
آفتابیدن بزم قالور و بوعالیدن روشنائی کیدوب زائل اولور و شب ظلماتی جهان  
احاطه قیلور و اول خفاش را ظلمت شده است کوری کبی هر بری پرواز قیلور بو گونه  
خواب انلر کندی باطل اولان قصور لرندن و خیال لرندن حاصل اولور و بو گونه  
وقعیه خیال فاسده و احلام شیطانی دینور \* ع \* زهی تصور باطل زهی  
خیال محال \* مثنوی \* موجهای تیز در باهای روح \* هست صد چندانکه  
بد طوفان نوح \* ایک اندر چشم کنعان موی رست \* نوح و کشتی را بهشت  
و کوه جست \* کوه و کنعان را فروردان زمان \* نیم موجی تابعدار امتحان  
روح در بار یک تیز اولان موجلری بوز اولقدر وارد که طوفان نوح علیه  
السلام اولدی ولیکن چشم کنعانده قبل بتدی و حقیقت کاری کور مکدن انی کور  
ابتدی انکچون نوحی و کشتی بی قودی و کوهی طلب ابتدی کوهی و کنعانی  
اول زمان آشفه ایلندی بر بارم موج امتحانک قعر نه دک امتحان مهاندند راهانت  
و احتقار معناسنه یعنی ای کوردل وای منکر اولان جاهل و غافل طوفان نوح  
علیه السلام بوعالی نیجه طوتدی و نه گونه احاطه ابتدی ایسه روح در یاری  
اولان عز بزرگ و شکرلر که هر لک و خشمی موجی بوجهانی بوز اولقدر زیاده  
طوتدی ولیکن اکامنکر و معارض اولان کنعانک چشم عقلمده قبل بتدی یعنی  
انک بصر بصیرتده فکر فاسد موی بتوب حقیقت کاری کور مکدن آنی نایبنا  
ابتدی پس نوح و انک کشتیسی قویوب (سأوی الی جبل یعصنی من الماء)  
دیوب طاعه تحصن و التجا ایلکی طلب ابتدی کذلک هر کنعان سیرتک دخی  
چشم قابنده فکر فاسد موی بتدیکنندن کندی عصرنده اولان در بای روحک  
طوفانی کوره میوب آنی و انک سینه طریقه دخول ایلکی قویوب کنسینک  
عقل و فکری کوهنه التجا ایلر چونکم کنعان نوحی و سفینه نوحی قویوب طاعه  
کندی اول زمان (و حال بینهما الموج فکان من المغربین) آیت کریمه سنک  
حسبجه بر بارم موج کلوب کوهی و کنعانی قعر حقارت واهانتده کاشغه  
ایلتدی کذلک کنعان سیرت اولان کسدر کندی عصرنده اولان در بای روحک  
موجلرندن قور قیوب انک متابعتی کشتی سنه داخل اولمشه و کنسینک عقل و فکری  
کوهنه التجا قیسه و اکامنکر اولسه لابد قهر روحانی و طوفان معنوی موجلرندن  
بر موج کلوب انی و انک التجا ایلدیکی کوه عقل و تدبیری قعر حقارت و قهرده دک  
آشفه ایلنور \* مثنوی \* مدفشاند نور و سک و عوع کند \* سک ز نورهای  
مرتج کند \* شب روان و همراهمه \* ترک رفتن کی کنداز بانک سک  
ماه نوری صاجر سک و عوع ایل سک ماهک نورندن قیچ مرافع ایلر مرع محل

رنج اولسه ده جائزدر مصدر میی اولوب یعنی رنج اولمق دخی جائزدر رنج اولمق  
دیرل یعنی فلک طریقتک ماهی اولان شیخ کامل قدس الله سره العزیز جلهک  
اوزرینه نورنی شار ایلر سک سیرت اولان کسدر مقتضای طبیعتلری اوزره و عوع  
ایدلر و انک نورندن استاره و استفاده ایتوب اکافر شو اورلر سک طبیعت اولان  
نکبتلر ماه طریقت اولان شیخ نور معرفتدن و ضیای هدایتدن قیچن اولرلر  
و منتفع اولورلر یعنی سک سیرت اولنلر انک نور هدایتدن مستفیدر و منتفع اولرلر  
واورمکی دخی ترک ایلرلر کذلک شبرور و بلکله ماهه همره اولنلر کلبک صدا سندن  
اوتری قیچن بوله کتمکلی ترک ایدلر یعنی بوشب دنیاده راه حقه کیدیجیلر و جله  
سر عتله ماه طریقت اولان شیخه مر افقت و همراهک ایدیلر سک سیرت اولان  
منکرلر عوعو ایتسندن و یهود پیره صبت و صدا ایتسندن اوتری طریق حقه  
کتمکی و ماه طریقت اولان شیخه متابعت ایتکی هم ترک ایلرلر کلابک عادت بی معنی  
پیره عوعو ایتک ایسه راهورلر دخی عادت بیهر حال طریق حقه کتمکدر  
\* مثنوی \* جز و سوی کل روان مانند تیر \* کی کند وقف از بی هر کنده پیر  
جز و کل جانبده اوق کبی کیدیجیلر هر کنده پیردن اوتری قیچن طورر یعنی  
طوروب توقف ایلر بعضی نسخهده تیر برینه شبر و واقع اولمشدر اما صبح اولان  
تیردر یعنی (کل شیء يرجع الی اصله) موجنبجه لابد هر جز و کندی کلی و اصلی  
جانبده قی بایدن اتلش اوق کبی کیدرو بی باک و لا ابالی کندی هر کزنده کسیراید  
بر نیجه قوقش قریلر اولسه اول جزو کل جانبده کتمسندن اینجسنه اول جزو  
هر قوقش قریلر اینجسنسندن و اول جزوه سوزاتسندن اوتری اول جزو  
کندی اصلی جانبده کتمکدن هیچ توقف ایلر بیومقرر در که ایلر کذلک هم بن  
بر جزیم و بنم کلم و اصل شیخ حضرتلر دیرن اول جانبده کتمکدن سنک کبی قوقش  
قرینک سوزندن اوتری نیچون توقف ایلر دیدی \* مثنوی \* جان شرع  
و جان تقوی عارفست \* معرفت محصول زهد سالفست \* زهد اندر کاشتن  
کوشیدنست \* معرفت آن کشت رارویدنست (شرعک جانی و تقوائک جانی  
عارفدر معرفت ایسه محصول زهد سالفدر زهد مرتبه سی اکملک و سعی قلیقلق  
ایچره در معرفت ایسه اول کشتی بچمکدر یعنی شرعک و طریقتک جسده  
واروروی و اردر شرعدن مراد احکام شرعی و اوامر و اعمال مرعیه در فی المثل  
شرع شریفکه اهل شریعتک معلومیدر بر قالب بی روح کیدر و انک روحی عارف  
بالله در عارف بالله ایسه شول معرفت صاحبده دیرلر که حق تعالی حضرتلرینک  
ذاتی و اسماء و صفاتی و اسرار قضا و قدرنی بیله و احکامنه دخی عالم اوله بومعرفت  
ایسه سلفده اولان زهد و تقوائک محصولیدر زیرا برکسه همان مکلف اولدیغی



کبی کمال معرفت دلی الفور واصل اولمز بلکه اولان نفسک نیچه هواسنی ومشتهاسنی  
 ترک ایلر زهد اول نفسک هواسنی ومشتهاسنی ترک ایلکدن عبارت اولور و تقوی  
 دخی صغیر و کبیردن برهیر و نفسنی صیانت قیلقدر بودخی زهدک بر شعبه سیدر  
 زبرا زهد نفسک حظنی ترک ومشتهاسنی ترک ایلکدرانده تقوی دخی بولنوروزهد  
 و تقوی ایسه سبب سز و کوششز مبر اولمز پس سالك که هنوز دخی مقام زهدده  
 اوله لابد اول هنوز دخی اعمال تخمنی مزرعه طریقه اکمهده وسعی ومجاهده  
 قیلقدر در پس بونخم زهد ومجاهده نك رتع ومحصولی معرفه الله در پس سالفه  
 بر کسه تقدر تخم زهد اگر سه انك محصولنی اضعاغ مضاعف عاقبت حاصل ایلر  
 معرفه الله اول اکدیکی کشتی بچمک کبیر خلاصه کلام شرع شر بک اعمالک  
 رکن اعظمی وزیده سی زهد و تقوا در که ترک الدنیا راس کل عبادت یورلمشدر  
 وزهد و تقوی مرتبه سنده اولان ایسه هنوز دخی سعی ایتک و اکمک و دیکمک  
 مرتبه سنده در معرفت ایسه بوجه سلفه اولان اعمالک محصول و نتیجه سیدر  
 چونکم بر کسه اکدیکی تخمک محصولنی اله و دیکدیکی آغاجک میوه سنی تناول قبله  
 انك کبرو زحمت چکمه که واکین اکمه و دیکمه که نه احتیاجی قالور اول خود  
 مقصودنی بولمشدر مکر برای مصلحت نیچه کسه لری ارشاد ایچون زهد و تقوی  
 مرتبه سنده وجهد و کوشش طبقه سنده تنزل ابابوب انلره موافقت کوسه ستره  
 مشوی \* پس چوتن باشد جهاد واعتقاد \* جان این کنستن نبات  
 وحصاد \* پس جهاد واعتقاد تن کبی اولور بواکم کلک جانی نبات وحصاد در  
 حصاد بچمکه دیرل یعنی بو طریق الهیده سعی واجتهاد ایتک وانك نتیجه سنده  
 و جزاسنده اعتقاد قیلق فی المثل تن کبی واکین اکمک کبیر واکینک جانی نبات  
 عرفانیدر و آنی بچمکدر خلاصه نلام اجتهاد واعتقاد ایتک هنوز دخی جانسرتن  
 و وقت کشتن انك محصولی اولدیغی کبی اجتهاد واعتقادک دخی جانی و تخم  
 اعمالک نبات و محصولی علم و عرفاندر حضرت نبی علیه السلام (العلم خیر من العبادت)  
 و بر آخر حدیثده (العلم خیر من العمل) پیوردی علم و عرفان اعمال شرعیه نك  
 محصول و جانیدر پس عالم و عارف شرع و تقوا نك جانی کبی اولدیغی مقرر در  
 مشوی \* امر معروف اووهم معروف اوست \* کاشف اسرارهم مکشف  
 اوست \* شاه امروزی نه و فردای ماست \* پوست بنده مغز نفرتش دامت (  
 امر معروف اولدر وهم معروف اولدر کاشف اسرار اولدر مکشف اولدر  
 بو کونکی کونیمزک و بزم یارنکی کونیمزک شاهیدر پوست انك دائما نغز اولان  
 مغز نك بنده سیدر معروف شرعه و عقیده محبوب و مستحسن اولان شایر  
 دیرلر که منکرک ضدیدر و معروف عارفک معلومنه دخی دیرلر بونده ایکی معنی بیلر

مراد اولور و حقیقت انسانیه جمیع حقایق جامعه بر حقیقتدر مثلا امر معروف  
 اولغی و ماور معروف اولغی و دخی کاشف اسرار و دخی مکشف اولغی  
 و واصل و موصوف اولغی و الحاصل نه قدر حقایق و ارایسه آنی حقیقت  
 انسانیه محیط و حاوی اولمشدر چونکم بر انسان کامل کندی حقیقتنه واصل اوله  
 و کمال مرتبه سن بوله و کندوی حقیقتله بیلر امر معروف وهم عارف وهم معروف  
 اولدر و دخی سرلری کشف ایدییچی اولدر من وجه مکشف اولان سرهم  
 اولدر که حق تعالی حدیث قدسیده (الانسان سر من اسرار) پیوردی  
 کندی حقیقتنی بولان انسان و مرتبه کماله بالغ اولان صاحب عرفان بزم بو کونیمزک  
 و یارنیمزک شاهیدر که ملک معنوی و پادشاه اخرویدر قشربکی اولان صورت  
 عالمی دائما اول صاحب سعادتک نغز و لطیف اولان حقیقتک بنده و افکننده سیدر  
 مشوی \* چون انا الحق گفت شیخ و پیش برد \* پس کلوی جله کور انرا  
 فشرده (چونکم ابایزید قدس سره العزیز حضرتلری انا الحق دیدی و سوزنی  
 ایلر و ایلندی پس جله کورلرک بوغازنی صدی انا الحق دین شیخن مراد ابایزید  
 قدس الله سره العزیز حضرتلری اولسه ده جازدر که \* سبحانی ما اعظم شانی  
 لاله الا انا فاعبدونی \* دیمشدر و مجلسنده حاضر اولنلر بوسوزی ایشدوب  
 اکا انکار قلمشدر بو تقدیر جله کورلر دین مراد اکا انکار ایلین مریدلر اولور قصه سی  
 در دینی دفترده مسطور و مشهور اولمشدر اراده حاجت بوقدر \* انا الحق \*  
 دین شیخن مراد حضرت منصور قدس سره اولمق هم جازدر که اصل اول  
 انا الحق دیدی و سوزندن دوغوب ایلر و ایلندی و اکا انکار ایلین کور دللرک  
 جله سنک بوغازنی صدی و انا الحق دین شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله سره  
 العزیز اولسه و کور دل اولنلرک بویه دیمکه بوغازنی صدقه هم جازدر که کور دل  
 اولنلرک بر بنده عارف انا الحق دیمسندن بوغازنی صدقه صقلی مقرر در پس بونلرک  
 انا الحق دیملری نه جهتندن اولدیغی منکر اولنلر بیان ایلکه شروع ایدوب  
 پیورلر مشوی \* چون انای بنده لاشداز وجود \* پس چه ماند تو بیندیش  
 ای جمود \* کرنا چشمبست بکشادر نکر \* بعد لا آخر چه می ماند ذکر )  
 چونکم وجود مجازیدن بنده نك بنلکی لا اولدی پس سن اندیشه ایلر ای جمود  
 نه قالدی جمود انکار ایدییچی دیمکدر اگر سنک چشم حقیقت بینک و ارایسه  
 آج و نظر ایلر لادنصر که آخر غیری نه قالور یعنی بنده نك موهومی و اعتباری بر بنلکی  
 وارد که کندوسنی اول بنک واسطه سیله کندوده منجلی اولان و ظهور قبلان  
 حضرت حقن محبوب و غافل ایلمشدر چونکم اول بنده نك موهومی اولان  
 اناسی وجود مجازیدن لا اولدی وانك باطنندن اصلا و مجازا بر بن دیجی قالدی



پس بوند نصیره ای بخود اول بنده نك وجو دنده نه قالورسن فكر ايله بومقرر در كه وجود مجازی كند كد نصیره وجود حقیقی قالور پس انا الحق دین اول وجود حقانی اولور اكر سنك بصر بصیرتك وار ايسه انی آج ونظر ايله لادنصر كره آخر نه قالور الا الله قالور چونكم لاله نك سری بنده نك وجود دنده ظاهر اوله كه اول بنده نك موهومی اولان اناسی فانی اولمقدر چونكم سر لا آنك وجود دنده ظهوره كادی اول كیدوب سر الا الله قالدی اول بنده ( و بی بسمع و بی بصیر و بی عشی و بی بیطش ) مرتبه سنی بولدی اوله اولیجی ( من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة ) حدیث شریفك موحیجیه هر كیم اول ولی خدایه اهان ایلسه معاده حضرت حقه اهان ایلوب انكه محاربه ایتش اولور \* مشوی \* ای بریده ان لب وحلق ودهان \* كه كند تف سوی مه یا آسمان \* تف برو بش باز كرد بی شكی \* تف سوی كردون نیاید مسلكی \* تاقیامت تف برو بارد زرب \* همچوتبت پروان بولهب ) ای اول لب ودهان وكلو كسلش اولسونكه اول لب ودهان آسمانده اولان ماه جائنه پف و تف ایلر آسمانده اولان ماهدن مراد مرتبه سی آسمان كچی رفیع اولان ماه فلاك روحانی اولور كه بوشب عالمده سالكانه راه حق اولنلره بول كوستره ونور باطنیه مظلم اولان دللری منور ایلیه كسلش اولسون اول كسه نك حلقوم ودهانی كه بویه بر آسمان منزلت بدر كامله و صدر فاضله قرشوتف ایلیه وهرزه سوبلیه بر شكسز تو كرك انك یوزینه كیرو دوزتف كردون جائنه بر مسلك بوله من یعنی بویه براد بسز نادانك تحقیر واهانتی اول ماه آسمان معنوی جائنه وارمن وانك تنی كردون جائنه بول بولز بلكه ( ولا یحقی المكر السی الاباهله ) آیت کریمه سنك حسبجیه کیرو همان انك روی ناپا كنه رجوع ایلر و اول اهان و تحقیر همان انك ذاتی لایق اولور قیامتدك رب العالمین حضرت لرندن انك اوزرینه تف وخسارت یغار ابولهبك روانی اوزره تبت كچی تبت سوره سنك تفسیری اوچنجی دفترده تشبیه بند دام فضا سر خنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه تبت دیمك هلكت وخسرت دیمك معناسنده در ودعاء علیه در یعنی ابولهبك نفسی هلاك اولسون وخسارت بولسون وانك نفسی هلاك اولدی ماضی ايله تعبیر اولنسی وقوعی متحقق اولدیغندن اوزیدر پس ابولهب حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم اهان ایدوب تبالك یا محمد لهذا دعوتنا دیو تحقیر ایلدیسه حضرت رب العالمین قیامتدك انك جانی اوزره تباوت وخسارت یغار كه هر مؤمنكه بونی اوقویه لابدانك طرفنه تباوت وخسارت كیدر وانك روانی هلاك وخاسر ایدوب و دنیا ده دخی بوقدر عباد الله ایچنده هر كون مذموم ومنفور اولور كذاك وارث حضرت نبی علیه السلام وقائمقام مصطفوی اولان

شبهه بر مشكهم تحقیر واهانت ایدوب تف دیسه قیامتدك تف واهانت انك اوزرینه رب العالمین یغور كچی یغار واهل حق اولان وطریق حقه سلوك قیلان طالبلر وسالكار انك انكارنی واهل حقندن استكبارنی استماع ایلدكردن نه عجب جاهل ونادان ایشكه بویه بر عزیزه تحقیر واهانت قیلش ومنكر اولمش دیو هجو ومذمت ایدرلر پس خلیفه رسوله اهانته همان حضرت رسول اکرم صلی الله وسلمه اهانته كچی اولور نه كم بومعنائی اشعار ایلكدن اوتری وارث نبی اولنه اهانته ایلكدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلمه اهانته ایلین كسه لك حالنی بیسانه شروع ایدوب و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلمك علوشه اننی توصیفه باشلیوب یوررلر \* مشوی \* طبل وراثت هست ملك شهریار \* سك کسی كه خواند اورا طبل خوار \* آسمانها بنده ماه ویند \* شرق ومغرب جله ناخواه ویند \* زانكه اولاكست بر توفیق او \* جله در انعام و در توزیع او ) طبل وعلم شهر یارك ملكیدر سك بر كسه كه كا طبل خوار او قودی یعنی اول شهریار معنوی اولان حضرتك ظاهر او باطن ایلر وعلم ملكیدر امیردو كون اولدر كلب سیرت اول كسه در كه انك وارثی وقائم مقامی اولان شیخ دینه و پیشوای یقینه مفت خوار دیدی و یو كونه قدح ومذمت ایلدیكه حقیقته بر شیخ دینه اولان اهانته همان رسوله اهانته اولور آسمانلر اول حضرتك مادر و حنك بنده سی دررلر مشرق ومغرب جله انك ناخواهی دررلر یعنی آسمانلر جله اول حضرتك مادر و حنك بنده بنده وارمطیع ومنقادر در واهل شرق وغرب اول حضرتدن اكیم استیجی و رزق طلب ایلجیلر در زرا كه اول حضرتك توفیق همایونی اوزره اولاك واردر و جله انك انعامنده وتوزیعنده در توفیق نشان شاهه دیرلر بونده مراد پادشاه حقیقتك اول حضرتك وجود شریفنده اولان آیت ونشانیدر یعنی اهل شرق واهل غرب جله سی اكاحتاجدر اول سیلردنكه انك توفیق وجودی اوزره ( اولاك اولاك لما خلقت الافلاك ) كلامی واقع اولمشدر پس جله عالم و بنی آدم انك انعامنده وتوزیعنده در اولاك خطاب حضرت حق جائنندن حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه وسلمه در واول حقیقت ایلسه همیشه باقیه در و بر كسه بر عصرده كسه واول حقیقه مظهر وآینه اولسه اكقطب الاقطاب وغوث الاكبر وقائمقام محمدی و وارث اكمل احمدی تعبیر اولور پس اولاك مفهومی بواعته ایلرله اكادخی لایق اولور زیرا وارث محمدی وخلیفه احمدی در عند المحققین خلیفه مستخلفك عینیدر كه خلیفه نك وجودنده اولان علوم واحكام فی الحقیقه مستخلفكبر همان خلیفه اطاعت مستخلفه اطاعتدر ومستخلفك مالك اولدیغنه خلیفه دخی مالك اولدی جائزدر پیغمبرك صدقته معجزه دلالت ایلدیكی كچی انك وارثی اولان ولی كاملك



صدقه دخی خارق عادت ونیجه کشف و کرامت دلالت یابر \* مشوی \*  
 کرنودی اونبایدی فلک \* گردش نور و مکان \* ملک \* کرنودی اونبایدی  
 بحار \* هیت و ماهی و درشا هوار \* کرنودی اونبایدی زمین \* دردرون  
 نه کج و بیرون یاسمین) اگر اول حضرت علیه الصلوة والسلام ودخی انک  
 وارث اکتلی اولان و لیل اولبیدی فلک گردش و نوری و ملکه مکان اولقلخی  
 بولمزدی بوفلک لک دوران قطبی اول حضرتک وانک قائمقامی اولان و لیلک  
 وجودی واسطه سیه در اگر اول حقیقت محمدیه و اول حقیقت محمدیه صلی الله  
 علیه وسلم مظهر لری اولبیدی بحر هیبتی و حوتی و درشا هوار بولمزدی  
 بحر لک هیت و ماهی و درشا هوار بولدیغی هم اول حضرتک وجودی واسطه  
 سیه در اگر اول حضرت و هر عصرده اکامظهر و آینه اولان اصحاب ولایت  
 اولبیدی زمین دروننده کج و دفین و بیروننده کل و یاسمین بولمزدی بوزمینک  
 دروننده خزینة و دفینه و خارچنده کل و لاله و یاسمین بولدیغی اول حضرتک  
 و اکافام مقام اولان اهل ولایتک وجودی واسطه سیه در \* مشوی \* میوهال  
 خشک باران ویند \* رزقها هم رزق خواران ویند) میوهل انک بارانک لب  
 خشکیدر محتاج و مفتقر معناسنه استعاره اولور باراندن مراد فیوضات اولور یعنی  
 صور معنوی اولان رزق لری نقدر و ارایسه اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم  
 رزقن یجیلر یعنی اندن حظ الجیلر و غدا بولجیلر در جمیع میوهلک باران فیض  
 و عطاسنک محتاج و مفتقر یدر که فی الحقیقه اول و آخر و دخی باطن قطب الاقطاب  
 اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم اما ظاهرا هر عصرده اکابو امتدن برکسه  
 مظهر اولور وانک خلیفه سی اولور اول عصرده اکا قطب الاقطاب و غوث  
 الاکبر دنیور که اول کندی عصرینک پیغمبری کیدر که اکابعت همان حضرت  
 علیه السلام بیعت و اکامتابعت همان حضرت پیغمبر علیه السلام متابعتدر  
 و بوقطب الاقطاب اولان اهل ولایتک مشربلری و سیرت لری مشرب محمدی صلی  
 الله علیه وسلم اوزره در اکثر اول حضرتک شان شریفی فقریله فخر ایتک ایدی  
 و زکات و صدقه یی مؤمنلردن آلوب مستحق اولور صرف و خرج ایتک ایدی  
 (خدمن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم) امر شریفک موجب عباد الله دن  
 زکات و صدقه یی آلور و زکات و صدقه و برمینلره مالکرتک زکات و صدقه سن  
 و یرک دیواسنلر دی کذلک اول حضرتک خلیفه سی اولان ولی کامل دخی کندی  
 عصرنده بوسیرت محمدیه صلی الله علیه وسلم اوزره ناسله معامله قیلوردی اگرچه  
 حقیقتده خلیفه صدقه و یرن و نعمت و دولت ایرکوردن اول خلیفه الهیدر و لیک  
 برای حکمت و لاجل مصلحت ظاهر ا بونا سدن زکات و صدقه آلور و طلب

قیلور \* مشوی \* هینکه معکوسست در امر این کره \* صدقه بخش  
 خویش را صدقه بده \* ارفقیرست همه ز روح بر \* هین غنی راده زکان ای فقیر  
 اکاه اول بوامر ده عقده معکوسدر کندیکک صدقه بخشنه صدقه و یرن یعنی  
 حقیقتده قولرینه نعمت و صدقه و یرن خدای تعالی در که نبلر و وایلر اول صدقه  
 بخش اولان منعم حقیقتک مظهری و خلیفه سیدر که اصحاب نعمت و اهل مال  
 و ثروته حق تعالی بونلر واسطه سیه رزق و نعمت و یرن بونلر حق تعالی حضرت لرینه  
 وقایه و رو پوش اولملر و قرب فرایض و قرب نوافل مرتبه سنی بولمزدی لر در حق  
 برکسه بونلر طعام و یرسه و یاخود شراب و یرسه و یاخود بر نعمت و یرصدقه  
 ایرکورسه معینده حضرت حقه شراب و طعام و یرمش و نعمت و صدقه ایرکورمش  
 کیدر و کتاب الله و سننده بومعنا به دلیل و آیات و احادیث فقی چوقدر جمله دن  
 (ان تنصروا الله ينصركم) آیت کریمه سنک ودخی (واقرضوا الله قرضا حسنا)  
 آیت کریمه سی کبی بولمزدی تفسیری بشنجی دفترده شیخ محمد سررزی  
 حضرت لرینک حکایه سننده مرور ایلشدرانده طلب اولنه و حدیث رسول که حدیث  
 قدس سیدر حق تعالی بیورر (یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی یا ابن آدم استطعمتک فلم  
 تطعمنی واستسقیتک فلم تسقنی) و بوحدیث شریفک دخی شرحی ابکنجی دفترده  
 چوبان حکایه سننده مرور ایلشدر چونکم بومقدمه معاومک اولدی پس بر فقیر  
 معنوی اولان ولی بر نیجه کسه دن نصرت و صدقه و رزق و نعمت استه سه اکاه  
 اولکه نفس الامرده بوبرعکس برکهدر معناسی ای فقیر و محتاج اولان سکا  
 ناصر اولنه و صدقه و یرنه و انعام قیلنه سن ناصر اول و صدقه و یروب انعام قیل  
 تا کم منصور و مظفر اوله سن و اضعا ف مضاعف رزق و نعمت بولنه سن دیک اولور  
 ای غنی دوکلی ز روح یرسکا فقیردندر اکاه اول غنی اولنه ای فقیر بزکات و یراز  
 فقیرست از فقیرست ترا فقیردند در بو فقیردن مراد فقیر معنوی اولان و لیلر و صفیلر در که  
 وجود لری فانی ایتکله فقر نام مرتبه سنی بولملر و عیون ناسده ضعیف اولملر در  
 اما ناس بونلر سبیلله مرزوق و بونلر واسطه سیه منصور اولور \* کافال صلی  
 الله علیه وسلم ابغونی فی ضفافکم فانما ترزقون وتنصرون بضفافکم \* رواه  
 ابوالدرداء کور که حضرت نبی علیه الصلوة والسلام بنی ضفافکن ایچنده طلب  
 ایلک زیرا سزمرزوق و منصور اولمزلر الاضفافکن سبیلله بیوردیلر بر آخر حدیث  
 شریفده دخی بیورر و عبادة بن صامت روایت قیلور \* الابدال فی امتی ثلاثون  
 بهم تقوم الارض و بهم یطرون و بهم ینصرون \* ابدال سدن مراد دخی فقیر  
 معنوی اولان و لیلر اولور پس توضیح معنی بیت بوبله دیک اولور که ای صورتنا  
 غنی و معینده فقیر اولان سنک دوکلی سیم و زک و اباس و حریرک صورتنا فقیر



وضیف اولان کسه جه نندرد اگاه اول معنیده غنی اولان فقیرله ای صورنا  
غنی ومعنیده محتاج وفقیر اولان برزکات و صدقه و برکه حقیقتده اول زکات  
و صدقه بیته سکا عا ئده اولور و اول ضعیف وفقیر کوردیکک ولی معنیده غنی اول  
زکات و صدقه بیته سنگچون قبول قبول پس هر عصرده اولان فقر نام صاحبی  
اولان ولی قائم مقام نبویدر ابغونی فی ضعیفائکم نکنه سنی بر خوش فهم ابله  
و بوفقیه وضیف اولان شیخله و عز بزره اول زن طعنه زن کی سوی ظن ایلکدن  
و حذرله هرزه و قدحه متعلق سوز سوز ایلکدن حذر و پرهیز ابله شیخ ابو الحسن  
خرقانی قدس سره حضرتلری صورنا فقیر الحال ایدی امام معنیده غنی القلب  
خلیفه الهی قائم نام نبوی ایدی اول زن ناقصه العزل آنک شان شریفنه عارف  
اولمده نندن و آنک علو مرتبه سنی بیلدیکدن آنی طبل خوار صائب سارکدار  
کی قیاس ایدی اول حضرتک شان شریفنه لایق اولین بو کونه یاوه لری سویادی  
و اول مرید صادق دخی حقیقتده عارف اولمده نندن اگابو کونه جواب باصواب  
و ربوب دیدی ﴿ مثنوی ﴾ چون تونکی جفت آن مقبول روح ﴿ چون  
عیال کافران در عقد نوح ﴾ سنک کی برنکک اول مقبول روحه جفتی نوح  
علیه السلام حضرتلرینک عقد نکاحنده اولان عیال کافر کیدر عیال عبلاک  
جکیدر جیاد جیدک جعی اولدخی کی یعنی اول مرید اول زنه دیدی اول  
مقبول روح اولان شیخک ای زن سنک کی برنکک و برعب جفتی حضرت نوح  
علیه السلام عقد نکاحنده اولان کافر عیالی کیدر که حضرت نوح علیه  
السلامک تحت نکاحنده اولان خاتونی کافره و خانه ایدی کافره حضرت نوح  
علیه السلام حقیقتده بو مجنون و دیوانه در پردی و بیهوده و ناشایسته سوز سوز ایدی  
و کذلک حضرت اوط علیه السلام کدخی تحت نکاحنده اولان خاتون کافره  
و منافقه ایدی اول کافره و عدوله حضرت اوط علیه السلام عینی سوز  
و احوالی نقل ایلدی ننه کم الله تبارک و تعالی سوره نحریمده بونلرک حالتی ضرب  
مثل ایدوب پیورر ﴿ و ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة اوط کانتا  
تحت عبدین من عبادنا فلین فحاناهما فلما غلبا عنهما من الله شیئاً و قیلا  
ادخلا النار مع الداخلین ﴾ مثنوی ﴿ کر نبودی نسبت توزین سرا ﴾ پاره  
پاره کردی ایندم ترا ﴿ دادی آن نوح را از تو خلاص ﴾ ناه شرف کشتی اندر  
قصاص ﴿ اگر بوسرای سعادندن سنک نسبتک اولمیدی بودم بن سنی پاره پاره  
ایردم اول نوح زمانه سندن خلاص و پردم تابندخی قصاصده مشرف  
اولمدم یعنی چونکم اول مرید صادق اول زن منافقه دن بو کونه مذمتلری  
استماع ایدی پس غیرته کلوب اگابو کونه سوز ایدی که ای خانه اگر سنک بوسرایه

نسبتک اولمیدی و بو خانه سعادته سنک اندسابک اولمیدی بودمده بن سنی قتل ایدوب  
پاره پاره ایلردم قتل ایلکدن برقا ئده بودر که اول نوح زمانه اولان معدن علم و عرفانه  
سنک ایذا و جفا کدن خلاص و پردم و برقا ئده دخی بودر که بنی سنی قتلدن اوزی  
قصاص ایده لردی تابن شیخم یولمده قصاصن اولمده مشرف اولمدم  
و شرف شهادت بولمدم بونده تنبیه اولدر که مرید صادق کنسیدی شیخی  
حقیقتده بوقدر غیور کر کدر که طاعن و لائم اولنلره خصوصت ایدوب بومرتبه  
مجادله قیله اما کر طاعن و لائم شیخک کنسیدی خانه سنده اولورسه ادب کوزده  
آنک خاندانه و حرمته سوءظن ایلکدن حذر ایلله ﴿ مثنوی ﴾ لیک باخانه  
شهنشاه زمن ﴿ اینچنین کستاخی ناید زمن ﴾ رودعا کن که سنک این موطنی ﴿  
ورنه کنون کردی من کردی﴾ لیکن زمان شهنشاهنک خانه سنده یعنی قطب  
دوران و شاه کون و مکان اولان شیخ کاملاک خانه سعادت آشیانه سنده بندن بونک کی  
کستا خلق کلز و بنم المدن بویه فعل صادر اولز بوری دعا ایلله که بوموطن  
شریفک کلپی سن یوخسه شمدی بن اشلنسی واجب و لازم اولنی ایلردم که اول  
اشلنسی لازم اولان سنی قتل قیلق ایدی ولیکن بو خانه به منسوب اولدیکک ایچون  
بندن کستا خلق صادر اولمده دیدی بونده مرید اولنلره و بر شیخه انقیاد قبلنلره  
تنبیه و تعلیم واردر که آنک خانه سنده اولنلرا کر شول مرتبه ادب سزایسه لده  
یتهمر یدک الندن بلکه دانندن هم بر کستاخانه فعل و بی ادبانه قول صادر اولله  
هر وجهله شیخک حریمی جانبته زیاده حرمت اوزره اوله

﴿ وا کشتن مرید از وثاق شیخ و پرسیدن از مر دمان و نشان ﴾  
﴿ دادن ایشانکه شیخ بسوی فلان پیشه رفته است ﴾

﴿ مثنوی ﴾ بعد ازان برسان شد اواز هر کسی ﴿ شیخ رانی جست ازهر  
سو بسی ﴿ پس کسی گفتش که آن قطب دیار ﴿ رفت تاهیرم کشد از کوهسار﴾  
اندنصرکه اول مرید هر برکسده دن برسان اولدی یعنی شیخ حضرتلرینک  
خاتوننه بوقدر سوز سوز بیلوب اول خانه دن شیخک طلبی ایچون توجه ایلد کدن  
صکره هر راست کادیکی کسه دن سؤال قیلدی شیخ ابو الحسن قدس الله سره  
حضرتلرینی هر طرفدن چوقلق جست و جوابلدی پس برکسه اول مریده دیدیکه  
اول دیارک قطبی کندی تا کوهساردن هیرم چکه یعنی آخر الامر اول طالبه  
برکسه بو کونه جواب و ربوب دیدیکه ای درویش اول قطب دیار و مرکز روزگار  
کندی صریله طاغردن اودون چکه که کندی و آنک کاری کندی آرقه سیله  
طاغردن اودون کتورمک و شهرده آنی صنفدر دیدی ﴿ مثنوی ﴾



آن مرد ذوالفقار اندیشه تفت \* در هوای شیخ سوی بشه رفت \* دومی آورد  
 باش هوش مرد \* وسوسه تاخفه کرده ز کرد \* کین چنین زن را چرا این شیخ  
 دین \* دارد اندر خانه یار و هم نشین \* ضد را با ضد ایناس از کجا \* یا امام الناس نسنا  
 از کجا \* اول ذوالفقار اندیشه اولان مرد شیخك هوا سینه پیشه جانته کندی  
 ذوالفقار اندیشه اولی انک تیز فکر اولسندن وانک اندیشه سی ذوالفقار کی  
 باطل و فاسد اولتری قطع قلسندن کنایت اولور پس اول مرد تیز فکر همیشه لك  
 جانته شیخ حضرتلر ينك هوا و طلبنده سیر ایتدی اما اول مردك هوشی او کنه  
 دیوانه فی الحال وسوسه کنوردی تا کم ماه غباردن خفه و پنهان اوله یعنی  
 اگر چه اول مرد شیخ جانته کر میله کندی ولیکن ابلیس بر تلپس آنك هوشی  
 او کنه وسوسه کنوردی تا کم اول دیو ك غبار وسوسه سندن شیخك ماه کی  
 روشن اولان صدق و حقیقی مستور و پنهان اوله دیو اول مردك هوشی او کنه  
 بویله دیو وسوسه کنوردیکه بوشیخ دین بونجیلر زنی نیچون خانه ایچره کندی به  
 یار و هم نشین طور ضده ضده ایناس و ایستلاف قندندر امام ناسله نسنا قندندر  
 نسنا آدم خوار آدم شکنده بر نوع مخلوقدر دیشلردر و یا خود نصف آدم کی  
 بر کوزی وار برالی وار و بر آغی وار بر نوع طائفه در دیو تحقیق ایستلردر نته کم  
 دردنجی دفته حکایت آن مرد تشنه سر خنده لیک کتم ناس من نسنا نی پیتك  
 شرحنده تحقیق و بیان قلمشدر انده طلب اولنه و بونده معنی اول مردك  
 خاطرنه بو وسوسه کلوب بویله دیدیکه اول شیخ دین امام ناس و بوزن بر کین  
 نسنا کیدر ایکی ضدا یسه بر رده جمع اولسه و بری برلی ایله استیناس قلمسه  
 کرک ایدی بلکه بری بر یله انیس و جلیس اولان کسه نك مایینده بهر حال قدر  
 مشترک بر جنسیت اولوردی پس بویکی ضد بری بر یله برخانه ده انسیت قیلق  
 ندن حاصل اولدی و اول بونی خانه سعادتنده نیچون کنده یسنه زوجه اتخاذ  
 قیلدی \* مشوی \* باز اولاحول میکرد آتشین \* کاعراض من برو کفرست  
 و کین \* من که باشم بانصر فهای حق \* که بر آرد نفس من اشکال ودق \* کبرو  
 اول مرد آتشین لاحول ایتدی یعنی آتشنك وسوزناك لاحول ولا قوة الا بالله  
 العلی العظیم کله سنی ذکر ایتدی بویله دیو که بنم اول شیخ دین اوزره اعتراض  
 الیم معنده کفر و کیندر زرا حول وقوت الله تعالیک در با خصوصکه اول کاملاک  
 وجودنده منصرف حقیقی همان حقدر بن کیم اولمکه حق تعالی حضرتلر ينك  
 تصرفلرینه که بنم نفسم اشکال ودق کتوره یعنی اول کاملاک وجودنده اولان  
 حول وقوت اللهك اولیحق وانک وجودنده تصرفلری حضرت حق قلییحق  
 پس بن کیم اولم و بنم نفسم نه شی اوله که اول شیخك اوزرینه شک و شبهه کتوره

و طعن ودق ایراد ایلله دیدی \* مشوی \* باز نفس حله می آورد زود \*  
 زین تعرف دردانش چون گاه دود \* که چه نسبت دیورا با جبریل \* کی بود  
 با او بصحبت هم مقبل \* چون تواند ساخت با آزر خلیل \* چون تواند ساخت باره زن  
 دلیل \* کبر و اول مردك نفسی اکافوری حله کنوردی بو تعرفدن انک کوکلنده  
 گاه کی دود کنوردی گاه کاف عجمی ایله قیو جیلرک پوته سینه دیرلر بونده بو معنی  
 اولسه ده جائزدر زرا اول پوته یه قیو جیلر رنسنه اکد کیری زمان فوری اول  
 بردخان پیدا ایلر و گاه صمان معناسنه اولسه ده جائز اولور که صمان باندقه دخان  
 کنورر یعنی وسوسه شیطانیدن لاحول ولا قوة الا بالله دیمکله وجه حول وقوتی  
 حضرت حقه اسناد ایلکله قورتلدی اما کبرو آنك نفسی بو تعرفدن یعنی شیخك  
 درون خانه ده اولان زوجه سنك سوء حالتی و بد خصلتی بیلدیکندن انک نفسی  
 فوری آنك کوکلنده حله کنوردی گاه دود کنوردیکی کی بویله دیو که جبرائیل  
 علیه السلام ک دیو ایله نه نسبتی وارد دیو اول جبرائیل علیه السلام ایله مصاحبتده  
 چن هم مقبل اولور مقبل قیلوله دندر قیلوله اصلکده ضحوه کبراد نصکره اولان  
 نومه دینور تحقیق جلد اولک دیپاچه سنده و احسن مقبلا قولنک شرحنده هرور  
 ایتدی بونده هم مقبل هم خوابه معناسنه در یعنی انک نفسی کبرو اکادیدیکه حول  
 وقوت بالکلیه اللهکد را ماد یوک جبرائیل علیه السلام ایله نه مناسبتی وارد که  
 مصاحبتده انکله هم خوابه اوله و مقارنت و مجامعت قیله آزر ایله خلیل نیچه ممکن  
 اولور دوزیله و کذلک رهن ایله دلیل نیچه ممکن اولور که دوزیله و بریره جمع اوله  
 واتحاد قیله بوزن رهن و شیخ قدس الله سره حضرتلری دلیل بر فطن کیدر  
 کذلک آزر ایله خلیل و دیو ایله جبرائیل علیه السلام کیدر ایکی ضد بر رده جمع اولسه  
 کر کدرا کر بونلرک مایینده ضدیت اولیدی نیچون بر رده جمع اولوردی و نیچه  
 زند کانلک قیلورلردی گانه مردك نفسی شیخ حضرتلر ينك اکانوا ضدیتی  
 یوقدر دیمکی ایهام ایلک مراد ایلر الحاصل بو وسوسه و نفسک بو گونه خاطره لرینه  
 دوشوب آنی دفع ایده مدی

\* یافتن مرد مراد را و ملاقات او با شیخ نزدیک آن پیشه \*

\* مشوی \* اندرین بودا که شیخ نامدار \* زود پیش افتاد بر شیری سوار \*  
 شیر خزان هر مش را می کشید \* بر سر هیزم نشسته آن سعید \* نازیانش مار ز بود  
 از شرف \* مادر را بگرفته چون خرزن بکف \* بو فکرده ایدی اول مردك شیخ  
 نامدار حضرتلری فوری او کنه واقع اولدی بر شیر اوزره سوار یعنی اول مردك  
 مرادی اولان شیخ اول مردك او کنه کلدی نامدار ابوالحسن خرقانی حضرتلری



بر شیر اوزره سوار اولمش فوری اول مریدك او كنه كلدی اگر یچی شیر اول شیخك  
 هیزمنی جگر دی اول سعید ایسه هیزمك اوزرنده اوتورمشدی شرف کرامتدن  
 آنك ناز یانه سی براركك مارایدی هاری خرزن کبی کفله طومش ایدی خرزن  
 برلنجه دیرل الحاصل اول شیخ کامل اول مریدك او كنه شو حاکمه کلدیکه بر قفان  
 ارسلانك اوزرینه وافر اودون بو کلمش و کندیسی دخی اول اودونك اوزرینه  
 اوتورمش الله براركك بولک یلانی قاجی ایدمش و برلنجه کبی آنی الی ایل طومش  
 چیقہ کلدی پس بو عزیدن سار کمال مرته سنه واصل اولان ولیده دخی  
 بوقوت و بو کرامت اولدیغنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوردرل \* مشوی \*  
 تو یقین می دانکه هر شیخی که هست \* هم سواری میکند بر شیر مست \* کرچه آن  
 محسوس و این محسوس نیست \* لیک آن بر چشم جان ملبوس نیست \* صد هزاران  
 شیر بر انشان \* پیش دیده غیبدان هیزم کشان \* لیک يك يك را خدا محسوس  
 کرد \* تا که بیند نیر او که نیست مرد \* سن یقین بیلکه هر بر شیخ کاملکه  
 وارد هم شیر مست اوزره سوارك ایلر شیر مستدن مراد نفس اماره در یعنی همان  
 شیر مست اوزره سوار اولمش وانك اوزرینه باری تحمیل قیاق همان شیخ ابو الحسن  
 قدس سره حضرت لرینه مخصوص دکلدر سن بونی یقین بیلکه هر عصرده که  
 بر شیخ کامل وارد اول هم مست ارسلان اوزره سوارك ایلر وانی ز بر راتنه الوب  
 وانك اوزرینه بنوب کیف مایشاء انده تصرف ایلر کرچه اول محسوس  
 و بو محسوس دکلدر لیکن او چشم جان اوزره ملبوس دکلدر نیجه بوز یک شیر  
 بولرک او یلوغی التده غیبدن اولان کوزك او کنده هیزم چکیچیلدر یعنی  
 اگرچه او شیخ ابو الحسن قدس سره حضرت لرینک شیر سوار اولمشی والله ماری  
 قاجی المسی محسوس و متصوردر و بوهر بر شیخك شیر مست اوزره سوار اولمشی  
 والله قاجی المسی محسوس و متصور دکلدر ولیکن بوهر عصرده اول شیخك  
 سوار اولمشی چشم جانی کشاده اولان کسهلر اوزره ملبوس و مستور دکلدر  
 نیجه بوز یک ارسلان کبی نفس اماره صاحبی بو شیخك ز بر تصرفنده غیب  
 بیلچی کوزك او کنده اودون چکیچیلدر خلاصه کلام نفس اماره شیر زبان  
 کیدر فن بر شیخ کندی بو کبی بر نفس اماره صاحبك اوزرینه بو کلمش وانی تحت  
 تصرفنه الله و استخدام قیسه همان شیر زبان اوزره باری بو کلمش واکا سوار  
 اولمش کیدر پس هر عصرده بو کونه شیخ ایسه چوقدر دیده غیبدانك او کنده  
 بوقتی ظاهر و اشکارادر بوده جائزدر که شیردن مراد شیخك کندی نفسی و صد  
 هزاران اولمندن مراد نفسك صد هزاران صفاتی و مشتهیاتی اوله فی الحقیقه  
 شیخ اولدر که کندی شیر نفسی ز بر راتنه الله و انده تصرف قیله و شول شیخك

صد هزاران مشتهیاتی اولان نفسی تحت تصرفنه الله واکا سوار اوله دیده غیبدانك  
 او كنه صد هزاران شیر نر انك ز بر راتنه هیزم چکیچیلر اولمش کورینور ولیکن  
 بعض عصرده بر بر خدای تعالی محسوس ایددی تا کم اول کسه که مر دکلدر اول دخی  
 کوره یعنی بعض زمانده خدای تعالی ولیرک شیر سوار اولمشی محسوس ایلمی اندن  
 اوتویدر که تا کم غیب بین اولین مر دلر دخی ولیرک شیر سوار اولمشی والله  
 ماری قاجی المسی کوردر بوخسه بو محسوس اولان کرامت چشم جانی کشاده  
 اولان واحوال غیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت ایچون دکلدر ز بر چشم جانی  
 کشاده اولان و غیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت بونی بویه کوردر که شیخ  
 اولا کندی نفسی شیرینه سوار اولسه و اماره صفتلری دست عقبله طومش و بعض  
 اماره صاحبی دخی ز بر حکمنه الله وانلرک وجودنده تصرف قیسه وانلر اوزره  
 باری تحمیل ایلک لازم کسه اول شیخ ظاهرده اولان ارسلان اوزره هم پادن الله  
 باری بو کلدوب سوار اولمش قادر اولور که نفس اماره اوزره سوار اولمش و نفس  
 اماره صاحبی تحت تصرفنه المی هر وجهله ارسلان اوزره سوار اولمندن اشد  
 واقوادر و ارسلان سوار اولمش و ماری الله قاجی المی اندن اسهل و ابسر در  
 \* مشوی \* دیدش از دور و بنحیدر آن خدیو \* گفت آرا مشنوی مقنون  
 دیو \* از ضمیر او بدانت آن جلیل \* هم ز نور دل بلی نعم الدلیل \* اول مریدی  
 ابراقدن اول اولوشاه کوردی و کولدی دیدی ای مقنون دیو آنی اشته یعنی  
 ای شیطانك مقنون و مغلوبی اول زن طعنه زنك سوو یلدیکی سوزری کوش  
 ایتمه و قلبکدن دیو امینك سکا یلدیکی و سوسه لری هم استماع ایتمه اول جلیل القدر  
 و صاحب ولایت اول مریدك ضمیرندن هم نور دلدن یلدی بلی اول نور دل  
 نعم الدلیلدر یعنی اول جلیل و عالی اولان صاحب کشف کوکل نورندنکه  
 اول کوکل نوری فی الحقیقه ضمیره و اسرار درونه کوزل دلیلدر یلدی و عالم  
 و آگاه اولدی \* مشوی \* خواند بروی يك يك آن ذوقون \* آنچه در ره  
 رفته بروی تا کنون \* بعد ازان در مشکل انکار زن \* بر کشاد آن خوش سراینده  
 دهن \* کان تحمل از هوای نفس نیست \* آن خیال نفس تست انجامیست  
 اول فنلر صاحبی اول مریدك اوزرینه اول نسته که بولده واقع اولمشدی  
 شمه دك بر بر او قودی یعنی اول مریده کندی وطنندن چیقوب شیخه ملاقی اولدیغنی  
 وقته کلنجه به دك بولده هر نه حالت ظاهرا و باطنا واقع اولدی ایسه بر بر اول  
 صاحب فنون او قودی اندن صکره زنك انکاری خصوصنده اولان مشکله اول  
 خوش سراینده اولان شیخ دهن آچدی و مشکل کشا اولوب معنی کوهلرن اول  
 درو بشك اوزرینه صاحبی بویه دیو که ای درویش اول زنك جفا سته تحمل



هوای نفسدن دکلدر اویله ظن ایله که بنم اکانفسانی زیاده میل و محبت اوله اوله  
 واسطه ایله نفسم ایند او جفا سنه صبر و تحمل قیله اول سنک نفسکک خیالیدر اوراده  
 طورمه و مشیخت مرتبه سنه واصل اولان صافیلرک نفسنی کنندی نفسکک قیاس  
 قیله که قیاس النفس علی النفس جائز دکلدر \* مثنوی \* کرنه صبرم  
 برکشیدی بارزن \* کی کشیدی شیر ز پیکارمن \* اشتراک بخیم اندر سبق  
 \* مست و بی خود زیر مجله های حق ) ای حقیقتدن غافل اکر بنم صبرم اول  
 زن طعنه زنک باری چکمیدی وانک بوکنی کوتور میدی قچن شیر بنم پیکاری  
 چکردی بنم شیر عسکر چکیدکی بنم اول زنک بلا و جفا سنه صبر و تحمل  
 ایلدیکم واسطه ایله در پیکار بونده چری معانسته در کو باهر نملری چری منزله سنه  
 تنزیل ایلمش اولور ای درویش بن سبقه مست و بخود حقک محملاری التنده  
 بختی اشتراک بختی بسرک کزیده دوهیه دیرل مصرع اولده ادات تشبیه اولان  
 چون لفظی مقدر اولور نسخه بخیم اولدیغی اوزره بعض نسخه ده بختیم واقع  
 اولمشدر نفس متکلم مع الغیر صیغه سی اوزره بونسخه اوزره حرف تشبیه تقدیر  
 اولتی لازم کلز زیر معنی بز سبقه مست و بخود حق تعالینک محملاری التنده  
 بختی دوهلر ز دیمک اولور یعنی ای مر بدن ازلده و یا خود قوافل اهل سلوی  
 تقدم و سبقت ایلمکه حق تعالینک یوکلری التنده مست و بخود اولان بسرک  
 دوهلر کی بم اصلا بار کراندن الم واضطراب چکمزم \* مثنوی \* من نیم  
 در امر و فرمانیم خام \* تا پندیشم من از تشنیع عام \* عام ما و خاص ما فرمان  
 اوست \* جان ما برودوان جوان اوست ) بن امر و فرمانده نیم خام دکلهم تا کم  
 بن عامک تشنیعندن اندیشه ایلم یعنی بن حق تعالینک امر شریفی و فرمان شریفی  
 طومغه نیم پخته ونیم خام دکلهم سائر اهل اقتصاد کی که انلردخی هنوز وسط  
 سلو که فالشسلر و سابق بالخیرات اولمشلر ( والسابقون السابقون اولنک  
 المقربون ) قولیه اشارت اولنان مقربلر مرتبه سن بولمشلر در بن بوقومدن  
 دکلکه عوامک طعن و تشنیعندن فکر و اندیشه ایلم بلکه بز شول مقربلر دز که  
 بز م عامز و خاصم اول خدانک فرمانیدر بز م جائز بوز اوزره بلیجی انک طالبیدر  
 و بز م فکرمن و اندیشه من همان اولدر یوخسه بی معرفت اولان عوام کالهموامک  
 بز م فخرده تشنیعه مدح و ثنای برادر \* مثنوی \* فردی ما جفتی مانه  
 از هوست \* جان ما چون مهره در دست خداست \* ناز آن ابله کشیم و صد چواو \*  
 فی زعشق رنگ و فی سودای بو ) بز م فردلکمز و جفتلکمز هوادن دکلدر یعنی  
 بز م تنها عزب اولمز و تزوج ایدوب برخاتونله جفت اولمز هم مجرد هوای  
 نفسدن اوتری دکلدر بلکه بز م جائز خدای تعالی حضر تلیرنک دست ارادنده

مهره کیسدر مهره کاغده و بز صیقل اوردقلری مصقله به دیرل و مشه بیدلرک  
 یووالقزیننه هم دیرل بونده ایکی معنی یله ممکن اولور یعنی بز م روح و قلبین  
 حق تعالینک ارادت و قدرتی التده مصقله والت کی و حقه بازک التده اولان  
 یووالقزینر کیسدر کاه اولور که بز تکی ایلر و کاه اولور که جفت ایلر و کاه جمع ایلر  
 و کاهی فرد ایلر و کاهی بوجهلر عیون ناسدن غائب ایلر بوطه و ز دانه حقه نک  
 التده بساط زمین اوزره همیشه بوکونه بازی عجب ایلمکدن خالی اولرز شول  
 هوا و هوسدن کچن و توحید شرابنی ایچن کسه لر که اول ابلهک نازی و بونک  
 کی ابله و نادانلرک نازی چکر زنه زنک عشقندن اوتری و نه بوی سودا سندن اوتری  
 بز اول خانونک رنگ روینه و خوش بوینه عاشق و سودا زده اولنلردن دکلر بلکه  
 رضای حتی انک جور و جفا سنه تحمل قیلقده و دخی انک کی ابله و نادان اولنلرک  
 اهانت و ایذا سنه صابر اولمقده کور بز پس بالضروری بونلرک نازی چکرز  
 وزهرنی نوش ایدرز \* مثنوی \* ابن قدر خود درس شاگردان ماست \* کر  
 و فر ملحه ما تا بکاست ) بوقدر خود بز م شاگردلریمک در سیدر بز م ملحه مزک  
 کروفری تاقنده در یعنی بوقدر هر ابله و نادانک نازی چکمک وانلرک جور و جفا سنه  
 تحمل ایتمک بز م شاگردلریمز و مریدلریمز درسی و سبقدر استاد کامل و شیخ  
 واصل اولنک مرتبه سی هر وجهله بوندن ارفع و اعلا در بز که مقرران درگاه  
 حق بز م محاربه وجد المزلک کروفری تاقنده اوله قیاس ایله ملحه جنکه دیرل  
 \* مثنوی \* تا بجا انجا که جارا راه نیست \* جز سنابرق مه الله نیست ) تا بجا دیدی کمر  
 اول بر که انده جایه بول یوقدر انده اللهک ما هنک سنابرق سندن غیری بوقدر  
 سنابرق روشنلکه وضایه دیرل و توضیح معنی بز م کروفر مزنه یرده دکلر که انده  
 محل و مقامه بول بوقدر اول مرتبه ده الله ما هنک ضیاسندن غیری بر نسته بوقدر  
 الله ما هندن مراد روح اعظم اولور که ( یکاد سنابرقه ینذهب بالابصار ) آیت  
 کریمه سنک معانی باطنیسی مراد اولدیغی اوزره اول ما هنک سنابرقی ابصار  
 اذهاب ایلر که عیون ادراک ناس اکانظر قیلقه قادر اوله من \* مثنوی \*  
 از همه او هام و تصویرات دور \* نور نور نور نور نور ( دوکلی او هام  
 تصویراتدن اول مرتبه دوردر که کوزک نورینک نورینک نورینک نورینک  
 نوریدر نورک لغوی اولان معنای جلد اولده خرکوش حکایه سنده نور بخشنده  
 و جلد ثانیده دخی بیان اولمشدر انلرده طالب اولنه و خلاصه کلام اول مرتبه که  
 انده جایه راه اولیه و سنابرق ماه الهیدن غیری بر نسته اولیه اول مرتبه دوکلی و هملردن  
 و تصویرات ذهنی دن بعیددر جمیع نورلرک اصلی و جمله ضبارک حقیقتیدر که  
 صوری و معنوی تقدرا نواروار ایسه بوجهله سنک او معدنیدر \* مثنوی \*



بهر توار پست کردم گفت و گو تا بسازی بارفیک زشت خو \* تا کشتی خندان  
و خوش بار حرج \* از پی الصبر مفتاح الفرج) ای درویش سندن اوتری گفت  
و گویی اگر پست ایلمسه مراد تار فیک زشت خوابله دوز یله سن بعض نسخه ده  
از زاء معجه ایله واقع اولمشدر بوتقدیر اوزره معنی ای رفیق بن سندن اوتری گفت  
و گویی پستندن ایلمه و اچقندن سسو بدم تا کم سن زشت خوی اولان رفیقله  
دوز یله سن و بر خوش دوزنلک قیله سن کور که بن کندی یولد ایشله نیجه دوزنلک  
ایده رم و نه مرتبه حسن معاشرت قیلورم اگر سکا دخی خلق محمدی و اوصاف  
اولیای احمدی ایله متخلق اولق و انصاف قیلق کر کسه بهر حال کندی زشت  
خو اولان یولداشکله بر خوشجه دوزنلک ایله و انک اخلاق سبته سنه باقیوب تحمل  
قیل تا کم خندان و خوش بار حرجی چکسه سن وزحی ارتکاب ایلمه سن الصبر مفتاح  
الفرج مفهونسندن اوتریکه زجت و حرجه صبر ایلمک فرجک مفتاحی اولور  
و صبر قیلان عاقبت نیجه درجهل بولور \* مشوی \* چون بسازی باخشی \*  
این خسان \* کردی اندر نور سنهارسان) چونکم بوخسان دنیانک برخسیله  
دوز یله سن سنلرک نوره ایریشجی اولور سن یعنی بودنیانک ادانی و اسافلندن  
برخس و دنی کسه ایله دوزنلک ایله سن واکا خوش مدار اقیلوب انکله حسن  
معاشرت قیله سن اول خس کر کسه سنک حانونک اولسون و کر کسه اجنیدن  
واقار بدن اولسون الحاصل ذکور و انانیدن بر یله مقارنت و مصاحبت ایلمک  
لازم کلسه و اول حد ذاتده خس و نادان و بد طبیعت اولسه سنک انکله حسن  
معامله ایتمک کک و انکله دوزنلک قیلقلک انبیای عظام علیهم السلام سنلرینک  
نورنه سنی ایرشدر یجی اولور \* مشوی \* کانیا نور خسان پس دیده اند \*  
از چین ماران بستی پیچیده اند) که انبیای عظام علیهم السلام خسارک ربیجی  
چوق کور مشلردر بونجیلین مارلردن چوقلق طولشمش لردر یعنی الله تعالی نیک اولوا  
العزم اولان نیلاری دنیا خسارندن چوق ربیلر کور مشلردر که انک حد و حصری  
یوقدر بونجیلین موذی بالطبع اولان مارلردن قتی چوقلق طولشمش و متالم و مضطرب  
اولمشلردر باخصوصکه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم حضرتلری (ماوودی  
النبی مثل ماوودیت) بیور مشلردر ادانی و اسافلندن حد و حسابه کلز اذا وجفا  
کور مشلردن مع هذا (اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون) دیوه همیشه انلر حقنده  
خیر دمار قیلشلردر پس انبیای عظامه اقتدا قیلان و امت محمدن اولان سالکله  
لازم اولور که کندی عصرنده اولان ادانی و اسافلک جفارینه و سفهای  
روز کارک طعن و قدحارینه صبر و تحمل ایلمه علی الخصوص بوزمانده اولان  
اسافل و ادانی و سفها و جهلا اولقدر چوقدر که کلابدن زیاده و ذیاب ذی نابدن

ضرر روز یانده ارتقدر پس عاقله لازم اولان ممکن اولدیغی مرتبه بونلرله حسن مدارا  
ایدوب انبیای صبر و تحمل ایلمک اوزره اوله \* مشوی \* چون مراد و حکم  
یزدان غفور \* بوددر قدمت تجلی و ظهور \* بی رضدی ضدرا نتوان نمود \* وان شه بی  
مثل رضدی نبود) چونکم یزدان غفور حضرتلرینک مرادی و حکمی قدمت تجلی  
و ظهور اولدی ضدسزلندن ضدی کوسترمک ممکن اولمز و اول بی مثل اولان شاهه  
برضد اولدی یعنی چونکم یزدان غفور حضرتلرینک قدمده مراد شریفی و حکم  
لطیفی تجلی قیلق و ظهور ایلمک اولدی تاغیب هویتدن و کثر مخفیلاک مرتبه سندن  
عیانه کله و سودیکی بیله برضدسزدن آخر ضدی کوسترمک ایسه ممکن اولمز که  
الاشیاء تنکشف باضدادها موجبجه هر شیء لابد کندی ضدل یله تنکشف اولور  
و اول بی ضدو بی ندا اولان پادشاهک ایسه وجودده اصلا مثلی وضدی  
اولدی که حتی کندی ضدیله بیله اما اسماء متقابله و اوصافی  
متضاده ایله بومظاهر موجوداته تجلی قیلوب  
کندوبی مخلوقنه بیلدردی و بوجهل دن  
آدمی کندی اسما و صفاتی  
متقابله سنه مظهر ایدوب  
انی خلیفه قیلدی

م

م

تم الجلد السادس و یلیه تکملته



Süleymanî U Kütüphanesi  
İsmi: *Hasan Hüsnü P.*  
Yeni  
Eski: *802*